





This is a reproduction of a book from the McGill University Library collection.

Title: Tuḥfat al-mu'minīn  
Author: Muḥammad Mu'min ibn Muḥammad Zamān Tunkabunī Daylamī, 17th cent.  
Publisher, year: 1179 [1765]

The pages were digitized as they were. The original book may have contained pages with poor print. Marks, notations, and other marginalia present in the original volume may also appear. For wider or heavier books, a slight curvature to the text on the inside of pages may be noticeable.

ISBN of reproduction: 978-1-77096-146-3

This reproduction is intended for personal use only, and may not be reproduced, re-published, or re-distributed commercially. For further information on permission regarding the use of this reproduction contact McGill University Library.

McGill University Library  
[www.mcgill.ca/library](http://www.mcgill.ca/library)







1664812

FROM  
THE LIBRARY  
OF  
SIR WILLIAM OSLER, BART.  
OXFORD

7785-82



M56

Miniatim

7785

82

Tahfatu'l - mu' minin (Present for the faithful)

General medicine.

by M. M. u' min Daylami (17th cent)

copied 1765 in Persqan -

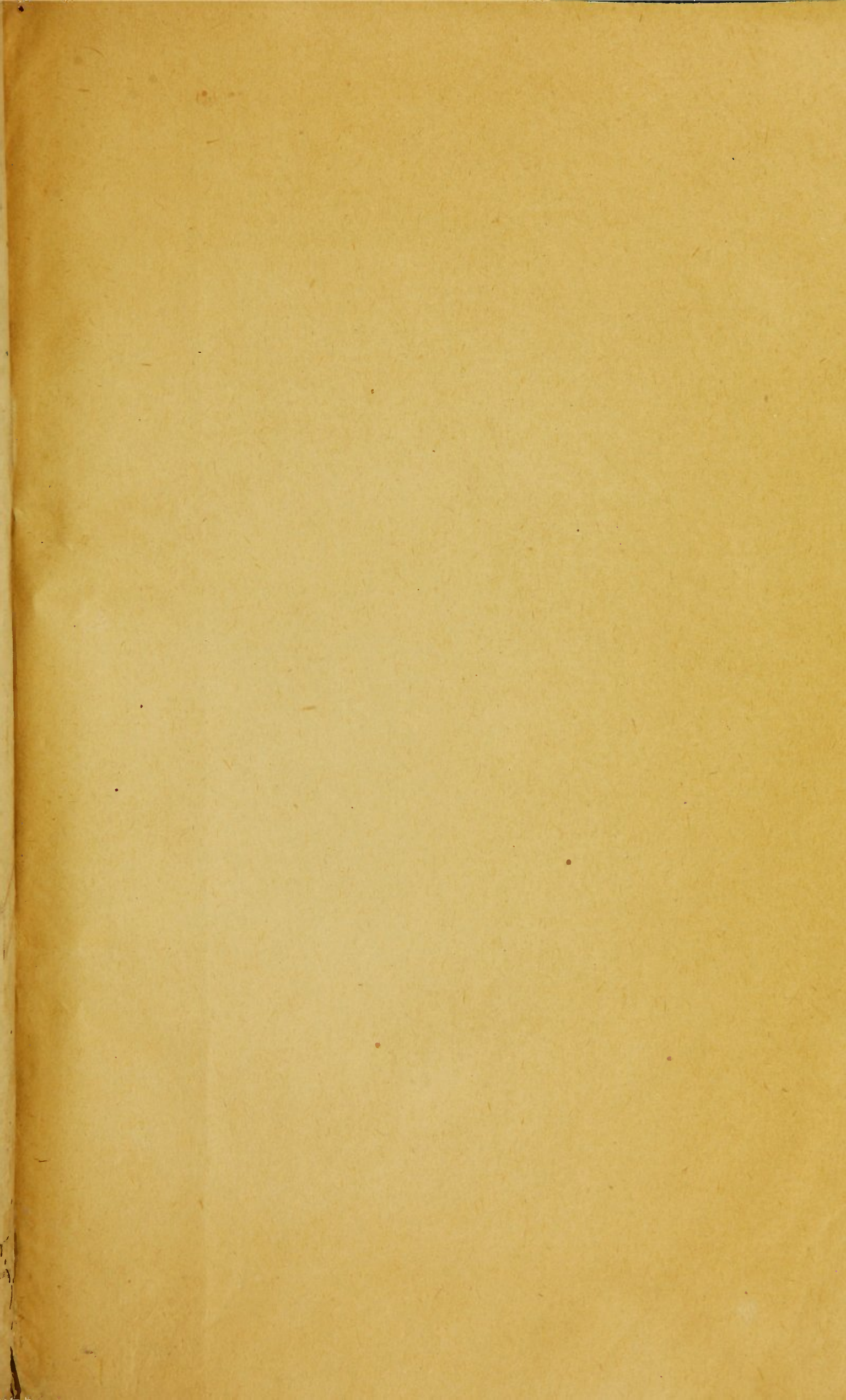














42

کفر المومنین

JOB K

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بَارِئٌ مِنَ الذَّنْبِ  
عَنِ الْفِتَنِ الَّتِي كَانَتْ تَكُونُ  
لِشَاخِوَلِهِمْ يَوْمَ قَامُوا  
لِلْقَبْرِ

Lucknow,  
28. II. 1927.  
W. I.

31 March 1823

119 — 150  
120





بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَتَمَّ بِاَلْحَمْدِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَتَمَّ بِاَلْحَمْدِ  
سبحانک اللهم ما قدوس ویا طیب النفس ام لنا انوار معرفتک واذقنا حلاوت مغفرتک سکر شیرینی شربت حیات حکیمی را جل شانہ  
گویی ترضیان ذاتی غرض امکان و طایفه در جوش کشیده و ظلمتیان نهانخانه سستی را از روح وجود جان درین سستی دمیده مجردان بی  
در براد و خد متش قایم نبات و لباس پوشان عواض در بارگاه حضرتش متلون بشیون صفا بزم سازان مشکاه طاق علوی از کیفیت  
نهانی در جوش و بی سرو پایان محفل سفلی از کمیت مایه ظهور در جوش از حکمت محکمش امای علوی را با اجتهاد سفلی نهایت ارتباط و  
روح مقدس را با جسم بدنس غایت اختلاط آورد از الشفاء جوش خاک کلبه معلول انسان کلزها را بجا داد و اجزای هر کل و خا و تر الی رب  
بر کرد و بار از صحت نژاد باغ سنایه پرور از اسباب فضیلتش غمناهی امید بار و دشت خاکشین را از بهار لطفش کلمهای رنگارنگ در حب  
و کنار در بران کشور با سوت در درمقانی روزگار از قدرش صاحب افتد از خط خاک و نایب مناسب امر کل که سرور اینها و ختم رسالت از قربت  
صاحب لوی افخار لولا که و امیر الاحرار بارگاه کبریا که صاحب سر لیکشف العظام است از ارتباط از نشین سندانها و صفا و الی  
دولت ارض و محاکم امیر مدی انداز عزت پیش امین امانت و ولایت **بیت** رخس خطی کشیده در کلبه سنی که بیرون نیست از ناخوری  
و بعد بر اطراف حقایق رس مکتوبه میدارد که چون الالدین دره عقدر میر محمد زمان تکابنی و بی طایفه است نژاد با وجود حدیث صاب  
ناقص مبنی در امر معالجات به سوره احد او استادان امجاد کوشیده و محرمات جنیدی از و مخلف کشیده خوست که در سلسله جمع و بر  
با آنچه این خادم محترم محمد مومن حسینی طیب مجربان و از صاحبان کبر اقباش مؤذنه مجموعه سازد بنا برین لازم نیست که بقدر  
امکان در شخص دو به بار عاری اختصار بود از دو باعث دیگر آنکه چون مولف اختیارات بدی بلوغ فارسی نوشته و مسالده در تحقیق ادویه  
خواص و عطاران بی نصاحت بان التفکر کرده کتب معتبره مترادف کشیده و از جهت شباهت او اکثر ادویه موثره مبدل معجم این  
خاص شده خوست که بقدر امکان آنچه محققین اسرفین تحقیق مؤذنه اند و هر چه صاحب اختیارات ذکر کرده در سلسله کتب آورده و لهذا کتاب  
مالایع الطیبیه مشهور بحامع بغدادی را در اکثر امور مناسط اعتبار داشته و فی الواقع مولف آن خزانه اعلیٰ خزانهاست بدل جمع  
مؤذنه و هر چه از جامع الظالمی که شیخ داود الظالمی بعد از جامع بغدادی تالیف مؤذنه و در بعضی امور مزینتر است و در بعضی امور  
و هر چه از جامع ابن بطار و غیره کتب فعل آن ضرور باعث تسفاح بوده استخراج کرده و در صفت نام معنی نگاشته و هر چه در کتاب مذکور اول الالباب  
و به سوره هر چه این کتب مولف معنی و مولف شامل و مولف کامل الادویه و جمع الالباب و این الدوله و غیره امر مؤذنه در جامع



بغدادی بطور رسیده بیان از لازم نیست و هر چه اگر کتب معتبره مثل قانون و معالجات بقراطی و اختیارات ابن سینا و صغیر و مفاد  
 و معالجات اطلاق و کلماتش فاخر و سایر و مجتهد و مقدم السوم جالینوس و کامل الصناعه و مصنف محمد بن زکریا کتیب و مفقولات  
 چنین است و مصنف حکمای هند مثل زحمیه و کتاجوک و مستحک و دیوید و فیروزشاهی و سرت اقیاس این لازم بود  
 ملاحظه ساخت و کما یخصر اسامی قائلین بر اثر او و در جمیع الماهیت را که در کتب ملاحظه شده نقد کرده و در زوایا و در درجات کتب  
 اخیر و قیاس آنست البته همان کتب ناموده که در بعضی که اشاره بان لازم بوده ذکر کرده و دریافت زیادی این مجموع را بصیانت  
 برعی و سایر کتب صحیحان الصاف و انشور استوار پوشیده نخواهد بود چون والد و حد این بی بضاعت منتهی است که در نگاه خرد  
 کاملاً و سلاطین عالی تبار خاندان بهمه مرتضویه و دهان مضیعه صغیره بوده اند و این بمقدار نیز میسر از خلاص صورتی علامت است که  
 انتظاریه در تیره خیر البشر ناصر کاران اتمه شایسته حافظه صنایع خانم الایمانه در تیره حایمه مدی منتهی بادستان خانان  
 بن خانان ابن خانان سلطان جوزجان سکندر حشم صاحبقران مسلمان نشان بالفکر و الایسم و المکان لازال موید بالانتمیه  
 السجائیه و موید بایده الجلال الربانیه و سر فرزند این مجموعه **تحفه المومنین** را با اسم می و نام کرانی آن مالک الزرقان  
 مشهور ساخت و با وجود عدم لیاق این اراده از آن است که خدمتی لایق تر از این بر نگاه شاهشاهی نیست **تبت** پائی بی شمس سلیمان  
 بدون **تبت** و لیکن بهر است از موری **التماس** از باطران این ستم سقیم بلکه اگر خطای مشاهده نمایند لباس اصلاح پوشیده و مجروح گشته  
 کاشان لفظ افزین بدون مقابله و تصحیح صاحب دوران بر امون کتب طبی نگردد و این مجموعه عمل است به شخصیت و در شخصیت  
 میسر است بهر شخصیت **شخص اول** در بیان سبب اختلاف اقوال اطباء و ماهیت قوت و قدر ثمرت ادویه شرط اخذ هر دو او ذکر  
 در حاشیه و اقسام قوتها با اقسام **شخص ثانی** در ذکر صفات افعال ادویه در بیان افعال کلویه و مثالین و تفسیر اسامی و معانی لغاتی که در  
 حاشیه این مجموعه مذکور میشود و در کتب ادویه مفروضه مدار علیهاست **شخص ثالث** در بیان ماهیت و خواص و کیفیت ادویه مفروضه و اغذیه مفروضه  
 و که در اصلاح و بدل و قدر ثمرت و آنچه بان مناسب است **شخص رابع** در ادوای عموم **شخص خامس** در بیان اولیای و آنچه بان معقول است  
 و در سبب منقسم است **قسم اول** در بیان اعمالی که معقول است با ادویه مفروضه مثل سوختن و شستن ادویه و کتب و تشویه و امثال آن  
 و طریق شناسیدن عشبیه و جوی و ماء الجذب و مانند آن اعمال غریبه **قسم ثانی** در بیان اعمالی که معقول نیست با ادویه مگر در معاصین و جوی  
 و سایر مرکبات **قسم ثالث** در معالجات با رغبت احضار اللهم وفقنی لتمام فانک علی کل شیء قدیر و چونک تفسیر کل خبر  
**شخص اول** در بیان سبب اختلاف اقوال اطباء و ماهیت و خواص و قدر ثمرت ادویه شرط اخذ آن و در ذکر صفات قوتها که در  
 بر اساس حفاظت پوشیده نماند که چون اکثر ادویه یکسان و مصلوح را بود و کما یختلک فی حرقه و بازکی و امثال این مختلف الصور و الماهیه  
 میسر است که در ادوای دون ملازمی یا در فضلی دون مضلی تا در حین تازکی یا در زمان خشکی آن با در وقتی که نارس بوده مثلا  
 مشاهده کرده است و در حین نارس خود میان استمال و زنگ و طعم و غیر آن نموده و دیگری که در شرط او و احوال مذکور ملاحظه کرده با  
 ماهیت آن را در اول نموده و احوال هر چه در شخص و ماهیت و در صورتی که از خاصیت و نفع و ضرر آنرا

اوزان







روح در جمع اجزاء مذکور است پس هر چه پذیری که خالی از اوقات و تفریط باشد و اردین شود خالی از آن نخواهد بود که بعد از تفریط شدن از  
بنی تا تفریط هوای شامل افضیه کرده مفقود الاثر خواهد شد که معادل عبارت از است یا اثر آن باقی خواهد بود پس اگر تا تفریط و محض در روح مجاور  
مجازی است و تا در آن در شان او نیست درجه اول و اگر در روح و اخلاط تا تفریط کند درجه دوم و اگر در روح و اخلاط در طریقت تا تفریط نماید  
درجه سوم و اگر تا تفریط در روح و خلط و در طریقت تا تفریط نماید و عناصر را شامل کرد که نهایت تا تفریط است درجه چهارم و اگر تا تفریط نماید تا تفریط  
تفاسل است بلکه تا تفریط صورت نوعی تفریط با او باشد و مراتب اولی او در محض است که تفریط در وقت عبارت است از تفریط موجب افعال آن  
و فی الحقیقت افعال محسوسه است در موضع طاق مرتبه اول فعل محسوس است که کیفیت متمایز که در مبداء ایجاد او را از عناصر حاصل شده  
و مزاج اولی نامند مرتبه دوم فعل محسوس مزاج ثانی وی مزاج ثانوی است در طاق و آن از لوازم مرتبه اول است چه آن وی مزاج ثانوی مرکب  
از اجزاء که هر یک از کیفیت مزاجی اولی مختلف الاثر است مثل تسخین و تبرید بعضی و از اجتماع و تفاعل کیفیات اولی کیفیت ثانوی حاصل شده  
و اثر او غیر از مزاج اجزاء خواهد بود چون راجع و قبض مثلا و هر چه مزاج ثانوی طبعی باشد مرکب القوی نامند و آنچه صنایع باشد و طبعی طاق  
هر یک از تفریط مضاده با دیگران اگر مزاج ثانی را از مزاجی انما از اجزاء مفروضه است آن مرکب القوی و افعال القوه گویند و اگر مخالف باشد مثلا تسخین  
و تبرید کند متضاده القوه نامند و طبعی باذن خالق هر یک از تفریط مضاده را در مکان خود استعمال مینماید در صورتیکه عاقل باشد و تفریط  
سوم از لوازم مرتبه اولی است بهر سطح افعال صورت نوعی و باطنی عبارت از است مثل فعل محرک الیه و در تفریط حصص که از لوازم کیفیت  
مزاجی است که قطع خلط از لوازم دارد مانند اختصاص بسط خود و سماع که از لوازم حرارت مزاجی است و تطفیف اخلاط حاضری باقی بود  
صورت نوعی میکند و مثل تعلق که از لوازم مزاج ثانوی است که بهر صورت نوعی ریح مسمی نماید بداند که بارند بهب شیخ الرئیس قدس سره و  
محققین که بقای صورتی در مرکب قابل اند باید که مراتب و تفریط چهارم را بهر چه توضیح نموده اند که مرکب مزاج اولی از کیفیت اجزای متفاعله متمایز است  
و تا اثر مرتبه اولی است و بهر صورت مزاج ثانوی را هم اثری است غیران مثل شکر مرکب است از اسهت و جنبه و و بنیه او مزاج ثانوی مرتبه اولی است  
از مراتب و همچنین صورت نوعی ترکیبی را اثری است غیران مذکور و تا تفریط اجزای عذرا علیه مرکبات را مرتبه اولی است شکر شده اند و قاسم معضی است  
که در نهایت قدر و اعلی باشد و اندراج مرتبه اولی صورت نوعی از تفریط غیر متماثل در جهت مرتبه اولی صورت نوعی غیر متفاعله ترکیبی طریقت مخفی نماند  
که بعضی از مرکباتی صورت نوعی اند مثل خاک مخلوط با آب و کفی که مرکب است از آب و هوا و جاری که مولف است از آب و شکر و هر چه با صورت نوعی است  
یا حکم اگر مسمی باشد که حکم اجزاء معضی او ممکن نباشد مثل طلا یا حکم سساید شوار باشد مانند سایر مطلقات آن معادن است  
و گویند سایر مطلقات از زمین و گوگرد است چه هر گاه هر دو خود در نهایت جوی جوهر بوده که در اوقات نار حیات و غیره باشد صورت نوعی بود  
و اگر زمین غالب باشد باقی باقی در صورت فسی که در چون اجزای الی جوهر بوده که کم باشد باقی باقی صورت فسی مایه صورت فسی مایه و هر گاه بری  
جوهر شکر باشد صورت فسی که در و اگر زمین جوهر الی جوهر بوده سبب صبح و خوردن شکر است جوهر است یا نه باشد صورت فسی مایه بود و چون  
با این حال جوهر مایه باشد صورت فسی که در و تا که خارج مایه نماند قایم شود و اگر مرکب جوهر الی جوهر زمین وی الی جوهر باشد مایه  
ایست صفت صورت فسی مایه عارض کرد و در بعضی بعضی باعمال مخصوصه که در وی جوهر مرکب شود ممکن است و غیر حکم الی است



هم است مانند بعضی را تفریق اجزا بسیار است مانند کورد و ناک و بعضی را بسیار دشوار و قدما فرموده اند که هر گاه مزاج درونی مانند  
الکحل اجزا و استنباط مزاج در بطریق فرج و این و غیره میتوان نمود چه هر گاه قدر معین در ابرق و این بقطر کنند سایر اجزای مای  
وز بدان اجزای هوایی و صاعدش اجزای ماری و نقلش اجزای ماری خواهد بود پس مزاج او را است بقدر غلبه اجزا مفرقه است  
نمانند و از آنچه تشخیص از حیوان نمود طوم است چه صحت طعم از اثر کیفیت حاره و بارده و معتدل است در ماده لطیفه و غلیظه و متوسطه  
و از فعل حار و لطیف حرا و طاهر شود در غلیظه است در متوسطه و از فعل باره در لطیفه متوسطه و در متوسطه و متوسطه و از  
معتدل الحار و البرود و لطیفه و سوسه و در غلیظه صلا و در متوسطه از لطیفه و غلیظه تفاوت و تعریف هر یک در میان افعال این معانی  
ند که خواست **شخص ثانی** در ذکر صفت او میفرزد و اغذیه میفرزد و هر که در میان افعال کلیه و مشابهی و تفسیر اسامی و لغاتی که در این  
ند که میشود در سایر کتب او در علمیات پوشیده نماند که او در اغذیه را افعال کلی میباشد مثل سخن و تفریق حار و سرد و خشک  
بارد و نرم کردن و سیلان فرمودن رطوبت و خشک کردن و امساک نمودن نیابین و هر یک از او در صفت مخصوصه میباشد که مشابه افعال کلی  
مانند تفتیح و سرد کردن و خلیق و مثال این و اغذیه میفرزد راصفا منحصرا در **دوره** **اول** لطیفه صالح الکیموس کثیر الغذاء مثل گوشت  
کبک و شراب زرده تخم نمشته **دوم** لطیفه زردی الکیموس کثیر الغذاء مانند کبک و کبک **سوم** لطیفه صالح الکیموس قلیل الغذاء مثل انار و کبک  
**چهارم** لطیفه زردی الکیموس قلیل الغذاء مانند تر و سیاه و هر چه ناز و ناز و شور باشد **پنجم** غلیظه صالح الکیموس کثیر الغذاء مانند گوشت  
و زرده تخم زاده نیمه نمشته باشد **ششم** غلیظه زردی الکیموس کثیر الغذاء مثل گوشت کاه و در **سپس** **مقدم** غلیظه صالح الکیموس قلیل الغذاء  
امرو **هفتم** غلیظه زردی الکیموس قلیل الغذاء مثل کوشق که قدیم کوبید و مانند کوفته **هفتم** متوسطه اللطافه و اللثافه که صالح الکیموس  
کثیر الغذاء باشد گوشت بره یکسا که تغانی مانند **دوم** متوسطه زردی الکیموس کثیر الغذاء مانند کلام رومی که قریظ عبار از دست **یازدهم** متوسطه  
صالح الکیموس قلیل الغذاء مثل انکور **دوازدهم** متوسطه زردی الکیموس قلیل الغذاء مانند زردک **سیزدهم** متوسطه صالح الکیموس متوسطه الغذاء مثل  
کنند که بسیار خوش نمشته باشد **چهاردهم** غلیظه صالح الکیموس متوسطه الغذاء مانند جوجه که خوش نمشته باشد **پانزدهم** لطیفه صالح الکیموس  
متوسطه الغذاء مثل نان کدم که بسیار خوش نمشته باشد **شدهم** غلیظه صالح الکیموس متوسطه الغذاء مانند گوشت کوساله **مقدم** لطیفه زردی  
الکیموس متوسطه الغذاء مثل نان بچه **هفدهم** غلیظه زردی الکیموس متوسطه الغذاء مانند کلم بوتره در کرب عسارت از دست و تفسیر اسامی و  
بیان فعل هر یک و صفا آن بر ترتیب حروف بدین پنج است **الف** **اکاله** هر چه سبب افراط تحلیل و جلا و تفریق و نفوذ و فضا و غیر  
عضو نماید بیان اسم نامند **اصل** معنی پنج است اعم از آنکه از شجر و یا از گیاه باشد **عضان** بمعنی خنثی است مخصوص شجر و گیاه قدما  
**کلیل** بمعنی تاج و ابر و تارک و غیران آمده در **دوره** مراد از چیزی بودن شکوفه و بار نبات است و اظه و الکلیل جمع آن **اجام**  
معنی ناز است **ادیم** جمع دو ادوی و بمعنی کنار و در خانه است **الکباب** مراد از زردک است **عصمت** بنجار ادویه است **عصمت** بنجار  
یا گرم کرده باشد **الکحال** کشته شدن چیزی **استشاق** بمعنی کشیدن چیزی است که بسیار بسیار باشد **الباب** **شیخ** بمعنی بزرگوار است و هر چه  
طعم کرب از فرات و قرض باشد بیان اسم خوانند **بصیف** نوزانی بود در شسته **عطای** کربان جمع شده باشد و عبارتی

متوسطه زردی



مردانست **بجز** هر چه در او استعمال نمایند **نیک** که بهما که در ساق اشجار متکون شود **باد زهر** اسم فارسی تریاق است و کونیز هر چه در او مضمون  
باشد مخصوص این است **بربور** بفارسی لغوز نامند **بزر** آنچه از نباتات در خلاف و در قشر باشد مثل حشاش **بقور** جمع بقور است **باکوره** خشکین  
که بعد تر برین **بصاق** و **بزاوق** است و من **بجر** بفتح اول سرکین **بکر** شتر جوان و دیگر اول **دشیره** **التاء** **تفه** بمعنی نهمه مردار و طبعی است  
که لذت پذیر باشد و نه کینه دانا اثر و ترطیب و تلین و ارحای بسیار و تولید غم است **تریاق** بفارسی تریاک نامند هر چه در شان او باشد که حفظ  
و صحت مزاج بر وی بکند که در رفع ضرر اسم نماید این اسم نامند و کونیز مخصوص صنایعی است و اسکند افون را تریاک می نامند که حفظ قوت است  
که درین امر تریاق اثر است **تصفیق** معنی شرب است **تعلیق** او کجین چیزی بکردن و بسیار **مکرج** بفارسی می گویند و آن  
متوثر شدن طعم است یا بویا هر دو **تکلیس** معنی صابون کردن و سیر نمودن و بهره بردن آمده و مردار و مهیا ساختن بعضی از او است  
بجمله و در عت تا اثر و رفع کردن کثافت و نعل و کثافت آن خواه با حراق باشد یا بعل دیگر **تصعید** آنچه با شتر اخرا او را صعود فرمایند  
و لطیف او را از کند **التاء** **تمشش** لغت یونانی است و مردار و هر چه از نباتات مانند زهر است و گیاه **بشتر** بار نبات است مثل خوشه و میوه  
و مثال آن **تفیل** معنی کران آمدن بر طبع و در فعل بوده میرع النزول باشد **الجیم** **جیش** نیم کوفه که بویا نامند **جبله** براد همزه بین سبک  
**جبر** که عضو شکسته است **جالی** معنی پاک کننده است و فعل او رفع کردن رطوبات لرزه و جاده است از سطح عضو مانند از زوت و هر جالی  
طبع است اگر چه قوه مسهل باشد **جاذب** بمعنی کشنده است بطرف خود و فعل او یک فضیلت است سبب حرارت از مکان آن بحاجت خود  
مثل نایا و آنچه شدید الجذب باشد بیکان و حار را از حق برین میکشد مثل گوشت حلزون **جاید** بمعنی بشده است که در شان او میلان باشد  
و بالفعل سایل باشد مثل موم **جمه** بفتح اول و ثانی اگر داده و جمع آمده و جزو بی **جفاف** خشکی **الحار** حاض معنی ترش است و فعل او  
تلطیف و تقطیع و تقیه مجاری و تیرید و تحفیف و تسکین صبر او اطهار تنه و خون و تولید ریاح و ضرا اعصاب است و هر چه زبان را  
اندکی بکزد و با قلیل حلا و غذوبت و تقطیع باشد حاض نامند **حکاکه** آنچه از سایدن زو خیز شود **حلو** هر چه زبان او منسبط سازد و اندک  
حرارت او احد کند و لذت پذیر باشد شیرین نامند و فعل او بضع و تلین و جلالت و کثر الغذاء محبوب و متعاشش **حسب** بمعنی کز  
است که اجزاء او در زبان فرو رفته باشد و بسیار بکزد و تفرق اجزاء او نماید و فعل او تقیه و بعضی اجزاء و با طیف است **حجرت** حرارت  
**حاد** بمعنی است و آن حرکت از بلخی و حرارت است و فعل او مثل فعل اجزاء است **حلاق** سترده **حمول** اعم از فسیله و فرزند است **حب** آنچه در  
شماره باشد و بی غلاف مثل گندم و جو **حمل** بار نباتات اسم از غر و مشا بر است **حلیب** مشره تخمها و غیر آن و شیر تازه در سیده است  
**حشیش** گیاه خشک و شبیه خشک شده و کونیز مخصوص بنانی است که بر روی زمین پهن نموده با او ماسان باشد و کله قشش ترسد  
**الحار** حاشرا آنچه از اجلاط بهم ارد **حصف** بمعنی سبک و آنچه بر طبع حمال او اسان بوده شیرع الزوال باشد **حمل** معنی بر است و در او  
هر چه سبک است **حطاب** هر او باشد مثل این بر روی به **حماقم** معنی نام کنده و عوار از خیز است که سبک و در سطح حرارت نفوقی کند  
پوست بر ویانند **طبع** هر چه در متن سرد است **طبع** از مکان خود **طبع** اسم صبیح است **خرد** سرکین **طیور** **الدهال** **دسم**  
هر چه زبان از نام سلسله و اجزای او را منسبط کند از بی اجدا حرارت و **طیور** هر چه در متن و تلین و ارحا و احد است







نباتات و عصاره جمع است **عطر** بوی خوش **العین** غرغره معنی آواز مختلف است که از خلق آید و مراد از هر کردادن مایعات است و حلقی و فرو بردن آن **غض** بضا و مجربا رس از نباتات است **عقال** معنی شست و شوینده و آنچه خلای سطح عضو با غایت رطوبت با لایحه در مانند ماد **الشعر** **علیظ** معنی کثیف است و در اغذیه مشتمل است و استعمال لفظ کثیف در ادویه **الفار** **فتیل** معنی شاد و مخصوص در بر باشد **فرزج** شاد که قبل در جرم مخصوص باشد **فریزی** معنی زبان کثیف است **فانزیم** گرم **فتح** از هم جدا شدن **القاف** **قابض** طعم کینه را نامند که اجزای زبان را بهم آورد و در شش از و فعل او تریه و تخفیف و تغلیظ و تقویت آنهاست و در غیر طعم مراد از او جابست است که سبب آوردن اجزای عضو است و استسکان نماید **قطر** آنچه در گوش اعضا چکانند **قاشر** هر چه یکی جالی باشد که حرکت از سطح استخوان تواند زدود و در سطح حلیقه نشسته نمود **قال** آنچه از ضدت پلاک سازد و مراد است و معنی گفته اند از حیوانی مخصوص است **قاسم** و غیر حیوانی مخصوص است **قصابان** شانه های گیاه بی ساق و قصبه و احد است **قصبه** بضم او و نالت و سکون نانی قنای خوش گشت **کاف** **کیوس** کشکاب است که از ضم معدی بهم رسد کشکاب خلول **کیوس** اخلاط متولد از ضم کبدی است **کثیر** **الغذاء** آنچه مقدار او خورده شود **کاد** آنچه گرم کرده بر عضو میزند مثل **کیمیوس** کثیف بخلاف لطیف آنچه نیست که اجزاء او شیرازی قول افعال از کثیف بدنی کند و نفوذ در اجزای بدن سرعت نماید **کامر** **الریاح** آنچه قوام ریاح غلیظ را حرارت رقیق ساخته و دفع نماید مانند **کادی** **کادی** و آنچه کهنه مراد از آن آنچه جلد را کثیف اجزای و تخفیف بهم آورد و جاری خلط سایل را مسدود سازد مثل زاج در دفع زرق الدم حرارت **اللام** **لطخ** معنی اندون خیری است بر عضو از طلا غلیظ تر و از صاف و رقیق تر باشد **لصوق** و **لذاق** آنچه بر عضو حساسته و با حسندی باشد **لوق** معنی الکشت است که از معجون رقیق تر باشد **لعابی** آنچه از حساسته اندون او در آن اجزاء آن مخلوطا رطوبت به خیری لزوج بهم رسد چون برشته اند از ارق و دفع شود **لطیف** آنچه در شان او باشد از روید برین منقسم گردیدن با اجزای بسیار صغیر و نفوذ در جمیع اجزای بدن سرعت کند مثل زعفران **لرج** آنچه در شان او بوده با با الفعل بالبقوه در صحت تا اثر حرارت مزاجی در او که قابل متداد گشته منقطع گردد مثل خبازی **لحی** ریشها و بارک نباتات **لخلج** آنچه با باقیه و طرفی کرده بر هم زده بوکتند **لغیب** آنچه از اصول و لحا نباتات روید و بارک اینها باشد **لادع** هر چه کیفیت حاره لطیفه نفوذ در اجزای عضو نموده نفوق الصال در منافذ کثیره قریب است اصلا کند و نفوذ هر حرارت با نفاده محسوس نباشد مثل صفا و ذل که **المیم** **مانج** شود و آنچه در زبان نفوذ کند بدون کزیدگی و جلا و در اول نفوذ و تکلیف و لطیف و تخمین و جلا و غسل اعتدال است **مرنج** و هر چه سطح طاهر زبان نفوذ کند و در شش از دو با که است بوده طبع را بهم زرد و فعل او **مخین** و جلا و منع نفوذ است **ملطف** آنچه حرارت معتدل رقیق کردن خلط غلیظ در شان او یا مثل حاشا **مخلط** آنچه بخلاف او باشد **عللی** هر چه در شان او باشد که غریب خلط بخار است متجزه و اجزای آن خرد و در موضع ششها خلط کهنه مانند **محمد** هر چه صند جلا مانند و کینه مخصوص از قاصت است **مخشن** هر چه سطح عضو را در شست کند و اجزاء او را در بلندی استی مختلف سازد از آنرا که سبب کثیف او باشد مثل **مغص** آنچه نفوذ را بر آسانند و در **ملمس** آنچه سطح عده را نرم و یکسان سازد او ضد مخشن است **مفتح** آنچه قنای عضو را از ضد نفوذ و در آسان نمود و اجزای جلا و جمع از مسال اینها مانند نظایا لیون و هر چه جریف و در لطیف و



سبب لطیف مایل کبرایت و مایل باعتدال و هر چه جامض لطیف باشد مفتوح است **مغزی** هر چه حضور کم است و کبرایت و رطوبت مزاجی قابل تمیز سازد  
مثل کمان **مصلب** آنچه ضد مغزی باشد **منفج** آنچه خلط را قابل دفع سازد و اعراض از آنکه رفیق را غلیظ کند چون خشک شدن یا بکسین مانده  
طبع حاشایا بنجر از مغز سازد چون **مقطع** آنچه نسبت به حرارت لطیفه نفوذ کند مابین خلط الریح و صمغ عسقلان صمغ ان مرفوع او نماید بر  
تصرف و قوام خلط مانده **مغشی** هر چه ریح مجبور را متفرق ساخته قابل دفع کند **مخاک** هر چه سبب قوت نافذه حاره حرکات  
لداء مسبا است مثل آنچه **مفوح** آنچه بقوت حرارت نافذه تفریق اجزاء عضو نموده اخلاط او را فاسد و واجب دفع ساخته طبعه دفع لغو  
فاسد کند مثل بلاد **محر** آنچه نسبت به حرارت جذبه خوبی رطوبت را جذب کند مثل صنایع و اجزاء از دل **محر** هر چه بقوت نافذه تحلل اجزاء لطیفه  
رطبه کرده احداث نماید مثل فرغون **مفتت** آنچه تفریق اجزاء خلط متجزه کند مثل ریح **مغض** هر چه رطوبت حضور افاسد سازد  
نبوغی که بر آن تحلیل از نو تواند شد بدون احداث اجزاء و تا کل مانند ریح **مغزی** هر چه بقوت مزاج و قوام اعضا کجی کند که قبول کسین حصول  
مانعت تواند نمود خواه با الخاصیه مثل کل محتوم یا معتدل مزاج باشد و عن کل مزاج **مغزی** آنچه مختلف منضج باشد در غلیظ **منضج**  
هر چه به جهت مختلف منضج و خاص باشد **مفوح** هر چه روح حیوانی و نفسانی را مستسط ساخته معتدل مزاج او کند و خون را رفع نماید مثل شراب  
**مشبه** آنچه کبریک طبع کجاست غدا کند **میهی** آنچه نسبت به ریح لطیفه در مجاری اعصاب و عضلات اجزاء و ناسل کرده محرک شود  
و باعث تکون ماده نوری گردد مثل لبوب **مد** آنچه اخراج مائیت اغذیه و فضول سیال مانند نول و حیض و عرق و شیر نماید **مسهل**  
هر چه اخراج فضول اعصاب از طریق امعاء نماید **مغز** آنچه نسبت به لطیفه رطوبات محتسبه تحت حله را از مسامات او بظاهر اخراج کند  
**مغزی** هر چه اخراج فضول از طریق مری کند **ملین** اعم از منضج و مفرق و مخرج مانی المعده و امعاء **مسکن** هر چه اخلاط و روح را از  
حرکت غیر طبیعی باز دارد **مطبی** آنچه اخلاط حاره را که حرارت نماید **مخدر** آنچه کثیف روح حس که نفسانی باشد و روح محرک که حیوانی است  
نبوغی کند که باغش و حرکت گردد مثل اسیون و اکثر مخدرات سرد و خشک میباشد **مفرق** هر چه رطوبت ملین سطح عضو کجی لغزندی کند  
تا آنچه در آن محتسب نماید که حرکت نماید مثل الوی بخار **مخفف** آنچه افقای رطوبات یا تقلیل آن کند مانند سدر و سوس **مد** آنچه  
سبب کثافت و سبب در مجاری محتسب شده منع دفع مواد واجب دفع کند مثل سفید یا سبب لزوجه باعث تسهید گردد مانند لجاها  
**مغزی** آنچه بالفعل ملین بوده در رطوبت رزبه باشد که حسب سیلان مواد گردد مثل اکثسه **معطش** آنچه طبعه شتاق  
سازد اعم از آنکه روح او باشد مثل معده و کرباها و مثل ذل و ریه **معطش** هر چه بقوت نافذه محرک مواد دماغی کجاست خستند  
و بسبب دفع آن عطسه حادث گردد **مصلح** آنچه اصلاح ماکول و مشروب نماید اعم از آنکه رفع ضرر آن کند یا معاودت بر فعل آن نماید  
یا حفاظت با کبریت او کند یا بدو حکمت **مد** او با اعضا گردد **موتج** هر چه منع خشک شدن جوارح کند و رطوبت او را از نایب سازد  
مثل موم اوغن **مدل** هر چه نسبت به رطوبت کثیف و کثیف رطوبت سطح مزاج را رزق و حسیه کرده و در زخم زانها و در رطوبت از خون  
**محم** آنچه نسبت به لطیفه معتدل مزاج خوبی که در موضع شعله و احت شود منبسط ساخته متحلل کثافت کند و او را **المحم**  
نیز گویند **مسخ** هر چه و باقیه مراد است **مابوع** ان **مابوع** باید باشد و سیلان کند و در موی القوام باشد **مذات** بر آنکه **مغز**



نفع اول آنکه لثت تارک در شمار دکلمها هر چه بر او هموار نبوده باز زواید داشته باشد معرق گویند **معقوف** خمیده و کج گفته **مضعف** خابیدن چیزی  
**مصنوع** هر چه را خائیده باشد **مست** آنچه خواب در بام نوم مراد **مسکر** هر چه سی اروا عم از آنکه نافع باشد یا نباشد **مصنعه** مانعی که در  
دین حرکت دهند **مروح** مالمین چیزی بر عضا **مروح** آنچه در مالمین آن بر بدن بسیار مبالغه در ملک عضو نکند **مبرود** آنچه نوبان کرده چو  
باشد **محمول** آنچه نخبه باشد **متن** بدو **موصول** آنکه در شستن او مبالغه کرده باشد **مخروق** آنچه در موضع کج بر ما در رسیده **النون ناشف**  
آنکه جذب رطوبت سالی کند اعم از آنکه منافذ او مری نباشد مثل آب ناپدیده یا مری باشد **مخروج** و ناشف را قفل نماند **مخیم** نبات  
بی سابق است **منطی** در لغات مراد از لغت قومی است و در ادو مراد خود و وی که گفته باشد **نفاخ** هر چه در رطوبت غریبه باشد و از حرارت  
بدنی تکلیف یافته مستحیل ریح شود خواه در معده و اما معامل میوه با خواه در عروق مثل مغزها و اکثر تخمها و تنهائی را حاصل میوه  
است **نفوخ** آنچه از ادویه سببیده را بی مایع در مینی **دمنه نفوع** و **نفع** خیسامنده که پوست ساند و صاف نموده استعمال کنند **نشاره** آنچه  
سویان و دم اره ریزه شده باشد **نطال** هر چه را خوشناینده از آنرا احضار ریزند و با شویستی از دست **نشوق** آنچه به مینی کشند  
**الواد** و غیره معجزین سخت **دین سستی** و **دش** حستن از جانی **دنی** کرده **وقود** در بر او در ضمن آتش **الهار** **ماصم** آنچه اعانت طبعه  
بر طبع و کدر این غذا و خلط کند و سبب قبول مضم او شود مثل مصطلکی **هش** آنچه حرم او در دست در ریزه باشد و مانند آن شود  
ریزه شود مثل صحر جود غار بقون **هنگ** پاره شدن **تخص** **تالت** در بیان مایهت و کیفیت و خواص ادویه مفوده و غیره  
در ذکر مصالح و بدای قدر شریک **حروف** و ذکر اسامی ادویات یونانی و سریانی و عربی و فارسی و هندی و ترکی و آن  
مخفی ماند که هر چه در کتاب است بلفظ که نیز مجرب است و یا مجرب دانسته اند ادای شود و آنچه حفر کرده بلفظ مجرب است مذکور سازد  
هم در دو افعال نگاه او اول پایان میشود و مثل آنکه مفتح است یا ادویات است و امثال آن تا آثار او را مفتح افعال مذکوره که با فلان حرف فلان  
عمل میکند و در فلان مرض فلان اثر دارد دانسته با خبری موافق میگردند و در امراض غیر مسطره توانند استعمال نمود و کجارت دیگر  
حاصل توانند کرد و اگر آن نموده که خواص شریک و صمغ و روغن در کوه و غرضه را در ضمن اصل آن دو پایان نموده متفق مذکور سازد  
مذکور بعضی که قابل ذکر با نفاذ باشد و به طور جامع خواص بر آن امثال ذکر نماید که میان خاصیت خود دیگران خبر نشود و کلمات  
بر که مشوش ذکر کرده اند بلکه خاصیتی از چیزی امثال میان نموده اند و خاصیتی از ذکر دیگران باز مکتب ذکر سایر آثار او شده اند  
بلا العیاس و چون مدوای چندی از سموم بیک نشوق است و هر یک را با نفاذ داده و آنچه مست تبار مراغاه اختصاص علاج  
بر کله در طی ذکر این است آن همان نموده در تخصیص رابع که در مضمون است و در تعالی هر قوم خواهد شد از مضمون که ظاهر میشود  
که اول سی که با لیف در ادویه مفوده نموده و مسقوف است و یونانی است و زردی بعضی همان عبارت از دست و با لیف مذکور می  
معالا است **الغشائش** است یونانی قویس که ادویه عین الجمع نموده و **تالت** است از و ماخص از صغیره ادویه تریاقی که بر آن خبر کرده  
در رابع جالسوس مفتح را اصل العجل که نافع ادویه مفوده را بیان نموده و مضمون بول و مصلح و سایر احوال نگشته و اول کسی که  
از وی با سبب مانی نقل نموده و در کس انصاری با است و زیاد در چیزی بر آن نگاشته است حق بن چنین است پوری



ایوانی برانی نقل عربی کرده با مراد افادت و تالیف مذکور می مقولات سخن گفته و چنین که او اغذیه از او چه کرده پس گمانه  
در آن با تالیفات مموده اند اول کسی که از اهل اسلام تالیف مموده محمد بن احمد بن زکریاست که کتاب کامل الادویه و کتاب شامل  
تخریر مموده پس شیخ الرئیس ابن سنیث و ابو حنیفه دیوزی و شریف و حکمی بن جرله صاحب منہاج و جرجیس بن یوحنا و صلیح بن  
الدور و ابن بلیند مولف معنی و ابن سبطا و مولف نالایح که مشهور جامع بغدادی است پس شیخ داود مصری تذکره زانالیف مموده و  
اختیار است بدعی بعضی افغانی نقل کرده و بعد از آن حکیم علی گیلانی شایع قانون بسطی در ادویه مموده بدون تحقیق داده و اما  
زمان که الفیت و ثمانین است بنظر رسیده که بلوغ فارسی کتاب بسطی تالیف شده باشد **الف مع الالف اطلال**  
لغت بربری معنی راجل الطیر است بحمت است شیخ کیه او بکنکال مرغ و برتری عاریا عی نامند و مراد از او نمی است سارزیه  
و تیره یا بکن بودی و طولانی و بغایت بلخ و با عرافه و کیه او شبهه ثبت و کاش سفید و برکش منفرق و ساقش مرغ و در اخر بهام  
و آنچه بنزیره و شبهه برزبان است شمی از دو قوت و تخم خلدان گویند و در اخر سوم گرم و خشک محلل ریح و جالی لافش و در  
فضلا و مفتح سده و منقی کرده و متانه و چون باز جاج سوزانند و با غسل ما شامند مفتت حصا و یک و هم او را با غسل بخت  
ریاح و اما کس بغایت محرز است اند و صناد و محقق فروغ و زانلیکنده انا جله و نفخ او در معنی و شور شراب او مسقط چنین  
حل جاد و صانعش سنگین و مضر کرده و مصلحتش کتر او بدش و اطله برص کندش و قدرش برش از یکد نیم تا در نیم است با غسل با شرا  
و چون در فصل گرمی هوا بگذرد او را با عاف و قحا و تری و بخیل از هر یک و انکی با غسل شسته بعد از ترقیه مسهل یا شامند و در اقامت  
نشسته موضع جری را کشوف از نمانا افان و واقف و این شسته و عرق کند در روز اول نهایت تا روز سیم موضع برص البه کند و بعد  
رفع از او با کلبه بر طرف میشود و مجرب است و گفته اند که هر گاه از مفرد او هر روز در نیم با غسل تا مانده روز نوبتند یا از کلبه استور  
در مدت فرود استمال نماید یقینا رفع برص میشود **السن** لغت یونانی است و معنی مری الکلب است که رفع کردن از هر یک  
دیوانه را و آن بنامی است ساقش بقدر زخمی و شساق را زیاده و برکشش شبهه برص است و از آن درشت تر و جارا که آن  
سرخ و سیاهی و تخم او با بل سببی و بنزیره و در غلاف و در طبقه و از ترمس که جگر تر و در طبقه کبریت و سندی و کبخی آنچه کاشش  
مایل تیرگی و از زیر کپها روید در اول سیم گرم و در اخر اول خشک و محلل جالی و مقطع و در فضلا و ماضم و منقی بلغم در ریح  
کرده و مفصل و در کین و محقق با عدال و طبع او چمن بود و در برد مفرد و ستوران چمن کلام و خضیق النفس و بلغم مجمع که  
ناضم و تخم او در اطله تخضی که ساد تواند کند با شدا در زیر آن و عمارش جهت کلف و با غسل چمن ششها و سر که زردان از او  
مفید و قدرش برش تا در نیم و مضر جگرا و مصلحتش کتر او بدش و شش حمال العار یا در وزن این آنچه است و جالی شش  
که چون او را در وسط تابان خشک کرده کوسده که با هر از دو با بی سفال غسل بنفعات نماید و دفعه کوز در میان مسک تواند  
کرده بنوشد بغایت مفید است و در دریم از رخ او که شش تازه یا شش مندی رفع زهر معاد است که در نیمه نماید هر چند که از است  
و گویند چون کیه او را جمع از بلغم جلی بنزیره از صفاد و در ذکاب موهن یا چند زرع الهی کند و با جاب جامع اطلال



در دستان میداند و گویند تعلیق او در درجه مو حفظ صحت اهل آن خانه است و مولف جامع الادویه از محمد بن احمد نقل میکند که این گیاه  
در شام بسیار است و خشک شده است مانند خورون او بغایت مقوی باه و نگاه داشتن او بغایت موثر عشق زنان است کجایی که  
عالمت کجایی او **اغیس** چنین است در الف مع الراذکر کرده و آن پوست سحر درخت زرشک است در اول کرم و در دوم خشک  
قوت یارده و قابض و مانع تعفن اجلاط و طینج او مقوی جگر یارده و مفتح و باقوت را در و گرم او با شراکت در و طراگری تر باشد و باب سرد  
با وجود تعفن و در شراکت سرد که در آن جوشیده باشد همین خاصیت دارد و طینج او در رفع کرم حکم کوه سفید آن مرغ است و طینج  
او مفتح حرکت در معده و مضمضه او بکف لایع خفته در دندان و تقویت لثه و اکمال او مقوی باه و در جمع افعال مثل ما بر آن  
و در طریخیاننده او در کلات جهت تخفیف رطوبت و حفظ چشم و دفع بقایای رید فرمن بغایت مفید و عصاره مطبوخ منعقد او  
در افعال مانند مضمضه و در شراکت گرم او و در مقابل در طینجش ناسی درم و مضر صحت سعال و مصاحف غسل است **ملیس** بلغت بر  
و مغزی نباتی است شجری در بلاد مغرب هم می رسد طول او بقدر قامت زن یارده از آن در کیش مانند مورد و شمش بقدر باره و در  
و چون رسد سیاه و نرم شود و چون در بسیار زیاد از آن او سفید و زرد مایل بسرخ است عمل از در شیشه های با یک است مکتب القوی  
در و در و سبوت در و غالت بسیار قابض و اخسایینه او که رنگ آب کرد و جهت استفا و زردی رخا جگر دانسته اند و در شجری  
با گوشت طینج نمایند و گوشت از با شامند همین عمل کند و گرم و طینج او مقوی جگر و سپرز مفتح شده آن و قدر شربت از گرم او در  
**البار** لغت عربی و آن سر سوخته است و طایق اجراق او در سورات مذکور است در درم در و شاک و معسول او در هر چه چشم و  
آن در اجراض صید و اعصاب و بواسیر و زخمهای کهنه و نزف الدم و سیلان رطوبات و بار و دشمن کل سرخ جهت مروج مفید و با هر که جهت  
در مهاد و استفانغ و پیش سرخ و خوردنش کشته است **انژون** بلغت یونانی است **المولن** یونانی است و اسم شکر است  
که شامند **اغیس** یعنی ظاهر یونانی اسم پنجگشت است **اغیس** یونانی اسم سبوت است **ان** بلغت یونانی لوف الکبیر است **ار**  
**صارن** یونانی لوف الصغیر است **اغلس** یونانی دو سبوت است **انوس** یونانی اشراست **امی** یونانی نامخواه است **انوس** معرب  
ابانسن تانی و درختی است شبیه به درخت عاقبتش مثل انگور و زرد و با صلا و در کیش شبیه بر کصنور و در عرض تر از آن و خزان  
می کند و کیش مانند تخم خا و قشمنی با حیطا سپید و قشمنی سیاه و صفت و الملس و بهترین اقسام است در اول کرم در درم و در  
اگر در مطلق در اول مفتح است و محلل ریح و مفتح معده و مفتح سینه و اکمال محلو که او با در و در شربت جهت ماضی رفیق  
و در در و در موی زیاد و جود و جگر و دید با بس و حفظ چشم و در و یانین در کان و شماره او در شمس خون زخمهای تازه  
نافع و محسوس شاره او لطیف تر و در افعال مذکوره اثرات کثیره و در طرا و سحر و جلیوخ او در شراکت محلل خا و سبوت و گویند با جگر  
اطفا و خون جگر کند و با سفید و کرم غی جهت سوختگی لثه و انفراده جهت کف گوشت او در مروج خینه و منع جوششهای پر آب  
و ابله کردن عصاره جگر است و قدر شربت تا در نیم و مضر معده و مصاحف غسل در کیش است **ازار** در لغت فارسی  
در آن سبوت است **الوی** بخار هم فارسی اجاص است **الوی** سبوتی است **الوی** در لغت فارسی است و محمد بن زکریا در















در تاریخ مذکور شود **ابن عربس** حیوانی است بری و معرو و بفاری را و موش خرمانند شمشیر و سر و پا او در از راز موش است و از او بزرگتر  
 و موی موش افشان و در مصر بخانه بسیار الفت میگردد در اینجا عسله نامند در سگرم و خشک و گوشت او محلل راح غلظت و موی موش مقول  
 حکم و موافق صاحب سقا بار و انزاج و یاد هر سگرم چون باشد دروغ کجی یار و عن زبون نارس ماب بخت باشد و چون پوست او را  
 کنند جویش بعد از ناک کردن بماند زوده در سایر خشک کنند و در مفاصل او با شراحت سموم هوام و رفع زهر طفسقون و چون بخا  
 نند که شکر کوزه خشک نموده باشند همه صج و کوبین هوام تهرین ادویست و چون مجموع او را در ظرفی بسوزانند صفا و خاکس او با سگرم  
 همه نفس تیار و صند و خوردن در مفاصل از خون او با آب غسل جهت صج و طلائی خون او جهت خنار و صرع و صفا و گوشت او در درم  
 و مفاصل و ضرب سم و بیکان از بین و مضر خوردن و مصالحش سر که و کاسنی و انار ترش و مضر است او صلاح آن در روغن کجی و زیتون  
 چکن است و کوبید چون کعبه او را در زنبکی او برون آورده زمان تعلیق نماید منع حمل کند و چون او طعام نبرد در مشا به کند نظر در و موی  
 تن او است شود **ابا زیر** آنچه در طحاها کند اعم از آنکه بقول باشد یا ادویه است **ابم کلما** جی تبری اسم خناری است **ابن** بندی فریخت است  
**ابا ییل** خطاف است **ابزک** بندی طلوع است **ابزار** مولف تکره کوبید بلوغت نام گناه سورجان است **ابوزو** است و بلوط است **ابو**  
 کانت است و بفاری شغال نامند **ابو ترون** بلوغت ادوی بقراست **ابرا لفظ** بلوغت مغربی ابرون صغیر است **ابوالاجساد** کبریت است **ابوالا**  
 زین است **ابلیو** بلوغت عربی ابرون است **ابریز** براد مسوره معده در اد معجزه است **ابرولون** بلوغت یونانی است **ابشون**  
 یونانی رافع است **ابارون** یونانی روج است **ابکون** است **اب سبیل** الطیب است **ابوقلان** جبر الشیف است **ابلیز** طین مصری  
 است **ابرق** شفقین کیمیت **ابوعماره** صغیر است **ابریون** برومی ایرسا **ابرقلیا** برومی اسم فایح است **ابو غلس** برومی کل خرب  
 است **ابری** برومی اسم لوف الصغیر است **ابوطامون** یونانی اسم قهر الیهود است **ابریخ** کجی کالی است **ابرا سیمیه** از جمله اغذیه آن است  
 که با غرزه و قند و عود و ادویه چاره و بادام و کلات ترند و میند و مقوی معده و دل و کل و مفرح است **ارتج** بفاری بالنگ و ترنج نامند  
 پوست او در دم گرم و خشک و کجش در اول سگرم در دردم خشک در کوشک و او را در خردوم گرم و محف و محلل و ملطف اند و ترشی او  
 مقوی دل و در خردوم سرد و خشک و قابض و مسکن فی صفراوی و مقطع قره الصفرا و باق و ترافه و ملطف و مشبهی و صاف کننده روح  
 و خون از صفرا و مانع کجش صفرا معده و امعاء و حرقان حاره و تقوی معده و حکوت کین حرارت احشای و رقان و بشکی و اسهال  
 صفراوی و کبیری و صفا و او جهت کزین عفر بر بنده و ماشاخ در رافع و طلا و او جهت قلع زنگ سیاهی و مکر از زجاج  
 و قطره او از جهت ترقان که در چشم باقی ماند و غرغره مطلق او در کجی جهت اخراج زو که در طلی مانده باشد مفید است و مضر است و تصب و خلش  
 شتر شخاش و شراب البتین و بدیش است **ارنج** و **اربعون** و چون جواهر دم و در برادران نخیسانند مضمحل سازد و در افعال  
 قوی را در غرغره است و جهت غلظت صفرا و شکی مفرط و قلعی و دفع سموم و افعال او جهت ساض و طلا و او جهت قوی با نفع و گوشت او  
 که شکر نامند در اول سرد و تر و در موی حرارت غری معده مانع صعود و غارات از معده بد باغ و مورث و نفع و صلح غسل  
 است و مقوی دل و دماغ و صفرا و کج و مفرغ و مقوی و مشبهی باقوت ترافه و موطش و مفتح و محلل نفع معده و مضمحل و مضمحل



باصل برورده شد و طبع خشک او مسکن می بخورد و می موضع او جهت شو کردن و بان و عصاره پوست کوه است او را با هم کو برده است  
کردن افعی نافع و همچنین ضماوان همین اثر دارد و طلا پوست محرق او با شتر احمیت برص بسیار مفید و غیر محرق او را چون در جگر که از این  
گرم کردن آن و چون پوست کبکد او را با تمام در شتر این اثر را در ساعت ترش کند و مضر جگر و مصلحتش غسل و مضر نافع خار و مصلحت  
بنفشه و قه شربت از خشک او بجز دریم و از مضر نافع مفضل است و بخش در افعال مانند پوست او با قوت بسیار و در مفضل از مضر نافع و مفاد  
حیوانی و قوت از زبان کبکد با آب گرم یا شتر احمیت که زین عرق جرب و سبزه و صمغ و او و شامیدن که دریم از مضر نافع او بغایت در مضر  
چنین و غیر آن و طلا در آن جهت کفیل او را مطلق و نسوزن او جهت تقویت نشه و روغن تخم او جهت سبزه طلا و شتر بغایت مؤثر و مضر  
کوش و مریع النور و در آن عضو محلل قوی و ملطف و چون کسی بان ندین کند که کوینه عرق زردکی با و نگه جرب است و صمغ مطلق تخم نافع  
یا شتر احمیت مفاصل و نفوس او را مصلحت نافع و در کوه با مضمطم و مسخر معده و مقوی اجشا و مفسد و جهت ضیق النفس بلغمی نشه  
او در مفضل مثل برک او از آن لطیف تر و یونین تر و مقوی دل و مفرح و جهت رفع ضرر هوای دبابی از زوده و همچنین ترش کردن  
همین اثر دارد و مولف جامع الظایر و در این محلول در آب ترش را که در قاروره کرده در حمام گذارند تا نماند حاصل شده باشد جهت رفع موم و در  
اعضای ریه و جهت جرب سرد این چون با شتر مینا سوسه شود و روغن ترنج که پوست اصلش عدد او را در روغن زیتون در روغن زردکی  
طلای مادر و در روغن کبکد انماخته و بهر شش با زرد سبزه آورده پوست تازه رخیه باشد تا دفعه پنجم گرم و خشک و محلل و تبین  
بارده و عصبانی و در مفاصل دفع لرزیدن ترنج و بر اسفل قدم جهت دفع برود هوا در سفار و بوئیدن جهت تراف خوشبو کردن عرق  
خالج و عرقه و لقمه و خلاج و عرق النسا در در کرده و منانه و جهت بوئیدن موم و سحوط او جهت در موم و غل سوداوی و در شقیق و مضمضه  
چند در دندان نافع است **اسکن** بهندی انچه است **اترک** بهندی در ج است **ایمر** یونانی اسم با بوج است **انان** عربی در اسم  
شیرده است **اتری** بهندی اسم است **اشاطون** شالی است که از اربانکو و غسل و او چاره تریت و هند بسیار گرم و ملطف و عالی و  
مزاج بران و در طبین است **انامو** یونانی است **انامون** یونانی اسم است **انامون** یونانی اسم است **انامون** یونانی اسم است  
رومی است **انامو** یونانی اسم است **انامون** یونانی اسم است **انامون** یونانی اسم است **انامون** یونانی اسم است  
قلعی خوبی میشود بهترین او صفهائی است که از نواحی قیامه خیز در دردم در رسم خشک و کوهین در جهاد خشک  
اختلاف نموده اند قاضی و محقق قوی و با قوت است و قاطع جریان خون از جمع اعضا و مقوی اعضا و مفعول هر که گشاد و کوهین زیاد  
تقویر یا صره و مفضل صحت چشم و رفع حرارت و رطوبت و قروح و انزال آن و انیام سایر قروح اعضا و انکه مشک مقوی با صره  
و محمول او جهت قطع جریان حیض و خروج مفعول و صمغ او بر شانی و بصف سر جهه قطع رعان که از چوب دماغ باشد و با تازه جهت  
انتر و بار و غنها چون بر بدن طلا کند جهت شتر و رفع حمل و در طلا او جهت راحت تازه و قطع خون آن و در موم و مضمضه  
ترنج چشم نافع معده و عرق او که با سبزه شتر بر انش گذارند تا شعله درک و سوزانند و مفعول او را طبع است  
دبام و ابرو و سرگین جزون و شتر جهت عشا و مضر چشم جرب و با مضمضه

مفضل



مخالف خوردن او قاتل است و بدش انار و صلحش شکر و کثیر اثر بلوغ اهل بادیه اسم این را نیست **اشل** بلوغ عربی اسم نوع بزرگ است  
است بقدر درخت سرد و عظیم و گسترش خوش و بازخفت اندکی و شکرش بی شکوه و بقدر خودی و بزرگتر از آن و تیره رنگ مایل بزرگی و  
یوف او دانه نامی ریزه و بهیم سیده و گویند آن سرخ است و عذبه در اثر اهل می نامند و مولف اختیار و جامع انطالی و معنی و جامع  
دوید و صهبان و کامل الاود و صید و قانون اقسام سرد کوی و درخت کز مشبه ذکر کرده اند و از جامع ابن بطار و جامع بغدادی ظاهر شود  
بهم و عرق اقسام سرد کوی و طراف و اشل اقسام کز است و جوز الاشل غیر غیر العز و عذبه غیر ثمرة الطفاست و اشل در اول سرد و خشک  
در دوم و با قوت و اندک لوجه و مرارت و جالی و مفتوح و مطبوع و بیخ و شاخ و برگ که جهت صدام رسیده و در سوم سرد و منع سفیدی بود  
در چهارم و شتاب مقوی بجز و ملین بر آن و طبع او آب و عقیص و پوست انار قایم مقام است و در از القروح خفیه و انشک و اکل و نکه  
و ضمیر او جهت دندان و ضماش جهت مجلس درم بجز و کوزا و مفتوح و جهت سقوط دانه های ابله و بواسیر و جوشها ریزه که است  
در او و دو خاکستر و آب طبع او جهت خروج مقعد و تقویت موافع و در قطع خون همه اعضا خاکستر او مجرب و قدر شربت از طبع او از ده  
چهل و تخفیف از عصاره او نامی مهال و مضعف معده و بدش جوز السرد و صلحش صمغ عربی است و شیخ داود انطالی فرموده که چون  
سیرت را با آب اشل در وزن آن تسفیعه نموده مفت با بقیطه کنند صمغ الاو را با عا و شکرش در دوم سرد و در سوم خشک و بعضی گرم در دوم  
سید و اصلی ندارد قاطع اسهال و سیلان خون در اوع مواد و تقوی معده و بجز و اسیر و اعضا و اشامیدن او جهت الدم  
در و موضع انصابت اسهال صفادی و رطوبی و بوداده او با کل خوردنی و تیره و در دوم نیم او با کلیدم و نیم کلان کرد و در دفعه دیگر  
بهم مفید نوشته جهت قطع اسهال مجرب در صمغ اسهل سیلان خون بسیار مفید و طبع یک او قیاد و ضعیف کننده اش در آب گرم که با  
شکر نوشند جرفان و گردیدن رتیل و جرب طبع در طوبات رحم و در فرج اطفال جهت رفع طوبات معض نافع و چون نفع او را  
روز یا فور و زنونشند و از عقب او دوزخ و مان سیده تاد انالیند باعث فریبی آن و خوبی رنگ خضار و تقوی معده و تقوی طوبات  
فاسده آن میشود و چون با صندل و افستین چشمانده او را شکر بگویم او از جهت تقویت اعضا و غذا و اعضا رسیده سیر معجل  
و جهت نافع و چون دکلاک ساینده در چشم چکانند جهت دفع مواد و تقویت اجفان و حد بصیرت و در جهت قطع  
خون جهت در بدن گوشت زیاده زخم و غشول جهت جرب طبع و سکا کردن رنگ خضار در رفع حمل و جهت رفع رطوبت  
رحم و فرج و مضعف صمغ او در تیره و ناسیدن آن جهت تقویت لثه و ماکل دندان و ضما و مطبوع او در سرد که جهت درم سرد نافع  
و مضر سرد و صلحش زود و قدر شربت او از ساینده او در دوزخ با چهار درم و بدش نوزش عقیص یا سید انار است **اشل** مغزی آما  
بجاکشست و یونانی غنیش نامند معنی ظاهر و باک و نبات او مابین شکر و گیاه و در موضع صلب قریب باهامر و پیداشتهای او  
قوی و صلحش از رنگش زرد و کرم رنگ تر و در شکر بیخ عذبه شکر سیرج انکشت چون بدست بالند بوی او  
عطر است که بسیار و گلش سفید است و از زنی و کمرش از لعل کوی که زود تسفیعه و بعضی سیاه و شاخ او را نفعی نیست  
در او و تخم او قاطع است و کله با است در دوم گرم و خشک و گویند در سوم خشک است و بعضی در دوم سرد است و اند



و بعضی در دم در اول خشک میمانند با قوت قاصد و محلل و ملطف و مفتح و در حوض و بخش لطیف تر و با در هموم و محض می گویند و با  
جزیاده گنده شیر و جهت کزیدن مار و هوام و سا دیوانه و سده جگر و سیر و صاحب خون و با اثر جهت کشودن حوض لغایت مفید و صفا  
جهت تحلیل و در مصلحت اعتبار و درم سوز و جراحات و التواء عصب و در باد و در سرتوطی و در می مثل قرص الخلس و لشر غرض نافع است و در سوزن و در  
در سرگیار و در غن زیتون و طلا و او با جهت درد و شقاق مفید و حواله خوردن او در کرا و با مثل آن بودیم صحرای جهت در حوض و جگر  
طبخ او جهت در رحم و مقعد و مری و با کوزه در کرا جهت سلامت امین و فرس کردن بر کرا جهت کسر قوت باه و کرا زمین  
موتور و خوردن او نیز باعث کزیدن هوام شود و مضر کرده و مصلح و مصلح صمغ عربی و قدر شترش با مفضل و کونید بش دوزن او  
است و در غن و در کرا و مصلح قوی و جگر است و کونید بکله کردن بر جگر و در جهت فرس کردن مانع احتلام و قاطع نفوط است **اشا**  
بیونانی اسم عجیبی است بمعنی مفید الامراض و کونید اسم جگر است و چون مجنون فرور را یک جزو جگر است بنا بر این اسم سوم  
**اجالعت** بندهی درختی است برکش از برگ های پهن تر و شکوفه او چون ریشمانهای سنج که زده او بجهت و بارش شبیه به بلبله و جوش  
در شش سوزد و چون در دم سنج او را بکوبند خستند و با در هم نبات یا شسته نوشند جهت بسول بسیار از نموده است **اجر** لقب  
و در عربی بالف مخرده و هم بفتح الف مستعمل است در دوم گرم در چهارم خشک و حالی مقطع و با کزیدن اشامیدن مفید حصابت و صفا  
او با غوره جهت رفع شرای و منع ظهور آن و با ناکه که جهت خرا و با کزیدن کا و جهت اورام و بشور بطنی و استسقاء طبعی در زنی و صور الفقه  
و در او جهت قطع خون جراحات تازه و جلوس بر روی آجر که جهت سرتوطی و بارده و یکی محض صفا و قوی که روغن گل بر آن کشند  
و چون آجر از نموده را بسیار تافتند در آب شکر اندازند که آب شکرش ارد و سوزن بخار آن در زنه موق قوی و در تحلیل مواد بارده  
و زلاله منور و در کونید معده و جگر است و قدر شترش تا کله هم و روغن او که آجر انقدر یک مفضل زنه کرده در اس سنج نموده بر دم  
زیتون انداخته بعد از آن کونیده با قوت معکوس نفع کرده است و نفعات گرم و سیرج النفوذ و ملطف و محلل و اشامیدن او جهت  
سنگ مثانه جگر است اندو در بول و جهت سیر علل مثانه نافع و کشنده گرم مغده و امعا و جهت معص با در و براح و نفع باطنی و ظاهری و هموم  
و کزیدن عرق و فالج و لغوه و در عرق النساء و مفاصل و تحلیل خون مجید و با شترت زوفا جهت صنف النفس و رفع فضا که مفضل است  
جهت تحلیل آنکه زایل شده بی عدل و حواله جهت دادن خون بویس و ساقط کردن دانه بویس و رفع کرمهای مقعد و در جراحات  
خون حوض و اخراج چنین زنده و مرده و بیمه سیرج الاثر و معوط او جهت صبح و شبان و دلو که جهت کسین گرم و ذائق و کسین اللسان  
جهت زخم اشک سعیدل و قطر او جهت نفعل سامود شوق او جهت امراض بارده بی و ماغ و صفا و او با شوق جهت درم سیر نفعات  
و قدر شترش از ناکه مفضل تا دو مفضل است و مضر نموده و مصلح شکر کرده و مصلح آن کثیر **اجمور** بلخچه بندهی اسم گرم است **اجوا**  
بندهی اسم ناخواه است **اجری** بندهی کزش است **اجاص** نفاسی الوی که بخار آن مازد که شامل اجسام الوی عرزد و سیاه و الوی الوی  
بککالی شاه لوج و الوی سنج است مراد از الوی سیاه بزرگ است در اول سرد و در دوم گرم و ملین و مطلق و مصلح صفرا و شوق و کسین حرارت  
دان قی صفراوی و تشنگی و جهت بای حاره و صداع حار و طارش بدن نافه و ط **اجور** در مصلح است که بصفحه سینه با کزیدن

عالم  
اجالعت

اجالعت











چه بقدر فضل و داعی و با حسن جهت سز و نیک مفعال او را با فضل السوی جهت رفع عیان مجرد از نشانه از وجه از خوف نافع بود و صناد و حرم  
 بار و بکار و نشانه و معده و سز و در باج جمع غضا و جلوس در طبع او چه در رحم در در مفاصل و مضمضه و مسنون او چه در دندان و تقویت لثه  
 و عمو و دفع رطوبت از او است میدان طبع او چه مفاصل ماریه بغایت معین و با سکنین جهت او از پتای بلغمی جریست که او لطف تر و در  
 ضعیف است و مضر کرده بپشت ادرار و مضر درین و مصدع و مصلح کل است و قدرش بیش از نیم مفعال تا مفعال و بدیش را  
 و سقط و بدل مفعال او قصه الزریره است و عرق او از بغایر لطیف و با قوت تریاقیه در مفعال شبیه است دروغ او که شکوه او از خراش  
 زبون بقدری که او را بپوشاند که باشد دو ماه تا شان در افتاد کرده و سه چهار مرتبه صاف نموده شکوه را تازه کرده باشد که کم کرد  
 و با قوت فایده است و او چه تحلیل درم بار و باطنی و طلا او چه در دمای بارد و برض درو یا بدن مواد انواع خارش عصاره مانگی و در  
 او چه در دندان و در لثه و جوشیدن دندان نافع است **اذا ریون** با اعتقاد جا کتوس نوع چهارم زبیر است پیرا و بسیار سبک و از قوت  
 آریه شبیه پیره است در مفعال از زبیر البقر قوی و از سموم قویتر و قدر و در آن که شده و طلا او با جهت عرق النساء و درم و کلف  
 و نور و کتال او چه دفع ناخنه و بیاض قوی چشم دو بسیار مؤثر است **اذا ریون** بغایری کل افاریست نامند بنانی است ماسین که گیاه  
 بقدر ذری برکتش بی زواید و درم بقدر برک جریه و مانند زغنه و کلهای او بزرگ و سن و در دراز و در خسته و در وسط او بر کهای ریزه  
 سیاه بل سرخی و بغایر خوش منظر و همیشه رو با قوت دارد و در کله او در میکند و بری او قوت از سبانی است و شوش احوال موفف اختار  
 بر آب بصر پوشیده بخوابد و در دو م گرم و خشک و محلل و جالی و با قوت تریاقیه و در جوی و فصل و مسقط جنین و مهبی و منفتح قوی و معنی حصا  
 و جهت ریه و تقویت معده و حکر و وجع فواد و بواسیر و کزین هوام و کزین ایدین او و قویه دماغ و احشا و دفع قوی و بفتح سده دماغی و بخصا  
 شتم و استقامت و رفان ام الصب و امراض بارده و چهار دریم از آن که او باب گرم قوی و دیگر هم او قوی اول باره المراج و مورث  
 در جزر المراج و در دویم از آن که سده او چه اخرج جنین و رفع احتباس خض صناد او چه در مفاصل و عرق النساء و خازیر و بر جهت نفوذ  
 و حمل و آخ و مسقط جنین و معین البتنی عاقر و اسبج او چه در دندان بار نافع و مضر سز و مصلح فاشید و غسل و مضر درین او چه در  
 و قدرش برت از آب کل در کج او با چهار مفعال و از جرم او مفعال و بدیش مثل و نصف او سلیمه و ربع آن زعفران است و از جوی  
 که در کل ایمنی نشند و از دود و موش و چلبا سبک و چون حامله قدری از آن در دست گرفته و دست راست را بر روی او بگذارد  
 و طفل ضرر عظیم میرسد و اگر در نهان سوزن بکار دارد با عسقا و طفل میشود **اذا ریون** آنچه در کنار اهدا در شیشه با و سیاه بود استانی نامند برک او  
 مایل بند و در شب بکوشش موش و گیاه اعلی سابق و بی کل در روی زمین بین میشود و در دستهای او بپوشد و چون برست مالند بوی خیار  
 از در ظاهر شود و این نوع را مزاج دریم سرد و تر و با قوت فایده و با آنکه قوت محله و صناد او چه در جهت درم حار چشم و سایر اعضا و حمره و حمره  
 و قطار او چه در گوش و درم حار آن و عمو او چه صداع حار نافع است و سکن البها و عیان و مسقط گرم معده است و بری آن است  
 قوی است خدای بسیار بار که اصل مضر و در دستهای اسنبل سرخ و محفوف و بر کهای بار که در دراز از نوع سبالی او مایل سبالی  
 و بویست بر کهای اطراف و در دستهای چهارم است و هر قی مثلث خدای ریزه و گلش لا جوردی و بعضی گلش زرد

The Sunflower



و بخش نظری در پرتو فروق در میان این قسم و سقو و قند زبون است که این را برک نرم و دراز و ریزه است و سقو و قند زبون یکجا است و در است  
در برود معتدل و در دروم خشک و جهت صرع و لقوه و اوجاع بارده و صداع نافع و مقوی معده و محلل و مفتوح و در برول و صفا و اجتهاد کزین نوعی و سقو  
جهت لقوه و طلاخ او جهت نوا حیرت بسیار معیده و غرغره او با باار لعس جهت تقویه رطوبات دماغ نافع و مضر متاثر و مصالحش هر کجوش قدرش  
تا دو مقل است و گویند مصلح او تخم خروست و قسم دیگر آن است ریک ز راه و شاخه ازان بر روی زمین پهن میشود کزین مایل تدریجی کل  
حسید او بنا خنجان مری نمی شود در سیم گرم و خشک و جهت سوم و او رام بارده و دفع انار و جزر کتان و خار از زمین نافع و صفا  
او بر کوه قضیب و مراق باعث حرکت عظیم باه حتی سیران و با پوسان را کمال می آرد و مطبوخ خشک او چون ضماد کند درین اثر ضعیف تر است و قسم  
سیم را برک مایل تدریج و خار ناک و دفع و شاخش شیر در و مفروش بر روی زمین در اخر سیم گرم و خشک و با قوت سمیت و زبون زین اقسام  
و مفتی قوی و مسهل و زیاده او کشنده و الصاق برک او بر خراب باعث سرخی بیشتره و شیر او مفتوح حله و مولف نالیس گویند چون مقل او را  
جو شایده آرت انانجاء نباشند و از عقاب با می شود بخورن جمع گرم معده را دفع می کند و دیگر متکون می شود و مولف ناره این خاصیت  
کجهت نوح ستانی او ذکر کرده است و این تمیید در معنی می نماید که اقسام اذان الفارغ از بخش است و همچنین از سایر کتب نیز همین ملاحظه شود  
چه هر کجوش منصف با صفات دیگر او اجبار یا صین و با عططر و برکش شبیه بکوشش موش است و مایل تدریج است و کل او سفید مایل سرخی  
و بخش ششم ریکان و شفاف میباشد و شولش قول صاحب اختیارات نهایت ظهور در **اذان الارنب** بلغت بر روی است **اذان**  
عضی که است **اذان الثور** لسان الثور است **اذان یاس** بلغت عربی نافی است **اذان العبد** بلغت بر روی مار الراعی است **اذان الفیل**  
لوز الکبیر است **اذان الجردی** نوع بزرگ لسان الحاک است **اذان الشاه** و **اذان الغزال** الصوی است و گویند لسان الحاک است و مایل از اذان الغزال  
نامند **اذان الله** قلوب است **اذان القیس** نوعی از ابرون است **اذان الخیل** لجه البنیس است **ارمال** و **ارمالک** لسانی از مانی نامند و در اسی  
شبه بقدر و با عططر مناسب او بند و مین و بنا و بقدر نوعی و برکش تیره رنگ و گلش کبود و بی نمر و مستعمل است و مایل  
میشد در اخر دروم گرم و خشک و نازیباب و نقل و در اجینی و مقوی از احشا و معین برصم و جمع قوتها و جالس طبع و مانع انشاز جها  
و اکل و در صلا و صفا و او جهت شور و او رام و اندمال فروغ و منع تحض اعضا و بوسیدن او جهت تعوی و دماغ و مضمضه او جهت استحکام  
و امراض دندان و طلاخ او جهت اصلاح ناخن و آسامیدن او جهت قطع بخارات که بر روی دهن و دفع رمد او دماغ و مضمضه او جهت استحکام  
و مصالحش کزیه و قدرش در مقل و بدیش سلخه و در لوی دهن کبابه **ارقیطون** معرب از رقیون یونانی است و آن بنایی است  
ساقش مربع است و قرب بذری و برکش مایل سدره و اکل او مایل سرخی و بخشش بقدر زریه و ازان کوچک تره سیاه و تند طعم  
و بخش نرم و سفید و شیرین در دروم گرم و خشک و لطیف و عالی و محقق و در امراض دهن و دندان و در سینه و نفث مره و تسکین درد  
مفصل معده و بی غم رطل از طبع او جهت سیر البول و عرق السنا و صفا او جهت تسهل و منحل و شفاف و قدرش در لسان کزیه و در  
مانند نافع و مضر کله و مصالحش در غنما و قدرش در شش و شش در هم و بدیش سنج است و موم نالیس گویند صنف دیگر از مسامیرش  
برک و دوزان بزرگ نزد صلا مایل سیاهی و در بخشش بزرگ و سفید و محقق و مصلح است در برک او جهت دفع و خنثی نافع



درست و خاد تازه او و طلا و قوق آن جهت در مفاصل که با جگه باشد چون در درم چ او را با ش او صغیر بنوشند و تقویه حرکتش  
نافع است **اری** اری است بیخ مشهور است و در کتب کهنه می خورد و وسط آنها را کالی الو نامند علیتهای غنی و صفاوی را نافع بود **ارمن** تنبانی  
اسم تنبانی است بری و تنبانی میباشد بری او غیر شغل و تنبانی او را بر کتس شبیه بر کتس اهل و ساقش مربع و بقدر نصف در آن و علا  
بیش شبیه بغلاف لوبیا و با بل طوطی و سفید و بخش سیاه و در از و تخم بری او سرد و داغ و کوبیده از منین درخت قلعان است در کتب کهنه و محمل  
و جدا و بکیده هم او با شراغیت محرکانه و صفا و مطبوخ او محمل او را مینمی و جادو سگان و خار از بدن و مخمخ جبین و طوطی او با عمل جهت  
خوش نافع است **اردقانی** بلغت یونانی بنانی است شبیه بکبر و بسیار ندر را کوبیده و در غایت حرارت و اجتناب از آن اولی است که  
در طبیه که با مصلحت استعمال نمایند و مولف اختیارات کوبیده را الحار است و سندان ظاهر است و صاحب معنی کوبیده را در غلاف میباشد  
**اراک** درخت مسواک است شجره او قریب است انار در بخش عرض و فزان می کند و خار دارد و کاش مال سهرخی و نثرش بقدر بطم و بعد از رسیدن  
سیاه میشود و با آنکه حلاوت است در اول گرم و در آخرانی خشک و جالی و محمل و مقطع و مفتح سده و جهت دفع رطوبات از جهت جویای غلیظه  
و صفا و مطبوخ او در روغن زیتون جهت تحلیل ررم رحم و بواسیر و سینه و طبع او جهت التبول و تقویه سانه و تخم او جهت مفتح معده در دفع  
اسهال غایت نافع و صفا در او محمل و مانع نزلات و ما شراغله و مسواک کردن کجرات جالی دندان و مقوی لثه و اکتا او موثر  
جوشش آنها و جهت مصلحتش کثیر او قدر شریک از طبعش نافع و در بخش ما در هم و دلش صندل است **ارتگان** بلغت سی سنگریزه  
بسیک است رز زنگ و کجک تحرق او و الطه و طلا و آن با آن کثیر و مانند او جهت او را م حاره و با محلا جهت برودن گوشت زیاد و  
با فیر طی جهت دبا ییدن گوشت و با آن جهت از این جهت است و اجتناب از خوردن او اولی است **ارز** معرفت از او در غنای او  
و بقاری بیخ نامنده روم خشک در حرارت و برود معتدل و با لجا صیت در خوردن مزاج حرارت و در باره المزاج برودت احداث می کند  
و ظاهر آنکه این شیر فزا و اکثر متاخرین مرضی را فزوره از بر کج نفورده اند و مخصوص اصحاب استند اند چه در مرضی احدی کیفیت متضاده در اصحاب  
گفتند متواضع شرط است و حکماء مذهب متفق اند بر آنکه او باعث طول عمر و صحت بدن است و در حدیث نیز آمده که در روایف و در کتب کهنه را  
لر و خب کمر و او را چنانکه نامند و بر کج سرخ فاری را قبض شیره سفید در تغذیه قوی تر و اقسام او مسدود و قابض بهای قلیل غذا و جهت  
زیره و اهل دوی و اختناق رحم و امراض کرده و متاخره مفید و با شیره و کربزه می بیند و مولد منی و با دوع بازه و ماسکین حراره  
و جهت افعال صغیر و وی و شکی و غشیان نافع و با شیره جهت زهر و با یه کرده بزور و غن جهت معضد اکثر او مصلح حال بدن و در کج حصار  
و مولد خلط صلب و موثر دیدن خوابهای خود و مولد قلیح و سده و اعتقال طبع و مصلحت ضعیفانین آن در آن کج از خوردن او  
با شیری و چون در آن قلم چو شانه رخ سده او می کند و شامیدن است مطبوخ او مثل ماء الشیر مسکن لذت اخلاط مزاجی معده  
و با شیره با لمانا صفا و در خوردن جهت قولی می مجرب است و تحت با معنول او جهت مسج و قرحه معانی و در جلا دادن جوارح و تعدیل  
و آن کج او درین با جوی تر و طلا و او با ترس جهت کفایت و انار و صفا و او با یه جهت کشودن دمل و در روش جهت جراثیم آزاره و  
ایضا مین آرد و کج که است و کج که است با شیره زده بزهره اخلاط اسهال مرضی و اسهال دوی و سنج غایت مجرب است و با مطبوخ

تلقی س



شکر که مسقط چینی و پوست کتوک بسیار از صلیب کرده باشند از جمله سموم و گویند که متقال او کشته است و مولف مذکره منکر این است  
و مکرر موصی می داند و سقوط کرد و در صحن کردن او بهم رسد هر قطعه عارف و مجرب و بدل رخ دارد و مغسول است از بعضی اول بیان  
را درخت صنوبری با سبب زلفت رطب از آن حاصل میشود **اسطوان** شرا غلیظ است که از خمر و او چاره تریفت و بند قوت از خمر و  
احشار بار است **ارنب** زنجبیلی است شیره یازمگانه از سیستان ارند مولف تذکره گوید که آن خرسوس سفید است که بغازی اورا بسوس  
نامند و زیتق عبار از دست بغایت گرم و جدا و حالی و طلاء او جهت قطع خون بواسیر سفید و اشامیدن او بغایت در حصص و قدر برش  
تا کیده است و مولف نالایح گوید که آن خرسوس احمر است که در لبوت نامند **اوراوان** معر از ارخوان فارسی است که نام بل باغنه ال از صبح  
اخلاط از به وجهی در دست معده و کلیه تصفیون و طبع او صحتی و منعی الا نفس و معده و سوخته او جانب زفت الدم و خضاب است  
وزمان از زفت صافی سازند و ریشخ اورا چون بقدر و در هم کوبند تا منقعی قوی است و مصالحش زکریات نام و بدش ضد اسهال  
و نصف آن کل رخ و دانه ارخوان در او عین قائم مقام شنبلیله است **اراق** یونانی تخمی است سیاه و مدور و تلخ در میان کندی و مد  
باشد و بغازی همگانه مندی و مجمل و صفا و او با هر که جهت او بلام صلیب چاره و تسکین درد آن نافع و دردی الغذا و نفخ و مورت و بوی  
ریحی و مصلحت مکرر و بوی خوشی است **ارنب** بقری خروشان نامند و عربی منور گویند و از رب معر از ارنا سرانی است و آن صوفی  
است معروف و گویند مثل تان حایض میشود و منقلب کرد و زود یادگی و بالعکس و بهترین او سفید است در اول سیم گرم و در دوم  
و گویند شکست پوشید بوست او سخن بن و معدل خلط و قاطع بواسیر و نافع تا شیر برود و دیدن و موی حرق و غیره و او  
خون همه اعضا و خون رشته او جهت اسهال و قرحه امعا و رفع سموم و طلاء کردن خون گرم تازه او جهت کلف و بیقی و ثوری که است سفید  
از و شخ کند و پوشش خشکی که در سیم رسد و مسکن در دانه کینه و منور او که منشی باشد جهت مرضی و دلوک و جهت اصلاح امراض  
و در آن و اعانت بر رویانیدن دندان اطفال و فاسد دماغ او بایه ضرر نماید العسل و ما است با عرض جهت دفع داء الثعلب و  
اورا چون بقدر قراطی با نیم متقال با مکرر نوشته صبح و تکمیل شیر مجذوم معده و کزیدن اضی و او در قیال در سه قراط اورا با سبب  
جهت ربع مجر و البته اند و طلاء او جهت سرطان عجب العقل و در متقال اورا چون نوشته جهت رفع سیلان رطوبات بجم و  
و اشامیدن و جمالی آن بعد از طلاء زهر روزیم متقال نافع حمل زنان و زهره او را تا تاثیر بعکس معنی است و طوس در طبع آن  
جهت نفس و مفاصل و خوردن گوشت او مولد خون غلیظ و بهتر از خونی که از گوشت گاو و بز و میش هم رسد و جهت طلاء در وانش و  
سلس البول در غشه و فایح و امراض نازده نافع و اصلاح او کجتن او است بجا بار و بار و غر و شب و مصر و حرق و المزاج و مصلحت کاسی  
و مکرر و انار میوش و چون مجموع او را کینه ندادن باشد جهت خدر نافع و هر گاه جمعه او را بسوزانند و متقال آنرا نوشته جهت سنگ کرده  
مصفی و چون جوز اورا پاک بکزد و در ظرفی بسوزانند و بار و غر کل سرخ طلا مانند جهت پاداشیدن موی بسیار موثر و طلاء استخوان او  
صفا و اعلی خاز و بر او جهت شقاق و منع رختن مود بول او جهت با صره و سر کین الیقدر هم در هم تا کیده نیم شکر با کسین  
البول بول در شش نافع و تخلیق برود چشم او مورت نیست در نظرنا و مولد تذکره گوید که جهت کینه در مورت از زهره



با و او شیر تازه نوشند منغی موی کند و جرس است و مولف جامع الادویه گوید که چون خضایه اورا بنکاب تلخ دوس نمک سود کنند و در او  
 صوطا نماید چوب لعود جرس است و خوردن آن بار و عن سدا حست اخرج شیره از موده و یلیاس گوید که چون زهره اورا نوشند عوار  
 بر تریغ کند که تا سر با و نهند و استفاق بقوامینده پوش نیاید و سینه یار اورا بر که با در هر جمع سموم میداند و گوید چون زن فرج اورا بنکاب تلخ  
 در حال استین کرد و همچنین جمل سر کلبه اورا درین باب بسیار موثر است و مکالمه اش کعبه ادر اجست رفع چشم بد گوید موثر است **ازب بجری**  
 حیوانی است صدفی شکل مایل سرخی دامین اجزاد و چیزی سبز مانند کرکشان و مراد در صلاست مثل سنگ دران سم قبال و در نهما حرارت  
 و اعراق و صداد گوید و در بنهای و با تخم آنچه سترده موی و همچنین طلا و روغن طلیح او و سوخته او جالی با صره و دندان و طلا و خون او  
 کله و بوق نافع و خاسته را با پیر خرس و در بنهای جهت دار الشعلب غلبت مفید است و ابن تیمیة طلا و اورا جهت کردن زنبور فاذ و زهر سریع  
 میداند **ارحقین** معرب از حقیقه یونانی و آن از زیر است **ارغامو** یونانی قسمی از نیش است **ارجن** عبرانی عنکبوت است **ارث** مصرطکی است  
**ارطاسیا** یونانی بر کاسف است **ارسطو** یونانی زراوند طول است **ارمانیا** یونانی لاجورد است **ارسطا** یونانی نبات بذر الیج است **ارطاد** در  
 کادی است **ارصدار** یونانی دورره است **اریان** بلغشام بهار است و آن غیر روپیان است که باهی روپیان گویند **ارقیس** یونانی غنقل است  
**ارمیا** یونانی نوشاد است **ارنو** خاسته **ارمانو** یونانی بذر الیج است **اریسقی** و **اریساقو** یونانی از ترخ زرد است **اروم** و **اروسین**  
 یونانی تودری است **ارفسه** یونانی دارالمیس عبرانی حصص است **ارطاسیا** یونانی طین قهوی است **ارقب** عبرانی تیس جلی است **اریندا**  
 یونانی یعنی پنج نبات است **ارطیس** یونانی نوزده است **اروس** یونانی نوعی از مروت است **ارقلس** یونانی نام ستانی است **ارپوارین**  
 سقو لوقندیا **اریز** یونانی ارض است **ارقان** اسم خاسته و روغن جلوز را نیز نامند **ارباک** درخت کبوره است **ارک** است  
 یعنی عشر **ارم** مارالمی است **ارطارد** یونانی بنک است **ارقل** فارسی بزکوبی است **ارغده** فارسی بچک است **اروشیرازی** بلخ دریای است  
**ارحان** اسم لوزالبر و روغن او است **ارطی** یونانی درخت غرب است **ارما** و **اروشیر** و **اروشیر** در دریا هوس است **ارطیا** یونانی عقود است  
**ارمیناق** یونانی شمش است **ارمیس** یونانی علیق است **اروس** یونانی کرکست **ارطیا** خشاش زردی است **ارمحک** تبرکی عنکبوت  
 است **اروک** تبرکی شمش است **اریا** تبرکی شعیر است **ارغیل** اسم غربی بقوله الحقا است **ارغول** کافور موقی است **ارامونی** یونانی سفوف  
 السمان است **ارشد** هفت شاست **اروم** اوزبون است **اروس** یونانی اهل است **اریمو** یونانی افاقیا است **ارنا** بر بانی الیج است  
**اروز** و **ارسانی** ادر است **ارحس** یونانی خصی الکلب است **اریو** یونانی زرد است **ارندا** یونانی انلق است **اردا** ابو خلسا است  
**ارجالو** قاشر است **ارتقی** یونانی صلح است **ارذ** یونانی زرف است **اروم** است **ارذانه** یونانی خرد صوابی است **ارند** یونانی خرد صوابی است  
**ارزن** یونانی درخت است **ارده** یونانی روشی است **اردک** یونانی بطاست **الفضح** الزاد **ارادور** یونانی اسم درختی است  
 عظیم ترش است **ارغور** و **ارباخت** و **ارختر** مثل تخم زرد در درختها و درخت میان در کس سراسر الیس مایل سبزی و شیرین  
 ترش و خزان می کند و در مکان جلی دارا منند **ارطستان** طافا که خوانند نوعی را نمر شمش غنچه و این نوع از سموم است و در  
 سببان و پهنی یکسان است و در کس سراسر نخی در غایت خوشبوی کاسر در سیم گرم و در خرد اول خشک و مفتح سده دماغی







تبریز و مستعمل صباغان مغز و شش خشک شیره فی دبا تجویف و برکش بارک و اعبر در سیم کرم و در دوزخ شک و محلل و منضج اخلاط غلیظ و در رفع اورام  
و سبوم و مغض و ریاح فی عدی و صداد مطبوخ و زرق او را در رفع اورام ملعی محرک است اند و طلا و مطبوخ او با دوزخ حمت است نافع و مستمی از در بار  
ریزه تر و ساقش بر تیره و بروی زمین پهن میشود و در اطراف ششهای او غلاف های بسیار و منرا کم مانند غلاف های شج و از آن کوتاه تر و نرم  
و گنهای او بسیار ریزه و سیاه و ریشه او سیطری انگشت و رنگش مابین سرخی و زردی و بسیار منظم و از دم اول کرم تر و تنه تر و در بارک زار با  
و گو بهار و در نیم دوزخ از سبب حمت در احتیاج ریاح غلیظ و کرم معده و قوی لجه رکبی و یک در نیم اورا حمت کردن عورت و سبب قباله محرک است اند  
و گویند ضد کل او استین را و حکایت میکند و جهت مفاصل معینه و چون او را با سبب باله و سبب و کندش از هر یک مثل نصف او حمت از بند  
هر روز و در دم نوشند ریاح استین را زایل کند و هر گاه مراد است بیضتین را با الکلیه رفع نماید و مضره و مصالحت صمغ و قدر شربش از نیم مقال  
تا دو درم پیش مثل او خلیجان و نصف او اسارون و سدس او در مانا و در صباغی برایش عصفر است و مستعمل در نیم او است **سبب** بکار  
آورده گویند و آن خیری است که بر روی سنگهای کنار دریا متکون می شود و دم اول او که محلل و وسیع النقب است و نرم و شبیه بند و در سوراخ  
ماده گویند و قسمی که با صلابت و با نقیصه صغیر نامند در اول کرم و در دوزخ شک و محفف و محلل با قوت چاذبه و چون تازه او را با سبب کرم و  
با شرب تر کرده بر جراح تازه مکنه از نه السیام دهد و با خاصیه قاطع زرق الدم و با غسل مطبوخ و مطبوخ با جهت السیام زخمهای کند و خشک  
محفف فروغ عقیقه و سوخته او جهت زرق الدم قویتر و جهت ریاح و جلابه با صره و فینله تازه او به تنهای او با عینه و کتان مفتوح افوا  
عروق مصنوم و جراحات حاسه و محرق و معقول او در او عین نافع تر است و چون قطره از بقدری که توان خورد و بخیاطه سبب بلع نمایند  
و یک خیاطه را بدست نگاه دارند و لجه صبر کنند که صبر طریبات کرده بالیده کرد و بعد از آن خیاطه او را بکند تا از کلویرون او در او  
ز لود و خاک که در حلق مانده باشد بی عدیل است و سنگها که در جوف او بهم رسد در نقیصه حصا و جرح و جرح کند که حکمت زینت است **سبب**  
کنند باید که نام او را با آب تر کرده مکرر در افاتند یا با ماکه کنند **اسرار** یک اول بلعت معوی شش نبات شجری است مثبت او در  
ایستاده و سوسل دریا مخصوص در بای قلم و مساحل جبهه است و در ایستاده از رسیدن یک سیاق معقد زرقی و ششیمی عالم است و چون  
محلای او را بشود از زرد کرد شکوفه شمشیر و ظاهر میشود و در شش معقد زرقی مستطیل و زرقی با اندک شاعت و چون بخورند از بل  
او کسیر و از کثیر شش است عارض مسکود و آن شمر که القوی و سخن در لوگ و کوز او جهت در دندان و شامیدن با شش تازه در محرد  
و با شرب از در سرد و بغایت محرک و محلل صلابت و منفع سد و منغش حرارت عزیزی و حابس بخارات و قدر شربش از نیم مقال تا یک  
دریم است و صمغ او لجه و بعد از شش که سبب بکند زرقوت و با طرب فضلی و جهت امراض بارده و دفع رطوبت از مفاصل بسیار مفید است  
**اسرار** نفاسی شجر نامند که گوشت او در نیم دوزخ شجاعت و صداد بر او بر که کج زان و استین و نقیصه معقد معوی جماع و قطره او با  
نم بخورند در تحلیل حمت معول طلا و زوجه کلف و زهره او معوی با صره و شامیدن که دانک او که از زبانه شرب آورده  
نم نمیشد چه کسی که از زان شش باشد که بینه جریست و در استعمال او در صین و طحال ماه شش طمانند و گویند حلوسن بکند او  
جهت دفع نفوس او را بر سبب است و در نیم دوزخ حمت از ارض و کوز نفوی او جهت کز زانید







و باز نوش آمدن کس بشیر کس و ساقش بی تجویف و سیرابیل بزوی و بخش مثل باز و زردی سوسای سرد سینه میماند و محتاج به غیر نیست  
و هر چه در زمین تنهار و بدیم قائل است در آخر سیم گرم و خشک و با بطور فضلیه و در بول و حیض و مقوی معده و منقح اعضاء و جالی و حاد و غن  
بطاهر حله و محرق و مفتح اعضاء و مطلقه اخلاط غلیظه و تریاق زهر و هوام و جهر صیق نفس و سرفه کینه و رو بود استسقا و سیر زعفران و قفسا و اصل  
و نفوس و در گوش و شقیفه و در سربار و نسیان و فی الدم و سنگ شانه و عسر البول و جمع امراض و دایمی مفرغ باطنی و محروم المزاج  
و اسهال دومی نافع و منقوی او که کثیر گفته در این جنبه باشد یکدیگر که خیمه منصفه کرد در شرب و باست عمل است و مسهل اخلاط غلیظه و با نجا صینه  
مقوی معده و چون مرغ تخم زرد جوئی او که گداشته نیز نزد تخم زرد جوئی مسهل اخلاط غلیظه و معدل آن بو چون کوبیده او را با نظرون بقدر  
ربع او در پارچه بسته موضع دانه انگلی را آن چندان باشد که چون ارد موی بر ویانند و اگر محتاج سکر باشد بعد از رفع جراحت سکر اعل نماید  
در هر گاه نصف او را در در او فرو ریزد و غن زین بکشد تا نجاخته شود و آن روغن را صاف نموده بر کف یا با مالند و کف یا با صابون  
بر زمین گذارند از عطسه و کینه همین عمل کنند اعاده شهوت باه ما بوسین کند و اکثر مجربین مجرب است اند و اشامیدن نه فرط او که در غسل  
کثیر است جهت احتیاج بول و در معده و سوزش و تقویت معده و بر فاق و سرفه کینه و رو بود و نفث مده و مضر نافع و اگر سکر او را که باد و  
چندان عمل بقوام آورده باشد جهت ربو و ضیق النفس و ناشیدن آب طبع او در خانه و بدستور تعلیق آن جهت طرد حشرات و هوام و سوزش و چون  
ریزه کرده در روغن زیتون بکشد تا نجاخته شود و طلا در روغن بنفشه و زرد جوئی و اطراف و سرازدی و در مفاصل و نفوس و در گوش و سینه آن  
و با موم قلیلی که در جهت قروح شدید و جرب مفتح و یاس و حکم و خرد زبازفت و صاف جهت خور یا سبب بر اطفال مفید و قیر اطلی از غصیل و سبب  
او که با موم کوبیده باشد منقح قوی و صاف نجاخته او جهت نسیان و شقاق که از سر ما عارض شده باشد مجرب و صاف مطبوخ او در سکر جهت کزین و کزین  
و بوی او کشته که سببهای کزنده و با نجاخته قائل موش در ساعت و در آن او با جود موجب هر سبب و هوام و مار و قمل و مورچه و کس و چون  
او را کوبیده با ابله او را کزنده را خیمه نموده نوشند جهت استسقا مفید و چون جو غنضل را با موم کوبیده در حمام بهین با نجاخته قوی را که هیچ دو  
بر طرف نشود زایل سازد و مجرب است و چون نزدیکی تاک غرس نماید انکور را با صلا آورد و غرس او در پای درخت انار و به باغ و کجین شکوفه  
آن و تخم او ملین طبع جهت معض و در دفعه و زخم نافع و چون کوبیده او را با سکر که جهاسازند و یکدیگر از اندام میان بکشد تا نجاخته یک روز در  
غسل روغن صیقل کزنده بیرون آورند و بجز را بکنند و بعد از آن آب گرم بر آنان بپوشند تا آنکه کزنده جوشانیده باشد به نجاخته منقح  
و نفع صحت عاید و مجرب است و غنضل مضر جز درین و کزنده مضر صحت و مصلح و موم و عقیان و مفتح و مقطع و مصلح شیری که سنگ  
نفسه را نجاخته شود و روغن او که در قدر شربش تا در دریم و در شربش بلبوس و کوبیده سیر و کوبیده سفور دیون که سیر صراحی است و در دمانا و ج  
و موالف نکره قابل بدل اوست و کوبیده خاک او با روغن گل جهت شقاق و حکم و اسفاط در انور سیر نافع است و سکر غنضل که او را با جوی  
شکل کار در زرد کوبیده بر سیالی کشیده چهل روز در سایه خشک کرده باشد نیکر طل او را در مفتح و تخم کزنده انداخته ظرف را با سکر  
سوده دونه در اقل کزنده بعد از آن کزنده بیرون آورند و با غنضل تازه را با نجاخته شاه در سکر کزنده از نجاخته نفع قطع اخلاط غلیظه  
و مقوی معده و حلق و قوت کفایت جهت صاف کردن او از رو بوی اربان و مواد سودا و مالخولیا و جنون و صرع و لغیت سنگ شانه

شفتیح

۵



و عرق النساء و تقوی اعضای ضعیفه و اعاده صحیح بدن در نگر حصار و وحدت بصیر و مضمضه او جهت سستی گوشت بن دندان و شکام دندان  
مخزک و قطره جهت کرابی سامه و اشامیده او جهت تقیه سینه و رو و برقان و رخ محمود نافع و قدر ترشش از مقدار قلیل تا دو او و نیم است  
که نیز بچ اضافه شود و ناشتابا به استعمال نمود و شرا غنصل در جمع مذکور نافع از سر کراو و مضر اعصاب نیم است بخلاف سر که جهت  
و فالج و استفاو در و سر و عرق النساء و شعله نافع و مضر مخزین و صاحبان فرجه است و دستور ساختن مزارک و مثل عمل سر که است  
که بجای مزارک الکلوز باشد و سه ماه در افات گذارند **اس** معرب از اسامیریانی و بفارسی مورد نامند و زخستانی اول بنده تر از زخستانی  
و کیش ریزه تر و سبز تر از زک انار و مایل است دره و تخمش سیاه و قران نمی کند و با عطری است در اول سرد و در درم خشک و قابض و با  
حرارت و محقق قوی و تخمش با قوت بریا قیه اگر چه برک و تخم و کل و جرم او نسبت سکه مکر در است و درت و بیوست تفاوتی نیست و مجموع او  
قانع خون و عرق و نفث الدم و مقوی از معده و احتشاد با صره و در بول قانع و محلل و مفرح و طابلس اسهال و جهت نزلات و نفثت  
حصا و قطع خون جریض و ضعف کردن بواسیر و رفع جمیع عموم خصوص جهت ریتلا و عقر که با شرا بخوشند و طلا و او جو و درم حار و در و ح  
نافع در او که اب حکم از او بخوشانند تا غلیظ شود جهت تسکین فی و رفع حار و منع صعود بخارات بدماغ و سرفه و خفقان و سرفه  
و اشامیده تخم و عصاره او جهت نفث الدم و قوه مثانه و حره البول و اسهال مزمن و صعود بخارات و سرفه رطوبی و قی و شکلی و سرد و حار  
در معینه و ضد جتیه او جهت سیاه کردن مو و با شرا جهت فروغ پا و کوب و با او جو جهت ورم خارجیم و ضد کیش جهت کوبه و جیره و شری  
و درم خصیه و سرفه و بواسیر و در اخس و بار و عن زیتون جهت سوختگی آتش و با کل از منی و سر که جهت حکم و جلا و ناخن و انار و عا و در  
با غنصل و عدس و کلخ و افاقا جهت تقویت عضل ناقصین محریست و بخور او جهت رفع و با و دفع بواسیر و سقوط دانه بواسیر نافع و ضد  
برکش بر زیر ناف جهت اسهال مزمن و چون ربع رطل از اب برک که بار و عن کعبه بنوشند مسهل قوی طعم و جلوس در سطح او جهت  
و بر و زعفران و سیلان رحم و سستی عضل و شستن مویز با او جهت منع ریختن مویز و سوزن و چون با امله کلبه صیانه در او  
بالسویکوشانند تا روغن بماند جهت روان شدن مویز است و قطره او جهت کوش و خاک است او در رفع ناخه و سلاق و در  
قوی تر از توپا و حریف نافع است و در زک او جهت رفع جراثیم و سحج صلبه و دیوبوی زیر بغل و در اخس معینه و در حار و درخت مورد  
که بی بهم میرسد شکله دست و او را بنک اس نامند و مولف اختیارات حمل بصفت اس نموده است سینه یا نمیده و این غایت  
جهل او میتواند بود و بنک اس در جمیع افعال قوی تر از زک و شرا دست بعد از آنکه او را کوبیده و سوزانده باشد از آن رسیده و تحت و صفا  
ساخته در سایه خشک کرده باشند و بوسیدن مورد مانع صعود بخارات حاره بدماغ و مولف تذکره کوبیده کسوا کردن بچ او جهت صدام  
قدر ترشش در نیم و از عصاره او تا در قیود بلبش در احتیاس افاقا و در او را هم خصوص کوبیده لبش مطلقا کوش است و مضر است  
تکلم و مصدع مخزین و مورث بچوالی و مصلحتش سفید و روغن مورد کاتر که تازه یا مطبوخ او را باخل ان در صحنه بنون بچ  
تا در بماند در خشک و قابض و مقوی اعضای و مانع قبول مواد و جعل الحام زحمها و فروغ شمر و توره و شفاق و رخ و سرفه و اشفاق  
و سوختگی آتش و تقویت مویز سیاه کردن او و منع بخار و عرق و درم بواسیر نافع و کوش چون از جو بنده او انکشتی ساخته

درم حار و در و ح



اصحاب کبک در خضر موافق کتب باقی صحبت کن **باب بیست و نهم** مودری را بر کز در تر و عرض تر از ستانی و طواف او تند و شسته و چون  
 صلب تر و در قد که از نوعی و شتر غنای صفت مرغ و مستیر و از وسط برک میروید و شاخهای سار از آن اصل بر می آید و در کرم مانند و بگفته است  
 هر کویند در استان برک میزاید و بسیار فایده و آشناییدن برک و شرا و با شرافت صفا مشاء و جهت برقان و تقوی و اول بطبی و اول  
 در رفع ادرار شیره و تقویت معده و حکم و دماغ شرباد جهت افراج کرم مقوی حولا و جهت صرع و رفع رطوبات دماغ و صد بلغمی نافع است و این با عجز  
 بیست و اول مثل باد آورده میدانند و بعضی نقوش استین و استند و این بلغمی صبر و بسفط که بر آتش واقع شود باقی صفت یافته است  
**بقول قزلباشی** یونانی و عجمی فرب الصفا است و کویند معنی کاوی سیر ز چکاوی از و خورده و سیر از او بر طرف شده بود و آن بنامی است سابق  
 و بی شک و در بی شکر و مینب است او سنگ لاجه که سایه باشد و کیش شبیه بر کسینج و طواف اسفل برک مایل سهرتی و طواف اعلی سهرت و شرف  
 مغرب در دم کرم در سیم خشک و لطیف و محلل و مفتح و مدر و جهت تقویت سنگ کرده و متنازه و برقان و قواق و صرع و امراض سودا و  
 نافع و جهت سیر ز شرباد و صفا و بعد است و چون جهل روز با سنگین تناول نمایند در رفع و درم سیر کویند جریست و بخلق او مانع حمل و قدر  
 است و کویند در دریه و متصالح صمغ عربی و مضر متنازه و متصالح غسل و پیدایش نوبت سحر کبر و کویند دو وزن او مکاد و در  
 است و کویند در جان سوخته بل است و صهارکت را اعتقاد است که اسقو لو قزلباشی است که است و شیخ الرئیس مانع معنی اشاره نموده  
**اسقودون** سحرهای است هر چه را بونی در ناز باشد جلی مانند و آنچه کرم از دو دندان بزرگ باشد شامی کویند و هر چه بی دندان و بسیار  
 کویند و کویند از دندان شود مصری خوانند و شقودون یونانی عبارت است از کرات بری نیز مانند بلغم و قابض و لذایع و برکش ریزه  
 و آنچه در کم عرض تر از ستانی و کلش مایل سهرتی و سافش در از قسمی الکلش و سافش سفید در از قسمی کرم و خشک و تر باقی زهر باقی  
 و حیض و محلل و جالی و در جمیع افعال قوی تر از ستانی است و در نوم چون خواص شروع است تکرار باعث لطول میگرد و قدر شش  
 نادر دریم و بدیش اسقیل و بخش نغایت میوه برد و المزاج است **اسا و ن** بلغم سیرالی سحر کبابی است بر که در از داریک و کج و از ریزه  
 بارنگ تر و با رنگ عطریه و متندی و سفیدی مایل برزدی و بعضی اعصاب برزدی و مینب او و خشکها و گیاه او مینب است برزدی  
 و کیش شبیه برک است و لبلب از آن کویند و مایل سدر است و کلش سفش در از ریزه برک شبیه بکل سحر و بخش مثل تخم کاجیره که قوئم  
 عبارت از ریزه و قسمی از آن رساق بعد از نوعی و مدر و در برش مثل بر کف قزلباشی و حق و اعلا رساق بر شعله بعضی بر بالای معصی و در  
 اطراف شعله با مثل آن کرم در جوف چیزی زنجی و بخش سطرپی خضر و کرم که در جوش طعم و قسمی از کرم مثل قسم اول و با عجز  
 و شاخهای او را کنده و بارنگ کلش بزرگ و سفش و شمش مثل شکر که در جوف او کمی مثل تخم خطمی در اشجار می باشد و بخش ساری  
 در کت ارض و بر که و قوی الراجیه و قلیق و لذایع و این قسم مخصوص است در رفع سموم و کزیدن مارها و قسمی را بر کز از هر اقسام ریزه تر  
 او مینب است برزدی زنجی و کلش سفش و بخش نرمی که در زرد و بلغم و با عطریه و مینب او که چهار ساوه و این قسم ضعیف ترین است  
 از دیگر قسم است مجموع آن در از دم کرم و بخش بهترین اذوق است که از فرنگ و از نغیه و شام خرد و نطف و محلل و بدیش  
 و منق معده و حکم و سیر ز کرده از اخطا بارده و با نادر العسل مسهل قوی بلغم و جهت تصفیه و در البول و احتیاج صرع و در دور

1. M. Leenhardt



در معال معرق النفا و لغزش نافع خصوصاً که در ماه در آب انکو خسیانیده باشد و باید با زای هر مفعال او آب انکو چهار رطل و نصف باشد و با  
و گوشتی بهی متوی برود و مرطوب است و جهت کین در دمای باطنی او استغفار و یرقان سردی و درم روفو و کوفه الاث بول از رطوبات لزج  
امراض نارده دماغی و سده جگر و صلابه سیر و الحمال او جهت امراض طبقه قرینه و در او آن جهت که بر اینین عقرب و ضناد او با شتر نازه بر کج ران  
زنا جهت غوطه بسیار موثر و مجرب و مضر و مصلحتش موزج و قدرش بیش از یک مفعال است مفعال و بدش و ج مثل وزن او با رطل است نصف  
آن خولجان و نصف اروج و حکما و هند را اعتقاد است که چون قبل از بلوغ نم دریم او را با نیندرج بخوشند ابداً بسیار کم رمی از او فرج میدهند  
**اسد العس** گیاهی است شبیه گاه عدس و نوعی از طرائث است که در اندر کیش مرغ و بارز و کاش سفید و زرد شبیه نکل البلاب بسیار آن گوشت  
از مسافش مثل سمایی بار یک غر بایل سبزی و حبش مثل کز و بسیار کوچک و گیاهی که در جالی او هم سردی و جوفه مساز و ولند اما گوشت  
اند و در سبب خشک و با قوت دره و در دوم گرم محل و بلغم سودای غیر محرق و در بول و مغز و با سکنجبین جهت یرقان و اگر کس جهت صفا  
و طهارت او با کرم حمله و منع زیاده شدن او موثر و چون با کرم که در اوست خوردن آن کسند نخچه و خام او باعث لاغری بدن فرزند شود و در صلابه مضر  
نیز باشد و چون با گوشت طبع نماید گوشت از او در هر امی سازد و گوشت کرم و مضمی است و مصلحتش منفی و قدرش سبب تا چند گرم است  
نهال مثل او صغر و ربع او سبب از **سفنجان** بفاری سفنجان نامند و یونانی سوماجوس گویند و دری او در معال مانند ستانی است و ستانی او  
معروف در افراد اول سرد و در گوشت معتدل است بلیس طبع و با قوت عالمه و در او در مربع البصر و کرم نفع تر از سایر بقول جهت جمع امراض  
و التهاب و تشنگی و پنهان حاره و در روش و سل و عصاره او با شکر جهت یرقان و صفا و غیر بول و نخچه او جهت در سردی و در کولج و جلاط  
مدرینا و خام او جهت در کولج و لاهه و نخچه او با قوت جهت حالات حاره و مجرب و صفا و نخچه او جهت در مفاصل حاره و اورام و احتباس بول که از  
حرارتش و صفا و خام او جهت گرم فلغمونی و کزیدن زین و اتفاجی او در مل و طلاء مطبوخ او با سبب جهت شور مغز و مضر باره المزاج و مصلحت  
ایشان مصلحتش کختن او با روغن بادام و در اجوی و اگر کلمه و قدرش سبب از عصاره او ماده مفعال و بدش خرفه و قطف و کشت جهت  
وجع الفواد و در احتش و تشنگی حاره و شیره او جهت درین و سل مجرب و صفا و نخچه او جهت در امراض حاره و ملین او در ام صلابه بسیار موثر و  
سبب و مصلحتش کل خصوص و قدرش بیش از دو گرم است **سنبوب** بلغمی است که در دشت بونزی نامند و در تریخ و لیم است که با کله بکری گویند  
و بعضی زنبوق نامند و در خیال ضعف تر از تریخ و قوی تر از لیم و مقادیر هم و مضر نسبی است **سبب طیبو** اطرا اطفیوس است **سبب سبب** است  
**سبب** رصاص است **سبب** معوز است و آن حدوقای بری است **سبب** لغت فارسی از آن بزرگ است **سبب**  
بفاری اسم خردل است **سبب** اشخص است و در بارانیز یارین اسم نامند **سقولوش** اشتر است **سقال** و **سقیلا** سقیلا است  
**سقلینس** سقولو قندریون است **سمالاد** یونانی سوسن بری است **سقطه** خر است **سقیق** قناد الحمار است **سفر** اسم اندلسی بلون  
است **سبب** جرد الشیف است **سقلنا** طیبو است **سبب** است **سبب** یونانی است **سبب** یونانی است **سبب** یونانی است  
**سبب** یونانی است **سبب** یونانی است **سبب** یونانی است **سبب** یونانی است **سبب** یونانی است  
**سبب** یونانی است **سبب** یونانی است **سبب** یونانی است **سبب** یونانی است **سبب** یونانی است







در آن اوزام **تفصیلات** حکم بودی زیر بغل با سر که جهت زرافه و بقایت موم اطفال و اکتال او جهت جوش و قطع الخارجه است  
 بلوط باشد حرارت و حر جوش معین و مضر امعاء و مصاحف اشمنون و قدر شترش تا دریم و بدیش قدمانا بوزش و بخور او جهت احتیاج مردم  
 موثر است **انتیض** لغت عربی است سفید و سیاه بسیار است نوع سفید او سفید و محبت اماکن گاه سبز و از زنی نیز میباشد و بدست و صراحی و  
 کوبی میباشد مجموع را برک شنبه برک کند و بی ساق و بخش سفید در میان برکش خاری شنبه یا رنگر و گلشن نقش و بخش شنبه طبع صغیر او  
 مثل مصطلح زمان استعمال میانید و شترش مثل شکر که نوع سیاه او را برک از قسم اول نرم تر و زرد تر و تازه اش سبز و خشکش سیاه  
 ساقش بقره شری و سبز و و گلشن خاردار و نقطه دار و بخش سبز و سیاه و گاه است که سوراخها داشته باشد و اندرون او سبز و لایح بان  
 و مستعمل او سبز است و هر کسای که در حوالی او رویه فاسد سازد و در آن صاحب اختیار در کمال ظهور و تصحیح نموده که نوعی از مار زیون است  
 و مار زیون از نوع است بخلاف انتیض و اختلاف نام است هر یک از کتب ظاهر است سفید او در دم گرم خشک و با قوت بریا و قوی و بجهت طراوت  
 با اثر خالص طبع و با طبع فوری و عملی جهت اخراج و القوع و کتفقال او جهت رفع خون و صرع و طبع او چسبیده و سبب لیس است  
 هوام نافع و مهمل زرد است و صمغ او با شتر قوی است و محمل درم باطنی و طلا را او با سر که جهت تحلیل او را مظهری بارده و قدر  
 و صمغ و مصاحف شکر است و سیاه او در اخسیر و گرم خشک و در مصقال او کشنده و محرق و تند و در شرباب غیر مستعمل و طلا را او  
 جهت جوش و قویا و بار و غنها جهت تحلیل مواد بارده و صناد آن بر دندان معفت قوی و بر جراحات ماسکه منقنی آن و لایح مطبوخ او  
 با سر که کوبیده و در الیه و در جهت قطع تالیل موثر و خاکسرخ هر دو نوع را جهت استعلاج **اشنان** کبابی است بی برک شناخت  
 بل ریزه و شنبه کرمهای خشک شده و کادزان بان جامه شونید و سفید او را خرد العصاره و سبب او را غاسول نامند و آن غیر  
 ابو قانس است و مولف تذکره شنبه در آن کرده است در سیم گرم و در اخسیر خشک و حالی و محرق و منقنی و منقح و در قوی و در سیم  
 سبب او مهمل زرد است و کله در هم در حصص و نمیدریم در بول و ده دم کشنده و در هم آن مسقط جنین زنده و مرده و طلا را او جهت دندان کو  
 زیاد زخمها و اشمنون او جهت صلابت دندان نافع و در او مراد و سفید دندان و مصاحف معرق که در و در غن و سفید و مضر فناء و مصاحف  
 غسل **اشناس** بقره شری نامند و آن سخی است غیر غرضی در ساق ضعیف کوناه و کوجا و گلشن سفید است سرش را  
 ساق بلند تر و عرض تر و در ک قوی تر و گلشن سفید یا بل سببی و شترش مستدیر و تند طعم شبیه و با عفو صفت در دندان گرم و خشک  
 و محرق او در دم گرم و در سیم خشک و صناد او جهت جگر و رفق و قیله و دل و قروح جنبه و درم خضیه و کوهلی عضل و عصب و استرکه  
 در روغن کچک جهت جرب و خک و طبع صلبا و باره و جهت سعه و استامیدن او جهت درمید و در سرفه و درقان و صفرا و سوختن سنج  
 و خشونت طلق و محرق او در بول و حصص و محمل درم بلغمی و نامر که در آنغ داد النغاد و سفید و تند حالی و قاطع اصلاط علیطه  
 کلام بر آن آن جهت نفث الدم و با با العسل جهت حکر نافع و مورش سرد و مصاحف سبب اشمنون و صمغ و مصلح  
 کلکله او قدر شترش تا بخیزیم در محرق او تا نکند محال و از بخش تا در دم بدیش در اکثر افعال غری الساک است که سبب  
 معاف و با سر که **اشنان** اسم یونانی حسی الکلسیت و مولف تذکره ظاهر اغافل شده و کله در کله بوده است **اشمنون**

Glaf...



نوعی در مردم بود که از اقسام است **اشفاق** شفاقل است **اشنان** اروا قسمی از وفای خشک است **اشلابوس** در اشنان است  
اسم ترکی ایماست **اشیاف** نامیشا در امثا النساء المعالی مذکور خواهد شد **اشبثون** بلفیت مصری بسفاج است **اشتر لیمه** اسم فارسی سلجیه  
است **اشکانی** بلفیت تکابن بطبرستان قهلمانیه است **اشیل** بلفیت کیلیانی نوعی از بطارخ است **اشلان** بفارسی مکتب است **مع الصاد**  
**اصابع فرعون** سگلی است تقدیرش ششیری بود که در وجود و با اندک بینی در زمین خیزد و قسمی از و با طویس بیاه لون و آن در افعال قائم مقام  
مومنانی است و بهترین او محظوظ است که در وقت کرم و خشک و قاطع نزول الدم و محلل او رام بارده و چون با خون در اجسار شش  
صاف نماید بخت الحام نظر ندارد **اصابع صخره** است بقدر کف دست اطفال و بقدر جانش و بر از رطوبت و چون خشک شود در نیش الملق از زرد  
و سفیدی شود و با اندک خلوت و صفت او را که از زرد و کاه و کبرک است و ساقش شبیه بر کست و ناسا فاشن بارک و ازین تا سر کل و کاشش تنفس  
و قوی در کجی است ششینه باخ بلنک و زرد و این کرم تر و منتر است و مولف تذکره گوید که آن غیر کف مریه و کف عاریه است و بی هیچ در کف و صفت  
شده در و در کرم و خشک و بغایت تحمل فضول غلیظ و منقی اعضای عصبانی و متیاق سموم هوام و جهت جنون و امراض سوداوی و بلغمی  
و در وقت مخصوص و صفا و جهت تحمل صلابات و کج و از جهت کز ایندن موش و سام برص نافع و قاع مسقط جین و مفرطات بول  
و مصالح تخم مورد و بلوط و قدر شش تا در و مقال بدیش مکوزن و نیم او از جیشان و دو نکت او سعت **اصابع برس** شکوفه سوراخ است  
و در بوجان موصوف **صل الفلفل** فلفل مویز است **صل القلت** بفارسی پنج ششینه نامند و آن پنج نامش هندی است کرم و خشک و مسک و محذور  
معه بارده و در و انزال آن شراب و صفا و نافع و محرق خون و مورث سرد و منوش موش و مصالحش در ششینه اندین و قدر ششینه کد است  
**اصابع اللص** مولف تذکره گوید که بوجان و صفت نبات او را که زده است و گفته که آن دولتی است هندی و شش متعل ملاد با و شش است بسحر  
و چون در دندان سعی نگاه از نو پوست او شق شده مغزی از او ظاهر میگردد مثل مبه در کرمک باه بسیار موثر است **اصول الاربعه** عبارت از پنج  
کرم و پنج رازین و پنج کرفس و پنج کاسنی **اصابع العذار** نوعی از انکو طویل العده است **اصابع القند** خشک است **اصابع الملک** کل الملک است  
**صل اللاجون** الحرا شتر غایت **صل سوسن** در سوسن موصوف است **صل سوسن** است **صل سوسن** است **صل الراس** نوعی از فلفل  
و ترکی اندک و کوبیده است **صل صطک** صغیر است **صل الرجا** است **صل نلو** فزندی است **صل صطفی** صغیر است  
**صل طنب** بود **صل اللعاب** البرجوج الصم است **صل صفا** و **صل صفا** است **صل صفا** است **صل صفا** است  
**مع الظاهر** **طنبون** یونانی است و معنی ششینه الکو است و عربی چالی نامند و آن نباتی است ساقش کمر از درعی و صلبت شش  
و بطرافش کل ششینه و بعضی از و مایل به غشی و در دوران بر که با و مجموع کل در که با ششینه که در که های ساق او بارک و در او غیب  
و شش از و در کرم و خشک و با قوت مرده و قایض و محلل و محف و صفا در که جهت و در مایه که حد و ششینه در او طلا  
کل او جهت کین در طلعین و کج ران در دم او بغایت موثر و انشامیدن او در خنای و صرع اطفال نافع و قدر ششینه در دم  
**اطیر** بفارسی شش اردو ششینه نامند از اعدیه معروف است و با پیچ و در ششینه و بقرات است آنچه از او کندم و دروغ با در دم  
و اسفنج و امثال آن ششینه و بفارسی او با و نامند جهت سرد و نفث الدم و خشونت خلق و سینه و دره الحما و منانه نافع

طراز کل او



در این کتاب است در این کتاب است در این کتاب است در این کتاب است در این کتاب است  
و آنچه از آن در این کتاب است در این کتاب است در این کتاب است در این کتاب است در این کتاب است  
و مسموم باشد یعنی کثیر غذا و مولد غلیظ است و قطاف را بفارسی گفته خطابی گویند بدون طبع با آب شیر به هم است و آنچه از آن در این  
ترتیب و سبب برعکس است یعنی کثیر غذا و کثرت است و از کثرت غذا و از کثرت است و از کثرت است  
**اطباء الطیبه** پستان است **اطبوط** و **اطما** و **اططو** اسم برزی رتبه است و فلفل نیز نامند **اطروعا** اسم سیرانی است **اطروحا** اسم سیرانی  
با درخت است **اطربون** عصاره قمار الحمار است **اطیطون** سفید است **اطریقون** خشک است **اطمینا** مقصوم است **اطبوانی** درخت غز است  
**مع اطوار اطوار الطیب** بفارسی نامن بران گویند نامن حرس نامن بویا نامند و آن جسمی است صدفی شبیه شاخ و در درخت و درخت سفید  
نامل سبزی و از سبزی که بر بند خیزد و از اقسام حلزون است و بعضی از سبزی و با قعر و بعضی سفید و بزرگ و یاد سوم است و کم بود و سبزی بزرگ از اول  
و کوچک از آنانی و سیاه و نامن دیو گویند بهترین آن قسم اول هندی است و اقسام او را چون سوزانند بوی جینا را از این ظاهر شود  
که در خشک و در فصل و خون و ماطف اجلاط غلیظ و جمد اضافی رحم و صرع و خفقان رطوبی و معدی و در دریا و جگر و رحم و در این  
در کرده و جمع امراض بوده رحم و جگر و همه صرع و کسه و زلزلات و غشی و اختناق رحم و احتباس حین نام و مقصد و مصلحت و مصلحت  
سبب مصلحت کل امینی و قدرش از یکدیگر نام دارد هم در پیش قصبه الزریره است **اطفار الحیر** نباتی است بی برگ بی گل شبیه شاخ صدف  
و از نایل سیاهی در اول کم و خشک جهت یرقان سیاه و مرفوایس و با الحاح صحت رفع حیوانی نافع و طلار او که با سر کشته باشند  
کلیت او را مفید و مضر و ماع و مصلحت عتاد و شترش تا رسد **مع العین العین السراطین** گویند آنکه است و گویند بوی  
**اعین** خلیه است **اعلو طیس** یعنی طلای است **مع العین اعین** قمار الحمار است **اعین** بونانی و معنی طاهر است و اسم آن **اعابو**  
اسم بونانی خود الحمار است **اعین** بونانی خنظل است **اعین** بونانی حلفا است **اعین** بلبلت حجاز و مین اسم نوشاد است  
**اعین** بونانی شیل است **اعین** بونانی دو است **اعین** بونانی جوزدومی است **اعین** بونانی معنی ارص است **اعین** اسم  
بونانی منج است **اعین** بونانی است از شمع و نبات و توتیای کرانی که با یکدیگر سیاه شده باشند **اعین** اسم کبک است **مع الفار**  
**افنیق** اسم بونانی معنی حلال است و آن نباتی است که از زردی و ساقش مارکد و گلش نایل سفیدی در کتک و در این  
و بخش بزرگ است **افنیق** در غلاف شبیه بخلاف تخم زرد و بخش بی ریشه و نرم و با عطره بوی کینا شبیه بوی توج و سبب  
او ساحل جبار و مرابها و جامی که خود عکس گشته باشد و در مصر و ساحل دریای شام بسیار است و در صحرای او را شام نامند و در دره کم  
و خشک و با انزاد است و برگش بسیار خراش و در هر سه کلید اجلاط غلیظ و اعیا و صلابه و در دریا و نفع سوز و حشا و ضاد  
که او جهت جمع سموم نافع و باید سه روز با شتر شیرین استعمال نمایند و قدرش تا رسد و مقدار در بخش نام **افنیق** در  
مکافه قوی تر و بعد از فصل بهار در سبزی و در طوی می نامند که شماره توان گرفت و روغن او در این فصل است و زیت آن که در این  
**افنیق** بونانی نباتی است شبیه بر افنیق مگر زرد بود و در زراعت میروید و بسیار سرد و مخدر و در اطوار استعمال و شرب او جابر است



**سیدان** یونانی اسم نباتی است مابین شجر و گیاه و مخدر و ساقی و برکش زیاده بر او زده عدوی می شود و بی کل و شکر و نشه های او را در کتب معتبره  
و بی طعم سرد و تر و صفا و شافع زرد شدن نسیان مخصوص بار و عن زیتون نامش در سیدان او مانع توالد زن و مرد و قدرش از بزرگ و  
بسیار است و جهت قطع توالد مشکل است که با شکر نشه **افعی** اسم عبرانی بار است و بعضی حیثیت و اقسام او را اسامی بسیار بزرگ و کوچک و  
سیاه و مایل زردی و سرخی و تیرگی و الملق و غیر آن یافت میشود و بهترین او ماده شکر مایل سرخی است و ماده را چهار دندان می نامند و زرد او  
و باید جوان باشد و علامت جوانی سرعت حرکت و همیشه سر بلند داشتن است و باید شمش نایل سرخی و سرش عریض و جسد صلب و مایل  
ببار یکی بوده از آن عمارات و جنگل مشوره زرد و در بار باشد و در اخر بهار رسیدن شود و بعد از رسیدن بی همه از زمان قطع کند و طریقی است که  
سر را با دنباله بسمت بعد چهار انگشت از سر و دنباله یک ضرب قطع کند و هر چه کم خون بعد از قطع سرد و دنباله او جدا باشد استعمال نماید که پس  
قطع باید پوست او را وجود او را انداخته بعد از آن استعمال نموده شود و بار با بس نغایت و محقق است و چون با او شب دروغ زبون  
طعمه ای و مانع نماند و اول کند مواد غلیظه را بطرف صلبه رفع کرده تجلیل میدهد و در مجذوم این معنی تجربه رسیده است و از خوردن بسیار او بدن  
مشوره و غده و وضع و در عصب و درص منغ زیادتی تخاریر و حفظ جوانی و نفوس قوت های حیوانی و حواس طول عمر مؤثر است  
هرگاه سال کبک یا ناول نماند و صفا و گوشت خام او جهت سمیت افعی گرفته و اقسام بار با نغایت نافع و کج در الغلبه و در اوله و کج کل خیار  
و اوجاع مزمنه باره نافع و آن را آن محرق اصطلاح و مصدع و مصلحش شکر در موی است و چون بفرغد افعی را بر میان شمش سرخ از غای  
خفته کرده بازای هر یک که می برند نسبت آن ریمان بر کردن صاحب خراف جهت رفع علل خاصیت حر و استه اند و نکل افعی کج  
او را بر کرده باشند در افعال ضعیف تر از گوشت او است و درص افعی در فعال قریب و در طریقی ساختن او اندک بعد از اخراج حله و چون  
جذب بار با نشویند و خش کرده در دما مفعال مایس قلعی دارا را بقدری که او را پوشاند و اندکی شست و اندکی ناکه عدان کج  
که مهر کرده پس گوشت او را از استخوان جدا ساخته در باون سنگ کوبند و بقدر ربع او یا مثل او بان خشک کرده پاکه اضافه نموده  
باوق گوشت او خورده و قهصهای سنگوزن که مفعال بسیارند و با اندک روغن بلسان تدبیر کنند تا منکج نشود و قدر نان اگر ربع او  
بماند بهتر است و کجی که در حین نشاندن گوشت او با او بچشد در افعال قریب بقص است **افیسوس** یونانی اسم نباتی است  
تا بین شجر و گیاه و ساقی و فرغ و شایانهای او بار بار که در زنده می شود و درکش شیر که سرد است بسیار سردترش مثل خیار کوچک  
صغیر یا شکل سیاه و کاش زرد و صدفی و خش بعد از رووی و بر از طوبیت و چون خشک شود باطن او سفید و ظاهرش سیاه می ماند  
در روز گرم و خشک و لذت بخش است و عالی افعی و اسافل آن مسهل و مجمع آن افعی و مسهل بلغم و قدرش در طرا و از طوبیت او  
بسیار است و مویله نگره کوی که کلوب در شراب است و جهت تجلیل صلا با و صلا با صحت نافع است **افیتون** یونانی اسمی است  
است دندان نباتی است بسیار سرد و قوی و مثل خراط و بر کهای او بسیار زرد و کاش سرخ شده و کجش از جدول ریزه در سرخ مایل زردی  
و دینات ششایی که با کاش می اند و کجش سرد و زرد و نصاری کوبند که در حوالی او چیزی نمی رود و طعمش تلخ و با اندک



تونی که اشک زانمی بندد در سیم گرم در درم خشک و محلل و لطف و مهمل سودا بلغم و جهت نفخ دام از باغی و گرم معده و سرطان و چون  
نافع و بالخاصه تهته امراض سوداوی و تقویه سودا و اسهال چون یک هفته هر روزه درام او را با نصف رطل شیر تازه خیسانیده و با نرزه سفال  
سکه خیس نموشند جهت دفع صفقان و توحش و بالخصوص تشنج و حرکت چون ده درم تخم او را بلبسته در دو نعلب رطل شیر کشتب خیسانیده روز دیگر  
افشوده صاوت او را با یک او فیه ترغیبه و شربت کل و روغن بادام شیرین بنوشند سهال مره سودا در نهایت فوکتند بدون مضرتی و با  
ضعف نمیشود و مولف تذکره ملت رطل را نشین رطل است و قوی برهولت بالاصح نموده و او را اعتقاد نیست که کبر رطل او را در سیم رطل با چهار نرزه  
باید خیسانید و مطبوخ او با مویز جهت بالخصوص خولیا می که از بادام شیراب هم رسیده تا نافع خصوصاً که بانفقه اصل السوس و بادام بجز و کل کا و زبان  
باشند و چون ضعف اکثر است زیاد از یکد و خوش نباید زد و مضر صفراوی و حمال المزاج و مورت غشی و مصالحت سفید و کثیر او موافق بران  
و کونیز در سیم و مصالحت سفید و کثیر او قدر شتر است بر سفال و در مطبوخا ناده درام و بر لبش لا جورد و حجازی است با یک وزن و نیم او صا  
و دو دانگ او تری و تخم او را نباید نرم گوید **خستین** بلغمت یونانی اسم نباتی است مابین شکر گیاه شبیه با بونه کا و خوش کشته مثل صندل  
و غار یا که سفید و شاخ او مثل برنج سفید و انبوه و ساقش بلند و کل او مثل کل با بونه و از آن ریزه و بخش نشانه سفید و بالخصوص در سیم  
عطریه تقوی و قوی را که مثل بر زردک و سفید و گلش زردی او را سفید و در مضر رسیده و زبون ترین اقسام است و بهترین او رومی  
طاسوی است و سوری است که با حرافه و تانی و قبض باشد در اول دوم گرم و در اخوان خشک و مفتوح و لطف و مشتمی و مهمل صفرا و سایر اصلاط  
معده و قوی عروق و سینه و شش و مقوی بدن و جگر و معده سرد در رول و حیض و عرق و شیر و کشته اقسام گرم و تریاق سموم سرد و ملذوم  
محل ریح و جهت برقان و عشمه و کته و تیمار عفتی فرزند با و اسفند و طحال و با نازدین جهت در معده و با افتقون جهت تقویه سودا نافع و چون  
از اطحیح او هر روز بر سفال بنوشند جهت دفع سقوط اشها که از رطوبت باشد حرکت در درم او جهت کزیدن عورت عجب النفع و با شربت  
سه شوکر آن و با سر که جهت قطران و جهت اسیر و شفاق مقود و اخراج اصلاط حاره که بسیار در مضر رسیده باشد بسیار مؤثر و بطور او  
بازیره بزور روغن بادام تلخ جهت امراض گوش و کبری قدیم محرر و قوی جدا با غسل در حیض و حمل او با موم جهت القوع و صداد او با شربت  
و بخار مطبوخ او در شربت جهت درد گوش و طلاء مطبوخ آن در مفتوح جهت درد چشم و با غسل جهت دفع اثر نفیشتی تحت بلک چشم در درم جهت  
حار و سائیده او با موم روغن کل جهت در دهی گاه و در دگر در معده کینه حر است و محلل صلابا و جهت دار النعال و دار الیه و با سر  
رحم و درم بر صناد او نافع و الحال او جهت دمو و غشاوه و استرخا حین و کثرتش او در میان متاع مانع گرم زدن آن در تخمین  
بام که باعث منع از زنده گمانی که با آن حرکت کثرت کرده شده و طلاء او با روغن زیتون بر بدن مانع مقاربتش و در او جهت کزیدن  
هوام و پاشیدن اطحیح او کشته یک و مصدع و محقق دماغ و مصالحت انسون و در حر و شربانار و قدر شترش یک سفال نادر  
مخال و در مطبوخ از چیز زیم ناده درم و بر لبش هر معده بوزنش اسارون و نصف او ببله زرد و جگر عصاره عاقبت و معده  
قوی و نیز بر بل او می شود و عصاره افستین که در او است خشک کنند در افعال قوی و مفعول شده جگر و جهت بای کینه و حرکت  
و تقوی معده و تنفیه آن از اصلاط مرده و استسقا و نیکو کردن رنگ رخساره و اصلاح حشا و مزاج نافع و جهت کزیدن و مصدع و مصالحت







**مع القایف ابقون**

اسم یونانی او پارس و بغاری با بون کاوش نامند و نوع صغیر آنها را کوبندری و پستانی میباشند آنها را  
 بارک و کوش شیرک شیر دراز یا نه و کاش زرد و در اطراف او کپهای ریزه و سفید و در کل با بون بزرگ تر و سفید رایج و با آنکه تلخی  
 فی الخقیقت فی الزیاد است و فرق است که با بون تخم میدارد و او اندر دو شکل کل است و در سیم گرم و در دو هم خشک و سخن قوی و محلی  
 سه حکم و انواعه عروق و ملاحظه در عروق و بول و حوض و مسقط چنین با قوت زیاد و مغف و صفا و محلی خون میخورد و در زمانه و در مقصد جهت  
 در زمانه و صلا سیر زو استفا و در مقصد و با کجین و با ناک مسهل سودا و بلغم و لعون او جهت ربو و سر قوت و نفث الدم و جلوس در طبع او  
 جصلیات رحم و طلا را تازه او را بنین و قضیب و کجیران مقوی باه و جماع و صناد او جهت التوار عصب و با موم روغن جهت نرم صلب  
 و شرب نیم مثال او با کجین جهت برکنندگی است هانغ و فرزند او در حوض و منفی رحم و التوار و مصدع و مصلحت سخن و کبکب معده و مصلحت سخن  
 و منفه و قدر شربش تا در مثال بدیش با بون است و قسم صغیر او در دو هم گرم و در اول خشک و در افعال ضعیف تر از اول و با شرب جهت تلخی  
 رخسار و تحلیل در مصلحت و الحال خشک او جهت تقویت طبقات چشم و ظلمت بصر و جلا در آثار قروح و دفع نزول آب غصه و در روشن افروغ کرم کل  
 او را در چهار مثل آن روغن زنبون یا در کجیر کرده چهل روز در افاق گذاشته باشند جهت نفع جراحات اعصاب عصبانی او التوار عصب و در کل  
 بن و مقصد و صلابت رحم و در کوش و نفع مسامات و او را در نمودن عرق موثر و نامیدن بخیر رحم او در عرق و در هر وضع قولنج مقصد  
**اقایا** بلغت یونانی عصاه فرزند است و او را از نمونی از عخیان که فرط نامند قبل از رسیدن آن افشرده می گیرند و قبل خفای با قوی رنگ  
 و بعد از آن سیاه می شود و در دو هم سرد و در دو هم خشک و معقول او در دو هم خشک و قاقبض و قاطع نزول الدم و مقف و در عرق و غیر معقول او  
 بالذبح و جالبس مرات و سهال اکل و صناد او مقوی بن و اعصاب سترخیزه از اجاب و بسبب امراض و صنادش جهت گرم جاب و با در دو هم گرم  
 و در دو هم بر کبکی صرفه و سوختگی آتش و با کل سرخ و در جهت قطع او را در عرق و با لادن و روغن کل جهت قطع سهال اطفال مجرب است  
 سده و مصلحت روغن او در دو هم شربش تا یکدیگر هم و بدیش نوزش عرس و صدل است و کوبندگی حوض و اخر نسبت **ابقون** یونانی بناتی است  
 شمایه او در دابل مغز است شمش نامند کوش مثل او در دو ساقش کوناه تر و غلیظ را از دو کاش مثل او بر جاب و خاری ای او و آب  
 کوش مثل سوزن و ق تاز او را بوست کینه بخورند و کجیر از قلم ریزه تر و در دو هم گرم و در اول خشک و با ملاحظه و چون خشک شود تلخ  
 و با بندی میاید کوبندگی که از روغن غیر مسمی با شرب مجرب است در مضمون و شنج عضل صنادش مفید و کجیر با شربش در دو هم گرم  
 و مفرد و مصلحتش صفتش و قدر شربش از در دو هم تا بخیر هم و بدیش سخاکی است و زو متاملان قوی میان افشون و نبات شربش در دو هم  
 و ظاهر اسم یونانی گیاه شتر غار باشد **اقط** بغاری کشک نامند و آن دومی است که از طبع میخورد پس حکامیده بعد از دفع مایه خشک کنند  
 سرد و خشک و در مضمون و قاقبض و سرد در بن کرده او جهت سهال مضمون بغاست نافع و صناد سوخته او جهت دار التعلی و در رفع رطوبت  
 سهال میسر عید و با شرب سوخته و سوخته با سوخته جهت جاز مجرب است که اول سر را بر روغن کل سرخ جرب کرده بعد از آن طلا کنند و مویز  
 و بلغم غلیظ خام و سرد و صلاش جوارش است و کبکب است **اقلمیما** یونانی اسم آن چیزی است که از کداحن اجساد منظر و با شربش  
 و طلا مثل کف و در بر روی آن و در کت آن میخورد و در کجیر در کت بهر سرد یا از حاکف او است که بعد از کداحن و هم رسیدن کف



سخت است آن فایز بعضی لطافت جمع میشود بهترین اطلالی را بخورد زنگ سیاه باصل آن فرا باشد و طلائی مایل سبزی و قهوه سبزه و طلائی  
از ریزه پوره است که بر طلا میزنند و گویند کانی هم میباشد و در قشیشای نقره است هر که در طبع مثل صحن آن و بیوست زیاد از ریزه غالی و قهوه  
با صره و منقحی عراجا و جهت بدن گوشت زیاده در میان گوشت تازه و مرغ تخم زنها و بیاض عندهن و جود و سبب و ناض و در معده و عشاوه  
و نرول آب و طلا، اوراد و اورام و جالی کلف و آثار سیاه و رافع سبز و باز عفوان و افیون رافع مفاصل و نفوس است و خوردن طلائی او بکفر  
جهت خفتن و تقویت دل نافع و استعمال از محرق معسول و بدش مردانک محرق معسول است و مولف تذکره گوید که چون جمع کنند و بی  
و قشیشی او را در کد ارض و بعد از که از در غسل بزنند تا سرد شود یک جز او بار زده جزو مشتری را شمس کند و مجرب است و تحفه معنی را موقوف  
بشیر و طحینه یا نافع **الربان الهندی** مار شکست **اقو قوما** قرقو معماست **اقوس** یونانی کثری است **اقیا** با زبوی سبب است **اقاقیا**  
یونانی تشنج است **افوس** و **اوس** دین است **اقارو** اسم رومی و ج است **اقریطین** با نس کل علق القدس است **اقونوس** رعی الدابل است  
**اقارو** گوید است **اقطی** یونانی خان کبیر است **اقسار** ایتقی یونانی سنگی است **اقالوقی** یونانی باد آورده است **اقولیان** دهن بلبان است  
**اقوارون** یونانی سورجان است **اقویطین** یونانی طاق النمر است **اقطن** یونانی ماش است **اقومارون** رازیان بزی است **اقرو** هندی عاقر قروط  
است **اقراض الملک** جز الکول است **اقطار و طس** یونانی طرفاست **اقلا یوس** یونانی است **مع الکاف** **اکلیل الملک**  
بنایی است که شش در بقدر در پودش اهای او بار یک در درشت و صلب و بعضی منبسط بر روی زمین و بعضی را ساق بقدر ذری و کاش زرد  
در ریزه و بعضی را بنفش و بعضی را سفید و رنگه و شمش مثل علف و تخم تر و بلالی مثل و در علف تخم دروی ریزه تر از خود و بعضی را  
تخم شبیه به بعضی را علف غیر بلالی مرکب القوی و عمارت و بیوس دروغالت و محلول منضج و قانصر و محقق و ملطف و مقوی اعضا و طبع  
اورام و جبهه و صفا و شقیه و جنس است و در رجا و معده و سبز و امراض معده و رحم شرباد و صناد و نافع و جهت تحلیل فضول اطنی و طلائی و  
بامیغ خرد او را در چهاره چشم و در معده و اشن و مطبوخ او با کوبه شربت قروح شهنیه سر و بافتن جنین درم حکو سبز و معده  
و قطر عصاره او جهت کوش و شامیدن در هم او یا تخم او یا منضج همه درم احسان نافع و عصاره او با عفوان در تسکین کل ضربان  
مجر و طبع او جهت بود تعفیت حصا و حقه او جهت تعفیت امعا و تقویت تسکین در امعا و معده و شرا او مضر است در مصالح غسل و کبیر  
مویز و قدر شمش و کفقال در عصاره او درم و بدش با نوج است **اکلیل الجبل** بنایی است بقدر ذری و کوش در از بار یک و انبوه  
و مایل سیاهی و شاخ او صلب و کوش در میان بر که او مایل سفیدی و از زرقی و شمش مایل با سدره و صلب و شمش ریزه و بر کوش و او  
با اندک تلخی از هندی و جو و او غیر در ماناست در سیم گرم و خشک و در بول و حوض و محلل ریح و منضج سده حکو سبز و منقحی ریه و جبهه و در  
درقان سوداوی و سر فرزند استفا و سنگ کرده و منانه و صناد و جهت تحلیل اورام و مننه نافع و مضر در مصلحت سکنجین و قدر شمش  
تا درم و بدش است سبب و چون شکم صید از راحت خالی کرده از زمین گیاه بکنند منع مفعول او می کند و در موضع مفعول محرم بهتر از  
نکست **اکملک** بلوغ هندی سنگی است بقدر ماز و سدره و سیاه و سبک و قشیشی مایل بطول بقدر بلو و چون حرکت در معده  
صدا از جوف او مسموم می شود و در جوف او سنگی کوچک موجود است و قشیشی الطالی و سدره و کوچک و قشیشی دیگر شبیه او بزرگتر

ط



و سفید و جوف بر دغری سفیدی مثل رنگ کرم سرد و خشک و محل اورام و جابس تریف الدم و چون در پوستی بسیار برای جزیان بر بندند  
ولاد بغایت از موده و تعلق او با بویان سرخ جهت حفظ جنین و منع اسقاط و نکاشتن او در دریاست جهت نشاندن بر زمین و تعلق  
بر درخت است منع بختن بمران و حمل او که با شیره و خزان سائیده باشد جهت جلا شدن زبان عظیم بسیار بوز است و هم از از انگشت دو و سه  
است و در وقت بارداری در اجازت که شود **الکاج** جمع کراخ و از انباری با چه نامند و بهترین او با چه گو سفند و زبکی است لرخ و در مضم و بعد از  
انتهای مولد خون صالح رفیق و معتدل الخه او جهت ناپختن و صاحب سیر و مودای محرق و سنج و خستوت خلق و سینه و مفاصل است  
و کرفکی او از سر فیا بس سل و دوق و نفث الدم و عسر بول و تهال مغز و صاحبان زخم و التیام کتکی استخوان و با صغ عربی حنت  
په بخش و سهال مراری و منع لذغ مواد صاره و دفع مضره و در اجازت و آب یا چه جهت سرفه و قلمین طبع با بس المراج و خفته است  
مغض و زخم سردی و حر و نطال او جهت سوختن و باغ و ضعفان و تحلیل خازیر و اورام صلبه و طلا دروغن جوف یا چه با فزون و زعفران  
در روغن گل جهت شکن در در سر و زبان مفاصل مج و مولد قوای و مصالح شراب کینه و سرکه و عسل و بختن او با کرفس و در اجسی و با  
ان دم استخوان سوخته او را دفع زرق الدم جراحت و با صبر جهت سوز کردن دانه بوسیر سوز است **الکوث** کثوت است **اکرونگ** آرد است  
است **اکروفث** جوز و بی است **اکر البجر** لیف البجر است **اکلف** فرفیون است و گو میزکا فور است **اکرار** نوع کبیر صامره است **السیا**  
**لوس** بونانی جیب است **الکوفیلنس** بونانی جوانه است **الکوالس** ابو خلست است **اکرفنس** کرفنس است **اکیر** اسم ترکی و ج است **اکرفن**  
الف و سکون کاف اسم هندی عود است **اکروت** هندی جوز است **مع اللام الیه** نغاری و تیره گو سفید کرم و ترو محلل اورام صلبه و  
ملین اعصاب و چون بکند و تیره گو سفند ترا حصه کرده هر روز که حصه را با عاق و قواد و کجیل در تریه بنوشند جهت دفع عرق النسا و حر و تیره  
و چون در باره و رقی کرده بر عضو بنده تا متعفن شود جهت سنج بیسی و کراز و مواد متحجره حر و در مضم و کرفس و زردی الخه و مضعف قوت ناعنه  
و موافقت کرده گوید که بسیار باشد در مبر و مود و حیارت شود و مصالحش انکابه و سرکه و ادویه جاره است **الوین** بونانی اسمی است  
کمر از درجی یا بل سرخی و شاخهای او بارک و صلب و بوی سیاه و برش ریزه و کاش نرم یا بل سرخی او زردی و خشک شده  
بچقند و بار طوری بندظم و بخش شیره تخم افیمون و منبت او رنگ زارنا و کناره با بهاد کرم و خشک و حالی عسال و معطر و مضعف  
و کبیر هم از تخم او تا دو مفاصل با کبیر هم نام چهار او آید و کبیر هم که تسهل قوی سودا و جهت دفع خون سفید و دفع الخلاج  
بغایت سوز بود است **اللب** بونانی اسم در خار داری است شیره زرد است ارج و برش ریزه زرد شیره کز خون و خارش  
شیره و تضار سسری او زیاد تر و ممل حیوان و از در فلی قوی تر چون داخل غده کشد حیوانی که کوز در ساعت بیدار گویند  
و خورد در ساعت کوز گویند و منبت زبون ترین این نبات بلاد آنها و جبل شراه است **الوین** و **الوسون** بونانی مغزی است  
با لک و آن کیده ای است شبکیه مینه و با خشک است و بر که با اسفل او مسته و دامن بر که بخش شیره زرد است و ان میان و بوده  
زنگش مانن سیاهی سرخی و گویند نوعی از عکس مثل است و در در کرم و خشک و حالی او را و محلل اورام و با شوکران است



عجبه النفع وبالخاصه كزیدن مسك ووانه چو در سینه اند و مصحح و صاحبش مرزبانوش و قدرش بیش تا يك مغفاله است **النج** ساکن  
و نوعی است لغت یونانی معنی الاصل است و آن بخ بناتی است شبه بزرگ و ساقش سبطه و بقدر شری و کاش سفید مانند زرد و خوش  
سفید و طولانی و خال در طول او کله از بزرگ و در سر شاخه ها و او قش مثل جوز و بهترین او سندی در اخر دود گرم و خشک و مانند ک تلخی و موت  
نیز که سرد تر در سیم میدانند و بالخاصه نیم او جهت شری از هر خلطی که باشد مجرب میدانند و باید روز اول نیم در هم اورا بار و فیه سبک بنوشند  
در وقت صبح مغفاله در روز یکم یک در هم و با کله مغفاله بر ک و ساق هر یک که باشد با شرات و غسل جهت معوطا مشه مجرب است آنست که  
و بخ او جهت نظیر بول رطوبی نافع است **الوبالی** یونانی معنی غسل تخمین است و آن رطوبی است شش معیوسه سایه که از ساق و حتی حاصل  
میشود و بهترین ابراق صاف شیرین غلیظ است در سیم گرم و در دودم تر و سوسه او فیه او بانه و فیه است سهل فضول خام و مده الصفرا و  
ردیه و جهت و قروح و در مفاصل نافع و روغنی که از شت جنای درخت از چو شامبیدن آن بار و غنهای که در طلا و او جهت  
و در متبوع و الحال او جهت نافع و شارب الوبالی را کسالت و ثبات بهم میرسد و باید که بخورد و جهت و صاحبش تخمین  
میست **الصفاف** لسان الایل است **الباب** یونانی خطمی است **النج** زعفران **الین** یونانی است **الطاسوس** **الاد** یونانی است  
است **الولی** یونانی سناکی است **الین** یونانی بلخ است **المخزون** یونانی که باست **الایونانی** ناخواه است **السته العصا**  
لسان العصا **الاطنی** لسان است **الوج** مولف جامع الادویه که او ششیمه پیش است در شکل و در بلاد و چو کارز که مانند و لغت  
اختیار نوعی از خالصه **الایون** یونانی است **الماکس** ماس است **البطوط** کشت کشت است **الاکلنگ** اسم ترکی زبان  
است **الود** اسم سی عقاست **الما** اسم ترکی تفاح است **الاکلنگ** بلعت و ایله فاش است **الیک** اسم ترکی مخ است **السی**  
اسم سندی بزنگان است **الای** اسم سندی قاقا است **المافن** یونانی بسا است **مع المیم** **النج** شدر حنت سندی و  
است و مستعمل بیشتر بیانه و چون در ششیمه ششیمه نامند و گویند که شرط است که تازه او را چند روز در ششیمه بمانند و بعد از آن خشک  
کنند و آنچه در ششیمه برده شده باشد تلخ و بسیار عصب در دودم سرد و در سیم خشک و ششیمه برده در اول سرد و دودم خشک و فایض و مانع تخمین  
مواد معده و محافظه از بعضی حساد و اخلاط سودا و بروج و غلبه سودا و محرک و قاطعی و تشنگی و از این و چون کبر  
در ظرف الدم و جفطه معده و مقوی دل و چشم معده و خستاد اعصاب و مشی و مسهل سودا و بلغم رفیق بعضی و با از کتار و آب  
قاطع اهلای زمین و کسب کار خون و شامیدن سفوف او با فیه بالسویه هر روز بخوردیم باب گرم جهت چو کون و نوار و نوار و نوار  
معده و با صره و ناری چشم حر و قطرات منقوع او که گویند خسیانیده باشند جهت از الیه باض عنین از موده است خصوصاً هر گاه بعد  
دو ساعت المراه افشده تا باره را تازه کنند و ششیمه معمول از المراه افشیدن در نفوس معده بعد از روغن او که بار کرم و با پوست  
سخن صورت السویحه و آب طنج از با مثل او روغن کچد و زیتون چو بنامیده باشند جهت تقویت مویستاه کردن و رویانیدن و رفع آغیا  
و تقویت اعصاب و خروج معده و سرعت بنوعی اطفال مجرب است آنست که از او با آب المراه خستند مویستاه کند و قدر  
ششیمه از در سیم نهار نیم و در مطبخ تازه در هم و مضر سبز زعفران و مصحح غسل سنبلی و مولد قولنج و مصحح روغن بادام







طبخ کردن آن در مفرغ معدنه و مصالحش آب و قدرش شش نه قراط است **ام و ج الکلب** است و مولف جامع معادنی غیر آن در **الطب**  
مجموعی است در بعضی بقدر ذی طبع بر روی ارکش شیرین که لاغیره و با اندک خشونت و کاش زردش یک گل لاغیره و در پوست آن مزارع در بلاد  
مصر بسیار است عصاره تازه او در مغالی و بر خشک او را در درم جهت کزیدن سگ دیوانه و اقامت مار و کزدم مجرب است اندر و باید که با  
روغن زیتون نبوشند **معاج** جمع معاد آن زوده حیوانات از جمله اعصاب عصبانی و جلیل الغذاء و غیره در درم سرد و خشک و مولد  
فلسف و صلیح حواریش خود شراب و مطبوخ او با گوشت و بر کز زعفران و او و چاره جهت معده که صفرا در ریه مای متولد شود نافع است  
**امیرالس** بغای از رشک نامند و معروف است و از مطلق او مراد آن بیرون کرده است در درم سرد و خشک و با قوت قابضه و مقوی معده  
و جلودل و مانع کین مواد با عصاره قطع صفراوشکی و مسکن حرارت معده و حکم و غلبان خون و با او چاره خوشبو مثل سنبلیله لطیف است  
ان مفتوح سده حکم و مقوی حکم سرد و تر و سایر اجزاء و جسمانی که از سردی و ضعف حکم و احتیاج باشد و کبر استسقا با او چاره جهت سردی  
و با انستینت نفوس باضه و اربانغی و غنیان و باز عفران جهت صلابت حکم باضه و دانه او به نهایی و با او مینا جهت قرحه  
و اسهال که از ضعف احتیاج باشد نافع و ضار زرشک را در ع اورام حاره و شراب آن که از زرشک استسقا با او چاره جهت سردی  
کی باشد و با شکر بوقام آورد جهت رفع محمود قاله و کز ریاضی و جفان و غنیان و ضعف استها مولف تذکره مجرد است و گوید چون  
استیج و در اید افاضه کنند در اکثر امراض قایم مقام تریاق فاروق است و زرشک مولد ریح و مصالحش قنقل و قابض طبع و مصالحش شکر  
و شیرینها و قدرش در آب او با اندک مقدار و جرم او با نازده سفال و از دانه او نافع است و در بلش مثل او گل سرخ و دولت آن صندل  
سفید و عصاره زرشک در افعال قوی تر و الطیف است و در بلش در وزن آن زرشک دانه بیرون کرده و پوست بیخ زرشک را غسول است  
و مذکور است و مولف فالایع زوقال را غیر فریاد است و در خواص مثل زرشک سیان فرموده و ظن حقیران است که قرائات قریب الطبع با  
زرشک باشد و زوقال خریاست و مذکور خواهد شد **امونیا** یونانی است **اموس** یا خواهر است **امون** یونانی است **امعار**  
**الارض** الطیب است **امروسیا** عنقود است و معونی را نیز نامند **ام الجلود** نوعی از حطرون است بلغت معروان و نیست **امایرون** بفرانی است  
سبلی است **اماطیلس** یونانی است **امولیفون** یونانی است **امخالیبا** یونانی است **امورجی** برومی است **اموین**  
برومی است **امرداس** فارسی است **املسار** هندی است **امکورد** فارسی است **مع النون** **ایلیس** یونانی است **امانی** است  
باین شرح و گیاه در مشهوره از آن مواضع افتاد و در وید و برکش مثل برکدیس و شاشش بقدر شری و بخش مار که در کج و کاش سرخ  
باین نقش و بدو بخش در غلاف زرقعی و قسمی از کج و کاش برکدیس و سابقش مرتفع نمی شود در اول گرم و در درم خشک و مفتوح و محلل  
و در بول با قوت قابضه و تخم و بیج و کاش حبه ببول و در کرده بغای معصید و با سلخه چیده و فرزند او با روغن گل و شیر جهت  
صلابت رحم درم آن بسیار نافع و در زرشک جهت خنما و رو با سندن گوشت مؤثر و قدرش شش از یک سفال و نیم نمد و سفال است  
**امو** یونانی است که کج و کاش از زرشک اما و برکش مثل برکدیس و عرض تر از آن و کاشش شیطا و از آن بزرگ تر و معصید  
و کج و کاشش در بوی شکر از کج و کاشش است و مخصوص از بلنی است معتدل و مفرغ و در زرشک او اسکار فریب



بشره و با حیثیت رفع تو حش و خون و نفوس حواس و ذهن بغایت مفید حتی این که چون حیوانی از بیخ در کوشش او بخورد عارض  
می شود و صناد که او جهت منع زیادتی فروخ خفته نافع و موثر است **انف العجل** بلفغ مغزی است شری است شیره منی کا و غلات  
مایین شکر و گیاه و زبیدی در کاشش و شیره شوی بقیش و از زبیدی تر معتدل و با قوت محله و در  
حیض و اشتامیدن طبع بر او با حیثیت جهت رفع عموم نافع و نطال او محمل صلابات و مسکن در در کزیدن هوام است **اندر و طاس** یونانی  
اسم نباتی است منت او ساحل بحر درم شیشه شان و بسیار رخ دنی بر کوشش در غلافی مثل علف نخود و تلخ و تند و در مغز کوشش  
نامند ظاهر نوعی از قاقلی باشد در اول سیم گرم و خشک و در بول و مفتح و محلل تخم او و طبع او جهت استسقا مجرب اطباء و جهت نفوس است  
ممانه و عسول و احسن حیض شرب او طلاء و جلوسا نافع و قدرش بیشتر از تخم او که میقال است با شکر و انمال او و از طبعش با شکر  
یا سرکه نارنج رطل **انگیز** موافق جامع الماد و این در اول کوبیدن گیاهی است منبش حریم حمال کیلان چون بر روی او شسته بر روی زین  
نحوه اندر روز دیگر که خف تر است باز بر سرش پده کنند و آنچه ماده است بهمان بیات میماند و بلفغ صفایه خاوانی نامند گرم و خشک  
و ضد کوشش او با کوه در یک روز بهیق راز ایل میکند تخم نژاد و بغایت موثر و نطال در آن و از قادمه موثر است شقی زین  
و اندکی از او با شکر مسوم قوی کدی که تا ششبار در شارب او پدید آید و خوردن روغن زیتون با او گرم رفع خوار او میکند و قدر  
شترش تا در دریم است **انافانس** یونانی اسم گیاهی است که شش شیره مزاجش و مایل است به ارس و شامهای او مستطاب روی زمین  
مربع و شش مثل غلافی و در انهای او بقدر حیثیتش و بسیار تلخ و کل قسم شده لاجوردی و قسم نفعی است سرخ میساید و در درم گرم  
خشک و حالی و جاذب و مخفف بی لذت و مفتح سده و اشتامیدن از او تخم او جهت کزیدن اضمی و صفاوش جهت کزیدن آن خاوان  
یکان از اعضا و منع زیاد شدن فروخ خفته و جلا دار و غرغره آب بر کوشش ماده او جهت تقیه دماغ از بلغم و سقوط او در طرف  
جهت در دیدن و انحال او با غسل حرمتی و چشم و جلا دار با صبره و جگر و کنگره و سبل نافع و موثر است سحج و مصالغ شش مرغی و قدرش  
از نیم مثقال تا یک مثقال و بدیش عرطنینا **انس النفس** نباتی است ریحی شیره جریه و بر کیش بی شرف و کاشش مثل زبیدی  
در کهای سفیدی احاطه بر کل او دارد و با کرفا مسبل میکند و مثلش پدانه با عدم حرکت هو احرکت میساید و سافش مرغ و مایل  
و در مهر و اطرافش نام بسیار و در مجاری آنها میرود و چون حیوان شیر دار از او بخورد ششش زیاد می شود و در آن شش باعث  
بیش نشاط و سرور میگردید در درم گرم و در بول معتدل و در نطال نماند شرب او صفت و در نفعش که عبارت از اول و زبیدی و در  
نامند و مقوی حواس و طبع او در از الموم و نفع مثل شرب است بدون سی و خاواندگی از کاشش بر سوزن این اثر می شود  
تغفل سانه و مقوی حافظ و قطره عصاره او جهت قطع باض چشم مفید و چهار درم در تخم او با بیخ یا شکر کوبیده بهیچ شخص صدمه  
و محرک است اندر مفتح سده و زنگار خضار را مخرج کند و بدن را در بزرگ زور فغان راز ایل گرداند و مضر کرده و مصالغ شش عمل التماس  
مورث در مفاصل و ششش تا بجزرم و از عصاره طبعش تا بجهه درم و بدیش است انکور مطنوخ یا در جسمی و در عفران و چون کوبیده  
از او را با شکر شرب بسیار جهت التحویلیا و مواد نمودن و فی بغایت نافع است **انسان** جگه کوشش آدمی مولد ریه و شش



و ضار و جبهه نافع استخوان او مولد امراض حمله و در او من مورث کوری و در او استخوان بوسیده در منع زیادتی اکل محر و اشتامید  
و کوشش سوخته زهر روز یک سفال مثل آن شکر هر صبح و عرق النساء و مفاصل بغایت از موده است و این سخن هشام است که گویند  
و هوای که در گوش رفته باشد و تریاق کردن و عرق در تپلا و کشنده مار و هوام است و جهت قویا و انار و قروح و طوف و بیاض چشم و با سیرین  
بعضو جهت قطع نایل و قویا و به تنهای جهت قطع نزف الدم و انزال جراثیم و با غسل کلک و جلا و انار در نافع و ضار کند مخصوص  
اسکان خصوصاً که ناش باشد جهت تفتیح و تکمیل ادرام و دستبندان او بر بازوی چسبیدن در دندان و جهت شستوار زائیدن و رفع مورث  
موتور و زهره او من بدن و خون جامد و فصد سکن بقرس و مفاصل و عرق النساء و شامیدن آن مورث بلاست و خون من  
فقالست و مورث جذام و طلا در آن سکن در دمای صوت و حمل آن مانع حمل و کوبیده حیض را جهت سیر زجر دانسته اند و بول انسان  
خصوصاً اطفال جهت رفع کندی و جرب متفوح و حکه و قویا و قروح و خسته و عسر النفس و ما از نخود و مارا العسل جهت رقان و قروح و جهت سفوف من  
و نمک مسخه از بول جهت رفع بیاض چشم و جرب در افعال مثل شیر زرد و در صنعت بل اوست و فصد طفل که غذای لطف داده باشد  
و خشک کننده نفوح او در خلق جهت خفای و درم کل و وید و سوخا و او با غسل محل قوی است و طلا در او جهت جراثیم و جراثیم و الحامی آن در رفع  
عقور اعضا و اشتامیدن یک سفال آن جهت رقان و قطع اسهال و رفع بیمت جراحت جرب زهره و در قویا و حکه کی عدل با غسل و با شکر  
جهت رفع کردن هوام او در قیال و بهای دایره و یک سفال او را با یک سفال بوشاد و مضعه جهت رفع موم مضعه مثل دار شکسته و در وقت  
مضعه جرب دانسته اند و سون محرق آن جهت قطع نفخ بن دندان و اکل و نقصان لثه و در بیانیدن گوشه بن دندان جرب است  
و چون ده عدد ناخن برین سازانیده با غسل شخصی یا شامیدن آن شخص در جهت صاف ناخن بحد عشق رسد و بعضی گفته اند که ناخن با پنهان  
حاصد دارد و موی سوخته انسان شتر با جهت سفیدی موی او استفا و در وقت موم قنار در زائیدن سنگ کرده و مشابه و رفع رو و هر که حال او  
جرب صفت چشم گشودار او عن کل سرخ جهت در دندان و در گوش و در او جهت اکل و نزف الدم و بجهت جراثیم و منع زیادتی زجرها  
و قروح خسته و ساعی جرب است و چون بول انسان را در ظرف مس با غسل بسیار بکوشند جهت سفوف و طرف نافع و عرق موی انسان  
که با کرم بر که آتش در نگیزد و در عن مصلح منقطع کننده در صنعت نظیر نزار و در سوراخ انسان را عالی مذکور شود و در اسطو کوبد شامیدن  
ابی که خطیب است با شکر صابون درم یک در وجه فواید عظیم دارد و چون طفلی را با بیابوت بند بر تغذیه کند هیچ چیز از  
و انفاست و قابل کرد و در حق حیوانی قابل استغذیه نیست موی انسان جامی است و در ص و کلف و خوزن شکر جهت جذام است و در صنعت  
دانشه از او **طیلان** نباتی است بی غمزه نبات که در این نمک کوبیده جهت اجابت تازه مغایرک است در حال ایام **ده اندر و طوطی**  
شسته بر یک دست خشک شده و از آن عرقش تر کرم و خشک و مفتح سده احتیاج جهت در مفاصل نافع است **انج** بنده ای از نبات است  
شردستی است بنده ای بقدر درخت گردکان و در بعضی مثل ادم سبز و از اول کون تا رسیدن سبز است و بعد از رسیدن زرد می شود  
و بعضی نامش سبز است و از آن عرقش و در آن کرم می شود و در آن کرم می شود و در آن کرم می شود و در آن کرم می شود  
آن خوشبو است در درم کرم و کرم خشک و کوبیده غمزه سیده او در اول سرفه غاسل الحلاط لایق در بی نقل معوی نفس جهت

و در او استخوان بوسیده در منع زیادتی اکل محر و اشتامید  
و کوشش سوخته زهر روز یک سفال مثل آن شکر هر صبح و عرق النساء و مفاصل بغایت از موده است و این سخن هشام است که گویند  
و هوای که در گوش رفته باشد و تریاق کردن و عرق در تپلا و کشنده مار و هوام است و جهت قویا و انار و قروح و طوف و بیاض چشم و با سیرین  
بعضو جهت قطع نایل و قویا و به تنهای جهت قطع نزف الدم و انزال جراثیم و با غسل کلک و جلا و انار در نافع و ضار کند مخصوص  
اسکان خصوصاً که ناش باشد جهت تفتیح و تکمیل ادرام و دستبندان او بر بازوی چسبیدن در دندان و جهت شستوار زائیدن و رفع مورث  
موتور و زهره او من بدن و خون جامد و فصد سکن بقرس و مفاصل و عرق النساء و شامیدن آن مورث بلاست و خون من  
فقالست و مورث جذام و طلا در آن سکن در دمای صوت و حمل آن مانع حمل و کوبیده حیض را جهت سیر زجر دانسته اند و بول انسان  
خصوصاً اطفال جهت رفع کندی و جرب متفوح و حکه و قویا و قروح و خسته و عسر النفس و ما از نخود و مارا العسل جهت رقان و قروح و جهت سفوف من  
و نمک مسخه از بول جهت رفع بیاض چشم و جرب در افعال مثل شیر زرد و در صنعت بل اوست و فصد طفل که غذای لطف داده باشد  
و خشک کننده نفوح او در خلق جهت خفای و درم کل و وید و سوخا و او با غسل محل قوی است و طلا در او جهت جراثیم و جراثیم و الحامی آن در رفع  
عقور اعضا و اشتامیدن یک سفال آن جهت رقان و قطع اسهال و رفع بیمت جراحت جرب زهره و در قویا و حکه کی عدل با غسل و با شکر  
جهت رفع کردن هوام او در قیال و بهای دایره و یک سفال او را با یک سفال بوشاد و مضعه جهت رفع موم مضعه مثل دار شکسته و در وقت  
مضعه جرب دانسته اند و سون محرق آن جهت قطع نفخ بن دندان و اکل و نقصان لثه و در بیانیدن گوشه بن دندان جرب است  
و چون ده عدد ناخن برین سازانیده با غسل شخصی یا شامیدن آن شخص در جهت صاف ناخن بحد عشق رسد و بعضی گفته اند که ناخن با پنهان  
حاصد دارد و موی سوخته انسان شتر با جهت سفیدی موی او استفا و در وقت موم قنار در زائیدن سنگ کرده و مشابه و رفع رو و هر که حال او  
جرب صفت چشم گشودار او عن کل سرخ جهت در دندان و در گوش و در او جهت اکل و نزف الدم و بجهت جراثیم و منع زیادتی زجرها  
و قروح خسته و ساعی جرب است و چون بول انسان را در ظرف مس با غسل بسیار بکوشند جهت سفوف و طرف نافع و عرق موی انسان  
که با کرم بر که آتش در نگیزد و در عن مصلح منقطع کننده در صنعت نظیر نزار و در سوراخ انسان را عالی مذکور شود و در اسطو کوبد شامیدن  
ابی که خطیب است با شکر صابون درم یک در وجه فواید عظیم دارد و چون طفلی را با بیابوت بند بر تغذیه کند هیچ چیز از  
و انفاست و قابل کرد و در حق حیوانی قابل استغذیه نیست موی انسان جامی است و در ص و کلف و خوزن شکر جهت جذام است و در صنعت  
دانشه از او **طیلان** نباتی است بی غمزه نبات که در این نمک کوبیده جهت اجابت تازه مغایرک است در حال ایام **ده اندر و طوطی**  
شسته بر یک دست خشک شده و از آن عرقش تر کرم و خشک و مفتح سده احتیاج جهت در مفاصل نافع است **انج** بنده ای از نبات است  
شردستی است بنده ای بقدر درخت گردکان و در بعضی مثل ادم سبز و از اول کون تا رسیدن سبز است و بعد از رسیدن زرد می شود  
و بعضی نامش سبز است و از آن عرقش و در آن کرم می شود و در آن کرم می شود و در آن کرم می شود و در آن کرم می شود  
آن خوشبو است در درم کرم و کرم خشک و کوبیده غمزه سیده او در اول سرفه غاسل الحلاط لایق در بی نقل معوی نفس جهت



میگردان رایج در آن و منع تحقان در در سبب بار و دفع بواسیر و تقویت مری و ترشی او جهت طحال در اینکچین استنها و در ایندن سنگ کرده نشانه  
دانه او چسبند کردن دندان و خاکستر جوهر و حزن زرد دم و طلا در شاخ او و در کوهت در از کردن و سیاه شدن مویانغ و کوهت در  
ریت و مصلحتش مویانغ **انجیر** نباتی است برکشش شیرین یک بطبه و با اندک زنجبیل مثل عصاره و شاخهای او قوی تر از شاخ رطبه و بایل سبزی و بقدر  
قاسمی و در اکثر علق متسکاتی شود و آنچه در زردکی او باشد و کاش سرخ و بعد از کشتن کل غلافهای کوبیده که از بیم سردی در آن چهار روز است  
و تخم خشبی در سرخ و مستعمل از عصاره بخ نازده آن در شهاب بار یک است و از انجا را اینجاری کوبیده در سرخ و خشک و قاطع خون جمع است  
از سینه و بواسیر و جابل سببال فرمن و زلات و سکن فی و مقوی اعصاب معاد جهت سکن التها تب صفرا و غلیان خون و ضعف استنها  
و بول الدم تازه و فرمن در رفع موم و انفتاح عروق معده و دل تازه و کینه حتی زبول انافع و صداد او در شامیدن او جهت سبب و سبب کندی  
و شکستگی اعصاب و کوهت حاصل و منج و همگان او در درش جهت رویانیدن گوشت و قطع نرف الدم زخمها بقایب نافع و قدر ترش کفصل  
و از عصاره او کوبیده هم و از برکشش خنجر و مضر سردی و مصلحتش زنجبیل و بدش مثل او در شک و درع آن کل رومی است **انجیر** نباتی  
انگدان و بلغم دار البرز کوبیده یا منج نباتی است ساقش محجوف و مسطر و بلند تر از قاسمی می شود و برکشش شیرین یک کلمه و از آن بزرگ تر  
و ککش حری مثل شبت سفید و ترش بعد از رسیدن سفید و در روپین شیرین و بسیار خوشبو و ساق او را ترکی بالدرغان و بخش را بدل  
محرث و وضع او را حلیت طبعی تا منج و قسمی از آن را ترش سیاه و بدبو و برکشش مثل صفی سوخته بر سوراخ و ساقش ضعیف تر از سفید و وضع او  
بدبو و حلیت منجن و بفارسی انگوزه و گیاه او را لماه با منج و سفیدش بسیار سیاه و در دووم گرم و خشک و سیاه او در دووم و در بول و در  
و شیر و تخم کرده و روده و ملطف اغذیه و محرک و مقوی معده و مقطع بلغم و محلل یاج و جهت ربول بلغمی در اینکچین استنها و تقویت  
ماضی و دفع صراغ غلیظ و ادویه و اخلاط غلیظ و سده سیر و سکن او با مصلحت جهت ربع محرک و در سینه جهت بلغمی و بهنای مری  
بجابت موز و جهت در سینه و سرد و عرق النساء و مفاصل و استفا و برقان و دفع فزاق حتی بوسیدن آن حری و در سینه و در خارج حین  
قوی الاثر و صفا و منج و در عرق جهت زبرد و جراحات و عرق النساء و مثال آن و بار و عن زینون جهت کوهت عین و طلا و مصلحت او  
و بواسیر انجیرت بواسیر در و در او و برک جهت اکل نافع و مضر نشانه و مصلحتش تخم خربزه و مضر معا و مصلحتش صمغ عربی و قدر ترش  
تا در مصلحت او بدش محروث بوزن او و در او انان حلیت و کوبیده بوزنش زرد او این نسبت و مضر سردی و مصلحتش سبب التها  
و سبب ترشی او که از اساق و سبب آن با سکه تربت و سبب بسیار گرم و خشک و جالی معده و قاطع اخلاط غلیظ و جهت روده و در طبع معده  
و تبلیع و سقوط استنها و اختلاف مضم اغذیه نافع و محرق اخلاط و مورت تشکی و التها و مصلحتش کاه و سکه و بدش ترشی استغفار  
و سبب او در فعال قوی تر از سایر اجزای او و طلا و محلل او رام و مانع زیاده شدن خنجر و بلغم زخمها و قدر ترش نیم معال و کوبیده  
مضر ترش است و مصلحتش غسل و صاحب طامع انطالی کوبیده چون زن بعد از حیض ملافه صابون روز یکبار در آن کوهت ان نوشد تا کینه  
هرگز استین نشود و در مضمین مناده که از نوع سفید باشد یا سیاه **انسون** بفارسی بادیان رومی کوبیده تخم نباتی است بلند تر از زنجبیل  
و ساقش در برکشش یک خوشبو و ککش مایل سفیدی و تخم در علاقت لطف طبعی و از انجا کوهت کوهت و سبب نایل سفیدی











انجبا و انقلاب و انجسبا و انیسادبو اویض است انفاق آب عذره است **اناطیطس** یونانی الکلیت است **انزون** و است انجیر فارسی است  
است **انگور** فارسی است **انار** فارسی رمان است **انارک** بلجیت مازندرانی قسمی از جرات است **انوق** رخصت است **انجیر بغدادی** ماروقه میانی است  
و در سردار انجیر فزنگ کوهینا **انقود** اسم فارسی و ترکی خام است **اناردان** فارسی حسب الرمان است **اناردان** ششی فارسی حسب القطن است  
**انجک** فارسی اسم داج ابروج است **اندرزا** اسم فارسی حجر البقر است **انگین** فارسی عمل است **انلی** بهندی اسم تمهیدی است  
**انگور** فارسی حلیت مسن است **انده** اسم بهندی برص است **اندر** بهندی اسم حنظل است **انور** بهندی اسم ابلج است **اندرجو** بهندی اسم  
العصاره است **مع الواد** **انور** اسم جنس مرغی است و گویند مراداران نوع که پوست و مخوج آن تا دو م گرم و تا اخر دو م و نیم و علف غذا  
و در میوه در سرد و محرک کبابه انور هر گاه با او چاره بنیزند است و ایگامه در انار مصلح است و طلا و مغز او هر دو م مقعد از موده و در صلا  
و شفا و نفخ و نفخ صلب و در انجلیه و در الحی و در حیرت رفع اذیت آبی که در گوش رفته باشد و با او با قلا حیرت درم پستان بالی صفت  
در زده تخم او حیرت نفی عقل و قطور او باروغ زیتون نیم گرم کرده در هر جمیع اجناس تنفس نافع و گوشت او که در انجیر باشد حیرت السام  
شوق و زیاد کردن پیکره در زیر این سنگ کرده در مثانه مؤثر و مولف جامع الاودیو که یک گرم خون او را چون با انگ یک پوخته حیرت  
مثانه و صفا بسیار نافع و پوست تخم او سحر جهت اسهال دموی بهترین اودیو مصدق و زایل او جبهه فرخنده شکم صفت **اونو** یونانی مسقط است  
است دان نوعی از بولخاست که موجود نامند برکش در ازو بارنگ تر و نرم از برگ موجود بی کل مساق و بی شرد و ابل سبای نفاست که در  
و طبع و با سبزه و خوردن او خطرناک و طلا را و محلل مواد غلیظه و گویند من درم او جهت الولادت نافع است **اوداقوس** بلجیت یونانی ششی  
صدق است و طبع سرد و خشک بسیار که در کوه و درانی و بغش و اندر و نش زرد و برکش شبیه برگ کندنا و ساقش نقد بشری و سبزی  
اکتد و نورانی مثل شمع و بخش شبیه بیارنگس و گویند زردام و مضر بسیار است و در شمشیر خنده در اول سرد و در پوست در طبع معتدل  
و بخش در اول معتدل و در سیم خشک و جهت اسهال مزمن گویند حیرت و جهت برقان زرد و سیاه نافع و قدرش بیش ناده درم و پنج ادر در  
بیم سرد و در اول خشک و در بول اجناس اسهال و جهت موم و در کزیدن رتیل و صمادش ما شرا حیرت منبر و در کزیدن که نقل از بلوغ طلا کنند  
مؤثر و قدرش بیش نادریم و مضر کرده و مصلحتش کمتر و گویند عمل **اوسید** اسم فارسی نوعی از نیلوفروبی است در سیم گرم و خشک و محلل  
ریاح و در آب کوزه و قدرش بیش نادریم و بخش در خشک و در فعل و طبع مثل القاح و جهت سرد و صمد نافع و مضر نماند و مصلحتش  
و قدرش بیش نیم درم و بدیش بخ القاح است **اودینواس** یونانی اسم بنانی است شبیه بر باد و درج اشجای او نقد بشری و در  
ببرکی و بخش شبیه نیلوفرو سیاه در علفانی مثل علف بذر البج و مسعمل است او است در دو م گرم و خشک و ملطف و محقق فی الذم و مکرر  
در دو م جهت شش افی و هوام شرات نافع و مکرر موم او با مصلح و فلفل حمری و النسا مجرد است **انداونالی** یونانی شرا و عمل است  
که شرا و در حیدان عمل باشد و چو شانه نماند با بوقام ایدیا عمل را با آب انگور چو شانه و اخیر در جلا و کحل و انصاف قوی تر است  
و بر خند کینه شود و ملس و گوگرد گرم و خشک و مفتح و محلل و ملین طبع و در دست و بعد از از طبع نباید استعمال شود که قانع است نهام و شرا  
معدوم می کرد و **انجی** یونانی چشمه نماند است مسن است اودیو عریض است بمصر و برکش شبیه برگ ترترک و بر سوراخ که گوگرد



زده تا دو کلمه ریزنه و کاش زرد و بزرگ شپه عصاره مامیشا گرم و تند و جهت طلعت چشم و تفتیه آن و سلاق و دو موغبایت نافع و بسته اند  
و بعضی اختلاف نموده اند و عصاره حشیش و غیر آن بسته و مولف تذکره تصحیح عصاره مذکور کرده است **ادو حالیه** ابوخلست **ادو تمین**  
بادریج است **اورالیون** یونانی کرفس چلی است چه او را بمعنی جمل و سالیون کرفس است **اورز** یونانی است **اورزالی** یونانی باطل است  
**اودایا** یونانی عصاره قمار الحمار است **اوسکونی** یونانی سنگین است **اوج** به ترکی اطریه می نومی است **اورمالی** یونانی دهن می است  
و غسل و او دو گویند و آن مرغی غلیظ و با اندک شیرینی و از ساق درختی حاصل میشود و هر چند که کرده بهتر است گرم و در جهت حرمت  
مفاصل و تاریکی چشم نافع و بسته او با آب سهیل قوی بقیم خام و مورت سبب است سستی بدن است و مادام که عمل او تمام نشود بنا بر کجاست  
و آن اولو مالی است و مذکور شد **اویاس** یونانی افخوان است **اودو حالیه** یونانی فرة العین است **اویج** بهندی کوندی **اویج** بسته  
**اورزا** یونانی از است **اونو** یونانی خمر است **اومار** یونانی دادی رومی است **اوقطار** غاف است **اون** لوف الصغیر است **او**  
**ریفاس** صغیر است **اورزما** یونانی فلفل المار است **اوران** یونانی برض طریوت است **اونیس** یونانی فرخشا است **اونیس** یونانی  
لسان الحمل است **اوماتیا** یونانی ممش است **اورزورس** یونانی آبی است **اوبوفروس** یونانی گرم العین است **اوجلیت** سکان  
درخت عزبت است **اوسره** بهندی است **اونت** بهندی ابل است **اونقیس** یونانی اسطخار الطیب است **اوجی** بلعت باز نرانی حشیش  
العین است **اوجلیک** ترکی اسم است **اوزالک** ترکی حمل است **اوتلکو** ترکی اسم است **اوجکم** ترکی اسم است **اوس**  
بهندی اسم است **مع الهار** **ایلیج اصفر** بهیله زرد است و بهترین او با لیده زرد مایل سرخی با لیا است و در اول سرد و در دوم  
خشک و مسهل و صفا و بلغم رفیق و مقوی معده و دماغ و مفتح سده و مطبوخ و منقوع او بهتر از جرم او است و جرم او و بزرگی است **اوج**  
سبب دفع خلط رفیق و باقی ماندن غلیظ و مجموع آن مقوی اجواس و ذهن و جهت خفقان و صداع و غشيان و صدام و جملات مرکبه  
در سرد و استفا و راج بوا و منع صعود و جابج و دماغ و تصفیه زکات خیار و اطفا زکات سوده اگر از احتراق صفا باشد نافع است و بعضی  
منع کرده اند و این قول صحیح است **اوج** که خلط غلیظ یا صفا و بلغم رفیق نباشد و بدو در حقیقت مانع نموده اند و در شرح سبب نافع  
کل علاج سبب صفا و بلغم نافع است که بلغم در حقیقت ان باید کرد و این قول سبب است و حقیقت در حقیقت اسهال کرانی که با سده و نه است  
است و در ذکر کرده و باعث دفع علت شده و استلال مانع سبب عصیان صورتی ندارد و حقیقت را اثر در حقیقت است **اوج**  
در دفع اذیت بقای مواد غلیظ کرد خصوصاً با اذیت و مفتح و جاذبه ضعیف او باشد و عصاره خشک بلغم قوی الفحل و قبیل انقدر است  
و در تورات مذکور شود و در و بلغم زرد جهت دفعه و جفیفه لطوبات و صحت لطیفه صفا هر گاه در خمر گرفته بسوزاند و در سوز  
اصحابه او همین مقدار است و ستون خوانه جهت تقویت لته و خون بن دندان و در زمانه کوشش آن معین و مضر فل و مصلحت  
عنا بستان و مصلحت قبض لازم عصر و روشن با دام و قند و ترکیب و قدرش را از جرمش تا سوزند مطبوخ است و منقوع از دست دریم  
تا به دریم و در شش و غیر اسهال بوست انار و گویند عفن بل او است و از خواص جرمه او است **اوج** در دفع معادن صفا و بلغم  
**ایلیج بهندی** و اسود نیز نامد یفاری بلغم سیاه است و او میدان و قدرش بزرگ سیاه و صفت است در دفع خشک و در اطول سرد است







نافع است **ایرسا** یونانی یعنی قوس قزح است و مرد از او رخ سوسن کبود بر می آید چه سوسن کبود را کوش مرکز سفیدی و زردی و بختی است و قوس  
کبودی و جلی مین دور از وقت گذشته و بکره است در دم گرم و خشکی او کمتر و ملطف و سخن و سهل باد اصف و ملغمه غلیظ و دره صفا و جهت سوسن  
شش و مغص و در دگر و سبز و لرزه از برود باشد و ضیق النفس و در بود اعیان و اجناس حصین و سفید و برقان و بوی سیر و عرق انشا و ارم  
رحم و با مکر جهت کزیدن هوام و درم سده و سیر و با شراحت پاره شدن عضل و بی شراب جهت بوی خرچون موضع کتبه و نمایش که کتبه  
باشد جهت در دم و صلابت و انضمام فرم و اورام صلبه و فرمته و خنایر و با مکر جهت در در سکه و باد و صند ان او غریب عین کتبه  
اش با غسل جهت اخراج حین و زوش جهت رویانیدن گوشت بر استخوان و التیام زخمها غایره و بد بوی نامسور و با غسل جهت کاردن  
زخمها و جلوس و طغیانش صلابت معتقد و رحم و امراض بارده آن و قوطی و طبع او با مکر جهت نولات و دوی کوش و مضمضه او جهت در دندان  
امتلای و روغن او جهت کشودن افواه عروق بوسه در میدان او جهت رفع سمیت فطر و پنج و کتبه و کتبه و کتبه و کتبه و کتبه و کتبه  
بامد غسل جهت شست و کویید و شش است و مصلح او غسل **ایر** یونانی خیری است چه بر ششم و مایل سیری و سابق شناختی است  
جنگلی میگویند و در کباب و ارج نامند مرد و خشک جهت اسهال مجرب و زور و جرق و غیره و جهت نرف الدم در اجازت و کتبه  
و جرقش جهت خروج بغایت مؤثر و قدرش از دو سفال است **ایل** بغاری کا و کوبی است و انواع بسیار از زرد رنگ دوی  
مقیل و در ششهای گرم سرد و بقا و خوش نامند و بغاری کوزن کوبند و بهترین انواع است و نوعی در دامن کوههای کوهستان  
باشد و در جهت از او بزرگتر و در رستان موی او مایل سیاهی و در فصل کفاسخ می شود و بی و ناله است و عمل نامند و در کباب  
و برتری او کوبند و نوعی که در کوههای گرم سرد باشد از عمل بزرگتر و ناله دارد است کجور کوبند و نوعی که در کوههای سرد سرد باشد  
بقا جلی نامند و همان هر سال در باینتر شایع می اندازند و قوی تر از اول و بر فروغ ترمی از بند و بغایت طویل عمر است و کوبند که بعد از  
سال نشانه دگر در هم میرسد و بعد از آن عمر او معلوم میشود و والد حقیر از جد حقیر فعل نموده که او صاحب هفت متاثر را دیده و در  
خواص ایل است که مار را بغض از سوراخ بیرون آورده بخورد و در خواص نفاذی نذازد گوشت اقسام و غلیظ و موله سودا و در معده  
و در بطن موی باه میرود و ناله انواع از جمله سموم و گوشت آنچه در هوای گرم بعد از دین سمان کج کرده باشد با سمیت  
گوشت او نهایت طبع او است بار و سخن داشت میدان شراب و بار العسل بعد از آن و شایع سوخته او یک سفال با یک سفال کتبه که مصلح  
ضرر است ثمانه جهت نرف الدم و در معده و قطع خون و اسهال مزمن و قولنج صعب و برقان و در دمانه و سیر و سیلان رحم  
نافع و چون ریزه کرده در گوزه سفال گذاشته در تون حمام سوزانند تا سفید شود و با مکر که بهی طلا کرده در افاقا کشند بهی رازابل  
کند و بار و سخن جهت نفاق و هر گاه مثل افاقا معسول کشند جهت با صره و وضع سیلان هوام و تفتیه قرص چشم سفید و سوسن  
جهت تفتیه و جلا و سیلان و جلاع بغایت مؤثر و طلا در آن برعانه و لیسان مد جعفر و حلق و شایع و کوش و کوش و کوش و کوش  
هر یک جهت منع کزیدن هوام مجرب و یک سفال از خون برشته او جهت اسهال مزمن و در معده و در طلاء و ناله سوخته ان



با شراب زرد کبک نان و عانه باعث نفوق طوفان و نانی بغایت مؤثر و خوش طعم است او جهت گریز این موم محرب و چکی که در جوفت چشم او جمع می شود  
و موم تریاک و کوهی نامند در رفع سموم حیوانی قوی تر از تریاک فاروق است و هرگاه طفلی بعد از ولادت قبل از آنکه شیر با و بندد قدر یک لوز آن چکان  
حل نموده در کاشکش نماید و ام الحیات آن طفل از گزیدن موم این موم از زوبت آن طفل مایه سست شده حرکت نتواند کرد و جریست و قویست  
بجحف مسوق او با شراب انبال آن جهت تقویت مایه سفید و کشف امثال او تریاک گزیدن افق و مفت حساب است و نیز با روغن قوی  
بلکه حاصل او روزی که بعد از ظهر باشد منع استی زان و پیر او جهت شیخ و امراض نادره نافع و محلل صلابا است **ایدوسارو** فارسی قاسم **ایطام**  
**درخت غریب** **ایقافاس** عفت است **ایرکان** **ایزیریا** عشته النار است **ایرع** دم الاخون است **ایقان** حجر جری است  
**العیون** سفوف قدریون است **ایرس** یونانی کاس است **ایوس** یونانی زنجبیل است **سایطیس** یونانی نخل است **ایلیس** برومی  
است **ایله** بر ترکی غریب است **ایک** برکی ایشم است **ایوک** برکی قائم است **ایک** برکی بقوت است **ایشک** برکی حمار است  
**ایسار** برکی مشک است **ایلو** بندگی صبر است **ایرم** بندگی با بوج است **حرف البیاد** با بوج فارسی با بوج گویند  
در مع از امثال آن است مگر در کل که حکایت از آن است در دوم گرم و در اول خشک و لطیف و محلل بی جذب و مفتح و در اول و مضمض و عرف  
و شیر و مقوی باغ و اعضا و باه و با تریاق و جهت بلغمی و سوداوی و مکره و مقیه سینه و در سردی و زلات و امراض و باغی و تحلیل بقایای  
رود ریاح گوش و در دگر و اشتا و مقعد و رحم و اجتناب حیض و عسر و ولادت و اخراج سنگ مثانه و سنگین در دما و درم جگر و بودریا  
و اعیان و عقوت و در بلغم و قوی و ایلاوس شربا و صنادیغ و طلائی اولین درام صلیبه و نشستن در طبع آلوده و سوزن طول آن در غلظت  
مفید و مفرط و مصلح او غسل و شرب آنرا و خائیدن او جهت شلوع و ذرد او جهت غریب بغایت نافع و قدرش ترش تا مثقال و در  
مضموم و بر جاسف و آنرا و سح او گرم و خشک و در افعال قوی تر از کل او و کشف امثال او با شراب العسل بسیار جگر گناه است و روغن با بونه  
که به سوزن کل سح تربیت نمند گرم و محلل او رام باره و جحف و طلا و او جهت رفع لرز تبلیغی و سوداوی و او در عرق و رفع عیا  
و بند مسام که از سر باشد و تمدد و تحلیل باغ اعضا و کراتی سامه و در دگر و مفاصل و نفوس نافع است و گویند بخور با بوج باعث  
گریز این موم شود **بادخان** معر از فارسی است و بولی معذ و و غد گویند سبانی او در دوم گرم و خشک و گویند شکی او در دوم گرم و مقوی  
و مفتح و مضمضی که از غیر او به رسم خود بنفند و بولین صلابا و باروغن ملین طبع و با بر که قایض در اول و باقی صفت است که صلابا و باروغن گویند  
عرق موم صمان که بر بوی زیر بغل و کبک زان باشد و جحف و طباط غریب و مورت در مبلو و عانه و با سیر و مولد سودا و مقدر است که حصار  
و مصلح او طبع است باروغن و با گوشت با مرفه و بر سر و خوردن او با آنکه ترش و شیرین و نارده آن و کوله پر در و با و امثال آن و صناد  
و بنا که او که افعال گویند با بادام تلخ خورند و در ماض مقعد و زردی و بنا که شکوفه او بعد از چکان کردن بروغن بادام باروغن با بونه و مضمض  
و با سیر و موم با دخیل که مضمض شود و صاف نموده او را باروغن زیتون بخوشانند تا آنها سوخته شود و در ص را  
تا کبک که رنگ آن معذ و در باروغن تا بلیل جری است خصوصاً از نقل او به بند و روزبان روغن چکان است اگر او را باروغن  
نمندان بویست و مضمض و در مصلح و رفع فساد که از سر ما و برت بردست و بار سیده باشد و با بونه و چون سیده او را



که بخش زرد شده باشد هرگز نکند و تخم او را با موم روغن بمانند شقاق میان انگشتان را در حال زایل کند و هرگاه با دخن زرد شده را خالی کرده خوش را  
بر روغن کچم کدو کرده قویک روز در قرن و تهر کرم بکند و روغن را از آن استخراج نمایند چهارم در گوش حرمت است و چون افق و گلش را اصلاح  
نمایند چنانچه در حدیث است و از خواص است که سبب بر کد از معادن می گردد و چون نوشادر را در کد گشته در داخل کنند و مشتری را کد گشته در آن  
محلول را بر در بنام سینه نماید و محرک است و اندک سوسو ساینده کبریت را در شب محلول او بیاعت سفیدی کبریت و شبانک دانسته اند و با دخن  
بری سابق بقدر درخی و بر غیره کد گشته بر کد سفیاج و تندر بود و مشتری بقدر زیتون در کدگان و بخار و سبب و ملاحظه و حال کد و خشک کد  
بستانی و صنادقش هر چه از این سیاه کردن مود کمال بر خشک و جویب صمغ و صلابه با صره و دمنوع است **باقی** ملاحظه در اول  
سرور و خشک در اول سرد در دوم خشک و گلش گرم با عدال و لطیف و پوست اندرون او محقق و قابض است و با قله مقوی باه است و مریخ  
الانکه از زنده و غیر سرد و با قوت محله و مضره و بار طریقه و ضایع جهت فرود معا و اهبال ذی و تنقیه سینه و شش و تقویت و منع کسین مواد  
رقیق از مواد و سنگین معال و اطبیح جهت خشونت خلق و صلابه و طریقه و منع تولد حصا و تقیح سده و صنادقش از دوجوب صبر در دم بستان کد  
چنانکه در شیر باشد خصوصاً هرگاه با نفع و نیز که بخت باشد و با جلیه و غسل جهت تحلیل دل و در مین گوش و با کد و کل سنج و معنی تخم کد و جهت  
حد و باطل خطمی و امثال آن جهت درم خصیه و ادرام حاره و کد او با شراحت ورم حالبین و کلف و شش و تحلیل خازر خصوصاً از دوجوب  
میانی در روغن زیتون کد و با بر چو کد جهت نفوس محرک است از چون با قله تازه را در حصه کند و طرف اندرون را بر جرم زود و امثال آن  
نیز در قطع سیلان خون نماید و بستن او بر موضع کزیده سگ و او را بیاعت جذب است آن و در زوش جهت رگین مواد کچم و طلا و او با  
ربع او فادز هر گاه وی جهت رخی و وسطی یک چشم بسیار نافع و صمد کرد و پوست بیرون او سوختگی اش حرکت و گلش سنگ حرارت و باغ  
و چون در مان و قله ساینده در افغان کد از نفع است کد و خوردن با قله مورث نفخ و احتلاج و نقل دماغ و صنادقش از دوجوب  
است و مصلح او چو شامین و بار روغن بادام و ادویه حاره اضاف نمودن و خاکستر گاه با قله جهت رفع آثار هر سه **باقی** ملاحظه  
**و نبطی** نوع زرد سیاه و معروض است بقدر ترس سیاه لون و منبت او در نهامی سیاه و بخش سبط مثل سنج فی و کسین بزرگتر از کد با قله  
بستانی و گلش سنج بقدر کل سنج بسیار قابض و موافق معده و بهترین ادویه قرح معا و اسهال مزمن است و در احوال تلخ سراز با قله مریخ  
**انکه مری** و **بستانی** ترس است **بادر بخوبیه** معرک زنگ با بو فارسی است و بعضی معرک الفلک نامند بستانی است در پوسته ساه و کد و خوردن  
و بستانی می باشد نوعی را کیش لطیف و طولانی او اطراف برگ مثله و ساقش رشته و شیره بیکان و گلش سفش مایل سرجی و کجایی سرجی  
با طعام مخورند در سنجی و صغی می باشد و هر سال تخم او سرجی شود رشته و بخش رشته تخم کتان و آنچه بقله از جریا میزند در بجان کد و نوعی کد  
در بوی باو شیره از آن تند بو تر و کیش مایل بند و در صحرای و بستانی می باشد بی سابق و شاخهای او بسیار از کج می رود و در کس  
با خشونت و عریض و از بزرگ نفع و بزرگتر و گلش سفید و کم تخم و در دار المرزا و ارباب بخوبیه می کنند و مثل نفع و هر سال سرجی شود و کد از آن  
نفع را در مریخ و صغی که هر دو را یکی میزند یکجان نیست و آنچه مولف اخبار است بر بی گفته که آن با کد و غلط است تخم کد بخوبیه  
با کد تر از کد بجان و از بزرگ است و حقیر کیم بالکود کد گشته کیهان در از جمله بیکان مشا بده نموده و آن یکجان کد بزرگ بر کد است



المغنی

در دوی مثل ساقم زیاد کردیم گرم و مقوی دل و دماغ و جوش معده و حرک و معرج و مفتح و ماطف طعام غلیظ و ناصب و مورت زکا و قوط و حبس  
و خفان و غشی و ذواق و تحلیل سودا و اراض بلغمی و کابوس و مغص و اراض و کین کرده و زنج سبوم مطلقا و جنت سرداوی سیده دماغ نافع و در کین  
اوارخ در غده دریم و با شکر حبت کین سکه و آنه در میلا شربا و ضادا معید و حائین او جهت از الوبی اثرات دوی دین بسیار نوز  
و مضمضه بخش حبت دندان و خلوس دین جهت تصباص حوض و ضادا شکر حبت در مفاصل و طلا را او جهت بر سرداوی و بیا و نارفاز  
و اگر در غده و شوره و با نکه حبت خماز در سه دریم او با نیم دریم نظرون جهت امعا و با نکه مفعال نظرون جهت صخره و سار و دوی  
او با عسل حبت نفس انقباضی نافع و مضر و کرم مصلح او صمغ عربی و کندر و بولش دو وزن آن ابرشیم در دولت آن پوست ابرخ و قدر است  
از خشک او داده دریم و از رازه شش تا سبب دریم است و کونیز چون مکساق او را بارش و تخم خشک کرده در پارچه پارسیمان ابرشیم با خود  
نکاده از نیا باعث حبت دلهما کرد و بخش در افعال ضعیف از رگش و مفعال او جهت رفع لرز و شوره و مغص نافع است و قدر شش تا  
دو مفعال **بالسکون** نوعی از ریجان در پوسته باین و سربایل سفیدی است برکش می کنکره و شرف و بخش از تخم ریجان بالیده تر و در افعال  
قریب تخم شاه معوم و حبت اسمال معوی و دوی که از امعا با طاب محرب و جهت معوض در زهر معید و قدر شش تا دو مفعال است و در شش تخم  
ریجان **بادروج** لغت بنطی است و بوی جود و فابری ریجان کوهی مانند نوعی از ریجان در کش ایزه و ساقش مرغ و در شاخ و کلم بود  
ترا از ریجان و گلش مایل سربی در مهر ریجان احمر مانند و بری و بستانی می باشد و خربوی است از سبی و ظاهر بخش تخم شرب است که از شرب از بی  
و با نرفند سحر زنده در دو گرم و در اول خشک و با رطوبت فصلی و معراج و مقوی دل و خم معده و دماغ و موی در اول شیره و مویس عروق و ج  
و تحلیل در ام و اشتاق کوبنده او معطس خوبی و ولین طبع و جهت حقیقان و غشی و عاشر النفس اضعف حکا بار و سده سبز و نوبت شش تا  
در ز ایندین سنگنانه و سوطا را او با مکر که در کافور جریع و قوط و حصاره آن جهت ابر و دموه طلائی او جهت در چشم و منع  
تولات کربن عمر و زنبور و تیش جری و باراد و در غن کل و مکر جهت او را به حاره نافع و تصفیه در استان رادع او را م او و مولد  
شیر است و حائین او جهت دفع کندی دندان و زایل کردن رطوبات عارضی سینه و شش و در کونیز کین است او جهت در آن نوز و آن  
او مولد صلاطه او و ظاهر و باعث سرد و دوار و کونیز که مولد گرم معده او مصلح او خرفه و جبار و مکر و قدر شش تا از ایش ناده مفعال و بر  
نوز آن او جهت سیرا و از خواص است که چون خائنه در افعال کین از گرم از مولد شود و چون در اول نزول افعال کین کمال  
در دندان کین شکر نافع تولد سودا و جهت بر اول تحلیل نفع و ضادا و بر پستان مولد شیره و قدر شش تا مفعال در غن او  
که او را با مثل آن روغن زیتون جوشانیده باشند تا روغن باقیماند گرم و تند و جالی و نصف او را با گرم جهت استخراج معده و طلا را او  
جهت او بارده و تحلیل رطوبات و تقویت اعضا و **پادزهر** اسم فارسی تریاقت است و عربی حبال نامند و مراد اطبا از دوجی است  
کافی در گاه با دز جویسمالی است که از دوزج التیس است و مولف اختیارات بر بی انگار معدنی نموده و موهولان گفته اند و معنی  
دلیل است بر معده طلا کوبیده و این تلخ و در معنی کوبیده معدن او برای اسطوخودوسه افاضی او ابر است و ج قسم میباشد  
سعدیه در زرد و سبز و در موقظ و از ای در طبع ملوکی بجان فرموده کین از دوی و غندی و بر نکه و کین با برده نموده و در روغن ضر

گرم



بیشتر کرده و این مندی که در دماغ سبزی و سفیدی است و در پنج مسطوط است که معدن او کرمان مذکور است و ششم شبیه سبزی رنگ و در دماغ  
سفیدی و دماغ سبزی و چیزی با او که در شش می خورد و آن را فی طالت طیان نامند و عقیرت سبزی در دماغ سبزی و در دماغ سبزی است  
و گویند این جان او است که از دماغ بر روی سبزی است و بعد از آن یاد از هر گاه رنگ از سبزی شود خوب است و الا فلا و گویند علامت خوبی او  
است که در آفتاب گرم عرف کند و چون سبزی بر موضع گرفته اشی و مانند آن باشد نیم از بطریق استخ دفع نماید و چون قدر دواج در آب سبزی در  
کلوی اشی و مار کند بشد و حیوانی بیش و امثال آن داده فادیم هر چند هر گاه از آن سم خلاص با خوب است و حقیقت این میانی از این سبزی در دماغ  
معتدل در آخر وقت خشک و نازد و از ده جوان مفاد جمع محوم حیوانی و نباتی و معدنی و مداومت هر روز بقدر قیراطی حافظ صحت و مانع ضرر  
بهر او نباتی در خلاف سبزی و اهو و نگاه داشتن مانع گردیدن هوام و موافق جمع امر نیز مقوی بدل و عضاد ریه و حافظ عوارض و رطوبت  
و مانع تعفن اطفال و زایل کننده سحران و مهبی مقوی اعصاب و قوی و مفصل و محلل در اوج اورام بارده و حاره و خفقان بغایر است  
قدر شش در دفع محوم از سه خود تا دو دانگ و در سایر خواص از رنگ قیراط تا یک دانگ است و گویند از سبزی نیم دانگ از عرق او که تا شش  
افا تبسم سبزی از الحققان فی الفوج است **یاد از هر حیوانی** مراد از مطلق او حجر التیس است و آن گی است در شیردان بر کوهی میسوزن  
می گردد و اکثر او طولانی مثل بلوط می باشد و بهترین آن سبزی با لسیای و بر اوق و تو بر تو مثل سبزی در جوش جو مخلطه باشد و آنچه در دماغ  
شود در جوش تخم مخلطه یافت گردد و چون سبزی با لسیای باشد و نوع بندی او را سبزی بسیار غالب سبزی و در جوش شش و سایر حشا  
یافت شود در خواص بسیار ضعیف تر از نوع سبزی است و در فوج میان علمی و غیر علمی است که چون سوزنی را گرم کرده در آب  
فردیند سوزن زرد شود و دودی زردش برده گردد و از علمی دو سبزی در آخر دم گرم در اول سیم خشک و مقوی جمیع اعضا و سبزی و بر تاق هوام  
در خواص معنی است مگر آنکه در مجروح و المزاج بغایر مضرت و محرق خون و مورث التهاب و اسهال و سوزی و محلل اورام بارده و مانع  
کثیره حاره مانع و طلای او باطل است طاعون و فتوق و بواسیر و با اثرات نهانی چه گردیدن هوام سفید و با اثرات نهانی  
زنبور مجرب و قدر شش از لقی اطفال و از ده قیراط است و انواعی از فادیم حیوانی و خوالیل است که از لقا و گوئی گیرند و این جمیع گویند که  
فادیم است و موافق جمع امر نیز است با الحاصیه چون سه روز بر روز نیم دانگ از آن نوشند هیچ سسی در مدت حیات در دماغ نماند  
و هر چه از احوال مناسبت یاد می معنی است و نوع دیگر که در حیا است و است با الهی عالی مذکور خواهد شد **یاد از** لغت فارسی به عربی گفته و بر  
قاسمی نامند صفت نباتی است شبیه کبریا و حصار و مشابه نبات کبک و ساقش مار کتک از سفید آن که با لسیای بر روی باشد در باله کی خسته  
بهر از سبزی و زرد و سفید است در اول سیم گرم و در دوم خشک و قوتش نازده سال باقی است مفتح و محلل و ملین و مسخ و در جوش مسقط جنین  
با عمل مفتح و مفتح شده کرده و تریاق سموات و اجازت و حبس النفس سرفکنند در بود اختناق رحم و صرع و بواسیر و قطع عضل و  
امراض عصب و علل بلغمی و ضعف معده و جگر و سبزی و با اثرات نهانی محوم و طفیسون مانع و صفا و شش همه و دل و خازن و عبا و کر از  
کاف و قطع آن را در عبا زمین کوشش و کوشش او بر دندان گرم حوزده جهت دفع درد آن و خوشتر است در صرع و اختناق  
رحم و اخراج جنین و در دماغ مصلحش روغن نقره و کافور و مقدس کوشش صحت است و در شش سبزی که نام و کبک است



مقال و بیش نم وزن او سکنج و ربع آن جاوشیرست و دوطا اواروغن بسکن جرد در گوش و در بطنی مفید است **باد او** در لغت فارسی است و کنگر  
نیز گویند و یعنی تنوکه البصا نامند مولف صاحب مثنوی او عصفری میدانند آن بنات خاری است بقدر دروغ و ساقش بقدر است انهام و نیز از آن  
و منگ و سفید و زرد و خاگرد و شترش مثل قبه و در خار و گلشن نقش و در جوف قبه چیزی مثل بسم و خاری قبه بقدر سوزن و بخشش بقدر طرد و بدور  
و بعضی سخا را خیار باور نمیدانند و میگویند سخا نامی است و بلاد در اسم فارسی او و تخمین است که یک حبس اند و سخا نامی را گلشن نامین  
از روی گلشن یعنی تر و مفید تر و قه از تر و ساق او کوتاه است و بخش مانند بسمی در اول گرم و خشک و کوند در اول سرد و ظاهر از است  
و بخش قوی و با قوت مبرده و محفوف و محله است و بخش گرم و لطیف و مفتوح و قوی تر از بزرگ است پس بلغم غلیظ و سودا و در حصص و بون  
حصا و مفتوح سرد و محلل با قوت قاضیه و مقاوم سوم و در کرم از جرم او زهقت الدم سینه و اسهال کند و در معده و عسر و ول و کبر اینین نام  
و بهای مزین بلغمی بود اوی و ضعف معده و استسقا و یرقان و تخم او جهت کزاز و کجیل ریاخ و در دورک و کم و سرفه و مالیدن ساق تازه او را در  
التعاجیل از آن محرومانند و مضمضه بطبخ او جهت درد دندان و صنادش جهت درم بلغمی و از او جهت رفع خشکی و التماس نافع و مضر  
در مصلح او استین و بیش شانه و قدر بیشتر از بخش نا و مقال از آنش تا مقال و از خواص بخ او است که چون در خانه با و زرد بود و کرم  
**باریو قال** بلغمی عینه گویند آن نباتی است بی ساق و برگش شبیه کلسا که در گوش و در شکرش مثری شبیه نیق و بار طبی بسیار چسبند  
و مغز و سبزی و در جاده سایر شیمی چسبند کرم و محلل و مقطع و محفوف قوی و تخم و برگش در بول و التار او در خون و مقال آن با شکر است  
سبز و زرد و نفس و ضا و مثری گویند او را اعضا نافع شش و پاره و کبدی محفوف منی است که چون سی و هفت روز تا اول ماه سید قطع منس کند و طلا  
او محلل مواد بلغمی سوداوی است **بارود** با اصطلاح اهل مغرب اسم زهره الا سوس است و در اسوس مذکور شد و با اصطلاح اهل عراق اسم شوره است  
و در لغت مذکور شد که آن بخار مای است که در شوره را معقد کرد و بعد از رفع اخراج کیفی شبیه سفید میشود و حکمت بخار مای بسیار مفید و تغییر  
معالج آن است بی استخراج نموده و بالفعل کرد و در مال که در و زغال خوب بار و نامند از سموم و در طب غیر مستعمل است و در او اجناس  
آن اجناس تازه است با مال سوزش و از خواص لغت است که چون این را بر زنجیر پالانید و با مثل آن منس بکارید و بعد از آن شوره بدان  
منس از این صعود نموده این در کمال نرمی میگردد **باری** بفا سنی بازماند و از جمله سیاه طپور معروف است که منگ او در دم گرم و در سبب خشک و بطبی  
السم و دردی الخ و محلل او رام و جاز است سموم بخود و بر سوخته او جهت ابدال جراحت و در طو خون او جهت ساض عین و طفله و بخشش در طو  
مفید و طله و سر کین او جهت رفع انار و کلف و حمل او جهت اخراج شیم و جین و اعانت بر حل کونید حرکت **باشق** معر از نام است و عربی  
صقر نامند در دم گرم و خشک و لطیف تر از زهره او جهت نزول اب و ساض عین و طوف قوی تر از زهره باز و کین او جهت از ال کلف بخوب  
و کونست او را چون نکسود کرده با سینه و زهره با سینه و نبوشند جهت ابدال جراحت و در طو خون او جهت ساض عین و طفله و بخشش در طو  
و از او چون شانه را با بر و جیب اجزا کشتند نامدا شود و ابر صاف کرده او را بار و غرض منون کجاست نامدا و عن مانند جهت عرق البنا  
مفصل داعیا و قوی نافع است و از خواص لغت است که چون چشم او را با رجه کبودی سبه بر باروی حسند از طو مسافتها مانده نشوند  
و مبرایس کوبیده نرم و در بره او بید سودا و باغ او جهت خفقان سوداوی محروست **بان** در جیب البانی و کوری شود **بان** اسم



هندی بنول است **بارج** عربی است **بارج** در اصل است **بارج** قیس زنجار معنی است **باری** در علامی بزرگان است **بارقون**  
شکران است **باطس** نوعی از علی است **باروی** در اصل است **بالیس** یونانی خشخاش زردی است **بابلون** الملویت **بائس** هندی  
اسم آن است **باباری** یونانی فلفل است **بارمطی** در اصل است **بارمطی** در اصل است **بارمطی** در اصل است  
خط است **بارنگ** بفاری نوی از خط است **بارنگ** در اصل است **بارنگ** در اصل است **بارنگ** در اصل است  
**بارت** هندی برک است **بارت** در اصل است **بارت** در اصل است **بارت** در اصل است **بارت** در اصل است  
**بارج** هندی زرد است **بارج** در اصل است **بارج** در اصل است **بارج** در اصل است **بارج** در اصل است  
بفنج است **بارچن** هندی سفید است **بارچن** در اصل است **بارچن** در اصل است **بارچن** در اصل است  
**بادیان** بفاری رازینا است **بادیان** در اصل است **بادیان** در اصل است **بادیان** در اصل است  
اقوان است **بادوم** بفاری لوب است **بادوم** در اصل است **بادوم** در اصل است **بادوم** در اصل است  
**باردخت** بعضی کوبه بفاری عیون الدیک است **باردخت** در اصل است **باردخت** در اصل است **باردخت** در اصل است  
**باردخت** سد بفاری بن است **باردخت** در اصل است **باردخت** در اصل است **باردخت** در اصل است  
ترکی ساق انجیر است **باطاط** اسم ترکی بزرالنج است **باطاط** در اصل است **باطاط** در اصل است  
بترکی کب است **باز** بفاری اسم بازی است **باز** در اصل است **باز** در اصل است **باز** در اصل است  
نامند و از خوردن سب و لا جورد و قرط زرد تر قندیم کلمی میگرد در دوم گرم در اول خشک و بسیار طبی البضم و گوشت او جهت التیام فرج  
و تیغ دل و صناد او جهت رفع نایل معید خوردن دل زبان او مورت حصا و برعت نکلم اطفال مرض لکت زبان و سر کین او جهت  
کلف و انار و سگ کردن رخسار و خون او جهت از الیهاض عین نافع است **بیر** شیر لادین است و در جمع خواص قویتر از اسه **بیر**  
طویل است **بیری** هندی شاه فرم است **بیر** خند است و زرد بعضی بنید و جن و کوبید غنیه علی است **بیر** ترکی قاصه و بفاری  
سکدان طلور **بیرنگ** هندی بقم است **بیرنگ** هندی شب ثانی است **بیری** هندی مراره است **بیری** هندی حرام است **بیرنگ** هندی  
بیرنگ است **بیرنگ** هندی بنیونی تر خست است **بیرنگ** هندی الطراف است **بیرنگ** هندی و ج **بیرنگ** هندی و ج **بیرنگ** هندی و ج  
بندی ارج است **بیرنگ** هندی عفر است **بیرنگ** هندی عفر است **بیرنگ** هندی عفر است **بیرنگ** هندی عفر است  
عطفنا و خواص آن باقی است **بیرنگ** هندی کبرک روی او سبز و بکر و مایل سفیدی و فرغ و ساقش بقدر چهار آن  
و کاش مثل کلنج و از بعضی هم کوبی شود و بخش مثل شلغم و عریض و سیاه و گیاه او سه مرتبه مرده نامند و صفت او جاهای ساقه استعمال  
بخ و عصاره او و عصاره قویتر از ج است و گیاه عطفنا خار دارد و ساقش در از زرد کوشش سیرک کلم و بر شاخ و بخش شیر خور کم  
و سیاه و در طبل که خرمای برانده می باشد مخلوط کوزم در اول سیم گرم و خشک در آخر آن شلغم و کحل و جاذب و ملطف و  
مسقط حین و در کابل خض و عرق و شیر و جیب برقان و قنطاریه افواه عروق با ساقها و در قنطاریه از افطار بران و منافع



در دوا با تریخت رفع ضرر او در فیه و زیاده کردن می باشد با بار اعلی مسل بلغم و حلط غلیظ و صفاوش با دوزخ دواهای کشنده بقوت جادویمت و با سکر  
جهت تو مقعد و کاف و دار التعلک و کجبت نفس التواء و صحت و بار و عن زیتون کهن جهت شفا که از سر با هم رسیده باشد و حمول و تعلق او  
جهت روایه و نفاخت نافع و مضر مقعد و مخزون و صاحب کسر او آنار و قدر ترش از عصاره او نصف دریم و از خشک نادر و مفعال و از حوص  
لوست که چون بر شکم نماید اطلاق نماید و جنین را ساکت کند و طلا و گیاه تازه او که کوبیده باشد جهت درم سبز زنجبیل و سوط او و تعاقب  
مغز و کوشش عالی و صفا و او جهت کلفت و موش و خنیز در دم صلب و دار التعلک و الکمالش جهت نزول از مقعد و عصاره سح او درین اغفال  
تویز است و قوی از کور فرم را نباشد شبیه شیل در کیش بار یک در عیال او بعد از زعی و بار یک در اطراف او مثل شعله از شعبهای گل شبت و  
کمش شبیه تخم می باشد تعلیق سح او در منع حمل محرمانه اند **نخود الاکراد** نباتی است غیر جامداتش شبیه سباق از ایزان در کوشش در  
سح او از نوبه و کاش زرد و سبزه و سیاه و صلب و در طوبت و مینت او کوبهای درخت و در صفتش که از ساق او بهم رسد و دید بود با  
سندی و در ارض سیم گرم و خشک و عصاره اش در اول سیم و بخش در آخر دوم و گیاه او در دوم در فصلا و مینت صفا و مسقط جنین و مفتح  
صفتش جهت سینه و شش و سرد و امراض بارده مثل فاج و ضواع علمی و صفا و او جهت سیم بلغمی و عرق الساق و کز و مانندان و کوشش  
جهت صفاق رحم و ساق و کز از ایندن هوام و عمر ولادت و سده زکامی و بحقیف و طوبت و باغی از نزلات و هواد و باغی قطره او جهت غسل  
سامه در کوشش بار و عن کل سون او جهت دندان گرم خورد و در بر ایندن آن موثر و بخش ملین طبع و جهت خراجات چشمه و اندام  
آن و جهت ببول و مغض و کلیل و مفتح و در دمانه و طلا و سوخته او بازفت جهت قروح رطبه و یا سینه سرفه و در ساق اغفال ضعیف از ارض  
او گیاه آن ضعیف و مضر باغ ضعیف و کبر و مصلح او نلوف و قدر ترش از صمغ او نیم مفعال از عصاره یک مفعال از حرم او و مفعال  
و در کوشش حواله است و کوبند محمول یک فراط او در ساعت سقاظ جنین **نخود السودان** سندی است مانند نباتی است مشکک بقدر شری  
در خنای مشکک او با بل بلا جویری و کاش سفید و بار طوبی است که بدست می رسید دوم گرم و خشک و مسکن مغض و باغ غلیظ و مفتح  
عرق الساق محرمانه اند و صفا و مطبوخ او بار و عن زیتون محلل او رام صلب و بلغمی و سودا و موثر سح و مصلح صمغ عربی و قدر  
ترشش نیک مفعال است **نخود مطبوخ است نجیب** بول شکر ابل است **بدر استقان** موثر است مکان فارسی دان گیاهی است شبیه  
بردی در در رنگ زهرا و بار یک تاز بردی و از آن نرم تر و مینت او فی زار را و در آبهای سیاده و اهل زنج در سحر از آن بسیار  
و کوبند در زور جان بسیار است گرم و خشک و لطیف و محلل در در و بدل کشت برکت و موافق امراض بارده و قدر ترشش از یک دریم دریم  
و در کوشش کوزن و نیم او در زنج و بولش زیره کرانی است **بدر انک** ادریان است **بدر لیون** مفعال است **بدر** اسم فارسی شیر است  
**بدر کسان** و **بدر کسان** و **بدر استقان** **بدر نجاسف** بفارسی بوبادان نامند نباتی است ساقی دار قرمز عری و خنای  
او بار یک و کیش زیره و کاش مثل شبت حذر در روز دو سفید مایل بکودی نرم می باشد و ثقیل الراحه و با عطر و با نبات آن اندک سندی  
در کوه و حرای سله او در مردید و او جهت مضموم است در قصه شبت بافتنش از کشت ساق از یک دریم و در ساق و در شاخ و زیاده در  
در کوشش به بر یک ساق زیتون در از آن بسیار زره تر و با حسندی قلبی و کاش زرد و سفید می باشد و با عطری قوی بی نقل را کج

بدر











برنج کابلی برناست بر معربی خطاست بر خوشی یونانی نر قطن است بر شش یونانی معنی متن است و کرات را با این اسم نر نامند بر نقش  
بر قوق بلوغ معربی شمش و بلوغ می الویه است بر بر معربی نر است بر معراج اسم مرد است بر بطوره بلوغ نر است بخوارا کراوات براده الحده  
در حدیه موصوف است برده سلام بلوغ معربی لسان الحجل است بر و شایرانی و بر باسون و بر و نون برومی و برانی یونانی اهل است بر و یونانی  
فاخر است بر سیا الوهون است بر سن قطن است بر شوم برومی قزلب است بر و نر اسپه بوست بر طسقیون طین مغزه است بر می یونانی است  
است بر کینه قصبه زیره است بر و نر نرس فیض است بر مس صبر است بر ابران بفاری مطاریون است بر و نر کرفس است بر شیان عصبی است  
بر بل یونانی تخم زازیا است بر و نر یونانی است بر و شش یونانی است بر سیفامیلا یونانی سفر ط است بر غل خشیس است بر نرس  
یونانی است بر یو طالون برومی اذربو است بر نر بهندی سادج است بر معراج بفاری اسم از است بر و نر بفاری اسم تلج است بر غیس  
بلوغ خراسانی خادری است بر و نر بفاری عکیر است بر ک نیل بفاری اسم است بر ستوک بفاری خطا است بر بهری بهندی شش است که  
بر و نر ریخته بر و نر بهندی الوهون است بر سوج تیرکی زرب است بر می بهندی قسمی از نرس است بر و نر برای اول و بلام اسم فارسی خشیس است  
بر با بفاری است بر ام حجر البر است بر و نر قطن نام مشهور است و در صهمان اسپزه و در شیره از نیکو نامند سفید و سنج و سیاه مشه و نرس  
آن سفید و زبون ترین سیاه است و شکوفه هر یک رنگ اصل است در سم سرد و در دم گرم و سیاه او با سیوت و اجنار از خوردن او اولی است و سفید او  
مسکن شکوفه و عوار و با قوت حله و ملین طبع و بوداده آن قابض و صفتها حاره و غلیان خون و خشک و سینه و طلق و زبان و عمل صفراوی  
ایچند امراض دموی و اخلاط سوخته و سرد و مغض و قرحه و معا و زجر و صماد و بار و عن کل سنج و مکر که همه در مفاصل و نفوس حارند کردن او را  
ظاهری و خنار و در م و جره و بار این همه مل حر و بار و عن نغشته در در حر و طری و باغ و اعضا و متق شدن می و در از ارد  
آن و صماد کوبیده او که با مثل او روغن کل و پوست خشکی شش نخته باشد جهت او را م حاره و سکن در آن مخر و مضعف عصبه است و نرس  
و سکن عیاش و قدر شربش از دو درم تا ده درم در شربش در تبریز و در بعضی کمان و در سرد و خشونت طلق و امثال آن بهند و در و در  
او کشته است بر معراج بفاری اسم با نرس است که نرس باشد و کوبیده در نرسه یکسال را می بندد و یکسال نرسه دانمی بندد  
و او را بر خ نامند در حوض مثل پوست سون نسبت بلکه سرد و خشک و سا قاضی و مفرح و در معالمانند افاق است بر کتان در کتان  
و کسوف است و بفاری نر نامند و از نر مطلق مراد او بر و نر تخم نبات است و هر تخمی در ضمن اصل آن موصوف است بر الکرش می  
خطا سالین است بر الخرز الری دو قوت است بر الارجون در ارجوان موصوف غیر شمع است بر الوندال سو جلا مکت است بر العصف و علم  
است بر القنب شایع است بر بلا سقیس حرف بابی است بر از زبان نر و کانسون است بر الهکشت در املق مذکور است بر الورد  
تخم کل سنج است و در و در مذکور بر قار عاده است بر الخنم توری است بر زمان الری بر المطح القفل است بر الخجری قلت است  
براق التوجر العمر است بر الوه توری است بر اراق بصای است و بفاری آت بر نر بار بفاری سیاست بر بفاری مغز و نرس  
شامل است بر و نر صغیر اسم اول بری است بر غار بفاری جدی است بر سفیج سنجی است فایل سیاهی و بار کله و در از روی  
براده و اندر و شش نر نبات و مساق و مکش خج بر کدر شبیل طور و مانند گیاه سرخس و بقدر کثیر و از زمان قبا خهای از خا



و از پنج اشخاص برید در کتاب دار چار نامزد در دم گرم و در اول خشک و گویند در اول گرم است و در دوم معتدل و مهمل و سه سوادی و بلغم غلیظ  
 هر طبعی را که ملافا کنند و محلل نفس و شیرینچه در معده و تویج و میخ کنده شیرینچه و میخ و میخ از جنس دفع سودا و جهت صدام و علل سوداوی و مصلحت  
 و ضا و وجهت التواء عصب و شقاق میان انگشتان نافع و خوردن او با شکر و با اطمینان صواب است و در مصلحت تا با ادا غسل موجب اسهال مواد می ضرر است  
 و مطبوخ او با اصل السوس و انسون جهت دفع و وضع النفس در بود و او مطبوخ او با ای جهت سقوط بواسیر نجاست مؤثر و چون منقال او را  
 جو شانه با فلفل و حبث و یا با بزرگسود و یا با کبریت و مفتحی و مضر نسبه و کرده و مصلحت آن بسیار است و  
 خوشنیدن او با باد الشع و ذوالکابنه خوردن سال دار و قدر شربش از نیم او تا سه در مطبوخ تا شش دریم و بدش جهت سوداوی نصف  
 و شش افیمون و ربع آن نمک مندی است **ب** با سه بقراسی بر بار گویند و آن پوست اندرون جو زنبق است بر جو زنبق و بهترین از تندی است  
 هم نمک است در دم گرم و خشک و گویند در اول گرم و در دوم خشک است محلل ریاح و صلا با طبعی و مفتح سده و مجفف رطوبات و مفتح معوی معده  
 و باه و ناضج و خوشبو کننده دندان و جهت تسکین البول و سح و نفث الدم و قرحه معا و رطوبت سینه و شش و اسهال کین و در سردی و منع رطوبت  
 معده و تقویت رحم و در طربان و ضا و او با بزرگسود جهت دفع بوی از ریاح از نموده و با بزرگسود جهت صلا و قرحه او با اصل  
 معیار ظاهر محلل و باز غفران مفتحی و مصلح رحم و سقوط او جهت صرع و شقیقه و طلا و او با غسل در حمام جهت در دشت زن زائیده و رفع ریاح  
 نفاس و بر مصلح و مصلح کل و گویند مضر جگر است و مصلح او صمغ عربی و قدر شربش تا سه دریم و بدش جو زنبق است **ب** تخفیف  
 اسم حرام است و بنشدین باعث مندی اسم حرام است و بقراسی پنج حرام و مرجان را بوی قوی تر نامند و آن مورازق و المون  
 یونانی است و پنج حرام را بوی نشف نامند و آن سنگی است با قوت نباتیه که از قرد یا میر وید و نشف او سفید است و بر چندین تری شود و  
 تری کرد و شا جهاد او مرجان است او سفید و سبز و سیاه نیز میباشد و سیاه قوی تر و سفید ضعیف است و بهترین سبز است که صاف  
 و کم سورخ و صلا یار مل باشد در اول سرد و در دوم خشک و مفتح و قابض و مجفف و قاطع نزف الدم و محلل خونی که در دل میخنده باشد  
 خصوصاً حرق آن جهت سوس و جنون و خفقان رصع و ضعف معده و ضا و شها و نفث الدم در اسهال رموی و سنگ منانه و کرده  
 سردی و بواسیر و نیم منقال او که با نصف آن صمغ عربی و با سفیدی تخم مرغ شسته باشند و با اس سرد شوند جهت قطع نزف الدم باطنی است  
 است و صاف است آن حرقی محمول نوع سیاه او بغا معوی دل و در سردی هم درون گوشت زیاد زخمها و رفع اناران حرق او است  
 نزف الدم ظاهری و تقویت دندان در ابل کردن از دی بن دندان و شوره چشم و تقویت یامره و در مود و سیاه و سلا و قطره او  
 بار و نسلان جهت تسکین ساه و کوی نافع و اسن البر و گوید که سه روز هر روز چهار دانگ او را با کین بوشند البته رفع درم و سده برکنند  
 و مضر کرده و مورث تبوع و مصلح کثیر او بزرگسود است و قدر شربش تا سه دریم و بدش جو زنبق است و اولی اسهال حرق  
 در جمع نکودا و محلول او را در دفع صدام خوردانند و از خواص است که چون طلا و نقره را از هر یک بعد از درم که در آنکشتی  
 با کین بوشند و به و سرد را در آن نمک کنند و قرحه شمس در حدی که در وقت باز برده داشته باشند تا در کتاب از در حال صرع  
 قطع شود و در از راه گرمی نرسد و از چشم بر آفتابان **ب** لغت بخارسی است و بوی جویستانی گویند و بقراسی پنج

نان کلنج  
 سدر



زیر و کل علوانی نامند و او غیر جام است که جنی می باشد چه جام را کش عریض و الوان و بنات و قوی تر و زکتر و کم کل می باشد و استان از روزگار کشیده  
و کل و کش سنج یا بل بنفشه و بی را که و بخش ریزه و براق و سیاه است در دوم دو خشک و قاضی و رابع و او با جلات و سنگین چون حملت معده  
و چک و سده پس ز رف سمیت خالی از نافع و جرم او نفیصل و مصلحت سنگین و قدرش از او ناک و قسه و نیم و پیش جام و بخش و سبب اسهال است  
تخم باز نکست و چون کوبیده در یک رطل شرعیانده شد در مهنه گذارنده نباشد و سه روز استور و زیاده بر آن در او نکند سمیت  
حرقه البول و بول الدم چیست و قدرش در مفعال **بسر** عوزه خراب است که زرد و مایل شتری شده با او مراهبت کار هر دو در مکر  
است و سر نیز چهارم است در اول مرتبه حرارت و هر چند بشیرین تر شود گرم تر کرد و در اول گرم و در دوم خشک و قاضی و مقوی معده و حرارت  
است و با سه و نفث الدم و خائیدن او به قوت لثه نافع و سرد و در مضم و مولد خلط خام و نفع و مصلحت سنگین و انارش و شریک و مضر  
سینه و شش و مصلحت خشک است و سرد و فراج مثل او و جهت و اسهال و ضعف معده نافع و بنده او مسک و قاضی و مقوی معده و مفا  
**بستیاج** بفارسی طلال که در عربی سدی نامند بنای است خا در او و کش با خشونت و ریزه و کاش سفید و ازرق و ش خا نهد بشری از لیس  
میرود و بار یک او در اطال می کند و بر سر هر ش خا خیزی مثل قبه و خش و بخش شده بناخواه و طمش تند و او را خوشتر نامند گیاه او در اول  
گرم و خشک و با نذکی عطریه و ضلال کردن آن جهت قوت دندان نافع و طلال از او محمل او رام و حلق در طبع او مصلح حال گرم و در اول  
و بخش در او گرم و خشک و صده در او نکند او تمام گرم معده و امعا و مجرب و او را بفارسی دو سه ترکی نامند و مفتح سده و در اول جهت  
سعال و نواق و ریاح و مضر و حصا و ضما و مطبوخ او در روغن زیتون جهت فایده استقا و در مفاصل نافع و مضره و مصلحت شریک است  
و مضمضه و طبع او مسکن در دندان و مضره و مصلحت تر مس و قدرش در مفعال است و پیش شرح منی **بسیج** کند است **بسیله**  
معده مضره و نوحی طلال است و آن خلری است در غایت بلخی **بسیاس** اصل عربی است **بسیلا** اصل است **بسیقیس** بونالی اصل است  
**بسیقا** شام است **بسیوریون** بونالی نوع نقل توپای مصنوع است **بسیان** بفارسی اسم صمغ است **بسیه** بفارسی است  
و بنیدی است که **بسیام** درختی است چکنی و در عراق و مصر نیز می باشد و درین او آن تخم او را بجای حلیان استعمال می نمایند و در مفعال  
او بقدر زشت نوت سفید و بی نمر او از آن کو چکن است برکش مثل صغره و بار طوبه سینه و با شیری و کاش زرد و بخش سبب گیاه است  
و شمش مثل خورش و در نه های او مایل بر زدی و از بعضی سنج و از بعضی طولانی مثل حب صنوبر و چون خروی از او قطع نماید از آن  
سفیدی تراوش می کند و بعد از خشک شدن مایل سبخی گردد و بهترین اجزای او دمع است و مسواک خوب او مقوی است و در مفعال  
دمان است و مجموع اجزای او در دم گرم و در اول خشک و رکش با رطوبت و موه و جویض عین و نفعه زخمها و تحفیف آن  
و قطع زرف الدم و عرف و در دندان و او را فرمودن بواجض و محول او باز عرفان است حمل و تقویه رحم و کلیل راجح نافع و در  
مقوی معده و عضار باطنی و جهت دندان عقرش با وضاد مفید و روغن دانه او مسهل بلغم مره سودا و مورت معض و شش  
به نه های و بار و غنیمت است و کونست و چو در او با خود شستن موجب قضای حوائج است و با آن سبب او را خنده می نامند چون  
مورت معض و کرب موجب مراض است اخبار از جود او اولی است **بششین** نوعی از نخلیو فر مصلح است و در مفعال

زیادتی



زیادتی تبیل برود و ساقش بفرسودن ابرکش سفید و بقدر قوی خش و در طلوع افتاز از آن می آید و در غروب بنیان می شود و در  
بجای آن بخش مثل شلغم و از آن کویکت تر و در رنگ و طعم مثل زرده تخم مرغ است و اصل مصر از آنجکه و خام بخورند در دوم سرد و اول گرم  
و در جمیع افعال مثل سلوف و بخش مقوی معده و باه و جهت حیر و اسهال صفراوی و با بیشتر جیب سرفه نافع و کلش با قوت محکم و دروغ معمول  
از کل او جهت ذائقه و خون و در سردی و سفتی و سوطا و طلا و میفند و ترساید در افعال مثل شربست و فزودانه او محل در جهات  
بوسه کش و کوبند مضر نمائید و مصالحتش عسل و قدر ترشش تا مجده مفعال و بدش سلوف است **بششش** یعنی اسم برک فطال است  
**بشم** تشریح **بشاشک** جنطیانا **بشویون** یعنی بزرقطناست **بشنان** پلغف برری بسفاج است **بشم** بلغت قاز  
اسم صوف است **بشاک** اسم ترکی است **بش** اسم فارسی بن است **بشم وزع** بفارسی طبع است **بشاش** سده سی سوط  
خود است **بصل** بفارسی بسیار است در ری او بی بو تر و در چشمه رای که با کثیر الوجود است و طعم و بو و برکش مانند سیاه و برکی کوزمان  
مانند قوی از سبزی است و مجموع آن در اخسیر گرم و در اول نیم خشک و کوبند در چهارم گرم است و در طوطی قضایه و مفتح سرد و مقوی  
مضو صلیحه او با کوشن جرب در ارض مضر است هوای وبائی و طاعون و اختلاف آنها و در بول و حوض و مفتت و مطبوخ همراهی او  
کثیر غذا و ملین طبع و کینه با جوی جهت سفید شش و سینه از احطاط از آنجکه او در سردی یا برده میسر که جهت برقان و سیر و بر کینه  
اشتها و تقویت ناضجه و منع غشیان صفراوی و بلغمی و بیتهامی مانع غشیان او و کینه که در ارض مضموم و از جهت زخم سردی او  
کوبیده نافع خصوصاً چون چهار یک وزن شاه از آن در عرض سه روز خورده شود نجابت تجرب است و در طوان جهت جمع و حکم و در  
حشم و ابتدای از اول و با عسل جهت ساض و سوطان منغی و باغ و بوئیدن او جهت رفع ضرر هوای وبائی و سده دماغی و کینه  
او و کد داشتن کینه او در گوش جهت نقل نام و وطنین و پاک کردن چو ک و تخلیل ریاح و صنادش حاد خون نظا هر صند و سنگی رنگ  
رخسار و با بار در غسل و نمک جهت برص و کلف و تالیل و قروح شندی که کوبند تجرب است و با هموی ادوی جهت زخم سگ و دانه کوبیده و با  
اکثر جهت کین عقر و زینور و صناد و کینه او جهت نضج او رام بارده و بار زده تخم مرغ یا روغن تازه جهت درد دوم مقعد و حکم و باروشن  
کوبان شربستاق مقعد و با سیر و زهر حشر و حوال جهت کشودن رگهای بواسیر و سیلان فرودن خون مغز و جهت کینی  
ماتن و شنج نافع و پوست محرق او با هموی سوخته و کافور جهت پاک کردن و قروح و طری او با سیر مرغ جهت کشیدن با از کفش و مغز  
معده و کینه و درین و کتار و مورث قی و سیان و شیر عس و ریاح غلیظ و مولد گرم معده و صلط غلیظ در جرم معده و مورث  
و مصدع مخمورین و مصلح ششش او با نمک و با سیر خوردن و بعد از آن انار و کاستی تناول نمودن و رافع بلوی او  
باقی زنان سوخته و کوزکان مشوی است و تخم او در اخسیر گرم و خشک و با رطوبت فضلی و مهبی و صنادش جهت دار النخل  
نافع و قدر ترشش که مفعال است **بطل الفی** کبازی است ریزه و بو سیاه و برکش از بزرگ بلوس در از تر و نجاست گرم و با  
طبع از نجاست و اگر قدری زیاد خورده شود فسله را بقی دفع کند و بسقوط قوت و خنای کشته و اولی استعمال کردن آن  
**بصل العنصر** و **بصل الفار** و **بصل البر** سفیل است **بصل الماکول** بلوس است **بصل البر** و **بصل الذب** بلوس است و کوبند و صغنی



از طبوست **بصل الرخس** یا زنجبیل است و در فزون مذکور است و سایر بارها در چین ذکر بنا آن مذکور است **بصاق** از طبوست دور  
مذکور است **بصاق العرجه** است **بصل الحیه** و **بصل الحی** اسفیل است و کوبیده طبوست **بصل** بفارسی و ترکی دخت سفرا مندان  
عظیم شود و در خزان می کند و بر کوبیدن با عطر و گشس سبز و شبیه بسباق و عدس و از آن بزرگ تر و با خوشه و مغز سبز است او  
ترش و بفارسی بن نامند و در حبه الخضر اموصوف است و صمغ او را بفارسی و ترکی سفرا مندان و در عکالت البطل مذکور است اما در خشت  
و شخ او در اول سیم گرم و خشک و قائل و نطال بود است و محل او رام و برکش خضار می و خاکستر جو و جهت از نطال در  
خشک او بار و عن نامر که جدید و نامیدن مود در از کردن آن مؤثر است **بطنج** لغت رومی است و بفارسی خزره نامند و بومالی  
نامشیرین او سرد و در دم گرم و شیرین او سرد و بقدر شیرینی مایل بحار است و بهترین او شیرین کم از آن که بی جرم است و بهترین نامشیرین او  
ملیون است که خزره که کما باشد و مثل سایر اقسام سیرج الاسحاق الخلط عالمعدی و سیرج المعقن بنسبت موافق صفراوی و سوداوی  
و در اورد و حرارت معتدل و مرطوب و باغ و بدن و مفتوح سده و جلا و از زاده از سایر اقسام و مجموع است خزره در اول و خروج حصا  
و جالی و سیرج النفوذ و ملطف و مرطوب و در عروق و بشر و مسهل ایچ باورسد و مصلح حال کرده و قروح باطمی و جالی آن در می خنسا و سیرج  
الاسحاق الخلطی که در معده باد و مصلح نس که در آن نار ترش و نامشیرین او مورش بهای صفراوی و در بالای طعام موجب خمره و با  
کشفه مثل سیرج است سرد و بهترین اوقات اول او مابین دو طعام است که طعام اول از معده میخورد شده باشد و صناد کوشه خزره  
جهت کین جرم و در خشم او را مصلح و باوره جهت کلف و آثار و صناد مجموع او جالی مله و جهت کلف و همتی و صناد است او جهت  
رلا و در مایه خنسا جهت اطفال در شامیدن دو در هم بود خشک او جهت اخراج حصا و انداختن آن در کما عت زود  
به بخشدن کوشه بفاست از نوده و مک مقال با و مقال از نشت خزره معنی خوبی و صناد او با غسل جهت قروح شهید باغ است و هم  
او در اول گرم و در دم سرد و ملین و مسهل و مفتوح سده جگر و در بول و منق کرده و منانه و معا و جهت رفه خار و در کوشه و قشون زبا  
و حلی و بهای حاره که در کوشه و حقیقت بول و جهت برداشتن قوت او و جگر و مجاری بول و سکین حقیقت و قشون زبا  
که از جهت حصا سیده باشد و صناد کوشه غیر مفسر او بفاست جالی بشره و جهت حر است و کوبیده مضر سرد و مصلح غسل  
مقد ترش از دو در هم تا چند در هم **بطنج مندی** بفارسی هندوانه و عربی دلاء و دالبوقه نامند در اول دو در هم و در اخراج بول  
صحت صفرا و خون و در بول و ملین طبع و او با غسل و زنجبیل جهت قطع بلغم و با بشره است امراض سوداوی و با بشره است  
مواد صفراوی و حر و حله و با سکنجبین جهت بفتح سده و او در بول و برقان و مواد محرقه و اعانت بر هم و با بشره است و امثال  
بهت نامی حاره و در حله رومی الکیفیه که مفا را باشد مفید و مولد خون رفیق و ملین شیرین و مرطوب و مضر سرد و مارد  
المزاج و مضر سرد و مصلح خشک و غسل و قند و امثال آن دو در می که صرا بسیار قال باشد مندان از جهت لطافت و مصلح  
تصفرا می شود مثل آب که در سرد و درین بدون مصلح مورث ضعف است و در مفاصل و امثال آن است و چون هندوانه  
سوراخی کرده قدری غسل در آن رخته سوراخ را حل کنند و یکدیگر در زیر کین است و من کشته اند و مثل سوراخ که مکرر



اما متقی و معتدله است و در دردم درد و در جمع افعال مانند کرم که در کرم و قدرش بیش از بجز سوم است و در اصرار حصا و احد از قره از معده گویند  
جرب است و مرابی او بر شد و از با غسل و شکر جرب نام و در موس و پیری و در دینه و ضعف معده که از خلط کراتی باشد و تقویت با صبر نافع است  
**ربط** بفارسی اردک نامند از جمله طیور آبی و بالوان مختلف و ابله و وحشی میباشد در دردم کرم و در اول خشک و مرطوب و فصلیه و کثیر الغذا و کرم  
بدن و کرده و بی همی مصفی صوت و در افریح و مولد خون غلیظ سریع النعفن و در رضم و مصدع و مصاحش سرکه در کحل و ادویه چاره و تخمین  
و ضار کوشه او با نکهت نائل و خاکشیر و بال او و کبکسین خنایر و زبل ان هر کلف و نمش و خنایر نافع است و به او بهترین بر باد کرم  
و لطف و بلین محلل او با قوت نافذ و جفت خنایر و درم پیمان با ارباقی جرب و جمت سرفه شراب نافع و جگر او که در داری مولد خون صالح و جمت  
ضعفان معینه و تخم او غلیظ و در رضم و در فعال ضعیف تر از کرم مرغ و جمت برال و سرفه و در دینه با کرم با جمت قطع سیلان خون و زخم و شسته او  
با سدا و روغن زیتون جمت زد و کوف لادن طحال نافع و پوست او با مر و اید و شکر و نوشادر جمت رفع با صبر شسته نماید نموده است  
او در رضم و از نعفن دور و چون رضم شود و معوی معده و جمت است **بطارخ** پنجم ماده پنجم نامی است که هنوز تخم نشده باشد و جامد او  
بقدار کمی و سایل از نر میباشد مثل یک و بهترین او تازه مایل بر زدی سایل است نمک سود او در دردم کرم و خشک و قاطع لیم و صابی قضیه  
و جمت کرده و سیر از ریاح نافع و سریع النعفن است و مضر حرورین و مصاحش کبکسین که با نای صیغه کبکسین ان میکنند و کبکسین و بر ششها مطلقا  
و آنچه در سیلان کرم نامی را ایشیل میسازند و قوت الفعل است با و **بطارخون** بطارخ است **بطخ زقی** بر او زاد و جرب **بطخ سندا** و **شامی**  
**و باسطینی** بطخ بندی است **بطرا** یونانی اسم سنگلاخ است **بطراسالیو** یونانی بمعنی کرفس حی است و ان فطر اسالیون است **بطرا خوا**  
یونانی اسم صفت است **بطریون** یونانی خرنوب است که است **بطیطیس** یونانی بیروج است **بطسفا** یونانی مویز است **بطارخا**  
یونانی خرست **بطرالو** یونانی لفظ است **بطین** بل است **بطباط** عصی الرعی است **بجیر** اسم جیل است **بعوض** بق صغیر است که  
بفاری قاشق شده تا مندی **بجر** اسم سر کین یونانی است که خشک و از نیم منفرد باشد مثل سر کین که سفند و شتر **بفعل** بفارسی استر نامند از قو  
هرات مزاج توالدنی نماید و به قدرت واقع می شود و موده شده و بهترین او شست که با در شطریان باشد و زبون ترین ان که پودر است  
باشد و ماد الاغ در کرم و خشک و کوشه او جمت در مفاصل و به او مسکن لغیر سرفه و عناق و چون باروغ زیتون دل او را طبع نموده  
شده با عصبی الرعی نبوشند با عصب قطع سنل از جانم در بشود و چون زن مفعال از حکا و روز بعد از ظهر متعاقب هم بخورد و نافع  
محل مکرر صغیر تور اول او پس اشد دارد و به توروی او و فرزه که کوش و بخور اسم مسقط مشه و کر زانده هوام و بخت کبکسین و جمت کبکسین  
هوادم خوردن ان جمت کین قویج نافع و چون ذکر او را یاد دل او را با عفض کوبیده در روغن زیتون جوشانیده در نومی بالند جمت  
کردن سیاه نمودن ان جرب است و ذکر الاغ نیز همین اشد دارد و ضعف تر ازوست **بغرا** غذای خرسانی است که از اردکندم جبر کرده  
بقدار کمی بر تن مسدند و با قله که از **بدر** و ادویه چاره و کوشه ساخته باشند استعمال میسازند که با مل معتدل و مشه و مشکلی  
بخواوی و در التهاب و تشنگی و معوی بدن و شش سینه و مصلح حال کرده و اصحا ریاضت و مولد خون صالح و بطی اللضم و مولد ریاح  
و مصلح در جرمی است و مولد تکره و موافق با کوشه ذکر نموده است و همین خاصه در دانش با صغیرش اگر که در صغیران است



بر نماند **بقدر الحقا** بغایسی خرد نماند و توکماند و پیرانی از غلام و بغلی بر غالی سالکی گویند نماند که از ذریع و اکثر او خوش تر بر زمین نماند بقدر است  
 و بسیار از آن سنگنده و کشت ریزه و مایل بند و کاش سفید و کرم سبزه و ریزه و طولانی در سیم سرد تر و گویند از دم است از مسکن حدت صغیر و خون فاطم  
 نزد الدم و نفث الدم و چوکی که از سینه آید مانع نزلات و حمت صفا و در از فرمودن بواج حرفت ان و نوسیر و بوسیر و حرارت کله و تنهای حاره و دوع  
 حب القوع و در زمانه و فرجه معا و تبرید باغ و در سرد حار نافع و صفا و ابار و عن کل حصص حار و سوختگی انش و اوارام حاره و با شراب حمت  
 شود سرد با اورد و چو حبه مقدمه شفا قلوب در دم چشم و درم دماغ و حرت و جکه و درم انش و شری و حبه و شامیدن ابار بود و حبه قطب و حبه و حبه  
 حبه در دوش حار و سیلان فضول با معا در حرم و صفا و بخش حمله ل قوی تر از بنا اود و بانک در فرزه صاف و اراض حاره و نجات نافع  
 و مضربه سرد و در وضعیف الحرارة و با حاصیبت عطاشتها و الکنار و مورث تارکی حبه و مصلح او مصطک و کرفس و نفع و قدر شرب است  
 او با سبب مفضل است و فرس کردن نبات اوانع احتلام است و بخش در جمیع افعال مثل اراد و از ان ضعف تر و در ورش حبه طلع اطفال و شرب  
 نافع و در رفع تشنگی قوی تر از بنا است و گویند مضربه سرد و معده بارده است و مصلحتش قدر و قدر شربش تا سجد نام و در شرب در اکثر امور بر قطب ناما  
 و بوداده او قانص و غیر بوداده ملین طبع است **بقدر الوش** نوعی از ابل است و مذکور شد **بقدر** بغایسی شیشه است و در دم گرم و خشک و با آنکه  
 سمیت و پوئیدن او چو صفا و فرس و احتراق رحم و لعون صحت او با غسل حبه ل فرس و بلع نمودن ریزه او چو صفا و حبه ل و نفع او  
 در مجرای بول حبه ل صفا بول و نفثت حه نافع است و گویند چون بخت عدد او از رقیبه با قلا مشقوب بلع نماید قبل از نوبت جهت تبرید  
 مجرب است و طلا در عن با نمور رفع اذین کریه اومی کند و چون زرخ و نوشا در ابار کجا و چند روز در کانی بخور کند منع تولد او نماید و چو  
 دانسته اند **بقدر** درختی است عظیم و مثبت او در سینه و زکلیا و کیش مثل بر کادام و کاشس سهار زرد و شمش و رایل نسیمی و در ان فرس می شود  
 و بعد از رسیدن سیاه و شیرین می گردد و چون در سینه از آن کاشس سهار زرد و شمش و رایل نسیمی و در ان فرس می شود  
 و رنگ بقی مشهور است در سیم گرم و در چهارم خشک و حبه هم او کشته و گویند علاج نیز نیست و زرد او چو صفا و التام فرس کهن و حراحت تازه  
 و قطع نزد الدم و حصول بار او چو صفا و کوی رنگ رخشا و تقوی مفاصل نافع است **بقدر** بسم باو تشدید قان و فتح او طبعت بر این فرس نماند  
 است **بقدر** بغایسی در شمشاد نامند کیش مثل بر کنار و از ان کو چو کتر و ستر و مساق او معید و شامهای او بر شام در قران  
 نمی کند و کاشس سفید و در غایت عطر و بخش سیاه و مانند قلع است در دم گرم و خشک و کیش مسج حوان خصوصاً شتر و صفا و شاره او با حله  
 جهت تقوی و در درم و فرس شتون که در در استخوان است و با سفیدی تخم مرغ وارد کند م حبه ل حکام مفاصل و دوش و درم و نفع او  
 بر که او چو صفا و معقد و بخش قانص و محقق رطوبت معده و امعا و قاطع سیلان ار دمان و صفا و طبع او با تبار که کج بودام رسیده بود  
 سرخ و نلا سانه و سعه و با غسل و حبه ل نافع و قدر شرب است از حکم تازه او کرد ان را بر و ن کشته تا با کوفه و از خشک او مسفان  
 انش شود او مقوی دل و دماغ و عرق او قوی تر از شکر و نارج است **بقدر فرس** جوانی از باغی است کیش شیشه بر تر تر از ان سطر  
 و تنه طعم و ساقش مرغ و کاشس شیشه یکل با درج و بخش مانده کیم کند تا و بخش مدور و سیاه مایل بزردی و کو چو کتر از ان سیم و دوشی او  
 سومی شرا و مثبتش سنگلا خهاست گرم و خشک و محلل و ملطبان و مقطع و صفا و در شرب حمت حراحت عظیم و نایل مثل کاشس که خنده

در سیم که مایه و حبه  
 نیز صغیر او حوا  
 Box wood















و جرد است اندر آن که درین موضع خوب طوطا هر که در جفایا برده هم از خطا است و خجسته بلوط که پوست سبب است و بر مغز او طاق محقق  
و راجع و جرحات و جرس لان خون و رطوبات بر با و صداد و جهت فوق صدادانافع و دیگر کلنا است و کونید پوست انار و مور و بال سوسیل او  
و قدر ترش که منقال در مطبوخا تا منقال و شاه بلوطا اندک حرارت و قبض و ملین کم از بلوط است و غدا به او غار و با قوت حاله و مسکن بدن  
و مولد سیر کرده و منوی او با اثر مهبی و مهبج باه و مقوی بدن و جهت رفع سموم نجاست موثر و در سایر خواص ضعف از بلوط و نفاخ و اقسام  
بلوط از حلق و سینه و مناسبت و مصلحان بر چند قوی و شکو و سلکین و چون درخت او در مهر انچه و مکتب بر روی کما و موه و قبل از آن  
باطن منویا باشد نجاست سیاه کند و جوشه بلوط در مصلحت پوست شلتوک است **بلوط الی** اسمی است مشترک که در پوست و جوش  
بنایی که برکش مثل برکاتی غریض و منور که زار ما و تحت کولان که نوع فراست است و او صبر و سفید اندکی است و طعم او شیرین و با طعم  
تلخی در دم گرم و در اول خشک و قاطع فضول و مفتح سده اعضای باطنی و در بول و حوض و رافع علل سبز و صاوش حرک کردن زخمهای  
متعفن و گوشت زیاد و منع زیادتی قروح نافع و قدر ترش از بلوط است **بلوطی** بنایی است که برکش شبیه برک سیاه لون و در بود  
ان مرغ و عیاه در شاخ و برکش خری شبیه ششم و کلاش در و زرد و انچه است که در محل و صداد برک او بانگ جهته گزین سک و در بود  
را در زیر خاک هر چه در آن است اندک با غسل تمام کردن زخمها نافع و در افعال قائم مقام خراسون و دوزن او بل و در او  
**بلج** جای جمله تر خشک است چون که سر بوده زرد مایل سفیدی نشده باشد عوزه خرمانا مند و داخل اکثر طبیعت است در اول او  
خشک و با عطیره و قابض و مقوی معده و جگر و قاطع فی صفراوی و پهال خرمین و در او بل و سلیمان رحم و خون او سیر و مقوی است  
جراحی تازه و مقوی عصب ترخی و خوشبو کننده عرق و در او است اکل او قاطع خدام و منظرش سینه و مولد خلط علیط و مولد را  
و مصلحت غسل و تر خشکاش و بقیه بر با و قدر ترش در دم و خود عظم سک و راک است و چون از او با عطر عوزه کجاست نماند  
که در در چشم کشند جهت قطع دمو و جرب سلاق جرب است **بلجی** جای مهبلیغ مغربی کیاست که بر روی زمین مسطح شود  
او بار بار و سرخ و بهیم مجده شبیه سجدن که همایکد بر روی زمین مثل المیره مستد بر میسا و کلاش سرخ و منصف است که در خشک و مفتح  
و محلل و غرغره عصاره او و طبع او جهت اخراج زلوی که در حلق مانده باشد نافع و خوردن او در طبع  
است **بل** بلغف سندی اسم خار بندی است بر کتر از خار که در تخم اولنج و مغزش جرب است نرسیده و اندرون  
بزروی و ستمل تخم است در اخردوم گرم و خشک و با قوت قابضه و مقوی است و محلل صلابه عصب و جهت قانع و لغو و کما بر او است  
بلغمی و بواسیر و ریح و رطوبات غریبه و با جوارشات و جهت تحلیل ریح بواسیر و غرآن نافع و قابض و مهبی و کجاست و جهت  
بسیار سفید و قدر ترش تا که منقال و مصلح محررین و مصلحت کثرت است و مولف اختیارات بر بی بل و شل و فل  
یکه نزد است و انچه است **بلاد** لغت سندی است و بعضی هم القوم و غیر القوم باشد و آن بار در ضعی است نرسیده شاه بلوط  
پوست مستد و سیاه و مغزش مفتح و در درون او مثل مغز بادام است و این است و مغز او ملو از رطوبت سیاه علیط است  
بلادرمانند و درخت او در تقدیر دخت که در کان و کلاش عرض و انچه و سوزن و خوابیدن بواسیر او باعث کما و سیاه است

و عمل



و عمل ملاب در چهارم گرم و خشک و بودیم و مغز او در سوم گرم و در اول خشک و می مضرت و مهبی و مهبی باه و عمل او را محلول و عن کا و استعمال  
 باید بود و محلول و عن بلطف و مفرح خلد و جهت امراض بارده و ماخی و عصبانی و در طوبی و تقوی حفظه و ذمین و رفع رطوبت و ریاح و تقویت عضلات  
 و رفع سلس البول و نسیان و فالج و رعشه و لوعوه و صدر و خلاج و قطع تامل و وسوسه و زانار حله نافع و مفرح و در محرق خون مهورت پوست و ماغ  
 و جوش و دمان و بدن و جنون کسرم و مالچ و لیا و مصالحش روغن گردکان و مغز گردکان تازه و ما را بشوید و دروغ و سینه و زرد و در مغز او کشنده  
 و قدر شترش از ربع دریم تا نیم دریم و در شش سبج وزن او فنون و ربع او روغن بلسان و سدس آن نقطه است و امکان او در نیم جابریان  
 مهورت باض و رافع ان غرق و صنایع او با او و مناسی غیر مفرح جهت جمع امراض بارده نافع و بخور او را بکنده بوسیر و مسقطه از آن است  
 و پوست ملاب در مهبی جهت سیاهی موی بغایت مؤثر است خصوصاً هر گاه بار و عن لطفتم را آورده باشد **بسی** بنامی است که در  
 در ربع ساق شاخهای او دراز و در کیش متفرق و شبیه کرک و ناس و مایل بسته زده و کاشش سفید و شمش صلیب و در میان او مایل کمی و چوپانا  
 شیر را با صافی کند و لندما صافی الرعات نیز نامند مرکب القوی و حرارت و بوسیر او غالب و بلطف و بخور او در نیم از جرم او و در نیم او در عصاره  
 او جهت کزیدن افعی و بیلان نافع و قطره عصاره و آب مطبوخ او بار و عن کل جهت درد کوش و صمادش با مپه جو که جهت امراض خنجره مفید است  
**بلس** مرغی است معروف و بقدر خصوفی و خوش الحان در نیم گرم و خشک و بغایت محرک و خصوصاً پیضمه و مغز و سر کین او بسیار جالی  
 و با قرض و صمادش جهت زکات و از ازاله کلف و شوزاید ایجان و حمل او جهت اسقاط جنین مؤثر و خاکستر او جهت التیام جرح است و خوردن  
 خون گرم او جهت تصفیه صوت و شش مفید است **بلور** ملامت شده و مفتوح سنگی است سفید و شفاف و در سست و بغایت بی ثمر نامند امکان او جهت  
 و سبل و در تعلیق او جهت ریفاش اطفال و از خواب ستن مؤثر است **بلوط الملک** شاه بلوط است و در بلوط مذکور شد **بلس**  
 عدس است **بلس** بوعری تین ابریز است **بلوسیط** کانا است **بلنجنگ** بجم و یکا و فرخنگ است **بلطس** بلغث ایندلس نقل یا تیه است  
**بلسان** یونانی اسم بلسان است **بلسقی** یونانی حرف بابلی است **بلا سفین** بلوغه بری حرف بری است **بلا عرطینا** است **لمبون** و  
**لمبون** بغایتی اسم عرغ است **بلاطاون** بقا یا تیه است **بلوسا** بلوغه یونانی سورجیان است **بلو ابر** شقرا است **بلا راح** لقلقی است  
**بلا بس** لیبانی بلوس است **بلنجیه** کجا و جیه اراج است **بلجاسف** بر جاسف است **بلهر** بلوغه ی با قلا است **بیل مور** بلوغه ی  
 طفل است **بیل** هندی نذره الحفا است **بلاده** هندی بلادر است **بلی** هندی سورا **بلد** هندی بحر است **بیل** هندی شمر  
 انجاری است **بلوط** بتری کج است **بلاغ** اودی بتری حرف الماد است **بل شیرین** بشیرازی طراش است **بلنگ** اسم فارسی عمرا  
**بلا خوار** لغت کائن جوش است **بلهیم** بلغت و بلغمی است **بلنفسج** معر از نقشه فارسی است و بوعری فرقه نامند و یونانی ابر  
 در اول سرد و در دوم گرم و کوهیند اول سرد است و بعضی در اول گرم و در دانه مسهل صفرا و مسکن غلظت و همت خون و جفا  
 عاره و حفقان و غشی و منوم و محلول او را م لطفه و جهت صواع حار و سرد و خوشتر سینه و حلق و حرقت سانه و بول و درد کرده  
 در اول سرد و در دوم گرم و کوهیند اول سرد است و بعضی در اول گرم و در دانه مسهل صفرا و مسکن غلظت و همت خون و جفا  
 عاره و حفقان و غشی و منوم و محلول او را م لطفه و جهت صواع حار و سرد و خوشتر سینه و حلق و حرقت سانه و بول و درد کرده  
 در اول سرد و در دوم گرم و کوهیند اول سرد است و بعضی در اول گرم و در دانه مسهل صفرا و مسکن غلظت و همت خون و جفا  
 عاره و حفقان و غشی و منوم و محلول او را م لطفه و جهت صواع حار و سرد و خوشتر سینه و حلق و حرقت سانه و بول و درد کرده















اسم سربانی بسفاج است **سین** اسم هندی بادجان است **نوسا** اسم هندی بفتح است **نولا** اسم هندی حب القطن است **بدا** اسم هندی حر است **پنیر**  
اسم فارسی انجیر است **پنیرک** اسم فارسی خبازی است **پنیر** فارسی صفت است **پنیر خرد** فارسی حماز است **پنیر** فارسی قطن است **پنیر دانه**  
فارسی حب القطن است **نفتی پیک** اسم فارسی شایخ است **میفوق** اسم ترکی قطن است **پنیر کینه** اسم فارسی قضم است **پنک** اسم  
فارسی قنبر است و هندی خارمغیلان را با این اسم نامند **پنیر کیستانی** اسم فارسی طویخ است **پنکو** بیشتر از بندر قطن است **پنی** اسم هندی  
اوست **سنگه** هندی تخصص است **سندی** بهیوق است **سیر** و **سیر** هندی طباشر است **سندکار** هندی آرون است **بوزیدان**  
بجی است **سعد** و **اطول** از انکشی و صلب و مضمون و باختوت و بوعی مستعمل نامند و آن نوعی از مستعمل است و فرق میان دو نوع خطوط آنکه **بوزیدان**  
مخلاف مستعمل که عدم الخطوط است و کونید لعین است و فرق میان هر دو **بوزیدان** است و **لوعه** که دارد **سیر** و **بوزیدان** است در اضر  
دوم که در خشک و بار طویر کسبیه و محرک و جماع و باحی صبیحیل از دواب لطیف و تریاق سموم بارده و مسکن و مفتح سده جگر و سیر و مفتح معده  
و مصلح و مسقط حین و مصلح است و در معده و از ایه احطاط غلظت و در مفاصل و نفوس و باقر و مانا جهت یار نافع و مضر ایتقان و مصلحش  
عسل و خردل و قدر شربش تا مک مفعال و نیم و بیش و وزن او بهمن سفید و کونید بوزش و ج و در تریاق است نیم وزن او از زبادی و زردی  
طویل است **بوش و هندی** قوی است متخالی که از نباتی ترتیب میدهند و نباتان بقدر شیری برکش مثل برگ خاویکمش در و از آن  
کوچک تر و بایل بزدی در دوم در و ادع و طین و طلا و او جهاد از ارم حاره و تحلیل و منع زیادنی ان و ادو جاع حاره و نفوس در و صد  
نافع و بیش شیا و نایفا و حوض **بونیون** یونانی نباتی است ساقش بقدر انگشت و برکش شیه بر کرکس و لطیف تر از ان و کس  
شیه بیل شیه و بخش ریزه و خوشبو در دوم گرم و خشک و تند و جالی و مفتح و محلل ریح و مفر و در زبول و مسقط شیه و گرم شکم و مستعمل  
برک گرم و عصاره او جهت کرده و شمانه و سیر نافع خصوصاً با آب العسل و صلا او با شتر است و یک جهت خاویر و محمول او جهت افراج گرم اما  
مفید و مصلح و مغنی او مصلحش عصاره و قدر شربش تا مک مفعال و از بخش نیم مفعال و بیش کند است **بولامونیون** یونانی  
عربی از مخلصه است و گیاه آن بن درخت خشک و شاخ او بار یک و بسیار شعیر و برکش از برگ سدا رنگ بزرگتر و اطرافش چهار چوبی  
مسند بر کوه و در ان تخم سبزه و بخش شیه در و ج و سفید و در از دواب صلا و بلخ و منبت او ز مینا در شت و کوسا و مستعمل است  
در افر دوم گرم و خشک و لطیف و محقق و جهت در دو گرم و فروع اما بر که جهت صلا سیر و با شتر است که برین هوام و با جهت عسل  
و عرق السدا و شیه تازه جهت صفت صفا نافع و سه قرطاد او چون ناشتا بنوشند هرگز او را عفر نکند بلکه عفری را بکشد پس ناید  
تا دل ناید و عطر او نافع که برین عفر و مضع او جهت در دینان بار و نافع و صناد او بر نیتان محلل ریح آن و قدر شربش تا مک مفعال  
در سده و مصلحش عصاره و بیش با دین است **بورق** فارسی بوبه نامند و آن کلی است که از اجبار شوره ناک متولد می شود و او  
می باشد و در انظرون و سفید سبک و سوراخ را از منی و بسیار سبک شیه بکف نایل بیغشی و سبک را افریقی و زبیدی و سفید سبک را  
لورینی الصا و معمول زر کران است و اجزای او ریح و عطر و ریح و سفید رفیق کوبانند غیر صلا را روی کوبند و مصنوع او یکی از  
در جهت عطر است که طبع او را غلیظ کرده و فرض هر چه از این بسیار خفیف و سفید نایل بسیار است و عطر است و در جهت عطر است یکی از



زجاج قلعی است که با سوسن پخته و سفید باریک کند و بعد از تسفید در آب کوبیده شود تا محو شود تا محو شود تا محو شود  
بعضی آید و بهترین اقسام او از منی و تندترین هم زردی است در سیم کرم و خشک و محلی و جالی و جاذ خون بطا هر جلد و شامیدن از منی او قاطع  
اصطلاح غلیظ و نمکین معض و رافع قوی و مهبج باه حتی طلا در آن و مقادیر موم و بام و زن اوزیره کرمانی او با و العسل باطنج زوفا و مثال آن  
جهت کل راج و با جهت رفع سم فطو و ذراخ و باخ الجدان جهت رفع سمیت خون کرم کا و و کل کل خمر مجذوم و با نشسته و صغ علی  
مسبل بلغم غلیظ و کشنده کرم و با روع و زیتون جهت قوی نایس و ضاوش جهت از الهم و حکم و او سخ بن و در هر صوم و سوزنی  
رحار و بار و غنهای کرم جهت رفع ارز و قشره و سوزنی بلغمی و سوداوی و با پیروز و خاک جهت کز بن سکا و نوبه و ما بر اول که کشته شود  
و مل و با انچه و سوسن کا و جهت استفا و بار و غن بایونه جهت در از فرمودن عرق و ضما و او بار و غن بر نایس و شکم و شستن نیز در آن جهت  
کشیدن کرم و جهت و از اجزای آن نافع و طلا در او بار و غن زین بر ذکر و عانه باعث نفوذ و با شستن نیز در او بار و غن نافع است فاج  
و التواء عصب و قطر او با شرا و جهت سده کوش در آن و در طوب و دوی و طنین و با سکه که در کوش و الخال او  
بسیار جهت صاف نفوس با صره و غرغره او با سکه جهت از جراحی زلوی در حلق نایس و شستن سر با جهت خرا و بار و غن نافع جهت کرم  
کوش و خراجه او جهت طوب ارم و احسان حوض نافع و مفسد معده و حرکت و مصلح و صغ علی و قدر شستن از کرم کا و  
دریم و از قسم مرغ او از نیم گرم تا یک گرم و برایش کوزن و نیم او نمک است و مراد است استعمال نوبه موجب سبب لادن و با شستن آن  
بر موی باعث رقت او و جهت در انقل و در الحامی نافع و نسته اند و اهل صناعت را اعتقاد است که چون او را با با صغ علی شستن  
در کوزه سفال سوزانند و تا نمره بزرگ را عمل نموده پس با حنظل تقطیر کنند از آب موقطصل جمیع اجساد و مقید او سخ و الحامی و صغ علی  
می آید و حر شسته اند **بول الابل** قوی است که از صلب البر و بول شتر بر میسند و اینم و کله خرد در الصاق جوا حنیفه حیوانات  
نافع و نفاست کرم و خشک و در امراض باره نفاست میوز است **بول** از جمیع حیوانات کرم و خشک و جالی است و تفاوت جهت  
مختلف است و بول انسان اعدل است و بعد از آن شتر و گاومست و چون هر بولی را با پوست نند ما غلیظ کرد و منقعه شود جهت خروج  
خسته و نوا و در انبال و تخفیف معده است و بول انسان جهت خروج غمغمه و رطوبه مساعی و کله و در حرکت و خرا و سرفه و ابله  
وضع زیادتی جنبیه و نیز گویا که در کرم میرسد و با بوره سخ جهت کز بن سکا و نوبه که موضع لذیذ را سوزاند و او را القدر بر صغ  
جلد او شامیدن او جهت دفع فساد و او کز بن جانوران و سموم ماکه از نافع و مراد است و بر صبح بقدر دو کف جهت رفع شترنی  
عیدل شستن منقعه ببول کرم جهت گرم آن در مرض اشک شستن موی با و مانع رنجین و تساقط او است و حننه او جهت مغز  
جمل نقل بول بار و غن حنا جهت در ارم و قطر او جهت کرم کوش حوضا که در پوست اما کرم کرده باشد و با غن و غن  
و الخال او جهت خروج و بر و ظلمت با صره و مطبوخ او در ظروف با عسل جهت قطع با صغ که از قرح هم رسیده باشد و صفا است  
که ببول خمر شده باشد جهت قطع زوف الدم عصا منقعه و شامیدن بول طین نایس جهت دفع انتصابی و طلا در آن  
جهت نایس موز است و بول گاوماده نفاست جالی و جهت خروج اطفال و نوبه و از کاد و جهت در معده باره و بول سوسن و با



صاحب در گوش و با کمر همدرد دندان و سنن عضو با خرد لبول کا و هم خرد حرد را نه اند و لبول خاک است قلع باض عین و ریزانین سنگ کرده و  
بغایت عدیل است و لبول خرد کرده و لبول بز یا سبل الطیب که بر روز قدر لبول حمل مغان باشد استسفا و نخی و قطره او جهت در گوش و طلا  
لبول سکه جهت نایل لبول شیرجه درم جگر و سده ان و استسفا و صلا سر و زوقوت باه و امراض نارده استسفا و قطره او جهت گوش نافع  
و لبول جامیش با مضاف و صبر جهت در گوش با درجه است **بولانی با فانی است بولودون** بروی مریض است **بولام قویطین** بونانی سلسلی المار  
است **بولوطرخون** بونانی بر سیاوشان است **بولوصیر** قلموس است **بولوسون** بونانی لبلاب سیاه است **بوتی** قنطاریون غلیظ است **بولو قنطین**  
بونانی وضعه است **بولعلصن** بونانی لسان الثور است **بوت** بونانی درختی است نمش شبیه برنج و در ظاهر ادخمت کندش طری باشد  
**بول** اسم خرد است **بولیاش** حلقه است **بولسفا** زنت یا سبب است **بولطیس** بونانی فرشت است **بولقیصا** در در است **بولشاد**  
شام است **بولجابهندی** پیش موش است **بولو خودیو** بونانی سفیج است **بولونک** با درج است **بولطاش** فاشرا است **بولاد** اسم اصطلاحی  
برخ نغول مثل خیزد زرد که در شکم و تری کدوست **بورق العوب** و **بورق الخار** و **بورق العصا** از اسام بورق اند و در بورق نذکور  
**بورک** بندی نیست **بورجا** بندی اسم تراست **بوره سلماسی** اسم فارسی نظرون است **بوره سعید** اسم فارسی بوره روحی است **بولبول**  
بندی اسم مرصاف است **بول** بیای فارسی اسم بندی آورد **بوم** اسم عربی جده است **بوف** بفارسی استی از جده است که ترکی  
سار و قوس و سید **بوجک** بندی اسم کلبه است **بوسی** و **بوره** بندی نخاله است **بوی مادون** بفارسی بر جاسف است **بوست** اسم فارسی  
فشرنا است و جمله حیوانات **بوشرف** بندی اسم فارسی ذبل است **بوست مار** بفارسی سلخ الحیم است **بول بزکوی** بفارسی سلاح است  
**بوده کوی** و **جوبی** بفارسی خود بخوبی و بندی را نامند **بوتار** بفارسی شقین بری است **بوسمار** غرای ماده کفری است **بوره** اسم  
مرصاف **بوده صحای** اسم مشکطامشع است **بوست** حج و **بورز** شکم اسم ارجیس است **بوزن** بفارسی اسم قد است **بوزن** ترکی جده است  
**بورفادون** بانی ترکی و لغین با کونین **بویوز** اسم ترکی قرن است **بورزا** و ترکی اسم عجل است **بولاد** فستی از صید است **بوقده** اسم ترکی  
حفظ است **بهم** بلغ فارسی اسم حی است مثل زرد که با اینک صلابت در کج و با خشونت قلبی و ناله و عوار و عطرت و سفید او را ظاهر  
و باطن سفید و سرخ او را باطن سفید و باطن سفید او را کوهستان و بنا او را ساق و قدر شیری و زیاد و مکراران و کرش مثل برک احاص و مسنط  
و خارناک و کثیر الشرف و در ساق برکی چند هم عجب به دی کل و در نمور برسد در دم گرم و خشک و سرخ او قوی تر و گرم تر و در موقوی باه  
و موقوی ل و موقوی و مفتح و محلل ریح و بلغم لزج و موافق برودین و جهت خفقان و سنگ کرده و مثانه و یرقان و صنادل و با نمک سرخ  
و عمل جهت پاک کردن رنگ رخسار و کلف و طلا و او جهت شش محل خوشبو کردن موی سر و فرجه او باز عفوان جهت تقیه هم خوشبو کردن  
او را در کوه کسین اربطج صبرای او با شک در صحن شایع است من جنس صابا با دام و نخود و مضر سفلی و مصالح انسون و کثیر او قدر  
بشر بر لزم آن و از آن او تار و قیه و در دو بدل یکدیگر بدل هر دو بوزن او توری و نصف آن لسان العصاره و بدل او در او  
البت و سفید او زنیاد است **بهنکره** بلغت بومی از قول ابن البروق صاحب کل کبابی است در شکل شبیه بخندان و از ناست  
البحران بزکری و بایل شربی و بگیری و بطنی و بوی من ندارد و مخصوص بلاد هند است و بولس را اعتقاد است که در صورت است و جهت



شری صفراوی و حمره و حصبه نافع است و اصل صغیر از ان خواص بسیار گرفته اند و بدیش برکت بجز از امید اند **بهمی** نباتی است شیره نبات جو  
و از ان کوتاه تو و یا بکارت تر و خوشه او شبیه شکر و نباتش مواضع مسامه ناک است سرد و خشک در روم و بسیار قابض و جهت اسهال مزمن و زرد  
الهی که مرفوع البر باشد و مسل العول نافع و قدرش در روم است و چون در ششم بلون بزکاسی رخ خارخوانی یا در شال رخ بر کفوف  
که خون زرد کند به بند و قطع خون مجرب است اند **بمش** اسم شاه بلوط است و مقل تازه را نیز باین اسم نامند **بهرامج** بید مشک است  
و در خلاف مذکور **بهرم** و **بهران** بفارسی اسم کل عصوا **بهمی** الحخر تر از الصحر است **بهار** قسم صغیر حیوان است **بهران** صاحب طابع  
تیمی گوید اسم فارسی یا قوت است **بهم** بوزیران **بهمی** اسم فارسی صغیر حیوان است **بهار** درخت خرما اسم فارسی طلع است **بهار** قسم زرقا  
اسم قفورا است و ادراکوی نامند **بهرات** صورت **بهنی** نوعی از موش در ارجانه کور است **بهر** **بهنی** غم است **بهره** **بهنی** بلبه است  
**بهنک** **بهنی** لسان الثور است **بهنکلیس** و **بهور** صورت **بهنی** است **بهنلونه** **بهنی** بلاد است **بهرت** **بهنی** و **بهنی** اذیت است **بهنکی**  
**بهنی** از اج است **بهن** **بهنی** خط است **بهن** **بهنی** سنا دکی است **بهنک** **بهنی** قنیت است **بهنول** کل سنج است  
**بهر** **بهنی** ایست **بهنط** **بهنی** است **بهارکی** اسم **بهنی** بزکاسی است **بهنض** مراد از مطلق او تخم مرغ خانگی است و حرارت او  
او است و حافظ او از فساد در نگارند است و بهترین او زرد است که در همان روز از مرغ تولد کرده باشد و نیم شش او معتدل  
ترین اغذیه و یا بل مگر می و مرکب القوی و پودر او در اول دوم سرد و خشک و سفیدی او در دوم سرد و تر و زرده او در اول گرم و تر و کثیر الغذا  
و قلیل الفضول و مولد خلط صالح و موی قوی دل و بدن و جهت خوشبو معده و زرده و مثانه و تر کرده و مثانه و نفث الدم و منع نوات  
حاره بسینه و صلاح آن و موی شخصی که خون زیاده از دفع شده باشد و وضعی که از قصد بکسیده باشد و موافق مزاج سوداوی و غلبه او  
در سکه قابض طبع و مانع رکش مواد معده و با ساق و ماز و دانه موز و دیگر و امثال ان جهت اسهال مزمنی و با مصلط و مانع از ان  
جهت در شکم و با تخم ترنبرک و ناک سفوف و ناکه خضبه و کوبی و منبر یا شتر جهت موی باه نجات نافع و خوردن زرده خام  
ما و حرقت مثانه و تصفیه صوت و مضر معده و اکثر او در اول مولد است کرده و هتق و کفوف بسیار کثیره او در نیم شش است  
قوی و مصلط و او چاره و آت کام و نیم نکت او در مزاج اطفال نایب شیر و با کندر جهت سرد و با کندر جهت خشک و با کندر  
نکد و کندر و انزروت جهت سنین بران بی عدل و بادم الاغین جهت سرد و با طابا شیره و کرباج جهت قطع سیلان خون و نکت و نباتات  
و سنج و با نیم مقال جرم لکه زرد کران زرد مانند و الار با اسحکام میند جهت قطع سیلان تبض و در روم حرمت و صنادقش بار و غل  
و با بویه جهت چشم و این معده و با بویه جهت سنین او رام و اعصاب و طلا درخت او با زعفران و در غن کل جهت گرم و با سیری  
معده و ضربان ان و ضربان چشم و با غسل جهت کفوف و انار سیاهی و با روغن نکت جهت او رام حاره و با روغن زعفران جهت سرد  
که از خون غلیظ بهم رسد و به نهایی جهت شفاق سفلی نافع است و سفیدی تخم مرغ مغزی و خوردن ان مولد خلط خام و لرخ و غیر  
بهم و خوردن زرده با سفیده موافق غرور المزاج و با سفیدین او با روج و قاطع نیت الدم و نفث الدم از فوق و کتب صنادق او و نبات  
در جهت سرد و تر و قوی و سوزناک است و بسیار گرم و منع المکره و ان در بیشتر جهت منع انار حرارت انار

و با او



و با او قیاضی در لغت جهت قطع خون عروق که از پرده های بناغ آید و با کندر چهره طلا کردن جهت نرسیدن و پنهان کردن و مسام و جهت او را  
نافع و صفت او با اکلیل الملک و امثال آن جهت قرح و مسج و سهال مراری و حمل او بار و عن کل جنبه ضربان معده و در حال او جهت  
خشم و منع رگش مواد صند و با کافور و بذر النج جهت صید عصاره حر است و پوست کرم مرغ جالی و جفیف قروح و قاطع رعا ف جهت و حکم  
و با صدف جهت خشم و نفوخ سوخته او بقدری که سیاه شود و خاکستر بگذرد جهت رعا ف مهلک مجرب و موثقه مکلس او که مانند آب سفید بود  
با عسل جهت قطع پانخ ششم بغای سریع الاثر و حورون پوست نازک مسجون او بقدر دوزخ و مسج باه و طلائی او با عسل و مرکب جهت تحلل او را  
دور او قاطع خون و جهت التیام جراحت کینه و الصاق جراحت نازک و پرده ملاصق است او حولا معیه الکبارة است با خون کینه پودر و از اسرار است  
و مکلس است تخم مرغ و جمنج انار مثل آب است و در علم صنایع از آن بهتر و با پوره و نوشا و منقش مشرقی است در عن کرم مع که زرده او را در آب  
آبی ناش سوزاننده که فیه سوزانند و محلل و ماطف و جهت دور کردن و در دندان در و یا نیدن موی بغایت نفیست و کوبید چون زرده را  
با نوشا در آب برشته کرده روغن بکند در نظر اجساد حر است و هر گاه اصل جار ابا او حل کنند اصل بار در آن آب کنند و جالبینوس حری جهت تخم  
کردن تخم قرار داده که هر گاه در آب برشته کند زنده و ناصد شماره کنند و یاد است در کرده با تیش گذارند و تا سه صد شماره نمایند تخم است  
و در شترش از صفت و با نازده عدد است و تخم سار طپور در او با خود کور است و در فضایل تخم تلور و تپور در اج و کبک شده کرم مرغ خاکلی  
**بیش** بندی پس نامند و آن سخی است سمیت او بلا و چین و لوبی که ملاسل نامند و لند از هر ملاسل عبارت است و آن سیرم لند  
تر از نامنی و خلیل اجسام او کمر از دو ساعت قاتل است و در بلاد هند نیز اجسام او مشد و یکی را بلعت بندی سنگی نامند و جنرال نیز کوبند و  
سخی است بشبه شمشک ابو بر که در بروی آن نقطه سیاه و گاه باشد که مانند طلق مسجون و مثل کافور سوده خری بر آن شسته باشد و در رو  
بعضی سیاه و براق و صلب و بعضی سخی و برخی از دما بل سفیدی و قوی تر از همه سیاه است و کجی که اگر بر کباب طلا کنند در آن تاثیر کوبوی  
او کشته و آن بسیار میافتد و ملوک ضعیف نامند و چون اجسام او را بر شاخ گاو یا لند جای شتر خون دو شده شود و قسم دیگر را چنان  
نامند و آن مسکل جدوار است پیروش سیاهی مایل در روش از دما بل سفیدی و یکا امش بقدر ذری و بر کش شمشک بر کاه بود کل او سخی  
و بعضی از رو بعضی را بنفشه میگویند که کینه است بقدر نیم ساعت و بخش مثل شمشک و منعی صنوبری الشکل و کوجا و روش مایل بر روی  
و شمشک و او هر که نامند و در غایت شندی و تلخی است و همین شمشک کجی است و سار اجسام سوای مهوره را نند و شندی نمی باشد و  
قسم شمشک بسیار سیاه است و شمشک با کلل الملک و قرون السبل نامند و گاهی در سبل شریافت می شود و قسمی را هر اجورات کوبند و  
سفید مایل بر زهی و طولانی و غیر محروط است شمشک سخی و کوه دار و بقدر انکشتی و بر همی نیز کوبند و مهوره نیز نامند و کدوانک او قاتل  
است و قسمی را کینه یا کوبند شمشک است از جوهر در جوهر گاهی یافت میشود و در نکش نیز از جوهر با نند که زردی و منقظ سیاهی و کالوت نیز  
کوبند و بقوت کجک است و قسمی شمشک کجک است و در رو نیز یافت می شود و بقوت کجک است و قسمی را با جلاک و نوعی را کجک است  
قسمی از رو سمن کوبند و هر شمشک کجک است و در حلالی جمیع اجسام مذکوره سوای جدوار بناتی و کجک می زیند و آن کجک است  
دور تر از آن و هر چه کینه از جهت ذرع و وزی بسته باشد نسبت به آن کجک است و کسی که بر او مبت است همیا کینه کرده باشد



در آن مکان میوانه تحصیل این اقسام نمود و چهارم کرم و خشک در اطراف صدام در برص در محون برزجی مستعمل است و گویند کشتن اقسام  
مورث صرع است **بیش مورث** حیوانی است شیر میوش و مکان او موضع است که منبتش نیست و تریاق اقسام بلش و سایر سموات حیوانی  
و نباتی و جهت سبب و برص و جذام نافع و بعضی گویند که آن نباتی است که در جوارش سرور و فادز بر او است و شتابه مجد و ار کرده اند و در  
یوحانز نامند **بیل** بلغت هندی نمرود است هندی است بقدر سبب و بی تخم و با عفت و تقص در یک او شکر و بسیار خوشبو و درخت او در  
برج است و در کش از آن کو چکر در دروم در دروم خشک و قاطع خون و زوف الدم معاد و مقوی معده و قاطع لزج و درای او  
که نازک کنل باشد **بیل** و انثار خوردن بیل مولد بواسیر و قاطع خون جفت و مصاحش شکر و بدش سماق است **بیس** نمرود می باشد  
بهی گوچک و صلیب و زغاب و بسیار زیاده از به صاحب نکره گوید که درخت او بوند سبب و امرو است بر نهال لوطا و در درخت بید و نفع  
الصفا و نامند کثیرا وجود و تا در سطرستان باقی است در دروم در خشک و طابلس اسهال و قی و قاطع خون و مانع صفقان و مقوی  
معده و دماغ و بیل محلل در ام و طبع او با در بر سوم حاره و مضمضه او جهت قدرت دندان و جلوس در آن جهت زوف لحم و در کش حیات  
چون تازه بنامند و انثار او مولد سرد و عسر البول و مصاحش روغن بادام و بدش لوطا و عفت و قدرش از سه درم تا با نرزه دریم است  
**بخنی** اسم فارسی اصل القصه است **بخ مرجان** بفاری است **بیان** فارسی بصل است **باز غمضیل** بفاری است **بخ ششی**  
تغلی اصل القله است **بید** اسم فارسی صفصاف است که ببری باشد **مشک** بفاری خلاف بلخی است **بخ تفتی** بفاری اصل الشوکان  
است **بخ انجدران** فارسانی اشترقا است **بهر حرما** بفاری جار است **بید انجیر** بفاری غرغ است **بید انجیر خطای** بفاری دندان است  
بفاری تخم است **بجک** کنت برکت است **بیل کوش** بفاری لوف الکبیر است **بخ کوله** بفاری محروت است **بخ انار دانه** کوشی  
بفاری مغاث است **بخ لفتح** ببری بروج الضم است **بید گیاه** بفاری نبل است **بخ طرخون** کوی عاقره است **بخ حجاز** بلغت مکان  
شخص است **بخ دار جان** بلغت مذکور سفاح است **بیم** بلغت مذکور است **بیزد** بفاری بارزد است **بوزا** اسم فارسی هستی از مضمضه  
است **بجاده** بسبب است **بخ برنده** اسم صفاتی سطح هندی است **بخ بخوریم** آذربو است **بخ سنده** بفاری سنبل اروالی دان نما  
**بیان** ترکی سوسن است **بین** ترکی دماغ است **بیلدر چین** ترکی سامانی است **بیلدارو** بلغت مکان است **بیل** بیهندی  
در اطفال است **بسته** هندی فلوس خیار شیره است **بج** هندی اسم تخم نبات است **بیلماور** هندی خفله است **بیه** هندی  
مراه است **بیل کاجهار** هندی خان الارض است **بپو** و **ببیرزا** هندی بارزد است **بپتر** هندی سلوی است **بیل** هندی خصی است  
**بیل** هندی نور است **بول** هندی شجر البوس است **بیر** هندی کنار است **بجول** تخم کتان است **بارون** بلغت مصری اسم شکر است  
**بحان** سورا است **حرف التار مع الالف تا نون** بان است و مستعمل جمیع اهل هند نباتش شبه نبات لوبیا و بربر و کوش  
کش شبه کلسک و نابل تید و بر و سبزم زنگ و در طم شبه توفل در دروم کرم و خشک و مفتح و مفرغ و مشق و مقوی معده و جگر و  
دماغ و مسمی و در فصلات و مفتح حصات و مقوی حافظ و فهم و دل و از نرزه و مضمضه او جهت رفع رطوبات و آن در معده و کوش  
که توفل در آن و قطع زوف الدم لها و تحلیل درم النبات و صناد او جهت اقسام جراحتا تا نرزه نافع و انثار او مصلح و غیره

و مصلح



و مصالحتن و قدر ترش تا دو شقال و بیش قریظ است در طریق مرضع او نرد ایل بند است که با قدری ابله معسول و اندکی فوخل و کمال  
نماید و جرم او را ناول کنند نامول و تمول تا بول است تا کوب فریون است تا غداست عاف و حاست تا سمعت ترشی ترخ است  
تا قیاس صفت السقیس هوست تا توره اسم فارسی جوزمانل است تا نیمه اسم هندی نخاس است مال هندی نغزه است  
در بخ است تا ک اسم هندی دوم است که چهار دانگ و نیم باشد تا دانه بلوغت و یلم حد الزم است تا بن بغارس گاه و مجموع آن  
در اول سرد و در دوم خشک و جلوس در طبع گاه کندم و متویج بخاران جهت رفع ازاری که از برودت هوا و بر فتم رسیده باشد  
نافع و محلل و درام و شستن برین طبع او جهت رفع مستی نافع و بشیره ریشیه ریشیه مریض بسیار و وضاد خاکستر او با نیم وزن او ملکه  
و قدری مسکه جهت قروح ساق نافع و گاه جوهر و جهت افشاش محروین مفید و کجوز گاه با قلی جهت حفظ شکوفه های درخت از  
سقوط موز و سایر و با لجا صمغ گاه مضر عصب و خوابیدن بر روی آن بغایت مضر و عرق گاه کل که جای ارکلا کرده باشند بغایت  
مقوی دل و دماغ و جهت رفع غشی و ضعف محروین بغایت نافع است مع البله تر ذریت بن که از حراست تر می هندی  
بسمای است تا ج هندی داری است تا کج کابیره و تخم کافیه اسم فارسی قرطم است تا تخم ترش بغارسی بز خاص است تا ج  
فخر ترش است تا تخم کرفس کوبی بغارسی و طراسالیون است تا تخم کاج بغارسی حب الصنوبر صغیر است تا تخم مرغ فارسی صفت است  
تخم خیری فارسی بیج زراوشان است تا تخم زرد کوبی بغارسی دو قوت است تا تخم کنب بغارسی شهداچ است تا تخم زرداب بغارسی  
نومون است تا تخم نیلوفر فارسی حب النیل است تا تخم کوبی با قلی مصری است تا تخم مورانه زرد فارسی است و تریکی قر قاول و در میان  
در طرز نذران تورنگ نامند در دوم گرم و در اول خشک و بغایت لطیف و سریع الهضم و مولد خون صالح و مقوی قه و دماغ و رانغ و سواس  
و کمال زهره و خون او جهت نزول آب زرد و جوانان جهت قروح مجرب و طلا در کس او جهت صحت و کلف در ص اصلاح بشیره  
زنان طالع نافع و سحر طاهره او مفتح سده دماغی در دفع لسیان مفید و التار او مصلح و مولد مژه الصفار محروین مصلح سکنجبین است  
تا هندی اسم حراد است تا بذر بغارسی اسم تدرج است تا ترس بغارسی با قلی مصری نامند و از با قلی کوجک تر و سفید و وسط او اندک  
و زرد و علیل هندی و زری آوریزه و زرد تر و بلخ تر در دوم گرم و در انزان خشک و لسانی در انزاول گرم است در اول و حوض و جالی  
و مفتح و محلل و مفتح جنین و کشته احسام گرم شکم و صمغ و بیض و سفوف و شور و جود و قروح صفت و خازر و او درام صلبه و ص  
حسم هوام و کله و نار فارسی و تضحیه خنده او با بر کوه غسل جهت عرق الساور و انار صند و سقط و باره و وار سر که جهت سنگین  
حاج حاره و مطبوخ او در سر کوه و آت خاکستر جهت او رام باره و تضحیه بلغمی و مفاصل و با قلی و یا جهت نایل بر روز مفتح و شفاق او  
در طرز در کوبه و طبع او با حنظل قائل لیک و شیره مجرب است و غسل بشیره با د باعث مریخی لون و تفتح او با صمغ و مصلح احوال موی  
و خوردن او صمغ و مساجد نام و قطع صداع مزمن و اما از نزول آب و غسل جهت صمغ النفس و سرخه مزمن و استسقا و لغو  
و بیانه در دفع حصا و تحول او با مرسطه بشیره و التار و باعث از روی رشار و روی الغدا و در صمغ است و مصلح شش و شیره او قدر  
شترت تا او در از دریم که جرم و از مفرودا و با مفضل و بیش در صلبه وزن او با قلی و کجوز و در طرز گرم وزن او



در منزلی در ریاض الفسین است و مشهور است که چون در مقعر کرده در طرف راست بقدر پوست نیدن او بگوشا نند تا شتر را خند کند پس با او وزن او  
کاویوش نند تا مقعر کرده در همان گرمی که گران صفا کند اسهال صفا نماید و بر بالای ناف اسهال سودا و بر روی و میبکاه اسهال بلغم و هرگاه موضع باب  
مردن شود قطع اسهال شود و ترس بری در جمع مغال قوی تر از سانی است **ترید** بیجی است ظاهریه و باطنی و محو و مثبت در حالی است  
و بند و بنا و اساق و او در کس شکر بر کویا و اطراف او محدود و کلس اسما کجونی و مکرش مثل لسان العصاره و هر چه انور و نش سبزه مثل  
خونی سیمت و زرد او نیز سیمت و بهترین او سفید و سبک و صغیر است در اول سیمت در درازان خشک و مسهل بلغم و رطوبات رقیقه و باز سیمت  
قاع بلغم غلیظ و لزج از عمق بدن و منفی معده در خم و مفتوح شده ان و منفی دماغ از بلغم و جمع عرق الفسفا و مثال ان و فاع و سرفه که گنار است  
رطوبات معده با سینه و با بلبله کبابی و مثال ان جمیع الجویا و جویون و صغیر و با هم گمان دروغن با دایم سعال مزمن و در سینه نافع و مضر اعضا و محقق  
اعضا و مغزی و مکرر و مصاحش خراشیدن پوست سیاه او دروغن با دایم و سیمت چوب کردن و با کثیر استعمال مؤذن و قدر ترش از جمله او در  
و در طبع تا مجذوم و بدیش لورسته تو است بوزن او و در بعضی از جبهه غرقون دروغن معاصرین مبالغه در کوبیدن او نماید که در **ترخین**  
است سیمت که بر خاکی کاج منقذ می گردد شیرین در اول گرم و در حالی تر از شکر و ملین طبع و مسهل صفرا و حرکات و الطیف از شیرین  
و حس سرفه و در سینه نافع و مضر اعضا و محقق و غشای و پتهای حاره و تشنگی و با ما در جبهه حمت اخراج اضراط حرقه و باروغن کمره کادی  
جمله اول و با شتر نازده و سینه حمت کمره نافع و مضر سیر و مصاحش تر میندی و عمار و قدر ترش از صفرا و مفاک تا سیمت و بدیش  
شیرین است و در سوراخها شکر **تراب** بفارسی خاک نامند و ان عبارت است از آنچه از زمین بسبب افتاب از صفت نرم شده باشد  
سروا بعد از خشک و محقق و در ادع است **تراب المربعات** خاک چهار راه است و از تراب الطریق که خاک غیر چهار راه باشد الطیف و عدل است  
بمصداق مختلفه و بغایر محقق و منفی جراحا چرک دار و باعث التام ان و جهت استحکام عضلات سینه نافع و جز بعضی از معاصرین  
و از حوض است که چون قبل از طلوع آفتاب در روز شسته بسته حرکت دارند و در غرقه کوبیده تعلیق کنند سحر با باطل نماید چون در ساعت سوم  
از روز چهارشنبه بردارند همه دفع عداوت و تفریق موثر است **تراب الصیدا** خاک مغاره صید است که در بلاد شام است عوزون با مفاک او  
با تخم نمبر است جهت التام سخوان شکسته محرک است اندر **تراب الشاده** خریده است در روم در آنجا هوام مخلون می گردند که از جهت سقا  
زلوی که در خلق جسد باشد از موده حتی گندم و جو فروغ آنجا همین خاصیت دارد **تراب الفار** و **تراب البانک** اسم الفار است **تراب**  
**القی** آنکه است **ترخان** نوعی از باد کبوی است که گاهی ستری بخوردند **تراب الملون** علف است **ترمی** اوسن است **تراب العسل** بانوی  
جو زخم است **تریاق حلی** تخم نوعی از مخلصه است **تریاق فارسی** و **طیبی** یاد زهر است **رمان** عاف است **تریاق الشارونوم** است  
**ترقاس** فطرات است **ترشوح** طرقات است **تروان** یونانی دغلی است **تریاق ترکی** و میایی است **تروم** بلغم طمان اسطوخودوس است  
**تریاک** اسم فارسی افیون است **تریشک** اسم فارسی جرجر است **ترید** اسم فارسی شریه است **ترخوان** بفارسی طخون را گویند **تریب**  
بفارسی سیمت است **تره** بلغم صفهان کرک است **ترج** ارج است **تری** هندی شاه مغرم است **ترینلا** هندی عبارت از بلبله  
کابلی و بلبله است **ترینه اش** بلغم مکاری حاصل است **ترک** ترکی زبل است **تسباخه** ترکی سلف است **تسلیه**



طهوه است **ششون** و **ششیر** سفیج است **ششیرج** مور از ششیر فارسی است و او را ششک و حشوم نامند آن است بقدر آن و سنگت و سیاه  
و بران و در سردوم گرم و خشک و حالی و با آن که صحت و نفاست قانبر و محلل و مقوی با صره و جرمه و عشاوه و جواهر فضیلت و اعضای عصبانی  
نافع و چون در جوف سینه یا مکرر شده در زردش بخته پس مفسر کرده بانبات و زعفران و ما لران کل تربید دهند در اکثر امراض خیم قوی الاثر است  
**تفاح** سفید و سبک که در میان سنگ رخام یافت میشود و صفت قلب با صرخ خیم است **تفاح** بفارسی نامند شیرین او در اول  
گرم و در دوم سرد و ترش او در اول گرم و خشک و ترش او شیرین او که میخوش نامند در حرارت و سردی و در اول خشک و مجموع او مقوی و باغ  
و دل و کبد و جفتقان و عسر النفس نافع اند و شیرین او مفرج و ملطف روح حیوانی و سریع الاستیخار البصر برای که معده با و با قوت تریاقیه  
و بخته او همد سرفیسی دارد و با شتران که گشت اجنت رفع غشی بحر و آب در معاصرین مفرغ مقوی فعل او و کثرت خوردن او باعث سستی  
مردگی نسیان و مولد ریح و مصلحت اغذیه لطیفه است و ترش او قانبر و مسکن فی و عطش و موافق معده صفراوی و بخته او در هر حال  
دموی و مصلح او و بخته خشک کرده او با آنرا در او میار حمت تقویت معده و اسهال صفراوی و تسکین فی نافع و کثرت خوردن او مضر است و در  
ذات الریه ریح عروق و مصلحت کفند و در اجسی است و ترش و شیرین او مولد صلاط صالح و در افعال مثل ترش است و نارس و بی  
مولد صلاط خام و صداد و در ابتدای او را م صاره نافع و سیب نافع قانبر تر از همه و عصاره سیب عصاره مرکب و حتم مفید و قدر ترش  
بفصل است و شکوفه او با او موافقه جمع اصطلاح متعده سینه و با او مفرغ جهت نفع مؤثر است و گویند اجسام سینه بر کاد  
بخطا کار در معده باشد بر سرد رفع آن میکنند در سینه ترش که او را بدون شیرینی بقوام آورده باشند در افراد سرد و در رطوبت  
و سبب معتدل و بخته غلبه صفرا و غلبان خون و اسهال صفراوی و فی الا ان و رفع غم و الم سوداوی نافع و مضر اسهال دموی و  
شش در شیرین او در افعال قوی تر از سینه شیرین است و ترش سبب جهت مضموم و با و تفریح قلب ساوثر و در امربای او در جمع  
افعال بهتر از مفرغ است **تفاح بری زرد** است **تفاح الارض** با نوع است **تفاح** نوعی از میند بای بری است که بقوله بودید نامند  
**تفاح ازنی** منقسم است **تفاح قانبر** خروج است **تفورا** نفع است **تفواکس** یونانی است **تفسیقون** طحشقون است  
**تفاح لاجب** نفع است **تفاح مائی** اترج است **تفاحیا** نفع است **تفده** نفع کز بره بری است **تفوه** کرباست **تنگرک**  
بفارسی اسم جلیه است **تکان** اسم ترکی شوکت است که بفارسی خاک گویند **تکر** اسم هندی اسارون است **تل** اسم هندی سمس است **تلی**  
بندی اسم انزروت است و حال آنرا نامند **تلسی** اسم هندی جشموم است **تلیا** اسم هندی خود است **تتر** بفارسی فرمانا مند و او را  
انندای کون تا آنها مونت مرتبه میباشد که طلع کرد و بلوغ نیز گویند و دیگر بلج بیوم حلال چهارم سرخ قسمت شش رطوبت مضموم تکر در هر یک موضع  
خود است و تکر در دوم گرم و در اول خشک و بعضی در اول سرد است اند همی می رودین و نواهی سینه و شش و نیز القاد و مولد خون  
منه و مقوی کرده لاغز شده و ملین مفاصل و جهت فالج و اعیاء و درد در کرامرض باره بلغم و در کرم و طبع او با جلیه حمت ملنی و حصا  
مرد و مولد سودا و سده جگر و سرد و محرق خون و معض اصطلاح و مصلح و مورث طلاع و در درد دندان و مصلحت روعنها  
خسته اش و بادام و تخمین و آنرا در محروم و اجسار اولی و در ملدی که غنا حاصل نشود اهل ان بلبه را با بری و بلبس



و در آن خوام که القوی و قاضی و محرق او جهت اسهال و در زود سوخته او جهت اویانیدن قره و قروح خنده و الصاق حرا تازه و قروح خسته و سبب  
و حر و صحت بضر نافع است و چون مراد شتر تازه ضیا سنده تا و انما سنده از زعفران نیز نباشد در بقوسه ماه سعید از السنه اند **مندی**  
بارد خستی در غلا و فقیر شری و او انها بسبب باقی کوچکی و در خوا و مندرخت از او برکش مثل صنوبر و طعم مانی الخفاف ترش و سبز تره  
در سیم سرد و در دم خشک و مسکن غشای صفراوی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط حاره و در همه امراض مهملی سوای اوبت و موی همچنان  
خون خفصا حار و حله و در و طلاع و عطش تنهای حاره و پیها غشیه و کر و تقوی محرومین بی عدل و البتار او موش سبج و حواله مضر  
سیر و مولوده و مصلحت کثیر او خشی نش و سفید و لعاب همدانه و عا و قدر ترش از صفه امثال مانی مغال و بدش الهی سبب و در غیر اسهال  
از خشک و در آن او در سیم خشک و قاضی و مغز و جهت مساک منی محوسه و صفا و او جهت طلع عضو و دنی و تقوی سستی عضل و پایه و  
امثال ان جهت و کشودن دمل از موده و تصفیه مطبوخ او مسکن ادرام و در در حاره **مناح** بقاری اننگ نامند حیوانی  
بحری و زرد کشته و دست و پا دارد و پوست او درشت و در خارج از سینه نقیش می کند و کوچک او که در یک نقیش کند و در ان می نامند و ان  
سفت و پوست در دم گرم و در سیم خشک و گوشت محرک و مسمم برین و رافع و بلع و طلا و سیه او جهت رفع از زرد کزیدن او نافع و بار و عن  
کل جهت زد که کرده و تقوی باه و نظار او جهت در گوش و کری و صداع و شقیقه و تنه او بر بدن جهت ربع و سوزانیدن او  
در چرخ مانع صدای اوزع و طلا و خون او با لیل و امله جهت تغیر دادن لون و صبح و بوی سفید و الکاحل سبب کبر او جهت ساض و در تازه  
شتم و زهره او درین با بغایت قوی است و بخور حار او جهت رفع خون و جلیق چشم او جهت منع تر از جذا ام و سن آن بر پای است  
جهت تقویت جماع مؤثر است **نختم** سماق است **تمر القهقم** بلاد است **من** اسم عربی از زیت **تلول** قیاری است **تنبلی** طبعه  
و بلندی نام نبات **تموش** اسم دلی علی است **تمش** دانه تور العلیق را گویند **تاس** بندی است **الحضر** از انامند **تکار**  
مستی از بوی و نوع معدنی است و او قسمی شیره سبز و آن بوره زردی است و بیشتر از بی جگه نامند و قسمی شیره برف و آن زرد برف  
است و بیشتر از بی جگه گویند و نوع مصنوعی او قسمی لحام الذببت مصنوعی است و قسمی که با الفعل معارض است مرکب است از نیک و  
قلی السود و تره برابر هر دو بوره از منی که مجموع را در شتر کا و و کا و موش بقدر پویش سندن آن بگویند تا مفعول که در در زرافا  
خشک کنند و قسمی که منسبت بلجام الذببت مصنوعی است از بول غلمان نزد یک سلوغ که در ظرف مس نول کنند و باد سس در اقباب  
در موضع نمنا که تا سبب تا صلا شود و اقسام او در فرسیم گرم و خشک و از سیم است و او حال او باعث نرمی و زود کندن طلا  
ملطف و محلل و جالی و مسقط بوسه و جردن گوشت فاسد جراثیم و در دندان و ناظر ان مفعول است و معدنی او را خاصیت  
تصفیه قلعی و ملین این میکند و چون این را یکبار در انکار معدنی اطفیه کنند و بار دیگر سرخ کرده بروغن کنجد لطفه بکشند و در  
مثل مفاطیس جذب این می کند و فرق میان معدنی و غیر معدنی نظیر رطوبت مصنوعی است درش خلاف معدنی **تسین**  
بقاری از دانه نامند بحری او از دانه مثل عقرب مسک و وری او بادین و هر دو نوع را دست و پا و حکال مشابه در جهار گرم و  
خشک و قاضی و صفا و جاکتر سوخته ان با غسل جهت قطع بواسیر و ملین و برص و ستن گوشت تازه او بر موضع کندن از

تسین



سببیت و حادث نیست **تن** باهی زکی است که در ریای مظلوم و در ریای مهم می رسد نمک و میماند و خوردن نمک سود او چه جسم مانع دارد  
چون که برون سگ در آن نافع است و خوردن او در وقتی کردن بعد از آن منعی معده و خروج بلغم غلیظ است **تنناکو** ظاهر اقسام از باهی زکی که قلوبس  
بوده باشد در باهت نفسم او بشیر در سببیت باهی او باشد و قسم قلوبس را تعریف کرده اند که برکش مثل رک کز و از آن دراز تر و  
باز آنک رطوبت حبسیده و ساقش زیاده نرزدی و با آنکه زخم بخش در غلافی مایل سیاهی است و مویید و یک آنکه در زبان تعویض نفع و باکی  
را مقرر کرده که امروزه در خنوق اطراف شهر بود کنند و در آن باعث گردید که احدی را با او اثر کرد و آن گیاه قسمی از قلوبس بوده و این اثر  
باغیا که می باشد در هر بلدی که بنا شود یافته و با سببیت یک شده و بالفعل نام است و اندک محققه الحال و در افرس کرم و خشک و معطر است  
و محقق و قسم اقسام باهی در دود او مصلح شود و هوای موقی رطوبات دماغی و محرک است و جهت در دندان رطوبی و در بلغمی و خاکستر او جهت زخم زد  
و بار و در کل سنج جهت متفرج و خوار و منغ نرف الدم حرا تا تازه و تخفیف قروح زرمناز موده است و از جمعی ثقات مسوع شده که غلبان  
که در کشیدن بنا که زرد شده بود صاحب استفا از خوردن آن بسیار بود و عرق مفرط در روزهای یافتند و مفرط در دماغ با بس و معطر  
چون و مورت سرد و خفان و دیگر حواس حریفین و سوداوی است و اشنامیدن او از سموم او معیار رفع تبهاست چه معادین با عیال  
بسی که باشد او را که لذتی از دمی کند **تنزوی خانی** فرضی است مصنوع سنج مایل برتری و بعضی مایل سبزی و این دو این قسم عصاره گیاهی است  
و سنج او منشوش نظر اینی و امثال است مرکز القوی و رادع و محلل و قانی و حاره و اورام حاره و بارده و اوجاع آن و کزیدن او با موم و گلاب  
در در سایر عصاره و تحلیل خازیر و اورام صلبه و قطع نرف دم حرا تا و اشنامیدن یکد آنکه او تا نیم سفال همه اسهال موی و بوی سبزی و  
الدم و قی الدم و در در او جهت قرح چشم و مقدر و قضیب و فرزند او جهت سیلان حیض و رطوبات رحم و جمع علل آن که از رطوبات است نافع  
و مفرطش و مصلح کت است **قبول** نامبول است **توب** قسم کوچکی صنوبر است **توم** قسم صنوبر بود است **توی** اسم هندی است  
است **تنگبار** اسم هندی است **توت** شیرین او در طبی و درش او را می نامند و شیرین او در اول گرم و در دوم سرد بود و بول  
و طبع و بول خون صالح و در موی سینه و شش و مرطوب دماغ و در ریح و مضاج شایخ و مفرط سرد و مصلح حال کرب و منا و سیر و مفرط و مقوی  
پدید کرده است و در موی صلبه و معده و سرع الاستی اخلط حاضران و مصلح سکنجین است و درش او در دوم سرد و در اول خشک و  
قانی و مطلق است خون و قانی صفرا و رادع و مانع ریحین مواد با اعضا و مواد حاره جلق و زبان و کسک عطش و میانه اشها و غرغره آب  
چشم و روع و تحلیل مواد و تقویت حلق و خشک او جهت قرح معاد و اسهال حار و در او نایب مایه او و خشک او مضر سینه و عصب و  
مصلح عسل و جوارش و در مطبوخ پوست چوبوت که بقدر هفت مثقال طبع یافته باشد مخرج القرح خصوصاً که بر کشتن او ضارند  
و طبع او با عسل و آنچه در سموم در سام و خون و در در کت بجاست نافع و طبع بر او در زمین اثر دارد و مطبوخ در سموم  
او بار او را که اخیر که در بود مثقال آب طبع یافته باشد و نصف رسیده مسهل قوی سودا و غیره الاثر است و در طبی است و او را که در  
و زخم کرده و او را که در عرض شبانه روزی جمع شده باشد صلب نماید مسهل قوی و جهت در دندان و تحلیل دملهای نرک نافع است و از  
مفرطش **توت** هم همین است از حی ابو چون ارش توت را که از شکافش او گرفته باشند بقدر هفت او قوی با ریحین و در طبی است



در برهمن

یک وقت در یک سرپوش بگرفته بچوشت اندک سبب است مضایقت قوی مجرب است و مضمضه طنج پوشت درخت در که در جهت زمان نافع و  
 صغیر او نیز همین اثر دارد و عصاره برگ او بقدر یک قوی و نیم جهت کزیدن ریتلا و هوام و صداد او با برگ در حمام همیشه شری فرمن و طلا درک او  
 بار و عن زیتون جهت قروح و سوختگی آتش و صداد تو نارس نامر که جهت رفع شقاق و شری از موده **توتیا** اسم اصطلاحی ادویه است که  
 اطمینان کننده مثل کشوریزه و امثال آن **توری** اسم فارسی است و یونانی اردومن نامند و بعضی از تخم نامند نبات اورا در دراز و بیسیان و  
 ساقهای او سرخ و صلا و مانند کاهی ریزه و شمش و غلاف بار یک و لطیف و محشر از عروس کوحاک تر دانند که این او سرخ و دراز و سفید  
 میاید و بی تنزی در صفهان قدوم گویند و سرخ او را قدوم طلکون و او غیر نیست چه خیزه را خاکشی نامند و حقیقتات هر دو مشابه بوده  
 است و هر دو با انار فریب که مکراند در دوم گرم و در اول سرد و حرکت و مشوی و مسمن و صمد و در احتیاج و سرخ کردن رخصا و صاف نمودن  
 بشره و رفع مواد سوداوی و تصفیه صوت و سیال دموی و تبسبی و بطونج او در شیر خشک است بهترین اعضا و در نک رخصا نافع و قدرش ترش تا  
 بخدریم و بدیش همین سرخ است و نبات او قابض در غایت رده است **توتیا** مورد در دانه فارسی است و یونانی مقوس نامند و آن معدنی  
 که توتیا می باشد و معدنی است که بی سعید شبیه است تخم شتر مرغ و بر وجهی ظاهر مثل کاک و بهترین اقسام است و یکی از دردی  
 که بود و شقاق و آن غلیظ از همه است و مشهور توتیا مندی است و در غایت حدت و انابلی که مشق از انوبه است و بفارسی توتیا  
 قلم نامند و مراری که شبیه نادران باشد عیار از دست و چندین قسم می باشد یکی از دود مس است که در کد اخص بنام مس دو کوزه و دو طبقه  
 بهم میرسد و قسمی سفید و بسیار بی ثقل و قسمی ثقیل و کشف و اول از صاعده و ثانی از اسب است و آن از ازاب اقلیم است که بزرگ در دانه  
 مس ریزند و از طلا و نقره و قلعی نیز هم میرسد و بدستور از مورد و درخت زیتون بری و از به بعد اجزای دانه او معلی از نود و  
 از عصفور و خنوز و توت سعید خشک و شاخ درخت امرد و مصطکی و حبه الخضر و نمشاد و انجیر و از کل مودنه تازه و از شکوفه تاک و از  
 مایه دارغری الجلو و بقره و از شمش غیر معقول ترند سعید اما طریق اشجارا که بعد از نیم کردن آن در ظرف سفال جای داده و در  
 سوراخ داری بر آن حکم نموده چندان خشک کنند که در دو او بر طرف شود و اما طریق شمش در شمش که بزرگت یا بعسل الوده است و  
 آتش کنند و صاعده بر کار استعمال نامند و بهترین سرخ مصنوعه او انابلی کوفی و بهترین معدنی سفیدان و عدم الوجوه است و آن  
 توتیا درون سفال جاریمت و طریقی مثل آن در سوزا بختر برافشند و این الودر ذکر نموده که توتیا یکی از نیمی باشد  
 و آن سعید و مسند و شبیه سنگ ریزه است و جالبیوس توتیا را در اول سرد و در دوم خشک دانسته و معقول او را در حقیقی الودع و  
 اول طیف از معوی چشم و حافظ صحت او و با نفع انکار از مواد جهت خوب است و با صره و قرح چشم و قفیه و غایب و معقد و سرطان معترج  
 و در احتیاجی و سایر اعضا و انزال قروح و بار و عن کل جهت البهائم جراحات و شقیف رطوبات و قاطع نفث الودع و زوال  
 و معوی معده مسترخیه و جهت قروح ظاهری و باطنی شری با و صداد او اکثر امراض عن و اکثر تشاقق او جهت قرح السول و معقول او  
 جهت سیلان رحم نافع و مولد سرد و مصلحش غسل و قدرش ترش تا نیم سفال است و اقسام معدنی او قاطع و بدیش نیز ششاد و  
 و نصفه توتیا بال الخاسر معقول و گویند مرفششاد و اقلیم ابل است و طریقی تشویب است که توتیا را با سائیده

بسته الوار



کند و اثرش نرم در روی سعال بگذرانند و دیگر مانند تا خشک شود **توبال** معرک از نغال فارسی است و آن خیری است که از مس آهن نغمه در صحن کوفتن آن برود  
و از مطلق او در توبال مس است و بهترین او مایل سیاهی در منی و براق رفیق است که قیر سی نامند در رسم گرم و خشک و ملطف و جالی و جهنم حرک و حکم  
و عسل و قلع با صفت منع زیاده شد که در وجه صفت و ایام قرح چشم و خشونت اجفان و بردن گوشت زیاده صفت جراحات و اسامیدن مغسول او  
با عسل لطیف یا در کندی با صمغ عربی مسهل قوی بلغم و جهت استفاد و اخراج باد صفراغ و زیاده او باعث سنج و قرح امعاء و ناشسته او را نباید  
از استعمال در اسهال در اول نمود و آب معسول از در نهایت لطافت و صحت میباشد و توبال الحیدر در چهارم خشک و جالب اسهال و خون و بلغم  
حققان و در وضعف باه و در سایر خواص قرح توبال نجاس است و چون در لسته در جای نمناک خصوصاً صحت خنما بکنه بگذرانند زعفران  
نشود و جهنم بردن فرب عین و حلا حر او و باربع او نون در جهت رفع بیاض و سبیل از موده و با سکر در عسل حلال او را در هر گاه او را با  
سکر که در نقطه کند معادن را که است و دیگر مثل میباید خصوصاً شتری را و چون با نجاس در رنگون زعفران زعفران مخرج گردد و بعد از آن نقطه شود  
و شتر و را با سکر که مفضل در آن نسفتگی کند که بی که شتر حل شود بهترین اعمال است که **توت الحلیق** و **توت حشی** نمر علیست **توت ربون**  
بنوکرن است **توت** بلعیت مغربی بقدر الاوجاع است **توت** فارسی جوزی است **توت** اسم فارسی فرصاد است **تولکی** اسم ترکی است  
**تین** بله اسم هندی با قلی است **تین الچی** اسم هندی **تیل** است **توک** اسم هندی العاست **توت** اسم هندی طوطی است **توتیز**  
اسم هندی قرح است **تین** فارسی بخیر نامند بر جای وستانی می باشد و هر یک از آن زرماده در بی آن خیر چند در کوبارش کوچک تر و در کابن  
و دیگر نامند با سبب سار کم و تند و محلل قوی و صفا و او در رفع حال و تامل نافع و شیر او در افعال قوی تر از شیر استانی و تازه استانی  
در اول گرم و در دوم سرد و مبهی کثیر غذا از کز سار میو با و مربع الاخذار و مسکن حرارت شکمی و معرق و بلطین مسهل و برفق و کاک  
قوت غضبی میبرد و در آن سخن برن خصوصاً چون چهل صباح با قدری انیسون تناول نماید در سینه عدل نزارد و مفتوح سدد و مقوی جگر در  
سده و درم طحال و بوی کثیر البول و نهال کرده و صفقان در بز و صفال در دینینه و خشونت قصبه ریه و با گردگان خوردن همین از  
ضرر موقه و با سدر استاب تریاق و با بادام و سبب مصلح به نهایی ضعیف زیاده کننده عقل و جوهر دماغ و تازه و خشک او با مغز و گرم  
و کاک و کوه و نوره هندی مسهل قوی اضلاط غلیظ و خشک او در دوم گرم و در اول سرد و جمع مرآت مذکوره ضعیف تر از تازه و در  
و تقیل و بلین طبع و در دفع مواد غصه و بطور مساوی و لند اکثر او موله قرح است و با مغز گردگان جهت مخرج قواغ و صجان سبب  
طبع و مفتوح مجاری غذا و سینه برن و کزیدن عرق و رفع سورت ریاح مؤثر است و صفا و او با در کندی و مصلح و محلل درم بنا کوش  
و در ملها و با پوست انار جهت بازاج جهت قرح مساق و با جوزل جهت طارش کوش در وی او با بویه ازنی جهت و امثال آن  
و از مطبوخ او با طبعه جهت سینه و ریه و با سدر و انیسون جهت ریاح و سد دماغ و سوزش او در سفید کردن دندان فی عدل و مقوی است  
و قاطع نزول الدم و با موم و روغن جهت قرح که از هر باهر سیده باشد و هفتاد او با سدر است جهت مضمضه است و از کزینا س ملین و محلل و جاد  
و با تریاق و صفا و نخته او جهت خایزه و عقده عصب که و ناک جهت قرح و با عسل جهت کزیدن سکر و بویه در کانه جهت کزیدن  
از کزینا عرس و طلا و او با کزینا شمش جهت اخراج استخوان شکسته ریزه شده مؤثر است از کزینا سبب قوی و خطرناک و منجمله کل آن است



و آکنده کل مسخمت و اکتال او جهت نزول و قبول او بازده تخم مرغ و موم در حیض و بول منفی رحم و مخرج جنین و صناد او با صلب جهت سبب بارود با  
جوانی حرب متفح و قویا و کلف و سبق و طلاء او جهت کزیدن هوام و سگ دیوانه و سون او جهت دندان متاکله و درد آن و بایه جهت قطع  
نایلین معده و کزانه او جهت کزیدن سگ دیوانه و جهالتی که اجاح و خشک آن با سکه جهت حله و طلاء او با جهت منع رخن موی  
و طبع او جهت نفوس سخوان کوفت یافته نافع و سایر اجزای او را فی الجمله نفی در صرع و جنون و موسس است و شمش قویست و چون کزیدن  
نه زودتر که ضیانه بهر روز پنج عدد او را با قدری سکر او بپوشند و بعضی را کوبیده صناد نمایند جهت کلیل سیرجورد است و چون با  
مسواوی او متورکدان کوبیده روزی سه مصل او را بخورند یا با صفت اطلاق می نماید و مجرب است و مضر که ضعف و مصلحت کزیدن  
صغیر فرسیون و مصلح آن نیز نازه سنگین و شربت برنج و ریاس و بدلتش در ادویش مغز چلوخوره و قدر شربت از خشک او نامی مصل و از نازه  
او با یک رطل **تیواج** پوست درخت شمشیر درخت چنار کوبیده پوست لسان العصاره قیر بلاد خاست و ظاهر اطباء  
باشند در افرودم گرم و خشک و قایض بسیار بلخ و با نامت حکیده و ربوب قایض جهت اسهال مزمن بارده و قطع خون کوبیده و صناد او با  
جهت درد او را مرقحه و سون او جهت دندان و تقویت لثه و نزله رطوبی و بخور او جهت رفع و با و طایعون عجب اللثه است و در جهت  
بوسه و شقایق معده و درد آن و در رحم و فرزند او جهت قطع سیلان رحم و حیض معیبت و نیم مصل او با یک مصل او بود در جهت اسهال  
مجرب است و قدر شربت تا یک مصل او مضر خوردن و معطرش و مورت النهار احتیاط و مصلحتش کمتر او بود که است **تیجو** اسم  
فارسی تیجو است **تیخال** و ینها لثه کوبیده آن شکر تیخال است **تین احمق** جهت **تین العلیل** جواز لثه است **تیس** بزیز است  
**تقلیس** اسم یونانی خضی است **تندی** اسم هندی جراد است **تیجات** اسم هندی سلیج است **تیج** اسم هندی سادج است **تندو**  
**کی لکری** اسم هندی آبنوس است **تین اخرنجی** لبون مضر رطوبت یابی است **تیتیر** هندی دراج است **حرف اثار** **تانیسیا**  
صمغ نباتی است سفید رنگ بسیار زوت و تند و تلخ و بسیار تند و بویا و شکر بر از یانه و گلش سفید و بخش مثل آنچه در بانگد که عرض در اطباء  
شعبه ای او مثل کله شیت و بخش غلیظ و بسیار تند و تلخ و ممت او کوههای سخت و در تنگای دالموت جزد و بلندی غلیظ نامند و سح او را رحم  
کرده و طوبی او را بعد از آنجا می گیرند و بعضی مجموع آن بنام افترده عصاره میکنند و از جن میخانج و سز نایل سبای مسات و اگر گرم گرم  
و خشک و بار طوطی و مغی و مهبل ملغم غلیظ و جهت درد ریه و بطلان اشتها و کحل ریاخ و سرد و صناد او جهت دروغ و انقاد و رواندن  
مو و در زانو و مثال آن و با هم وزن او موم و کندر جهت کسوف و جبهت قطع آثار سیاهی و بختی و کبودی حله و عمل جهت سحر و صمغ  
و با که در جهت نرم صلب نافع و زیاده از دو ساعت نباید که است و قدر شربت ساج قراط و پوست ساج او در مجال مثل صمغ او است  
ریزه کرده در روغن زیتون بکوشند جهت تقویت عصب و در مفاصل و استامیدن او جهت خارج بجا مفید و قدر شربت از پوست ساج او موم  
او تانه قراط و انثار و مورت در طوی و معده و احساس بول و عرض ضیق نفس و غشی مصلحتش نازه و لغازر و طوطا و بدلتش در  
الشکل حرف بابلی و کوبیده با نجا صلب است سدر است رفع مضر است او می کند و چون گیاه خنای او را در حل اغذیه کند مضر است جدا کردن  
که در استان محتاج پوشش نباشند و زنگر ضیانه است سرج کند و جهت اکثر امراض بارده رحم نافع و او غیر صمغ سدر است جهت



بری راصفا غرابت **ثاقب الحجر** بسفاج است **تام** لوبیت ناموس یونانی مرزنجوش است **تالسقیس** یونانی حرفی با بی است **تجر**  
بجملای غیر نامی افشرده است و قوتش متوسط است مابین عصاره و جرم آن چیزی از مطلق کثیر مراد لای آب انگور است و آن قابض و ضاوش  
هنگام جرم حار و درم صل و درم سیان و هفتاد جهت قرحا معاد و سهال مزمن و سیلان رطوبات رحم و آسامیدن رشته کرده او با دوا  
انگور در دباقت شود جهت قرحا معاد و قوتش معده و سهال بغایت نافع است **تجین** آنچه علیط باشد **تدی** صریح است **تربا** بلوغ است  
اگر فاردن است **تربانی** است که در گوشت کجی تناول نمایند و شامل است برای کجی در دوع و شترتها و غیر آن **تعلب** بفاری روبا  
نامند و آن حیوانی معروف است پوست او در کرمی قریب سمور و جهت و دین و در طین و نطول طبع زنزه و مذوج او جهت در مفاصل  
و طبع زنزه قوی تر ضوا که در روغن زیتون جوشانیده باشد جهت وصلات مفاصل نافع و باعث سرعت راه رفتن اطفال در رفع اعصاب  
و شامیدن کف مفاصل از ریشش او که خشک کرده باشد نیز با روغن عسل حبه را بود و سرفه و طلا و آن با پوست خسته تخم مرغ جهت دراد الثعلب  
و پیر او جهت در کوش و بار و غن زیتون و امثال آن جهت سس و در دمای بارد و سحوط زهره او با هم وزن او اگر نفس در شتره او بکشد  
جهت ایضام و زیاد شدن آن بغایت موثر و گوشت او جهت در دین و تحریک ماه و صاحبان استقامت معده و خاکستر پوست او  
جهت سحر کلیش و نوا صیر و قروح حاره و در دین است و پاید به او با نفع مضرت سرما و نگاه داشتن دندان او را جهت فریاد کردن شک  
جذب البته اند و مالیدن به او بر جوی و نصب کردن آن در موضعی از خانه سبب اجتماع یکدیگر آن **تجان** مار عظیم است  
**تفایر** یعنی معجزه در است **تفا** بلوغ عرقی اسم حرف با بی است **تقولس** هندای بری است **تفل** اسم جرم خیر است که از ادر  
افشرده باشد از تخم غلیظ تر در فعال مشابه است **تلیج** بفاری برف نامند در سیوم سرد در دم خشک و مسکن درد دندان حار و اعراض  
کننده زلوی که در حلق مانده باشد و جهت گرم معده و تقویت بضم معده حاره و بیهای حاره و جرب و حله و ضا و اورشانی جهت قطع  
رعاف و آسامیدن او باعث جماع حرارت در معده و مخدر و معطرش و موثر سعال و مفرحاته و ضعف و مرودین صاحبان او را نامی  
است و اگر برده او بترت و مصاحش و نفل و غسل و از خواص است که چون نکاید و امخته ریشیه بر آید سوری بکند که نشسته  
در آن بهانه نشود در یک ساعت است شترنج کرد **تلیج صبی** رطوبتی میخوردنی است شبیه نمک که از مندر اند جهت ضامن و  
لحم و ضاوش بر بدن جهت دق نافع است و این اسم را بر بارود نیز استعمال میکنند **تجان** حرف الثعلب است **تام** یعنی بنای است  
شبیه کینم و قدش کوتاه تر و ساقش باریکتر و بی بند و غیر محبوس و خوشه او شبیه یازن و طبع او شیرین و در ترکابن زرا او شش نامند و در  
بازن تران باز میل در دردم گرم و در اول خشک و صفا تازه او جهت درم چشم و منع رگشن مواد او شامیدن او محلل ریح و مفتح سرد  
و خاکستر او جهت مریگان و در پاشیدن آن در قوت با صره نافع و مفر کرده و مصلحت کثیر او قدرش ترش تا بمقال در پیش  
نودری است **ثمة الطرفا** بار درخت کز است بزرگتر از عنبره که ثمره آنک باشد و مثلث شکل و کز نازج عبار ازوست در فعال مثل  
ثمونه نخل و حالی از حرار لطیفه و صلا لطیفه و نقطه است **ثمة الاثل** نوع کوچکی باریکتر است که عنبره نامند بقدر نخودی و از آن  
بزرگتر و غیر مثلث در دردم سرد و در دم خشک و قابض و طبع نرف الوم و نقت الوم و مقوی احشا و آب طبع او که اگر کوه







دبارک الحکیم سایه زیره جهت کزین این عرس واجه دروغن زیتون جهت صلب کیم عقرب و بار که هر کس طوطی غلیظ در دم عضا و ضا و کینه او  
باشه جهت کشودن دمل و تجمید حرف او با غسل هر از رنگ خون میخورد کت پلک چشم و باروغن بان بگردان القلک دروغنی که در سیرار  
جوشاننده باشد جهت خون در اطراف بدن و شقاق که از برود باشد و جهت مفصل و قولنج نلغ و سبج شرباد صناد اناج و غرغره با سرکه  
که ترشی سیر جهت اخراج زلومی که در حلق مانده باشد جهت بیک معده و مضمضه طبع او با کندر جهت در دندان بار و معده و لبش با غصص  
و سیر حرامی و طلا و اوبانوشا **بصیر** و بهی و بازفت جهت و اضم و خشونت تا من کجی ان و طبع او کت شده قلم است **نومون**  
نمی است شبیه خیمه و بقرامی تخم زردا کوبیده و سیرکی صفرا اودی نامنت کیه او اکنه سایه ناک و او شنبه سید و سرکش در از تر و گلش  
سفید و بخش بلخ و تند و زیره و کوبیده تر بر دروغ است و در حال مشابه خرفق در سیم گرم و خشک و معنی و مهمل اضلاط غلیظ و اقسام گرم  
شکم و خج جنین در بول و حقیض و کلل او رام بارده و قدر ترش نیم در دم و مصاحش کت سیر **بفوس** یونانی اذخ است **شیرین** یونانی  
دفاقی است **شیراسم** در افض است **شیل** بلغت ترکی پلان اودی و در کباب کرم چروش کوبیده و ان بنانی است که در کنار آبها  
زمین نمناک میرود و مخصوص نانی است و بر روی زمین نمین میشود و شاخها و در از و بانه های بسیار و کتس سار زیره و بر چندی است  
و گلش نمین سخی و معنی او بارک امخ و طعمش نامل شیرینی در اول سرد و خشک و قابض و طبع او جهت معض و عسری و قروح مشابه طبع  
خج او جهت سنگ کرده و اکیه او از نیم رطل تا یک رطل در رفع اقسام مارا و سگ دیوانه کزیده چرب و رافع حره البول و اجناس لای  
و عضا و بنهار حاره و دل بغایت از موده و صناد او جهت اجابت تازه و کزیده هوام و او رام حاره و منع تر لاد و صناد خاکستری  
جهت قطع بواسیر و کلل او رام و بضعف قروح بغایت نافع و قسمی از ان را در ک مثل لبلاب و گلش خوشبو و ترش زیره و عروق ادری و صفا  
نقد ناشی و در عروق بنایش مشابه عصاره او با اودی میان جهت علی حشم و کلل مواد و کتس بغایت در بول و جهت قطع فی و  
اسهال منع رختن مواد معده و حشا و نفیست حصا کرده و مشابه و قروح ان معض است و قسمی از ان مشابه که هر گاه از ان کا و خورد  
اعضار او درم کند و سخته او در طرف مس جهت قطع خون بواسیر صناد او از جریمات شمرده اند و کوبیده زیاده بر باره اجناس نمینی است  
و صناد تازه او را دروغن کل بغایت طین و منضج و محلل است **حرف الجیم جاویرس** بقرامی کا ورس کوبیده و ان نوع زیره و جن  
است که بقرامی از ان نامند رنگ او خج و از از ان زیره تر در اول سرد و در اخر در دم خشک و بسیار قابض و قلیل غذا و از از ان  
لطیف تر در مع الهضم تر و معوی بدن و باروغن و جوی و غذا است او بیشتر و حوزن مبرای او جهت التواء حجاب و نزلات نافع و حاس  
اسهال مراری و کما درم کرده او محلل نفع معده و سکن درد بواسیر و مولد خون سرد اوی و مورت سده و مضطرب روغنا و شکلات  
**جای خانی** بنانی است بیش زیاده بر دوزخ و سرخ و بر کتس نامل بیغشی گرم با عذال و تر و طین و منضج و معوی با صمغ و صناد کت  
او جهت او رام سده و کتس در بواسیر نافع و نطول او معرق و موموم و مضر معده بارده رطبه و صمغ بنادبان خانی و از از ان است  
در ان نمند کوبیده که جای فرضی است که از صمغ آرنه معسل و دافع ضرر تر است و از کتس با اخبار العین مبرمی خود که بنانی است شبیه  
رطبه و خوشبو و بانگ بلخی که از جوشیدن بلخی او زایل میشود و طبع او مسکن البهار و صفا کتس خون است **جاویرس** صمغ است



بر بود طاهر سنج تیره باطن او سفید و بنا بر اساق غلیظ تر از ریحی و نرم در او چیزی شبیه شمشیر که اکثر و باطل است  
 و خشک و بسیار سرد و قوی است و کلهش زرد و خوشبو و تخم سیاه و قوی است و یون و خوشبو و تند و بخش غلیظ و سفید و در او بوی  
 سیاه و اندرون سفید در سیم گرم و خشک و محلل و مفتوح و در حیض و بول و مقوی اعضا ضعیفه و مضعف اعضا صحت و مسقط جنین و قابل ان  
 و با قوت تر یا قوی و جهت های دایره و کوفتی و تنه عضل و درد مفاصل و دردی که از صد تا نهم رسد و فالج و صرع و امراض بارده و باغی و خشک  
 که بعد از جماع بهم رسد و مخصر سرد بلغمی و نقطه بول و حرمت شانه و نفع رحم و تولید بلغمی در بی کسفا و صحت و رفع عموم و منع زلات و جبر شکی  
 استخوان صمد او جهت احاطه حقیقه در و این کوهت بر استخوان و سایر اعضا و منع ان از قبول آقا و دردی بارده و بیا و بار و غنای  
 اعیان و بار و عن زنون جهت کزین سکر و روانه و جمول او مسقط جنین جهت امراض بارده رحم و التحال او صحت باطن و زوال است و نون او  
 جهت درد دندان و منع تا کل ان و طلا او جهت قرح و بار فاری سفید و مضر انشیان و مصلحتش مراد جود و صیانتین او در مطبوخ و غیره و نیش  
 تا که مقل و بدلش بوزن او قوی تر است با اشق و بخش جهت قرح و فرغ و جمول او جهت کشودن حیض و اخراج جنین مرده بغایت قوی است  
 و شامین تخم او با شراست است اخفاق رحم و تخم مقل او با تخم مقل زرا و نود طویل جهت کزین هوام و با تخم مقل افسسین جهت اخساک  
 حیض سا را نفع است **جاموس** بفارسی کامیش نامند و صتمی از کاه است گوشت او گرم و خشک و بسیار غلیظ و جهت کسب ریاضات و نزال  
 کلک نافع و مولد سودا و مضر در مفاصل و امثال ان و مصلحتش اکابر و در اجنبی و او در بلطه و شامین سم سوخته او جهت صرع و کوفتی او  
 با عسل نفیج عسل جهت تفریح دل و مغز کردن بدن و تقویت جگر و زور و ان محفیف روح و رافع حکم و مقوی با صره و قدر نیش تا مقل  
 و شامین سوخته او بار و عن زنون محلل خازیر و با مکر جهت دار الثعلب نافع و کوزموی او و شخ او باعث کزین است **جاما**  
 بلغمی سیاقی است **جاری** سلق الما است **جادی** زعفران است **جامر** باطلای قبطی است **جاوهر** و **جاوین** حجر البقر است  
**جاسوس** خشک زردی است **جاگون** اسم فارسی است **چاکسو** بهندی شمشیر است **چاکلری** اسم بهندی است **چاول** بهندی  
 اسم است **چاکوت** اسفناخ است **جاوتری** اسم بهندی است **چاهیل** بهندی جوز است **جاری** بهندی اسم است **چال**  
**بیل** بهندی است **جال** بفارسی درخت سواک را گویند **جامع اللحم** قنطاریون است و صره را نیز گویند **جاورس** بهندی است  
 است **جین** بنشد بیون بفارسی بیشتر نامند تازه او در دود سرد و نرم و مغزی معده و روده و مقوی کرده و طبعین طبع و مولد خلط  
 و خون و در مضم و بعد از نهم ربع السواک در اعضا و با مفرک دکان و صغر بغایت مسمن بدن و باعث نرمی جلد و برشته او و نوال طبع  
 و فزودن حایل سعال و صفا و ش نافع درم جراثیم و مضر در دین و رافع اشتهای طعام و غیر مضموم او باعث توج و صده و طلعت  
 بهر مصلحتش عسل و نفع و صغر و بیشتر نکند در دود گرم و خشک و قاطع بلغم و مقوی اشتها و معا و محفیف رطوبات و صفا  
 با عسل جهت انفا و بل و رفع خس و بانوش در جهت نافع و مولد اصلاط ماری و معطش و مولد حکم و در مضر مبرودین  
 و صا جان شده است و بسیار کینه و مستغف او از قریب است و مصلحتش مفرک دکان و در مجرورین مویز و زیت است و غیر خلط  
 که از او کوبند در غایت ترطیب و منوم و جهت ریح و نسل البها معده و رفع یبوست حله و طبع و کوس و امراض صفراوی

والله اعلم



والتی نافع است **جبر** بلوغی اسم بنانی است طولش سه چهار انگشت و کرکش شبیه کرکشل و بخش مثل موی و سفید و بی کل و بی نژاد  
و در بوسه کرم در اول دم کرم تر و مقوی بجز اول و فک و حواس و مفرح و حشاش کردن خون و البسام حراحت شراب و طلا را بشناسد و در دوزخ  
جود و غنای دانه شدن این نافع و گویند بخش را چون بایاری که گوشت طبع نماند قطعه های گوشت را با هم ملاصق سازد و مری او را خنجران  
مردانسته اند **جبین** بفاری سنگی که نامزدان قسم است دو سه او را یکی سفید غیر براق و دیگری سرخ لون باشد حصص گویند و کینه  
برای صفای راه عروق حصصین و اسفام او در سیوم و خشک و اسفامیدن او کشته است و طلا را او مفرز او با سفیدی کم مرغ و بخار بسیار  
چند قطع سیلان خون و با بر که حشاش و برین حشاش عرق و باطل از مری و عدس و کله التیس و اسفام او در هر که کرم در موی و منع حشاش  
مردانسته اند **جبر** نافع با در مرغ و او را هم متهیه حشاش است و چون بار و عن زیتون و انزلی نوزده و شب میانی بسیارند و بر نوشتجات  
از آنکه میکنند و بر جامها باعث قطع حرکت و جوی آن می گردد و طلا را آن بوسه را رفع می نماید و سفید اجصاصین در اخلاص قوی تر از همه  
و بفاری قاضی فرادع و جامع و محقق است **جبلانک** لغز فاری است و طبعش معر او دان کم خاری است از در رنگش بیشتر آن و تیرگی  
صفرا او می گویند و آن نومون است **جبر** بلوغی هندی جوی است از در رنگ و از اجزای طما کلاخ هندی است و در بعضی نسخ می گویند مسطور است  
**جبلانک** قطره اسالیون است **جبر** تیرگی اسم ذباست **جبره** و **جیت** هندی اسم شرطج است **جبل** اسم هندی ایل است **جبر**  
سعی اسم بنانی است شبیه بنا در منزه ترکی و از آن جو بو تر و شامهای او بار یک و سار و کلاش شبیه می خوان و بخشش از آنک هندی و کوه چک  
تراز خدس و با آنک نلیخی در کرم خشک و مفرح و محلل ریح و قاطع **جبر** و در حشاش و مسقط جین و طبع او بسیار است در هر که از جرم او در  
شکستن با در واقع منضج می بی عدیل و بخور او مسقط مشیمه و مضرع و مصلحین بلبله کاملی و قدرش شش تا سه دریم و بدیش بر کجا سفید است  
**جبر** بلوغی کاین ایدام است **جبر** بی بی است محرومی شکل بقدر شستی و از آن که جاک تر بفاری ماه پروین و میونانی ساطوس نامند  
و آن نخ و سیاه شدن یکی را ظاهر تره و باطن تره بنفشه و مایل سبزی و عقربی شکل و در طعم او لا شیری و بعد از آن تلخی محسوس گردد  
و این نوع را خطای گویند و یکی ظاهر و باطن تره رنگ مایل برزوی و عقربی شکل و یکی ظاهر و باطن سیاه و سائیده او رنگ سبز و زرد  
هندی گویند و یکی قدر زیتون و مایل سیاهی و گویند از طلا و کرم خرد و همی اندلسی است و آنکه نامند بقدر شری و سیاه و نرم و سائیل و بهترین  
بعد اسفام قسم اول است در اول قسم کرم خشک و قوام مقام تریاک کبر و مفرح و مقوی دل و اعضا و تره و اجساد و فادز پیش واقعی و سائیل  
موم و مفرح و محلل و منضج و مسکن او صاع و مقوی با صره و باه و ششها و مژده و جام حاره و بارده و صرع و فواج و منع عفونت اخلاط  
و سبب و سفید و بول و طبعش برین و در حشاش و حشاش و برقان و قوی و دام من بارده نافع و طلا را او جالی حله و حشاش در در دوزخ  
و در حشاش و با بر که طاعون در فرغ رض و منع و با معید و مضرع محروین و موش حراحت معاد مصلحین حشاش و تره این نافع و قدر  
ششش خض اطفال از نیم دانگ تا یک دانگ و در ربع دو دانگ در فقور سیاه تا نیم سفال و در استسقا چهار دانگ و در نعلش در فرغ از نیم  
آن در نژاد است **جبر** نوع سبب بلوغ است **جبر** صحر است **جبر** و **جبر** از غاله است و در مؤنذ که **جبر** بلوغی صفای اسم  
سفیدی است **جبر** بفاری تریاک گویند و ری او ایقان است و در طعمی باشد یکی ساق و در کرکش از بر که تره



وگفتند زرد سارند و او را خردل بری گویند یکی میساق در کرم و کم حد و کاش سرخ و ستانی او قسم بسیار کمی شبیه زرد ساق دارد و بر کشت باختر است  
و در بازاران شاه تره و کوه تره و در کتاب خاص تره نامند و تخم او سفید و حرف بالی عبارت است و هستی را شاد و بیفایسی تر نیز است که کوه بر کشت  
بزرگ و کاش سرخ و تخمش مال سرخی و طولانی و قسمی دیگر بزرگ و کاش سرخ بزرگ تر از کاش اول است و در ادراک مطلق او قسم اخراست بری او در قسم  
کرم و در اخرا و تخم کاش ستانی در کرم در اول خشک و در کرم بزرگ و مفتح شده حکم و سبب و مفتح است و مولدنی و حرکت جماع و صداد او با  
زهره کا و جهت از افروغ و خوردن آن ناشناخته است بر بوی زرد مغز نافع و مصلح و مورت سرد و مویز و مصلح است و مصلح کاش ستانی و مورت کاش  
و تخم او در خواص مذکور قوی تر از آن و با آب کرم می بلغم و بارزده تخم نیم برشت جهت بخورن مویز و صداد او جهت کلفت و با غسل جهت پیش و پس  
و باز زهره کا و جهت ساق نافع و مویز و خوردن خون و انقباض مواد با اعضا ضعیف و مصلح شتر تازه و قدر شربت از ستانی آن با بخورن  
و از بری تا در نیم و بلغم مثل آن تو در می است یا تخم زرد کوبی و یا تخم بازو هر گاه درخت انار ترش را با آب ترش کفایت کند انار او شیرین  
شود و هر گاه خشک و بخورد را با آب و بکر بر زرد کند در کوه کلبه میانی عدیل است **جرمیک** بلغم کوهستان لرستان اسم دوا می است که در کاش  
نیار کاش از آن نامند یعنی است بسطری انگشت و طول از زبانه بر شیری و طعمش شیرین و با بلغم سیاهی و باطن سفید و با صلاست و خشک ساقش  
قریب بزرگی و کاش شیرین و طول او بعد شیری و سبز و لطیف و تره در کهای ساقش از اطراف اعلی بقدر کرم و کاش کبود  
در نظر سبب و فواید بسیار که چنانکه مستعمل است او است رافع جمیع زخمها و شج آن و چون برین دندان یا دندان به نهی می خشد که از نظر شرب  
زایل می گردد و سون او که خورد و در دفع رافع نفوس من دندان در دیا ننده گوشت او و از جرب است و صدادش جبار کرم و شرب او  
رافع زخمهای باطنی و او را مچش است **جری** بکند اول و تشنه دستانی اسم عربی سلو است و آن با بی عظم الخیه است زانکس و بی فلس  
و شمار او مثل تازی بارک و دراز و در کتاب استیلی و در بازارندان کلینس نامند نمک سود او کرم و خشک و صداد او جازد بر مکان و خار  
از برین و طبع او حمره و معادضه موزاد نظام جلد و حفره او جهت عرق النسانی عدیل تازه او با طبع و جهت نصفه صوت و قصه  
و مثل وقتی آلام و خون او بقدر تخم و قه یا مثل آن سر که قاطع خوبی است که از خلق آید و مولد بلغم لزج و بطی الهضم و موزاد صفت  
صفت و نفع و در کلام و کتب است **جراد** بیفایسی بلغم نامند در کرم و خشک و مبهی جالی اخلاط علیظ و جهت نفع است  
قصیه بر و خوردن دوازده عدد آن که اطراف و سر آنرا انداخته باشند و با بکر هم مورد سیاه ساسه جهت است فاجر دانسته اند و جهت  
جذام با نخا صغیر و نخور او جهت و عسر بول و صداد پای او که کوبیده باشند جهت تالیل و کلف و حرر خصوصاً سوخته آن با سکه  
بیفایسی نافع و طلا و جود و تخم او جهت کلفت و خوردن قسم می مال او جهت کزیدن عقر و مفعول و بستن نوع سبب کوه دراز که در خواص  
بهم مرسد بر صارت است ربع بالخاصیت رافع است و بلغم قلیل غذا و مولد خلط سرد و مورت جز در حکم و مخرج اخلاط و جف و مصلح  
سنگین و انار است **جراد البجر** بیفایسی بلغم در مای گویند و آن حیوانی است شش مربع و از حوالی سر تا نصف تن صدفی و از هر طرف  
ده یا شصت پای غنچه است در شش دو شاخ و در کرم چشم او بیرون است از جاد بری کرم و خشک تر و خوردن او  
هر روز از غده تا به غده چند مرتبه زیادتی خدام مفعول است آمدن دو مفعول از سوخته او با بخور سیاه تا به غده روزانه است

سکه



سنگ کرده و مثانه جردانسته اند **جربوب** جلوس است **جربوز** بقله یا است **جرب** باغی است **جرامنه** منسطه الاراعی است **جهدانق** و **جهدانق**  
 کرم دانه است **جهر المار** قوه العین است **جهر مصری** ترمس است **جهدان** خار است **جراسیا** فراصیا **جربند** بلغمه و بلغمی است **جهر** بندی  
 سبب الطیب است **جرجول** بندی محلی است **جربیل** بندی سفید است **جرجول** بفارسی اسم لسان الحمل است **جریه** بندی اسم عصفور است  
**جرج** بفارسی اسم زج است **جربی گوشت** بفارسی اسم سم است **جربیش** بترکی اسم شراب است **جراتیه** بندی حصی الزریه است **جرب** بندی  
 معنی ج است **جرب** بفارسی کزور و زرد گوشت استانی او بلبل طویل میا و یکی مستدر در دوم کرم و تر و کوزید در اول است مسمی و بلطف و در اول  
 و طبع سده حر و قاطع بلغم و مقوی معده و ملین جند سرد و در سینه و مغده و حکر و اخراج حصا و طول طبع ریشه های او محلی خون جلد و مریا  
 بغایت مسمی و مقوی است و جرم و ناضج و پرورده او سبک و ناکه است اذابت سرد و جریل مقوی معده و حکار و در دوشاد و در مریای آن  
 و نیند او که ارفشده او را با ربع اصل جوشانیده در خم رخته بگذارد تا مسک شود و بغایت کنده و بطی الاخذار و مصروع و عرق او که با  
 او و میناس گرفته شود بستیوری که در دستورات مذکور است در جمیع آثار بسیار نافع است مگر در مکار و مضار که او جهت اکل نافع و جرم او بطی  
 الهم و نفاخ و مضر و جریل و نصلش او در چاره و ابکام و نخته او با گوشت بزغال مولد صلاص است و قدرش از جرم او تا صد و شصت مقال  
 و در مری و صفی و از نیند او با چاه مقال و تخش محرک و در آنرا مثل اصل او چون بکجو و او را با یک جزو تخم شلغم در جود تر در زیر  
 طبع و نیند جردانسته اند و مثانه و عسر بول جردانسته اند و قدرش از جرم او تا صد و شصت مقال و در مری او را در بلاد قوه  
 کزبانانند بخش بقدار شتی و کاشن زرد و غلاف تخم او خارا که در دو قوند کور است در اول سیم کرم و در اخراول خشک و با آنکه صدفی و در  
 سوای تخم که ناه قوی تر از سبانی و محمول از تخم همین و حوزون خام او جهت سموم و صناد نخته اصل در کرا و جهت ایجاد خون که از روده  
 نافع و او بخش او در منازل باعث کزخین بولوم و مضر معده و حلق و عصب و مصالخش انسیون و محمول او مسمی و جرم و مسمی **جرب**  
 سنگی است که از زمین جردانسته اند و او شبیه چشم و طلقا و خطوط او مستدر و سفید و زرد و سبز و سیاه ظاهر است و بفارسی قسم او را با با  
 خوری که بید و قسمی سلمانی است و ظاهر عین الهم تر از چشم او باشد در سیم کرم و خشک و جالی و باصرت و باعث بیداری و جهت برقان و منع  
 خوابش با وجه عسر و ولادت بچیدن او در موی زنان موثر و تعلیق او بر اطفال موثر سیلان آردین در رافع جذام صیان و کله بران  
 موثر خصوص در بان با دارنده او در مین خوابهای هولنا که در رافع لقه و سوزن او جهت تقیه و جلا و دندان و زرد و او قاطع خون و  
 رویانیدن گوشت و درون کرم فاسد و اکتال او جهت رفع بواس و نزول اسهال است **جربانج** ثمره الطراف است و موثر کزبان است **جربوز**  
 شتر است **جربا طلی** و **جربری** که نیند شافل است **جرباد** زعفران است **جربی** خشک است **جبارا** تر است است **جربش** بفارسی  
 طغور نامند و آن هم کوفته کنند و مثال او است **جربشیزج** و **جربشک** تشمیزج است **جربش** بلغمه فارسی اسم مهره گووی است که در گردن اطفال  
 بکمر رافع چشم بر می نیند **جربشوم** تشمیزج است **جربش خروس** اسم فارسی عین الدک است **جربش** جربش جربش جربش جربش جربش  
**جربده** گیاهی است که از تخم درخ و برکش مفروش و کز روی بالا مرغ و روی دیگر اطراف محیطی رازی ریزه و بر طوطی آنها اول شتر بر  
 خطا شتر موی سفید و بر آن تخم کاشش سفید بایل بزودی و با عطریه و این نوع بلغم است و حیده صغیر نامند و سبانی را حیده که بزرگند

سیمانی  
 بانها عوزی  
 سحر  
 Agate







لش نوزن او بود ملک است و از خواص او که چون روز چهارشنبه وقت طلوع افتاد که در سجده او را صحرای سرد و معادن  
از دست برین جدا کرده فرودمانک سال روزگش در از حجاب شمرده اند **جلد** پوست حیوانات است و نسبت بگوشت سرد و خشک در هر  
در طبع فیه از در غذا کیمیش و صیغی او با بکار در در غنهای گرم باید نمود و بچین عضوی که صدمه و ضربه رسیده باشد پوست تازه گرمین  
درج کوفت و بزود مال آن بنام کسکین اوجاع و درم آید و سوره جهت او را م بارده معینه و الصاق پوست بر زغال بر صحت سالم موجب  
دیوست تازه برهنه در سم افی و پوست کوفت جهت فروغ غنیه و حاکم و در تراشه پوست بز قاطع خون جراحت تازه و خاکستر جمع پوستها  
چند نوعی است و یکی آنش **جلد** در صفا و سوخته پوست است ابی با ادرک رسیده روز منوالی جهت رفع سرطان از موده و تعلق پوست  
صل کسکین نهاد سرد و پوست شغال جهت کزیدن سنگ دیوانه و منع رسیدن او از آرد سوخته پوست سفید بری بار و عن زیتون جهت لعل  
و محرق پوست افی جهت در آرد الیه مؤثر است **جلد** اسم عربی فدیق است و بعضی بر بادام کوبی استعمال مینمایند و در الصنوبر کباب را نیز کوبند و این  
اشباه جم است که بکار صفا در سم الصنوبر است **جلد** دروغ غلیظ است **جلاب** از اشتر در در آنجا مذکور است **جلاب** در غنیه است  
**جلغوزه** اسم فارسی کیم میوه است و غیره الصنوبر است **جل** و در اجزای **جلیب** نوعی از بلبل است **جلجان** بر کرم کز و شامل است  
و بلبش مخصوص است و مولف تذکره گوید اسم سریانی است **جلیف** اسم عربی شام است **جلیم** قسمی است **جلر** حلق است  
**جلین** معرف کل نرین است **جلبان** خلاص است **جلجان** خشک است **جلجون** قودج بری است **جلان** قنده است **حاجا**  
جاوید است **جلان** مضر است **جلجون** صفت است **جلین** کافه علی است **جلک** اسم ترکی قطاه است **جلبان** سلق  
جاست **جلان** اسم ترکی حایه حضرت است **جلقان** اسم ترکی حدایت است **جلی** در لغت مکان آزاد در **جلیمه** هندی  
اسم است **جلیمه** نوعی از کیم است و یونانی اسفورا نامند بمعنی بن الاحمر و او غیر کیم بری است که کیم بری از سموم و ماکولند و او را  
در دیلم و او کیم نامند و جزیرا اشکاک کیم کوبند و ماکول است و در خاوشیه در جنت کیم و کیش بر کزوت است و شاخ پرش و نمزش  
بر روی در زنگار بعد از رسیدن سرخ و بی مزه و در بعضی بلاد در سالی مکرر بار میبارد و در دوم گرم و در اول برجه سرد و بی مزه و کوفت  
و سبز و دو سوس نافع و لثوق او کزوت است و شاخها و نمزش را جوشانیده او را با آب کزوت میجویم آورده باشد جهت رفع صق النفس و مرف  
عزمن و کزوتی آواز از جرب است و یک سفال برکت مسح او با آب قاطع امثال و جرب است و با هم وزن او شکر در رفع مرفه از مود  
است و نیز او محلل اورام و بلین و بلصق جرب است و صدام و سهل اصلاط غلیظه و از شیر کیم استیابی ضعف تر ذات میدان هم درم او است  
و چندی با لاد و حاکم سورا و جهت فروغ ساعیه و کله و نار فارسی جرب و نمزش روی غذا و نفخ و مضر معده و مصلح انسون  
و کیمین و آب سرد است **جرب** سنگی است که در حجاز و حوالی مدینه طبع میسر و سفید و رخ و آسمان کون باشد و بهترین او  
سرخ از خوانی شفاف است در سیم گرم و خشک و محلل در دفع خفقان و عینان غشی و سستی و طلاء او جهت **جرب** در دفع  
او جهت نفوس قضای حاجا و مجوبی نژد خلد است مؤثر و در زیر کزوت است با عشت دیدن خوابهای شوشن است و قدر نمزش  
تا کیم درم و در ظرف او کلی بوشنی نمودن در **جرب** است **جرب** لغای میخ نامند و طبع مثل تلخ و از آن لطیف تر



و جهت بیضه و بنهای صفراوی و محر و بغایت نافع و صداد او بر شانی جهت عاف و محر و مضر او رام باطنی و اعصاب است **جبار** بفاصلی بیست و نه روز و آن در  
 اعالی درخت و موضع طلوع است و قلب الخلد نیز کوبند و سفیدترین و قرمزترین است در اول سرد و خشک و معوی معده و قاطع اسهال است  
 غایب صفرا و لاغری کرده و غلبان خون و نفث لادم و در سردی و سعال در رفع ضرر نمید و رفع خمار و قوی صفراوی و صاف کردن آواز و منع خلل از اروق  
 و حر حرارت غیره از بدن و صداد او جهت کزیدن زنبور باغ و مضرش در مولد یباح و بطی النزول و مصلحتش غسل و خرا و کفیل بر آورده است  
**جمبوری** شترانی است که مثلک را با کجوشانند تا اسوز و در قی مگذارند و استعمال نمایند و بعضی شتران انگوری است که از جمبوری نامند  
 و کوبند آب انگوری است که در جوشانیدن به نصف رسیده باشد گرم و خشک و منضج و محلل و مشهوی معین جماع و سریع الاخذ از مولد خون غلیظ  
 و مسخ نه است **حجم** بیچی است شیر در کبری و بارنگ در از اندرون او سفید و شیرش مابین سفیدی و در زدی او شو و با اندک تلخی  
 و تندی و شیرینی و از بلاد چین خرد در استان کز مو شان نامند ساق و کیش شبیه زرد است در گرم و خشک و محر که ماه  
 خصوصام مای او جهت بوسه و زدن دم و ذات الریه و ذال الحنث نافع و مضرش سرد و مصلحتش صمغ عربی و قدر شیرش تا دو روز  
 و امین الذول کوبید از یک سفال تا یک سفال و نیم او با حلا برفع خفقان است در حال و از جرب است **جمل** بفاصلی شتر نامند که  
 کمتر از دو سال او بهتر از سایر کوشته او در دم گرم در گرم خشک و معوی باه و عضا و جهت ربع و عرق النساء و برقان و عرق البول  
 نافع و مولد امض سوداوی و غلاط غلیظ و مصلحتش از بزر چاره و شتران کینه و ترشی کبر و کجین است و بول شتر تسهل در رزاد است  
 در کام و درم حکم و سپرد استقا و برقان و سده حکم و تقوی باه و رفع مسی و بوسیدن او جهت مصلحت و نطول جوشیده او با حمل جنس  
 و فالج و خرد او رام محر و شیر او جهت استقا از موده است خصوصاً که ببول او منجی باشد و طلا را کوشته سوخته او جهت قوی و صداد تازه  
 او که هنوز گرم باشد جهت کف جرب و ادمت اکل شش او مورت کوری و حمل مغز ساق او با چشم بعد از ظهر روز شوالی معین حمل و نفوس  
 سرکین او قاطع رعا و آتش امیدن او با او مینا سه جهت صرع و خداد تازه او جهت تحلیل خنازیر و ثور و خور و طلا را آن جهت تحلیل موثر  
 و آتش امیدن کف و بن او در صینتی او مورت جنون و چکاندن آن در دماغ او باعث ازوال مسی او و کوبان شتر جهت نیم  
 و بوسه و قطع خون و شفاق دموی تا که جهت انزال قروح و سوخته او جهت عاف سوطا و سیلان خون جرات در او نافع و در بن  
 کشته شتران جان زنده بوده بر استین عاشق جهت رفع عشق کومین از موده است و چون کندم را بعرق او تر کرده طویر کجوزند همیشه شوند و  
 دمان او نیز همین اثر دارد و مینمایند در تقویت باه بعد از مسخ است **جمان** بعبری لولور است **جمنفوم** ریجان سیاهی است **جمبوی**  
 اسوس است **جمار** النهر ساق الما است **جمز** میندی است **جمل الحی** جروان است **جبار** بلغت مکان بر سرخ است **جمبوری** اسبندی  
 خفاش است **جمیل** بلغت و بلغم چمک است **چکل** اسبندی قفاست **چمبلی** اسم میندی یا سمین استانی است **چطیان**  
 چنانی است **چشم** راز و غلیظ و مایل سرنجی و ترکی و بلغم درونی او ساق بقدر تلخی و در طول قرصه و در کیش شبیه  
 بزرگ کردن کان و مرغ و زیزه و با شرفیات و کاشش سرخ و مایل کبودی و در شتران غلیظ است بکجوز و غیره و فی را در معانی نامند  
 در کیش شبیه کماض او غیر استعمال است در اول که در خشک و بغایت بلطه و منفی و جالی و منفی و محلل و در در تریاق محمود و مخرج



جنه جهت کزین مسکونان و هوام و سموم مشروب و درم حکم و سیر و عسول و اجناس حصین و صناد و جهت کزین جانوران و حشرات و دو  
خفته در حشا و جهت ضرب و سقطه و کسر عضا و دوی و از ازاله بنق و طلا و اوباختر کف دست و قاطع خون حیض و استعمال اوباسر است  
افوی است و مضر بر میباشند سقو لو قند زبون است و قدر ترش تا یک سفال و بدش در تقنیج و تحلیل کوزن و نیم اوسارون و نیم وزن پنج  
گرم و در سایر مواضع مستطاد و زرد و زرد بوزن او و بقای قوت او تا سه سال و قدر ترش و عصاره او در افعال قوی تر و قوتش تا سه سال باقی  
است و طریق اخذ او است که اگر کوبیده بخورد در خاصانیده بچشاند با آب غلیظ شود و سیاه نموده طبع دهند که معتقد کرد **جنه**  
بفاری اشکلان و ترکی اعلان اشیا نامند و آن شبیه کیفیت است و حیوان آن مائی و در آنها عظیم تر است تا فسی شود از سبک بسیار که یک تری  
او سنج مایل سبلی و در خارج آن غشیش می کند و در دماغ او است که نامند و قیاس تقاضای آن می کند که حضرتان بوجوه جنین باشند و صفیانه  
او را ملاحظه نموده که صیاد قطع کرده اصل او بولون است که بعد از خوردن او در خاکستر و پرورده کردن در دو دکاه بعد از مدتی صاف  
ببولون شده و این کرد و نوعی است که نسبت به آن حیوان غیر سبک است و بکری است و بهترین این سنج و بعد از آن زرد است  
و سیاه او از سیاه قتل است در ارض گرم و خشک و مفتح و محلل و تریاق او و یارده قتل او اکثر هوام و محقق جهت اجناس حصین و اهر  
مشبه و ضیق و فواق و مضع و الخلیجای مرانی و قویج و بلغم و کبکی و خفقان بار و دوسیان و فالج و عرشه و سایر امراض بارده  
دماغی و عصبانی نافع و هیچ حرارت عجزی و سقوط و طلا و او جهت در سر مزمن و سبک و کزاز و صرع و تشنج و سگرم می دروغن او  
و بکثر نفع او بار و غیرها حکم کلیل او را در مزمنه و در دمای بارده مثل مفاصل و امثال او و کدشتن او و کوشش است و نعل سامو و صج  
بارده آن و آنحال او جهت ظلمت بصر و در موی و محمول او مصلح حال رحم و مسقط جنین و در حیض و بول او است که این بقدری  
که افزون خورده باشد رافع سمیت افنون و چون مساوی او افزون بسیار میماید و از ازاله کند و مضر خوردن و مصلحتش ترش است و قدر ترش  
تا یک کدک و بدش مثل اوج و نصف آن خفلف و در بعضی مواد بوزن او مشک در امراض جگر و فون و جهت کلیل رطوبات لرزه  
سینه و فون او خفلف و فلت او در طفل و فلت او زرد است و جنه سیاه بقدر یکدهم کشنده است در مدت روز و تریاق او ترشی  
نوع و شیر الیغ است **جخل** قسمی از بلیون است از دوش خیزد و در افعال مثل او است **جنه** خیره ناشگفته هر دختی را کوبند و اگر استعمال  
او در جنه الزمان است **چنار** اسم فارسی است **جنج** بلغ فارس است **جنجوره** قنطاریون دقوت است **جنج** السته خرف است  
**جنجی** امر قنطاریون است و در قاف مذکور میشود **جنجر** اذان العسرا **چنل** صخره است **چینه** بهندی زینق را کوبند **چکال** اسم  
فارسی است **چن** اسم بهندی صندل است **چن** اسم بهندی قنقل است **چنه** بهندی نخود است **چندال** بهندی قسمی از بلیون است  
**چکه** بهندی قنطاریون است **چوز** بفاری کردکان نامند و مزاج در دم گرم و در اول خشک و بارطوبت و فصلی و بلیون طبع و محلل و مهبی  
و طبع خیزد و خوردن ده سفال او کبابه سفال الخیر کوبیده باشد در بلیون طبع جز در میان کرده اوبابوست است **چک** که از هوای  
باشد معین و معرکه او را چون شایخی بود طلا است **چش** بار و با سبب او نار و صفاق و قوهای اطفال غرغریا که در می است  
مندی موبت و مینو و جهت حره و غرب التواد و در التعلت و درم بلیون و خوردن او با از زوت مانع ضرر از زوت



و مخم که معده و بی عدل و ضا و او با کت و غسل و باز جهت کین مکتوبه و محمول مغز حرق او با اثر جهت منع او از خض و خوردن مغز او را نشاء است  
سهولت فی و با کت و سد است از معوم بخورد موجب عدم تا نترسم و بعد از آن سبب نفع است و انکار او مخم حب القرح و مورت درم حلو و خوردن و  
مصلحت آن این در مغز حرق و من مصلحتش خشی کش که منکاج او با همیست و از خواص است که چون با همس نکو بنیز بر او ببرد مس را بر زده کند و در  
سوت که در کان که با پوست زاننده باشد بقدر کمال بار آورد اما مثال آن جهت قطع خون کسیر حر و التخال آن جهت حر و سبب دفع  
دبست و ضا و مغز که حرق او با زلف همیست و حرق سوس و حوش نیدن صحیح او در روغن منغیر الطعم و سایر طعمه منغیره باعث رفع مغز آن و در او که از  
کردن آن سر و غسل با آب کتورینت و منغیر حشاق و بخوردن آن و خون بن دندان و او را هم و سنی آن بعد از طلا و تازه او با مثل آن بر کرد  
در کت حشاق و صداد مغز و منغیره و کل اوجاع باره مثل نفوس و جهت فالج و مثال آن و قطرات آب بر او که گرم کرده باشد جهت حر کردن  
و شامیدن محمول کردن خاکستر پوست نانی آن جهت برف الدم و در او جهت اجابت و صغیر آن جهت قرح خنثیه و در دندان و مری ای  
با غسل همین کرده و کت گناه و در آن طبع و نفوس روده او خوردن محمول پوست نانی او هر روز تا در مغز جهت تقطیر موی نافع و پوست  
تازه او که با خمر الحیدر رسیده و با سر که طبع دهند و با یک خنثیه هر روز بر هم زنند خضای قوی و با دوام است و نهاد پوست تازه او حشاق  
و قوبا مفید و طبع هم و قوبا با کت و قیه پوست حرق درخت او در معده منغلی از غدا قوی و فاطمه اصطراط لجر و جهت درد شکم و اسهال نافع است  
و چون پوست حرق او را در روغن زیتون حوش نند تا خمر شود جهت بوسه و امراض معده بغایت مؤثر و مسواک کردن با پوست حرق او در روغن  
منغی و باغ از اصطراط و نسیان و مسواک پوست زرد او مقوی است و طلا و راه جو او با سر که حشاق کردن در خضار حشاق  
و بازفت حشاقی کردن عضوی مخصوص خضیا نیدن او چند روز در روغن زیتون جهت منع تولد فعل از حشاق با دانسته اند و شراب حشاق  
محرافته اند و چون در فصل خزان در شته های درخت او را بریده در روغن زیتون بار و در آن مقدار کجوت نند که در روغن سیاه کرده و در روغن  
مذکور اضا و نموده در شته کرده ریشه بریده را بروشی در شته کنند که بقدر شته برسد و در همین او برسد کرده کجوت نند و قوی که  
درخت با زرد کرد بیرون از درختی شته بر باد در شته یافت شود و آن خضایی است که در آنها از او مانده و موم لفته نکره تا یکساعت بماند  
و چون قبل از خوردن بر ایشان در حمام طلا کنند طبع او بیدن مکرر و کند و کندی حشاق دانسته و روغن کردگان را خواص مثل کتبه خنثیه  
او است و محلول در روغن او در زوری است هم تا یکساعت در روغن حشاق جهت از جیره باره نافع و طلا و او جهل که در خواص حشاق درم  
کردن آن صفا و دفع درد های باره بینی از ایل خوردن قوما و دار النعل و قمل خمر و مسعوط او جهت لغوه و فالج و شش نافع است و در  
مغز گردان حشاق حشاق بوزن او در روغن زیتون سید با نایا صفت مغز گردان مسکن مغز و مصلح قرح است و شش و مساه  
**جز بو** بپاری جوز بو یا کوبیده درخت حندی است بقدر تخم مرغی و چون مغز گردان در معده عفضی سرخ ستره رنگ و درخت او بعد از حشاق انار  
بهترین او تا در حشاق است که خطا سیاه داشته نند در دم گرم و خشک و کوبیده خشکی او در سیم است قاصص و مغز و مسکن و مطلق و قوی  
و نم آن در می و جگر و حافظ حرارت عزیز خلد و ناصم و جهل است جگر و سیر و او را هم باره آن در قطن و حشاق کردن عرق و بون  
در بوی دمان و تحلیل ریح و رفع کلف و تمس و عروق غشایان و قوی و در معده و زلیق الامعاء سهولت معدی با در روغن زیتون







دبا اندک

من پهل

عسل بنوشند بجايت معنی در بی غلبه است **جوز الخمس** ترشتری است مندی بقدر فندی در دریا و حال دارد پوست او نامجو ارد و در جوف او دانه بقدری  
 و زیاده از جوف عدوی شود در دم گرم و خشک و سهل بلغم و لزوج است و سودای محرق و قدر ترش تر تا در دم است با آب گرم مصطک **جوز الجبر** دانه  
 در درشتی ناله و در جوف او مغزی شبیه بانه الو باله و سرخ زنگ ترشتری و قفس نایل سفیدی کرمی و خشک و قاطع اسهال با آب کین است ماب و خورد  
 و جبهه او زام نافع است **جوز القطاة** دانه است شبیه کاج و قوطان در خوردن او در حوص و گیاه او پر شاخ و مستطاب روی زمین در کوه و در  
 در کیش شبیه برک فرود از آن عریض تر و خار نازک و منبت اوزین نمناک و ترش مثل کاج برده دارد و در جوف برده غلافی کوچک نایل  
 مطول و درون غلاف و دانه کوچکی است نایل کرمی و خشکی و خوردن بر کیش حبه قطره السول و خورشید خضو با طبع بلون و عصا برک او  
 جهت قوتی رخی و خلط نافع است **جوز الشکر** ترشتری است در جبهه کثیر الوجود بقدر جوزی و اندک طولانی و مسند و آنها را دانه پوست  
 خشک او صند بار در قفس و در کت است پوستی صلب و در جوف او دانه شبیه برانه انکور در عدد و جوش و دبا اندک تنیدی و اهل مصر او را قفل  
 السودان گویند و زنگ او نایل سفیدی و تری در گرم گرم در حوص و مسقط جنین در نافع در دمنه و و اسطوخ اومنت جهات  
 دروغی که از اسطوخ او دروغن زیتون ترند و منبت جهت در کرم و سایر اعضا مفید و قدر ترش تر تا کس مفعال و صبح نشنا و باه و مصدع خوردن  
 و مضر و مصلحت کثیر او بدیش نصف او قفل و در کرم گیاه ایچره است **جوز الکوش** و عوض جوز القی نیز گویند ترش تر است مندی شده کرم  
 در شکل و زنگ و مسند و بلون پوست او نازک و در جوف او غلافی شبیه غلاف شاه بلوط و طعمش مثل ماقلی و در کوشه شبیه کلاب و کلس سفید  
 و در اخر نیم گرم خشک و بجايت معنی و سهل و معنی برن از اصلا طارده و جهت رفع سرد و صلابا و اوجاع بارده و حصا نافع و مری اعضا  
 بر تبا است که بعد از خوردن او نایل کمال اصلی می آید و مصلحتش فوکه و روبر و قدر ترش تر تا کدک و کدک و کدک است یعنی اسهال  
 و مصلحتش کخن است در متواتر بر بن و شاه میدان سرد عطر است **جوز خرم** بضم اول در او جمله معر که گویند ماری است و کل  
 گویند نیز گویند خرمی است شبیه معر که دکان که بر روی سنگها مگول می شود سفید نایل بر زدی و چون در عسل کدک انداخته شد فلفل  
 او هم عظیم هم مریسند اول گرم و خشک و بار طار فضله و بجايت مبی و محرک ان و مسمن و معند ان را و جبهه کف و حوص  
 باه است و جهت تصد و رفع عسر بول و قطع خورش از کل خوردن و امثال ان با آب سرد و کت قطعه زرف الدم و ضداد و جهت قویا  
 و سفید زرف الدم نافع و معنی و معنی و مصلحتش رها بر انار و قدر ترش تر تا در دم است و چون کرم طار او را باه طار عسل و مری طار اب  
 گرم بسیار بر زمین و مخراف را پوستانند در در شرانی مسک شود کدی که در قفس او اسکار مثل خمر و قوی تر از ان باشد **جوز ارم** دانه  
 گیاهی است سرد بر بقدر که دکان و سفید و صمد زرد و خشک و در طعم شبیه شاه بلوط و دبا اندک تنیدی و چون خشک شود در ان او بر رقی  
 سیاه ظاهر شود و ساق گیاه او بارک و مسند و زیاده بر اعی و جوف و حوص و او بجز کلس شبیه نفعی است و سفید و خشک بسیار  
 بارک و نفع او در کیش شبیه بر کزک و در مزارع و جبال مرید و در دم گرم و خشک و محرز و مسک و موقت است و مخرج  
 گرم همه خصوصاً چون با خشک مطبوخ بنوشند و نانی که از او ترند و منبت بجايت مسوم و ضداد او جمل او را م با طبع بلون  
 است در کیش و جبر دانه است و قدر ترش تر تا کس و مفعال و مصلحتش در کدک ترش تر تا است **جوز صفا** بلغمی با در جوی است



بقدر نخودی و سنگ زرد و زرخش بسیار که چک و بعد از آن سید مرغ لوان و شیرین باقیست و درخت او بقدر درخت آلبالو و خیری زرد کش  
شیرین است و گلش سفید و در بعضی بلاد خزان می کند و در مکانین بلخ و خوارانمند در دو کم و خشک منتهی از او خار نرزه و بقدری منتهی  
و خوردن او قبل از طعام بسیار مکن در معده و سایر اجزای بدن علی الخصوص در دگر و منتهی گاه و ناضم طعام در کل حال او مانع تغذی اظعیر  
معده و مضر خوردن و مصلحتش انارین و قدرش بیشتر تا در زم است **جوزابه** طعامی است که از اردکنند و بیشتر مینهند و نیزه ای او باج که  
و آن مرط و ملین و موافق سینه و شش و قلیل غذا و نفخ و مضر صاحبان ریح و رطوبت معده است **جوزالرقع** رقایمانی است **جوزالاهل**  
**اهل** است **جوزلطیب** جوزی است که در جمل است **جوزماثم** و **جوزبانان** و **جوزبمال** و **جوزمفائل** جوزمانی است **جوزالمرج** حبیب کالج  
است و گویند دغلی است **جوزالسر** و **جوزالسد** سرد است **جوزالره** بنیف نندی است **جوزشیران** فلوس است **جوزالحبث** جوزالحبث است  
**جوزالانها** و **جوزالبر** جوزالقطاه است **جوزارمانوس** قسمی از محاصه است **جوشانی** جوشیه است **جوبیل** لغت اصفهان کاشم را گویند **جوه صبا**  
اسم فارسی از روست **جوغان** اسم فارسی شنان است **جوان** سپر عم اسم فارسی بلخ است **جو** اسم فارسی شتر است **جوبرینه** اسم  
فارسی است **جوبک** شنان اسم فارسی عطیش است **جوبر** اسم ترکی و علی است **جوانی** اسم نندی ناخواه است **جورای** اسم نندی  
دزه است **جورای** اسم نندی بسیار است **جون** اسم نندی قمل است **جونه** اسم نندی نوزده است **جوهه** اسم نندی فاره است **جونک**  
اسم نندی علی است **جوبهار** اسم نندی شانه است **جیو** اسم نندی طرف است **جوکا** اسم نندی حمض است **جولانی** اسم نندی  
بقله یانیه است **جولی** اسم نندی کرناج است **جینکا** اسم نندی خردالجه است **جهار** اسم نندی شجرات است **جهایح** اسم نندی محض است  
**جهلرا** اسم نندی شتر است **جهلی** اسم نندی حج است **جهری** اسم نندی شج از می است **جوده** کا دران شجره ای مالک است و صابون  
انفاق نامند **جیک** اسم ترکی نری است **جیشیر** کجشک در دانه های ریزه شیره ای که در توت میسازد رسیده است و سبز  
و ترش شیرین و در بوش سوی خوزه کرنگ و لذیز و گیاه او بقدر شری و زیاد از آن در کشش شیره کرنگسرخ و با اندک خار و گلش  
سبز و سفید و مثل شیره گیاه او همیشه سبز و در مکانین سرد و در بلخ و در کلمان و ما در آن خرزه کا نامند و این تلخند و می توانند  
است و گیاه دیگر که در آن است و دانه سبز و متفاوت بقدر نخودی از وسط او میبارک متصل و در کشش بقدر دغلی و با بقیه و آینه های  
او مثل سر سوزنی و از جمله خارها و او را گویند میده اند و در دو قسم طرسان موجود است و اخر در مکانین حر با نامند و آن دانه اس بری است  
و چون یک سرد و تر و مقوی دل و مطفی صفرا و مرط و مقوی دماغ و جنبه از خرد سواد و و خفقان و سوال بسی و در و کد و لو است  
و تصفیه جان و صوری و جوی و دفع و در جمیع افعال گیاه او مثل علی است **جیدار** لغت فارسی بسیار است که کشش مثل برگ بلوط و با  
سبز خال بر زدی و شترش بقدر عصبی است و در بر روی او شنبلیلی می شنند و از آن دانه سرخی بقدر عدس مسخفد گردیده است و نمونی کند  
در سرخی آن زیاد می شود و از آن خمر می گویند و در حروف است و الله تعالی نیکو شود و دنیا او در سیمه بد خشک و شستن در  
در آن طبع کر او جهت کفایت طبار است و در کوزه تازه او حمد او را مکاره و تسکین در دو منع زیاد می آن دانه عسل است  
خشک او را بار سرد و اسهال و با عسل دروغن **جوز** و در او حمد اللطام اجات و طلا و او جهت بقوت او حصار است



نافع و قدرش بیش یک ميفال است **جيوه** اسلمی زین است **چک** اسم دلی صفت **جیران** اسم ترکی غزال است **جیفر** اسم هندی جوز است  
**جیمال** اسم هندی دندان است **چینه** اسم هندی دهن است **چیل** اسم هندی حد است **جیولی** اسم هندی نمل است **جیلدار** اسم فارسی است  
 است **چمیدون** اسم یونانی شایسته است **چمر** نوز است **حرف الحاء حاشا** نوعی از بودا که است **حاشا** شکر و قند یکدیگر  
 و شامهای بارانک نایل سیرخی و پرپرک و بابک و گلشن ریزه و در و سفید نایل منغشی و مرغی و در سنگ لاکها میزید و کجش کو حکم از خرد است  
 در خرد و گرم و خشک و مسخن قوی و در رول و حوض و عرق و شیر و خرچ حسن و منم و مفتح سده است و منغی شش و سینه و مقطع و سهل بلغم است  
 گرم و منغی معده و کرده و محل خون جامد و تریاق سموم باره حیوانی و نباتی و شکوفه خالص سهل سودا و اوقایم مقام اضمون و چون حاشا را  
 با نمک بر کوشند مهبل بلغم و خلط منخه بان و طبع او با غسل جهت بر نفس و منغی سینه و مضمون او با آب و عسل جهت قوی و خلط منقول در  
 و کلو و تقویت کرده و منغی آن و بحر ناه و رفع صرع و خوردن فیل او با طعام جهت با صره و صماد او با سرکه جهت و نایل منکوره و اورام  
 بلغمی و باره کندم و با شکر جهت عرق النساء و نایل آن نافع و مضره و مصلح شمع و قدرش بیش از دو ميفال تا بخردم و در شش منور آن  
 افتیمون و در غیر تقویه کوزن و نم او صغر و چون یک خرد او را با ده خرد آب الطور بکوشند تا نملت او بسوزد و در جمیع افعال قوی است و چون  
 صمغ ميفال او را کوفه و منخه در لیمو در شکر رطل آب انکو از آن خرد که از آن خرد شود جهت تقویت با صره و رفع سقوط اشتها و اوجاع عصاب  
 و سردی آن و سایر اوجاع مادی و نملی گاه و قشعره تپهای باره و رفع مضر سردی او او بر ف و سموم باره بغایت مؤثر است  
**حاشیش** بغاری خوش بخت کوبید چیزی است که در ابا میخند شود و نایل سفیدی و بد مزه نایل شیرینی و حار و بسیار تند و قوی تر از زعفران  
 و در چهار گرم خشک و نیم دریم و منغی قوی و نیم دریم کشنده است بقی مغرط و صماد او جالی و مرغ کشنده و صماد و استعمال آن است و جهت امراض  
 باره استعمال او در خارج بدن جا نیست **حاج** بغاری شیر خا و ترکی دده مکانی نامند که باهی است که در تخمین او منغی کرد و گرم بسیار  
 و رادع و جالی مفتح و تریاق سموم و شرب کجور و صماد او رافع بواسیر و طلاء عصاره و سوسنة او جهت فرود سینه معده و مضر کرده و  
 مصلحت کثیر و در شش حد فو ق و در غن او اگر از آن نازه او ترند و در نه جهت معاصر و جمع علل باره بغایت مؤثر و اکتحال غلیظ و صفت  
 خفیف چشم و در طر قطره او در بینی و بعد از آن استنشاق برود غنقه رافع صدراع مزمن و محرک البته اند و شکوفه او جهت بر نافع است  
**حالوما** اسم ربانی ابو حلس است **حافر المهر** سوختن است **حافظ الفظین** است **حایع** صغود او است **حایس** الحوز نوز است **حفظ**  
 جوز و از آن می کنند **حافظ الکافور** فلفل است **حافظ المونی** و **حافظ الحساد** قطران است **حافظ الخل** و **حالی الشعر** فرفون است  
**حالی الشعر** جانسوس کوبید زنج است و بعضی کوبید حجر العقیق و بعضی کوبید فانی است **حالا** اسم یونانی آن منغی است **حالی**  
 اطراف صفت است **حافر سم** حیوان است **حبال النیل** بغاری تخم نیل و کوبید او دانه گیاهی است شکر و عسل و در مجاور خود می کلش  
 کوبید و نایل کل او را از اوقات نیم می اند و در علف هر گل سه دانه منگت می باشد در سیم گرم و خشک و مهبل اقسام گرم و با ترند  
 مهبل بلغم غلیظ و با سقمو بنا مهبل صغور و اطلاق غلیظ و با بلبله مهبل سودا و مفتح سده و کجور جهت برض و منغی و تقویت بدن  
 در در مفاصل و سایر امراض باره نافع و قدرش بیش از یک دانه است **حالی** یک دریم و زیاده او کشنده مغض لصون با سایر افعال

x

حافظ الاطفال

حفظ



منزله و صلاحتی بلوغ و آلودن او بر و غنای او بدیش بوزن او شحم مختلط و سوس آن حرامی است و مفرد او بعد از روز عمل کند و با حرام  
بر عمل است و پیش از آن باقی ماند **حصب العلی** بار نبات اناخوریست و آن مذکور شد و این شسته بکرده کوی از باقی نر که زمان طول  
در وسط او خطوط و رنگه تفریح از الوان مختلف است و پیش از آن باقی در او در او کم کرد و در اول خشک و موقی قوی بلغم و در بعضی در حرمین  
و در مسکو مفتت است و جالی آثار با شراحت صواعق من و تعاقب هفتاد او در آن چهرت عصر ولادت مجرب است و اندو بدستور  
چون هفتاد و پنج هفتاد و او قدرش از شحم مختلط تا که دریم و مکرر معنی و مصالحش روغنها و صمغ عربی و مصطکی و زیاده از دو درهم  
او کشته است **حصب الزم** غیر کنگر است که مولف اختیار آسان کرده و مولف تذکره گوید که نبات او کمتر از درعی و کیش مسته مثل دریم و  
کشم صغیر است و او سرخ رنگ و مایل تیره و در وجود او دانه صلبی بود و مفردانه سفید نرم باطن پوست او مایل سیاهی سرخی و قوی تر که از خودی  
و مریخ و خوش مزه در در صلب است و در دوم گرم و تر و بار طریقه و محرک و مسهل و جهت من کرده و تقویت جگر ضعف و امراض سودا و  
و خشک سینه و معالجات حرق السول نافه و مولد سده و مفرح خلق و مصالحش سنگین و قدرش از شحم مختلط است و در شحم حصبه الخضر  
**حصب السنه** بفارسی نقل خوابه گویند و آن است بقدر فلغی مسته ز سیاه لون دلسا و مغزش سفید و شیرین و نبات او بقدر غرضی  
در کیش سفید و غیر در دوم گرم و در اول تر و کثیر الغذا و مریخ و مسهل و کثیره او با باد الحاصل مسهل و صغیر بلغم و صفرا و ربع رطل از آب  
برک او مهمل قوی و قدرش از شحم مختلط تا که دریم و در شحم پسته و کنگر است با المناصفه و بطی النزول و تقویت و مصالحش سنگین و **حصب المنیم**  
بنون بعد از نیم و سین مملو است عربی اسم دانه است خوشبو شبیه بحدی الطم و از آن کوی که بقدر فلغی از حجاز و یمن خرید و گویند فلج  
در در حرق سینه بسیار در دوم گرم و خشک و مقوی معده و سخن و مریخ و جحف زطوبات غریبه و مقوی با ضمه و مفرح و در شحم  
و در در اوع کجاری و مصدع و مصالحش شیر و شکر شحم مختلط و در شحم کباب است **حصب القلت** بفارسی شمشندی گویند و آن  
سیاه مایل از زرق و براق و شکر کمان و از آن نر که مایل تیره و شیرین و در صحن خاندن احدی حرارتی می کند گرم در دوم  
و خشک و کوی مایل بر طریقت بیاض مفتت حصار کرده و در افع فواق و در بول و حوض و بلین طبع و مجفف منی و بواسیر و مفید  
سوز و صداد و جهت کوی رنگه خیار و در افع بواصر باغ و مفرزید و مصالحش عسل و قدرش از شحم مختلط تا که دریم و با زرب و عقدا ابل  
چند است که چون او را گویند سبک سالیان سنگ را قابل قطع می کند **حصب الراس** دانه است شکر مویز و دلسا و غلظت دارد و  
بسیار و پس از آن که شندی و عطریه و کل نبات او شکر پسوس درین در حرق سینه و در دوم گرم و خشک و مریخ و مقوی  
و باغ حرمین آن در همه امراض نازده نافه و قدرش از شحم مختلط تا که دریم و در شحم راس است بقدر نیم وزن آن و مولف مالایس مویز را  
حصب راس دانه است در شنباه او جهت است با و است **حصب السیان** شحم در سیلیان است بقدر فلغی و نر که از آن دمایل رطل  
و موش سفید رنگ او اشقر و در وزن ثقیل و طعمش تلخ و تخم نام نمره و بی مفرد است و با لعان حرمین سیلیان در  
او مفسود است تخم نبات السیان را که شندی الواقع به او می شود و در سیلیان در او در دوم گرم و خشک و در بول و حوض و مقوی  
حمه و با قوت تریا و جحف زطوبات معده و احشا و معاد افع مخصص و امراض بلغمی و سوداوی و صین النفس و در معده و







جهت قضای حاجات و خوردن و حبس گزینیدن سوام و نشه خوردن است از و چون باسد و مصطفا و قسط دروغن بچشانند جهت فایز  
و از زلفه و در غش و مفاصل و اورام شراب و طلا و همت هر کس و ضربه و سقط بغایت مفید است **تجربو** در غش است در عمان از اصل بزرگ  
و ای لطف و چون شکسته شود و اجزای او شکل میشود بقدر کجودی و زرد تر از آن و خیری نرمی شیرین دارد و همه اعراض و نذول و نذول و بسیار قابض و  
ترش و مادامی که در فراموشی و غش تا سه سال باقی است و چون برون آید تا یک سال در دم سرد و در دم خشک و قاطع اسهال مزمن  
و زرف الدم و تشنگی و التهاب صفرا و قوی و غشمان و چون بکنند مداومت نماید جهت رفع صداع حاد و منع تصاعد بخار بر باغ و سرد و در  
دماغی جهت جیر نافع و مضر نیست و مومر و سعال و مصلحتش کثیر است در تشنگی و در بلش سهاق است **جایز** بفاصلی مردم کثیر است  
تا مندی حیوانی است از کس که حکم در نکلش اعجز و زرد و مفعولش در غایت نرمی و در زربال او مستور و چون پرواز کند نکتش می گردد  
و در شب مانند اظکرمیدرخشد گرم و خشک و حاد از دریا و قوی تر و در اوقال و مکعبه و مقلع الراس او را که خشک شده باشد  
با دوزده مقلع صفت است چون در روز نوبتند جهت اخراج سنگ کرده و مثانه جردانسته اند و مظهر بکعبه و خشک او با روغن گل  
جهت هر کوشش و کوی و باضه و سفید است و پوسیده و در بین او با روغن کبیر یا جبار مورث دوری مردم و قضای حاجات موزا  
**جایز** حیوانی است بسیار کوچک و سیاه و شبیه عقور و از جنس مار که در دروغ غیر پیدا نمیشد و چون کسی را بگذرد در یک شبانه روز  
از نکلش از رویه زرد می گذرد و علاجهش سرد و خنک و قوی است **جاری** بفاصلی هویره نامند مرغی است بری خاکش ریازک و منقش بسیار  
و مقلعش در باز در اخردم گرم و خشک و موافق مبرودین و گوشت و بر او با بلبل نکل و سبیل شتر جهت ربو و ضیق النفس و مهر و پرده  
سنگدان او جهت خفقان و اکثر امراض سینه و الحبال او با مثل آن نمک است البته از نزول این غایت نافع و چون بر او را  
با دوزده مقلع صفت است و در نکلش خنک است و در قطع اسهال دوری که در نماند بی عدل است و چون  
او را مقلع مار و شتر است ربو و ضیق النفس و خاکستر او جهت نایل صنادان نافع و گوشت او در هضم و مضر خوردن و مصلحتش سرد و در  
جینی است و گویند چون ناخن او را با هم وزن او المیزم سائیده با غسل مالکی اطعام کند باعث تخمت مغز طی میشود و تعلیق او موجب  
فصل و تعلیق چشم است او را فحش چشم زخم و تعلیق سنگی که در جنبه دان او بهم میرسد قاطع رعا و مضره او خضاب خوبی است  
**جرب** مرغی است شبیه بجاری و از آن کوچکتر و در کنار آنها می باشد گرم و غلیظ و مولد خون سوداوی و مصلحتش مدهاجتس و با دوزده  
جرب کرم بدون روغنها استعمال نمودن **جوب** بفاصلی دانه نباتا را گویند و در طی ذکر اصل هر یک از این است **حق** بفرقی اسم  
کل نار مانین شکر و گیاه خوشبو است و از مطلق او مراد خود بخبری است **حق الفیل** و **حق الفأمر** از جنس است **حق الراعی** ریختن  
است **حق ترنفل** فرم خشک است **حق اترجی** و **حق ترنجانی** با دوزده است **حق القرب** با دوزده است **حق خراسانی** بقاعه خراسانی است  
**حق صفری** و کرمانی و سبانی شاه سفوم است **حق بنطی** حمام است **حق المحتاح** و **حق المار** فودج نهری است **حق الشوح**  
مرد است **حق جلی** قاطع مصلحت است **حق النهر** سیاه است **حق القبر** کرسنه است **جرب** مده است **حق القفل** در حرف  
قاف مذکور میشود **حق ریجانی** سح است **حق القنب** شمشاد است **حق الحنظل** حبه است **حق السمنه**



**حب اللب** کالج است **حب الدمع** حب الغار است **حب الورد** گرم دانه و آن ترش است **حب الفهم** بلاد است **حب الرث** تخم نوعی از جرج است  
حرف منطقی مانند **حب البطم** حب الحصبه **حب الوز** لسان العاصی است **حب الرث** از الحامض است **حب الفقه** تخم شکر است و کوبیده تر  
کمون **حب سانی** دانه فله است **حب خطائی** و **حب السلاطین** دانه است **حب النافوخ** بلغت بعد از دماغ و لوبه خشک است **حب الاشن**  
عذیب است **حب العز** اهل است **حب الصراط** مازویون است **حب العروس** کباب است و کوبیده تخم سلون است **حب جلوه** انیسون است **حب السود**  
شونیز است و شمشج را نیز مانند **حب العصفور** و طم است **حب الملوک** ماهودانه است و کوبیده دانه است و کوبیده صبور کباب است و بعد از  
کوبیده بلغت ادرام فراصیا **حب العصفور** دین است و کوبیده بلغت است **حب العار** عنب الثعالب است **حب حین** و **حبین** و فلی است **حب**  
**المالکین** لباب است **حب** بلغت اهل که بطبع مندی است **حبلم** باره شکره در روغن است **حب حرد** عوزه الکور است **حب حرد** سبزی  
اسم نفع است **حب** اسم هر چه از زمین صلب گردد از توالی رطوبات و صفای موه بعد از بی باره مخرج ارضی او گردد و خلاف رنگ او محض  
و غله طوط و حرارت در امثال آن می باشد و رطوبت و برودت غالب بر دو موجب ساض اند و فلت بر دو باعث کرج و حرارت است  
حرمت افزون آن سبب صفت و حرارت مفرط و رطوبت ضعیف موجب سودا و محار در غیر مسک المراج بخلاف رنگ ظاهر او می باشد **حب غلی**  
سنگی است و غیره با اندک شگافی و چون بسیار شرمی گردد در دم سرد در اول خشک و قاطع نفث الدم و محض و صفت خشک و جهت فرغ  
معده و صداد و ازدواج مواد و کمال او ختم منع نوازل و فرج سلق نافع و مورث یرقان و مصاحف غسل و قدر ترش تمام در دم و پیش  
شاد رخ است **حب غلی** سنگی است سفید و سائیده او غلیظ مایل بر دی و شیرین مایل بر حرارت و منقح مروح و در حال ضعف ترا جرجی است  
**حب منقح** سنگی است زعفرانی رنگ و نور تو زرد و روشن و از انواعی مغرب خرد در شکل شبیه سرج و در قوت قریب شاد رخ و اندک از  
ضعیف تر باشد و خزان جهش قروح عمیق چشم و البیام طعم قریه و بر آید کی صدف و خشت و جفان بهتر از جرجی است **حب قطل** بلغت  
دانه نامند و آن سنگی است مایل بر سردی است و بغایت زرد و شکن و کا از آن با وجامی شویند در اول سرد و خشک و قاطع سلیمان چون در  
ظاهر و باطن و محل ادرام و مجفف قوی و شامیدن او با جهت اسهال فرمن و در دمانه و نفث الدم و فرزند او جهت قطع سلیمان  
و دفع بلوی تخم و زرد او جهت قطع سلیمان خون جراثیم و کمال او با جهت فرج چشم و با موم روغن جهت منع زیاد شدن  
قروح حقیقه و البیام جراثیم نافع است **حب حبشی** سنگی است شبیه بر جرد تیره کوبیده نوعی از زرد است و از بلاد حربه خرد و سائیده او  
رنگ میشود گرم و بسیار تند و منقح و جالی و جهت از آن فرس العتبه و بیاض و انتشار بدون ورم و طوره نافع است **حب البود**  
است شکل لوبه مایل سفیدی و با خطوط متوار و در آب نرم می شود و طعمی ندارد و در جرجین جملگی که تیره ماده صبا و ماده او مسترد و سفید  
مخطط بسای و سرخی مثل سنوبیه و بعد تجویزی است و جهت صزار زبان جرج و نیز او شکل لوبه و مخصوص صهاردان است **حب لول**  
گرم و در دم خشک و کوبیده معدل است و در لول مانع تولد صفا و از کله انک تا نیم منقال او با ججه منقال است صفت سنگ کرده و دمانه  
و طلا در جهت البیام جرجیت و با غسل چشمین صلابا نافع و مضر معده و سیرز و مصحح چشم کشش و عین است و کوبیده مضر جگر و  
منع است **حب القفل** زرد مولف نالایع جرجی است و این نامند که بیکان سنگ تیره است و بطفلی است که در صحن خشک کردن

مفل



در بخت  
ف

فلفل مان مخلوط شده کنگر اورا حاصل میکند در اطباء مثل کله مستعمل است **حجر القهر** سنگی است که نفقه را خرد میکند و در چین بادی نوزاد است او  
 مبدل سفیدی میشود و با اندک شفافانی و سنگی است و در مغز و در بلاد عرب یافت می شود در دم سرد و در اول خشک و جهت صرع اکلاد و سوطا مجرب  
 دانسته اند و چون و متعاقب و زرف الدم و تعلیق او در پارچه کبودی باعث قبول اجاره و رفع خوف و فرج و او کین او بر زخم خرمات  
 قران و منمرا و مضر کرده و مصالحت کتیرا و قدر ترش بلعید **حجر الافریق** سنگی است مایه جفت و نقل و اجزاد او مختلف است در صلا  
 و لیس و با جلاط سفید مثل اقلیمها و از افریق نیز با قوت محققه و اندکی قابضه و بالذبح و محرق و مطلق او سار در مغل او قوی تر و بجهت فرج  
 حیثه و متعقد مفرد او با شتر و عمل نافع و محرق و معقول او با موم و عن جهت شکی تش و امراض چشم مفید است **حجر الاسکف** سنگی است  
 ملون قهوه ای و زردی و سیاهی و سنگی است او بایل بر تری و کبودی و مستعمل کفش دوران است در زور او جهت نرم لپهات و جراحات و قطع زرف الدم  
 نافع است **حجر البجره** سنگی است رفیق و سیاه و چون تش اندازند اندک ملهت کرد و در نواحی شام خرد و با محلا محلل و با محققات  
 و جهت ریاح و کبر و البسام جراحات نافع است **حجر السلوان** سنگی است سفید و شفاف و شبیه به یلور و فرق میان او و بلور نرم شدن او در آب  
 جهت خفان زرف الدم و حرار معده و انشامیدن او رافع مرض عشق است و قدر ترش بلعید و نوعی از او بایل بر زردی و سیاه راق شیمت و از جمله  
 سموم است **حجر الکلب** سنگی است که چون بطور سنگ اندازند بدان کرد و در افکنه و در عدا و مؤثر دانسته اند چون در آب شتر اندازند  
 و از آن بنوشند و حضور او در مجلسی باعث غریبه اهل مجلس و گذارستن او در برج کبوتر باعث کرکین کبوتران است **حجر خرد می** سنگی است سیاه و یلور  
 و از صفا خرد و از آتش شعل کرد و از آب گرم که بر زرد زنده شعله کرد و از روغن اطفا یا به بطلون او جسم صرع و در درم و جهت زبان عاقد  
 از تیره انانقوی و کجوش جهت کر زیندین هوام مؤثر است **حجر اعراقی** بقاری شکر سنگ و سنگ زخم نماند سنگی است شیمت و از  
 بادی عرب خرد جالی و قاطع زرف الدم جراحات و سون محرق او جهت صلا در زنان و تقویت لثه نافع است **حجر غاطس** سنگی است که از  
 وادی مشهور بغا غابین فلسطین و طبر خیزد و معروف است بکنم چون تش گذارند مثل حوسه خرد و از رنگ رطل او یک و قیه میانه با صلا  
 و سفیدی و قیل از او سیاه مایل بلعید است و بسیار سبک و صفای و بوی او در صین جراق مانند بوی شیخ حیوانا و نفظ است در دم گرم  
 و خشک و محلل و بلین شتر او قاطع محل و محض و مغنت هستا و بخور او جهت عشق که از احشاق رحم باشد و کر زیندین هوام مؤثر و مضریه  
 و مصالحت زعفران و هیچ صرع و ضرر و عن و صداد او جهت نفس در ویانیدن گوشت مفید و بخور او در دفع گرم اشجار و قدر ترش تا نمد هم  
**حجر الاسفیج** سنگی است که در ویاف میشود و سفیج مذکور شد و بهترین او سفید صلب است در اول گرم و در دم خشک و محقق فی لذبح  
 و قاطع زرف الدم و در زور او جهت البسام جراحات و طلا او جهت کلیل او رام و شامیدن او نفقه در داندک اشتراد و امثال ان جهت حصا  
 کرده و بر فکان نافع است **حجر قزی** سنگی است مهری شیره کزوف و صفای و زود از هم برید بغاست خشک و گرمی او کمره و با قوت قابضه  
 و اندک صحت و بایم مقام خرقش در سردن موی و در دم او با شتر او قاطع خون حصا و خوردن ان چهار روز بعد از ظهر باعث قطع  
 حمل المی زنان و ضایع باعاج و در دم پستان و فرج حیثه و منع زیاده شدن مؤثر است **حجر المسفن** سنگی است که بان  
 کار و جهت تر کشند و بفایم انسان کوبند و لو الوان مختلفه فی باشد و بهترین او سرخ و سیاه و براق است و سباج و سبز



اوست برنج او حار است در اول و باقی بر سرد اند جهت که در داء الثعلب و سلاق و ماض و منع بزک شدن لبان و نهمه و سائیده اوبا  
چند رو یا نیدن موی و شامیدن بکیر بهم او با هر که جهت گرم سیر و صرع نافع و مضر کرده و مصلحتش کمتر او سائیده قهقهه اغران بر روی مس حمره و روح  
که در فیه هم سرد و محرق است سبز و توبی ان جهت سوختگی تش و بیاض چشم و با هر که در نظرون جهت زرد و قوبا و حیرت و حله و با قهوه و طی حمره سلطان  
و اکثر و شقاق و خروج معده و اورام حاره غصاء عصبانی و التیام جراحت غصبت و در داء ان نافع و سائیدن ادر حیم بر روی او باعث  
زیادتی قوت و جلاء آن مؤثر و زور و گرم سیرخ او جهت صاف چشم و خروج سوختگی تش مفید است **حج الجیه** بفاوی همه مار که سینه از مار  
بهم سرد بقدر نصف فنقی و مایل مداری و بر ناک خاکستر و بعضی سیاه و صلبه و مخططه به خط سفید و بعضی سفید و سست و سست و سست و سست معالی  
و ما همه نامند و بعضی گویند سنگی است تلون و از معدن زبرجد هم سرد و جمعی گویند زبرجد است و بهتر نیست که چون بر موضع کرده مار  
بگذارد بر موضع بکشد و بعد از آن چون در شر اندازد بشر را بخند کند و چون جذب تمامی سم کرده باشد دیگر بخندد و در صحن جذب سم کون او غیر  
کرد و بعد از آنکه در شر اندازد بحال اید و از جهت کوبن عقر و هوام دیگر ضعف الفعل است و جهت رفع سنگ مثانه بغایت نافع و قدر تش  
تا سه قرطاب و تعلیق محوط او جهت صداع و تشم نافع است **حج بندی** سنگی است که از مندر خرو مایل سیاهی سرنی و سائیده او مایل  
سرخ و زردی و دانه بندی نامند در در او جهت قطع خون بواسیر و جراحی عدل و ان شامیدن مک و ایک و مک و از آن جهت قطع خون  
اعصابی باطنی و بواسیر و سم عقر مفید است **حج منقی** بنون بعد از هم و قبل از فای سنگی است که از تواجی مهر آرنه نشسته سنگ بره و بلین  
از الوان مختلفه طلا سائیده او با باعث تجویفی خصوص شود **حج الهمام** سنگی است سیاه که از رد و مک طرف مسیازند و در خراسان  
جهت بقوت لته و دندان و زردی و دم مؤثر است **حج الکرک** سنگی است بسیار سفید از مندر و مائل دریای الجاخیر و قبل از حکای بالکدر  
و بعد از آن شفاف و سفید مگردند بچهر سلوان در اخرد و در خشک و رادع و جالی و جهت خفقان و غشيان و عطش و التها و زردی و  
جهت منع زردی و کتال او جهت رفع بیاض فزین و نازه و از الة انار و قروح چشم و اعضا و سنون او جهت جلاء دندان و رفع زردی  
ان و جمع امراض دیگر او شامیدن طعام و شراب و قروح لوموت سرد و در رفع شراب جالس و در تن او رافع بیهوشی و حوشم بود و مؤثر  
دوستی مردمان و زبان و کدشتن در منزل مبتلا غصین بسوری که نذ اند سبب الفت ایشان و زردی اهل هند بسیار معتبر است **حج الخک**  
سنگی است سفید و وزن و سیاه و کونید مایل سفیدی نثر مشا و چون بخار دمان متواتر با و بر سطح طعم زعفران از و ظاهر کرد و چون با و اعضا  
بالند جو کر را را مایل کند و بعضی از آن سنگ با ترند و مندر در دم سرد و خشک و جهت در کرده و عرقش شراب و جهت رفع بیاض چشم  
مرضه شر الخال بغایت نافع و قدر تشم ناک است **حج الیک** سنگی است بقدر باقی از آن کوچیکتر و سفید و مایل بر سرکی  
و در شکم خردس می کرد در دم گرم و در اول خشک و تعلیق و شراب جهت رفع خون و سموم و موسس و در دهن داشتن او است  
رفع تشکی او شامیدن انی که او شامیده باشد جهت تشکی مغرط بغایت مفید است **حج السار** سنگ تشم زنده است و سنگ  
چقاق نامند و آن احتام و الوان مختلفه باشد در اول سرد در دم خشک و در او جبهه از زردی و التیام قروح و الا نذال  
جمیع اعضا نافع و تعلیق او بر آن زنان که در لته تیه باشد جهت سردی و ولادت مؤثر است **حج الطیبیس** سنگ است







گرچه این سنگ است

سنگ و با صلابت و از جبال طرف شرقی حلب خرد در افراسیم گرم و خشک و محل جابجایی خنخس و چون گرم کرده و سرکه را بر او ریخته عضو را بجا آورد  
 سنگ را زرد باغی از ازاله دم در افع زوف الدم در عاف و خون خنخس و تسنن مقدس که در آن نافه او را انداخته باشند هم در وقت و طول آن  
 جهت حکم نمودن اعصاب و قطع عروق و رفع عیاء و حمل جرم او جهت و منع حمل و طلا در آن جهت استقامت است **حجر ارمی** سنگی است که در  
 افراسیم و در زم زم و در سیاهی از افراسیم و از ازمینه خرد در دم گرم و خشک و معرق و مسهل قوی سودا و افع از افراسیم از افراسیم و جالی  
 کرده و نشان از باخا صحت جدام سفید و سفید مغسول است و مضره و موشی و مصلحتش کثیر است و عمل و اشمن و قدرش بیش از تمام مغال و بیش  
 لاجورد مغسول است **حجر الیه** سنگی است سفید و در و صفا و از جبال خرد و قسمی از الکمک است و حجر الفس و حجر العقیق که در افراسیم است  
 عفاقت می شود و این الیوم قابل استقامت است و مولف تذکره او را الکمک دانسته و ظاهر آنست که قسمی از او باشد که الکمک خالص است و  
 قهوه و سیاه و در جواهر الفتنه مذکور شد و در قسمی با الجمله اشامیدن قلیل او در بروج و مصلحت صفا و قطع اد معقوی دل در زمانه در بروج  
 است **حجر بارتی** سنگی است شبیه کج خدنی و نقد کف دست و سبک و اندکی از او جاذبات کثیر و بر روی آن است و بعد از خدین  
 بقدر آرد و چون در افع کد اندازد آن را پس در جهت استفا زوفی نافع است که چون موصنی از افراسیم نافع است که در آن سینه  
 خدین و طب با کینه **حجر الحما** قسمی از همان است و چون رافع خفا بر این استامیده اند **حجر الیه** سنگی است سفید و ساده او  
 شتر و هم غیر الیوم و در جمیع اینها در حیوانی نافع است و سوراخ و کوبیدن و جویبی است و در اد اکمان از جواهر صفا و جالی است  
**حجر القشور** سنگی است محلی و سفید و شبیه سفید و بر روی آن است و کوبیدن و جویبی است و سیاه او نیز شده و از افراسیم است  
 مضر خرد در اهل گرم و در سیم خشک و محل جابجایی زوف الدم و سرکه که در آن سرکه انداخته باشند جهت صیق النفس و طلا در او  
 ستردن می و تحلیل و طوبی استقامت و چون حکم خطوط از نوشتجات آن کند اصلا معلوم نکرد و محرق و محرق و جبهه طلا در آن  
 اسحاق نامت و بر آن کوشت زیاد و در قوع غایره و شبکوری نافع و رفع آثار و مالیدن مثل سنگ یا کرب یا جهت رفع صداع و تقویت  
**حجر البیض** بفا و با موصده از افراسیم است و آن سنگی است در غایر صلابت بهترین او زینونی پس زینایل بزودی پس بر صفا  
 و بعد از آن زینایل سفیدی است در افراسیم سرد و خشک و معقوی معده و قاطع نزول الدم و زجر و قوع باطنی و صفقان و جوف الیوم  
 شتر با و با شتر سفید موقت صفا و تعلیق او بر کردن جبهه و بر روی معده جهت تقویت معده و بر آن جهت ولادت و در وقت  
 جهت و رفع چشم بد و در صاعقه موزد کوبیدن چون قدر در جانی باشد و بر و صورت انسان نقش کند و تعلیق او جهت باطنی نافع است  
 و بعضی در آثار است و دیگر که مذکور شد نقش صورت انسان را شتر دانسته اند و قدر که مفضل بودن را بر جانی شتر میدانند و قدرش بیش  
 بلد آنست **حجر الخطاطیب** سنگی است سفید و سفید رنگی و مایل بزودی و سفیدی و از افراسیم خرد و کوبیدن و جویبی است  
 رزد کند او کمان برقان کرده آن سنگ را با ایشان خود می آرد در دم گرم و خشک و شتر با و طلا در جویبی خرد دانسته اند  
 صفا و مفتح سرد و جهت صفقان نافع است و مولف با لایسح بفرج نموده که آن سنگی است که در جویبی خرد از افراسیم خرد  
 شکم سگافند و در افراسیم یا سب و در طی بیان خود خطاف مذکور خواهد شد **حجر الاحمر** نوعی از افراسیم است بر یک سطح در جویبی و

کد آنست







سوزاننده باشد با اندکی مشک و کلاهت رو و صیقل النفس و سعال مزمن مجرب است اندک مطبوخ مغز او با کنده و عمل هم در صبر و بوی او  
مقدور است که در آنکه تا دود آنکه از ایشان میدان جهت نفس بی عدل و مجرب است و در رفع غلظت و بلغمی و سلمه بی عدل و تنهین بروغنی که مقتضی است  
در وی بسیار جوشانده باشد تا مدهاشده باشد جهت رص مجرب است اندک و جهت فالج و نفوس و تقویت اعصاب نافع و خون او جهت ریزش  
و الحال که زهره او که خشک کرده با آب سیل در چشم خالی طرف مسوع باشد جهت سموم مجرب است اندک خصوصاً چون در آنکه  
سه هفته در افاقه کند باشد و چون چشم او را در زیر بالین کسی که از آنکه او اندک باشد نافع حواری است و **صدق** اسم بادجان است و  
باین اسم چیزی را که شبیه بادجان است می نامند و آن نمرتانی است بعد از خوردن آن بجای روئی دانه و در تابستان هم سرد و در دانه  
مشود و نبات او از نبات بادجان اندک بزرگتر و رسیده شمر او زرد و اهل قدس او را بادجان بری و اهل بخارا شکر العنبر نامند  
در دم گرم و خشک و اینل شام جا را به شود بسیار حالی و قائم مقام صابون و کوز او جهت بی عدل و طلائی جازی او جهت  
کریون هوام و عقر از عقرات شمرده اند و تنهین بروغنی که در جوشانده باشد جهت اعیاد تقویت بدن و در دانه کوش نافع و حمل او با  
جهت گرم مفعول و زرد و خوردن او با خرد مورث گرم و مصالحش سنگین است **صدی صنی** همان است **صد** جمل است **صدج** حطل  
است **صدی** هر گلی که مستدر و شکر باشد **صدیل** بخت سیرانی نوعی از صندل کوهی است و بفازی است با منده نبات او با  
ذره می شود و از آنکه نوعی از شاخ می روید بر کس مالین تدور و علف دانه نامی او در و منگول الا ضلع است که خط با اندک سحر می  
تخش سیاه و بعد از خردل و تقیل الراجح و از مطلق حمل مراد است و قسم از آن با کر مثل بر کسید و از آنکه جگر و مایل سفیدی و کوش  
مثل ماسین سفید و علف دانه او طویل و حمل اینها اعتبار علف او نامند در گرم و در درم خشک و کوش آنها سال باقی میمانند  
لطیف و محلل ریح امعا و مواد غلیظه و مسمی و سرد و در بول و خض شیره و سهیل سودا و اولم غلیظه و حرقه و جالی سینه و شش از آنجا  
در طبابت و نوعی او جهت تسکین سودا و صاف کردن خون و نرم کردن طبع و گرم او جهت تسکین و تسخیر بدن و اعضا و دماغ در رفع  
تولج و عرق المسنا و فالج و امراض مابده و استفا و رفع جنون و اعراض سرد و رقان و لیسان نافع و چون با او قویه در او کوبیده با  
او قویه کوشاننده و او را با او قویه غسل دو او قویه روغن کچینوشنه معنی قوی بی غایب است و در تنقه سینه و اعالی بلغم  
از زرد و صیقل النفس و سعال رطوبتی بی عدل و هرگاه او را بقدر یک مصل در شراب یا آب انگور که بقدر می رطل باشد بخورد تا نفع  
در روزی تا دو روز از آن تا می افزون شود جهت رفع صدمه مزمن و رفع مجرب است اندک و اعاده حمل زانی که در وضعی حامله نموده باشد  
و بعد از آن شود می نماید و باید سه روز متوالی از آن مطبوخ نوشید و صیقل و چون باز زده شد صاحب عرق النسا هر شکستگی  
و نیم از حمل ماکوفه تناول نماید رفع آن علت کرد و مجرب است و چون با کیم گمان مخلوط نموده با غسل شش در او نفع است جهت تسکین  
النفس و سبیل و چون زجاج خون آغشته نماید تقویت حاصل کند و الحال او با زعفران و زهره مرغ خانگی و عسل و شراب است  
با دیان سبز جهت ضعف نظر ملای و نطول از مطبوخ او جهت تقویت اعضا و سیاه کردن موی او و از آنکه در مطبوخ او  
باید روغن کچینوشنه و در او ماسک آن جهت رفع امراض حرک و سلسله و ضداد و باروغن شست بر مایه و تنهین که جهت تسکین مزمن

در این کتاب  
باید خواند  
فصلی است

و افعول النسا



وسط عصاه در مطبخ او جهت نزل در حتم و قطره در آب تریب و روغن زیتون چون سینه است که انی سامع  
 و کوی صودی طین و کور او جهت در دندان و تعلق او در کله کبوتر رافع سحر و کوی میزانشان او در خانه باعث فرقت و کور او مطبل این  
 ذمورت عثمان و صداع خوردن و مصلحتش رو موی ترش و کهن ترشها و قدر ترش از کس مغان او مغان و بدیش فردمانا و کوش  
 تمند است و محول بخ او که بار و روغن ابریا سینه باشد مفتح افواه عروق و خون بواسیر است و روغن او در سیم گرم و حرکت ماه و  
 مفتح سده و مای و جهت خال و لغوه و شرح و عتبه و ریاح اعصاب شربا و صناد و مانع و عتبه او جهت عرق النساء و در کور و در دست کرده  
 مانع است **حیت** بای تختانی و مای فوقانی بانی است که بر زمین پهن شود در کیش از او بار یک دماسین او راق طول بر کهای کویک  
 خوب و در سیم گرم و خشک و مفتح سرد و جهت مضم و رفع بخار و مانع و خوشبو کردن زمین و رفع اقسام درد مای شکم و قویج نافع و مضع  
 و مصلحتش کثیر و قدر ترشش تا در سیم گرم و بدیش ریخا سفست و چون کوی مفتح از آن کور و کوشت و شیر او لذت و خوشبوی شود **حوله**  
 بانی است حجازی و از جمله سوغات است و بقدر قاعته در شیر و کیش در از او از بر کس که چکنه و تیره رنگ و صناد او را جهت حر سیم موثر  
 دانسته اند **حرف** اسم نبطی است و در ارض است و از جنس ترشک و فربای و بستانی می باشد و درشت و قسم بستانی با کول  
 است و در هر چه صفت او کوش و تخمش اشق و با طول او بر کیش مایل بنویز و با شرف و نماند او در دو سیم گرم و خشک و با طعم کوشنده  
 گرم مده و حب الفع و محلل ریاح و مقطع بلغم و خشک او فرب الفحل با تخم او و مضر معده و مثانه و مورت تقطیر البول و مصلحتش کاسی  
 و مرکب است می او شده با الحراف و شبیه بستانی و از آن بزرگتر و قوی تر از آن در افعال و سیم گرم است بستانی اقوی و متعل  
 بستانی است و تخم بستانی در سیم گرم و خشک و بغایت محرک است و در بول و محلل در سیم سرد و قائل حسن و اقسام گرم و مقوی زمین  
 و تریاق بهوام و مخرج فضول سینه و کوی که از بلغم خام بطا و مثانه و رفع ستر خادین و اخراج مواد فاسده و رفع سیلان حرک  
 اعا و معده و مقوی است نهاد و اتصال سودا و رطوبتا غلیظ و تفتیح سودا و با آب گرم است قویج و با غسل کس سرد و در دهن کوی  
 از صلا غلیظ باشد و با زرده تخم نیم ترش و غسل جهت خشک و غرض سینه و تفتیح مواد کوی که سیدم پسینه رکنه باشد و بوداده او در  
 قانق حسیج و اسهال بلغمی نافع و مضر کرده و معده و مصلحتش شکر و خیار و بدیش جز اول تخم ترشک و قدر ترشش تا چهار دریم و با تخم سیم  
 بغایت مصلحت سینه و چهار تنگلی عصاره با شرب بقدر در دو سیم ماده یوم جهت از الارض بغایت مؤثر است بشرط نهایت اسماک  
 جز اطعمه و نطاول و شرب او جهت مضم و کوی و صناد او کس در در کین عورت و با غسل کس سرد و جهت مضم و مضم و مضم و مضم  
 و فارغاری در کین موی بر اسولق و مرکب جهت عرق النساء او در ام حاره و با آب و نیک جهت تفتیح دل با سیم گرم و مضم و مضم  
 و با خون خطاف جهت رنگ کردن و وضع که هرگز ابل نشود و با ریف جهت در در کینه و با دهن غار جهت در اسافل و کمر گاه و با صابون  
 و غسل جهت سحر و در انجا رسیده مؤثر است و نطاول طبع او جهراک کردن و حرکت موی مضم و مضم و مضم و مضم **حرف نامی**  
 نماند و قدر ترشش کوشش و کوشش زرد و کوشش سفید و در در تکا بن خاص تره در باز نذران کلمه و  
 شکره نامند گرم تر و تند تر از فربا کوی ارشاد باشد و در مضم و مضم و مضم و مضم آن و مضم و مضم و مضم و مضم

و مضم

حرف حسی نامی

طاهر الزهری شرح اول



و عرف الساقی قوی و سهل غلبه است تقطیر و جذب در افعال قوی تر از حروف سبانی و شانه و در اطفال او معطل و معنی با غلاطام و قدرش  
کلیه است **حرف ص** کوهی قوی از حروف سبانی است عراض الوری و بخش بزرگ و گلشن سعید و صحت او که از رشت و در خردن فارسی که در طبع  
نماند و بعضی حروف نامی را با این اسم می مبدانند منصف رطوبات و آرزو کننده و در سایر افعال مثل شاد است **حرف السطوح** حرف شرقی است  
**حرف شرقی** و در حروف سبانی است بقدر ذریه و با شاخهای بار بار که از جانبین مثل نبات خرد و شیشه برکت سطح و از آن هم  
و سفید و شمشیر مثل فلک و بخش سعید و قریب خرد و در حد قائم مقام فلفل و در اطعمه بدل آن و گلشن سعید و در اطراف شعبها و در جمع افعال  
قوی تر از حروف سبانی و مطبوخ بنا و مانیات جو خمر زلات و رفع احلاط سینه و تحلیل نفخ مؤخر است **حرف المار** نیایی است که در کنار  
ایهام و در بخش شیشه برکت نیز در اول تکون مسدود و در افعال بیشتر نفی نشود و او غیر جبر المار است چه جبر المار در میان ایهام است و در  
و کرکشی نشانی نیست نازه او در دم گرم و خشک و با بس او در دم سفید و در بول حصص غلبه آنها بارده باطنی و ضاوح است قوی و در بول  
نافع است **حرف س** اسهلی و بعضی ایش نامند و نفاری کنکاست سبانی او را برک بزرگتر از برک گامو و بار طویله سینه و در سبانی  
بسیار می ساقش بقدر کشتی و تا در وزع طول او در سبانی سبیه سی صحیح هزار از آن در زرد رنگ و بخش مایل سبانی و با از بخش  
طولانی و از جو بزرگتر در دم گرم و در اول خشک و کوهی در اول نرم است و بار طویله و سبیه و در بول و طابیس طبع و مسخن کرده و  
در حجر کجاء و محلل باج و با ضمه غذا و حرقه شش و انقباض اطراف عضل و حراجه و صناد و او جهت دار العلقه و خوشبو کردن عرف  
و موم روغنی که با مثل او است که مزوج کرده باشند جهت تحلیل او را در صلبه مع الاثر و جهت شش و شش نافع و در طول او جهت شش  
و صناد و جهت شش و التواء عضله و مفرد و موم و سودا و نفخ و مصلحتش او در چاره و روغن و برکت و قسمی را  
که مراد از مطلق حرف است او برک سیاه تر و کوچکتر و ساقش بر برک و خاش تند و در شش چیزی بقدر انار و حصار در بخش سیاه و غلیظ  
در ارض در دم گرم و در اول آن خشک و در جمع خواص قوی تر از سبانی و مصلح مواد متغذیه و مخرج مواد غلیظه سینه است و مضر حورین و بخش  
سکه در شش است و طلا و از افعال لطیفه کل او با برک جهت حر و در طول طبع جمع افراد آن جهت صزار در رفع قمل نافع است و می  
ری که میناق و کوهی در چار است خوب نامند محلل و معنی است وضع حرف سبانی کنکرا و نامند و انار الله تعالی ند که خواهد  
**حرف ن** حیوانی است شیشه بوزغ و در اول بری از آن بسیار کوچکتر مثل مار کوچکی دست و پا دارد و در شش با یک و طولانی در عرض دزی و  
بالوان مختلف می گردد و در طبرستان مایه کون در اصفهان مانی نامند و از جمله موم است و در خانها و کوهها یافت میشود در سبانی  
خشک و غلیظ او که در رتبه سیاه است باشد جهت ریح و طلاله حرق او با غسل بخش کشته اعضا سبکی که از قطع و ضرب  
متالم نکرود و افعال خون او جهت نفوس مایه و در کین او جهت ساق و حله ششم و صناد او جهت سینه و در رفع جمع آثار مفید است  
و سر کین او سفید و سبکی در حقیقت شیشه است و این لوله فرموده که ضاوح و برکت است او موی را بی برد و غلیظ خرد و  
بر باروی است هر چاه و شیشه است و بدست و تعلق مده نیست او که فرس کرده و او را برکت شخصی است شیشه خور  
است و از آمدن محمد نقل کرده که خوردن کوهی از چشم راست او که خشک کرده باشند با انار است و البته قاطع می گشت

دکتر



دیکه اطرازشم او کله بخود سیاه مطبوخ و دو سه روزی کما و بغایت محرکه و مسکن کرده است و چون مردونی را با رصم عرق السنا صید کرده  
را با طبع آن اورا خسته موضع را شکافه آن را با رصم صاحب عرق السنا قطع کند و بعد از آن با دست ریزه نماید بر روی المی با المی صحت  
آن صحت شود و گوید حر است و کمر زنجیر رسیده و خوردن گوشت و مرق او مورت جذام است **حر با** بفارسی افشار است که نمد و او جوی آنی است  
شبه کپور و در بنالینس طنبه و موی او افشان و نظرا و همیش با قاف در چهارم گرم و خشک و از جمله سموم و خون او مانع از زمین موی که گنده باشد  
در افعان از جمله و طلا و آب مطبوخ او رنگ نرین را تا چند روز رسیده و گوشت او مورت سلق و ق است و مکرر او گشته **حر جوان**  
بلخی بال است و در حرادند که **حرزه البقر البقر است خرزه الحار الحار است حر بل** بلخ بزرگ است **حریت** بیاد مثلته نار با می است  
**حر علی** بلخ اندک صلب و رانامند **حر** بضم حار حاک خالص و مکرر و فتح خاک سگدار است **حریفه** طعاجی است که بفارسی کلجی گویند  
**حرل** صحران علی قلمی از جمله است که گوشت **حر ملک** طبع سیاه است و آنچه لون در او که او منور شده است **حر میط** اسم عربی از او در  
است **حرمانه** اسم عربی در باقطن است که در نبل نرین گویند **حرشا** و **حرشا** نشین و بیاد مثلته خوردل بر می است **حرش** اشنان است **حریر** ابریشم است  
**حرفان** اسم شکست **حرب** طلعت است **حراب** اسم عربی اشرف است **حزالت** یا **طبرین** علف الطریال است **حرب** بوخمد بطوس است  
**حرا** بری وستانی مسما و از مطبوخ او مرد استانی است و در بازندان انار که گویند صافش بقدر انگشتی و از آن بار یک تری و شاخهای او  
باریک و منشعب از آن باقی می شود و قوی او شکر بقر زرد که ری مایل بزردی و بخش عریض و مایل بطول و سه طعم و با عطرت در شش  
برگ کشیده و از آن بسیار زره تر و بخش شکر بقر زرد که سفید و با آن کشندی و طعم او سرد تر که او مرکب از طعم زرد که در از آن و ضمای  
بخند و صید و جانی و این بلخند که گویند که در طبرستان او را جغوی نامند و ظاهر جغوی قسمی از بری او است که همانکه مشاهده شده در  
دوم گرم و خشک و باضم و در بول و حوض و کاسه ریاح و موعطش و جهت روع سم باره هوام و بی بوی و مان و قوی معده باره و باضم و موع  
و موجب و جرب و نور در حرورین و مصلحتش سویی و آب سرد و کاسی و ترشها و بقول آمده است **حراری** و حرارت نرین گویند و قسم  
مشا و از جمله سرداری نمره اند که قسم او در بازندان جغوی نامند که شش شکر کشین و بقدر که کشین و نرین گویند و نرین گویند  
و شش اسم گرم تر از استانی و جهت ریاح و او در قبال آمده و سم عفروت و عوت باضم نافع و محقق منبت و قسم دیگر از آن  
باریک و نفع در غی و بر که و کشین شکر سردار و با زرد و خوشبو و طعم او تلخ و بخش شکر بخندان و زرد و فای ابراز آن کم است  
و تقاری دینار و نیمند در گرم و خشک و نایب مبارک و نرین است و مقوی معده و دماغ و جگر و محل ریاح و باضم و مفعله جگر و بزرگ خون  
کرده و مسکن آن و موی منقی مثانه و مجاری بول و رافع خمار و بوسیدن او جهت کام و در طوبار و باخی برودت دماغ و صناد او خستین  
در دو گرم و کسیر و طلا و کل او به که او با غسل جهت حرا و اکل و صناد جمع اجزای او با نرین باره و نرین نفعه جهت روع سم هوام  
و نم درم او اندک شراحت کردن هوام شربا نافع است و جالیوس با المی صحت او را جهت شش **حر** از او بخش در افعان  
نوی را از آنکه از اجزای است و مفعله و محقق منقی و مصلحتش نایب و بزرگ و بدیش سرد است هرگاه از اجسام دیگر بر یافت شود و در  
شش نرین سه گرم و از آنکه افعان **حر از الصحر** خری است که بر روی سنگها و نمناک منگون میشود و نرین مایل به سفیدی و چون







خشک کننده در تقویت باه عدیل ندارد **حسو** بشهید و او اسم با یغاقی است که از خوب و غلظت تر و دهنده و لطیف قوه توان مجرد **سل**  
 بقیه اول و دوم کبابی است بشهید بصغر و کیش درازتر و بزرگتر و زرد رنگ و سبانی صمی گویند در دوم گرم و خشک و نخته او مقوی معده و ماضی و  
 مصلح طعام فاسد شده و وجه خوشبوی دمان و اروغ و با شتر است کزین رتلا و غفر معیند و قدرش تا چند است و استعمال زیاده  
 زیاده است **حل** بکبر اول و سکون نامی اسم بچسوس است **حک** بلغمه سباج است **حسن** لبه اسم فارسی کبابی است  
**حسن** یوسف اسم فارسی کبابی است **حشینه الزجاج** کبابی است که در شوره زار و محوطها میرود و پشتهای او بار بار کبابیل سمرخی و درش  
 خشک و در پشتهای او جزئی شیره تخم و بقدر ریخ و خشک بسیار بلخ و در جامی حسید در دوم سرد و در محلل او رام در ادع و مفتح  
 و جالی و فانی و در زجاج را با لکله زایل میکند و از جهت سی این اسم است و زایل کننده لوباسرود و او قه عصاره او با شکر و غسل جهت  
 سرفه کننده بسیار مؤثر و صداد عصاره او جهت او رام صاره و با سفید جهت حمره و ناله و با قه و طی و روغن جنابا به زهره شمس و المیدن  
 بر او جهت قیاد و غرغره او جهت لوزین و باروغن کل جهت درد گوش معید و مضره و مصلحت نبات و خشکاش و قدرش بیش  
 تا در دوم است **حشینه** اسم اصطلاحی قنیه است **حشینه الحرس** کبابی است ممتدش سنگ لاج و کربش شیره کربس و از آن بزرگ  
 تر در دوم گرم و خشک و محلل و لطیف و صداد او جهت اخس و قروح بشهید باغ است **حشینه العلق** این الدوله گوید که او را در  
 کلبان خشکش نامند و از جمله بوده است و در بارند از آن او جی گویند و آن شیره بسوزند و با بل سیاهی و خوشبو است و با بلی صفت اخراج  
 زلوی در حل نایز نماید و در سایر افعال قوی تر از اقسام خود است **حشینه العقب** صام لوبیا و بلغت چهار لولا مویز است **حشینه**  
**الکلب** فراسون است **حشینه البرص** کبابه اطریال است **حشینه الحراسیه** و خشک است **حشینه الطحال** و **حشینه الدود** است و قوه  
 یون است و حیوانی را با کسم آخر نامند که در قنیه مشهور است و در بعضی بوده و الحال سبعة سبعین خوانند **حشینه السلف** و **حشینه اللحات**  
 است **حشینه البرخیش** بلوشام کبابه دوسر نامند و در عراق مراد از آن کبابی است که را دفع می کند و در طبرستان یکدوین  
 گویند و قوی از دوسر شده اند **حشینه المعدن** کبابی است سفید و صلب است و چون شکسته شود اجزاء او ریزه می گردد و بارود  
 چون مشعل گردد مشعل او بر طرف نمیشود و درش سمند نامند و در اصل صنادات ملی ملوک می کنند و او جالی و مورت صحت او است  
**حشینه الاورام** اندرون است **حشینه السلطان** حرف ایه است **حشینه الاسد العوس** است **حشینه السعال** فخر یون است **حشینه الاغنی** است  
**حشینه السور** یاد بخوبی است **حشینه سفیقل** شفاقل است **حصرم** بکبر اول وضع ثالث بفارسی خوره نامند و آن انگور است  
 در اول دوم سرد و در اخرا آن سرد و خشک تر و مطفی حرار خون و صفرا و قاطع صفرا و مقطع بلغم معده و مقوی  
 جگر و دین و حار طبع و مانده است **حشینه السی** است **حشینه السی** است **حشینه السی** است **حشینه السی** است  
 و حار و سستی بدن و ضعف معده سرد و مضره و ممولد راج و مضره و مورت عطش در بعضی است **حشینه السی** است  
 و اندیشیدن داخل و بدیش ربابس و ترشی تر است و در عوزه قاطع تشنگی و مسکن جرات و التها معده و جهت سردی او در خون  
 است **حشینه السی** است **حشینه السی** است **حشینه السی** است **حشینه السی** است

Spleenwort



و عصاره او که در افتخار خشک کرده باشد بهین ندارد و جهت خفای و درم حجه دتی الدم در عا و سقوط لها و قطع رطلا او با کذا  
 تخفیف او بر فرزند او جهت تقویه و اصلاح رحم نافع و با بر که جهت نواصیر و در کوش و غرزه او جهت گرم طبعی و خفای او جهت خفای  
 و سیلان رطوبات رحم و انحال او جهت دفع و انتشار خشونت اجفان و تا کل مفیده و او در افعال مثل عصاره و مقوی قوت  
 معده و خون تو با را مان بر ورده کند و بسیار ادویه من لا بغایت مقوی مثل ان است و در مصلحت مهورت معال  
 مصلحت کف و در شش خفاش و قدر شربت عصاره او با کف و در بلش است ترش و سماوی و شربت او که از آب غوره و  
 شربت سیب جز و غسل کف گرفته بکنه و ترند داده و یک سال بر او گذراند باشد جهت رفع و با و مقویت با و قویج نقلی بغایت مهور  
 و در سایر افعال مثل عصاره **حصی نان الحما** بقرای حسن را نامند و او صمغ صرد یعنی است و مکام عبارت از او و مولد ندره او  
 که اکثر اهل صناعت تحقیق نموده اند و من بعد از مشقت بسیار شخص کرده ام که صمغ صرد است و در اول کتون صمغ مذکور بقدر درانه کندم ظاهر  
 بتدریج بقدر غرزه می شود و بوی او کم از بوی مصطلکی و کند و خوشبو ترین صمغها و سفید مایل سبزی و سیاهی و محلل و جاز و در  
 کم و در اول خشک و مقوی دل و مهورت سرد و در خائیدن او جهت تقویت لته و طلا و او جهت س کردن نزلات و قطار او با درون  
 جهت در بار دوش و آسان مین او جهت معوض و تقوی معده و و باغ و از ادب رطوبات و تحلیل ان نافع و قدر شربش تا در درم و مصلحت  
 محروین و مصلحتش و من بنفشه و خفاش و بلش لادن و مصطلکی با المناصفه **حصی الاسفنج** حرا الاسفنج است **حصی ارس** کجا اهل  
 و کجا بجهت بوی است **حصی در است** **حصات** بقرای سکرزه نامند رادع و محفیف و سائیدن او مثل عبا جهت نرف الدم  
 حرا او نفع درم ان مفیده است و انداختن او در کوزه ارب مصالح غلظت او و مقوی اجسام است **حصض** مکی و هندی می باشد  
 و ملی او را بیومانی لوفون نامند و آن عصاره بر کوه تخم نباتی است خازن با قریب سبزه زرع و بوست او کاهی رنگ و در کوش  
 بر کوشش و در شربش شبه تعلقل سیاه و املس و طعمش تلخ و بهترین او سردن زرد مایل سیاهی و در شربش مایل سبزی و چون در  
 آنند از ندرت او بر نگر خون کرده در آتش مله می شود و با قبض و در آتش و معشوش او که از دوش او آب بود و در صورت  
 و زعفران میسازند محلل او بر نگر خون نمی شود و باطل او یا قوتی نمی باشد و او معتدل و در آتش و برود و در دم مس  
 و قانی و رادع و محلل و مبرد و تحلیل او که از رذع در آسان مین او جهت ادرام باطنی و اسهال و قطع سیلان رطوبات و عرق اجسام  
 خون و نغف الدم سینه و سرفه و او را از حصض و او را در جگر و بر جان سیاه و زرد و کزیدن سگ و دانه و حرارت کرده و آنجا  
 و ششکی و حقیقه او جهت اسهال مزمن و در حوا معا و غرزه او جهت گرم طبعی و مصلحت او جهت تقویت لته و قطار او جهت کوش  
 و صفا او جهت شفاف معده و چشم و تقویت موی و دفع نزلات و او را در احوال او جهت حر و طبعی و شفاف و مصلحت  
 و در مهورت و در مصلحتش از مسون و جمانا و قدر شربش از نیم مقال تا یکده و در شربش حوض هندی است  
 و آن عصاره خیل زهرج است و در جمع افعال قوت تر از حصض عربی است مگر در رذع و او سیاه تر است و در شربش مصلحت  
 او از زرشک افششش و امثال ان استعمال نباید کرد و در بلش صمدل سفید و فوفل المناصفه است **حفا** بقرای مکی بر دی

روح الفد الحوی  
 حوض  
 گویند از لوت  
 در شربش را  
 دانه هندی و غیر



**حلیق** یعنی بگون فاسق و ده است که بغایت شردان و نزار خانه گویند **حقوق** بقاف اسم بقدر الحما **حقین** اسم ما است **حق قوسی** اسم  
 صابون **حلب** در کلبان یکا و میوه در صفا شنبلیله نامند و از جویب معروف است و قش نادر است باقی است در اول در دوم گرم و در اول  
 در اول باقی و منضج و ملین و محلل و مومی و در حریم و مقوی ریه و باطون فیصلیه و با غسل عن طبع یا به سهل و منقی امعا و جود و جود و بر فیه  
 در اول در اول باطون و مطبوخ او با نمرندی و دیگر موز را که او را با غسل بقوام آرد جهت سردی سردی و فروع آن جویب النفس را که با ایشان  
 جویب و خاویس و طول طبع او جهت تسهل و لذت و انسقاط مشیمه و متقیه رحم و صنادقش جهت او را در صلبه ظاهری و باطنی در دوم سرد در دوم  
 ریح موی و کبی نافع و شفاق باره و سوختگی تش و معقد و نخاله و کلف و سایر آثار او جهت سردی و طولای او جهت رفع حرک و خوبی  
 از کسار و با مویز جهت منع تولد مثل و قطره و نفع او در کله حبه و مع و سلاق و حرمت و بقایای درم شمش دارد او با بوره محلل طحال و با بجز  
 جهت کف و مل و بارون کل سنج و مکر دارد و جهت او را در حاره و با غسل حسارده و در او خوردن او که با خنکاش و با دادم دارد کندم و  
 تش و با غسل شیره باشد جهت تسهیل بدن و صلاح کرده بغایت موثر و مصلح و معنی و مضر آن میان و مولد خلط غلیظ و مصلح نسک و مویز  
 و قدر شربت از گیاه او ماده درم و در نیم او با بجز درم و به لبش حکم کنان و بنا که او مولد خون و جهت در درم و کوه سردی مانند و نقطه البیض  
 در درم و صداد و جهت موی نافع است و روغن او که از گرم او که گرم و تند محلل و ملطف و ملین صلابت او منضج و مبله و جهت کله زوی  
 موی و قدر حار و با موم شفاق و با او کلف جهت جلای بشه موثر است **حلیق** خیزی است بجز گیاه لون و توش طعم که زمین از  
 در حسی که در موز کند شده باشد ترند و بناش شعلیق و توش مثل خوشه که در او نش مثل غلبه که در کس مانند که است  
 اسامین او با سیر در جهت صفرا و از ازاله خا و التها معده بی عدل و قدر شربش تا بجز درم است **حلیق** بیای موحده قبل از نای  
 کفای و بای بعد از آن دو است بندی و جوشی سوزنجان در دوم گرم و خشک و مسهل بلغم خام و اقسام گرم و اخلاط غلیظ و مقوی  
 و جهت تسهیل و در مفاصل نافع و قدر شربش تا به هم مضر زرد و مصلح کس که اسبی است **حلیق** نوعی از دردی است که از درم و انمال  
 آن در مویز در درم صفا شنی از سردی نامند در اول گرم در درم خشک و بجز درم او با غسل سردی که شده اقسام گرم است چون  
 سوسه بوشد و شستن بر با حرق او جهت نزار و فروع ابریه و داغ کردن با شاخهای او که با تش او زخته باشد جهت نزار و بجز  
 شرب که از نایب جهت منع زیاد شدن او را در حوه نافع است **حلاب** گیاهی است بقدر شیری در او که انکه و معوره سردی بر  
 بسیار که در شربش خارا و و کله نره و سفید و کمنش بقدر خود و بی حرارت است در سرد و خشک و صداد او با آرد کندم  
 جهت کف و خشک و کوفکی و خلج آن و با حار حارش کف دست معده و مانع زیاد شدن آن و جهت تسهیل از ذاب معده است  
**حلیق** بیای نوعی که از نایب است و او را صلیب طلیب گویند و منق او غیر صمغ کولبر و مویز است  
 و کوه نزار از گیاه صابون سود و بغایت کلمات گویند و طبع از سفیدان که موشه کولبر است و به نزار است و خوب از مائل  
 در مویز با تش است که چون در آب حلگند مانند شیری شود در چهارم گرم و در درم خشک و موشش تا مفسال  
 در موشش او در موشش و موی او شیره موی کند ناد بغایت کره و با فو ت شمیه و تریاقیه او غایب و بغایت کرده در صفا







فروج در دم غم و جگر سرد و باده کزیده و طماید رطوبت او که سوزن سوراخ کرده نزدک اش رشته گرفته باشد با مرض و طبع سرد است  
السا جانت خسته و کلید او را مزمزه او مفید و معده بل است و گوشت مخفف و محقق او در حیض و نام و کند جهت الحام جراحات خصصا غصباتی و  
سوزن جگر او با غل جگر خسته و طماید او جگر متفوح و بیرون و صلا و دندان و با سر که جهت قطع رعا و مالیدن رطوبت او بر جهت  
رکن مواد کثیم در جوانی گوش جهت ختم و دفع رطوبات غایره گوش و طماید او گوشت محقق او با قطن بعد از کشیدن موی شتر منقل جهت  
رویدن آن نموز و زردن گوشت خام و جهت در معده و با جهت قویج و در دندان نافع است و گویند با نافع صفت قات صلابه بسیار  
رم بسیار و چون گوشت او را با مثل او نوت در نصف آن کرب و سدس آن کما سائیده نقطه کنند افعال غریبه شری نماند و با بر  
عقد کنند **حلیقا** نوعی از یوغات و برکش مثل برکتون و شیر او جهت نایل نافع است **حلیفه** قرات بری است **حلیمو** اسم فارسی  
بر خاص بری است **حلال** مصطک است **حلم** قراد است بضم قاف **حلباب** لاغیم است و گویند صلاب است **حل** بلوغی از نم غم غیر است  
بلغت اکران زینق را مانند **حلاق** الشوره است **حلی** و **حلا** اصل است **حلوبسیا** کثر است **حلا و نیون** اسم نونانی نام است  
**حلوای قبه** اسم فارسی ناطق است **حلوای زلیسیا** اسم فارسی زلیسی است **حماما** بلغت نعلی اسم نبات شجری است مشکبک از اشکهای شریخ  
یا قوی مانند خوشه و با صلابت و گلش برزه مثل خرمی سرخ و برکش شبیه بر کفا شرا و تندی و خوشه و بخش بسیار از عاقبت او زمین  
و طبع سردی بهترین است و مستی مای که در ایها می رود و در شام یافت می شود مایل بسری و بوی او شبیه سدر است و قسم قطعی او  
غریب است و مطلق و برنج و تند بو و سفید مایل بسری و بهترین از نای است و فوه همانا به سال باقی میماند در اول اسم گرم و خشک  
و فوه شده بسرز و جگر و مقوی او و در بول و حیض و مکر و منوم و محلل ریح و منق معده و مورت مرور و طبع او جگر سرد و درم مرم  
و صلا و او جهت تصداع و تقیع و کلید او را م حاره و کزیدن عرق و نامور جهت درم احتش و با فرز جاکت درم رحم و با آنجا جگر مرض  
جهت نافع و مفر معده و مصلحت کثیم کرم مورت کسل و خوار و مصاشخ از جسی و قدر شریش کم و در دم و بدش بوزن او اسارون  
است یا مثل او و نفاذ و با وج و چون او را با سکن او در جسی عرق کشند و عرق او را با غسل آخته در افند که از نه در جمیع افعال و تقویج  
زادگی بخرمی کند **حمص** بغازی نخود و کوبیدری و بستانی می باشد و بوی او را کما شبیه گیاه بستانی و تیره تر و کوچک تر و شریش  
مایل بسری و در از و با کجی است و گرم و خشک تر از بستانی و منق و مفتح سنده بکر و سیر و طبع و جالی جگر مفتح و قویا و ملین او را م  
کوشن و بستن و با غسل منق فروج و جگر و سرطان و بستانی او بهترین جویست نزد قوا و در درم گرم و در اول خشک و تازه  
در اول تر و خوشتر تا سال باقی میماند و ملین و در بول و حیض و عرق و زباده کننده شرمی و بیجی شش و منق و مقوی  
جودت بخرمی و در خون صبا و کثیر الغذاء و منبه استها و در طبع او با قدری کما با قوت قطع لزوجه مفتح است سبب  
طوره او در بول است بجز حرارت و با نجا جهت در دسینه و قروح شش نافع و با شریزه کوفی کوفی کوازه که از خشکی با  
شیر او نماند چون با شریزه کجای شیر با شریزه شود و چون یک شب در سر که خسیانند تا شام اول نماند و در آن روز خرمی  
در کوزنده جهت شش گرم معده مجرب است و چون در خسیاننده خام تناول نمایند و آب مسقوع او را با آنکه غسل نموشند



جهت اعاده شویبت جماع مابین مجرای است و چون برسد از آن ترتیب داده با مکرر نوشند و در طبع او نشیند و اصلاح امراض بعد و نفی روح و انج  
کرم شکم و مقعد بهترین ادویه است و خوردن او مابین دو طعام معین مضموم و طبع بخورد سیاه مسقط چنین و مفتحصان در وقت غذا و در اصلاح قوی کر  
سفید با قوت تریاق و جهت استفا و جذام و برقان سردی و سده جگر و تحلیل ریاخ و غسل و طلا و اسامی و جهت شش اعضا و طبع  
از دیار خنار و مغف و خراز و کلف و تقویت موی و رفع عصبی و امراض مفاصل و خوردن برشته او که سرد شده باشد جهت سردی موی  
از موده است و روغن کجود که با قوی بود توری کرد در سوراخ مذکور است که فربه شود در کرم و خشک و تند با قوت نافه و بغایب موی موی  
و جهت کسب بد دندان و امراض لثنی عدل و در دمای بارده و جذام و قوبا و امثال آن بغایت مؤثر است و خوردن سه باره مولد فضل  
و قطع او جهت تحلیل درم نشه در دندان نافع است و از خواص خوردن آن که چون در اول الطال بعد تا لیل هر یک از آن یک عدد بخورد را المیده  
و مجموع را در لثه است از میان هر دو یا از بالای شانه آن لثه را بخار عقیق میزدند در اخر ماه جمیع نایلین بر طرف میشود و مضر قرحه نشانه و  
خشک شدن موی ریاخ و دفع و تقویت مصلحتش عوارش کوبنی و زیره و شنبه و کافور و در جودین کسب سیاه و خشک شدن موی ریاخ و قویا و بیا  
در سایر امراض ترس است و خوردن آن بعد از تناول خود بغایت مضر است **حاصل** بری و بستانی و امی می باشد نوع بستانی قوی را بر کسب  
و ترش و نرم و بیخ ساقش سرخ و خوشه او مکرر و بخش سیاه و رواق و در علافهای ریزه منگت سرخ و تیرکی غوری علاغی و بغایب از ترشه تا  
و قوی را بخشیدن و کل میگون می شود و هر دو قسم ترش بهترین انواع اند و در دم سرد و خشک و با قوت قابضه و مسکن قوی و غنیان صفراوی  
منه و جهت رفع خارش و خارش کل خوردن و امثال آن در برقان و تقویت جگر و التهاب نافع و کینه او ملین طبع و صداد او بار و عن کل در غوا  
جهت رفع شوره خوردن مطبوخ او جهت جرات امعا و سحج معینه و مضر ناه و مصلحتش شریها و قدر ترشش نایجه در دم و لثنی ترشی  
بسیار کرم او در اول سرد و در دم خشک و قابض و جهت قرحه معا و صفقان عار و برقان و التهاب و کزیدن عرق و ترشه او جهت  
کسب و در موی صفراوی و تعلق او بر بازوی جریان مانع است و مضر کرده و سپرز و مصلحتش رازانه و قند و قدر ترشش در دم و  
جهت بیان هم و برقان اسهال موی سحج و قطع خون حوض و صداد او جهت متفرج و قوبا و شقاق ناخن و خردن با او جهت خارش  
بدن و طلا و کینه او با مکرر جهت سردی و تعلق او بر کردن جهت خازر و اشتامیدن طبع او جهت تسکین سنگ مثانه و احتیاج است  
برقان سردی نافع است و قسم بری عراض الورق شیهه بارنگ در مزه و در شکل شیهه که مقید و سلق جلی نامند و سحج او در صدهان  
حلیمو کوبند در امثال قوی از رازخ بستانی و با بنا جهت سردی و صداد او جهت مفاصل و کوفتنکی اعضا و تقویت حار نافع و جهت کسب  
در کینه او جهت سحج صفراوی و بیسی معینه و سحج او مقدار یک میقال با جهت الحدید جهت بوسه سحر و شکر او با مصلحت از قوی و موم  
و کیم کتان جهت اسیر باطنی او کوز او با سحج جهت خشک کردن و انداختن بوسه ظاهر بی معینه و قویا می کرد که آنرا زبانه میزدند و در  
با صلابت شیهه است و بناش شیهه بنویزد و بخش شیهه مقید و سرد و خشک و قابض و حاض الموی با جهت تقویت و فضل نزدیک  
بستازانه صدهان و غنیان نافع است و جهت جرب و جراثیم و قروح ضمه و او برام حاره منع زانده است از زخم مقید و  
بطباط است **حاصل** جنق بر نافع است و غیر بستان افروز است بر کسب بستان افروز و از آن بزرگتر و در شش بستان

بسیار



بسیاری از رنگ مختلف الاوان و خوش منظره در باغها لبان افروز غرس میکنند و مشهورست بلاخر خطای و در تر زینط عاشقان در آخر  
اگر در شکوافت محکم و رافع و رافع سده و رافع و کام و صفا درش جهت سوختگی اش نافع و تخم او مقوی دل و ترش او بار و خوش  
من است بر وجه اسهال مزمن مفید و التار او مطهر منانه و مصفا بخش کند و قدر ترشش با دو دریم و بلش لبان افروز و روغن او که از  
ان در روغن زیتون با کمی صفت زرد داده باشند و جوش نهند تا سوزخه روغن بماند باشد محمل و بافت قابض و خوردن دو  
او جهت معده و طلاء او جهت ریاح و غشه و باغ نافع است **حام** بغاری کبوتر نامند صحای و ضایعی میباشد در اخروم گرم در اول  
دوم خشک و مار طوطی و کچا ایلی آن بهتر خصوصاً نازه پر وبال بر آورده باشد مقوی کرده و مولد خون دمی و مسموم و باطع اقلط با برده  
و جهت طالع و لفته و غشه و استشفاد زنی و طبعی نافع و طلاء خون او بر پیشانی جهت قطع رعاف که از جوی دماغ باشد و در اسهال قدر با طلاء  
از خون محف و او در کتب جن کرم در اجرت که با سنجان سیده تا باعث التیام ان و التیال او جهت جرح ششم و کتک و عشاوه و طرف  
ضلعی نماید و بال نازه او با کرم کین او در کرم و خشک و ما اردو جهت او درام صلبه و بار و روغن زیتون جهت سوختگی اش و ما که کجیل خازیر  
در سوراخ کمان جهت خوردن و مل و قطع خشکیش زخمها و با جوف و خزل جهت نفوس و سقفه و صراع مزمن در دهن و مفاصل ما اردو  
و از کرم و غسل کبوتر باشد جهت دمل و خازیر و او درام صلبه و بار و کتک و او در صغری قطران که مهم کرده بسیار در بر روض صفا  
و بار زیتون کبوتر کینه در از لاله بر صفت کبوتر و ما که جهت سقفه و احسام استفاد شامیدن آن از کله دریم تا دریم با تخمین سقفا  
با در دو دریم او با دریم با در صبی جهت خضاب و شستن در طبع سر کین او جهت التبول و پیر او جهت رفع انار و روغن التیال  
مقوی و بار با موی سوزخه باشد جهت عشاوه و ظلمت بص و بستن زنده کبوتر که شکم او را سقفا نهند جهت رفع اسهال و غش و مالک  
سر کین سوزخه او با کرم که بر اطراف بینی جهت قطع رعاف و سوزخه و طلاء و سوزخه و از تخم او با کبوتر کینه در حلیل جهت کینه باغ کبوتر و روغن  
الطیال با غسل تا دل نازد زود سخی آید و حمام او جهت شستنی و تنگ کردن رخسار و شستن بدن معذب و سکون صاحب ایله در جای که کبوتر  
از زیر بار بالای آن نشاند با نجاصرت شفاء ایله از مجاورت آن سبب از خرد و فالج و سکنه و سبب اطاعون و باعث از لاله  
و خشک و صفا و هوای گردد و خوردن کبوتر کینه حیوان بر او صورت بر ص و کبوتر صحای خشک و لطف تر از ایلی و مجموع آن مضر خورد  
و مبعده و حرق خون و مصلح بخش او با عوزه و سر که خوردن کاسی و خمار است و چون بار و روغن کبوتر برون آنک طبع نماید  
و بوشند در حال سنگ کرده و منانه را اخراج نماید و زهره آن جهت زول آسماض و عشاوه نافع است و فرزند سنجان او که سوزا  
باشد جهت اعاده بکارت از اسهال **حمام الوشش** بغاری کبوتر نامند و معروف کبوتر کتک است او در دو دریم گرم و دریم خشک و غلیظ  
و مولد سوداوی است بر او مفاصل و کجیل ریاح و غلیظ و طلا پیر او جهت کتک و قویا و بار و روغن صفا جهت درد کرده و کله و بار  
در جهت رفع کراطیال و زهره او جهت التیال و دوالی و چهار و اطرا و با خولجان و ان جهت کتک و منانه و خصی و  
نجات معذبه و منوره او جهت رفع بول در پیشانی شامیدن او با کله جهت قطع حلام و شش خشک کرده او با کتک  
و غسل جهت رفع و سوزخه النفس و بجز مایه او مقوی باه و در انگشت کردن انگشتی از سم او در حضور جوی صغری از



پوست شانی او بر بازو و پاره بر هر جهت رضع مجزای است اندر مانع دخول جن در آن منزل است و بعضی شرط دانسته اند که بوی  
 صرع باشد اعم از آنکه از حمار وحشی باشد یا ابله و گویند در اول هر ماه غیر انکسری شرط است و بوسه نگاه کردن در جنین او باعث صحت است  
 و مانع نزول آب و حکوم او در اعمال مثل حمار اهل است **حمار** بقاری صرد الایغ نامند غلیظ تر و کثیف تر و بطی الاضم تر از خرگورد که بعضی  
 گفته اند بار طوبی و نظایر این طبع او جهت کزاز خوردن زهره خشک است جهت رفع تبخیر عقل و سحر و منور او موت حرافت و بار که جنین  
 جنون و کبار و کرا که ناشناخته شود جهش و شامیدن نسیم سوخته او هر روز نیم مبالغه در صرع و ضاد آن جهت شفا و مزین و بار و غیره  
 جهت خنایر و با شراحت کبی ناخن و برص آن و بخور او هم عمر و ولادت و با خمر غلیظ جهت جنون و ضاد او جهت رفع آثار فرج و جهت السام  
 جراحا احتیاجیم که خوردن بی عدیل است و عصاره کین تازه او معقت حصا و مخرج جنین و شکر و قطران در موی جهت رفع رعا و بدست طلا  
 بریشانی که با سر که شسته باشند و همچنین استنشاق خشک او که سر که بر آن پاشیده باشد و خوردن لقیح آن با شراحت کزیدن عقرب  
 پوست شانی او بر اطفال جهت فرغ موثر و چون عقرب کزیده بر الایغ معکوس سوار شود و بالخاصه کس در آن و بدست چون در گوش بگذرد  
 که مراعته کزیده باعث رضع در موی شود و جالیوس گوید که طلا و لطفه او را با چهار بار مسقط دانند بویست و چون قضیب او را در کوزه آب  
 بانش گذارند بکبر که فرسوسن شود و با حقیقت در وقت زنبون طلا کنند جهت رویانیدن موی و دراز کردن آن بقاییت موثر و چون  
 قضیب از آن زنده او جدا کرده و با او در جاره کج در حمام تا او را ناسد باعث بزرگی قضیب گردد و از جراثیم شده اند و در ضمن جنین خشک او را  
 جهت ریح مجزای است اندر شرطی که بعد از زونبت نه خشم کنند و اندکی بخوابند و چون نظرون و عاقره و جابرا پاشیده خشک کنند  
 نیم مبالغه او با ماء القطر حالبس اسهال است **حمر** بشه و موم و بضم جابلف حمار نمزی است و قعر الیهو از آن که کینه **حصص الامیر** بلخ می  
 است **حصص حلی** حاض بری است **حصص نهر** حاض بانی است **حصص سوانی** حاض نای است و حاض البقر نیز گویند **حصص ام**  
 مجموع شجاری است که بلوخی داشته باشد و گویند مخصوص شمان است **حصص الت** و **حصصان** بدست **حصص الکسنی** حصص بری است  
**حصصیض** نوعی از نوع صغیر حاض است شیشه برک در رنگان ترش و شش نامند **حصص الارنج** ترشی ترنج است **حصص الارنب**  
 کثوث است **حصص الارض** خراطین است **حصص نبات** نبات است و کاه بجز نریانده و بلوغ شام و دیار بکر ایسمان التور است **حصص** نوعی از  
 حمر است **حصص حبل** و **حصصان** بقاری بره نامند و در کوم بزرگ شود انشا الله تعالی **حصصا** اسم عربی ابو حلس است و بکف است **حصص**  
**حصص** ترگیاهی است بقدر بند و نه بسیار کوچک و در نهایت تلخی و بیانش شسته نبات بند و از ترکش انسان کوچک تر و سوزانند  
 رز او است و آنچه در توبه منحصر می باشد از جمله سموم و شحم او ادای که در بوی پاشند و شش تا چهار سال باقی است و آنچه سرون آورده باشد  
 تا دو سال و بهترین اوسفیت است که از توبه کثیر التمر گرفته باشد و استعمال شحم او است در اول چهارم که در اجزای سبب سودا و  
 بلغم غلیظ و مفت است در وقت مسقط جنین و قاتل آن و جاذب اهل اطرا عنق بدن و جهت فالج و امراض نازده و ماهی و اعضای عصبانی و  
 عرق البساقه حاصل و نزلات مزمنه غلیظه حبه و سینه و عرق النفس صافی در بوی و سوزن مزمنه و امراض بارده کرده و نافع و مضر  
 و مانع حار و معده و مضر و در هوای بسیار موزت مغض و کرب و در هوای بسیار گرم باعث اسهال موی و التهاب و مصلح کثیر



و مقول و شاره و در این کیفیت و مصالحتش آنرا که و قدر بیشتر از کدی که تا نماندیم و بهتر از اصلاح است که سائیده با آب غسل شده خشک نموده بر کتف  
و غده های سینه و پیشانی و بوزن او سپردند و ثلث آن در طحال است و هفتاد طبع او که در دست او خوب است باشد جهت قوی بلغمی و در کوی و عروق و اسهال  
و اسهال آن و شیاف او مسهل قوی و فرزند او قاتل جنین و طلای سبز او جعفیر السواد در دمای باره و کجرا و در هر جنس وضما و او چند مرتبه بر  
بچه خدام و سوطا را و چند روزی چشم و پاشیدن آب طبع او در خانه ها جهت تنگی و منع تولد آن مؤثر است و چون جنطیل را سوراخ  
کرده دانه های بیرون نموده و بر روغن زیتون مخلوط کرده تقیه را منسد و سائیده نموده و بر روی آتش گذارند تا چند جوش کند و تصفیه او و کاشیدن  
او را در حمام جهت بیاوردن موی منفع است سعیدی آن محرمانه اند و قطر روغن زیتون که در حطل در و نوشیده باشد جلد در و گوش و فالی  
آن بر دندان جهت اسانی کردن دندان مؤثر و سوطا و معده سده دماغی و طلا در آن جهت دفع آثار و رقان و نیکو کردن رنگ رخسار و اکنحال  
رادی او جهت بیاوردن چشم از زرق بغاصه و چهره در معتد نافع و تخم او مسهل و موی و مورث و در او چون کبر نشیند و در آن کتب کتب  
ناتجی او را بیل شود پس کوبیده با شیر و خرما بچوشند خوردن او مورث صحت بدن و بر کشتک او بقدر دو درم با آب و صمغ مسهل سودا  
و بالقیون و انیسون و ایاره قویا جهت بیاوردن صمغ و در او الحویله خدام و امراض سوداوی و طبع او جهت استفاد کردن عرق و افنی و  
خون مجده و در الفیل و صمغ کرا و ابا و کلسه جهت تحلیل او را در قطع سیلان خون معقد و چون جوف حطل را خالی کرده سرکه  
در آن ریخته بچوشند و در دندان و تقویت لثه بغایت نافع است و روغن جنطیل که از دو خرد آتانه او با کجرا و روغن کندر و زیتون  
زرد داده بچوشند تا روغن بماند بعد از آن باره در دمای آن و منع رگختن موی و رفع دوی و طین کوشش و گرم آن خوردن دندان و جوشش  
سودا میدن کبدریم او مسهل بلغم و اسام گرم و قدیم او با زهره کا و بر نافع است افرام اسام گرم و هفتاد او جهت قوی بلغم نافع است  
و اگر تازه او شش ربع رطل از تخم او را با بچوشند و با کبدریم و روغن طبع نمود **خطه** بقراسی کندم نامند بهترین اوزانه بالیده با آب باره  
و بعد از آن شش سفید است در اول گرم و در هر دو رطل معتدل اوزانه او که خشک شده باشد در دویم تر و بهترین غذای صفا و کثیره غذا  
و ممنوع و مضر صابن سده و عروق و احتیاط و خام او مولد گرم معده و مصلحت سرکه کته و مضر زبان حامله و کتفه او نافع و در مضموم مولد  
ریاح و مصلحتش بیشتر منها و خوردن آن سبب ای آن مورث قوی بلغمی است و آرد کندم که کتفه باشد و نان قطرها بپزند و در او مطبوخ او با کب  
و با دم جهت رفع و تقویت الدم و در کرده و سینه و سینه بدن بغایت مؤثر و با نفع و روغن تازه جهت نرسیده و صمغ کندم مضمون  
جهت دفع دمل و طلا در او کندم یا بچوشند جهت تقویت با عصاره خج جهت منع رگختن فضول اعضا و نفع امعاء و با شرا و سرکه جهت برام  
و با کتفه جهت رفع و تحلیل امراض حاره و خازر غده و کبدریم و کتفه او با روغن زیتون محلل او را در حاره و ذر و در موضع کزیده سبک در حاره  
بقراسی معقد چون خرد کندم را در موضع کزیده سبک حسد ساء نسبت به زردک سبک اندازند هر گاه سبک آن خمر مایه را ساول کند ظاهر شود  
که سبک کزیده دیوانه بود و روغن کندم که با قوی گرفته شود و طریقی آن در دستوارند کوبیده است جهت تقویت و خوار کردن  
نافع و ضا که کندم سوخته با موم و روغن کلک سرخ جهت علاج رجا و معدی است **حدوقا** اسم بیلی است و از جنس کوه کوهی و بیستانی است  
و بر باران غریب صفا و نفع ای دیوانه است صحرای نامند و بیستانی او را بعرلی ذرق و در صفهان سبک کوبیند و در بار دندان سرد















بسیاری دندان سرد طبع و تازه او سریع الاخذ و خشک او در مضم و مجفف و اقسام او مورت شکلی در بار از یانه وزیره و حله و سیاهانه  
سرخ و سفید و محلل ریح و با خشکی شش منوم و خالی از ارباعش سیده یعنی گرد و نان جو سریع الهضم از نان برنج و مرمود و قلیل الغذاء و جهت اسهال  
درها که در کبی ضعیف معده باشد نافع و مورت قویج و مرمودین و نفاخ است و مصالحش مار العسل و ورق گوشت و نان برنج سرد و بسیار خشک و  
معتدل و سرد و مقوی بدن و اکثر غذا و جهت اسهال صفاوی و دموی و سگور کردن رنگ حسار مومزد نان کندم و برنج و جو که با شکر ترکت و بنددون  
روغن بهتر از اقسام آنهاست و باعث سردی مضم آن و نان آرد نخود و باقی و بلوط و ارزون بطنی الهضم و سرد و قلیل الغذاء و قلیق و فاشی نافع  
مضر و مصلح او روغن زیتون است **خبر الطابق** نان سیاهی رقیق است که در وی کج اینی بریزد قلیق در مریع الاخذ و موافق میمالد بواسری است  
**خبر القوی** نان است که بر وی نایز بریزد و رقیق بنامند و مشهور کماج است جهت مراضین و صاحبان اعمال شاقه موافق است **خبر المله** نان است که بر  
روی سنگ رخ کرده و احقر زیزد و مشهور بنام سنگ است و بهتر از نان سیاهی است **خبر الجواری** نان است که در کرفس سوسن بسیار مبالغه کرده است  
اقسام دیگر است **خبر السمید** نان است که در کرفس سوسن مبالغه کرده است اکثر غذا و مشهور بنام سیده است مریع الاخذ و مورت سنگ کرده و  
حلا است و مصالحش اسنون و دراز یانه و سکنجین زوری و شکر است **خبر الخشکار** نان است که کندم را ناسته و سوسن ناکر و ترکت و مریع الاخذ  
و غیر سرد و در بعضی از طبین طبع و مولد خون سوداوی و مضعف بدن و مورت بواسری و مصلحش شکر مینا و روغنها و شیر تازه است  
**خبر اللعک** نان سیده دواته است و بقیمان است و سرد و طلا و محلل و مضعف و جهت در مفاصل نافع است **خبر الطابون** نان است که در کرفس  
سوسن مبالغه کرده رقیق و بار روغن ترکت و میند و مشهور کماج است در مضم و اکثر غذا و مضر حروین و سرد و مولد خلط متین است **خبر القفا**  
نان روغن دار است که مبالغه در کرفس سوسن کرده است در قوت مثل کسبه و بهتر از است **خجاری** از جنس حنظل است و بغازی نان کلاغ و پتیک  
و تریک ام کماجی و در زمان دران گیاه او را خنک نامند و بسانی او طویلی است در ی او را بغازی خرد و کوسید از مطلق او را در ی است که گشتند  
قبل از ده و کاشش و کوه و سبزه و مایل بر تریک و بخش مایل سیاهی و در روغن در وسط او نوعی و بنا او کو چکر از حنظل در اول سرد و زرد و کوبند  
در دم و با بوری و قوت مضماده و بلین طبع و لطیف تر از بلوغها و در اول مضعف و رادع و مفتح سده و نیم رطل از طبع شاخ او با شکر جهت  
در دم معده و در وقت نشانه و بول کجا الصوت و در سرد زورقان و طبع بر کج او جهت در ی قله و در کرده و صملا و جهت او را جامه و  
شکلی اعضا و با نیک جهت تنقیح او حشره و بی ناک جهت التیام آن و کزین زبور و کس غسل و بار روغن زیتون جهت سوسن کس و باد  
سرخ و صند خشک او با بول جهت خروج سردی نخاله نافع و تخم او سرد و ترکت اللعاب و مزلق و مغزی و بلین جهت سردی و خشک و در  
کرده و نشانه و سبزه و کرفلی او را و نوعی است اما و دفع لبع او و چاره و کزین رتلا در دفع مزله و با تخم قوی تریک السوجید در نشانه و حشره او  
جهت در ش اما و در م و موعده و مایل جهت در سرد و کوه و صملا او جهت او را جامه و صملا و جهت او را جامه و صملا و جهت او را جامه  
و بر شش تخم حنظل و قدر نرست از اغازی تا چاه در دم و او مولد ریح و مصلحش کندن او با کوشش مریع الاخذ و موافق است و خجاری بسانی را  
رکش در از دکاشش زرد و کوه چکر از کل خیار در رینه زار بسیار مرمود و بقدر گیاه پنهانی شود و بخش سیاه و در از نشانه و بسیار ریح و علا  
او نشانه بلیم و مایل سبزی رودت و در طرا و زبانه از بری و بلین طبع و سینه و مریع الاخذ و جهت خنک است و مایل



حاره و تصفیه صوت نافع و مضر معده بارده و مصلحتش ادویه حاره است و تخم او مهمل قوی احتلاط غلیظ و مفتح مسده و جهت عرق الساق او امان  
چون دفع احتلاط محرقه و مضمغ او جهت کلیل اورام و نسکین درد کردن عفر نافع و قدرش در دریم است **جنبه** بلعش از شکر کوه و بلعش از شکر کوه  
در ترکی سیوان و در بارندان گیاه او را شامی نامند و آن تخمی است بسیار زره و درازنایل سبزی و ترکی در کیش گلانی و تند و شسته بر یک کوب  
بری و شامی بار یک منفرد و ساقش بقدر ذریع و بخش در علفات بار یک و در موق است در دوم گرم و در اول گرم و موی و مشوی معده و اضم  
و جهت معده سرد و کلیل مواد نجاع و ابله و حصه و شری در رو حیات و با شتر نمین خصوصاً چون باد و وزن او شکرده روز بوشند و جهت  
رخسار و کفلی او از رسته دریم او جهت دفع سمیت ادویه و کمال و غم او جهت احتلاط سینه و ریه و وضادش جهت اورام حمله و سرطان و غیر  
و فرجه چشم در مین کوش و سیان و اینتان و منوی او در مضمج حکم و شش و مرفه مرمین و فرزه او با غسل جهت حمل و فرجه چشم نافع  
و مصلحت او مصلحت کثیر او قدرش در نیم تا در منقال و بدیش بودی است که بر زخم نامند **جنبه** جرم جاسازی است که صین که ارض از آن جدا شود  
و مجموع جنبهها گرم و خشک است **جنبه** الفارسی رزم این گویند بهترین جنبهها و مسهل از آن است که با بر که سائیده و خشک کرده باشند بسیار  
مبالو در تخم آن کوزه در دوم گرم و در سوم خشک و بغایت محقق و مقوی معده و طبع نرف الدم و در ارضه و حامله شدن است و جهت السوال  
و شتر خاره معده و بواسیر و طحال رطبه و رطوبت ساطبی و جهت فرجه و معده و شکر و مخرج بقدر یک دانگ او جهت کرمک گاه  
مرطوبین که با شش و بغایت نوزاد کثیر جهت ادویه و قباله وضاد او جهت کلیل اورام حاره و شتر معده در سیان و اکتال او جهت  
یک چشم و در قطره او جهت کرون چکر کوش نافع و مضرش و مصلحتش کثیر او غسل و قدرش در نیم تا در دو دانگ و در دریم کوش است و چون  
او را بر باد و غسل سائیده و خشک کنند و بعد از آن با روغن زیتون بقدری که سسته انگشت بر بالای او بر آید بچوبش سائیده  
روغن بسوزد و با حرف نالی و غسل لعوی سازند و هر روز یک دانگ است از آن تناول نمایند جهت صاف کردن آواز و تقویت مین و کفلی  
رخسار و اجراع تضاد است بی عدیل است و هر گاه در روغن زیتون بچوبش سائیده و با غسل مخمور کنند بر سوزند و جهت **جنبه** النسی  
نفل است در قوت قریحت الحذیه و بلطف و جالی و خوردن او قائل در او در چشم و زخمها مسهل است **جنبه** الرصاع نفل قلی است  
بغایت صفت مغزول او جهت التیام جراح چشم و تقویت باصره و منع رگین مواد چشمه موثر است **جنبه** الفضة نفل نقره است لطف و قوی  
القبض و طلا را وجهت فرج چشم و معده و حر و بواسیر و بواسیر و التیام جراح نافع است **جنبه** الذهب نفل طلا است لطف و تر از همه در او  
قوی تر از جنبه الفضة و طلا را وجهت رفع بدوی زیر بغل و کج ران مجروح و افعال نامیاب افلیما است **جنبه** اسم آهنی است  
و در حاکم کوش **جنبه** الفضة نقره است نقره نماند و با شتر بها گو گویند کثیر العدا و در مضمج و مولد خلط غلیظ و سرد و باد اجسی و خو لجان  
و ادویه با صفت مقوی باه است **جنبه** خبثی شجری خطمی است **جنبه** الخراب استوان است **جنبه** القرد لوف الکبیر است **جنبه** خردومی خبث اللعاب است **جنبه**  
**المنج** نبات کوز دریم است **جنبه** اناس جمع نبات است که یکدوش افشار در کند و بخاری مشق از آن است **خرفق** تیار منات است  
**ختم الملك** طین محمود است **خا** تیار منات است که کین است و از مطلق او مراد سر کین کاود است و در حاکم کوش **حشو** تلفت اسل خطا  
بمعنی بزرگ سوزان و شتر او اندوان اسم مرغی است که بفارسی رخ نامند بقدری که کفنی و از آن بزرگتر میباشد و طعم او اکثر



او کفایت در دماغین صین فرج یافت می شود و در استخوان ششانی او جهت بلوغ قوی سازند و خاصیت او آنست که چون بر بالای ام  
مسکون گردد که در مجرای استخوان او این درد که بگوید که آن شاخ اهو می مشک در است و همین اثر را جهت او بیان نموده و گویند  
که اینها نیز یافت نام است و مؤلف تذکره گوید که در سر اند یافت می شود و خوردن بصر او بقدرد در جهت حکم و در رسیده بکار نافع و بخور  
استخوان او با عافیت مصروع در بل او جهت رفع انار و سکنه ان او جهت بر صفا و مقصد **خردق** عکلیست **خداغ الران**  
النج است **خروب** ستانی در می مشهور ستانی در دست یکی را خروب شامی گویند درخت او بقدرد درخت گردگان در کیش مستند بر با  
عظمت و کثرت ذبی و غلاف او بقدرد شیری و کوناه نزدیک سیاه و ضخیم و دانه های او شبیه قلی و از آن درم و مهر بسیارند و در سال  
استمال می کنند و با وجود شیرینی از سایر شیرهها برود و هستی در بخش خار در او بر کیش نرم و مایل بند و در غلاف شمش شبیه قلی و از آن  
رفیق زردانه های او بقدرد شمش شیرین طعم و در مکان کرا که گویند و در زمان و کیلان لاله کی نامند تازه هر دو شمش به عمل و در  
بول و خشک او در در و در معتدل و در درم خشک و شیرین او مایل کرات و دانه او سرد و خشک و بسیار قالیض و معوی بدن و در  
بول و صفا و کج او جهت در مسقط و امثال آن و تا لیل و خوردن تازه خروب شامی که از سال گذشته باشد و در بضم و بعد از اخصام  
مولد خلط صاب و بادانه جهت و تسهیل بدن و چون داخل کشنده شمش را لذت کند و استهاارد و جهت سرفه من مجرب است و آنست  
و بخش محلل اودام و جهت برود معده و زوف الدم نافع و معده و مجفف اعضاء مصلح سدانه و نبات و در شش و زوف از هر یک قسط و  
طراقت و بعضی وقت شمش تا چند است **خروب بنطی** نیز ثباتی است جنس سردی و آن دو نوع است درختی شبیه خروب شامی و خاردار  
و شمش کوچک و بی طعم و بسیار قالیض و آن را قسط و سوزان مغزین نامند و قسمی شمر خاری است بقدر زعی و شامه او را کینه و خاردار  
او سوزنده و کثرت سرخ و زرد و داغ دار و بارش شبیه کرده کوچکی و در فزون گیاه او را او را نامند و مراد از خروب شامی و بنطی نوع خروب  
در درم سرد و خشک و بسیار قالیض و معوی معده و قاطع خون هر عضو و حاصل سهال و جهت برقان و مضر و منع او را از بعضی دوا بسیار  
و مضره و سنون او جهت در دندان و استحکام آن و پوست سبب بار او قالیض دندان گرم خورده است و محتاج بآله کشیدن است و چون با حنا  
تصا کشند نافع سفیدی او با ع در رازی می و تقویان و طلا و او بر بدن چرخا و تقویان اعضا مؤثر و چون خروب شامی را گویند دنا  
بخیساند و با در رنگین انا و تر کند باعث تیار رنگ او میشود و مجرب است و او با ع در معنی اجساد و ناگشوده صاعد است **خروب**  
**الشوک** و خروب معدنی و بری خروب بنطی است **خروب مصری** و قبطی نیز قضا است **خروب الحری** غا حور است **خروب صیدلانی** خروب  
شامی است **خروب نندی** خاوش نیست **خروب** اسم جنس خروب است و گویند مخصوص بری است **خرد** اسم فارسی تنبازی است **خردل**  
که کالی است بر کیش شبیه کرب و از آن کوچکی و خوش بو و مع انسان و کثرت زرد و قسمی او را از زری ترکی می نامند و بخش در سرخ  
و قسمی را کج گویند که کیش ریزه تر از ستانی او بخش خرد و در سرخ و تند طعم و سفید او را سفید گویند و آن حور است و در کور  
شد و مراد از خردل مطلق نوع سرخ است در اول چهارم گرم و خشک و حاد از معن بدن و ماضم و محلل طوبایع و معده و بر  
اعضا و مفتح سده و در فضیلت و مفتت آنها و جهت در دردی و بلغمی و حکم و تسبب زرد و رخ نشان و امر ارض بارده دماغی و نملی

ع الراد



ارجم او با شربت سرد و تقویت باه و با غسل جوی و معالطی و گرم معده و تب بلغمی و سوداوی و ضما و او جهت نفوس و اندک غرض و در وقت غرض و در وقت غرض  
و صبر و او نظایر برین و از زلاله ادرالشکل و با غسل و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض  
مؤمن در پیشانی جهت زلاله و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض  
ادویه شربت سرد و صلبه و سوداوی و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض  
و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض  
مضر و با غسل جهت غش و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض  
تشنگی و غشمان و صاحبش کاسی و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض  
انار و منجوشید او کند و سرکه شیرین در کلبات از وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض  
افعال ضعیف تر از اجم است و اهل تجربه ذکر کرده اند که چون بر کف خردل آید و عسله مفاتیح الغشا ادر اللاله الانی کتاب مسین خوانده شود  
و بعد از آن صد و دو بار با مین کفنه و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض  
را بپزند روز دیگر خردل را در جانی که دغینه باشد جمع یا سب و روغن او که کوبیده و پیور روغن با دم استخراج نماید فیا سب ططف و محلل  
و طلا را جهت درد دندان و اختیای رحم و پنهانی ازین درد دمای کینه و محلل و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض  
و فایح و کرانی سامه که فرم باشد و اشامیدن او به تور جهت درد بار و فرم نافع و قدر ترش تا سه لیتم است **خردل بری** گیاه او را بر یک  
چی نامند حواش کثیر ازستانی و مغزت حصا و جالی حله و همسرفه فرم نافع و مقوی ذین و ضما و او با مات جهت حرق و در وقت غرض  
افعال مثل ستانی است **خردل فارسی** و **خردل صحن** و **خرفوف** و **خرفوف صحن** است **خردل** بکسر و فتح و او بفارسی او را سبب الخیر  
و برکی که گمانند برش شیبه سر که الخیر و از آن بزرگتر و نرم و سافش تا بقدر و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض  
و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض  
اعضا و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض  
و نفع و قدر ترش از سبب داده عدد و مسکرفوی و عواض او مثل تاوره و حیاه عدد او کشته است و فادز او  
ربما سر در سبب و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض  
جهت درم پستان و با درم و صنادر که او با درم و درم حاره چشم و درم فر کلود و سایر اعضا و با حیاه و درم فصل و درم  
زیتون جهت دمای بارده و روغن او گرم تر و لطیف تر از روغن زیتون و معنی و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض  
الاصول محلل بلغم لرح اعضا و بعد از آن شد به النفوذ و طلا را جهت صلبان و تشنج و انضمام فرم و انقلا و در وقت غرض  
و فرج رطبه سرد و درم معده و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض  
و جوشاننده او با سبب الخیر و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض و در وقت غرض

او با زیت







بعد از شبانه روز جهت التام عصب مقطوع مجرب است و جهت جراحت اعضاء عصبانی مؤثر و باغداد است حکام مفصلی که از جای خود کن  
 کرده با جهت ضرر و سقوط است که از ام حاره و بار و عنق دانه زرد و الوجه و اسیر و طلا و مطبوخ او بار و عنق زیتون و صندل و کوبیده  
 و مرکب که جهت بزرگ کردن قضیعات مؤثر و مولف تذکره گوید که مطبوخ او با قضیه حار زنده اکلا و صندل و دین بانی نشسته  
 مجرب است و قطره او با پیر مغالبی در عنق زیتون جهت درد گوش نافع است و چون با جمل و سبزه و زدن طبع نماید طلا را و جهت اسیر  
 و زرف الدم و شقاق مقعدی عدیل است **خرامغان** کیاسی است در شکل و بو مثل سنبل الطیب و خاک او با نایل سنبلی در اول گرم و خشک  
 محلل و محفوف در افعال مثل او و از آن ضعیف تر است **خرفطان** کیاسی است که از درخت بادام زیتون و مثال آن میارید و در صورت  
 بان درخت می رساند و غیر هم است که در طبرستان داردش گویند و خرفطان را برکش شبیه بزرگ زیتون و مایل با سدره و شاخهای او  
 بر که و تخم سنج سرد و خشک و قابض و مقوی معده و منفی دماغ و مفتح سرد و باقوت محلل و بعضی گرم و خشک است اندک او در  
 ابرو است چون دومی عضل و قطع نفق الدم و رفع سحج و آب مطبوخ او با کبر جمب سفید و زرد و مرکب او خشک و سوخته آن جهت  
 سر مجرب است شیری که موضع را با بول و نمک ری نشویند که خون ظاهر گردد و گویند مسهل اخلاط و بغایت محفوف بود **خرغان**  
 بره تازه و خردق جمع است **خرنی** خلاص است **خرنق** اسم انجیره است و گویند فاوانیا است **خره الحام** جو خردم است **خرع** اسم  
 عربی او در نصبت **خره الصفار** طلست **خره** اسم فارسی بقایه الحفا است **خرغ** نم نم است **خره العصافیر** نشان است **خرال**  
 هر طمان است **خرمان** اسم عربی آن عفر است **خرزبیل** است **خرم** لیسون را بود است تخم مرغ است که کبک در دین معسول کرده  
 باشد و بیشتر در اشامل مرکب و سراج القطر و عالی است **خراسم** فارسی حمار است **خرکور** اسم فارسی حمار و حشمت **خراده**  
 اسم فارسی آن است **خرکوش** اسم فارسی از است **خرضا** اسم پدیده است **خرما** اسم فارسی تمر است **خرزهره** اسم فارسی طلای  
 است **خرمار** اسم فارسی رطبت است **خرماد** **خرماد** و **خرمای بره** اسم فارسی قمر است **خرچنگ** اسم فارسی سرطان است  
**خرزبه** اسم فارسی طبع است **خرزبه کبک** اسم فارسی طبل است **خرس** اسم فارسی دگ است **خرس** اسم فارسی است  
**خرهنگ** اسم فارسی حجان است **خرغور** اسم فارسی لسان الحمل است **خریابالف** و **خریاب** اسم کیاسی است بسیار خوشبو  
 بغاری خیری دشتی نامند و صابری تذکره غیر خیری بری است و از فلاته پان نموده که چون او را بکاشند بهشت صلیبی غرس کنند  
 مشکون شود چه کاشش شبیه به بفت و منبت او جبال و میان رودخانهها و کاشش مثل کبودی و لاوردی و بسیار خوشبو  
 سبزین و بخش سبزه است و مولف نالایع خیری بری است و بان نموده که شاخ او در از زرشک کوهک و کل او سرخ است و  
 قول صاحب تذکره است آنچه این بود در خیری ذکر کرده از قول جالیوس که بری او مختلف القوت و لطف و باقی کاشش سرخ میماند  
 بخلاف اباد و صفا و خواص خیری ظاهر شود که خرامی خرافام او است و او خوشبو ترین کلکهای صحرائی است و سفید تر است و در دفع  
 مشاغل کل خا و آن سنبلی است که با زرشک سر و بسیار او مثل سبزه زرشک در اول دوم گرم و خشک میماند و بعضی رطبت است اندک  
 او نلطف و مفتح سرد و دماغ و مقوی آن و جازر رطوبات زکامی و محلل ریاح در اضع در سرد و مقوی کل کردن است

در کرده



**راغ خمر** راغ الاسد نوعی از عطیاتیست **راطینی** یونانی اسم مجموع علیکهاست **راس الشح** بلغندلس اقسون است **راس البهید**  
 بلغندله شمی از غلصه **رال** اسم هندی میفرست **راج منس** هندی ریساوشان است **راج کیری** اسم هندی اعصی الراء است **راج**  
**کیر** هندی اذان العز است **راسو** اسم فارسی این عر است **راحت** **دروی** سوخته و سوخته است **رب** عبارت از ارباب و نانات است  
 که بطرف بقوام آورده باشند و رب هر چند درخت ان چیزند کور است **ربل** نوعی حلی استین است و کونید نوعی از ریخا سف و مضموم است و در درم آورده است  
 و در هر دوام حرال است **اندرب العنب** میفرست و در دایم و شاتر شش نامند **رب الصر** وضع مکام است **ربیس** علیق است **ربیان** اریان است  
**ربق** عنب الشح است **ربیا** نوعی از ربای بوجاست و در افعال قوی از ربای همان دانسته اند **ربیلا** بفارسی انگور کناک مندر آن حیوانی است  
 شمشه عینکوت و دست و پای کوتاه و آن اقسام میباشد و از موم قمار بارده است و کزین و خوردن عدوی از آن قمار است و صناد کوبیده  
 او بر وضع کرده اش جدید هم میکند و اطو بقرس بن زنده او بر بازوی صاحب است دوری است رفع تب مجرب است و کونید مسوج او  
 چون در ظرف طلا نظر کند رفع اذیت او شود **رتم** بلغند عربی باقی سفید و سیاه میباشد و سیاه او را شخا زباده زردی و بی برکت صلب  
 و اندر سیاهان بر جو بهامون است و کلاش زرد و شمش مثل لوبیا و دانه او مثل عدس سفید او لاثر و کل و شخا مانند قه سیاه و رنگ شخا  
 او سفید است در سگرم و خشک و خضاب و محلل و باقو قایضه و منده و در درم از شمش معنی قوی و حقه بعصاره او مهمل چون جهت عرف  
 انسانا و صنادش همیشه و کزین سگد و آنه و شامین او بدستور جهت سگد و لوانه و اخراج جنین است نافع و قابل جنین زنده و در  
 قوی مهمل اقسام کرم خوردن مفید و دانه او که تا نکه روز معافه نوشند بسبب اسهال منع برز و دمل مسکنه و مضر معده و مصلح سنگین و قدر  
 شمش تا یکمقال است **رته** اسم بنجی هندی است **رتی** سروالی اسم هندی جی العالم است **رتک** منسکط است **رتت**  
**اسم خازن کباب است** **رجل الطیر** و **رجل الرز** و **رجل العقوق** و **رجل العقاب** کبابه اطلالی است **رجل الحمام** ابوخلات **رجل الدجاج**  
**لوان است** **رجل الراء** عنب سیاه است **رجل الجراد** زرنیست **رجل الفروج** و **رجل العلوم** قافلی است **رجله بقله الجماع** **رجل الراء**  
**رجل العراب** است **رجع** فضله حیوان است **رجل العراب** کونید نبات اطلالی است و اکثر نصح نموده اند که غراومت و در نواحی المقدس  
 بسیار است کبابش بقدر شری بسیار سبز بایل سیاهی و مشقوق شمش است دستانی و وسط او مشوق بود شوق مانند حقیقال غرا و شخا  
 مشوق و با شوقی در آن کفوض و شیری مانند طعم زرد و بخش بسیار غار در زمین و سید و طاهرش زرد و سائیده او مثل سور بخان و بر نان  
 کون عاریاتی و بیلوی کلاج با نامند در اول کرم و در درم خشک و مضموم شده جگر و مفت حصات و مسکن ریاح و محلل و جهت سوختن و معص  
 و در کور است بغایت مؤثر و بیخ مطبوخ او در رفع اسهال مزمن بی عدل و طلا و عصاره او که با شش بقوام آورده باشد هر درم مفصل  
 بارد و با نیم در شش لجاج هر مفصل حار معفه و بدستور و معنی کرم و جو شاشنده باشد همین اثر دارد و مضر محرور و مصلح کاشنی و امثال ان  
 و شمش تا در مفصل است **رجق** خمر است **رخب** بخار معی اسم عربی مرغ مردار خوانند و ان صغی از کرس و کرس و کرسه و سفید بایل بر برگ  
 و با شمش سیاه و شمش سبز در دمل و بیابان و بغایت خالف میباشد و درم کرم و در اول خشک و کخنم او بهترین اجزاء است  
 و کرسه که اگر کرسه در مصلحه او را بطریق خاص صاف جدا در اول رحمت بخورد و کرسه در از نا شرا و در کربا کوس باید بود و طریق است

Tarantula

عالم







راجع و محل آن و صفا و بار و غش کل و آری تکرار کشتن هر سه سرطان معرق و اورام حاره و قروح مفاصل نافع و چون هر بار بر کف دست بمانند  
 و سیاهی او را که بر کف مانند بار و غش آن برسد و جود سوزش چشم طلا کنند و حال ساکن کند و مجرب است و بیخ درم او را چون در زیر بالین کسی بمانند  
 و او را ندان آن کس خوابهای پریشان بیدار و هفت درم او را چون صبح کرده در کوزه نو گذاشته وقتی که زحل در ثور باشد در میان در میان زمین  
 کس جمع مزار شکار نماید و چون بخالد او را کدی نشویند که سیاهی او بر طرف شود چنانچه قطعه زوف الدم و التمام حراجا و قروح خسته و دل  
 و کوبانیت الفع از بار و مجفف بی نوع است و شامیدن سر کشته است هر گاه سائده باشد و فرودین کلو او با نجا صیت رافع در  
 زمین است و از زوده چوبین است **رطب** خرمای تازه است و نسبت او کجا مثل نسبت میوه است بختک این درم او است او با بادام عجا  
 و کرم کلاه و مقوی کرده و کما است و سایر خواص در مکرر کور شده **رطب** خفاری است باغی تازه است و تریکی بوی کجا مانند و خشک او را  
 بوی قوت گویند در خراول کرم و در بولین و مهبی نفاخ و صفا و بخته او که روزی دو بار کنند جهت زعنه معین و در او است خوردن او با شکر مین  
 و مولد خون صالح و صفا و کوبیده او با غسل مخلل و رام بارده و با سر که مخلل حاره آن در تخم او فو تر از سایر از او فایض و مولد منی و شیر و موم و جرحین  
 و صفا چون در حمام و بعد از آن ناول نماید و جهت سوزن سینه و همی و نافع و قوش تا پنج سال آتی می باشد و قدر شترش از دو درم تا یک درم  
 و دروغش کرم و دروغش که از بار و دروغش زیتون ترتیب میدهد جهت لقوه و در عشت شربا و صفا و نافع است و خشک او فایض و کماست و صفا  
 کما است **رعی الزرازی** فوه الصبح است **رعاد** یا اسم سرانی یعنی لایل است **رعی الحمام** گیاهی است طالش زیاده شیری و کثیر در ناز دار  
 مال سفیدی دارد ساق روئیده و ساقش منخسری و بخش مقدار شیری و مرغ بایل بزرگی و بخش شبیه کبک است و کبک تر می این گیاه است و موم  
 ناز که گوید بر کیش لایل سیاهی میخ او را صباغان استعمال می نمایند و ناز قدیم عبار از است و با عطریت در در مطر سیاه است و ساق الحمام  
 در درم کرم خشک و محقق قوی و محلل و بار و در فایضه و شامیدن او در حوض صفا در که او جهت التمام حراجا تازه و قروح خسته و ساقه  
 و بار و غش کل و بی نازه جهاتم در دما درم و با سر که جهت و مرغ و با غسل صفا قروح عمیق نافع و مضر کرده و مصلحتش کما است و شترش از دو درم  
 و دروغش فوه الصبح است **رعی الابل** گیاهی است بقدر بنا بر کیش شده سر که درخت صفا و از آن بار کمر و درخت و ساقش بر شعله و حشر  
 شبیه شتر است و کماست سفید و ریزه و بخش مثل تخم شده و وسط آن شکاف دارد و با چوبک شیرینی و بخش سطری انگشتی در طول بقدر شتر است  
 و سفید و شیرین و حوام او را در ساق تازه او می خوردند در درم خشک و در اول کرم و کوبیدیم کرم و خشک است مفتح سینه و محلل اخلاط بار و  
 راجع و مقادیر و موم حیوانی و صفا او با سر که جهت درم سرد و ضایعین او جهت کس در دندان و زرع و نفوس مؤثر و بخش جهت کربون و آ  
 و سیلان هم و کوبیده نافع و مصلح و مخرج و مفرح اشتها و مصلح قرفه و سنبه و قدر شترش دو درم است و در شتر و خسته که کوبیدیم چون شیر موم  
 که در این گیاه خورده خلاص میشود و باین جهت رعای الابل نامیده اند **رعی الحما** جاری است شبیه باد آورد و نجابت نند را کجا شتر را کجا  
 و دروغش نند را کجا شتر را کجا سیاه و با عفو صحت و چون حمار را نخی بآوردی هم رسد از خوردن این گیاه خلاص می شود کرم و خشک  
 و نجابت نند را کجا خوردن بخ او موم رعا و مفرط و سرد و تخم او در بیخ و درم او جهت سوزن سینه و کوبیده او با بادام عجا  
 و حوام کوبیده و کماست و درم او جهت سوزن سینه و کوبیده او با بادام عجا **رعاد** نوعی از زنبق است

Nervain

زرزق



و گویا نبت او بین الی سبب و شکش بسیار میزد و چون در دام افتد دست صیادی از او در کجایند و قلم نامیت میشود در دم کرم و خشک و سبب زنده او  
 بر وجهت رفع صلیع و صرع مجرب است اندوه و حین بوسه در از راه در سر خرمین و شقیقه و در از بغایت مجرب و کوشش او شهورت بران را  
 اعاده نماید و قاطع بلغم و رافع یرقان و سپرز و قاطع خون همه اعضا و نخچه او تبسسل و مطبخ او در روشن زیتون که هر آنکه به شبهه مفاصل در دو کمر  
 و نفوس طلا و او جهت بخربکه ماه موثر است و این بر طار که یک ماهی شکر بر عاده ملاحظه کرده ام بغایت مخمور و خوردن او را کشته با فم زغوه کفایست  
 است و از خار چایه بر سر کبیر مثل صابون و نمک **رغوة القرم** مجرب است **رغوة الاراقواست** **رغوة الملح** زهره الایسوس است **رغوة الحان**  
**رغوة البحر** منفع است **رعت** بفتح جلاب است **رق** سلخفات مجرب است **رقش** سلخفات نهری نرک است **رقب الشمس** صام بر او و نوحی از  
 موع را شامل است **رفع فارسی** خرطان است **رفعا** اسم عربی خان صغیر است و گویند خرست **رفاقش** لعبت بری است و گویند جهت برده  
 و بعضی از غله بغداد است **اندر فون** و **رفان** حاست **رفعه** یعنی شامل جمیع ادویه است که خوردن آن جهت شکستگی استخوان مفید باشد و مصطلح است  
 یعنی است صلد زرد رنگ سرد و خشک و در مفاصل او باز زده تخم مرغ نیمه است جهت خرد و سقط و زنده شدن استخوان نافع است و باید که روز  
 متوالی تناول نماید **رفعی** کوبیده درختی است درخت گردان و برگش مثل برگ درخت چنار و نمش شبیه بخیر و بقدر رانار و در نمش  
 مانند آنه اخیر و با شیرینی ماکول است و مولف تذکره گوید که او را در مصر اخیر و فلی نامند با شتر زاده بر او فرج میباشد و بر کف سار سبب روشن  
 و بین دوام سرد و چون بر او در زین خرس کنند میرود و نمش از برگ سردن می آید و بقدر خیار کوجک میشود و با شیرینی و شیر او نمش اخیر  
 و در آنش لطعم اخیر است و از این صفات ظاهری که در که اخیر معیادی باشد و در لاکرم سرد او در زمان نوزاد موجود است در دم کرم و خشک و قاطع  
 بلغم و جالی قصیه و صوت و شیر او جهت قویا و انار و کلیل او را م بارده و سقوط او بر نافع و سایر اجزاء او جهت قوی و وجه کسر با مفید  
 شربت از تخم درشته او را در هم و منفرعه و مصالح کسر او طبع او معی و کف و اخلاط غلیظه و صدادش جهت التیام بر اجا نافع است **رکب**  
**صدف البواک** است **رکف** بخور مجرب است **رکت** چیدن اسم هندی عندل اجرت است **رک** اسم هندی درخت نیم است **رمان** بقرانی انار کوه  
 و اقسام بسیار شترین بدانکه اگر المانی مانند لطفی از سار و سرد با اعتدال در اول تری با قوت قابضه و قلیل الغذاء و اول لظط صالح و نافع  
 از جهت باعث نفوذ مجرب است و در اول جالی و مفتح و ملین طبع و صورت تشکی و خوردن او بعد از طعام سبب اخذ اران و جهت تصفیه روح  
 کبری و تقویت حکم و استفادگی و زنی و سود القیه و یرقان و سپرز و خفقان و الم سینه و سرد و جاد و صاف کردن او از زهره کردن بدن  
 نفوذ نمودن غذا و دفع حربه و کله و سکون کردن رنگ حساز نافع و انار او معنده غذا و مرغی معده و مصالحش انار شترین در باره المراج  
 بروده است و ران شترین در افعال قویتر از او مرغی معده و مصالحش مصطلح است و چون سر انار شترین را سوراخ کرده بد بغایت  
 بقدر که کجایش بسته باشد و عن باد شترین در آن نخچه بر روی آتش گذارند تا روغن رانچه کسند و کجی رسد که دیگر خرد است و آنکه در  
 آن جهت در سینه و سرفه از جرب است و سوراخ شامین آرو با شکر و نشاسته و صمغ عربی در روغن بادام که مکرر باشد پس از در او  
 و انار شترین که عربی مغز و بقرانی میخوش نامند در سردی زری یا با اعتدال است و انار شترین در دم کرم و خشک و قاطع و در  
 و مسکن جرات معده و علیان خون و مانع سیلان مواد معده و جهت خرد و قوی و خفقان حار و منفع صعود بخار و سوج و مویز برود

شکر کوه  
 برنگه یا شکر

منتر انار در کله  
 سکره مفض او را  
 دارچی کوه



و مصغف خازن جگر و قوت باه و مصالحش انار شیرین و کجیل سروده و امثال آن و انارین که با باره پخته شده پس از نیم رطل تا یک رطل و سبب درم شکر  
خام سه صغفرا و مقوی معده و جهت های صفراوی و برقان و جگر و صغفراوی و جگر و طلا و مطبوخ او در شراب جهت تحلیل او را مبعطل است  
و مصغفرا که جهت فروغ غشیه دندان و قلاع و کمال اجتهت ناخته و سبب نافع و ضار و عصاره او که در طبع غلیظ شده باشد با قدری غسل  
فروغ غشیه و فروغ بینی و گوشت زبانه زخمها و در گوش مفید است و سوسنی او قابض و جهت زخم خویش خوردن کل و امثال آن زبان چالده را  
مکون است در انار ترش در امثال قوی تو از آن است و چون آن انارین را در ظرف مس بقوام آورند جهت سلاق و جگر و تقویت باهر  
و در اجازت منده و جنبه نافع و چون تو انار را خالی کرده و روغن کل سرخ در روغن بانش نرم کند آشته در گوش حکایتند جهت زد آن نجاش  
نوز است و پوست انار غایب قابض و باره و جحفه است و مسفوف او با عطف سبب اعلاط سوخته و عوم و جهت زخم آنتا کفایت مفید  
حلوین در آب طبع او جهت رفع سلیان حوض و خروج مقعد و ضار او با غسل جهت رفع انار ابله و طلا سوخته او با غسل سینه و معده  
منع نزول دم و قی الدم و نفث الدم و حقه با او که ماریخ و جوفه بوداده جوشانیده باشد جهت رفع اسهال و سحر و مصغفرا با طبع او  
جهت تقویت سینه در شامیدن آن جهت سلس البول و سستن مقعد بان جهت قطع خون بواسیر و امراض مقعد و شامیدن سائیده او  
بقدار یک درم با آب گرم در رفع گرم معده بی عدل و طبع بیخ انارین با آب جگر است و جهت لته حاره و در دندان مصغفرا آن مبعطل  
است و چون پوست انار ترش را با بازو سائیده با سوزن در کجوت سندانده او مقعد گردد و مقدر فعلی جهت ترند داده باز دره عدو در  
از آن جهت رفع اسهال خرمین و سحر مخوف و در همه امعا و مقعد مجرب است و در انارین در در اول خشک و قابض و جهت التهابی  
مغز و امتهای تند و قی و ضار و رفع ضار و خواش حاصل و ضار دیگر ضار و دفع غم نافع و انار در آن قابض بر رزب هر یک است و در  
امثال قوی تر و گو سیده ترش او با موز یا سوزن و غیر آن زیره کرمانی جهت قی و تقویت معده مجرب است و منفریح سوزن و مصلحش موز و گردک  
و بیش ساق است و کل انار در امثال مثل کلنار قاسمی و جهت قطع خون بین دندان و التیام جراحت و شق قلاع و ضار او با یک زبیر  
معده جهت قی مغز و عصاره او با کل جهت منع رختن مواد کثیفه وضع درم آن و با آن رنگ جهت قرصه اطلیل و با جهت استهلاک  
و عارضش با که از سوزن و کفش شده باشد و با سکر که جهت باد مزخ نافع و عصاره پوست او در پیر او قائم مقام کل است و جوز آن  
از آن که موز بازنده باشد نهی که بدست مکرر باشد کلها را ناشایع کند جهت قطع بروز دل و دندانک سال از مود ۱۰۵ است و در  
زود که در افعال انار شده سبب برزورد و جمع افعال مثل تخم کل است **رما** و فادمی خاکستر نامند و آن مرکب از خروارسی و در  
است و در سسین جو و خانی از ایل شده ارضیه باقی بماند و رما د اکثر خیز مادر در اصل آن مذکور است و خاکستر گرم جویان و خزان با سکر  
جهت سینه خوده و شقیقه و تحلیل او را م و بواسیر مبعطل است و خاکستر بی مقصد سرد و جهت التیام فروغ و قلع انار شیرین و ضار او  
و در شش و مصالحش که او قدرش بیش نم مشال و خاکستر بلوط حا بس جمع نزول الدم و مسکن او را م و طبع او کله و رافع قرصه قضیب و مقعد  
و خاکستر نیم موز در رطل آن و زفت و خاکستر که جهت قرصه قضیب و مقعد مجرب است **رمل** بفارسی رنگ روان و با صفهانی  
است و نیز در سیم خشک و محض و گرم شده جهت شفت رطوبات استسقا و خمول سائیده او جهت قطع حصص و منع حمل نبات مؤ



و با نالی صلب خوش مزه را بر زده و آب بر طعم را خوش مزه می کنند **زمیث** بومی بنامی است از جنس خوش مزه بر زده بقدر فامتی و چون خشک شود بسیار  
می کرده و از و خیر بارانک مستوان بخورد و کوبید از محاورت او رنگ آدمی زرد می شود و دود او جهت زکام مجرب است که بخن منام و فامی از  
سوخه او هم رسد کوبید از فانی اشنان است **برام** قوطم بری است و کوبید در صندل و فانی که از او حاصل شود ضعیف تر از فانی اشنان است **رمان البر**  
شامل درش طفل و صفا است **رمان السعال** خشک است سفید است **رمان الانهار** نوع کبیر هو فارغیون است **رمان عیش الخطاطیف** خاکستر شبانه  
خطاط است و مذکور شد **زند** بومی است بری است و بلغم شام غار و کوبید صندل است **رف** اسم عربی بود است **رکبیت** اسم هندی است  
است **رنگ** اسم هندی افاق است **رنگ کاسه** اسم فارسی میخاست **ردیون** اسم سریانی است **روان** اسم سریانی است **روان** اسم سریانی است  
سیاه است **ردزی** اسم سریانی از زیر است **رودباروک** اسم یونانی از درخت است **رود** اسم سریانی و یونانی و روست **رودی** اسم سریانی  
سماق است **ردین** اسم یونانی فوه الصبغ است **ردیا** اسم سریانی عنب الثعلب است **رداس** اسم نبطی قره العین است **رودانی** و **روح** بلغه کسریان  
زیق است **روث** سر کین حیوان است **روقیون** نوعی از عنب الثعلب است **رودامالی** یونانی شتر بود است که با عمل ساخته باشند  
**روشیانامای** بعد از این و نون بعد از الف یونانی اسم کلمی است و سریانی اسم قشیش است **رواصیر** آنچه از عقول در سطح نماید در  
دور شها و او حاره اضافه نماید **رومنس** اسم هندی از خراست **روقی** اسم هندی خیر است **رومی** اسم هندی قطن است **روی**  
اسم فارسی طالقون است **روی تویش** است مشهور در روح تو تیا چه او تونبای غیر مصنوع و معدنی است بخلاف سایر اقسام تو تیا که رویه  
معدن است **رویپه** اسم هندی فضا است **رونها** اسم هندی رته است **روده** اسم فارسی حاست **روس** اسم هندی تهر السوات است **روماه**  
اسم فارسی شمس است **روغن گنجد** و **روغن شیره** و **روغن شیشیخت** دهن الحلال است و دهن کیم نیز مانند **روغن زیتون** اسم فارسی زیت است  
**روغن زیتون** نیز است الانفاق است **روغن بادام کوبی** زیت الهرجان است **روغن درخت ارزن** زیت السودان است **روغن** اسم فارسی من است  
**روشنگ** اسم فارسی شاط است **روناس** اسم فارسی فوه الصبغ است **روغن زفت** و **فادلان** است **روارید** لغت یونانی بومی  
اصل بودی است و آن می است شب غریط و سکه از آن و بعد از ساییدن بوی کل سرخ از او ظاهر میشود در دم گرم و ملطف و خلل  
رفع صلاح بار و مجرب است **روبیان** بقرایی می رویان نامند و آن حیوانی است که چک و دست و پا دارد سرخ رنگ و گو چک از سر  
چنانکه نازه او در دم گرم و در خشک نموده شش گرم و خشک و مهبی مولود خون صالح و مقوی رحم و معین حمل با تخمین سهل  
الفرج و مطبوخ او با ساز و کند نا که بعد از آن بروغن کردگان سرخ کرده باشد باز زده تخم مرغ بجایه حرکت و جوشش سرخ و معین  
حمل و صفاش حمل او درام صله و جا و مکان و خارا ز بدن و طلا و مهر او در روغن زیتون جهت مفصل و نفوس نافع و مضر خوردن  
و مصالحش رو حاضنه و مولد سودا و حکمت است **روس** کله و مغز حیوان است بد کثیره الغذاء و مقوی بدن ضعیف و مولد می درمن  
اند و بهترین آن کله کوسفند حیوان است و صفت آن کله و با چه جهت ترطب اعصاب و امعا و کرده و تلین او درام صله باطنی و نطول او جهت  
دماغ و جنون و نجوابی و آنها در در سرفه و میخ و مضعف معده و بهضم است و مصالحش کله و خردل و مغز است **روستخج**  
مور از وی سوخته فارسی است در جهت نیز مانند و طریق عمل او در دستورات مذکور است و بهترین او سیاه یا بل سبزی است



کم و خشک و آشنایین تازه او کشنده و بسیار محقق و قابض و سرد و صفت منقی حراست و در مل و جالی غشا و چشم و مانع زیادتی قروح خسته جهت  
 بودن گوشت زیاد و نوز و مغسول و ملائم تر و آشنایین ربع دریم با موم و روغن کنجد که مصلح او است سهل قوی با صفر و جهم استقا بسیار نافع است  
 و با آب لادن و غسل منقی است **همیشی** بفارسی ارده نامند و آن کتخ بوداده مفسر است که از سائیدن بسیار نافع کرد و روغن از آن جدا کنند که  
 در و طین صلابات ظاهری و باطنی و مفتح و منضج و مل و مضمی و مفسد آنها و غلظت و مصلحت غسل و سرکه است و این از مغز سینه و زرد الو و شفا الو  
 و غیر آن تر است در زمان اصل است **ربح و رشفقا و ریح الفارشا** است **ریحانی** نوعی از خمر است و در گوشت **ریحان** ریحان است  
**ریحان القصار** و **ریحان سعید** است **ریحان اود** اذان الفارشا است **ریحان الشوخ** مرده است **ریحان مایی** توطیف است **ریحان النفع** لمبغت  
 مضر ریحان است **ریحان القنبر** آس ری است **ریحان امین** شبیه است **ریحان الملک** شاه منقسم است و از مطلق ریحان مراد است **ریحان**  
**الجمال** سلیم است **ریحان الشیطان** شایع است **ریحان سبز** ضمیران و آن نوعی از شاه منقسم است **ریحان** که در آن است **ریحان** و **ریحان** است  
 سبیل حی است **ریحان** اسم فارسی است **ریحان کوی** با درج است **ریحان** راوند است **ریحان** اسم فارسی خفته الحید است **ریحان** اسم  
 هندی از شمش است **ریحان** اسم هندی مقوم است **ریحان** معروف و مشهور است و بیخ او روید است در دوم و خشک و لطیف و با قوی  
 قابض و مغوی صده و شاد و کرا و مفتح و قاطع قی و خشکی و فیضان و مسکن جردت صفرا و خون و جهت رفع مستی و خمار و بوی بسیار لطیف و با قوی  
 و با طعم خفان و در پوست اسهال حاره و یرقان و پهنا و راح و حرکات آنها و موضع بروز مل و التحال او جهت توت با صره و با صر و صداد  
 با آرد جو خسته و باد سنج و کله نافع و مضر سینه و باه و جحفه اعصاب و مورت و قلیج در سردین و مصلحت شربت خوردن و شش و غسل و قدر  
 شربت از آب انبسی ازیم و بلیش ترشی کرا و آت عذره است در ریاس قوی تر از آب است و ترش است و جهت و چون و نجار است  
 و اخر اقا نافع است **ریحان** بیخ شمش که بک نامند قلیل غذا و خفیه و تیرین او شش بره و در غای که بیخ شمش با یک است  
 و جهت مقید و گویند او مورت شش است و مصلحت سرکه و در و با و صداد کم او جهت رفع چشم که در با صر او قطره خون ظاهر  
 باشد جهت سنج و در می که در با از کفش و امثال آن بهر سرد معینه و طلای خوانگی است او که بی نک و از بره نک بسیار باشد جهت  
 و توی با ریحان مؤثر است و سوخته او جهت سنج مؤثر است **ریحان** جزئی است شبیه است و در کن در ریحان است و می شود صداد او  
 جهت شش و شفا که از سر با هم سیده با نافع است **ریحان** عبار از بر طوی است در سوخته اقسام آن جهت التیام زخمها نافع و موی بسیار کم  
 یا که گویند در قطع خون جراح قائم مقام موی نرم خروش است و چون از بیخ بر طوی را بیخ نرک و سفید و جوف باشد جدا کرده است  
 و گویند و خشک کنند نفوخ او جهت قطع خون رغانی که از بیخ خمر منقطع کرد و از موده است در جمع نوزف الدم بعد از **ریحان الکافور** با  
 است و کل و ساق و شاخ شبیه بود بر شش مثل آن روز از آن ریزه تر و کلس کب و مایل مسقیدی و از جمع اجزای او بوی کافور  
 آید در دم کم و خشک و بوسیدن او محلل رطوبات و ماغی و صداد او جهت سرد و تحلیل او رام و آشنایین آن او مفتح سرد و جهت  
 و قطع سیلان خون و زرد و زرد و جهت قروح و جراحات نافع و مضر خوردن و مصلحت سکنج و در شربت کبیر است و در آب  
 در سوخته در **ریحان سلیمانی** کیاسی است از بیخ شمش و بر درخت می جود همیشه شبیه برک کلبه و در آن شش مثل طفل سیاه

در هر روز دو بار  
 لیسری



فرد الزوا البجمه

و کاش سفید در صفهان و در المیز بر درختها میرود و در ولیم و تکاب و لکام نامند گرم و خشک و لطیف و محفوف و مهمل مغایله سودا و منقح خون  
از اخراجات و منقح و محلل ریاح و رطوبات کز به معده و طبع و صناد او جهه ایست و امراض سوداوی و در رحم و طلاز او با غسل صحت در می  
و با سر که صحت درم خارا شامیدن و طلا کردن است کوزه او جهت کزیدن عقر و لقوه و فالج نافع و قدرش بیشتر از کوشش سردم و از آنش نادم  
و آنچه در بعضی گفته اند و در کوشش کبابی است که در صفهان مشهور و کل عقر است و جهت کزیدن رتیل و عقر و زینب و صناد او مشربا مجرب است  
از طلاز که چکه و کاش مثل خشه و منقش و اندرون زرد و کوچک است اما همیشه نرسیده است او سطرابون است و مذکور میشود و گویند شمشلی  
او در آنک مثل شنب و کاش سنج با سیدی میباشد **حرف الزوا** **زواج** معر از آنک فارسی است و از معدنی است و اقسام میباشد  
و اقسام او غیر شنب است و از یک معون اند سفید و سنج و زرد می شود و زرد منقلبه سنجی که در زواج سفید را فلقه پس و زرد را فلقطار و سبز را  
فلقنه نامند **زواج اصفر** از سایر زواجات افضل و بهترین او صلبه می درخند است در سیم گرم و خشک و سوخته او لطیف و حرق و معقول او  
را حدت کمتر بخلاف سایر اطلاح که از احراق قویتری شوند و طلاز آن با کشته در حمه و سلمه و جرت و حکه و درورش صحت فروغ ضنه و قمع  
نزف الدم و در مین دندان و لثه و جمل او با آب کند ما جنبت الدم رحم و نفوخ او جهت رعاف و آنکاش صحت تنقیه کوشه های چشم  
و با غسل صحت سطرایی یک چشم و فتنه او با غسل صحت و نواصیر و قرحه کوشش و رفع هر که آن نافع در شامیدن آن جهت نرسیدن اقسام  
گرم مؤثر و زیاد از کوزه هم او کشته به سل است و مورث سنج و سرد قوی و چون در خود او را با یک خود و قلیما با سر که ساسده در ظرف  
سفال کرده چهل روز تا یک سال در هر کس است برفن نماید نجابت نند و عالی می شود و از آنکه نخته و باض غلیظ چشم می اندود  
گویند زیاد در آگاهی عدل است و غرزه اقسام زواج با سر که صحت رفع زوئی که در خلق مانده باشد مجرب و در زنا کردن موی مؤثر و قدر  
شتریش که محیط باشد تا که در آنک و مصاحض شتر نازه و روغن نازه و کشت و کوبش زنگار است و مقطر او را با سنج ریح آن سر که  
کمیل سحر کبریت و زمیق و رصاص کج شمع مجرب دانسته اند در رصاص شاه بان شده **زواج خضر** گرم و خشک تر از سایر حرق و او  
و سوخته او لطیف تر و اشامیدن با کوشش او جهت رفع سمیت فطرو با غسل صحت اخراج گرم معده و با آب معنی قوی است و چون ها  
بینه قوی مرطوب از آن بخون موی سفید رنگه سیاه بر می آید و مجرب دانسته اند در رصاص شاه بان شده **زواج خضر** گرم و خشک  
و چون نجابت مضرش است ترطیب بسیار باید نمود و طلاز او جهت کل دندان و بینی و صنفع زیر زبان و بواسیر لائف و نزف الدم و جرات  
زوطر او با آب صحت قطع رعاف و تنقیه رطوبات از دماغ و درد کوشش که بار داشته نافع و مضر جرات عصبانی و زیاده او کشته و  
**زواج ایض** آن سفید مایل بر زردی است و خفیف الوزن میباشد و ابریشم بان رنگ مسکنه بسیار قابض و عالی و در جمع فعال مثل  
زواج زرد است **زواج احمر** قسمی از زواج سفید است مایل سبزی و جو و سیاه و با نجاولف و قشها و غلظت از سایر و در افعال  
مثل سایر است و آنچه صفی نقش است از جوش و ضعف تر است **زواج الاسافه** قسمی از زواج ایض است کثیف و کثیر الارضیه و چون  
با در سیاه شود و قابض تر از سایر و با فوت جالبه در زواج مثل سایر و جهت در دندان و حر که در سیاه کردن موی  
و با جهت جوششها رطوبی و حقه آن جهت عرق النسا نافع است **زواج المعطر** و قاطر نیز گویند از جنس زواج اخضر است



که با طیف آن در زیر زمین معدن معقد کرده و بهترین اقسام است آن است که چون بر فولاد با نذر ناکس کند **زاج الجاوه** از جنس آن حضرت که در ظاهر معدن  
رطوبت زاج می باشد **زاج المطبوخ** از جنس آن حضرت که مخلوط بخاک اورا با آب نجوشت نند تا بجز گردد و بهیات مهره بر و بریده استعمال کنند **زاج سود**  
**زاج مطبوخ** است و گویند زاج الانساله است **زاج السج** زاج حضرت **زاج سوری** زاج اجمر است **زاج لاری** و **کرمانی** از جنس زاج قبری است  
**زاج قبری** زاج زرد مایل سبزی است **زاج بلور** اسم فارسی شبلی است **زافه** اسم فارسی قند است **زایچه** اسم فارسی غذا است  
**زاع** اسم عرب که اسود است و تبری قویون نامند **زادون** مران است و گویند مره است **زادوق** اسم زریق است **زارج** اسم فارسی انبر است  
است **زیب** بفارسی اسم موز است و بهترین او بر کوه است کم دانه بزرگ مقدار است و دانه بیرون کرده را منقح نامند در اخراول گرم و در اول  
تر منقح خلط غلیظ و محلل اخذال و جالی معده و امعاء و حرکات مبرودین و موافق قصبه و مسمن و معوی حکم و جهت زنی غرض کرده  
و مناره و قرضه معانف و باکل کاوزبان و حرما سبز حقیقان **جزب السنه** اند و با حصی لیان جهت رفع لیسان و با سکه جهت برقان و در  
مخرجین بجای دانه در هر عددی غلیظی را جاده برده و مانند جهت سردی کرده و نقطه اول سنگ کرده و منانه بی عدل و چون با انسون کخته  
مهر کرده اورا باروغن بادام پوشند جهت رفع حر و صفا و شرب با بر حیوانا جهت تحلیل اورام و کشودن دمل و قطع ناخن متخائل و بار  
باقی و زیزه جهت برم ایشان و با شرا جهت قروح شندی و جدیری و غنوفه مفاصل و جوششها و سرطان و غانغرا یا که مفید است  
مفید و با جادو جهت نفس نافع و مضر خوردن و مصلحتش سنگین و مویهای ترش و خشکیش و مضر کرده و مصلحتش غنا و قدر شربش  
ناسی درم قوی که سیدانه است گمش نامند و بهترین او سبز و زبون ترین او سیاه است و هر آن لطیف تر از دانه دارد و بهی و با قوت مسهل  
و ایتفع و مطبوخ او که با فانی بقوام آورده باشد جهت سرد و مواد سینه نافع و منفی صوت است و صناد او با زعفران و زرده تخم مرغ و  
جهت کشودن دمل و تحلیل صلابات بی نظیر و گویند او با صبر جهت کلی بر جرب است و در جمع افعال دیگر مثل موز دانه بیرون کرده و انبار  
او در خون و مصلحتش مذکور شد **زیب الجبل** بفارسی موز نامند و موزج مور است گیاه او مثل آن که در از آن ضعیف تر و مناجها  
او است و سیاه و کاشش مایل سفیدی و نمزش در غلافی مثل غلاف نخود و در سه دانه من غیر مسته بر و با خشونت سیاه مایل سبزی  
و مضر او سفید و طبعش تند در اثر سیم گرم و خشک و بسیار جالی و مفرج حله و تند و مفتح و مسقط جنین و خائیدن و غرغره کردن او جادو  
رطوبت داعی و منفی بلغم و رافع لکنت زبان و جهت درد دندان و رطوبت لثه و با غسل جهت قلاع و با قطنان جهت گرم دندان خورد  
او قدر بارزه عدو با با غسل معی قوی احلاط غلیظ و باید که بعد از شرا و بعد فجات باره الحسل پوشند و هر کس کند با مصلحتش  
جهت تصفیه صوت و با او در مینا جهت رفع سیر و کشتن گرم معده و صناد او جهت داره الثعلب و نقشه حله و باروغن زیتون و زجاج سراج  
در از آن طولی جهت حر و حله و رفع آثا و منع تولد حمل و مطبوخ او در روغن زیتون جهت کشودن دمل و نظول او با طبع سرد است  
در دگر و مساق مفید و مضر سیر و مصلحتش کمتر از باره از آنکه مفاصل او کشنده بخاق و جراحات ویدش بوزن او عاقر قرحا است  
**زاج** بفارسی کف دریا نامند و آن سبب است یکی بی سفید و زرد با زهومت و کره الراج و ثانی مایل سفیدی و بسیار محلل و  
او در کله است و سیم مثل گرم و سبک مایل سبزی و دودی نامند و چهارم بسیار خوبه شبیه به شیم چکر الوده سفید مایل بزرگی

کندر



و ادرا فنون نامند سیم سید و یک و ظاهرش الملس و باطن با خشونت و تنگی طعم دلی بود از سایر اقسام بهتر است در سیم گرم و خشک و از ادویه قاطع  
و عنقان و باطخ و مفر صوت و قصبه و مصالح لعابها و صمغ و قدر شربش یکدانه و بدیش شیخ است و صمغ و صمغ کلف و بهی سیاه  
و کوش و با بوم دروغن کل سنج جهت قویا و توالیه و قروح و جوش مفرقه و جهت سردی موی و جلا از دندان و طعم را دانسته که برین جهت کز درین  
و از ادویه گرم است و در میدان یکدانه از سیم باشد او کثیرا جهت سردی و سنگ کرده و فشانه و در در که استفا و سیر و صمغ حرق او  
با سیر که جهت اذ الشک حرق و محرق و مغزول او راحت گشته و لطیف و جلا او شتر است و اقسام او بدیل یکدیگر اند **زبد البورق** کف بوره است  
و او غیر بوره زردی و نفا سفید و غیر جامد و شبیه باره است و بوره زردی جامد و مایل سبزی است در جمع افعال شبیه بوره و از آن لطیف تر است  
تر است **زبد** روغن نازه بی نمک است و مسکه در روغن کره نامند و مراد از روغن نازه کوه سفید است و کاه و زرد اول گرم و در اخرا نرطین  
و منضج و مکن و منفع سرد و جهت تصفیه صوت و قصبه و خشونت حلق و سردی خشک و در ام طاهری و باطنی و در از فرمودن قضا و با غسل  
ذرات الحیات و ذات الریه و نفع مواد سینه و دفع آن و مالیدن آن بر بدن و با شکر و خشک شکر خوردن او فایده مورت فریب است و با نام  
بلخ جهت دفع قضا و با قویا و با قویا و سعال و سح که از حدت اخلاط باشد و با شکر کل جهت قطع فعل و ای مهمل و باز زده کم مرغ نمک  
جهت دفع اخلاط و باز زده مفعال او با مفعال شکر جهت دفع عسر بول مجرب و طلا را و با نجا صحت تغذیه برین می کند و موقوف بود و الا  
غذائیت و جهت نفع نر و زردی و کز برین افعی و نر و زردی و کز برین دندان جهت سردی برین آمدن دندان اطفال در نفع حصف نازه و کز و با ادویه  
مفحجه جهت گرم اعصاب و حجاب و باغ و جواهر نیشانه و قویا و سعه و در خصوص جان چون بعد از نطایصا جهت مفرق خود را و با نیشه  
عرق کند در روز رفع علت شود و حقه او جهت گرم صلب امعاء و قوه امعاء مفیده و دوده روغن نازه جهت نفع سلیمان مولود و اسام  
فرد و جودت بهر و غلظه چشم و با کز نافع و مضعف فم معده و مسقط استهنا و مصالحش قویا و نیشانه و کز و عسل و بدیش شیخ  
که در جوش نیدن نمک او سوخته باشد و قدر شربش سیم دریم است **زباد** نوعی از عطا است سیاه مایل سبزی و سبیل در بلاد حبشه و افا  
هند از تنوعی که به مشهور زباد و نفا سیم که نماند در آن حیوانی است قریب بکشته سبک و با خط سیاه و چون حرکت سبک سبک از سبک  
و در آن از عضو شیمی پستان نامی حاصل میشود در غایت شیمی در سیم گرم و در سیم معتدل و منشف و مقوی دل و بسیار  
مفح و مقوی جوارح جهت میل و لذت و نیم دریم او را بقدری از عفران و عرق کوشنت قریب مرغ محرق است و جهت رفع خشکی و حفا  
و خوش و صفا و در در فم معده و معده و طلا و او جهت نفع دل و التیام قرحه و بار و غن با دام بلخ جهت حفظ صحه اسامه و تقویت آن  
بمغذ و بوئیدن او جهت نیکام و تریخ او بر قصبه مایع حمل زبان و در او مت بوئیدن او مورت بد طعمی و ضیق النفس و مرصع محرق و  
و مصالح صندل و کافور و انذیه بارده است و بدیش عالی **زبرجد** ارسطو زرد زبرجد را از یک کتان نمیداند و در معدن طلا است که  
شوند سرد و صاف و کم رنگ مصری در زرد مایل سبزی را قوی نامند و زردی نرین هم زرد مایل سبزی است و در او اندکی کوه زرد  
سرد و خشک و در افعال مثل زرد و جالی و مقوح و قاطع زرق الدم و در دفع عسر بول و مغفیت کفاح و جهت دفع جذام بهترین ادویه  
بامره و عقیق او جهت سردی و لذت نافع و مسقط باه و مصالحش عسل و قدر شربش سیم دریم و بدیش زرد است و چون با نیشانه











تخفیف علاج الکرم است **زردانه مدح** بغارسی بزرگ و دیگر در باصفه مال خود الوندی نامند چنانچه است در ویاپنی بقدر فتنی و شاخهای گیاه او زیاد  
بود و کوشش بسیار کرد زردانه طول و از آن کو حکیمه و خوشبو و با آنکه کندی و نرم و کاشش صغیر و جوف او سرخ و بد بود و در استعمال او دو سال باقی است  
در دم گرم و خشک و کفیل و بلطیله از زاده از طول و بلطف اخلاط و منقح قصبه ریه و فادز بهر موم حیوانی و نباتی و منقح معده و دماغ و جهت ریه  
و ضیق النفس در فرغ منته و نواق و جنون و صرع و وسوس و تنقیه حرکت زخمها و دندان و منقح و دهن و عضل و درم بر زرد و سیاه و لرزهای  
کاف و در سایر افعال قوی تر از طول و صفا و شفا و مکان و خا و استخوان ریزه شده در عصاره جهت بهیق و در عصاره جهت با عسل جهت ریه و استخوان  
کوشت زخمهای عمیق موش و قدر ترش تا در دم و مضر نیز و جحفه اعصاب و مصلح عسل و روغن کدو و بقیه و در کوشش و طول بوزن آن  
بیم وزن ریه و جوی و گویند بوزن آن زردانه و نصف آن شرط و نکت او بسیار است **زرنج** لغت فارسی است و میونانی فرساطیس نامند و لغتی است  
الارض است و پنج قسم است یکی زرد و بهترین او صفیای براق نرم است و زرنج در می گویند دوم سرخ و بهترین او شمشیرج و صاف و روشن  
است و یکی سفید و او را زرنج السوزه و در دارالشعرا نامند و زنبون ترین اقسام و بدستور نیز و سیاه غیر مستعمل است و قسم زرد و درم گرم و در  
سرخ آن در چهارم و سفید و سیاه و سرد قوی تر و اقسام زرنج از شومبا اند و محرق آن لطیف تر و در بدن موی قوی تر و مصلح ادرار و  
سرخ و صفای براق و در سمیت و افعال قوی تر از زهر و مجموع آن معض و لذاع و محرق و با قوت قابضه و ستره موی و کوشت زردانه  
و کشته اقسام گرم معده و جالی اما چون مرده و رافع حر و سوغه و اکله و بارانیا جبهه از النقلب و با ما است و ایکه خاکستر و مثال آن جهت  
سردن موی و با قوت جهت رافع برص ناخن و بار و غش زیتون و امثال آن جهت رافع قمل و با سیر زهر خلیل عراضا و بار و غش کل سرخ  
جهت شور معده و بواسیر و جراحت عینی و بااد و مینا جهت بردن کوشت زیاد و رویانیدن کوشت بن زبان و نخور او بارانیا جبهه بستر بگرد  
آن کلین زرد جهت سرد کننده و با موی و مغز خلیزه و مغز اوام بالبو چون مگر کجور کنند جهت ریه و وضیق النفس و سرد فرزند نبات موش است  
و شرط است که بعد از کجور ضرره آرد کنند با مغز بادام و روغن ناره جهت رافع مضر و در او استعمال نمایند و طلا را زرنج سرخ با بول حار و سرد  
با آب سبز ناره بعد از گذن موی جهت روئیدن آن مجرب است و یک دانگ او با عسل جهت صغیره و از روغن کردن حرکت سینه و  
او را با بیه و قی کردن جهت ریح موش و زنده اند و احتیاط است که اشامیدن او بهیج و جرات نمایند و طلا را او با زهره کا و در  
حق العلم و شست جهت منع سوزانیدن شش موش و چون با بول صبان شسته بسوزانند سوزن او جهت بردن کوشت معقن دندان در و یا  
صمغ آن از زوده و با سیر کین کجشک جهت تالیل محر و با صبر و حر البان و آکنند با جهت سعطو او به و اشام جمع زخمها معطل است  
و چون در شیره حل کنند موی که زبان عسور کنند و در بل زردانه و نصف آن زرنج سرخ است و در بل برود در اکثر افعال کبیر و کفلی که از صغیر  
بیم سرد رفع آن طلا را کل عصاره و آرد و چون زرنج زردانه سیر است صغیره سفید کنند یک خردا و ده خردا و زهره را فستر سازد در حجاب  
دانه اند و طریق تدریس سورت الیق است **زراد** حیوانی است و بغارسی شتر گا و پلنگ نامند چه کردن او در از شیره کردن شتر و شتر مثل  
شتر و کوشش مثل مهر و منقط بسیدی شیره پلنگ و بای او مثل بای گا و و شاخش سستور و دستش در آرز با و در بلاد حبشه یافت میشود  
و کوشش و موله خلط علیها سوداوی است و نفسی از آن در طب ذکر کرده اند مگر زهره او که جهت نزول از سفید است **زرور** از جمله طیور است



فبارسی را برتری مقوی نامند گرم و خشک و مهربی مقوی بصر و مضر ذیاع و مصلحتش انکام و سرکه و سرکن او جهت کف و کشش و برنج کردن کوزه و زعفران  
بصر مفید است **زریق** مرغی است سفید و آبی و بری می باشد و گوشت او طعم و پرفروغ و عصب و بطی الهضم و مصلحتش برودن بخشن و باب جفندر  
مطبوخ استعمال نمودن است و گوشت او گرم و خشک و محرک است و سرکن او بسیار جالی و جهت نفع انار نافع در صمغ و او با کیمیت و جهت خاص چشم  
دستر خا قضیه کجلا و صناد انافع است **زعفران** معروف است در سیم گرم و در دم خشک و مفرح قوی و مقوی حواس و منضج و مفید و محلل و مصلح  
عقوت خلط بلغم و در اول و با قوت قاضیه و محرک است و مقوی بر روح حیوانی و جگر و است و لافس و مورت نشاط و خشک و متقی کرده و  
و بشیره و موم و جهت جگر و سبز در ساندین قوت او در با اعضا و کشفال او جهت سردی و لاد و جگر و مهربی و هر روز ده قیراط شامید  
جهت از این سبز و با مینجی جهت ربا و در میناسه جهت در رحم و معده و با غسل جهت از این حصا و صنادش جهت منع سیلان رطوبات چشم  
و سکن چهره و درم گوش و در سربار و در غنچه جالی و جمول او جهت در رحم و معده و التیاش جهت جلا بصر و در معده و غش او در غنچه زرقش  
و سلاق و عبرت و در زرد و او جهت قطع زرق الدم و طلار او با فزون جهت نفس و مفاصل و نطو او جهت رفع خوابی و صراع مندر نافع  
و مصلح و در مغز و مضعف است و موشی و در او است بکدر حواس و مضر اعصاب و مصلحتش انسول و کجین و قدر شربش تا در دم و در دم او  
کشند است بفرغ مفرط و در شمش مثل ان صفا و در مثل ان ترنج و در معده او سبیل و سدس او سلیج است و چون ده در دم او رباب است که مثل کردگان  
در و سمانه تعلیق نماید جهت سردی و ولادت و اخراج شمشیر زان و مادبان بالی صیرت در و غن او که بجهت مفاصل او در اول نطو و غن غن  
یا در غن زیتون بخورد و خنیا سینه هر روز بر هم زده صاف کرده باشد در سیم گرم و خشک و بلین عصر و صلابت رحم و منجی مضموم و محلل و درین  
و سوطان جهت از این طلار او جهت مفرح قوی و مفرح حواس و مفرح استخوان جهت مفرح حواس و مفرح نافع  
و در کسایه او جهت التیام جراحت تازه و منع رکنش مواد با اعضا مفید و چون اندرون سید احوالی کرده زعفران بر سانه بگویند خفاق  
و در این جهت و تحقیقان فی عدیل است **زعفران المجدیز رنگ آمین** است که او را سومان نموده بر روی سنج این کرده تر کنند و در جای نمناک که ازین  
تا روز شود بعد از آن کوبیده او را زرد شده را بگیرند و باز بر سوخته اند و بکرا عمل نمایند تا او همه زعفران گردد و بهترین اقسام او خصوصاً در  
صناعه است که براده حدید را با ربیع او نوبت در سائیده در زمین نمناک دفن کنند تا ده روز مجموع زعفران می گردد گرم و خشک و قابض و از  
جمله مضموم و صناد او جهت نفس و بواسیر و در شمش و خشونت بیاض و مفرح و در اول نطو و مفرح که جهت باد منج و در ششهای حار و جرب  
او جهت قطع حوض و در او جهت قطع خون بن دندان و تقویت ان نافع و جوزن یک قیراط ان نافع است و در صناعت جود  
عظیم است **زعفر** در صفهان کوچ نامند و برکی تمان و در ریگان کرجیل که بنیاد خنیش کشش طری است در اخردوم سرد و در اول  
و قابض و مسکن جهت صفرا و خون و قوی و جهت اسهال و نقطه بول و جگر و معده حار نافع و مقوی است و او را با شکر حدید در سر حار جرب  
و صناد او جهت اورام صلبه و باد منج مفید و مضر کرده و مورت قوی و مصلحتش انسول و محدود و قدر شربش از او است و بجز در دم  
ان دوازده در سیم در بلش سبب شمش است **زعفر** سرد است و در سیم فاری نیم گمان **زعفر** خراطین است **زعفر** اسم فارسی است  
است **زفر** اسم مغربی است **زفت بری** و **جلی** زفت یا بس زفت **زفت رومی** شامل زفت یا بس زفت می است

در مصلح



و از طلی اعداد کثرت کبری است و کونیه اسم غیر است **زفت طیب** رطوبت سیاه در وقت صنوبری بار که است در طریقه در آن که بحر در  
حلقه است و موی بتو حاصل میشود و مجده از آنجا است و آنچه از وقت زمین که از اصف سرد است و نمش مانند شمر و از آن که حکم  
تست بهم سده قطران مندر کرم در اول خشک و مضع اخلاط غلیظه و بلین صلابات آتش میدان او جهت رطوبت و متفکر که سینه و حلق و رفع  
سردی و قهقهه و با شکر حقیقت الدم و سده سینه و سردی زمین و صمغ او جاذب است بطایر حله و جهت کرم کردن عصاره با نمک است کرمین  
حالتوزان با موم جهت مایع و قوام تجلیل مخرج صلبه و صلابت رحم و شقاق معده و حواصت فم متانده با غسل همکار کردن حرکت زخمها  
و خشک نشین و الصاق او بر میان سر بعد از کشیدن مایع و جبهه اخراج زلوی که در حلق مانده باشد محرومانه اند و با شکر جهت آسان  
خراشیده و جهت حیوانا و مده و عصاره و عرق السنا و داد الثعلب و با اردو جهت خنار و با اردو مینا جهت رو باین که کرم زخمها  
و غرغره او جهت غصصه حلقوم و موی و نظار او را در غن با دام جهت رفع رطوبات کوش و صغره او جهت گرم حاره و صلبه معادوم و کرم  
عقرب و موش و موش و موش و موش کشته و منفه و قدر تریش با درم و بلش مثل او قمر است و کونیه ربع او قطران در روغن زفت که در  
بخار است که در حین کشیدن شیمی را بر روی او کند از آنجا در چشم جمع شود و افشاده اخراج نماید و صمغ او با اردو جهت خنار و در  
موی در داد الثعلب و جرب السنان و عموان و مده و عصاره و عرق السنا و امثال آن انفع از زفت است و قاطع غروف الدم و اسهل و براق  
سوم حالی است و زوده زفت جهت کرم کردن مکان و قروح چشم و بقوت با صره و موه و سوسن چشم در رفع کرمین موی نره بجا  
موز است **زفت مایس** زفت رطوبت که کجوزی خود خشک شود یا نطخ خشک کنند در سیم کرم و در دوم خشک و تخفیف او زیاده از  
و در نضاح ضعیف و وجب السیام قروح و ضرر بسقطه در شامیدن او با زرده کرم مرغ نیم برشت جهت قطع خون حقیق و بواسیر و سستی کرم و تقوی  
رحم نافع و در سایر افعال ضعیف تر از رطوبت و قدر تریش تا دو مفعال است **زفت کبری** شیوه قطران و سیاه و سیال و از زمین مثل  
نقطه حال میشود و در صف سیال قمر است و کوشی زبان احکام میدهد و در ظل لایم می کشد و بهترین اوصاف در زم است در سیم کرم و  
خشک و محلل و مقوی و مفاصل و عرق السنا و فایح و صمغ و السیام عصاره شکسته نافع و قدر تریش از یک کرم تا دو درم و موش  
و مصلحت کرم و بلش قطران و کونیه جاب و شیر و صفت **زقوم** از شجاری است و حجازی و شامی می باشد حجازی او بقدر قامتی در کوش از  
برگ آن عریض تر و با شکر فیه و گلش در اطراف و شاخهای او سیاه یا سبزه زرد و نمش سیاه رنگ و زنده هله و در جوان داره مثل  
کعبه و این نوع را در کونیا رازه او جهت جراثیم نافع و قوی القیض و رادع است و در وقت نوع شامی بزرگ تر از حجازی و خار دارش  
از دوش از بلبله بزرگ تر رسیده او شیرین بی مزه و با عقوصه و معنی است در دوم کرم و خشک و محلل ریاح و در افغ انار و قدر تریش  
تا سیزدهم در روغن تخم اوبان که کخدر و محلل ریاح و مفاصل مواد اخلاط غلیظه و سهیل آن در افغ سدر سیر جهت فایح و نفوس  
و امثال آن شربا و صمغ و نافع و مصلح و محروم سیاه کننده حله و مصلحتش شیر یا زده و قدر تریش چهار قطره در بلش نقطه است  
**زقال** اسم فارسی قرانیا است و آن نمزدنی است بقدر زیتون و باقی رنگ و بعد از خشک سیاه می باشد ترش و با آنکه  
عقوصه و در فیض مایه سرد مایل با عذال و جهت اسهال و قروح معاد و تقویت آن و کسین عطش و التها معده و علی بن حون



و منع صعود بخار ابداع نافع و مضر سینه و مصالحش شکر است و در خشک شدن رسیده او که سبز باشد جهت او رام و قروح فرزند بغایت مؤثر و خاکستر او در سینه  
 آثار مفید است و مولف نالیع و قافا طلا استباه ز قال نموده در امراض سینه فایده ایان کرده و نایب منایب ز شکر است است و طاهر افراقا طرا  
 با مبرایس تشبه باشد **ز قاط** اسم بربری حب الزلم است **ز لایه** بفاوسی حاوی زلیبا نامند مولد خلط صالح و مریخ و مغز و بغایت مسکن بپسین کف و موی  
 کرده و جهت رطوبت و مضر نافع و مسدود و مصالحش سنگین و انار **ز لایف الملوك** نوعی از ابرون است که حی العالم باشد و بفاوسی زلف عروسان  
 نامند **ز لایف** اسم عربی نهش است **ز لو** اسم فارسی علی است **ز لایه الراعی** اذان العدا است **ز لوم** اسم فارسی زلف است و در دگر معنی  
 را از مولای نامند و مستعمل زرگران است و در احباس حمض بعدیل و قدر یک مغفیل او با زرده تخم تخم برشت از حجاب است **ز لوم** از اسامی زین است  
**ز مج** بفاوسی حریج و ترکی او ملک نامند و از جمله سیاه طوی است گوشت او بسیار گرم و ضعیف دل طبعی و خفقان عارضی و زهره او جهت عشاوه  
 و ظنن لیس مجرب و سبک و او جهت کف و دفع آثار جرب است **ز مرد** از کان طلا و غیر او نیز بهر سده و اقسام میباشد یکی ذبابی است یعنی در رنگ تشبه  
 نذباب سبز است بلکه بر جامل او مکرر تشبه و آن بغایت صاف و آید و میباشد در شش مجموع و در صفان و یکی از یکی نامند و در رنگ تشبه بر کان  
 و مشهور زرد و نوست و یکی در آبی و تشبه گویند و آن سبزی سیاهی زرد و زمره و گند نامند و یکی را صابونی گویند و آن سبزی است که سفیدی زرد و بعضی آن سبزی  
 از جنس زرد است اند مجموع آن در دوم در دوم شکر و قوتش عین نافی است و معوی دل و جویر روح و تریاق زهر و بوم و مفرغ و ارفع و ارفع  
 و خفقان و جذام و اسهال دموی و قاطع نرف الدم و در بول و مفتت و صفا و جهت یرقان و ضعف معده و حکم و استقا نافع و الخال  
 او جهت تقویت لیس و سبیل و طلا و او جهت ضعف و قروح و جنبه جرب و نگاه کردن او را فاع کلال لیس و انکشتی او جهت منع حشو صرع در سینه که  
 مصروع نباشد مؤثر و چون خاتم طلا باشد جهت رفع طاعون و تعلق او مبطل سحر است و چون یک مغفیل او را انکشتی مفرغ از طلا  
 و نفقه که با لمانا صنف دو مغفیل باشد نصرت نماید و در طلوع میران و افتادن در برج هوای باشد باعث قبول دلها و بهت در نظر او و قضای  
 حوائج مجرب است اند و گویند چون بطعام زهر دار رسد عرق کند و حامل او منگی زرد یعنی کش و گویند چون اضی را نظرا با داند گویند و قدر  
 شربش در دفع سموم بکریه و کبد و دلش زرد است **ز کچیل** بلغم مضر و اسکندریه قیام الریحان نامند **ز ند** بلغم است اسم غایت **ز کجرف**  
**ز کجرف** است **ز نجار الحدید** زعفران الحدید است **ز نطاح** قسمی از حلزون بری است که در شجار و نقول مشابه بقدر با قنای است و غیر آن جزا  
 که در دلم سینه کاجول گویند و در حلزون مذکور شد **ز کچیل العجم** و **ز کچیل فارسی** اشتر غایت **ز کچیل شامی** و **ز کچیل طلبی** را سب است  
**ز بوع** اسم عربی است **ز کال** اسم فارسی زنجار است **ز نجار جردوی** و **ز نجار دوی** از اقسام زنجار مریضه اند **ز ن** دو سب است **ز ن**  
**اصفر** گویند یا سمن زرد است **ز نخره** بلغم صفهانی صرصره را نامند **ز کچیل** جی است مضر و کلاه او تشبه بکلاه شفاقل و از آن سب است  
 گوچک و بی کل بی ضرر و در اندران سبزی باشد در سیم گرم و خشک و با بطور فضلیه و مقوی با ضمه و ملین طبع و مفرغ سده و جگر و موی  
 و محلل ریح و غلیظ معده و امعاء و محفرف رطوبات و ارفع تشنگی بلغمی و مقوی معده و جگر و قوت حافظ و جهت سموم سواوی و اجراج  
 خلط غلیظ و رطوبات دماغی و حلق و دفع برودت مواد فایح و گرم معده و یرقان و تقطیر البول و اسهالی که از فساد غذا  
 باشد و با نبات و کند جهت رفع مضره میوه تازه و در طوی معده و با زرده تخم تخم برشت جهت زیاده کردن می و با ترید مسهل

بلغم تازه  
 و شکر او را  
 سوزن کله گویند  
 از آن

موطا







و گوید در سورت از اقسام او مذکور در دوم کرم و در سوم خشک و بعضی در دوم سرد است اند از جمله موم قماره اوداع او را حاره و قابض تر است از ساج  
و قاطع تر از الیم و در میان این گوشت زخمها و اکل و تعفن قروح و سوختگی آتش و جوششها حاره و حله و منس و تصف و رفع قمل و باکل در  
و با موم و عنجبین و سفاق مجرب و درم او کشته خنق و کرب و دلش شاد و گویند در سنگ و سفید ببله است **زبور** نوعی از موم است  
غالب تر و طلا را در حدی ص و او را در باره با عسل و ناک نافع و کزیدن او صابون امراض مزمنه عصبانی مثل فالج و امثال از انجابت  
نافع و از جربا در السنه اند و ضماد مطبوخ نوع سیاه او در روغن زیتون جهت در برص و انار خاره موثر و گویند شامیدن خشک سینه  
او بعد بکرم موم خردی بدن است **زبور عسل** محال است **زود فرا** قسمی از خراة ری است **زواله** بلفت جرجان فو است **زولنگ**  
ماحت از نذرانی قسم اخر قرضه است **زوفای بس** کبابی است مفروش بر روی زمین بر کشش شبیه ک صقر استانی و در زخم گوش و با عطرون  
و شامهای او کرده و بر بر کرمی کلی مایل بر روی دبی کرم و تلخ دبی مژه در دوم کرم و در آخر ان خشک و گوئی اوقوی از استانی او اسهل بلغم  
و خراج ریح غلیظ و کرم معده و خون جامد و محلل او را در جهت سر فروزمن در بود در شش و نزل و نفس در دوسینه و معده و جگر و روده  
و کزیدن جانوران و فالج و داء الثعلب و داء الحیج و سحج و با عسل جهت رفع کتون کرم معده و طبلخ او با کچن مسهل غلط غلیظ را در  
و در ساهمال اوقوی و جهت کوی زنگار حصار دبا شربت استسقا و با طبلخ انجیر جهت خنق استساق و صنادش ما جهت درم  
و با شربت باران در رفع خون مرده که در بک حشم باشد و کچنه او جهت زول اب و با نوره و انجیر جهت سر زو بخار مطبوخ او جهت  
کوش و مضمضه او که در سر کچنه باشد جهت در دندان نافع و مضر حکم و مصاحف صغیری و انار ترش و قدر ترش در مطبوخ تا بخارم در  
صقر است **زوفای طب** جری است که در دینه موی زیر شکم و کچ را ان کوسفند جمع و منعقد می گردد و بفارسی نقل منس و ترکی  
شقله او نامند بهترین او ان است که در حوت سینه شتم را از ان جدا کنند و جمع نمایند و با کوبیده کیشم را خارج کنند و هرگاه منعقد  
او بهم رسد شتم میان ران کوسفند و بزرا جوش سینه جری از یکدیگر در دوم کرم در اول تر و کوبید در اول خشک است منضج و ملین  
و محلل و جهت صلابت جگر و سر زور در داء حیتا و کرده استسقا شربت با صفا و نافع و طلا را در جهت درم و منانه و جمع او را در  
و تخر مفاصل و تعقد عصب و اکل و جوشم در کچن تره و او بر دوشنج و نسکی و نسکی اعضا دینی و با سیر مرغابی و طوطی جهت  
کوش و قضیت و خراج و سفاق مزمنه و حمول او با اکل الملک در روغن تازه جهت رفع احتباس حوض و عولادت نافع و مضر خورد  
مکر و مصاحف کچن و روغن کل و مکر و بد بش لادن و مغز ساق کا و کوسفند و قدر ترش از یک مقال تا سه مقال است و جوی او را  
از شتم جدا کرده سوزانند جهت قروح نذکره و اعضا عصبانی بهترین او است **زودا** اکثر شید است و مولف جامع بغدادی  
عمر ان دانسته و قابل است که ان دانه اسپسای مایل و اندک سبزی مثل ماش و کویک و طولانی و سرش مارک در غلافی منحنی  
مثل غلاف شمشیر و تلخ و مسک قوی بلا تفریح و در سینه تر میباشد در سیم کرم و خشک دبا سیمیت میباشد و با قوت جاذبه و صنادش  
جهت بیرون آوردن بچکان و امثال ان از بدن نجات موثر و خوردن او موی سبب است شدید و مصاحف سر لوت حاطه طلا را  
او با عسل جهت رو باینین موی داء الثعلب و محلل او را در و کما او جهت در سر بار و مفید است **زهره** بفتح اول تر و نقل شامی

در مزر



و در وقت نقیله مسنده که خوردند و بلف فارسی مراره است و بعبوی بر روزه اطلاق می کنند و ج را نیز می نامند **زهره اسوس** اسوس است  
**زهره** اسم زیاد است و کونیز زیاد اسم جانور و زهره اسم عطا است **زهره الحجر** جوز جدم است و کونیز حرار الصحر است **زهره زمین** بلفبت چرمان  
از او است **زهره** در لغت العربان نجاست است **زهره** اسم فارسی است و بعبوی اسم و **زهره الملاح** چیزی است شسته بشوره و بشور  
طعم در عقوانی رنگ سبز و بد بو و لذاع در حسی که اسهل طبعان کرده در زمینهای است مانند و از اوقات آنها خشک کردن زهره الملاح حاصل شود  
و ماسر کوبیده که آن بشوره است که مثل عیار روی نمک معدنی می باشد بفاست گرم و خشک و تند و مجفف و محلل قوی و جهت فروغ خفیه و  
لاکه و نقش جلد و رطوبتی که از گوش تراود و جهت شاره و انار فروغ و منع روئیدن موی و بار و غشها جهت اعیان که مانند کانی باشد نافع و  
او تا کیدیم با شرب مخروج در اسهال قوی تر از نمک هندی و مدغرف و با کجین جهت صرح نافع و مضر معده و بد بش کوزین و نیم او نمک  
هندی است و قسمی از آن که مال سربی و مانند دانه با هم حسیده باشد از جمله سموم قاتله است و کیدیم او کشنده و علاج پذیر است **زهره النخاس**  
کلی است شبیه اینها که در کتب است روی مس نقشه ظاهر می شود و آن از کان مس و از مس که داشته هم رسد در قوت قریب از کار و از آن  
سه قراط او سهیل خلط غلیظ و ماده و غرغره او با سل جهت گرم بار و لهات و نفخ و مری و بار و غشها و مهم با جهت کردن گوشت  
و تکلیل او رام و خشک کردن دانه بوسیر و با شرب جهت بشور و وضع در موضع و بهوس سید و قطور او در گوش بار و غشها جهت گرمی که نافع و از آن  
قاتله است **زهره** اسم فارسی مومن است **زهره رومی** اسم فارسی است مومن است و کویار از آن کویار است **الاصحا** و **زیت فلسطینی** و **زیت**  
**کافی** زیت الانفاق است **زیتون الارمن** مازویون سیاه است **زیتون بنی اسرائیل** حج الیهود است **زیت رباح** طراش است **زیتونیه** بلفبت مصل  
ایمان الوطالی است و کونیز اسم و در ضمن است **زیت البرج** زیت السودان است **زیتون** بلفبت مشق نوعی از درخت سخنی قر است  
**زین** کتان است **زیت الشلم** روغن کرم سلیم است **زیت صحر** **زیتون الحدیث** و **زیتون حای** و **زیتون الکلیه** زیتون بری است **زیتون المار**  
زیتونی است که نزد کالیامیر و در جمیع افعال ضعیف تر از سایر است و بعضی کونیز زیتونی است که در آنک برورده شده و کمی زیتون  
المار است **زهره حوائی** اسم فارسی مومن است **زهره سبز** اسم فارسی مومن است **زیتون** نامخواه است **زیر رباح** از غده لطفه  
اصحا و کمره الصفرا و جذر اخلاط و مفرح و مقطع بلغم و مفتح مسده و موافق صاحبان طر حار و تپهای نایه و شرط الغث و مضر از غده  
است و طریق تربت او چنانکه در شفا الالام مقام مذکور است است که گوشت را بقدریکر طبل رزقه کشد و اگر مرغ باشد از بند ناف جدا کرده با  
و از حسی او بخود مفتح و روغن کبک و او ششانه و نم رطل که در ربع رطل جلابات شکر سفید و نمک او قریب با دام محلول در کلان و کیدیم شکر  
شک و مثل آن خوردند و قالی زعفران اضاف و کشند **زیتون** بری و سبانی می باشد سبانی را درخت زرد و کیش آید از روستای  
ایرانی و بعد از چهار سال بار میدهد و تا بهر سال می باشد رسیده او گرم با اعتدال با قبض و نارس او سرد و قیاس خشک و سریع الاستحاله  
سودا و صفرا و مری معده و معشی و بهترین سبز رسیده که در آنک برورده باشد و با طعام خورده شود نه قبل و بعد آن در نوبت موی  
معده و دایغ آن و مثنی و صابن طبع سببی است و مورث سخوانی و لاغری و مصالحتش مغز گردان و بادام و روغن او سرد و کویار که کونیز  
مضر شش و بادام و مورث اخلاط و مصالحتش شش و میناست و ضاد او جهت رفع بسوسر و ضاد ناموس او جهت سوختن شش



وطلار در آن او با بر آرد کند جهت بر صباخن و کور سیه سیده آن بادانه او جهت بر او صفتش نافع و کوش در دم که خشک و صفا و شکر  
جره و ناله و منع زاید شدن آن و شری و نار فاسی و غرضش و او را چهاره و الیام پوست که منقطع شده باشد با غسل در روز کرم  
جهت در آن و با خوردن ریختن ناف و طلا کردن جهت اسهال و خائیدن او جهت سلع و ضما و نخه او با خوردن جهت کرم و اسهال  
در دانه آن کرم خورده نافع و حقیقت آن جهت قروح طبعی و معده و رحم و عصاره آن در اعمال مذکوره مثل برک است و تحمل آن جهت  
سیلان کرم و زوزان و صفا و او جهت بر آمدگی حد و قطع رگین مواد کرم تا کل ملک نافع و بی جهت زنون را با قدری رگ آن جو  
مضمضه نماید جهت کرم در سرد و زطوش جهت کرم و تکلیف رطوبات و بخار آن جهت اخراج رطوبات غشی از منی بغایت مؤثر و معلق  
سج او با نجای جهت کرم خورده است و چون شایه های بار یک در آن در کوزه کرده و در کوزه کوی الحراق نماید پس از کوزه سرد  
آورده شکر را داشته مار یک الحراق نماید در همه اعمال قوی تر از توتیا است و صفا و خاکسری او با کرم که عرق النساء را لای غروب  
از خانه و حشی بقدر چهار انگشت جهت قروح نمودن موضع و رفع عوارض است این نموده اند و مولف تذکره صفا و موقوف را کوشش  
زنون را درین امر مجرب دانسته و صفا و خاکسری او با کرم و آب تر او جهت دار الشعله و دار الحویه و سوسه و جوشها نافع و طویب شایه نازه او  
که از موضع آن بهم رسد جهت کرم و قروح آن نافع و طول طبع همه اخرا و او جهت صفا و شقیه و دور و با شدن آن در خانه  
جهت کرم زاینده مواد و نگار شدن بخار جو و جهت قبول عامه و قضا و حاج و برکت مؤثر است و مضمضه ملک کرم زنون را در آن  
باشد جهت حکام لته معین و صفت او در صورت کرم و توبه یا بل سبخی است در اول کرم و در دوم خشک و در ثلوث قوی تر از کرم  
و رفع سعال قوی و خراج قوی و جهت رفع رطوبت جراثیم و با هر چه در آن کرم کوشش مؤثر و صفت بری او قوی تر در اول و حمل آن جهت  
رفع اصحاب حس و ضما و شکر که جهت کرم است و کرم زنون او جهت کرم در دندان کرم زده مفید است و چون زنون را در آن کرم  
طبع کرده باشند کتبیا نند در روز تلخی او رفع می شود و کوز از زنون قاطع را بود و سعال است **زیت** بغازی روشن زنون کوبیده  
از زنون نارسیه که بزیت عذرا نماند و غیر معشوش او برع الاقتار بر سطح بدن می باشد و اخرا و او را که منقطع نمی گردد خلاف  
معشوش در این نوع در دم کرم و با پوست و قوی بر طوران اصلی ندارد و محصول او که با کرم بسیار بیم زده صاف کند  
فی النزاع و الطفست و چهارده متقال او با کرم رطل اب کرم و ما الشومر سهل قوی و جهت در اعصاب و عرق النساء و با شکر آب کرم  
بجهت مخرج کرم کرم قوی کردن با او جهت رفع سمیت ادویه و حقیقت آن جهت قولنج قوی و سردی و در مفاصل و عرق النساء  
کرم و با هر چه جهت السام و صلاح زخمها و طلار او جهت در دمای بارده معین و چون شش سال بر یکند زیت عقیق نامند کرم تر از غیر عقیق  
و محلل و طبع و بشه و مصلح ادویه مضعوفت آن و مانع جود عضا و دفع ضرر سرما و آلتش مقوی البصر و جهت رفع ماض  
رفیق و جود سلاخ نافع و جهت نزول ارقام مقام قدح و طلا کردن کرم و مسکن کرم کرمین عقرب است و چون روغن نازه بوی  
را کوشش نماید بضمف رسد بل عقیق می شود و قدر شکرش تا مفید است **زیت** **الانفاق** روغن زنون نارسیه است و او  
و قانص است و کوبیده در اول سرد و در اول خشک است مسمن بدن و در وقت صفا و موافق معده و مقوی لته و دندان



ومانع ادراغ و صفا و گسسته اخلاط و مفتح سرد و قاطع عفونت و مقوی اعصاب و معقول ادوا موافق در اعضا و مواد حاره و سکو کننده بزرگ خضار  
 که در غن زیتون بری فایده مقام روشن بگلشن در ادع و میرد و مانع عرق و حافظ سیاهی موی و انتشار آن و مقوی دندان محرک و مانع سیلان  
 رطوبت است و قاطع فحش است و جمیع مطلق روغن زیتون را در افعال مذکور فایده میدهد و مخصوص نوعی دون نوعی است که از هر چند گشته  
 شود قوی تری کرده و آنچه از وقت سال بگذرد بهتر از روغن پسته است باقی ماند و بعضی قابل اندک تا چهار برابر سال میماند و کوبیده چون هست و در دم  
 او را با مثل آن غسل و نشستن کند در روغن نشو نیز با ملینا صدف در حمام سرد روزی نوبت دارد و سرد در آن روز تا خوردن از جمیع دردهای بارده  
 و فالج و مثال آن نجات یابند و پیران صد ساله را همچنان شہوت شود و محرک است از روغن زیتون که از زیتون معقوف کبرند مولد خلط فاسد و بسیار  
 بخورد مولد حکم و مصالحت شتر بگفته است و چون روغن زیتون را با مثل آن بکوشند تا آب سوزد و بکشد یا در است سوراخ نماید تا شہت  
 بار و بعد از آنکه آنها سوخته باشند خندان بکوشند که بعضی سبب است که بهتر از روغن پسته است و در دوسر آن چینه است **زیتا** نقل  
 روغن زیتون است که او را در ظرف مس که غلظت بکوشند و بعد از آن بچشانند در دو دم گرم و در افعال قوی تر از بعضی و صاف شدن جهت  
 مفاصل و عرق النساء و نفوس استسقا و التیام زخمهای بدن لاغری و با شرب و باد العسل در دندان و با نفع ترس حسد و در ادب  
 نافع و هر چند گشته شود در افعال قوی تر در ادب آن هر طوبس مولد قروح است **زیت السودان** روغن نقری است مثل بادام کوچک و کوزا لبریزا  
 و از وقت خازان بهم میرسد و خارند کوزا را در آب بخورند در عراق نکس کوسند و بادام کوبی نیز مانند و طعم او شیرین و خوشبویست در دم  
 گرم در اول تر و کوبیده خشک است و مولد خون صالح و باطلف اخلاط و جهت امراض سوداوی و بارده مثل جنون و بواس و خال و خدر  
 و در افضلا و نفعی سرد و او را بارده نافع و مولف اختیار است بدلی عذروغن کوزا لبریزا است **زیت الشلم** بلوغت صعب  
 روغن اصفی طس است **زیت الجبل** بلوغت نواحی مصر است نفع است **زیتق** بفاطمی سیاه و حیوه نامند از جمله فلزات معدنی است چینه  
 بنقره که از کداز سنگهای سخت شنجی بهم میرسد و در بعضی بلاد بارده مثل مغز در دم و اقلیم فتم قطانی است که از خاک سنگون  
 میگذرد و در غیر ظرف نشسته و سرد و قطعی و هله سگ آبی و طلا و نقره معدوم میشود در دم سرد در سیم تر و با صحت و قرض استسقا و  
 عرق او کول فالج و بطلان ساعه و زردی رخسار و مویزها و قوتهای دماغی و کز ایندین هوام و طلا گشته او با تخم خربزه و بادام  
 تلخ جهت حرده که در قمع آثار او کله و سفوف طله و قروح سبب و دفع قمل محرک و کاندرا و راساج و موم و روغن زیتون جهت دانه های  
 انگش از حرمان است و در سرد و در همین ادویه همین اثر دارد بشرطی که بکلی و بی دگوش نرسد و در یک هفته مایه بخورد و غذای  
 مکرر از روغن لطف بخورد و بعد از تقیه دو دهنند و چون زیتون را گشته بر سمانی مالیده بگردن بربندند نافع بکون قمل گردد و  
 غیر مقول او نیز جهت خشک کردن دانه انگش و قروح محرک است و خاک زیتون که در ظرف آن بهم رسد در جمع آثار مثل مقول او  
 و در سیمندان و در شامیدن غیر مقول ادنی سمیت و سرفخت از اعمار غنی شود با معوض در قوی و چون ناکشته او در سال  
 چند روز هر روز قدری مایه که در آن نوبت نشسته و متدیج زیاد کنند و کوشند است بعد از آن بخورند باعث معوض نمی شود و جهت حفظ  
 صحت و قوت یاه و باضیه قوت غنی از عدل است و قدر شربت غیر مقول او در دم و در شرب خاص محلول است و مصدرا و

این عمل با بهره کند



بسیار گرم با جارت و از سموم قمار و محرق خلط و محلل قهتها و مقطع است و طریقی تصعب در دست و اول مذکور است و چون غیر معمول را با فقره خاص طعمش  
 بر من مانند و با شرب بر من مفضل گردد و طریقی عمل در دست است مرقوم است **حرف البین ساج** بندی برین نامند بر کی است  
 بی ساق و کل در ایهای استاده بلاد بند میرد بشبه بر کردگان و مایل سیاهی و کوبیا بخار بران نشسته و خوشبو بی جوی خطوط و کوبیا بخار بران  
 نیز هم میرسد و تو شش نامی سال باقی است در سیم گرم و در دم خشک و در بول و حصی و شیره و عرق و مصلح حال معده و معوی است و خصوصا و حافظه از  
 و احتلاط و مفرغ و مفتوح و مبین و محلل ریاح امعا و جبهه سلان آب وین و بدوی آن که از شکر کعبه باشد و خفقان و دو سوس و خون و حشمت  
 و در جگر و مزاج و سردت و شیره و وجع و اود و تقویت حواس و برقان و استفاد و سپرد و مصلح و منع و خس و جمع امراض معده و در دم و کمال  
 جبهه ساق و سلاق و ظلمت بصیر و ناخن نافع و کفا پیش او در زیر زبان جهت لکنت زبان معنی و طلار او با بر که جبهه ساق و حصی و شیره و درخ  
 بدوی از بول و کج را از نضمد کوبیده آن مطلق در شرا جهت تحلیل ورم اجغان و کد آشتن او در میان جام و اقمشته جهت منع گرم زدن آن  
 مؤثر و مضر و مصلحش مصلح و پیش از مصلح آن شربت بر قدر شربش تا کمال مفال و بیش دو وزن آن سنبه بندی است **ساج** دخی است  
 بندی و اهل بند کونه نامند بقدر درخت رخسار و رخ رنگ و صلب مایل سیاهی و کثیر الوراق و خوشبو و شربش بقدر فوخل و مستطیل و مولف  
 تذکره او را فلفل بندی است چو او در دم سرد و خشک و با انکه حرارتی و صفا و سائیده او با آب سرد در در صارد او را م حاره  
 و حوزدن شاره او سکنجبین و البها معده و با با لیس جهت اخراج گرم شکر قوی الاثر است و طلار او محرق که بعد از حرارت در آب یا شنبه  
 آن انداخته و سائیده و باشد جهت ورم اجغان و تقویت بصیر و حد و نافع و قدر شربش از یک مفال تا سه مفال و مضر و کوبیده جهت  
 نمراد و غلیظ و خوشبو و جهت از کردن موی و دفع خارش بدن مفید است و چون نافه خشک او در کد از بند حافظ موی آن و وزن او زیاد  
 می سازد **ساج** در آن معر از سیاه در آن است بمغنی سیاهی درختان چیدار لغت فرس درخت است و بوی سواد الحاکم نامند جهت کف قشیری  
 از و تریب بند و نسو او القضا که صاحب اختیارات ذکر کرده اسم عقیص است و آنچه گفته که از درخت طعم حاصل شود اصلی ندارد بلکه  
 خبری است سیاه مایل سبزی و بران شیره و با انکه تلخی و در وجود درختان بند و بلاد حوالی آن بهم میرسد و مقصود مخصوص آن بلاد است  
 و مولف تذکره آنجا از درخت نا حاصل هم میرسد بهتر دانسته است در دم سرد و خشک و با انکه حرارت محله در ادع او را م حاره و با آب یا رنگ  
 قاطع زرف الدم همه اعضا شربا و صفا و حاصل سعال دومی و الیام دهنده زخمها و با سکه جهت ورم قضیب و انثیان و با شرا جهت او را م حاره  
 و بار زغن مورد جهت ریختن موی مؤثر و بیجا است مسود است و فرزند او با سکه و حقه آن بی سکه جهت قطع خون جهن و تقویت رحم  
 اسهال نافع و در او موزون او مولد سودا و مصلح او شکر و قدر شربش یک مفال و بیش دو وزن آن مؤثر است **ساج** در آن معر از سیاه  
 نوعی از عصا و آن حیوانی است شیه بار و دست و پا دارد و دست کوتاه و بطی الحکمه و ابلق از زردی و سیاهی و دنبالش کوتاه و تیرگی  
 میلان از خوردن گویند و آتش در تنش نمی کند و اگر در تنش از انرا اندوده کند و کمال مفال او از سموم است و بیجا است گرم و خشک و معفن  
 و مفرغ جلد و تدبیر روغنی که در آن مهر آنجه باشد ستره موی و درم کننده عضو است و چون دست و پای او قطع کرده و حشا او را  
 اخراج نموده در غسل چیزی در نگذارد غسل منور جهت در مفاصل او را م بارده صفا و نافع و حوزدن او قال و عا در هر او کم سنگ نشسته است

**حرف البین ساج**  
 ساج در کی  
 ساج در کی











جست دفع نظراتی ناله و غم در هم او حریف الکنسا و در هم او حریف از لاله در در کبرین عورت و سیاه جری و سوخته کبرین سبک روانه  
بغض و مانع حمل و حقیقت طبع بر کس در آن زینون جهت نفع امعاء و نفخ رحم و صفا و او محمل خنازیر و با غسل جهت در اخلاق رحم و مفاسد  
و صفا و طبع او در زینون جهت سرول و با غیر جهت استفادگی و منها جهت تهیج محرک و با بر جهت رعاف و با ورق الغار جهت نرم  
ایشان و با نمون غش مورد جهت شور و با نظرون جهت تهیج سفید و جمع اجسام تالیل و با شسته و غسل جهت قویا و با سر و سفید و در غش  
کل سرخ جهت و غله و قروح رطبه سر رطخ و با خود داشتن باعث که خشن جو اما نمودی صامت شام و قطره عصاره او که در پوست انار گرم  
کرده باشد جهت کوشن و الحال او با بر از بانه و غسل جهت ضعف با صره و سقوط عصاره او جهت ام صیان اطفال نافع و در او خوردن  
ان ضعف با صره و مصدع و محرق و خلاطومی و مصلح کس که در این و قدر شترش تا در مقال و بدیش ضعف است و صغری و سبانی  
سدرانیت گرم و خشک و غیر نافع است و جهت قرح چشم و تحلیل خنازیر و در صر و فرزند او بقدر یک دانگ جهت اخراج حین منجر و حرکت کوشن  
بوسیدن بری او باعث رعاف قوی و قال است دروغن سرد که بکنجو او را با چهار غزوات و ده خور و عن زینون بچوش نشاند تا در غم  
با ناله جگر و دوت کرده و مشابه در در کرم و در استر خا و در و هبلو و تحلیل ریح و رفع لرز و کرانی سامع و خوردن او بقدر نصف او و قدر  
حمام جهت رعشه جگر و حقیقت او جهت مغض و قوی ریحی و صلطی نافع است **سدراب بری** بر کوشن یا رنگه ترومک شخ زرد بود و ترومک تراز  
سبانی او در چهار گرم و خشک و بیسوم اقر و چهار گرم او کشته بر قی از دفلی است و از طاقا مطبوخ او دست در می کند و عصاره  
او را چون بر این و البته بالند نافع رنگان می شود و چون در مکان که سفیدان و مرغان بریزند حیوان موزی مقاربت الموضع  
کنند و صفا و پوست نبات او با شتر جهت در الثلبی نافع و چون بکند او را کوبیده صفا و مانند موجودیت مواد و حراق و موت ان  
می گردد **سدری** سبیح است **سدرکس** پنج است **سدراب اغریا** اسم یونانی و اسون است **سرخس** اسم فارسی است و یونانی بطارک  
نامند و در کتابین در علم حمار کوبند و آن می است سیاه یا بل سبزی و بکره و برار شیه های بارنگ و سباق و بی غرو بی کل و شانی از ان  
خ می برد بقدر درعی او کتر از ان و بر کهای او باز اوید و خشونت و نزد کنیم شکل بر آنکه در مال مرغان میباشد و نوع ماده او  
بی شخ منحصرا در یک مرتفع در دوم گرم و در اول خشک و محفب بی لذع و جالی و منفخ و واقع قمل و مسقط حین و مسهل قوی و منج  
اجسام گرم شکم خصوصا با غوی سیاه و عقونیا و غسل و شتر و امثال ان و منفخ و واقع بخار سوداوی و تحلیل نفع و با چهار سال کوشن  
باقی است و جهت حقیقان عشر العلاج و جرات کرده و مشابه نافع و شامیدن که مقال او با بر عید در زده تخم نیم برشت است روز  
سوالی جهت دفع کوفلی عضا و سقط و ضرب بغایت مفید و چون از نوع تراوشش رطل نازک را بقدر با قلی از زده کرده در  
رطل غسل بچوشند تا بعد از شود و با غسل یک سیان گردد هر روز چهارده مقال نبوشند جهت دفع درد و کین فرمن محرک و در ریش  
جهت جراثیم رطبه علاج بغایت از موده است و بر کانه او بلین طبع و چون چند روز یا شامند مواد محفبه چشم را بیک دفع  
می کند و صفا و ش بر بر عضوی موجه اخراج فضول ان و چون با خا بر سر طلا کنند جهت منع نزول آب مجرد است از و چون در خا  
رطوبت را در آن کوشن یا با بر طبع او را پاشند که رطوبت می کند و مضر زید و مصلح شخ از می بود شترش تا در مقال و



و بدین قبیل است **سرد** درخت مرود است و شبیه نخود می در اول گرم در نیم خشک و نماد گرم تر از سایر اجزا و صغیر او کبر از شرف و طوبی سالیله او  
 ضعیف تر از قطران درخت شریک است و فاشه چوب او جهت منع سیلان فضول و باور صحت تقویت مثانه در رفع اول در فاشه شامیدن و  
 از برک سائیده او با نیم مقال مصابجه تقویت مثانه و عسول صغیر و مضره و مصلحت کثیر او محرق معقول او جهت تقویت شکر و غیره  
 رطبه و عصاره نماد تازه جهت لایف و صنادیچه او در سر که با ترس خلط و گند جهت قطع انار بهیق و سفیدی ناخن و با او میانه نیم نهایی  
 فوق و الیام جراحی و تقویت عضاء است و قطع زوف الدم و تخفیف زخمها و تحلیل اورام و دفع اجایا و با او جود است حره و کله و سوختگی انس  
 و غرغره طبع او جهت درد دندان و قروح لثه و سرد خاران و کجور او جهت گریز ایندن هوام خصوصاً لیس و لیس و اوجیل جهت فکانه حره و مقوی  
 معده است و شامیدن او با شکر جهت قطع زوف الدم و در معده و منع انصباب فضلات معده و رفع نفس الامتصاب و در وضعش جهت رفع  
 بواسیر مقعد و بواسیر الالف و باطلنا جهت قروح رطبه و خاسیدن او جهت رفع سیلان آب بدن نافع و چون تر و برک او را با املا و آب سرد که  
 طبع نماید تا ماهر شود پس در سخن کجی چون ناند و ثقل را بر بوی صنادیچه در سخن را طبع نماید و در از کردن و خطا سقوط او حره و ضعیف  
 با موم و روغن زیتون جهت تقویت معده و بدین مثل ان از زوت سرخ و نصف او پوست ان است **سرطان نهی** نفاسی خرد چکانمانند  
 در دوم سرد تر و جاذب و تحلیل دهن من او فاشه است و علامتش آنکه چون سوزنی برشت او فرویزد اسفندی ظاهر کرد و مسمی درین و کثیر  
 الفضا و بطی الهم و در اوقیه از طبع او با کرس در ازبانه مفت عصاره در حوض و فضلاً و مسوق او با بادروج جهت سم عقر و با شکر جهت  
 و با شکر الالف جهت گریز از ملاء و عقر و غرغره شکر کوبیده او بقدر یک سکه جهت خف و درد لوزین سریع الاثر و صنادیچه تازه کوبیده او جهت  
 مسموم کسین الم کزیدن عقر و اضراج سکان و خار از اعضا و تحلیل اورام حاره نافع و تغلیق چشم نامی او جهت غب و تغلیق باهای او بر درخت  
 میوه در جهت حفظ اشقو طاقن و مطبوخ در عده او کلاطاف از اقطع کرده جوز او را با آب خاکستر تا کرمک شسته و با اصناف نظیر کوفه  
 باشد و با جهت مفسر طبع داده نباشد جهت سل دق و بواسیر اعضا و نیزال مغز حار محرق و سرد محرق او با صغیر عربی و او در میان این اثر  
 دارد و کثیر سیر بغایت نافع و در صناد محرق او جهت سرطان پستان از موده است و چون چند عدد از ازبانه در دکانس بی طلی سوزانند  
 تا خاکستر شود و هر روز یک ملحه را با نه اوقیه سوزانند جهت رفع سم سکه و آنه کزیده محرق است و باید بر موضع زخم همی از زود سخن بزبون  
 و سر که و جا شکر کزشت و اگر در بدنی از کزیدن سکه کزشت باشد بقدر دو ملحه هر روز بپزند و کوبند شرط الحراق او حکمت این امر وقتی است که  
 آفات در اند باشد و با مقابله قرین باشد و شوای میانی طلوع نموده و در سوره هر گاه بک خرمق مذکوریم خرم و خطیانا و عشره و کندر اصابه نموده  
 سه روز زیاده بران هر روز مقال با سه روز سوزند رفع اوست سکه و آنه کزیده می نماید دید سوز چون سه مقال خاکستر فرورز با آب مقال هم  
 جخطیانا با شکر سوزانند بهر اثر در او صناد خاکستر او با غسل کل نام طبع داده باشد جهت شفاق با و مقعد و شقای که از سر ما هم سیده باشد  
 و شفاق ماده سرطان نافع و کوبند مضره است و مصابح کل قشری و کل محمود و قدر شترش از سوخته مقال از خام و کجی او مقال  
**سرطان کرمی** خرد چکان در باسی دو قسم یکی آنکه چون از آب در آنه می شود و آن سنگی است بقدر سرطان نهی و از آن کوه که در وصفی دوم  
 در دوم سرد و خشک و سوخته او را حلا و بلطف بیشتر جهت رطوبالی که در طبقات چشم زیاده نافع و مقوی فضلات جهت ناخته

کبریا  
 کبریا  
 کبریا



و ساق و دو موذ و طبع زرد الدم جراحه سنون او جهل در زمان و طلا او جهت کلوش مفید است و کبریت بی برطان نهدی است  
 مفید و شکر است و صیادان باهی در بلاد و بلوم و مکان او را بقلا نصیب نموده صیدای بان می کنند سرد و زرد و حرق او در خواص ضعیف تر از  
 است و او خوردن او کشته است **سراج القطب** بر کبابی که درخت درخت مابین اسم نامند و قطر اسمی است شامل گرم تا شکر و شامل جو  
 نهدی که بر روی آن است حرکت کند و سراج القطب مثل او اقیوس و نجیده است و اخیر لغت مغربی بنامی است کثیر الوجود میان گمان کلوش نامند کل  
 سراج و بخش بقدر که کان با کول بعضی مردم است و او اقیوس مذکور شد و مولف بالایع گوید از مطلق این اسم مراد سراج صحنی است **سرکه سندی**  
 اسم کاجی است و مذکور خواهد شد از امد عالی **سرمق** معرب از سراج فارسی است و آن قطعه است **سرد** بدل اسم شامی گرفت است **سراج**  
**القطب** حاجت است **سرد** فالودج است **سرد** و لر اسم اندلس جزیری است **سراج القطب** بنامی است که تا خشک شده باشد درخت  
 و گویند سراج الصم و گویند سراج است مثل سراج القطب **سرد** املق است **سرد** و خلال است **سراج الطلام** کشته است **سرد**  
 اسم یونانی اسارون است **سزوان** اسم یونانی بر سیاه شان است **سرخ جنوس** اسم یونانی شیط است **سرد** و جلی عر است **سرخان** ذیت است  
**سرفون** زنجفر حرق است **سرد** اسم ترکی غصفور است **سردین** بدل بعد از راهمار است **سرخ فرز** اسم فارسی از آن الصرا  
**سرکه شیرین** شیرین است **سرد** اسم فارسی اند است **سرکین کاو** اسم فارسی اختار البقر است **سرکین** اسم فارسی زبل است  
**سرد** و بل الطلول قسم اخیر لبلاب کبیر است **سرکین** **سوسما** اسم فارسی بحر الصب است **سرکین خروس** اسم فارسی خود اله است **سرب سوخته**  
 اسم فارسی اب است **سرخش** اسم فارسی شراش است **سرخش پی** اسم فارسی غری اله است **سرکه** اسم فارسی ظل است **سرخش**  
 پوست حیوانات غری الطلوت است **سرم** لغت شیرازی و آن فشا است **سرمی** اسم هندی حب النیل است **سرس** اسم هندی لحیه النیل است  
**سرکی داک** اسم هندی عنبت است **سرون** اسم هندی خود اله است **سراس** اسم هندی خراست است **سروا** اسم هندی اند است **سرمشق**  
 اسم ترکی شکر است **سرن** از معجز اسم هند الحظ است نزد اهل بغداد **سرسی** معرب از سالیس است یونانی **سرسی** اسم  
 از نیت **سرفواس** بلغت و نکی جوی است که جای جوی حسنی مولف تذکره چو صنوبر را نامید حرت صبی بیان نموده است و مشهور  
 آن نموده و فرقی نیافته است **سرد و نیون** یونانی اسم بنامی است که اکثر کندیم زار میروید با کندیم میبندد مابین گیاه و شجر و ساقش نارنگ  
 و پر که وی شاخ و برگش بقدر گشت ابهام مابین سینه راه و طول سر بر کباب او کجی که او کجی متعاد و در زیاده سر که کلمه در ساق  
 شنبهای رزه و بجای ثمره با بران شکر و سفید و زرد و بخش دراز و سفید و با اندک تلخی و خوشبوی و هندی او معطر است  
 کندی است و بخش مثل زره در آخر سیم گرم و خشک و بخش قویتر از سایر اجزا استعمال است بغایت جالی و تند و در حیض و قابل صبر و محمل  
 قوی و جامه با او شسته می شود و اشامیدن او غسل منهل رطوبات رده و جهت امراض حکر و نفس و ریهان سردی و با جاوش و شکر کبر  
 محمل دم سبز و در بول و مغفرت حصا و صفا و شکر با آرد جو و سرکه جهت هر مفتح و مطبوخ او با شکر و آرد جو محمل ادرام حاره و سوط او جهت  
 تقیه دماغ از فضلات و قطره در بینی جهت درد دندان و در فرجات منقی رحم و دراد و چشم جالی و مقوی بصیر و طلا و ادرام  
 جمع آنرا و با کل از منی جهت حکر و رعایت مفید و سوط ربع دریم او با سبب درم زره کزانی در جهت الانفاق جهت حرق و سوزن

Wafafraas







وطلاء او در ساعت مری رسته با عث جراحت حله می گردد **سعدان** اسم عربی گیاهی است شبیه گیاه خشک و خار دار و سفید تر از آن و برکش آن زرد  
 تا کمرش در درخت و تخم او این است و اعراض معتقدان که سنج و فزان مدبول و قاطع زحیر و اسهال است **سقوط** آنچه در معی گند و مایع با شایان اسم  
 نامند و از زخم اعجاز الیوس است و عود الوطاس از برای اسم می نامند **سعالی** و **سعله** فخریون است و حشیشة السعال نیز گویند **سفسفند**  
 عود طیب است **سغیر** بعضی معجزه خست **سغین** بدستور بعضی معجزه کینج است **سفرجل** بفارسی بروانی و بترکی هیوانا منند و معروف است  
 شیرین او در دو قرص الاعتدال در داخل اول سرد در اول معقوی معده و دل و دماغ و مفرغ و مسرت افزای روح حیوان و نفسانی و طلاء او  
 که گرم کرده استعمال نمایند جهت رفع تبیح اطراف و سوز القینه جرب است و ترش او در اول سرد و در دوم خشک و در ثلث معده قوی تر از شیرین  
 و گرم هر دو قابض و انکشان سہل بعضی خصوصاً بعد از غذا و خاص طبع حار المزاج اندر حلا و معده و بوسیدن او مفرغ و معقوی و تہنای  
 روح حیوانی و نفسانی و خوردن آن جهت تفریح و رفع و مومس و کسالت و یفقان و حفظ جنین از اسقاط و از انکسین است و ضعیف حکوم  
 و فزان و جهت رفیقان و در سرد مزمن و نزلات و منع صعود بخارات بماغ و دل و انقباض او در رفع خارش کل خوردن آن در اسهال  
 و تشنگی و التہات و رفع مستی و صفت البول و غشیان و تی و در دم معده که از زخمین مواد محرقة باشد و از آنکه بربوبی عرفی نافع و آب او جهت  
 نفث الدم مفید و گرم او سرد و در مرض ہنات قوی تر از آب او مصفاخص مریا کردن او است با غسل قطار او در اصل و فرج جهت خردن البول  
 و حراحت مجاری البول نفعات مفید و بریان کرده او در اش نقدریکه رنگش ستره شود جهت قطع اسهال مزمن جرب است خصوصاً چون جو  
 او را خالی کرده بخور او را ریزه نموده در آن حالی داده بکشد تا بشند و مضر است ضعیف و خشک و تصدیر و مورث رخسار و سرد و قوی خصوصاً  
 در غم مریای او و مصفاخص عسل و انیسون و امثال آن و قدر ترش از آب در تداوی رختی ناسی دریم است در آب ترش در اول سرد  
 و خشک و قابض و قاطع فی و اسهال مری و مایع صعود بخارات و مسکن تشنگی و حرارت و در معده و معانی که خلط او جوای مسہل بعضی  
 و مضر صحت اسعال است و در شیرین قرص الاعتدال میبوست دروغال و مقبض او که از قسم ترش در جمیع افعال مثل آن در حشا و حقیقہ  
 انست از دست و قدر ترش هر یک از آن نامت دریم است و شکوفه تازه به معتدل با قوت قابض و مسکن در سرد و غلیان حرارت و معقوی  
 دماغ و در معده و مریا او جهت تقویت حشا و سینه و دل و یفقان حار و منع صعود بخارات مؤثر و صناد جرم به و شکوفه تازه به سرد ترش  
 جهت فضلات از انقباض با عضا و اورام حار چشم و سایر عضا و تضییع بر آن جهت تخفیف زخمها نافع است و بیزی که بر روی میباید  
 که از زخم و خجل گویند بسیار قابض و نفعات مضر حلق و صورت است و در روش جهت نرف الدم جراثیم مفید و خاکستر شاخهای تاک درخت  
 و بر کبای تازه رومیده او در همه افعال بہتر از تویتا و جهت سلاق و حلا و سسل و دم و جرب نافع است دروغن بر کباب مطبوخ مریای او را  
 باضعف آن روغن زیتون جویند سندیہ باشند تا روغن خالص مانده سرد و قابض و جهت بر بطل و سبور سرد و قمل و تله و قروح  
 و در او طین چمانکی و صوف رحم و بول و منع ادرا عرق مفید است امین او جهت نفث الدم و صداع حار و درم جگر و اسهال مزمن  
 و زخم حار و قرح معاد و رفع سم در ارج و در و جنب الصوف نافع و حقه او نیز همین اثر دارد در روغنی که از شکوفه بطریق روغن کلر  
 و توت و سندیہ در افعال ضعیف تر است و بہدانه در دم سرد و تر و بانند کفوت قابض و لعاب جهت بہت خلط و حلق و سرد و خارہ

مسدود است



و یا در سنگین کردن معده و پنهان نمودن زبان و در آن و مویز و طلا و اجزای آنش و رفع حرارت است افتاب غایت نافع و مضع دانه او  
 جهت رفع کندی دندان معینه و مغز دانه بهی مجرورین و موافق اعصاب نفس و جهل و قوه امعا و معال و کفلی او از نافع و قدرش  
 دو مثقال و از لعاب او ناده مقال و مضع و مری معده و مصالحش در مجرورین شکو و در مری و دین رازینا و لیش بندر قطناست **سفید کس**  
 اسم یونانی نباتی است که معجونه نیز میرود بسیار قوی بقدر و برکش مشرف و متفرق و شبیه برکش است و از آن بزرگتر و کاش بزرگتر از آن  
 و موطان زرد و بعضی لاکل زرد و سطرش سفید و در طعم مایل به تندی و تلخی و خام و دخیه او از آن کولات است و بعضی او را از اقسام بازری گفته اند  
 در دم کرم و خشک و در بول و حصص و مضع سرد احشا و مقوی معده و مسکن درد کرده و منانه و تریاق سموم و سی مقال او را با آب کرم و تخم کرم زرد  
 مسهل اطباء غلط و در سوزن کرم کل او با مثل آن بیلد و غسل مہمی قوی است و مضر کرم و مصلح او کثیر **سفید و لیون** اسم یونانی نباتی است برکش  
 شبیه برکش و در کجا و در ساقها بقدر در عی شبیه ساق رازینا و بخش شبیه لیبون و از آن بهن تر و سفید تر و نقل الراجح و درج او شبیه  
 بزرگتر است او اما کن رطبت است در دم کرم و در اخوان خشک و مصلح بلغم و مضع و جهر رقان سردی و قوی و در در کرم و نفس در بوضع و در  
 و احتیاق رحم و مجور او جهت مسبوت و تیره نفس و مسکه و صراحی مرمین بغایت مؤثر و قطران آن از جهت تنقیه هر کوش و صفا و او  
 بوار و نواصیر نافع و در شامیدن تخم او و جاپوس در طبع آن جهت احتیاق رحم و طول او بار و عن زیتون همین اثر دارد و صفا و کل او با شکر است  
 من زیادتی قروح غشیه و ملاء معینه و مضر کرده و مصلح او کثیر او قدر شربت از شکر او تا دو مثقال و از سنج او دو دریم جهت رقان سنج او بهتر از شکر  
**سفید مز با صفتها سفید** که نامند و آن بفارسی اسم نوع صیغره عصی الراعی است **سفید** اسم فارسی حمل بر نفس است **سفید** اسم فارسی حمل بر  
**سفید** اسم یونانی اسم خیار است **سفید مندی** اسم مہمی تیش است **سفید بلوس** اسم یونانی شایتر است **سفید نیون** اسم فارسی  
**یون** است **سفید** اسم یونانی سکه صید است **سفید** اسم فارسی بزرگ قطناست **سفید اللرم** عسل الکرم است **سفید اب** اسم فارسی  
 است **سفید اب زرد** اسم فارسی عسل جصاصین است **سفید مہر** اسم فارسی است از نوع است **سفید** اسم فارسی خرف است **سفید خار**  
 اسم فارسی است **سفید** او را بربی محموده نامند عصاره نبات پر شربت که شایسته بسیار از کسج میرود و بقدر سه چارده  
 بر روی زمین بهن می شود و در بعضی مکان گاه باشد که است و در ظاهر او با طبع سبزه و کیش مثل بر کسلار و نرم زرد بار کثیر از آن و کیش  
 سفید و در میان تہی و نقل الراجح و بخش سفید و بقدر زرد ک عظیم حجم کوناه و بد بو و برار رطوبت و چون ابتدا سنج را قطع کرده اطراف  
 از خاک صافی کرده بر کھا فرش کنند رطوبت یعنی آن در کھا جمع شده بردارند و بهترین اوصاف مسکون پر سوراخ شبیه است که در  
 ریزه شود و مایل کبودی و رزوی و سفیدی باشد و محلول او در سفید شود و زیتون ترین او در معانی است که از طلا در اجزای خود و سبزه او  
 قال است و هر چه بصفتان ذکره نباشد مصنوع از شیر تو عات خواهد بود و قوت غیر مشوی ناسی ال باقی است و بعد از آن قوت مسهل  
 گردیده مدعی شود و مشوی او را ناسی ال قوت باقی است و شرط است که در میان سید و در شکر کشید و یا مثل او مصلح است استعمال  
 مثل مصلح و معود و کثیر او بخیل و صبر و روغن بادام و این تمیز سادگی و انیسون را بهترین مصلحات زان است و در مجرورین با  
 عصاره کل سنج و در استعمال نامند و با بر مبالغه در سادین او نکنند که باعث ضعف فعل آوست و در مجرورین و ضعف القلب



واطفال ضعفاء لا حقا ودر هوای بسیار سرد و بسیار گرم استعمال آن اگر کنند اولی است در سیم گرم و در از خودم خشک و مسهل صفرا و زوفا مخلوط با نان  
 و جاذبات افاضی بن و مقوی فعل از سهیلی و بغایه سیرع الاثر و قابل جنین گرم معده و جانی و محلل و مفتوح و مدر فضلا و جهت کزیدن عقرت  
 شربا و صناد با نافع و با مثل او تری چون شیر نبوشند جهت اخراج اقسام گرم معده و انما جرت و بالاجور جهت امراض سوداوی و با کحل در جهت  
 موادی نافع و زیاد او مضول و معده و امعا و حکم و مورث لکنی و کر و عم و زرافع اشها و زیاد از نمیدریم کشته است و صناد او جهت نهی درص  
 و بار و عن بادام جهت در سردی و عن زیتون جهت حرارت و با غسل جهت عرق اللغنا و با سرکه جهت قویا و صداد ضربانی و با زهره کا و در کس  
 مطبوخ چون بر حوالی ناف طلا کنند جهت اطلاق نمودن اطفال و ضعف لایضا موثر و روح او محرق و خلل و صناد او جهت در در مفاصل و کلل  
 او رام نافع و صناد در که در افعال ضعیف تر از رخ او و فرزند جمیع اجزا او مخرج جنین و قابل آن و قدر شترش از نیم دانگ و دانگ و از این  
 تا یکدوم بدیش بکوزن و نیم او صبر زرد و نیم وزن او بلبله زرد و کوبیده لایغیر الی او است و چون سفونیا را با کلا و اب ساق و به سایده و قرص  
 به جهت سالی است و خوردن دو مثقال از بی که در آن محموده را مشوی کرده باشد با قدری نمک سفید جهت جمع امراض صفراوی و رفع تبها معند  
 ولی ضرر است و از خواص او است که چون سایده او را در قفس طحالی زیتون نموده در شکر وصل بویط اصیاط طالع کنند او را عقده و مفاد کند و غیر  
 است **سقولو قدر یا** اسم یونانی حیوانی است مثل عنکبوت و بانای بسیار دارد و متاخرین او را اوسیع و سوسین و مقدمین را بعد از این نامند  
 و از نیم است و طلا و مطبوخ کوی آن در روغن زیتون سترنه نوی و جهت رفع حکم نافع است **سقفور** حیوانی است شبیه بز و در بناله او  
 دست و پا دارد و ابو القاسم عبد الرحمن بن می بیان فرموده اند که در بلاد وندیش آمده کرده عقیده و در ع سوی دنباله و عرضش زیاده بر نیم درع  
 و ملون بر روی و موافق سفار الاسقام و خضرین علی مصری مخصوص بلده خیم و یا زهره شده اند و اکثر اطباء بیان نموده اند که در کنار و قلم و  
 بلاد هند و سیاه و غیر الی او معروف بود که ای و حیثی بی معروف بود مطلق است و ماده او تخم را در ریگ سواحل سبالی کرده زیاده از  
 مسکون می کرد و دشت او ملون بر روی و سیاهی و زار او در قضیه ماده او در روغن میباش و در قضیه خروس و در جوف کمرگاه او  
 و در آن در سواحل عقیش مسکیزه و خاص مشهوره او در جنس زرمود است که در بهار قبل از جفت شدن ماده صید کرده باشند و شکم او را از جفت غیر  
 کرده بال کرده با یک انباشته باشند و در سایه خشک نموده و قوی ترین اجزا او در قوست یا کمرگاه و ناف و منبت دنباله است و نک او در  
 تا شتر عظم میباشد نازه غیر نمک سود در دوم گرم و ترو بغاست مسن و نمک سود او در سیم گرم و خشک و بغاست سمنی یکدیکه شربت نعوط و او در  
 بجز بیلاک نشاند و اطفای آن کافور و تخم کاهوی کند و جهت فالج و لقوه و نفوس و عشه و ضرر و کز زرد و مفاصل نافع و مضر خوردن و  
 ربوب حاضره و تخم کاهوی و طبع عذس و معین فعل او غسل و شرا و تری زیتون و تخم نمک است و شترش نارینه نیم و بدیش سکه صید است و  
 محقق کاوی است و جمعی خصیة النخل را بدل او دانسته اند و صلی ندارد و مهر باریس گوید که طلا در خون او با بلبله و امله تغیر رنگ و وضع درص  
 میکند **سقر** بسین و صبادیم عربی و در شارب است و در قانون اللاد صناد آنده اطباء این صبادیم است اسم باشد میدانند **سقفوس**  
**سقفور** است **سقی** رعلا اسم ربانی بسفاج است **سقر اطلون** اسم یونانی فعل است **سقفونیس** اسم یونانی عقرت است **سقاغانون**  
 و لیوت است **سقور دیون** اسقور دیون است **سقولوس** اسم یونانی و شرف است **سقونیا** اسم یونانی صابون است **سقرین** اسم ترکی

اسرار گوه مازن



**رزق است** **سقر** اسم ترکی عکاک البطم **سقوجان** اسم ترکی خراطین است **سقر قوتی** اسم ترکی ماهی ریز است **سقر** اسم ترکی تو است  
**سقر** بفارسی شکر نامند و آن عصاره نباتی است مثل فی اونی تجویف که بعد از طبع منقذ گردد و هرگاه بی تصفیه باشد که اگر نامند و چون بار در طبع  
داده و صاف کرده و ظرفی اندازند که در او صبر کرده مسیسمانی است و چون طبع دگر داده در قالب صغیری ریزند و باغیانند و اگر در طبع  
ثالث بمالند تا بمالوج نامند و بفارسی فندک گویند و هرگاه در قالب نخل مساوی الطرفین ریزند معروف نخل است و چون طبع دگر داده باشد در  
ریزند موم به نبات حراری است و چون با آب طبع داده با کف بسیار ریزند تا منقذ گردد و در میان کشت مخصوص با سم فائده خرازی و سحر است  
و چون در طبع ثالث بعد از شکر تازه اضافه نموده کوشند تا منقذ گردد از اثر طبع و مانند اکثر صفت مذکور را مخصوص این زمانه انداخته  
شکر در اول گرم و در آخر تریسین طبع و حلق و سینه و شش و جالی رطوبان و جهت در اوصاف اس بول و حرقت آن نافع و مولد خون معتدل و موم  
نفع و صفتی که مثل کرب و شکر ظاهر شود جهت جلا با صبر نافع است و شکر سرخ در دوم گرم و در اول سرد مسیسمانی در آخر اول گرم و در اول سرد  
و نبات قریب الاعتدالی و بهترین اقسام است و هر چه صفت باشد حرارتش کمتر است و هر چه کینه شود خشکی دروغالت شود و انواع شکر صالح غذا  
و مین و جالی و مین طبع و عصاره مقوی و مقوی ارواح و قوی و محرک و محلل ریح امعاء و مبین و سیرج النفوذ یعنی بدن و نافع پیری و مولد خون صالح  
و باعث استحکام اعصاب است و آنها در ارفع خلط سوداوی و امراض آن و در غده برضی اسیرج الاثر و آب گرم و در عن بادام جهت کمال بصوت  
و لکن قوی و باد و مثل او در عن کیم گرم نباشد جهت رفع سده جوف و تقیه زبان صاحب نفاس نافع و کجاست بول مجرب و مداومت خوردن  
نبات در روزی بعد از یک و فیه رافع سرفه و خشونت آواز و خشونت سینه و درد آن و ارماعش و خفقان که از کثرت جماع باشد و کمال او جلا  
پایض چشم و کرم زاید و با هم وارد و سکرین سو سمار جهت سلق و سرب مجرب و البیدین نوع صلیب او بر بلبا چشم رافع حرمت و صفا و او با کرب و سطر  
و سندر و شش و نبات در جهت قویا و برص و سایر آفات غیر العفل و در زمان جهت بردن گوشت زیاده و جراثیم و در میان کوشن تازه و خوردن  
اقسام او جهت رفع زکام و بغایت مؤثر و مفید صاحبان منسل و اسهال و مقص صفراوی امراض و مولد خون صفراوی خصوصاً در صحن کسکلی  
استعمال کنند و اقسام کینه او محرق خون و مفسد اخلاط و مصلحتش بادام و شیر تازه و ترشها و ارثانین و بر و طباشیر و گاه بود مثال آن  
و بدین بقوت باه و مین و تربط مثل او در کینین و در سکرین قویج عمل و قدرش بیش ناسی **سکر العشر** شنبلی است که در جهت عشر  
منقذ گردد و شنبلی را می ناک و سفید او را میانی و سیاه او را حجازی نامند و نمراد مسمی بخرف است و بهترین او میانی است که اولاً با نفع شیرین  
با قبض زیاد و بعد از آن حساس نمانی شود در اول گرم و خشک و این بکینه معدن الطف از شکر کلسنه و حجازی او گرم تر از میانی است  
و اقسام او مفتح و مقوی حکور و جالی و مین طبع و عصاره مقوی و جهت در سینه و سرد و در معده و جگر کرده و ممانند و در جهت شش و سایر  
شتر جهت استفا و با شکر کلسنه جهت سعال بهتر از زمین فاوندی و مداومت او با آب گرم تا یکماه هر روز بعد از یک و فیه جهت بود و نفس  
از حرمت شده اند و کمال او جهت با صبر و بیاض چشم نافع و مصلح محرومین و مصلح روزه بادام و بلبا بعضی گویند شکر  
سعال و قدرش بیش یک و فیه و قش ناسی است باقی است و مولد اختیارات بدنی تعریخ نموده که در شکر سعال است و غلط او در  
چه بنا را از اشجار با در پیر شکر است کجایکه از قطع یک در جهت او زیاده بر کطل شیر جمع می شود و سه دریم آن کشته است جهت

عشر  
را سدر  
اک کوبند  
در لیمو ملاذ  
مدار زحمر

سکس



شش و حرکات آنها ای بسیار و دراز و بار یک در که از نرم و در بعضی مکان عرض و بعد بر که از عروق و شبیه آن در بلاد کرمان یافت شود و شش و حرکات  
در بعضی بلاد بار یک و کلاش مایل بزرگی و شبیه کل غریزه و نمزش شبیه بجزوب بسیار بزرگ در جوف او شبیه بریز حرور و بنه در غایت نرمی و اعصاب  
باید از آن شش ترتیب میدهند و در کلاش او در گرم و خشک و طلای مطبوع آن در روغن زیتون جهت فالج و تشنج و حذر و زور که خشک او جهت  
منع قروح خفیه و اکا در رفع جگر و تخفیف قروح و بردن گوشت زیاد نافع و بنه نمز او را چون در صین نرمی و نازکی از هم باز کرده بر راحت گذارند  
فاصله زلف الدم و جبهه بیا نیدن گوشت نمز است و شیر او در چهارم گرم و خشک ستره موی جلود درین عمل مستعمل لیل مجاز است و قاله دانند  
در رفع کلی قوما و سعه و مصلح ارواح صاعده علم صاعده است و محمد بن احمد زکریا گوید در ظرف سفالی که شیر او را جمع کرده بودم و بعد از آن ظرف را  
مگر باب گرم و در شش آن شش جمعی کثیر از آن ظرف آن حیزند همگی پلاک شدند و قسمی ازین شجر را سمیت مکه می است که جلوس در سار او کشنده است  
بر کش شبیه طیار و در وقت می شبیه بر برگ درخت که کلاش سفید و نمزش مثل نخود و مایل سبزی و کلسوس بن نالس گوید که ازین قسم شکر مکره است  
که با وجود شیرینی قدر دو مقاله او در قائل بوده و در خرابین ملوک صیفا اقسام سکر الخضر از جهت میوه و **سکبان** غذای است که سکر از جهت  
دان بلطف و مبر و قاطع صفرا و مکن علقان خون و مفر تخفیف البدن و علل عصبانی و سوداوی و سرفه و سبج و ضعف معده و منانه در رحم  
و قلع و در مفاصل و مضر شکر او در مسهله است و مصلح خلط و باالوده و طریق ترید او است که گوشت را کج و سطر از به کرده اگر مرغ باشد  
از بنا به کرده و نیم یک از به و بسیار زرد و کینه نار اچند خوش اذو از اگر به نایب سرد بشویند و با گوشت سکر که ولاد و خوشه و مهر اچند بنا  
و شکر جانی داده قدری زعفران اضافه کنند **سکر** این در لوله گوید که بنای است بر کش شبیه سکر مورد و در وسط آن جانی شبیه شکر و در عالم  
کبر شبیه ای دارد گرم و خشک و صلابت سیر زافع و مهمل سود است و مولف مذکور گوید که سکر سوک است **سکینج** معر از فارسی است و سونانی  
ساغافون نامند و آن صمغ بناتی است در شکل شبیه بخار و بهترین صمغ او ساق بر درین سرفه است که با طریق ظاهر و در بوی  
حلیت و قدر باشد و گویند که مستحیل باو میشود و فرق میان ایشان را طریق است و در شش نام است باقی میماند در سکر گرم و خشک و بعضی خشکی او را  
در دم ۱۱ و مسخ و بلطف و جالی و محلل بلایح و او را مصلحه در جفص و مهمل بلغم غلیظ و جاذب از عمق بدن است و مفاصل مهمل مادی صفر  
و باقوت زیاد و مصلح او در سکر و قائل اقسام گرم معده و مسقط جبین و مخرج آن و جهت امراض بلغمی و زرب و سعال و در دینه است و در مفاصل  
و نمزش تمامی بلغمی و سوداوی و صرع و فالج و صداع بار و مضر و با شکر است که زردین هوام و با عمل جهت تقویت باه و صفا و او جهت  
و قار از اعضا و از الة انار جله و تقویت عصب و بواسیر و عرق النساء و التیام عضل مقطوع و تحلیل خضار و سلع و فرج او جهت اخصای حرض  
و بخوار و اخصای رحم و صرع و الکحال او جهت زبول آب و طلحه در نافع و مضر حورین و مورث او را م باطنی و مضر منانه و مصلح شش  
و مضر کرده و مصلح آن کثیر او قدر شش تا یکد نیم و بیش قدره و گویند در غیره سموم را بناج تبدیل او است **سک** عصاره الة و خیر صلی  
او در کست از نار و عصاره بخورده و کله نامند و آن نوعی از انار است در دم سرد و خشک و طبع و مقوی ماسکه اعضا و قاطع  
عرق در کله و در بوی بدن و قدر شش دو مقاله و بیش را یک است **سک المک** خون سک اصلی و غیر اصلی را با قدری شکر سمانتر  
با این اسم خوانند و چون در نافع شکر گذارند مسمی سک الخلود است و چون نافع را در ارض ساخته سک را انار هم از سر شده سک الما نامند







و مفصل مغزی و مصاحف سخن ادا باشد استعمال خردل و آب کرم سلق الما حاض می است و مذکور شد **سلق بری** **حلی** قوی است  
 حاض است و در حاض مذکور شد **سلق** نفاذی جویند نامند و بر ابلی جویند و آن دانند است متوسط میان جویند و مثل کندم مقمشتر  
 می شود و سنج و سفید میباشد در اول کرم و در دوم خشک و قوی القوی القوی همان کرم اولین طبع و بعضی در مولد خلط صالح و چون مکرر و زرد و کثرد  
 بعد از انضمام مولد نفع و مضر همه و مصاحف از زبانه و جوی با و شیر منها و مطبوخ او با شیر مین و موملد به کرده و هر بره او باروغ زیتون بسیار  
 جهت التیج و تریان و تنفیه سینه کرده و ممانه و زعفران سفید و صندل و حلال او رام و رافع طحال و کلف و نمش و جلوس در طبع او مسکن در او آب  
 و آن است او منقح بشیر است **سلق الحلیه** پوست مار است که در بهار اندازد و بهترین آن پوست زراست و آن غلیظ و سیاه مایل مریزی  
 در ابلی باشد و در دوم کرم و در سوم او که با دو درم او جویند نامند که چینه باشد جهت طاری و باطنی مجرب است اند و در  
 کرم او با عسل در ممانه که در سینه روز نوشند جهت منع خروج نائل و سقوط آن موثر و بار نجات مگاس جهت برآیندن سنگ کرده و ممانه نفاذ  
 سراج الاثر و مضمضه که مکرر که در آن جوشانیده باشد جهت رفع درد دندان و لثه و قروح آن و قطره او که در روغن زیتون طنج یافته باشد جهت  
 در کوش و رفع سیلان مواد او و جهت و دمو و استرخا و جفن و انتشار و سلاق و تقویت باصره نافع و کجور او باعث کجختن هوام و خروج  
 جنین می شود در ساعت و محقق قروح رطبه است و صناد او با نشت در جهت درص و آثار و طلا را سوخته او باروغ زیتون و استرا  
 جهت درآیند موی دار الغلب مجرب و بالیدین روغنی که در آن جوشانیده باشد جهت شفاق معقد معینه و بستن اجبر و در کزان موجب  
 تسهل ولادت و خوردن او منظم و مصاحف کشیز و قدر تریش تا یکدیگر است **سلق ایون** لغت بی است و در هر سندان نامند و در  
 قریب در خیزد و کیش شیره در کخت غز و سنج کون و کاش سنج و خشک نزل شده اند و با شیر می و قبض در دوم کرم خشک و در سوم  
 بهترین او در سوم جوانی است در مصافحی و تنفیه قصیه و صاف کردن او از و نطول بر کیش محلل او رام است **سلق حیات** نفاذی کشف  
 سنگ است و بزگی است نامند حیوان معدنی است بری و کوی و نهری می باشد گوشت او در دوم کرم و در اول تر و جوی کرم و خشک و معوی  
 باه و کرم و کبار او با جاب خون حیض و با جند محلل راج غلیظ و التیام دهنده متق قریب العهد و صنادش محلل او رام و خون بری او شربا جهت  
 و تنج نافع و چون باارد جو غسل در سبانه و تقدر فلعلی صبح و شام نوشند جهت صرع بی عدیل و طلا را و جهت کس و صناد کار سوخته او  
 باروغ کیم نفع در روغن کل و روغن کنجد جهت برآیندن موی سر و در طلا سوخته مجموع او که کج سعیدی رسیده با شربا روغن کا و روغن حیات  
 متعجی نظیر و صیح ادای درین امر با و نرسد و با سفیدی تخم سنج جهت شفاق معقد و سایر اعضا و در او جهت خضای عمر العلاج مفید و چون  
 با خاک او عثران فلفل اضافه کرده باشد و با عسل کشند و صبح و شام که ملحقه نوشند جهت ریه و کرفلی نفس و سسل موثر و طلا را زهره آن  
 خفاق و قروح خسته دندان و معوط او جهت صرع و الکحال محقق آن و با عسل جهت نزل اب و مایض و در موی بعض نافع و بهر او تقدر  
 فلعلی با هر ریه های موافق و در قطع سره نرسن اطفال مجرب و طلا را با عثران از زبانه جهت درم انقیان بی عدیل و سپرد جهت و کزاره  
 جلوس در طبع او جهت شفاق اطفال و خوردن خون نوع کجری او جهت دفع موم و کجور استخوان کجانی او جهت با دفع سحر و اسیر  
 رکش از کاس فوق او جهت دفع بسن مباشرت زنان نجاست موثر است و گویند چون کشف را به شیت و فن کنند منع باریدن

نمونه  
 سلق - موملد  
 جو

Holm tree

کس  
 کس  
 کس



ظا بر امرب  
سلاجیت با شتر خمر

مگر در آن مکان گند و جریست و مضر معا و مصالحش غسل و قدر شربت از سوخته او یک دریم و از تخم او یک قراط و از خون او سه قراط است **سلوی**  
اکثر اطبا او سمانی دانسته اند و نمیدانند غیر آن از طویلی پان نموده پای او در از تر از سمانی و در زنگ بر دیال اندک شباهی سمانی دارد و ظاهر شود  
که آنچه برتری ملوه و در کباب لبه بال نامند بخار از آن باشد چه او از نفس سمانی است که ترکی بملید صبح گویند و در مکان بی امتیازند و از کثرت باران  
و از عدم آن کم میباشد گرم و خشک و سرد الا بخار از معده و محرک ماه و مورث شکنی و کلید شور و مصالحش ترشها و روغنها و نجه او متراکم است  
**سلاج** بول بزگویی است که در سنگ لاخا میخورد شود و در ولایت دیلم مشهوره از آن ترتیب میدهند بسیار قوی تر از بار است در افزودن گرم و خشک  
و مستعمل صاف کرده سفید است و غیر صاف او سیاه زیت خاک لوده و طریق تصفیه در سوراخ مرقوم است مهمل اخلاط سوخته در شامین  
او در هر روز با سنگین تا جمل بوم باعث تقویت مصلحت است که اگر چه کدر رختن اطراف رسیده باشد و طلاء او جهت کشیدن او در اول  
در رفع آثار موثر است **سیلانی** بفارسی دارد شکسته و در مصر دو ادر الشف نامند و او مصنوع از رقیق و سم الفاربت که زین رطبی درج یک لوفیه  
باشد و تصفیه از سحر بلین کرده باشند چه دم گرم و خشک از سموم قتاله در افغ کوشند زیاده خراج و خشک تر زخمها و تا لیل دو با سه وعده های  
بلین و صمغ انار است اما با وج شکر بر کفایت نتوان آورد و با صندل سپید چمن رص انسان و دو ادر محرب و جهت پاک کردن و زنی طلا مستعمل  
از کران و یک قراط او کشنده است و طلاء او با ده جندان او صابون رافع درد های مزمنه باراد و جریست **سلطان الجبل** صمغ الحادی است **سلاج**  
بجیم سندی مقل از زرق است **سلور** معرک از سلورس یونانی و آن جری است **سلیقون** اسم یونانی از مریخ است **سلبین** عکوب است **سلسم**  
سلسی است **سلسه** قراط است **سلیط** زیت است و کونید عکاست **سلسقی** اسم یونانی بنا بر در آن است **سلسنون** قره العین است **سلیخ**  
**السود** نوعی از سلسه است **سلبهارس** اسم سندی میسالی است **سلوک** اسم ترکی علی است **سلسافوس** نوشاد است **سماق** درخت او  
قره برخت انار در کس زخا در دانه در مثل اره و سرخ و دانه های او بی شکل عسل و خوشه او مثل خوشه حب الخضر او طبعش ترش با قیض  
و مستعمل پوست دانه است و قویش تا سال باقی در دم سرد و خشک و جلی آن در سیم و بردت بر کس کمر از دانه او و رادع و مقوی حشا  
حاره و قابض و رافع صفرا و جهت فی و غشایان و نفث الدم و زرف الدم و در رسال مزمن و منع رختن صفرا معده و امعا و کزول  
نافع و نیم کوا و باز به جهت رافع فی عقیف محرب و صمغ بلهوا شها و بازده تخم مرغ و تخم کشته قاطع اسهال و لخمی که با او کخته شوند سرد قیاض  
و صابیه او با آب قاطع سیلان خون از فوق و تحت و سفوف کردی که بر روی او است جهت قطع سیلان رحم و سون او جهت نفوس  
لته و قلاع خسته و قوطر خیسبانه او در کلاب و آب خصوصاً با قدری کته اجنه است و دمعه و سلاق و کلید منع بروز زاید در چشم و سیلان  
کوش با جهت استه ادرید و طول البطن او مانع ورم ضرب و دنی و صداد او با جهت منع ورم مخف و سایر اعضا و باز قال جوبوط  
جهت بوسه معده و چون او را بار کرد و جوش خها در کوشند تا بقوام غسل رسد در جمع اعضا مثل تحضض و جهت تحلیس او در ام دانه در و روح  
رطبه زرف رحم و صاد لته و قروح شهنبد و کافور و اخس و در چشم و امراض حن نافع و طبعش بکاو میسود میوی و خسته بطن آن  
قرص امعا مفید و چون برک او را هم کشند و از آن معقد سازند در زرع و تریب و قیض مثل آفاقا است و طلاء او محلول او با آب  
جهت قروح خسته و سلس البول و سایر خا و اعضا نافع و صداد برش بر معده اطفال رافع اسهال و مقوی اجزاء مضر معده و کلید باراد

و مصلحش



و مصاحف مصطلکی اندین و شش تا بخیزد و برش سرکه است و صمغ درخت سماق شدید الیس و با فواجر حاره و باره و رادع و محلول است و  
جراحت و حلت بصر و سنگین در دندان و امراض صحن معینه و در شش رافع نوبه است **سماق الدباغین** گویند نوعی از نازوی ریزه کوبی است و صمغی  
گویند بر سماق است که دباغان جلوه در فیه با آن دباغت میکنند و در جمع افعال مثل سماق و قرض او بیشتر است **سسم** بفارسی گنج کوه  
و بلف صندبه حلجان و قوتش تا دو سال باقی است در اول گرم و ترو مفتح و مصلح آواز و خشونت حلقی و مواد سوداوی و اهل طامه صواع  
الغذا و قلیل تغذیه و ملین امعاء و مقدر و سخن و محلل اورام و خوردن او با شربت حبث که برین افعی و با مثل او شکر و خنک شش و خزان سح آب  
و نصف او بادام که بر روز از مجموع او یکدله و قه استعمال نمایند جهت فرود کردن بدن مجرب بود که کرده و شیره کوبیده او با بنا جهت رفع سوزش  
معه و رمی او شش شکران بطور معده سوداوی و حرقت و لزج او در شربت مجرب خوردن دو دریم او با یک دریم گردان سوزش جهت قطع سوزش  
بواسیر مجرب و صداد و محلل اورام و ملین جلد بدن و رافع انار سیاهی و در شش اخضر و سطرپی عصب و سوزشکلی اثرش و قولنج معاد قولون و نطوالب  
برک او باعث درازی اموی و سیاهی این و رفع سوزش و جوشش سوداوی سرد و ضا و مطبوخ او با شربت حبث تحلیل اورام چشم و برمان باغ  
و اسهال کبجه با نخود مد جریض و مسقط جنین و دو ادویه با طبع او با اسهال کبجه و سوزش و کوبیده و نیم روغن کبجه و نصف او قه آمسون که با شربت  
نوشته جهت رفع خارش بدن و در شش جلد و شقاق مجرب است اند و بطی الهضم و مرخی اعصاب و مورث بدوی دندان و صداع و مصلح  
عسل و بودادن او و قدر شش مجرب و بدش تخم کتان است و در روغن او راقوت تا هفت سال باقی است و در افروم گرم و تر و در رفع  
و تسهیل و ملین و ترید و ریح اخراقات خلط و حره البول مثل اصل او در رفع ضیق النفس و معال السعال و تشنج یا بس و در رفع ریحی ترا کبجه  
و در زهره مریض بهتر از اکثر ادیان است و مواد خوردن او جهت شش و تشنج بزال مجرب و طلا و او با سفید تخم مرغ محلل صلابت  
و اورام و باروغن زیتون و زرده تخم مرغ رافع درم چشم و با لقا بد ز قطن جهت خشونت و خارش بدن و سوزشکلی اثرش و جراحی که از زهر  
بهم سرد مجرب و جهت سینه او با فلفل سفید و مصطلکی جهت کشودن سده گوش معقد و بطی الهضم و مرخی معده و مضر سوداوی و مقصد  
دماغ ضعیف و قریب الاستیاج و صفا و مصاحف جوشانیدن او است با اندک خمیر خوردن او بجمود و کام و امثال آن بعد از آن  
و قدر شش تا ده دریم و بدش روغن بادام شیرین است **سمقوطن** بعضی حی العالم و برخی قنطاریون میدانند و اکثر گویند بیانی است صخری  
و سهلی و صخری که در سنگ لاجها میرد بر کش صلبت و شبهه رازنامه و نت خجای او صلبت و برهای شاخ مثل برای بنا حاشا و با عطرت  
و طبعش صلابت و خشک دراز و سطرپی انکشت و تشنج و ستمل از زهر بزرگ برای شاخ است حار و با قوت قافله و محلل و مرخی  
و با کبجه عملی جهت فسخ عصب و عصب و با شربت حبث قوه معاد و رفع سگیان جریض و در کرده و صفا و مطبوخ او با بادام لغز جهت  
فضول او با جهت نفث الدم و ما است که در اب جهت امعاء و صفا و شش جهت قنق نافع و شش تا بخیزد بهم است و قسمی سهلی که در غیر  
سنگ لاج میرد و سفاش برانگه و خشک و زغ و دار و طولش تا دو دریم و بر کش مار که و با طول از زغ و در زهره کوبیده و شیره زبان  
حیوانا و در کبهای او و کبهای او که بر زهره که بر کبزرگ ملاصق باشد و کاش زرد و چون بر کبزرگ سماق او دست چنانند  
خاکش را در دست کشند و ظاهر ریش او سیاه و باطن سفید و با لرزه و مستعمل ریش است و بی عطرت و بی شیرینی و چون کوشش را

الدهان

و صمغی

کوبیده

و صواع

و سوزش

و قطع

و نطوالب

و تشنج

و مصلح

و در رفع

و تشنج

و تشنج

و تشنج

و تشنج

و تشنج

و تشنج

و تشنج

و تشنج

و تشنج

و تشنج



با اطنخ و دنباره های آن با هم ملاصق شوند و در وقت معین و حرارتش کمتر از آن و با اطنخ فضیله و مقوی باه و در مقابل او جهت لدم سینه  
 و شش و قطع عضل و صناد او جهت حرارت تازه و او را مفعول نافع است **سمانی** بر ترکی پلید ص و در بار نوزادان و در دیلم و شمش نامند  
 از طبع و در دست و غیر معلومی در اخر دوم گرم و خشک و گوشت غذا ای اکثری او خرب است و اصلی ندارد گوشت او کثیر غذا و مسمن بدن و در بول  
 مفتت تصاد مورث رقت قلب خصوصاً دل او و مویج باه زبان و کچه او بهتر از کباب و التار او مورث صداع و کزاز و صلاحش روشن بخند  
 و بادام در سایر روغنها و ارباب و صنادش کرده او جازیم موم موام و لعوق زهره او با غسل هر روز بقدر جهت صبح معده و قطره خون او  
 مسکن لکم گوش و جالی آنرا با خشخاش و سرکه کن و کلفت و نمش و بصره او مورث فصاحت و تکلم اطفال قبل از وقت و نخورد او رافع بهت است  
 و این البرد از خواص او بیان نموده که چون یک عدد سمانی مستوی را تمام به بستور یکه خیزی از او طرح نشود تا و نا میاید باعث شفا و صحت دل و از کزیره شود  
**سمندر** مهر باریس گوید او حیوانی است که از آتش متضرر نمی شود و جنانکه ماهی از آن بقدر عصفوری و نیشی رنگ و خوردن زهره آن بقدر انگلی با  
 نخود مطبوخ و با شیره تازه رافع موم شود و در الحال دماغ او با بر مهر جنزول ارب و حفظ البصر و طلاء خون او مانع زبانه شدن وضع و مغز ناک است  
**سماک** نجاری ماهی و بر ترکی بالغ نامند اقسام او زیاده از حد صحت است و بهترین آن رضاعی است که در آبهای سرد خوشگوار است و در  
 بعد بلوغ صید کند و فلس او بسیار و کوچک حجم و زرد استخوان و سنگش سفید و نیش منقط بسیار می باشد و در آن روز  
 تا دل ناسید و مازنی و شب و طرا بهتر دانسته اند و در ولایت ایران قزل الا که منقط بصری است و اسفند که نیش او بصر و سنگش سفید است و ماهی  
 که در بحر طرستان صید کند بهتر از اقسام است و انواع او کثافت و لطافت و کیفیت استعمال و اختلاف زمان و مکان مختلف میباشد  
 و بعضی از اقسام آنرا گرم دانسته اند مثل جری و اربابی - عین و مراد از مطلق او اقسام لطیف است که در صفت شده و تازه او که زیاده از یک  
 روز نگذشته باشد در دوم سرد و در کباب او بهتر از رسته در روغن است و لطیف ترین اغذیه و صالح غذا و مرط و مویج و درین مصلح اطلاق  
 حاره و مسمن و در قصبه ریه و در شش و مسل و برقان و درق و سر و فیاض و ضعف کرده و زجر و مخص حار و کباب او مال غوره و ساق  
 جهت اسهال مراری و دومی حجرت نخود در تقویت باه قوی الا نوز جهت سعال و زجر حار مغذی و صنادش قوی کرده او که هنوز حرکت نشد باشد جهت  
 جذبه او بظاہر و در وضع اخلاط ذہین صاحب کرم و او را م حار بی عدل و خوردن قدر کثیر او وقتی کردن باب گرم و غسل و کچین منقی  
 فضول علیظ و اخلاط فاسده و جود در مفاصل و عرق النساء و بوق و انار حمر و زبیره او خصوصاً زهره شش و طرا رافع بیاض چشم است و مضر  
 مردوبین و معده بلغمی و دماغ رطبه و عصب و مصلح شش سخت او با روغن جوز کثیر در بادام و خوردن رکبیل پرورده و غسل و کلفت و صغیر  
 و انکاب و او در حاره و با خاصیه مورث تشنگی در رافع آن سرکه و در کباب است و خوردن او بعد از روغابیت مضر است میدان شراب معده  
 و بدستور خوردن او با تخم مرغ و لیمات و گوشت خصوصاً لحوم بری نجابت مضر است از اقسام کثیف و عظیم الجثه  
 و آنچه چند روز از صید گذشته باشد مورث سده احشا و موله خلط خام و نکسود او که با زرده در روغن نگذشته باشد مال کبری  
 و خفگی و قاطع بلغم و مورث اشتها و موافق مبرودین و آنچه بدنی بر نگذشته باشد مسدود و موله اخلاط فاسده و سودای سوخته  
 و قدید نکسود او را که سارسیس نامند زبون ترین و کثیف ترین اقسام و محلل بلغم علیظ و مقوی حمل معده و ضما و حود و حود

معده



مقتدر و شفاق آن و زکریا عقیق و مسک دیوانه و بار و غنما و لعابها جهت نرم صلبات و طلا و استخوان سوخته او جهت کس نافع و مایه شوکر در سر کوبیده  
باشند در وقت ضعف و در صم و مقوی مسکه و مانع انقباض صفرا بحد و صورت جری و شور بود اوی است **سماک صید** نوعی است از ماهی است  
بوزغ و کوی که نمیدکی پای او طرف و صحنی است و در او بار یک در از سرش کوچک و دنباله اش دراز و زیر یک اسفل با تریط و حال در چشم قرمز و  
نزدیک چشم صیدی بلاد شام یافت می شود و بعد از ده یوم ماه شباط ظاهر میشود و زبانه جمع شده و پیمان است تا آخر از راه مری اندوز با گوش  
ایشان گشای مسکون می گردد و داخل میشود و از ارم دم جمع می کنند و یک حبه او با کم نم برشت و در قمع در قوت ماه و در غنما و غنما و غنما  
میرساند و آن بر اثر قوی تر از ماهی مذکور است و هم دریم از یک مسکه در عادت قوت و در اعطای جری با و نمیرسد و گویند زرد و در گوشت داده او  
در انباشت این جان صید دارد و اکثر گویند داده او اثری نیست و آنچه از یک زاره حوالی چشمه صیدی کنند سفید است مذکور است غیر صید است  
از زبان است **سمن** بیخ اول مسکون نانی بفارسی روغن نامزد و بهترین آن روغن کاو و کوه سفید و زبانه است و تازه او را زبانه نامند و گفته شده در  
کا و لطف تر از سایر روغنهاست و مجموع آن در اول گرم و سرد و هر چند که نشود حرارتش زیاد و در طبیعت کمی شود و در سال اول خشکی بر وجه  
میرسد و در افعال قوی تر از زرد و محلول و مضمج و مقادیر کم و مانع رسیدن اثر سم افی بدل و ملین جلد و منقی بشره و فضول و مایه و مسکون است  
در افعال قوی است و حلق و وجه سرد و بر فاق و طحال و حشا و کویه او با نیم و قیز کر حبه بول و باب گرم خوردن قوی کردن جسم سرد  
و حقه آن با آن است که جهت زجر و فرامع و حمل او با بر مرغ منقی رحم و قاطع بواسیر و شفاق و زرد الدم و سحر او جهت شفاق و شفاق  
دوار و طلا و مکر او محلول او را در مانع بهم آمدن دهن زخمها و کینه او با حشا جهت بی عدل و کمال او را عند النعل است ضراب چشم و چون  
با نیش کوشند جهت در مفاصل بغایت مؤثر و مضر غلتهای رطوبی و مولد صفرا و حرورین و مری معده ضعیف و بلغمی فراوان و مضعف ناصحه  
و مصلحتش در خوردن بسیار و در سرد و جوارش و قدرش در سردی مادی و در وقت **سمور** حیوانی است شیرین و از آن بسیار ترود و جمع  
افعال قوی تر از آن و پوشیدن پوست او معوی باه مرطوب و گرم تر از سایر جلود و موی سوخته او محفظ قروح و صنادید او سخن کرده و  
**سمن** بفارسی جری و قوی است که بر ظاهر کوش و روده و غیر آن باشد از شحم ارط و قریب العفلا است بار و غنما بازه و در مرغ الضم است  
و طبع او غصا و در مرغ الا شحال بصبر است و در صفرا و در مضر و در مصلحتی آماند روغن تازه است **سمیرا** صاحب خب کویه می از  
ماهی زهر است و در دیار بحر موجود و شبه با سنی و بقدر قوی و زهر کش در عارض سبزی و اغر و بخش بقدر کزبانج و سم حیوانات است و این  
گوید در میان جوارب هم میرسد و خوشه او شبیه بفارسی و سم حیوانات است و بغایت گرم در راحنه مواد بارده استعمال است **سمارین** اسم  
ماهی شور است **سمار** بلغمی است اصل **سمور** درخت مغلیان است **سمنه** و **سمینون** حبه است **سمیق** بضم اول مرز کوش و بلغم  
یا سمن است **سمی** حله است **سم الحار** دغلی است **سم المسک** ماهی زهر است **سم الفار** شکست است **سم** اسم نوعی از  
سدری است **سمورین** که در فست **سک** الیهودی شیخ الحرامت **سمنو** اسم فارسی بنده است **سمونون** یونانی اسم است  
**سمیق** نوعی از غنما است که سایه او قاتل باشد **سمطاوس** اسم یونانی اند است **سمیقا** اسم سریانی سندر طبع است  
نوعی از غنما است **سکه** که **سکه نول** **سکه صید** **سماقل** سماق الدباغین است **سمن** اسم فارسی و فرات است **سم** بضم











کلهبر

و مسکن النهايات سفیدی تخم مرغ سوختگی آتش و با نمونم هکسیر و ستون او جهت علاج دندان و حکایت جالی معادن و چون در اسبینه در جان  
 با و طلا دهنده بسیار روغن او در موضع درد و مصالحتش زعفران و خوردن او جایز نیست **سنباب** حیوانی است از نوش صحرای بزرگ در دینا او  
 کوتاه بر روی دسیاه در زیر شکم او سفید و باقی خاکستری در میان شکم او نامزد در مار زدن اشک و در درختهای جای بسیار در اول گرم و در درخت  
 و گوشت او مسکن حرارت و جهت در سینه و سر فروز و حریر نافع و مولد قوی و مصالحتش روغن بادام و پوشیدن پوست او محل علاج در افعال در موضع  
 او جهت السام حرا و قطع خون و با غسل جهت در ادرام مفید است **سوز** بپاری کرده و برگی نشک نامند ابله و وحشی میباشد و ابله در دم گرم  
 و طاری او غالت پوشیدن پوست او مسکن برن و گوشت او موافق صاحبان نفوس و فوق و طلا حرق او تمام که خاکستر شود با مکر که حقیقت آنست  
 بای سجد و مکرین او شدید الحرارة و طلا او بار و روغن کل سنج در روز نوبت رافع ترعب و حمل و خوردن مسقط مشیم و صفا گوشت تازه او  
 رافع نفوس و قدیمه سحون او جاذب کبان و حار از بدن و جهت صحرای آن شکسته نافع و مجار نفوس او خوردن گوشت آن موجب اول  
 است و مهربان گوید مغز او با آب خربزه بر سر با جبهه بقیط بول و در کرده و سحوطا بر هر که سیاه بار و روغن زین جهت لغوه و سیاه کردن موی  
 سفید مؤثر است و در سحوطا حصر او را جهت ادرام نجات نافع و آنست اند و نوع وحشی او بزرگتر از ابله و زجاجی رنگ و در جمع افعال عتی و از ابله  
 در دم گرم و خشک و کوز مغز او را جهت سحوطا لطفه حرق آنست اند و جوس و طبع او جهت در کمر و نفوس نایب است **سنبوس**  
 یونانی او را بر باور دانانند از اغذیه معروفه و مقوی اعصاب و مخرج شهنما و مسکن بدن است و مولد سرد و بیاغ و تقیل و کثیر الغذاء و مصلحتش مسکن است  
 و طریق تربیت او آنست که آرد کرم را با روغن خم کرده بپزند و گوشت خمر کرده با بیاز و او در چهاره در آن حیدره در روغن سنج کشیدند و در  
 طبع دهند **سندیان** بلغث نام درخت بلوط و بلغث مهر سله انون است **سندانه** و **سندله** عینون است **سنان** بلغث مهر طلا است  
**سنبوت** بهندی کمون است **سنگره** شرف است **سنبوس** مصطکی است **سنت** قوط است **سینه** شونیر است **سندیان** الاون  
**سراسون** است **سندوش** سنج است **سن** اسم یونانی موت **سنام** الحبل کوبان شتر است **سینا** بلغث مهر کما و لسان البحر است  
**سنونو** بلغث مهر خطا است **سکینا** بلغث بهندی قسمی از پیش است **سوف** بلغث بهندی رازبان است **سنت** اسم بهندی محلی است  
**سنتی** بهندی از است **سینه** بهندی ابار است **سندی** و **سندان** اسم بهندی خود است **سنگ** اسم بهندی غایت است **سنبالی**  
 بهندی اثنی است **سنبلی** کی ج بهندی سنج سنبلی است **سنگ** بهندی شاخ حیوانات است **سبجی** کما بهندی قلی است **سنبلی** کما  
 بهندی سنبلی الفار است **سنگ** امری بهندی تو نیار قالم است **سنبلی** بهندی در ششگان است **سنگار** اسم فارسی حرمین  
 است **سندی** شرفی است که از درخت نارجل هم برسد و در نارجل مذکور است **سنگ** بهندی اسم فارسی با صطلح شیشه کران معنی است  
**سنگ** کج اسم فارسی جبین است **سنگ** حاق اسم فارسی و ترکی حجر السار است **سنگ** کیم اسم فارسی حرمین است **سنگ** کیم  
 اسم فارسی سنگ شیشه است **سنگ** زخم اسم فارسی حجر العاج است **سنباده** اسم فارسی سنباده است **سنگ** بلغث مهر زلفای  
 رطبت است **سنگ** اسم فارسی غیر است **سنگ** کرمی بلغث اصفهان بار درخت نم است **سنگدان** مرغ اسم فارسی قانصه است  
**سنگ** نیش اسم فارسی سلفا است **سن** الطلب سنان است **سورجان** بی است شبهه صحرای و باطل است **سندانه** حرمین است او



بالم سرخی و اندرون سفید و شیرین طعم و بسیار رطوبت و خشک او با صلا و قسماطین سیاه و ظاهر سرخ از سوسا و کوش قرمز کرکات از آن  
و ساقش قدر شری و کاش زرد و بنفشی شنبلیله نامند شنبلیله زین کویلی و سیاه او را کاش سرخ میابد و منبت او کوهها و سوسا کرم و در دروم  
و قوش نامند باقی و سهیل اقسام بلغم و قاطع ان خصوصاً از مفاصل و مفتح سرد و جاذب اصلاط الرطوبه از عمق بدن در افع برقان سبز و با صبر  
جنت عرق لسان جردانته اند و با رخی و قاطع غایت مهی و مفاصل و مفتح بسیار مغیض و صناد او با زعفران و تخم مرغ و سنگین در دروم  
و تخم ادرام مجرب و معمول او باروغن کهنه که سفید بود و سیر حیرت در در او و محض زخمها و خوردن نیم دریم او با شیر تازه و فاند نامه روز غایت  
محرک است و مورخجان بسیار مضر معده و مورت مغض و مضعف جگر است و مصلحت کثیر او در زعفران و قدر سر از مفرود او نگذیریم و با او  
نمیدریم و بدین مستحله است از آن او در کین و قاطع مقوی فعل او نیز و بوسیدن کل او مفتح تنده و ماضی و محلل ریح و در دروم بارداست **سوسا**  
بهیندیشی گوید و در صفهان خوانند و ترکان شیرین بیان گویند و در اکثر بلاد موجود و مودست و تلخ او غیر مستعمل است و بیخ شیرین بالم  
تلخی ان مستعمل و قوش نامند باقی است و باید پوست سیاه او را جدا کرده استعمال نماید و بیخ نموده اند که با او را دوست میدارند و خوردن با میمالد  
جنت السخاج جلد و شیرین بدن و تقویت بصیرت او در اول کرم و با بل خشکی و مفتح اصلاط غلیظه و مرکب و مسکن تشنگی و در رول و حصص و سهیل رطوبت  
و مفاصل اعضا باطنی و مقوی اعصاب و محلل ریح و جهت اقسام معال در بونقیه سینه و شش و صکر و التهاب معده و سوزش و خشونت  
و صل و در زمین ماضی و عصبانی و تبهای کهنه و بواسیر و امراض کثیره نافع و قی کردن باطن او مخرج رطوبات و اگر چیزی از باقی مانده یعنی  
رفع شود با سهال او را در خارج می کرد و هر گاه مداومت خوردن او بقدریک دریم با مثل ان شک و لطف او از آن از اول محل تا اول  
سلطان نماید و تمام سال عطی طاری نکند نه موجب جلا و دفع شقیه و صداع زمین و تبهای کهنه شود و کمال او جالی باض و صناد کثیف  
او در دفع بربوبی میان انگشتان پا و زینل مجرب و این سوسا گوید چوب او کرم و خشک تر از سایر اجزا است و با قوت محصل است سیاه  
را جبار از دانه و این لید و لید و نیرا و مفتح است و محمد بن احمد گوید نیم سوسا خور از سایر اجزا است و یو خاص بر ایون مفتح آن و در اول  
معاصر کرده و گویند مخصوص لید و نواج فارس است و از سوسا اماکن و کثیر نم نم سید و گویند اصل سوسا مضر کرده و سیر است مصلح او کثیر و عصار  
و نانی کل سرخ و شیرین تا سوزم و بدین نصف او تر بد و مثن او در کین است و در سوسا که با مطبوخ بیخ مفتح او را کجا انعقاد و شنبلیله  
باشد در جمع افعال بهتر از آن در افع ضرر سهلا و لذت او در **سوسا** بلغم یونانی بیخ سوسا کرم و در دروم و مقابله خورد  
در چهارم کرم خشک و محرق جلد و سوسا قاطع و سوسا جوده و طلا او را در غنما جهت کحل ادرام بارده و دفع ریح و اکتحال او جهت ساض  
غلیظ نافع است **سوسا** معر از سوسا شیرینی است و بری و لبانی و هر یک از آن سفید و گوید و مفتح و بیخ اقسام او متعدد و با تدویر  
و طلائی و سفید و خوشبو و شیرین مفتح و لذت او در افع بنفشه نامند و کل سوسا سفید و با عطری قوی و غیر سوسا از ادرام است حران  
اسم سوسا زین است که شباهت با جاعده انعدم فرق اقسام او است و در بیخ قسما از سوسا کبود بری و جالی است کاش سوسا کویلی از سوسا  
کبود سبانی و خشک کعبه و همین در از او بر کرده و در عرف الفند مذکور شد و قوا اقسام سوسا مرکب از حرارت محله و ارضه لطیفه و مفتح  
و در افع در جمع افعال مثل امراض کرم و لذت مال زخمها و دفع حرکات او و بواسیر و در در و حرکات امراض سوسا سوزش و سوزخا ز



ضعیف تر از سایر ایرسا و صفا و او با سر که دارد و جهت درم حار است و در ریح او محل ریح دماغی و محرک شهوت زنان و در تفریح قریب زعفران و عصاره او کم  
 با تخم او هر که غسل در ظرف مس که انقاده جوشانیده باشد جالی و محفیف لبی لذت و جهت احاطه اطراف عضل نافع و در روغن او مثل روغن ایرسا  
 و در جمیع افعال خوردن آن جهت قوی و ایلا و صغری و جهت امراض جم و در در عصمت با و صفا و مفید و خائید بنج او جهت دفع لوی و صفا  
 بر او و خوردن تخم او جهت کزیدن هوام نافع و قدرش از گرم او با و منفال و از مطبوخ در روغن او با که و قوی است و قسمی از موس که در روغن در  
 می رود و کلاش زرد و کوهک و تخم سبزی آنکشی و خوشبو و با طبعی است قوی تر از موس سفید و کوبیده و ضعیف تر از ایرسا و کلاش گرم تر از همه و صفا  
 مطبوخ بنج او با نیز از محل او را مبلغمی و جهت در دندان نافع است و بیدادی گوید این قسم عدس المرس است **سویق** اسم عربی از مجموع ماکولات  
 است و معروف اطباء را از آن بوده است و شرط است آنکه بعد از بودادن جو با یکبار با آب گرم و یکبار با آب سرد بشویند و از نگاه آرد کنند  
 و سویق جو که در جهت کین التها و شکلی و تری نای حار و امراض اطفال نافع و سویق جو در سرد و محفیف و سنگین حرارت سویق کندم در سرد  
 اقوی است و مضر متناج و مبردین مولد نفع و مصلحتش فانی و عسل در از یانه و مثال آن و روغن گردکان و سویق مغز یا آب این جهت  
 صغری و ویدی که از بخار و احتراق و رطوبت معده باشد مفید و با شربت در روغن کره جهت مسخ عظیم و فضا بسیار بی اطلاق و قوی  
 و اسهال اطفال و تقویت این ان بغایت مؤثر است و سویق میو یا آنچه خشک کرده و بوداده سخت کنند جهت اسهال و حرارت و غلبان  
 خون و سویق کنار و نار و سببش و به ترش جالبس و مبرد و مسکن حرارت اند **سویقیه** مولف تذکره گوید شیرانی است که در  
 کوبیده و تخم بختانند بسیار غلیظ شود و با شیره موز و با عسل یا اندکی شکر و اندکی آرد و روان سازند و در اجنبی و در فغان بسیار  
 اصفا و نوده و در روغن یا خور در ظرفی کرده مکرر بر هم زنند که استعمال نماید و از جو کندم و نان خشک نیز ترند و چند و بهرین همه از بروج و  
 عسل است در سیم گرم و خشک و قاطع بلغم خام از شیره و مفتح صده جگر و سیر و بهی و با ضم و جهت رقان و استفا و عسل نافع و مصدع  
 و بهر جهت معمول از ذره حرق اخلاط و از جو مسکن حرارت و شکلی و نورش معده و از کندم مولد قویج و مصلحتش سنگین است **سوقال** ابو حنیفه  
 گوید که آن شکو و پوستها غلیظ شود در حلسان العصاره است گرم و خشک و با صحت و حلالت و جهت در مفصل باره نافع است  
**سواد** کلمه و البته گشت گشت است **سوی** زاج سبز است **سورج** مور ز شوره فارسی آن با درود است **سویون** شیخ الرئیس گوید سبز  
 ارمنی است **سورباروی** نار شاک است **سودانیات** مرغی است که بغاری در آرد و بعضی سرد نامند گوشت او بهی مضر دماغ است  
**سواد الحکام** سواد در آن است **سواد الفصاه** عفت است **سوسن** حوازه است **سوقطان** ایردن است **سوخس** هند بای بری است **سوسن** حبلی  
 شامل این ایرسا است و هر یک قسمی از آنند **سوسن** احمر و لبوت است **سوسن** بری سنگی ایرسا و سوسن زرد و لبوت است **سوسن**  
**آزاد** اسم فارسی از بنوع است **سوطلیس** اسم یونانی سلق است **سوناقون** و **سوخوس** اسم یونانی اسفناج است **سوتی** اسم  
 تین است **سوسن** سینه است **سورقون** خضی الثعلب است **سورسا** سولان است **سود** نقره است **سویونانی** اسم یونانی از لوب است **سورجان**  
**هنی** حلیت است **سومار** اسم فارسی ضب است **سود** اسم ترکی لبن است **سوغان** اسم ترکی بصل است **سونه** هندی است **سونا مولی**  
**هنی** با بوج است **سوندی** هندی از خراست است **سوی** هندی است **سود** هندی شتر است **سورجی** هندی و طبعی است

سوسن  
 سوسن  
 سوسن



سها که بپزند مکار است **سهمک** بپزدی بهمن اجزای **سهرین** و از چینی است **سبحه** بپزدی فلفل سفید **سیسالیون** بفارسی گاشتم  
نامند نباتی است و چهار قسم می باشد یکی شیره زبانه و از آن قوی تر و عرق او شیره قهوه است و شکرش از کمر آنجانب که کولر باشد دراز تر و تند طعم  
در بخش زبانه بر شری و با عطر و این قسم در افعال قوی تر از سایر اجزای است و یکی را برک شیره بلبل است و از آن دراز تر و کویا در وقت اول و شکرش  
سیاه و شیره بکندم و زرد کمر از آن و تند تر و خوشبو تر از قسم اول و در افعال شکر او قوی تر از سایر اجزای است و یکی را برک شیره برکت است و در  
و ساقش دراز تر از وقت اول و قوی او زرد کمر و شکرش عریض و بزرگ مقدار در فرب و خوشبو و قوتش از قسم اول قوی تر و از آن بی ضعف تر و یکی را  
بنا شیره با جندان و شکرش سفید تر از آن و مسدود دراز تر است بلکه در طبه با شکر و با عطر است و تنیدی و چون مفسد کند از آن حتی دراز تر از سایر  
و با بل سبزی و در طعم شیره ترنج ظاهر کرد و این قسم بیشتر معمول است و مسهل از سیسالیون مفسد تر است و مجموع اقسام در دو گرم و شکر  
محل در ملاحظه و مسکن در مای باطن و در اول و حیض و مفتح سده و مقوی معده و هضم صرع و غش و نفق اول و اخراج جنین در در رحم و تقوی  
در رفع ریاخ و تقوی باه و از این قسم یک میفاله او با فلفل و شکر است و رفع مضر است و در اول و سرد و در اول و مفرط است و او با مفتح تا در روز  
چند روز کرده و در وقت سحر هم این را با عسل است و رفع فضول است و شکر و سر و فکند و امراض کرده و متنازع و مضر و درین و مصلحت کثیر است  
و اکثر او مضر حکم و مصلح آن زرد کمر و قدر شکرش یک میفاله او با شکر با جندان است **سیسالیون** این با سوسه و این الدوله که بید چوب است  
که بفارسی تلخ گویند و جنین بن سحی و جمعی دیگر از جهات شیره با ماسخ سوسن است و نیز دانسته اند و گفته اند که خوب شونیر است و مولف معنی گوید  
در او تخمیل و اندک قوی است و طبع سحر او حمید معده و او در فرمودن بول مفید است و جمعی گویند فلک است و بغدادی در نظامی مجهول  
المهاجرت دانسته اند **سیسین** اسم فارسی می نامند است بری و سیانی می باشد و در بی با هم است و برک شیره برک سدر است و قوی تر از سایر  
و سیانی شیره نفع و از آن مفسد تر و خوشبو و شکرش زرد کمر از آنجانب که در در اول آن خشک و مفرح و مفتح و مقوی است  
در رفع دماغی و دل و در بول و حیض و مخرج گرم شکرش با و جنین مرده شکرش با و با قوت تر و با قوت تر و با قوت تر و با قوت تر و با قوت تر  
مضربا که در وقت سحر کل و امراض معنی در در سینه و معده و در مکر و سپرد با عسل است که درین عقرب و با سکنجین است که درین زنبور  
مجر و طبع او جهت رفع قمل و عرق بلو و در درم و قوی و سنگ متنازع و با سکر است که در دم مفع و مضر و در مصلح آن شیره قدر شکر  
از خشک او تا یک میفاله و برکش مزر کوشش است و در عین او که آرد او را با روغن کبجی بچوشانند یا کل او را مکر در روغن کرده در افانند  
چند سده دماغی و مخزین بجامت موثر و در تخمیل مواد و تقوی است و خوشبو کردن موی سر و تقوی این بی عدیل است **سیسان** سیانی  
موجوده قبل الف درختی است سیانی در بی **سیسان** بقدر در درج تا چهار درج است اما کن و غیر سیسان سیانی موجوده بعد از این است  
و گفته است و این عریض الورق و بارنگ سردی هم نموده می باشد و گلش زرد بسیار خوش منظر و در خوشه شکرش در آنها بعد از چاییدن زردی و  
سیابی و در باغهای مصر خوش منظر است و بعضی آن را در ارض القصد و جمعی شکر آن دانسته اند و اصل آن در مایل شرقی و در درم  
خشک و مقوی معده و حامل سیسان مرغن و نفث لادم و دفع سپرد و با شیره تر یا ق سموم و با شکر آن را با مفع و کویا که در کوشش  
او در نکند و در روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب با خاصیت مورت جاه و قبول نظر او مصلح و مضر و مصلحتش تر و شکرش با در درم



حرف التثنية

وپیش باد آورده است **سیسبا** نوعی از بلغمی است و بوی لسان الحرد و باری مایهی مرکب مانند و در کفر غلظت بسیار شبیه سرطان و ظاهرش صدفی و باطنش چربی  
 و در جوف از طبی سبب که مثل مد او کماست توان کرد در اخروم گرم و خشک و در بعضی مظار و طرا و طرا و احمد و اد التعلک و خاکستر آنخوان او جالی آنار و  
 امراض بیک چشم و با یک مگس جرمش کل حیوان و سون او جرم طرا و دندان بسیار موثر و در درش محقق زخمهاست **سیلان** بوی آس  
 عصاره خرمات که درون طنج در اقا غلظت سازند و در اعم از آن است و در جمیع افعال مثل دس و الطف از و محرق خون سریع الاستحاله  
 بصرف او مضر جزوین است بخلاف رطوبت که مضر نیست و مصلحت موهای است **سیلیم** این نمک کوبیده شکر کنج و با یکدیگر و بعضی است و در  
 افعال ضعف تر از آن است **سیف** بلغمی است که در تریب صحرائی است **سیاب** خلالت است **سیال** یا سمن است **سيف العراب** دلون است **سیکان**  
 پنج است **سیکان الحوت** قلم است و کوبیده با پیچ است **سیسین** حرف المار است **سینون** است **سیا** نمک است **سیا**  
 قرة العین است و بلغمی است **سیوم** است **سیقومودن** خمیر است **سیامون** یونانی است **سیقیس** یونانی است **سیا** یونانی است  
**سیقین** یونانی است **سیقا قیطوس** یونانی است **سیم** اسم فارسی فضه است **سیر صحرائی** اسم فارسی امقودون است  
**سیهک** اسم فارسی از احوال است **سیاه دانه** اسم فارسی شونز است و با صفهائی سیاه سرخ نامند **سیاب** اسم فارسی زین است **سین**  
 اسم فارسی نوعی از زراعت است **سیجان** اسم ترکی فاره است **سیب** اسم فارسی تفاح است **سیندر** اسم هندی سرخ است **سیورت**  
 اسم هندی قرمش است **سیالی** اسم هندی شفاقل است **سیسا** اسم هندی است **سیلج** اسم هندی است **سیاه داران**  
 اسم فارسی سادوران است **سیهم** اسم هندی کدر است **حرف الشین** معرک شاهره و در نوع مسی که در رگ بسیار  
 کوبد و شبیه کبک و کاش نقش و یکی با رگ بعضی و کاش میجو و در دم و طبع و با اندک سندی و قبض و حرکات بهتر از سایر اجزا است **حرف الشین**  
 القوت و در حرارت است و در دروم خشک و کوبیده در دم گرم است و شیخ الرئیس اول سده هجری مفتح سده کوه مقوی معده و در بول و در اول  
 نمله خصوصاً سودا و مره مخترق و صاف کننده خون و باعث استهلاک و در نفوس معده قوی تر و جهت امراض سوداوی و بلغم شود و بهائی  
 گفته بامر که جهت فی صفراوی و غنیان بلغمی و آتازه او با تمیزی جهت تقیه معده و امعا و رفع قوبا و یرقان و حر و حله و اکتال عصاره او  
 جهت تقویت باصره و باضع جهت رویدن شونز نقل که گفته باشند و مضمضه او جهت ارت کام و زبان و تقویت لثه و وضاد خشک او باخا  
 که در حمام استعمال سبب جهت حر و حله و شستن سر با مضمضه او جهت رفع غل و صمان که رتک باشد و ابریه نافع و این سوینا و آتازه او را  
 جهت گردن عفون و زنبور بسیار موثر است و بخش معذل الحار است و در بعضی محله احمد و جالینوس قوی تر از سایر اجزا است **حرف الشین**  
 مضر شش است و مصلحت کلسنی و قدر شریک است از جرم او در م نامیدرم و زرات او همی مثال تا شصت مثال و در مطبوخ کاده در دم و در شش  
 نصف وزن او سواد و ولت بلغم زرد است و قسمی از گیاه شبیه آتزه است و از آن تیره رنگ تر و در کتب بار کتیر و شبیه نافع است و کل او  
 مایل سیاهی ولی غره و بالذکر بوی و قاتل کاد است و او غیر شاهره و غیر مستعمل است **شاه صینی** عصاره جاب و سیاه صفاکی است  
 در رویشی شبیه شش خام و کوبیده عصاره روین است و بعضی عصاره حای صین است و در مایل بر روی او بهر و از طلا و هند خرد سرد  
 و محقق و قاص و طلا و او جهت در سحر او و ارام حاره و استهلاک و شتر او جهت در م و منع صعود بخار و ضعف معده و در زرد

تجدید



جهت نرف الدم بر اجناس و او غیر تری خطای است **شاه مغرم** ریگان یا بل برادی ریزه برکت و قندی هم بزرگ کرک و ستره در اول کم  
و در دوم خشک و محل جمع ادرام و منوم و مفتح سنده داغی و رایج او مانع و باورافع در کس خوردن مسافرتین و اگر از آنده به اوام و جرفقان و ضعیف  
جریان غلیظ و عصاره اذنا شکر رافع در سینه و ریه و کسوف و مضمضه و خاسیدن او جمل فسلع و صناد تر کرده او با اسید و معوی اعضا و کم او  
سرم و بالیا و معول جمع امزج و بوداده او قاطع اسهال و زجر من من صفا که در کلاه جوش سائیده باشد و صناد او جوش سائیده  
و قدر ترش است سرم و از عصاره جرم او تاده در دم و در او کسیدن او مضر و مانع و مصلحتش منو فرودش با در کج نیست **شاه** پنج مغز است  
فارسی و عربی حرالدم منکحت قطع کردن سیلان خون نه آنکه در زنگش به چون باشد و آن سنگ است در شکل شبیه سوسن فرودش  
و با او آن شلخته شده تیره مایل سپاهی را مندی گویند و منج مصری و آن بهترین قسمت و بعد از آن زرد و بلق و سفید و زردین  
خالصی رنگ تیره است و جعفری سفید را در فرود کوه و سرخ و زرد و بلق را در حوالی جوارری و قندی را در حوالی فرودش تیره و جگر بود  
و قسمی که مصنوع از قضاطی است سیاه و زرد شکن نر از معدنی است و در جمع افعال مثل معدنی است بخلاف مصنوع از حوالی حرق  
که از قبیل وزن است و **شاه** پنج مغز معمول در اول سرد و در فرود خشک و معمول او در اول سرد و در دوم خشک و معمول او  
مستعمل و قوتش با سبب است و محقق و قایض می لذع و برادع و خاتم و معوی و عضل و قویایضه و خاص سیلان خون  
اعضا ظاهری و باطنی و خوردن او با انبارین و امثال آن جهت الدم و با نراحتی و غیر السبول و حیض و ایم و در رمی و با او  
مناسبت اسهال دموی و در معاد و جرح و سل و طلا و او با سفیدی تخم مرغ و امثال آن جهت درم حارشم و سایر اعضا و با او  
و سونکی انش و کحال او با شیر و حران امثال آن جهت سرد و معده و سوزش حارشم و سلاق و جرب و طکر و در باب حلیه حارشم  
بلبی چشم و در او جهت رفع کوشت زیاد جرح و در میانین کوشت مجرب و با او کوشت مانند آن جهت شور و فوج حاره و غیره و جرا  
مفقد درم و تصفیه اعضا عصبانی بی عدیل است و قدر ترش از کله آنک تا نیم مقال و مضر فنانه و مصلحتش کثیر او کوشت قفاطیس  
و در او عین خصص در غزل دم الاخرین است **شاه** اسم هندی پنجی است شبیه تریه و طمخش با حدت و دمقراطیس گوید  
اول گرم و خشک و سهل بلغم نامی و جبهه امراض نازده نافع است **شاه** و سائل نیز گویند و بفارسی او شنگ نامند و او بی است  
هندی شبیه طمخش و بعد با قلائی و زرد کترو و کچکر و بالینی و پوسه اولی بسیار چین دارد با مین سپاهی و مری و املس در اخر دم گرم و خشک  
و سهل قوی اخلاط غلیظ مفاصل و اعضا و جهت قبال و انوه در غصه و صرع و امراض نازده داغی نافع و مورث در سرد و مصلحتش خوا که  
با دره و شترش تا نیم مقال است با مثل او نبات **شاه** بلوط در بلوط مذکور شد **شاه** بیج معر از سبب کرک است و آن لجاج است  
**شاه** و قان اسم فارسی حدید ذکر است که فولاد باشد و در حدید مذکور شد **شاه** بلوج بحکم و کاف معر شاه الوی فارسی و آن الوی سلطا  
و در او کتور شد **شاه** انجیم و قاف تخم قند است و در انجان مذکور شد **شاه** باج بر نوب است و مخموم مری و شجره ابراهیم معنی  
با مین اسم نامیده اند **شاه** صاصلی است **شاه** با اسم سریانی ابریشم است **شاه** درخت با نمود آن است **شاه** مغرم **شاه**  
اسطوخودوس است **شاه** فلعل سفید است **شاه** سر اسم فارسی بدیه است **شاه** پنج مغزی شامل جبهی و قندی و پنج







در طرف زمین تنگی از این کرده و در طرف زمین بازی شوره ریخته طرز آب را در آن حرکت می دهد و مندرک را باغایت سرد کند و معمول بند است **مشب**  
 از جمله معاون اریه غیر کامله صورت است که عبارت از اجابت و اطلاع و نوشت در شب و شب و آن جسمی است شبیه به زجاج و با برشی اندکی بخلاف  
 زجاج که بی طعم ترش است و در اکثر افعال ترس زجاج است و از آن زمین در کوهستان و زمین و سایر مواضع خیزد و اصناف او را همدهه قسم شده اند و از  
 ۱۰۰۰ مده اول است یکی سفید و شفاف مایل بزردی و بی زردی است که میانی گویند و آن ابی است که گنبا و زمین جلگه و منجمی که در وقت نامی  
 بی زردی و عاقبت باغی است زجاج بلوری نامند و پارچه های مربع شکل را مکتوب و متفوق و مایل است در آن زجاج مدح نامند و وقت نرم لمس زرد  
 شکل که باز نموده را که باشد زجاج زرد گویند و این اقسام در ادوی مستعمل اند و وقت زرد مستطیل و وقت سرخ غیر مضبوط السطح و نوع سبز  
 شبیه زجاج که شویطیم باشد در ادوی مستعمل نیستند و وقت ازرق شفاف و سیاه مایل به تری از جمله سموم اند و ظاهر اوتومیای مندی عبارت از آن  
 باشد و مجموع آن در دم گرم و در شکم و جفیف قوی و قاطع نرف الدم زخمها و زایل کننده گوشت زیاد و الیام مینده خروج در افع حرکت  
 رنگ معادن و در صاف کردن آن شراب سیرع الاثر و ترسب او مانع قی و غثان و مقوی باسکه و مسوط او قاطع رعا و تحمل او رافع سیلا  
 حیض رافع حمل و باقطان مسقط جنین و صماد او باروغن جمد او رام بلغمی و با او میناس جهلست سفاد طی و تهیج و با مور و حمت رفع بنوی از غل  
 و عرق و بانگ و عفض در کرم که حمت قروح ساق و جنبه و با بر زنجبت حکم و حر و با غسل حمت رفع آنرا و با مور حمت و با حمت رفع حمل  
 در شکم و با محال او با موارید و شر و کلس است تخم فرغ و سر کین خوردن با نسو حمت رفع بیاض مجرب و با سماق و عفن حمت دفع و حمره  
 عین او رام و بنظری پاک چشم مغیه و نفوخ او در دهن افغی کشنده آن و قطره او حمت رطبات و کرانی سامع و سون او با قفل حمت  
 در دندان و حرکات و تقویت لثه و لهات و با خاکستر کرم حمت جلاع و غرغره و در زور او حمت ورم لثه و لهات نافع و کپاش او در  
 زیر جاره و مانع احتلام و رافع فرغ و حوزدن او مورث معال و در دم او کتک و مصاحش روغن تازه و موم و شکر و قدر ترش  
 بلکه قراط و پیش نوشت است و از خواص است که چون کسی را چشم پدید رسد و شب را بخورد در آن قطره نفع بصورت چشم ظاهر گردد و دیگر  
 از ادوی طرف قبله خانه شخصی بگذارد هرگز چشم بد با بیل آن خانه نرسد **مشب** بضم اول و سکون با موهده اسم نوعی از شکلیت کسی است  
**شب الصباغین** قلی است **شب الاساکف** و **شب العصفور** و **شب القلی** قلی مصعد است **شبوط** نوعی از شکلیت است **شبوقه** نوع کبرخان  
 الارض است **شبیت** بهر است **شبیطاط** عصبی الرابع است **شیره** فارسی خفاش است **شدر** اسم فارسی خند قوی سبانی است  
**شبه** اسم فارسی سبج است **شبه** انگیز اسم فارسی و پنج است **شتر مرغ** اسم فارسی لغام است **شتر** اسم فارسی ابل است  
**شتر نیج** اسم فارسی جزیره است **شبت** بنا، مثله بقاتی است بی ساق و کل و مخصر در اوراق مترکم تو بر نوی و با طرب بسیار  
 و کوه را که در زرد و شمش کوه باد سنک لاج و دباغان باعث پوست بان می کنند در دم سرد و خشک و آب او جاسنی و مقوی معده  
 و قاطع نرف الدم و اعضا و حمت مال مربع الاثر و در امراض چشم فایم مقام ما منیا و مضر منانه و مصاحش خفاش و شتر نیج بکدر دم  
 و با شساق است **شبانی مالک** قلمی از عرطیقا حمت و برمی و نهی میباش و شتر نیج کله راههای جاری و سایر است و ساقش  
 شتر در کله و بعضی مایل سبزی و برش بقدر کفی و اطراف او مثل ارده و در هر عقده ساقش دو رنگ دیده و شتر نیج



خیان موی و کلس مفش و ریزه و قیل الریح و موش بقدر خودی و دانه او سیاه و بار یک و بخش بزرگ و لنج و بیرون سیاه و این درون سفید چون بر آن نرسد  
مثل صابون کف میکند بان جابره میشود و او غیر جوهره صباغان است در اول دم گرم و در پوست قریب الی عذال و بخش از او در شیره و مسهل نفوس  
سودا و بهر از او جوهره و رافع جمیع امراض سوداوی و در رفع خدام معیدل حتی لصریح کموده اند که از دانه او در جدایی که تصویر شکل شده باشد رافع شود  
و مقطع بلغم و جالی و ضامخ بری او بخش از او طلا در یک بری و تیزی رافع صداع و التام دهنده زخمهاست و مضر منانه و مصلح کبد است  
و تریش نارسیم و بهر تریش حرامی است **شجره الراهب** این الدوار از محمد بن احمد نقل میکند که شجره است بی نبات غیر بود از او در طلا و  
دشمن مزروع او نیز میباشد تریش شکر شاه دانه دروغی که از روی کینه و در طعم شبیه با دانه های که در شاخها بالاشد موی قوی در از او  
مسهل بلایق و از او مسطامقی و مسهل و قدر تریش از بار زده **دانه ناجیل** عدس است **شجره مریم** نبات بخور مریم است و در کوز مریم مذکور است نبات  
او در دم و مشک در یک یک و چون در آن دانه در از او بالیده شود و چون خشک شود بحال اول خود کند در سیم گرم و در پوست مثل و مفتح در  
بلغم و محر بشره و جالی و رافع او هم سرد و لادت و اخراج حصین بی عدیل و طلا و او جلیب سیر و همی در ص و اذمال زخمها و بیرون گوشت  
زیاد و موثر و مضر و مصلحش گفته او تریش تا هم در سیم است **شجره الطلق** شجره مریم است **شجره الیام** صامر یوما **شجره القطان** شکر است  
**شجره الدم** او خلص است و بعضی شکر است از اطلاق میمانند **شجره الکافور** مثل آن جوان در میان الکافور است **شجره البهق** قابری است  
**شجره اللب** و **شجره السم** در در است **شجره سلیمان** و **شجره ذوالقوی** و **شجره الصنم** بروج الصنم است **شجره الجن** دود است **شجره القدر**  
نوع بر کف است **شجره حره** از او درخت است **شجره لسه** و **شجره الکامور** بندی است **شجره الحیات** درخت است **شجره الخالصه**  
امغیان است **شجره الحیه** جنطیان است **شجره مارده** کلباست **شجره رم** زراوند طویل است **شجره موسی** علی القدر و عویج است  
**شجره طمه** درخت است **شجره التسیج** اندریان است **شجره العصب** نوار است **شجره ابراسیم** بخت است و بعضی امغیان و بعضی شامخ  
دند **شجره الدقی** درخت است **شجره التین** لوف الکبیر است **شجره الخطاطیف** عروق الصفا **شجره الطحال** صرمد الحیدی است  
و کونید فانی است **شجره الصفادع** کبکج است **شجره الکف** اصابع الصفر است **شجره الدب** درخت زعفران است **شجره التیس**  
طراغون است **شجره الراهب** طباق است **شجره** نوعی از رایج است که با شکر نجبه باشد و او را فقیر تر نامند **شجره** بفاسی بی نامند  
فرهی و بهر دوازده سورت موی اند که در مطوح اعضا منعقد کرد و شخم شده انعقاد و اقل مانت است مثل سبی که در فاعده دل میباشد  
و سنین اکثر است و اقل انعقاد مثل فرهی که ملاحظه رود و او را شخم اطرب ارد است و مذکور شد و شخم تازه گرم و نیز گفته گرم و خشک  
و لطیف تر است و بهر حیوانی در طی ذکر آن مذکور شده و می شود در مطلق او مراد بهر است و بهترین شخم در تبضیح و بلین او رام در  
امعایه جو کراد است اندیس کرده بر ناده را و بهر خس جهاد الثقل و بهر مرغ ابی و مرغ جهت خشونت زبان و درم رجم و چون شخم  
بخته شود جهت فرغ منانه و اکتحال به مایه که از حرارت افاق که اخته باشد با غسل جهت تقویت با صره و بهر کس در جوارح و طولی  
و حث جهت مفاصل بجای نافع اند و چون جوانند که شخم را مدنی نگاه دارند باید بر دانه و شکافات او را گرفته و افاق را در کاش  
که است صاف را با قدری سوادار ششمان و یا از خود یا سوسن و یا شکر است و شخم داده یا در قدر مضاعف که اخته مایه اندازد و بزرگ



یا زاده از آن مخلوط گردد خوردن مخوم غشی و مرغی معده و مصلحتش در زردی کبچس و آب لیمو و امثال آن و در سردی کبچس و نمک و مانند آن و در بلغم در جمیع  
رودن زینون و از آن بهتر است **شجر مرغی** است سیاه و منقار و پای او زرد و مایل به سبزی و بقدر قوی و سبزی او را قره طافخ و بصفا نامی و عصار  
و باز نرانی توکانا مندر دوم گرم و تر و صالح غذا و جهت که از دماغ لیا و فالج نافع و خوردن او بار و عن بادام بغایت مورت حسن صورت و رفع  
کوفلی آواز است **شجر الارض** قطن است و گویند خراطین و بعضی جوز جزم دانسته اند **شجر کشج** است **شجر الخلد** جازا نخل است **شجره اسم**  
**شجره** میوه بسیار است **شجره الایزج** است **شجره المرح** خطمی بری است **شجره فاونده** یا قاونده است **شجره بجار** معده و کلی است **شجره رابض** بلغم اهل صفا  
بلغم اهل صفا است **شخت** تو بال المذنب است **شخ** تخم اجبار است **شراوق** خمر است که نان میوه و کسکس و در آن ضیانه معده و سردی است  
عصاره نماید کثیره تغذیه و موافق با جان است **شترین** از اصناف سرد است برکش از آن عریض تر و نرترش بسیار سرد و از آن که حکم تر  
و نرتر است که نظیر آن از فصل شود و بعضی او را از اقسام صنوبر دانسته اند و بسیار سرد و از آن که حکم است و در صفهان معروف درخت بر تن  
و قوی از آن که حکم و خارا ناک و نرترش بقدر گردان و عمر عربی گویند اقسام اول سیم گرم و خشک و آب مطبوخ منشا او جهت قروح و باطن و  
سستی اعضا و ضعف معده و جگر و ریاح غلیظه و طول او جهت منع رخن موی در فم و کفیل او را امراض احم و معده و دوزخ و در او ریاح  
الدم و اعیاد جهت قروح و جوش کردن را که بدن و مضمض طبع برک و نرتر او با سردی که جهت در دندان و صفا او جهت خاق و درم نوزین و نرترش  
فانص و در اول و نرترش و جهت سعال و خلل جگر و کبدین از نرتر کبی نافع و مورت صواع و نزال و مصلحتش فواکه نرترش که نرتر است **شتری**  
کیاه حنظل است **شربت** فراسیون است **شرا زنج** مصعد است **شرا حوشی** خمری است که در زردی جوشن ملا و مورت مال الیگودار در با بعلی از نرتر  
با عفو صفت تمندی میباشد **شراب** اسم اصطلاحی خمر است **شربت حنظل** اسم فارسی دیا قاونده است **شراب** اسم فارسی بنیده القرا است  
**شراوشالی** اسم فارسی بنیده الدبس است **شرا علی** اسم فارسی بنیده العسل است **شرا مویزی** اسم فارسی بنیده الزیت است **شرنک** اسم فارسی  
حنظل است **ششبنده** اسم فارسی فامرستین است **ششتره** فوم است **شش قائل** شفا قائل است **ششرب** اسم پنج بنایی است که در زیر  
الغوبار ملا و مورت میشود و موطر از انکشتی و می مره و مایل بر روی و جهت استفاد زرقی محرومانند و گویند بدون که ششفت استخراج از او  
می کنند **ششطیه** بلغم مغربی اسم بنایی است که نرتر الوجود و در کوبه های برود در کوبه تخم و شکل آن گیاه مثل زریه است و طعمش مانند کندی  
و شیرینی و بخش خنجر و جمع و غیر مستحکم و بعضی از آن است و بعضی کج بالی است با وجود کرمی جهت ماریاره نافع در بول و مفعول جهت  
و کفیل ریاح معده و ریاح الکله مسخا و صفا و شش کفست علق معروف شود که گویند **ششرب** است **ششطیه** صور بنایی است و بفارسی مرزه نامند **ششعیر**  
بفارسی گویند بهترین او بنیده بالیده تازه و کهنه او که کفصال کند نشاید بسیار است و در اول سرد خشک است و قلیل غذا و با قوه حایه  
و قابضه و محقق و ریاح و مسکن غلیان خون و صفا و ششکی و مصلح نرتر تو عات و مورت لاغری بون و مضر منانه و مصلحتش روغن صفا و نرترش  
است و آرد و داده او که سولی نامند با جدی شکر بهترین اغذیه اطفال است و چون خیره او را که از نرترش شود و در ریاح حل کرده  
بعد از آنکه از نرتر او که با کفیل از آن بنوشند جهت دفع ششکی معرظا و انما معده و قی صفراوی و حکم دینها و سماں صفراوی بی عدل است  
و افسر مطبوخ او که هر آنچه شده باشد با نرتر نامند سرد و تر و در بول و مسکن حدت خون و اصلاط محرمه و مریح الاخذ از نرتر



دو لوله خون صالح و در طبع و جهت تنه و جگر چاره و سل و در قهر ریه و امعاء و معال حار یا بس نافع و مری معده و مضر اجزاء بارده و دفع و مصلح  
کله و در حین عقال طبع استعمال او را جایز ندانند و مطبوخ او با نصف ان خشکاش کوبیده صنداع حار و با اضافت در طبع حکم اخراج مغز لوزج  
و منع شری و قنق و با اجزاء بجز و پستان در پرسیا و نشان جهت حال و در دینه و مجرب است و شیره جو که کشک الشعرا نامند در و با بل شکلی  
و غلظت از زما الشعرا جهت استعمال صفراوی و از هر چاره مفید است و صناد و ادرع و محلول ادرام و با ان شیره محلول خنار و ادرام صند و در و کله  
و با ان شیره و زفت و کمان و بول اطفال محلول ادرام صند کمان سینه دمل با کلید الملک و لوسیت خشکاش جهت انکس و با ان شیره  
حار و مطبوخ او با سرکه جهت جرب و جکه و با نج و افیون و ان کله بود مانند ان جهت صنداع و درم چشم و زلات و با دسرخ و اسکام دادن شکسته  
و کوفت دیده و غرغره شیره او جهت ریم و در و کله و طلا و او مطبوخ با انچه با با انچه حاصل جهت کلیل ادرام بلغمی و حاره نفاست مؤثر و صند و سوخته او  
جهت کله و خرا ز نافع است **شعر** بفارسی موی مانند ان متولد از نجاش اخلاط و محرق ان مسکون می شود و نفاست موی خواص موی  
حیوانی در طی ذکر ان مذکور است و مراد از مطلق شعر موی انسان است چون سر که تر کرده رزخم مسکون می کند و نفاست موی که از ندر نفع سمیت ان میکند  
و با شرب و در غن زیتون مانع درم جرب است و سوخته او نفاست محف جرب لیدع و سخن و جهت اکل و خشک کردن زخمها جهت نفع  
قروح و با کله و زفت جهت جرب و با در ان کله کسین جرب و جکه قوی چشم و با ان و در غن زیتون جهت کلیل اش در و در جهت ریز  
مفید نفاست مؤثر و قطره او با سفید و تو بنای معقول و کل ارضی جهت حرقت ببول جرب و بخور او جهت اشتاق رحم و صرع سردی در کله  
به ادرام و حمول او جهت پستان رحم و تحقیق رطوبات و مراد الشعرا که از نظیر او حاصل شود جهت ریه و با نیدن موی جرب است **شعر الغول** که با کله  
می ساق و نمر و منقح در او ان خشک شیره خشک و مایل سیاهی و بخش سیاه و در رفته و غیر پرسیا و نشان است و در در ان نمر که در وجود در کله کسین  
نامند و در خواص قریب پرسیا و نشان و در تنفیه سینیه و بی تران است **شعر الحیا** و باقی است غیر پرسیا و نشان شیره موی یا ل سیاه و با کله سیاه  
و چندین عدد بشکل بسته در یکجا می رود و در روی زمین پهن میشود و بی بر و صفاق و نج چون بسوزانند لوی موی سوخته میبرد و در خشک  
و بخور او را جهت سیرج مجرب است اند و کونند تعلق او مانع ماندگی راه روان است **شعر الحن** شعر الغول است **شعر الارض** و شعر الحار  
شعر الحیا است **شعر ابر** قناری صنغ است **شعر الصقاله** عرفان است **شعر رومی** خذر و س است **شعر الخ** بعین معجم اسم فارسی کلبت بی  
و ان ابن اوی است **شفتین** بی مرغی است از فاخته زکرت و سفید و طوق کردن او سیاه و نام نام و یعنی میامه و تری الافاخته نامند در  
کرم و خشک و نفاست مسمین و مجموع او مستحل خون صالح می شود و مقوی قوی است که و جوس موافق ناقص و مفید و زیاد کننده  
قوت حافظه و محرک و انثار او مضر جرب و مصلح سر که کشته و مقوی فعل او شیره تازه است و درجات ان حیوان مذکور است که چون  
شخصی خون او را رقیق کرده مباحث کند و کرمی با ان زن مقاربت نماید و در و جانینوس کوبیده او با غسل داند که نوره جهت در و کله  
و حمول زبل او جهت درم جرب است و مهربار سیاه او را جهت درم و نقل صامو نفاست **شفتین** جربی حیوان دریایی است  
شیره نجاش در رنگ و مایل و در ناله او شیره بی ناله موش و در زرد ناله او شیره مثل خار و از زردن شیره الم اعظم حادث می شود  
و چون شیش او را در زبر جامه کله از نمر و شیره نجابی مغر و در دفن کردن او در خانه موجب تفرقه اهل ان جا و پاشیدن خون سوخته او

بر کس







فاسد کرد و رنگش اغیر و زرش سبکی شود در چهارم گرم و خشک و محلول و بعضی الیام دهند زخم ناست با احدی در شدید که صبر نتوان نمود و طلا را او  
 بار و غنما جهت حکم و باطلا جهت اورام بارده و استسقا نافع و الحال او در باره و ز طبقات هر طباحت هم را از این میکند و نیم دریم او در یک روز  
 کنده و تریاق او را نشوید های حیوانات که سوزاننده بقدر ربع او نادر و خندان آن باشد **شکوفه** اسم معروف حسک است **شکوفه** کشت  
 است **شکر سنگ** اسم فارسی حر العاج است **شکوفه** اسم فارسی فجاج است **شکبه** اسم فارسی کرش است **شکر بنبر** اسم فارسی فاسد سنجی معمول  
 سبحان است **شلم** معر از شلم فارسی عربی لغت نامند بری وستانی می باشد و بری دو قسم است یکی شاشا خهای فاش در کوشن است  
 انکشت همین بخش بارکشت شخ اشجار و غیره کول و بخش سبزه و مغز سبزه و مناسبت او مزاج است و یکی منتشش در تنهای نمناک و نزدیک آنها  
 و بخش بقدر نیاز و سایر مزاج و کول است در کوشن سبزه برستانی و از آن گرم تر و در رطوبت کمتر و درستانی در اول دوم گرم در اول تر و کوشن غذا و مزاج  
 و در اول و مقوی با صره و مفتحت حصا و رافع معال و بلین طبع و سینه و نفاخ و در بر صم و مصلح آن زیره و شیر منیا و ریشه های بارکشت او که سبزه  
 با غنل نبوشند هم سه روز و در اول مجرب و صفا و مطبوخ او محلل او رام است و زرش شلم ملطف رطوبات و مقوی احتشا و ممشی بی نفع است و صفا و در طول مطبوخ  
 جمع اجزاد او جهت شفاق مزمن و نفوس و حکم مقید و تخم او در اول سیم گرم و در اول تر و ممشی تر از مزاج آن ممشی و با تر یا قیو در جمع افعال قوی  
 و مولد ریح و مصلح محرورین و مصلح سبکین و ترشها و کافه و قدر ترشها در دریم است و روغن تخم او جهت ریح و رفع اعیان و تقویت الا  
 تناسل مشربا و صفا و مقید است **شل** بار درختی است هندی و سفوف هندی گویند و زیر کتر از سفوفی و در طعم تند و بالندک نمکی و قوی و نرم  
 و بی قشر در سیم گرم و در اول خشک و محلل قوی و ملطف اصلاط علیقه و رافع ریح و جهت صلابت عصب و قاع و عرق المنه و فواید نافع  
 و مصلح عسل و ترشها نایدیم است **شلیم احمد** شود است **شلیم** تخم انجاست **شلیل** بلغت در امسانی میوه است لذیذ بقدر کمالی  
 و زیر کتر از آن و در طعم مثل شفا و در اثر بهار هم است لطیف تر از شفا و در افعال و خواص بهتر از او و مجالی است **شع** بغای می  
 نامند ز فوسخ او را بکتر که راضن و در آب سرد بخش و او بخش در مانتا سبزه میکند در اول دوم گرم و در رطوبت معتدل و نوش نامالی  
 باقی است و محلل و مصلح و بلین مصلح ادویه مرهمها و موافق زخمها و خوردن ده خون او که بقدر کندم ریزه کرده فروریزد یا در و غمائل کرده  
 نبوشند جهت فروغ باطنی و بیج و جهت در سینه و مرفه و رفع ایجاد کثیر و سل و در دکل و لهات و تصفیه او از سبعل طلا را او جهت حکم  
 و جرب و خشونت و دفع اورام و وسیع کردن و کج کردن زخمها و نرم کردن سینه و صلابت با و رفع اذیت زخم حربه زهر دار موثر و کج او  
 جهت رفع عفونت جوای و بای و لعون آوردن صاحبان در ایله جهت رفع بدبوی می و اذیت لوی حر دار و خنده او بار و غن کل  
 جهت بی غایت نافع و رافع آنها و مسدود است و مصلح شنان و شترش تا نایدیم و دلش ارد باقی است و گویند چون شبان کس را سوزانند  
 و بظرفی مالند و در ایاد سایر اربابا بکند از نیشترین را کج و خیزند و موم شمع عروسی را در زیر نجابت محبت و ایله در غرا سوزنده باشد  
 جهت بعضی موثر دانسته اند و از خواص او است که چون قمر در سبزه شکست و عطار دلاز کجاست بری باشد شکست موم شمع عروسی را  
 قراط موم پاک در یکدیرم نفقه مضبوط نموده نگاهدارند غلجه بر همه خضم او را روی دهد و زبان دشمنان سبزه **شمس** بلغت سبزه  
 در سبزه **شمار** راز باج است **شمس** نام و مضر **شمس** اسم فارسی عقرب است **شمه** در اول است **شمس** بلغت سبزه

گویند مواد  
 از میل طهر  
 اگر در کمال طبع



نامل درین بر سبب رطوبت است **شمول** خمر است **شملیت** اسم هندی است **شخا طر** اسم بلخی است **شند** از طوبی معمول است  
مهر بسیار معمول و یونانی بر سیمین نامند و کوبید معنی در جان الفرو است و بهترین او معیندی بوی دود است در سیم گرم و در دود خشک و معقوی دل و در  
فصل اول و صفت آن در احوال طریقه سینه باز عرفان مغز و جهت فرو وضع و عصب و حقیقان و با انیسون جهت قوی و مجرب است  
و طلاء او جهت قوی و انار و همول او جهت و تقویت رحم مفید و مخفف و مضع و محو و در بخش سینه و مصاحفش روغن کبچ و قدر شربش چهار  
دو شعور است که حسن لبان را نیم کورده در طریقی کند و بر آن طواف طواف دیگر طلافی وصل نموده بکل حکمت حکام دهند و شش  
بر او زرد یا صفور و طواف بالا کند و در بخار و دشواری اگر جهت زیادتی اعراض طواف بالا را بگوید و صندل یا لانیه جایز است **شخ** اسم موب  
طریقی است و آن نوعی است که کاغذ بان مهره می کنند در طراون مذکورند **شبلید** اسم فارسی کوفه سوکجان است **شکار** فراسون است  
**شیر** شونیز است **شش** اسم یابی است **شندله** بلغی است **شنگار** الصالحام الذهب است **شخار** بجم و بکاف  
و بکاف اوج است **شبلید** بلغی است **شخرف** زخرف است **شنگ** بلغی است **شونیز** اسم موب  
قسی از شلم بری ماکول است که در شلم مذکورند و بخش در تریاقیت قویتر از نوع لبانی در تریاق فاروق ادخال این نوع مزاج است رافع  
ریاح و عفونات و در افعال قوی تر از تخم سار است **شکران** اسم یونانی است بالروجهت و ساقش بر کوه مثل ساق از زبان و بر  
ازان و کیش مثل بر کشت و گلش سفید و شبیه بکل سبب و بد بوی و شوی بای شخ او جود در بخش مثل ناخواه و مایل سفیدی و بخش  
مخوف مشهور بر معنی است و از بلاد قفقز در چهارم سرد و در سیم خشک و محض رو مسک و منوم و در دود هم آن قائل و طلا و عصاره  
جهت مدخ و دله و اوج حاره و صفا و تخم در کیش رافع احتلام و درم انشان و مانع بزرگ شدن پستان زنان و قاطع شیر و زرد هم  
در عاف و اسهال است و قدر شربش نیم دانگ و چون سح او را با نر البنج از هر یک نیم کوبیده با صد و بیست عدد موز بزرگ دانه و صد  
تخته سفال کج است تا آن بسوزد و موز را خشک کرده از او جدا سازند مسک قوی و در استساک منی جرب است و حقه او را موز بر عمر و نا  
و قدر شربش از یک عدد تا عدد زیاد از آن منوم قوی است **شونیز** بفارسی سیاه دانه نامند نباتش شیر بر زیاده از آن در زرد بار  
مرو گلش زرد مایل سفیدی و غلاف تخم او نر کر از غلاف نر البنج و بخش سیاه و مغزش سفید و قریب انیسون و قوش تا نصف سال  
باقی است در اول سیم گرم و خشک و محلل و در بعضی اول شیر و مقطع اخلاط و جالی و مخفف و منضج و مسقط جنین و تریاق سموم بارده  
صمغ کوز او باعث کوشن بودام است و جهت قوی رخی و در سینه و سرفه و فی المده و عثیان و استسقا و یرقان و سیر زرد او مانع از  
باردغی زیتون جهت سوز کردن کوبه و تصفیه بشیره و با سکه جهت اخراج اسام کرم در دود هم او تا موزه با آب سیم گرم جهت کزین  
سکه دوانه در تلاء و با کجین جهت تب ربع و تبلیغی و با عسل جهت الانقضات و سنگ کرده و متانه و سوسنه او جهت بوی کبر  
که بار میزد نبوشندی عدیل و صفا و جهت تالیل فرغ حال و تقشر حله در در مفاصل و در سرد سرد و سده خشوم و با بول اطفال  
جهت کلیل او را مصلح و با سکه جهت تب ربع و سوسنه و قبا محو و با عسل جهت اخراج اسام کرم جهت اخراج حب القرق قوی  
الشر و سینه ۱۰ با خون افعی و با خون خفاش و با خون خطاف جهت وضع نجاست موثر و با عسل و در دود هم در سینه



نفاس در باره عن کل سخن چه بر وجه صفا و سوخته او با موم روغن و حوا و مانند آن جهت ریختن موی در میان آن و با کلمات جهت زخم های سوداوی سابق  
 پاچه در البته اند و با بول جهت سردی سر و منع نزلات و سقوط و بوسیدن او جهت درد سر مزمن و کشودن سده خشک و زکام و لغوه بغایت مفید  
 گرم او بر جهت زکام و سایر اعضا جهت تحلیل ریح سریع الاثر و قطره بوده او باره عن زیتون بقدر سه چاره جهت رفع زکام که با عطسه بسیار آید  
 محرم و مضمضه مطبوخ او با سرکه جهت درد دندان باره و قطره او با روغن حبه الخضر جهت در گوش و سده ریح آن ماض و شراب او باره عن زیتون  
 و کندر جهت اعاده باه ما یوسین از جربا البته اند و طلا در روغن او که بفرغ مشکوس که فرغ باشد غیر عنصرا تناسل و کم جهت نفوذ تا بعد از بلوغ درگاه  
 صوابه و سستی سده اعصاب است و خوردن آن نیز جهت و امور مذکوره سریع الاثر است و اکثر اثرش شونیز مورث خاق محروم  
 و مصالحش سرکه و مضر کرده و مصلح آن کثیرا و قدرش نیز بیش تا در دریم و در روغن او تا کثیریم و بدینش انیسون و لصف او تخم شمشاد **شوا** مثل  
 الجن است و او در مکان مشک و اش نامند و او بر جان پستان نموده که در بلاد و دیار این اسم کیهی دیده ام و آن نباتی است که سری رنگ و خنجر  
 باشد و منصف در اوراق ریزه مرگم و از روی زمین جدا می شود و بی کل و مساق و بخش سیاه و بقدر مساری و منبش سنگ لاجورد و کوههای عم  
 و از تازه او تا چند ماه بوی مشک خالصی آید در سیم گرم و خشک و مفرح و در حصص معقوی ارواح و قوی و در جمیع افعال قریب بسبب لطیف است  
**شویلا** اسم عربی ریخا صفت **شوشیم** اسم قافه صغارت **شوخط** اسم عربی درختی است بزرگ و شاخهای او صلب و بی گره و در کوش  
 بر کسید و از چوب او یکان بسیارند جمیع اجزاء او با قوت قافله و جهت سهیل مفید و جلوس در صلبه او مجموع است **شوخ** درخت آن است  
**شوک** ابراهیم بلوغت مغربی فرصت و شوکه بود و شوکه زرقانر نامند **شوکه منته** نوعی از طباق است و کوهی غایت است **شومر** ما زنون است  
**شوکه الدر چین** بلوغت مغربی دنیا قوس است **شوکه الدین** عکوست **شوکه العکک** بلوغت مغربی انحصار است **شوکه عبریه** شگاف است **شوکه**  
**بصله** آورده است **شوره** بلوغت چهار اسرار است **بلوغت فارسی** ابر **شوکه میره** و **قطبیه** قرط است **شوکه شهاب** و **شوکه سالیله**  
 کیه خرنوب است **شوغار** زاج سفید است **شوکه الحمال** اشرع است و بلوغت مصرعی اللبل است **شوادین** شوادین است **شوکه کابل** بلوغت  
 مکان اسم و عمل است و آن از جنس امل است **شنداج** تخم قزب است و در اینجا موصوف **شهد** عسلی است که از موم بی اش جدا شده باشد  
**شنداج بری** حب البینه است **شده** اطراف نفوس است **شور** اسم ترکی و فارسی قافلی است **شیطج** اسم عربی خج نباتی است  
 که رخ بسیار تند و بار یکدش شبیه سرکه است و در او ابل سردی هوا خشک شده میریزد و مصلح رخ او برکی میماند و در بالسان  
 او گل ریزه بر بر کسید ظاهر می شود و بخش از جنش بغایت ریزه رو مستعمل خج او است و منبش خرابها و خوش تاج سال باقی است  
 در اخیر سیم گرم و خشک و جالی و محرق جلد و سهیل اصلاط لرحم در استعمال با او شیر و مرکه مفرح سرد و با صم و صمغ و صمغ جبین جهت  
 صاف کردن آواز و رفع بلغم مفاصل و ریح و موم و در در مفاصل سیر زافع و صفا و جهت برص و هپی سفید و جرب و پستان موی  
 بعد از سقوط آن موثر و چون کوبیده در کف دست مخالف دندان در دناک کرده بدستور است مخالف آن تا صبح بگذرانند  
 رافع الم آن و جرب است و چون تخم مرغ را لکه بوز در میان سائیده او پستان کنند گویند او را سرخ کنند علامت حونی و داری  
 او است و صفا و برک او مفرح جلد است و قدرش نیز بیش یکدیم و مضررید و مصالحش صمغ عربی و مصطلی و بدین



و غیر آن زیناد و فوه است **شیخ** بغاری در منه گویند و خشک است تمام او را میسوزانند و آن بنایی است کلاش خوشبودن و با آن کسالت و شسته بایست  
روی و اقسام بسیار جلی قوی تر از دشتی و هر چه کلاش مایل بر روی در کسالت بسیار و با آن شست کوه حکم است شیخ از منی نامند و هر چه  
مایل برتری و با طبع خسته و کلاش زرد است شیخ جلی است و عریض الورق که کلاش سرخ است شیخ خراسانی و شیخ ترکی نامند و در منه ترکی  
سیناخ است و در خشک نامند و اقسام شیخ را مستعمل کل اوست و تخم او بیست و در منه ترکی متعارف تخمی است معروف و در سیناخ مذکور  
در سیم کرم و خشک و قاطع لغم و مفتح سده و نیز فضلات و مخرج اقسام کرم و سهیل اخلاط فاسده و محلل ریح و جهت کزیدن عرق در ستاد و موم  
بارده و ذوق و مغص و زردی و عرق نفس و تنهای مری که نافع و مضر معده و حصص و مصدع و مصاحش مصطلک و ترمس و صنماد و سوسن و روغن  
زیتون و مثال آن جودا و العنک و سرعت بر آوردن موی موثر و در او جودا و طلا و ابله و طبع شیخ او جهت گرم بلغم خشم و سایر اعضا مفید  
و قدر ترش است موم در سیم و در سایر مواضع تا دو درم در لبش مثل او فستق است و بعضی سداب را بدل آن شده اند و روغن او که در سوسن روغن  
کل که در جهت رفع از تبها در مواضع بارده و استسقا و در معده نافع است **شیلیم** بغاری گندم دیوانه نامند و آن دار است از جو بار که در کوه  
و بالخی و مایل سرخی و نبات کندم و در کندم زار میر و در صفیان کاکلک گویند در دروم کرم و خشک و محض و موصوفه سرد  
مفسد و از زغالی که شیلیم داشته باشد مسک و مسوم و صداد و اجازت و منقی مواد و با سفیدی تخم مرغ محلل صلا تا با غسل جهت نفس و با سرکه  
در روغن زیتون جهت قویا و معده و جودا و متفوح و طلا و روغن او مسوم و کرم تر و لطیف تر از روغن کندم است و مصلح ضران شیر و روغن  
و قی کردن فربو طمضه اشامیدن است **شیشه** اسم عربی است و او غیر شیشه جوز است و منبت او بستانها و جای که باران بسیار شود  
او کبابی است ساق و شاخ آن سفید و کیش مایل سفیدی و چهار ناک و کوبایمقر اضربه کرده اند و خوشبو و با مندی شیشه سوی معطر در سیم  
کرم در دروم خشک و مفتح سرد و محلل و مبر حصص و منقی فضلات و مواد زله و صداد و ارفع و در رمی و بلغمی نافع مواد در می در ابتدا و  
انها محلل آن و جهت ریح و جودا و حین نفاست موثر و قدر ترش تا یک مفعال **شیر خشک** بنای اخرو و کابا و اسم صانع بعضی استخار  
بلاجه است و از جنس ششم مانند ترنجبین است و بهترین او سفید و شیرین و جهای بزرگ است که چون در دهن نگاه دارند کام و زبان را  
بسیار سرد کند و معشوش و مصنوع از ارد و جوار این صفت نیست در اول کرم و در طبع معتدل و در جمع افعال سوای تقویت یاه و ضرر  
صاحبان قوی تر از ترنجبین و جالی و ملین طبع و سهیل اخلاط سوخته و مری که رفیق و مقوی کرم و معده و اشتها و جهت ترش حلق و مریضه  
و تنها که از مواد رفیق باشد و جهت حرارت کرم و آن و با بار الشیر بهترین او در اغذیه صاحبان ترس است و صناد او ملین و جالی ترش  
و با شیره حرارت کرم موثر و مولد قرا و معده و مصاحش روغن بادام در ازبانه و قدر ترش تا یک مفعال و بدیش مثل او ترنجبین است  
و شیخ الرئیس در بعضی مقالات فرموده که با وجود آنکه شیر خشک سهیل اخلاط رفیق است مضر صاحبان قوی است **شیره شلغمه**  
کسانی اسم سرکه شیرین مصنوع در اکثر مضاف مثل خردوبی مضر است که با سرکه باشد در اکثر مواضع و طبی عمل است که خردوبی سح  
با تخم شلغمه بری که شلغمه کبابی و مایل سیاهی است با سرکه کهنه سائیده در افعال کثرت تا مثل خمر گردد و بعد از یک روز مفعال  
او را بادوست مفعال آب الموم بسیار صاف و بجا مفعال سرکه کهنه مخلوط نموده تا دو هفته بر روز مکرر بریم زنند تا مانع خوشبوید



آنکه در **شیخ البحر** حیوانی است بحری و در دریای مغز کثیر الوجود است بنک نشسته بحری و سرد مینی او شب بیکو ساله و گویند روز شنبه از مکار  
خود صحرانگین کند و از جهت سمک السهولین نامند پوشیدن نعلین از پوست او مانع نولد نفوس و رافع موجودان و کجرا از آن جهت است  
بلغی و کشتن بشه گویند حرمت و حوزدان او را جهت داد العلقه بهق مفید است **اند شیرزق** اسم غمناک شیر خفاش است و گویند مراد از او  
و سرکن او است و در خفاش مذکور شد **شیر آبلج** آبله فشر است خشک حد او را در تازی جهت اصلاح قبض او معمول است که مفسر کرده در  
می خیماند و خشک کرده نقل بلدان می کنند **شیر حبلی** بفارسی در مزنه گویند نامند **شیر حشینی** فلفل سیاه است **شیر خیزی** بوم در مینی  
است **شیر از ریجان** است **شیر ابر** خفاش است **شیرج** دهن سیم است و مذکور شد **شیر العجز** است **شیران** دم الاخوین است  
**شیر** بلغت از لیس مسوخ است **شیر الحنبشیر** گویند شیطان مندی است **شیر** ملغبه فارسی زجاج را نامند و بلغت مندی در صابون است  
**شیر نبات** اسم فارسی عمل الطرز است **شیره جو** اسم فارسی کشک الشعیر است **شیر** اسم فارسی لبن و است **شیرین بان** اسم ترکی  
سوس است **شیرین** اسم ترکی خیر است **شیر مرغ** اسم فارسی شیرزق است **شیره خوما** اسم فارسی دس است **حرف الصاد صاویبا**  
اسم ربانی است و عبری حشیشة العقر نامند که او را از یک سنج چهار ساق میروید و ساقها برشته و در کیش شیر کسب از آن کوکب  
وزغ دارد و با شون و کاش لاجوردی و منخی مثل دنباله عقرب و منکش از اضی خشنه و صغیر او را بر کویک و مدور و ساقش مفروش بر زمین  
و کاش لاجوردی و منکش کنار آنها و جایی که از او بسیار مانده بر طرف شده باشد و عصاره کل بر در و صاف نموده با صغ عربی بجای لاجورد  
استعمال نمایند و در کتابت و نقاشی بهتر از آن است و مستعمل از بزرگ و ساق و تخم آن در اخروم گرم و در اول آن خشک و منهل ملغوم در  
السود او بر باق سم عقرب و سیکلا و در جیض و محج جنین و محلل و جالی و مطبوخ او با سب و فایده مسهل قوی و صمد پشرب او رافع عموم بارده  
و بلع کردن سه عدد از آنه او قبل از نوبت بلعی و چهار عدد جهت بلع و صمد مسخوف او جهت قویا و فایده لیل و نفوس الوای عصب و است  
درم حجات و باغ اطفال و منوع صغیر او باندک نیک مندی یا نظرون جهت رفع اقسام گرم و دریم از کبر او جهت اخراج حصا نافع  
و عقیق سح که آن مسکن درد کزیدن عقرب و مضر سیر زرد مصالحش غسل و شربش تا در دریم است و این الدوله درخت حشیشة رصاص  
دسته است **صاویب** از خجرات هر سست و طابق ساخن او است که از قالی یک جزو و از ایک نصف آن نرم سائیده در ظرفی یا صحنی  
کرده با سنج مثل آن آرد و ساعت بریم زنند و باید سوراخی در آن طرف بوده باشد و مسدود نموده بعد از آن نشینان سوراخ را باز کرده  
اصفا را که بظرف دیگر رود و باز آن تازه ریخته بریم زده بکر عمل نمایند تا سدی نرم او نماند و آبها را جدا گانه ضبط نموده بقدره مثل آب  
اول روغن زیتون را بر روی اش گذاشته تبدیل اول از آب بخورد او دهند تا مجموع آنها تسفیه شود و مثل خمیر کرد در پیش کشنده  
زیره کشند و در بعضی بجای روغن زیتون روغن دینه در روغن کجد و روغن قرطم و بده کجبر و امثال آن می کنند و بهترین روغن اول  
در اخروم گرم و خشک و منقطع و معض و الکال و مضج و ملین و درام و جالی و محول او خج خشن زنده و مرده و در جیض و درین امور  
و صمد او نامثال آن حاشه در زانو و عرق اللسان و منش و کلفت و باز سق و سلیمانی جهت در مفاصل فم و حر و بار و روغن کل سنج  
جهت خشک کردن زخمها در اطفال و قروح شهیدیه که بهر چند روز از او بخورد نماید و با سرکن گویند و امثال آن جهت کشودن



در این سخن موی با آن جهت رفع کرم و قمل در شکم و اعصابها جهت حکم و جرب و رفع انار نافع و شنبلیله و صمغ و در ارض قویج و تخم کرم معده و مقعد  
و در بول مشرب و مفضل او چهار درم کشنده بجز ارض معاد و احتیاج است **صاحلی** بنامی است که شکم را نازک و از آن کوچکی تر و نازک  
و زود شکن و نازک او ماکول است کرم و زود جهت الم نواز در ارض فم معده نافع و کثرت در افعال شبیه بپوش و بخش شبیه بلبوس کوچکی و کثرت و خام  
ماکول است و اکثر او محرک و در ارض و جع الفواد است **صاحب** اسم عربی جمیع اشیا بسیار نافع است و در قنار الحار و بر نوعی از گیاه شیر در بسیار نافع  
شامل است **صافر** مرغی است که در ارض گرم و کوه چکن از اصفهان در افعال مثل او است **صافون** **الففاق** و **صافون** **الشباب** شوره ای مالک  
است **صاه** و **صاردان** لوف الصنوبر **صاحیه** جز است **صیر** بکلمه عصاره بنامی است بر کس شکل بر کلمه بسیار خرم و شبیه کرم است بنامی  
که در اندازان بجز تعدادی نامند و بخش نقد بلغم و از یک نخ زیاده برده عدد بر کرم و بید و مملو از رطوبت و در عاقبت بلغمی و چون مدتی نگذرد  
و از وسط بر کله ساقی می رود و قریب بر عرق و در رطوبت عسل با آنکه خلوات و کرم را که در قشرش مثل حوزه حرمان و در ارض مرغ می شود و از کرم از  
خیزه سقوط ملاحظه آن در زرد مایل سرخی زرد و شکن بر ارض و خوشبو و بهترین اقسام است و قریب عربی مایل بر روی او در خشکی او کرم است قسم  
سحالی که صفتی است که میندوبوی و سیاهی او غالب است در خشکی و زبون ترین اقسام است و محمد بن احمد گوید نوعی دیگر همی مخصوص می باشد  
که بعد از سقوطی بهتر از عربی و فارسی است و هر چه از وقت سال بلکه از چهار سال گذشته باشند و از کرم بدوی و سیاه دبی در خشکی با آن  
آن جایز نیست و باید که در سائیدن صبر مبالغه نمایند و در هوای سرد بسیار و بسیار کرم و در مزاج جوانان و مخمورین و ضعف الاحشا خصوصاً صاحب  
ضعف حکم و احتیاج و مسامحه و بواسطه اعتدال استعمال نباید کرد و در دوزخ کرم و در کرم خشک و مسهل قوی موادی که همای دفع  
باشند و ضعف الاحشا است در آنجه همای دفع نشده باشد و مخمورین و در ارض غلیظ و مایه مفتح سرد سوای سده کلر که در محل ریح احشا  
و مخمورین دفع خصوصاً شسته او با مصطک منق و باغ و جبهت مفاصل معده و باغ نقون است بود و مقه سینه با کل سرخ و مصطک منق و جهت  
امراض معده و با اسهال در جهت الدم سینه و با اسهال میانه جهت برقان و جمع و تخن امراض سوداوی و اخراج اقسام کرم و امراض  
و کرده دفع تشنگی که از صفرا و خلوط بلغم شده باشد مقه و باغی صمغ و مقعد و اکثر آن مورث اسهال موی و کینه او انواع ابو  
آن گاه باشد که نارس بود و معده با نذ و باعث کرم کرد و مصطک او مقل از زرق و مصطک او پوست بلبله زرد کمر اور و عفران و آستین و شتریش  
که مفضل و بدیش در اورام و جراثیم او و چندان او و مفضل در اسهال نیم وزن او و تریه و قدری صفتی است و طلا و حافظ جنبه میت از فساد  
و جهت ضرب سقط و اورام و دفع انار و زلات و صداع و مملو از جرمه الکله و قروح خفیه و با آنست که جهت باد سرخ و شری او با مخمورین که  
جهت جراثیم و با مورد و شتر جهت سیاه کردن و در از موی و دفع قمل در میان موی که از کرمی که نماند محبت و مخمورین او با سر که  
جهت ضعف و خرازدار الشک و اکتحال آن موی نوزده جهت سلاق و جرب و حکم و مطبوخ آن با آنست که تا وسیله الحیمه جهت سقوط و اند  
لواسر و امراض متعددی عدل و در زرد و جف زخمها و الیتام فرمده آن جهت قروح قضیب و قروح و تضار عصباتی بغایت نافع  
و با آنکه آن بزرگ است و نافع و نواصر و کلک و جرب است **صبار** اکثر مندی است **صبار** اسم صمغ است **صنی** عصاره سنا که است که  
از آن قصبه است و در ارض بغایت مفید است **صحنا** بغاری ما بسیار نامند و معمول لاد و سایر مواضع است و با آن



بخورد و در طبع عمل است که با بی زیره را با آب کباب درختی کرده چند روز بگذارد تا منقح شود پس بر هم زنند و صاف نموده استعمال کنند در دم کرم و خشک  
 و محض زط با معده در افع بد بوی دمان که از زط معده باشد و جهت فالج و درد در کرام اضارده و در او مراد در رفع بد بوی غرق نافع و مومله خلط  
 سوداوی و امراض آن و محرق خون و مورث که کمی در بعضی اصلاط و مصالح بنی خاصیت ز کبش است استعمال هر که در ششها و در بعضی از جزیه ششها  
**صدف** با طرون مراد است و گویند حیوان او مخصوص غرورن و پوست او مخصوص صدف است و طرون مذکور شد از زط اود اصدت  
 مراد است در دم و در خشک و سوخته او سخن و ملطف و عالی و مسدود و جالب اسهال و نزول الموم و نفث الدم و جهت کف و در رفع زط که در کرم و در  
 و طلا در دمان و نفوق او جزیه عاف و بخور او جزیه طلا و او با سفیدی تخم جهت کف و در رفع زط که در کرم و در رفع زط که در کرم و در  
 جهت فرجه و سلق و موی زاید نافع و صفا و سوخته او خوف الغراب را با کرم جهت تا لیل و در آن بوی اسیر جزیه است از قدر شش تا یکدیگر و پس  
 شش کاد که بی سوخته است و مهربان کوی صدفی که مراد بر او بسته شده باشد چون سوزاند طلا او رفع خناری می کند و جالب بوی مطهر است  
 بندی محرق با خاصیت رفع زوفوادی نماید و چون صدف را زرم سامیده با کرم که برینا کوش طلا کنند زفع صدف ای بی زری کند **صدف الغریز و زوفوادی**  
 کوی زوفوادی از صدف است و مایل سیاهی و در غایت صلابت بخورش مخرج مشدود و نافع احشاق رحم و احوال سوخته او در غایت صلابت **صدف**  
**البواسیر** موم و خشک الغراب است و بخور او و صفا و محرق او با غسل جزیه و مایل و ز جزیه نافع است **صدف فیروفس** صدف الغریز است **صدف**  
 زعفران الحیدر است **صدید** اسم ربانی است **صدیه الحیدی** اسم نباتی است که شش شبیه طلا و از آن کوی کثیر و شامخهای او غلیظ و در او در  
 مجاد خودی بجد و کاشش سفید و خوشبو و زرش مثل طلا و نیزه و جت و مانند کرافت و منبتش حال و مواضع در شش است در لغو دم کرم و خشک  
 و حرار او غلبه بر بویست و کثرت در بول و طبع و مخرج مشدود و مفتح و زرش او بر روز یک مقال با غراب و امثال آن جهت نفس و تقیه رحم و در  
 سیر و موم سفید و بوی کل او موی دماغ و موم و شش او و موم کرمه و مصلحش غایت ششش تا در دم است **صهره** جوانی است  
 ششین بلخ و بسیار کوی و در خانه ششها صدای بسیاری کند و در صوفیان زرقه و در تکابن حکایت نامند در دم کرم و خشک و شرب خشک کرده او  
 از سره غر زاده عدو با هم عدو او فعلن جهت رفع قولنج صورت و ریاح غلیظ جزیه است از قدر شش تا یکدیگر و در دم کرم و در دم کرم  
 زنون جهت کانی سامون نافع و چون در سرد او در میان فی و امثال آن گذاشته و پس با موم کرمه در زیر سر نام گذارند از آن نافع  
 خواب کرد **صرفان** شامل سر و زخمای صرخ است **صرافه** کوف الحیه است **صریس** نوعی از کوف است **صریره** اثر است **صرد** صرد با  
**صرب** صمغ است **صراه** خطلی است که مایل بر زدی شده باشد **صربا** بادروج است **صرد شوکران** است **صغره** صفا و پسین است  
 که تری کلایک است اودی نامند و با صفهانی او شش بری و سبانی مسانه سبانی را با فاسی مرزه نامند و بر کوی بعضی در دم کرم  
 زیره و طولانی و اقسام او تند و خوشبو و کل همه کوی است در افرودم کرم و خشک و کوی او کرم و خشک در افعال قوی تر از سبانی او  
 و مقطع و با ریاقیه و مفتح و محلل طعم و ریاح و شش و ملطف اغذیه غلیظ و منفی معده و جگر و ریه از زط بات و نافع صمود و خارات و بوی او در  
 کل او با کرم خشک مهبل سودا و بلغم و خوردن او در مهبل با صغره مطبوخ نافع مخصوص مخرج اقسام کرم و نافع و زعفران و زعفران و زعفران  
 آن و جهت عیشان و وجه القواد و قولنج نقلی و ریخی و بلغمی و با با است جهت قولنج سوداوی سستی از زجران و اعسل جهت کربان







**صمغ فارسی** صمغ اجاص است **صمغ جوز زردی** که است **صمغ الطراوث** صمغ اشرف نار است **صمغ اللسان** دهن البلیان است **صمغ المحدث**  
 حلت است و بفارسی زرد بود که بر نامند **صمغ البطم** علك البطم است **صمغ القناد** کثیر است **صمغ سداب** ری نر بعضی نایست **صمغ**  
**الصنوبر** رایج است **صمغ الجوشف** گنگرود است **صمغ الزیتون** اصطک است **صمغ الکمام** حصی لبان است **صنوبر** بفارسی وقت کاج  
 نامند و ناز و نیز گویند و نواز و نمرش بی مغز و قطران او زبون تر از قطران شیرین است و ماده او نرک و کوچک می باشد و کوچک در اصنوبر صغار  
 و نوبت نمرش مثل دل گو سفید و از آن نرک و مغز او با تلخی و سفید و بی برده صق و مرغ و قضم فریش عبارت از دست بود همچنان  
 کثیر الوجود در ایالت صمغ است و قسم ماده بزرگ را صنوبر کبار گویند و در کلبان یافت می شود و بسیار بزرگ و مغز او را با اصطلاح اینجا  
 حلخوزه و درخت او درخت حلخوزه می نامند نمرش بعد بالنگی و مغز او نهی او مثل قضم فریش و بالیده تر و شیرین است و در آن حلخوزه  
 مغزیوه نامند که از نجرین می آرند و ظاهر آن به باشد چه در صفات مثل این است و درخت او بعد درخت زردالو و برکش است و در آن  
 و نمرش بعد شفا و مستطیل و در طعم شیرین و مغز او در از و بار یک بار برده او سرخی که ملاصق مغز او است بخلاف صنوبر کبار برده  
 سرخ و بالیده تر و کوبه است و جمع آن در درخت صنوبر در سیم گرم و خشک و نوست بیخ او قابض و محفوف و در متقال او جهت اسهال و سنج  
 مفید و در جهت سوسختگی آب گرم و در جهت الم ضربیه و سقط نافع و بر کوبیده است او گرم و خشک و جهت درد جگر و جراثیمش و قطع رطوبت  
 و خون جراثیم تازه و بار و غن زیتون جهت فروغ و در جهت جلد و بازاج سرخ جهت فروغ خسته و نرک متقال او با مار العسل جهت درم و غل  
 فرم جگر بی عدیل و طبع او جهت اعیان و کجی و رفع یو کربن و عفونت عروق و استرخا و جگرس در آن جهت امراض لحم و مفید و مضمض طبع او  
 با کربن جهت درد دندان و جگر او جهت افراج مشیمه و در از رخص و دوده او جهت کشتن موی قره و ابرو و دموه و ضعف نوزید و سلاق و در  
 نافع و چو او را که بسوزد جو صبی و عشب استخوان نامند مولف تذکره نایب چوب صبی در علت اشک و امثال آن نوشته اند و ظاهر  
 استفساس فرنگی عبارت از آن باشد جفرقی در مکل و نرک و وزن نوازند و با صنوبر کبار در دم گرم در اول تر و نرک نایب سال  
 باقی است و می و شمشیر طعام و مقوی اعصاب و اعصاب و مفتح صدر و جهت فالج و لفقوه و خدر و کزاز و عشته و امراض جگر و درقان استسقا  
 و کرده و منانه و در مفاصل بارده و لعون او با غسل هر روز بقدر متقال جهت فالج و جگر و کینه و امراض ریه نافع و با تخم  
 خیار در بول و نافع سوزش کرده و منانه و با تخم خرفه مسکن حرقت مفید و درم و باد و شتاب انگوری جهت رفع اضطاط غلیظه ریه و سینه کرده  
 مفید و نرک او که کوبیده در آب انگور اندازند تا ضم و در و نافع نزلات و سرفه و قاطع اسهال رطوبی و استسقا است و قدر نرک از جهت او با  
 ده دریم و از غصاره دریم و از طبع او که رفیه و مضر محرورین و مصلحتش کثیر و بد نشد تقویت باه سفاقل و در المجد و در علل معده و  
 احتیاجی الفار است و صنوبر صغار صمغ صمغ جهت امراض سینه و کرده قوی تر از کبار و در سایر احوال مثل او است و گرم سبزی که در  
 درخت صنوبر هم سرد و در جهت مثل ذراغ است **صندل** درخت او بقدر درخت گردکان و نمرش سینه بخوبی جهت الحفظ و تقویت  
 چو او نایب سال است و آن سفید و زرد و سرخ می باشد سفید و زرد او در سیم سرد و در دم خشک و سرفه او و بکس آن  
 و مقوی معده و دل و مغز و راع و قابض و با نریا قیه و مسدود جهت تحقان حار و پنهانی تند و التهاب مکه و منع صعود



تجارت برآغ نافع و طلا را و جهت رفع بوی نوزده و در سردی و باد سرد و غده و جگر و نفوس و اورام حار مفید خصوصا با غریب القادحی العالم  
 و امثال آن و با نصف او از زردت و سفیدی تخم جهت منع زلاله چشم و سایر اعضا نافع و بالخاصه طلا را و مورث خارش بدن و حرارت است  
 در رفع آن سرکه در غنمای گرم لطیف است و بغایت مضرباه و قاطع آن و مضر صوت و مصلحت غسل و بنا و شستن مک مفال و بدل سفید او  
 نصف آن کافور و بدل سرخ او مثل آن فوخل است و صفا و صندل سرخ بار و عن زیتون جهت اعیاد و با کلا جهت قلاع مفید و در سایر آثار شری  
 نفع مثل سفید **صنوبر** فرضی است که از زمین آید و اصل او معلوم نیست و کوبیده بول حیوانی است مسمی بپور بعد از کرم در سیم کرم و خشک و قاطع  
 اسهال و ضیق النفس و امراض بارده و جهت مال جراثیم حیوانات و قطع سیلان خون و تکلیل اورام و حمل اجزای جهت قطع حمل موثر و طول  
 کشد و در بدن مفتح جلد و مصاحف روغن کل است **صنار** معرب از چهار فارسی است **صندل صندری** همان است **صنوبر الارض** همان صندل است  
**صنوبری** دیو دار است **صنط** قرط است **صندل کاجول** بلغت مکان اسم صنف الغزاق و آن قسمی از حلزون بری است **صوف** بفارسی  
 ششم نامند سیاه او کرم و خشک و سرخ او جهت شریابی عدیل و مکا و آن که شرب کرم کرده باشند جهت رفع صلابت جمع عصاره و قطع سیلان  
 خون جربانسته اند و مکا و کرم او جهت سرخ و زلالات رفیع و در کسینه مجرب و بار و عن کل سرخ محلل اورام و تریاق زخم مسک و لوانه و  
 پوشیدن جامه های نخیل مسخن و جحفن بدن و مورث خارش و فزش او جهت صاف نفوس نافع و محرق معنول و غیر معنول او در جوار  
 مثل شتر است **صوف البحر** چیزی است که شبیه ششم است که از صدف بزری که در مجرب کوفته می شود و صفا او را در قطع خون در اسهال  
 سریع اثر داشته اند **صوطل** اسم مغزبی شونده است **صومن** اسم یونانی صغیر است **صوف الحجامین** مفتح است **صوف الارض**  
 فراسون است **صوارا** درون است **صهبا** خمر است **صیفو** اسم یونانی اسفنج است **صبا** قناد است **حرف الضاد صان**  
 بفارسی کوفته ماده و پیش نامند و معروف اطباء مطلق کوفته است و بهترین او یک ساله و دو ساله است که قره باشد و چهار ساله و زیاده از آن  
 غلیظ و کثیف و مولد خلط فاسد و کوشند کردن و حوالی آن بهتر از سایر اعضا است در دوم کرم و در سوم معنوی بدن کثیرا لغز او مولد خون  
 صالح است و صریح الهضم و دل و جگر کرده او معنوی دل و جگر کرده انسان و مغز او مورث ملاد و کتسان و خوردن کوشند او  
 او که با سرکه و غسل مداومت نماید و غذا مختصر بنامد بغایت معنوی بنیه و مانع عشی و رافع خفقان و لاغری بدن و بلع کردن  
 که بعد از ذبح که نرود نشده باشد و کد اخته او که گرم باشد جهت سردی و در کسینه و ضیق النفس و حرور البول بسیار معند و زهره او حوالی آثار  
 و جهت اقسام قویا و با غسل جهت خراش و التحال او جهت صاف و خون او جهت جگر و جرب طلا را سرکین او جهت تکلیل اورام و استسقا  
 و التیام زخمها و با سرکه جهت شری و با موم روغن جهت التیام و لحم زاید که توشه نامند و با سرکه جهت سوختگی آتش در دفع در آن است  
 و شرب استخوان سوخته قیر غه او قاطع اسهال و سیلان خون و بچیدن در پوست او که با گرمی ذبح باشد رافع درد و ضربه و مانع  
 زخم شدن عضو مضر است و در ایام طاعون دو با استعمال کوشند کوفته کثرت تولد خون جاریت و سرکه و آبکاه لطیف  
 در رفع نقل است **صمان** اسم سردی است **صنغ عوجا** بفارسی گفتار نامند و وصف او بوجاهت کونامی است حی است  
 بسیار ضعیف الفلک و کثیر الحجاج و خائف میباشد کوشند او در خوردن کرم و در اول آن خشک و چون زنده او را دست و پای است



در آب گرم و در غنای شب هر آنچه در آن شسته شود مفصل و نفوس و امثال آن بجا می آید و محمول جلدی گاه او که سوخته باشد نه  
 رضع اینه نمودن شستن بر روی جلد او مورت اینه و رافع نفوس است و نیز عرق او رافع خون و آب جرز در پوست مانع و حشر از آن است  
 کسی را که سرگدیوانه گزیده باشد و چون از آن کسل ساخته خوب است را بان همان کند موجب منع فساد و خوب است و رفع فساد زرع است و بکاشتن  
 و دندان او مانع فریاد سگ است نسبت به باریزه آن و زهره آن با مثل او روغن انجوان است او در طرف نفس گذاشته در هر ماه دو بار  
 طلا کند جهت رفع بیاض چشم و زوال آب مجرد البته اند و جالبینوس گوید نیم در هم آن مسهل اصلاط دماغ است و مضر است مصلح غسل  
 و طلا او بعد از گذشتن موی مانع رویدن آن و گویند جرب است و زهره او با پسته شکر هم کلف و موی سوخته او جهت ترف الم و فحش  
 نمک سود او بقدر یک مفعال آب گرم جهت درد جگر نافع است **ضرب** بغاری سوسمار نامند او حیوانی است که جگر از کربن بسیار  
 و زردی و دنباله او بسیار کوتاه و درشت نشسته بر دخت سر و در سر کرم و خشک و گوشت او معوی باه و سر کین او با سر کیم است  
 و کلف و منقش و صنادلش کرده او جاذب مکان و خازن و موم جانوران است و طلا او جلد سوخته او مورتش شکر و عسل است که بکاف  
 کند تمام کرد و مضر و زهرین و مصلحش بقول آمده است **ضرب** شامل جوز السور و ترقیدی است **ضجاج** بفتح اول صمغ درختی است  
 خار در و رنگ او با بل سمرخی و براق در و در کرم و خشک و در شستن جامه و گمان بهتر از صابون و صندل است جهت بردن گوشت زبانه  
 جراحات و التیام آن و با غسل همه اجرام بارده و سستی اعصاب نافع است **ضرف** سم درختی است در بلاد یمن شیره درخت بلوط و غرضش مثل  
 بطم و دانه او زیر کمر از آن و صمغ و صمغی لبان است و مذکور شد شمشاد و کرب و بار او کرم و خشک و در مطبوخ او که با شکر معده او درده  
 جهت خنثی کردن خلق و مرفرد در دندان نافع و در عرق دانه او خوشبو و مجفف بلغم و محلل ریاح و جهت معوضه بقوت معده و جرب حیوانات  
 و بدیش روغن جالبیط است و برکش خوشبو و طبع او بقدر را و قیراف در درختی گاه و مضمضه او جهت تسلیع و تقویت لثه مورت و عصاره  
 موی قوی و قطره روغنی که در آن برک او را جرب است باشد جهت درد گوش و جرب سوخته او جهت قطع خون جراحات و فروغ معده  
 نافع است **ضریح** برکت باقی است در در و محو و مایل بزودی و در فرور یا هم رسد و موم بسیار صافی او در در و در کرم و خشک و لطل  
 و جلوس و طبع او جهت مفاصل و طلا او در اجابت جرب و حکم جرب البته اند و بوسه کوز او را جهت زکام جرب یافته اند و جهت التیام  
 جراحات سریع الاثر است **ضریح** لیسان حیوان است مولد خلط کثیف و در برضم و در بول زبان و جهت رفع خار و معده که اصلاط خارها  
 در آن موجود است نافع است **ضرب** بسکون را اسم دل است و بفتح آن غسل سفید است **ضروع** الکلب مار درخت زقوم است **ضرس**  
**الجوز** حسک است و گویند خار سعدان است **ضرام** درخت لطیف است **ضرم** اسطوخودوس است **ضغبوس** قناد کوچک و ضربه نارس است  
 و نباتی را نیز نامند که شبیه پهلپون الجوز بر روی زمین ظاهر است سبز و کیش قاطع باه است و آنچه در زمین سفید و کیش و جرب  
 باه است و ماکول و جهت خونی طعم داخل کشک و ما است می کند و جهت سفیدی صفر مفید است **ضفدع** بغاری سوسمار است که در تری قوامه  
 نامند بری و نهی و کبری میباشند و از مطلق او نهی مراد است و بری از مضموم قالم و مجموع آن در نیم هر دو در اول خشک و در  
 اقسام آن مورت است فاشه و گشته است بر روغنی و قوی و درم احشا و در دلد و صنادلش کرده او جاذب قوی بجان و امثال

و مضموم



و هم که در کان و قاطع سیدان خون السیام زنده ز جها خصوصاً صا ساخته او و بازفت ز جهت در التعلب نافع و طلا پر ادماغ سوزانیدن آن و قاطع  
 و زمان آن المی و ادماغ محرق او قاطع انفجاری خون عضا و نفوخ و طلا را و قاطع رعا فست و این که طلا را در ادماغ بر آوردن موی آن است از اصلی  
 و چون اطراف و احتشای او را انداخته با سیر کرده بر همه آنچه ز خون او راجع کند جهت بواسیر حاجر است و قسمی از صندع در اینجا ریشد مبر و بسیار کوه  
 و در در المرز بسیار است چون او را با مثل آن دانه مینه سوزانند التخالش جهت نزول آب از جریا است **صفغان** ثم سعدان است **صفایر الحن**  
 بسیار و مثل آن است **ضمیران** اسم عربی است که تقوم است **ضمیران** سید مشک است **حرف الطار** طاری درختی است هندی که چون او را زخم  
 کند آب باران تراوش میکند و از آن خمر و سرکه میسازند و منتهویشرا طاری است و در افعال او خواص قریب است بشرای مری و در بار حل کردن  
 می شود **طالسیف** در اهیت او اختلاف کرده اند بعضی او را برکت خون هندی میدانند و حال آنکه در هند متون می یابند و جمعی بخت توک و  
 در حلسان عصاره بسیار است اند و حفر فرقی در میان او و تواج خطای در افعال و غیره نمی یابد و در حرف تا مذکور شده **طائوس**  
 مرغی است معروف و جود او تا سال کامل میشود گوشت او در اخروم گرم و خشک و غایب غلیظ و صلب و در برض و مولد خلط کثیف و مرق آن  
 که با سدا آنچه شده باشد جهت در معده و قوایح و طلا میور که در او مقود محرک راه و طلا در خون او با از زوت خاکستری و روح خفته و طلا  
 زهره او با سیر که جهت کریه هوام و سیرین او جهت کلف و نائل و انار و شر زهره آن بقدر دو دانگ یا سکنجبین و آب گرم جهت زود اسهال و  
 استخوان سوخته او جهت کلف و غیر زکاب برض مؤثر در باج صیت رویت او باعث ضعف قوت مسموم مینست و گویند چون طعام مسموم  
 را بینه فریاد و حرکات غیر کند و حکما رهنه کفین نموده اند که چون موی دنبال او را در کوره کرده سوزانند از صد مقال آن قریب **صفقال**  
 خاری شبیه طلا بهم میرسد و در رفع کردن پیاض عین و امراض آن مجرب است اند و خواص غیره در عجبی با آن اسناد میدهند **طالیقون** نفاکی  
 مس است گویند و صفرعربی درومی و لغت فارسی عبار ازوست چید بعضی از معادن مس بیرون که از نیم میرسد و خوردوست لهذا نفاکی  
 روی نامیده اند و در فلزات کفین شده و آن می است از دهبی شبیه برنج است و از نفاقش آنش و کوفتن مطرقه سیاه می شود و حکما  
 سایر اقسام مسی است که در کوره در اول کا و کدر اند که در آن آستان سبزه است میده باشند و چون مددی را حاصل اصابه  
 او را خالص صنی نامند در اخر سم گرم و خشک و با سمیت و از منقاشی که از آن بسیارند چون موی را بکشند دیگر نباید و از فلز او هیچ باهی  
 خلاص نشود و چون گرم کرده در آن اندازند هیچ حیوانی از آن نخورد و چون آینه صغلی از آن ساخته در خانه تار یک صاحب لغوه چوسته در آن  
 نظر کنند ریح علت شود **طالوقس** صفرا خون است **طالون** اسم اوقی از یون است **طاماغا** اسم یونانی قنطاریون است **طاطیه**  
 ما بود اند است **طاهره** اتلق است **طاریف** دند است **طامیوس** اسم یونانی جز نخوش است **طباشیر** از جوف می آید بلا دند هم میرسد  
 و گویند چون از شدت بادها آنش در می زار را بخا افند طباشیر میند با می است که از خاکستر آن جدا کنند و بهترین او سفید است که با آنک  
 سندی و کزنده زبان باشد و استخوان سوخته که بان مخموش میسازند یا اندک شوروی و بی حدت مساشه و در آب حل نمی شود در دم سرد  
 و در سم خشک و معوی دل جار و بار و معده و جگر چاره و قاطع فی صفراوی و اسهال موی و حاره و جحفه رطوبات معده و جفتان  
 و غشی و تقوی اعضا ضعیفه که از زرار باشد شر با و ضا دافع و جهت بواسیر و پتهای تند و قلاع و با سکنجبین جهت توخس و غم و رفع

تا میس بر نتر  
 سوز

سبک



کرد التماس مفید و سوط او را باروغ غلبه جهت تقویت باصره مجرب است اندر دوا و مریضه و مصلحتش مصطلکی و عمل و کونیه مضر است و مصلحتش  
و غسل و شیش تا در درم و بیش بوزن او تخم خرفه بوداده و نصف او سماق است و کل محمود و صندل سفید بهترین بدیه است **طبایح** کوی است  
که در روغن سماق کشند و کونیه را در او کباب است می است مقوی معده و جحفه بطور آن و موافق باقیس قوی المعده و مقوی اعصاب و مضر ضعیف الاعصاب  
**طبایح** نباتی است که در اندلس کای یافت استعمال مسکنه سحره او بقدر قافی و کیش مثل بکرتون و در از تراران و زنجبیل و در با صندلی و  
بالمی و مندی و بوی کر و او را طبایح متن نامند و ضم او بقدر شری و کیش زرد شک و کاش مال بر روی و بی و الما شک شری  
در از درم گرم و خشک و آفرایش او کز زانده هوام و یک و کبر اوقوی ترا ضعیف و کل او مفتح و مقوی بکودر حص و مخرج شکر و جنبین بریاق و صفت  
در در کوب و تیج و رک و کل آن مهبل اطلا سوزنه و جهت معض و رقان سردی و صرع بلغمی و طبع او جود در درم و صفا و شکر و در درم و در  
زیتون جهت کز زانده زینها و حر و حکر نافع و مصلح و محروم مصلحتش کز و شمشیر تا در درم است **طبایح** شکر است **طرز** اسم فارسی جمع  
صله است مثل قند و نبات و نمک سنگ **طرخت** اسم صمغ و امین است **طبار** اسم انجیر نریج بزرگ است **طبخ** انجیر شکر است  
و به شکر و بیای موصوفه **طبخ** است **طبلق** اسم ترکی است **طزنج** نبات مثله اسم کوچک نخل است **طحلب** بقرای شکر و نخل  
نامند و با صفتان جل و زنج کونیه و آن جسمی است سرد که بر روی آبهای ساده و کنار جو بهما متکون می شود انجیر سفید و منقوب باشد شکر  
الماء است و طحلب یعنی و غزال الماء است که مانند رشته باشد و هر چه تراکم مثل کند باشد خرد و الضفادع است در درم سرد و تر و صفا و آن  
و بار در جهت نریج و او را م حاره و نفوس و قلیه و قنق اطفال نافع و شکر خشک او صاحب اسهال حراری و چون در روغن زیتون کوشانند  
در نیمین عصبی الاثر است و هر چه بر روی سنگها دریا متکون شود بسیار با قلیه و طلا و او صاحب سگیان خون اعصاب است و چون طحلب را  
بلع کرده در ساعت آب گرم شامیده می کند در اخراج زلوه بکلو چسبیده با هر چه است **طحلب الصخر** خرازا الصخر است **طحال** بقرای  
کونیه غلیظ و کثیف و مولد سود و در خون او که شکر کرده باشد قاطع زرف الدم چرا که تازه است **طحا** شکران است **طشنون**  
بحا محمد دای می است که در بلاد امن بجان را با و آرمید بند و زخم آن کشنده است از جمله توغات و کیش سبک که در شکر و نبات  
نزد و صفا و جهت تو یا نافع است **طراف** بقرای کز کونیه بزرگ او اشل است و شمش عذبه و کونیه و بری اوبی نمر و کونیه و کونیه  
از شکر و شکر و شکر سفید یا بل سبزی و شمش مثلث و کز نریج نامند در اول سرد در درم خشک و قلیه و جحفه در اوع و محلل و طبع نریج او را  
با مکر جهت خدام حج یافته اند و به سوز جهت سرد و رقان و رضع سرد و درم صلیح حکر جرب است و باید به روزی و جحفه نریج و کونیه  
و بر کز جهت زکام و خشک کردن آبکوز زخمها و اخراج زلوه از حلق موثر و خشک است جهت سرد و خرد و مخرج معده و خروج رطوبه و سوزنکوش  
و در مخرج بزرگ او جهت پاک کردن دانه بوسه و نایل جرب است و در سایر خواص مثل اشل و شمش در جمیع صفت مثل عذبه و کز و کونیه  
اطبا است **طرون** بقرای جوانی نامند از سینههای معروف است و نخی بری او عاقر حاست در گرم گرم و خشک و جحفه و مقوی معده  
و مخدر و مغزیه و مشهور و خوشبو کننده دمان و محلل ریح و اطلا طرجه و مفتح سرد و مصلح بوی و بانی و طالعون و خاندین  
او جهت مصلح نافع و انار و محرق خون و قاطع باه و مصلح آن بقول بارده و مخدر و مصلح سرد و مصلح غصص و طحلی الهضم و مهبل

و صفا



و مصالح آن کفست و مقوی فعل او را زیاده **طرافون** اسم یونانی و بمعنی شنبه است و آن دو قسم است یکی را در کوشاخ بزرگ و مانند سقوی  
 قدیون و با آنکه زغنه و صمغ او مانند صمغ عربی و در خزیره از بطیس بسیار است و یکی کوچک تر و در ساحل دریای هم سردی ساق و در شاخهای او  
 دانه نازک کنده و هر دو در آن بارک و سبزه در سیم گرم و خشک و در حصص و جداست و مخرج خار و بکان از بدن و نمک و صفا و یک مقال او با شراب  
 مخرج جنین است و جمل **طرافین** بمعنی رطوبت در ریح و آن بناتی است حبشی شسته و فطر و در زمین فروخته و مخرج و سفید میباشد  
 و گیاه او نمک و کبرک و بیشتر در کوزار و زبیده زنها میروید و قسم او شیرین و مالکول است و با قبض و سفید او تلخ میباشد در سیم سرد و خشک  
 و بسیار قابض و قاطع اسهال و سیلان خون و عرق و مقوی معده و جهت ایجا و دفع مواد حاره نافع و مضره و مصلحتش شکر و شکرش نادر  
 در دم و در شکر و در وزن او غرض و وزن او صمغ عربی است **طرافین** اسم یونانی و بمعنی دونه است و در کوشاخ است در حد فو و انبات  
 خصیه المغلیت و عربی مراد از حوامه است و آن بناتی است قریب عربی و شاخهای او با بارک سیاه و شبیه با ذره و کبرکش مثل برگ خندوقا  
 و در شکر سرد و کاشش نقش در یک او شکر و بصره و بخش در از وصله و بخش مایل به بیانی و باز غوطه مثل از فوم است و در کوشاخ سرد و خشک  
 و در بول و حصص و مقوی معده و جگر و مفتح و با کبرک و مضموم هوام و سرد با است در حصص و نول وضع و انبساط است و در دم و در مخرج او  
 از او یکبار زیاد است و شکرش در دم و مضر کرده و مصلحتش کثیر است و کونید در کوشاخ سرد و در دم او جهت مثله و چهار عدد و از  
 هر یک صحت ریح بالخاصه مؤثر است و لظول طنجح او رافع الم کبرین هوام و مفرج جلد و مصلحتش لغایب فطون است **طریفون** بناتی است  
 بقدر شری کوشش شبیه برگش و از آن غلیظه و کاشش در طواف صباح سعید و در نصف روز بخش در شیبخ تیره می باشد و بخش خوشبو  
 و سفید و بطعم زنجبیل در اول سیم گرم و در اخر آن خشک و قاطع اخلاط بارده و مقوی معده و جگر و در بول و سهیل اخلاط لزجه و جهت صفیان  
 و دفع سموم نافع و شکرش نادر و در دم و مضره و مصلحتش کثیر است **طرموه** خفاش است **طریردی** خراش است و در حرف دال مذکور شد  
**طریح** اسم بای فارسی است و در سیم کدشت **طروت** طرافین است **طریفان** طریفون است و کونید و طریفی است **طریفلا** و **طریستو**  
**طریلیون** سیالیون است **طرافیس** سلت است **طرمینون** حجر الشیف است **طروتون** بر طانی است **طریکوباس** بر سیلیون است  
**طراغونفاس** فودج است جلی **طراغورس** صفراغون است **طرید** طریفلا است **طریفون** شفقین بری است **طریحقوق** و **طریقون**  
 بندهای بری است **طرقومون** زعفران است **طرحاطیفون** اسم کلی است **طرمینس** اسم سریانی بطلم است **طراغافیشا** اسم یونانی کثیر  
 است **طرافیس** اسم یونانی خندوس است **طرنولی** اسم اندلسی قسم صغیر صام **طرم** اسم مرکب است و مسکه است **طریرو** و  
**طریشو** طریفان است **طریف** اسم اندلسی قیومی است **طفله** شامرج است **طفیقون** طشقون است و کونید اسم شکران است **طفلی**  
 در وقت مقل است **طفیل** عدس معشر است که در سیم کبرک باشد از اغذیه قدیمه و مقوی معده حاره و قلیل الغذا و جهت بای مکره یعنی  
 و صفراوی و قطع خون و حصص و سلسل بول و تسکین جدت خون و صفرا نافع و مضره امراض سوداوی و اعضا عصبانی و قاطع باه و  
 مصلحتش شکر است **طریق** معروف است در آن سعید نقره مانند زرد طلایی و بیانی و هندی و مغزی میباشد و بهترین او بیانی است که  
 صفراغ آن بسیار فین حد و در براق و صدنی رنگ باشد در دم سرد و در اخر سیم خشک و مسهل از مملو و محلول است و طریق اغلب

Trefoil



واقسام حل او در صورت مذکور شود و چون برتهای می سوزد اعراق او را با نوشاد و کلس من کلن سسته اند و شرب او جهت اسهال عمومی  
و کیدی و زرف الدم و عضای و بهای حار و زرا نیدن سنگ و نمنازه کرده و با غسل صمد سرد حار و با آب نانک صفت نفت الدم سینه و رحم و او را  
بی عدل و طلا و او جهت قروح رطبه قنصت و اعضا عصبانی و حکم و حر و خدام معوج و انار سیاه حله و او را م حاره و بهر جفاست معبد و مضر سینه  
و کرده و مصاحبت کتیرا و کرم کرس و شربش نیم مفال است و شکر رفع شیت او با اعضا باطنی می کند و چون مخلوط او را مثل عبارت سینه دروغ  
نمک از شش بکرم نموده با صمغ عربی و آب حل کنند در اعمال نقاشی و مانند آن بهر از ورق نقره است و چون زعفران اصنافه با مصلحت در طلا  
و مخلوط از بنکار زردی و آب عصم فتقی میشود و چون با شنبلیلی و خطمی مغزه و سرکه و سفیدی تخم عرطا طلا کنند باغ سوزانیدن آن  
و اهل صناعت طلای را مظهر طلعی میدانند هر گاه با آن گذارند نمیشود **طلعی** شکوفه درخت فرماست که بعد از شستن کشتن در غنچه غلاف او حاصل  
شود مانند آرد و دقین انخل نامند و بون پاشیدن آن بر تریخی میزند در اول سرد در دوم خشک و قابض طبع و مسکن حرارت عمل  
مقوی معده و خشک او بقدر نیم و غیره رافع اسهال و جهت سنگی و بهار حاره و نفت الدم و زرف الدم نافع و در مضم و انار او مولد قنوج و عرطل  
و در سینه و مصلح مطبوخ او در غن کبچ و خام او را مصلح جربی با و شیر منماست و آرد او با عرطل لطیفه و نجابت محرک است **طلعی** اسم  
عربی درخت موریت و اهل یازده معنیان را با این نام میخوانند **طلعا** خمر غلظت سیاه لون است و بعضی مثلت را با این اسم می نامند و بعضی مطبوخ را  
و بفارسی ذبیت باین اسم مخصوص است **طبلطلی** طین قتمولیاست **طلیسا** نوعی از حلزون است که در تنام نکسود کرده با نان مخلوط  
و خواص حلزون گذشت **طله** اسم کبک است **ططم** سماق است **ططر** اخروج است **طنباط** بلف سودان بر کبک است **ططیدون**  
عنق النعل است **طوطی** نجاست **طوسیس** بقول اولف حادی فجاج اذ حرا **طولو** اغزبون بونانی عربی سفید است **طوره** بلفیت  
اندلس گاهی است که نزدیک آنکه میروید مثل مشک که با حد و ارورید و آن شش اندلسی است **طوطجه** الخضر است **طوطا** اغزبون جاض حلی است  
**طوط** قطن است **طوفوس** نوعی از طلا در یونس است **طوطا** قنطاریون کبیر است **طوطون** و **طومقون** قناری است **طوط**  
ذره است و کونید طلای است که از ذره تربت معین **طیلان** بونانی اسم گاهی است شبکیه خورده و با این یکبات جاهای بریزه زبانه  
شش عدد و در کبک شایخها انوه و مسطر چون بدست بالنده رطوبت کربی از آن ظاهر می شود و کاش سفید و شش مزاج و زبر  
ناک انگور است در اول گرم در دوم خشک و مخرج حین و مضم و طلا او را جهت رص و همن سفید جریافته اند و مورث حر است جلد و کوش  
طلا کردن آرد است بعد از شستن آن **طیرانه** نوعی از قطر از آن بزرگ تر و تازه او سفید و زرد و خشک او سبز است و زرد خست  
ملو طوزتون میروید و از سموم قائله است حتی بوسیدن آن **طیبون** بفارسی تیهو نامند از کبک کوجک در رنگ مثل او در جمع  
مانندان و جهت نافع و ضعف الاحش افغانیست نافع است **طین** بهترین خاکها خاک خالص از رنگ سوزده و کورده است و طین از  
از جهت یکی اونی نامند و بفارسی خاک است که نمیاستام خاکها بعد از اعراق و شستن سرد و در لطیف تر و در افعال ثابت تر میباشد  
جمع خاکهای خالص سرد و خشک اند سوای طین بلکه المصطلکی و لطیف ترین خاکها است که در آنها شیرین جاری نشسته  
باشد و طین مصری که از ارباب حاصل میشود بهتر از اقسام آن و مجموع او را در حاره و معوی اعضا است در اوج حر از

مفقه







خون چنانچه در اسهال مثل کل مخموم و جهت صفوی النفس و سل بغایت معینه و مضر نیز در مصاحبت مصطلکی که اکثر شتر تنش یاد دوم است **طین حراسانی**  
 کلی است بسیار سفید و خوشبو و خوش طعم و با آنکه شور و قهر جردن او کمتر از سایر خاکهاست و بعضی که عادت بخوردن کل داشته باشند بجهت کمی  
 مضرت از آن بخورند و شتر او بعد از خوردن حریمی با و جزای اطوبت در آن قوی آید مانع قوی می گردد و جهت سیلان آب من و جوع کلی و بیضه  
 مایل که باقی و اسهال باشد و منغزلات معینه مخصوصا که مخلوط باشد با شتر و کل و سعد و از خود کبابه و قافله و قدرش شتران ممال است  
 و در رفع بیضه و دو قوی بسته کرده او را شتر بار با اسب سبکش باید بنوشند و شتر با اسب در طین سعد همین اثر دارد **طین انجلی** سیاه  
 و کثیف میباشد در صفا و استعمال او جایز است **طین رومی** سرخ نیرنگ و سفید مایل بکبودی و خوشبو میباشد و یک نوع طین صوفی  
 سفید است و در افعال مثل کل ارمی است **طین اصفهانی** از میان دو کوه حوالی قسطنطنیه بهم رسیده زرد مایل به سیرکی در بعضی صورت است  
 نقشش سرد خشک و در رفع نرف الدم و نفث الدم و اسهال دموی حرکت در بهتر از اکثر خاکهاست **طین قبری** سرخ در  
 خوشبوست و بر زبان سبک و در جمیع افعال قاع مقام کل مخموم است **طین صوفی حمید خاکی** است سفید و خوشبو که از بلاد شیراز  
 از بقعه صوفی حمید بر میدارند فلکایه شتر او مانع کزیدن هوام دارد و از تجربیات است و در سوزن طلار او در موضع کزیده و شتر او همین اثر دارد  
 و در سایر افعال مثل کل قبری است **طین اعدنان** قستی از زرد و کاهی بسیار کم رنگ و قستی معنون و سفید و مصنوع شکل قرضی و قستی  
 مایل بکبودی است و مجموع آن خوشبو و در خصوص معنول سفید از اعدنان حوالی شیراز آید در جمیع افعال شتر قوی را از کل مخموم  
 و مفرغ و مقوی و دفع سمیت احلاط و ترشخشی و خفقان است و تحمیر کمر تجربه نموده **طین فارسی** کل شیرازی است و کل سرخوی کونیزیل  
 بزردی و خوشبو و جالی جلیده در رفع حرکات در افعال قریب بکل ارمی است و بعضی طین الحرام مخصوص میدانند **طین الاکل** و **طین صفائی**  
 و **طین نیشابوری** طین حراسانی است **طین الکاسین** و **طین الاسب** و **طین کجری** طین مخموم است **طین الصنم** طین اصفهانی است **طین الحمر**  
 طین مغزه شتر **طین حما** و **طین حوشی** طین المصنوع است **طین الحمر** شامل طین اندلسی و فارسی است و اندوم او از خاک حاصل است  
 و گذشت **طین الحکمست** از کباب است و اقسام او در صورتات مرقوم بجهت در صل و نکاید شتر طرود و شتر با از ضررات  
 داده اند و ضما و او جهت تسکین اعضاء و تقویت استخوان و عصه مؤثر است **طین العرب** از خراسان **طیناوت** است  
 بلغت اسیران زمین است **طینی** بقا و دای است **طینوب** جابج است **حرف الطار** **طینی** غزال است **ظفر بنانی**  
 است مفروش بر زمین برکش بدو شتر بنیاض و ظاهش سبز و باطن سرخ تیره و سابقا که از میان بر کباب میرود فرم شتری او بار  
 و کاش سبز و تخم هفتد بر بند انگشتی و سیاه و منقبض سفیدی او در بلاد ستر سار است در چهارم گرم و خشک و سبک و قابل و ضما و  
 برافع گوشت زیاده و نایل و نواصر و اکلا است **ظفر النسر** قاطینی است **ظفر العقاب** بنانی است **ظفر العقاب** بنانی است  
**ظفر القسط** بنانی است ساقش ربع مثل سابق باقی در کش مثل یک مارنگ و در ساق او غلافهای سبک و مخموم  
 با کله که شتر بکل سوسن کبودی است در دم سرد و خشک و با قرض قاطع رعاغ و خون زخمهای تازه و نرف الدم اعضاء باطنی  
 و سینه و اسهال و زردی و رگ اوجبه التمام جراحات مؤثر است و مضر فضل و مصلح صغ و شترش یک سفال و بدش افاقا

ظفر



**طفه العجوة خشک** **ظلم** نوع نفع است **طفه** مسمومان است و خواص هر یک با حیوان آن مذکور است و سوخته مجموع آن مهمل با صفت و صناد  
 با نزهت کزین هوام و با غسل جهت نفوس و مفاصل نافع است **طلح** شکر جو است **ظهور** سوز و حسی است و بفای کرمی گریه شتی نامند و در حرفین  
**ظلیان** یا سیمین بری است و یا سیمین سفید بخار از دست و بلوغ اندلس و مغز عشب انار نامند و قسم مغزی او مشهور است بوشه و آن از اعیان مذکور  
 خواهد شد و آن بناتی است شبیه بلبل در هم حیده و کل او بسیار خوشبو و مستی را بر شاخهای او خاری شبیه بخار کل سرخ و گلش از سیمین استانی که کل  
 حسابی نامند بسیار کوچک و بخش سیاه و بار یک و پر شکر و قوت بخ او تا سی سال باقی است در چهارم گرم و خشک و بسیار خرد او در سیم گرم و محلل و **ظلف**  
 و نوبین کل او جهت صناع و شقیقه دروغن او حسد عسل بارده در بود و معال فرین و فاج و لقوه نافع و طبع نفع و شاخ او کرم او قهر او در یک رطل  
 اگر خشک است با نصف سرد و با شکر و امثال او نبوشد جهت ضیق النفس و سر و کینه و فاج او سرد است و معده را من معده است و ظاهر او شش خاصی  
 که با فعل مده اول است از جاستناط کرده باشد و حمل او در حصص و مسقط حین و طبع نفع و شاخ او بقدر در هم با مثل ان بسفاج و مقل از زرق  
 مهمل قوی سوداوی است و مضمضه طبع او با سکر که در دندان نافع و با مسفال از ج او کشته بقی و کرم و مغز و در قوش خونی سیاه و مهمل بلغم و  
 سودا و با خناری قوی و قدر ترشش نامند **سرم** و مصلحش روغن بادام و طلا و او محرق و مفرغ حله و بهترین او در جرح و جهت است  
 و مفاصل و فاج و مثال ان معید و روغن که در ان مذکور است با شکر و حبه فاج و مانند ان بجا است **حرف العین**  
**عاقور** صفت عربی و تفسیر قویون یونانی و مشتق از عقر و تفریح است و آن باقی است و در مغز کثیر الوجود و در مغز و شاخ و بر کرم و کل  
 شبیه بلبل و بزرگ از غب سفید و مغز و سر بر زمین بخش قریب شهری و بسطری انگشتی و تند محرق و کوند او رخ طوفان جلی است و جلی  
 رخ طوفان جلی مسمی عود الفرح است و آن در شام بسیار با شکر شبیه شکر و گلش از دندان در مثل کل نابویه میباشد و عاقور و خا  
 قوت تا هفت سال باقی است در افراسیم گرم و خشک و مفرغ و محلل و مقوی باه مبرور و مهمل بلغم و در بول و حیز و عرف و شیر و حبه و کینه  
 و سر و کینه زبا و لقوه و فاج و رعشه و کرا و مفاصل و امثال ان و شکر در دندان شربا و صناد نافع و طلا و او با نوبت در کما  
 و دندان نافع سوزانیدن شش و از غرایب اثر است چون بر دندان کرم خورده بگذارد و میرزا بنصناد او با روغنها جهت جیبی اعضا و لذت جلاع  
 و مضمضه طبع او با سکر که جهت سستی لهات و زبان و حرکت دندان و نفوخ او حمت کشودن سرد و نافع و قوت از زلات مفید و مضره و مصلحش  
 مویز و کثیر او شکر ترش تا یک نیم بدیش در فصل است و روغن او که با عصاره او تربیت و بند و یا که او قوی خشک او را کوبیده در یک رطل آب  
 بچکانند تا بید و قوی رسد و یاد و قوی روغن زیتون بچکانند تا با سوز و صاف نماید محلل و در عرق در افع تریابی بارده صناد  
 و جهت جمع امراض بارده و قوی باه شربا و صناد نافع است و سوط او جهت صرع و در شقیقه مفید **عاقول** حاج است و کوند نوبت است  
**عاج** دندان قیل است و در انجا مذکور **عاقور** یا عاقور است **عاقور** از اراقون است **عاقور** سمعا ابو خلص است **عاقه** اللین عالی  
 است **عالموسیس** عالیست و در قانون در حرف عین ذکر یافته **عشیران** شامل نخاسف و بنجره مریم است **عجبر** زنجبیل  
**عجبر** اسم عربی زعفران است و مرکب از افعال میباشد و در دست اول فرم است **عجروس** اسم ریانی برد است **عکوب** و **عجب**  
 حاکم است **عقبا** اسم عربی سوسن سفید است **عقود** اسم بزغال که از کبکسال است **عرقان** بدست است **عقم** زیتون صلی است



**عشق** قبا و منته اسم عربی بناقی است بقدر قاضی برکش شبیه برک که در سطر و انبوه در ارض سیم گرم و خشک و محلل قوی و محرق و حصاره خشک کرده  
را چون بکر صفا کنند موی را مثل نوزوی برود **عشرب** اسم عربی درخت است **عجم** دانه الیور و موز و انمال آن است **عجل** کوساله است  
و در لحم مذکور خواهد شد **عجا** اسم عربی سطر و بنون است **عجکبیه** انا انگلس است و کونید حیل النبیل است **عجم** اسم عربی قسمی از خاکینه است  
که کونانمذ و در ضعیف البیض مذکور شد **عجس** بغدادی مرهونک نامند بری او کوجک مایل مبد و بر و تلخ است و بستانی این و در در و قوس  
تا سال باقی است در حرارت مایل با اعتدال و در دم خشک و نغضی در دم سرد و خشک دانسته اند و جالی جلد و جرم او قاطب و ابلطخ او  
مسهل و مفرور او باروغن با درام بعد از رفع پتیا مانع نکس و مطبوخ مهادی او با سرکه مقوی معده و بی نفخ است و بغیر که کجبه نفاخ و ابلطخ  
او جهت سرد و در سینه و مضمضه او جهت قلاع و خفاف و فروردن می عدمقشر آن مصلح فساد معده و صناد او با غسل جهت قروح خاربه  
و با سفیدی تخم جهت غله و حمره و متفان و بارک کرب جهت درم بستان و ایجاد شیر و مطبوخ او در سرکه جهت کتلیل خماز و او درام صلبه و باروغن  
کل جهت مقعد و درم حاره چشم و با تخم خرنوبه منق بشیره و رافع زردی رخسار و با اکل الملک و آب کجبه نزلات و سوخته او جهت سفید کردن  
دندان و استرخانیک چشم سفید و اگر زخردن او مظلم بید و مولد سرطان و خدام و بالی و محرق خون و با شیر مینما موکد استسقا و قوی  
و مفر و اسیر و مورث احتیاس جنین و عسر البول و مصلحش روغ کچو و کجین او بارک جهت در استعمال کوشن فریدم که است **عجس المرخم**  
نوعی از سوسن بری است و مذکور شد و کونید اسم علم است **عجس الماء** نوعی از غلط است که خرد الضفادع کونید **عجس** مانند شمش است  
**عجس حلی** نفع است **عذبه** بدال معجزه الاثنا است و در اشل گذشت **عروق الصفیر** بغدادی زرد و کونید و آن رخ بناقی است کیش  
شبه برک کیش و مایل کبودی و ساقش بقدر درعی و بارک و برشته و بر برک و کل او این سفیدی و زردی و آب کیش مایل سبزی و کیش  
مثل ششخاش و قسم صنیر او امیران است در سیم گرم و خشک و جالی و منفتح شده جلد و جهت برقان و استسقا نافع است و صناد او جهت  
و با نثر جهت سینه و زور او جهت خشک کردن ریه **عقیدین** و سنون او جهت در دندان و اکحال او جهت قوت  
رفیق و در همه جا جهت کتلیل او درام و قروح نافع و بغایت مفید و مصلحش لیمو و برنج و شیرش در درم و بدیش نامیران است در  
الصنغ است **عرا** اسم عربی زوایدی است که در حوالی اسم و زانوی است شیمی باشد و در مزاج و افعال مانند سیم است و وظیفه  
شد و سائیده او بقدر نیم درم با سرکه صرع رطوبی و با اسیر در جهت جمع سموم و کجور او جهت احتشاق رحم مغفید و کونید چون  
تیرع را بقصد رفع تیر از حوان جدا کنند رفع تیر ادی شود و مجرد دانسته اند و بلغف اهل شام نوع سفید بود فارغون را **عرا**  
نامند **عرا** سر و کوبی است و او از سر و کوناه تر و کوجک و نثرش بقدر فتنی و با اندک شیرینی و غیره از اهل است در سیم گرم و خشک  
و مقادیموم و با قوت قالیفه و منخ و در بول و حیض و منفتح شده و جهت در سینه و سرفه و معوض کردن اموات و ضعف معده و بواسیر  
و در درمی و ویدی و مدی و شکافه شدن عضل و در درم و جلد و طینج او جهت احتشاق رحم و صناد او جهت قطع عرق و بنویسند  
نافع و مورث کجبه سینه و مصلحش کثیر و نثرش کثیر مقال است و کونید نگاه داشتن مشتت عدد نثر او در سر باعث قبول غلطت در  
نظر است **عرق** آنچه از حبوب و کلها و ادویه سببه و مایه تقطیر کنند مسمی این اسم است و سریر النفوذ و لطیف تر از اصل آن خیر



دعوق ناخواه و اجتناب از آنهاست و دعوق شکر و دعوق شراب و دعوق نمک آن قوی ترند اصل او سریع الاثر و انار آن حرق خون و موت  
امراض حاد و مهلك است و دعوق که مخرب حیدره سوار است مذکور است و منافع قایم مقام شراب در بعضی انار از آن قوی تر و بی اسکار و در غایت  
فخر است **عرق بید** ماده اطلاق است **عرق کونث** ماء اللحم **عرقینا** اسم ریانی از بویست **عروق الصباغین** فوه الصبغ است و کونیا هم عروق  
الصفا **عروق الزعفران** عروق الصفا **عروق الحمر** فوه الصبغ است **عرق کسکری** اول ریشه نباتات است **عروق النبط** مستحباب است **عرق الشجر** اسم  
جس صومع است کونیه مخصوص علك البطم است و جمعی مخصوص فلفو نبات است **عرق الخبال** قفاست **عرق الحمر** باصطلاح السیران موقوف می  
انسان است **عرق العروس** طلوع است **عرق النور** بلبش نام ذریه حروف است **عرق الفالوج** بلوغت بعد از نصف اول ابو طلح است **عرق الكافور** و **عرق**  
**الطيب** زینب است **عرق ارقوان** است **عرق الصفح** کبر است **عرق الخمار** رخ ابجاست **عروس** بلوغت اکیان کبر است **عرق السوس** و **عرق**  
**دارم** اصل السوس است **عرق قریب** عرق بری کون است **عرق بری** قسم کویک شترین است **عرق اسمعی** باد بخان است **عرق مضان** اسم  
عربی ضد قوادخوارا کراد است **عرق السینل** بلوغت مهر ششین است **عرق ساریس** **عرق صف** کما فیطوس است **عرقض** اسم درخت سرد است  
و طعم و الرائحة از زبان خرم آنزه اند **عرق بهاسم** فارسی عرق شکر و نارنج است **عرق حبک** **عروسک** اسم فارسی طنبوس است  
**عروسک سبز** فارسی حبک است **عرق الکبیر** و **عرق الصغیر** قنطاریون کبر و صغیر است **عسل** بفارسی کنین نامند و بهترین آن صاف نایل  
بهر خنی و دوام دار است که با آنکه صحت و خوش طعمی می خورد با و بعد از آن سفید و زرد و سبز و سیاه و خشک و تر و کهنه است که زیاد  
رود و طعمه باشد در غایت صحت شها و موت خون و حرق اخلاط و مهلك اند و غسل خام مهمل اخلاط از حر و حرک سرد و فواح و موافق  
معده و در دکان و در مصالح غذا و در جلا و حد قوی تر از آنش دیده و هیچ قوی است و غسل کف گرفته را نفوذ و نضاح و غذا **عسل** شتر است  
و بی نفع سرد و بل مسکن سرد است و مجموع آن در خورد کم و در اول آن خشک و جالی و مقطع بلغم و رطوبات و معوی جوهر حرارت  
و جاز رطوبات از غوی بون و مفتوح و سهیای که با و تریاق محمود و حافظ است او در رساننده آن با اعضا و جسم فضول داخلی و  
بیر و معده و جگر و سینه و استفا و یرقان و حصا و عسر البول و فالج و لقوه و نمال آن و انواع ریا و تقویت شها و باه و مغزو  
او با عرق اعضا و در بول منفی قرص منانه است و با الحاصی که مخصوص تشنگی و قی کردن با آن جهت رفع حرارت خون و محمود باره و بار خون  
شونیزه مفاسل و تقویت باه و جگر و با آنزه جهت رفع ضرر و کزیدن مکروان و اکتحال او با اسباب جهت دفع و باض و حکم و حر  
نزال آب و با آنزه جهت ریا و حر و رطوبت کوش و تقیه حر آن نافع و با عذبه جهت تقیه زحمها و بردن کونث زیاد و **النسایم**  
آن حر و با نونش در جهت صهی و طلا و او حافظ جهت از فساد و مانع تحفن کونث و بیه و حرارت و حافظ قوت سایر اشیا  
و با بر کردن جهت تکلیل او رام و دفع کلف و محول او جهت عسل رحم زبان نفسا و صنادش جهت رفع خل و رشک و قوی کردن **عسل** کعبه  
حمام کمر تقیه نماید و با آنزه جهت کوش و نضج او رام و با آنزه و نطویل و کرسه جهت السایم حر اجات عمیق حرکات سائر اشیا  
جهت قروح و زهرات و تقویت دندان مفید است و مطبوخ او با نونش جهت رفع انار صربه و قویا و غرغره او جهت کای کردن چکر  
جراثیم طلق و لوزین و حنظل او با آنزه جهت قرصه امعانی عدیل و مضر محرورین و سریع الاثر **النسایم** مصدر



و منافع حار و مصلحت سرکه و کشمش و زرد پویش و آب میوه های ترش و قدر ترش نازده مفال مد بش دوشاب الکوری است و از خواص بجز بر سر  
که چون زن حامله این شربت نموده ناشایسته باعث معض گردد و در غیر حامل این اثر مفوق است **عسل اد** او مای است و مذکور شد **عسل طرز**  
شیره نبات است **عسل** همی بیخ عطینا است و صنف اخیر بجز هم را نیز گویند **عسل** شامهای تازه رو سیده بخار است که هنوز سخی نشده  
باشد **عسل لبنی** میوه های است **عسل القصب** است که است **عسل التبادر** رطوبت سیاهی است که در جوف ملا در است **عسل خشک** حاک  
الحمین است و مذکور شد **عشبه** محقق عشبه النار لغت اندلسی و آن با همین بری است و در طبیان گفته است و مغزی او قوی تر و با همین بری بسیار  
و لا باضعف الملائکه و تجر سیده و طریق جوزان عشبه در کور است مذکور است و جمع کرده او را در همه مواد نایب مناسبت صفتی دانسته اند اصلی ندارد  
بلکه مفصل فرزند و صاحبان علاج بسیار سرد قوی تر از جو حبسی و در سایر امراض از همه چیز از او زیاده بر نفع است و مغفوف او در زرد پویش  
که مفال انبابت تا نیک میغیره و زیاده بر آن همه مفصل فرزند بجز در بعضی امراض جوهر او قوی تر از طبخ آن یافته است و صناداد باطل است  
تا کین زرد پویش و کخل او را مینماید نافع است **عشبه السباع** که است نفع کاوست **عشبه** در شکر العشر که است **عشوق** بلغت حجازی است  
مکی عرض الوری است و بعضی گویند مرد است و این تلخ است که کبای است بر کش شیره بر کش و سرخ و خوشبو و عروسان استعمال می کند و مغزی  
دانسته است **عشق** نباتی است مثل لبلاب و سایر که در کوشنهای او نفع است از لبلاب قوی تر و در از تر و بهر درختی که بجز خشک کند لهذا  
عشق مشق ازوست و بخش شکر و از آن کو چاک تر و در تکمین گونا مند و بعضی اطباء این زمان تخم او را گوشت گفته اند **عصی الرعی** کبیر  
و صغیر است و کبیر و صغیر داده و بفارسی کبیر را سرخ فرزانه تخم و ساقش سرخ و برکش مایل محفشی و در باغبان بسیار است و صغیر او را در کباب  
حاک تره گویند بر کوب و ساقش سرخ و کبیر از کبیر شمش سفید و کویا خاکستر بر کبای او پاشیده اند و تخم هر دو قسم او در زیر رگها و پوده در  
کبیر او را صغیر قوی تر و در سیم سرد و در اول خشک اند و در اول سرد و در اول مسکن حرارت باطنی و ظاهری و قاطع زرق الدم  
و این او قاطع حوض و حمت و در معاد لغت الدم **عصا** هم از بی و قوی صفراوی و بیهای دوری و صناداد است **عصا** حمت یاد سرخ و در ام  
و منع انضام او را حتما تازه نافع و حمل ان قاطع حوض و مضر به مصلحتش بجز قدر ترش است از او نافع مفال است **عصفور**  
بفاری کجنگ و برتری سرخ با مندر بری و ابله میباشد در دم گرم و خشک و بری او از ابله با پس تر و محرک است و سخن برن و موافق مرطوب  
که ریاح در ایشان تو گویند که گوشت آن ملین طبع و جسم او قاطع و جهت استسقا و قالج و امثال آن و ضعف مکر و برقان و صغیر  
خصوصا مغز و تخم او که در وقت استخوان کبیر نفع است مفید و تخم او در همین برن بی عدل و مغز او با رزده تخم هیچ ناه و تر و حمل او  
باشه است باعث سرعت حمل زنان عاقر و خون و زبل او جالی مباحض عین و زبل ان جهت کلف و تا ملین معده و مضر محرورین و مصلحت  
است انار و امثال آن و استخوان ساسنه او مقوی معده و جهت استسبال نافع و ساسنه ان نفع است که مضر احتیاج است و چون بوی  
معدود کجنگ را با کرده در نیکه کوشن گذارند در حال درد آن مسکن کند و جگر است و چون مجموع او را از بوی با کوبده سوای سوسه  
در ایشان زرد پویش را بوزن زیاد ترش ملس غسل شده شود نگاه در روغن کوشن مانند همین نوعی است که در حوض و لغت و جگر است  
**عصیر السبلان** است **عصاره سوسه** رطوبت سوسه است **عصاره** از شیره نبات است اعلم از آنکه خشک کنند یا نهند و هر یک در ضمن

مرسا

اصل



اصل آن مذکور است **عصب** و **عصاب** شیطان است **عصفر** ارض است **عصفری** باد آورد است **عصفیه** تمیمی گوید بلغم شیطانی است  
**عصب** ریحان سلیمان است و گویند فوس است **عصب** نوار است **عصاره** چنانچه شود **اقیون** است **عصاره** القراطاق یا **عصاره** **مانیاسیا**  
**مانیاسیا** است **عصفور الشوک** نقر است **عصفور السباح** صفراغون است **عصفیه** خرمی زرد است **عصفور الحیه** خطاف است **عصی** بر مس جلوه است  
**عضلان** خشی است و گویند سفیل است **عضاه** نضاد و عجم است **عضبات** اسم جانوران کزنده است **عضابه**  
**ضبت** **عشرش** خطی بری است **عطشان** دنیا فوس است **عطب** قطن است **عطفل** بهراج است **عطاره** اسم نهلی اسبل رومی است  
**عظم** اسم عربی حمار و خشی است **عطر منجم** المسم است **عطار** بلغم کبیران روح تویناست و بعضی زین را با بن اسم می خوانند **عظم**  
بفاری استخوان و بر ترکی هم می خوانند و اکثر فوس استخوان حیوانات در ضمن اصل آن مذکور است سوای استخوان انسان که در خصوص بهترین عظام  
است در دوم در در اول هم خشک و سوخته او در آخر هم خشک و شتر است و جهت صحرای سیده او و جهت عرق انسان و مفصل  
و اسهال و قطع نرف الدم نافع و جهت ربع بشری که شاران نه اند جز در السنه اند و ذر و جهت ناصور و اکثر جز است خصوصاً با اند  
صبر زرد و پشمیدن سوخته کزنده آن با سنگی جهت گرم سیر و با غسل بغایت معوی باه و ذر و آن جهت فروغ اعضا و خصانی و با بر  
جهت سوختگی اثرش و با باد شتر جهت نازک و غیر آن نافع و قدرش بیشتر است و کله شدن دندان سیاه انسان با استخوان بال  
است هر دو در زیر سر با هم موجب عدم بیداری او است مادامی که بر بزرگند و با خود داشتن آن و در زیر سر کزنده شدن نافع احتلام است در وقت  
کردن کله سر در برج کبوتر است کثر الالبان می شود و چون دو دندان شمس مسک و کبره را در میان جمعی بنده از دندان نه اند با  
خصوصاً کرده می شود و چون استخوان مسک را بجای استخوان آدمی که شکسته و بر طرف شده باشد کزنده الالبان می یابد و صناد استخوان  
نیست با صبری ریش لوزه می برد و در دفع زخمی عدیل است **عظم السبق** عرب است **عطاب** اسم عربی سالامند است **عظم** گیاه است  
و در کله زنده کزنده **عظا** نوعی از صدف است **عفصج** نوعی از بلوط است و بکوشد **عفار** اسم عربی قطل است **عفص** بفاری  
در در اصل درخت بلوط است و در بعضی بلاد کیمیا بلوط بار می برد و کیمیا ساز و در بهترین او نمبری سوراخ و خوش تا سوراخ  
باقی است در دوم سرد در سوم خشک و قافیه و جابرس حضرت و اسهال و عرق و طبع او جهت سیلان رطوبات رحم و سفوف او با زرده هم  
جهت فروغ اعضا و اسهال کفنه و صناد نخچه او جهت جمع ادرام معقد و خروج آن و دفع بد بوی عرق و با بر که جهت قویا و باد سوراخ سیلان  
و بر اندن نا و اطفال نافع و سوخته او قاطع سیلان خون از همه اعضا و مجفف قروح و مانع کله و اکثر سنون و مضمضه طبع او جهت  
فلاع و تقویت اند و دندان و گرم آن و الکمال او جهت دفع و سلاق و حرارت او جهت سیاه کردن موی و حکام رنگ در ادمه و سرد  
او قاطع رعا فست و مفر سینه و حلق و مصلح کثر او شترش کیمیا و بد بکش بوست ناز است **عقیق** بهترین او منجم و زرد  
سفید است در دوم سرد و خشک و سوخته او لطیف تر و معوی دل و مقه سده حکم و سیر و زنده حصا و رافع خفقان و در  
و ذر و او قاطع نرف الدم جمیع اعضا سوخته او معوی لته و رافع حسنی آن و دندان متحرک معوی باهره و اکثر شری او است  
جهت در نظر خصم و استجابت دعوت است و مفر کرده و مصلح صمغ و شترش تا میزیم است **عقرب** با صلاح کبیران است







بمیزان او را در حال نفث الدم و سلیان هم و محقق و مبرور و معوی اش و عصاره مسحق بر کوساق تازه او با اندک صمغ جهت جمع امراض خار و راه  
حش مخصوصا و تود و مو و در ماخته نافع و کشانیده و دل و الیام دهنده زخمها و جابلس اسهال و فوصلا و خون است و جهت تسریع تسخیر و فاسد  
بزرگ و جهت قروح لته و قلاع و در بوی دمان و شامیدن از باکلات در حین تبض یا نفع محل دما و در کرب او مانع زیاده شدن اکل و نما در دفع زخمهای  
سرو و لایکی حدود و سایر و معوی معده و مانع انقباض او ایوان و ثمر او قانض بر از سایر اجزا و معوی امعا و رخ او بر زاننده سنگ کرده و نمائنه  
و طبع بر کثرت سیاه کننده بوی و مضر کرده و مصلحتش شکو و قدر ترست از عصاره و شکو و لوت در نیم است و قسم کوهی او بسیار کم خار و ساقهای  
او سفید و ثمرش نایل بند و برود در افعال مانند غیر جلی و شکو و او محلل است **علیق الکلب** بناقی است بسیار بزرگ است از علیق و درخت مور در سرش  
عرض تر از بزرگ بود و در آن خنای او با خارهای صلب و کلس سفید و ثمرش مثل زیتون و سبز و بعد از رسیدن سرخ می شود و در جوف او خنری مانند نیم  
جوف او مهلک و در الیام جراحات حر و البته اندک و مستعمل از آن ثمر است که جوف او را پاک کرده باشند و طبع آن با شتر افعالت قانض طبع و  
بول است و کل او سرد و خشک و قانض و مخفف جهت اسهال دموی و صفراوی و ضعف معده و در نفث الدم سینه نافع است **علق** بفارسی زبو  
و دیو و برتری سلوک مانند گرم سیاهی است بعد از شش و آن بزرگتر و با خط طاسر و در آنها در زمینهای متعفن بهم میرسد و در دفعه و اعضا ضعیف و  
که قابل نجس نباشد مثل ملک شام وین دندان بول نجاست در دو دم و در خشک سوخته او جالی انار و مفتحت است و قطر او را با روغن  
جهت حرق البول قرحه نمائنه حر و البته اندک مسحق او با صمغ محقق بوی و لعون او با عمل محلل خنای و طلاء بخند او در عرض زیتون جهت  
کردن قنصیفات مؤثر و صمد سوخته او با سرکه یا آب سنج جهت منع رویدن موی که گنده باشند جرم است **علیق القدس** علیق الکلب است  
**علک** اسم خنری است که قابل مضغ باشد و از نیم بزرگتر و مثل سفوف مصطکی و امثال آن **علک الانباط** علک الطیلم است و سحی ابن عمران گوید  
صمغ درخت است و در مضغ مثل صمغ **علک الطیلم** بفارسی سفوف با صفهان قندز نامند و آن صمغ درخت طیلم است در اخروم که در خشک و محلل  
و لطف و در رواج معوی نافع و با اتفاق حکما و یونان و در دم در جمیع افعال است و مصلحت است و شتر او با غسل جهت خنهای باطنی و با  
سردی در زخم عمیق نیم جهت تسکین اعضا بهتر از مومیایی است و در دفع اعیاد چون یک او فیه بیه کرده بزرگ قدر مضاعف کند از  
و مجموع از در شب وقت خواب بوشند جهت صفقان و سردی رطوبتی بی عدیل چون ضما و گنده جهت کس ناخن در درم عصاره و اتفاق  
مغز خنص با قدری شرف حر است و نفع **علک الطیلم** جهت تغذیه زخمها و گوشت آوردن و جد خار و میکان و در طو با غایره از بدن  
زیتون جهت تحلیل او رام و سفوف غنصل قوی کردن عضب نافع و قانیدن او جهت جذب بلغم دماغی و تحلیل رطوبت معده و تسخیر حلق از اعلا  
از مفسد و مضر خوردن و مصلحتش کجین و کوبیده مضر عصب است و مصلحتش غسل و قدر بیشتر است **علف** طیفیون است و کونید است  
**علف** بنده اسم فارسی ماسقودون است **علو او علفی** اسم صردنیات است **علس** سلک است **علوق** بناقی است  
**علک یابس** قنونی است **علک رومی** مصطکی است **علف** رطوبت است **علقم** اسم حسن نباتات بلخ است و کونیدم از در وقت  
الحار است و بعضی کونیدم حنظل است **علم** بلغم الکیران لذیذ است **علوق** قس خازی است **علسی** نبات صمد است **علک** خنری  
است **علجار** قراح است **عمر و کرس** است **علاج** نوعی از خنریه است که با تخم او خورند **عماد** بنک است **عسبر** رطوبی است



که مانند موم مایه و قهوه می شود و از زبر نای دریای عمان و بحر مغرب صین در وقت خرد دریا داخل بحر می گردد و صاف او بر روی هر اثری که بر کوه  
 مجتمع و با بل سبوری می شود و او را ششما نامند و این مخلوطی است که در کتب کج نقل در قوامی نشسته و صفی می و سیاه می باشد و غیره نماند  
 و بهترین او شهر مایل سفیدی است که با وینیت و خوشبویت باشد و بعد از آن مایل با زنی و زودی و مایل مصری و زبون نرین او سیاه صفی می و قهوه  
 بلعی است که مایه اثر او زود و زود بهجت اصل او کرده باشد یا آنکه از جنبه افراط زبر نای نشسته باشد و از شکم او بزبون آورده باشند و مصنوع او را که از  
 لادن و کج و موم و غیر سیاه با وزن مخصوص ساخته باشند از غیر مصنوعان نفوذ بسیار مشکل است و فاصل او در خاستن منقطع می گردد و غیره در موم  
 گرم و در اول خشک و حافظ ارواح و قوتها و بغایت مفوح و محرک است نه با و باه و مفوح سرد و اعاده کننده قوتهای که از اثر سردی او ابراج حکم شده باشد  
 و یاد زهر سموم معقوی محل معاجین و ترکیب و با الطبع رافع امراض مایه و دماغ و با خاصیت رافع امراض حاره آن وجهت جنون در نلالت و سفید و در  
 سینه و گوش و بینی و سرفه و ریه و نفقان و عشی و قهوه شش و ضعف دل و معده و بجز در استسقا و برفان و درد معده و سیر زود کرده در باج و فاج  
 و لغوه و غشه و مفاصل و عرق النسا و تقویت حواس و اعفاش حرارت غریزی نافع و مداومت او مایه اصل جهت اعاده باه مایه پس و طهارت او با  
 و روغنهای حاره جهت تقویت اعضا تناسل و تحریک باه در بر اجلیل باعث شدت لذت جمیع طرفین بجز افراط و شکر که با یک او هر روز نماند  
 جهت درد معده و دم معده صید و قدیم حجر و کج و او مصلح هوای و باهی و کزبانده هوام و بومیدن او در جمع آموزند کوره قوی الاثر و باعث غلبه  
 خون و وقت آن بود که شری در محرومین و مصلحتش کافور و میوه های سرد و تر و سوسوط او بار و عثمای حاره رافع امراض مایه و دماغی و سده آن  
 و گویند مضر است و مصلح او صمغ عربی و زرد نخعی مضعف روح کندی است و قدرش بیشتر که آنرا و کیمفقال او که با دو جنجان منفذ می نماید  
 عربی بسته دفع در یک روز خورده شود و نفوخ او که مستی آرسد و بدیش نوزن او متکدر در عفران است **عنب** بقراسی الکو و کوبند و سبزی از دم  
 مانند بهترین او شیرین و نازک است بزرگدانه کم تخم است در اخواب گرم و تر و در غذایت بهترین میوه با و بغایت مستمن بر آن معتدل  
 افراط غلیظ و صاف کننده خون و مولد خون صالح و جهت افزودن به کرده و رفع مواد و احتراق خلط نافع و مصلح حال سینه و شش و مضر معده  
 رطوبت کجی و مصلحتش زره و رازیانه و مفسده جگر و سیر زود و نوج کجی و مصلح آن تخم کرفس و ملین طبع و مورث استانی و مصلحان سینه  
 مای ترش است و آب سرد بعد از الکو و بغایت مفید او و مورث استسقا و پتهای عفن است باید بعد از چیدن او بود و روز تناول نمایند  
 و مابین دو طعام خورده شود و دانه در دردم درد خشک و مولد ریح و مضر معده و امعا و سوسخته آن جهت بر احاد و صلابی با صره و رطوبت  
 نافع و پوست او مولد ریح و بسیار رطبی الا که در است و انکو و نارس و عطف مایل سردی و کثیف است در روغن الکو که هرگز آنرا منتظر او را در  
 زنون جوشاننده صاف کرده باشد و یاد در آفتاب پرورده باشد بغایت محلل اعیان و صحن و ملین جلد است **عنب الثعلب** بقراسی  
 الکو و سبزی خوش از وی نامند و در صفهان باج زری گویند و انواع میاست بهر یک بری و لبانی و هر یک از نوع نر و ماده میاست  
 و قسم نر او کالج است در لبانی و قسم زهر جلی می کالج منوم است و قسم ماده بری را عنب الثعلب محین نامند و قسم ماده لبانی که بغایت  
 مغزی و نازک است عنب الثعلب معروف است و از مطلق او مراد همین نوع است نبات او مابین بنج و کبکاه و بر شاخ و برگش مایل  
 بسیار می و عریض تر از برگ کتان و دانه او زرد مایل سبزی و از نخود کویکتر و با آنکه شیرینی دلخواه است و تخم او سفید و بقراسی



وقسم پایه از غیر استعمال است در دم سرد و مایل خشکی و زرد بعضی در اول سرد و ترو مستعمل دانند و مست رافع و مبرود و ملطف و با قوت قابضه و مسکن کشکی  
رافع اورام حاره و چهار اوقیه او را با شکر محلل اورام باطنی و امراض احشاء و مسهل صراط اری و رافع مغض و زجر در دم مقعد و استسقاء حار  
و قهقهه اجمت بخون و شری و تنقید معا و صناد و اجمت در دم مقعد معده و الهتانات و سایر اعضا و اورام حاره و باد سرخ و سوختگی التور و خیم  
آله و قوع ساعیه و سرطان مقعد و درد سرد و عصاره او جهت تقویت با صبره و فرزند او جهت رفع سیلان حیض و طهارت و طلا او با مالک جهت  
حر و کله و بان جهت غز و بار و غن کل سرخ و سفید جهت جمع اورام حاره و غرغره او جهت درم حلق و درد دندان بغایت مؤثر و کجوز  
و نطول او جهت نزلات و قطره او جهت امراض گوش و بینی نافع و کونیه مضر مناسبت و مصلحتش فزودیش کالنج و زرد بعضی طباطباق قدر  
شترش تاخ مسفال و در مطبوخات ماده مسفال و از آن آب با مسفال است و آب غیر مطبوخ او بغایت معنی است **عنب الثعلب** جن نبات او را  
راک مثل ککوبی خار و ده دوازده شاخ از یک ریشه میروید و بقدر درعی در اطراف شاخها علقای شبیه بیوتون و زبرک تر از آن و عریض و با  
زغ مثل بار درخت خار و بعد از شستن غلاف شکوفه او سیاه و نمزش شبیه کجوشه و در آن ده دوازده دانه سیاه و سست شبیه برادر بوق و  
بخش سفید و مطبوخ میان تپی و بقدر درعی و متشکل که چهارم سرد و خشک و کرم مسفال او بغایت کرم و زیاده از آن تا چهار مسفال کشنده  
است و در صناد او اوجاره استعمال او جانز داشته اند **عنب الدب** برتری حر در اغابی گویند درخت کوهی است از ماده مشابه از او بقدر  
و شاخهای او بسیار مایل زرد و قری و بی خار و برکش مثل برک انار و مایل به سبزی و نرم و نمزش بقدر کتار و خوشه در او مثل کالنج سرخ  
و در جوب او چهار رخ عدد دانه کوچک و طعم او با شیرینی قلبی و تلخی و بار و جهت و قفص دکاشن زرد مایل بسبزی و از جنس زرد است در او اول  
و خشک و رافع نفث الدم و بخش مایل سبزی و بسیار مجفف و جاذب و محلل اورام است و بیطاران پوست او بلاد در دم دوا می گذرانند تا چهر  
آورده به بنود ماده او را بر کدر نشت ترو نشه بر کشند و از آن کوچک و غیر خرمی و بیخ او خود بری است و سایر اجزا او با ستم است و بلاد  
کران و شیراز کثیر الوجود است و برنگ نامند و برک او مسکر است بخلاف بیخ او **عنب الحیه** شامل نمز فاشرا و نمز کرم است **عنکبوت** بقدر  
کافور و برتری او بخاک نامند و اقسام بسیار است و در خانه نامی باشد و سایر اقسام رانامهای مخصوص است مثل  
شبه و رینا و غیر آن و مزاج همه سرد و صاف و مسحق و عنکبوت مانع اورام جراحات و مطبوخ او در روغن زیتون محلل اورام و بار و غن کل رافع  
گوش خار و تعلیق یک عدد او برابر و کجوز آن رافع است و در دم مقعد قاطع نرف الدم جراحات و عروق و مانع درم جراحات غیر عمیق است  
و چون کبر که بر کرده در ابتدا در مل صفا کنند رافع آن می کشند و جرب است و سوخته او جهت صلا با صبره و تقویت چشم و منع قبول مواد و حمل او  
بناوشند در جهت بر سفید است **عماب** بهترین از رسیده و بالیده شیرین است و خشک او بهتر از تازه معتدل در حرارت و برود و مایل  
برطوبت و قوت او تا دو سال مافی است و طبعش اجش و مسهل اصلا و رقیق و منضج غلظت و رافع خشونت سینه و حلق و او از صاف کننده  
خونی و مولود خون صالح و مسکن الهتانات و تشنگی و صدمت خون و جهت سرد و در کرده و دمانه و سینه و او ارض مقعد و عصاره مزاج جگر  
و باکسین جهت شری بی عدل است و اکثر او نفاخ و در بر فم است و مصلحتش شکر و مویز و مقلل می و مصلح آن عسل و او در با صبره  
درد سردین طاریت شکر و برکش مؤثره و لایحه یکدیگر که تخمیر طوم نموان نمود و شتر آب بطبخ برک او هر روز غرطل با قدری شکر



در عرض خود زرافه بن است و مجرب و زور خشک او در دفع اکله و قوح خسته مجرب و خصوصا چون بعد از اظلام کردن غسل دروغا بنده و پوست شانه و جفت او برهنه  
و با سفید است قروح خسته بی عدیل و شتر شاه چوب او در دفع حله و جوش و سحج و طلار او جابر شکلی اعصابه پرون رفتن و حرکت کردن است  
است و شتر عیال سائیده با دانه او در دفع قوحه و معاد و صمغ او با سرکه جهت قوبا و با دونه سائیده به تنهای جهت امراض چشم مفید و قدر شتر  
بجاء عدد و بیش سیمان **عقود** چشم خسته است و عاقد جمع آن و اسم مخصوص نباتی است بر شاخ بقدر شتر و بر گش مثل بر کس  
و زیزه و بی شکوفه و خوشه او سرخ و معلو از تخم و در یک شتر سداب سرد و خشک و مقوی اعصابه و مانع از تخن مواد با اعصابه و صداد او در دفع حله  
و التهارک و مسکن جرت خون و صفراست و قدر شتر مثل نام دریم **عقم** بلغمت و یام مکان در او شتر نامند و از شتر جنهای در شترها مورد و غیر  
نبوتیم بر گش سبز با طراوت و انبوه و کوچک از بزرگ دام و کاش سرخ و خوشبو و خوش منظر در دم سرد و خشک و مقوی معده و جالس اسهال  
و سلسله نازق دم و حیض است شتر با و صداد و حمل او و حاسیدن بر او مقوی دندان و لثه و صداد او و زور او جهت جراحات تازه پاک است  
**عقرب** نفع اول بزاده است و در مغز کور شود **عناق** بر غاله است و در صدی مذکور شد **عزب** سماق است **عجب الحن** فاخته است **عجده**  
عجم الریب است و جمع دانه آثار را مثل است **ععضل** اسفلی است **عخران** اذربوست **عقیلی** اسم یونانی شتر است **عندم** بوم است  
و زرد جمعی دم الاغین است **عنفرا** اسم عربی مرزنجوش است **عنزروت** از زروت است **عوسج** قره بر جهت انار و بر خار و بر گش تند و با بل طول  
و شترش بقدر بخودی و سرخ و در درخت سار میماند و نمکی در نزد قومی از عوسج را بر ک مایل سبخی و خار او بیشتر و صفا چهار روز میماند و شترش عرض  
و با علایق و مجموع او در اول دم سرد و در آخر دم خشک و سخاو را چون هر روز بقدر یک او قریا یک طبل آب بچوشند تا به نیت رسد و صفا او را  
نبوت میجویند مجلس عمل میکند و جهت خدام مجرب است و در دفع سودای سوخته است و شتر است که در روز قبل از آن سینه باج بکوشند  
تا دل نماند و زور سوم طنج مذکور است و تا چند گاه به سوز عمل کنند و باید روز دیگر شتر را که روز جهت انجام روز و مولف مذکور است  
مذکور است قروح اطبه و جزر و حله در دفع انار بهتر از جوسی است است و عصاره تازه او جهت جرب صفا و صداد که تازه او جهت  
و با حاکم جرب و حله و عصاره خشک کرده او و طنج بر آن که نمک قوام رسد جهت جمع در دمای چشم خصوصا با سفیدی هم رخ با سه  
بی عدیل و قروح بر ک تازه او را جهت پراض مجرب است البته آن چون کفکف مکر کنند و چون سخاو را زیزه کرده با مورد سوزانند جهت قروح  
و امراض مقعد و منع زیادتی قروح خسته و رویانیدن موی سر است و شترش در جمع افعال مثل بر ک و قاطع نرف الدم و اسهال  
مضر سبز و مورث قویج و مصاحف کثیرا و بالخاصه عسل سبخ او بر صفت خانه و دروازه مبطل سحر و با خود داشتن مورث جاه است  
**عود** اسفلی است و با اصطلاح اطباء او از چوب درختی است که از جزایر صین و هند خرید و گویند بعد از قطع درخت  
مخصوص مدنی در زمین رفتن می کنند تا به صفا مذکور است مقصود او آنچه زیاد در خاک مانده باشد شست و سبک و مقصد میباشد  
و او را مولد قمل دانسته اند **عود قاری** نوعی است که احتیاج بدین ندارد و اقسام عود هر یک اسم بلدان موسوم اند مثل سمندوری و  
و غیرها و بهترین او سیاه و صلبه و براق و خوشبوی تلخ است که در آن شند و آن منبلی است و قاری و منبلی کم رنگ تر از آن و  
سمندوری را دینت غالی و بیری و جلی او با خط طاسفید اند و هر چه بر روی آن است فاسد است در آخر دم گرم و در دم خشک و قاطع

لس

انام



اقسام نام و در قوت معده بی بدیل و مفرح و لطیف و مفتح سرد و محلل ریح و مقوی دماغ و دل و حر و حواس و اعصاب و احتیاج طبع و رافع طبع  
 و عروق و دارا بول که از برودت و رطوبت و ضعف مشابه باشد و باضم و حافظه صحت حوامل و جنین و صحت و نفقان و مفرح و مقوی نفس  
 استفا و غشی و غشایان بسیار و تقویت باه نافع و مطبوخ او با نثر است که با نثر هم سوم و کجور او محلل رطوبات دماغی و طهارت و شش و باک مفعال  
 است **عود ری** پنج قسم ماده غلبه است که ترکیبی مردار اغشی نامند و در کرمان بسیار باشد سسطری ساعد و از درعی زیاده و ابلق و باد  
 و خوش بوست و در افعال بسیار ضعیف تر از عود هندی و بدیل او می شود **عود الحیه** دوامی است که او را نمون فردی ذکر نموده و قبل از کوشی مذکور  
 ساخته و آن نباتی است که از برودت و سودان خرد و شیشه سیوسن و شش شیره باصل السوسن و باصله و خشونت مانند عاقره و قحاح و تند تلخ  
 در سیم گرم و خشک و تر باق جمع سموم و نگاه داشتن او باطبع کزیدن جمع هوام و چون مار دارنده او را بپزند و حرکت از او ماقط کرد و مفرح  
 و مقوی حواس و محلل ریح و غلیظ و در همین مطبوخ او در روغن زیتون رافع عروق القسا و دردهای بارده است در همان ساعت و شش نیمه مفعال  
**عود الوطاس** نزد بعضی کنیز است و نزد جمعی بخی است بقدر آنکشی سرد و سطر و طوف دیگر با یک یا نیمی و تیره رنگ در درون سفید و شش خنای  
 کلاه او بار یک و نیمه و شیشه کلاه بر یک سلف در کیش شیشه بر یک زیتون و قهوه او که چکد و شیشه یا لونه و شیشه و عطسه از زنده و بر طاران در جها  
 دو آب استعمال نمایند تازه او در خردوم گرم و خشک او در خردیم یا سوسن و موطش قوی و جالی و محلل و صداد او رافع شش و کلف در بر صحن  
 تحت جلالت **عود الیسیر** نزد جمعی جوایا خوردن است بسبب صحت او در سرد و لادت و بعضی کتب قضای حوائج و پیران خوب خطی است  
 محله و قوی ارکاد است **عود القرح** نزد بعضی عاقره و خا و نزد جمعی روح است در برخی گویند میخی است با جدرت و بنا او شیره از زانه و بقدر  
 نامی و شش خنای او مثل پاپاس عر لیس در شام بسیار است در سیم گرم و خشک در جمع افعال مثل روح است و در بعضی خواص مانند عاقره و قحاح  
**عود الخور** عود قاری است **عود البرق** در ششگان است **عود البج** اسم مغزنی از غنسی است و نزد جمعی فاوایا و نزد بعضی ما میران و بعضی روح است  
**عود سیاه** بسیار است **عود بلسان** متشاح در بلسان است و در بلسان مذکور شد و چون بالفعل مفعول است شش در خنایان را بدل میکنند  
 در وضع افعال زبان ضعیف تر است **عود الفالوج** ابو حلیه است **عود الوج** روح است **عود صلیب** فاوایا است **عود الدرره** حرورت است **عود عین**  
 صوف است **عود عینون** متا و لیدی در مغز کثیره او بود ساق و شش خنای او با پین سیاهی سرفی و در از بار یک و صلب و علو از بر کزنده بنشیند بر کزنده  
 در برخی کلی بر و بقدر زده می و ما بل سیاهی بسیار تلخ و بعضی او را از اقسام نامی زهرج دانسته اند و اول سیم گرم و خشک و مطبوخ تازه او با  
 مهبل بلغم و سودا و حر در در مغز و بیغایت مورت کرد و مضر است و صنف دیگر او شیشه اول و شش خنای او در از بر و ما بل سفیدی  
 و گلشن زده است مهبل سودا و بلغم بیغایت تر از اول و جدرت و مفاصل و امثال آن نافع و مغزی و مصاحش عذاب السوسن و شش تا دو در سیم است  
**عود الدیک** بیغایتی چشم خردس نامند و آن است سنج و صقلی و بر اوق و در و ما بل بهی درخت او قریب درخت فلفل و خوشه او شیشه  
 بلغم در جبال کن از زنده و بعضی غیره است در سیم گرم و در رطوبت شکی او اختلاف کرده اند مفرح و مقوی اعضا و بیغایت مقوی باه و مولد  
 کجی که کثرت جماع موجب ضعف نشود و حافظه و قوتهاست و باطبع سیری و خرد و عظم معون بلوکی و حافظه الصحت و مصلحت و خوردن و مصلحت  
 کثیر و شش باک مفعال و با بدیا شیره تازه و تر کجین شکر استعمال کنند **عود** بکسر اول نباتی است کوی و شش خنای او بی بر و کل دارد

و مقوی اول و دماغ و سوسن و در جلاله دندان و چون در مطبوخ حور و در آن  
 و مصلحت کثیره و کافور و در مطبوخ سوسن و مقود مصلحت مفتح  
 و اول است

گویند  
 بسیار است



در رفع جراثیم نوری الاثر است **عین البدر** اسم مغزی اذان الفاروجی است در افریقیه کجک عرق النساء استعمال میمانند **عین البقر** اسم نوعی از انکوز  
و بلغم مغزی نوعی از الواست و اقوان نیز مانند **عین الاعلی** اقوان است **عیب** اذان الفاروجیست **عینیه** بلغم اندلسی الحام است **عین الطمان**  
سیان است **عین الحجل** بلغم شام قسم صغیر اقوان است **عیدان** چشم شاخ بنات است و بلغم شام در ششخان را نامند **عیرزان** زرد  
جانی است **عیشام** اسم عربی درخت غریب است و زرد بعضی درخت چار و زرد بعضی درخت سفید است **عیدان البطباط** اذان الفاروجیست **عین الجوان**  
بلغم ایران زمین است **عین الهمسکی** است مشهور در طب بعضی ازان ذکر کرده اند **حرف الغنی غابث** تبای مثله و کسره فاشکوفه کبای  
کبود یا بلغم غشی و طولانی و تلخ و با عوصت در کش دراز در عرض و زخم دارد و در وسط بر کها شاخ محوت خشونت دارد و در وقت تابستان  
باقی است در دم گرم و در اول خشک و لطف و جالی و مفتح سیده حکم معوی معده و جگر و در مرض دیوانه و شیر عرق و مسهل اطفال سوزنده و حاره  
در افع پیما و مر که سیده سوز و جگر و زرد و در جف و البیام دیده زخمها و حمل او در مرض قوی و کوبیده مضر است مصلحتش بنسوز در مثل  
او بارون و لطف آن افستین و شکر است در دم و در مطبوخ هفت دریم است **غار** درختی است که تا به ارسال میماند و زرد بعضی یونانی است  
بوده و کش خوشبو و شبیه بیز که زیتون و شیمی ازان شیرین است و شکرش بقدر فزونی و پوست او قوی و سیاه و مغز خشک است با این  
و خوشبو و تلخ در افرودم گرم و خشک و دانه او گرم تر از سایر اجزا و طبع بر آب و موافق زخم مانند و صفا دش جهت کزیدن زبور زبان  
با آرد جو برشته جهت سنگین در نای حار و مضمضه طبع او با سکه جهت درد دندان و با نشین آن او در خانه جهت کزیدن بومام و شامبل  
ان معنی و اقرش آن باعث کزیدن بومام و کس است و صیانت الفاروجی در تریاق جمیع سموم و کشنده جنین معوی فتم در افع راجع به نفس  
سرفه کننده در بیاغ غلیظ و معوض و قویج و امراض حار کرده و مانند و حصا و سوز و سوس و صرع و در دگر و مفاصل و اجناس حصا و غسل  
جهت حره امعا و قطار او باروغش کل و سرکه جهت کزانی سما و در وی و طین و صناد او جهت هنی و کلیل او را م بارده در سفید و قدر شش  
که مفاصل و بدش ساج است یا در محبت یا خطی یا با بادام تلخ و مرغی معده و مصلحتش انسون و مضر سینه و مصلح آن کثیرا و فربجهت الفاروجی  
چین و سوط آن جهت لغوه و جلوس در طبع او جهت امراض معده و زخم است و پوست تلخ درخت او بقدر نه قرا جهت اخراج حصا  
بارد جگر فاع و با خود شش چون اذاعت قضای حاجتها و قبول عالم در یاد جا و ششش بن بار او در حمام مصلح و کوبیده چون قبل از  
طلوع افق در چهارشنبه بخور کند کسی که مفعول التزوج باشد از و اج مسیر کرد و در جرات است اند و در عن غار که دانه او را خسته آنچه بر روی  
بر دارند و با عصاره بر ک تازنه و دانه او باروغش زیتون رنگت و بند مفتح دهن های رگها و محلل و رافع اعیا و در عصبه و شیره و شپهای  
و در گوش و نزلات و حر و جگر و قوی بلغمی و دار التعلی و قروح ابریه و اختلاج اعضاء و سوط او جهت شقیه و شر او کشنده گرم معده  
و معنی است و نوعی از غار میانه که یونانی خاما دانی گویند شامی او بلند تر و کشش عریض تر و خشونت او بیشتر و در مغز  
د باعث می کند چنان عصاره او در حصا و شکر است او با شکر مسکن مغض است **غانون** در قانون در حرف عین مذکور است و بلغمی  
معنی عاقده اللبن است چنانکه حکم غیره دارد در بسین شکر کش دراز و کلاش رنده در نزه و خوشبو و زرد کاسه ای سیاه و در  
در اول گرم و در دوم خشک و حابس نرف الهم و صناد کل او جهت شوخی التشر و قطع خون جراثیم باروغش کل جهت اعیا نافع است

Laurus  
Laurel

و عاود



وینج او در اول کرم و در دوم تر و بغایت محرک است **غاز** اسفلمی نوعی از مرغ آبی است بزرگتر از اردک و در احوال مثل طوطی و از آن کرم رود  
و روغن او محلل و مفتوح و جهت برباع و تخم شام و استسفا و در مفاصل شش و ضایع است **غالیس** بلعبت یونانی بلعبی منسج الرکب  
است و در قانون در حرف عین ذکر یافته و عا لوسیس نوا و نیز آمده و در طبستان بلهم نامند و در سبانه و در اسیا بسیار مریض و بعد از آنکه  
در کتب باطل است و در یونانی و کاشش سفید و چیزی مانند گل شست و تخمش بعد از غلبه النخلت و بعد از رسیدن سیاه و در آن مریض و در اول مریض که از آن  
را کتب بسیار در وصف او سفید و با کجوب در کرم و خشک و محلل خنار و در او رام صلبه و سرطان و قروح خسته و در مریض اثنان خصوصاً چون  
که در شاخ او را با سر که در می دوبار صمد کنند و خوردن ساق او بجای ببری جهت زدن و بهر وضو النفس در بود و در سینه بعد از چیزی  
فایده مقام او در آنست اند و مفتوح صده و مفتوح صده و در بول و حوض و محلل برباع و جهت حرم و حکم و بالخاصیت عسل صفاوی معقد و  
شترش با خنجریم و آن را در روغن زیتون چربا که کردن چرم معادن موز است و قطع سنج او بقدره در هم مهمل قوی بلغم و سودا و رقیق  
در سینه محلل است **غار یقون** چیزی است شبیه سنج و از بزرگ در باری روم آرد و در حوض در صنها ایخ و جیز و امثال آن سبب بلغم میگویند  
و مانند قادیان درخت بلوط با هم مریض و بهترین او سفید و سبک وزن است که مانند کمالین لازم ریزد و با طبقات و بزرگ مقدار است و این  
فصل انشی نامند و در طبقات و در صفا بخلاف انشی است و استعمال آن جایز نیست و قسم سیاه او از مجموع زرد و سرخ او در  
مجموع اند و شرط است که بدون کوفتن بر روی روزن بمالند تا لطف او بگذرد و اجزاء سمیه او که شبیه بناخن حیده است با نوز چهره  
کوفتن شود و اجزاء دریم از روزن می گذرد و نوشته چهار سال باقی است مگر کرم القوی و در دوم کرم و خشک و با طارد و منشی و در کرمی و در  
بلغم و سودا و صفای مخلوط بربک و محلل نفخ و موقطع مواد غلیظه و مفتوح صده حکم کرده و یا در کرمین افی و عقر و بغایت مقوی  
عصبه و جاز مواد از افاضی بون و مقوی دل و مفرغ بالعرض و در بول و راض و من عضل و با بلبله کالی و مصطلکی منق و راض و راض  
مشقیه و در دست زدن و بار سوس و انسیون چند در سینه و سر و وضو النفس و امثال آن و با جهت قطع نزول دم سینه و با فاقونیا  
جهت رفع صرع و با در بون جنبی جهت امراض حکره و معده و به تنهایی جهت ترش شدن طعام در معده و نزلات و بار از زمانه جهت سنگ کرده  
مانند در دوا حشا و کمر کرده و با نوز جهت مسموم و با کجین جهت بزور برفان مسموم و با مثل او اسارون جهت استسفا و با غسل جهت  
قولنج و انواع برباع و با جهت عرق اللسان و مفاصل و تنهایی نوبت و لرز و امراض اعصاب و احتیاق رحم و قرحان و با جهت استسفا  
قولنج و جهت آه جهت تنهایی و بانی و قولنج با غرغره او با میغی جهت مریض بارده حلق نافع و در آشن او با خود مانع کرمین عقر و اقسام زبون  
او بهر که مورت کرد و مصلح او در همه احوال جنیه است و در ترش ناکه مفعال و در لیس نصف او شخم حطل و در بعضی مثل او نیز در روغن آن  
را تخمیل و زرد جمعی دو جهت آن استسفا است **غالیه** از کربا قندم و خنجر آن جالنه و سست و اصل او مشک و عرق و روغن آن حسن  
له و عرقهای خوشبو است که محلل حال و احوال عود و سکرانک و موم و لادن و امثال آن اصافه نماید و در دست زدن جهت زدن  
مکرم است جهت اصلاح حال رحم و تقویت دل و لذت جمیع مریض امراض قرح و فالج و لقوه و ضرر و تقویت قوتها و در احوال و عصا  
موز است **غاز ایاغی** اسم ترکی گیاه اطربال است و در لرستان و کوهستان بای عارا نامند **عاسول** رومی ابو جالس است



**غاسول** ایشان است **غالی** اسم یونانی است **عائیس** بفتح عین و نیند بدین اسم عند الغلبت **غالا لوطی** اسم یونانی است **عاعالی** اسم یونانی  
 حرا کا غلطی است **غانه** فودج است **غابانک** شامخ است **غبیره** بغاری سفید و سبکی الیکه نامند و بهترین او بزرگ مقدار شیرین است  
 در اول سرد و در دوم خشک و قلیل غذا و موافق افزای طفل و معوی معده و قوی است که مانع الضایع صغیرا معده در صعود بخار است و مانع  
 قی و مهال صفراوی و سحج و سیلان رطوبات و صرد و حار و صمد اعناق و منقرت باضه و مصاحش شک و قدرش برش تا بجا عدده است و شک و اضعف نابل  
 برزدی و بسیار خوشبو و محرک است خصوصاً در زبان در دوم گرم و خشک و مفتوح سرد و محلل ریح و معوی ل و رافع لزجهای بارده و جهت ارض جگر  
 مثل استفا و برقان و امراض سینه مانند بوق و درجه ریه و امراض مزاج مثل فالج و کزاز نافع و مهادی او در وزن زیتون جهت مفصل است  
 و دراز کردن موی مجرب و قدرش برش کافیه است و عرق کل سنج محلل ریح معده و در جمع افعال مانند جگر آن و از وضعی تر است  
**غبار الریحی** بغاری کرد است نامند سوط او جهت قطع رعا و وضاد او جهت منع رختن بود که در تقویت اعصاب نافع است **غباریه** غباریه  
 است **غبری** درخت صرد حار است **غذاف** نوعی از کلاغ است بقدر ریح و انجیر سیاهی غالب و منقار باری او سنج نسیه بخلاف ریح که  
 سیاه و منقار باری او سنج است گرم و خشک و گوشت او صلب و مولد خلط فاسد و مطبوخ او با شنبه جهت ریح همگناه و در ذرات نافع و در  
 دزیره او جالی و تند و رافع آثار و معوی باضه است **غراب** جسم کلاغ است و الملق راع غراب الفیج و سیاه و بزرگ او موسوم غراب است  
 تری قویون گویند و سیاه و کوچک او که در کشت زار بسیار میباشد جسمی غراب الذریع و بغاری کلاغ سیاه نامند و انجیر غراب الذریع که خشک  
 و منقار باری او سنج است بغاری زغن و ریح نامند و غراب است و خواص مانند غراب الذریع و از صفت او است کلاغ معده که نافع  
 باشد در دوم گرم و خشک و خوردن او در قطع باه مخربانند و تعلیم چشم او مورث بچوایی است و اجتناب خوردن گوشت اولی است  
 نجاست روی غذا در گرم گرم و خشک و در خواص مثل غذاف و صلب و در طبع او جهت ریح حم مفید است و چون زنده او را در ظرفی گذاشته  
 یا پرده صید و ترشها مثل سرکه و آب ریح و در سرکه کینسب و در کینسب داخل شود خضار محریک است و گویند تا سنی نود روز که او  
 تغیری کند و در تغیر رنگ وضع و در بیانین موی مجرب است و کلاه سیاه و ریح در اول گرم و خشک و مولد خون صالح و محرک است و مضر خوردن  
 و مصلحش سرکه است و زیره است کلام حیاض چشم و ناخن و زبل آن جهت برص و جمع آثار نافع است **غزی** بغاری سبز است و تری  
 ما بوشقان نامند و آن عبارت است از خربهای چسبیده که وصل اجسام بان کنند و انواع میباشد و مراد از مطلق آن سریشی است که از  
 پوست کاه سازند و بعد از آن سرش میباید و مجموع آن گرم و خشک است و تفاوت مراتب **غزی الجلود** سریشی است که از پوست حیوانات بزرگ  
 جوشانیدن بعمل آید تا ماهر اشود بکند از ناصاف کرد و عمل را عاده نامیند تا بحدیکه جرم آن از آن غمزه نشود نگاه در انجا حیدان  
 بریم زنده که بکند انقاد رسد و بهترین او معمول از پوست کاه است در دوم گرم و خشک و تری او جهت قرحه ریه و نفث الدم سینه و صداد او جهت  
 منع درم زخمها و سوزنی انش و البیام حرا و مسک کردن آن بخوان شکسته و رفع برص و این وقت و قبله و جرب منقح و بویا و نقشه حلی نافع  
 و سوخته معمول او قائم مقام تویناست **غزی السک** رطوبت میخورد است که در شکم مایعی دراز که خمر را همانند و آن را هم سر  
 بعضی سیاه و برخی سفید میباشد گرمی و خشکی او کمتر از **غزی الجلود** و در جمع افعال مانند آن و در وقت آن روزی از آن کافیه است و در مفضل

غذاف  
 غراب



جهت حرکت و تضادش جفت است و تضاد برص و صندوب و ایزان است در کج و مثال آن ترند و منهد در منافع قریب اصل آن است و ششم در صنایع  
 غریبه الفعل در سورت مذکور است **عرب** درختی است عظیم در صفهان مسک و در کمان و دیلم و مارنران او جانانند و کوبان اسم قزاق  
 اهل دیونانی باشد در سیم در خشک و قابض و محقق بی لزوع و شرک او با فضل رافع قویج ایلاس و مغوض و با اریغ حمل و کوبند تجربه سیده  
 است و تضاد بر کوزه او جهت جراته و ارفقه او جهت رف سلیان چکر اعضاء باطنی و سده حر و غره ان جهت اعراج زلوی که در غل  
 مانده باشد در در خشک او جهت اکل و حاصره مفید و بیج مسجوق او که با عصا بر آن دروغن کل در یونان طبع دهند در کوش بعبا  
 و طول طبع آن جهت نفیس و رفیخ الموی و شکوفه پوسد زخت او جهت نفت الدم و تضاد پوست سوخته او با مکر که جهت بالبل و ذر و شکوفه او  
 جهت خشک کردن جراثیم و طبع سرد و جلا در بر و باض و رفع و شمش و آثار بعد از جوب محرق معسول او قائم مقام قوتنا و مضر  
 کرده و مصلحت صغیری و بدیش هم وزن او افاق است **غرفه** نوع مغذیه بزرگ و بیج است **عز** بلغم نام نوع کوچک عصی الرابع است **عز**  
 این است **غریب** نوعی از انکور سیاه است **غریف** اسم همین است **عزم** اسم فارسی میسر کوهی است **عرج** اسم فارسی شونیز است **غزال**  
 بقاری ابو و برکی صران نامند و بیج او را ششماه طلی و از ششماه تا سال الحشف و تا شش سال ابطی گویند در اخر دوم گرم و خشک و از صابر  
 کوم صید او بیج الحسان است و موافق هر طوبین و مبرودین و سریع البصر و محقق و قلیل الغذاء و جهت خفقان و یرقان و فاج الامراض  
 باره عصبانی رافع و طلائی خون او مورت درازی موی و ششستن بر روی پوست او باعث کوفتن هوام و عکس ان جهت جراثیم رافع  
 و کوبند او صید و کبار ان مورت قویج و مصلحتش ترش سبک است چون نصیبه او را صغر و پاک باشد خشک کنند فرزخان قاطع حاصل است  
 و سر کین او بسیار جالی و طلا و مطبوخ آن در سر که جهت او رام بلغمی و بیج مغذیه است و اسهوی صین که مشک از او هم مرسد بسیار سیاه و در شب او  
 خطا مغذیه و شخ او مخفی و کجی دراز است که بر بناله او مرسد و ان گرم و خشک از سار اصناف است **غزال الماء** طحلی است **عسل**  
 ضعیف است **عسولین** ایشان است و از خورانی نامند **عسلج** از یونان است **عصا** بلغم است **عصا صین** کاه صینی است سنون او جالی دندان  
 و قاطع خون نشه در جنهای تازه و بغایت محقق است **عصاه** مطلق کاه سعالین فرج است **عقلی** علقه است در زخمی می است بعد از آب  
 و غش مثل نمک و مثلث و برکتش شبه بناخن و در جوف شتر خری مانند و بخش مثل دانه او و صلب و شیری که از او حاصل میشود مصلح قوی است  
 و مبلک و طلا و ارفع تا لیل است **علیجن** اسم یونانی خودج است **علیجن اعزیا** اسم یونانی مشکطامشع است که خودج جالی نامند و جن  
 یعنی بجان و اعزیا یعنی کوه است **علوفنس** اسم یونانی طیور است **علوقن** اسم یونانی مامینا است **علوفریا** اسم یونانی اصل السک است  
**علیواج** اسم فارسی حداد است **علول** قناری است **عمامه** سفنج است **عندب** اسم عربی عنکبوت است **عخم** صان است  
**عوشنه** بلغم نام و از نهر نوعی از فط است که تریکی کباب نامند بهر از اسام فط و موافق محور المزاج و در برص مضر معده و مصلح مریای  
 زخبل است و کافه **عوزه** اسم فارسی حصرم است **عوزه فرما** بلغم و برست **عوزدار** اسم صفهانی شخرو است **عج** اسم زین است **عجم**  
 سفنج است **عقیطس** سبیل الطیب است **حرف الفداد** فاد اینا بیج یونانی است که از ذری و بر شوه و نم تراوشند بیات  
 زرد و بخش مکیه و بقدر شیری و سطر ای کشتی و چون بشکند و خطا صلی در جود او مشاهده کرده و نند او را عود صلیب نامند



وقته در بخش هفت هجرت عدد و شصت و سی و هفت و اولی خط صلیبی و نباشش مثل کرسن بری و کلسش منقبض بالسیاهی و غلاف نقره شش  
با دوام و درانه های آن مانند انار و سیاه سرخ و وسط دانه سیاه مایل به سفیدی و با قش و بلخی و از مطلق فادانها مراد قسم نزاد است و قش هفت  
سال ماتی در اخر دوم گرم و خشک است و تصحیح نموده اند که چون افشار در میزان بوده او را بنوعی است یعنی قطع کند آنرا با خاصیه او موثر است و الا  
مخفف در افعال مزاجی و آنچه با خط صلیبی باشد در خواص نهر از زرد است و از او محلل ریاح غلیظ و در حضرت و لطف و مفتوح و محقق با قوت  
و مقوی حکم کرده و جهت صبح نافع حتی تعلیم آن و مطبوخ او در اثر حالس السعال و نهر سینه او باشد اسکن در معده و کجرا جهت اکثر  
امراض داغی مفید و ضماد او جهت صبح و ضربه و سقوط دروغ انار شیرین و نقرس نافع و مضر معده و مصلحت کثیر و نهرش یک مفعال در بخش در صبح  
زیر است و در سایر امراض زرد از زرد و کرم او مخرج اصطلاح نهر و حایس حضرت و نقت الدم و جهت فالج و غشه و صرع و خون و بواسیر  
و تا بازه عدد او با شرا قاضی جهت نرف الدم رحم و درد و سوزش معده و سنگ مثانه اطفال و با مار العسل جهت کلبه و صرع و کجرا نهر او  
جهت صرع و خون و تعلیق او جهت فرغ اطفال و سوطا روغن نهر او جهت صرع مفید و درین صلیبی او با خود که در باره زرد است مانند و حایس  
مسس او کزده باشد و نهر و طمانه کوه قطع کرده باشد جهت عسر ولادت و رفع سحر و پیت در نظر ناخورد است و انکو گویند در خانه که آن باشد  
چون در جانوران کزنده دخل نشوند و چون قسم نهر سنگت زبیره داشته باشد در زرد سر برود ختم کند از مویز الفیت الهی ایشان شود **فاط**  
جهول الما به است و رازی گوید در او ای است که از تر گسان از جهت رفع سموم خاصه شکران نافع است **فانخ** کجا مویز هندی  
اسم نهر هندی است و مویز اختیاری است به استباه نوعی از خرگوش که گویند است از دایم سفیدی و بعضی مایل سبزی در پهنای کرم  
که چون بر روی سنگ زرد جو به سبب بزرگ نشسته شود و درش می سوزد **فادزهر** معرفت از بزرگ است و آن عبارت است از چیزی که حفظ  
روح حیوانی از ضرر زهر کند و مراد از مطلق او یا زهر معنی است مویز اختیاری است مخر در حجر التیس و حجر الیدالنه و ضلوف جهول است  
**فاغره** فارسی فاضله و کبابه دهن شکافه نامند و آن بزرگتر از کبابه و بقدر کوچکی او تا نصف شکافه و در جوف او داخل کویلی مدور سیاه  
و براق و با عطرها و از زرد و بلبل و سودان از زرد اول دوم گرم و در اخر آن خشک و با قوت محله و بسیار قابض و مقوی معده و با ضمه و جگر و  
مفتح سرد و مفتی اصطلاح بلغمی و سوداوی و جهت اسهال مزمن و خون و ریاح غلیظ و امراض نارده دماغی و احتیاج نافع و خلطه و بوسیدن او  
جهت تقویت دماغ و دل مفید است و مضر و محروم مصلحت کافور و سیوفور و روغن بادام و کلارک شترش یاد و دریم است **فار** فارسی موش  
گویند و نری سیجان نامند در سیم گرم و خشک و جوزدان او مورت لسان و اخلاق ذمیمه و زرد و صداد شق کرده او حاد است و حاد  
از بدن و رافع نسیم غم و محلل خازر و جلوس در طبع او رافع عسر بول و خون او جهت قطع نایل و مسامیر و سکرین او سر او که سوز  
باشد با سکر که حسیب و یا نین موی دار التعلی و شتر سکرین او مهمل اصطلاح غلیظ و با کندر مخرج سنگ کرده و منانه و شیاف آن بغایت  
طین طبع و رافع عسر بول و در شترش نهریم است و کجرا و باعث کرخین موشان و بول او رافع مسامی گنات و چون بزرگی  
بول کند باعث هلاک زخم و اگر در دود مکرر تر بر رسیده است و بلند او ولایات دار المرحمت زخمی بلنگ در میان آنها مکان  
ترتیب میدهد که موش عبور نماند نمود و او درین امر بسیار حلیص است **فاره البیش** موش است و نگرند **فاشرا** لغت مانی

دفعاری







اسم یونانی بطنج است **فانوش** اسم یونانی بردی است **فاسطه** اسم یونانی جنبت است و بامی موقوفه نیز آمده **فاحش** جنید است **فایاقس** ابراقان  
 فاحش است **فانوش** شیطی میزند **فارغوس** لعل است **فاما** اسم هندی جیطان است **قایل الریمان** نمائی است بقدر در غریبه  
 رنگ مال سفیدی در کش مانند کربا و کوجک از آن دکاش راز و مجتمع و تخم مانند تخم تر تیر که خوش خوش و شوش کنار در بار در و خانه در کنار است  
 در اخر دوم گرم خشک و مغایرت مقوی به و رافع زکام و غیره نفس سرد و در بوی و ریح غلیظ و صماد و محمل صلابت و رافع مفاصل و نفوس و عرق النسا  
 و درم انشان و فسخ عصب و نهایی سنج او افض از کجیل و باضم و مسخ کرده معده و مثانه و در بوی و محله مواد باره است **فیند** بفارسی  
 نامند جنس طبع و جذ مواد از عالی بدن مستعمل است و در جمعی که طاقه سهل نداشته باشند بل خفته است و اقسام آن در صورت مذکور است  
**فیت** مان خشک است که بسیار نرم نسائیده باشند مستعمل از آنان کنند است فلیل الفعا و محقق رطوبت و مولد ریح و سودا و در مضمون و فسخ  
 ضعیف و گند او بسیار بون تر و مورت قوی و مسدود و مصاحش شکر است **فاط** سیاست **فجل** بفارسی تر نامند بوی و سبانی او شامی بسیار  
 شامی است که تخم سلغم را در بون تر کرده غرس نماید و بالعکس بوی او تند تر از سبانی او و در بازی و بزرگی او نسبت و قوتش بحدل فریب تر و بعضی  
 حردل بوی عیار از پوست و سبانی را فسمه تیر برون سیاه قوی تر از سفید مستطیل و تخم اقسام آن قوی تر از سایر اجزا و بعد از آن پوست در  
 ریزه او بعد از آن بر زرد گوشت او و در آب بنده کوره تا سیم گرم در دوم خشک و در بول و بعد از طعام باضم و مخرج ریح و محرک لویع و با آنکه  
 تلبس و نکو کننده رخساره او و حوزون او باعث روئیدن موی که رخیه باشند و او را و مفتح سرد و معین قی خصوصاً غسل و مطبوخ او جهت رف  
 مزمن و ناطف خلط غلیظ و اجناس حصص در رفع ضرر فطریه و انکی را و مولد قلی و کوی بعد از خوردن او چون عرق بزرگ در او محسوس میشود  
 و او گند عفر است و طلا و او بر بدن مانع مقاربت هوام و است خهای او را که بدون بر کوفته باشند بقدریک در جهت اخراج سنگ مثانه  
 مجرب است از آنکه خصوصاً با کجیل و آب برکوش او و بقدر ریح رطل یا شکر جهت اخراج از ادب مستغنی نافع است و چون در جوف تر و در غن  
 کل بخیزد گرم کننده قطره او جهت در کوش سنج لائز و چون آریا سوراخها کرده چهار دریم تخم سلغم را در آن جای داده و فقیها با باره های تر  
 مسدود نموده در خمیر بگذارند و در زرشک سبزین و با غسل متوال نمایند در اخراج سنگ مثانه مجرب است و باید که نوزب سوز سلوک نماید و انکار  
 حوزون تر مورت بعضی خلط و مغض و مضر و حلی و دندان و مصاحش غسل و زره که در سر که خدایانده باشند صماد او جهت قروح خسته و گند  
 سخت چشم و با شام چوب باینین موی دار النعاج و جوش ششاد آید از مقید و پرورده او در سر که قاطع اخلاط غلیظ و اصلا ضرری دروست  
 و تخم تر در بول و شیر و حیض و محرک و معنی و جهت در جگر باره و درم سبز و با شکر است که برین مار شاخ دارد و در سایر افعالی قوی تر از اصل  
 آن و نیم مقال او بعد از طعام باضم آن و با تخمین بغایت معنی جگر و صماد او جهت قویا و با بر که جهت زخم غانوزایا و با غسل جهت در مفاصل  
 و با گندش و سر که حنظل سیاه مجرب و قدرش از تخم او که دریم و از آن سبسی دریم و از جرم آن سبست دریم است و بوی او بسیار  
 گرم و مورت التماس حوزون او مستعمل نیست و شامی او را قوتش در کزب سلغم و تر سبانی است و گرم تر از سلغم و ضعیف تر از زرشک و در  
 بول و حیض و محلل رطوبات و انکار او معنی و مصاحش نمک است و روغن تر که از تخم و جگر آن که در ابتدا تخم نسبت تر نسبت  
 بسیار سخن و قاع مقام روغن زیتون که در روغن طبعان است و لطف تر و گرم تر از روغن باد اجز و محلل قوی و شامیدن

فانوش



طلالیدن آن فادز که برین عفر و تین او جهت رفع سسش که بعد از امراض هم رسد و جهت فالج و لقوه و هتق و برص و خستوشه و جلا  
آن و در کوشش تابی که در کوشش هم رسد باغ و مولف تذکره گوید که چون تراب غائیه بگذارد تا معفن شود که هم از آن بنگون می گردد و چون  
در طافی ضابطه نماید تا بکند که را خورده چند عدد میماند و از اهل کند و در صل معادن بعد از افعال غریبه از وی **فیل عاشقی** فیل شامی است  
**فرفون** صمغی است خاکسری رنگ مایل بر زردی و گند و مایل بر سبزی و تخم کل و طعم و بوی آن تند و بنات و شیرین بکام بود و سرد و سفید و با  
و عارناک استی از ترا کرکش سیاه و خارش تند تر و شیر او بیشتر و از ملا و سودان خیزد نسبتی بشیر او که بوی آن بشام رسد از دور با حربه  
میرساند تا سگافه شود و قبل از سگافتن در زیر آن بنات شکنجه کوسغند را تقیه کرده می گذارند و بعد از آن حراب و مرسانه و مسک دفع شیر  
از دور بخیه در شکنجه جمع می شود پس خشک کرده استعمال نمایند و معشوش او از زودت و بصنع در آب حل نمی شود بخلاف غیر معشوش  
و به سوز معشوش از زودت و بصنع در آب و در تخم کل و تند طعم می باشد و زبان را زنی که زودت فرفون تا چهار سال ماقی است و چون ماقی  
مفسر ضابطه نماید به وقت از قوت می افند و مولف اختیارات گوید که آن صمغ درخت ناز بون است و اصلی ندارد در چهارم گرم و خشک و  
لطیف و بغایت محرق و مسهل زرد است و بلغم و جهت سفا و سیر و عروق السنا و مفاصل و دفع ضرر سموم و در دور که از بلغم باشد بجا  
مانع و شراب مسقط جین و فرزند او باعث بهم آمدن خم و مانع سقوط حمل طفل و الحمال او با غسل حسب منزل است مفید و حدت و سوس  
او در چشم تدبیر باقی میماند و مسقط او با حقد و حسیل و دمو و حر چشم و تقیه و مانع و صفا و او بر اسحان باعث تقشیر آن و طلا او  
رافع کوشش زیاد زخمها و بر زخم مسک و بانه کزیده و بلغم هوام رافع سحران و بار و غنما جهت فالج و لقوه و خدر و امراض اعصاب و در  
و بار غفران و فرفون جهت سکن اقسام ضرمان مفید و حمل او بقدر حربه در سه در در ارض محبتش و اگر اشک نورش نماید روغن کل  
رافع آن است و بکسیه او که بانگ سائیده باشد و فرزند آن جهت حمل و تقیه و قوت رحم و رفع بدبوی آن بی عدیل  
و مصلح او مصل در سوس و سایر صمغ و روغن بادام و فسیله اوقال و قدر ترشش و قراط و بدیش در سقا ما ز بون و در قوج  
و زیاد و موجب اختلاط عقل و التهام معده و قوا و در بعضی مزاج مسهل مفرد و بعضی قابض تا فرط و رافع آن تیر بر قوی است و موافق  
**فرفون** بنامی است مابین شجره و گیاه و شاخهای بسیار از رنگ اصل میرود مربع و با آنکه زغریه مایل سفیدی و برکش نقد انگشت  
و مایل با سدره صحن دارد با خستوشه و بلغم و خشک محط ساق آن و بعضی را کاش مایل بر زردی و بعضی را بزرگی و نمیشد ضرابها و گویا  
در ارض خور و اوایل خوراکل میکند و قوت آن تا شش سال ماقی است و مولف اختیارات که اشک جلی است ازین جهت فاسون نزد  
عطاران این را دفعه دوم معدوم است در دوم گرم و در سوم خشک و معفن شده جگر و سیر و بغایت متفی سینه و شش از زودت و در حص  
دوبل شیر و عرق و محلل ریح و غلیظ و با قوت تریاق و جالبی اعضا باطنی و ظاهری و معوی آن و مخرج جین و مشیه و رافع ضرر فطو  
اشمال آن و طبع او با شکر و آنکه غسل و اسیرا جهت بوی سوزگند و ضعیف النفس و با شکر بنفشه جهت در خور و التام جراحات آن  
بی عدیل و بار و روغن کل و روغن زیتون جهت در امعا و ما در مناسب جهت در سیر و دهل و قی گاه و سنگ مثانه و خائیدن و بلغم  
کردن آن جهت سلاع و در معده و صفا و جهت جراحا گند و در خش در بدن کوشش فاسد زخمها و تحلیل خاز و زنجیر و بل







حلیت **فیس** اسم عربی ارباب است **فرار** بلغت کسریان زین است **فرا** تحقیق را محار الوش است **فوسلون** طلق است **فرت**  
شاه برج است **فوسین** اسم یونانی از است **فرسیون** اسم عربی نوعی از باد آورد **فرومیان** لصل است **فرانین** اسم یونانی  
زید البحر است **فرسیا** اسم رومی بسیار است **فوطس** اسم یونانی مار شاخ دارد **فرصیومی** گوید عجم الزینب و عجم الغیب **فرشنگ**  
اسم هندی خطاف است **فریبی** اسم فارسی همین است **فریک** **وفه** اسم ترکی فراخ است **فرنی** اسم فارسی مهلب است **فشتق**  
معرب از لیس فاری است درخت او لیسید بر هفت سفوف غیر معشر است را مدت مدید خوش باقی است و مغز او آتاسه دانه است و محافظ حساب  
او است مغز او در دم گرم و خشک و زرد بعضی در اول است و بهی با بطور فضلیه و بر تاق کزیدن هوام و سموم بارده و مفتوح شده جگر و مولد  
خون صالح و موجب نهی بدن و مقوی معده و فم صمده کج دیگر بسیار بوی مالکولم با و غیره خصوصاً چون با پوست رقیق ملاصق مغز خورده شود  
و در درج ذوقی و غشایان و مغز و سر و فرمین و تقویت دل حافظه و ذهن و دفع حفقان و برودت حکر و لاغری کرده و بر قان بسیار  
نافع و مصلح و خوردن در صورت شری و مصاحوش سر که در ترشها و میوه های بارده و پوست سبزه رقیق ملاصق مغز او معتدل در حرارت و خشک  
و پوست بسیار سرد و او سرد و خشک و بغایت مقوی معده و دل و حافظه و دفع اسهال و تشنگی و قوی و جهت تقویت دندان و خوشبو کردن  
دندان و دفع قلاع و پوست سبزه صلب او که طبع مغز او داده باشد جلوس در او جهت خروج مقود حرمت و در طول طبع پوست درخت و  
بر که او جهت در مقود درم و جبر و صکر و جنس نزل است از قاع عمل در او است مستمن موی بان جهت رختن موی ناف و در غن صبه مقوی عالی  
و خوشبو کننده اطعمه و با لیا صبه مغز معده و سوسا او با مشک جهت لقوه و تقویت حافظه و تقیه دماغ و جبر و با غیره جهت از الیه و سوسه مواد  
سوداوی و دفع سموم مؤثر است و خواص شمر در آنست که مغز سبز در زیر غنج مذکور شد **فانس** بفارسی سلس نامند حیوانی است شکل عدس  
و بسیار بوی و در مزاج قریب زجاج و راجح او جهت انصاف رحم و در آن و شراب و سایر که و شراب و غیره او جهت اخراج زو که در کوبی  
مانده باشد و کذا شتر سائیده او در مزاج قضیه جهت احتباس بول بسیار مؤثر است و بلع کردن نکند او جهت کزیدن مار شاخ دار  
و چون در فقه با قلی کذا شتر بلع نماید جهت ربع بی عدیل الله اند **فلسیون** اسم یونانی از روطنا است **فسوه الکلا** اسم مصری  
است و زرد بعضی شاخ است **فستی البادیه** حالبان است **فسوه الصنع** فعل است **فسویرا** اسم عربی اصابع صنفا است  
**فسیا** اسم عربی قاقله است **فشیخ** بفتح فادشین و بعین مع بعضی انجیری است که بجا در خود چید کجی که او را پوستاند و فانس در آن  
انرا از جهت فشاغ نامند و فشیخ از جنس فاشرا است و نباتش شیرین و نافع است و با بارک تو خارا و کمر و شمش و خوش دار  
و کربش با خشونت و در آنش بعد از رسیدن سرخ می کرده و طعم آن کزنده زبان و بخش صلب و مسطر و منبتش اجام و بدست در مواضع در  
هم می رود و قستی از آن بخار دانه او بسطل ماعلای مصری و آن کو حکم و بسیار سیاه و بر دوز او خط سفید میباشد و ظاهر الوهبانی هندی  
عبارت از دانه اول در نیم گرم و خشک و شرب برک و شمش رافع حرزاد و سمیه و مغز و محلل رباح و کما طاقت غرضی است  
و چون او را غسل لوق کرده طفل شیر خوار را سبزه ریح از او بدند در دست حاشا سموم حیوانی و نباتی در او اثر نمی کند و قدر شترش  
بکف حال است و صدادت نامی رافع او رام و مسکن درد مفاصل و حموزن او مؤثر است دیدن خوابهای پریشان و موصل صراط



فاسد **فصفصه** معرب است فارسی است و در رطبه مذکور شد **فصیل** پنجم ششم **فصا** بکسر فاعل از نسبت **فصه** بفارسی فقهه و سیم  
و ترکی گوشت نامند و کتون او را از گوگرد زمین پاک دانسته اند که گوگرد بقدر عشر زمین باشد بدلیل آنکه چون فقهه از گوگرد مکلس گردد یک جز  
آن که کبریت که کالیس او نموده ده مثل خود زین را منعقد می سازد در اول سرد و خشک و گوگرد معدل است و در نفع و تقویت فرستادن  
و جهت خفقان و بدبوی دهان در رفع رطوبات لرزه و عفونت بلغم و مانع از یابوستون و بواسیر و بواسیر و استسقا و سوزد سنگ کرده  
و مثانه نافع و ضاد او محلل اورام و بازین مقبول رافع بواسیر و در کمال جهش و تقویت باصره مفید و مضر اعصاب و مصلحت کثیر او مریض  
نامیدند هم است و گوگرد خام باعث سیاهی او نمک تلخ رافع است و گوگرد که در غیر خام و معدل او بعد از تعدیل موجب نبات از او بار  
و منقح متطرفات کمال خود است و جوزون اثر بر دهن در ظرف فقهه با باعث تفریح است **فطر** نباتی است سفید شکل نصف تخم مرغ که مگس  
باشد و بی برک و ساقش بسیار کوچک و حرف او مملو از صفاح و ماکول او را ترکی کلبک و بفارسی قارح نامند و فطر و گاه هم جنس ماکول و غیر  
ماکول اند و نزد بعضی فطر مخصوص نوع قالی او گاه مخصوص ماکول است و هر چه بی لزوم و بی راجه بود بوجه و یا بی ترکی باشد و گوگرد از  
زمین خورید ماکول است و سیاه او در غایت سمیت و هر چه از نوع سفید و سرخ او در سخت درخت زیتون و انجیر و گردان و امثال آن روید و در  
از مریض و جفها و مانند آن بر آید کشنده می باشد و گوگرد سفید ماکول او تریاق نوع سرخ است و ماکول او در دوم سرد و در کمال آن تازه او صفت  
و تقویت باصره و بلبک چشم نافع و مانع نزول آب خصوصاً چون سرد را با آن بر درده کند و سائیده خشک او رافع اسهال و در زین الی  
و ضاد او با برشم مایه و سرکه صفت و فله در آید کی ناف مجرب و در است جوزان او قاطع نسل و در مضموم و مولد خلط علیط و چون قبول  
عفونت کند خد افرط معفن بشود و مسرد و مورث تولد و در معده و جال و سکنه و بهترین مصلح او الکامه و خردل و کچن است با آنک  
و نسبت بود و در وزن کبچ و زیتون و صغر و فلفل و خردل و کچن بر درده و جوارشات و خوردن است بعد از آن بغایت مضر  
و بدستور با تخم مرغ و ماکول است جوزان و از خواص است که هر حیوانی که می را بگذرد که فطر ماکول خورده شد و هنوز از معده نگذشته است دوا می علاج  
نکند و هر چه در زخم شراکت حس که روید گویند پوست او کشنده است و جوز خشک کرده او مورث بیوشی و تریاق غیر ماکول او سخن  
با سر کین مرغ خانگی است **فطر اسالیون** اسم یونانی معنی کرفس کوهی است و او را کرفس صحرائی و کرفس ماقدونی نیز نامند و تخم او سیاه  
بناخواه و خوشبو تر از آن و تند است و بهترین اخرا و او تخم آن در سیم گرم و خشک و قاطع لرزه و در رول و بغایت در او از جنس **الانتر**  
و محلل نفخ و مخرب جنین و مقادیم و باده و مسمی و بغایت مفتح و جهت معض و در پهلو مفید و در جمیع افعال قوی تر از سایر اقسام کرفس  
است و بالعقل تخم کرفس بنظری رایجی او استعمال نمایند و آن سرد و مایل بر بارزی و بقدر قلعی و سرد و سیاه و اندرون سفید مایل بر روی  
و تند طعم و بر کثبات او عرض و با آنکه حدت و حر کل او مثل خربشت و در باران و مکان و البته نامند و این قسم را بعضی  
تر از فطر اسالیون دانسته اند و جمعی مثل آن میدانند و او در عرق و رافع عرق السه و نفع و فر فرخ او مسقط جنین و در سایر افعال  
مانند سایر اقسام کرفس است و در ظرف کافور است و الله تعالی مذکور خواهد شد **فطرس** و **فطوس** جبر الی است **فطیر** نان بی خمیر است  
و زبون ترین اقسام نانها **فطوریس** اسم یونانی دجاج است **فقع** ترکی سلطان و بفارسی کشنج نامند و او غیر اقسام فطر است



وقتی بعد از بارش و کویله از آن میسازد در زمین نزد آنجا مسکون می گردد و شیرین و لذیذ و سرد و تر و بتر از نظر ماکول و غلیظ است و صلاح  
بدستور است که در فطره کوشد **فقاغ** نوعی از غنچه است و مسکون است و از او میسازند و آنها را صواب و موهب نامند و در دست رطل آنها  
که خواهند که مفضل از هر یک خورد و فلفل و سنبل و قند و سدر و کرفس و فقاغ و مصطکی و قاقاقه و کبرک و کبرک با بر کرد و در وزن هر فقاغ است  
که از شیره جو ترتیب دهند و آن بر بول مرط بدن و جهت سردی و ارض حاره ریه نافع و مضر کرده و مجاری و اعصاب و مصلحتش ادویه حاره است  
و آنچه از زمان مصطکا و سنبل و قاقاقه ترتیب دهند که غذا و مقوی معده و احشای بی نفع است و گرم ترین اقسام او عملی و خوراکی و موزی است  
**فقاغ** اسم خشک گوشت است **فقاغ سورجان** اصابع هرست **فقاغ بوس** اسم یونانی صمد الجدی است **فقاغ منبوس** بخور گرم است **فقاغ**  
**مینون** فاشتر سنین است **فقیص** شامرج است **فقاغ الملح** زهره الملح است و در بعضی القراست و ما را خوب گوید که بر روی نمک معنی شبیه  
بشوره مسکون می گردد و الطف اخزای نمک و قرض او کفر است **فقلین** عفت است **فقهه** حب الفقماست **فقهه** کل زرد است **فقولون**  
حاست **فقاغ** اسم یونانی است **فقاغ الکرم** شکوفه انار است در اول سرد و خشک و با عطریه و مقوی از معده و مسکن فواق و  
قی و عرق و در افعال قوی تر و لطیف تر است **فلز** مسکون لام و کسر فاد لغت معنی سفید روی است و معنی نیز نامند و تشدید را و کسر فاد لام  
یعنی بر همین و بر معادن که از نده است و هر کویهری که از کان خیزد و در اصطلاح اجسام معنی است که هر یک را کانی مخصوص میباشد و در وزن  
متفاوت است و نام آنرا از آنکه منطبق با الفعل بالهوه باشد که باعمال مخصوصه قابل که از او چکش گیر کرد و اقسام چکش گیر بالفعل را منطبقا  
و معادن سیمنا مندی الواقع هشت نوع اند که از معادن حاصل میشود طلا و نقره و قلعی و سرب و آهن و روی و نیا هر یک از معادن  
مخصوص اند و مس روی از یک معدن بهم میزند و در وزن مختلف اند چنانکه کیناس در کتاب اجبار بیان نموده است و مس از کد اصن  
حرم معنی بهم میزند روی در معدن بدون که از مسکون می گردد و کیمیت روی آن بغاری روی و مس است نامند و یونانی طانتقون  
گویند و آن در دنیا بر روی میسازد و در وزن سبک و از نیا آتش سیاه یعنی شود و لهذا عربی صفر نامند و مس رخ نایل نرودی  
میسازد و در وزن سبک تر از روی اند و منطبق با لوه سیاه است که باعمال مخصوصه چکش گیر و کد از نده می گردد پس خلالت نیز نوع اند  
و معادن منطبقا هفت است و از یک معدن دو ها خارج میزند که مس روی باشد چون روی نیا یا و قلیل الوجود است شبیه عظیم در نصف مس رخ  
در زد و در اسم بحاس و صفر واقع شده و تا غایت کیمیت این مراتب جدی کیمیت عدم استقصی نموده که لا تخفی و خواص هر یک مذکور شده  
و می شود **فانج** افانج است **فلفل** یونانی از قیاس نامند و در آن شبیه بلرخت سفوف خوشه او مانند خوشه او و کثیر رطوبت و طرف طایف  
شاخ سرخ و طرف دیگر سبز است و فلفل سفید سیاه و هر یک برای و نباتی میباشد و کوشیدار سیده او که با آنها نرسد سفید میسازد و بعد از  
رسیدن کامل سیاه می شود و ظاهر اصلی اندیشه باشد و سفید الملس و قابض است و سیاه صندل تر در در مس گرم و خشک و سفید  
آن و بعضی حکایس البته اینها صم و حاذق و مجلل و جالی و تریاق عموم بارده و قاطع المعوم و رافع نسفه باره و بود و سوس الففس و رباح و مقص  
و مقوی حافظ و مفتح سرد و با شیره و شکر کرم و رقیق کننده خون سردین و ملطف اغذیه غلیظ و خلط غلیظ و رافع ارفع ترش  
و مقوی حر و معده و مسخ آن و با دوری قابضه خسته فقط بول نافع و یا در پیر علت های عصب و اعصاب عصبانی است و حمل او مضر



جبین و بعد از جماع نافع و صفا و اوبازفت محلل خازیر و رافع خمس و بصر ناخن و با نظرون بغایت جالی تهنی و مرغ کننده رخسار و با باز و کندن  
زوبانیدن موی و ارا الثعلب و با محلا شربت سبج یکی و جوش نیده او در کلاحت رفع نزلات باره و در دوزخان روغنها جهت فایز و ضرر و اوج  
بارده و رفع قشوره تنهای بارده و کمال او در کلاحت رفع نزلات باره و در دوزخان  
مجرب و سوسوم مضطربان که با پوست خشیاش جوش نیده باشد خمر سست و سوزن او جهت دندان گرم حوزده سبج الاثر و خاسیدن او با مویز  
جهت رفع رطوبت معده و دماغ نافع و محقق منی و مصدع و محش نسیه و خلق و مضر کرده و کج و جار و جمعی که خون ایشان و فوری باشد  
و جرات باطنی و ادم در مجاری بول داشته باشد و مصلح و روغنها سرد است و در مرد و عین سل و قدرش ترش تا که مینقال و بلبش و کج است  
**فلفل مو** اسم فارسی رخ درخت فلفل است و کونید اعم از رخ و چوب درخت است و این شکل ریشته درختی غیر فلفل دانسته و صلی اندازد و بهترین  
سفید تازه است و در جوش و قدرش تر است و مصلح مانند فلفل و در امراض سرد و زور کوفی تر از آن و سوط او جهت کینه و صرع نافع و در فلفل  
**فلفل الما** بنیاتی است که در آبهای غیر جاری رود بر کشش سیه بر یکسید و ساقش بر که و شاخهای او بقدر درختی و درانه او زرد و محج و شیشه  
سخت و طعم او تند و شیشه بطعم فلفل و بی عطریه و عوض فلفل در طعمه استعمال می کنند در زودوم گرم و خشک و سخن معده و کج و با ضمه و ضمه کرد  
و نیز او محلل او را منعی و صفا و رافع انا و رخ او در اصفه کاف و نمش مزین قوی الاثر و قدرش ترش تا در دریم **فلفل السود** دانسته است  
شیرین و علا و او با نند علا و آن و تند و با نند ک تلخی در او در دم گرم و خشک و محلل ریح غلظت و بلغم لزج و مفتوح سرد و با غسل محکم است  
و جهت قویج ایلاوس نافع و جهت در دندان و حرکت ان بغایت مؤثر و مضر خلق و مصلحش غنا و قدرش ترش تا در دریم **فل** قوی است  
بندی بقدر سیه و پوست سیه بپوشند و مغزش مایل بر روی و سفیدی او با دینیت و از فلاحه نقل کرده اند که آن از بونید نیلو فرمایان  
بهم بر سرد و در آنش بوانه نیلو فرشته و غیر نیلو فرندی و غیر بنیق نهی است در زودوم گرم و در اول خشک و نزد جمعی در سیم گرم و خشک است محلل  
و مفتوح سرد و قوی دماغ و جهت حقیقان و عشی و در سرد و سرد و در جگر و حفظ سیاهی موی و کستی عصب و در معده است و با دوا بسیار نافع  
و ضمه کرد که نافع تولد فلفل و خوشبو کننده را یک بدن و قدرش ترش تا در دریم **فلا به** جبر الراضین **فلفلان** فودخ بری است **فلا** از بوا  
**فلجون** سرخ است **فلجیحین** سوکجان است و زرد بعضی همان **فلفل شامی** تخم خالص است **فلفل الصقاله** شامل ابلق و در ف با با است **فلفل**  
**القرود** تخم سبج **فلفل الحار** ما بودانه است **فلفل** بر بونه است و کونید تخم سبج انگشت است و بلغت مغربی تر از الالهجه است **فلجیحینک** و کج است  
است **فلفل درار** اسم فارسی دار فلفل است **فلون** بلغت روی بر کینا است **فلام** اسم عربی قاقلی است **فک** اسم فارسی قرساق است  
و آن پوستی است سفید و سب و ابلق میباشد و حیوان او از سیخاب بزرگتر و از بلاد روس و ترک از بند خوشبوی و گرم تر از سیخاب و قائم و سرد تر از  
سمور و لباس موافق جمیع امراض است خصوصاً جهت اطفال و نزد بعضی جلد مرغی است بخور او جهت کز ایندین هوام مؤثر است و قول اول الصح  
و آخر پوست مرغی است سفید و بزرگتر از غاز و قونا مند و لباس او موجس بر است بخلاف **فک** **فیحون** اسم یونانی بنیاتی است بر کشش سیه  
لسان کبیر و از شش هفت عدد بیش میباشد و طوطی مطلق زین سفید و طوط دیگر سبز و با جوایای بسیار و در بهار از میان بر کپاسانی  
میرود بقدر شیری و گلش زرد و زیاد برده روزی ماند و لند الصبح نموده اند که بی کل و بی ساق است و بخش مارک و در مواضع میناک



به برسد نذطم و بلع با قبض در سیم کرم و خشک و تازه او مستعد اندکی از رخ و بر او که در دهان نگاه دارند رافع سوره قمرین در بوی نفس و قرص سینه و  
 ریاح و بخور و سنبلیله او به سوره قمرین اثر دارد و ضداد او محلل و کشاننده و لها و اورام و الیام دهنده زخمهاست و حمل او با غسل محرج جنین مرده در  
 و خشک بسیار تند و غیر سهل است **محلل است** **فنا** غلبه تعالیست **فجر یون** فحون است **فنجوش** بیای بعد از جمیع نوع سرج  
 طاعت و سدی عرق الفالوج **محمرون** یعنی گوید که آن جمیع است **فنجوش** بیون بعد از جمیع اسم اصطلاحی معجون حبث الحدیث و حوام یا در زیر کاهوی  
 باین اسم یا نامند **فندق نهدی** زنه است **فوه** بتفصیل او اسم یونانی بنامی است شبیه کرفس بزرگ است ساقش زیاده برداری و املس و محقق و قابل  
 نفسی و بریزه و کلس شبیه بزرگس و از آن بزرگتر و سفیدی او بقیضی میخورد و بخش سطر و استقر و انتهای آن با سبغهای و با سنج از خوردنی  
 خرق سیاه و در بوی شبیه بوی سبزی و در او از مطلق او رخ است و بفارسی پنج سنبله نامند و از دروم کرم و خشک و مفق سرد و محلل ریاح  
 و در بول و قوت و با قوت تریا فیه و حبه پهلوی و سیر و عرق النسا و متفیه و در و متف و علل مارده سینه و ضداد او حبه در او تعالیست مفید و مضر کرده  
 و مصالحش را زیاده و غسل و بدیش کبابه و قدر شربت از جرم او تا مکشال در در مطبوخات و در مقال است **فوه** بفارسی او نامند می است سرج  
 و مستعمل صباغان **فوه** الصبغ گوید بری و بستانی میباشد و ثرا و دور و بعد از رسیدن سیاه می شود در دروم کرم و خشک و مفق سرد و در بول و حصص  
 و نیز عرق و مقوی معده و مسقط حین و طبع او با غسل جهت عرق النسا و در در کسستی اعضاء و ریاح و فاج و با سنج حبه حلو سیر  
 نافع و مضر شده و مورت بول الدم و مصالحش کثیرا و مضر سرد و مصلح آن انیسون و قدر شربت مکشال در در مطبوخات تا در مقال است و با سنج است  
 هر در در کجاست رود و بر کوشاخ و ثرا و مجموع رافع هم هوام است و هر خردی به بنهای این اثر ندارد و نمزش در از آن سیر زمانه سایر از او حمل او  
 حیض و مخرج ضیق و شیه و ضدادش جهت فاج و سایر امراض نارده عصبانی و بهق و قویا و سغه و خرازد و نارجله از ضرر و مسقط نافع و بدیش کبابه  
 و نزد بعضی تصفیه و سلیخ و نکت او موز سیاه است **فوقل** معرب از کوبل نهدی و او نمزدخی است بزرگتر از جوز لبا و در او با غصه و اندک بلخی  
 و سنج و سیاه می باشد و در او شبیه رخت نارجل است در دروم سرد و خشک و مقوی دل و اعضاء در ادع و مانع صعود بخارات بدایع و بسیار  
 و سنج او سهل و غیر مفطر و رافع در دمای حار و قاطع عرق و جهت استحکام عصبی اعضاء و قوی و فلاح و امراض حاره دهان و دندان  
 و قطع سیلان خون نافع و بخش سینه و مصالحش کثیرا و کتال او جهت فید استر خا یک چشمه دم و التها و رید و جرم معند و قدر شربت او  
 که مقال بدیش مثل او صندل سرج و نصف آن است **فودج** معرب از بونه فارسی است و بوعنی حق نامند بری و استانی و جلی نهدی  
 میباشد و در او از مطلق او بری است و مشکط است و قسم جلی است و صنفی از نهدی که برکش در از او ساقش بزرگ است چون در بوستانها  
 نمایند بعد از دو سال نفع می شود و پودنه بری را سا قها متفوق و تمذوب و با عطریه در بخش ریزه و مایل با سنده و بخش شبیه تخم کجاست  
 در اول سیم کرم و خشک و بغیر بلطف و در عرق و حصص و مسهل سودا و قابل جنین و تریاق کزیدن جانوران و محلل ریاح و جهت استسقا و  
 و اعراض شبیه فواق و غیاب و متفیه فضول معده و سینه و کزاز و سوزش معده و ضدادش جهت سنج کردن عصب و رفع سیر و ضدام و آثار  
 سیاهی حله و بوی او خوشی و فرخ او جهت اعراض جنین و طول او جهت حکم در ریاح و رحم و عسل برین و خشک سوخته او جهت تقویت شته  
 مفید و مضر معاد و مصالحش کثیرا و قدر شربت او در دروم و بدیش مثل نصف او پودنه نهدی است و قوی پودنه بری را برکش در از دروم

فنجوش



و یا بل سبای و کل او خوشبو و تند بایل بر روی است و در جمع افعال ضعیف تر از اقسام بود **فودج نهری** قسمی را بر کمانند بجان کوبی و چهار پاره کننده و کلش  
 در کنار آنها میرود و قسمی از آن شبیه بفعاع و برکش در از تر از آن و مساقش قوی تر است در او خود کم و خشک و در لول و با غسل مر عرق و طبع او  
 جهت دار الفیل و فحل الاقتصار و تبلیغی و سوداوی و جذام و با اثر است سموم و فمق و محصل و همزه و لظول او جهت دفع زردی بر جان و با  
 و نکاح است رفع گرم معده و خبث الفم و جمل بر او جهت احتیاس حصین نافع و قائل جنین و بخورد و فروش کردن او جهت کز این زمین بوم و مضاد  
 بجهت او در اثر است از الة انار سیاهی صلب و عرق النساء و قطران او جهت تن گرمی که در کیش هم رسد مفید و چون خشک او را بر موضع کزیده  
 بوم بر بند مو فخره ان عضو و جذام است و در هر عضو که گرم متکون شود در او رافع است و مضربا و مصلحت کثیر است  
 بکدریم و برایش نفع و زردی فرمان است **فودج حبلی** مشکطرایح است **فودج** مایه انکام است و بعضی ترشها را نیز می شود  
 و آن را از آرد جو و ارد کندم که باب گرم خمیر کرده باشند بی نمک تر است و در برک انچه عصبه در ظنی کرده در سایه میکند از زردی متعفن شود خشک  
 کرد و مضاد او با سر دروغن کل جهت جرب و خارش برین و نضج و مل مفید و محلل قوی است و بعضی از او در خوش باضافه نموده با سر که مخلوط  
 می سازند و زنی در اوقات میکند از زردی و در سوراخ مذکور است **فول** باقلی است **فوم** شامل سر و کندم و نخود است **فوه بری** بلکی است  
**فوه الصبح** فوه است **فوشنه** عوشنه است **فولبون** اسم یونانی حبه است **فوزبون** عاقر و قحاست **فوفه** عشته است **فوزیل** قناری است  
**فوس** اسم یونانی بقی است **فوحولیا** اسم یونانی حلزون است **فون** اسم یونانی برکتا است **فولو** یونانی حنظل است **فولفس**  
 یونانی لسان الثور است **فهد** اسم عربی یوز است **فیروزج** مورب از سر زده فارسی است و بهترین اویشا یوری است که بود و صاف کز کیش  
 در هوای صاف و صاف نماید و در غیر آن مکرر و آنچه از معدن شیراز و کرمان بهم میرسد و یا بل سفیدی باشد سبکی است و مجموع او از عرق  
 و جربی و بوی مشک فامند کرد در لول سرد و سیم خشک و مقوی دل و معده و با دانه جمع سموم و رافع سهال و دفعه امعاء و سایر اجازات  
 و جهت صفقان و با غسل جهت صرع و سرزدنک کرده و مانند و انکمال او بهر معده و ماخه و باض و تقویت روح با صره و فمق طویله  
 و سایر طبقات نافع و مضرب کرده و مصلحت کثیر او در ترش سرد است و صمد است و در هم او را با لای حبه کزین  
 حمر یافته آند و از خواص او است که دارنده او در اعرف نشود و صاف با و برسد و در آن او مقوی دل و مانع خوف است و چون با  
 نرم مکه از بند صلیب و مکلکس او بکل معادن و متبث نفوس را بر نماید **فیسل** حیوان معروف است و در غیر بلاد هند می باشد و در  
 سال یکبار می زاید و درت حمل او یک سال میباشد و بهترین اجزا او دندان است که عاج نامند سرد و بسیار خشک و طالع سهال  
 و زوف الدم و ستن این بر عضوی که استخوان شکسته در او باشد جاذب و معین بر اخراج و خوردن او را تا یک هفته با اثر است و فرزند او را بعد  
 طبع جهت حمل عاقره محرمانه اند و شراب او را در نملع از زیاد جذام و سومان کرده او که شاره عاج نامند بقدر دو درهم که بر روزانه  
 و غسل بنوشند مقوی قوت حافظه و فهم و رافع در دیهلو و مفاصل است و مضاد سائیده او با مثلان براده صمد جهت برافه و مصلحت  
 آن بر کردن انسان و مویشی که در باره سیاهی بسته باشد مانع صرزد و او طاعون و خون بول او کزین عاقره ندانند که بول مثل  
 و سفور سدس جهت جلد شدن محرمانه اند و فرموده که زهره او با خون سنگ است و تخم او تر باقی جمع سموم است و ماسر عینه کوبید

فعلی



علق بود ارفع تب ربع و تریب است و فرزند کبرکس اوانع حمل و خوز آن رافع تبی فرزند و کز راننده هوام و طلا ادراف کاف و انا و طلا و خوز  
 حصصه و طبعه و الیام زخمها معینه و فرزند حصیه او در اعانت حل قوی الاثر و خوردن بکیر اطان با آن کاسی رافع درز و اسهال مزمن  
 است **فیحن** اسم یونانی سرد است **فیلر بروج** بمعنی سم الفیل و آن سمی از لوف الکبر است که حضرت مندی عصاره او و قائل فیل است **فیلج**  
 قسمی از لوف الکبر است که او را لوف الحیده نامند **فینک** و **فینج** جرجال قشور است **فیطس** بنک است **فیقن** اسم یونانی  
 قرطم است **فیقا** لغت یونانی و بمعنی تلخ است و مراد از او صبر قوطی است **فیقن اغزیون** قرطم بری است **فیقس** اسم یونانی عصاره  
**فیقس** حوامه است **فیطل** شامه است **فیبق** اسم اندلسی انزه السود است **فیقا** اسم عبرانی انفع است و سیرانی فیما نامند  
**فیقا طیون** اسم یونانی عصاره است **فیقا سوس** اسم رومی اصابع هر است **حرف القاف قافله**  
 بفارسی اصل است کبار و صغارا کبار و اعلاف و نقد جوز و او مثلت و سیاه است و دانه او مایل تیره و صغارا و اعلاف سفید و دانه نارزله  
 و هر دو با عطرت تبندی و تلخی اند و نباتش بقدر دوع و برکش عریض و باخسوث و تند بوی و نمزش در سرخها متفرق میاید و ازیند خیزد  
 و کبار را در صغارا نشی گویند و قوت آن ماده سال باقی است و کبار او خوشبو تر و در بفرج و سایر افعال قوی تر است در دوزم گرم و خشک  
 و سخن و محلل و مضم و معوی دل و معده و مفتح سرد و با قوت قابضه و ملطف و جالی و خوشبو کننده عرق و راجه دمان و جسم ساج معده  
 و احشا و غشای قوی در دوزم کرده ان خصوصاً با علف او جسم صرع و سنگ کرده و اعنی نافع و نفوح او عطرا ریزه و جسم صراع و صرع  
 و جنون معینه و کوبنده مغز است و مصلحتش شکر و قدرش بیشتر تا یک میقال و بدیش بکوزن و نیم آن قافله صفاست یا نوزش کباب است  
 صغارا و در افر اول گرم در دوزم خشک در نفوت با ضعیف قوی تر از کبار و مسکن تی و مجفف رطوبت سینه و در سایر افعال مانند کبار نفوت  
 او که از آن و مضر اعوا و مصلحتش کثیر او قدرش بیشتر تا دوزم و بدیش نصف آن کباب نصف لیسان است **قاپانی** بمعنی بلغنی یونانی  
 کف القاف است بر کباب او مانند مورد و زیتون و نمزش سوراخ دارد و شبیه سبب کوچکی و بخش مانند خود و بعضی مثل کرسه و کوبند در شش  
 موثر است بر گاه با سم شخص داده شود و علق او را نافع عشق است **قافلی** اسم طبی است و بوی طلام و تبرکی و نافع  
 شور مانند نباتی است شبیه ایشان سفید و رطوبت را بیشتر از ایشان و از آن سبز تر و طعم او شور و تلخی و شتر خوردن آن رغبت و نافع  
 مزاج است در دوزم گرم و خشک و قلیل غذاوار او بقدر نیک و قوی با نیم رطل یا سه موز و شکر مرغ مهمل زرد و بد بوی او و حصص و مفتح سرد  
 و جبهه معده و تریل و در دوزم نافع و تازه او در شیره و محرک و معوی قوت باه است **قافص** بفارسی جینه دمان و سنگدان نامند و طبع  
 با بجای معده و بهترین او از آن و کوم مرغ پروری است و بعد از اخراج عصبی ای آن کثیر غذا و مولد خون صالح ادراف خفان در بر  
 و مصلحتش اکابر و ناک است و پوست از زردن او را چون خشک کنند و سایه با آب سرد بنوشند جبهه در معده و زلی الامعا و  
 نفاست نافع است **قار** بفارسی معنی شور و بقر است و آن از زمین یا آب گرم از جینه میچشد و سیاه مایل سمرخی و اصل آن بعضی صلب  
 و سمرخی سیال میباشد و با قدری خاک نیز طبع میدهد تا توان بر کشتی و امثال آن اند و دوزم شالی نامی است در گرم و خشک  
 و در افعال قریب بفق و مضمج دمل و محلل اصلا طاعنط و لرجه سینه و طاع و نافع تغییرات و طعام و وساد هوای و بانی و معین مضم و معده

x



و حکم و سپر ز نافع و خاصیدن او جهت رفع رطوبات و نقل زبان و فساد لثه و ضرس که بحسب دندان باشد مفید و ظروف بقر اندوده بر آن مفید است  
 نافع نفع است و خاصیدن آن از آن خلاف مصلحت غلظت است و نافع طاعون و مانع استسقا و شرابی که در خم قمر اندوده ترکت دیند گرم تر  
 و سریع الخروج تر از بدن است و شمار او کمتر می باشد و اما خوردن قمر مورت قمره منازو مصلح آن صمغ و لعابها و قدرش بیش تا یک دریم و بیش  
 قمر است **قارند** اسم روغن میخه سفید شبیه به روغن بومی و از حنظل و نواجی همین ارند و شحم قارند می نامند و اصل او معلوم است  
 بعضی تانی و بعضی حیوانی دانسته اند گرم مایل خشکی و محلل ریاغ و محرک باه و با لعابها و هر بره به نافع سرد قدیم و در درازنوی کاه و ضعف  
 اعصاب و قدرش بیش تا سه دریم است **قارم** پوست حیوانی است از موش بزرگتر و سفید و بناش گوماه و سرد بناه او سیاه لباس آن گرم تر  
 از سخا و سرد تر از سمور و در خواص مانند فک است **قارن السمک** ماهی زهرج است **قارن الذیبه** خاق الذیبه است **قارن البه** نزد بعضی  
 بر اسفان و نزد جمعی قطط است **قارن الفه** شامل کافور و فرفنون و مانند آن است که خفیه و کلیل و نقصان پذیر نباشند **قارن الخمل** نخل  
 است **قارن النمر** خاق النمر است و نزد بعضی باز بون سیاه است **قارن الکلب** خاق الکلب است و کوبیده عبات از اذراقی است  
**قارن الخیه** حسی النعلب است **قارن العلق** نوعی از اناغلس است که کج بود و کوبیده و نزد بعضی مرزنجوش است **قارم دم الاخون** است  
**قارلیا** اسم یونانی بقوله الاوجاع است **قاروا** اسم یونانی گرد است **قاریا** افاقیا است **قاره** سطاخین است **قارطان** اسم  
 روی بونش است **قاسی** اسم ترکی بارزد است **قامیش** اسم ترکی قضیب است **قارونی باروق** اسم ترکی بزرگ قطره است **قار**  
 اسم ترکی سلج است **قارون** اسم ترکی بطنج است **قارور** اسم ترکی بطنج هندی است **قان** اسم ترکی دم است **قاروق** اسم ترکی  
 قمر است **قارح** اسم فارسی و خط ماکول است **قارا** اسم ترکی مصل است **قارح** بفارسی کبک و بترکی کلکلیک نامند در دم گرم  
 خشک و کثیر غذا و سریع الهضم و مبهی لطیف و مولد خون صالح و حابس اسهال و جهت فایح و لقهوه و امراض نازده دماغی و جگر و  
 و سینه و احشای نافع و در مزاج محروم و در هوای گرم و با اثرات مصلح و مورت خارش بدن و مصلح سگی و ترش است و شرب  
 یک مینال مغز تر او با نیم مینال صندل جهت فغان و یک مینال جگر خام او جهت صرع فزیره او جهت نفوس و حلائی بصر و بیاض  
 و جرب چشم و بام و از بدوش که با سوخته مسخن و جرب و جرب و صداد او در چشم و مرغ زیتون با سوخته جهت نزول از سوطان  
 در اول هر ماه بکار جهت حاد و حفظ و رفع لسان مفید و میوه او که در سر که محض نخه باشد جهت درد شکم و معوض و نخه او در سر که  
 مورت فصاحت و صفاتی او از و نافع سرد و خام او با کندر مسمن بدن و الکحال خون خشک کرده او باز جاج سفید جهت جرب و ناخته  
 نافع و خاکستر او محلل و در ام صلبه و طلائی سرکین او نافع کلف و بیشتر است **قبیط** ناطف است **قباق** اسم ترکی قرع است  
**قبلان** اسم ترکی نمر است **قباد** بنام ثنات اسم خاری است که بفارسی کون نامند و نوار سستی ازوست که بفارسی سلج  
 و کثیرا صمغ کون است و مذکور خواهد شد در دم گرم و خشک و آرد او جهت سرد و ضیق النفس و طلاوان غسل جهت اناج صلبه  
**قت رطبه** خشک است **قتیل الرعد** سلوی است **قتا** بنام ثنات اسم عربی خارزه است که خار دراز و خیار جنبه تر کونند و در  
 مکان طولانی بقدر درعی میشود در اخروم سرد و تر و جوف او مسکن حرارت و خشکی و در سنگ کرده و مانند آنست و جهت



التهاب معده و جگر مفید تر از قند و سریع الهضم تر از آن و تخم آن در بول و مفتح و جالی و قوی تر از تخم قند و پوست و گوشت او مولد ریح است و قوی  
و در هضم و خلط که از او بهم رسد متعفن نمیشود و در اکثر افعال مانند قند است و مصالحش عسل و موز در اریانه و شکر مرکب او جهت تسکین بواسیر کزنده  
و خشک کرده آن جهت اسهال صفراوی مفید است **قند** اسم عربی خیار است بیشتر از خیار با نکه و در صحرای اسان با دریا نامند در ارض روم سرد و تر است  
حرارت او خون و التهاب احشا و رافع تشنگی و مفتح سده جگر و در بول و مخرج حصا و غلیظ تر از قند و رافع ضعیفی که از اسهال مفرط حاره بهم رسد و  
به نهای تنه و رقان و در سردی نافع و او را با جگر و تخم قند با شکر مسهل مده الصفرا که در معده و امعاء و آب خیار زودتر رسیده در اسهال قوی  
از آن رسیده آن و چون قدری قوی تر از قند است و در کبریا صاف او را با با عسل نبوشند جهت کوی رنگ حساس و تقطیع سد و خلط مواد  
حاره نافع و رافع تخم قند است در کبریا و در طول ارباب نافع تو که قمل و ضاد کوبیده جرم او جهت جرب و تصف و شری و خارش بدن و نرم کردن  
خلط و التهاب معده و احشا و در سردی او را مصلح و موز و حوزن و موقال و تخم از پوست خشک او جهت سردی و ولادت بغایت موز و مفرط و درین  
کننده غذا و مولد خلط خام و در دهنی کاه و چون در معده فاسد گردد مولد خلط سمی و مصلحش ناخواه و معاصرین حاره و عسل و نوبین خیار جهت  
انفاس روح حیوانی و در سردی حاره مفید است و قوی خیار سرد و مطلق حرارت و بسیار در هضم و باطعام و بعد از آن مضر است و تخم خیار سرد  
تخم خیار زده و در بول و مخرج صفرای سوخته با در و رافع تهیای حاره و درم جگر و سیر زود در شش و قرحان که از حرارت است و صفاد او با بوره  
و عسل مخلل او را مصلح است و مضر اینان و مصلحش کتیرا و بلبس تخم خیار زده و شربش ناخنده است و روغن تخم خیار که مانند روغن کدو در کتب  
در افعال ضعیف تر از روغن مذکور است **قند الحمار** بفا سی خیار دشتی نامند و بقدر بلوطی و بسیار تلخ میباشد و بنا و ساق او در روغن مفرط  
بر زمین است و کیش کو چکه اگر کثیرا و با خشونت و با غلبه بخش بزرگ سفید و منبت او خوراکیها و مواضع بیکار و قوی ترین اجزای او  
عصاره آن است که افشده با قدری صمغ یا شاسته منجمه قرض کرده باشند و قوتش تا دو سال باقی است و غیر مغشوش او املس و بغایت تلخ  
و مقاربتی سوز و بسیار سفیدی باشد و زبون ترین او کراتی رنگ و خشک است در سیم گرم و خشک و مسهل مده الصفرا و بلغم  
خام و زرد است معنی و مفتح و رافع استقا و سرفارده و در بوضوح النفس و ریح غلیظ و سوز و رقان سیاه و سنگ کرده و مشابه  
دو با سردی و قوه و صرع و کزاز و صداع بیضه و حوزه و در در مفاصل و نفوس و عرق النساء و حمل او در حیض و قائل جنین و شربش از روغن  
ناشش قیرا است و مضر محرومین و ابدان ضعیف و معنی با در اطوار مصلحش در اطفال سوئی الشعیر با سردی و سردی و میوه ای قابض  
و در اطفال اسهال حجراتی و جلوس در اسهال و آشفامیدن قوی است و شرط است که با او مینا سب طبع و فعل او استعمال  
نماید مثل مفتح و در جسمی و صبر و تری و سون و نمک مندی و ما در العسل در انکو و زعفران و اقسام صمغ و روغنها و با سونیا و مطلق  
استعمال او جاز نیست و طلا او با عسل و بستور بار و عن زیتون مخلل درم حیره و با سر که حکایت و انار و نالی و قوی نافع و آب او را  
چشم مفتح و عیان و نبات و بیاض آن مجرد است و از روغن او در تحقیق قوی تر از سایر اجزای او صفاد مطلق آن با در روغن مخلل جمع او را مبلغم  
بسیق و انار و مفتح و قوی و عکالک الطم کشاننده و بل و مطلق او در سردی و مفرط و اتمال آن جهت در مفاصل و  
نفوس و عرق النساء و استفار لخمی بغایت موثر و در او مضر است و طبع بر کوی و رافع حذام و حیره قیرا از آن مسهل بلغم مفرط



بهترین ادویه است و قدرش کم از طبع او تار و قیر و حقیقت لطیف او جهت عرق النساء و منصفه آن جهت در دندان بارد و سوط او با سردی در دهان  
 گرم مفید و ضار و تخم و کل او جهت مفاصل زمین نافع و قدرش بیش تا یک دریم است و باید با آرد جو که آنرا نهند و روغن قناد الحما که آرد او با مثل آن روغن  
 می کشند تا رفع کرد و یا تخم تازه او را ریزه کرده و باروغن زیتون در وزن آن جهل روز در آن یکبار از بسیار گرم و محلل قوی و در جوف و مخرج و در  
 کله و شور و گرم کوش و کرانی سامع و ریاح آن و با کم گمان محیف و پوسید و قدرش بیش تا یک دریم است **قناد النعام** حنظل است **قناد الکرم** نمک است  
 و در آنجا که گوشت شود **قناد بندی** بل است و نیز بعضی خارش **قناد الحی** زرد و نرطیل است و زرد جمعی حنظل **قناد بری** قناد الحما است **قنادی** است  
 گیاه خردل بری است **قدید** اسبم خیزهای خشک است و در او از مطلق آن گوشت قاق و قدید جمع کوم بخلاف طبع و خواص اصل است و زیتون  
 اغذیه و مولد غلیظ سوداوی و مورت جو شسته و فوایح و جوانی و حکم و جرب و قدید گوشت حیوان حقی جهت استسقا موافق است برگاه در سر که  
 ضیاسینه باشند و مصلح قوی قدید خیار است و روغنها و شیرهای سرد و **قدیمیا** ایلیما **قدیم الملک** خبازی است **قدح** بهار با ریح است و زرد  
 شکو در طبع **قدح** نومی از آرد است **قدومه** بلغه صفهان نودری است **قدمانا** مغز از قدامون یونانی است گیاه او شیشه نبات با بون  
 و شاخهای او بسیار مفروق و کج و کم بر که از با بون زرد که در جوش قوی تر و کاش سفید مایل کبودی و ریزه و بخش در او بار یک شیشه بگردان او از آن  
 و با بلی و تند بوی و نوع بری گرد است و مستعمل است در سیم گرم و خشک و تریاق سموم باره حیوانی و قاتل اسام گرم معده و منعی سینه و ریح  
 قوی و ریاح غلیظ و مده بکر و سیر و فواق و سرد کننده در بود و صرع و عرق السن و فایح و در در کرده و کوفکی عضل و با پوست نج غار مفت  
 حصا و طلاء او با سر که رافع جرب و حکم و جرب است و محمول و بخور او قاتل جنین و مضر سیر و مصلحتش اضمحون و نسون و قدرش بیش تا یک دریم  
 و بیش او غرض است یا حمل **قنفل** بغاری و بزرگی میخک نامند و آن شکو در حقی است و اصل نبات او از اصدی مشاهده کرده و مخصوص  
 جزا چین است که از ساحل دریای جمع می کنند و قسم ترا و بسکبل و آنه زیتون و قسمه بسکبل است و سیاه و تند بوی و با عطریه قوی و نافع  
 در سیم گرم و خشک و مفتح و محلل و مقوی دل و معده و جگر و اعصاب باطنی و دماغ و باه و واضع و مفتح و رافع قوی و غنیان است و استسقا و عمل سوداوی  
 و بلغمی و نظیر البوال سلس البول و ریاح غلیظ و امراض باره زخم ذرق الامعا و رطوبتی و زلالات متوالی و بید بوسی دهان و فایح و جمع  
 امراض باره دماغی و وحشت و موس و حفقان و نیم دریم او با شیر تازه بشرط مداومت غایت محرک و مداومت آن یک دریم در وقت  
 ظهر زمان باعث صل ایشان و فرود برین یک بعد از آنم ترا و در روز موعود منع حمل و آنحال آن جهت سبب قوت با صره و عشاوه و طلاء  
 آن بر احلیل ملذذ جماع و مقوی فم زخم و ریافوخ جهت سکنه و مسدود دماغی و زلالات باره مجرب و سوط و فوایح او همین اثر دارد و عرق  
 که یک خرد او را با یک خرد و نیم کل سرخ و مثل او کاوریان و نصف خرد و بنبول که مجموع آنها سینه و تسفیه بکلاب نموده فاعل کنند در جمع  
 افعال قایم مقام خرد و تریاق سموم و مقوی جویس و مفتح و جهت بل حلاط دماغ و رفع استسقا و امراض باره بعد بل است و غراب  
 او که یک خرد و آنرا با شازده خرد آنرا بن و یک خرد و غسل مخلوط نموده در شسته کرده یک هفته در سر کین است و بن نماید غایت از خردی  
 که چون من شرارت را بشکر تو ام از حد است امراض باره صعب با نظر است و گویند قنفل مضر کرده و اما است و مصلحتش صمغ و قدرش  
 تا یک مثقال و بیش مثل او در حسی و نصف آن بسیار است **قنفل سبانی** قنفل است **قرف** اسبم است بهر درخت و چوب است



در ادا طبابت در وقت خاصی قسمی از آن خوشبوی و مسطربسیاه یا مانند رنگ قنقل در بوی شیبان و از اوقده القنقل مابین نامند و می  
بایل سرفی و در مطری کمر از قده القنقل و شیرین تر از آن در بوی عذرا جینی است و قده الدارجینی کونید و زرد و بعضی بوسه در وقت و در جیب است و بعضی  
عمر آن دلسته اند و قده از آن محطوط و قده قنقل و قده قنقل و قده قنقل می باشد و بهترین اقسام قده القنقل است و بواسطه کوبید در احوال ضعیف تر از آن  
است و جمعی از قوی تر از آن جینی دلسته اند و قده القنقل در مزاج و احوال مشابه قنقل و از آن ضعیف تر است در افزودم گرم خشک و مویز  
اعضای باطنی در تقویت و جگر سردی و از آن جینی و جهت فالج و لقوه و صرع و امراض عصبیه و در مفاصل نافع و ضار او با سکر و جگر  
و قوی و شربش تا در دریم و بدیش سلیج است **قنقله** بلغت مغزی کیماهی است بر کنش شیب بر کلباب و بر کف قنقل و از آن کویک و مسافش بعد از  
و با شیب و با خشونت و گلش نقش مایل سفیدی و در بوی شیبه قنقل و بخش مانند غریب سیاه و در بوی شیبه عذرا جینی و در مواضع نفاک و مسایها  
و اکثر با درج غیر و در گرم و خشک و محلل ریح و معوض و رافع صرع و بوسیدن او جهت نظام و اسطیخ او جهت عسر النفس و سردی رطوبتی و عسر  
البول و جلوس و طبع آن جهت احتیاج حوض و اهلج صفا در کد جهت صرع و درم ریحی و رطوبتی چشم و امید ای غرور درم لسان و زرقه کج  
شیران معینه و خوردن پنج آن جهت احتیاج حوض و احوال جینی و با شراحت کزین هوام و ضار مطبوخ او در احوال کوفتگی از اعضا معینه  
و روشی که در وجودش سینه باشد جهت لرز و زکاز نافع و او مضر خوردن و مصلحتش بنفشه و قدر شربش یکدیرم است **قراطاط** بلغت ترکی  
است سردی است بعد از قنقل و در قده شیبه بر خشک و در احوال قریب و ظاهر نوعی از او باشد و بعد از ای شیباه نموده از احوال  
دلسته است و زغال اسم فارسی قرانیا است **قراضیا** اسم اومی است و بوی حبس و بوی الیوم و نامند و کلیاس قسم شیرین است  
و اولو بالور در سرد و در اول خشک و قابض و مسکن تشنگی و صحت نخون و صفرا و معوی معده و رافع غثان و الهیام و در آن در احوال  
گرفته با غش آن رازیان نهوشند جهت سکنه و حره البول و جلیل و خشک او قابض سرد چون مغزانه او را با بینه گفته نرم کوبیده قنقلای  
باریک ساخته در احوال کبک در اندر احوال مجاری بول و منق بول المده و حره البول است و کلیاس در اول سرد و در اولین طبع و صرع  
الاسکال و خلط عالک و محرک راه خوردن و بعد از طعام مورت تخمه و مضعف معده و جهت شونت حلق و شش معینه و مصلحتش جوارش است  
و صغیر گرم و خشک حالی و مغزی و در قطع سرفه مجرب و معوی باه و مغف و تصاویر که شنها در احوال خشونت حلق و الیام دهنده  
زنجبای باطنی و ضار او جهت کوی حساس و خوردن کمال آن مغزی بصر و رافع چشم و قدر شربش یکدیرم است **قده العین** خرچر المار  
و کفر المار نیز نامند و در طعم در ایجه شیبه جگر در کد مساق شیبه کزین است و در ایها میر و یک کاش زرد و با عطری قندی است در افزودم  
گرم و خشک و محلل و در بول و حوض و مغف سناک کرده و مسخن مزاج و ماضم و مفع سرد و رافع در دیلو و رقان و میر زرقه معاد معوض  
حالیس زرقه الماحش و در کنده رخصا و نطول طبع او مسکن لرز قشوره و در مضعف و مصلحتش عتاست **قوع** بفارسی کدو  
و بزرگی حیاق نامند و در وقت مساکلی الیوم سرد و کوی رارومی کوبیده مجموع آن در درم سرد و در اولین و مفع و در بول و عرف و در کسکی  
و قلیل الغدا و در مطبوخ او فایده کزین کزین است در الشون و تیز کزین است با غسل و اندکی نظرون مسهل با غدا صغیر و با قنقل  
خیار شیره و تر کزین و قمره بنفشه جهت های صفراوی و موسوی و با ترمندی و شکر جهت اخراج صفرای سوزنده و حرارت دماغ و بواسطه

قنقل



و چون در دوردی که از بخارات حاره باشد و متعیه مو آورده و امعا مفید و قدرش بیش تا حمل و مجفالی است و خوردن کدو با موزات تنهای  
 حار و سرد و جگر کم و ترطین و دماغ مؤثر و عرق غریب که با کدو طبع یافته باشد و یا با مغز تخم او خورده غشی مهای حاره و سمیت اخلاط معده  
 است و مای او حار و سوداوی و تقویت دماغ و تولید خلط صالح مؤثر و مسرعات از دست و فرود شود و ترشی او لطیف و ماضی و مصلحت  
 حوائج صفت است و تمام کدو مولد نفخ و مضعف معده و مسقط اشتها و مضر مواد باغی و سوداوی که از احتراق بلغم باشد و باعث تولید و تنهای  
 سیرت الی حاله بخلاط موجود در معده و با اغذیه منقلب بطبع غالب می گردد و هر گاه در معده فاسد شود مانند خیار مولد خلط سمی و مصلحت  
 زرد و او دوی حاره و در مزاج صفراوی عوزة و سرکه و امثال آن و صناد کوبیده او حار و راحه و التهاب معده و احتشاد و در سردی و وضع نخالی  
 و خشکی دماغ و قطرات او را در غن کل جهت در کوش و درم حاران و سوط او با شیر و خران جهت گرم و در میان و سخاوی و غرغره باران  
 جهت خفای معده و سائید خشک او جهت سرد و در کوشین و التهاب صفرا و در کلو و التحال تا کل او در شکل در آن جهت در زردی  
 برقان که در چشم باشد بغایت مؤثر است و پوست خشک سوخته او در قطع زرق الدم حوائج و رفع اکله و زخمها مجرب است و باروغ تازه  
 جهت سوختن آتش و با بر که جهت همین خوردن آن جهت سرد زرق الدم احتشاد ماضی است و چون خوف کدو را بخت الحد بلعوس است  
 بعد از حمل و زردی او را با خیار بشنند خفای ساینکو است و مغز کدو در دوم سرد و در اول بر وجهت حره البول و لاغری کرده و در چشمان  
 و خشونت سینه و نفثه الدم ریه و تنهای حاره و تشنگی و سردی و قرحه امعا مفید و در غن تخم او جهت دفع نخالی و بیوست دماغ و معوض او  
 و سل و تنهای حاره بی عدل و قدرش از مغز تخم او و در غن آن تا مغز سفال و بدلش مغز کدو است و در غن کدو که خوف او را  
 کوبیده آب انرا با ربیع او در غن کدو بخورند تا در غن صفر فایند سرد و نرم طبع و جهت صاحب دق و با لیمو لیا و حرارت است  
 و دماغ و شنج یا بس سرد و حار و نرم کردن صلا با بسیار مفید است و چون کدو را پوست جدا کرده و با دانه و پیچ کرده بزنگونند و کوش تا نماند  
 شود و در جوی او را جمع کنند در رطلب قوی تر و سرد تر از روغن است که با روغن کچیز ترنبت و چند **رقص** کبکاه خارداری است و اقسام بسیار  
 و کبر اقسام آن مغز و در میان بر کبکاساقی مرید یک قسم را ساق کرده در در خار کدو حوالی کرده و کاشن سفید و بخش سطر و بخش  
 با شیری و دندکی می آمیزی مانند طعم زرد کوفی با سی سوه را مانند در افعال مانند مسد است و قسم دوم را بر کوش فی خشونت و خار  
 او نرم و بسیار و ساقش بقدر درجی و از نصف اعلا ای او را جدا می رود و آن قوی تر از اول است و قسم سوم را بر کدو با لیمو سوزده و بخش  
 دراز و در سطر و سفید و قسم چهارم از اقسام قرضه بیض است و کوش بسیار و خار مانند و ساقش خش و قوی او شبیه کنگره است  
 و قسم پنجم که قرضه بیضی نامند کوش صبره و از قوی الحرازه و درین المقدس جهت در کدو با دانه مجرب است و مانند و قسم ششم از انواع بسیار  
 بر کدو لیسار و سفید و بخش است و با اندک شیری و در تقویت باه عظیم الاثر است و قسم ششم را ساق بقدر شیری و بصف و خری  
 و با لیمو سفیدی او را جدا می نماید و قوی ای او مستبر و در اطراف قیه خاری نامند و با یک و شش عدد و بخش دراز  
 و سطر ای انگشت سبزه و در طعم شبیه زرد کدو و از مطلق او مراد همین قسم است و از اقسام مسد نامند در مار بزرگان و ننگ در  
 تنگابن ششاک کوبیده و کوبا محض ششک شاخ باشد در اخر اول کرم و خشک و تر باقی سموم و محلل صلا با و بلغم معده و در حصن

کدو را با ربیع او در غن کدو بخورند تا در غن صفر فایند سرد و نرم طبع و جهت صاحب دق و با لیمو لیا و حرارت است  
 و دماغ و شنج یا بس سرد و حار و نرم کردن صلا با بسیار مفید است و چون کدو را پوست جدا کرده و با دانه و پیچ کرده بزنگونند و کوش تا نماند  
 شود و در جوی او را جمع کنند در رطلب قوی تر و سرد تر از روغن است که با روغن کچیز ترنبت و چند **رقص** کبکاه خارداری است و اقسام بسیار  
 و کبر اقسام آن مغز و در میان بر کبکاساقی مرید یک قسم را ساق کرده در در خار کدو حوالی کرده و کاشن سفید و بخش سطر و بخش  
 با شیری و دندکی می آمیزی مانند طعم زرد کوفی با سی سوه را مانند در افعال مانند مسد است و قسم دوم را بر کوش فی خشونت و خار  
 او نرم و بسیار و ساقش بقدر درجی و از نصف اعلا ای او را جدا می رود و آن قوی تر از اول است و قسم سوم را بر کدو با لیمو سوزده و بخش  
 دراز و در سطر و سفید و قسم چهارم از اقسام قرضه بیض است و کوش بسیار و خار مانند و ساقش خش و قوی او شبیه کنگره است  
 و قسم پنجم که قرضه بیضی نامند کوش صبره و از قوی الحرازه و درین المقدس جهت در کدو با دانه مجرب است و مانند و قسم ششم از انواع بسیار  
 بر کدو لیسار و سفید و بخش است و با اندک شیری و در تقویت باه عظیم الاثر است و قسم ششم را ساق بقدر شیری و بصف و خری  
 و با لیمو سفیدی او را جدا می نماید و قوی ای او مستبر و در اطراف قیه خاری نامند و با یک و شش عدد و بخش دراز  
 و سطر ای انگشت سبزه و در طعم شبیه زرد کدو و از مطلق او مراد همین قسم است و از اقسام مسد نامند در مار بزرگان و ننگ در  
 تنگابن ششاک کوبیده و کوبا محض ششک شاخ باشد در اخر اول کرم و خشک و تر باقی سموم و محلل صلا با و بلغم معده و در حصن



دولون نیز عرق و برنج الهضم و مفتحت است و از آنکه بقول ما کوبیده است و آن را رافع مفضل و احتباس حمض و حکم استکامی و آرد مطبوخ او را  
مسکن اورام و حر آه باطنی و در اورام رافع اصطلاحاً فاسده بدن و محلل نفخ و متراکم است او که با مثل آن سداب طبع یافته باشد بقدری  
مفقال جهت درونی گاه مجرب است اندک مفقال از رخ او با مثل آن تخم زردک قنطاریه است و در مایه او اسهال بغایت موقی است و صمغ  
او با مثل آن اردو رافع قروح و زگیل است و در مضرمانه و مصلحتش کثیر او قدرش برش یک مفقال است **قرمز** لغت او  
و آن حیوانی است در غایت سرفی و عقیده بخودی و مستدیر و بدبوی و در بر کهای اشجار تنگوان می شود و چون کد طران رسد تخم کوچک از خود  
می کند و در نیک و مخصوص البرشیم و بنیم است و یک خرد او ده خرد بسیار رنگین می سازد و بهترین او قریبی است و در بلاد ارمینیه و مواع  
در کج مخصوص اشجاریست و در سینه مایه یافت می شود در دوم اردو خشک و شتر او را با غسل تا یک هفته صحت قطع حمض محرک است و اندک  
او با سرکه یا یک هفته مایه عمل و صمغ او با غسل جهت تمام حرارت عظیمه و با سرکه جهت گسلی اعضا و جراح و صفت قوی الاثر و در او صفت  
بواسیر و تعلق او با برشیم سرخ رافع تری و طول است مطبوخ او با مایه هم رسیدن قمل و محلل صلاکات و جهت در از کردن موی موثر و قدرش  
در دوم است **قرغان** خبری است مانند قار و در جوف اشجار کینه هم می رسد خصوصاً درخت حرما و درخت مقله از رو کونید مخصوص درخت مقل  
است در دوم گرم و خشک و در ریش و جالس اسهال و نزول الدم و ضما و او با سرکه جهت نرم کردن جلد بدن و خون او جهت تقویت نشه  
و سفید کردن آن مفید است **قرط** بضم اول و فتح ثانی و طای مهمله اسم صمغی مضمضه است **قرط** بکسر اول و فتح ثانی اسم کرک است  
البقل است و در صرکرات المایه مانند **قرط** بطا و بجه و فتح اول و ثانی اسم کرک درخت نوعی از میخکان است و در کورند **قرایا** اسم یونانی  
زقال است **قرظ** بستانی او را عباسی تخم کافشه و صمغ آن مانند در کسلان کیم کاجیره کونید و آن تخم اخضر است و سفید و طولانی می باشد  
در دوم گرم و در اول خشک و شیره او سهل اصطلاحاً سوخته و بلغم لزج در رافع بلغم سرد و میخک کننده شیر در معده و کد از نده میخکان است  
مانند لیا و کوس و خردام و جرب و کوب کردن رخسار و استفادگی و زرقی نافع و چون بخیزد او را در تخم رطل شیر تازه حل کرده صاف او را  
نوشند رافع ریح و نزلات و امراض بارده و موقی بیه و منقی کسینه و صورت و می مفقال از شیر تازه او با اینچون جهت امراض  
و باغیارتش جهت پهای بلغمی و با غسل و نظرون و بادام و انیسون و فلفل حبه سفید و باغ و بدن از جمع اصطلاحاً فاسده و در مفقال  
و شتری و بخاریت و موی و باغ زره اش و نخود است مضمضه و محلل و سهل بلغم رقیق و سوخته و حقه با شیره او جهت قوی و امراض داغی  
مفید و جهت سینه او را قوت سهو ضعیف تر است و مضر معده و مصلحتش انیسون و قدرش برش از ده دریم تا است در دوم است در دوم  
تخم کافشه قریب روغن کیم کلمان و قائم مقام تخم انجیره و جرب و لو و محلل اورام و اخراج گرم معده نافع و مضر معده و در امت شرب او  
و تبیین آنرا موثر بر صفت اند و در کبری شش بستانی است و مساقهای ابوی برک و سفید و در اجناس برک و کل و تشریح ظاهر  
می شود و کل او زرد است در دوم خشک و در گرمی معتدل و تریست یک مفقال از برک و نژاد با نم مفقال فلفل جهت کردن عقرب نافع است  
و کونید مادامی که عقرب گرفته ان را در دست نگاه دارد ادراک الم نمی کند و چون مفکند ادراک منبایه **قرون** **سین** دوامی است  
است و اختلاف بسیار در آن کرده اند و آنچه از کتب حکما دیده ظاهر می شود هستی از بیش است سیاه و بارک و با درخشندگی و در سفید



بارنگی در دراز تر در ریش بعضی از سبیل مندی یافت می شود و قسی از آن سفید نیز می شود در چهارم گرم و خشک و صفا او با برکد رافع زخمهای کهنه و روغنی کوفته  
 جوشانیده باشند رافع جمع در دمای بارده و صلابت اعصاب و ربع درهم او کشته با خنک و عسل و بیل الدم است **قرومعا** اسم یونانی نقل  
 روغن زعفران است در سیم گرم و خشک و مضر و در بول و محل صلابت و مقوی اعصاب و انگخال او جالی بصر و مقوی روح با بهره است **قراطارغون**  
 بانی است کیش مثل برگ کزیم و تخمش شب کاورس و بغایت تند و کونند که چون فرود درن جهل روز صدی از آن ناشتا تا دل گانند و بعد از آن میانه  
 واقع شود پس حاله که در **قراطاس** بفارسی کاغذ نامند و مراد اطباء از آن کاغذ صریح است که از صاف بر روی و لعاشین تریت میسند و در خشک و جنت  
 قوه ریه منورش معده و امعاء و باطن بر طمان جبهت قطع خوبی که از شش آمد مفید و ضایعه آن در آن است که فایده لغت الدم و امعاء و جنت او  
 حواله است حراحت عظیمه و نفیبت نشو و سفوف زخمی که در باره آموزه و کفش هم سرد و نفوخ او جبهت عاف و حقه او جبهت قوه امعاء و جنت او  
 و انگخال او جنت صحت چشم و در موه و جوشم نافع و قدر تریش مک میفاد بدیش بر روی سوخته و کاغذ کوه سوخته در اکثر امور قائم مقام او است  
**قوطن** معرب از بر طمان است و مذکور شود و او بختی و سوری اسم درختی است شبیه به درخت چنار در ساحل عمان یافت می شود و در کوشش او  
 خوش و تریشک از ابعد در ممالک اسپهان مفید است **قرفیون** و **قرفیا** اسم یونانی گیاه است **قرفیس** غذایی است که از تخم  
 مثل ماهی و زغال و جود و یا چه با برکد و تریشها و میوه های تازه و خشک و او در خوشبو تریت و بند مسکن حدت خون و صفرا و قاطع نفخ و مضر سودا و  
 و علل اعصاب است **قراط** بضم اول بفارسی کهنه نامند حیوانی است مثل ساس و در بهام متکون می گردد و در طبع افعال مثل صاف است  
**قرد** بکسر اول و فتح ثانی بفارسی او را بوزینه و سمون و کبی نامند و جمع خواص قرد سبیلان و طلاء خون او مانع رویدن موی و جرب است  
 مخزون که از انسان مخنون در کتد ماهر قوم است از آن نر حاصل میشود و از امر آن کتد است **قربا** بفتح اول و ضم ثانی اسم یونانی نبات  
 الشیح است و کونند خف است و نیز بعضی لویچا و نقل شامی و نقل است **قربط** خرفوش شامی است **قربا** معالجات است **قرف** خمر  
**قون** الحزینت شلخ کردن است **قرفینو** اسم یونانی سرطان است **قراقوس** بلغت رومی شیر غار است **قرفارس** یونانی اسم گیاهی  
**قراطن** ماد العسل سادج است **قرفه الطیب** قرفه القرفل است **قروسیون** قواصیت **قردامون** و **قردمانون** قردمان است **قرفیس**  
 بشهید را و نذر الا بحره است **قرفی** خشک است **قرفان** و **قرفار** و **قرفیا** کرویاست **قرفس** با بویخ است **قرفن** الحجر جان است  
 و نزد بعضی که با بوقول و قروالو یونانی است **قردمن** یونانی حرف است **قردمندی** حبال است **قرفل** ستابی و خشک  
 است **قرفان** نوعی از قراط است **قرفانین** انجان است **قرفوا** اسم یونانی زعفران است **قردمنی** حرف الما است **قرفون**  
 سعادت **قربول** نوعی از لبلاب است **قرفم** اسم ترکی رصاص است **قردط** اسم ترکی قراط است **قرفودط** اسم ترکی حاصل است  
**قرفاول** اسم ترکی ندرج است **قراقوس** اسم عقاب است **قراطافخ** اسم شجری است **قرفلایفوخ** اسم ترکی خطا است **قرفافانج**  
 اسم ترکی در در است **قراچراودی** اسم ترکی شونرا است **قرفو** بکسر اول اسم ترکی صفت **قرباغ** اسم ترکی صفت است **قرفسان**  
 اسم ترکی فک است **قرفان** در ابرج اسم مغربی بنامی است شوشه بر زبان و دوزان کوه کوه و شویا و شویا و شویا و شویا و شویا  
 مانند انسیون در سیم گرم و خشک و در بول و حصص و مسکن در دمای بارده و محلل ریاخ و تخم و شلخ او در اطباء با بحث لذت آن



و چون اطحیح از آن اربع رطل باشد که بنوشند در مجلس ریاح و در درختان مجربان است **اندر قرح** بکراول اسم عربی تخم بیار است **قراز** زجاج است  
**قردیز** رصاص مضاعف است **قز** اسم گرم بر شمشیر است **قزلاق** اسم ترکی قنبره است **قزل** بکسر اول و ثانی اسم ترکی ذمیت است **قسط** بنجی  
است شبیه بنج لجاج و از نواح هند و عربستان مشهور و در ساق و کمرش عریض در قسم بسیار کمی شیرین و سبک و سفید و با عطریست  
و قسط کبری نوعی نامند و قسمی با بل سببی و سبک و وسط و کم بوی و تلخ و اورا قسط بندی نامند و قسمی با بل سببی و سنگین در وزن شبیه کبریا  
و خوشبو و بی تلخی است و از مطلق آن مراد قسط شیرین است و بهترین او سفید بازه که گرم بخورده که اندک زیاده را بگذرد و قوتش تا چهار رطل می آید  
و فرق در میان او در آن که قسط شامی نامند عدم عطریست پس است و عدم کزندی زبان و صلابت در سیم گرم و خشک و در بلوغ جنین  
و جاذب حلیط از معده بدن و تریاق سموم حیوانی و دفع سده بکرو قاطع اخلاط غلیظه و لزج و مهبی گذشته اجسام گرم معده و همدرد در دم  
و در سینه شکافکی عضل و قوت معده و بکرو در دمای فرسوده و ماعی و معده و عضلات و مفاصل و تحلیل ریاح و اخراج سنگ کرده و مناز و با  
سکنجین است ربع و با غسل جهت رفع نفوس سرد کننده و بر قان و علل سبزه است قاطع و کزاز و رعشه و خدر ریاض و کج و او  
قابل جنین ریاض و با وزکام و ضا و او جگلیست و عرق الفسار در دمای بارده و باروغن زنبون جهت رفع لرز و جال و اسهال و در گوش  
و سوراخ اوجت در دهن و در دراز و جهت قروح رطبه معینه و فرزند او در جنین و طفلار او با سبک و وطرا آن عمل جهت در اشکاش  
نافع و مضر مانند مصلحت کل اکین و مضره و مصلح آن نفوس و قدرش بیش بکدریم و برایش نصف وزن او عاقره حاست و دروغ قسط  
ساج که قسط تلخ را بقدر چهل مثقال نیم گوید کرده بکش تا زرد شود در شراب خسته سینه با چار صد مثقال روغن زنبون بکوت انداخته است  
روغن بماند گرم و خشک و محلل قوی و ریاض برود معده و بکرو لرزهای بلغم سوداوی و مقوی موی و قدرش بیش تا هفت دریم است  
ساج در سورت مذکور است **فوس** اسم یونانی الباکر است **قسطون** اسم یونانی بناتی است که با الفعل معهود است ساقش  
مربع و زیاده بردی و بر کفش دراز و بشکل برک بلوط و از ساق میزود و خوشبوی در کهای اسفل بزرگتر و از اعلی ریزه و گلش زرد و  
بوی شبیه صندل و بخش در انتهای ساق مجتمع و بخش مارک و شیرین و مسهل از آن برک است در سیم گرم و خشک شرا و قبل از بوم  
و بعد از آن ریاض مضران و از مجربان شده اند و در بول و تسهل باضم و جهت درد سبزه و ضعف جگر و صرع و جنون و قرحه و عصاره  
او جهت درد گوش و درد دندان و طیح علاف شرا و جهت قی مغز و حردان است **اندر قسب** اسم مجازی غرنای خشک است که کمال  
نرسیده با گرم و خشک و مسکن تشنگی بلغمی و قاطع اسهال رطوبی و محلل مواد سینه و در مضم و قلیل غذا و مصلح کودکان بوده است  
**قس** لبابی شربت و کیش سبک و ریزه و شادخشان یک و شرب برک و شاد او در جنین و فرزند او مخرج جنین و سوراخ عصاره  
جهت غنوت چشم و آب سنج او با سبک جهت کزین رتیلانفع است **قصولیدون** کالنج است **قسطس** اسم خیس قسط است **قسط**  
شامی است **قسط المر** و **قسط بندی** و **قسط صینی** قسط تلخ است **قسط کبری** و **قسط الحلو** و **قسط ورمی** و **عربی** قسط شیرین  
است **قینوس** جنین بن سنجی که بوی غیره الیمیس است **قارین** گرم است **قسطیر** رصاص مضاعف است **قسطورین** و **قسطوره** خندید است  
**قسطوس** زنجار است **ق** سلجیه است **قسطل** شاه بلوط است **قتراف** اسم ترکی ریاک است **قادران** اسم روغن











و بطین و صاق او مفتوح در افق او رام ظاهر و باطن و با شکر جو سبز و سنک کرده نافع و با او دویچه غیر محمله مسوی و مولد ریاح و مصلحتش او در جو سبز  
و طلا و عصاره بر او افق حرب و جگر و انار و ششسن جامه بر و پشمینه با بطنخ او با کنگنده چو کست بدون نغز رنگان و تخم او در کرمی معتدل  
و در اول خشک و مفتوح و مهل و مفتی و محلل او رام ظاهر و باطن و باطنی صیبه می و چون سه هفته نبوشند همد استقا محرومانه اند و جهت استبول  
نوعی استبول و ضعف کرده و التها احتیاج و برقان و رفع عموم و پها معین و مصلح آن در چنان فی نمک و غسل است و امکان ابر با شکر جو سبز  
و قدر شکرش دو دریم است و تخم بزی را چون بقدر مفعال و نیم در لوز مفعال که کشتند تا به نصف رسد آشنامین آن را در حیت اخرج شد  
بغایت جگر یافته اند **قطف کبری** نباتی است به سبوع و بی خار و کیش شبیه برکت تون و از آن درشت تر و با آنک شوری و در سوز جل  
در یا شوره زار میرود و آنچه در شام بلوغ نامند بهترین اقسام **قطف** است و نزد بعضی قطف بزی ملوخیاست گرم و تر و مولد شیرینی و محرک ماه  
و بخش بقدر دو دریم جهت استباس اول و رفع معض و شکاف و عضل موز و مفید است **قطاب** غذائی است که از خمیر و روغن با نهایی آتش  
ترتیب داده از غنای بادام و لبه و شکر به ستور از نیز بهار آنچه و کوشته قیده کرده جو از آنرا خوا ساخته در روغن سرخ می کنند اقسام او مولد خون  
و سخن بن و کثیره غذا و مهبی و در مضموم و مولد سده آنچه با نیز بهار ترند و بهینه در تطبیق اوقی است و قلیل غذا تر از سایر و مصلحتش غسل  
و مصلح اقسام دیگران کجین است **قطاه** فارسی سنگ است سنگد و سترکی با تو فوره نامند و آن مرغی است بزرگ تر از کبوتر و مخطط بالوان  
مختلفه و زردی غلبه و در صحای بی آرد سنگ دار میباشد در اخردوم گرم و در سیم خشک و معوی حکر طوطی معده و مفتوح سده در افق  
استقا و ریاح غلظت و فایح و برود احتش و اعصاب و محرک ماه و در مضموم و مولد سودا و مصلح آن سرکه و روغن و مهر آنچه او در جو سبز  
و سنگدان او مولد سنگ کرده است و امکان خون گرم آن جهت استباس مفید استخوان سوخته او که باره روغن زیتون بسیار جوشانیده ما  
جهت ریاندن موی دار التخله و کلی از جربا باشد سده اند و باید از روغن او در روز گذشته بود تناول نمایند **قطایف** بغاری رشته  
خامی نامند و در اطراف اشاره بان شده خوردن آن با غسل مولد خون صالح و سریع التضم و کثیره غذا و معوی اعضا و موافق با نهین  
و ضعف القوة و چون او را با مغز گردکان تناول کنند و بعد از آن کجین نبوشند بغایت باعث فزونی بدن میشود **قطان** گیاه بزرگ قطونا  
در افعال مثل گیاه بارنگ است **قطاریقا** اسقو لو قدر لیون است **قطبوس** اسم ربانی سترخست است **قطالا** میمعی گوید اسم یونانی در  
دار است **قطمیر** قنبر است **قط سورا** **قطم** پینه کنه است و در قطر بند کوشه **قعیل** نزد بعضی از اقسام قطاست و نزد بعضی اسم  
نبطی سقراطیون است و آن حتی است بر شلخی مایل سبزی و با تلخی و کزندی و کیش شبیه برکت س و کرات و سوسن گرم  
و خشک و در بعضی افعال شبیه بسیار عضل و عصاره او را که بقدر دو دریم با آرد کزنده خمر کرده باشند در قرض است جهت سوز زیتون  
نافع دانسته اند و صحت مینجای گوید نباتی است شبیه سباق کنگر و سفید و وسط و بی برکت بی طعمی مزه و با آنک کشندی و خشک  
او نزد مایل سبزی میباشد و از آنرا آنچه تا با است و شتر تناول مینماید **فعال** اسم عربی شکوفه انگور است **قعب** اسم عربی  
مشامل قضی التخله و قیفا س است **قفر** اسم فاروق الجبال است و آنچه بقدر زنگون باشد **قفر الیهود** دو قسم است  
یکی در ساحل دریایانست می شود که مسمی بحره الیهود است و موضعی که در قدیم کفر می گفتند و آن جسمیست نقش مایل سبزی



در درجه غایت و از دریا باطل می آید و قسمی از زمین کنار دریا که حفری کنند هم برسد و مولف تذکره مخصوص کوزه طبرستان حاصل آن دانسته  
 و این از خیال حاصل شده از اقسام مومهای و عرق الجبال و از قفر الیهود الطفت است و از مطلق قفر اداوست و بهترین قفر الیهود سیاه براق و زرد  
 شکل است که بی خاک و سنگ باشد و در این کوزه سیاه و این قسم از اجزای تریاق کبیر است نه سایر اقسام و در شکم گرم و خشک و در افعال عالم مقام است  
 و قفر قطران زرد بعضی در منافع نایب مناسب غرض و اکثر خواص او از اجزای است و شتر او جهت شکستگی اعضا و ضربه و سقط و سرخه و مزمن و عصبان  
 و عرق النسا و کزیدن هوام در اضعاف اسهال طوی و اقسام گرم معده و ریاح غلظت شکم و قرا و تقویت با ضمه و اعضا و قرحه و اخراج چرک  
 سینه و ریه و درم توخین و خنای بلغمی و سوداوی و صلابت جسم و ضعف حکم کرده و تقطیر بول و بواسیر و باخند و شرب جهت رفع احتیاج  
 حیض مابوس العالج و با سحر که جهت تخم در معده و تحلیل آن و ضمه و جهت تقویت اعضا و با موم و آرد جو و نظرون جهت تسکین مفاصل و ادرک  
 صلبه و با او میناسه جهت التیام زخمها و نرم کردن نرم او را مکن آن وضع درم جراثیم و الصاق موی زیاد یک ششم و صاف کردن شیره و نفع خار و زرع  
 برص و قوباغینه و بخور او جهت کزیدن هوام و مار و پشه و خروج حم و احتیاج آن در زلات نفع و محرک صمغ مهر و عین است و غنچه بان و ماد است  
 قرحا و سون او جهت درد دندان گرم زده و زرع را یکی گرمه دندان و آنکمال او جهت ساقن مالیدن او بر درخت انگور مانع گرم زدن آن  
 کبودین و مصلحتش سردی سردی است زفت و قفر و قدر شربش تا یکدیگر است **قفر** بر او مویز تا کثرت است **قفلوط** اسمی که است  
 شامی است **قغه** کلمه است **قفور** کفری است و زرد بعضی قفرا سیه و **قفاس** اسم یونانی کبیر است **قفیر** زنجبیل است **قفیر** صفت **قفاس**  
 نباتی است که زرد است و در مکره کثر الوجود است برکش مال بند و در عریض و تقدر که نام و از پنج یک حنظل شامی است و میرود سبطی  
 المستی و بر سرش یک برگی می باشد و خشک سطر از زردک و کوتاه مایل سرخی و اندرون آن سفید و با اندک قفس و با تنزی و لذت در اول  
 گرم و در دم زرد غایب است بدن و صالح غذا و محرک ماه و جهت سرد و خشک و سینه و جوجه و سحج امعا و لاغری کرده با غسل با جبن و او در  
 خوشبود تخم او در افعال قریب تخم شوشه کزین و قدر شربش از تخم او در دهم است و قسمی از قفاس صلبه مستر می باشد و هر چند طبع فند  
 تخمینی شود صمغ او را م و در زرد سوخته او جهت خروج و قلع و تقویت موی مؤثر است **قفل** نباتی است بی نباتات  
 کتیب و چو او مایل سرخی و شامی او در ازو شربش مستر و زردک از قفل را ملس و بیرون مایل سیاهی و مغز آن با صلا و و اندک  
 کزین و پوست ساق او قوی تر از پوست کلش مایل سفیدی و مستعمل از دانه اوست و بعضی او را حبه سمند دانسته اند در دهم گرم و تر  
 و نباتت مینی خصوصاً با کوزه و نباتت مین بدن و قدر شربش تا یک و قفر و مصلحتش بود ادرک او در استعمال سگنجین است **قلب**  
 نباتی موصوفه و صم اول نباتی است که شربش کزین و از آن عریض تر و لذتی او بقدر درعی و زبانه از آن و شامی او بار یک  
 و شربش در اطراف شامی جزی شیبان می رود و بی قسم و بی قسم شود و بر او بر کهای ریزه می باشد و ما بین آن بر کها دانه او می رود  
 صلبه مستر و سیاه و باخند و شیره سنگ ریزه و بیش کوهها و زمین کاد شربش است در سگرم و خشک و در جهت ریه و سر و نفس  
 و اسهال و فواق و با شربش جهت اخراج سنگ کرده و مشابه و احتیاج بول نافع و صم او را نفع بواسیر و قدر شربش تا در دهم  
 و نباتت مضعفانه و مصلحتش جهت تصویب است **قلب** نفع اول تقاریبی دل نامند گرم و خشک و در بعضی فردی غذا و بهترین او

و اسهال و در افعال و در اول او در  
 سرد و مصلحتش

کتب و



از طبع و از بهر دست و مصلح آن هر که دروغ بگویند و او در چاره و دهرای او مقوی دل و رافع خفقان و اکتال خونار و در طبع آن که در صین کباب است  
جهت سبکی مجرب است **اندر قلم** متحرک لام و نای منتهای حرکت است و مذکور شد **قلموس** لغت یونانی معنی اذان الیه است و صنف  
میباشد و مایه ای از نوعی از دست صنفی سفید است و در کش سفید و زرد ماده میساید بر یک ماده شیشه بر یک کلم و سفید تر و عرض تر از آن و مایه اش سفید  
قوی و زیاده بر آن و صغری مانند چشم بر ساق و در کش ظاهر و کاش مایل بزردی و بخش سیاه و بخش دراز و بسطی انگشتی و زردار که در آن تر و در آن  
است و صنف دوم را در کش سیاه و در بعضی تر و در کش از صنف سفید و صنف سوم را چهار سیاه و در آن مایه و در کش شیشه بر یک بر در سر شاخها  
قریبی بود و در کش زرد و طلای و صنف چهارم را در کش شیشه بر یک بخش در آن کوچک و میساق و ملاصق زمین و صنف پنجم را در کش  
و بار طبع پینه و سندی بوی و کاش مایل صغری و سافش زیاده بر دروغی و در او کشته مایه است جمع اقسام او گرم و خشک و محل حال و در  
و با قوت قابض در شش های آن در افعال قائم مقام با پنهان است و در صنف سفید و سیاه او جهت منع سلیمان و طبعی است ان با شرا جهت اسهال  
و طبع آن جهت شکر و عضل و مرفوع و صفا در کتیم تر آن جهت شکر و شکر و صفا در کتیم تر آن جهت شکر و شکر و صفا در کتیم تر آن جهت شکر و شکر  
و با غسل و شرا جهت شفا قلموس و جراحا و کزین عقرت نافع و مضر کرده و مصلحش کتیم تر و قدر ترشش با دو دم و در شش اما خورس و ظاهر  
و تم تخم بنام گو باشد و اندک علم **قلی** در صفهان کبلا و در خراسان اشجار و در کیلان قلا نامند و آن از سفیدان تازه که جمع کرده بسوزانند  
بهم میسند و از بنا میسند و در ام سر حاصل میشود و بهترین او صاف و در اوق سیاه است و آن جزو اعظم صابون در چهارم گرم خشک  
جالی و محرق و شریک قراط که هفت باره در آب حل نموده بجز علم صاف کرده عهده نموده باشد با ضم قوی و بنام شیشه و قاطع علم  
و رافع قی مایه ایست و مقوی صفا است و طلای آن را زایل کننده است زیاد در جها و تا لیل و ناسور و بوی و در جرب و در فیه با صفت  
حیوانات و کبک و هم او در همان زرد کننده است و در اطلس استعمال او با فزاده ممنوع چنان مورت بپوشی است که رفع آن دشوار است  
و چون قلی ز بار و غن حل کرده بر انکور پاشند زردی موز شود و در المقلی اشاد الله تعالی نکور خواهد شد **فلسه** در سفیدان است  
**قلیقی** قار است **قلونوس** شیوط است **قلقوط** اشامی که در شفاقی است **فلام** بعبری قاقلی نزد بعضی رخی الایل است **قلقلان**  
قیقه است **قلار** از بوب است **قلاری** نوعی از انحر سفید است **قلی الصبغین** قلی است **قلو مین** اسم یونانی طفر العسط است و آن شجره ای  
مالک است **قلاطالس** اسم یونانی درخت جیاست **قلولا** اسم عربی غار است **قلو قیضا** اسم عربی و درخت است **قلقدیس** زاج سفید است  
**قلقطار** زاج زرد است **قلقدید** بدال و با زاج سبز است **قلب النخله** جاز است **قلقونیا** یونانی را بنامی است که با شش نمیدانند و نزد  
بعضی صغیر صغیر و زرد جمعی صغیر کبک است **قلیمیا** اقلیمیا **قلومین** **قلوس** اسم یونانی رتبه البحر است **قلقلان** و **قلقل**  
العقل است **قللی** رصا صلب است **قلل جاره** بلغت اصفهان محقق است **قلان** اسم ترکی حمار الوحش است **قمری** مرغی است  
از فاخته کوچکتری طوق بسیار با نوس و نوع سفید او خوش منظر است در دم گرم و خشک و موافق میرود در مرطوبین و مولد خلط  
و اکثر او مورت و سوس و صدام است و مصلحش روغن باد و لطیف و تدبیر بر دروغن و عیاد و موحسیرت حرکت اطفال و تخم از مویس  
ایشان و بودن او در خانه مبطل سحر و چشم بد **قل** بفارسی سبب و ترکی است که بنامی است که با قلی را سحر کرده و عدد او را جای داده



بلغ نماید جهت رفع تب و حر و آسودگی چون زنده او را در سوراخ حللید بدو اندر افع اصحاب بول است و از خواص است که چون منقض  
نورسد از کوزیرانی می شود و چون زن حامله در کف دست گذاشته بشیر بران بدوشد هر گاه در میان بشیر حرکت کند آن زن حامله بشیر خود  
بود و اگر حرکت نکند بر خرد و از جریاست **قره** اسم ترکی بیشتر بدان است که مخصوص زربت آن کند و در لیس می گویند **قره** اسم عربی  
حفظ است **قرون** اسم عربی رویان است **قمیله** بلغیث نام نوعی از دو قوت است که او را حشمت البراعین نامند **قمر** بلغیث آن است **قسطه**  
است **قلم قریش** و **قل قریش** قضم قریش است **قمانیر** کمانیر است **قحج** اسم مصری قصه الزبیره است **قیمیج** اسم جنس منقعات  
است **قاری** در صفتان درجه دو در خراسان بر خست گویند و او شیره یا سفناخ و با آن که تلخی و تند و قدر شیری و عاقل و بارک و  
کاهش سفید و زنده و بخش در غلافی بقدر بخورد در هر غلاف چهار عدد و بسیار شیره بزدل است در دم خشک و در اول گرم و لطیف و در اول جنین  
و شردن و مفتح سده جگر و سرد و موافق حرور و سرد و مقوی مجاری بول و جالی و مقطع و منقی سینه و دریه از احلاط و آسوده و با  
ملین طبع و دفع برقان و سقوط اسهال او جهت رفع رطوبات و باغی و خوردن و طلا کردن آن جهت منق و وضع و کلف و حریت  
بواسیر نافع و مولد سودا و مصلحت بخش است **قطر بون** اسم یونانی و آن نباتی است که در صغیر کبر اعظیله منق گویند و کبر را بشیر  
شیر همان خاص و خشک و بقدر دو سه درع و بر شعله و بر کیش مانند کبر زردک و در هر شعله قیامیل بر زدی و کل قیامیل و زغنه در شش  
شیره تخم کافور و بخش سطر و سرخ و صلب و بر از طوبی و بسیار سرخ و با نندی و شیری و قضم و منبتش زمینی که اوقات بسیار نادر و گویا  
و شیره است و قوش ناده سال باقی در او گرم کرم و خشک و عصاره سحج آن قوی تر از سایر اجزا و در جنین و مخرج جنین مرده و  
آن و جفنی لذیذ و جهت سرد کنه و ضیق النفس و وضع عضل و غضب شکلی اعضاء و تفتیح سدد و تنقیه و باغ و سینه و دفع برقان و  
استفاد سیر و نفث الدم مزمن و در دهلو و رحم و معض نافع و صمدانزه او به نهایی و خشکان با مرهمها حملت السام جراحات باغی قوی  
الاثرو در سایر افعال مانند قضم صغیر و از آن ضعیف تر است و مضر و مصلحت بخش غسل و قدرش زیاد و در **قطر بون** و **دقیق** منبتش  
زردک ایها و شیره و درج و ساها از عم جدا و بی شاخ و زیاد شیری و کاهش منقبش مایل سرخی مانند کل شیره یونان که جگر و بر کیش شنبه  
ببرک سیدار و شمشیر شنبه کیندم و بسیار تلخ و بخش کوجک و بی منافع و قوش ناده سال باقی است در اول سم گرم و خشک و لطیف از کبر  
و ساقتش و بر کیش و کل او قوی تر از عصاره آن و محقق بی لذیذ و در جمع اهل قوی تر از قیامیل که در طبع او که در مسفال را با عصاره مسفال  
اگر شانه با شنبه که نصف رسد با شکر و امثال آن نبوشد مسهل مره الصفرا و مره السوداء و در بلغم و در افع حرر سموم موافق صفا  
عقر و صرع و قوی و در مفاصل و امراض باغی و مفتح سده جگر و صلابت سیر و منقی و باغ و اعصاب و با باد الاصول رافع عروق است  
و از افع اعلی او مودی با سهال مودی است و صمدانکه او جهت قروح جنینه و التیام جراحات و با میه جهت گرم زخمهای تازه و کینه و با ارد  
جهت مفاصل و با ارد جهت درد های حاره و شیره عصاره او با طبع حله جهت امراض سینه و طلا عصاره او با سرکه جهت سردی که از اقباب  
و حرر سینه با نافع و چون موی سر را سوزد رفع نموده عصاره را با سرکه طلا کند جهت رفع قرح سرد و در میان موی با شیره  
جهت زنده زنبور و با بول اسک جهت نال و با غسل جهت رفع سبب و در خشک و با شیره دختران جهت گرم بیکار خشم و درد آن و با

صغیرا



کالنج هم سطرې بلک و حر و با از با زه شير جمع در دمای کینه چشم و اما روزه و شير مفيد و چون بکرا بر کرد انده عصاره را با نارنگ  
در حال رفع حران کند و با آب مرز کوش جهت ریح بسبل و قطره او بار و عن خری و امثال ان جهت ضربان کوش و با آب ک شفا و جهت  
آن و با آب ترس و مانند آن جهت فصل سامعه و بار و عن زکس و جدول و مر که جهت دم کوش و کوی و سقوط او با سر که در غرض جهت فصل  
در عاف خصوصاً مانند کراج و کافور و آسج و مصفوفه او با کلا جهت ریح که در دهان و قلاع متخض و قطلای او با جهت شفا ک ل و غره  
این با او رنگ و عنب الثعلب و عوج جهت درم لوزین و خاق و با طبع جز السرد جهت دندان متحرک نافع و هرگاه عصاره او موجود باشد  
اصل او را بعد از آن را تقویم از بند و حمل عصاره تازه ان بر رخص و مخرج جن و نطو او بخور او رافع کزاز و مضر معاد و مصلح  
و کثیر او در شتر از راه او و در دم و از خشک است در دم و در حقه بخوریم و از عصاره او یکدیم و بدیش بوزنش استن و نم وزن او با  
و نم مثل ان ترید و در بعضی بوزن او بر ساروشان و نم وزن او بر ک حاست و حقه با طبع او در روغن کججه در دم و عرق السن و  
قوانج معديل و صفا و کل او در سنگ در عرق کثیره و رفع ضرر کزین افی قوی الاثر است در روغن او که او را بار و عن زیتون بخورند  
تا روغن مانده است و در روغن در رافع اعیان و با لوب و هر عسر ولادت و ریح و در دمای زمنا است و شربت او که او را با شکر تقویم  
از هر دو جمع امور ز کوره مفید است **قبیل** چیزی است شیرین که در دما بل سبزی و کوبیده نمیشد است که در کس بخاک مخلوط کنند  
سختل شود و در بعضی تخم نباتی است و جمعی کوبیده تخم خرنوب است در دم گرم و خشک و در بعضی سرد و خشک و مهمل بطوبات و از زجاست  
و شرب او در اخراج اسهال گرم معده و امعاء فی الاثر و مضر معاد و مصلح شخ و کثیر او در روغن او لغات محض زخمها در رافع حر و سفت  
و قدر شربش در دم و بدیش و خشر است **قفه** سفاسی خاربت و در تکمین دارم که در دما زردان از جمعی نامند و ترکی کرگی  
کوبیده حیوانی است موی او مانند خار و اقسام بسیار جلی او در دلان نامند و ببری و کوی او کوچک و در او از مطلق او بری است مجموع آن در دم  
گرم و خشک و کوشش او صالح الغذاء و محلل ریح و قوی و در او مریض رافع جذام و باعث وقوف ان و جهت استسقا و سوز زرد کرده  
و نفوس مفاسل و فتح عفضل و تقطیر البول و بول در مریض و کمرنگاه و طوبین و کزاز و زرد زرد او است و موش غشول و مفید معده و کمر  
و مصلح شخ روغنها و سرکه و مصدع و مضر کرده و مصلح ان عسل است یا کجین و سوخته ببری و کوی او جالی و محلل و رافع کوشش زیاد  
و البیام دهنده ان و شربش در دم از جهت ریح حر باشد ان و صفا کوشش او جهت خارش و عدد و پیر او جهت کلف و بدیش و کوشش او  
بازفت جهت در النعل و کج خشک کرده جهت استسقا و در زرد زهره او جهت رفع انقشار زخمها و جذام مفید و شرب ان با موم جهت اخراج  
جین دره مخر و البته اند و الحال ان رافع پاض چشم است **قفه جلی** گرم تر از سایر آن و خوردن او جهت نفوس معديل و مصلح صفا و  
و خون او و طلا و عن او رافع حر کزین و جالی کلف و حمل او در رخص است و کوبیده موضعی که خارها در رشت او باشد هوام زرد کند  
و ما از اقسام قفده کزین است و مفید ببری لذیذ تر از ببری و طیب طبع و موی معده و در بول حله سوخته او جهت دفع ریح و سفت  
**قنف** یکسر اول نشد بدون دفع ان موز که کفاری است و در او رنگ و اسراره و ورق الخمال و خشن کوشش و پوست او  
کوبیده و تخم او را شاهران و شکوفه و غبار زخی او را بر سر نامند و در کوشش مرکز العوی و در سیم سرد و خشک و با جارت لطیف و در دم

کف







اسم ترکی عزاب سود کبریت **قوش ازومی** اسم ترکی غلبت **قودوق** اسم ترکی الیه است **قورد** اسم ترکی ذیست **قوش زلی** اسم  
 ترکی لسان العصاره است **قوبین** اسم ترکی صان است **قوام** اسم ترکی زلی است **قوه** اسم ترکی خمر غلیظ است و الحال متادار و بار  
 درخت یعنی است که زمین نماند بقدر فتنی و چون از غلاف مقشره کرد مغز او منقسم در دو قسم کرد مایل صغیری و بعضی بزرگی و با مغز  
 و سیاه او تلخ و غیر مستعمل است و درخت بسیار شبیه بدردخت زرد و غلاف او را فشر نامند و بطریق مغز او بوداده استعمال می نمایند و مزاج  
 او را مختلف ذکر کرده اند و آنچه تجربیه و فیلسوفان هر می کردند در گرمی معتدل و خشکی آن غالب است و فشر گرم و خشک تر از آن و او  
 بحفظ اطباء در بول و باقوت قایضه و مولد است او را منفتح دانسته و جهت سرد بلغمی در لار و سنگین غلیان خون در ریه اعصاب و لوله  
 و شری دموی و تقویت معده و منع صعود بخارات مباحه و نثار او مورث بخوابی و مضعف تابه مبردین و مضر مزاج سوداوی و مختل  
 روغن بادام و پسته و فشر می است و چون بطریق نخود بار یک گرم برشته کنند که سیاه نشود و جهت قطع اسهال لغایت مؤثر است **مقصوم**  
 نوعی از ریخاسف است و در سرک و قهه باشد آن سوی الکه از ساق ریخاسف شاخها می رود و در ساق پسته و اکثر از آن که ریخاسف  
 بر می آید و در نه های ساق قه او چغری و طول ساق از شیری زیاده و کمتر تر از آن می باشد و بر آن بر کهای ریزه مثل ساق زین  
 و ساق اما رطین و از اما رطین قوی تر و در اصل او مفروش بر روی زمین و کاشن با عطریه نقل الحیه شبیه بر او ریخاسف و طمش  
 تلخ و وزوز نک است و جهت این است نباتات جمع مقصوم را ریخاسف دانسته اند در رسم گرم و خشک و محلل تر از آفتابین در ارفع تب لرز  
 و در سینه و ضعیف نفس و ضرر از او قیال در براح مفاصل و عرق الساق و قائل اقسام گرم معده و امعاء و تجرد افراش او که زیاننده هوام  
 و ضار و او محلل او را در ارفع ضرر کمترین عقرب و بملاد حمل او و خروج جنین بطول او جهت صبر او بار و سوخته او جهت قطع زرف الدم  
 و در الثعلب و باروغن سودا بخیر و دروغن تر جهت سرعت بر بدن ریش مؤثر و مضر زرد و مصاحف کثیره و خشکی اش و بغایت مضر معده  
 آن غسل و شج و قدر شربت و در دم و بدش آفتابین و با لوب است و دروغن او که از برکت کل آن که در محلل صلابه و در حیض و سخن رحم و با  
 انضمام هم آن در ارفع لزوم ارض بارده عصبانی است **فیقه** صفتی شبیه سدرکس و بد بوی و بد طعم و بیهندی را از لغایبی  
 لعل معری و بوعری شخه نامند و نمیمی گوید اسم عبرانی سدرکس است در رسم گرم و خشک و در حیض و خروج جنین و منقذ دماغ و با او  
 جهت صرع و استسقاء و بویخ روز منوالی اشامیدن او با کهن با ارحمت سیر زرفه و نهی بدن و سنون او جهت درد دندان از جربا  
 و الحال او جهت ضعف تا صبره و رفع انا حشم و مرهم او جهت جربا فرزند و ناسور جرب و قدر شربش ربع دریم است **فتیور** حجر  
 العقیق است **فیر** قار است **فیله سوس** نمیمی گوید یونانی دار حنی است **فیض** پوست تخم مرغ است **فیقاس** سیارون است  
**فینا** گیاه خرفه است **فیمولیا** طین فیمولیا است **فیموس** اسم یونانی موم است **فیطاقون** ترمس است **فیونقا** وند است  
**قبروطی** مثل موم روغن است **قبر** از آنکه ساج باشد یا م که از ساج برادویه **حرف الكاف** **کافور** صمغ درختی است  
 و اقسام بسیار برای آن مایل صغیری و کثیفه مصطلکی و مسی با نامهای است **ریلح** نام که اول کافور یافته بود و این قسمی است  
 که بطایر درخت بزرگی کند و مقصود آن بسیار سفید و صفائی و صاف و در جوف درخت یافت میشود و کافور موتی از ریزه های

بردوز







بقوام آورند هر چه بهتر است و اصل هند را عقداست که چون شربت کدر را خوشتر زاده بر نه عدد آید بر می آید و خاکستر او را جملی نامند که  
 دانسته اند و آنه او مقوی دل و معده و جگر است و رب کدو قوی تر از دانه او و بیش بوزن او صندل سرخ و مثل او بوم است **کابنج** بفاصلی عروسک  
 پسته نامند و از انواع غلبت است و بستانی اورانبات مانند آن و کبرش عریض تر و بزرگتر در قوت مثل او و مرشش آید ان کون و کون در غلبت  
 سرخی است میثانه و دانه اش بقد فندقی و بعد از رسیدن سرخی می شود و کل او صغیر یا بل سبزی و جلی او زار که مانند کبرک است و عصار او دوسیه و معاش  
 بارطوبت سبزه و بنا بر کبرک تر از بستانی و کل او بسیار سرخ و دانه اش رز دایم سبزی و در غلاف نیزی و متبش سنگ لاجها و او را کابنج منوم و غلب  
 الغلب منوم نامند و در کدو قوی تر از خشی کش و در بولان کبکفقال او منوم و زیاد از آن مورث اختلاط عقل و جنون است و مراد از طلق کابنج بستانی او  
 و استعمال از آن بوی سبزه دانه او و خوشتر است از آن است در اخردوم سرد خشک و در بولان رافض امراض کرده و منانه و فرجه آن در شرح صفحها در  
 و صلاح حال جگر و رافض ربه و غش و اقسام گرم معده و مداومت هر روز یک مگال جهت بر قان محرب و بلع کردن و مفید دانه او را بعد از پالی از  
 جهت منع حمل محرف است اندر و صغیر و صغیر است و قدرش از بویست دانه او ناخندیم و در غش غلبت است **کابنجی** سر کبندی است  
 خوب است از بهترین او از بروج است و طریق او است که خوب با راه آنچه و صاف نموده در شسته کنند و تا جمل روز و زیاد بر آن در اوقات کدات  
 و او جالی و مقوی عضاد مسکن جوار خون و صغیر و مضر معده و مصلحتش غسل و کافند است **کافوربان** اسم فارسی لسان الثور است **کاه** یا کاه  
 است **کافوریهودی** و **کافوریکان** الکا فود است و نزد بعضی کافوریه اسم افغان است **کافورموتی** و نام صاف کافور است **کافور اللعک** زخا  
**کاسلس** اسم یونانی جوهر است **کاسوس** خشاش زردی است **کامالادن** مار زبون سیاه است **کاشم رومی** سعبیا بویست **کاسر** بحر  
 قلیت است **کابل** اسم هندی آمده است **کابوخی** اسم هندی شونیز است **کان** اسم هندی شکر است **کالون** اسم هندی صتمی از ارز است  
**کالی** بر اسم هندی بلبله کابل است **کانترا** اسم هندی عصار است **کاجرا** اسم هندی جزیرت است **کار** بر اسم هندی مطلوب است سبزه و مضر است  
**کال سالوا** اسم هندی ساد او را است **کایل** اسم هندی قنبری است **کالی** بلفیت هندی سیاه است **کاجوکی** **جج** اسم هندی تخم  
 زرد است **کاکیز** و **کیکره** اسم هندی سرطان است **کای** اسم هندی بقه است **گون** **کاکوندا** اسم هندی کثیر است **کالوت** اسم هندی قوی  
 از شست است **کاک** اسم هندی کاسه است **گاندی** اسم هندی و صلب است **گاو** فارسی بقه است **گادوی** فارسی بقه او خوشی است  
**کاشی شامی** و بستانی اسم فارسی هند است **کاسی دشتی** اسم فارسی خندیل است **کابو** اسم فارسی خست است **کادرس** جادرس  
 است **کاجره** و **کافش** اسم اعریض است **گادوانا** اسم فارسی کرسنه است **گادوا** اسم فارسی جادوین است **کاو زهره** اسم فارسی  
 جگر بقه است **کاویش** اسم دلمی خلد است **کاغدا** اسم فارسی فرط است **گاه** اسم فارسی تن است **کارتنه** اسم فارسی عنکبوت است  
**کاشلنگ** اسم فارسی شقایق النعمان است **کابو چشم** اسم فارسی افغان است **کبیر** بناتی است خار دار و پر شاخ و کبرش بارک و کل  
 کل او مثل زیتون و کلس سفید و در وسط آن چیزی است بیوهی و اثرش که خیار الکیرا مانند از بلوط در از رو تخم او روز و بار طبع از دره در  
 و کوهها بسیار می افتد و رخ او بوست بخ او قوی تر از سایر از او در سیم گرم و خشک و مفتح سده جگر و سبزه و قاطع اضلاط از دره مقوی است  
 و بهترین او سبزه ز خصو بر آورده او سبزه و عمل و محل ریح و در تریاق سموم و مدره السودا و جهت فایده و امراض نارده دماغی و معاش

عصاره کبیر



نافع و باد خورشید مثل سبب الطیب و از غرض غسل محلل بلغم و مخرج آن و غرغره طلیح او در افغ اعصاب نفس و صفا دانه از افغ غصه و غصه و خشک  
او در افغ قروح خسته و باد و میار محلل او در ام صلیب خازیر و با سر که رافع نهق و قویا و با از ترس محلل و دم سیر و کوز او در افغ بوسه و مضمضه طلیح او  
با سر که و خائیدن آن همه در دندان نافع و بطنیموس در کتانت فرموده که چون بخوریم کوبیده با مثل آن روغن کبچ و بوزن او است  
بچونانند تا ان تمام و روغن نانصه سوزد پس او را بر سر صما و غلظتی کند موی سیاه کند و هر که سفید زودید و محرر است از غرض غسل از سفید کل کل  
که با مندر دوم گرم و خشک و مطلقه در جمع افعال مانند بخان و از آن ضعیف تر است و زود او در افغ نواصیه چشم و خیار کرم گرم و در حرم او  
در سیم گرم و خشک و خیار رسیده او بدون خائیدن و از بدن طلیح و ترشی کل و خیار او محرک است و جالی بلغم و مفتح شده جگر و سوز و مصلح  
و خیار غرورده او سیر که مفتح است و ساق و برکش در اخرا اول گرم و خشک و در افعال ضعیف تر از کل او و محلل خازیر و نواصیه چشم است  
و عصاره آن کشنده اقسام گرم معده و صفا دانه و بارفت رافع قروح شهنید سیر و قروح خسته و محلل قوی خازیر و سایر او در ام بلغمی است و در جمع  
افعال ساق او قوی تر از ریزک و غرغره طلیح همه اخرا و مفتحی و نافع و مفتح شده است و قدر شربت از او با مفتح در سیم که با غسل و مکرر  
نوشند و از رخ او تا در سیم و در مطبوخات با مفتح مقابل و مضرمانه و مصلح نسون و مضر معده محرورین و مصلحان کبچ است **کبریت**  
در صفهان موشک مانند ویرگی با سوا حلی آن چهار قسم است و نبات همه شبیه یکدیگر است مگر یکی مایل سفیدی و با رطوبت لرزه و کاش زرد و ساقه متوسط  
در سطرای و درازی و بخش تلخ و کوچک و در شعوبه مانند خرق سیاه و مینش زرد که ایسای جاری و قسم دیگر شبیه بقره او در کاش نفس و ساقه  
و قسم بنامش سار کویک تر و کاش زرد طلای و بد بوی و قسم چهارم را کاش سفید اقسام آن در اخر سیم گرم و خشک و با حدت و حرق جلد  
و صفا دانه او در اندک زمانی موجب حدت و درد اعضا و بار و عینا جهت حر حران و انسان و نقشه جلد و بر صباخن و اقسام نایل و در  
التعاب و نطول مطبوخ او جهت سوز و خشک او در عطله آوردن قوی تر از کندنش و طلا از خارج جهت درد دندان و از داخل جهت ترسیدن  
آن در محمول او جهت اخراج جنین و مسموم و اجناس حمض نافع و در مقابل او کشنده و چون با مثل او را در کندنم خمر کرده بر بعضوی بگذارد تا  
ماند نافع است **کبر** و آن است قریب لبسان و خوشبوی و مایل سیاهی و مغز او سفید و در خزان مانند درخت مورد و از منده خرد و او را  
نوع ضعیف است و قوتش تا سال باقی در دوم گرم و خشک و لطیف و نفاست بلطفه و مفتح قوی سرد و حشا و کرده و مخرج سنگمانه و بول  
مجنین و جسمه ارض آن و بجز و سیر و ریاح و خفقان و صاف کردن او از زرف در سرد فرمون اسهال و تقوی معده و احتشاق و خوشبو کردن  
و آن دام ارض نشه و طلاع و صفا دانه و با سر حیوانا جهت کلل او را م و با غالیه با جهت خوشبوی را که برن و تقویت آن نافع و طلا کردن خائیدن  
بر فضیلت لغت و جماع است و مضرمانه و مصلحش مصطلکی و شمشک مقابل و در لیش قافله و در ارجی است **کبریت** نفاشی کور کرد  
مانند اصل آن چارموالدی زنبق اصل او از آن و چهار قسم میباشد یکی سرخ و شفاف لامع و کبریت است اخر نامند و یکی زرد مایل سنی و آنرا  
مصطلکای و صابعی نامند و یکی سفید و مسمی بگو کرد فارسی است و قسم چهارم مایل کنودی و او را کبریت اسود و کدر نامند و او را از طلیح او  
خبر کرم و از خاک بعضی اماکن بهم رسد مایل سیاهی میباشد و بهترین آن اخر است و با اصطلاح اهل کیمیا که میوه موضوع در غایت سحری  
و مسمی بگو کرد اخر است نه معدنی آن و اقسام او در اخر سیم گرم و خشک است و گرمی او غالیه خشکی و قوتش تا سال باقی در نفاست



و بهت و بیزاری بطریق که محرق نگردد از اسرار عظیم و در غایت اسفند است و محل و ملطف و مسخ و محفف و جالی و جاز و شراب و مقادیر مجموع  
و باز زده تخم مرغ نیمه است جهت سردی و رطوبتی در بود و اخراج چرک و ملغمه سینه و شش و رفع یرقان و زکام و نزله و طلای آن مسکن ضربان اعضا و معده  
کننده هوی و مایل و سوزنا و اول آن است جهت گرم کردن اموم و با عا و قوا و غسل و در که چند صدام و جوششهای سوداوی عجب الاز و با مکر و نظار  
و عکالت بطعم جهت قطع آمار و حله و جرب و هوق و برضاض و نفق و حله و در اول و ثعلب و اکل و قروح و رطوبه و با حنا جهت قویا و با سرکه و قویا جهت  
و با حنا جهت تحلل صلابت و با حنا جهت اراض نایده و صلح و با با و نیم وزن گوگرد و صمغ عربی جهت سینه و قروح سرد و قویا جهت و با سرکه و قویا جهت  
و در وینا جهت نفوس نافع و در وینا جهت قاطع عرق و سحر و او جهت سکره و شقیفه مفید و بخور او حاصل زکام و نزله و مسقط حین است  
سخت و باعث گرم کردن اموم و بخور و قوا و اراض کرمی و نقل سامو و مضرعه و مصاحف کثیره و شیر تازه و شیر شیز از دو دانگ تا یک میفال  
بدنش در اکثر امفال رزنج است و مضره او جهت تکلیس معادن و رفع چران بی عدیل و سفید کرده او را مناسب جوهر رزنج است در وزن  
بینهی که ساختن آن در دستورات مذکور است جهت جمع در و در بارده و جرب و حله و سوز و قویا بی عدیل است و عرق گوگرد نافع و محفف و مریح  
النفوذ و محرق و مفتح حله و جالی و اراض رطوبات مستحق محرق اخلاط و المیدین او در دندان رافع کوشت فاسدین دندان و کفایت  
و طریق عرق گرفتن آن در دستورات مذکور است **کبک** بک اول و در گرم تانی بفارسی کلر نامند و بهترین آن جگر اردک و مرغ پروری و بعد از آن  
بزغال است گرم و تر و غلیظ و در برضم و خونی که از او بهر رسد قبول خفون است جهت می کند و مصلح آن البکاره و سرکه و کباب و با مکر و وضع عربی  
جهت قضا و احوال قوی الاثر است و جگر بزغال صحر که صبح مصر و عین است و تجر رسیده و خواص حکم پر جوانی در اصل آن مذکور است  
**کباب** اسم عربی گوشت یا بش رشته است و اخلاط و خواص آن کثافت و لجوم و بهترین آن گوشتهای لطیف است که در کباب و در شکلی  
جمع اخزای او بیک قرار باشد و این مولد خون مین و مسمن بدن و سخن کرده و محرک است و اینها موافق معده مرطوبین و معوی اعضا در ضم  
و بعد از ضم مولد خون صالح و با ساق و کشته و او در چهاره جالب اسهال معظور و رطوبتی و مورت صدام و مصلح شش سلجین و جوزون است بعد از کباب  
بغایت مضر است **کبیر** الدخان نوشاد است **کبش** مغز است **کسب** اسم فارسی حنظل است **کبج** بطایع است **کبوه** نوعی از  
توغات است **کباب شامی** اسم فارسی طایع است **کبک زردی** اسم شیرازی خروشا می است **کبک** اسم فارسی قیج است  
**کبک دری** اسم فارسی طایع است **کبک** اسم ترکی قیج است **کبوتر** اسم فارسی حمام است **کباب** کباب **کباب** اسم فارسی فاغره است  
**کبوتر نجیب** اسم فارسی خراج حمام است **کبوتر** اسم بهر جا که ریاست **کبوتر** اسم هندی کافور است **کبیر** اسم هندی تو بیاست **کبک**  
اسم هندی قیج است **کبود** اسم هندی سفین است **کشان** نباتی است بقدر درعی ساق و کرش و بارک و کلس لاجوردی و غیر  
او در سب کجوری و پزار تخم و پوست او را مانند پینه تا سده لباس تر میسند پس سرد و خشک و لباس از اراض حرارت و باعث تغلیر  
و جهت جرب و حله و در مصلح نافع و بخور کباب جهت زکامی و صلاح حال رحم و سوخته او قاطع خون جراحات و انام دهنده آن  
و کل و مفتح و معوی دل و ریشه او مایل سردی و در زرد و جهت چها مفید و بخش مایل بر روی و املس و بعضی از آن سفید و قسی از آن مایل  
سرخ و نوعی سیاه باشد در اول گرم و خشک و با رطوبت فضل و در بول و خص و عرق و شیر و محل و جالی و طبلین طبع و جهت سرد







صمغ عربی و درین در غلط حکم کرده است **کثیر الشکر** بر سیاوشان است **کثیر الارجل** سفاج است **کثیر المنقعت** خطمی است **کثیر الورد** در صومالی  
**کثیر الورق** خرنبل است **کثیر حار الحنظل** است **کثیره** بزرگ جیر است **کثیر الاصلاح** لسان الحنظل است **کنار** بلغت بربری جوزاق است **کجور**  
اسم هندی از بنام است **کجم** و **کجب** حصم است **کجلا** اسم هندی از اراقی است **ککلن** اسم هندی بوره ارمی است **کجیان** اسم هندی  
عوزه است **کچوه** اسم فراطین است **کچوه** اسم هندی سلف است **کجیت کن** اسم ترکی اجز است **کچوله** اسم فارسی از اراقی است  
**کج** اسم فارسی حبیب است **کجی** اسم ترکی مغز است **کجیابی** اسم دیلمی است **ککل** اسم سمرقند است و در چینه نام دارد در حکم کنند  
**ککل اصغرها** و **سلیمانی** و **ککل حلا** است **ککل السودان** شمشیر است **ککل فارسی** و **ککل کرمانی** از زرد است **ککلا** و **ککلیا**  
اسم عربی انواع ابو صلاست و لسان الثور و خوص و لبان را نیز نامند **ککل خولان** حوض است **کدو** اسم فارسی قرع است **کدم** اسم  
هندی حار است **کرفس** اقسام بسیار است **کرفس** حلی صخری قطر اسالیون است و مذکور شد جلی غیر صخری را **کرفس** شبیه زیره است و خوش  
باریک تر استانی و قسمی را **کرفس** شوی و مشرقی و **کرفس** عظیم نامند سافش محمود دراز و نرم بایل سبزی و **کرفس** عنبر و **کرفس** مثل  
شبیه و **کرفس** سبزی قرطلم که تخم کافشه باشد و سیاه و مصمت و با عطریه و بقطر اسالیون شبیه تر از سایر اقسام و تند و خوش مغز و بر  
و خوش طعم و در خواص ضعیف تر استانی است و **کرفس** بری را **کرفس** میباشند و هر چه قریب تر است منحنی بطرف بیرون و با انوک  
رطوبت سبزه و غذای اندکی و خوشبوی بایل بزودی و سافش با جلا است و **کرفس** مستد بر و شبیه کلم و سیاه و تند و خرد مانند  
چیر تنطی و در سنگ لاهنا و شبه نامیر و در انحال قریب قطر اسالیون است و در عروق و جعفرف السنا و هیچ نافع و حمل او در اسهال  
جنین مؤثر است و **کرفس** اجابی و **کرفس** مائی و هندی در میان آن در کنار آن میروید و در قوت ضعیف تر از سایر اقسام است و **کرفس**  
بستانی برکش بایل بند و در شبیه برکش نیز از مطلق **کرفس** مراد ازوست و **کرفس** زیره تر از سایر اقسام و تیره رنگ و تند و با عطریه  
و در مقدار قریب اسالیون است و خوش بزرگ و سیاه و قوی ترین اجزای او است و بعد از آن تخم او در اول دوم گرم و خشک و بغایت  
مفید است و بجز در سردی و در اول و خض و منقی کرده و شانه و از قوت او در خارج جنین و محلل ریح و تقوی مهبی و محرک ماه و شهادتی  
در ارفع حدت او و در معاون عمل او و در مسهل و رافع سح و جهت رطوبت و ضیق النفس و مواز و برودت اجزا و در دیلو و در کین و خصله دراز  
بلغمی و عرق السنا و شکلی بلغمی و معوض و کواضن سنگ منانه مفید و او را که با بار انار و شکر بکوشند جهت سموم مشرب نافع و  
خوردن **کرفس** قبل از کزیدن عورت و هموم و بهر طور بعد از آن سبب سحر است تا اثر نماند در ارفع ضرر خوردن مردان سنگ و امثال آن  
است و صمغ او محلل او را و با او در جهت گرم چشم و طلا در عصاره او را تا یک هفته بار و خنک و سرکه جهت سردی و حکم جود است و  
و بهر طور با کدو بوره سح بغایت نافع است و با نونش در عمل جهت تالیل و رفع آثار نافع و سح و بر او که با غسل بروده باشد  
مغوی معده و مسکن عینان است و بروده آن سرکه موافق محروم و مغوی معده و احشا و مفید سده و محرک است و مضر  
حوامل و مضع جهت حرکات انسان و محرک صرع مضر و عین و معده نشسته و با عین شرح مولود و حفت محل آن و مخزنه او  
نفخ و مصاحف اسالیون و قدر نریب از جنس در مطبوخا بجزیم و از عصاره او با پاره در دم و از جرم آن سده در است



دکم کرسستانی در فسخ قوت از سایر اجزا و جاد و حصول بعهده و رحم و ماضی غذا و در سایر منافع مانند سنج او و مضره و مصلحت حاما و کونین کم کاسنی است  
و موش سنج و مصلح آن کتر از قدر تریش بکرم و بدیش ناخواه و زیره است و چون در هر طلی از آب انگور با مقدار کم کرسستانی یا فطر اسون  
توبه اضافه کند و در هر طلی از شراب نیم مغال مخلوط کرده بعد از سه استعمال آن جهت تقویت معده و تحریک اشتها و حصول نافع است و چون  
نیم مغال او را با نیم مغال ناخواه و یک مغال شکر ساول کند جهت تقویت معده و رفع براح مجرب است **کرم** بفاوی تا که روز و ماه مانند سستانی  
مری میباشد مری نمر از انگور و سیاه و زیره و با عفو صفت شراب او قاضی سیاه میباشد و مری بی اثر در کبابین دیورز که مینوشد تازه تر را  
الف کرم عسلج نامند و آن در اخروم سرد و خشک و بهترین اخرای اوست و بعد از آن بزرگ و عصاره اقسام آن مقوی معده حار و مانع فی  
وقاطع فی الدم و حافظ بطن از اسهال و ارفع حار و تغلب نفس و در بول جهت فرج و اسهال صفراوی نافع است خواه نوشند خواه خسته  
و تر او که او را با فقه قوام آورند جهت تحریک اشتها و رفع صفرا و خمار و احتلاط رقیق معده و صفقان صفراوی و غلبان اسهال نافع و گاه است  
که سبقت جاریعت اطلاق شود و سیدین عسلج مانع صعود بخار بدیع و مضعف باه است و مضره مرفه و مصلح آن غسل و نهادن در عسلج  
او جهت سردی و سردی حار معده و سایر اعضا و التها و در ام مخصوصا با ارد و جهت اسهال بار اما کفایت مفید است و صمغ دانه زنجبیل  
جالی و با سست است و سیدین او با شراب خنج سکنه مشابه و زرافه سبز و صمغ او جهت قویا و حرمت مفرح و غیر مفرح مفید و دوام بالیدین او مانع  
زینون ستره موی است و در حوب زرد که در صحن تراوش کند زرافه سبز و صمغ و تاملیل و ستره موی و خاکستر چوب او در آن راه آن با  
سکه رافع بود و بار و در صحن کل سرخ و سکه و سدا جهت ورم سبز و با پیکنه و روغن زینون و غسل سکنه و عضل سستی مفاصل و عقده  
و با بوره اسی جهت بریدن گوشت زیاد و زخمها و با سکه جهت کزیدن بولام و سکه بولام و ورم غدیری مویز و کما در کم کرده او جهت لوار و خوردن نیم  
در کم آن جهت قرحه معافیت و نوع مری زرافه قوت قابضه قوی تر و شکوفه او بهترین اجزاء او در مغال خشک آن حالبس اسهال  
بول و قاطع نفث الدم و مقوی معده و مانع ترش شدن طعام در معده و صمغ او در ام و التها معده و ورم چشم و جرب و طلاع و قروح  
خفیه و رادع مواد حاره و حمل او قاطع حیض است و چون او را در سفالی سوزانند جهت درد چشم و با غسل جهت اخراج و ناخوردن سستی بن دندان  
رفع خون آن مفید است و از طبع سنج او بقدری و پنج مغال با قدری شکر مهبل رطوبات و ما از صفرو پوست ز جهت قطع لخته جرب است  
و روغن زرد که سکه او را در روغن زینون کرده بعد از هر دو سه روز بخورد بکند با قوت قابضه و رادع و قائم مقام روغن کل سرخ  
و حالبس غری و جهت قرحه ساعیه و جوشش آن نافع است **کرب** بفاوی کلم و با صفهائی قمریت نامند سستانی و مری و موی میباشد  
و فقط قمری سستانی است و ندر کور شد و قمری موهو او را بخش مانند جقدر دست و بر کش سطر و اضا و اوشامی و مری و مصلی و اندکسی  
مختلف الاستمال میباشد و مجموع آن مرکب القوی در اول کرم و خشک موی و سیکو کند رخسار و مولدینی و منوم مانع صعود بخارات  
و مانع سستی و باعث سرعت حرکت اطفال و نیم سخت است و مهمل و مراهی آن قابض و ارفع حار و ارفع مری و عصاره او با اسهال و نظرون  
سهل و اثر ارفع سستی و خوردن آن هر روز بقدر یک قهقهه دفع درد سبز و کرمکی او را در آب مطبوخ او سستی برن و عروق و کرم  
در سرد و جهت سردی کینه و در کرم و زانو و ورم حجاب و احتشاد و تاریکی چشم که سبب جارات و رطوبات باشد نافع و مضره و ادوی

۱۰۰



خراج و بوی سرد بود و خون غلیظ و مضر و درین مصلحتش کندن او با گوشت فربه و دروغ بادام و مغز بادام و مغز بادام و مغز بادام  
و صمغ و اوراق ریحون موی و باطله و هر که جهت نفوس در مفاصل و زخمهای عمیق و صمغ در کراوات و جود جهت انقسام او رام و اخرتای باد سرخ  
و شری در طمان و بانگ جهت نار فاری و بازاج و هر که جهت برص و جرب و سقوط ارب و موی و باطله و حمول ان با شکر جهت رفع اضمحلال  
فرزجه شکوفه و اوقال خمین و سوخته او بغایت محفوف و رافع قلاع و زردی دندان و مسعود و مانع رو باندن موی و باطله و حمول ان  
جهت خناری و جراثیم و صمغ و با سفیدی تخم مرغ جهت کسالتش مفید است و تخم او در دو گرم و خشک و موی و کشته گرم صده و طلا  
رافع نمش و کلف و فدر ترش دو مغال است و کلم بری در سطل شیره بستانی و سفید از ان و باز غش و تخم شیره بقلص سفید است  
گرم و خشک و بسیار جالی و محلل و تخم او مقدار دو دریم رافع سم افنی و نمش بغایت محرک است و کلم جری را که در از موی و شیره  
برگزراوند عوج است و طمئین شود و با تخم و حوزون ان جائز است و در ضمادات محله استعمال است و دو مغال از تخم او در کستن جگر  
بسیار مؤثر است **کراث** فارسی کندها و با صفهانی تزه و بلی کورا نامند بری و بستانی میباشد و بستانی او بر موی نامند و ان قسم است  
ایچه کیش بار بار در تمام سال موجود است کراث البقل و کراث المایه که در آنجه در اخرستان و اول بهار هم میرسد و شیره بر باد  
مانند قیاس است کراث شامی نامند و از مطلق ان مراد کراث البقل است در سیم گرم و در دو گرم خشک و حوزون بعد از غذا نافع ترش است  
طعام و ملین و در جرب و مطلق و موی و رافع قوینج و مفتح سده جگر و مقوی کم و قوت با صمغ و منق مضمیه و البش نقد مغال و نیم قاطع  
خون بوی محرک و با غسل جهت جمع امراض بارده رطبه سینه و با ناز العسل جهت موم رافع و مطبوخ او با جود جهت رو در سینه معده  
خشک کرده او مسهل خون و سرکه پرورده او مفتح سده جگر و سپر رافع قوینج و حمول بر که سده او به نهایی و با او در مینا محفوف  
رحم و مانع از لاق جنین و حلوس و رطبه او که با سرکه و آب است جهت انضمام رحم و صلاست ان معده و صمغ او جهت کزیدن بوم و  
و با ساق جهت شری و نایل و بانگ جهت قروح خنده و طلائی مطبوخ او جهت بوالسیر و قطرات او با روغن کل و سرکه جهت درد گوش  
و دوی و عوط او با کزیدن سرکه جهت قطع زوف الدم و رافع مغذ و چون کند زاده و بار کخته نفت از زهرم او را در اسیر و کسانند و باطله  
استعمال کنیز رفع نفخ و غلظت ان می کند و باعث لذت الطعمی گردد و انقسام کراث از عصاره در مضمه تر و نفاخ و معنده نشه دندان و مضر  
خراج صارد و محرق خون و مورت تاریکی چشم و مصلحتش کزیدن کاسنی است و تخم او در از دو گرم و خشک و موی با شیره بغایت محرک  
و دو مغال او با تخم مورد و قاطع زوف الدم و مفتح سده بلغمی جگر و محرک اشتها و مقوی کرده و منانه و رافع امراض بارده ان و بوداده  
بتهای و با حوی نایلی قاطع اسهال مزمن و زجر و محلل ریاح امعا و صمغ او جهت کزیدن افنی و کلف و آثار و در دمای بار و جود او  
جهت بوار و با موم و عطران کزیدن جهت درد دندان و اخراج گرم ان مؤثر و چون گو سده او را در سرکه بریزند رفع ترشی سرکه میکند  
و مضریه و مصلحتش غسل و در تقویت باه کم کراث شامی قوی تر است و کراث بری شیره است و بسیارند و مفتح و نفاخ  
مدربول و جین و حمول او جاذب جنین و عصاره او مورت اسهال موی و هیچ قراط از تخم او با شکر چند روز عاومت کند رافع و بسیار  
و از جمله او در تریاق فاروق و جهت کزیدن بوم قوی تر از تخم سایر اقسام و صمغ ان رافع برص و نایل و مفتح اعصاب و موی از بری

کردن



که در کوهها یافت میشود گیش بسیار کما باشد و با صندل بسیار ملطف و در معده و امعاء خوشتر کردن دندان قوی اثر است **کرات** بفتح اول  
 و کحیف نالی اسم عربی در فکوی است برکش در از بار یکدانش چهارم در شیر و در بلاد حجاز بسیار است و عشب السباع نامند شیر او را در طعمه  
 کردن رافع جذام دانسته اند **کرسنه** اسم عجمی نوعی از صلبان است و بفارسی کاودانه و بوعربی حبیب الکرک و آن دانند است در در قریه تقدیر خودی  
 و تیره رنگ مال سهرنی و تلخی و تندزی و غیره مالکول است در اول گرم و در دوم خشک در اول دلیلی طبع و منفی سینه و شش و با تریاقه و جالی و با طبع  
 و منفی سرد و او را که بعد از خنیا سندن و معتر کردن بمجل آزرده باشد مسهل و محرک مبرودین و با سرکه رافع عسر و دل جرب کرده و با روغن تخم  
 مسکن زجر و مومض و با غسل و گردگان مسکن بن و طبع او عسل است سرد و رطوبتی و منفی رحم و در و عسر النفس و با سرکه جهت برقان و سر زرافه و ضماد او  
 حاد خون ظاهر حله است و جهت و شکستگی اعصاب و سفوف و متفان و نار فارسی و کحلل صلابت و قروح جنبه و مساعده و السام حاد است  
 و با زرد مدج جهت رو مایندن گوشت بن دندان و با سرکه و انستین جهت کزیدن عقر و با شتر جهت کزیدن سگ و با زرد و افغی و کزیدن  
 انسان سگ و با زرد و با زرد و با زرد و با زرد جهت بزرگ کردن عضو مؤثر و در سرخ کردن احسا قوی را از سار او دیدار است  
 و مولد خلط فاسد و زیاد و در خون و مورت اسهال دموی و مصاحف کلاب و کل ارمی و قدر شتر شش تا سه درهم است **کردناک** کنایی  
 است که بعد از نمخت کردن مرغ و امثال ان با شش برشته کند جهت بر تاقین و معده حاره و تقویت بدن مفید و مضر معده ضعیف و مصلحش  
 میوه است **کروبا** بفارسی ازیره دومی از شاه ازیره و قریبا کونید ازیره در از زرد و مایل بزدی و با حدت و تلخی است و گیاه استانی او تقدیر  
 در می و گیش نامند شست و ککش سفید و بخش شیر بزرگ و کخته او مالکول است و بری او فرمان است و ککش سفید مایل بکبودی میباشد و در سایر  
 صفات نامند استانی است و در کونید در از زرد گرم و در اول سیم خشک و ضعیف و از فرمان است و محلل ریح و نفخ و ملطف و قابض طبع و مصلح  
 اغذیه نفاخ و در بول و حصص و عرق و شیر و ماضم و مانع صعود بخارات سرد باغ و محرک اردغ و اشتها و مانع تخم و ززش شدن غذا و معده و جهت  
 اعراض و تبرع و گرم معده و خفقان بارده و ضیق النفس و ریح کرده و منانه و در معده و مخص و تقویت بدن و فرب کردن ان و کحلل بلغم  
 و کزیدن عقر و نافع و خوردن ان بقدر سه دریم و با روغن زیتون که بقدر یک و قریبا باشد تا یک هفته جهت اول استفا جرب است و در سرکه بر کرده  
 او موافق خوردن است و قدر شتر شش تا سحر دریم و مضر بر مصلح ان غسل و صغیر و مضر کرده و مصلح ان کثیر او بولش فرمانا و میسون و زیره  
**کری** بفارسی کلنگ و سترگی در نا نامند گوشت او در دوم گرم و خشک و منفی سرد و مقوی بدن و محلل قویج و در مضم و مولد خلط غلیظ  
 است و مصلح او ان است که کزید و در زرد و زرد با سرکه در زرد استعمال نمایند و جنبه دان او حالب اسهال و مسمیاس کوبیده و در هم کزید  
 سائیده او با آب بخورد مطبوخ جهت در کرده و منانه جرب است و سرکین او رافع کلف و خون او مسکن نفوس و مغز او جهت سیکوری و با زرد با سر  
 و سرکین سو سمار و شکر جهت ششم و با آب حله جهت کحلل او رام دموی سوخته او جهت بو اسیر نافع و سو طازیره او با زرد خنجر است  
 و با زرد و زرد و سوسورس از نایک گفته رافع نفوس می کیند و جرب است از نایک شتر طی که در ان ایام از عین کردگان بهات نامند و با نایک و زرد شش  
 نگاه کنند و انحال ان جهت بر اول است سیکوری و مانع و اثر بلبل و طلا و ان جهت برص و جرب منفرج قوی الا شتر است و سو طازیره او  
 و مانع او از نایک بکلیط با روغن زیتون رافع نسبان و سفیدی نموی سر و شش است بشرط نکر او در تقویت حافظه معجز ان است مین

کرات  
 کرسنه  
 کردناک  
 کروبا  
 کری







در دماغ و تفران چشمه ضربان چشمه و با در مجمل خازیر و اورام صلبه و با در باقی راجع خازیر و امثال آن و قطرات او در چشم جهت منع بروز  
و حصه در غده زردی چشم مجرب چون سر را با آب گشنیز بسازد و با در و عن کل سرخ طلا کند همه سرطان مفرح و غیر مفرح خرم است و مضمضه نایاب او  
جهت شش دهان و سوسوس زبان نافع و قدر شتر انار او یکو فیه در جرم او تار و فیه در پیش برگ خشکاش و کاه پوست و تخم او که گشته خشک عا  
از آن است در دوم سرد در چشم خشک و مفرح و مقوی دل و نافع صور بخار بدایع و حابس اسهال اموی خصوصاً بوده او رافع حقیقان و همیضه و  
وسوس حار و در دوسر و با صندل انسون جهت تقویت معده و دفع آروغ و یابی بخت مولد می و مسقط کرم معده و نافع بگون این وضایع  
او با عمل در دهن زنون جهت شری و نار فاسی و امثال آن و ذرور او قاطع خون جراح و شربتی که در تریه مسند همه سرد و در او منع  
شتر است نافع و سفوف او که در کرم ضیا نیده باشد همین خاصیت دارد و حاسیدن او رافع بوی شراب و غیره است و مفرح صاحب زود و ضعیف النفس  
و مسکن بخود و مقلل خضیر و زیاد او مورت لسیان و اختلاط و این مصلحت ششم نمیشد و شتر او در کتب مسفر حلی و قدر شترش از جگریم تا که او فیه  
بیش تخم کاه پوست و خشکاش **کز انکبین** ششمی است که بردخت کز و سایر اشجاری ششیده و مانند تخم مغمدی کرد و در هر چه از درخت حاصل شود  
الطیفه ای که از درخت کز و لوبه با هم رسد با قوت قابضه بسیارند و بهترین او سفید صاف است که مخلوط با برک باشد در اول کرم و در خشکی معتدل و مقوی  
آلات غذا و تقویت مصلحت خصوصاً انکبین و جالی و جهت سینه و ضعیف النفس حار و سرد و ریاح غلیظ و رافع و نزلات نافع و قدر شترش  
تا ربع رطل است **کز نره الثعلب** و آخر کز نره بطین است **کزوان** اسم فارسی باد بخوبی صحرای است و در طبرستان کثره الوجود و کز نره **کز نازج**  
بیم و بکاف اسم نره درخت کز است **کز** اسم فارسی طراف است **کز نره البیره** بر سیاه و نشان است **کز نره الحام** شایسته است **کز نره بوشان** بلغت  
برستان حجیم است **کزک** و درع است **کز نره** اسم دیلمی ایچره است **کز نره** اسم فارسی جزیره است **کز دم** اسم فارسی عفر است **کسول** ابن  
مکیه تصحیح نموده که آن نمری است بقدر انگشتی و در رنگ و شکل شبیه بخیار شتر و اندک عریض و دانهای او بقدر دان خیار شتر و درخت او در دوم  
سرد و خشک می باشد و بسیار قابض و کز دریم او در قطع خون اسهال اموی و ذروران در رافع نرف الدم حراجات بی عدیل است **کسیله**  
**کسیله** اسم نبطی جوی است شبیه رو باس و در سیاهی و سردی غالب و مانند صمغ با چسبندگی است و تخم ششبه کج ایرشاد و کونید پوست درختی  
است شبیه سیاهی سیاه و در دوم کرم و در اول خشک و مقوی معده و مفرح سده کرده رحم و در بول حیض و جالی نشان و در فریه کردن بزرگ  
از اندر او نشو کننده رنگ رخسار کشته کرم معده و سون او جهت دندان متحرک و در دندان معده و مضره و امعا و مصلحت کثره او قدر شترش  
تا چند رطل است **کسین** اسم رومی خشک زجاج است **کسوس** خشکاش زردی است **کسب** جرم و نقل حیوانی است که افشده در دهن از  
کوفه باشند **کسن** باقی خشک است و نزد بعضی اسم فارسی کز نره است **کسیه** زفت خشک است **کسفه** کز نره است **کسینون** دلبو  
است اذان الغنم است **کسه** ابن عربی است **کسمه** خزا الطابق است **کستوری** اسم هندی مشک است **کسیس** اسم هندی  
راج سیاه است **کسبه** اسم هندی عضو است **کشت کز نره** اسم فارسی سانی است مانند رسیان بارکی بهم چیده و اکثران مجدومی با شکرش  
یکدیگر دایل سیاهی و زردی و کیش شبیه بیدار عفر و شیرازی سجا نامند و بهترین او هندی است در اول کرم و در آخر دوم خشک و مسهل  
غلیظ و محلل بلطف و جالی و ضداد او اورام بارده و قویا و جزیر نافع و قاطع باه و شتر و مصلح اوج البصیر و قدر شترش یکدریم



و بدیش صبر است **کشوت** گیاهی است مانند نیسان بارکد بی برک ساق و بایل برزدی و تیرگی و پرخارها و گیاهای تند و گلش بزه مایل است  
و تخمش کوچکتر از تخم تربیل به تنزی در زدی در اول گرم در دوم خشک و متعین شده است و در بول و حوض و سیر و عروق و مقوی معده  
در ارفع فضلات متعفن عروق و طبع و جهت می آید و برقان و تقویت بدن و رو و خنق و مضعف معده و مکر و سیر و براج آن  
نافع و آید با کجین مسهل صفرا و مطبوخ او در نیتخ و ضیاسانیده او در سهال قوی تر و قدرش بیشتر از آنکه او در و در جرم او در مطبوخات  
بنازده اند و گویند نضر سیر است و مصالح کجین و مضره و مصالح آن کاسنی و بدیش و در و در نشتان آفتاب است **کشش** افامی  
زین سیر است و نوز تر گویند و بهترین او نیر بالیده است بهی با قوت مسهل و خواص او در بیدار کردن **کشوت رومی** آفتاب است **کشط**  
**کشج** فقع است **کشک** شیر شیر است و در شیر خواص او مذکور شد **کشنه** اسطوخودوس است **کشش** نیر یا به خراست  
و در طبع مذکور شد **کشتری** ماش است **کشتر** اسم فارسی کزبره است **کشک** اسم فارسی اقطا است **کشف** اسم فارسی سلخات است  
**کشش کاویان** اسم فارسی دیون است **کشته** اسم فارسی نر است **کشتری** اسم فارسی تخم فخاله است **کششون** باد بخان بری است  
**کعب** استخوان متصل سابق است و بفارسی عا نامند و بهترین او کعب کاو و خوک است و خواص کعب خوک مذکور شد و سونته کعب الطیر  
جهت زود تقویت پایه و با غسل جهت تقویت جگر و تفتح دل نافع و قدرش بیشتر از مفاصل است و سنون او مقوی دندان و مضاد او ارفع  
بزرگ و کتال او مقوی باصره است **کعب الغزال** فانیه سحری است **کعب** جز الطاب است **کفاله** اسم فارسی احر نص است **کف الصبغ**  
بناتی است ربعی و چند زوی بیش می ماند بر کش هر دو کم عدد و مستحق بقدر گرگ کش و برزدی زمین بین میشود و شاخهای او بارک  
و برزدی زمین منسبط او از نیکب سنج خند شلخ میرود و زغراب در و گلش زرد و سفید میباشد و نزدیک آنها از زمین نمناک مع در دوم  
گرم و خشک بلطف خلط و مقطع و محلل و جالی و رخ او را جهت بدن گوشت زیاد و در و یانیدن گوشت صحیح و حقیقه جرات و رفع نالیل  
جودانته اند و کتال او ارفع باض است **کف اله** بناتی است شاخهای او بارک و بقدر شیری و در زیر شاخی سه چهارم است  
مستحق و بر زمین سبزه و گلش زرد بسیار راق و با عطری و بخش بقدر زیتونی و با نیتخ و در اول با نیر میرود و طبع و خواص مانند کف  
الصبغ و فرغین سنج او معین حمل و در و او جهت قروح خفته و با غسل جهت نالیل مؤثر است **کف ادم** بناتی است شاخهای دردی  
و بر کش سید و بقدر کزبره مورد و بخش مابین سبزی و زدی و در و نش سنج و بخش از تخم کافشه بارکد و با نیک است و نزد بعضی گیاه همین  
سرخ است در اول گرم و خشک در ارفع خفقان و محلل راج و مقوی جگر و در اعمال قایم مقام همین سرخ و قدرش بیشتر از مفاصل است  
**کف الاضرم** و **کف الحد** با نیر گویند زود بعضی درخت بختگشته و زرد جمعی سنج سبیل رومی و زود بر فی کرم میباشد و بعضی گویند خضی **کف**  
است **کف عانی** اصابع صفر است و زود بعضی جگر **کف العقاب** قاطان می است **کف السنه** خرنبل است و کف الدار بزرگ  
و بلغت مصر اسم اسقو و قدر بون است **کف السبع** کف الصبغ است و زود بعضی کسب **کف الطلب** بد اسفان است **کف الاسب**  
عزطیاست **کف مریم** اصابع صفر است و در عراق شجره را با این اسم نامند و در مغرب بنطافون را **کف اللزب** و **کف الارز**  
جنطیاست **کفوی** پوست و غلافش و زود درخت خراست و اصلش کوفه تازه است و بعضی در خشک آن موسوم به قی الخال است



و کش و طلع نماند و کفو با عطیره قویه چون کینه کرد و سحر می شود و عطرسه زایل می گردد در از در و خشک و با حرارت کمی در وقت زیاد و در وقت  
از سفوف او قاطع امهال و طلیح او قابض و نیم رطل کوفته او را چون با یک رطل و نیم کجوشانند تا به نصف رسد و با وزن آن شکر قوام او را چنانچه  
در زمانه و بکر کرده و ضعیف احشا و همیه و منع انقباض او معده و رحم مفید و سنون کفوی مقوی است و رافع الکله و قروح است و بهر روز در وقت  
همین اثر دارد و صماد او مقوی معده و مفاصل و قاطع امهال و با موم در این پنج رافع حر است بشرطی که چند روز نگذارند و خنک سازند و می گویند که  
کش در بیم میرسد در جمیع افعال عوی تر کند کش و بغایت مقوی معده و رافع زرف الدم و قروح و عفنه و امهال است و عرق کفوی که بطریق  
کتاب که نبرد با عطیره و قاطع مقوی معده و رافع امهال رطوبی و سحر است و روغن کفوی که بعد از رسیدن طلع نیم کوب کرده با مساوی آن  
روغن زیتون سه چهار روز در حر کرده صاف کنند سرد و خشک و قاطع و حاس عرق و رافع قرح معاد در دوسه حار و مقوی عوی مانع  
سقوط آن است و کفو ابائی صانع فساد و غشا و مقوی فعل آن است **کفو الهود** قفر الهود است **کف دریا** اسم فارسی زید البحر است  
**کفار** اسم فارسی صنیع است **کف شیشه** اسم فارسی مسخو نیست **کف** اسم فارسی زید است **کف کبری** اسم هندی قاسم است **کف کله** اسم هندی  
نیلوفر است **کف کریان** اسم هندی و حاج است **کف کلبک** اسم ترکی قبیح است **کف کلبک ادوی** اسم ترکی صغیر است **کف کلو** بلجنت مکان کلبک  
کسب است **کف کج** اسم فارسی جرب بر است **کف کله** اسم چینی است که از نذر آن در فحل مغاث از روی آید و لهذا در امغاث هندی نامند **کف کله**  
بفارسی کرده و با صفهائی قله و تیرگی بو کرک نامند بطی الذم و مولد خلط غلیظ مریع الفساد و مقوی کرده و کمر است و بهترین او از حیوان  
جوان قره و مصلحتش ادویه خاره و ابکامه و سرکه است و بهر او نلین او را مصلحه **کف کلب** بری و کجری و ابله میساری را بوعی این ادوی  
و بغایت شعال و تیرگی خیال نامند و آن کلابی با سکه ابله جمع می شود و توالد واقع می گردد و سکه آبی دو قسم یکی کجری  
است و دیگری نهی و اثر بفارسی خرمان کویز در شکل شبیه کجری می باشد و بوعی کلبی نامند و چند ازین قسم حاصل میشود  
و سکه ابله اصناف است مجموع آن در اخروم گرم و خشک و کجری است روز او گرم و تر و خون او را با ادویه خوشبوخته تناول نمایند جهت خدام  
حرز استند اند و کجری خون و مالنجولیا قوی الاثر است و منزه است و بقدر ربع دریم رافع سموم و کله و شر او که از رسیدن اهل باشد  
همین اثر دارد و قوطر او رافع حره البول و بیاض چشم است و چون بچشم نکلند او را تا مریخ طلخ دهند کجری با آب گمان شود و نوز  
منقال کنند را با آن انکوشند تا جمیع آنها جذب کنند پس خشک کنند و مرغ سیاه یکساله را در جانی تاریکی بان کنند و علف  
نمانند و بعد از انعام مرغ را کباب کرده زن عاقر تناول کنند و غذای دیگر بان مخلوط نماید باعث حمل او گردد و از جرب است خصوصاً چون  
سه قطع مرغ پرورده در سه روز خورده شود و در فری کردن بدن جرب است و مگس کجری سکه استان مرصه را رافع انقباض است و در وقت  
است و استخوان و عصب سکه با استخوان و اعصاب شکسته و پاره شده انسان البیام نیز است کلاب و سایر حیوانات و کباب جگر  
سکه پاره کرده بغایت موثر است و صماد خاکستر او جهت ریه و شفاق و حکه در زخمهای کهنه و با سکه که جگر سکه دیوانه گزیده با قوام  
و طلا زهره او مانع رویدن موی زیاد چشم و بول او رافع تالیل آتش میدان ان مانع حمل و بهر او جهت خنک ساز معده است و غرغره  
و نفوخ و صماد سکه کین خشک او جهت خنک و صماد استخوان فقط کهنه آتش میدان خون خشک کرده او



تا چه ریم و دستور مگر کین خشک او صفت اسهال دموی و در در سر کین او جهت جنبای کینه و تحلیل او رام قوی الا نرسد و تعلیق در آن شش او کرات کین  
مانع خزه خوار و حرف زدن در حال نعیم و رافع بر قان است و چون نار او را با ناب که بر می موی العناب کور کرده هر دور او خانه ذوق کینه باعث شود  
فته در آن منزل شود و مجربین ذکر با فرموده که چون قصه میک را خشک کرده بر آن بندند بغایت معین جمیع است و کامی در سم گرم و خشک و در  
خواص مانند ابلی است **کلب الملاء** قه مخری او نقد رسک ابلی و نیز کر از آن و پوست و بای بسیار کونا و بی زینار و کثیر الو وجود است و پوست او را  
طرف نفعی کند و مکیفان از زهره او سم قاتل است و علاج بند نیست و جان نیوس فرموده که کمال او رافع بواس است و پوست او را  
مانه او جهت نفس بسیار مفید است **کلب نیری** بقدر که در نیز کر از آن و شنبه بدین و پوست و بای او در از و دنباله او مانده دنباله کرب است و در  
او خانه با همیشه خصوصاً در رو مسکا و کثیر الو وجود است و در مکان و ما زدن آن او شکر نامند و چند از و حاصل میشود و حفر مشابیه نموده  
که در ایوان صیادی اجند را از آن قطع کرده بود و بعد از جوشانیدن در آن و خاکستر و بود و گاه خشک کردن رنگ و بوی از آن ظاهر شود و نوعی از  
استحاله در آن معلوم گردید و خواص و افعال کلب نیری قه مخری کلب ابلی است **کلب الملاء البکرا** کلب نیری است **کلب الکلب** رسک او انما است **کلب**  
بکسر اول اسم جنس اصحاب سوخته است که کلب سفیدی رسد و اجزای او سبب خرق از هم ریزد مثل ایک پوست تخم مرغ و صدف و ظروف و  
امثال آن و از مطلق او مراد اطبا اهاست که او را حیر و لوزه نیز نامند و جان نیوس سم کلب را مخصوص پوست تخم مرغ سوخته و ایک  
دانسته است زغران و مراد اهل صناعت اعلم از آن است و بهترین کلب البص است که پوست تخم مرغ را کمرشته بر دمای از آن کوزه در کوزه  
کرده چند شبانه روز در کوزه کوزه کری بگذارد تا سفید شود و بهترین معنی است که رسک را خام و رسک نیز بای اصل کلب است از آن  
در اخراول گرم و در اخراوم خشک و نامست روز قوی القوت است و با قدرت و محرق و معرق جلدها و ریه و قه مخری از آن را روز قوت اخراق  
باقی است و بعد از آن سخن میباشد و موی را در مدت بعد می برد و زنج در بردن موی معقوی فعل ایک است و نقل عصفور کثیف الو  
رافع بوی او و در عن کل سخ و آرد عدس و قوتیای معسول و کل سخ ساسده رافع حرارت لوزه است و ایک شسته با بل با عدال  
و قاطع نزول الدم و مکر نفوخ کردن و فسد را سفیدی تخم مرغ او ده با یک مغسول اغشته در موی گذاشتن در قطع رعان مجرب است و ضل  
او معقوی عضاد صاحب اسهال و جهت کثیفی اش و منع ادرا عرق و بایه جو ک جهت کشودن فعل در دم صلد و روغن زنبون که در آن  
ایک اجرب شده باشد جهت منع ترالت و سردی هر عضوی مفید است و کلب البص در جبهه حرارت قوی تر و جهت جرب و کوبه در بای  
کوشت زخمها و جبهه کثیر اعضا مجرب است و فز زج او قاطع خون حصین است و کوبند خون او را با مثل ایک و ربع آن طرط ساسده  
بانه مقابل او مکر تشقیه کرده پس قه مخری کند معطر نر کور کربت را سفیدی کند و سیما را مفقومی سازد و خوردن ایک شسته است  
بر او معده و عشر بول و غشی و اسهال دموی و ابلی که در او ایک را کمر خنده باشد بر جان طبع نماند کشته است در اندک زمانی از  
از اسهال مکتوم است **کلب** لغت ربانی است و بعد از او کوبه که نزد اهل مغرب باقی است بر کیش شنبه بر درخت سید و قاطع رافع  
نفت الدم و اسهال دموی و جهت کزیدن انفی و سوط او جهت مفید و تخم بسیار گرم و در عرق و رافع مغسول است و از قول او  
ظاهر میشود که اندر و طالیس بود در اینجا تصریح نموده که مانند اشنان بی بر کست و در اینجا بیان نموده که کیش مثل بر کست و بلیغ است



و کرده و در فصل اول از آن موی نیم جهت خوشبو کردن و شستن رطوبات و سیلان مزاج و برود در جم و اعصاب حمل و احدی گری و سنگی فرج و  
شک از جهت خشکی بدن عرق و نفوس غصه مفید و بیازورک و تخم او در افعال ضعیف تر و غیر مستعمل اند و روغن کرکاز و سازند قائم مقام  
نقطه و مصدق جوهر و مصالح مورد و شربت از نظر او نارزیم و بدیش با بوی کج است **خرف** بفا رسی سفال گویند بسیار خشک و ما را که حرارت  
و صفا و تمام او جهت درجه های نرم و قروح عضا و با سبب المزاج مثل غضروف و دو تو جهت السیلاخ حله و سفال تو را با همه جهت السیام حرارت  
و ما را که حرکت و جو ششها و خراز و سعه و جوهر و غیره با بوم روغن جهت درجه های مزمن و خراز و عده و سفال صبی جهت طلاء دندان  
تویش و قطع خون و جلاء آن و بیاض طیفه قرینه مفید و مضر اعصاب و دماغی و مصالحش روغن بنفشه است و روغن نیلوفر **خرا** اسم لباسی است  
که از این است و بوی کج تربیت دهند و خرا الص لباسی است که از موی بسیار نار که بفا رسی کرکاز سبز تربیت یابد و درین زمان مراد از خرا پوست  
چونانی است که از موی کرکاز و معروف است در دوزخ و در خشک و پوشیدن او جهت سس و فاج و ضعف ناه و دفع جذام و حکه سبب الاثر  
و موی سوخته او جهت قطع زوف الدم و خشک کردن جراحات و اشامیدن او جهت فوق اعصاب و اعصابی عجایب نافع است **خرمیان**  
توفیق خزان فارسی است یعنی مانند خردان چون چند است و گاه است که ازین اسم چند را در **خرنماش** مرا جوهر **خرازا** طلب است  
**خرا** حرار الصحر است و مذکور شد **خهران** اسم فارسی خیزران است **خکدان** اسم فارسی قرطم است **حک** سکونین اسم هندی  
است **خند و دار** اسم فارسی خولجان است **خس الحجار** ابو قلک است **حک** و **صفت** اسم فارسی و عربی است **خسوق** اعراب  
است **خس الکلب** وینا قوس است **خس** بفا رسی کا بود ترکی خاس نامند و در ی وستانی میباشند او سرد و تر ازستانی او برش  
دشت و طعم او تلخ و زکمش با بل سبزی و شیر دار و با تندی و جلاء و قیمی از دنی ساق و قستی ساق زیاد و بر دوش و شیر او گرم است و مزر  
عین و گیاه او در ارض روم و در اول تر و شیر او بقدر نیم دریم با سکه و آب سهل حلطامی و طلاء او بار و روغن کل جهت در دوزخ است  
او جهت فروغ طیفه قرینه و جلاء بله و با شیر و خزان منوم و جهت در حقیقت و بیاض آن و در صر اشامیدن و طلاء کردن او جهت غم  
در میان نافع و در کساق او در افعال مثل خشک است وستانی او نیز ساق دار است در دوزخ سرد و تر و سبب الاخذ و مولد خون  
صلب الریق و واقع خراز آب و ابای و سکن صحت خون و صفرا و مفتح سرد و بدر لول و منوم در ارض او رام حاره و سکن است  
در دفع حار و مانع مستی و بلین طبع و جهت امراض حاره و یوسه و صفر او حکه و جنون و جذام و برقان و در دستان و منهای  
حار و قهقهه شانه و مجاری بول و در سرد و منع صعود بخار است بر باغ و نزل حاره و سرفه که از گرمی و خشکی باشد و ما سکه که جهت خن  
نافع و اکثر او مضر باه و مولد ریاح و مضر صاحب سل و ربو و مورث نسیان و ضعف ناصره و مصالحش نفع و کرفس و فله برورده  
در زرد بقدر شیرین از او باسی دریم و از خشک دوزخیم است و مطبوخ او را غذا است و سرد و غم شتر و جهت در سینه و زیاد کردن  
شیر جوهر و صفا و جهت او رام و التها و ورم چشم و دوزخ سوخته او جهت السیام جراحات و قلاع نافع است و تخم او در دوزخ سرد و  
شکاف و مخدر و منوم و مانع احکام و جهت نزله مذکام و در دینه و نقطه البول و سیلان می و طلاء او جهت منع رگش مواد کثیم  
در سرد و در دفع درد کردن عرق نافع و مضر باه و مصالحش مصطک و بدیش دم الاخوین است و روغن او محلل صلابات و در



دماغ و منوم جهت نیویا و صرع و منعی نراب موثر است **خشخاش کرمی** خشخاش مقرون است **خشخاش** زهر الحما است **خشخاش** مقول است  
**خشخاش الصنوبر** نزد بعضی سیاریون است **خشخاش** بجزیره شمش **خشخاش** این **خشخاش** سمانی است **خشخاش** شری **خشخاش** سودا است  
**خشخاش سبزه** بفاوی خشخاش سفید کوبند و کاش سفید میباشند و خشخاش سیاه را کل نفس و سنج و سیاه و کبود و این الوان را کرم سیاه میباشند  
و کوبند خشخاش شری را بر کثیر الشرف و فرغ میباشند کلاف سبانی و کرم خشخاش سید را خرد دم سرد و در اول ترمخ و منوم و منوع مواد  
رفیق صفراوی و ده دریم او با شکر خسته کوبند و سره جار یا بس نفث الدم و سردی و حرقت و امراض حاره آن مقوی بکل  
و کرده و منوم و با غسل مهبی و در امراض قاطع باه و بوسیدن باده او را فرغ بخوانی و با عطر مثل او مغز بادام مولد خون صالح و دافع نزال چون  
خشخاش تازه را با پوست او کوبیده و در کوزه بر سر آتش در آورند و حرقت السول و اسهال کینه و تشنگی شرب با وجهت کفیف رطوبات و تحلیل او را م  
نافع و قدر ترش نانچیز دم و از کرم او تاده درم و از پوست او تا یک ميفال و نیم و از کل او تا یک نیم و مضر بر دین و در او مضره و مصلحت غسل  
و مصطط و شکر و پودر او با گل خشکی و رادع و مسدود ميفال او که صبح و شب نوشند جهت اسهال و موی صفراوی و التها اعراض و صفا داده  
جهت سردی و با حله و کلاب طبع یافته باشد جهت سردی و در او و تسکین دیوان و منع رخن مواد با اعضا و طول مطبخ او و مطبخ بر کلاب  
جهت خجانی و با آرد جو جهت او را م حاره و باد سنج و لوقا مطبوخ او با غسل کرم خشخاش کوبیده جهت منع نزلات و سردی و اسهال بر زمین  
است خصوصاً با افاق و عصاره کلمه تیس و طبع سنج او جهت حکر علیل و فطاط غلیظ معده و معینه و عصاره پوست او که کوبند و کینه  
مایل بر طبع در انار قوی تر از کرم او و درم او در غی و اعضا و منوش و کرم و قاطع باه و معینه ششها و با صدمه و نور لسان و معینه خون و با غرض  
حرارت و در طبع غریزی و مسکن او طبع حاره و یار و منوم قوی و منشط با عوض است و کل خشخاش با کینه جهت کوبیده و در غرض صفا داده  
جهت ترش چشم و در قرینه الکاح لا مفید و روغن او که بر ستور و غن کل کرم بخورد و مسکن در دمای حاره و او را م و اش میدان او جهت سردی  
حاره و تظوا و جهت در کون و درم حاره آن معینه و روغن کرم خشخاش در افعال از ان ضعیف تر و منوم مسدود **خشخاش** سودا مصطلح اطباء  
سابلی از ان خون عصاره است از اقسام کرم و مراد از کرم شری است که بر کثیر الشرف و زغدر را باشد در اخر سرد و در جمیع افعال  
قوی تر از سبانی و جهت سیلان رحم و حرارت جگر و با شراحت زغ سیلان حوض نافع و مضر دماغ و مصلحتش را زیاده و قدر ترش چشم  
از جهت بقدر نصف شربات انفراد سبانی است و از کثیر ميفال و بدل خشخاش کاهوست در اکثر مواد **خشخاش** مشهور قسمی از خشخاش  
برای بر کثیر ششیه میرکزه نیز که در از و با خشونت مایل سفیدی و سافش خشخاش و قوا و کوجاوش ششقیابین و در قوت از خشخاش  
سبانی قوی تر از خشخاش سبزه ضعیف تر و کرم ميفال او با با غسل ملین طبع است **خشخاش** مقرون کبابی است که کثیر سفید و باه  
مثل ازه و زغدر او کاش زرد و ترش ششیه شباح کا و منحنی و ازین جهت مقرون گفته اند و در جود او دانه مثل حله و کلاب  
و منیش ششیه کبابی است و او غر حله با کرم است چه دانه او زرد است و این زرد است در کرم و خشک و حالی و مقطع اصطلاح  
یعنی و اسهال و بر کلاب او جهت نفسه جراح و خشک ترش ان و اکتال کل او جهت فرغ چشم و مطبخ سنج او جهت علل مارده و کل  
و عرق السنا و رقیق کردن اصطلاح غلیظ از نافع و کرم ميفال از کرم او سهل قوی اصطلاح است **خشخاش** زهری کبابی است



سفید سبک و سافتش بقدر ذری در کش بسیار زده و در از رخ او بار یک و شش متصل کرد و مستعمل از شش و شش در وسط آن استان بر سه نجات کرم  
و تند و طبع متین است از جمله موم است و مهمل و معنی خوبی و جهت سفید و باغ و دفع بلغم و صرع معین و قدر شش از شش او تا یک در **خشب**  
بغازی اسم مطبوخ است مویه است که با شکر طبع یافته باشد مثل الوبالو و موز و سیب و زرد الوبالو ان و مجموع آن الطف اصل آن و  
مولف تذکره گوید که از الوبالو جهت شکی و اصلاح خلط محرق و التهاب در ریه و از به جهت نفوس اعصاب ریه و ارواح و با صدمه وضع عقوبات  
از جهت خفقان و غشی و کر و زرد موز جهت صفیه صوت و تفنیح سدد و برقان و ضعف صکر و عسر البول و از ارم و در جهت سرفه و  
خفگی وضع خرافع بحار است بر باغ مافع و زبون ترش او و خشاب زرد الو است و مجموع مولد ریح و مصلح ان پسون **مصلح است** **خشب**  
مهر از این خشک است و ان مصلحی است در غایت شکی و سیر و زرد و سفید و سیاه و درخ می باشد و در کباب شکر می نامند و در علم  
و طرستان نینان گویند سفید او در جمع افعال قوی تر از غسل در غایت جدت و بیست و زرد و درخ او قوی تر از سفید و سیر او است  
کرم بل بلخی و سیاه او قوی تر از غسل طبا و در چهارم کرم و در غایت جلا و تقطع و تکلیف و زیاد و محرق اظطام و مهملک و قدر شش تا  
در م است **خصی برس** جلوت است **خصی الحمر و خصی خزه** اسامی چند اند **خصی الدک** حب البان است و مولف تذکره گوید غیر او است  
و گیاه او شبیه مغز الثقلب و اطول و دانه او بقدر الوبالو و سفید و دروم کرم و خشک و مهمل بلغم لزج و محلل ریح و ضار و در جهت تکلیف صلابت  
مفصل مافع و مضر و مکرر مصلح او بفتنه و شش تا یک کرم و بدش زیره است **خصی الثقلب** فجار می ثقلب گویند و ان یکی است سفید و از سوره بخا  
کو حکم و طعم او شیرین از جهت دانه اندک تنیدی و در بوی شبیه موی می مثل در بیضه که حکم که با هم ملاصق باشند و از هر مضر نشه یکی  
در لریسه و در اخر هر یک دانه کوچکی موجود که هر چند آن دانه بزرگ شود بیضه او کوچک گردد ازین جهت قابل اخیه نامند و محل اصل مضر است  
نه چند کور در کش بقدر بلخی و از بزرگ ساز اندک عرض تر و پس بر روی زمین و نرم نایق او بقدر شری و بر بالای آن دو عدد کل زرد رنگ  
در وسط کل خیزی سیاه و شش حیوان دانه آن نمناک و بی تخم است در افراد کرم و تر و بی همی و معنوی غصه خست که از او شش با پس تولید  
می و نفوس غوطه و طلا و اربار و عن کل نفوی موی و منبت ان و مانع سقوط و قدر شش و در انتقال و مضر فم معده و مصلح او شکر بدش  
کرم طبع و تخم زرد است و گویند نوعی از فرا کلی است که در ان خیزی شبیه یکس می باشد و او در تقویت یا ه ضعف است و نوعی دیگر می باشد  
بر که شش سنج و بر او دو عدد کل بسیار کوچک و درون او سیاهی و در باستان می را وید و در سال میماند دروم کرم و تر و گویند جهت  
اوهل سوداوی مجرب است و هر که او را قلع کند دنت نشخص و حرکت کرد و چون او سپورانند و با موم و روغن زیتون زیا با بر که  
تخمین کنند رفع آن شود و نوع چهارم او را بر که سه عدد و یا بل لطاف زمین و شبیه بر کوسن سفید و از ان کو حکم و رنگش سبز  
و با قش مار یک و بقدر ذری و کلش مثل سوسن آزاد که زینق است و شش مدور و بقدر جوی و سبز و در شش سفید و با لریزه و  
دروم کرم و در زنجبالت مویی است و نوع پنجم رانبات و پنج مثل نوع چهارم و تخم او شبیه تخم کتان و از ان بزرگتر و براق و صلب است  
کرم و با طبع بضا در غایت قوی تر از بقفوف و چون سنج مرورا در دست دارند با غث نفوسا و در جهت فاج و لقوه و بین  
برن و زینانیدن حصا و حبل او با زعفران و اندکی مشا و خوب حل در همان ساعت و مجرب است از کرم او با شرا غایت



موجود بود که در حین مصراع او کجی و قدرش از رخ او تا که در او از تخم آن با یکدیگر است **خصی الکلب** موانی از رخ نامند و  
رخ کلبی مثل در زنون هم سیده کی ناده و بزرگ و نمکی و دیگری زرد و کلبه و غیر نمکی و سفید لون و کیش شبیه سر گشت نادر نقش می کرد نام  
در رخ و کاش ریزه و با هم متصل شکل سر و نقش و شبیه شکل اصابع صفر و حقه در فرور زکوه هر دو را شده نوده به صفات با هم از مکرر لکله کل  
اصابع صفر بسیار هم متصل نیست و رخ از عروالی است در اخروزم که در خشک و محلل از ارام می و سخن بریده و داده او با بطور فصلیه و ناز آن که با  
پنجه باشد نغایت حرکت و خشک هم ترا و قاطع آن و گویند یک از زاده که بعد از دیگری حوزده شود فعل اول را باطل میکند و مصلح در  
سخت بر صمغ و خشک است و بصری نموده اند که نامه او باعث تولد زکوه است و نوع دیگر از یک مثل نوع اول و عرض تر و با طوره سینه  
و کاش نقش و خشک و عدد دو کویک ترا اول و هر دو نمکی و در از زکوه هم و خشک و قاطع باه و قابض اسهال و خشک سینه او و نوع اول  
محلل او را م بارده و معنی قروح و زرافه عفونان و جهت ناله و قروح خسته و قلاع رطبه مفید و مفتح سرد و رافع انار صلب است **خصیه** از جمیع حیوان  
زیون ترین عضا و طوره در غالب معنی و بهترین همه خصیه و روس فریب است و بهی مولد خون صالح و مصلح سایر او سخن با یک و صغر اسهال  
ممودن است و خواص خصیه هر حیوان در ضمن آن مذکور میگردد **خصلا** بصا و مجر و خست مقل است و گویند مقل کی است **خصف** خزانه سینه  
است **خط** و سیمه **خطی** معروف است و عقیده و رخ و الوان مختلفه می شود آنچه بی کل باشد خط می در زیر نامند جالبوس سرد و زرد  
و شخ اریس که با عسل ال و اثر ترکیب القوی و مایل سردی و تری و از انواع خجاری شمرده اند محلل و منضج و رافع و حرقی و کل او ضعیف  
از بزرگ و سیاق و هر گاه که در سیاق او را خشک کرده گویند استعمال کنند بهتر دانسته اند آب طبع او جالی معاو مقعد در رافع ضرر تنزی او  
مسئله و یک مقال آن جهت کلیل قوی و کشودن بول و حصر و فرجه معاو نفث الدم و سرد و خار و اسهال و معوض مواد خود اوی و خلط خام  
و صا و او جهت التیام قروح و سنگین در دو درهما و تحلیل آن و خار و بر وضع حرا و در دل و درمستان و مقعد و درم حرا و خار و  
اعضا و عرق است و مفاصل ز نفوس بار و رخ زنون جهت کندن هوام و سوختن اش و با او میانه و در عین جهت ذات الخبز و ذات الیه  
و صا و آنچه او بار و رخ نغایت منضج سریع الاثر در او را م حاره و لطول او جهت نرم شدن موی و جلوس و طبع او جهت ورم مقعد و تضام  
نم رحم زبان عقیم عقیده و کرم گویند او جهت سنگ کرده و لعان است با شکر جهت سرد و صا و او با مکر که در اوقات سینه جهت  
و بار و رخ زنون و مکر که جهت سموم حیوانی و مکر که در کرم باد و زرد و دانه قرما که با مکر که طلا کنند جهت ورم نغایت حرق و پوست نخ او نغایت  
ملین قوی تحلیل و طبع آن جهت معوض و زجر و سده معاو در حان و ماثر جهت تحلیل و حرا و دفع فضلات خام و مشابه عرق  
السناء و ارتعاش و ترکاف عضلات و جلوس در طبع او در سوره تضام جهت تحم مفاصل و صلا اعضا و ضمضه طبع او با مکر که جهت در رده  
نافع است و چون بخ او را گویند در لته بسته در آن گذارنده در زیر اسمان چندان نگذارند که آب میخوردد و طلا را و جهت دفع سموم  
بلکه چشم مؤثر و جهت سرد حاره و نفث الدم حرق و طبع او را نیز همین اثر است و مضر معده و مصلح او عصاره زرشک و عسل و از طبع  
و گویند مضر است و غسل مصلح او است و قدرش از رنگ مقال نادر مقال و از طبع او تا سیمه مقل بود بش خجاری و صمغ  
خطی نغایت سنگینی و قابض طبع و رافع قوی صفراوی است **خطاف** نغایتی بر سوک قریب که در قنوج و بیلیمی مخلط است

صفحه

و از طوره



و از طبع مزاج کوشا در سیم گرم و خشک و کباب و سفید سرد و دافع سنگ نشانه و رافع برقان و امراض سرزردی آمدن مکشال از خشک و  
 جهت قوی و غیره آن با حبس استخاق و جمع امراض خلق نافع و طلا سوخته او همین نام دارد و امکان تحرق موی او معوی نام  
 و دماغ او باطل جهت استخوانی و بیاض و جرب و سبب و طفره نافع و به سوز خون گرم او و سرگین او خاکستر او بغایت جالی و جهت دانا  
 و سوز کردن رنگ خضار و با نبره کا و جهت سفید کردن موی سیاه و محرز است از خوردن این معصوم بر فوق او بقدری با درج جهت  
 خین مسیح الاثر و سوز مکشال خاکستر ایشان او که سوزاننده باشد جهت سردی و بغایت معین و خوردن خون او سبب زخم زبانی  
 زین و طلا او بعد از گذن موی سفید با جرب و سفید موی سیاه و محرز است از خوردن این معصوم بر فوق او بقدری با درج جهت  
 جهت سردی و موثر و معوی طایفه او جهت سیاه کردن موی سردی و سفید موی گرمی است و موفقی بالاصح گوید مخصوص سببی است  
 وقت است و باید که در زمان شیرکامه در آن که دندان سیاه نشود و چون در سالی در بار یک می کنند هر گاه در صین زبانی نور چشم که اول را  
 سبب کند و سنگ نریه ظاهر می گردد و یکی سفید و یکی بلون چون غرملون را در پوست کوسا که در صین است این بهی گرفته باشند که بدن  
 کوسا بر زمین سبیده و درج کرده باشند بر روی صاحب صبح یا بگردن او بندند در دفع صبح جمع اطبا محرز است از خوردن این معصوم که چون  
 در هر سفید بخنده نگاه دارند باعث جابه و قبول و فضای جواج می گردد و این اوله گوید سنگ بلون سببی باشد و قطعی او موجب  
 دفع است و چون بچهار و بر غفران و امثال آن زرد کنند به سوزی که او در صین رنگ کردن نه چند جهت دفع زردی رنگ سنگ بران  
 با ایشان آرد چون وقت صلوه جمع ایشان او را خرا کرده آب حل نموده بان غسل بدن کنند باعث ابطال سحر و شر آن است  
**حقاش** بخاری شبیه را گویند در سیم گرم و در چهارم خشک و مفرق نیمه او سهل فضلات غلیظه و زردی و رافع استسقا و معده ای او  
 در روغن زیتون در شش جهت فالج و عرشه و مفاصل و نفوس در درم و در همای بار و طلا مطبوخ او بر اصل جهت احتباس موی سببی است  
 و حاصل در طبع او جهت فالج و حمل سبب و قاطع حمض و طلا خون او قیل از بلوغ نافع بر بدن موی و نیز کشیدن اسنان و مالیدن  
 زهر بر فرج جهت سردی و ولادت محرز است بر روغن زیتون که در ظرف سببی غلی او را هر یک که باشد بهیرومانین موی و دراز کردن آن  
 و امکان مغز او با اسباز جهت زوال و با غسل همساض و طلا او بر کف با همساض و مگرین او جهت قویا و ماضی و خاکستر خود او  
 جهت مسخ موی موثر و شیر و بول او بغایت جالی و در ایشان او بخندان بهم برسد و شرف نامند بقدرت انکشی و سفید و متخلی شده  
 بعلی و صراج دارد مکشال او قاتل و ربع درم او مخرج هکسا و امکان او رافع بیاض عن و طلا باعث حرمت حله و سترنده  
 موی و قانع نایل است و کدشتی سر او در زیر بالین که عالم بران باشد موثر بخوانی و سوز در آن چشم او همین اثر دارد و در فن کردن  
 در ج کبوتر موی جهت کبوتران می شود و در سوزان مویش باعث کزخ ایشان از آن مکان و در شش او موثر قبول است  
**جمع** حردل بمی **خف الغراب** نوعی از حله است دراز تر از دوع و نیز که از آن **خروج** خرفه است **صل الریت** ترشی است که از  
 روغن زیتون و عوزه دارد که در روغن بادام و نان فطر و شکر ترند **خلال** ابراسم جزیری است **خلال** و آن نوعی از اطریال است  
**خلال** غلیب نبات اطریال است **خلوق** زعفران است **خلال** مانو از خراست **خلان** اسم یونانی با زرد است **حلفینس** اسم

گویند



یونانی مزاج است **خل الخمر** سرکه انگوری است **خل العنصل** سرکه عنصل است و در این مذکور شد **خلال** در بلع کور شود و آن عجزه فرماست که از جلد کور  
باشد و بستاج را نیز باین اسم نامند **خل** بفا سی که نامند و از خرد و موز و شکر و عسل و انجیر و انزال آن و از جویا مثل میخ و غیره نیز میسازند  
و بر او از مطلق او سرکه انگوری است و خل خرد و از آن جهت میگویند که با دانی که اولاً فرزند شود سرکه کنی کرد و بخلاف سایر لاکه اولاً ترش میشود و بعد  
بهم سرکه انگوری است و بعد از آن موز و خربزه و مانی و موزی و انجیری و سرکه طاری و نارنجی و عسل و در قسم اخیر گرم است و خشک و سرکه انگوری که  
القوی و در دم سرد و خشک و کوبیده خشکی او در قسم قایل بعضی بسیار جفیف و سریع النفوذ است و سائده قوت او در بایعضا و مطلق و قاطع  
اصطراط علیظ و در دفع تشنگی و معین هم و قاطع زوف الدم عضا و محرک شهوات و کدازنده بلغم و سیرز و موافق معده ملتهبه و بلغم و جهت قطع  
صفرا و یقین سده با سایر قفا و سیرز و در او موز و در آن او نشاء قائل گرم معده و گرم او با عسل هم نفس الانصاب نافع و قوی کردن بعد از خوردن  
گرم او جهت او و قیال در دفع جمود خون و شیر در معده و با کمک جهت رفع ضرر فطر و مسک و روانه کزیده و مکیدن او بنیدر جهت زلوی که در  
حلق مانده باشد و سرفه کننده رطوبی و غرغره او جهت منع سیلان فضول کجاق و خفاق و سقوط لہات و در دندان و مضمضه او با کمک جهت  
خون کش و سستی آن و طلا در آن جهت انشا خروج ضیبه و باد سنج و جبهه و ناله و جرب متفرج و بواسیر و جنس و درم ظاهر بی و باطنی و مانی  
درم جراثیم تازه و در سر حار و خارش بدن و کزیدن حیوانات سیم چاره و سوختگی آتش بغایت مجرب و بعضی رضوی با لیس من قبول مایه  
از عضو مجاور خود می کشد و طول او جهت کزیدن حیوانات سمی در موضع زوف الدم ظاهر بدن جهت قطع سیلان خون و طعمی که با سرکه کوبیده  
منع سیلان فضول تشنگی کند و صناد انجیری که در و طبع نایقه باشد جهت سوزش عضو و خشونت آن مجرب و با کور جهت لغزش و با عسل جهت  
رفع آثار کثرت و خون مرده و بار و عن کل جهت در سری که از افتا حادث شده باشد و با کور جهت خفاق و درم لیسان و بنا کوش و با  
خاکستر گرم جهت غند و درم بار و با عمل جهت خدر و کز و مفاصل و جوش سائده او با کلا که مایه را بر آب آن تر کرده بر سر کلا کنند  
جهت در سری که از صفرا و خون و بخارات و حمام حادث شده باشد مجرب و با شیدن سرکه بر سنگ گرم کرده و به سوزنک در او با  
بخار او جهت در سرفه مزمن و نزل و سرفه مزمن و بواسیر و خوردن انجیر و موزی که در آن ضیاسائده باشد جهت سیرز و مضمضه او با  
و صفقر جهت کسین در دندان و خروج لثه مجرب و فطر او جهت گرم کوش و روی وطنین و جهت کزانی سامعه و یقین سده و خشم  
و بوسیدن جهت گرم و سده مصفا و با کلا و روغن بادام و روغن کل سرخ جهت سرسام و بزدیان نافع و چون تک او قوی با زول  
خشک را ورق کرده در مری که کوش سائده تا ماهر شود و بکنه در افتا کدائش صا و سائده و هر روز ناشتا دو درم از آن بنوشند  
جهت دفع بدوی و آن که کمینار که معده باشد مجرب و در جمیع افعال مثل سرکه عنصل است که در این مذکور شد و مضر بر آن سودا و  
مزاج و قوت نایه و صاحبان سرفه تازه و معالجات مضر از عضا و اعصاب عصبانی و رحم و ناقصین و مبرودین و صاحبان مزاج  
علیظ و در دم مفاصل و در او مانع نور است و استقامت در صاحبان ضعیف اجسا و شش و مضمضه لثه و موز و زردی رخسار و سنج  
ولاغری بدن و مصلح او شیر بهنا و گوشت آرد حریم شراب سیرخ علیظ و در دفع ضرر سیرخ شیرینی و در روغن بادام و در مضمضه او  
و در ضعف اعصاب عسل و ادویه چاره و در سنج اجابا و قدرش بر تشنگی متعال و در لیس در بعضی امور نیز است و بعضی اب لمیوست و سرکه



طاری و داخل مفرغ است **حلج** و خشی است شبیه زشت کرد و صین در بلاد روس بسیار بزرگ میشود در کش مثل برگ کز و کاش کوکاش و سب  
وزرد و سفید میباشد و نمزش مثل خردل است در دم گرم و خشک و شکوفه او منزه قوی تر از سایر اجزا او و شکوفه و برگش جهت کزیدن هوام  
در و عنبر شکوفه زردان رنگه برشته در افراشته باشد جراحی در در مفاصل و نفوس نافع و تازه جوید و با نم این اثر است و کشفال  
از تخم او با غسل حافظ دل است از ضرر سموم و خوردن خیزی در ظرف جوید با نافع خفقال است **خلاف** شامل سید مشک و سیدری و سید اوله  
و از مطلق او سیدری مراد است و کل او بعد از برگ بهم میرسد رنگش زرد و سفیدی خوشبو و نمزش مثل خورش که از ساق شاخهای او میرود و کتب  
سیدمانند و در اکثر مواضع یافت میشود و قسم نزاد بی کل است و صفصاف اسم خلاف بری است کاش در دم سرد و در اول تر و برگش در  
اول خشک و نمزش زرد اول سرد تر و سید اوله در افعال ضعیف تر از دست مفتح شده جگر و ملطف و رافع خفقال و شکی و جهت معده  
حاره و یبهای محرقه و صفراوی و جمع امراض حار و سرد و صداع نافع و عرق او الطیف از جرم و شکوفه او خاکستر خوب جهت نرم کردن و ماسک که  
نایل و نکه در دم بسیار و درم اعضا ظاهری مفید و جرم در کرا و قانیض و رابع و عصاره او مسهل بلغم صفا و سودا و در اول وجه سده جگر در  
و صلابت بر وضوح و منع لرزینها و خنق رحم و مفاصل و نفوس و کزیدن عرق و او سیدیه و قطره او در گوش جهایک کردن حرکت آن  
بسیار مفید و مفرغ تبکاه و مصلح او کلاب و شکوفه نمزش است در دم است که با شکوفه نشود و طاری است امین آن در دست اول نزد کور  
و صبح او مقوی با صره و جالی و نمزش جهت اسهال اموی مجرب است و جلوس در طبخ برگ او و شاخ او جهت رفع فساد اعضا نجات مؤثر  
**طاف بلخی** بفاری سید مشک و سید در دست شاه سید و کل او قبل از برگ بهم میرسد بقدر بلوطی و ملون بزدی او اندکی سرخی و سیاهی و سفیدی  
و بسیار خوشبو و جالینوس در دست و جسی دیگر در اول گرم و مایل خشکی بیان نموده اند محلل و ملطف و مفتح شده خفیفه دماغی و مقوی  
دل و دماغ و مسکن صداع که از رخ مواد حاره با ملین طبع و عرق او در جمع افعال قوی تر از عرق سید و کلاب و ملین طبع و مقوی دل و  
معین باه و مقوی شاست و چو در برگ او در خواص مصلح و قدر شربت مثل سید است و روغن سید مشک و شکوفه سید سرد و خفیف و در دم  
حار و نافع صغیر و خاریات و خوردن او با نافع علیان خون بسیار گرم و بدیش روغن کل و طاری عمل او مثل روغن تفنگه است و چون باغچه نادام  
ملطوق سفینه با دام کزید الطیف است و بدل عرق تلخ و است **طاف بری** سید مطلق معروف است **خلد** درم صاف و فتح لام بفاری نمزش  
کورد و صفهان دانه سبک و بلخی کانیس کوزید حیوانی است بی چشم و بی دم و بی پا و از نمزش کویکله و نمزش زنگنه در نیش سحر را  
میوز و زین بای نمناک سوسه سوراخی کند و کوزید چشم او در زیر جلوه است و بسیار ای بنده و طبما دوس گوید که هرگاه در سوراخ او سوزانند  
و کند با بگذارد سوسوی آن سربون آید و از سموم قتال است و نجابت گرم و بار طوطی و چون موضع دنباله او جهت خنار زرد و با صفت  
و رافع اما جلد و حال دماغ او بار و عنبر کل جهت برص هق و قوبا و خنار و هر چه از بدن بروز کند بی عدیل و قاطع رغا و سیلان خون  
بر عضوی و محلل اورام و خون او نیز همین اثر دارد و چون سر او را سوزانند با راج سفید در گوش گذارند جهت از آله بد بوئی آن و طلاء او  
جهت از نمز و کوزار و جهت اول و صحوط زهره او با آب سنج رطبه که مقدی زعفران جهت رفع لغوه از جربا شسته اند و تعلق تلب  
جهت نرم و صغ و جهت نسیانی همچون آمدن دندان اطفال و کوزید خوردن دل او اعانت بر اطاعت روحانیات کند



و در فن کردن او در سینه در منع اثر سحر و اموال من دندان او در جماعتی موجب تفرقه ایشان و همچنین در اس انداختن بر او **خل** بضم خاوند است  
لام دانستند که سینه و گیاه او که از دوزخ و بر کفش ریزه و کاشش با من سفیدی و زردی و غلافش شبیه غلاف ناقلی و سفیدی و آن سنج و ستم است  
انجا از غلاف ناقلی کوچکی بود که در غلظت و عرض بسیار سفید باشد و دانه او بقدر خود کوچک است و در احلبان اسهال نماند و در دم مضاعف العلامت  
و خوش و دانه او سفیدی و کوچک و بد و بر کفش از اول باشد و او نقشه نامند و مذکور شد سیم ظول الغلاف قریب قالی و سیاه رنگ و دانه او  
مسند بر بزرگ مایل بزرگی است و بسیار تلخ و در هر سینه که میزند چهارم را دانه او کوچک و همین و آنچه است و جلیان اسود نامند سیم رقص الغلاف  
سفید دانه است و او را اخصاص گویند و همه اقسام او در اخروم خشک در اول سیم سرد و طبع او با عسل در بول و حمض و منفی امعاء و حلال  
احلاط فاسده و طبع سینه و جبهه سرد و قطبیه و در دانه سینه عرق فصلک غلظت و او را در خوردن شیر و ضاوش جهت امعاء و دانی  
و کلف و با عسل کلیل او را در مجوزاد در موضعی موجب سحر است و مضر اعصاب و مولد سودا و نفخ و مصلحت شراب العسل و قدر  
شیر بیش از ده در سیم است و نوع بری او بغایت غلظت و در شیر است **خلال** که اسم فارسی است **خلبری** بلغث مهر سینه نامند  
**خمر اعضان** که چون است **خمیط** گوشت بریان است **خان الارض** نوع صنوبر خان است **خامفیوس** کما فیطوس است **خامخ** نبات لوزی است  
و بلغث بی اسم خمازی است **خالیون** مازویون سیاه است **خل** سورجان است **خمت اوراق** سبک است **خمره** مفت است  
فارسی سفید است **خمره** اسم فارسی خمره است **خمر** فارسی خمره است و خمره که میزند آن ارد کندم است که باروغن کجی دروغ  
زیتون و شیر و سایر روغنها و است از هر یک که باشد شسته گذارند تا اثرش بدو بشود و قدری از آن داخل خمره آن می کنند تا فطره  
نشود که القوی و در دروم گرم و خشک و بغایت جالی و ملطف و جاذب از عمق بدن و بانکه که زیاد باشد منضج و مقهق دل و محلل  
او را م بارده و شکن در آن و سسی مقال آبی که در دو خمره که یک بعد چهار مقال حل نموده باشند با چهار دانه طباشره و مثل طباشره  
شکر و دانه زعفران جهت رفع خمار و تشنگی و تب و التهاب مجروحون دو مقال سرکه زرافه که در جهت اسهال صفراوی و حرانی  
مفید و غرغره محلول او در آب باره آن روغن سفید خمره درم حلق و وضاد او با تخم و روغن و نمک صفت کلیل صلابا عظیم یا بوسه  
و چون بکوبد و باغی و مایه جزو حل ساییده و نصف عشر خردل شسته خندان مجموع خمره مایه اضافه نموده در ده مثل آب بکوبد  
تا نصف اندیس صاف نموده با نصف وزن آن غسل بقوام لادن جهت تقویت باضمه خمره است که صبر توان کرد و منفی معده از احلاط  
محرره و دفع بلغم و مسمی است و هرگاه بعد از معاینه باطله با صلا نموده بغایت سریع الاثر و چون خمره مایه را کوبیده و با  
انار شیرین و امثال آن شسته قائم مقام خمر است و از اسرار کتوبه و مضر سیب علی و مصلح او کتوبه و قدر شربش تا که در سیم است  
**خمر** مراد از در شرع ما بحکم العقل است یعنی آنچه عقل را پوشاند و در عرف او از مطلق او شراب انگوری مراد است که آب انگور  
صاف را در خم درون برفت اندوده کرده مدتی در انظار بعد از آن در سایه گذارند و غیر انگوری را بنامند و اوصاف او  
بجای اعمال زیاد شسته قسم می شود و چون حوذل اصل کنند بدون جو شیدن خمر میشود و شربش بسیار و با زعفران است  
شدت سرد و تقویت حکم حوذل مکرر و چون با دانه انگور باشد قابض میشود و در کبابی است که خمر را بعد از آن درون برفت

باغی



یا بعد صوم یا خوردن خوردن در آب انکه مورد مصطک و شیرین و سبزی اند از نزد بعد از افطار کندن ظرف او از زمین و فن کند و آنچه در ششماه  
نگذشته باشد مسطک و فاسی و لالی گویند و چون آن انگور را بچوشند تا ربع او بسوزد و در خم کنند او را جمهوی گویند و بی مزه غلیظ را قهوه نامند  
و او قاطع باه است و شرابی که از یک سال تا دو سال گذشته باشد عشق گویند او در سیم گرم و در دوم خشک است و قدیم او که زیاده از دو سال تا چهل  
سال است بود در سیم و تازه او که مسطک است در دوم گرم و در اول ششماه تا یک سال در اخر دوم گرم و با این بر طریقت است و اولی است  
که بعد از خوردن افطار ماه نکند استعمال کنند و قویترین اقسام از دو عشق رقیق و ضعیف تر از نیمه تازه سفید است و رقیق او بر معده  
و مفتح و غلیظ آن در بصر و کثیر الغذا و مقوی اعصاب و شیرین و ثقیل و غذای است او غالب ترش و شیرین آن معده مضرب و مضر عصبیت  
توتش و قوامض خفاص طبع و باعث خشونت سینه و باعث معده و قوی الحار و تلخ او جالی و مفتح و باضم و سیاه او در بصر و مولد  
سودا و سحر و خوشبوی او که عبارت از یکانی است متعادل و پیر از سایر و مصدع است و بد بوی او مصدع و مورت امراض مملک و شش  
که در افطار رسانیده باشند بعد از خوردن بسیار ندهند و سریع الاخذ او را بفتح بسیار و مولد بیماری حاره و امراض حاره و مطبوخ  
او که جمهوی باشد غلیظ و سحر و مفتح و مقوی عصبیت است و در خون او که خم ما در زمین دفن کرده باشند و اصلا در افطار کندن  
باشند غلیظ و در بصر و مفتح و مولد بیماری فرزند است و شراب کهنه صرف موزی اعصاب و مورت سحر است و مخرج با اعتدال مصلح  
بدن و مخرج باب کثیر باعث سستی اعصاب و سست و ثقیل او در بصر و خفیف او بر معده و قدیم او مضر حواس اعصاب و کانه او مفتح  
و در بصر و مورت امراض تلخی و شراب تازه تیره مولد سنگ مثانه و مسدود است او مفتح و در سیم و بهترین شراب مابین یک سال تا دو سال  
متعادل القوام مایل به تلخی و خوشبوی است که در رنگ مابین سرخی از روی باشد و تلخی او شیرینی متوسط و کام را بهم میآورد و در قدر استعمال  
اختلاف بسیار است و تا شش ماه خوردن نکرده اند و جالبیوس و شیخ الرئیس اختلاف مقدار را کسب کرده اند و در مجرای مزاج  
عذری که بدتر طعام شود و در شکل کند و کج سر و روش او مفرط ترسد و از قسم سفید رقیق از دو سرخ و مخرج باشد و در معتدل المزاج و در  
عذر بنیاس سرد و از قسم غیر مخرج باشد و در قوی الابدان و صاحبان خلط غلیظ قدری که از حد ثقل حواس و خوار رسد و مراعات  
ادواتهم از لوازم است و باید در شکی مفرط و اگر شکی مفرط و بعد از اعتدال کات قوی و سیری مفرط و خفیف در هوای بسیار گرم و وسط افروز  
تاستان استعمال نمایند و کجستی مفرط ترسد که در هر ماه مکیه فوه که باعث استراحت ارواح و قوی کرد و اکثر فرموده اند که اگر روزی استعمال  
نمایند بعد از نازده روز و یا یک هفته بیانش منداولی است و بدتر شرط است که در مکان استعمال او عطاریات و نباتات و آب روان بسیار  
سرد و صحت و مشاکل مرغوبه در قهای عاقل و فهمیده و صاحبان اخلاق حمیده باشد و بیام مجل شتر و طرار درین باغی درج داده است  
**رباعی** که زیاده خوردی تو با خرد مندان خوردن بسیار خرد و در مکن فاش مساز اندک بخورد و کاه خرد  
پنهان خوردن و سبستی منغیر شدن حواس است به بخاری است بی دربی که قبل از تحلیل اخرا مضاعفه اولی مضاعف اخرا در مکن شود  
لینداضعیف الباع رود و در قوی الباع چون تحلیل بخاری است و کج کثرت جمعیت در مکن می شود و سبستی  
کثرت روح حیوانی و قوت دل است که سبب اخراج روح تدریجاً بطریق باعث منجا و شجاعت و قوتی ادراک مسکر در و در هر



تخرم که خلط غالب و آثار آن خلط است چه کثیف المخلط را باعث ملال ذکر میشود و در لطیف المخلط خسته و سرور و صاحبان اعراض حاره را با  
 غصه و اضطرار باره رطبه را غلبه کون و خوف و چون مراد استعمال تخرم مقدار رس و فصل و زمان و وقت کرده شود جهت خلط صحت  
 و نسو کردن فکر و زنگنه و تقویت فهم و ماضی و دل و معده و جگر و نفوذ فرمودن غذا را ماساژ نماید و بر کردن بدن و تکلیف فصل و اخراج خلط  
 با طلاق و لطیف آن با دار و عرق و اخراج صفرا بول و عرق و دفع بلغم و سودا بلیس طبع و جهت تقویت جوهر و اعضا صلبه و انطواء  
 و رفع جمیع کلیه در حقیقت و خیالات ناخوش را بخواه و چون و نسو کردن اخلاق و دفع خلط غصه و غم و باعث شجاعت و محابست و براف  
 اکثر موم و مفتوح سرد و موقوی باه و مانع ببری و رافع بهنج بدن و بر بلغمی است و تخرم روح جسم سفید او جهت تقویت و بر طریقت اعضا و تقویت  
 و صاف و جهت ریح و بلغمی و رفع ضرر هوای و باسی در صدمات جهت تکلیف مواد و نفوذ فرمودن و بدر شدن قوت ادویه و خوردن  
 تا بقدر ریح رطل با سبب و کوشش آب بی جرمی جهت تقویت و پهلوی مجرب است و منافع خربی او زیاد است و هرگاه مراد تخرم و مقدار  
 نشود حضرت او هرگز از زاده از منافع است با بجز سبب و فحاشات و خفاق و امین دماغی مثل سکنه و صرع و فاج و جوی و اسهال  
 و رعشه و مثال آن در در چشم و امراض گوش و چشم و دندان و دندان و زبان و اسهال موی و درم کله و سپر و خفقان و ضیق النفس  
 و عطلان باه و او را مخطبات و اکثر و شوشنها و فساد و بضم و ضعف قوت های دماغی و حیوانی و طبعی و مورت بهای خوردن و در کینه و غصه و  
 که علاج بزرگ نباشد و مولد سنگ است و کرده و حرقه و الی و ضعف اعضا است سایر مضرات او را حدی نیست از آن جمله که حضرت عاقل  
 و سهل العلاج است که با تقویت نفس و برد اطراف غیثان و تنوع و عراض چون ناک مساشد و مضرت های اجل ملنی را اکثر  
 علامتی می باشد و امراض عضلانی آن غیر منهای و از آن جمله تقویت قوا و بهی است و ضعف قوت نفس ملکی که امتیاز از قوت خلق باو  
**خان** لغت عربی است و یونانی اقلی نامند بنامی است که صنوبر و کبر میباشد که او شیه بدست و شاخای اما میل سفیدی شیه بی  
 و مستدیر و کثیف مثل برگ کردکان و از آن کو حکم و تقیل الراج و در هر شاخی از عدد تا پنجاه و در هر شاخی آن دو کاش سفید و نمزش  
 شیه کینه الخضر و نمزش مایل سیاهی و در مصل مانند خورشید در بوی شیه شیار محمل بسیار محقق و مستعمل از بزرگان آن در السام جرا  
 مده اول است و خان صغیر شیه یکماه و سانش موع و پر کرده و بر کثیف شیه بزرگ نام و مشرف الاطراف و از هر کدی غری ظاهر و  
 تقیل الراج و غیر او شیه کبان که در نمزش مثل خردل و نمزش از او بسطای اناشی تیره رنگ و سبز و از مطلق خان نوع صغیر  
 مراد است و مستعمل است او در دود خشک و سردی در و غالب و با اندک کرنی و رادع و سهل اضطرار و بسیار محقق و با قوت محله  
 و از طبع بر او سیاق او سهل بلغم و مژه الصفرا و افشردن مطلق او و چون آن دید شود و مفاصل از ساشد به سنج او جهت شکی  
 و سنگینی اعضا و از جای بیرون رفتن همچون و افقاند شدت بغایت قوت و طبع سنج او با اثر است استسفا و زردن افنی  
 و وجه مفاصل دفع سده و تحول جهت رجم و امراض متعدد و نواصیر و مضمضه آن جهت گرم دندان و سحر او و در رافع حرمت  
 چشم و جالس و طبع او جهت صلابت جسم و انضمام دم او و صداد کثیف جهت نواصیر و بالاد و حود و در سحر او و سحر او و سحر او و سحر او  
 سکه و بوانه و با بر جهت نفوس و خوردن نواصیر صلابت جسم و طلا و جهت او جهت ساشد با کثیف موی و منع رگین آن و مضرب



و فضا و غسل و شستن با دردم و سولف اضمات بدینی درخت بلندی درسته و فیما فی **خمان** لغت فارسی است و خاصیت آن که میزد از اجزای است نازک  
 می باشد صیدی جنس آن او محر الخارتم ماده است یا بل سردت و دردم خشک اند و نرا وصل و تره زک و سیاهی غالب و چون بسیار محکم است  
 بزرگ نشسته بر یک زرد خرمی باشد در دست کردن اکثری آن معنوی دل مراض و حشمت نازکی مکانها و ترکی شرب و نگاه کردن او حفظ  
 صحت چشم مؤثر است و ماده سرد و تر از صیدی و زک سائیده او بسیار مزه و یا بل سیاهی و یک مقال فتم از سائیده او جهت رفع خار  
 جرب و اذیت شرب و قوی و جویست و هر دو جهت عسل صغری و ای ادموی و دردم چشم و تقویت عضو که از رختن مواد متاثر شود و در  
 دردم ز سائیده آن جهت رفع درد شکم که از دوی کسب حاصل شود و بغایت مفید و مصلحت عسل است **خند زلی** بلفظ منطقی است  
 شکر کاسنی بری و ساق و بیخ او بار یک تیر از آن دکاش از زایل سبخی در بر شاخهای او صغری متکون می شود مثل مصطک و نقد با قلی و بسیار  
 حسنه و قوی و نازک است و صغری آن تا هفت سال و بیار او بغایت محفب و خوردن دو مقال او با شرب و سوسن و صندل و جهت کزین  
 اضی او را که با شرب طبع ذمه جهت قطع اسهال و طلا و آب بر که جهت فاع و بر نافع و چون مجموع گیاه را با بیخ آن کوبیده با عسل و صندل  
 و با کوبیده از بی طلا کند جهت مؤثر و صغری او در کم گرم و خشک و منفح شده و مغنت خصا و محلل ریح و جهت التزاق شکر منقلب چشم و در  
 کوشش زیاد جراحا و فرج او با صاف که اکثر ابا و الوده باشد و نقد زیتون حموال نماید جهت کشیدن تریش فاسقا و جنس عسل مؤثر  
 و احوال او جهت سبب و بیخ او جهت کزین عفر نافع و مؤثر سبج و قرح و مصلح او است که قدر شربش تا یکد است **خندروس**  
 بغاری درت که کوبیده و حنظل و میامند و در رنگابن کند مگر خوانند با شش شسته بدینی و شربش در بر کما حده سطل جناری و او نهایی مصل  
 هم در دردم و سفید مسام و یا بل کرات و دردم خشک و محلل بلغم و خون جامد و قاض طبع و تقیل و نفاح و غذائیت او عالی و صناد  
 کبره او در کزین صغری و شفق و تفرخا حن و طلا مضموع او جهت اصر چشم و کزین جانوران و حقه طبع او جهت قره امعا  
 که با جرات شده و تعدیه با جهت سبب اسهال نافع و بولش ذره است **خشی** بشده بدین بلغم سیاهی گیاهی است سینه با شربش که بغاری  
 شربش نامند و ظاهر نوعی از او باشد که شش شکر کرات و از آن لطیف تر و ساقش قرین بدینی و نرم و سرد او کل سفید شده شسته و سوسن  
 مسند مثل سبج سوسن از او از آن کوچک تر و در کم او دو و در مثل کم باز در دردم گرم و خشک و قوت او ماده سال نامی است سخن و سوز با  
 قوت محفب و محلل و مطلقه و جاکسور و معوی باه و محلل ریح و از ارام شش و صفت خصا و نافع قروح طبعی و یک دریم او در اول و بیض دردم  
 جهت در سلو و سردی و سستی محصل نافع و مؤثر و کل او بلین طبع و با شربش جهت کزین عفر و خوردن ساق نازه او جهت برقان خصوص چون  
 با مکر که دروغ زیتون کینه باشد و او را سفید است و سفیدی تخم مرغ جهت سبب کسلی آنش و با کوبیده قویا و با دردم چشم جاکش  
 بلین و بیخ او در احوال قوی تر و سوسن دریم او جهت کزین عفر و هوام و صناد مطبوخش با دردم شربش جهت قروح خفیه و درم سنان و حنظل  
 و جاکش که در اول و طلا او جهت قویا و در التقلیب با عسل است سفید و سوسن و او با و غنها جهت رو با نیدن و در احوال  
 او جهت ساقش چشم و مطلقه و آب او با شربش در درم و سوسن و سلاق و سوسن یا کوبیده و قطره آب سبج او نهایی  
 و با کزین و عسل و شربش جهت کوشش و جاکشیدن مطبوخ او در دروغ زیتون در کوشش مخالف در دناک جهت سبب کزین

حواری و مفا کوم  
 سینه

سینه



کوشش غلیظ مغز و سفتی که از سر ما به رسیده باشد و موخلی تش و نعل سامعه و طلا را در اسکر بر انگشت اسیام طرف موافق دندان در دندان باقی بماند  
مکن در او است و مضر کلیه و مصلح او مصطلح و شترش تا سه درجه و بدش در باه شفاقل و در موم است **خف** باری صحن نامند  
ولی بر زردی و کویک ابل میاید و در قوی تر است در دوم گرم و خشک و محل و تنه و آب معقوع اوله قدر یک شغ سهل اصلاط معوی و کلیه  
و معانی و جهت شفا حرد است و نسبت به کفایت او در موضع عقب کزیده رافع سمیت است و ضداد او در دفع قروح سابق و در غش زیتون  
که در وجودش نمانده باشد جهت شکن در کوش سربع الاثر و محلل خنق و بواسیر و کوبنده او با حسیست قطع نایل و اکتال رطوبت او که از قطع  
دینا لان ظاهر شود جهت تقویت بصر و رفع غشاوه مانع و کدانشن بر سبای جعل در موضعی باعث جمعیت کویتران و کویتران است  
او در زیر طاس سرخ من موجب باریدن باران و ظهور بروت است و چون در جوف فی کدانشن بران زن نماند رافع غمزداد است  
و بولس کویتران صحن جعلی که در نور خناری ابرم رسد جهت در چشم مجرب است **خندقیون** ششانی است که از خرد او در زیر نیت و از خرفات  
حکای فرست و قوش تا هفت سال فی میماند در دوم گرم و در اخر ان خشک و مولد خون صالح و مقوی باضمه و مفتح سده صکر و سرد  
تیب ربع و همین بدن و امراض مزمنه نافع و قدر شترش شده درم است و بهترین نسخه ها که در مناج و غره مذکور است نیت زجیل ده مقل  
قوتل و میل مکده ۲ و نیم مقل زعفران مفضل سیاه مشک دار صبی خود و قسط شیرین مصطلکی مکده یک مقل و در انکی انیسون تا خواه العار  
مکده مل حرامی لاجورد مکده مل زعفران و مشک و لاجورد در کدکاب بر شیرین و اسید و انان شیرین که از هر یک یک حبل است  
مقال باشد حل کنند و او دیگر کوبنده در لته سیه در زهر او سر سینه چاه مقل شراب سرخ صاف بچوشانند تا نصف برسد  
بصاف کرده با کادکاب مسوه با پامرند و نصد چاه مقل عمل صاف را برایش نرمی کنند شتر حرمت نمانده مذکور را با  
انها چند خوش نرمی داده استعمال کنند و هر گاه تر یا قوت عظم مطلوب باشد قدری با دیر بعد از سرد شدن ان در حل کنند **خزیر**  
بفاری خود کوبنده از ار مطومقول است که اکثر او در اسحوان مغز می باشد و بعضی زهره نمانند کوشند او در اول دوم گرم و در دوم گرم  
شیرین و در طوم کوبنده فری از کوشانسان ندارد و قبل از ظهور اسلام جمع کوشند مفعولان را بجای کوشند خود مفر و خنده او در  
نیز تخم است براج انسانی و بعد از انضمام جرد بدن میشود و مفتح سده و مسمن و اکل او صورت حرص شدیدی و خفا و عقل در ان  
شدن مرورت و غیر است و قدما در جربان نموده اند و سبب صداع مزمن و دراء الفل و مفاصل و مفسده معده و مصلحش خمر و کعبه است  
بقدرد و مقل با شتر است کزیدن هوام و طلا کردن او با غسل جهت برص و کوشند و کوشند مقل اران که احراق کعبه  
رسیده باشد حکم کلیل نفع انعام و مفضل قدم و بول خود و حسی جهت سنگ نشانه و در سایر افعال مثل بول کاوست و سکن  
خشک او بار و شتر است نفث الدم سینه در رفع درد پهلو و با سکر جهت و من عضل و بار و غش کل جهت التوای عصب زهره او  
جهت قروح و قطع بواسیر و با غسل و مفضل جهت رویانیدن موی سر افرع و خفته کردن پای پر او جهت سج امعا و ضداد جهت در دم  
و مفعول موخلی تش و سمر ما و برف و پیکرینه او که مدتی رو کدشته باشد طبع مسخن و مفعول او با شتر است کوشند او را م حاره و شتر  
نافع و از جانوس منقول است که بر فی نک او با موی ماسی رافع کوی سامعی است که در چه با دیر او باشد و خون او در جمع افعال



مثل خون گشایان و طلار او جهت درم استبان و شیر معقد آن و تکلیل او رام با خاصیت مفید است و از هر یاریس منقول است که زرد ریحان سوزنده ادرغ  
 بود که در کینه داشتند این سم سوزنده اوقاط سلس البول است و موی سوزنده که بازفت اجراق یافته باشد باروغن کل محقق فرج دفع العلاج است  
**خزیر البجر** و **الفین** است **خندیس** خمر است **خمتف** سداب است **خک** اسم فارسی لسان الحمل است **خنی** کدوون اسم فارسی جناس است  
**خشخ** بلغث بلغمی است که در حلق است **خولجان** بی مسخ و تیره بر که و سندی طعم و لذت دارد و مانند عطر است و از مندر و روم خرد و کونیدر است  
 باز در سوجال دیار میدارند و بنام او معلوم است و مولف تذکره کونیدر نبات او بقدر ذری در کیش مثل ربک فرود کاش و بی است و غلظت بر که  
 خولجان قصبی نامند و بی که را که بار یک وصل است عقاربی و سم اخر هم است و قوتش تا نصف سال باقی میماند در ادرغ گرم و خشک و مقوی  
 معده و حشا و ماضیه و باه و ماسک بول و بغایت کاسریه و جهت قویج و ادرغ ترش و برودت کرده و منانه و در دگر و تقویت اعصابی  
 و دفع بربوی دمان و خنار و سرطان و در دمای باره بلغمی نافع و کله استن او اندک زانی در دمان موجب شدت نفوذ و دگر در هم ساید او  
 با یکدیگر شیر کوفته ناشناخته در حرکات کایه مجرب است و مفرز او حجاب سینه و مصلح و مخرج و مصلح او صندل و طباشیر و کوشک است  
 و فرود انیسون و حابس لول و مصلح کثیر او قدر ترش تا یک میفال و نیم و بدیش در صبی و کلبه است **خوخ** بفا رسی شفا لوان نامند آنچه کو  
 او از دانه جدا شود بلو کوبند و غیر او را کادی و بهترین او بلو است در اول سرد در دوم تر و بلین و ممکن بشکلی و علیان سخن و صفرا و بخار است  
 صاره یا در جهت بی صفراوی حالتی و موی و دفع بربوی دمان و خشکی و باغ و ترطب مزاج سودای که از اجراق اخلاط باشد  
 و در ادرغ جار معین و مشهور طعم و ادرغ نیم رطرا که شیرین است باشد تا صاف شده باشد با شکر و تر کجین و امثال آن مهمل صفرا و جمیع  
 اخلاط سوزنده نافع و مفرط بلین و اعضا و سیرج السعق و مورث بهای فرمه اگر چه بعد از یک ماه یا دو ماه باشد و مصلح او عسل و مر یا در کجین  
 و قلم در می او غلظت زرد و در نیمه و با قوت فایده و تفاح و مورث قویج و بی سوزخام و بلغم او هم اثر دارد و خشک کرده اوقا بلغم و بغایت  
 در نیمه و بعد از نیم کثیر غذا و نافع سیلان فضول معده و دوا و قی ادرغ شفا و دوشکوفه او با شکر هم کشن گرم معده و ترش القح بسیار  
 مؤثر و طلار آن بر نافع ادرغ گرم و بریدن بعد از نوزه طلا نمودن تازه و خشک او جهت دفع بوی نوزه و صمد شکوفه او با یک است  
 جهت طبع نایل نافع و این صنوان قصبه کیده که کیده انگش کوفه او اسقاط جنین نزه می کند و دروغن دانه او جهت در کوش و کزی و قلعش  
 سده آن در دوا سیر و فاسیدن مغز او جهت دفع کندی دندان و یک در هم از آن سوزان دانه او جهت اسهال مجرب است **خوص** اسم  
 عربی بر درخت خرماست و بر کدرخت مصلح فارجین و امثال آنرا که در از و بار یک باشد شامل است **خولان** بلغث مصر است **خضض** بدهی  
 است **خوافم الملک** طبع غلیظ است **خوخ افرغ** شفا لوی کاردی است و کونیدر اسم درج بندی است **خوصی** بر دی است **خویج** بومی است  
 از صفت **خون سیاهان** اسم فارسی ام الاخوین است **خوک** اسم فارسی خزیر است **خوکه** بلغث صفهان زرب است **خوب**  
**کلان** اسم بدهی خمر است **خیار شنبه** مور از خیار خیز فارسی است و بدهی بکنر نامند مژدهی است بقدر درخت کردکان و بر کش  
 کویکتر و اطلال بر کشند و کاش نند و تشکیل ناسمین و مایل سفیدی و ترش در از و بار یک است بدهی و در حروف ادرغای  
 خشی و بران رطوبت سیاه و مژده و بر کله او فلو س و رطوبت را غسل خیار شنبه نامند و مسهل عمل او است و شیرین بر غره میباشد

شیخ بیان است



در اول گرم و تر و محلل و ملین و با ادویه بر ضلعی مسهل آن و مسک جرت خون مفتی عصبیت و ملین سینه و موافق زبان حامله و مسهل ریح و عطی  
 العمل و کجک خلیل اورام ظاهری و باطنی نافع و یا نمندی مسهل صفرا سوخته و بارز مسهل بلغم و با سفیاج و آب کاسنی و آب برک سداب  
 شانه مسهل سودا و جهیت سده جگر و در آن و بر جان و پنهانی حاره و رفع سده امعا و زهر و معوض معضه و غرغره او با آب شکر  
 خاق صوب و محلل آن و با آب انجیر و شیر معجز و محلل آن در انتها و طلا و او جهت در مفاصل و نفوس و تلبس صلابات نافع و مضر معده مفتی  
 و مصلح او مصلحی و انیسون و مورث مجسرت سبدن او با معاو مصلح آن روغن بادام و قند شکرش از جفالی نامستمال و بدست  
 وزن او بوز سیدانه و نیم وزن او بکسین است و جوشانیدن عسل او باعث رفع قوت او و شدت التراک بوده میشود و استعمال تازه او که  
 یک سال نکند نشانه مورت بول الدم است و دانه او پنج عدد تا هفت عدد که کوبیده باشند معی خوبی است و خوردن مسوق پوست سبزه او بار  
 و شکر و کله حمت و عسر و لاد و اخراج شکر مجرب است **اندر خیزی** اسم یونانی شنبلیله فارسی است چه بوی او در شکر شیر طاهری شود  
 عراق عریضه و نامند از جمله کلها است و سفید و زرد و سبز و بقیض میباشد و از مطلق او مراد قسم زرد است و مراد از بوی او هم  
 غیر خرازی است چنانکه گذشت و مجموع آن در دوم گرم و خشک و محلل و در جالی و ملطف و جزا از عمق بدن و مسک نفوس و در دوم گرم  
 و در سوز سائیده او در حمض و مخرج جنین مرده و کیم و مفید است و تخم فوج و جلوس و رطبه او و جمل آن همین اثر دارد و اکتال او جهت  
 چشم و طلا ریح او بار که مصلح است و چون در حل هم کند جهت گرم مفاصل و درم و کشودن حمض و با نموم روغن جهت مفاصل  
 و کشتان و بوسیدن او محلل بلغم و دماغ و ریاح و غلیظه و صماد و مطبوخ او جهت در دندان بارد نافع و مصلح و معالجش روغن کل سرخ  
 و سرکه است و روغن او که لطیف روغن کل گیرند گرم و بغایت محلل و شرب او و جمل او در حمض و مخرج جنین و طلا ریح او جهت درم و مفاصل  
 نفوس و بیا غا و قرحا و تخم الجوه چون یک طلا کند جهت سینه و باه و سعوط او مفتی سده دماغی و قدر شکرش تا چهار درم است **خطای**  
 نوع سیاه خیزی است و با اعتدال اثر و در او اکثر مصلح است **خیزران** بغاری خیزران نامند و آن بنامی است شبیه بر بسمان بسطری  
 انگشتی و بسیار نرم و بی رنگ و بی اثر و کرسی و طرا و بسیارند در دوم گرم و خشک و آشامیدن سائیده او جهت قطع زرق الدم و طلا و او  
 و محلل اورام و چون در میان جامه گذارند از صفرا و زهر ساند **خیزران بری** اسم موردی است **خیل** فوس است **خیط** بکسر خانام است  
**خیزی بری** قسمی خیزی است و کونید خرازی نوع بری است **خیزوج** خاژی است **خیزلوا** قاقله صفراست **خیفوج** حب القطن  
 است **خیار** اسم فارسی قدیم است **خیازه** اسم فارسی قدیم است **خیا کزیر** اسم فارسی ثمره الکبریت است **خیا دشتی** اسم فارسی  
 شاه الحار است **خیر** اسم فارسی خیار شکر است **حرف الدال** **دار جینی** بغاری از جینی و یونانی انیسونی و بیانی بر سلون  
 نامند پوست شامی و درخت مندی است شبیه درخت انار و کیش مثل برگ در کان و از آن بار کبر و بی کل و بی تخم و بهترین او سطر  
 خوشبوی تند سبز مایل به تری است که با قبض و شیری مایل می باشد در او درم گرم و خشک و قوتش تا بارزده سال باقی است و بغایت  
 لطیف و در اول حمض و مسقط صین و محلل ریاح و مواد بارده و مفتی و ملین و منضج و مفتح و مصلح عفت و اسهال و سموم حیوانی و  
 نباتی و معدنی و حافظ قوتهای نفسانی و حیوانی و طبیعی و جالی با صره و جهت تراب و سرفه و رطوبتی و سودا و لینه و استسقا



و صفحان دوخت و دوکس و خون و تقویت اعصاب بریده جگر و سبزه زخمات عروق و در دم کرده و عسر البول بر بوی زبان و تقویت ماه و کفیف  
رطوبات دماغی و تقویت صوت که از بلغم غلیظ باشد و رفع رطوبات لزج و قشریه و جگره و احسام متوق و عفونت زخمها و امراض بارده دماغی  
و عصبانی و مطبوخ او با مصطکی جهت ترواق مجرب و الحال او جهت قوت باصره در رسانیدن اثر او و لطیف چشم و طلاء موضعی او بر شفته  
السهل از جماع و صناد او جهت شش لینه و کلفت و رفع لرزتهای بلغمی و سوداوی و جهت بغایت مغذی و منضع نوار و مسکن آن  
و طلاء او بر بیک چشم جهت اختلاج آن نافع و مصدع حرورین و مضر مثانه و مصلح او کثیره او اسارون و قدر ترش از دردم تا چند ریم و بدیش  
در تحلیل و تطهیر و تقویت اعصاب مثل وزن او اهل و کبابه در اصلاح ادویه سنجیده در باده خولجان است و روغن او که در سبزه صفیه منقال دروغ  
روغن زیتون یا روغن کنجد یا منقال در امری کوبیده کرده اقلایکنه کدشته و مکرر بریم نموده صاف کرده باشند در جمیع افعال او  
و جهت دفع و کزیدن رتیل و عقر و رفع قشره و تریای دایره نافع و قدر ترش تا در منقال است و عرق در اجزای سبزه الاثر ترانه  
جرم است و جهت برقان در بیاخ ارم و مغفله و قطره او جهت کزانی ساموسه بسیار مؤثر است **دانشیخان** اسم فارسی است و قدر دل و  
عوارق نامند چه هرگاه برف و قوس قزح با در سبزه تر از خود مندی می شود و در اداریه و سبزه با بل سبزی در کج خوشبو و تند و سبزه  
سعدیه و ان شاخهای از منی است خاردار و کوتاه و گلشن زرد خوشبو و تند و سفید اونی و وضعیف است در دم گرم و خشک و با قوت بارده  
و قافیه منظم و با بلغمی و قوتش ساخطی شود و محلل نفخ و مجفف رطوبات غلیظ و مقوی مثانه و اعصاب و معین اخراج چمن و مقفله  
و مقوی جمیع اعضا و مسقط او سیر و مانع نزلات در افع در سرد باره و در کسینه و با در صحنی جهت اسهال رطوبی و تریاب مطبوخ بکوبیم او  
با شکر افع در معده باره یا نوسن العلاج و مجرب است و طلاء او جهت قروح محفوفه و جنبه و ساء و فطاع و مصفح طبع او جهت حفظ صحت دندان  
و با شکر جهت قروح جنبه دندان و ستون او جهت لینه بسیار مؤثر و با بلغمی جهت قروح عجان کهنه و قشریه و قشریه نافع و کدشته  
او با فله در منی جهت لوی و دوسیر الالف و خوردن طبع او قافض طبع و قاطع نزول الدم و نفث آن و رافع سستی اعصاب و تعفن اخلاط  
و قدر ترش تا در دردم و مضر سبزه و جگر و مصدع ادویه و مصطکی و شش بوزش اسارون و در وقت اوزرا و نوزاد و وضعیف آن  
در کج است و این بود که بیان نموده که حمل او باعث حمل زنان عاققه مجرب است و از خواص او است که چون شاخ او را با کدشته خورد  
در لینه در شش چهاردهم ماه قمری در کج جامه خوار کنند از در خواب شخصی را نمند که از حاجت او بخواهد و روغن شکوفه او که کوفه  
المنه و ان باشد مطابق روغن گل با نرفته با دام که بجای بادام روغن کبچیه نمند باشد که بسیار خوشبو و در از دردم گرم و خشک و خوردن  
نم و در او با شکر از دردم مقوی فم معده و حفته او با در حایبیه جهت اسهال طوبی و طلاء او جهت سس و فجاج و امراض دماغی  
و عصبانی بارده و تقویت ماه و مغفله در تحلیل دم صلب و مقفله سده دماغی و تقویت و تحلیل باخ و تقویت بردهای دماغ نافع  
است **داری** بلغم فارسی هستی از صوفاریون است و مراد از مطلق او داری فارسی است و آن دانه است مثل خود در از دردم  
با رنگی از ان و طعمش تلخ و تره رنگ و از جبال فارس خنده باره و زیاده شری و منخ است در اول گرم و در دوم خشک و قوس  
با چهار سال باقی است و با قوت تریابیه و قافضه و مسکن و بلین صلابات جهت در معده و کسر خاراکن و در سبزه و اسهال و در کج











اطفال در عین ولادت جهت عدم ضرر او از مضمینهای خارجی موثر دیوست او بسیار خشک و صلوس بران جهت فالج و نفوس مرطوب و صاف است  
و قشریه و غلیظ چشم است او باعث کزنجین و جوش و غلیظ بر دوششم که در لته بسته باشد بر کردن صاحت و رفع رافع این علت رطوبت است  
او بر بازی جیب مانع تحریر و تحریر می او جهت کز ایندن هوام موثر و چون حصه او را بر کافه ماز و سماق با سینه خشک شده جهت رافع است  
بغایت نافع است و سرکس او محلل خاق و او را در خوردن او جهت رفع مقصود است **دبا** سکون نموده بر او است **دبا** تشنه  
بای اول سوخته استانی است **دباسی** بلغم عراق سفین بر است **دبا** تشنه با نوعی مار قرح است که فارسی کدوی رومی گویند  
**دجاج** فارسی مرغ خانگی نامند و خروس او نسبت مرغ حرارش کمتر و یوست غالب و خروس کجا اعدال و بایل بر طوبت مرغ جوان در  
در او اول گرم و در طوط معتدل و مرغ کجا اراط از و بر طوط فضله و قول سردت خروس کجا خلاف قیاس و بجز جهت بر کل لحم خرمای  
خاراند و هدی آن کثر غذا و لطیف تر از اکثر طوط و مولد خون صالح و غیره اختلاف او است و گوشت آن خروس سال در محلل و ملین طبع  
و مخرج بودا و جهت قولنج بسیار مفید است و چون شکم او را با لکه و قشر بر کرده بسیار بچون است و بعد از آن که شرب عرف او را بنوشند جهت ای  
مرزن و دوری در عت و ربو و مفاصل و نفع معده و سوراقتیه و قولنج نافع و خروس جوان زیاده کشنده و صاف کننده می است و خروس کجا  
جهت ناقص و امراض صاره و مرغ کجا و مرغ جوان قوی تر و جهت سخن برن و تصفیه نیک حسار و زهرال و زیاده کردن جوهر نافع و هم  
و رفع خیالات فاسده و بخت او بار و عن نازه جهت رفیای بس و بر او است مرغ و گوشت او تا یک هفته با نان میده جهت رفع خردی  
رخسار که بس و معلوم باشد بحر و کسار جهت رفع خارش کل و امثال آن و موافق معده رطبه و بیکر و میر و جهت نرم کردن صلابت  
سوداوی و طلا و نم گرم او جهت مالخ و لیا بر سر عجل الاثر و جهت شفاق و سعفه و جمع امراض نایبه و غیره معلوف و عظم جهت استهلاک  
و سرکس او جالی و تند و خوردن او با شتر است و با سر که جهت قولنج و رفع سمیت قطره بعد از کمال معده و طلا او جهت و بر ص و امثال  
و با بر که صماد او جهت سیک دیوانه زنده معده و کرا و کثر غذا او سخن و در مرقم و حوران مغز او را بدون بخش جهت کزین هوام و نفع الدم  
که از جاب و باغ باشد خرد است و کثر او جهت تقویت دماغ و قوت متفکره و برده حیزه ان با و که خشک باشد با شتر است جهت رفع  
در معده از جرب است و شامیدن صخره خشک او بار زده کم مرغ غیرت جهت غوسه باه بسیار موثر و بر سورا صماد او بار و عن زین است  
زمار و کج ران مغوی مغز او خون خروس و مرغ را آتش مین و خشک کرده او را سحوظ نمودن جهت قطع رعاغ حریت و چکاندن  
خون بال نرسیده او را رفع بواس چشم است و از موده و چون شکم مرغ را شکافه ایگان زنده لوده بر موضع کزیده هوام بر بند جهت صلب  
سمیت آن و بسیار مواد جهت جذب آن بظاہر در افع بهوشی بر سام است و متداول خوردن مرغ با شتر و کسار است و بر موش قولنج  
و در او مان باعث نفوس و مفاصلش او در چاره و شراب و مطبوخ الکوست و در خوردن کجین در آن جوان سوخته نوع مرغ سیاه با مثل او  
چون تاک که با هم سوزاننده باشد یا بر موم شتره حمل کنند اعاده بکارت کند و از سر او بر آمده اند و خوردن سنگ متولد خوب او  
مفقت حصا و آن جوان بال است خروس را با خود داشتن مورت قبول و در دست است داشتن موثر قطره جهت **دج**  
فارسی بکدی نامند و در ترطابن کوه که از طادس بر کتر و خاکستری رنگ و در خطاط کف سعید بسیار زنده و در کوههای



بلند کشید که مایل به عدال لطیف و در افعال از لنگه قوت و مجرا و با خاصیت جهت دفع طاعون و با موثر و نگاه داشتن بر او با خود باعث کسب و  
کسب است **دجرا** نمطی لوبیاست **دجربانا** اسم سریانی غراست **دج** و کجا و مملد کزیه الحام است **دجیا** زعفران است **دخ** کجا و مجربا  
از آن نامند و آن سخی اینجا و در است و از آن بزرگتر و در طبع مثل او و در افعال خواص مانند آن و مطبوخ معشر او با شیر و روغن تازه موله  
منی و طین سینه و صالح غذا و در اوقات بضع طبع و قاطع السهال صفراوی و موله سده و سنگ شانه و مصالحش شکر و عسل و بدش بر کجا  
**دخان** کندر است که او سوزاننده طامی مگوس گذرانند تا دو او در آن جمع شود جهت گرم و در جهت گرم و در این زمین مژه و دفع  
موی زیاد و الیام فروغ عضا نافع است **دخان القواری** دوده شیشه است گرم و خشک و مقوی با صبر و جالی و جهت سهل و ناخته و برد  
گوشت زیاد در تخمها مفید است و دوده در صاف خسته رطوبت چشم و ماکل گوشهای آن نافع و دوده بطم را نیز همین اثر است و دوده  
و قطران مثل **دخان القواری** است و دوده هر چیز که اصل آن دارد باشد لطافت **دخس** و لغین است **دخسا** بلغت نمطی شامل روغن  
لسان و بنک است **در** علیق است **در فیطون** لوف الکبیر است **در قوطی** زراوند طول است **در اشج** نوعی از لبلبا است و کوند خندیر  
**در فین** قلم است **در بادوس** بومانی زجاج است **در قس** بلغت نام اسم خوچ است **در روغن زینو** اسم فارسی عک المرنیت است  
**در نجف** اسم فارسی حجر العمر است **درخت کاج** اسم فارسی صنوبر است **درخت اسک** اسم فارسی عز است **درست** اسم فارسی الوسن  
است **درخت نارون** اسم فارسی در در است **درمنه ترکی** اسم فارسی تخم سیب است **درمنه خراسانی** اسم فارسی گیاه خشک است  
تخم سیب است **درمنه** اسم فارسی شیخ است **درسیا** اسم هندی نوعی از پنبه است **درنا** اسم ترکی کرکی است **درناق** اسم ترکی ظلف است  
**در در لغت فارسی** است و او را در خوشه و نارون نیز گویند و نیز او چون خشک کرد در زج و او نشه مسکون میگردد و نوعی از غر است  
در او سرد خشک و قابض و با قوت جالیه جابر که اعضا و الیام مهنده و اجا تازه در کتاره او مقوی ازندان و لذت و قاطع السهال  
و کچه او طین طبع و صفا و جهت حرمت تازه و با مگر جهت طریط و قطر عصاره بر کوه که نم گرم کرده باشد جهت گرم و درش و الحال  
باعسل جهت طمیت بصر نافع و پوست سخاو در افعال قوی تر و در مفعال او با شکر و آب مسهل معطر بلغم و طلا آن با مگر جهت خیر او  
زنگر ص موز و رطوبت نمز او جانی جلد و بشره و جهت دق و سرد و فزین مجرب **در آب خلیا** سینه مفر خشک قائم مقام رطوبت است  
و چون ریشه او را در نشه رطوبتی که از طرف دیگر آن بهم رسد در گوش بکماند جهت دفع کری که از آمدن او امر من هم رسیده باشد  
از موده است و حرق خون موله سودا و مصالحش که در ششش تا مفعال و بدش و خیر است **در آب** بفارسی دستبوی گویند  
از خلیا خیزه است بغایت خوشبو و کوچک در افعال مثل خیزه که است که طیبون نامند و در طبع مذکور شد و اکثر طیبون را در آب است  
و غلط است بوسیدن او چون دماغ و مقوی آن و مفتح سده دماغی است **در روغ** بلغت فارسی سخی است عرقی شکر خالکشری  
که در او عدد کرده او زیاده از دو میساید و با اندک نمکی و خوشبوی و با صلاست اندر و نشه مقید و در کتاره او شیشه بر کادام  
و مایل نمکی و بر زمین خروش میگرد و با زغیره و صافش جحف و بقدر دوزخ و از میان بر ک میروید و بر کتاره او شیشه بر کادام  
و کتاره او در از تر از کتاره است و از پنج عدد تا مفعول و کلس زرد و جو در او مستعمل از روغ است و خوش

بندی چینی

۱۱۱



تا ده سال باقی است بر سیم کرم و خشک و محلل بلغم و سودا و ریاح غلیظه و مقوی جوهر معده و حکم سیر زودان و مفرح و با ترناب و حبه  
رفع طاعون و کزبند عقور و سید و تقویت باض و مانجولای حراقی و با شکر صندل در سینه و ضلع بلغمی نافع و تخم قطره او در خا  
بانی حبه رفع طاعون و غلیظ سوراخ کرده او بار سمانی برخت که گاه زن حامله باعث تسهیل ولادت و مصلحت است در اوقات آن  
اندرون غدوی از آن بر برگ طول سوراخ کرده مانند موجب رفع خوار و دیدن خوابهای خوب است و مصلحت و مصلحت از زبان و در خورد  
انتر بارده و در حاضره قدر ترش تا دو دریم و بدیش نوزش زرباد و دولت او قوی است **در وی** ترشین عصار است و  
بغاری لای نامند و بهترین لای سحر است که خشک او را طریقه و بغاری دار تو نامند در سیم کرم و خشک و در کلیل او را در جهت  
رفع حمه و قروح و قطع و بردن گوشت زاید از زخمها و منع نزف الدم و التیام جراحات و صفا و او بر زین تمام جمع سیلان حقیق است و در  
مواضع کلف و مشق و سایر انا و نکو کردن رنگ حصار و تسکین درد های بارده و مفاصل و درم لیسان و حرق او که خشک او را بر روی اکل  
یاد گرفته که آتش سوخته باشد بخدی که سفیده شده باشد بغایت جالی و در جمع انار قوی تر و استعمال تازه حرق او است و کله حرق  
است و معقول سوخته او جهت غشاده و جلا دهنده و ناخنه و بیاض و بار برگ در جهت درم بلغمی معده صفا و مفرح و بیش از پنج  
است و چون او را در باقی شب بیدار کند همه از آله سرخی مس بغایت مؤثر و چون با بار و کمان سوره است سفید کند در صلاح نوره  
وزد و درون رنگ مس بعد است **در وی الخ** لای سر که در جمع افعال ضعف از دست کرد در منع اکل که قوی تر است **در اج** مرغی  
است قرمزه یک و خوش منظره و مولف تذکره استباه سمانی کرده است در دوم کرم و خشک و لطیف تر از یک و تیز و گوشت او زیاده  
کنده جوهر فاع و فم و حفظ و ماده منوی و مقوی معده و امعاء و عضا و مضر خوردن و مصلحت ترشها و خون در بل و زهره آن جالی  
در افع باض عن و اما رطل و بقول هر بار سیم او بار و عن رانی جهت در کوش خشک است **در وقتین** اسم یونانی است و یونانی  
زیتونیه نامند گیاهی است برگش شبیه برگ زیتون و از آن در از زو بار کله و مینهای او کله از درخی و کلهش نارنجی و کلهش مستدر از کله  
کوچک و مختلف رنگ در غلافی کشتی در شت شبیه بعلیا و نخود و تخم بسطری انکشی و بعد زخمی و صفت او زمین سبک کلاه نمناک و نزدیک  
در ناما باشد در سیم کرم و خشک و بغایت محقق و در دریم او سم قائل است در همانوقت و کله از آن نامی رف و قدر ترش  
تا کله آنک و مصلحتی کردن با برگ و شیر نازه است و در در سائیده او قاطع خون و التیام دهنده جراحات و نظال او محلل او را م  
و چون در درون زیتون بکوش اند مسقط و انه نوبه و قاطع دندان و قوط او را فاع کرمی و حمول او در حرص و جرد است و جهت  
در مفاصل و امثال آن بسیار مؤثر است و آرد در تهیه معادن و تقیل کردن تخفیف الوزن آن در اشبای مشهوره مجرب است  
است و این بطا و غیره او را بر دقوی تر از لجاج بیان نموده اند **در و بطاس** یونانی مخنی و له البلو ط است چرا که گیاهی است  
که از درخت بلوط میروید و بروی سجد و نوعی از سفاج و بخش مشک و هم عمده و مرغ و ترشین با عفت و صلب و مرق و سیاه صبح  
و تیره رنگ تر میباشد و کرس مثل برگ نرگس و با صلاوت و مندی قوی است در سیم کرم و خشک و کله دریم او کله است با اشبای  
و در در شک و بغایت قاضی و مضمض و صفا و جهت کز از فاع و مفاصل و خازیر فاع و قدر ترش تا کله آنک و مصلحت

سیلاب



برین نزدیکی کردن و باز نماندن او در سردی موی عظمی که از دست اند **دریاس** معر از دوروس فارسی نوعی از درخت است که گاه او  
قدر شیری در نیا ده ازان و از ساق او شاخهای رسته برکشیده بر کشند و سبزیهای معده در آن شاخ از سبزه تا هفت و گاه شش زرد مستدر  
و پس که جگر و کبد و شش بعلقل کوبند و در سبزی گرم و خشک و بار برودت و نیم دریم نماند او و سبزیهای و نیا ده ازان کشنده بخناق و محلول بلغم سودا  
و صفح سده و رافع برقان و ریح و کوبند چون در روغن طنج داده بوزن او آوردندم اضافه نمود با غسل بقوام او ریزد و معده از طعام باشته شدیم  
او را تا اول نماند و پستان برین حریم است و مضر سینه و مصلحتش کشنده فکری است و موقوف بکاره دریاس را فکس کز دیگر نمانده و  
نیا جان است **دستبویه** اسم فارسی در داب است **دشیش** ششیش است **دیجا** اسم سریانی افاق است **دیجان** ایفون است **دعشا**  
عکس الیط است **دغلی** بفا سی غریزه نامند و پونانی شیرین و بیانی از دیون و بوی حس کوبند و آن بنامی است بقدر دوزخ  
و نیا ده ازان و برکشند و در عرض و بی تشرف و دراز و صلب و بد بو بلخ و تند و گاه خوش منظره بسیار رخ و بعضی نیم زرد و سیاه میباشد  
و در خشک و نیرک صغری مثل موی بود و جمع شده و غرضش طویل قرین شیری و از جسمی نماندیم و بخش دراز و بارک و سوز و سوز و او بری و  
میشد و در تمام اصل اوابی و در نیا نکل میکند و بری او عظیم تر است و در سبزی گرم و خشک و مغایر محلل و جفیف و جالی و برکت و قطع او هم  
جمع حیوان و بعضی لیسب و نیا ده از نیا نیم او کشنده انسان در استعمال او مخصوص بخارج بدن است و او شامیدن طنج او با سبزیها و بعضی وقت  
و از نیم سوام و طلا بخنده او که بعد ازان سائیده باشند جهت در مهای صلب و در زانو و در درم و عرق اللسان و مفاصل و حریر و کلاف و جمع آثار و صلب  
و بطن و شاخ و کمرش ناروغس جهت بر جمع حیوان و با افیون است و در سبزی و جمع قروح آن چیرد است اند و در برکت او و در سبزیها  
و محمول جهت در سبزی و آب برکت او جهت صلا و حس و صلاح موی عدل و آب بطن او کشنده گیاه ساسا رسته بغایت مؤثر در سبزی  
که کل بر او در و هم آنچه باشد و سوراخ او را باروغس زیتون بقدر نصف آن ارجح شائیده باشند که اسوخته با سبزی جهت فوطه که مقدمه  
کلی است و جهت حریر و جگر در رفع بر صراجه جرات و بکیر هم او کشنده بخناق و التهاب و منظره شش و مصلحتش غسل و بکشند و بکشند و در نیم  
وزن او برکت است و از خواص است که چون موی سبزی که قطع شعله گوگرد کند و باعث غرض او شود و هر گاه در اوقات تسفیه زخم کنند  
جاری سازد چون او را با وزن او و حنظل تر و مورد و نماند یا سرکه که در و بقدر عشره ذقنی بلخ القلی و عشره نونش در عشری از زودت صل کرده  
باشند بسیارند و نظیر بر جگر و کبد کشنده و مکرر اعاده نظیر جگر نماند و تسفیه کنند عقد از صر نارنگ و تسفیه معقود و تقاطر او و حق آن با  
نیم مع کرده و مولف کتاب برین در تسفیه و اقامت حریم شده است **دقاق** الکندر ریزنای کند است که از او گفته کرد **دوققا** بلغمی  
بطن است **دقاس** بلغمی سریانی است بول **دقما** بلغمی فزوریسم سبزی است **دقی النخل** بفا سری او را کشن جزا کوبند او  
طعم رسیده است **دلب** بفا سری چنان نامند و آن درختی است معروض در و تر و با قبض و بوست و غرضش بسیار در خشک و با حاد است قلیله  
و جالی و ضاد بر کتانه او جهت درم زانو و جگر او با سبزی است درم چشم و منع بخن مواد طبع و رفع و درم بلغمی نافع و مضمضه او که در سبزی  
باشند در دندان و در سبزی است سموم حیوانی و صناد محرق او بغایت جالی و جفیف و جهت بر ص و رفع رطوبت معفنه زخمها و با آب  
عشره حله سفید و غرضش با سبزی است و نفوخ کل او که از غرضش گرفته باشند جهت قطع رعاف مؤثر و کجرا و او با شیدن است در صرم



دلیل سندی است  
در بابی که در این کتاب

مطبوع آن گشته چهل است و بخاری که بر کوش می شنید بقایب خصوص و جمع و بصر و فقه است و مصلحتش شش ماهه **دلیل** نوع که فقه است  
و فقه حلی نیز گویند و ترکی گری و در زمانند ان شالی نشی و در دلم شالی که نامند و آن حیوانی است قریب بسنگ و درشت او خای  
خارنای الملق از سیاهی سفیدی بقدر شیری و زیاده می باشد و از قلم بار کتر و طرفین او بانندی و در سوخته او گند است باست سفید  
و در سایر خواص مشافه است و انشاد عالی مذکور خواهد شد **دلیک** مثل کل مرغ صحرا می است مثل نا کل مرغ سبانی و بانند ترکی  
و عفو و زرد مایل سربی و بقدر زیتونی او در تکابن کلنگ نامند و ترکی است برونی گویند و با صفهان بن کل نامند و کل نایب او در خار  
تراز کل سبانی و کلش با او مثل چهار ورق و جوف نمز نمز و محتوی بر او نهاد طولانی سفید است در دم سرد و خشک و قابض و رادع  
و جبهه سبالی صفراوی او دومی و تقویت معده و کاردول نافع و مضمضه او و غرغره طبع او و سون ان جهت تقویت لثه و تقاق مفید و در  
مثل کل مرغ سبانی و قدرش شش ماهه در دم و جرم او نورت سعال و مصلحتش کل فقه است **دلبوث** اسم عربی نجس است و سبوی است  
مثل دوزخ که ماصق هم باشند و بی بردنای که بسیار است و بالای بزرگتر از زرین و بعد از خشکی بسیار صلب میشود و کلش سیاه است  
که بود سبخی بایل بیغشی و در کیش بسیار کوچکتر از ان و ساقش قریب بدی و نمزش مسند و نمزش ان اراضی معموره و مزاج است و در اخر  
دوم گرم و خشک و بار طبر فیضیه و جاذب و جالی و مسمن و مهبی و گویند بزرگتر از قانی محرک ماهه و زرین قاطع باه زمان و پاش سبالی  
جهت قلی اطفال نافع و چون سح او شده عدد در یک اطل بند چنانچه هر روز از نیم اطل تا یک اطل از ان نمز نبوده جهت خشک کردن  
بواسیر و رفع ریح ان مجرب است اندوید سورا شامیدن یکدم از رخ او با ما العسل تا چند نوم همین اثر دارد و صناد او با کز و نثر است  
پیکان و خارا از اعضا و با ششم دام العسل هر کس که غریب نافع و طلا را و جهت سخی رنگ از حصا و رقع انار و فرزه او جهت کشودن حوض  
و منفر خلق و مصلحتش در شیر نخن و قدرش شش تا دو دریم است **دلف** اسم حیوانی است شبیه سمور و در صفهان موسوره و بفاری و در  
کونست او مهبی و در سایر افعال مثل سمور است **دلفین** اسم یونانی نوعی از سم است و بفاری مایی بینی دراز و بدلیگی بیانی نامند او  
شبیه سرخوکی فلیس است و سرد و تر و قریب الاعتدال و مولد خلط غلیظ و مقوی اعصاب و بر او کرم و خوردن و مالیدن روغن او  
جهت در مفاصل و خون در جوف مصلحت کدانه تا باشد جهت کزانی سامه و در او خشن دندان او بر اطفال جهت رفع فرغ مؤثر است  
**دلم** بلغم صم و در شان است **دلیس** نوعی از صد است و در مصلح الحلو نامند و آن دوع بری است **دلاع** اسم عربی طبع بند است  
طبع است اسهالت المقدس نوعی از کلج است و یونانی سفید و لیون نامند **دله** اسم فارسی دلق است **دم** اسم عربی خون است و خاصیت  
هر حیوانی در طی ذکر ان مذکور است و مجموع ان محلل او رام و جالی بیاض عن و پرشته او قاطع اسهال و رافع سموم است **دم الاون** بکار  
خون سیاوشان نامند و آن صمغ است خالص الحرت مایل بیغشی و قوتش در ممانه باقی میماند و گویند عصاره گیاه مرغی است و از  
سقوط و نواهی نمز خرد و گیاه او معروف است در سم سرد و خشک و قابض قوی و قاطع خون از جمع اعضا و منبت لحم و رادع  
فضول و جهت حرارت کلر و حشا و التام جراح است و امثال ان بغاست مؤثر و جهت زخم و اسهال موی صمغ اوی  
سج و تقاق مفید و تقویت معده و لثه و بازده تخم مرغ جهت فروغ معاد و الحال او جهت تقویت باصره و در جربان و

و مصلحت



و بعضی کثیر از قدرش از نیم دانگ میقال و بلبش شادنج و عصاره خشک است و چون بلور و شیشه را باورنگ کنند صاف تر و رنگین تر از  
 میشود و در کتب علم عدیل ندارد **دماغ** مغز حیوان است سرد و تر و در مغز و باقوت تریاقه و مقوی دماغ و مولد منی و طلق او جهت دفع  
 دماغ و گرم و سفید و مضر معده و مصلحتش نفیج و سرد و اکجام و ادویه چاره است **دماغ الشجر** گویند صمغ لبلاست و بغایت عالی  
 چندین موی از نموده است **دما دم** نوعی از لوبیای بنندی است بقدر ناشی سرخ و سفید و در کسر او نقطه سیاهی در بندی مسو نامند گرم  
 خشک و مقوی دماغ رطبه و قاطع سلیه آن در زمین و قدرش در مزاج اطفال نیم دانگ است **دمیا** بونانی نوعی از بانی است که  
 بسیار مانند وندو خواهد شد **دمیسه** بلغم مضر نوع زبون آستین است **دم التین** و **دم الثمان** دم الاخوین است **دمو العنقا**  
 حبه نیل است **دمیج** اسم فارسی صغراغون است **دمواس** ترکی حدیث است **دمورگان** اسم ترکی خشک است **دند** بقاری مدیختر خطای  
 نامند و مشهور بکبلاطین است و گیاه او بقدر ذریع و کیش مثل برکادو جان و از آن رفیق تر و کل بزک شمش و دانه او در غلاف رفیق  
 مایل سزی و خوش تر است ماتی است و قسم صنی او زرد که در شیشه بسته و در شیشه بسته اندید مدیختر منقط و سیاه و کویک و بطی العمل است  
 و مورت مقصود است بندی متوسط المقدار و اغیر قابل بزودی و منقط بسیاری می باشد بنزدین اصنام جنینی مایل بزودی و بعد از آن بندی است  
 در اول چهارم گرم و بغایت تند و با بس در جوف مغز او برده است و آن در سمیت مثل شمش است و بدستور پوست او با بیدار کرد و در جوی پو  
 برنی مانده باشد بر سوزانموم فمال است و اقسام آن سهیل سودا و بلغم و جاذب طویات حام از مضامین مغز و جهت استفا و بر فالت  
 و نفوس سنگ کرده و منانه و در کمر و کین ساق نافع و طولای او حافظ سیاهی موی و مورت قرحه و نقشه حله و چون بر لب است  
 سرخی او از این کند و کتر از آن موجب برص و بصاد او با ما است جفتان و برص حیوانات و با او مینا حمت جمع او را م باره و او جا  
 مفید و قدرش در قوی الابدان کمر و در غیر آن نصف عددی است که با مصلحتی باشد و مضر جز درین و کدریم او کشته با سهال  
 مفرط و قطع معاو و مخص و مصلحتش بعد از جدا کردن برده درون او کتر از شاسته و کل سرخ و کاسته در آب لیمون گذاشتن است و بن  
 فعل او ترید و عصاره عافت و هلیله کابلی و انیسو و بیاز عصب و زعفران و سفیاج است و بعد از آن خوردن است در دوشه در بوت حاصنه  
 و مشوی او در حضرت کمر و جوای بسیار گرم و بلاد و حار با بس و کشف الابدان استعمال او جاز نیست **دندان** اراقون است **دند** شیل است  
**دند** سیستان او **دند** بقراست **دند** اسم فارسی الیه است **دندان فیل** اسم فارسی علاج است **دندان** اسم ترکی کشته است **دند**  
**دند** بونانی بنانی است که در سنگ لاج و زمین سخت میرود بسیار شمش مثل ساق ریاس و طالش زیاده بر شیری و مایلی بزودی و در  
 نیز مایل بزودی و سرد و چهار کمر و سنگ لاج و نیز مایل سفیدی و بر بالای برکها جزی میرود بی کل و شمش در آن خوش و خام و کخته او را  
 از مالک است در اول ثانی گرم و خشک و مانند کتندی و مقوی معده و در بول و طین طبع و محلول و جهت دفع آروغ و براح شکم و خوشبو  
 کردن دنان نافع است **دوسر** بنانی است مثل کزیم و مثبت او کزیم زارک و از آن دراز تر و درشت تر و دانه او زره و بار یک کشته  
 او مقوی و در کسب و بعضی از آن سرخ و در بر خسته دو غلافی است بسکل فستکه و دانه او در همان بردنای غلاف و خوش طعم گرم و  
 با آن کشته و منضج و محلول و مسهل اقسام گرم معده و صداد او صمد او را مصلح و دار الفلب و بار او کزیم خمد غریب منضج و مضر بن

بسیار جمال گوید  
 مانند زعفران



و مصالح کثیره و قدرش تا دو دریم است **دو قوی** یونانی اسم تخم زرد است شبیه سنا خواهد و از آن ریزه تر و با آنکه سندی و گیاه او زیاده در بدن  
و کثرتش رگت را زیاده و از آن ریزه تر و غیر او مثل حبه کشنه و گلشن زرد و سوزن و غیره و تخم سطرپی کشنه و مارگه از آن در سب  
بشیری و طعم او مثل زرد که در قزوین کزاکو سینه و در جمیع احوال قوی تر از ستانی است سواهی تخم گیاه و در جزو خواص است او را کورک  
و مآد از او قوی است در سیم کرم و در دم خشک و در بول و تحض و عرق و منفتح و مقوی معده و ماضی و باه و محلل قوی و با قوت تر است  
و حبه سوزاننده و فضول سینه و سنگ نشانه و در مفاصل و جبه القرح و تحلیل و معج و مخص و مقهیر رحم و اعانت حمل و ازین هوام رفع  
عسر و لاد و سحر اطفال و حبه استسقای طبلی محرم است و آنست که از وضاد و محلل درم بلغمی و قدرش بیشتر تا دو دریم و گویند مضربه بحرور است  
و مصالح کثیره او مضربانه و مصالح مصطکا و بدیش و دوزن آن تخم زرد که گویند نوریش تخم کرفس است **دو قوی** بلغمی یونانی نام  
دو قوی است یکی شبیه کرفس و خوشه و تند و تخم شبیه با بجز آن دبی بود و دیگری را در کثرت و گلشن سفید و حبه او مثل حبه زرد  
و تخم شبیه بره و با تنزی و تخم در طعم شبیه زرد که در کثرت از غده سیم کرم و خشک و تخم در قوی در احوال و خوشه مثل دو قوی  
اندر کثرت و تخم سیم کرم از این که در کثرت گویند و چون سینه بر جاده خوابانند زعفران ازین که کینه و جالیوس دو قوی  
هر دو را یکی میدانند و در سفوریدوس دو قوی را از اصناف زرد که برای ستموده و این تحقیق اقرب است و حقه اقسام او را مشاهده نموده است  
**دو در لبق** بفارسی کرم سبزه نامند و آن حیوانی است شبیه به پریا و از آن کویچه و در غایب سیری و در سبزه زار با در بر کهای سبزه  
سرد و خشک و تازه او با رطوبت و مالیدن او بار و غرض زین جهت که زین جانوران و شامیدن او جهت گرم مشهور و نافع است  
**دو در زبل** کرمی است از درنگ که در فرنگه مشکون می گردد و دیگر اصنام مطبوخ او در روغن زیتون جهت فرطه که معده کلی است و رفع داء  
التعلل نیز است و مالیدن روغن او جهت بواسیر و امراض معده مفید است **دو درم** بالف و فی الف خیزی است مثل صغیر و سنج مال بسیار  
و در جوف رتبه های کینه مشکون میشود و در احوال قایم مقام مومیایی است **دو درم** شب **المنصور** کرم درخت کاج است قریب الطبع و از ریح  
و کینه فعال او سیم قائل است و ضاد گویند او در کشودن درهما و از الکلف و زخم کردن اعصاب العقل است **دو درم** الخ کرمی که از سبزه  
و شراب هم رسد ضاد او رابع و محلل و مقوی اعصاب است و سوط او جهت رفع کرمی که در ریاغ هم رسد قوی الاثر است **دو درم** الخ کرم  
اگر شیم است در اول حال او نمی است ریزه و در و کبود رنگ که در لته شبیه در زین غلظت کجا پشته بعد از سبزه روز و با اول فصل بهار مشکون  
و شبیه کورک است و به درج قریب کمال روز بزرگ شده سفیدی کرده و درین ایام شش روز اصلا کثرت نمی خورد و بار اول کله  
بار دوم در روز بار سوم سه روز و بعد از سبزه بر جود تمیدن رنگش سرخ و بهمه دانه خنما می شود و بعد از چند روز که سبزه سوزان کرده  
بیرون می آید سفید کون و پر در میشد و زرماده او با هم چفت شده در عرض سه چهار روز کرم خود را رخی می میرد و از رعد و رباح غریبی  
و خوردن جایض فاسد میشود در اول کرم و در دوم کرم در هم از خشک او سینه با مرق ارد کنند که حذر زین سوزن با سینه  
در ستمین بدن و نسکو کردن زنگار حسنا ریاضت مفید و تخلیف مرغ او ریاضت میسر آن و خاکستر سوخته او جهت الحام و خراش  
رطوبت او جهت رفع آثار وضاد مطبوخ او در روغن کنجد هم در ام و خفاق و شامیدن آن جهت حقیقان بلغمی و تعلق

سبزه







فقط است **دمن البطم** روغن درخت بطم است **دمن حب البطم** روغن حب البطم است **دام** رصاص است **دمنه** اسم شنبه است **دمنه** اسم شنبه است **دمنه** اسم شنبه است  
غارت **دمن الصوابی** روغنی است که از روغن کچم گمان در روغن زیتون و سسند و مسازند در سسند و سسند و سسند و سسند **دمنج** نامی از دمنه فزونی  
نامند و آن سنگی است که در معادن و غیره از تجاران معدن مسکون مسکون میگردند مثل زبرجد که از معدن طلبا هم میبرد و در بعضی جاها سی زخار میگویند  
است و بهترین آن سینه است که در صیافی هوا صاف نماید و در تری آن تیره و در تری عبادت از دست و بعد از طوایب بایل سبزی و سفیدی و بعد از آن  
از دمانند زیتون ترین او طوایب بایل سیاهی است و این سیاهه او زرد باشد طلای نامند و هر چه چک او سفید گردد نفی و سبز آن همی و تیره و سیاه  
آنرا از این گویند در چهارم گرم و خشک و بعضی در دو خشک است از جناب لطیف و نرم دریم او فادزیم سوم و قسم قابل غیر سوم است بحاجت کردن  
امعا و علاج بزرگیست و الحال او جهت تقویت یا صبره و قلع یا صبر حشم و زرافع احسان بول در است و الحال او جهت تقویت یا صبره از  
خواص غیره است و طلا را در باس که جهت قویا و سحر و سوداوی و بیق و در صرع و سحر و محک که او با اسما است ز صرع بی عدل در سسند و نفوذ  
او دمانت است دفع همین اثر دارد **دمانوره** اسم مندی چو نامت است **دسی** اسم مندی ماست **دپوان** اسم مندی دخت است **دمانا** اسم مندی  
سنگی است **دمنه فزونی** اسم فارسی و منج ذبی است **دیودار** اسم فارسی است و یعنی تیر الحن و اصل مندی و صنوبر مندی نامند و منبت او  
بلاد منبت است و آن درختی است که چک بایل سیاهی و شاخ او شیشاخ زرباد و با آنکه سندی و بلخی و شیر او تند و محرق و عطش در چهارم گرم  
و در سیم خشک و از سیم قمار و صمغ او مشهور است اصنع است و گویند که با شش او باعث اطاعت جن شود و صناد او جالی و مفرج جلد و جهت اول  
بارده نافع و سایر اثر او در در سیم گرم و خشک است و این سینه سینه او جهت سردی و فایده و تقوه و امراض بارده دمانی و صرع و سکه در زان  
سنگ کرده و مشابه و رفع اسهال بلغمی و تشنش در طبع او جهت قروح و معقد نافع و مضر تشنش و مصلحت صمغ عربی و روغن بادام و قدر تشنش تا  
یک دریم است **دیو خوس** یونانی یعنی مضاعف الاجر او و قسم میباشد یکی معدنی و آن خاکی است که از چاه قبر سون آورده در افشا  
خشک کرده می سوزانند و قسمی خاک است که بعد از که ارض در بوم می ماند و در گرم و قرض نامند مست و قسم دیگر تشنشا رسوخ است و قسم  
اول دمانی مستعمل گرم و خشک بسیار محقق و جهت جراثیم و جنبه و قطع و تشنش دمان و الحال تمام جنم و لهات منقطع و جرس آن در قروح  
عانه و مقعد و بردن گوشت زیاد و نرم کردن و کم کردن موی و با موم در روغن جهت تحلیل سینه و خشک کردن قروح سرد و نفع او در خلق  
جهت استهای خفاق نافع و در سینه او کشته است **دینافوس** یونانی یعنی دائم العطش است و آن هم در سینه خاکی است در زان  
خار در و بر کیش طریاق و تشنش که بود بر سر مندی از ساق دو عدد در کرد از خار در از غنچه در سون و درون بر کیش او که بسیار  
جبار و خار در و در کیش طریاق مجوف و عمیق و آن را در آن جمع می شود و بر سر شعله که از ساق رسوخ جزئی تشنش خاکی است و خار  
دار و بعد از خشکی سفیدی شود و چون تشنشا فزونی در جوهر او که مهای ریزه سفید شفاف میباشد و قوش در باقی است در دوم گرم و خشک  
و محقق و با قوت تریا و تریا جالبه و آن سینه در قطع و محلول و در است روز متوالی جهت سردی و تحلیل خلط علیها و تقویت و رفع سردی  
مقوی تقویه و جگر و مدبول و مخرج گرم معده و محلل خفاق و صناد او جهت تالیل و قروح تشنش و صناد او جهت تشنش و تشنش  
عضو که در آن کم بر بدن و موهن کند و طلا را مطبوخ بخورد او با شرا جهت تشنش مقعد و نوا صبر و تشنش سر او که بسیار











مثلت و اعالی آن مستبر و باخاری از ممتد در شش شبه بر کافزبان و فرغ از آن کو حکم و مایل سعیدی و اطرافش خا در در سرای او بر  
 مستبر و فرغ و مغش زنگ و جسمی در وسط او رسیده مانند نموی و ششم در دوم خشک و در اول گرم و قوتش تا سه سال مای و بار طوبت از بخت و قوت  
 قابله و جهت رفع از هم بجدل و جهل السام حرا و کس در مفاصل و نخ او همه حکم نمودن استخوان سکنه شرب با وضو و امانع و طلاء عصاره  
 او جمله سرخا اجهان مغذیه و مصلح و مصلحتش کثیر و بدش عین التعلد و قدر شربش یک مفاصل است **ذنب الغرور** نزد جانین و صام و بویاست  
 و بعضی گویند که گاهی است شبیه بر ماه عقرب و زرد رنگ و زناست او کم رنگ و زیزه و در بلاد سرد و سردی میماند در دوم گرم و خشک و جهت گرم غرور  
 و سایر سوم باره نافع است **ذنب الفطام** با صطلاح شام کبابی است بر کثرتش بر کرم و طوط و گلش زرد و خشک و نفع و ظاهر او سیاه و باطن  
 زرد و خون و صند او با سکه که جهت کزیدن مین کرمی نافع است **ذنب الحروف** کبابی است خشک و رنگ مایه و در شاخهای او سفید و مجوف و رنگش متباعد  
 و شبیه بر کراسن و گلش زرد و شبیه بگل شاد و بری و تخم مار یک و طعم او مایل تلخی و زندی و مانند زرد و در دوم گرم و در سوم خشک  
 و عصاره او بسیار ساید بر کثرتش حتم می عدل و جهت کزیدن سگ و بوی از قیل آنرا که از خون کند بسیار مؤثر و مسکن مغص و  
 محلل یاج و قاطع خون و در رفع سیر و مضر کرده و مصلحتش کثیر و شربش تا یک گرم و بدش ربع آن بخورم است **ذنب الحردون** و زین الحرف  
 است **ذنب الفاره** لسان الحبل است از جهت شبیه بودن خوشه او بدیناله موش **ذنب الفرس** بلوغش در نیمه الحبل است **ذنب الکلب**  
**ذنب البج** است **ذنب حیات زعفران** است **ذوالف** و قاریرا فلین است **ذو مایه شولک** و **ذو مایه راس** و صفت **ذو مایه اف**  
**ذو مایه اسام** و **ذو مایه اعضاء** و **ذو مایه اجنه** بنطافلون است **ذو مایه اصابع** ابلق است **ذو مایه ارقان** شامل ضد قوا و گیاه  
 ضد التعلد و بعضی صفت **ذو مایه شوکات** سفای است **ذو مایه الون** و **ذو مایه اورق** طافلون است **ذنب** بقاری  
 و طلائمانه معدن مایل بر آرت و مقوی ل و حرارت و در طوره بجز غریزه و مفرح و جهت خفان و دو سووس و صدام و جنون و انواع بویاسر  
 امراض سو داوی و صفراوی و برقان و سیر و ضعف کرده و سنگ مشانه و رفع موم و محلول سخاله او که با مر و ارب در آب ترنج حل کرده  
 باشد هر صدام مجرب و بر سو جهت زهر و اسهال موی و محلول اربا بونش در حفظ جهت اجزای سم مجرب و طلاء آن محلل اورام و جهت  
 دار التعلد و دار الحوی و هین و برص و التخال و جهل اجهان و بیاض و عشا و کمنه و اینا شستن او در نقره غرور جهت رفع آن مجرب است  
 مستبر که از آن است **ذنب** تقویت لهر و منع رمد و در جهت زرد و زرد و سون او جهت زرد دندان و امساک او در زمان جهت رفع  
 لکن و آنکس ترن او جهت ارجس و ام صبان و مفاصل مؤثر و تعلیق خالص او را جهت رفع اطفال جربالسته اند و اینها در صفت  
 مخصوصه آن مجرب بقدر خوبی که در نهانیت صلابت و با طلاء معدنی مسکون می گردد بسته است و لعل با طلاء دیدن او مورت  
 رفع موم و باعث سرد و تقویت دل است و چون گوش را با سوزن طلا سوراخ کنند هیچ وقت النیام بند برود و گویند مضر نشانه و مصلحتش  
 غسل و منگ است و اکثر اعتقاد آنکه اصلا ضروری در وقت و چون طلاء را بنهی سخی نماند که از احباب دیگری داخل نباشد خصوص  
 از رویه در وقت خون او باعث طول عمر و رفع جمع امراض سو داوی و حفظ صحت است و درین امور چیزی عدل است و طوی  
 حل و محو و در سورات مذکور است و قدر شربش از یک قیرا و نیم است تا یکدینک و بدش با قوت محلول و چون از طلا منقل

Zepoil  
 اینست سونای اول



صاحبه در خواص اری صاحب خوش مزین و خفایان و خیالات سوداوی در دمان نگاهار در رفع جمیع امراض نادره شود **رب** بغاری کرک  
و ترکی خور و مانند جوانی است معروفا و اجزش در سیم کرم و خشک و حکایت جهت امراض حکایت باغ و با آن شراب باغ استفا و پهای باره  
و با کجین جریقان و با آن کرفس همه سیر تر باغ و عفات مقوی افعال اوست و قدرش برش مک و آنک در سر گدازد و کرم و محلل قوی است  
او بسیار سفید که با شستن باشد و شامیدن او تا مک مفعال با آن کرم و با شرا سفید و بدستور با طفل و ناک جهت حقایق بلغمی نجات میدهد  
و بخور و باعث جمع موش در آن موضع و بول و خون اوقاط حل زمان است شتر با و جمولا و سبزه و خویله و همین اثر دارد و قاطع شکر ایشان  
است و در سطر فرموده که مک مفعال خشک با آن تره تر که هست در دهل و سینه و با صغر حرد و دیگر کاه بسیار باغ است و زهره او بقدر  
دانی با غسل جهت ربع و قوی و استفا و ناک خود او با مطبوخ جهت قوت باه بی نظیر و بدستور طلا دان درین باره مؤثر است در رفع کرم و کزاز  
و جراحت عصب و سوطان جهت نزلات عظیمه و با سفید باغ حر چشم در همان ساعت و با فکلی مشک جهت صرع و انحال او با  
عسل جهت ترکی چشم و زوال آن و صفا و شکر کبکس جهت شوق و در صرع با او و نیزه جهت حله و در االثابت و در مفاصل قدر مک و آنک  
از شش خشک کرده او با شتر تازه جهت ربع و امراض شش نجات میدهد و با او جهت دار العلق و دار الحیه و درم فرم و مطبوخ  
از باغ او با شتر باغ صرع و کوز موی او سبک کختن هوام و صفا و استخوان ساق محرق او که با ذکرش سوخته باشد جهت سوسه و طلا موی  
محلول او بنوشاید محلل او را و او کختن بناله او در چراگاه باعث نفرت کرک از آن مکان و پوشیدن پوست کوسفند که کرکها کشته باشند  
مورث خارش بدن و تعلق بر در چشم او مانع صرع و اذیت هوام و سباع و در دمان چون در پوست کرک عصبه نگاهارند جهت غلبه  
خضرم مخونی در نظر خلق موز و تعلق کف او بر زانو جهت رفع درد در یکی زانو و ز جهت حرکات معیزه چون سر او را در خوابگاه کوسفند  
و فن کنند کوسفند آن از خوف هلاک شوند در صورتی که از صفح کجی نماند باشد و چون در برج کوز که از نار و سایر موزی  
داخل نگردد و چون سر او را در سبک و فن کنند و کوسفند از آن مبر جاری کف و در مجرب است اند و چون صدق نامه زمان را بر پوست  
کوسفندی نولند که کرکفته باشد هرگز نماند رفح وزن الفتن نباشد و چون دندانش او را در آن پوست سجده در مغزی و فن کنند  
باعث نفوذ اهل منزل گردد و کوسفند زهره او را الطبخ کرده جماعت نماند و کوی قادر بر جماع آن زن نگردد و کوسفند کرک او را  
نشود کوشنت آدمی نمی خورد **حرف الراء** اسنخ نباتی است خشکی و رنگش مابین یا قوی و سنی ساقش سفید و پش  
عریض و در وقت سبزه بر کس و درشت و انبوه و از ساق آن روئیده و بر روی یکدیگر و کاشن نایل بودی و در آنش مانند  
قرطم و با آنک بهنی و طعمش مانند و خوشبو و کوبند خشک زرد و بر سبزی آنکنت خضر و پوست او سیاه و رفح و بر سبزی بالای او  
بیشتر از سفل و مستعمل است و بعضی کوبند که او بچ سوسن کوبی است در اول سیم کرم و خشک و با ربوط فضلی و جالی و موی  
و در آنشانه و مغز و مغز شده حکم و سبزه و قوتش تا دو سال مافی است و یا قوت تر با قوه و جهت قطع اخلاط غلیظ سینه  
و تقطیر البول و رطوبی و مالجه لیبی مانی و در مفاصل و کوه قوت باه و دم معده و با ضمیر و رفع اتصال و کفلس و رفع و طبع او  
بول و تحریض و خوش و حقی که مینا کعبه باشد و مطبوخ او با شتر جهت زهر هوام و مسموم بارده و نطول کرک جهت تقویت



دام من بر کف می باشد و جلیل اورام و قوطا و جهت دوی و طین و بخور او جهت کشودن حمض و ضد کربش همسنگها و غصص نافع و مضر  
 محروم صبح و آنگاه منصف خون و قاطع باه و مصلحت سر که در بوی جامه و خمره نفته و قدرش تا دو دریم و بیش نوزن او در این  
 دو کوبند فقط شیرین است و شترابی که از آن تربیت دهند معروف است شتراب لاکه و با عصاره جالیوس در جمع افعال مذکوره بهتر است و چون  
 بر این خشک کرده را جوته نیده از آب بیرون آورده یک شبانه روز در آب سرد گذاشته بعد از آن در طلا که قسمی از حرمت است روز  
 نسیانیده هر روز در دو مقال اماند کند جهت تقویت معده و فساد هضم و برکنجیدن شتهایی عدیل است و از آنش که عددی بلع نمایند  
 جهت رفع غم است از آن محرفه اند و بخور او جهت تقویت دندان و انداختن گرم او و طلا در آن جهت بوی رحسار و با غسل جهت رفع  
 آثار موثر است و شرح الزینس فرموده که قسمی از این که بر کفش شبیه عیس است و زرد رنگ و کوچک مقدار و گیاه او پر برگ و شاخه های او  
 بر روی زمین و ممتان کنار دریا و زمین نمناک است خوردن او در دگرین هوام را در ساعت مسکن مسدود **راوند** بفارسی ریونند  
 نامند و آن پنج ریاس است و بهترین او صبی است که سرخ مایل بر زردی قیقل را که با شند و بعد از آن قسم ترکی زعفرانی رنگ کم بود  
 و بعد از آن فراوانی از نون نرین او رنگی سیاه براق صلیب است و ریونند و آب خشی کشف میباشد و شرح ریاس پنج فرس عطارین  
 است بار یک سیاه و غیر مشابه ریونند است و چون بقدر دوسه درج حفر نمایند ریونند ظاهر شود که کیفی در اول دوم گرم و خشک  
 و سهیل بعضی اظلا غلیظ و رقیق خام و با قوت قابضه و مقوی قوت جاذبه جگر و باز هموم باره و محفوف و محلل و مطفوف و مقطع  
 و حال در بول و حوض و منقح و منقح شده حکر و سپرز و معاومر با لروض سبب شدت تحلیل و جهت تقویه معاومر تحلیل آن انواع است  
 و خمره و منقح در دم باره احتشاد و برقان سردی در قه اسهالی که از سده ما سار بقا باشد و با کله سرخ و قوایف جهت اسهال دوی  
 و با خاصیت پنهان و حرارت غیره و جهت در در کرده و منانه و رجم زنفقان و قوه معاومر و نواصر و کسیر و سبب ریح نافع و با جاوشیر و  
 مطبوخ زرد و سفید جهت قوی نفاذ بلغمی و با سبب سببشان جهت سببشان و با سببسان العمل جهت قطع نرف الدم و با سبب کالی  
 و عار بقون و جهت تقویه و انواع صواع باره و صفراوی و سفید و قاطع و دوار و کرز و چون در نولات و با شتراب ریونند  
 جهت رفع غصص و غصص سستی آن و با طبع اسارون و قنطاریون جهت عرق النساء و تباهی بلغمی و ضعف مفاصل و در آن و با  
 ریونند صفت در گرم حار فرمن اعضا باطنی و مقوی آن و با انیسون جهت قوی و آروغ ترش و تند و تندی گاه و قوی و در  
 در شش و او را در خوردن جهت نفت الدم و سده و درم سینه و ریونند و طلا را و جهت سخته و صفا و شش با سبب که جهت و قوای  
 و انار ریزه و با عصاره درم حار فرمن و با قوای صفت اسهال استخوان خلوع و طلا را و این الکفین جهت رفع خوف قلبی نافع و  
 سفوف و مصلحت صبح و کوبند مضر خراج اطفال و ضعف شش تا دو دریم و بیش در امراض معده و حکر یک وزن و نیم او کل سرخ و حش  
 آن سیل است و عصاره او که از کوبیدن جوته نیده باشد تا غلیظ شده باشد در عرض یک سیال قوی تر است و درت کوبند که در  
 در سوزن مذکور است بهتر از عصاره او **رازیانج** بفارسی باویان کوبند شتهایی او در اول سم گرم و در اخر اول خشک و بخش گرم  
 از کفش و خشکی قوی تر از سایر ابرخا و مجموع آن مولد شیر و در بول و حمض و منقح شده حکر و سپرز کرده و منانه و سینه و مقوی

اسرار سولفوری



معده و باصره و محل ریح و اخلاط غلیظه و تریاق سموم حیوانی و محقق قوی و باقوت قایضه و جهت تخفان معشی باکل کوا و زبان حر و بار سبزو  
 و آنچه جهت رفته در بود و نفس و با او میسر و سه تنه ای جهت ریح غلیظه و قوی و در دهان و تنه گاه و رفع رطوبات و اسهال مزمن و غشایان  
 و دفع بلغم جامض و در وقت قوت ادویه و ایصال آن بطرف بدن و با کسب جهت تنه ای کینه نافع و مضر حر و سرد و مصاحف صندل و کسب  
 عصاره او را با نوره غلیظ در شسته کرده سه هفته در افاسه و نیزه الحال افغان نزول در افغان ضعف بعد از انتشار در چون سال در اول  
 نزول افانت محل تا وقت تحویل سرطان هر روز یک دریم تخم را زبانه را با مثل آن شکر کند و آن را بنزد آن سال اصلا مرضی عارض نکند و در روز سوخته و نافع  
 ایشا روزه و طلایح او اسهال جهت کربن مسک و او را نافع و صمغ او در حال مثل عصاره او است و مفتحت حصا و مقوی باصره و در شش  
 از تخم او یک منقال و از رخ او در مطبوخات و منقال و بد آن کش کرفس است و در زبانه بری ریش چهار عریض و شبیه بریاس و بخش ریزه و بسیار  
 خوشبود و در غریب گرم در در و خشک جهت قطن نول و نقره رحم و چکر قروح و اسهال مزمن و رفع احتباس حمض نافع است **رایناج** صمغ  
 است که نموشل ساسیم و نمج کدو یا با تنش طبع یافته منعقد شود و ثانی را یونانی فلقونی نامند و سبیل غیر نمج از وقت طلست در غریب  
 گرم و خشک و شمش آتش دیده گرم تر از قه اول آت میدن نیم منقال او بار زده تخم مرغ که نیم کجک باشد و سبیل سوراخ طبع سبیل کسب جهت سرد  
 روزه و در طبع شمش و مضع او جهت رطوبتی و جذب فضول و باغی از صداد او جهت التیام جراحات و از راه حکم و چوب و خشک و صمغ و با طهارت  
 فوق رگها و نواصی و با کیمان با سوس جهت رفع نامل و دوار غیر جهت سفاق کعب و کجی ناخن مؤثر و کشیدن او مانند نیا کور و در اولی کجی  
**روز دوم** در مرتبه روز سوم مرتبه جهت سرد و در وقت شمش عجب العجل است و بعضی گفته اند چون با زنجیر و پیر شسته کجی که آتش فوری  
 می شود و موافقت نذره گوید چون **رایناج** را با نصف او رخ الفار و نصف وزن او فلفل نار و عن سبیل با او طبع داده صداد نماید در ساعت اول  
 ساعت نماید با الم شنبه و در آن سفیدی تخم مرغ و سفید او کجور آن کجور شسته تازه باید نمود و گویند طلایح را سبیل معقد در این نیم باعث درم  
 و دردی شود و کجور او که بهارچه لوده در افاسه خشک کرده باشد جهت زکام بارد و تب ربع ربع الاثر است و مصلح او در صلاح ضرر او  
 است **رایک** از ادویه که است و آن قرضی است که در تخم از عصاره بلغمی ساخته و درین زمان از زود و در وقت صمغ و نوره و نوره  
 او است که یک خرد از نیم خرد و نیم است اما را ساسیده در از دست روز بچوبش ساخته و در نیم زنده تا مثل خمر شود و در جرز و نافع و مثل آن صمغ  
 محلول و کجور و نیم دو شاخ یا غسل اضافه نموده قرص سازند و اگر نوزن پوست انار بلغم بسیار نار یا صداد کشیدن سبیل است و درم  
 و خشک و قایضه و ملطف و مقوی معده و امعاء و سکن حرارت و نافع رخیین مواد با عصاره اسهال کینه و مومی و زرف الیوم و  
 در سرد و در دست و ضعف حکم و کجیف قروح شتر با و صداد نافع و طلایح او مقوی جلد تر خیزد و دفع درم حار و کوش و درم معقد و در  
 آن و صابن عرق و رافع عفونت و بخار فاسد و با حنا مومی و قاتل قمل و سنون او مقوی لته و فاطم خون او و در شش نافع و منقال  
 و دیش مسک و مضر مشابه و مصاحف مثل است **رازی** در قدیم موس آزاد نامیده اند که زریق نامند و متاخرین شنبه سوس سفید نموده  
**رایج** نار جیل است **رایناج** و **رایناج** است **راسی** لونی از سماک است و لیفت نندی اسم است **رایک** کسب تنه ای  
**رایون** یونانی اسم را و نذ است **رانا** یونانی رمان حلوم است **رایناج زومی** و **شامی** انیسون است **سمر** کرام طلیت است

لیح حراره



کلمه عبارت از اشیائی است **کلیانی** اسم شوق است **کلموج** راس است **کلیکان** کوشج است **کلیکاردن** هر چه است **کلاغ سفید** و **کلاغ سیاه**  
 اسم فارسی غراب القع است **کلاغ سیاه** اسم فارسی غراب کبیر و غراب الرزق است **کلم سوا** اسم فارسی آوزیو است **کل عقرب** باضه  
 اسم سطار یون است **کل عاشقان** بلغت غزالی ازین درخت است و بلغت تبریزی حمام است **کلا جک** بلغت بکابن رود است **کل کافه**  
 بلغت اصفهان ارض است **کل مشک** اسم فارسی نمرین است **کل افان** اسم فارسی آوزیون است **کلا رام** اسم فارسی جناد است  
**کل کندم** اسم فارسی جوزجند است **کل ننگ** اسم فارسی خزار الصحر است **کل کافه** اسم فارسی طین است **کل بخاران** طین حرام است  
**کل جوزنی** طین الماکول است **کل حنا** بضم اول اسم فارسی فاخر است **کل خوش نظر** اسم فارسی حجج است **کل سرخ** در اهر است **کل رعنا**  
 در احمق است **کل و نقل** اسم فارسی زیره است **کلم** اسم فارسی گریست و کلم رومی قنسطار نامند **کلمک** اسم فارسی گری است **کلا**  
 ما لورد است **کلیک** اسم دیلمی لیک است **کلا کلا** اسم دیلمی لوف الکبر است **کلوخی** اسم هندی شویر است **کلینده** اسم هندی بطنج است  
**کلی** اسم سب است **کلری** اسم هندی خازی است **کلیجا** اسم هندی کد است **کلین** اسم هندی خولجان است **کلینی** اسم هندی حقیقت است  
**کلاویه** بفارسی سرخی نامند از سفید رنگ تر است میدهند و بجهت صفای شیره و سحر جی رحصار مستعمل زنان است **کلیس** بلغت مازندرانی  
 است **کما شیر** صمغ کرفس کوهی است شیره کجاوش و کوبند اسم هندی جاوش است در اخر سم کرم و خشک و در بول و حصص و مسقط چین  
 و محل صلابت و سهیل زرد است در افع استقاده زنی و نجی و قدر شربش از کد آنک تا نیم دریم و مصلحتش کثیر **کلمری** بفارسی امرد کوبند  
 بستانی و دری باشد بستانی آن ترش شیرین است و اقسام است و بهترین اقسام شیرین او امرد صبی و نظری است و چینی مخصوص بلاد  
 دامغان و قزوین است و نظری در اکثر بلاد و نظری موجود است و بهترین امرد بلاد اذربایجان بلخی است و امرد شیرین  
 مایل بحر در دروم سرد حابن بخارا است و مفرح و مقوی معده و با صمد و در افع تشکی و خفقان و نزلات و سوزش منانه و بلین طبع و با  
 قابض بعد از بلین و معمل خون و در طب باغ و جهت رفع سیمت فطر معده و مولد نفخ و قلیج و مصلح او کسب می در از آن است و بهترین اقسام  
 امردش لطیف ابرار سیده است در اول سرد در دوم خشک و قابض و مقوی جگر و معده و مشهی و مسکن حرارت خون و غلطان صفا و ارفع  
 تشکی و بعد از طعام سهیل عصر و قبل از آن قابض و مولد خلط صام و مسدد و مفرح و مصلحش عمل و جو ایشات و کندر است و با  
 و زخم آن غلیظ و مورت و قلیج است و در مقابل تخم امرد در انشده کرم معده دانسته اند و تشکی و او مقوی و در مفرح و قاطع کرم  
 الدم و اسهال و صماد او جهت او رام حار چشم نافع و برک او جهت اسهال و البیام حار او جهت کسب و سوزش او با مصلحت او بلین  
 و مفرح قوی است و نوع بری او قلیل الحلاوت و کوچک قوی از باغ و صفت و بسیار قابض و مسدد است و در درخت او هسته روم  
 کوشه حرا او سفودان حرا و حمال حار و خاکه حرا او فاو زهر فطر و افعال آن و مفرح و مورت و قلیج و مصلح آن او و حاره  
 خوشبو و عمل است در اهر و در قابض طبع و مقوی معده حار است **کلاوه** اسم اقسام فطر و کیش و فصل و ساروغ است و زرد در شیخ  
 مخصوص نوع ماکول است و فطر مخصوص انواع غما کول و هر یک مذکور شده **کما فیطوس** موراز جاما نظرس لوانی است که بمغنی صورت  
 الاضر باشد نباتی است در لوبی بصور بود و طعم تلخ و با آنک فیض و تنزی و ساقش تلخ می شود و در کیش در تخم کبی و در کرم و دری

کبر در سه



مشه

از طریقت شسته بی العالم صغیر که بفارسی همت بهمان نامند و برکش از آن ریزه تر و ماغز و بر طبع سبزه و من خهای او با بل سبزی و کاش زرد و مارک  
و بخش از کرم کرفش کوچک و بخش سفید و از ناه نسیان تا سرطان استمراد دارد و قوتش ناده سال باقی است و موفد اختیارات بصری نموده کاشش  
بخش و برکش شسته است و در شیر از ماش و از ناه و ظاهر این کلام نیز از جمله اشتیاقات او باشد در دوم کرم و در سیم خشک و مستعمل او برکش و شکر  
و تخم او مستمفع سد و در بول و حوض و منغی و جالی اعضا باطنی و مسهل بلغم غلیظ و جهت استفاد بر قان و در در مفاصل و نفوس و عرق انسان  
و تحلیل ریح مفید و با توبال النحاس در اتیاج مسهل ریزد و منغی رجم و سایر اعضا است و در او مالک با آن باران و غسل رافع عرق النساء و در مکره  
او جمل این مال جراح و صلا سنان و با غسل جهت نمایه ساعیه نافع و مضر زید و مصلحتش اندک و قدرش از دو دریم و در سیم و در سیم و در سیم و در سیم  
سیالوس و صفی سلجیه است و باید در هوای بسیار گرم و در مزاج اطفال محرومین استعمال کنند **کما در یوس** معر از خار یوس است که کنی بلوط  
الارض باشد نباتی است طولش قرین شری و برکش ریزه و در مسهل و زنگ و تسفون شبیه برکت بلوط و طعم آن تلخ و با اندک سفیدی و کاشش  
و ریزه و منبت او سنگ لاجها و بخشش ریزه تر از انیسون و با جدت و در کوز یافت می شود و قوتش تا هفت سال باقی است و این ابی خالد  
افرنقی در کتاب اعما و بصری نموده که کما در یوس تخم درخی است شبیه بلوط در اول دوم کرم و در اخر آن خشک و در بول و حوض و رافع حوض  
سیر و در کوز سرفه منمن و قاطع خلط غلیظ و در سایر افعال مانند کما فی طوس و جهت بر بول و بر قان و سکاف عضل و اخراج صحن و استفاد  
نافع و طبع چهار دریم او با سه دریم روغن زیتون و یک رطل آب که مثلک رسد و چند روز بدارد و کند جهت سنگ کرده و منانه خور باشد  
و سه دریم بخوف او با جلاب با غسل در چند روز رافع در کوسیه و برود نواحی آن می کند و صناد او با بل جهت قروح مزمنه و اکتال او با شراب  
جهت غر و سایر که جهت دریم سیر سفید و روغنی که از آنزه او طبع با رطل او تر شده باشد جهت رافع برودت بدن و ریاح مؤثر و شراب او  
که در هر یک رطل آب انکور و در مقابل از آن رخته باشد تا یک مقابل و نیم او را در یک رطل حر کرده و مدتی که آنرا نشسته باشد جهت سیر و بر قان  
و رفع رجم و فساد و اخلاط و اصلاح مزاج فاسد و دمی اضم و اتمه او استفاد نافع است و قدرش از سه دریم و در مطلق تا هفت دریم و مضر اعضا  
و کرده است و مصلحتش کثیر و در پیش مثل آن سیالوس و ربع او سلجیه است و زرد بعضی غاوت و سلجیه **کمون** معر از خامون یونانی است  
و بفارسی از ریزه نامند بری و نباتی است و هر یک از اصناف مختلفه است سیاه بری و بلستانی را کون کوانی او زرد و افارسی و شامی  
سفید از اینها نامند و از ریزه سبزه و در اکثر مکان میباشد و بری هر بی صنفی قوی تر از نباتی و صنفی از بری سیاه و شبیه شیشه و قوی از ریزه است  
و از مطلق کمون مراد کوانی است و یونانی با سلستون نامند و معنی بلوکی است و بهترین اقسام او کوانی بری از یونان ترین سفید نباتی است  
و قوتش تا هفت سال باقی ماند و نبات او از ریزه کوانی که کوچک و برکش مسند و روقه او مانند شنبه در اول سیم گرم و خشک و بسیار لطیف و در بول  
و شیر و عرق و حاب طبع و حوض و تریاق سموم و موم و محلل ریاح و نفخ و باضم و حرکات روع و ملطف کوم غلیظ و جهت سفید نفس و حوض  
رکی و رفع خوابش کل و امثال آن و فواق رطوبی و درم یکی سیر و توده او جهت اسهال رطوبی نافع و مسک بر آورده که بعد از آن  
کرده باشند قوی القوی در رفع رطوبت قوی الاثر است و حفته طبع او محلل ریاح و نفخ و قوزج او با روغن زیتون قاطع حوض  
و مضر ضلع او مسکن درد دندان و زلزلات خصوصاً با صغیر و قوطر او جهت قرح چشم و حر و با سفیدی تخم مرغ جهت بر حار و طلا

جالی



حال نشسته و ایستاده او جهت طریقه و بانکه حسیل و فاشه و سوط او با مکر که جهت رعاف و صناد او باروغن زنون جهت درم سوز و بار و باقی است  
 سایر او را م نافع و مضر دریه و مصلحت کشنده او قدر شترش دودرم دبل کرمانی سایر اقسام او دبل کمون شامی که و یاد کم کنند نامت و مد او مت  
 جرم او و عرق او مودت لاغری و زردی رحسان است و چون آب زیره را بر بدن مویود در صحن ولادت بالند با با صحت در وقت البرغ مکتون  
 قتل کند و از جربا دانسته اند و قسمی او که بفارسی زیره نیز گویند طبع است و نوعی که نشسته نیز است جهت کزیدن هوام و فقط هوام  
 و اخرج سنگ مانند و خون مخدر آن فی عدیل خصوصاً چون بار که نفس استانی نباشند و با مکر که جهت قواق و گرم معده و صناد او باروغن زنون  
 و غسل ارض زرد خون مرده تحت حله است و جهت درم انشان **مغینه کمون حبشی** قسمی از کمون بری است که نشسته نیز گویند **کمون حلو** زنون  
 است **کمون رومی** و از مینی که ریاست **کمون اسود** زیره کرمانی است و در بعضی بلاد شونیز را بنام نامند **کمون نندی** شونیز است **کمون**  
**بنطی** زیره نیز است **کمالیون** مازنیون است **کمکام** صمغ ضرمدینی است و بفارسی حس لب گویند و درخی لبان مذکور شد **کماة** میتمی که بر بلعیت  
 میانی با دور است و بفارسی کیاهی است معروف که در اربابان تعلیف می کنند و صلیت منسن صمغ است **کجیان** اسم نندی نوعی از مین است  
**کهاره** اسم نندی تخم انجیره است **کمارو** اسم نندی مومیایی است **کوی** اسم نندی غنای تعلیف است **کنز** اسم فارسی پول است **کیش** اسم  
 ترکی فضه است **کنز** صمغی است مخصوص بلاد شجر عمان و جبال من مسته بر صلب مایل سمرجی او را کنند زرد و سفید است را انشی گویند و بازه  
 او را که در اینها حرکت داده باشند مخرج گویند و پوست های رفیق او را که از اسیدن بکند که جدا می شود و کتک زانند و آنچه صفا می ماند  
 او را باشد دقاق کنند و کتک را قوی است سال باقی است و مغشوش او را از اش شعله در مینی گردد و در حر او بقدر دودرع و خار دارد و کتک  
 تخم او نشسته بر کتک مورد در درم گرم و در کرم خشک و ملطف و عسل ریح و صاحب سلان خون ظاهر اعضا و جوی داعی و نفث الدم و مقوی  
 دل و معده و حاضر و حافظ و محفظ بلغم و با تریاوی و مسمی و منقی و مقوی روح حیوانی و داعی و جهت تحقیقان و صاف کردن او از و با طما  
 جهت طبا داعی و غنجان دمی و اسهال رطوبی و نم دریم او با مثل آن ناخواه جهت زردی و باروغن زنون و غسل صمغ برودت استخوان  
 که مضمون شده باشد و با صمغ صمغ ریح را که که خسته شود و عسل النفس و سره مضمون رطوبی در و یو با غسل و شکر صمغ معده در ریح علیطه و نسیان  
 و با موز و صمغ قندقل زبان و بار زده کج نم برشت جهت تقویت یاه و تولید مینی خصوصاً با جود بسیار و کمال او جهت جلا در بر و در حشم  
 و خون مجذران و دمو سلاق و سیاق و جرب و حکم و ظلمت چشم خصوصاً با غسل و زردی او جهت قروح خبیثه و ساق و قرح معده و صناد او جهت  
 قویا و نالیس و با برغانی جهت جراحت سوختگی اش و شقای که از سردی هوای هم رسیده باشد و با بطون جهت قروح رطوبی و باروغن زنون  
 جهت کلیل صلابا و باروغن مورد جهت موی و با غسل جهت در احض و بازفت جهت کاف و محض و با شتر جهت در کون و با قویا و باروغن  
 کل رخ جهت در ام حاره سبتان و با او و محله جهت درم احشا مغنیه و کجرا و جهت زرع و با و سره رطوبی و قویا و کز زانیدن هوام و حاضر  
 او جهت سره رطوبی و تقویت دندان و لثه نافع و چون مکفال است او را در خساننده آن را نشسته و مد او مت بان مانند  
 جهت دفع نسیان از جربا دانسته اند و آنکه در محرق خون و بلغم و مصدغ و خوردن و باعث جنون و هذام و مسمی ساه و مصلحت سرخ خار  
 و شکر و قدر زیاد او با شتر است که کشنده است و قدر شترش نم دریم و در بنش مصطلکی است و فاشه که کشنده است از کشنده و شکر

از بیجا



القبر و محقق است و کفایت درم بغایت مؤثر و مقوی معده و مانع سیلان مواد با اعضا و فرغ امعاء و تحته از نبرد سوره جهت فرغ امعاء  
 وضاد او بر شکم قاطع اسهال گذشته گرم معده است و دقاق کندر لطف تر از کندر و منفتح و جالی و در افعال ضعیف تر از قاشق است و تخم درخت  
 کندر رافع اسهال دمای است و دغان او کرده آن باشد گرم و خشک و مسکن در درختم حار و مانع سیلان رطوبات است و منقح قرحه و السلام  
 دهنده آن است **کنده** پنج بنامی است شکر بر کنش مابین سرخی و سفیدی و در شام نپاس نشیند را باد می شود و ظاهر پنج او مایل سبزی  
 در درخش ملل سبزی و تند بوی در سرطان نرسد و خوش مانع است باقی است در اسهال گرم و خشک و اسهال صحرایی و بلغم و خراج زرد  
 و بلغم غلیظ و محلل ریاح و معنی و در بول و تحریک و خجسته و در قاتل زنده و مقوی بجز معده سرد و جالی و بغا غطیسه از زنده و ناشامید  
 و طلا کردن او جهت استسقا و سیر زور رقان و عرق النساء و مفاصل و طلا در او با غسل جهت و برص و حکه و قوبا و سوط او با آب قند  
 مکعب است جهت امراض بارده دماغی و باره و غش بنفشه جهت شکری و ضعف ناصبه و رفع مهبوشی مضر و معسکوت و بی حسی صاحب فای و صناداد  
 با دوزن او زرخ و روغن زیتون جهت ریاندن موی دار التعلک و دار الحیرت و قی کردن بان جهت نفس و بوی و مانع کرم و جاد  
 جهت ریاندن سنگ کرده و مشابه و تمهید سودا نافع دروغی که در وجودش نیده باشد جهت امراض بارده گوش خصوصاً جهت کرم آن جهت  
 حکه آن قوی الاثر است و قدر ترش جهت قی کردن مگر آنکه نادر است و در آنکه جهت سیر زور رقان و امثال آن مگر آنکه تا پنج فرط او  
 اجتناب از شر او است و در دریم او گذشته بخاق و در در شکم و تشنگی مفرط و مضره و نورث که در غشی و مصلحت کثیر او شتر نازده و در  
 جهت قی مثل او جز الفی و ملت او طفل و در خیر آن دوزن آن مقدونس و نصف او کثیف است **کنوس** بلغث طرستان قس که  
 زعفران است و تبری از کسل نامند قاضی تر از کندر از عود در در فعال قوی تر و دوام آن زیاده از است **کنکر** اسم فارسی صندل  
 است که فاری کنکر نامند در گرم و در اول خشک و معنی صفا و بلغم و صناداد و محلل او رام و قدر ترش از کنکر دریم نادر دریم و در  
 خورالقی است **کنهان** اسم بنامی است مثل درخت کوهی و در کش در رنگ و صد شکر سفید در بوی مانند بوی دود و جالی او  
 از رنگ سابق مسطر است و نرم تر از درخت و در خضار دریم گرم و خشک و فویدن او سخن دماغ و شتر از معده و جگر و معین فایه و جالی  
 در جالی که او با عرق در اینجا می باشد و اگر که او را بر عرق یا شند در حال سرد و مضر و فخر حلط و قدر ترش مگر دریم است  
**کندری** بنامی است شکر بیات از زبانه و زرد و در کش عریض تر از آن و در بوی مانند کندر دریم گرم و خشک و در اکثر افعال قائم  
 مقام کندر یافته اند **کندر رومی** مصطلکی است **کنجور** اسم یونانی جادوست **کنده** عود العطاس است **کنده** اسم اصفهانی  
 انزور است و در دایم کسب نامند **کنجه** اسم فارسی است **کندم** اسم فارسی است **کنکر** اسم فارسی است **کنده** اسم فارسی است **کنده** اسم  
 اسم علمی خندروس است در صفهان ذره مگر نامند **کندم** **دو** اسم فارسی شکر است **کنکر** اسم فارسی باد آورده است **کنده** اسم  
 فارسی قراد است **کنده** اسم فارسی کران است **کنار** اسم فارسی بنق است و بلغث بازندان اسم درخت نیم است **کنب**  
 اسم فارسی خرب است **کنجک** اسم فارسی عسقر است **کنده** اسم هندی کنده است **کنیل** اسم هندی قندیل است **کنده** اسم  
 اسم هندی کبر است و کنده یک نیز نامند **کنیر** اسم هندی خربزه است **کنده** اسم هندی شکر است **کنده** اسم هندی



قلاع از خراسانست **کوند** اسم هندی صمغ است **کینچوه** اسم هندی فراطین است **کنواسی** هندی غلبت است **کندا** هندی اصل الفار است **کندا**  
بلغت هندی ساج است **کنجال** هندی طلعت است **کندنا** هندی حذوقی است **کنسول** هندی شان است **کنکنی** هندی دخن است **کنور**  
هندی صبر است **کنول** هندی نیلوفر است **کومر** بلغت اصفهان نوعی از می است که بایه ابکاره را در شیر حل نموده استعمال می کنند و در خواص قرص می  
و تخفیف او کثر از آن و مضر سینه و سرد نمیدانند اما اگر او باعث تپهای عفتی و اورام مزمن است **کوسنبل** لغت کابین و دیلم و این بلبل بلغت  
طبرستان دیو دار و بلغت با نذران کوزن گیاه پریان نموده و آن نباتی است که شش شیرین بر کنار کبک و ساق او زیاده بر دو درخ و بخش سینه و بعد از  
و ظاهر بخش سیاه و درونش سفید و او غیر قلاع است و با خاصیت هر نوعی که قلاع ان در حین قلع آن کند و بهر قوی که متعلق کرد و شاکت او سر  
بهان قول فلفل مبادرت نماید و از موده است و استعمال از آن در ولایت دیلم کرد است و در اطعمه استعمال نمایند در اخروم گرم و خشک و مسکرم و موش  
سجوانی و بهوشی و رافع سلسل البول و بول در فراس و در مفاصل و امراض باره رطبه و قدر ترش از برکش که با اطعمه طنج نامند تا در دم  
تا نیم دریم و اگر او موجب جنون و کشنده است **کوارع** جمع کراع است و نکور شد **کور** اسم فارسی مقل است **کونمان** کنهان است **کوالفت**  
با آرد است **کوز کندم** جز خندم است **کوکبیا موسا** طین شاموش است **کوک** خست **کوب** اسم هندی فلفل است **کوکب الارض** طاق است  
و نزد بعضی فتویا **کوالخل** ایشان زنبور عسل است **کولان** نوع زغال است **کوکیا** اسم فارسی او خراسان است **کوش** اسم فارسی خطیانا  
**کوطن** اسم فارسی اندم است **کوکافلیوس** اسم سریانی اجاص است **کولپه** اسم فارسی انجیر است **کوزره** اسم فارسی غروب شامی است  
**کویج** اسم فارسی زرد است **کوش نامی** اسم فارسی شیخ است **کوکورد** اسم فارسی کبریت است **کون** بفتح اول و دوم اسم فارسی قناد  
است **کوکربین** اسم ترکی حمام است **کوککل** اسم هندی مقل است **کوکرا** اسم هندی غلبت است **کوره** اسم هندی قرص است **کوشک**  
اسم هندی مسط است **کوه حولی** اسم هندی حله است **کوکری** هندی دجاج است **کوکریزه** هندی کما فطوس است **کوکامندی**  
اسم هندی حنی غلبت است **کوند** هندی صمغ است **کولم** اسم هندی خراة است **کولم تره** اسم مازندرانی حرف بابی است **کوباسندی**  
کوب از نوع مهربه است و از دریای مغرب اصل می افزد و بعضی را عقدا و آنکه صمغ درخت جوز و غیر آن است و از بلاد روس و بلغار و مغرب خیزد  
و نزد بعضی است که در جزایر بحر مغرب که مانند مغرب مکر دو حفره قطره از کبر با شاده نموده که مکی همان مانده و متجز شده بود و نزد محمد  
بن احمد معدنی است و مغربی ان قوی تر از طرابلسی است و از قول قده ما ظاهر می شود که کبر با و سوزد و س که تپناشند و سوزد و س  
مخصوص بلاد هند و کبر با مخصوص بلاد مغرب و شمال باشد و در نبودن گاه هر دو شتر بکنند و سوزد و س بانگ حرارتی که از بالیدن او  
بهم رسد جز بکاهی کند و کبر با محتاج بالیدن زیاده است و در سوزد و س سرفی غالب است و در کبر با زردی و صلابت و در حین سوزن بوی  
شک و سوخته از آن ظاهر می گردد و بهترین کبر با آن است که در ساحل بحر مغرب و از زمین خزاره مغرب رسد در گرمی معتدل و در دوم  
شک و زرد بعضی در اول سرد است و مقوی معده و دل و مفرج و قاطع نرف الدم جمیع اعضاء و جابس نفث الدم و بعضی نرف الدم و باغی  
وقتی و جهت اسهال و موی و برقان و خفقان و عرق البول و ضعف کرده و سنگ مشانه و با مصطلح جهت البول و باغی جهت  
جهت زجر نافع و طلا و او جهت کسکی اعضاء و با مورد صمغ عرق صغفا و با صبر است و قرا کردن و آنه بوسه و بان جهت سوزن



ایش و تعلیق او حفظ حین از اسقاط و دفع برقان از جرب است و تعلیق او بر معده جهت منع کج و با خود داشتن جهت دل و دفع خوف و طاعون  
 و ذرور او جهت التیام زخمها مفید است و چون بوزن چهار شکر او را در طالع سرطان صورت بوزن یکم ذکر نقش کنند حاصل آن از جماع  
 فتوری نیاید و گویند مضر سرد و صاحبش نفیسه است و بدش سندوس و اگر بافت نشود و دوزن آن طین ارمی است و ثلث وزن آن سیلخ  
 و در تفریح مردارید و در دفع طاعون مرجان و قدرش شش نیم مثقال است **کبیا** نام اسم سیرانی شاخ نبات فاوانی است **کبیل**  
**کبیل** است **کبیل** اسم اصفهانی قلی است **کبول** اسم هندی خرفه است **ککلم** و **ککب** اسم بادجان است **ککری** اسم هندی مزه  
 بی گوشت است **کککت** هندی حر است **ککتا** بمعنی ترش است **ککچر** اسم هندی تیر است **کبول** کی **کج** هندی تخم  
 خرفه است **ککبه** بمعنی نقل خرباست **ککری** اسم حیوانات است **کوکبر** و **ککب** هندی حکمت است **کبیل** هندی سنج است **ککور** هندی  
 سومبار است **ککولی** هندی حب المجلب است **کیاه** **کیمیر** اسم اکلیل الملک است **کیاه جالبوس** اسقو لو قدر بون است **کیمرس** دزه است  
**کیدج** کاوی است **کیل دارو** اسم فارسی سرخ است **کیه** اسم فارسی مصطکا است **کیکواش** اسم طبری قتی از دوقس و ذکر است  
**کسیله** هندی مود است **کیره** هندی اترج است **کپون** هندی حنظل است **کیر** و **کیره** هندی معزه است **کسیر** هندی زعفران است  
**کیشی** هندی جنب الحدید است **کیان** هندی دار ششمان است **کیکر** هندی خار مغیلان است **کیکر کاشتر** اسم هندی آفاق است  
**حرف اللام لادون** رطوبی است که از درخت کوهی حاصل شود بقدر درخت انار شیره درخت بوی و کیش عرض در هم متصل است  
 و صله و کاشتن لیسری و نثرش مانند زیتونی و در جوان دانه سیاه بارکی و رطوبت غلیظی که از ساق و برگ او جمع کنند بهترین اسفام  
 و لادن غیری نامند و هر چه از آن رطوبت بر روی نرو گویند در چین جبین آن بنا جسد و از آن صد انکند زبون تراکم اول و دوم  
 بر معنی حسد و با خاک و ریکامینه باشد زبون تراکم است و بعضی تصریح نموده اند که رطوبت مذکور از سنوس کم نوعی از لبلاب است  
 بر روی مراعی می حسد و بهترین اقسام او نرم و خوشبوی سیاه یا بل سبزی است در دوم گرم و در اول خشک و لطیف و جاد  
 و باقوت قالدیه و مضع قوی و محلل و مفتح دهن که با و در بول و حوض و عرق و شیر و مخرج حزن و مضمه و مقوی معده و رافع فواق و درد  
 های بارده و با شرفا قبض طبع و طلا و او جهت در دست و صلاست معده و حکم و التیام زخمهای کهنه و با شرفا جهت انار قروح و ابله و  
 فرزند او جهت صلاست رحم و احتیاق و احتیاس حوض بار و عن کل که بر با قوح اطفال طلا کنند حنزلات و سرفانان در معده  
 جهت نفوس آن در فیه غشایان و سیلان آردان و با بر خوک و سپکا و جهت درم مفعه و در آن و ذروران و مفعه او با قوح  
 کل جهت سبج بار و طلا را و بار و عن کل جهت سوختن ایش و بار و عن مورد جهت نفوس موی و منع ریختن آن و کج و او جهت  
 هوام موثر و چون زن بعد از بول کردن بان نخورند در حال بار بول آید آن زن قابل حمل خواهد بود الا فلا و مضر عمل و  
 ایش میدان او موجد کرد مصلحت سنبل رومی و قدرش شش تا یکدیم است و روغن لادن که یکدیم قیر از او در یک رطل روغن زیتون  
 و کبچر حل نموده روز دیگر برایش خاکستر کند از آن که فرساید آن روغن بسوزد جهت روزه و عیضا و نفوس معده و زکام رطوبی و سیاه  
 کردن موی و نفوس آن نیابت مفید است **لاجورد** معون مژگون است و بهترین او صاف و شفاف است که گویدی او سبزی



و سبزی مایل باشد و آنچه از سنگ مرمر تریب و بند و هر چه با زرخ و زجاج و سنگ ریزه ترکیب کنند در اول جو روی مینی باشد بخلاف غیر مغشوش  
و مستعمل در طب غیر مغشوش است در اول گرم و معقول و در اول سرد و در دوم خشک است و مسهل سودا و اصلاح علقه طبع و کج و صفا  
کننده آن از کدورت و باجی صفت سودای حوالی قلب و حالی است و علقه او را فح و فوج و مقوی دل و جالی و با قوت و قاصبه  
در افع ارض سودای و غم و هم و خوش و بخار علقه و در حوض و احتمال او هر سکنان در هر دو معده و باض و در هر دو کج و در هر دو  
جهت اکله و قودح ساعیه و نفوح او هر عاف و فرزند او با هر سکنان جهت حفاظت از اسقاط و طلا و او با هر که جهت موی و قطع مایل و صفا  
معینه و مفرق معده و مصلحت مصطلی و موجب رغبتهای و مصلحت کثیر و غسل و قدر زینت از نیم مقال تا یک مقال و بهش حراری است  
**لا سرکون** اسم فارسی منافی است معروف در باغها غرس میکنند با زراعت چون بادیه المصنعه گویند بچوشت نند تا رسوخ ز روغن ماند  
طلا و او را هر عرف الناس مجرد است **اندر لاله عمان** اسم فارسی منافی است که زینت و محض در سه چهارم عدد و کلش مانند  
و زبر که از آن و خشک مانند باز و بقدر فزنی و طولانی در چند برده او شسته حری با ریش مطبوخ و بسیار نرم و برده سردن او سبزه و مغز  
سفید و شیرین و ساقش بقدر چهار انگشت و باقی بجز او سکار و محرک و سرخ کننده رخسار و مسموم و قلیل الحرارة و با زراعت عالی است  
بی غایله و مشتمی و باضم است و قدر زینت از یک نیم تا دو نیم است **لا غیر** نوعی از نوع است با سبب و معانی از انواع سوغات است  
و او را هر که گوید از مطلق سوغات و او را در مکان کسب نامند کیاست بر شتر و کبک ساقه سقونیا و کیش در و کلش زرد  
مایل سبزی و شسته بر کس و مایل کجوشوی او خشک مانند خشک در هر نیم گرم و خشک و شیر او مسهل قوی و مفرق حله و موی و در سینه تخم  
برک او من اثر دارد و کشنده مایه و حله است سفاد زنی و اخراج زرد است نافع و شتر او از سقونیا قویتر و با زرد جو جمع کرده استعمال  
باید و قدر زینت از یک انگ تا یک انگ و نیم و از زرد جو مخلوط با آن یکد نیم در زینت در مطبوخ است به سقونیا یکد نیم و مضر معا  
و مصلحت کثیر است **لا** ازای گوید کیاست که از یک خرد و کج و زراعت است با سبب و در مضر و شتر او جهت دفع سلیان خون  
و مضر منانه و مصلحت تخم مورد **لامی** صمغ درخت هندی است خوشبو شسته لوی مرگ لوی مرگ مصطلی و در زینت مایل سفیدی دارد  
در اخر دوم گرم خشک و معجز و ملطف و مفرق صد و در افع بلغم و همت کشکی اعضاء و ضعف عصب و امراض نازده و طلا و او جهت جرا  
و کلیل و مها و اعیان و قطع رایج بر نافع و با اب مورد جهت عصب و سرعت حرکت اطفال موثر و کج و زراعت ارنزه و مضر ع  
مخوردن و مصلحت کثیر و قدر زینت نیم در نیم است **لاچی** اسم هندی ایل است **لا جوردیه** صام لویان است **لا زورد** لا جورد است  
**لا غیر** اسم بلا سیوس است و یونانی از سبب کجی است **لا ریطا و ن** عطیانه است **لا سورس** یونانی ماهودانه است **لانک**  
اسم هندی کریم است **لاک** اسم فارسی لنگ است **لاک شست** اسم فارسی سلحفاست **لا نظای** اسم فارسی حمام است  
**لباب** اسم منافی است که شاد و ممتد شده مجا و زرد و هر چه بزرگ است که بر گویند و کوچک را صنف و لباب کسر سفید  
و سیاه سفید را کلش سفید و شیشه شامه و خشک سفید و کیش مانند زرد گویند در مکان لکون مانند سیاه را کلش  
نقش و داناش سیاه و لباب صغیر است **لا** سفید و زرد و سرخ و گوید میباشد و برک همه ریزه و کلش کوچک و تخم در عالا



سیاهی مایل به سبزی و قهوه ای آن بی ندرت سابق جمع اقسام کبر و صغیر نیز است و مرکب القوی و زرد جالسوس در دوسم در خشک اندوز و حیوان سوسوم است  
و مفتوح سرد و ملین طبع و محلول در آب مسهل مره الصفرا و چون بکوشند نفع او غالب است و ان کمره افشردن ان بعکس است و در کبر او سفید  
که محلی المساکین است هر اجزای عظیمه و سوختگی اش در سرد و امراض سینه و ارب و جسته فر و قویج خار و باخار شنبه هر دم مفصل و احشا  
و در معده و روی عدل و سنگه در هم ارکل و جهت فرجه معاد و در کانه او جود و سبزه و مطبوخ او در روغنها و کحل او در روغن و در روغن و سوسوم  
او با اریسا و نظرون غسل جبهه در کینه و بار و عن زیتون جهت درد کوش و دیگر آن و با موم و روغن جهت سوختگی الش مفید است و قسم را  
عصاره اش سیاه کننده موی و در کس جهت فروغ حنیه و کل قسم اخیر که بی ندرت است میدان و فرزند آن در حصص و بخار و بعد از طبع حمل و  
اوشید حرارت و صد و سترنه موی و کشته قلع و جوج او با نتر است کزین رتیل و در کانه مطبوخ او جهت التیام جراحات حنیه و سوختگی الش  
مفید و از صنف کبریا که بر کس با خنوت و در از مایل سیاهی است مسمی شحم است سرد و خشک و جهت سرد و قویج و در سینه و بهای و فرغ  
و سبزه و ربع رطل از او با در هم معزه قاطع نرف الدم جمع اعضاء و خشک او رافع قروح حنیه و نازه او البام دیده جراحی است و تمام  
لبا مضره و صفت و مصلحتش که در مانع حمل و قاطع حیض است و قدر شرب از آبش از کینه و قیاسی در هم و لبلا صغیر با قوت محله و قاطع  
و مسهل مره الصفرا و سلم از سایر اقسام و رافع سر کربا یوست طبع باشد و قویج خار و محلول در هم مفصل و باخار شنبه جهت در ارجح و نفع  
و اکثر تها نافع و قدر شرب از او با نیم رطل است با ممت در هم نبات **لج** اسم عربی در حنیه است و در صنف کبریا که در حنیه و در حنیه  
چون شمش کویا که در سبزه و بعد از رسیدن شیرین شود و با کله طعم و کیش مایل به بازی و معروف است و اهل مصر صفت در زمانه  
و این هر که موفقی منباج قسم از او در حنیه است و زرد موفقی حاوی الا و سید است در دوسم سرد و خشک و در روغن و قاطع نرف الدم  
و رافع درد دندان و طلا و امقوی موی و با نتر کحل او در ام و بالادن مورد جهت کبر و ضرر و استخوان او فصل دو و جهت کزین  
هو ام و نوز خوردن نمره و مقوی معده و جالب اسهال و مصدع و مورث نقل سامه است **لبن** بقرایی شیر و ترکی سودا مندرک القوی  
و مشکل است بر جهنیت و با ممت و جهنیت و در ممت او در اول گرم و خشک و با ممت در دوسم سرد و جهنیت در اول سرد و خشک است پس  
هر حیوانی در گرمی و سردی و بوسه و رطوبت کج غلبه یکی از اخرا از نمنه متفاوت میباشد و شیر اکثر حیوانات با نفاذ نکر میشود و موطن  
در حیوان قوم کرم در هر چه در تغذیه است از حیوانی است که از تولد انسان باشد ابتدا شیر کاه بهتر از سایر است و بعد از آن شیر زرد و سفید  
و آب و شیر و از الاغ و اسب و خرگوش و غیره در تدای قوی اندوز کاه و کوه سفید و زرد تغذیه و بجز کج علف و سوسوم و فصل  
چه هر گاه مسکرات و مجذرات تغذیه حیوان کنند مثل قنیه و خشک و مانند آن شیر او مخدر و مسکری شود و از علف مسکرات و قویج و مبر  
و مرطبات و سخی و ملطفا و مغلطات و امثال ان و از ان مبدل مگر در شیر نازه و سینه با حرارت لطیفه است و ان بعد از سرد  
شدن زایل میشود پس باید در صحن استعمال گرم نموده تا موجب سرعت نفوذ او گردد و در اول مطلق شیر غریب و قویج مراد شیر کاه است  
و در تغذیه بعد از کوشش و تخم نمیرشد موافق ترین اغذیه است و هر چه جهنیت و در غایب است و الا مفتوح و طلاقی است ان  
موافق در هم معده و فرغ و در ان و فرغ مثانه و او را مغانه در هم است و استعمال شیر بعد از ترشها و با موی نازه و با موی

میل

و نال



وامثال آن چنانست بر بادامی که از معده ننگه نشسته باشد ازین خبر با خوردن و خواستین مفید آن و با وجود اخلاط فاسده در بدن استعمال او با  
دانه اند و قبل از انقضای چهل روز از ولادت و در استان سر غلظت و قوت الولاد را بسیار غایب نیست استعمال چنانست و از فضل بسیار  
تا او سلطانان استعمال او اولی است و اکثر او مورت بهما و تولد حمل و کهنه سوخت مریخ الاستحاله به چنانست و در ایام کن چاره و معده ضعیف  
باعث مضرت است و موافق سودا وین و با بس المزاج و معادین افیون و قلیل التعذیر و کثیر السن در بلین طبع قوی است و مجموع شیرها با طیف  
و حالی در افع اخلاط سوخته و موافق عصا و خاسل اند **لبس البقر** شیر گاو است و گاو پیش از خصل است و اخلاط از آن و هر دور او به هفت عالیج  
مانند و صفت کثیر و مایل به عدال و غلظت از سایر و تازه دو شده آن که برداشته نباشند مسمی است و منضج و مریخ الهضم و کثیر الغذا و نیکو کننده  
رخسار و مولدنی و در فضلات و مقوی جوهر دماغ و تریاق مسموم است یعنی و حافظ رطوبات اصلی و بلین طبع و مریخ دماغ و جمیع سحر و  
و نم و و کس و تقویت و قهر و یس که بی است ضللی باشد و امراض مسمی و جرب و قویا و حله و ضیام و مطبوخ او با برنج ختمت طول عمر  
و با گردگان و خرابا چه فیهی کرده و بدن و دماغ کرده با این سنگ نفته جهت اسهال و قطره و طلای او جهت اکثر امراض چشم نافع حتی تا بوسه <sup>العلاج</sup>  
از او است آن صحت می یابد و با کندر جهت طرد و با انزروت جهت ناخن و بسبب و شراب و طلا و او به سفید قلع جهت نفوس او را چاره  
مجرد با افیون و موم و روغن زیتون رافع درد نفوس را و قدر بیشتر از نم رطل را یک رطل و مضر صاحبان سوز و درم حشا و صلب و  
معده و غصه و در درم و سرد و صرع و مضر دندان و زبان استن و صاحبان خفقان رطوبی و مجر و اکثر او مورت سنگ متاثر کرده و  
تولد قبل برین مریخ الاستحاله غلظت معده و مصالح شکر و عمل و شراب و مانند و کرمات ایجاد است و چون میگردد باعث لرزه و  
شعبه و عرق سرد و غشی و اختلاط عقل و خفاق میشود و رافع او قوی و مرف و با سنگ عسلی و سرکه فرج باب و بوی و بدست و کرم کف و غسل  
باب گرم است و شراب میزباید رافع یک مقال از جرب باشد **لبس البان** شیر گوسفند است و در صفت او عالیج و غلظت از شراب  
گاو و بهترین او شیر سیاه و در قوت سیاه و تندر است جماع و او دیمه و قوت جوهر دماغ و کحاح و قهر و ری و امعا و نفت الدم موز و با  
روغن بادام و صمغ عربی جهت سردی و جرب در سایر افعال و مضر است مانند سایر شیرها است **لبس المفر** شیر بز است و مانیت او عالیج و در وقت  
از زیاد و در فضلات و صالی و مریخ و در حرارت بری صلی و متاثر و تکی می فرزند و در غرغره او در او رام لهات و خفاق و نفع  
سی مقال آن تا چهل و پنج مقال بود مقال کثیر او نیم مقال است و وضع با دام جهت نفت الدم و سرفه و علل سینه نفع است و در سایر افعال  
مانند شیر گاو و از آن لطیف و بدیش شیر گاو است و بدست و عکس **لبس البنا** شیر زمان موافق ترین شیرها است و از روضه دختر حر است  
بر بول مریخ دماغ و حوجه و مفتح سینه و در افع مسل و میوس سینه و سرفه مسمی و سحوط او جهت خنکی دماغ و جوانی و سحر و اختلاط  
عقل و صفا و قطره او جهت درد چشم و خشونت بلکه و مریخ دماغ و در کوش درم قهر آن مفید و قدر بیشتر از دو وقت نیم رطل و بدین  
شیر الایع است و چون شیر حاله را بر روی حمل بدوشند حمل کمر و یاد در زرد او مانند آن زن بدضه حامله خواهد بود و عکس آن بدوشه از جربا  
و بهترین شیر زمان و سایر البان است که چون بر روی ناخن بریزند جمع شود و با حسنه کی باشد و اعدال قوام **لبس اللعاب** شیر  
است و در صفت او از همه شیرها است امزاج ارد و همی شود لهندا کرم در صفت و مایل نشوری است و مفتح و در بول و زرد را که با صفر



نامند و با شکر مقوی برین دستا کنده نشود و حرکات و اشتها و همبسته و مویست بگرد و اورام صلبه اطبی و ضعیف و در یوسفی ازنی  
 و طبعی و عسل سبز و بوسه نافع و چون بالبول شیر با مزه مسهل زرد و بایک که بدیدج از دو و قیه بنوشند تا بیک رطل رسد و در اورام صلبه باور  
 های محکم بنوشند مانند روغن نارین و بادام تلخ و بته و امثال آن و باید شیر را تازه روز قبل از استعمال شیر او تعلیف بر زبان ز فکائی و کنگر  
 و در مزه و امثال آن نمود **لبن الانان** شیر الاغ است مائیت او غالب بقاییت قلیل الحنیت و در مویست و سردترین شیر است و بسیار در اورام  
 و مفرغ و جالی و مفتح و بطبی الاستحاله خلط غده و وجه بسط و در ذوال عشی و مرفوحه و زلات و در النفس حار و نفث الدم  
 و التهاجر و صفرا و حرارت مثانه و آلات بول و حرقت البول و قرحا معا و زخیر و حقه او جهت جراثیم معا و رحم و اسهال موی  
 و خصوصاً با قاضی و مضمضه او جهت تقویت لثه و دندان و صفرا و حبه او رام حاره ظاهری و باطنی خصوصاً با زعفران و جهت مویست  
 معینه و مضر طویس و در سرد باره و مصلحتش کل اللبیس و قدر شیرش از دو و قیه یا نیم رطل است با شکر و کمره او روغن کرم که در سوس  
 آن و تعلیف او با شیر مناسبه علی شرط است و در شیر **لبن الرماک** شیر بادیان است حنیت او کمره گرم تر از سایر شیرها و مفرغ و در  
 باه و اشتها و در حریت بول و موافق قرحه مثانه و مجاری بول و حقه او منغی قرحه رحم و حمل او با شکر عیاج بعد از ظهر معین حمل است  
 و از خواص است که در سالی که قلبی از باطفال دهند در آن سال المیه نیاید و اگر بر آید زیاده بر چند عدد نباشد و از حریات کمره است  
 کرده شیر بادیان را قمر مانند در اکثر افعال قوی تر است **لبن الخنزیر** شیر خوک است نزد بعضی بقاییت مفرغ و موافق سسل درون و مویست  
 بهیچ موضع نیست **لبن الغزال** و **لبن جمار الوحش** شیر هیو و خوک کرم تر از شیر بادیان و لطیف تر و در حرکات ماه انومی است **لبن الجفاش** و  
**لبن السد** شیر شیب بره است و شیر شیر در نهایت گرمی و در غایت صلابه او در او نفوذ اند **لبن الحامض** بقاییت است نامند در دوم سرد  
 و مرط و مقوی باه محرومین و مسکن تشنگی و غذا است و نسبت بوج زیاد و در سایر افعال قریب است و مخصوص مذکور خواهد شد و او مضر  
 معده سرد و کثیف و در مضم و مسدود و مولد خلط خام و مضر تبائی مرکه و عفته و مصلحتش معاصرین خانه و در تخمیل برورده است **لبا** بقاییت  
 فرشه و تبرکی اعور نامند و آن شیر غلیظی است که بعد از ولادت سه چهار روز گذشته باشد و کما قیه او دره رطل شیر را غلیظی کند  
 در سینه باه محرومین موثر و بقاییت سرد و موثر فواق و تولد حصا و در مضم و مصلحتش شیر نهامت **لبن السواد** نزد اکثر اسم  
 فرقیون است و بغدادی و بعضی کونیه خیری است شبیه بصرع و یا بل سیاهی و زردی و بقاییت گرم و از زواجی مغرب خرد و بونیدان او  
 باعث رعاف و عطسه و مہلک و از سموم قتاله است و صفاد او محلل اورام صلبه در چند ساعت **لبن التیوعات** شیر نباتات شیر دار است  
 مثل ما زویون و مجموع آن از سموم و مسهل لعنف اند و هر یک مذکور است و آنچه اسم مخصوص ندارد در تیوعات مرقوم مکود **لبا القوم**  
 مغز دانه کافه است و کدشت **لبا القوم** و **لبا الخنط** و **لبا البر** و **لبا القمح** نشاسته است **لبا الخلد** جابرت لبروت  
 بلغیت مغربی قسمی از اسلج است و مستعمل صباغان **لبنی** یونانی از ان الفارستانی است **لبان** خردل بری است **لبیون** و **لبیون**  
 شیطج است **لبانه** اسم مغربی فرقیون است **لبنی** میسائله است **لبان** معر از لیسانو یونانی در آن کدشت **لب دانه**  
 بلغیت تقابن اسم حکلی لک ترکی است **لبچی** اسم هندی قافله است **لبلاج** بلغیت از ان زینق باک صاف است **لبحوم** اسم

بدن و حرکات



کوشش مذکور است و در اینها قوای کلان ظهور می‌نمایند و در حدیث واقع شده که الطعام اللحم جاذبه انسان که از او است بعد از آنکه در بنا  
و حیوانات است و در اینها قوای مختلفه می‌شوند تا چارست که طبیعت در بنا هفت قسم فعل کند تحلیل و استحاله و تفریق و عقد و تغذیه و  
و ادخال در حیوانی محتاج به افعال است چه در شرح فعل کافی است تفریق و تغذیه که آن هم متمم است و عقد و تفسیه و ادخال و در حکم  
طبیعت تحلیل و استحاله و غیره است و در حکم تحلیل و ادخال باشد پس حکم هم از سایر از تغذیه است و بهترین طور متوسط  
است که قریب به پنج خانی باشد مثل لک و نر و امثال آن و بهترین موافق کوشش و تغذیه است که زیاد بر یک سال و کمتر از شش ماه برود که نشسته  
باشد و بعد از آن که ساله یک سال و بیشتر جوان بهتر از یک است و از دوش بهترین آن ابو بره و یک بر کوی است و در مزاج صاحبان تغذیه و صناع  
و قوی الحرارة کوشتهای غلیظ مانده است و هر چه از شکم حیوان بیرون آورده باشند و آنچه یکسال برسد باشد و این اقسام متمم  
و سبب بسیار از غمورت امراض بسیارند و در وی دوبار خوردن کوشش مجموع است چه مضمحل بر طبیعت دشوار است و مداومت خوردن حکم  
موجب است قلب و تریکی با صره و بلاوت و عروق صفات بهیمی است و بسیار در خوردن آن باعث ضعف ارجاع بدنی اند و سقوط قو  
است و نیز است بعد از آن مضرنا دل نمودن در شبها باعث نخ و جمع کردن او با شیر و تخم مرغ جانیه است و هر چند مبالغه در خوردن و  
نخند او کند بهتر و کوشش به بار اللحم و سریع النفوذ موافق ناقص و ضعف القوه است **لحم النیس** دواد مختلفه است نزد  
و جمعی دیگر بیانی است بر کوشش مثل بر کوشش و طلیل العده و مفروش بر زمین در صفا شکر سکون فون نامند و مانند سایر  
می‌زنند و چنین است و جمعی دیگر گویند که در سفوریدوس قسوس دانسته و قول او معتبر است و آن بنامی است که در نزد کوه چای  
او صلب و بر کوشش سرد و بارغ و صلابت و کوشش شبیه یکبار و قسمی از آن سفید و زرد است و نوعی از طرائف می‌رود و مایل سرخی است  
و بعضی سفید و بعضی اشقر می‌باشد و برومی آن طرسوس نامند و یونانی الو قطنس و او را جمع از برای نبات قسوس قریب است  
و در او عصاره کوه النیس عصاره طنوث مذکور است در اصل سرد و در سیم خشک و قابض و از برای تریاق فاروق و قاطع نرف الدم  
و جگر و اسهال مراری و رموی و رافع قرحه امعا و قرحه ریه و صداد و مقوی اعصاب و ضعف و قرحه و جگر و در سایر افعال قوی تر از افاقیا  
و قدر از عصاره او است دریم و از بر کوه او کل او نا چهارده دریم و در در کوه کل آن جهت التیام جراثیم و رفع تعفن آن و کل آن  
با مردم سخن تمسک است و او را مچاره و خوردن آن جهت قرحه امعا و قرحه معده و منع رختن مواد مایع و مضر کرده و مصلح غلظت  
و بیش از نصف و افاقیا است و ابی خالد از فریقی و امین الدوله و جمعی دیگر بیان نموده اند که شاخهای است بی برگ و مایل سرخی و در  
در سرخی او مایل سیاهی و تغذیه شری و اکثر آن در کت زمین و چهار انگشت او از زمین است و در شوره زار می‌رود و این قول از صفا  
چرخ گیاه مذکور نوعی از طرائف است و محمد بن ذکریا خوردن لحم النیس را رافع محمود دانسته است **حکام الذهب** صاعی او تکا است  
و معدنی او در یونان مذکور است **لحم العوز** بضم اول شوال غول است **لحم** یکسر اول پوست بی نباتات و پشمهای باریک است **لحم الحمار**  
بر سبب آن است **لحمی** دینا و است و گویند حریف **حکام الصفا** از اقسام تکا است و مذکور شد **لحم النیس** حکام و لغت یونانی  
و نوعی از خری بری است نبات او تریب می‌دهد و کلشن مغش و بری و جعلی می‌باشد و در آنه او سیاه و تلخ بقدر عدسی و زرد بعضی

یاد



سراج القطر است در سیم گرم و در دهم از تخم او مسهل قوی در افق رسم عقرب شمال و مفتح سرد و رافع برفان و قدر تر است لهبات که باک فعال است  
و چون کل او را بر روی عقرب اندازند نشانه است **لحم الخش الاکله** خراش است **لراق الذهب** شام الحام الذهب و اشش است **لراق الزعفران**  
**الحج** صمغ الباطم است **لسان** زبان حیوان است سراج الاخذار و م طبلین و بااد و چهاره مولد منی و مریع الاشی الخلط متعفن و صمغ کبرک  
و کثیر زیره است **لسان الحمل** بقراسی با رنگ و برکی باغ بر باغی و از جنس مریح است و صغیر و کبر میباشد صغیر او را راکو حک و با یک  
بلاست و مفاشر الکنده و با بل طرف زمین و کاش در طرفین و در دو بخش سیاه و یک بخش سفید است که او را بنام زهر الکنده و مال  
طرف زمین و کاش در طرفین و با بل نیمی و در هر یک بنشیند و بخش زهره تر از تخم صغیر و کاش مانند او و صغیر و در دو است و با زغیت و نه  
سطحی آن بقدر آنکشتی و مفاشر کبر زباده بر صغیر از مطلق آن مراد صغیر در دهم سرد و خشک و کرک تخم او الطف و حلی و رافع و قابض  
و معوی بگرد مفتح و حالب نرف الدم جمع اعضا و بطنه بر کبک و با کافه که در عکس رافع اسهال دموی و عصاره او کسک کشکی و حبه در هم  
و در قی و سفوف الدم و مسده بگرد و مسود و ضعفان و سرد و صرع و بهار حاره و رو بو و جوشش در آن و لخته و قهر ریه و قی الدم و مسده زده  
و حره السوائل سلیمان حمیض و خون توان و ضاد و زور او جهت التیام زخمها و درم آن و سو حکی اشش و از الفل و قروح خسته و مساه و کلم  
و نار فاری و قطرات او جهت در کوش خارا ماض خشم و حمل او جهت در رحم و احتقان آن و نوار و صمد که او معنی حرکت زخمها و التیام زخمها  
تازه آن و رافع او را حاره و شری و با نکه رافع سمیت زخم سکند و روانه کبره و با سفید است با در مزج و مضمض طریح او طریح آن جهت  
و مان نافع و کبر مضر است و مصاشع و عصاره او مضر سیز و مصلح مصلح و قدر تر است از آن و ده مقال نام رطل و بلش حال  
بمانی است و کونید با نجا صیبت عدد رخ او را چون با چهار او و غیر اب مزج با سوسند رافع ترغیب و چهار عدد آن رافع ریح است و  
تخم او در افعال مانند عصاره آن و بوداده او قابض و مغزی و معوی معاد رافع زهر و قدر تر است تا در هم است و عرف با رنگ در قوت  
ماسکینی عدیل در سایر افعال ضعف تر از عصاره او است **لسان الثور** بقراسی کاوزیان نامند بر کسان او را بنام است و مطهر مایل  
و مغوش بر زمین و روری او نقطه های شیشه شیشه بخار و زغنه در او ساقش قمر سردی و فرغ و مفاخرهای او با زغنه و با یک و مسود کوش  
لا جودی بسنگ کل انار و تخم مسد و بلعابی و در حال ارالمز کثیر الوجود است و هستی که در اصفهان و بعضی بلاد کاوزیان میدانند و با حرا  
و کل او لا جودی است و کوچک و مدور در اول گرم و در قوتش تا نصف سال باقی است و کل او الطف و جمع اخلاط او مفتح و معوی عصاره است  
و کبک مسهل حره الصفراء و سودا و جهل امراض سوداوی و سمام و برسام و مخون و مانجی لیا و خفقان و خشونت سینه و سرد و صغیر  
النفوس سکوبی احصار و سنگ مانند در برفان و تقویت حرارت غریزی مؤثر و مضر سرد و مصلح صمد و قدر تر است از اشش تا چهار  
و از جرم او ده دهم و بلش نوزن او ابرش محرق و چهاره انکان پوست برنج است چون آن او را بر او است و آب موز  
شتر تر است و منبده مقال آن بخرج کبک رطل شتر از سنگند و بدون از الة عقل و در دهم کل او با یک در هم طین ارمی و در دهم شکر  
رافع خفقان است و عرف کاوزیان جهل امراض سوداوی معده و در سایر افعال ضعف تر از زهر و قدر تر است می مقال است و کبک  
سخته او جهت فلاح اطفال سستی بن دندان و حرارت دهان معده است **لسان الابل** غریبی الابل است بناش با سن کبک



در روزه در شام و بر کوزه سرخ مال سفیدی در کفش شبیه برک و از آن دراز تر عرض کفش و باز غنمی و سفید و نقیل را که مال کفی و نرس  
از مال به بینی و موقت از زمین های درشت در دو سر دو خشک و زرد بعضی گرم است محقق فرج ظاهر و باطن شراب و صناد و ادرع سفید کفی  
و طبع کرک و شام او در لول و حفی و مخرج جنین در افع لکنت زبان و با خاسیه کسده موی و در و راه التام جراحات و موقت خسته آن در استحا  
بالت مطبوخ او مسکن جکه فرج و موقت و ذکر و اخته او باغی و موز مفتح سده و در افع التهام و مفر کرده و مصلحت کشف و قدر شربت از آن در دو  
و از نرم او تا دریم است و چون مفاصل از آن با مفاصل <sup>بطل</sup> است که نور اثر است و موقت در کسده و ممانه و نقت الدم و سر و سستی  
عضل و اصباس عضل نافع و قدر شربت مالک رطل است **لسان العصار** لغاری زبان کخشک نامند درخت او قوی از درخت در در او عظیم است  
رکش شبیه بر کادام و شمش عریض و طولانی و متفرق و در جوف هر یک از آن تخم خریزه دراز تر شبیه زبان کخشک و سرخ و مغز او سفید مال  
برزی و با بندی قلمی و قوتش ناده سال باقی است در از دو سر گرم و خشک و مسکن باح غلیظه و در دبلو و کمر و درم و تپی گاه و مغز و در لول  
حصا و بار طوطی و بیغایت محرک و جهت حقیقان و ضیق النفس و سر و زمین و قوت اعضا تا ساسل و فرزند او با زعفران و عمل بعد از ظهر  
جهت حمل از جربار و مصدغ محرک و مصلح آن کشت و شربت تا دریم و بدیش جوز او بوزن او و نصف آن بهمن سرخ است **لسان**  
گردگان و نوری سرخ بوزن او و کفش منقی زخمها و التیام دهنده آن و صناد پوست او با مکر که کسده کوفتی عضلات موقت **لسان**  
بنایی است بر کش دراز و طراف او مانده و وصله و مال سفیدی و زردی و شامها بر کسده و بقدر در درع و بر سر آن قیبه مستدبر  
و کفش نفس و رخ او مربع و سیاه و دریمی گرم و خشک و طبع او جهت حصات کرده و ممانه و فرزند بخش جهت کسده و در ادرع و صحن  
نافع است **لسان الطلب** نزد بعضی لسان الجمل و زردی حمض ضعیف است و مذکور شد و زرد بعضی بنایی است بر کش شبیه بر کادام و در  
و با نفع و بسیار نرم و اطرافش تند و ساقش زاده برود درع و شول و بسیار کرده در او بار یک و کفش نفس و بخش بار یک و اول آن لسان مرود  
و مینش حوالی آنهاست و بخش معقد و بر شعله و شعبها مثل سیمان بار یک و مینشک در اول گرم و در نهم خشک و طبع او نفع یک رطل  
رافع سر و صنادش جهت التیام زخمهای تازه و گوشت آوردن زخمهای کهنه مؤثر است **لسان** بنایی است بالزوت مسی  
باذن النور بر کش عریض و مفروش بر زمین مستدبر و در خوشه مثل بر کاد زبان و ساقی از زمین بر یکا مری و بقدر درعی در سر  
کل کلی دوی او مانده خیار و خام و کجه او مال است در دو سر و زوجه عمل زبان حوا و ناعایت مؤثر و رافع حقیقان  
و در امر معده و امر ارض و کان و طلاع حاره است **لسان** بلعبت مزی نوم است **لسوره** بنه دی سستان است **لسان** بلعبت  
و بلعبت مغزی او قوی است **لسو** و زبون بلعبت عمرانی قوی است **لسان البحر** سیاه لوس است **لسو**  
**رطس** لبلاب است **لصیفی** اذان الدنبره کونید بر کش شبیه بر کادام و کوهک تر و درشت و ساقش اسطری آنکشت و زباده  
بر درعی و بخش بقدر رفتی و نخود و خار در او در جامه سفید و لصبی ازین جهت نامند و در کسین معروف نکاش است در از اول گرم و  
و محلل و جالی و طبع او با عمل حسر و بار و خوشه سینه و صنادش بار و عن کل سرخ جهت زبان درم موقت ناعایت معقد و  
میبی و عنول او سرخ کسده زخمها است **لصف** گرم است و بلعبت مغزی اسم حریف است **لعبت بربری** سخی است شبیه بر کادام



و باریکه در مانند لسیان و تلخ و تند و در مصر معروف بزناق است و مورخان را بعضی باین اسم مسمی دانسته اند در دوم گرم و در اشک و بغایت مهی است و در  
خون خفیف و با سیر و قاطع و محلل بلای و جهت مفصل و امثال آن نافع است و در اری تمهید رفع عموم معیدل دانسته اند و در ابعث صریح است  
و انشا در مورث امراض حاره و مصدع و مصلحش کشته و قدرش بیش یک بهم و درش بوزن او تو دوری و مثل آن کردگان است **لعیب** سرد و چسب  
است **لعیبه** مستحاله است **لعیب** شقایق النعمان است **لعل** معری قیقه است **لعل** معرب از لال مندی و از ادویه مستحاله است  
و در کنار ابحار قدیم ذکر او شده و مولف صنایع الایحی و لبار الصناعت تصحیح نموده اند که از سیدل مجاور است که سبزه را لعظم که در  
منه کشته لعل طاهر است و از جنس قوت و باس حکام بانی او نیست و جهت اختلاف مکان بگون تجیدت چه قدما با قوت را با نام مختلفه ذکر کرده  
اند و سی رازنگه مانند او تصحیح کرده و در منافع کثرت مثل قوت احر و در تیغ و دعوتیت دل با صره قوی تر از قوت است و معتد اثر است و  
جایش خمر با سیر و رفع عموم و در جمع عسل سودا و در اخصار قوی تاثیر است و قدرش بیش از یک قراط تا یک اریک و بعضی تا نیم درم بخور کرده  
**لفاح** اسم عربی است و بفارسی ساکن نامند و آن ثمر سرج است و بیخ لفاع عبارتی سرج سربانی اند که در او است و قسم داده او در بارش  
عریف و مفروش بر زمین و شبیه بر یک کله بود از آن کوچک تر و مایل سیاهی و ثقیل الراجی دکاش سفید و ثمرش از زیتون بزرگ تر و زرد  
سیاه و بعضی بعد از رسیدن با عطرت و مایل شترنی و او را لفاع الجبن نامند و تخم او شبیه تخم سبزه و بیخ او دو سه عدد می باشد مفصل هم  
و ظاهرش سیاه و باطن سفید و پوست بیخ او سطر و متکل بیخ او اندکی شباهت بصورت انسان دارد و لیفهای او شبیه می که با سیر و  
الصنعت کور و قسمت و قسم ترا در ابرو که الملس مانند کز خفند و ثمرش بعد از زرد و بخش در سبطی متوسط است و صنفی از آن را  
نست مقابله مواضع سایه دارد و بخش کم عرض و در طول بقدر شیری و مایل بسفیدی و بی ساق و بی گل و ثمر و بخش دراز و بسطری  
و سفید و آن قوی ترین قسم است و قوتش تا چهار سال باقی و قویترین اجزا پوست بیخ لفاع است و مستعمل از آن عصاره و اسامیل او  
و پوست بیخ او است در آن رسم سرد و خشک و ثمرش سرد و تر و جوف بیخ او عدم القوت و او خنجر و محقق و مسکن ضیاب و اود حاره و  
خون و صفرا و قابض و مسکن بدن و منوم و مسک و گیاه او در روشش قراط از پوست بیخ او با در عسل معی بلغم و حره السوداء  
البول و خفان حاره و سهال موی و زنجبیلی نافع و طلای او مولد قوت است در جمع زبان و جهت سرد و آرام حاره و با آرد جو  
جهت در مفصل حاره و عسل و روغن زیتون جهت گردن هوام و با مکر که جهت یاد بیخ که حره نامند و طلای شیرا جهت کلف و ثمرش  
در مضمضه بیخ او جهت درد دندان معین و دود بهم او کشته است با خلط اعقل و سبات و غنجان و مصلحش سداک و خردل بیجا  
و عسل و زیتون و قدرش بیش از یک قراط تا نیم درم و درش بیش از یک قراط تا نیم درم از تخم او کجی مرغ کشته در حصار است  
که از حصار بسیار گرم روی دهد و عده آن با اندک از بانه و شکر مسک را بقیح و بی عامل است و حمل او با کور و قاطع حیض و صفا و بر  
با آرد و جهت آرام حاره و درش نافع است و از خواص او است که چون بیخ لفاع را با عجاج بقدر شش ساعت بخوشانند نرم و مطیع  
گردد و اهل کبریا که عرقا قاعه دارد معطر او را با پوست انار و مورد جهت تکمیل صنایع از غیر ما شسته اند **لفش** در حنی است  
بزرگ و منبت او لواحی شام و در تری و سیری مشغل میشود و در خشکی بسیار آتش در او تا شرمی کند و این ابی خاله گوید که مراد



از قول سجده و تعالی و من احوال خضر نار او است و طلای بر خشک مسخوق اورافع برص و هم و عصاره اورافع فو است و الطالی گوید  
که آن جو صوفی است **لک الکرم** خرمی است که از ناک می رود در کرم مذکور شد **لغت** نخلیم است **لغج** بری می رود و الصم است **لغص**  
خاص است **لغلق** بقرسی لک نامند و از طبع معرور است و در سالی که ما در بلاد او ای او شود در کوهن اجمالی کند و در آخر سوم  
کرم و خشک گوشت او چند ضایع و لغوه و ضعف ناه و خرد در ریاخ غلیظ و برودت خشک نافع و مضر حرورین و مصلح رخ و کج و مضیه او  
در جمع افعال قوی تر و در کسین او جالی بی و آما و با تخم او سیاه کننده موی و رافع صرع است و زهره او رافع شکبوری و خون اهراموم است  
و جهت وضع و هم نافع است **لغج** مشتمله شیر در است **لغطیه** صنم صنوبر است **لک** بقرسی رنگ لاک نامند صنم بنانی است  
بمصرف گیاه او بر شاخ و گلش زرد و خشک قریب قریب و کوبیده شیمی است که بر آن نبات می نشاند و در آخر میزان جمع می کند و بهتر  
اویخ و قوش ناده ال مانی است در دوم کرم و در سوم خشک و مستعمل در طب معسول او است و طریقی شستن آن در سوراخ مذکور است  
و او مقوی حر و افاش و مفتوح سده سبز و جگر و جالی انار و محلل اورام و منقی اضلاط بارده و با نخا صیقل لایع کننده بدن و جهت استقای لحمی  
نقی و فاج و بر فانی می رود و در ضعف کرده و سایر اعضا نافع و مضر سیر و مصلح خشک مصطلکی و قدرش بیشتر تا یک مقال و درش در لغت  
دولت او روید و هم وزن او سارون درج او طایفه نیست و از خواص او است که چون هر روز یک دانگ او را با مکره تاسی حمل کند و بوشند  
بغایت لایع کند و ضری درین امر با و منبر سه و اگر سه چهار مقال او را در سه چهار روز با مکره بوشند بدستور همین اثر دارد و رنگ او  
مخصوص از شیم شیم است بخلاف بنفشه و غیر آن که رنگ نمیکند و باید از شیم و شیم و از این مطبوخ او با طرط که صاف کرده اند که نکند  
از پوست نند و طرط باید پنج خرد از لاک صد خرد باشد و الابدون طرط باید نذر دارد و چون نشان سیر را یک شبانه از در آب نجیب  
بیل لک الاضافه نموده با نش نرم کجوشانند تا در دو صاف او فضا شده است نشان سرخ و در خشنه کرد و پس لطیف صاف او را با صمغ  
عربی جمع نمایند در نوشتن و امثال آن بهتر از شیم است و نقل او را از کران در حکام عریبا استعمال میباید و معروف نموز در کار  
از رغانه قیض و مثر در در قطع حقیق از خرباب است **لما** عن الثعلب است **لم** بلعت مغزی قطف بحری است **لمینون**  
قطر بون صغیر است **لخیطس** لغت یونانی است و شرف گوید که او را در شام میگویند نامند بسبانی و صخری میباشند نبات بسبانی را  
پیش عریض تر از برگ کنند تا و بر ناک خیمه و منخی بطرف اسفل اکثر او را ف او از رخ می رود و ساقش لغز و در سر بر آن کل سیاه شبیه  
بگناه و در صورتی شبیه رنگی دمان باز کرده و در سطل دمان دانه مثلث و سیاه شبیه زبان و بخش بزرگ است و جهت زنی  
نما که خشن است در دوم کرم و در سوم خشک و بخش در بول باویس العلاج و کوبیده مسحران از او افعال غیره سیر نیز و قدرش است از جرم او  
یک مقال و از طبع او و در وقت و قسم صخری را در کسین مثل سقوف و غیره زبون و با خشن است و میباید او با نثر نام کر که حکمت سیر  
و ضار تازه او جهت منع زیادتی عواض و الیام آن و خشک او جهت تقویه زحمات معینه و قدرش بیشتر تا در دوم است **لج** النج است  
**لن** بیدنی بلع است **لنک** بنده قریب است **لوز الخلو** بقرسی با دام شیرین کوبیده در اول کرم در مفرغ و حافظ  
قوتها و جالی اعضا باطنی و ملین این و ملین طبع و خلق و موافق سینه و معین باه و مسکن حرقت می و بول و مسمن بین و با شکر



کثیر الغذا و حافظ جگر دماغ و شیره اوبان که جهت سردی و جرم و جهت سردی و جرم و تولد مینی و رفع نفث الدم در او است و معادن و معادن و معادن  
معدنه و با نصف او زفت و مثل او شکر در قطعه سرد از جرمات شریفه است و بوداده او مقوی معده و قابض و متکثر و فاسد او موجب  
و سقوط اشتها و غشی و مصاحفش در اورط حار مضه است بعد از قی و نازنه نارس از با پوست که حال نماند مقوی معده و بن دندان و در کتانه او در سبیل  
و مسقط کرم شکم و خشک او قابض و در افع سهال و شکو فو بادام محرق که مردان و قاطع باه زنان و بادام مری در تغذیه و فربه کردن بدن  
کرده قوی است در غش بادام معتدل در گرمی و سردی و بغایت مرطوب و نواقح میوه و ارفع مری که از روشی و ضرر بهر سرد و خفته و شرب  
و چکانیدن او حده در کرده و متنازه و عسر بول و قوی و اعانت بر خروج حصا و نثر او جهت کزیدن سنگ و نازنه و در معده و با کثیر او شکر  
جهت سردی و خشک مخرج و جهت تصفیه او از فضله و رفع ضرر او و در سبیل و جوارحه مفید و قدرش بیشتر تا در مغفاله در دفع جوش و در بادام  
توین او هره های نسبت را جهت نفس و رفع خمیدی بران محرق است اند و جهت سردی و ذات الخشب است و نافع و غرغره او با آب گرم جهت  
خشونت حلق و موز و مضر احشا و ضعیف و مصاحفش مصطلح است **لوزالم** بادام تلخ است ریش درخت او کرم و خشک و حالی و محلل و صمد  
او بار و غش کل سنگ و سر که جهت در سردی بار و کلف و طبع او جهت تصفیه سردی و زکده و رفع قوی و کرم معده و خاکسره او جهت سوختن اش  
و مغز او در اول سیم کرم و در اخر اول خشک و در رازله اخطا غلطی عدیل و جهت سردی و در سینه و در به تصویب است و نافع  
و با مینجه عمل کرده و حصا و با عمل جهت سردی و نافع سردی و در یقان و با بادام عمل جهت قوی و جوش و سردی و در معده  
و جهت خشک کردن و در جوارحه و صفا و او با سردی و نثر او جهت سردی و قویا و خوار و غله و زخمهای کهنه و جرم و کرم و با سردی  
جهت در نافع و طلای برکت مطبوخ او با نثر او جهت سردی و در اول سیم کرم و در اول سیم کرم و در اول سیم کرم و در اول سیم کرم  
از نثر او است نکرند و روغن او در اول دوم کرم و مایل بر طوبت و محقق و مسهل خاطر غلیظ و سودا و معده و نواجی ان دبا و در سینه  
جهت در زکده و متنازه و عسر بول و در سیم زرد بود و در اخراج حصا و جنین جهت قوی و اخفاق و او در رحم و انفکاک و طلای او  
جهت ارفع انار ان و در حنا و کلف و حسن کونه و متناق و جرم و کله و قویا و نثر او جهت قوی و رطبه سردی و خوار و در حنا و در کوش  
و در وی و طنین و کشتن کرم کوش نافع و جمول او محرق و مین و قدرش بیشتر تا چهار مغفاله است و صمغ در حنا و در سیم کرم و در حنا و در سیم کرم  
صمغ عربی است **لوزبری** و **لوزجلی** بادام کوهی است درخت او کوچک و برکش زیزه و کاش مال سبزی و با عطر است و نثر او جهت  
و بطنی و قرض سار و او غیر جلوز است در سیم کرم و خشک جهت رطوبت معده و تقویت او و رفع قی و اسهال و امراض بازده نافع و قدر  
شترش از کل او تا در مغفاله است و از بادام مغفاله **لوز البربر** قسمی از لوزبری است شبیه بکبک الصنوبر و نیز کتر و زرد در جوانی او نفع  
که مغزش نرم است کرم و خشک و سار قابض و در غر او از نثر السودان نماند و نکرش **لوز المرحان** و **لوز السودان** و **لوز ارجان**  
ملغیه مغز لوز البربر است **لوبیا** مولف نکره کویعت بندی است و یونانی سهله و عبری فریقانامه نیار و نثره پهلای و مینت برین  
و بعضی بجا در خودی بخورد و آنرا بعضی سفید و بعضی سرخ و از باقی کویکت و شمشیر کرده طهور و غلافش مانند باغلی و از ان رقیق تر  
و قوش نکرده سال باقی میماند و بهتر از باغلی و زبون تر از نخود و سرخ او در اول آخر کرم و سفید او مایل اعتدال و محرق باه و مولد مینی

در سینه







صفت

ادویه کوفته و خجسته با روزن ادویه غسل نشسته و در ظرفی گذاشته بوقت حاجت استعمال نمایند بعد از ششماه قدر شربت بکند نرم تا که مفال است  
**حرما** که موصوفت در کاسیکنج قصبه الزیره اطفار الطیبان و اگر مسیحا از هر یک چهار درم شسته قره زعفران منسک خود هندی از هر یک یک درم  
ادویه کوفته و خجسته با شکر آبانی خمر نموده قصبه با زرد و کدو از بند خشک شود و در وقت حاجت استعمال نمایند **معجون المسک** جهت  
در درجا و ضعف معده در روان و بفتح سدای و تحلیل بادهای غلیظ **صفت** منسک سلج سنبل الطیبان هندی لاناک کرده روئند  
صنی خربطیانای رومی از هر یک درم زعفران ناخواه کرم کرفس مصطکی از هر یک سه درم خود هندی قرنفل صاف از هر یک نیم درم ادویه را  
کوفته و خجسته با روزن ادویه غسل کف گرفته بقیام آورده بپوشند قدر شربت مثل یک با قلاباب گرم **معجون خبثیان** جهت صلوات جگر و سیر  
و سدای و در معده و مثانه و کرده و پتهای که بطول کشد و جمیع زهرهای گریزه را نافع است خبثیانای رومی فلفل سیاه از هر یک درم  
قسط المساج هندی سنبل الطیب زرد و در صبح روئند صنی از هر یک یک کوبند ادویه کوفته و خجسته با روزن ادویه غسل کف گرفته بپوشند قدر شربت  
بکند نرم با اسباب **معجون خود بخوبی** جهت در معده جگر بار و فسوسوره و پتهای باخی و تبریح **صفت** خود بخوبی و خود بخوبی صلی فطر اسالون  
سیسالموس از هر یک درم دانه درم تخم زانباغ تخم کرفس مالوج جاش از هر یک چهار درم کاشم پاره درم فلفل سیاه  
کوفته و خجسته با روزن ادویه غسل کف گرفته بپوشند قدر شربت از یک درم تا دو درم باب گرم **معجون نری** جهت عسر البول و دلخ باغ  
و بی سخت اسهال میکند در هر وقت از زمستان و تابستان **صفت** خرما و میرون یا تمر صوفان دانه میرون کرده فشرخه درم پشانه  
از در زحل خمر ضیا سینه پس بپزند به پرویزن خراخی بعد از آن سغونیا و سد خشک از هر یک هفت درم فلفل سیاه صد دانه فلفل  
درم بورق از می بکند با دانه شین فشر از هر دو پوست سی عدد کوفته و خجسته با تمر کوفته و خجسته فروج نموده با سه وزن ادویه غسل کف گرفته  
بپوشند قدر شربت چهار درم باب گرم **معجون زبیب** جهت عسر علق است و مایل با اعتدال مداومت در رفع امراض عصبیه و عرق است  
تخم نموده بلیله کابلی اطه بلیله اسطوخودوس از هر یک درم خود الصلیب خندرم عاقر قرحا درم کوفته و ما موز دانه میرون  
کرده نوزن آن بپوشند شربت از نیم درم تا یک درم و نیم است **معجون حالبیوسی** جهت امراض بلغمی و سودای و ریاح و سده جگر و درود  
کرده و مثانه و اصلاح حال بدن نافع است فلفل سفید هیل قمرطخری سنبل الطیب خود بلبان قصبه الذریره تخم مورد و تخم سفید  
خولجان قرنفل دار فلفل دار چینی سلجی اسارون زعفران مصطکی با غسل **معجون** نمایند **معجون عود عظیم** که از شکر ابو عاصی است  
نعمت معده که با پوست باشد هیل و تخم دار چینی سلجی زعفران فلفل سیاه فشر خشک زرد و کدو از هر یک یک درم سعد زرد ساج قرنفل از هر  
درم خود خام هفت درم لا جورد دودانکا کافور یکد آنک تر به چهار درم نمک بکند نرم با غسل و شکر یا نمک و اگر منسک و عسر از هر یک درم  
بلیله کابلی درم محموده دو درم داخل کنند بهر خواهد بود **معجون عود عظیم** خود منسک عسر و در دار چینی مصطکی فلفل قرنفل از هر یک  
بکند نرم و نیم با در کجوبه کا و زبان بادبان کرم کرفس سنبل اکثر کی پوست برنج از هر یک درم با غسل بپوشند و در شکر ابو عاصی کافور یکد  
و نیم دار و در پوست برنج را اضا کرده است **معجون سفوفی قاضی** بی پاک کرده نیمین غسل میکنید در فلفل و تخم یکد درم  
هیل هفت درم فلفل سنبل قرنفل دار چینی زعفران بدست درم بی پاک کرده از پوست و دانه را همه اجسته از روزن در شربت میرون



کرده غسل بقوام نموده با ادویه که نمائید مقدار شربت تا چهارمقال است **زرغونی** جهت قوت کرده و جلوه باده و معده و سردی او و در کشتان نافع و بادا  
شکسته کم کرفس زبان تخم کدو تخم سیب تخم تره که کجاوه فخر تخم خرفه و خیارخ کرفس از هر یک یکمقال عا و قرحا زعفران قرقه مصطکی عود  
از هر یک دو مقال سیاه قند نقل فلفله کوبیده از هر یک سه مقال عنبر تخم مقال عسبل سرشته مقدار شربت ادویه دو مقال عصاره زرد ماه کوب  
**معجون با سنگ السول** جهت السول و قطنان نافع و مجرب است بلوط مقشره مقلوبا زرده درم خرفه تخم سداب از هر یک یکمقال کدو حبه الاس  
جوزباده سیاه قند نقل بلبلج اسود از هر یک دو درم سعد شونیزه بل از هر یک سه درم انحر خشک حذر دم با عسل سرشته مقدار شربت مقال تا جمعا  
**معجون البنداقه** جهت نفخ و برود معده زعفران کاشمش زرد اسفند تخم کرفس زخمیل حاشا لوز الصنوبر الکبار از هر یک یکمقال زرد ماه کوب  
لبان از هر یک دو درم فلفل شبت درم با سه وزن ادویه عسبل سرشته **معجون قوی** جهت سردی در درجه کوه سنه و الالاف معده و نفوسه صفار  
آواز و در اول در درم سیزه زرد ماه کوب یا شمش است و حذر دم زعفران سنبل الطیب سلج در حبه دار شمشان مکد مکد درم قصبه الزهره قنطاریه الاذخر  
عکله الطم مقل ازرق دو مقال و تخم صاف حصار درم صمغ و انزیر با قاقم مقام شرا خب سینه با عسل سرشته مقدار شربت مقال با کرم  
چهار درم معده و جود سینه و شش آب زوق **معجون طینت** جهت نرسین ربع و نفع سده و تحلیل ریا و گردن جمع کزنگان صلیقت  
فلفل سرد خشک باله سوخته کبر خسته عسبل سرشته شربت یک مقال **معجون الحبت** جهت سردی ریا و آن و سکو کردن کوزه و نفوسه احتشاده شمه  
نافع است و ادویه شونیزه زرد ماه کوب سیاه انبل طبلج فلفل در فلفل زخمیل سعد شیط حبه سنی سنبل الطیب از هر یک یکمقال درم کدو حبه کدو  
از هر یک چهار درم حبه الحدید در محقق بر دهن شربن با درم حبه سینه ده درم با وزن ادویه عسبل سرشته و اگر یکمقال تا یک مقال  
مشک در و کشته اتوی خواهر بود **معجون العولج الربی** از مغزبات رکن الدین مسعود و سدا و خلیجان سلنج کبر ساج از هر یک یکمقال درم نمک کوب  
ساخته یک شیب در کلا خب سینه یک شمشان تا آنکه نصف رسد صاف و مانده بعد از آن زرد ماه مصطکی تا مشک عود بود است برنج در فلفل  
کاشمش کرفس ساج حبه سنی شونیزه از هر یک یکمقال درم سارون تخم تره زرد ماه کوب صمغ قوی در حبه حلیت نمون کوانی فلفل حبه از هر یک دو درم تخم  
خنده نصف وزن مذکور کبر خسته عسبل مقال عمل را با کلاب مذکوره مخینه باقی ادویه را با آن غسل در روغن بادام تلخ مقال اصفاد کنند و اگر  
خوبه باشد که عملش قوی باشد اصفاد کنند با دوفلوس خیار شسته قدریکه خوانند **معجون زوقا** جهت نفع مواد محبسه در سینه حرک حرک او را  
ر السوس زوقای خشک بر سایشان از هر یک ده مقال فرمانا فلفل از هر یک یکمقال مغز بادام تلخ مقال زرد ماه کوب از هر یک  
بج مقال عسل وزن ادویه سرشته و هر روز دو مقال را با این مطبوخ نوشته اند آخر زرده عدد تمهیدی موز سینه از هر یک ده مقال خلیت  
تخم کرفس از زبانه بر سایشان اصل السوس زوقای خشک در سوسون از هر یک مقال در چهار طل الحبت سینه با ربع آید پس کشته  
و هر روز یک صبر آباد و مقال معجون مذکور کوزند و چون مطبوخ افزون شود باز هم دستور کشته و هر ماه دور و معاقه یکدیگر است  
قی مانده اصل السوس خردل سنج تخم حبه شبت حبه سینه و صاف کرده با کجمن عسبل نوشته و قی کنند در قی که معده حالی باشد  
**معجون بلوکی** جهت حبه سینه و قوت مجامع ساج حبه جوزباده نقل سبکسان العصاره ساج از هر یک یکمقال در حبه  
مصطک عود زعفران از هر یک سه مقال قاقه کندر از هر یک یکمقال شسته دو مقال مشک نیم مقال قند و کلاب از هر یک



ده مفعال فنداد و کلاب حل کرده غسل بعد از آن است اصافه نموده ادویه را بعد از توام لرشند شربت مک مفعال **مخون صلابی** مستعمل جهت زیاده کردن  
منی و قوی جمعیت و ضعف کرده و دشمنها محراب سبیل الطیب فرود نقل در اخنی فاقله از هر یک دو مفعال نسون کچم کرفس از هر یک یک  
مفعال زیره کرانی در مقلو مصطکی نفع خشک خود مکنه مفعال فلفل دو مفعال شربتی مک مفعال تادو درم نافع بلاد و مجرب است **مخون الصرع**  
محراب ز جالبیوس و اسرار الاطبا نقل میشود و بتجر رسیده است عاقر قرحه مفعال صلابه ناسنه و از محل نازک مکنه از نند و بعد از آن در اوان با سرکه  
کهنه ده مفعال بسیار با غسل لرشند شربت دو مفعال ماک مفعال آب گرم **مخون عقرب** جهت تنک کرده و مثانه عقرب سوخته جنطیانا  
مکنه مفعال زنجبیل مک مفعال فلفل دو مفعال کالنج مفعال جبهه نیم مفعال با مفعال غسل لرشند و بعد از شسته با بلع داکی و بنا با بلع  
نیم دانگ مکنه **مخون ابو باهر** مسمومی تر باق جهت قروح کرده و مثانه و مجاری بول و اصباس ان و حره البول مزمن نفع است مجرب است  
و جهت امراض رحم بسیار نافع و در حیض و مسکن در نای اعضا ناسل و مانع صعود انچه بدماغ و مقوی اعضا و فند شربتی در اول علت  
مفعال با سته اوقه شرب الاغ و هفت درم بار لصل در عراج بسیار با شربت به در غزوه و در وسط علت دو مفعال با هفت درم آب کرباس  
مطبوخ و بخورم با دوا لصل در اخر علت که هر کابک شده باشد و چون آب یک مفعال در ربع با شربت مورد غزوه و امثال ان جهت  
حیض با ب شخود مفعول و مانند ان از او دیده هر حیض کل محمود تخم خطا و خجاری تخم خرفه معرکم خیارین و تخم خربزه و کرم کوی شیرین دم الاونین  
از هر یک مفعال طین قبری بازده مفعال طین ارمی معسول ده مفعال درع محرق نخل کا و کوی سوخته سبدم و اید از هر یک مفعال اتم  
عصاره کحه التیس فطر اسالیون زوفای خشک صغیر کرم کرس لسنون مکنه مفعال صمغ الو مناسه کتر احب القلت که ماش بند است  
حصویر کباب خرنوبه منظر مغربا دام کوی مغربا درم شرب معشر از پوستها مکنه مفعال سماق منق عوزه خشک طین فادسی کمل شربتی  
رویونرا مک طلق محلو خشک صغیر و سیاه زربالنج از هر یک مفعال کالنج چهل عدد افنون رسوس مکنه دو مفعال غسل کله فته  
سه وزن ادویه **مخون سیالیوس** جهت اصباس صرع نافع است مکره موی از او هیچ دو ادرباب صرع قائم مقام این میشود و بود سیالیوس  
عاقر قرحه اسطوخودوس از هر یک مفعال عاریقون مفعال فردمانا حلیت از او نند جرج از هر یک مفعال و هم ادویه را کونند و آب  
عقصل در و جنجان غسل القوام آورده ادویه را با و لرشند **مخون مقل** جهت لاریه اورام معقد نافع است و با دبا بشکند و خون بویا ساز  
دارد پوست بلیله کابلی پوست بلیله آله مفسر کچم سندان سفید کچم کندا تخم زججان از هر یک مفعال مقل مفعال مقل ادرباب  
کندنا حل نموده با غسل دو وزن لرشند و در بعضی نسخی غسل است **مخون کونی** جهت تقوی معده و نفع در باح و در طباران نافع است  
زیره کرانی صد مفعال که یک شیشه از در در سر که صیاسینه و بوده استند زنجبیل مفعال فلفل ده مفعال تر کرسد خشک ده مفعال  
بوره از منی ده مفعال ادویه بسیار زرم صلابه نباید کرد و با غسل سه وزن ادویه لرشند مقدار شربت مک مفعال **مخون** جهت قطع  
بواسیر محراب بلیله کابلی بلیله امله از هر یک مفعال سبدم که با صدف سوخته از هر یک مفعال شخاک کا و کوی سوخته پنج مفعال زنج  
ناخواه از هر یک دو مفعال مقل ازرق مفعال مقل رادرات حل کرده مجموع را بنا مفاذ و مفعال غسل کف کرفه لرشند قدر  
شربت دو مفعال **مخون اللولو** جهت تقوی اعضا و نفع ادویه منی و تقویت اعصاب و زیادتی ناه و مکره الفاظ و اعانت می کند



منی را غایت شده و اخرج منی می کند بکشد شدید و بصر منی میزد **بصفت** هر دو در با سفته بسید بر یک شش مقال انسیون به این بعضی از هر چهار  
مقال کالج اصل اللباب از هر یک مقال فلاح اذ فرسعد کرنازج از هر یک و مقال سلجی اسارون و ارجنی مصطکی از هر یک مقال  
و نیم صغیر یک مقال کترا یک مقال با دو وزن اذ عسل کف گرفته بسر شند و در وقت خواب یک مقال آب گرم بنوشند **معجون حافظ الاصباء** که  
تالیف جعیر است جهت انواع سده ماسار فیا و جگر و برود جگر و امراض معده و سورا الفینه نافع است و این معجون را خواص کثیره و منافع جلیده است  
و مثل این درین با سادیه نشد و ارجنی اصل الکر از هر یک مقال زعفران چهار مقال فومواز از هر یک مقال سنبلی الطرب شش مقال  
انسیون چهار مقال دو فوج چهار مقال رب السوس عصاره غایت حبه از هر یک مقال مرصاف چهار مقال روغن لبان چهار مقال  
اگر با فلفله بود بجای اوزیت کنه و با عسل بسر شند و قدر شرب یک مقال نافع باشد با وزن **معجون بزور** جهت مجرب است تخم زرد  
تخم نیاز تخم بز شش تریه نیز یک تخم بویجه تووری سفید و سرخ لسان العصاره و معر جلیغره مسط ششین رخسین لهن سرخ و سفید فلفل  
در افضل صلیب از هر یک مقال با سده وزن عسل شند و هر روز دو مقال نیم صبح و مثل آن شام تناول نمایند **معجون حب القطن**  
جلل القدر و عظیم النفع است و از جالبیوس اعاده شهوت باده می کند بعد از تو میدی و اذ از اوصاف و سده می کشاید و ضعف کلیه و مثانه را  
زایل می کند و جهت حر و لول نافع و سنگ کرده و مثانه را بریزاند و دشواری نفس و ببور نافع است و قدر شرب دو مقال و نوشن آن سه  
باقی میماند **حب القطن** است مقال ارجنی قرظ حب البصورت تخم اجزه از هر یک مقال سقاقل ز کحل از هر یک و مقال دار کشیمان  
بف مقال مسط ششین بز لکنان مقلمو مصطکی از هر یک چهار مقال با سده وزن اذ عسل کف گرفته بسر شند **معجون بدایه** جهت حصات  
بغایت قوی است خون بر سیمی سید اند زجاج صاف و سفید محرق را و عقر را و بیخ کرم بوبه در که گزینست را و از زنجبیل حبه را و  
بوست تخم مرغ کچو جازان بیرون برانده باشد حجر البهید و صمغ الجوزج از هر یک مقال فطر اسالیون دو و مشکطرا مشع صمغ عربی  
تخم فلفل سیاه از هر یک مقال و نیم با عسل شسته از یک مقال را با بطلخ خشک و نخود سیاه بنوشند و را دالار  
است که خرگوش را زج کرده درست و در ظنی گذاشته بکلی حکمت گرفته در نون حمام یا بتور کرم نگذارند تا مسوزد **معجون ازین** جهت  
الفواد و نقل نفس که از برود باشد نافع و بسیار مقوی معده است **ص** کل سرخ فلفل کحل در افضل زرا و نوظیل و ارجنی اسارون هر یک  
خرد مصطکی از زیاد و پنج انسیون هر یک کچو و جنید ستریم خرد با یکوزن عسل و یک وزن شیره کلغنه بسر شند قدر شرب با دو مقال  
**معجون استین** جهت درد معده و وجع الفواد که از مواد سوداوی باشد بغایت نافع است انسیون تخم کرفس استین سلجی جنید سترافون  
عسل دو وزن **معجون ریاح** جهت جوار و صداع بار و وظلمه و در تقویت باه **ص** سنبلی الطرب فلفل ارجنی حب لسان فلفل سفید  
در افضل اسارون سلجی نصب الرزیه سعد تخم نمور ز کحل فرقه قافله بالسوس عسل دو وزن اذ و الشتریه الی مقالین **معجون**  
**دیدورد** معنی او آن است که مثل **دیدورد** است نافع است جهت انواع صداع بار و هر قسم که باشد و منع صعود اجزه می کند و جهت  
و بطنین و ضعف معده و هکذا انواع استسقا و کحل اسار و ام و دیلات و صلوات نافع ظاهر امار باشد در درجه اولی و قدر شرب  
دو مقال با چهار مقال **ص** سنبلی الطرب مصطکی زعفران طباشیر و ارجنی اذ اسارون مسط ششین عصاره غایت نیر الکشتو



فولک معمول بزمن بزرگرفش از او نذو لسان و نقل و انجیل خود از هر یک یک و در منوع الاقاع مثل جمع بارون آدو بل سسند  
**دو او المسک شیرین** که دو او المسک حلونا منند جهت خفقان و مرمه سودا و ضعف دل و معده و بادها که زمان استن را بهم میرسد و رنگ حسار را  
 نکو گرداند **ص** زینا در درج از هر یک یک درم لو لو که باسد ارشمه مقوض غرق از هر یک یک مثقال و نیم هم این ص و او ساج هندی  
 سنبل الطیب قافله کبار نقل خیزه ستراشنه از هر یک چهار دانگ زنجبیل و اقلیل از هر یک دو دانگ مشک یکد انگ و نیم با سنی مثقال  
 صا و اش نذیه برشند **دو او المسک تلخ** از قرابادین جنین جهت خفقان و درم کلو و طوبی معده نافع است سنبل و نقل مشک ص  
 ساج هندی از هر یک دو درم زعفران نچواه و کرم کرفش از هر یک چهار درم صبر سقوطی استین از هر یک یک مثقال درم رویند صینی ششدرم  
 خیزه ستر یک درم و نصف مرادار کرم حل کرده بارون غسل خاتم ششدرم **دو او المسک ارد** مقوی اعصاب و موافق محرر المراج و جهت  
 خفقان جاز و نافع است غنچه کل سبز طباشره کشمش خشک ارشمه مقوض کل که زبان که با مر و ارب زرشک سیدانه سید تخم خرفه  
 صندل سعید از هر یک یک مثقال فوفل کل از می شسته از هر یک یک مثقال درم شسته دو مثقال مشک یکدرم غیر اشند و مثقال ورق طلا  
 یکدرم ورق نوره دو مثقال قند سفید دو وزن ادویه سیب بود درم و آب انارین بود درم عرق سید مشک ساجه درم کلاه درم  
 آورده برشند و اگر می مشک خوانند بجز آنها الکفانمانند و حقد و مثقال باقوت اضافه نموده و اثرش را بسیار قوی یافته **نوش دارو**  
**لولی** منقول از خط استاد المناخرین حکیم محمد باقر قمی طاب ثراه که بهترین نسخه است و مکرر کرده است جهت تقوی اعصاب و ضعف معده  
 و بدن و نفاست و در بخش اشها و مفید است **ص** طباشره سفید ارشمه مقوض مصطکا زعفران سنبل الطیب و ارب که با کل سبز  
 از هر یک مثقال باقوت رویند اسارون سعد و هندی از هر صندل سفید پوست تریج ساج هندی سید شمشیر تخم بادرنجوبه درج  
 میل زرشک سیدانه غیر اشند و ورق طلا و نوره از هر یک مثقال مشک مثقال بود مثقال المهرامه اطبخ نموده از هر وزن سه درم  
 کند و باک وزن و نیم ادویه ستر سفید و مثل آن غسل کرده برشند **نوشه اردنی** که ساده کوبند جهت تقوی معده و جگر نفاست نافع  
**صنف کل** ششدرم سعد خیزه و نقل مصطلی سنبل اسارون از هر یک مثقال قرقوز زینب زعفران قافله سیب سنبل حو بلوا  
 از هر یک دو مثقال یزاید هندی مثقال اخرا یک رطل المهرادرنه رطل کحوت نند نالک بماند سب از هر وزن سه درم کرده با یک رطل  
 فانیه سنجری بقوام آورده برشند قدر شربت از یک درم تا یک مثقال **مخون فلاسفه** و ماده الحیات نیز نامند از اندر و اس صدم است  
 جهت امراض باوده مثل مفاصل و فاج و ضعف معده و جگر و قوس دماغ و حفظ دهنم و رقان و قوی استفا و سنگ کرده و مثانه  
 و تقطیر بول و امراض مثانه و معده نافع است در سیم کرم و خشک و حرق اضلاط و مضر خوردن و مصلح شش تازه و کبچین و شمش از  
 دو مثقال با چهار درم و قوش تا چهار سال باقی است لعل در اقلیل زنجبیل و اجینی کند ریلید اندر صبور شطرح هندی ساج باقوت  
 بالسویا سه وزن غسل برشند و رازی پوست نارنج اضافه کرده و شش خشت الحیدر یک مثقال زرد و خفقان و بعضی زراوند درج  
 و حنظل بخت بقوط و تخم انجیره بخت تصفی مینی و کنجد مفسد بخت نزال کل و سبب ساج و حو بلوا و موز منق از هر یک یک درم  
 یکد اخرا عشره اصل اضافه نماند **مخونی** که اشها و خواش کل جزدن و چربای ادر اقطع کند و معروف **مخون فقرا**

وشش











از هر یک بمقال اسطوخودوس ده مقال محموده مشنوی سفال کل سرخ رسو پس مصطکی سفید از هر یک بمقال غسل کف گرفته سه برابر از هر یک  
و مقال آن سه مقال **مخون دگر** از هر یک صغیر است و همین کوید از جانوس است در اول گرم و قویتر تا یک سال باقی است جهت زخم و در مغز  
وصفاق و انجلیا و جنون نافع است **ص** بلکه سیاه بلبله از هر یک ده مقال اضمون ترد اسطوخودوس سفیاج از هر یک بمقال غار نفون  
از بی معقول که با هر یک از هر یک مقال کل سرخ رزق تاید روح حاض یکی دم الاخرین از هر یک بمقال سرخ الریس  
مقال طیاره اصافه نموده و بعضی کند روز و پنجوش و بلکه کالی از هر یک ده مقال اصافه کرده انبارت و زن غسل بشه **مخون خیارشیر**  
که مرفدی ذکر کرده جهت تویج حار و بار و در کام و در کسینه نافع و مضر معده سرد و کج و کید کشن غذا و مصلحت استعمال او با طبع  
رازیانه و خطمی و کاذبان است و قوتش تا دو سال باقی است و قدرش بیش از بمقال تا هفت مقال **ص** فلوس خیارشیر صفی را با صد  
مقال کل بقوام آورده بمغز و ترد از هر یک است مقال سغویا پازره مقال رب سوس و در زده مقال بلخ هندی بمقال و نیم مقال  
و مصطکی را زیانه هر یک ده مقال ادویه را با سی مقال روغن بادام چرموده بشه و چون جوشانیدن فلوس باعث غلظت و ضعف  
اولی شود باید بعد از قوام غسل با آن مخلوط کرده ادویه را برشت **مخون اذراقی** که مصطکی بمبدل المزاج است از تانف حقیر جهت قطع عادت انجون  
بغایت جرب است و در رفع اسهال و فاج و امراض بارده و در مفاصل و عرق النساء و سلس البول نهایت نافع **ص** اذراقی که کوفه مانند  
در زیر ضیانه پوست را جدا کرده سوختن زرنه نموده بعد از آن نم صلا کرده کل کا و زبان پیل زرنه و عود هندی اسطوخودوس  
کثیرا را جیل سفال با جیل صندل سفید مغز چنوزه انده بلبله غسل شده وزن ادویه از یک مقال تا دو مقال بر او مت نمایند **مخون سهیل**  
منقول از تصرف و نکره مسهل جمع اخلاط حاره و محرق مواد خدام و ماده حمیات و عطش است **صفه** نیم رطل الوخار او مثل آن  
نم هندی و از غار و سیستان و موریتنی و سی مقال بلبله زرد تخم کشوت استین مغز از هر یک از ده مقال کل سرخ ده مقال تخم خطمی  
و بخاری را زیانه صندل از هر یک چهار مقال در آن کسینه صاف نمایند و با سی مقال ترکیب و یکوزن ادویه بقوام آورده طیاره  
که مضع عربی سغویا شسته از هر یک بمقال اصافه کنند و اگر خواهند سهال قوی تر شود ترکیب را دو وزن ادویه سغویا را اضافه  
نمایند و قدرش بیش تا هفت مقال **مخون** منقول از ارشاد و نکره جهت قطع اخلاط بارده و فضلت بقره و در فرمودن حوض نافع  
از نکره خسار و فشره را میگوگرداند و کفنه اندک جهت برص جرب است تا سه روزی هم تا خدرم استعمال نمایند پس قطع نمایند و روز دیگر  
ببوم نمایند و وقت استیاد استعمال او جرب است که مرق شروع در نقصان کرده شد **ص** بلبله کالی بلبله بلبله اضمون دو قوا از هر یک  
بمقال قزو در فضل از هر یک چهار مقال جوز نوا عاقر و حاشی طبع از هر یک ده مقال با غسل ترشند **فلونیای می** ماضی  
مثل فلونیای فارسی است باز یادی نفع لکن نافع است از درد قویج و عسر البول و سنگ کرده و منانه و ضیق و تشنج و سوسل و خونیق  
و زلزله و سرد دان و دندان و اسهال و ضعف حکرو این است و او اسس و هم دو مفسد فیهن اندک را که اکثر اطعمه حلوه و سبزه  
نمایند و کجا جانشین استعمال کند و اگر او بعبیه از فلونیای فارسی است باز یادی سلج و ساج هندی و درون و نلسان **فلونیا**  
**فارسی** جهت قطع قویج و عسر البول و ضعف معده و قویج باه و قویج تا چهار سال باقی و قبل از ششماه



استعمال نماید که در وقت شربت نایک مفعال **ص** فلفل ابيض زرد بکست و بچ مفعال افیون طین مخموم قوه کم کرفس جزا سهل اوردن ناخواه بلایا  
سبب قسط بادام تلخ از هر یک نازده مفعال معرجم خرزهره بچدرم شوق سردرم با عسل و شراب العسل بشنود و در بعضی نسخ زعفران بخردم مرصاف عاقر قوچا  
فریون از هر یک درم زیناد در وچ لولود مشک از هر یک درم کافور یکدانه و نم و در بعضی نسخه خندبید سردرجان که با ابرش از هر یک چهار درم **فلوینا**  
**خاصه** که حکم محمد باوطا شراب ترنوموده در جمیع امر موافق است **ص** زردالینج فلفل زعفران مصطکی حد و ادرک مشک کبش مرز و ادرک  
طلایا فوسه کحل عامه در قاف فرنیون تخم بادرنخو بوسه ترنج بوزیران بهمین سفید دو قوبادرنخو بکندرا که ترکی پوست بیرون لیس از هر یک مفعال  
که با ورق نقره زیناد در وچ نسبا سه مکه چار مفعال خود قاری سماج بندی سرطخودوس و فلفل کحل اسارون در جوی آینه حلیسان نمود  
لیسان خولجان سعد زینت صیطاطری جوز بوالسان العصاره خضیه الثعلب بونیز صنی غاریون دار فلفل سنگه حمانا و طرا سارون مرکی موسیله اهل  
مکه مفعال ابریشم صندل سفید سبیل الطیب کرفس کل سمرخ خشک اش سفید مغز ناراجیل مغز حلغوزه از هر یک مفعال معرجم خا مفرم خرزهره  
از هر یک مفعال افیون صد مفعال عسل وزن ادویه **فلوینای محرب** و الا اعتدال موافق امر جاره و با داده که حقیر نموده است  
و مسی با حفظ الارواح کرده **ص** زردالینج فلفل سفید هر یک مفعال افیون سی زعفران کشر خشک هر یک پنج صندل سفید در جوی طباشر سبیل  
الطیب کلسنج خشک حشیش حلغوزه ناراجیل زیناد در وچ کل کا و زبان نسبا سه هر یک سه خود قاری سماج بندی حلیسان خود لیسان سعد  
زینت صیطاطری جوز بوالسان العصاره از هر یک چهار امله شتر روده مفعال دار فلفل سماج اسارون فلفل ز کحل از اینه آسنون و فلفل  
فریون پوست ترنج پوست بستره ورق نقره از هر یک مفعال مشک بهمین سمرخ و سفید وچ تخم بادرنخو بوزیران از هر یک مفعال عسل  
سه وزن ادویه همه بعضی این ادویه اضافه شده که با مر و ادریک با قوت عسل سید مرجان عقیم و ورق طلا عطر اشب **فلوینای محمودی**  
افیون فلفل سفید سبیل الطیب اسارون از هر یک دو کرم کرفس شش نسبا سه دو زعفران کل سمرخ شش مشک نیم غمیر یک ورق طلا عطر  
عد و ورق نقره صد عدد و بیل در جوی مصطکی ربونیز صنی ز کحل افیون از هر یک دو مفعال **بر شغاب الی برکات** منقول از خط استاد ابوبکر  
مرجم حکم محمد با و گوید که از هر یک شش است **ص** زردالینج فلفل سفید از هر یک دو مفعال افیون ده درم زعفران حج عاقر قوچا خود  
الطیب سنگه زیناد بهمین سمرخ و سفید از هر یک دو درم خود لیسان چهار درم خندبید سردرم خشک اش فریون مکه درم و نم لیسان  
سج مفعال که بنامه بدل ان روغن زیتون کنند **بر شغاب الی برکات** که مرجم ظمیر الدین عماد الاسلام فارسی مفریاد که از خط ابی برکات است  
ام و حقیر کرم نموده و بهترین نسخ است همه دفع سموم حیوانی و نباتی و جهت سرد و در او در طلعت لبر و او از گوش و زکام و نیزه لوقه و فایز  
و از جهت قوی و بخش و برود معده و جگر و کشودن سده و کوه و تقویت رطوبت خون و نافع است جهت بود انواع استسقا و سستی بدن  
و کثرت عرق و بوی بد او و تقویت جماع و زیاده می کند حرارت را و از اهل مکنید کسل و تا و مصطکی و اسر خا و انواع احوار و جهت  
سنگ کرده و مانند او در اول نافع و در یک جمع را مندر میسازد و جهت رفع وسوسه سوداوی و در جهت وسوسه مزاج باره در معده  
و فلیانغ است و در برضیم شدن غذا نافع و قدر شربش از غایتش مفعال و افکش مکه اناک و صاهه سل مقدار بخوردی



مانند وقت خود بنشیند و در زمان بار بار پاره روز در زمان چهار مرتبه روز یکبار باب که در وقت باد گرم و در وقت باد سرد و در وقت  
شک و سحر و از صبح تا عصر بار مقدار حبیب مرز خوش کند و دست و سورت و نماز صبح لغوه و در امراض خلق حبیب مان گرفته اش را علاج  
نماید و در وقت ناز و بلغمی بجهت مرز خوش مقدار حبیب صلیب النفس در بویات زره و اصل السوس در وجع فواد و معالجات طبعه و اگر مستغز با  
بطبع زره و حبیب صبح سبز بماء الورد و خل خمر و حبیب در بهوشه الاصول و حبیب در حکما و عسل و هر گاه از ماده باره باشد و اگر از سره  
باشد کمال الاصول و حبیب طون بماء الاکس هر گاه ضعیف است که خود نواند کرد و حبیب در دهنی گاه بانی که گرم شده باشد در آستان و در رستان  
بجای آب گرم و حبیب بانی بالزهر گاه با او وجع فواد باشد با و حبیب تیر که که بطبع السون و حبیب زهر یا زهر طونا و آب محکم  
و حبیب صابون سد را از ورق ترب و حبیب بیماری که خواب کند و طبع خشک و حبیب بویا و الکراش و حبیب لسان حبیب استانی  
و حبیب کاسنی و حبیب بماء المحض و حبیب قیس حبیب هر روز فرود و حبیب زنی که زیاد و نفاس قطع نشود با حبیب  
و حبیب با حرمل و حبیب کسی که افون خورده باشد بطبع دار حسی و حبیب کسی که کافر خورده باشد و طبع عود و بماء الورد و حبیب کزین عرب  
بوسل و حبیب کزین افغانی حبیب هر روز و هر چند که کتبا باز نوشته بمانی ساکن گردد و علامت آنست که مار کزیده وقتی پاک شود از عسل  
می آید و کزین هر رسم قبال و هر ماده که در کرده بهم رسیده باشد بطبع نخا و زره و حبیب زبیدی خون حبیب یا سیاق و حبیب اصباس حبیب  
حبیب بطبع نخا و زره و حبیب قویج و طبع اصل السوس نافع است **ص** در فلفل دار حسی حبیب یا سلسله حبیب بتر از هر که هم چهار دم  
الطیب اذ خرزارد و زرد طویل از هر ماده درم افون بکوه و نیم زعفران بکدرم کنون کم کزین زرنج از هر که هم بازده مثال فلفل سیاه  
مکدر و مثال و نیم قسطا و سارون از هر ماده مثال و نیم کجیل خود بخاک از هر که هم کتبا درم از عسل لسان یا در عسل کزین  
ده مثال عسل بقدر کفایت **نسخه دیگر** که از طبرالدین نقل شده و مکرر تجربه رسیده است و در اکثر حواس بهتر از هر دو و بطور کفایت است و کزین  
بجز رسیده **ص** مسویه یا کما در کس م صاف زعفران صر و خطی تا هر که ده طین محنوم افون سنبل الطیب صحنه عربی حبیب ستر عار فون مکدر  
سه افیاد و پو فار فون فطر سالون مکدر و دو و صند زره در ششمان حار عصاره کتبا لیس مکدر زرد و زرد طویل بوی زردی  
اسارون حماما جمده روغن لسیان مکدر نیم و بدل روغن لسیان زیت العقیق است و در چندان او باد و وزن عسل کزین **نسخه تریاق**  
**در الساعه** از مشهور است از طبرالدین عماد الاسلام فارسی شاکردایی برکات مکرر نوشته است و تصریح نموده که کخط مصنف مقابله کرده  
**ص** فلفل سفید و سیاه زرنج افون زعفران فرفون سنبل الطیب عاقر قو قاعسل و در وزن او و بعد از ششماه استعمال نمایند منافع آن  
و طریقی تر است و در مرضی بویجی است که در رتبه سابق نوشته شده است و در بعضی نسخه فلفل محصرت در سفید و در صورت مایل برود  
خواهد بود و با فلفلین مایل بکرات **مخلص کتبا** که بویانی سواطرا نامند و بالعقل مخلصه نامند هر که در کتبا و نفوس و صرع و سوس و فلفل  
و تنهایی که با نوبت هر ما باشد و کجیل صوت در دهنی که از طوبت باشد سورتا نماید از او کتبا کند و حبیب در دندان و کزین  
سور کتبا در دهن سوسین و کجیل و احسان بوان تفتیه مثانه نافع و کتبا منع زله با ما اصل نوشته و در قی کردن خون با آنست  
باز بعضی الراعی و در دهنه و ریاح غلطی با ابی که در تخم از زایان خوش استیده باشند و در دهنی صعب رسیده و درم آن ویدی فکر



و توش سودای او عث و در دیر زیست و طلا و از قضیب باه و مقوی قضیب و حقه بعد نیم ابرم اطنح صله جودن شکم که از روت باشد  
مفید است و اگر از اوزان سرنخی نوشته شده موافق مجرب است **ص** مری سلیخه فجاج از هزار یک نگو فقه و نیم خندید نظر سالیون  
از هر یک ده مفاعل و در بعضی نسخ دوازده مفاعل کم کرس دو و نیم سیالیوس یک مفاعل صفا المردار جوی اقراض از مجموع سیالیوس سارون  
از هر یک شش مفاعل فلفل امض دوازده مفاعل در فلفل چهارده مفاعل افیون ده مفاعل زعفران همانا از هر یک چهار مفاعل قدر  
تا یکدوم و در بعضی نسخ سیالیون ده مفاعل در فلفل چهار مفاعل سبیل چهار مفاعل و در بعضی نسخ سنبل مفاعل **صفت قرص از محمود**  
اقراض نیکو است و رازی نقدیش مفاعل تربیده فی اختلاف ادویه و اوزان صفا المرنانخواه فلفل سفید نقل هر یک دو دانق  
فوجهار جودار جوی مصطکی زعفران هر یک چهار دانق سنبل الطیب ساج هندی مکد مفاعل مرصاف خار دانق حماما در شش دانق  
سه قضیه زیر بره دو دانق با شرا با قلم مقام او قرص کند **مخون ربع** از جربات مرحوم حکیم عماد الدین محمود که فرموده چون از  
دو ساعت قبل از تری دو نخود تا نیم مفاعل ساول مانند التی در سه نوبت قطع نماید و مسمی است کج لولوی **ص** خند حلیت قرنفل ارضی سونیز  
مرصا سیالیوس از هر یک سه مفاعل افیون سداب فلفل از هر یک یکدوم عمل بوزن جمع باشند **مخون** منقول از محمد ذکری از رازی  
که زیاده از چهار نوبت اصباح یعنی افند و قدر شربت شود **مخون** سابق است تریاق گفته مفضل درم زعفران فقه مکد چهار درم سلیخه  
از هر یک دو درم سیالیوس مکد مفضل درم صفا المرنانخواه درم عمل بوزن جمع ادویه باشند **مخون ربع** دیگر از جربات اولی ام که در قطع  
ربع معبدل است دو مفاعل و قدر شربت بستور **مخون** سابق **ص** سارون کند مری خندید سیالیوس زعفران افیون بالسه  
بجسل کف کوفه مثل جمع باشند **نسخه دیگر** من ربع البلقمی جرب الصبا از جربات اولی ام احمد **ص** کوننا بقدر مزاج و عادت استری  
ده دانق فلفل کوبیده جوش نیده نبوشند **مخون اعظم** که اسود نیز خوانند و در کامل الصاعه مسمی بکندری است جهت زجر و اسهال مزمن  
نیاست نافع است **ص** خندید ستر افیون سیالیوس زعفران مرصاف سارون زعفران کند زناخواه بالسهویدل باشند و در نسخه کامل  
حلبا طین ارضی تخم کرس سلیخه اضافه است **مخون محبتش مار با فیض** جهت اسهال بوسه جرب است تخم خاض کج نور و بلبله مجموع بود  
الله علیه سیاه انجار جهت مدبر باره و عمل بالما صفا و وزن ادویه باشند شربی دو مفاعل **اما معاینه** در استعمال آن  
شرط است که اغذیه موافق باشد و تصرف نسبت به فراخی در ادویه آن لابد است و اینجان نسبت که هر فراخی هر مخون مسمی موثر باشد  
و از آنجمله مخون لبوس است از اسرار اطباء و تالیف شمس الدین بن بلال اردبیلی که بغایت مقوی باه و دل و دماغ است و در کج حصاره  
و در او کتند او قبل از جماع و بعد از آن است از عرق المسنا و قرس و نقصان منی و امرض عصبانی و قدر شربت از دو مفاعل  
تا سه مفاعل و حقیر معنادین افیون زعفران سه مفاعل و نیز به شرا علی تخم افیون و بذرا نیج هر یک ده مفاعل بل سفقور  
ماهی در میان کرده و بغایت موافق کشته و قدر شربت از افیون در از نیم مفاعل تا یک مفاعل **صفت** تقاطع خولجان خصلت  
و سفید و جودری سرخ و سفید لسان الصبا از هر یک سه درم سه سفقور درم چهل سان صفا المرنانخواه فلفل سفید درم نیم  
مخون جبار کم که تخم نبار تخم شلم تخم نوخ خفاش سفید حسکدانه تخم تره تخم شمشاد تخم کزک شامی و آن دو جو تخم بلبلون

کم کندنا







انسیون قرنفل فلفل سفوف و اگر باشد غیر بایه شتر اربی یا بایه رومبان از هر یک سه مقال زده تخم مرغ غنم سر کجشک از هر یک سه مقال  
و قدرش نش تا دو دریم است **مخون نوم** از تالیف اسحق که مولف بکره ذکر نموده حلس القدر و کثیر المنافع است بغایت مهی در مردن و در مطبوع  
جهت رفع رطوبات و کل امراض بارده مثل فالج و لیسان و سکه قرعشه و ضیق النفس و لکن زمان و سرد رطوبی و فساد آواز و تحلیل راح و سده  
و تقویت معده و حکم و امراض معده و رحم مکر احتیاق ان وجهت احتیاس حصن دیوان و سکو کردن زنگ و در بکنجین باه ماکوسن بغایت مجرب  
و مضروبان و صاحبان مزاج حار و مصلح کسکس و شتر عیانت و طلا کردن روغن او بر بدن جهت رفع اذیة سیرا و سفاق با شسته باغ  
انار و بر قضیه سبب باه بغایت نافع و توکس نامها سال باقی است و شتر بش تا دو مقال و ان گرم است در سم و خشک در اول **ص**  
بلکه رطل سیرا کوبیده با یک رطل و نیم شیر تازه بچوشانند تا بشیر را جدا کنند و با یک رطل و نیم غسل بقوام او ریزند تخم فلفل و قنفل در فلفل  
دار چینی کباب جوز بواجاف و زخا خولجان از هر یک دو مقال زعفران یک مقال روغن گل سرخ ده مقال و اگر اندر روغن او خوانند مثل  
از آنکه با غسل بچوشانند بار روغن گل حوبش نیده روغن او را بکیند بعد از ان غسل بچوشانند **مخون مهی** منقول از مختار ابن مهمل در  
تقویت باه و تولیدی بغایت آرموده است **ص** تخم تیره تیرک تخم کوبیده مغز حلخوزه از هر یک ده مقال زنجبیل سفافل بوزیران حطیه الثعلب  
از هر یک چهار مقال حطیه طیب شش مقال روغن نارجل ده مقال ادویه راز روغن نارجل ده مقال حرب کرده با شش مقال قند **ص**  
کنند و اگر غسل و قند با المناصفه باشد بهتر است قدر شتر بش تا دو مقال و غذا فله زردک و تخم نیم سخت و امثال ان مابول **مخون راح المون**  
که تالیف حفیر است معادل رطل حبه تقویت باه و شتهای طعام و تفریح مفید و رفع می کند جهت سعال و زرد و سوزش نفس و خفان و غیره  
و اصلاح او را مضرتی نیست و شتر رسیده لسان الثور و حطیه الثعلب از هر یک تخم سفافل ده مقال تخم خزرده مقال نارجل در جمیع اینها  
کیا راز هر یک ده مقال جوز بکینه اصل السوسن الاسمانجونی از هر یک ده مقال ادویه را کوفه و حبه سحاه مقال پوست خشک راج  
وصاف کرده و سبب و پنج مقال شیر کجشک راز و کوفه فلفل سفید از بند با غسل و اسب شترین صد مقال و از زردک صد و  
سحاه مقال بقوام آوردن شش با ادویه شتر نیم مقال مشک رو باشد و اگر خوانند بدل خشک اصل شوکران کجشک فلفل کوبیده و با  
سج ششی و زردک شیرازی و امثال ان بقدر لایق اضافه نمایند **مخون سرور** تالیف حفیر مهی و شستی و ماضم و بان شاد و معوی است  
و مفرح و جهت سرفه و آلتش نافع و در اول دروم گرم مایل رطوبت و موافق اکثر افرجه است **ص** جوز بکینه از هر یک شش مقال  
با هم باید کوبید و بار روغن بادام دو مقال زنجبیل کوبیده را جرتانند و در چینی اسارون لسان العصاره از هر یک دو مقال خود قانما  
قرنفل خولجان بهمین سفید و سرخ انسیون از هر یک یک مقال حطیه الثعلب سبب و دو مقال سفافل سبب و پنج مقال و اگر با باشد  
بتر است کثیر النفع خشک از هر یک دو مقال غسل کوفه هفتاد و پنج مقال و در شتر زردک هفتاد و پنج مقال و اگر در شتر زردک  
نباشد غسل را صد و ده مقال باید کرد **مخون قرص افعی** جهت تولد و ناسل مجرب است و بخاربت مهیوم معوی و موافق باره المرائی  
و یران و حافظ صحایثان و حکم امراض عصبانی و در وقت منی او سکو کردن زنگر حشار و تقویت باه و تفریح و رفع و شتر رسیده  
نافع است **ص** حطیه الثعلب در چینی رنجبل از هر یک ده مقال شش مقال کبابه از رطل از هر یک ده مقال مغز سفوف مغز بادام شترین







غالب است واجب بود که درین اودیه شور بود که آن سبب است و منتهای توج و عود بجان و بر کسب و لطف سه درم چند سوز و مقال و وزن کا و نوصف  
کنند و اگر صاحب مزاج حاکم است ازین ترکیب مائیکه مقال طباشر در سبب بخورد و صاحب مزاج باروشتری از آن باطسوج خند بخورد کافی باشد  
و احتیاج تغیر و تبدل اصل این سخن نیست و در حوم حکم محرم با قومی گوید که بعضی از ملوک را علاج کرده ام در مرض النحوی که منجر نمائیند بود و این سخن  
دور سخن معتدل این ترکیب بکدام باقوت ربانی اضافه کرده ام دفع عظمی شده **مفوح حار** جهت صفای و التالیف و حیثیت و تقویت  
معدده و تنها و منضم طعام نافع است و موی سبب دارد و در نازک خیار را بگویند که در نازک بخورد و بخوبی شورا تراج فرقی از عیوان مصطلکی جوز و باطلک  
نارنگ سبب بهمان زرباد در درج تخم فرخنگ مال سوی از هر یک دو جز و منگ و غیر نصف جز و بله کاملی است عدد المسمی عدد المسمی  
در سه رطل آب بچوشانند تا یک رطل بماند بعد از آن صاف نموده یک رطل غسل بریزند و بچوشانند تا آن سوزد و غسل بماند بعد از آن غسل را  
سه برابر او کرده سر بشنند شربت بکدام نادر درم و این سخن نافع از نوش داروست جهت مبرودین و موطوسن **مفوح بارد** التالیف خمر کم  
مسمی مفوح سبب است جهت سرد و دور و منع بخار بغایت خمر است کل سرخ ده مقال زرشک سبب است فوفل صندل سفید طباشر کل از مینی  
بادر کجوب است برین سبب بویست پنج از هر یک سه مقال کشر تخم فرخ کل کا و زبان کله بچقال المة مقشره صد عدد با هم با دو پنج مقال شربت  
سبب سر بشنند شربی دو مقال و طلای محلول و نغزه محلول و فادر معدنی از هر یک یک مقال غیر تخم مقال در بعضی مزاج اضافه می شود  
**مفوح بارد** از اودیه پیش رخ و تحریک کر کرده نموده جهت محرومیت نافع و بیمه جهت بهتر از دوا المسک بار دیاقونی است و جهت  
ناقبین سردی و صفای حار و رفع بخار سوداوی سوخته بغایت مؤثر است تخم کامبوم خربزه مغز کم که در محرم چهار مقشره از هر یک سه مقال  
تخم خردو مقال لولو سبب که با بر طمان ندری محرق از شرم مقوض محرق از هر یک یک مقال صندل سفید دو مقال عود مندی در پنج زرباد  
بهمن ایض از هر یک یک درم و در دوا نیک طباشر از هر یک دو مقال کل سرخ بچقال زعفران نیم مقال کا فونیک مقال منگ و لکلی  
غیر دوا نیکسان التور مقال و نیم رب که یک مقال و اگر یافت نشود دو مقال حب که در مکان او و الا دو مقال صندل سرخ  
کنند و او را کوفه و بجهت قوی سازد با تخم نماند بر سبب و انار و با سویه بقدر آنچه اودیه را معجون توان ساخت **مفوح سوسنی** از  
حکمای فرس است مفوح و مقوی و مساوی است اجساد او با ارواح او نافع است مطلقا فرج را در هر وقت و اعاده می کند قوای ساقطه را  
و ارواحی که نقصان یافته باشند برضی نامسبل با از رسم یا از غیر آنها و جهت صفای و رعشه و استسقا و برقان و سود و منضم و بکچین باه نافع و  
ساکن میکند در نفوس و معاصر او معتدل است و بعضی میگویند که در اول و نایفم در روز خیزی **ص** زرباد در پنج همین سخن و بعضی  
با در کجوب از هر یک ده مقال فرخنگ شش مقال و ج عود قماری از هر یک یک مقال نغص خشک سوسنی در حنی کچ مقشره جوز و نغزه  
محلول که با زعفران از هر یک دو مقال بسیار باقوت از هر یک یک مقال بعد از سخن بلوغ اودیه غیر معدنی را در نیت آد مقال برین  
موجب از نظرات زده مقال عرق بهمنک است سبب و در مزاج خوش و را کا و زبان که در هر یک شش از ده مقال در بهار کچین است  
و در رشتان دو شنبه در دست و بچاه مقال غسل کوفه که سه وزن اودیه است بوزن در او زنده بعد از آن دو مقال شربت  
و بچاه مقال شربت زده جوز و غسل بهمنک و سوسنی با عشر غسل که سبب است و پنج مقال با شنبه روغ مقشره با دهم بچوشانند تا منقوع گردد

مفوح سوسنی از هر یک ده مقال فرخنگ شش مقال و ج عود قماری از هر یک یک مقال نغص خشک سوسنی در حنی کچ مقشره جوز و نغزه محلول که با زعفران از هر یک دو مقال بسیار باقوت از هر یک یک مقال بعد از سخن بلوغ اودیه غیر معدنی را در نیت آد مقال برین موجب از نظرات زده مقال عرق بهمنک است سبب و در مزاج خوش و را کا و زبان که در هر یک شش از ده مقال در بهار کچین است و در رشتان دو شنبه در دست و بچاه مقال غسل کوفه که سه وزن اودیه است بوزن در او زنده بعد از آن دو مقال شربت و بچاه مقال شربت زده جوز و غسل بهمنک و سوسنی با عشر غسل که سبب است و پنج مقال با شنبه روغ مقشره با دهم بچوشانند تا منقوع گردد

مفوح سوسنی از هر یک ده مقال فرخنگ شش مقال و ج عود قماری از هر یک یک مقال نغص خشک سوسنی در حنی کچ مقشره جوز و نغزه محلول که با زعفران از هر یک دو مقال بسیار باقوت از هر یک یک مقال بعد از سخن بلوغ اودیه غیر معدنی را در نیت آد مقال برین موجب از نظرات زده مقال عرق بهمنک است سبب و در مزاج خوش و را کا و زبان که در هر یک شش از ده مقال در بهار کچین است و در رشتان دو شنبه در دست و بچاه مقال غسل کوفه که سه وزن اودیه است بوزن در او زنده بعد از آن دو مقال شربت و بچاه مقال شربت زده جوز و غسل بهمنک و سوسنی با عشر غسل که سبب است و پنج مقال با شنبه روغ مقشره با دهم بچوشانند تا منقوع گردد



و بعد از آن سرش بر آورده اود اصاد نماید و باز درش زخمی کند شمشیر بکشد و در میان بگذرانند و اگر روز دیگر مشاهده نمایند که ابی  
با او است بار بگذرانند با ش زخمی که بچشم ساید بخار بر طرف شود نگاه اود معنی را که نقوه و کبریا و با قوت است اصاد کند و شمشیر بکشد  
صفا بکند که اگر با زهر معنی باشد و منفال و اگر حیوانی دوازده قرطاد در طار حلقه رسیده نماید منفال او در شمار و کعبه براری  
با کین خرمی کند با وجود سلامت حس و صحرادراک قدرش زخمی تا دو منفال است و قوتش تا مسال باقی است جهت حفظ صحیح باشد تا اول  
نماند و کعبه قوت باه نشد و کعبه موم بار از زبان و کعبه خفقان با عرق کاو زبان **مفرج جانینوس** معروضه با نامش یعنی جبار القلب  
خفقان حار و صود اخیره بباغ و سرد و دوار و صرع و تقویه و بالجو لیا و حی و تشکی و قطع خون و نکایت موم نافع است در درجه سیم سرد  
و در اول خشک **صفت** اتمه مفره در شش کعبه صیاسنده و در کلاته روز کل کاو زبان تخم خرفه از هر یک منفال صندل سفید و زرد و سرخ  
پوسته از بار سبیل الطیب از هر یک منفال بهمین سعید در جینی کستر خشک طیار نیز است نارج و تربج از شش مفرض که با از هر یک منفال مجاز  
مردارید از هر یک منفال طلای محلول و نقوه محلول زهر دیا قوت از هر یک منفال با نیز نسبت یکوزن و شرب ربان و شربت  
انارین از هر یک یکوزن **مفرج مالوکی** معادل است و بهترین مفرحات موافق و معول جمع افرد و ششکننده مندی خون و دفع  
جمع اخلاط فاسده و صاف کننده خون و مقوی اجزای و اعصاب رسته و غیره و زیاده کننده فم و حفظ و بر طرف مسکنه اعما و کسات  
و بلاد و قوتش را و دفع راحل می بارد و مقوی اشتها و باه و دفع اسام کرم و خفقان و بالجو لیا و سوس و بر تمام و بیاض **العقل**  
جلیل القدر و چون اصاد کند با قوت و غیره احجار انامیده می شود همچون یا قوت مخلص از و با و طاعون ایشان میدان و طلال نمودن  
او با و عن بغشه همین بسیار از و با و طاعون و حقیر کرم کرم نموده و در جمع مراتب معادل و موافق اکثر از هر یک و در برابر اعتدال است و کعبه  
نخ صرع و خون و ضعف دل و تو خست عیانت مجرب و مسمی و در او مود و حافظ صحت و بهترین مفرحات است **صفت** شانه با در کعبه  
کاو زبان قبول از هر یک منفال بهمین سرخ و سعید از هر یک منفال لا جو در غیر معنول طیار نیز کل مخوم و حقیر دل ان کلی که از در  
می آورند و مشهور است کرده و اثرش را قوی تر از کل مخوم شده نموده زعفران در روغ از زیاده زهرنگسار از هر یک منفال بلبله کالی  
از شش مفرض صندل سفید پوست بدون سید از هر یک منفال مرجان مردارید که با از هر یک منفال در از هیل یک منفال عود هم منفال  
درق طلا و درق نقوه یا قوت سرخ از هر یک منفال و حقیر بدون طلا و نقوه استعمال نموده اود ویرا کوفته و سخته شکر صده و نگاه  
منفال با نیز شربین و شربت ربان و اسب شیرین و کلاته و انار خوش و آتش می ترنج و اگر نیاشد از کعبه و در زهرنگ از هر یک  
در سکه منفال بقوام آورده نشد و قدر شربت از یک منفال تا دو منفال قوتش تا چهار سال باقی است **مفرج مالوکی** از کاشش  
کعبه و جهت لطیف اخلاط و انقاش اوداج و مسط نفس و تقویت بدن نافع کرم و خشک است در دم و قوتش تا مسال باقی است  
و قدرش تا دو منفال عمار الورد و بر ساس **صفت** فاقله صغار و کبار از هر یک منفال زهر زینباده در روغ و منفال خود ناخواه  
نارنگ سلیج اسار و زهر از هر یک منفال سبیل سادج حمار از زبان دار فلفل از هر یک منفال مردارید در سست سفید ناسفته  
یا قوت سرخ درق طلا از هر یک منفال زعفران یک منفال مصطک یک منفال درق زهر زینباده فلفل آسمن هم منفال کعبه را

بط اعظم



بکتاب خبثانیه سه روز پیش از شستن غسل بر بالای اش گذاشته مثل او عرق دار چینی و نمک و در پنجون مستقیم نماید پس از آن گرفته با او بر شستند **مع**  
**سهل الوجود** جهت رفع خفقان و غشه و سقوط قوی و صداع مزمن و امراض حکم و خوش دست های مخفی نافع و درین مضر و سرد و زرد که بسیار است  
و خون راضا و مکنده و کل و ملاوت را از ایل و قوتش تا یک سال باقی است و شربت او یک و نیم است **صفحه** که شستن دره رطل که در واطفای  
این نافع و نقره یا طلا بقدریکه معده آید شده باشد قوتش از پنجمون بسیار است فاقه کبیا رصنل سرخ از هر یک نصف مثقال کوفته در خرقه رسته با سی  
ار بشم خام و یکدانه در آن آید روزی بماند که کوشند تا بخت نماید پس صاف نموده با مثل او شکر و مثل او اسید یا شکر سیاه و سیاه  
و اصناف کندی و تخم زحمان و تخم بادنجور سیاه و سیاه و از آن سر بر باد **مفرح ابریشم** جهت رفع اخلاط سوداوی و بلغم لزج و نفثه  
و مانع از انجره و تقویت کویس و زیادتی سرور و شطاب لذات و بالعوض و کلیل ریاح و غلظت و زیادتی هضم نافع است و گرم است در اول و در سبب  
معتدل و قوتش تا یک سال باقی است و شربتش تا دو مثقال **ص** افیمون اسطوخودوس طیبان کبار سیاه اسارون قوتش از هر یک چهار مثقال  
از بنا در دو پنج هر دو در دست که با هر جان بهمن سرخ و سفید ساج سبیل فاقه کبیا رقره خند از هر یک سه مثقال حریر محرق و دو درم کحل و از لفل  
مشک از هر یک یک درم با غسل کف گرفته شسته و حقیقیکه وزن انجر از این مفرح را بغیر از خند باد و وزن مفرح سهل الوجود سابی شسته با زیادتی  
فازر معدنی و غیره شکر و ورق طلا و نقره و در آن آبی عدل منتهایه نموده است و موی مفرح ابریشم کرده و در رفع اقسام الخو با نفع طبع او است و حریر  
و تخلف نمی کند **مفرح حار** کثیر المنافع جهت امراض بارده و خون و سوکس و تقویر اعصاب رتبه و نفثه سرد با بغایت نافع است در سبب گرم  
در دو درم خشک و قوتش تا دو سال باقی است و شربتش تا یک مثقال **ص** شنه اطفار الطیاره مشک کثیر خشک با السوی قرفه قوتش در جوی سبیل  
از هر یک مثل نصف انجر مصطکی زعفران از هر یک درون ربع انجر با غسل شسته **مفرح بار** جهت اصلاح امراض حاره و نفثه کثرت و تعدیل  
مزاج جگر کرده در دو درم و قوتش تا دو سال باقی است و شربتش تا دو مثقال **ص** خشی شس سفید کثیر خشک کثیر خمره از هر یک یک مثقال طلا  
کحل مخموم کل سرخ لسان الثور از هر یک یک مثقال و نیم و با شیره پلید برورده کبابی با غسل شسته **مفرح زردی بار** از انجر حار جهت اصلاح  
و منع بخار سوداوی و تعدیل مزاج حکم و اعضا رتبه و نزلات حاره بغایت نافع است **ص** اندک بکلر برورده باشد خشی شس سفید کثیر خمره  
کثیر خشک یک مثقال مخموم منهد و از مخموم خیار مخموم که در کل مخموم یا کل داغستان ابریشم مقوض محرق بنهین پوست نارنج کل کادربان  
فازر معدنی طیاره یک مثقال عصا زرشک کثیر کاهو مقنز شسته کل سرخ کثیر منلو فر کموده مثقال زرد و ورق نقره یکدانه  
مشک کافور یکدانه مثقال غیره شکر یک مثقال با مقصره تر کبکین و شکر شسته و شربت سبب و امثال ان چهار صد مثقال شسته و در جوی مفرح  
هر دو درم و کبریا و مرجان یکدانه مثقال و ورق طلا و غیره یکدانه و مثقال اصناف نموده است **باب دوم در اقسام حبوب** و ان ابا حرا  
حکما قدماست و منقاسم مغا صین و مسمله او را تا ماه قوت باقی است و بعد از ان ضعیف میشود و مسمی و مقوی ان که مشتمل ادویه کبار  
و ذوالنی صند تا یک سال و افیمون در آن دو سال و آنچه مشتمل ادویه کبار نباشد بعد از یک ماه ضعیف میشود **حار رنگ** مسهل و سرد  
الانراست جهت کلیل ریاح و تقویت معده و دفع قولنج و در معده که از احتیاس طبع باشد بغایت نافع است و در حریر کبیر و کبیرا  
می کند **صفحه** کلیل ریاح در لفل فلفل نارمشک از هر یک یک مثقال و یکدانه سبب و نافع میشود ده درم شکر طرز



ده درم **حب لا یونہ** جهت استفادہ فی کہ باہر باشد **ص** روزند عصارہ غافقہ نیم کاسنی مکہ مقال غارقیون بمقال مازویون مکہ مقال  
شیش کبیریم و نیم **حب الذہب** و این موسوم حکم الہی از تراکیب سید الفضل حسین بن عبداللہ بنیاحتمت حفظ صحیحہ و مقیدہ اخلاط کثرتہ از  
سرویدن و تفتیح مہرہ و عالجہ نفس و در دہلو و شیبہ و یا و تندی باصرہ و مضم طعام و ادرا و رفع بخار با و با حکمہ او و مفعی است از جمع ادویہ  
ترش ناد و مقال صبریت درم طلحہ کابلی دہ درم کل سرح خدرم سقونیاز عرفان مصطلکی کثیر از ہر یک ششہ درم غیر ورق طلا از ہر یک صہار  
رجان یا قوس سرح مروارید ہر یک شہ قراط و مولف تذکرہ حمت بلعین و اصحاب ریح خود کسبل الطیب اسارون از ہر یک ہمار درم زیادہ  
بہر مفاصل و عرق النساء و مثل انہا عارقیون شقی تریہ از زوت عاقر قرقا سورجان از ہر یک شہ درم و جہد صفراوین با اصل ششہ ہللا زوت  
منہج از ہر یک خدرم و جہد بخار مزاجیون و کثیر از ہر یک خدرم و جہد ضعف جگر طباغیریل مزاجیون و کثیر و جہد سودا با اصل ششہ لا جورد  
یا حرازی نیم درم کردہ ادویہ کوفہ با کلات عرق سہو کرس در از باج حب سہ زوتش تا دو سال باقی است **حب الایارج** منسوب بان سہو  
نوع است جہت امراض ذیاعی خصوصاً بلغمی و تفتیح ذیاعی باصرہ ہمزاد **ص** ایارج منہج شش مقال طلحہ از دین مقال تریہ ہر مقال  
انیون ملح ہندی از ہر یک دو درم و نیم عارقیون دو درم تخم حنظل یک درم و دو صفراوین سقونیاز عارقیون تخم حنظل از ہر یک شہ درم  
باقی است و ترش تا کبیریم **حب اصطمخیقون** بمعنی منقی اخلاط بارہ است جہت مقیدہ اخلاط و حفظ صحت و رفع وسوسہ امراض سوداویہ  
و شقان و ضعف مہرہ و کردہ نافع صبر پارزہ درم سفاج افیمون از ہر یک شش مقال سقونیاز عارقیون تخم حنظل از ہر یک شہ درم  
سلیخ زعفران حب لیان ملح ہندی اسارون و ج عصارہ سنبل عود مصطلک پنج اذخر زراوند ہر جہ در صحنی از ہر یک یک مقال  
و بعضی وقت ایارج اضافہ کنند و در بعضی تخم بلغم و تریہ زیادہ کردہ اند **حب النقط** منسوب بحالہ نویس و ادویہ الفعول است ذیاعی ہر جہ  
بارہ مثل فالج و لقوہ و بادار نفس و قولنج و امراض مہرہ و عرق النساء و مفاصل و قوتش تا دو سال باقی است و ترش ناد و مقال حرازی  
نقل کردہ کہ مضر فکر است و مصلح اوزرہ در سخی نقل کردہ کہ تفتیح ہا بر می کند و مولف تذکرہ بر این است کہ این اصح است از اول مصلح او  
کہ او ادا العناست **ص** صبر زردہ درم طلحہ اصغر تخم حنظل افیمون صمغ سدرا کراقت نشود و جینان اشق جاویشہ مقل لزوق  
سکینج تخم حنظل خندبہ ستر از زوت از ہر یک شہ درم و در بعضی ششہ تریہ عود اصل السوس از ہر یک شہ درم اضافہ کردہ اند اگر  
افراط بلغم نباشد نباید کرد و همچنین اگر سودا زیادہ نباشد افیمون داخل نمایند و اگر صحت و صبا عار اضافہ کنند در صورتی کہ مریض  
نباشد جابر است ادویہ با با لفظ سفید سبازند و اگر شیطرح و قاقہ و بوزیران و سورجان و ایارج از ہر یک یک درم داخل نمایند  
جہد اوجاع بارہ خصوصاً نفس نفیس عظیم خواهد بود **حب السعال** از صحت تذکرہ است جہد دانستہ کہ در دہان کند از ہر یک یک کلو  
تخم خرفہ یک حیارین تخم خشکاش از ہر یک یک کلو و نشاستہ صمغ عربی کثیر است سوس زعفران تخم خرفہ بادام شیر بادام تخم خشک  
صنوبر انیسون بزرگتان ہر یک یک کلو و جہد سبازند و اگر در شش وسوسہ قوی باشد باید کہ اضافہ کنند تریہ ہر جہ و جہد خرفہ  
زرداد و خرفہ و نم بر او شان دو خرفہ و اگر باو متی باشد پس کل از مینی و کل مخموم از ہر یک شہ خرفہ را با مثل وزن ادویہ شکر  
طلحہ نیم مروارید قوطا و رجحان و روغن نغشہ حب سبازند و اگر عصارہ کریم معجون سازند در بلین طبع و صاف کردن او از



وصیه

بلع خواب بود **جسی** که نافع است جهت امراضی که موی بزید مثل خدام و در انقلد و در الفیل و در الحید و افرج فضول غلیظ و توش ناد و خیال  
 باقی است گرم است در دم و خشک در اول و ثمرت او تا نیک میقال است **باب** گرم و مضر جگر و مصلحتش انسون و مضر کرده و مصلحت او کتیرا  
**ص** ترید و دوازه متقال افتمون چهار متقال سفیاج از روت از هر یک است متقال عصاره ششین ملح بندی شخم حنظل سقونیا از هر یک یک در دم  
 حبه نمانند **حب البدریان الطوال** بزنگ مفسر بلبله اصفه از هر یک یک شخم متقال نیم ترید امیض متقال فانیه مثل ادویه ششین شش درم **باب**  
**حب قویا** جهت تقویه باغ و امراض نازده آن بیخایت مجرب است و قویا بلبلت یونانی معنی حاق و وسط است و چون این حبه جذب مواد  
 از اینجا می کند لهذا مسی این اسم شده **ص** طبر ششین مصطکی غار بقون از هر یک یک کچو شخم حنظل سقونیا از هر یک یک شخم **حب قویا** ششین  
 ابویاج ایاره ففوازه درم شخم حنظل سقونیا یک درم نیم درم بلبله زرد اسطوخودوس ترید سفید مکه بخدرم حبه نمانند متقال و نیم متقال نمانند  
**حب منقن** جهت فایده در غش و امراض بلغمی بیخایت نافع است **ص** ایارج فقوازه درم شخم حنظل قنطاریون وفق عصاره قنطاریون و الحار فرفیون  
 حبه سید تر فلفل حلتیت سکنج جاوشیر شیطون خود از هر یک یک متقال صمغ رادار سداب صکرده حبه سداب از دو درم متقال  
 و نیم ششین است **حب افتمون** جهت اخراج سودا کسی را که قادر بر شرب مطبوخ نباشد **ص** افتمون دو متقال سفیاج غار بقون از هر یک یک  
 متقال فرفیون اسون بلغمندی از هر یک یک متقال اسطوخودوس هفت متقال ایارج ده متقال ششین دو متقال **حب الشیار** این حبه بسیار  
 از آن جهت نامند که وقت استعمالش ششین است جهت تقویه سردی که متولد از بلغم باشد **ص** ترید افتمون غار بقون اسطوخودوس  
 بلبله کابلی از هر یک یک خرد و فقوازه خرد و نیم خود بندی نیم خرد و شربت از یک متقال یاد درم **نوع دیگر** جهت تقویه باغ و فلفل از سودای  
 از صفر باشد **ص** ترید افتمون سنا دلی شاه تره از هر یک یک کچو و بلبله زرد کچو و دولت صبر و جزو لا جورد دولت خرد و کل سرخ  
 مصطکی یک خرد و دولت باب سبب شیرین چهارم تا چهار درم **نوع دیگر** جهت تقویه دل و باغ از سودای که در اس  
 بهم رسیده باشد **ص** بلبله کابلی افتمون از هر یک یک کچو و فقوازه کچو و نیم اسطوخودوس دولت خرد و شخم حنظل یک خرد و فرفیون اسطوخودوس  
 مصطکی خود و سفیاج از هر یک یک نیم خرد و حرامنی مغسول نکت خرد و باب سبب شیرین چهارم تا ششین از بلبله کابلی **باب**  
 جهت سردی مجرب است **باب** الحسل و امثال آن نوشته منقول از تذکره **ص** پوست کبریا خرد و فرفیون صبر زرد در جان سوخته مکه دو  
 شخم کرفس غار بقون ملح بندی مکه کچو و باعری بهار حبه سداب ششین یک متقال **حب منقل** از حبه بادله هر دو حبه صحت صاحب  
 که از اعقال طبیعت از آن رسیده است **ص** امله مفسر پوست بلبله زرد و سیاه کابلی پوست بلبله کچو کندنا از هر یک یک شخم خرد  
 از رزق چهار خرد و فلفل نیم کورده در آن کندنای ناشسته بختسانند و در دیگر در آن کون کونید که لطیف مهم شود ادویه ششین و جسی  
 بمقدار خودی با زرد هر دو در خلاصه نه عدد تا با نوزده عدد فرو برید و از خردای سوداوی احتیاط نمانند **حب الفیاج** از انقیاط  
 مردم جهت کسی که در جان رسیده است فایده هم رسیده باشد و قادر بر یکم خورد و زبانش را نقل بهم رسیده مجرب است ترید سفید ششین متقال  
 سورجان و انیل مکه ششین ایارج فقوازه چهار متقال شخم حنظل دو متقال شیطون بوزیران عاقه و حاد و فلفل مکه ششین متقال شخم  
 جاوشیر مقل مکه چادانک فرفیون حبه سید تر مکه نیم ل ادویه کوفه و خنجر کچو و صمغ رادار کندنا حاصل کرده با دو نیمه ششین و سیاه زرد



نرخش منقار باب کرم **حب الافاویه کثره الصبر** جهت صود و صفر اولیغ منو لدر معده و غشی که از او عارض شود **ص** و اجنبی قصه زهریره  
طلسان قفل از حله خیزه از هر یک که او قیه بکوبد نته و در و طل ایلان در و کینه نیر تا نصف باقی ماند بعد از آن صبر سقوطی را یک رطل  
بکند با این نشوند و صاف کنند و در تریاسته مرتبه بشویند باقی نماند مگر فغلی از صبر که احتیاج با و نباشد پس در افان خشک کرده هر یک از عنوان  
و مصطک و مصاف بکوفد در و کینه مثل خود جهما ساخته بعد از آن باب خمر کرده باشند قدر شربت سه مقال باب کرم **حب شیطان** جهت درد  
مخاض و عصب و فالج و لقوه و احتیاط کثرت برده در صبریت مقال ز کینل جدول امض از هر یک در دم در طفل طفل خار و حار از هر یک یک درم  
بهر یک بندی مع بندی و ج از هر یک در دم فاند جهما در دم باب کرم جهما سازد شربت در دم و نیم تا در دم باب کرم **حب الربیع** بلیغ کابلی  
افسون از هر یک در دم عصاره غاف عصاره شنبین از هر یک در دم صبر یک درم بانی که رازیانه در و خشک شده باشند صاف کرده جهما سازد  
قدر شربت در دم تا در دم **حب الحلیت للربیع** بلیغ صفر عصاره غاف یک درم در دم حرف یک درم حلیت یک درم با حبه با سازد شربت یک درم کرم  
**حب الشعا** جهت اسهال صفر مخلوط بلغم و زرداب **ص** صبریت و دو درم افیون دوازده درم سقونیا در دم سنبل سلجیه تریب مصطکی یک درم  
زعفران در دم غاریون شش درم حما یک درم با حبه ساخته شربت در دم باب کرم **حب سکیج** از جالنیوس جهت امراض بارده استسقا  
و قیخ و لقوه و فالج **ص** بلیغ کینه ایلغ یک درم با زده مقال مقل چهار مقال ز کینل در حسی یک درم مختلف قفل در طفل اسارون یک درم مقال کرم کوشک  
در نیم یک درم مقال شیطان یک درم مصطکی شازده غاریون ده شکر طردی مقال صبر سقوطی چارده مقال غاریون و  
مقل را کوفد و خیزه و ما کنند با رو یا کشیده بکوبند و باقی او در ابا و مخلوط سازند و مثل قفل جهما ساخته شربت یک درم و نیم با یک درم و در حبه  
نازل و قیل با استعمال بعد از آن کمر و زهر بر نمانند **حب قیصر** که در نیم تیر کونید از معالجات اطی جهت معده از رطوبات و تقوی  
و جز تا اولیغ بعد از طعام روز یک مرتبه رطوبات از جراخ منباید و معده را ضعیف می کند تا خواه زیره کویا انیسون بلیغ اسود بلغم  
یک درم مصطکی در دم صبر سقوطی مثل بجم را بار و رت ارج خمسه نموده جهما سازد هر حبی یک درم تا دو دانگ **حب الیدیان الطوان**  
**حب القرع** کینل در و قفل امض برنج کابلی مقشر قینل بلغم هندی یک درم جزو ترمس شش شخ ده تریب بارده مرصاف هفت جزو شربش  
خیزد در بار اسن **حب مالنجولیا حبر** فیه افیون یک درم شربت چهار کج لاجورد غیر معنون غاریون یک درم و درم سقونیا یک درم قفل کبری  
سبب عدوبات شربین حبه کرده شربش هر هفته یک مقال **حب للعون السنه** جهت کرم نموده و بسیار موثر یافته و رازی کویا که در معالجات  
می کند و خیزد نغز از آن که یکسال این از او شسته اند و مکن نموده است از اجزای بجای گردیدن باین معالجه نموده ام هیچ شربش با اطلاق  
مصرفاید و مجموع یک شربت صبر سقوطی بلیغ صفر سوخا از هر یک یک درم جهما سازد **حب مهمل** جهت وضع صفر اسباب مع  
مقال نهادی که عصاره غاف عصاره شنبین مصطکی بلیغ زرد کل سرخ مساوی یک درم و صبر سقونیا یک درم جزو شربش یک مقال و نیم تا دو  
مقال با مطبوخ شایسته و بلیغ زرد **حب لاجورد** جهت اسهال صفرای غلیظ و سودا و بلغم از خمرجات صفر است لاجورد محمول سه مقال  
مصطکی کل سرخ بوسه بلیغ زرد بوسه بلیغ کابلی غاریون سید تریب کجک صبر زرد و خود فاری سواد کل کل معنی افیون از هر یک درم مقال  
سفره شربش مقال شکر خود بوسه یک مقال کینه نیم مقال با سبب حبه ساخته شربت از دو درم تا سه درم **حب اسهال**







بقدر دو سه بار هر روز غری سوزانند **حب الطیب الکلبیت و زینب النجر** جزو اقاقله فوفل کافور و فلفل دار حنی خولجان از هر یک یک گرم  
دو دانگ مشک را علیحدگیه ساینده و با کلاتر با ساختن در دهان نکند هر از بند و اگر اراده کنند که معده از فضول عفن پاک شود مخلوط سازند با کلاتر  
ایچ فو اسماوی هم در کافور وزن نیم شمشاق قطعا سازند قدر شربت مکشاق **حب زینب** ممشو و کتیا که جبهه رفع مرعت انزال حر است  
مغشاق از خطه حرم حکم محمد باقر زینب بخیزم با سرکه تند در آن ساینده تا آنکه مغل شود و مخلوط سازند با او تمشاق بلغمندی و ظرف انبی را  
بسرکه بر کرده زینب را در آن بچشانند و از آنکه مستحق مغشاق اندک اندک در درختچه نهان سبب ساند تا ملایم شود پس از گریاس مطهر کرده  
بشدند و آنچه در کباب سینه باشد بر سر میزند تا جو را از او زایل شود و مجموع را یک حب استخرد و در مطهر سوراخی با سدر ریمان سینه  
از سوراخ او گذرانیده با سدر انداخته نکشاند روزنامه شود پس روغن با بونه انداخته با نش زرمی طبع دهند و در وقت حاجت در دهان نکند  
که ریمان او بیرون باشد و بلغم شود و وقتی که اراده انزال داشته باشد از زمین بیرون آید **حب دکر** که اسماکی نفوت تمام کند و  
قوی الشفاط و مسدود شقی و حفره او را بوزیر میساخته و جزی است زید صد دانگ شوکران مغشاق زینب مغشاق کوفه زینب را با  
مخلوط نموده در صد و بیجاه مغشاق انکوشاند تا آنکه از اجامه جذب کند و در وقت حاجت بقدر سه مغشاق نمایند و اگر کیفیت او را قوی  
تر خواهند بیک شترازی که ورق انجیل است بچشانند **حب بل افون** جهت درم فرمن و ضعف معده و طریاف و قاطع عادت افون است  
تا قوه سیاه ال زنجبیل ال رو بوز جیبی سول جیبی بقدر بخودی بسیار زود از یکی تا عدد بقدر مزاج هر کسی میتواند خورد **حب عنبر** عطر عطر  
جهت طریاف است بعد از شش ساعت نفو طی آرد تا دوازده ساعت و چون با سر در خورد انشود نفو طریاف میشود و چون در دهان نگاه  
دارند در عرض نکشاند روزی شود و دهان بسیار معطر میسازد و بسیار خوش مزه است و جمیع کثیر از اطباء جزو اسماکی خاقان جلد سینه  
صاحب قانی حکایت از حب بل ترش میزنند هر که فی اعلی نبوده بعضی زود است و بعضی با نکر و قتی نرم می شود و بعضی هم زود است  
و بعضی سخت طبع می شود و فی الواقع بعد بل است نیز ما شتر اعرابی است غزیر اشبه حصیه التعلک خولجان مکده دل مشاکی  
فلفل مکده مکشاق بقدر مغزندی بسیار در روزی که عدد تناول نمایند و از عقاب ان شتر را با شتر تازه بپوشند با آره نیز کرات  
خود خمیده بپوشند و ازین حب تا نیم مغشاق میتوان خورد و در طریاف مزاج زیاد می تواند خورد **حب حبیب** بوی اسید دومی در یکی و قاطع خون  
و جزی است و مغشاق از کامل الصناعت بلیله سیاه الملبه مکده چهار تخم مورد جفت البلو طریاف است طنار مقل حبیب الملبه بد بر مکده تخم کند  
سه مصطلک جزو اسنبل الطیب فلفل مکده کبلیجات و تخم کند نارارو عن زیتون بچشانند و مقل باب برک سر حل کنند  
و او بدین روشند و حسانند و در مغشاق را باب گرم بپوشند **حب سعال** جهت ضیق النفس و سرزد امی سخت و نلین سینه و نصفه صو  
حرب و جی با دام شترین تخم گمان بریان کرده کتر احصی بر کبار صمغ انیسون اصل السوس ر السوس فانیه شکر با سوبه بالانگی  
عسل و از زبان بپوشند و حب استخرد در زیر زبان نگاه دارند **باب سیوم در اقرص** اجسام قرص مثل اجسام حبیب و حدود  
سفوف و معاصر از مخرج او اندر و ما حسن مسم است آنچه مشکل است بر او بر کبار و ذوالخا صیت و افون دارد و قش با حمال باقی  
و بسیار و غیره اجسام ان در بقا قوت مثل حب انچه حفظ قوت او در قرص زیاده بر سفوف است **قرص افی** در اول گرم



و خشک و ملطف و مسموم و مقوی حرارت غریزی و باوزن مسموم و جهت بقا اجزاء در دفع و تکمیل خلط محرق بطریق دفع نظایر جلد نافع و قوتش تا چهار سال باقی  
و بعد از شش ماه استعمال نماید **ص** بعد از تجویز کحل افنی ماده را صید نموده بلافاصله با مضمون معده سرش را با دانه اش سبزه بر روی آن خسته گذاشته تقدیر جماع  
الکنت از سر و چهار انگشت از دنبال سکه ضرب قطع نماید و احتیاطاً پوستش را بیرون کرده با شستویند و با آن کی بشت و نمک در دانه سنگین یا  
سفالین بچوشانند تا خسته و مهربان شود پس سخوان او را دور کرده گوشت او را با ربع آن نان نمیده خشک کرده و ن سکه با مرق آن که بچوش  
تا یکسان شود و در وقت تقدیر یک مفعال با زرد و در روی پرورن خشک کرده در شسته ضبط نماید و در وقت ساختن دست و در وقت طبعان چرک  
و اگر نباشد بر وزن کهنه و باید که افنی قوی الحریکه باشد و در وقت ساختن چهار دندان داشته باشد که علامت مادی است و شقی  
ابلق و رخ بکار افنی **ابرقص اسفیل** که از اجزاء تریاق فاروق است جمع م در بود و غرضش جبر کس نافع و جهت استغفابی عدل است  
مشوی در خمیر کوبیده بوزن آن آرد که سینه با شراب معجون ساخته با در وقت کل دست چرم نموده قرص سازند و بدل شراب است متوازن بود و  
اندر و ما خس حکم اسفیل او وزن دارد که سینه را بکوزن کرده **قرص اندرون** که از اجزاء تریاق فاروق است جهت کربن بوماد و در وقت کشف  
سم و تقویه اعصاب و ضعف حکم استغفای و بفتح سده نافع است و نسخ او مختلف و مهم ترین نسخه از جنین مری است که صاحب کمال الضمان  
ترجمه داده **ص** در استغفان قصه الزیره اسارون و عود و بلسان سلیمه مصطکی فوازه که شش مفعال فطاح از خرغوان از هر یک  
مفعال در جوی حماما از هر یک است و چهار مفعال انجوان است مفعال سبل الطیب از ده مفعال با شرا بنامه محصل با چهار مفعال  
**قرص اندرون الملک** که مولف آن با شاه آن عصر تألیف کرده و خود عظم تریاق غریزه و بعضی معاصین کبار است مقوی معده و دماغ و جگر  
و با قوت تریاق و جهت علل بارده و عصاره یک مفعله با بون مزه و سعه سماق پیدانه مرصاف اسارون انیسون شده قصه الزیره عود و بلسان  
با شرا محوری یا مثلت با نند زرد قرص سازند **قرص لک** که از اجزاء مرصاف کبار است فیلیوش که گویند باشد که جزو لک محمول بود  
خرد با شرا محوری یا مثلت قرص سازند **قرص از مجموع** که از اجزاء مرصاف است که سواط کوبیده ملطف و منفح جهت استغفاد امر حکم  
و سر ز معده نافع و ضاد او محمل او رام بارده و جهت درد مغزی و زلاله قیوم بسیار مفعله **ص** حماما در استغفان صسطایخ قصه الزیره  
فلفل سفید قرص نقل نخجوا از هر یک مفعال در جوی مصطکی خرغوان مرصاف از هر یک شش مفعال فواکه مفعال سبل الطیب  
هندی هر یک مفعله مفعال با شرا انشال آن از یک کورات قرص سازند **قرص افر قوما** یعنی قرص خرغوان از جمله اجزاء او و الخطاط طیب است  
و در خواص مانند او در معده و بعضی پرور بان اسمی مانند خرغوان در جوی نخ سوسن اسما نخجوی سوادچ هندی از هر یک مفعال کل سرخ  
حماما صسطایخ هر یک مفعال مرصاف حماما مفعال با شرا و مانند آن بدستوری که گذشت قرص سازند **قرص قوفون** از اجزاء مرصاف و بطوس است  
منفح و ملطف و محمل و معنی احتیاطاً جهت امراض بارده عصاره سیه نافع و با قوت تریاق سیه موزیدانه چهار مفعال علك الرطبه حماما  
مفعال مرصاف از هر یک مفعال در جوی مقل ازرق اطفا الرطبه سنبل رومی سلیمه لکمل الملک سعد ح العار هر یک  
مفعال قصه الزیره نه مفعال زعفران یک مفعال قهر الیهود و دو مفعال و نیم صنمخ را در شراب و انشال آن خلیانه قرص سازند  
و بعضی از قدما با سه وزن غسل معجون کرده اند **قرص طاشیر بلین** جهت پهای صفراوی و دموی و رفع سنگین سنگین علل آن چون











از قانون تجربت چه سوره جگر و سوز که از حرارت باشد و جهت های کینه و امراض حاره معده بی عدلی است زشتک سید انور السوس کلسترخ  
نخ بخار نخند دانه نخ کنوت خم کاسنی مکرمه مغال مصطک صبا الطیب عصاره عافت مکد دول فوه الصبح ریونیز عرفان مکد مکد ل  
رکین نشل تر کین بانا حله که قرص سازند و اگر ریونیز دانه باشد اوقی خواهد بود **قرص کالنج** جهت حرق بول تخم خیار کالنج  
بنویسند و در سوس کتر اکل امی صمغ دم الاخوین کند مکده تخم کرفس دو اضون مکد مکد قرص کنند و مکد مکد تا مکد مغال در زیاد  
ان قدر شربت با شراغشته و قوش با دمه مال باقی است **قرص للنفواق** کنیز رخ اسن بانس متسه فودج ذوق السواد مکد دوزر النمام  
رم ناخواه مکد مکد در تخم شربش مکد مغال بطنج زره **قرص باسطین** طباشیر تخم کاهو تخم خرفه مکده درم کشته نخدر مکد کل سرخ  
جلد رید درم کل امی بخدر مکد کافور مکد مکد با ناز ترش بنوشند قدر شربت دو مغال **قرص م** لادرا الحیض مرصاف شربت سوس  
سج ذوق سدا نودج مشکطرا مشع فوه حلیت سکنج جاوشه قسط سنبل مکد درم با سبب اب قرص سازند قدر شربت مکد مغال  
**قرص الورد** البسهل مصفوا مطفی اللبت کل سرخ ده نخ خیار ده تخم کده رسوس دو معوقا مکد مکد کافور بعد مکد باب خرفه قرص  
سازند شربش مکد مغال با مکد مغال شکر **قرص ورد** نوع مکد مکد در معده درم آن کل سرخ شربش درم سنبل مکد درم رسوس حار  
درم اکلیل الملک ما نوبج اذ مکد مکد درم مصطکی دو درم کهر با مکد مکد شربش مکد مغال بطنج انسون جهت در معده و با عیب القلب  
جهت در معده **قرص خخاش** جهت روح سینه و شش و تریاره و در سینه در کام کل سرخ صمغ مکد چار کتر رسوس مکد در خخاش  
ابن اسود مکد مکد طباشیر رخ زعفران دو دانگ نقره مکد مغال قرص سازند و با شربت خخاش بنوشند **قرص مرادید** از روم  
حکیم محمد باقر جهت مجا و عطش و قائم مقام قرص کافور است مرادید طباشیر مکد و صندل سفید رخ خم کاسنی نلیوف کتر خشک کل  
سج خم خاص خم خرفه خم کدو تخم هند دانه مکد مکد شاسته کتر انور البیج مکد و خخاش سفید چار زره قطونا را دراخته سنده فی الکر  
صاف کنند با او قرص سازند این قرص بالو طبعی است که شفا باشد از قرص کافور **قرص کافور** از رازی جهت عمل جگر و کف است  
کافور اوقی است جهت عمل جگر و مجا و معمول حقه است طباشیر ده درم کل سرخ تخم کاهو تخم کدو تخم کاسنی خم خرفه صندل سفید مکد  
بجدرم کاهو بسیار زرقطونا قرص سازند و باز فرموده که اگر زرنیج داخل نماید جهت تبرید جگر و تطفیه حرارت عجب خواهد بود  
**قرص سلطان** جهت بولین طین مخنوم طین امینی طین بومی شاسته کل سرخ مکد ۶ م سرطان محرق ۱۰ م کتر شادج معقول طباشیر  
مکده م در کتر شادج نباشد که ای کول کنند با شاخ کادوکوی سوخته که تخم کتر نموده و بسیار حریص است حشاش سفید و سیاه مکد  
که لاجر عرفان مکد مکد مرصاف نموده رسوس سه درم با لسان الحمل قرص سازند بقدر درم و با شربت انار شربین با شاسته  
**قرص کل کبر** جهت تبهای بلعج سوداوی و تبهای مر که در غیر مکد کل سرخ ۱۰ عصاره عافت عصاره ۱۰ سنین مکد مصطکی ۲ و تخم  
سنبل اسارون عود اذ مکد مکد مکد شربت درم بمباد البزور و تر کین **قرص کبر با** از کینه در کینه جیس حوس از هر موضعی که باشد حریص  
و آنچه سبخی در کینه است با اضافه مرادید حشاش سفید و سیاه کل مخنوم کل قریبی موافق کامل است کبر با تخم خرفه سبب مکد مکد  
شاخ کادوکوی سوخته بویس تخم مرغ سوخته کل امی مکد مکد صمغ بوداده کتر کشته حلیفوزه مکد سج ذوق جلدنا مکد مکد سر البیج  
۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱







کسب قرض سازند **قرص قاضی** از مالیف جگر همسپال دوی و صفوادی و قطع خون از موضع و سرور طوبی و سحر و بوسه نجابت مجرب است طباشیر  
نشانده صمغ عربی کل سنج شاخ کاکوی سوخته از هر یک یک درم تخم مورد انجیر کل از می خرنوبه نظر اردکن را از تخم حمض هر یک سه درم  
الافون دو درم کثیر از عفون افون هر یک یک درم باب بارنگ قرص سازند و یک مقال در هر صی بادویه موافق آن مرض نیند **قرص طحال**  
از مالیف دوی حبه زرد در دوسر که با نیشید مجرب است کل سنج ۶ زرننگ سه تخم حارین کرم خرفه مکده از لوند طباشیر یک معقول عصاره  
عصاره عافت عصاره فستق زعفران شمره الطفا اریسا سنبیل الطیب مکده اکا فور نیم ل با سنجین در کاسنی یا از سب معصور یا از شیره  
فوق **قرص کوب** واضع از پوست او و دعوت کولید صل می کرده و پوسته بلغمس اس ان کولید می بوده در آن زبان معرو  
و طبق کولید که بعد از این قرص می اسم کولید است و سبب دیگر درین نیمی این کر طلق را کولید الاض می نامند و او در عظم اسن قرص  
است و معدل الحرارة و یابست در اول جهت ضعف معده و دماغ و حکو و سبب و فضول غلظت و صداع و فواق و زرف الدم از هر موضعی که باشد  
و در در کوش و قرض معا و متان و سرور و قروح و زخم و سوزش و در در رحم و سوزش و در وید و ملذوعه و قوش تا چهار ل باقی است و شتر نش با دو مقال  
و معقول از هر که است و آنچه از سرخی افزان نوشته شده است موافق کامل شفا داد الاسقام است دو قوشیا لوس کرم قرص اسفون  
برالنج مویس که مکده منت مقال حیدر به شتر خنک سنبیل پوست سنج لقا ح کل محتوم مرصاف سلیمه طلق محلوب مکده سنج ل و در بعضی  
خنکاش شش مقال و در بعضی نیکه مصطک طباشیر قسطار عفون حلتب مکده ل و در بعضی نیکه حبه قطع نماید در دنت کا خورام و بعضی افون  
یک درم قطع خون و در وقت بول اضا فر کرده اند **قرص کلسار** معقول از هر که جهت های حاره در سها ل فر من و نفت الدم از هر موضعی که باشد  
مجرب است و کونید در کفیف قروح و باقی نارفا رسیده معروفت است کج فرملی نفع خنکی می کند شتر از یادتی باز و پوست انا کل سنج  
انفا باز و مکده اسفون کل محتوم سلیمه صمغ مکده کثیر افون مکده یک باب کرم استعمال نمایند قدر شتر است از نیم ل تا دو ل **قرص دانه**  
**سیوطان** جهت زخم و قرص اسفون معروفت و قروح امعا و زرف الدم و اسفون موی و صفا و مضم نافع و اثرش در حال ظاهر میگرد  
کرم قرص ۸ نانخواه ۸ از زیاده هم افسون ۴ سنبیل الطیب ۳ مر ۳ سلیمه ۲ افون ۲ با شتر از یک کانی یا قایم مقال قرص سازند  
شتر می با نیم مقال **قرص ربون** مسنون است سنج قلیل المقدار کثیر المنافع مجرب است برقان و در دوسر و در سینه و معده و جگر و سوزش و در  
دنه های زخمه و غیر السول و سور العضم و سوزش در اکثر منافع مثل منافع قرص کولید است و از سر اکتومه و قوش تا چهار ل باقی است  
زیند ۸ رو ناس لک معقول مکده ۴ کرم قرص اسفون عصاره عافت عصاره فستق زعفران شمره الطفا اریسا سنبیل الطیب مکده ۳ ل و اگر مرضی از هر که کثیر باشد  
قسط مصطک زیند مکده ۴ اضا و کثیره و اگر کثیرا عا ل باشد عوض قسطا مکده کالی و اگر با الصاعه خار باشد کثیره ۴ ل بجای زیند و اگر با  
باشد و طبع قرص اصل السوس کل سنج کل سنج شیره مکده ۳ و اگر با عطش باشد بدل اصل السوس کرم خرفه مکده قدر شتر است یک مقال **قرص**  
**طباشیر** سنج و اسفون موی نجابت نافع است معقول از اطلاق کل سنج کرم حمض بوده هر یک دره و صمغ عربی کثیر است  
بوداده هر یک سنج خروما ثاب زرقطو با قرص سازند **قرص ربون** جهت سوزش و حکو و اسفون سردی دوی نجابت از زوده ربون صبی  
عصاره زرننگ کاسنی با سوره یا با رنگ و قرص سازند و باب بارنگ نوشته اند **قرص اندرون** تا لقیه ماست معقول از



کامل الصفا و تذکره عجم الفحل است بجهت بقای نارفارسی تشکر و قروح فرزند و اهل روم راحت بسیارند و اهل فنک اردو کندی منتهی  
زین منتهی افیون و غیره و مشک از هر یک نیم منقال اضافی نمایند و در استعمال او شرط است شقیه بدین درک ز شهاب و تناول کند و خوش  
تا دو سال باقی است و بعد از چهار روز استعمال نماید و در استعمال او در دست در زیاد نماید و از آنجا که در استعمال کند و غرض منتهی منقال  
شبی میانی مضاف کند چنانکه منقال قطعیس یک منقال با کلمات قرص بسیارند **قرص ندی** و صفادات مذکور است **قرص** از جمله صفادات است  
و مذکور خواهد شد **باب چهارم در سفوفات** و آن اقدام تر است و بعد از آن مخون ترکیب یافته و دستور بدوس گوید و شرح او بعد  
شکر در مغلوب است نه نقیاط طب مشهور در استعمال او را با ضعف معده و شدت منکاج از نشانه اند که لکه لطف و برنج  
باشد و قوتش زود و ضعف میگرد **سفوف اوسط** و سفوف اوسط طب مشهور است که زاننده معده را قوت دهد و گوهر را سرخ دارد و در اس  
و فراموشی را برسد و جهت طعام و بوی دهن خوش کردن نافع است و در قروح دل نظر ندارد و جهت قروح و قطع عرق فاسد و بوی بدن  
نافع و این سفوف را اوسط جهت است که زرقه داده باشد اسفوف اسکندریه نیز گویند و قوتش تا دو سال باقی است و شکرش تا دو منقال  
**ص** قوه ساج نارفکر آن معرب از کبیرت ندی است و آن دای ردی و صمی از بوفارقیون است عود و پیل اسارون مصطکی بلبله کالی  
فر خشک و مشک زهره کرمانی در صمی است فلفل در فلفل زنجبیل زعفران ناراد اگر چه جوز با کافور قافله ملکه خرد و مشک و غیره مکده خرد  
شکر شش حندان پیش از طعام و بعد از طعام از یک منقال تا سه منقال تناول نمایند **سفوف** جهت اسهال از حجات ابوی از طعام  
و غیره اطفال را نافع است حرمان ده خرد و بوده بسیار صلا میزده طب مشهور سفید و خرد و صمغ کتر مصطکی تخم مورد کل سرخ کل ارمنی  
مکده کبیر و سفوف کنند و با اطفال نیم منقال صباح و نیم منقال شام یا شربت یا شربت بسیارش بدین **سفوف بلوط** منقول از قصوری  
جهت نقطه البول و سلس البول محرم است بلوط مفسر بوده و در کبیر سه شکر خشک ام کل ارمنی ام صمغ عربی ادرم سفوف سفید  
شربت مقدر در صبح و دو درم و اگر با نقطه البول و سلس البول شکلی مشدید باشد که مرض هر چه باشد تا زود دفع شود باید که بار  
و زرقه تا نیز باشد و غذا با آب غوره و سماق و مثل آن ترتیب دهند **سفوف دگر** جهت سلس البول محرم است از آنکه در صمغ بلوط  
که خشک را سن عرق سوس مکده تسان بنور تخم خرد مکده هم اینیون یک سنبل الطیب خار طب مشهور مصطکی از زرقه  
شکر مثل همه وقت خواب استعمال نمایند بقدر منقال **سفوف دگر** جهت اسهال حراری فرزند و بوسه چاره لغات محرم است از آنکه در صمغ  
کل ارمنی ندارد آن بوده و در آنکه کور که در کور که سرون آورده باشند و بوداده هر یک نیم منقال سه لادن پیدا که کل سرخ صمغ عربی بوداده  
منقال طب مشهور مخلوط باد غنسان هر یک دو منقال مصطکی خود قاری هر یک منقال قدر شربت هر منقال بار بوسه **سفوف دگر**  
جهت اسهال بوسه محرم است بواج خطای نیم ل نیلوفر **سفوف الطین** جهت اسهال صفراوی از زرقه تا تخم خرد و کرباج نشانه  
صمغ عربی کل ارمنی مکده خردی صمغ عربی کل ارمنی نشانه مکده نیم خرد نشانه را نکوبد با صمغ و در برابر آنش برمی کشند و بوداده  
مخلوط کنند و در وقت استعمال بر دو کل جرب نموده با شربت یا آب آیس بنوشند **سفوف حران** جهت اسهال که از ضعف معده و امعا  
باشد و تقویت معده و امعای کنند ناروان بوده و حب الاس بلوط هاق کون در صمغ خرد یا سینه بوداده که در وقت ارد سفید







و تنقیه او از رطوبات فاسده و زیادتی حرارت غریزی و زایل کردن لسان نافع است کنگر سفوف درم دارچینی ده درم مصطکی چار درم دار فلفل عربی لسان  
لسان الثور بادرنجبویه هر یک یک درم کاج بازه دانه شکر سفید یک درم قدر شربت دو درم و مفضل اب بکر درم و ناستان کوز میله نماید و کوزنه  
**سفوف** از النبی حقیر جهت حره قبول فرمن که با هر کاشد با او تقطیر اولی سلس البول نیز باشد و نافع است جهت رومی و در امراض کوز خیز  
تجرب شده و بسیار موثر افاده بلوط بوده ده جز و کل ادری کشته خشک صمغ عربی تخم حماض بوده کنگر زرد که درم و درم و بقدر سه درم با  
استعمال نماید و در ایام شرب این سفوف از اجتناب نماید **سفوف** جهت سنگ کرده و متنازه که مزاج حار باشد تخم خیارزه و مندان و کدو  
هر یک چهار مفضل رازیانه حجر البهود هر یک دو مفضل با کچین زنده شود و مفضل اب بکچین بنوشند **سفوف** و کبر جهت مزاج حار و تخم مندان  
و خزره و خیار تخم بلبلون و خار خشک هر یک سه مفضل کاج رازیانه تخم کرفس هر یک یک مفضل حجر البهود دو مفضل با کچین در ایام سالیان  
و امثال آن استعمال نماید **سفوف** که در انواع اسهال که با سبج و مغص و حرارت باشد نافع است تخم خطمی تخم خبازی مکه یک درم نشاسته صمغ  
عربی مکرده درم کوبیده اند کوب داده دو درم با شربت بنوشند **سفوف** **للمحققان البارد** از قزاق بادین مرحوم حکم محمد باقر نفع کبر با ریا  
کرده شب میانی بران کرده مکرده درم زراوند درم صمغ کدو نیم درم درم و درم یک درم شکر سفید درم شش درم با طبع آفتاب **سفوف** **سورجیان**  
جهت مفاصل و عرق لیسنا حجر سست سورجیان مصری ده درم سنا یک مفضل درم مغز بادام دو درم پوست بلبله زرد درم زعفران سفید درم سفید  
سست درم سمنونیا میمشوی یک درم و اگر بلغمی باشد بدل سمنونیا برید یک درم کنگر شمش درم با سست **سفوف** جهت قطع سیلان مینی و ندی  
و دی بی عدیل است تخم کاهو تخم سداب تخم جگشت مکرده درم شند انج کلنا یک درم شمش درم با سست درم با سست **سفوف** در قطع وزنی  
بی عدیل است و محققان فارسی و انشک بلوط و خزر کنگر کبک و کوبیده بروغن زیتون کرب کرده هر روز دو مفضل در او کنند **سفوف** جهت  
در دشت و در در بول مینی و تقویت العاط و سستی الالب و تناسل حجر سست از صفا دهند و ستان از ترجمه با هر نقل شده فو فل مفضل  
و نیم صلا نموده در مفضل یا ک اندک بود بند دارچینی مفضل و نیم را بدستور کوفه و نجه اضافه نماید و بر روی آتش نرم کند شسته با چهار عدد  
عدد زرده تخم مرغ بقدر آنکه منجون شود منخه مغز سست دو مفضل و نیم نبات مثل صلا نموده بنا کرده مجموع آنرا در کوزه تاول نماید **سفوف**  
جهت قطع شته از زبان و مردان بر البیج تخم حرم کاهو تخم شمش مکه جزوی نملو و درم و شمش درم با سست **سفوف** **سورجیان**  
که با باد الجبین استعمال نماید منقول از نظرم مرحوم ابوی است پوست بلبله کالی و سیاه مکه یک درم غاریون بسفاج افریقین کل کوزبان سطوحه  
مکه چار درم نمک نقطه لاجورد مغز ممل یک درم سیاه یک درم شربتی دو مفضل **سفوف** **سورجیان** از مجربات مرحوم حکم محمد باقر قمی است  
زوفای خشک پوست کبر عت الثعلب بسیار و ستان تخم جگشت تخم سداب سفید دو درم با کچین یا شاتما و ل نماید **سفوف** که کچین  
حجر سست و ناکه فته زایل میکند منقول از تذکره مرجان سوخته یک درم کتر اود و اندک بنوشند و به صورت شکر کبک و عرق بهار چهار جزو مرجان دو  
دانگ تا یک فته در او مت نماید حجر سست **سفوف** **موجب** جهت سنگ کرده و متنازه که با مزاج حار باشد تخم خیارزه و مندان و کدو  
مکه چار مفضل رازیانه حجر البهود مکه دو مفضل صلا نموده دو مفضل را با کچین بنوشند **سفوف** **موجب** جهت حره قبول سلس البول و وجع صمغ  
مغز تخم خزره سی مفضل مغز تخم خیار مغز کرم کدو تخم خرفه خشک شمس سفید کرده مفضل نشاسته کثرت الیوسس مکه مفضل مزاج البیج سفید

رزیناد درونج

جماع

مفضل



میفال قد مساوی همه دو دم را با جلا سده یا شتر سفید نبوشند **سوف نفوس** منقول از محمد بن ذکریا و میفرماید که هر گسست در دفع نفوس  
باز در در مفاصل ماریه با الطیه قطع می کنند تا خواه اهل ذوق سدا خشک کم کفش راز یا نه و دو مکه خرویی فوه با دام تلخ سنبل قسط حلو  
از او در جرح مکه خرویی روز یکدم استعمال نمایند و امید از مسلمان بخوده تا وسط بهار و بعد استعمال این سوف یا چهار ساعت چیزی میل کنند از  
ماکول و شتر و بعد از تقیه این استعمال نمایند **سوف سرطان** مستعمل در جرم بوی بکیند سر طلمات نهید و قطع کنند سردی های او را و شکر را  
سکافه خند بار با خاک شتر زرد نمک نشویند با پاک شود بعد از آن با آب گرم شسته تری او را رفع کرده در کوزه کل بند و کد کشد و در تیز معتدل است  
یکسانه و بعد از آنکه سوخته باشد پس خوب فته ده دم او را و از صغ عربی و طین قبری و خشک شمشیر و سفید بهر یک یکدم و کتله در دم  
کوفه سوف از قدر شتر و میفال **سوف** جسمی که از در رول بسیار کند از تالیف جرم بوی جنت الحیدر دو دم کوفه و کتله و کتله  
و مفرور در که ضیاع نیده بعد از آن سرون آورده باشد خشک کنند و بار دیگر کوفه مخلوط سازند با و فشر کنند زنی که یک شیشه روز در سر که  
ضیاع نیده و خشک کرده باشد نیز در طیاره چهار دم کتله شتر یک میفال با میده سده یا اسب و صبح و شام **سوف سنا**  
جبهه و السنا در مجربات قنات سنا مکی ده دم سورجان چندم شیطج مندی چهار دم زعفران یکدم قدر شتر سده درم با سده درم شکر  
**سوف** که مستی بسیار آورد و نفوس اعصاب نیمه می کند و فواید بسیار دارد و غیره که میفال نقشه دو میفال حسد و خرو کتله نیم میفال  
و نیم خرو مجموع را در یک روز سه مرتبه تناول نمایند **سوف** جهت سهال خون و بلغم طیاره شتر سده مکه ۲ صغ عربی کلان و کل سرخ  
کلیخ در ناس زعفران یک دو میفال او را بار بار نبوشند و اگر فرض کنند بهر **سوف** تالیف حقیر جهت دق و وصل و سرفه که با تیه باشد  
و جهت طبع و منع نزلات حاره مجرب است قدر شتر دو میفال تا میفال با قلی هفت دم کتله چهار دم کتله شتر صغ عربی مکه چهار دم  
کیم خطمی و مغز کدو چهار مغز تخم هند و انار السوس مکه چهار خشک سفید یک مغزانه چهار مغز بادام دو طیاره چهار مغز کیم خیار سلطان  
حرف مکه ده عصاره کیم السوس کلانار و افاقا دو کل از می چهار میفال **سوف ناخواه** از مجربات حقیر جهت ریح و در مده و سیرز  
و تقویت باضمه و رفع و خرو خشک نافع است بغایت ناخواه کیم کفش با السوس مثل آن قد سوف کنند **سوف قابض** که مکرر حقیر کیم نموده  
جهت سهال در سنا و سهال در موی بهترین ادویه صغ عربی هر روز میفال سائیده نبوشند تا سه روز فزاید بر آن و اگر سهال  
سده نباشد اشامیدن پوست خشک اش که مثل عیار سائیده باشند از یک میفال تا دو میفال از مجربات است و اگر ناصغ مزوج کنند بر سوز  
**سوف** جهت جوع کلی و فساد موده قریب است قاصد اشاده و زیاد در جفت السلوط و امسون سه موزید از هفت بلبله میا و خج  
و کاملی بچ و املخ سوف کرده در میفال با مالین داغ کرده یا با شتر جنت الحیدر جوش سائیده نبوشند **سوف** جهت سیر  
که با عوارت باشد از ابوی مرموم کل صغ کتله بار که تیه که یک شانه روز در سر که ضیاع نیده خشک کرده باشند زرشک سده نه بوده از هر یک  
کته لوله منی دو سو کوفه درون و اگر نباشد بول آن خج که تخم کزند دو دم مثره الطراف کیم عار یقون یک شتر تری از یک میفال تا دو  
میفال شتر تیا یا از الجنبان خوب کز با سکنج نبوشند **سوف** جهت ریح بوسه و در آن موافق کامل و کتله البیان بلبله سیاه  
و بلبله و امله مکه ده درم بر وعش زیتون برشته کرده تخم کزنده بوداده حبه الرشد بوداده ناخواه مکه پانزده میفال حطل هفت



حکایت این مغز از زرد الوان مکیج مصطلکی جوز و امیکد یک شربش دو مغز آب کرم سفوف اسهال الصبان از جربا حرم ابوی  
 خشیاش حب الاس کندر سعرا بنسوی کوفه با شرم صفت بوشند **باب پنجم در شرب در بوب** واضع او فیما خورست و با عقاد او  
 در قطع سرد و امض حاره و بارده اقسام او بهتر از سایر ترابیت در و فطر العقاد است که زود فاسد می شود و سریع الاستحاله است و قول  
 هر دو حکمت از جود امض مختلف حق است و کونید سکنجین اقدم است و شخ الریس مفی باید که از حکما فرست و یونانین سیده و شرب به بوب  
 جود و اقرص اعظام میباشد و قدما گفته و زبان و اختلاف استعمال آن در امر مختلف به شش صد و سکنجین را نیز از روست و  
 قسم محض ساخته اند و ظاهر است که ترید شرب موافق امراض مختلفه منجی نمونند بود و در جراج شرب زیاده از نیک است  
 و شرب در ترتیب است که هر چه از فواکه صلیبیه مثل سیب بعد از پاک کردن از پوست و تخم و کوبیدن آن با دو وزن آن آب بچوشانند  
 تا به نصف آب بر صاف و نماید و هر چه صلیبیه باشد چون لیمو و ترنج و امثال آن فشرده از او را بکنند و هر چه گیاه در خشک و مانند آن باشد شسته  
 روز خیسانیده بعد از آن بچوشانند و آنچه بچوشانند آنها مانند زیاده از نیک است و روز خیسانند و هر چه در خشک و کل ناز باشد کوبیده آن  
 بکنند و آب و غسل در و شرب الگوری و امثال آن بعد از یک مصلح و با تقویم آوردند و عطرات مثل مشک و عنبر بعد از تقویم و فرود آورد  
 آن از شرب داخل کنند و در شرب های فواکه مصلح تقویت جوید باشد شرط است که شرب او بعد از نشت است و تا باشد و قدما گفته اند که  
 قوتها غیر نافه باشد و بالطبع حکم مشاق شربی و جاد است پس اگر شکر و امثال آن زیاده باشد شرب خرد کند و بار طبیعت میشود و اگر  
 کمتر باشد خرد آب و حسب الواقع نمی شود و داخل غسل و شکر و سایر شرب نماید در جراج هر یک از شرب می او با آنچه شرب میازند  
 ملاحظه نموده و موافق قصد مخلوط کرده هر گاه المی در عصا تنفس دایم رض صاحب عال باشد شرب جامه استعمال جایز نیست و اگر در  
 استعمال آن لابد باشد مثل سل و دوق باید صانع عربی و کتر و غیره معزای استعمال نماید **سکنجین سوده** که عبارت از سرکه و فند است هر گاه خرد  
 مساوی با مایل سردی خواهد بود مضمج سده و رافع شکلی و قاطع صفرا در حیات حاره و امراض سرد و حکم و معده معیبت و اگر سردتر خواهد  
 سرکه را زیاده کنند و اگر معتدل خواهند قدر را دو چندان سرکه کنند **سکنجین و شابی** که سرکه با دو شاب الگوری مساوی باشد معتدل است  
**سکنجین سلی** که سرکه و غسل بنسوی باشد گرم با اعتدال و جهت امراض بلغمی و بفتح سده و تقویت حکم و معده و بنهای مرگ **سکنجین**  
**سفرجل** جهت تقویت معده و جگر حاره و رفع غشای و فی و اسهال صفراوی و قطع عرق نافع است آب شیرین و ترش مکه دو در هر که  
 و قدر از هر یک یک و تقویم آوردند و اگر آب شیرین و ترش ترند و بند قبض آن کمتر خواهد بود **سکنجین صولی** جهت جفاک سده و عطش  
 و جلای معده از بلغم خنجرده رطل آب شیرین بقدری که حدت سرکه را بشکند پوست سنج کرفس پوست سنج رازیانه مکه شش او فیه کرم کرس  
 و رازیانه و بنسوی مکه دو او فیه در سرکه که کورتا نیکشانه روز خیسانیده با شش هموار چینه تا نشت او کم شود و پس از آنش گرفته و صاف نموده  
 بریزند به جوی ازین مطبوخ دو خوز از شکر و نیز تا تقویم آید و اگر خواهند که زعفران داخل کنند زعفران را در ترش و سده و سکنجین  
 او میان آن بندازند و در صاف کنند **سکنجین اقموی** که با مار الحین استخوان نامه ازین مفت سفیج مفت خرن سباه مفت  
 خرنی را نیم کور کرده یک شیشه روز در بود مغز اسکه که خیسانند و بود مغز اسهال را با صاف نماید و با شش گرم بچوشانند و بسفایج را کشته

سکنجین سلی  
 سکنجین صولی  
 سکنجین اقموی  
 سکنجین سوده  
 سکنجین و شابی  
 سکنجین سلی  
 سکنجین صولی  
 سکنجین اقموی  
 سکنجین سوده  
 سکنجین و شابی  
 سکنجین سلی  
 سکنجین صولی  
 سکنجین اقموی  
 سکنجین سوده  
 سکنجین و شابی

سکنجین سلی  
 سکنجین صولی  
 سکنجین اقموی  
 سکنجین سوده  
 سکنجین و شابی  
 سکنجین سلی  
 سکنجین صولی  
 سکنجین اقموی  
 سکنجین سوده  
 سکنجین و شابی  
 سکنجین سلی  
 سکنجین صولی  
 سکنجین اقموی  
 سکنجین سوده  
 سکنجین و شابی



در کیده در آن بنده از نودون السوز که غنیمتون را انداخته بکشش داده بعد از آن صاف نموده با دوست و بچه مقال فی بقوام آورند و در  
تا چهارده مقال استعمال نمایند و در حاجی که بسیار جوده باشد این سخن ترتیب دهند غنیمتون کم کاسی مصفاج مکه هفت کم کرمش دو کم خیارخ  
صغ کاسی دو بخ رازیان سه ادویه را با بر که نود مقال جوشانیده لغنیمتون را در لیمبه اندر یکدیگر جوش داده بعد از سوختن از صاف نمایند  
و با دوست و بچه مقال فی بقوام آورند **سکین بن زری معتدل** جهت های مر که وضع جگر و صفرا و حوی و استفراغ نافع است کم رازیان  
دو کم کثوت ششانیون دو کم صغ کاسی دو کم خیار دو تخم خرنوب دو کم کرمش دو بخ رازیان دو بخ کبر دو صل السوس دو بخ  
کاسی سه عاقل است در آن در هر که صد مقال در صد مقال ضعیفانند تجویز است تا نصف رسد بعد از آن با شکر بقوام آورند  
**سکین بن زری** که از آن فی حقیقت در رفع تب ربع خرب و جهت امراض سبز بعد از آن نم کوب کرده در مقال شکر در هر که نود  
مقال در صد مقال ضعیفانند تجویز است تا نصف رسد بعد از آن صاف نموده با دوست و شکر انگوری دو صده و ده مقال بقوام آورند  
در روزده مقال است یا شیره کم کافیه و اگر حرارت غلبه باشد با کاسی و امثال آن استعمال نمایند **شربت در دگر سهیل** جهت  
احراق و حر و جگر و امراض جگر و سده و سودای رفیق و ضعف کرده و صفرای سوخته نافع و مورت تشنگی و مصلحت تخم کاه و طباشیر  
و مصطاد انسون از هر یک یک مقال با زای هر یک رطل شربت ادویه نر کوره را بوزن نر کوره در میان شکر سبز از نر کوره و طریقی  
است که آن است از ده رطل کوش آورده چهار رطل برک کل تازه را چهار دفعه بریزند و در هر دفعه یک رطل اسبوز بس از آن صاف کرده  
بسیور تصدیک را بریزند تا اسبوز از آب بیع بماند و اگر قوی تر خوانند کل رایج با شش رطل متوان کرد و شخ الیمین زاده ریخ زانغ نموده بس  
وزن اصناف او شکر بقوام آورند قدر شربت زده تا سی مقال است و اگر با نصف وزن آن سکین بن زری خورشید جهت قمع صفرا اولی است **شربت زنده**  
**قاصد** جهت امراض کربانغ است چهار رطل کل ریخ اتحاج در آن یک دفعه در ده رطل آب جوشاننده تا ربع رسد و صاف نموده با هم وزن آن شکر  
بقوام آورند و اگر قوی تر خوانند با زای هر یک رطل آن هر یک از مصطکی و تخم مورد و صندل سفید اردکنار کشته خشک طیار شکر مقال را در پارچه  
بسته در نودون تا بچوبه و سایر تصرف طریقت است و اگر از اجزاء حاره و قاضیه باید اضافه کنند و اگر بارده لازم باشد از آن نیز داخل نمایند **صلاب**  
جهت تشنگی و حرار معده و جگر و حده و البر و تریق و بهار حاره که با سرفه باشد و جهت تقویت الامتصاص نافع و بلین و منضج معوی  
اعضا و در لعل و عرق و جهت ادراک احتشامه است شکر کبک و داران مسر و در عرق بهر مشک و در خرد و طکار و در خرد بقوام آورند و اگر شربت  
چو این عرق سرد و عرق سلو و از هر یک دو خرد و اضافه کنند **نوع دیگر** منقول از کامل و قانون شکر کبک و داران دو خرد بقوام آورند **شربت**  
**لیمون** جهت تقویت باضم و تسکین تشنگی و معده و جگر حاره را نافع است آب شکرین دو خرد و لیمونیکر و شکر کثمت مجموع بقوام آورند  
**شربت لیمون** جهت صفرا و ضعف معوی صفراوی و تشنگی نافع است ده رطل آب لیمو را بچوبه شکر تا نصف رسد و با شکر رطل  
شکر بقوام آورند **شربت مصفا** منقول از کامل جهت های حاره و مسرفه و تسکین علیان خون نافع است و بلین طبع رسد رطل مصفا نازه  
را به شربت مورد در نودون در چهار رطل آب سبز نر کوره شکر تا ربع رسد و با رطل شکر بقوام آورند و اگر شکر در رطل آن تسکین  
قوی تر خواهد بود و اگر مصفا خشک باشد یک رطل او را جوشانیده با دو رطل نازه رطل شکر بقوام آورند **شربت سلو** در مواضع کمال



جهت های حاره و الاغش و سرد و تقویت دل و احشایک و با وجود شیرینی مستحل بصرفه نمی شود بخلاف سایر شیرین ترین طریق مفاصل  
منزل مفاصل شیرین است و بعضی عرق نیو فر ا چهار جزو با یک جزو شکر بقوام می آورند **شربت سفرجل** منقول از کامل الصنعت  
ضعیف معده و جگر و اسهال و غشایان و قوی و تشنگی بر تریش از آن دو پوست پاک کرده آبش را غشند و در طول آن زمان گرفته و از شراب با جگر  
بکریطل و نقل سه برابر یک شیشه روز در آن بکنینانند و بعد از آن افشوده صاف نمائید و با بخت نماند تا به نصف رسد و با نیم رطل غسل کف گرفته  
بقوام از آن در کجیل مصطلی از هر یک دو درم قاقله کبیا و صغار در اجسی زعفران غیر محوی از هر یک چهار درم قر نقل سه درم دریا چوبه  
در و بخت نماند و اگر در دانه مشک نیز داخل نمائید می تواند بود **شربت خدیقون** هر دو درم معده و تب زیج و در احشایک و مناسب  
پران است غسل کف گرفته درم شراب کینه ریجانی با جمهوری ده درم بکجیل بخیرم قاقله صغار و کبیا هر یک درم قر نقل یک درم در اجسی  
نیم درم زعفران یک درم در فلفل یک درم و نیم زعفران باقی را نیم کوب کرده بنیز از در شراب غسل و در سایه بسته اورنگید از آن دو روز  
سه بار هر یک درم و صاف کنند و با باد آنک و نیم مشک مطبوع از **شربت دمقراطیس** هر دو درم معده و سرد و صاف و فراج باره  
نافع و گفته اند که در او در حفظی کتب جمع ایام حیات آن از مرض اصل السوسن الاسمانجونی نیم منقال تخم رازانه فلفل یک درم یک درم یک  
چار درم خورساید با سصد و شش منقال خراجوب کینه مزوج سازند و در ظرفی گدشته شمر طرف را بچ گرفته حمل روز یک درم از آن  
و بعد از غذا و قبل از غذا میل نمایند **شربت حرم** هر دو درم در موضع النفس و مرفورطی و امراض باره نماند سستفا  
و ضیون مینان بعدیل است بکریطل اسنبر اکوپه درمی رطل اب الکو بخت نماند با ربع رسد و هر روز باز از ده منقال نامی روز بنوشند  
و چه عاده حل زانی که در وقت حالتی شده باشند و بعد از آن نشوند روزی از این شربت بنوشند و تکلف در حل نمی کنند **شربت بقاع**  
جهت تحریک ایشان تر می شود است که صبر نتواند نمود و منعی معده از اخلاط سوخته و رافع بلغم و مبهی است و چون بر اثر مجامین با می نوشند در  
سرعت اثر بی عدیل است از بقاع افشوده منقال جزل رخ منقال شب یانی یک منقال نرم شاسیده با بود منقال خمیر مایه  
در هزار دو درم منقال ارجوت نماند تا به نصف رسد پس صاف نموده با شش منقال غسل بقوام از آن **شربت بل** خمر یک درم خمیر مایه را  
کوپه با آب از شیرین و امثال آن بشیرند در جمع افعال قائم مقام خمر و از اسرار **شربت اسطوخودوس** هر دو درم معده و فراج باره  
و معده باره اسطوخودوس ده زده های خشک ده فاوانیج بر ساوشان ده خود حماری سح کل کا و زبان سح تخم رازانه  
سح رازانه سح تخم کرفس سنبل کل سنج سنبان یک درم با در بنویسد که کاش سه موز دانه سردی کرده است از فرود آن خون سه تریه  
خملک ده سح سوسن اسمانجونی سح اصل السوسن ده همه را بنزد و صاف کنند و بریزند بر وجه منقال غسل و منق اوقه و بلغم  
آورند و سادج و قر نقل در کجیل و احشایک می مکند در اجسی میل سنبل الطیب یک درم مصطلی یک درم در وقت بسته بنیز از آن با جگر  
و صاف کنند و قدر شربت هر روز از ده منقال تا با زده منقال **شربت ریجانی** از جمله اقسام خمر است و در خمر کینه **شربت لیون**  
که مولف استفاد الاقسام و تذکره ذکر کرده اند و مناسرتان کبر است معج هر دفعه اخلاط محرقه و بنهای افوری و ضعف و ناع و دل  
و امراض اطفال و سودا سوداوی و ریح تشنگی و گریز عرق بسیار بی موم نافع و حافظ صحت و رفیق کینه مجموع حلاط

غلظت



علی و قاطع خلط الج و ایچ ترشی او بسیار باشد مضر صفت و موزن سه مال بایس و ضعف ناله و مصلح او بادام و خشی شست و ایچ با نفع ترش است  
چون مریضه و وضع بخارات و ماغی و خیالات انفع است و هر چه با آب باشد جهت نفوس عقیده و دل و وضع صفقان محرک است از او ایچ با نفع ترش است  
در تخمین ترش در مریضه و وضع النفس و در سینه و هر چه با آبها باشد خسته باشد جهت حره البول و در دندان نفع است و طریق شام است  
که شکر سفید را ساینده در قند مینون با نفع ترش کرده و در وی قند را با نسی پوشیده تا پنج روز در افنا کنند از نسی که در او ترش تازه حل کرده  
و مثل شراب صاف کرده اضافه باشد نرم کوشاند و قدر شکر باید عشرت شکر باشد و کف او را بگیرند و آب لیمو بندین کوز او دهند تا مریض  
از شکر بگذرد از او قند چهار او قند آب لیمو ببرد و و لیمو آن است که در چندان آب لیمو آب ترش کوز او دهند و مضعه که مضعه عربی مخلول  
بقدار لیمو مضعه کنند و مضعه که مضعه تازه نسقیه نمایند و بعد از آنکه لعاب بنداند و لعاب کیم کیم نسقیه کنند و ایچ نشتر خشت در تخمین ترش است  
طریق دیگر کاشی که در تخمین کنند و باید بضعه شکر باشد و بضعه دیگر ترش کیم نسقیه نماید **شرش انار ساده یا سیباده** مانند ترش ریاس  
و ترش حاض و مریضه ترش است هر یک از اینها ای آن قند یا عمل با دو شات الگوی باشد و بعضی با مصلح گفته اند و ترش انار ترش است کیم  
صفرا و نفوس معده و قطع اسهال صفراوی و دومی نافع است و ترش انار شیرین همه اسهال و ذات الریه و در سینه و ترش نوت سیاه  
همه امراض خلق و ضعف استها و اسهال طبع و از ترش سینه همه امراض النفس و ضعف با ضم و نفوس معده و ترش ریاس همه نفوس  
در وضع صفرا و اسهال و ترش حاض همه نفوس معده و جگر و امعاء و دفع صحت صفرا و ترش سیاق و سایر مویهای ترش قاطبه  
قابل و نفوس است و مسکن حرارت اند و ترش میوای شیرین بد سوراها که غلبه صفرا باشد سخیل با وی شود **شرش ترنج** جهت صفقان  
و امراض حاره دل بغایت از موده است ترنج را در کلاب مکرر شود تا که ترش ترشی در جرم آن نماند پس باز در هر یک عدد ترنج بمقادیر مقال  
قند اضافه نموده بقوام **زودا** نافع است جهاد جاع سینه و مرفه کند و نزله و تنواری نفس و صلا معده و سرد موز مرفوع  
الجم بهی و غایت سیستان انچه خشک است سوسن اصل السوسن از هر یک است درم سخ را ز این سخ کرفس کلساوشان زودا خشک از هر یک  
درم همدان انسون تخم رازیانه از هر یک عدد درم جو مضمه معترجم خیار معترجم که و و خرنوبه مغز سینه مغز صبور سنبل الطیب از هر یک خطی که  
از هر یک یک خطی که در آب کباب کرده بچوشاند و با چهار طل شکر بقوام آرنه و مغز نارالو نموده در آن داخل کنند **زودا** که مشهور است از صفقان  
خاک رساوشان مکه مفع مقال انچه زرد است سیستان از هر یک است عدد درم سیون تخم خطی اصل السوسن سخ سوسن از هر یک  
بسه مقال حلیمه مقال موزید از هر یک مقال تخم کرفس تخم رازیانه از هر یک دو مقال چوشانده از او را با دو طل شکر بقوام آورند  
**شرش کاوزبان** جهت نفوس در امراض خوش سو داوی و صفقان نافع است کل کاوزبان چهل مقال باد بخوبی مفع مقال چوشانده  
از او را با دو طل شکر بقوام آورند **شرش انجبار** جهت صبر نمودن سیلان خون از جمع اعضای باطنی و در جم و التیام نفوس  
که در سینه نشین است در مریضه صفقان غرغره شامی تخم مقال صندل صرخ و سفید سوهان کرده تخم مورد از هر یک دو مقال جو  
با کل طل شکر بقوام آورند **شرش دینار** از آنکه کف مختلوع است و چون شری را بیک دینار طابیح کرده لند می شربت دینار شده  
جهت با و عفونت اخلاط و اخراج اخلاط فاسده از اعلا بدن و ضعف معده و جگر و رشک سپدانه تخم کاسنی مکده مقال



عروج سوسن مگر چهارم کثوث کل ماب کرده مضطربون و قوی مصطلکی در جوی زعفران فودج مگر ادویه را کوفته اگر چه باشد در کاسنی  
خسبانه و اگر چه صفقان باشند در از زبانه و بهتر آن است که است اوز در میان ابی کفیا شده که در ان کاسنی اودا بان و شیت و کاذبان  
و موزیدانه از هر یک پنج مفعال جوشانیده باشد و باز از هر یک از ان مفعال ریزند و نیم مفعال اسارون اضافه نموده با دور طبل  
شکر بقوام آورند و خود زعفران را اضافه کنند **شراب حشاش** نافع است جهت طویل و جبر نزلت و رفع درد سینه و درد سر و برف  
و سیم و هر حرارت و رفع تری و اخلاط محتره و چون باشد سرد در مگر فودج ساخته بعد از تصفیه بوشند و دفع ضعف و تقویت قوتهای کند  
قد زرشک نام مفعال و قوتش تا دو سال باقی است صد عدد خشکی شش رسیده را با تخم او کوبیده و پوست را علیحه نم کوشند و تخم از نم ساییده  
و با ده مثل ان انیسون بچون اند تا به نکت رسد یا مثل ان شکر بقوام آورند **شراب عناب** منقول از بزرگه و موافق نسخه اصول التریاق  
و موافق غیر این نسخه را خطا میداند جهت سینه و اسافل بدن و سنگین شدنی و اطفال حرارت خمر و اب و تری نافع و مصالح اطفال است  
و قوتش تا دو ماه باقی است عناب بکریل کشیده خشک عدس سح کاسنی از هر یک دو او قیده رطلان کجاست اند تا به نکت رسد صاف نموده  
بوزن او شکر بقوام آورند **شراب العنصل** کچین عصبانیه نامند منقول از کابل جهت صلابت سر و حکا و نفع سده و قطع اخلاط غلیظه و دفع  
ضیق النفس و سرفه کنند که از طوبت باشد نافع است پیاز عنصل را بکریل و نیم با کارد چوبین ریزه کنند و با پازره رطل سر که با شش تخم جو  
نامه شود پس صاف نموده باز از هر رطلی بکریل نیم شکر اضافه کرده بقوام آورده کف بکنند و این الدوله و جمعی از قدامین ادویه را اضافه  
کرده اند ز کچین زره کابانی عاقر و خراج اچندان زوفا بود و نفع از هر یک بمفعال فلفل ده مفعال جزیرری کاشم هر یک دو مفعال  
و نیم قردمانا دو مفعال سدا شش مفعال سادج مبنی مفعال با عنصل در سر که خسبانه بچون است و در صورت جمع عسل عصبانیه  
و امراض ناریه مزمنه نافع است **شراب عنصل** نوعی که خمر است جهت سرد کند و ضیق نفس و مواد سوداوی و بلغمی سده و حشاش  
و نفوس معده و دماغ نافع و مگر تجر رسیده و مجرب است پیاز عنصل سرد زوای خشک اصل السوسن کل کاذبان بر سیاوشان  
خود و س غار بقون سفید هر یک بمفعال مغناخ خشک راز زبانه سوسن کبود قردمانا از هر یک مفعال در صد و بیجاه مفعال سر که در چهار  
و بیجاه مفعال آرد سه شیار زو خسبانه بچون است تا به نصف رسد پس صاف نموده با سه مفعال شکر بقوام آورند و هر روز  
از بمفعال ناده مفعال یا با مطبوخ بر سیاوشان و مثال ان بوشند **شراب الکرد** و شربت کادی نیز کوبید منقول از کامل موافق  
نسخه قدام و جامع الادویه جهت تصدیه اب و باد مریخ و ماشری و جمیع امراض دموی و سنگین حرارت فودج اخلاط محتره که کمبارکت دل  
باشد و جهت برغان و حرارت جگر و معده و رفع تشنگی و عقوت غمزه اخلاط و سنگو کردن موی جان نغابت موز **شراب حشاش** کادی  
نیم کوبیده شلخ بادبان تخم راز زبانه پوست سح راز زبانه نم مبنی عناب دانه سرون کرده از هر یک یک مفعال کل سرخ نیم رطل سنبلی  
لک از چوب یاب کرده هر یک چهار درم صندل سرخ و سفید از هر یک ده درم یک شیار زرد در چهار رطل ان بخشند پس بچون است  
با برنج رسد و صاف کنند و با دور طبل سر که در انبار ترش و در انبار شیرین از هر یک یک مفعال بچون است تا بقوام مایل شود و با کمین شکر  
طبرزد که دور طبل است چند خوش دهند تا شکر بقوام گردد و از سر امس کرده کافور زعفران از هر یک سه مفعال در و حل کنند

قد زرشک



قدرش از دو مقال تا همف مقال و نیم است و جهت اطفال تا همف مقال **شراب اترجی** موافق نسخ قدماست جهت ضعف دل و خفقان و  
نجات نافع است برک ترنج که بفارسی درخت باله است مجاه عدد در در شرابهاست گفته با جمهور بقدر شش شش است که هر مستطقی صد و پنجاه  
مقال است همف روز خسیانیده پس صاف نموده با صد و پنجاه مقال غسل کف کرده تقویم آورند و بعضی از پوست ترنج بشرح مسطور است  
و بعضی برطل پوست ترنج را در دست و پنجاه مقال از خسیانیده بچوشانند تا به نکت رسد پس صاف کرده با یکرطل غسل تقویم می آورند  
**شراب سلطان** از اقسام هم است جهت افزون باره نجات نافع است و مقوی عوارت غریزی چهارم از مقال آن انکور صاف را با شکر نرم  
بچوشانند و کف بکنند و هر از مقال غسل صاف نموده بچوشانند تا به نصف رسد پس با قاقه کباب روزه و نقل در طفل از هر یک یکدرم نرم  
سائیده در پارچه بسته در اول طبع بنید از تا آخر بچوشد و بعد از سردن پارچه افشردند و بنید از نو در دم زعفران در وصل کرده در شش  
گند و ششند احکام کرده تا حمل روز در افاقا کند از نو هر چند گفته شود قوی تر می گردد **شراب قنبر** موافق نسخ قدما مقوی معده و معج  
و سهل صفرا و مقوی اعصاب و دماغ و حکا است فستقین بود چهار مقال غار بقون مثل آن کلسنج همش مقال صبر زرد و دو مقال حاشا مثل  
آن بصطک کرم کرفس از خنسون سیل الطیلسارون ساوج بندی هر یک یک مقال نفع اصل السوس هر یک سه مقال سخ کرفس سخ  
از اینها بگذرد که در مقال خود در زعفران هر یک مقال نیم در شکر طبل شراب بچوشانند تا به نصف رسد و یک رطل فستقین غسل تقویم آورند و اگر  
بجای شراب و بجای غسل شکر کنند مستواند بود **نوع دیگر** که صغیر گویند جهت نالیهای عراقی و ضعف معده که از بزرگ باشد و سود القینه بجا  
آورده است فستقین ده مقال کل سخ مقال تریب چهار مقال غار بقون چهار مقال سبیل الطیب و دو مقال در چهار مقال بچوشانند  
تا به نصف رسد و با صد و پنجاه مقال شکر تقویم آورند و اگر تر بر اینهمه مقال سبیل را چهار مقال کنند قوی تر خواهد بود و حقر مگر بجز نموده  
**نوع دیگر** از جرات همف معده و حکا که با پوست طبع و حرارت مزاج باشد نجات نافع است فستقین دو مقال کل صبر چهار مقال  
نرمندی ده مقال ترنجبین مقال جوشاننده صاف نموده بچوشد و مجموع یک شربست **شراب حبه** که اخراج حبه است حبه در آرزو بود  
حیض در اول و غفور اخلاط در راج و تفتیح معده محرست **ص** مشک طریح حبه عمل مستطاب و در حسی کم کثوت کخم خزه کخم بخار از هر یک یک مقال  
ابال کخم کوز از زبان روئاس انیسون کخم کاسنی قنطاریون دقیق از هر یک ده مقال موزیر سدرانه انجیر زرد از هر یک ده مقال در کیمین شراب  
خسیانیده بچوشانند تا به ربع رسد و با صد و پنجاه مقال شکر تقویم آورند و هر روز ده مقال از اناباد تا حیض در اول بنوشند و هر گاه طبع  
پایست با کل سخ و محموده مقوی و غار بقون بنوشند **شراب ابریشم** جهت تقویت دل و اعصاب و رفع خفقان باره و باد بود  
و خوش سعادی و اقسام نالیهای نافع است موافق نسخ قدما ابریشم خام که عبارت از سبیل است نه ابریشم معارف که معروف اطباء آن جرات  
سه مقال یک شکر زرد در کوز با اینهمه مقال ابی که این نافع چند بار در و انرا خسته باشند خسیانند کثوت نند تا بابت رسد ابریشم  
افشردند و در اول آورند و پنجاه مقال کل کوزبان و پانزده مقال باد بخوبی را علوه در سه رطل آب بچوشانند تا نکت مانده در اول را  
اصافه از ابریشم کنند و با شش مقال شکر تقویم آورند و عطر سبیل و ورق طلا از هر یک یک مقال و نیم درق نوره و وارید غرض طکی  
از هر یک ده مقال در ارجی حل کنند و بعضی بجای سبیل کرده اند و اگر مبله کنند باید سقاقت و گرم ابریشم را سپردن کرد که با سبیل بچوشند







چون قوی معده در قاع اسهال و سیلان خون و ضعف دل و جگر خارج مفضل صندل سفید را نیم کوب کرده در نیم رطل کلایه دو شبانه روز خیسانیده و صاف  
نموده با کلاب سابق و کلرطل شکری قوام آورند و اگر ولقب تر خوانند بگویند که یاد آن شدش خیسانیده صاف نمائید و بعد از آن بقوام آورند و اگر  
قوی تر اورا خوانند بجای کلایه در سر کوبیاب لیمو خیسانند و در شتر صندل سرخ و سفید بالمناصفه کنند و او قوی تر نشود **شربت اصل**  
منقول از حادی چهارم در رویتهای خار و درقان نافع و مهمل صفت الوی بخار دارد در خیسانیده بچون نند تا مظهر شود پس صاف نموده شکر  
نقد را که خوش طعم کند اضافه نموده بقوام آورند و اگر قدری از محمود مشوی اصافه نمائید قوی العطر میشود **شربت نرندی** بدستور اصل  
سازند **شربت مورد** جهت سرد و قوی در اسهال و اقسام بواسیر و قطع سیلان خنجر و تقوی معده و اعصاب است تخم مورد را با چهار مثقال  
آب بچون نند بعد از خیسانیدن و نیم کوب کردن آن تا بربع رسد و با وزن او شکر بقوام آورند **شربت قابض** از نالیف الوی رخ جهت  
اسهال از لوق الامعاء جهت تصفیه هر گاه با سفوف قابض نباشد آب به آب سرد در آب سیاه رنگ رطلی گرفته می باشد مفضل تخم مورد را  
در آن خیسانیده بچون نند تا به نصف رسد پس صاف نموده استعمال نمایند و اگر اسهال بلغمی باشد در صحن چشمانین عود میزند **سنبلی**  
سکه از یک رطل مفضل در پارچه بسته در آن بچون نند **شربت مسهل** از نالیف صخر جهت امراض بارده و ضعف معده و دماغ و تفتیح سده  
و در اسهال حاد و جاری نافع است و بهترین مسهلات کل سرخ سنا و کی هر یک ده مثقال مغشیه مسهل تر بر سفید عاریون استین است  
مفضل تخم کشوت است وسط خود مسطح هر یک ده مثقال سنبلی الطریقه و مفضل عناب سیستان هر یک سی عدد در چهار صد مثقال آب  
کوبه خیسانیده بچون نند تا بربع رسد و با صند و بجاه مفضل ترکیب و شکر بالمناصفه بقوام آورند و از پنج مثقال ناده مفضل استعمال نمایند  
**شربت کشوت** که در صفهان بسیار شهر دارد و مفتوح سرد و ملین طبع و مقوی جگر و معده و جهت های مرکه سود القیه مغشیه است تخم کشوت  
را زیاده کما سی کل کشوت تخم خیارن تخم خرزه که از هر یک ده مثقال پوست تخم کاسی پوست تخم خیارن کل سرخ اینسون هر یک  
دو مثقال بچون نند با نود مثقال شکر یک شربت بقوام آورند و ناده مفضل نالیف کاسی و تخم خرزه و کاسی و نالیف  
آن نباشند **شربت دینار** معمول متافین جهت امراض جگر و سرد و ماسارینا و پنهار که تعلق و قریب الاعتدال است کما کاسی و تخم  
کاسی از هر یک سی مثقال کل سرخ مفضل رویند چار مفضل تخم کشوت مفضل کوبه خیسانیده پس بچون نند و با دو رطل شکر بقوام  
آورند **نودیکر** که جهت حرارت جگر و دفع عفونت اخلاط نافع است کما کاسی ده مثقال زرشک صدانه مفضل صندل سفید چهار  
مثقال لک معنول چار مفضل اصل السوس چار مفضل تخم کشوت سه مثقال کل سرخ چار مفضل کوبه در عرق کاسی یا آب  
خیسانند پس صاف نموده و با شکر نود مثقال بقوام آورند و اگر رویند اضافه کنند قوی تری کرد **شربت عوزه** جهت حرارت  
معده و ضعف آن در تخمین صفرا معده و بدهای گرم و دفع سموم کین کشکی و تقوی احتشای زبان این مغشیه است دو رطل عوزه را  
بچون نند تا به نصف رسد و یک شکر نود و روز دیگر با دو مثقال قرفل بچون نند تا بوی او را بردارد و با رطلی شکر بقوام آورند  
**شربت سلمویه** از نالیف قوی است مقوی معده و رافع خفقان و منافع آن در امراض بارده نهایت ندارد پوست ترنج  
رطلی مرا حور که قوی تر از نالیف است عود یک مثقال نمک کوب کرده در خمر رطلی را سه شیار نور خیسانند و با رطل شکر سفید







درده که میزند نفوس پاک کرده و منانه و هم طعام و معده بار و تلخ و سوداوی نافع و در بول است زنجبیل را سرد از در آن خشک  
و خشک کرده با آب و آنک غسل بکوشند تا نرم شود و پس بریزه کرده غسل الکف گرفته خندان بریزند که اورا بپوشند و خشک دارند تا فراخ بگرد  
**مربای** **طیله** معوی معده و باضمه و مجفف رطوبت معده و ملین طبع و جهت ضعف حکم و داغ و ریاح و اسهول سوداوی که از احتراق بلغم نهم رسیده  
باشد نافع است صد عدد و طبله کابلی بزرگ را در آن بگذری که اورا بپوشند بخندان و نگاه قدم خاکستر چو خاک بران افشانند و بر او ز  
آن خاکستر را تغذیه و بعد از دور و طبله را بشویند و با قدری آب که اورا بپوشند و یک کف جو بپوشند خندان بپوشند که جو کخته شود  
پس برود آورده از آب خشک کرده از جو پاک کنند و با سرخی ده سوراخ بر عددی را کرده با غسل کف گرفته تغذیه و کوفتن آن در ظرف  
که در وقت روز بگذرانند و غسل را تغذیه و چند خوش بیاورد تا خاطر جمع شود که دیگر رطوبتی که از آن رسیده باشد در زمانه است  
با غسل کف گرفته تغذیه که اورا بپوشند در ظرفی نگاه دارند و اگر خوانند که قویتر کرد و باز او صد عدد و طبله از هر یک او را که در هر مای سفافل بود  
شکر یک او را اضافه نمایند و **مربای** **عسلی** بقرسی اورا کل الکبش نامند و معوی و حلخین سگری است و سگری اورا انفاسی کل شکر  
و کفنه و معوی حلخین سگری گویند و قوت کل الکبش تا چهار سال و کفنه تا دو سال باقی است و عسلی در دو دم گرم و خشک و شکر در دو دم  
گرم در بول معتدل و در دو مقوی داغ و معده و مجفف رطوبت غیره معده و بعد از غذا نافع صحو و بخارات مباح اند و عسلی جهت  
میرود و مقضول آمده اوقی و جهت در مفاصل و نفوس و ریاح و نفث سنگ کرده و منانه و عسر البول و ریاح اوزیره جهت کلسنج  
عظیف و در درک و هم طعام نافع و چون اورا با ترب و کرم کفر حوش نیده صاف نمایند و مکرر بنوشند در از راه لغوه و ریاح و اسهول خالصان  
و اندام مفاصل محروم است و سگری او جهت محروم و ریاح المراج اوقی و جهت اسهول و سوس و جنون نافع است و چون کفنه را  
با مثل آن اسطوخودوس بالسنویه و از برای نفثه نصف کفنه فمروج نموده مداومت نمایند جهت از راه مکنه و بخار و ضعف ناصبه و در سرد  
و شقیقه و اضلاط سوخته و زرق مسدر محرر مسدند و چون با تمر بندی و عیاش بکوشند جهت از راه سرد بسیار مفید است و در دو قسم کفنه را  
چون بکوشند و صاف نمایند یا بر نبات شربت و در دیگر است و گویند مفرج کرم نورث تشکی است و مصلح او خشنک است و قدر شربش در  
طبع تا چهارده مقال و از جهت نافع مفاصل است و طبع او باید تا شش مثل آن آری باشد تا بکشت رسد و ضرر او بجز خلط  
فاسد و بجز است **صفحه** کل سرخ را از تخم و اجتماع پاک کرده خندان بپوشند که جو در هم شود و با قند بپوشند تا سه روز و بر او ز  
صبح و شام بهم زنند و بعد از آن چهار روز در افتاب بگذارند و هر گاه شکر کمی کند اضافه نمایند باید اضافه دو وزن شکر تا چهار  
کل باشند و عسلی را باید بوزن نوک و غسل کف گرفته اضافه نموده در افتاب بگذارند **مربای** **زردک** جهت لصفه صوت و تغذیه ریه و منع  
نوازل و مرفه و ضعف معده و جگر و بی هضم و استسقا و ضعف ناه بی عدیل است زردک را بریزه کرده بپوشند تا نهم شود و غسل  
اضافه نموده بپوشند تا بار زردک جو شده بقوام رسد پس باز او صد مقال او این ادویه را کوفته و بخته اضافه نمایند خود طماز  
قرنفل در حینی زنجبیل مثل جوز از ریزند و گناب از هر یک نیم مقال **مربای** **نفشه** بقرسی خمره نفثه نامند منهل صفرا و ملین طبع  
و جهت خشونت خلق و مکرر زردک و ترطیب داغ و الا نفثه و چهار حاره و حرقه البول و نولات نافع است بنفشه تازه را از







که در وقت جذب کرده را بشروع بدفع نماید و آنچه از ریح ترند و سبب قایض و مقوی بدن و مولد خون صالح است و بجای سینه برشته برنج کهنه یا ریح را  
چندان بکوشند که حل کرده و در سینه کز روغن اصفه و ممانید و طبع دهند تا مسقطه گردد و قدری از عرقان داخل کنند و اگر در آن و در حلوائی  
نشسته را حسی مخلوط نمایند مسمی به برک از حسی خواهد بود **حلوائی سید** به که مقوی معده و حرکات مولد خلط صالح و معتدل الکلیف است اند  
هر یک از آن را که خواهند بعد از پاک کردن از تخم و پوست بگویند و طبع ممانید تا ممانید شود و آب از اسوز و اگر قدری ککلا مان آن اصفه کنند  
بهرت و غسل کف گرفته باشند که تقویم آورده را بقدری که شیرینی او مطلق باشد اصفه نموده طبع دهند تا مسقطه گردد و مغز سینه نوداده  
بعد از صیاج مخلوط نمایند **حلوائی نارنج** و حلوائی بانگ نیز که سینه منجرت از خلط و معده را حسی و موافق محرورین است پوست بانگ خشک را  
بعد از رفتن پوست بیرون و رفع کثیفی آن که قدری در آن حسی آئینه باشند نرم بگویند و به دستور حلوائی سید یا کز تقویم آورده و قدری آب  
نارنج که در آن ترش کند اصفه ممانید و بعد از جذب ترشی مغز سینه نوداده با مخلوط کنند و اگر جای این نارنج از لیمو یا آب ترنج کهنه  
است و اگر قدری از پوست نارنج که شیرین کرده باشد ملخی با زنده اولی و سبب نافع خواهد بود و اگر جای آن بانگ زرد که در آن حسی  
به دستور عمل آورده و تقویم ناه قوی تر و نفیصل تر از حلوائی سید و نارنج است **طریق** بود آن مغز سینه نوداده و با دم حسی حلوائی است که با سوس  
کند در دمی کوزه برشته کنند و سرعت بریم زنده که مغز اسوز و بود بر دارد از سوس پاک کرده استعمال نمایند **فالوج** معجزه نوداده  
از تر حلوائی نشسته عدل و در نافع مثل آن و مضر معده سرد و مرطوب است نشسته را با قدری شکر که با مل شیرینی کرده و در سینه  
بکوشند که چون سرد شود سینه کرد پس در طبعی کرده بعد از بسته شدن بکار در زنده کنند و با شکر قند و عسل کهنه استعمال نمایند  
**فرنی** که عبرتی خفیه مانند کز غذا و مهبی همس بدن و مقوی کرده و جهت خشونت حلق و سرفه و طول عمر و تولدنی و پوست طبع  
نافع و سرد و مضر جگر ضعیف و در معده سرد و بطی الهضم است از در ریح را با آب شکر یا ما صوف خندان کوشند که ممانید و شکر بقدر حاجت  
اصافه ممانید و طبع دهند تا بسته شود **صفت** حلوائی مشهور برنج در بهشت سریع الاخذ از کثر غذا و لطیف موافق اکثر افراد و جهت  
وضع اصفه ممانید و بهترین حلوائی است برنج سسی و مهبی خرد کوبیده اند که نوداده را در آب تیل کرده مهبی دو چرخ خرد سفید را در آن که  
بال حل کرده سفید ممال آب و عرق سید مشک و کلار در آب تیل کرده با نش نرم کوشند تا تقویم بالوده شود **باب مغمز در لعوقات**  
لحوق ماین معجون و شراب است که در قوام الکنتیج کوبیده و اندک اندک پسند که چون اکثر آن مخصوص آلات نفس است بتدریج اثر او در حین  
کلنی و تقصیر بر سرد و جبرئیل بن جیشوع کوبید که از اختراع جان بنویس است اما در قرابادین یونانین احدی مشاهده نموده و از جمله معجون  
العقل که از آن لقی جان بنویس است متاخرین لعوق حب القطن نامیده باشند دلیل اختراع لعوق نمی شود که از جان بنویس باشد **لعوق طباشیر**  
مغول از کامل الاودیه کامل الصفا است جهت سرفه و سردی و مسل صمغ عربی قاقلیه از هر یک شش ممال نشسته کز امکده  
مقال طباشیر چهار ممال ناسخند می معجونم خارجه الصنوبر کبار از هر یک هفت ممال نرم باشند و در غایت بادام عرب کرده  
با مساوی اود غسل کف گرفته و در تقویم آورده باشند نشسته و با شکر الاغ استعمال نمایند **سینه دیکر** جهت حرارت محفوظ  
و خشونت سینه که با سبب نارنج بری نشسته خشک شش سفید از هر یک هفت ممال معجونم کدو و معجونم خارجه از هر یک هفت ممال















معدت و قاسین او جریب رطوبت و باغی موثر گویند مضر متانم است و مصالحتش کردگان و کثیر او بدستور کاشنه روز در مرکز خیا سندن آن بدیش نور  
کند و با یک وزن و غمان عکس الطبع و در قوت معده و حکم او قدرش بیش تا یک مینقال است و در وضع مصطلکی که باک و قیام او در یک رطل او غن  
باید مضاف حکم ده است محلل و مقوی اعصاب و ترش و ضما و او جریب اعراض رحم و معده و ضعف السهال رطوبی و علل حکم و دو مینقال او جریب قوام  
و خفته او جریب قوام و طلائی او جریب آثار جلد و مکتوبی و خضار و معده است و در وضع مصطلکی که از هر که و ترش بسیار و جالی لطیف و بسیار قاض  
و با معده او جریب بر انسان و حیوان و اخراج گرم کشم و لزوجات نافع و قدرش بیش تا مینقال است **مصنع** شمر و صیغ است **مصباح الروم** که با است  
**مصالح** امعات و مضران و احراق **مصالح** زعفران است **مصنی الرجات** بلکی است **مصنع** بنیدی است که از اسهال و انار ترش است  
**مصل** ترکی قواف و طمانند و در صفهان قار و کونید و آن مایه دومی است که طبع داده غلیظ او را کثکث است از دو مایه است او را بار دیگر خوانند  
مفید نماید بسیار ترش سرد و خشک و مسکن حدت خشم و صفراوشنگی و رابع او رام حاره و طلا و او در دفع درم زبان و غرغره او در درم حار کلو  
از جویب است و مضمضه او جریب سماع حاره مفید و او مضر معده سوداوی و مولد قح و قوی و روی الغماست و مصالحتش او در چهاره و جویب است  
**مصن** لصاب و مجربان البر است و ترش حب الطفل **مصاعف** مطبوخ آب انور است که از طبع منصف رسد و او را مضمضه نیز نامند لطف از  
شک و در فعال نامند او است **مطهر** بیخ انگش است **مطحی** لوز است و لعوق لوز را با این اسم نامند **مطر** باران است **مطر** بظلمه و کثکثا با  
**معاف** باری بوده و ترکی با قوساق نامند و در اعانه کورند **معشوقا** مثل حمت و ما هو دانه است **معز** غراست **معابوس** بوی  
بان است **معفار** صیغ الو است **معد** حسی الغلبه است **معین** مازوین است **معاش** بیچی است دراز و مطبوخ و پودر سیاه مایل سرخی و کلش  
مابین سفیدی و زردی و بهترین او خوشبوی تلخ مایل شیرینی است و نزد بعضی او بخ زبان تری که آن کلنا است و نزد جمعی سوخا است و ظاهر  
آن است که غیر در دو با و از جبال که خرد و در کیش باخوش است و بعضی مانند کرب و کاش سفید و تخمش مانند حبه السنبله و الطفاکی گوید صمی از  
در اولی نام هم میرسد و در مضر مستعمل الاثر است در دم که در اول خشک و قوتش تا مینقال باقی است مسمن بدن و محرک باه  
و با قوت قاض و مقوی اعصاب و با کفین حمت صرع و جنون و خلط سوداوی و با غسل حمت امراض بلغمی و در دگر و مفاصل و عرق لسان و  
نورس و تنفیه ریه و سینه و کفکی او از و شنگی اعضا و ضعف عصب و شنج و اسهال و ان و صلابت رحم و در او مینال با است و کثیرا  
جستین بدن و صفا و ادبا کل ارضی حمت جبر کس و دوشی و ضربه و سقطه نافع و تخم او در حرکت کاه قوی ترین است و او مضر مانند و خشر  
عسل و ترشش در درم و بدیش سوخا و عاقر قرحا است و در ضا دقت **مغزه** او را طین مغزه نیز گویند و بعضی بهتر از طین مخموم است  
و آن خالی است که از درم خرد و صیغ مایل برزی و با غریت در دم سرد و خشک و قاض و محقق و رابع و حالش ترش ف الدم جمع اعضا  
و حصر و اسهال و قابل اقسام گرم و حار و القرح و باز زده تخم نیم برشت و آن که با رنگ حمت قوام و مانند و با شکر حمت نیز کردن  
بدن و طلا و او با شکر که حمت است و غله و درم حار و سوختگی آتش و زخمها و بار و شکر کف حمت نیز بشیره و براق کردن و خفته او حمت قرض  
اعمال نافع و آن را در مضر و مسدود مصالحتش نیز مینها و ترشش تا در درم و بدیش مثل او کل ارضی و ربع او کثیر است و چون دست و بار  
با او خضار کثکث و در شسته حاره بنید نامند و در رنگ خا باقی میماند **مغیثا** اسم نعلی است که قریب است و قیاسی رنگ



کارنامه دکار کران طروفان زنگ مسکنه و از اکثر آن سرب حاصل می شود و آن سنج نوع مسی که سیاه و یکی مایل سیاهی و دیگری سنج و یکی سفید و یکی بیرون زرد و اندرون سنج و محمد بن زکریا گوید که آن بر دو نوع است یکی را اشه نامند و آنی است و بازمی میمانند و دیگری سنج مایل سیاهی و صید می و آن ذکر است و قول اشرع صیدی سیاه و ذهبی زرد و صی سفید و کاسی سنج می شود و در جمع فستام او نقطه سیاه و عیون ظاهر است و بقدری درخندگی دارند و که از زهره رجاج و صاف کنند آن اند و او را قابل زنگ که در تن بسیارند و با این سنج مایل فعل مسکنه در درم در سیم خشک و معوی معده و منق رطوبات در افع حصا و عسول و در زهره التیام دهنده حراحت و با سرب که در عسل رابع کله و برص و در از آن حرکت و غن و امثال ان غیر الفعل و مفضل و مصلحت عسل و شیرینی و شتریش و شتریش عدیم و بدیش در شنبه است **مغذ** بادجان است و تر لاجری را نیز گویند **مغافه** و **مغفار** شکل العنبر است **معموم** قله بادجان است **مغاطیس** حجر مغاطیس است **مغاث** مندی کلر است **مغلیاتا** بلف سربانی اسم فایلی بوده است **مغز** اسم فارسی دماغ است **مغز استخوان** اسم فارسی سنج است **مغزه** کانه طین محتم است و **مغزه یابی** و **مغزه طلب** نیز گویند **مغز تخم** نام فارسی لبوست است **مغز** لسان الثور است **مغز قلب** **مغز** بادجان است **مغز** اسم نوعی از نظر است **مقل** مراد از صغ درختی است مانند درخت درو بسیار عظیم و در عمان کثیر الوجود است و وضع آن هر چه مایل سرب و تلخی باشد مقل از برف نامند و مایل بزردی را مقل البهید و مایل سبکی و سیاهی را صیقلی و آنچه از ذراتی من خیزد و بادجان میماند او مقل عربی گویند و بهتر نیز او زرد صاف براق تلخ است که زود حل شود و چون درش اندازد خوشبو باشد و قوش تا بسیار باقی است در اول سیم گرم در اول دوم خشک و جالی و محلل و طین در اول و شیر و حوض و رافع حدت او مسهل و با تر باقیه و مغت سنا کرده و مسهل بلغم و مفتخ سد و شراب او جبه سرفه رطوبی و کزیدن هوام و کزاز و تحلیل خنجر احشا و بواسیر و تقویت باه و تقویت سینه از اصطلاح فاسده و عرق السنا و قنرس و اجبار حسن و مشیره و ولادت و درد کله و درو و ضعف حکر و راج ان و با سرب که جهت رفع شستن مغز و تصاد او مایل او را مصله و تعقیب و درم حجه و فتح عضل و در دیه و راج غلیظه و غیره و جهت حله و درم صرزم و معقد و بواسیر و با ردهن صالم جهت درم یکا چشم و با وقت و با اندکی سنج جهت اسقاط دانه بواسیر و نایل و نخور و جهت نور و جهت اول جهت الضام فرم و جذب چنین و رطوبات جسم و تصاد مسوق مطبوخ او با سربان سوس کندم که بجای ارب الکو را بنامند و با قدری روغن گاو جهت درم نفع از حجاب است و مضر نیز مصلحت کثیر او مضر حکر و مصلح ان زعفران و شتریش مکریم و بدیش دولت او در ریح ان صبر است **مقل مکی** اسم ثمر درختی است با غفوصت و خشونت و او را شتریش و خشک او را فعل نامند و ماکول است و در حر او در سطل و در شتریش بد راض خوامی باشد مرد و خشک و قاطع سها و سلیمان خنجر و معوی معده و طین او جهت قوط البول و نفع الدم و جلوس در ان جهت رفع انفجار که با مغز و شتریش در حر او جهت قود و مننه و تقویت بلغم و طول البف سوخته او جهت حر و حر و منع تولد قمل موثر است **مفتق** عبارت از شتریش کاوست که گرم کرده عصاره خنجریش می اضا فیه نامند و او مسکن حرارت است و در افع است و تلخی دهن و خشونت سینه و مالنجی و اصطلاح معده و ضعف حکر و حرقت البول و حر و حر و اصطلاح سوداوی است **مقدوس** فطر اسالیون است **مقل** قسیده است **مقلو یا ملیون** است که خنجره که کباب باشد **مقر** اسم عربی نبات است **مکنه** قلم است

کلیاس



کیناس بلعیت یرانی بنفشه است **کزنه و زیشه** اسم محلی است **نکری کا جالا** اسم هندی دام عکلیو است **مکوی** اسم هندی غنچه الثعلب است  
**مکس** اسم فارسی زبان است **مکس عسل** اسم فارسی شکل است **مکر** هندی معساج است **مکهار** هندی نووری است **مکری** هندی عکلیو  
است **ملح** فارسی نمک و ترکی دوز نامند معدنی و مای میباشند و معدنی بدون اینست که چون می باشد مای آن بهای است  
که میخورد و معدنی او اقسام است و هر یک را نامی مخصوص است و مذکور میشود و بهتر است آن ملح اندرانی معدنی است **ملح مانی** که بعد از آن نمک  
طعام و نمک هندی مای کم با است و زبون ترین آن ملح معدنی است و اقسام نکار و قلی و بوره و لوت در اطلاق نامند و اینها معصومند و غیر  
باشند و از آنرا خاکستر بعضی نباتات که آب از اوصاف نموده با نشانی باقیات معقدی سازند و بدستور از بول حیوانات و انسان بطنج و عده می گردند  
و بهترین آن حرق مخلول معهود صاف است و مراد از مخلول ملح نمک طعام است و مجموع آن مهمل بلغم و سودا و مواد صفر و رافع رطوبات لرزه و سرد  
و تخم طعام و فساد آن میگویند و حصار و مصلح اغذیه بازده و معین اجزای آن بعضی در اسهال حلط خاصی قوی راز سارا زنده و کور خواهد  
و بورد آن قانص و سوخته و ادا لطف و همه آن غاسل امعا و معین قلع سودا از افاضی بدن و رافع بدخنی اطعمه و نافع حدود جذام و این  
و آب مفتوح جمع شده و با عسل و کچین رافع مضر است افیون و سموم مخدر و کزین ایوان و هم است سفادام اض سوداوی و بلغمی نافع و قوی کردن  
باید و کچین متقی معده و با مسهل جهت قطع اضلاط و با صغر جهت رفع عرق و ادرج راجع و با سفید و مضمضه او جهت قطع خونی و دوزان  
قلع کرده و صفا و ادا صغر جهت رطوبت و بار و عن زنون و غیر آن و عسل در وقت جهت کوفتی اعضا و قوی و با سر کردن صابون جهت گرم  
در کوبیده با کمان جهت کزین عرق و با سر کردن زنون و با سر کردن زنون و با سر کردن زنون و با سر کردن زنون و با سر کردن زنون  
نات خداد و نهند و با رافع و عسل در ادرام بلغمی و با عسل جهت خرم خرم درخت حله و با رافع زنون جهت سخی تش و حله و در زخم ابله  
و جذام و با حنظل و با حنظل جهت گرم ایشان و با حنظل جهت رطوبت و با حنظل جهت رطوبت و با حنظل جهت رطوبت و با حنظل جهت رطوبت  
بهر سوخته او با سوخته نوزاد و سوخته جهت سسل و با رافع جهت سصل و محروم در با گردن بی عدل و سستین بکله مایه و اطله  
و چو سستین مایه که رافع آن است او با سستین زخم قاطع خون آن و بیسن گرم کرده او را اعضا جهت در دمای بلغمی و رافع معده و مضر  
و نافع و مورت تارکی شمش و انار و حرق خون و مقفل منی و مورت خارش بدن و جهت مضر ایدان نجف و مصلح صغر و در سها و ادا  
بارده رطوبت و از خواص مجرب است که چون دریم او در صحنی که عرق است طالع باشد در خانه مریض درش گذارند اگر بعد از  
چین میل نهدون خانه کند المریض شفا یابد و الا فلا چون در خانه مسوزانند و سوخته او را بطرف مشرق بیندازند رافع مضر است بد کند  
و چون او را باره سرفنی بسته رطوبت زمان تحلیس کنند باعث معرفت و ولادت کرد و عرق نمک که برفع اینین نقطه کند نجاست برش  
و خوش طعم و معین رطوبت معده و امعا و مفتوح سده رافع استفا و سبزه است و انار باعث لاغری بدن و در کور او نجاست جالی در آن  
در رافع گوشت فاسد است **ملح اندرانی** فارسی نمک سنگ بلوری نامند و او بهتر است اقسام در ادرام گرم و خشک و مهمل بلغم و زود جا  
در تقویت فهم و ذهن و رفع تخم طعام قوی بر و در ادرام عین استعمال غیر او جائز نیست و سایر افعال سابق برین گذشت **ملح نقطی**  
از جمله معدنی و سیاه و بد بود و با نقطه است و از آنش نقطه او را ایل شده سفیدی کرد و در گرم و خشک و مهمل بلغم و زود جا



وحق در اخراج بلغم و سودا قوی تر از سایر و حمر نار و عن کل سرخ طلا کنند در رفع حرورتش آب ارغج العفل است و قدرش برش تا یکدیگر هم **سودا**  
 از اقسام بلغم و او سیاه بی نقطه است و در افعال مانند بلغم لفظی **ملح العجین** نمک طعام است و بالوان مختلفه میباشد و اکثر او سفید و بعضی مایل  
 نسرخ و بعضی مایل سیاهی و بعضی مایل بزردی و بیشتر او سفید صاف و در اخروم گرم و خشک و در افعال مانند بلغم اندرانی **ملح هندی**  
 مکی است شفاف و سرخ مایل سیاهی و قطعات بزرگ در اول سیم گرم و خشک و مسمیله ماد اصف و سودا و بلغم و محرک است و محلل بواج و در  
 افعال مانند سایر اقسام و قدرش برش تا یکدیگر هم **ملح المر** نمک است ماسین سیاهی سفیدی و مایل بزردی و از همه اقسام گرم تر  
 و قریب در چهارم و در اندام جراحی با صمغ و زیتون قوی تر از سایر است و قدرش برش گمرکز یکدیگر هم **ملح الطبرزد** نمک معدنی صلبی است  
 و بهترین او سفید مکی مانند اندرانی **ملح العزب** بوره است که از دشت غرب فعلی آرنه و در افعال قوی تر از بوره ارمنی است **ملح صینی**  
 بلغت مصر القواست **ملح سبخی** شوره است و در قند کوشند **ملح الباغین** قسم سیاه **ملح العجین** است **ملح الصنعة** نمک است **ملح مخوم**  
**ملح هندی** است **ملح النون** است **ملح الفلی** مکی است که قبل از آب حل کرده صاف از آبانش منعقد کند و خواص او در قلی مذکور شد  
 و چون او در بر که حل نموده عقد کند و با نوت در سیاه در نقل معادن مگر اینست اعلی ابی عدل دانسته اند و چون بازای هر سه هم  
 یک عدد رزده تخم اضافه نموده و با نش سسته بافتن در روغ او را بگذرد عمل حاصل مخر شسته اند و او بزرگ گوشت فاسد است  
 و منق است **ملح بحری** از اقسام بلغم مایی است تا آبی سبده حاصل میشود و اکثر آن سیاه و در افعال قریب بلغم است **ملح نوعی** از  
 عوج است و بزرگ است **ملح طویخا** و **ملح طویخه** خاژی استانی است **ملح یون** و **ملح یونیا** خزره که است **ملح یون** بلغت اندلسی نقل  
 یونیه است **ملح یونیا** است **ملح یونیا** زاج سیاه است **ملح یون** زنجفر است مخلوق **ملح یون** قنطاریون است **ملح یون**  
 است **ملح اکلیل الملک** است **ملح طاه** دنیا قوی است **ملح بضم اول** تشدید ثانی اندر و طالم است و بلغت مغربی تا قالی است  
**ملح بلغت** قطف بحری است **ملح بفتح اول** ثانی ادخار اسم فارسی جرادت **ملح یون** اسم هندی کنده است **ملح الارواح**  
 اسم خود است **ملح الحوامل** دوار المسکت **ملح الهندی** طرد غلظت است **ملح من** اسم عربی مجموع ششمی است که منعقد گردد و  
 شیرین باشد مثل کبکب و کز انکب و بر هر بیات سعی منعقد شود **ملح من** مانند نسبی از سکر العشر و ای از نبات قابضه حاصل شود  
 قابض و از سهله مهمل **ملح منج** بفتح اول منج است و کسر اول درخت بادام **ملح منج زراوان** اسم فارسی است و آن نجی شبیه میاخواه  
 سرخ و بالده تر از آن و نزد بعضی تخم خیری باری است مگر معوض و اکثر او مفرح و غیر معطل است **ملح منم** در حله منم مذکور شد  
**منظرا** نک است **مننه** بلغت مصر غالیست **منضعت** اسم مطبوخ است **منجوشه** نام دین است **منذ اعور** یونانی سروج است  
**منشور** خیری و خفاش را شامل است **منسل** بیش از اسم سم است **منک** هندی ماتر است **منذوه** هندی نوعی از جن  
 است **منبر** هندی طاهر است **منسل** هندی از رخ سرج است **منذکی** هندی صفر است **منذوبل** هندی جوزالقی است  
**منجخت** هندی فوه است **منواس** یونانی سخ نباتی است بر کوه ساقش شبیه است و ساقش از آن مطهر تر و تا بقدر و در ع  
 و خشک مارک و در از مایل بزردی و متفوق و بعضی است و بعضی کج و خوشبو و در خاسیدن دهن را گرم کند و با آنکه گرمی

ملح القفا



و نظایر ایشان که در آن سبب اصلی است چنانکه از نظر آنکه تفریح نموده و وقتش را در مجال است در دو کم گرم و در سیم خشک و با قوت فایده در اول و بعضی  
و لطف و موموم و مفتوح و مسکن در در مشاهده کرده که سبب اصلی فصول باشد و هر یک معده و پیش و در مفاصل در هم و سینه و ضعف حکم معده و در شکم  
ماه و بعضی در رفع بخار بوی تلخ از روست و تصفیه او از اراضی عصبیه نافع و حکم در سطح او جهت سراسر البول و احتیاج صحت مفید و مضر سبب  
و مصلحتش کثرت غسل و مصلحتش ضیاع این در هر که در قدر ترش است و در مفاصل و بدین هم وزن او سبب الطیب و تم وزن او جزو او  
و گویند نظر سالون بوزن او و شیخ الرئیس در تصنیف او فرموده که شیخ است مختلف الشکل و در رنگش به بغایر فیوض در آن جمله که در سینه است  
سعی نایل برزدی و در از خوشبو و بعد از آن که در اول تعریف او مذکور کردیم قابل ایند و تعریف مذکور شد و الا صادق  
می آید و الله اعلم **مومیای لغت یونانی** و معنی حافظه الاحیاء است و یونانی مومیای نامند آتشیم است که در بلاد فارس مانند قیر مخفی شود در بعضی  
جبال کلبانیت در استان نیر موجود است و عرق الجبال نیز نامند و آنچه در سوسل دریای مغرب است می شود بخوبی فارسی و بلاد ایران است و بهر او  
سیاه براف است که بوی نیر باشد و در وسط فرموده که بهترین است که چون جگر که سفید را در کرمی از جگ بارزیه فی شکسته شق کرده بر آن مانند  
السیاه مانند در اول سوم گرم و در دوم خشک و تری بعضی خشکی غالب بر کرمی است و وقتش تا چند سال باقی است و او معوی دل و معرق و خلل  
سواد بارده و معوی ایضا باطنی و ظاهری و جحفیف رطوبات و معین و حافظ از روح بدنی و لطیف و سریع النفوذ و جهت فراق و فاج  
رغبت و لغوه و موموم مشهور و در معده و وجع العواد و تقویت معده و احتیاج رحم و جمع اراضی بارده و نفث الدم و اجابت سبب  
البول ابتداء حیدام در اول فصل و نقل زبان و کربین عقر و مفرد و محلول او در روغنها و صناد آن جهت کشتکی اعضا و بر وزن آن  
و مفاصل و کوشکی و باره شدن عصب و عضل معیدل و با عیاب و امثال آن همیشه فرو میکنند جهت حقیقان و با آب کرفس همیشه برود  
عالی با معاون و مسکن است آنستمدین بهترین است و قطره او باره و غرغره است جهت کزانی سامعه و با کافور جهت اجراض بینی و معوطان با  
از زنجبیل و مانند آن جهت شقیق و هج و اراضی داغی و غرغره او باره است و مانند آن جهت درم کلوبا شیر جهت اجراض اعضا و ناسل  
و یک قطره او با دو انگل از منی و یک و اینک عفران همیشه جگر و معده و با کاسنی و غنث الثقل و طلا او باره و غرغره است کزانی  
عقر و جمول او باره و زیتون یا زینق جهت فقط البول و استرخا مقعد و غرغره او باره و لو که او با غسل جهت کثرت زبان و مسوح او باره و  
با جیل و مانند آن بر قضیه و اعتیان و حوالی آن جهت کسح و با انتریه میاست جهت سبب نافع و مضر خوردن و مصلحتش سنگ و قدر ترش  
در شکستکی اعضا در هم و در سایر اجراض از یک قطره او با یک و بدینش قهر الیه بود و در سوسل کوبید که چون مومیای خوب را با  
خول غرغره شود در کوشش اضم ماورز او کند از نفع کرمی می کند **مومیای انسانی** در از منزه ساله جهت حفظ جهت از تحقق بر غسل  
و مومیای در وقت تراشیدن آن طلا نموده اند و چون اکثر جهتهای طلا و مغز را با یک محیط گرفته هر چه از اجساد و اعضای موتی را  
امواج کرب باصل رسانیده و میرسانند از اجمال بجای مومیای صرف نموده و میمانند و از رصدا الا قائم بلیناس ظاهر می شود که معموری  
طرف مغز خزار خالده است نبوده و با لفظ لسان مجاز و جید درجه معهود در است و از نفعی در کتات اعما و نقل کرده  
که مومیای در وقت یکی از جبال یکی از مغز موتی که حفظ جسد بر آن طلای کرده اند آن غیر اعضای انسانی است اگر چه در

س

همه

در این کتاب  
مومیای  
در وقت تراشیدن  
مومیای در وقت یکی  
از جبال یکی از مغز  
موتی که حفظ جسد  
بر آن طلای کرده اند  
آن غیر اعضای انسانی  
است اگر چه در



دودغ و شمشیر

نفعی میکند لیکن شکر آن حرام و موش کوبی و فساد بدن است و مضرتهای بی غایت **موز** موز از اسم هندی است و معرلی طلح نامند درخت او شبیه  
 بیبات ذره و مربع ساق او نارس می شود در کشتن دراز و عرض و تا بقدر چهار کوبگی و نارس او را چیده در میان گاهی که از نارسا زودترین می گردد  
 در شتر نایام صاف دوز مرسد و موقوف بزمانی و فصلی نیست و رطوبت نثار در لرج و شیرین مانده غسل است و در فحاشه مذکور است که چون در آن زمان  
 در قفاس غزالس نموده تسفیه و سرکین اسید در محل غرس بریزند درخت موز می شود و او در کرمی معتدل و در دوزم نرمس برین و در طبع معتدله و پس  
 و سوز و حر و جگر و با آب تخم خیزه جهت کلفت و مکر کردن رخسار و خاکستر پوست او و پوست درخت او جهت التیام زخمها و رفع زوف الموم و ضاد  
 بر کیش جهت تحلیل او را مایع و مولد ریاح و مسدود و مضعف با ضمه و مصالحش او شکر و مربای زنجبیل است **مولود** نام مردان سفید کرده است  
**موقطس** بلغی عربی فطر است **موم** اسمی شمع است **موقد النار** کبریت است **مویون** نوعی از سرخ است که بر کیش سفید شمشیر کفشد  
 باشد **مورسی** یونانی اطفا است **موغالی** یونانی این عرس است **مولجون** برومی انار است **مولی** یونانی حرط علی است **مون** و  
**میون** موش است **مورد** اسب است و کونینا نامی از خراسان است **موردان** پر سیا نشان است **موفون** نوعی از موم قریب است  
**مورد** اسم فارسی است **موش** بقاری فاره است **موش کور** بقاری خلد است **مویز** بقاری ریت است **مویز علی** اسم  
 فارسی است **مویزک** و **مویزک کوبی** اسم فارسی مویز است **مومیای کوبی** قطعه موم است **مورچه** بقاری نخل است **موسیر**  
 اسم فارسی اصل البربر است **موش دشتی** بقاری بروج است **موج** بلغت صفهان قناری است **موجس** هندی شکوفه فوفلی است  
**مونه** هندی سعده است **مولی** هندی فجل است **موتی** هندی لولور است **موت** هندی ماش است **موساکنی** هندی اذان  
 است **مور** هندی توپ است **موندی** هندی مایا پور است **مونک** هندی ماش است **مها** بضم اول بالف اخروید سبزه نامی از  
 اسم طبی سنگی است که از نواحی ارم و صعید مصر خرد و سفید و شفاف مانند بلور بسیار صلب و مثل سنگش زنده اش از ظاهر مکرر  
 و در خون گرم حاصل میشود و در جای که مغیابیم مرسد او نریافت میشود و قسمی از آن غیر شفاف و از او صلب تر و شیشه یک سنگ دارد  
 کوبیده ظرف و سفیازند و او غیر سیلوان است در دوزم سرد و خشک و نام در اید و شکر قلع بیاض خشم است بی المی و حار و باک و نوز شاد  
 و زعفران سرکه و عمل رافع خصلت زبان و از حجابش مرده اند و مفت حصا و در بول و طلق آن بران است جهت ولادت و بر اطفال  
 جهت از حواستین ایشان و رفع دیدن خوابهای پریشان و در دوزم است جهت تصار حاشا و صناد او بر سنان حبه  
 کردن شیر و رفع انجا دان مفید است **مهلبیه** بقاری فرنی نامند از اندر لندینه است که از اردو برخ و شیر و شکر تر است و مندا و او را  
 در دوس بالی جهت ملبسین مغیره اخراج نموده جهت رافع قی طعام که از بختن سودا معده ناشی شده باشد گرم و در جهت خولیا  
 و جنون و در دوشی و فرب کردن بدن و تولید خون صالح مؤثر است **مهد** آوز بو است **مهبشی** و **مهلوک** اسم هندی  
 است **مهار** اسم هندی سادلی است **مهور** اسم هندی حاحم است **مندی** اسم هندی خاست **مه** هندی غسل است **مه گیاه**  
 اکیم فاره اروج الصنم است **مهه مار** اسم فارسی حجر الحیه است **میسین** عربی است و یونانی لوطوس نامند درختی است قریب

بجور



کوزدی در کف بارانک فروداید و بیشتر و شیب که کوش و چون مایل سیاهی مسرخی و صلب و خوشبود و آنه او سیاه و از آنه کناره کوه چکر و مانند  
در دم گرم و خشک و مغوی معده و کرده و منفی بطبات و عقده نشاناره چور او حسیح و قرحه معا و صناد او اجبت دار الغیا و تحلیل او رام از حجاب  
دانسته اند و طبع او جبهه سحر کام موی و دانه اش جهت سر و نافع و بیخ شاخ او را چون سته روز بر آورده صلبه سینه بند و در کوه چکر و مانند در  
ان وقت مجرزانند **اند میوه سالیله** اسم عربی صمغ درختی است بسیار خوشبو و آنچه از درخت تراوش کند استفراغ مایل برزوی و بقوام عسل میباشد  
و بهترین اقسام است در هر جا از افشردن اخرا درخت حاصل شود مایل مسرخی و غلیظ تر است و آنچه از او را طبع غلیظ است از سیاه و سینه  
یا سست و مولف گمانند که کوبیده که با کوبیده او سفیدی باشد و دیگر نوعی سرخ و محمدین ذکر کرده که آن صمغ درختی است سیاهی معده در بلاد شام  
بدرخت برود و شش کاه سال باقی است در سیم گرم و در دم خشک و محلل ریاخ و طین و منضج و در بول و حیض و مغوی اعضا رباطی و در سیم او  
با چهار و قیاب گرم مسهل قوی طعم و جهت صدام و سرفه و نزله و زکام و درد سینه در بول و استفراغ و سیر زور کرده و منانه و در دگر و در لیس و کوه چکی او از  
و طلا و مطبوخ او در عن زبون جهت مانگی و از زینهای بارده و خرد و کز و زور و عشته از حرمات کوز او جهت درد سوزنلات و زکام و صدام  
و قطره جهت امراض گوش در باخ غلیظ و فرزند و کوز او جهت احتباس حیض و طلائی او جهت بر بهترین ادویه با صناد و نفوس و مفصل  
مغوی عقل آن و مضر و مصلحتش مصطلکی و شترش یک میقال تا سته در بولش روغن با سمن و جند و زرد و بعضی بونیش قطران و بنشین او  
زفت رطوبت **میوه یالیه** نزد بعضی نقل اخرا درخت است که سایه از آن افشرده یا سته زرد و بعضی از مطبوخ آن دگر می بیند  
از بارده و همه احوال مانند سالیله و با قورق فاضله و محمول و در خون بوی و حیض و مسقط جین و جهت رفع انضمام رحم و صلا آن کوز  
جهت طبع و داعی و لغوه و رفع ضرر هوای و بای موثر و مصلح و مصلحت از بارده و بدیش حاوی شربت و شربتش تا در مقال است **مسقط**  
موزی نخچه فارسی است و بعضی عقده العنق نامند و آن آب الکو است که در طبع زیاد از و نکت است سوزد و غلیظ کرد و آن مایل ترشی میباشد  
و در کلمات و نشان ترش کوبیده و چون با خاک و نشان ترش می گردد از آن در دوش که سینه و مذکور است در دم گرم و در اول خشک  
و محرک و طین سبج و موافق سینه و شش ابد و حصه در دگر و درین انکار او مولد صفرا و غلیظ و مصلحتش از مویای سرد و تر و بدیش در شب  
الکوری است **ممنون** نوعی از زرب الیچ است و فاری گرم است نمند جهت احتباس حیض و تصاد و در کرده و سینه و استفراغ و در سایر  
مانند زرب الیچ است **میوه** اسم فارسی شربت است که با انوار و آب الکو می خورد و در دوش الکو می ترند و **میوه سد بر** می بخند است  
که با شکر و عسل مار دیگر جوشانیده **میوه سفید** می بخند است که در در آن پهل و جوز و قرقظ و امثال آن صفا کرده باشد **موزیج**  
زینبیل است **میوش** اسم فارسی شرابی است که با سبیل هندی ترند داده باشد **مسقطیوس** مغزه است **میوه ممنون** شوکران است  
**مسوس** شراب است **میوه اربرون** است و زرد بعضی از آن است **مخک** اسم فارسی قرقظ است **ممنون** اسم فارسی قرقظ است  
**مین** پهل هندی جوز الکوشل است **میوه** هندی حلیمه است **حرف النون** ناخواه اسم فارسی در بان خیر نامند و بعضی کون بلوکی  
کوبیده و زرد بعضی او تخم صغیر جلی است **منه** و از آن کوه چکر و استفراغ مایل برزوی و تنه بوی و با جرات و سندی طعم و نوش تا چها  
سال باقی است در اول سیم گرم و خشک و مخفف و در بول و حیض و عرق و تریاق سموم و محلل ریاخ و در افق فواق و بطبات لزج







محرر قوی تر از نایق کبر و علاقه خلاصی از سم زرقی است و نایق کینه باید مکرر داد و تصاد او بر موضع کزیده عقر و زنبور و هر چه از دفع الم است  
در ساعه و بعد یک ریخ در یک ریخ دیگر و بار با کلاخ بنشیند حافظ صحیح در افع کزینهای مکرر و بارده و فالج و مفاصل است و در افع مضر هوای  
و مایه و اختلاف آنهاست و حاد اصطراط و زرقی برین و دفع او است کز ارجی و چون در برین خلطی نباشد کز مایه می شود و نوزاد و افعال  
**نارنج** معر از نارنگ فارسی است ریشه و بویر درخت و پوست نارنج و شکوفه و تخم او در دم گرم و خشک و ترش می او در اخروم سرد و خشک  
و بار و جوی که موافق سینه و زلات و سرفه حاره است و در کز و پوست او نفخ عظیم و صمغ اجزای او در دم امور هم از ترنج است  
سکه کز در امر محرم و شکر کز هم و نم آن که خشک کرده باشد با آب گرم همشش اخراج گرم شکم قوی و غنیان از جربارت و تصاد کز مهران  
نارنج نیمه جهت حر و کز و جوشتهای سرد نرم کردن موی و جلد بدن بی عدلیت و بویدن او و بر آن رافع طاعون و تصاد هوا و آب  
ضیائیده بویرت شکوفه او جهت سرد و لاوت محرم و حمل آن در دفع و شرب او رافع سم عقر و هوا و ترش می او با شکر مسهل صفا و در  
دفع خار و ام از خار عصب غیر صبیح و الکتراد و مضعف کز و مصلح عسل و شکوفه در دم از تخم مقلش او ترنایق کز برین جانوران و بدستور است  
رشته ای بارنگ درخت او با شکر است همین اثر دارد و در سایر مضاف مانند ترنج و لیمو است و ضرر نارنج با عصاره کز است دروغ نارنج که پوست او را  
باشکوفه دروغ کز نیمه مقلش در افع کز نشسته باشد در جمیع افعال قوی تر از زرقی و غنی نازدین و در مقلش آن با زربهر سموم بارده حیوانی است  
و بویدن شکوفه او معوی افع و محلل زکام و عرق او که مسمی عرق بهار است در دم گرم و خشک و جهت ضعیف و مانع و تفریح و تقویت است  
و باده و سده مصفا و ترلا و در سینه و قوی لرجی و کجش و خفقان و غشی و در او مملو و مفر روز روزی او و قوی باشد که در دم مرجان  
جهت سیر از مجربا و بار کزین جهت اخراج سنگ نشانه و کرده و ترنایق است جهت قطع اسهال رطوبتی نافع و حصول او با شکر جهت  
رغم و بار نشه و ایدان جهت اعانت حل از جربا و در سینه اند و الکتراد بویدن او مورت حیوانی و هوا مضر عرق بهار است و مصلح او کلاخ و قوش  
در ظرف مس تا بهفت سال باقی است و در شیشه تا یک سال **نارقیص** اختلاف عظیم در واقع است انطالی که بویدن است بارنایق  
و بسیار ریخ و گلش مایل برزدی و خوشبوی و از دم آرنه و در مصر او ساق الحام گویند و آنچه در کت می نمود معلوم مسکرده قسمی از جو فارغون که  
داری روحی گویند بگفت ایشان نایکه نامند او مفرح و معوی اعضا و با مضاف بسیار است چنانکه در جو فارغون مذکور میشود و ظاهر است که  
معر از نارنگ کز مندی باشد که سرفه ساق نارقیص در مصر ساق الحام نامند **نارمشک** اسم فارسی شکوفه نباتی است سرفه مایل  
برزدی و از نخود زرد کز در شکل نایکه که چکی که گلش زرد باشد در خراسان اکثر الوجود است و درخت او بقدر درخت انار و خری  
و نزد بعضی او و نارقیص یک چیز است و آن اصلی ندارد و در مسوف از سطوهر و نوزاد انوار آن در اول دم گرم و خشک و مانع صعود  
بخار است مانع و معوی دل و کز و معده و امعاء و ملطف اصطراط و مانع تخلیل ارواح و جهت مانع از اسهال و نزول الدم و تصاد او جهت  
در دفع عرق و تخفیف زخمها نافع و مضر بود نمائنه و مورت زردی رحنه و مصلحش روغ مادام دکاسی و قدر ترش است و مقلش او بیش نیم  
وزن او پوست سینه و بوزن او از تخم و سدس آن سبیل الطیب است **ناطف** بفارسی حلوا ی قنده نامند کز غذا و موافق سینه و  
و سرفه و خلط مانع و مسهلین و جهت انقباض و المعده نافع و مضر مجرور و مصلحش ترش است **نار فارسی** این خبر گوید چون مررا



با نوعی مغشوش کنند باین اسم مستعمل است و بعد ادی نار را معنی نار فارسی که رمان است حمل کرده و در جگر را نه بسندیده و ممکن است که معنی نار باشد  
 چه مغشوش کنند به بیوعات از جمله موم و در احرار خلط مانند اش است چنانکه نار فارسی اسم مرضی است **نافوخ** بلفظ بغداد اسم  
 بیخ و لبوت است **بایغوب** اسم یونانی نار مشک است **ماموس** بی است **نار دین بری** شامل امارون و خواست **نار دین** اسم یونانی مطلق  
 سنبل است **نار دین اقلیطی** سنبل رومی است **ناعمه** بلفظ اندلس لسان الابل است **نافذ** بلفظ الکسر بان زنی است **نار کبوا** مار کبوت و نزد بعضی  
 این نام را در بستر نهند و تعریف او ظاهر می شود که دو چیز باشد و نزد بعضی خشک است زبدها **نار کبیر** اسم هندی گیاه است **نار کبیر** بلفظ هندی  
 نفع است **نار کدون** هندی خود الحیم است **نار خن بریان** و **نار دین** اسم فارسی اطفاط الطیب است **نان** کلاغ اسم فارسی خجاری است  
**نان سنگ** بفارسی خمر الملم است **نان کلبان** بفارسی خمر الکعب است **نان روغنی** خمر العطار است **نان سوس** در حوض کار است **نان بی**  
**سوس** خمر الخجاری است **نان کبیر** خمر الطابون است **نان ساجی** خمر الطابون است **نان کپاج** خمر القرون است **نار و** اسم فارسی صنوبری است  
**نار کبیر** نار جیل است **بنید** اسم عربی جمیع مسکراح است بغیر خمر و در کتب فارسی مخصوص اند و ففعا قسمی از دست که از انبار در سایر مویه  
 و جوهر تریب هندی و آن مقدار یکبارند که بکوشند و مسکر در دو و هر گاه مدتی بگذرانند از موضع نامند و از جمله بنید است و مجموع بنید محرق چون  
 و منجر و مضغ و باغ و دیگر در کس اند و اقسام او از زوز و خرما و عسل و دو شاد و مشک و زوز و بویخ و زوز و ازرن و سنج و مثال آن ساخته می  
 و طریق عمل آن نزد مقدسین است که هر چه از زوز و خرما و سنج و انار یا بانه شده آن خمر را درده مثل آن اگر کشاید روز خضیا سینه کوش  
 تا به نصف رسد و در کجوت است تا نالت او بسوزد بعد از آن در ظرف کرده سر انرا حاکم نموده تا به ششماه بگذرانند و زود تا آخرین  
 سنج مثل آن و جوش نین تا بقدر نصف است و هر چه از خمر است سازند باین مقدار کجوت نند که با انگسیان کرد یا سینه مثل آن سیمی  
 که خوانند مثل شکر و عسل و مانند آن مخمیه بعد از یک هفته صاف کنند و بعضی بکفت تقویت و صلاح آن از مفرحات و مقویات مانند جویز و  
 و در اجوی و زعفران و عود و غیره از هر یک یک درم بازاری برود و در طل در پاره بسته از اول جوش نین تا اخصاف کردن آن اضافه متبا  
 و هر چه از عسل و شکر و مثال آن ترند باید یا به مثل کجوت نند تا نالت یا نصف او بسوزد و هر چه است که در مثال آن باشد بدون  
 کجوت نند تا نالت بماند و بسوزد و به سوز خمر است **بنید الزیب** بفارسی موز را نامند در درم گرم در اول  
 تر مولد خون صابح متین و معفج سرد و مضم و مسمن بدن و مقوی معده است و چون قدری عسل اضافه نمایند در بول و محلل ریح و در گیاه  
 و منقی بسند و در سحر کرده و مانند و سریع الاستحاله سودا و معده داغ و معظاظ اضطا و موله استقامت و چون جاما در جوش اضافه  
 نماید جهت جوع تقوی و تقویت بدن و ماضمه مفید است **بنید العسل** شراب عسلی است در سیم گرم در درم خشک و محلل اضطا و عذظه  
 و محقق اطبا و حافظ صحت مبرودین و مقوی جوش و جهت امراض با دره مثل فالج و رعشه نافع است و چون بطریق که مذکور می شود  
 ساخته شود فضل آن خرد است اند عسل ده خرد نان خشک یکسره جو جو به عشر نان بسا قرقفل از هر یک نصف عشر نان زعفران  
 سلس عشر مجموع را در کجوت نند تا انری از آن مانند لیس صاف نموده بقدر عشر او عسل تازه اضافه نمایند و جوش نند تا نالت او  
 بسوزد **بنید السكر** شراب سگری است لطیف تر از موز را و بکرمی او است و موافق نا جهت سوداوی است و اگر از انبار است



مخوق حلاط و موله صفرای کرائی و بخاری دانسته اند **بنید المهر** شرابی نامند گرم و خشک تر از موزی و موله سودا و حیدام و خازیر و طمان  
و موافق بران است و هر چه از سبزه بلخ سازند در اول گرم و در دوم خشک و بهتر از خنثای و قابض و مقوی معده و در اول و بعد از موزی و بهتر از سایر  
غذایانست **بنید البیس** و **السیلان** شرابی است که از شیر غنما سازند در احوال مثل شرابی است **بنید الارز** بخاری بوزه نامند  
در مهر و گویند در آن مل بنید ذرت و از آن وجود کند و مسامحه است و آن حالس طبع و مشکو کنده رحما و محرک ششها و بسیار گنبد  
و قاطع باه و چون عمل اضافه نماید محرک است و موثر سل و مضر ضعیف اللبدان و مصلح نفس نامی تازه است و ایچ از جویمه بنید **بنید الفواکه** شرابی است که از میوه نامجل ازین مثل قوت شیرین  
و سهل و دروغه بنده باه و باضم است و بوزه از آن دوزخ نمانند او است **بنید الفواکه** شرابی است که از میوه نامجل ازین مثل قوت شیرین  
شیرین و امثال آن بهتر از بنید جویمه و مسامحه است و در فحاح و مصلح غسسل و ادویه جاره خوشبو است **بنید** با درخت است و نوزاد  
و بخاری کنار نامند **بنید الملائکه** رس است **بنید الرعد** و طراست **بنید الشب** شیب است **بنات** اسم فارسی فانی است **بنجم** و **بنجیل**  
اسم شیل است و بر لیبای که مساق با نند عبری بنجم نامند **بنجیب** اسم حبس بنات است و اسم مخصوص **بنجیاق** اسم هندی شیمی است  
است **بنجاس** بخاری است نامند و نوعی که در معدن مسکون میشود و مس است گویند و روی عیار از دست و بعضی صفر و چونی طالقون نامند  
و آن زرد و درخت شده است و در طالقون مذکور شد و نوعی از کد ارض مسکون است خاص بهم رسد و بعضی از آن مایل بر زردی و اکثر آن سرخی باشد  
و از خاص از همین نوع است و چون او را با عثران روی تو سیاه بگردانند زرد می شود و بخاری برنج و بعضی صفر مصنوع گویند و چون صفر مخلوق  
قلیل الوجود است بنابر آن مصنوع او را با این اسم شایع کرده اند و چون مس القلعی بگردانند بخاری سفید روی و مفرق نامند و چون با روی تو سیاه  
و قلعی مفرج کرده مسمی **بنجاست** او در سیم گرم و خشک و محلول او مسهل با صفر و طلا را و جهت حرک و سستی بدن و رفع مانندی و تحلیل او را  
نافع و چون در سیم که چند روز بگذرانند و حصار با آن سرکه بزنند و مانند در رخ نزلت سرکه و منع رگن موی حرک دانسته اند و خوردن غذا از ظرف  
بی طعمی آن بسیار است خصوصاً ترشها و لیمو و در قلعی دارا مدتی گذارتن غذا ای گرم جان نیست و آنچه مس را سفید و پاک کند تا منصف  
رفیق او در ترشها مگر از ارض است خصوصاً سماق و سرکه و یا شیدن شوره بعد از کد ارض او را فحاح است و تخم بادچان با عث  
از کد ارض او **بنجاس صینی** طالقون است مصنوع **بنجاس قهری** مس سرخ مایل بر زردی است **بنجاس محرق** رو سنج است **بنجام** نوعی  
از طوبائی است و تبرکی فارسی نقود نامند از قاز که جگر از او در ترک تو ابلق از سفیدی و سیاهی و سرخی مایل بر زردی است و بسیار سرد  
میباشد گرم تر و در بنیت او عاقل و موله خمر مبین و محرک راه و مقوی بدن و مضر محرورین و در برض و مصلح شکر در سیم که بنجم و فانی بعد از نقود  
مکون است **بنجیل** زنبور عسل است گرم گرم و خشک و طلای رطوبت او را فحاح در کزین زنبور و تحلیل او را کم است و چون بکیر بر نیارده او را  
سایر خشک کرده بگردانند او را با یاوده اگر کند که در فحاح شکر مفضل باشد بنوشند در اندک زمانی بدن او فربه گنبد و محرک است  
و **بنجیل** کسوس جویمه است و از مطلق او مراد کسوس گندم و او از ارد گندم خشک تر و در اثرش مکره و جالی و ملین طبع و از مطبوخ او شکر و عمل  
همه سرد و رو و خوشبو است و تغذیه یا همین نافه و آن او قابض و محقق رطوبت معده و صفا و مطبوخ او با شکر و امثال آن گنبد  
سبان و درم آن که از آن قناد شیر باشد و با هم گرم است که برین اضی و تحلیل ریح اعضا و مطبوخ او در سیم که جهت نکه مایه و در شکر



و اورام حاره و باروغ زین و هر که هست ضربان مفاصل و مطبوع او در آب که تر است در کردن عقر و کز خیسانه او در هر که هست نکام  
نافع و نطال نخاله جویت خلک و کز نخاله عدس هست رفع قمل و در شک و کز نخاله باقی هست منع رخنن شکوفه درختان از موده است **نخاع** بخار  
منفوخ نامند در جمیع افعال قریب بدایع و بلین صلابت است و در هر که کوردن زخمهای عدل **نخود** اسم فارسی هم هست **نخود الوزی** و **نخود**  
**میرم** بلغته اصفهان زداوند خرج است **ند** بفارسی گفته نامند و فخر آن بخشوعیه اندوان معوی دل و حواس و محرک راه و مصلح هوای  
باطنی در دفع کلیمه کجور او شراب و طریق عمل آن در دستور اول مذکور است **نوج** صغری است **ندی کاکیر** اسم هندی سرطان است  
**زردک** اسم فارسی می است شش بلعیت بربری و از آن بزرگتر و سفید و از کرمان خرد و این الدوله گوید که خضادق من خرداد که در حال  
کرمان خضادق جایی که بنایک بسیاری باشد در اول بهار باقی میرود و برکشش سپهر که خریزه و چون بقدر ریشی شود منقل بر منقلب میگردد  
بنامبران در آنوقت آن مکان نشان میکنند و بعد از خشکی گیاه در سیدن بخ او بان نشان میجویند و بخ را از زمینانید و علامت غنی او  
است که جو مالای دما خوشان بگذارد و ساعت از خوشی نالسیه و چون در نور اندازند نامها از نور بریزند و از خواص است که چون  
از زمین بسیار از آن مسکنید نگاه از آن بخورد و دیگر جمله می گردد و هر چه را بلنک حسبه و خورده باشد باز سال دیگر از آن مکان آن بخ  
میرود و با سبزی بسیار بخلاف آنکه بلنک او را نیا فیه باشد چه آن سفید است و در سرگین بلنک هم کاری یافت می شود و دستور در جرم آن  
چون دستور او را تا یک طسوج زن بخورد یا فرجه نماید یا تعلیق کند هر که را بسین بگذرد و اگر در تعلیق نموده مباشرت کند بر توابع حمل  
و در و تعلیق او را جهت رفع خناز و روح الشوک که محرک است اندر زیاده از یک طسوج او مورت لاغری با فراط است و در دست شستن آن  
باعث مرگ و ولادت است و چون بر ناصور پدید آید از آنجا که ناصور کمر می شود و کجورید او را نافع ناصور بالکلیه نماید **رئیس** مسوی  
رئیس فارسی است و صحتی را بری و مضاعف را استانی نامند چون بارادرا سبیل صلیب مشق کرده غرس نماید قدیمی مضاعف گردد در کرم  
و خشک و تخم سیاه و در دوم کرم و در اول تر و قوشر تا سه سال باقی است جالی و جاد و کشنده اقسام کرم شکم و محلل قوی و شرب بخ  
مطبوع او تغذای مخصوص با غسل و منقی رحم و مسقط جنین زنده و زده و مخرج هر چه در معده جمع باشد و التیام دهنده زخمهای ظاهری  
و باطنی و ضایع او جهت التیام حراحت عظمه و در تور باط و عصب قطع فی عدیل و محرق او با غسل جهت دردهای مزمنه مفاصل  
و نفوس و با کرسنه و غسل جهت ترمیم و کشودن و بیلد دستور رنج و باراد کندم جهت اخراج چکان و امثال آن از بدن و با سر که جهت  
در ایلات غلت و هتق و آثار جلد و به تنهای جهت قوی کردن قضیه و بر بادون اعلیل جهت رفع عینه از جرب است بشرطی که او سه روز  
در شش خیسانه خشک کنند و ضاد او جهت دفع و منع نزلات کتکی اعضا نافع و در و او قاطع خون حراحت و التیام دهنده آن واقع  
سبب و نافع و بوسیدن او جهت در سردی باراد و کشودن سده دماغی مفید چنانکه جبریل بن عقیق علفه که هر که خواهد در زمستان زکام کرم  
مدامت سوزی تر کنند و مضر در سردی و مصلح در کافور و در سایر افعال کل او مانع است و شربش یک مقال از تخم او جهت  
نیم مقال محرک راه مایوسین و با سر که رافع نمش و آثار و فرجه پیاز او در حصه و مخرج جنین و منقی رحم و در عین زکس که کل او  
در روغ کجورید کرده باشد محلل و مسکن در سردی و در کجی و منفتح غم زخم و رافع دردهای آن و متوافق امر اول عصب است **رئیس**



بواس کوبیدنی است مانند حنظل جوهر او شحم دارد با حرارت بسیار خشک و عقیصه و مالیدن او بار و غشها در عروق و صفا و او با شکر جهت کزیدن افعی و  
سوطا و جهت بوی می و قطع رعاغ بسیار مؤثر و قاطع اسهال است **رزد** درخت غار است **زربسی** بهندی جدا است **زرم اسن** بفارسی صدید  
اشی است **زرسک** اسم فارسی عدس است **زرسین** کل سفیدی است که در مضاغف درخت او بعد از درخت کل سرخ و بسیار خوشبو و او را  
کل مشکلی و در بعضی بلاد کل غیری نامند و در درخت و کوهی باشد و در بلاد خارنه اول اسد دوام می کند و عرق او بوی انوار در جهت  
لطافت شکر آن می کند معتدل الحرارة و تر و بعضی در دوم گرم و خشک است و بوی ادعوی دل و دماغ و جوش و تر بسیار در درخت  
باعث خوشبوی آن و در حوض و مسهل بلغم و سودا و منقی سینیه و عطارد رنده و مفتوح شده دماغی و محلل ریاغ و موافق جگر و جهت قوی و عطیان  
و یرقان و ذوق و صفا و او در کلهف و انار و بوی عرق و رفع بوی نوزده و سوطا در نوزده و منع اشتداد دار الفیل و با جگر جهت  
و قطره او بار و غشها جهت گرم گوش و ریاغ و سوزن و مضمضه او جهت درد دندان نافع و از نکر دریم تا چهار دریم برک و مسهل قوی و دوا  
غم منفال ناکه منفال او را از اول حمل تا یک سال مانع سوغ شدن موی دهان است و آنطای کجاست است از هر روز دو منفال مرهانی شکر او را  
از کتاب تجرب بیان نموده که او را که بستر در غن کرکس که در مضمضه معتدل و مقوی دماغ و با جاک صیت رافع ذرات الخبیثه و سوداوی و قدرش  
ناک و قوی است **زسر** بفارسی کرکس گویند و ترکیب از سیب طیب و در زکریه در رنگ قرمز و عصاره و مایل سبزی است و گویند در یک روز  
زیاده بر دوزخ قطع می کند بلبل الی که از آن بر عرفان الودند او کمان یرقان آورده و در یک روز نکر یرقان را از سر آید آورده است  
در ضمن دو هفته درون زیاده بر دوزخ فرسخ می شود و او را خواص است که جهت حرا در وقت خواب جگر را می پوشد و تا هر سال عمری  
در سالی زیاده بر یک تخم و یک بی می کند در سیم گرم و خشک و گوشت او محلل ریاغ و غلظت و قوی و اطباء و مفتوح سند و وقت جهات  
و قاطع بلغم و روی الخذا و غلیظ و مصاشش در صمی و نرسب او جهت سرد و صفا و جهت مفاصل و قطره او جهت گرمی قدم گوش و خون  
و زهره او قاطع بیاض و رافع نزول آب و طمیت بصر و چشم و سرکین او جالی کلهف و خاکستر موی او رافع حرب و کله و قروح و جهت  
ذریا که کطلای بیضه او در عرض سه روز بسیار مقوی قضیت است و مهم با سس گوید که سوطا دماغ و زهره او از هر یک بعد از نیم دانگ  
قطران و روغن زیتون رافع جنون و جذام است و از جرب است شمرده **زنج العنکبوت** بفارسی درم عنکبوت است و در حرف عنکبوت  
**زین السباع** کل علی القدر است **سنوت** بهندی زرب است **سنری** بهندی نبات است **سوزا** بهندی سبستان است **سنون سفید**  
اسم فارسی در دهن بری است و در افعال بخار زنج و مقوی است و مانند سنون است **سنون زرد** در دهن صوری است **سش** بفارسی است  
و یونانی امولوش نامند و او را از کرم خنیاخته که کجک بعضی رسد و پوست او باز شود از پوست جدا کرده و صفا نموده خشک کنند در ظرف  
سایر در خشک و تر بعضی سرد است و مقوی و رافع و قاطع و موافق امعاء و مصلح او تینه و حاس اسهال و خون جگر و صواب داده  
و با شک و روغن بادام که نمک کم نباشد جهت خشونت حلق و سرد در دهن و سینه و سول و قطع جگر و بوی بسیار در جهت سنج  
و رفع انحراف عمل دوائی مسهل و حقه او جهت قرحه امعاء و طلا و او با عرفان جهت کلهف و با سکر جهت خاف و او را مچاره و کمال او  
جهت دمو و قرحه و جرب و منع کین مواد کثیم و با شکر زنان و با سفیدی تخم مرغ جهت خشونت بیک و حرارت روناغ و مصلح می



و مسدود و مضموم و مصلحش شمهنا و کرفس و قنقل و بدشس برنج معنوان بخار الرژی و شمش از کتیفال تا پانزده مقال **شاه** اسم آن خیری است که از  
 انجا سوبان و باینک جدا کرد یا سبب گرم زدن بخاری از بیم رسد خشکی او سبب اصل کجوت شتر و هم آن قانص و جالی و منفی از حم اند و حماده  
 محرق مجموع آن که با وزن او انیسوز سوزانده باشند با برک بلخ زیاد شدن قروح ساعه و اکله و التام و نده زخمهاست و محر شمرده اند و خواص  
 در اصل آن مذکور است **نشف** اسم عربی ج مرجان است و کوبیده او است و آن سنگی سبک و پودری و مانند ایشان زنبور و سرخ در اصل  
 کجوتی صده پودری مگر معتاد خرد و خشک تر از سب و در الحام زخمها و با شسته در قطع خون قوی تر از آن و در سایر افعال مانند افعال او است **نش**  
 اسم عربی سفنج است **نشاسته** اسم فارسی است و نشاسته معر و است **نصار** اسم عربی ذبیت است و درخت کز کوهی را نیز نامند **نظرون**  
 بوق احمر است و کدشت **نعام** بخاری شتر مرغ نامند و معر و است در اخر سیم گرم و خشک و کدشت او محلل ریح و بلغم و رافع لقمه و فاج و در اصل  
 و مثال آن در حد و سنفق و جمع امضی ناره و بطی البضم و مضر محر و در مصلحش سرگرد و غر و طلا و او محلل او رام فرزند و استیقا و تنبیط است  
 در رافع عرق و باعث سرعت حرکت اطفال و چون بر بدن مالند اسام نام از آن شخص بگریزند و اگر زنگ او نشود بحس کردن و شرب آن باعث  
 تکلم کردن اطفال و سرگین او رافع کلف و انار و خاکشروی او رافع اکله و از خواص او است که از بلخ کردن اشک و او این نفته و مسفته مضر منکر و  
**نفع** معر و است و لطیفتر است تا در همه افعال قوی تر از بود و در اخر دوم گرم و خشک و بغیر معوی معده و دل و قوی است که با سکه و با ضم و فم  
 معده و مفرغ و قوی خون غلیظ و محلل مواد بارده و ریح معده و محر کبابه و دروغ ارنده و کشته اسام گرم شکم و آو با بر که قاطع نفث الدم  
 و شرد و ریشخ ادب آن اثرش مسکن فواق و عیشان و قوی و برضه و مسکن در معده و تخفان معوی و وجع الفواد و جمد در سینه و هله  
 و نضج رطوبات قویه و سینه و تقیه آن معید خصوصاً با بر میاوشان کجوت و چون در سینه خاخ او را در شیره مالند مانع ایجاد آن و  
 و ترشها رافع ضرر آن است با عصاره و بالعیات رافع مضر است آن میکند و صداد او معوی معده و با آرد و جهت بر آرد و در فرودن شیره  
 میخندنیان و نضج دل و با نکه جهت کردن سکه دیوانه و مضمون او جهت کردن عفر و در نهایی جهت نفع است و رافع درد  
 بار و با نمون جهت درم انقیان و در روان و حموال قبل از جماع مانع حمل و قطران با باد الحصل جهت درد گوش و سوزن با باد از عصاره او  
 بار و عطل سرخ تا سه دفعه جهت تنازی که در کردن ظاهر شود و نجاست موز و کوبیده مولد ریح است و مصلحش کرفس و بدشس بود و نهی  
 و شترش تا در مقال **نغر** بضم اول و فتح عین معر و است و نوز بعضی مخصوص خشکی است سیاه لون و کوبیده در بنا او بسیار  
 کوبان و در ام الح که کینه الصوت و در کباب صحر و در مازان دم لاکن و لم المشور کونید گرم و خشک و کسود قدید او جهت اسهال و عرق  
 جهت سربول و سکه مشابه و کرده نجاست نافع است **نقطه** یعنی است که از بعضی زمینهای جویند و سفید سیاه شده سفید او لطیف  
 و گرم تر و سیاه او بقطر سفید شود در چهارم گرم و خشک و قوی تر از شتر و غنما و مفرغ و مبرع الفواد و در حص و مخرج جنین و جهت جمع  
 بارده شتر و طلا او رافع خصوصاً جهت فاج و لقمه و عشته و کزاز و عقد عصبی است آن دو با سیر و ریحان و سیر زرد بود و ستر کینه  
 و حصا و اخراج گرم معده و معقد و رافع سموم و کلیل ریح احتش و بخش و در دم فاسل و افعال او جهت نزول اریاض و قطران جهت  
 کربا و ریح کوش و فرزند و بخور او جهت سردی رجم و احشاق آن معده و مضر محر و در مصلح آن خشک و مضر و مضر و مصلحش







و جلوس بر جلد او مانع کردن هوام و کس بود است و از خواص او است که چون کسی بر تمام حسه خود کفایت نماید بیک قصد او می کند بیکه توخاند او را است  
گرفت و او بسیار خوب است و چون به بند جان نموشد و بجز رسیده که چون بر زخمی بماند موش بول کند بجای نیاید بماند در بلاد کسان است زخم دلم  
بیکه در جایی نگاه میدارند که اطراف مکان آید موش تواند که زدند **نوشاد** لغت فارسی است و او معدنی و مایعی مصنوعی است  
و معدنی او در بلاد حاره مثل حبشه و طما آن مانند شوره یافت می شود مایعی از لای است که چون بوست حرکت بسیار کند که مسکند در جوی  
سلطان از قطعه سفید بر روی او بسته می شود و آنگاه کوبید در نواحی صفتان است که موجود است و کوبید در جبال خراسان نیز باشد  
و معدنی و مایعی غریب وجود دارد و مصنوعی از روی کشف تمام بهم بریزند اولاً او است و از دو نسخه سفیدی کرد و در هر نسخه صاف او را  
بامثل اوزان رزق لاری و عشر اوزان کاغذی گند سبز می شود در آخر گرم در اول آن خشک و لطیف و جاذب است چون بظواهر و جوی  
و قاطع خون جاری و حابس است و مفتح سرد و البیام دهنده زخمهای باطنی در افق حرکت سینه و صلابت سرد و طلاء او است خاق و بار خن  
تخم زرد و با عسل حبه در التخلیه و سرفه و باروغ کبجیه حر و غرغره او با اسرار حسه زلومی که در حلق مانده است و کمال  
او حسه البیام حر و رفع پیاض و دموده معینه در خواص مکتوم مذکوره است که چون او را با مثل آن فصله آن ان تصفیه کننده شرب  
متقال او در رفع مطلق جسم حر است و با سیدن محلول آن که در جای نمناک گذاشته حل کنند و یا با سیر که حل نمایند و در جوی او با عسل کف  
مار هوام است از آن مکان و چون محلول او را بر کاغذی نقش کرده در اطراف خود گذارند هوام بر امون آن نگرند و در هر دو وقت قابل است به  
نقطه احتش **نوراس** اسم یونانی نوعی از قند است شش خهای او در از بار یک و یا بقدر سه درع و کش ریزه و مستدر بر جمع اجزاء او  
زغیب شبیه به شکر و کاش رزق خوشبو و طعمش تند و حار او مانند صون و صمغ او با سبب سفیدی و سرفه و در دردم صلب کثیره وجود است صمغ  
در افعال قریب کثیره او بخش در دم گرم و خشک در سینه او در سینه قوی ترین اجزاء او است جحفه و قابض در البیام حسه از اجزاء او است  
او را نسخه العصبه نامند و طبعش کوفه و سائیده آن و بسبب صمغ او در البیام ضعیف تر از سنج اند و شرب صمغ او در صمغ و کوشکی  
اعضا و از جایی بیرون رفتن و شکستگی آن و قطع زرق الدم موثر و عصاره او حسه حره و صمغ او در ذات الحبه معتدل و حکم او در افق  
سموم و او مضر کرده است و مصاحف فزوق و شکر شکر میقال است **نوزه** کلس حر است و در کلس مذکوره **نوفلن** اسم یونانی  
زبور است **نوق** شتر ماده است **نور** بلغم کثیران زمین است و دفع اول انسانی و سکون را اسم جنس شکوفه کله است **نور القندوز**  
کوه رسته در شیشان است **نوازه** بعبوی دانه شمار است و از مطلق او مراد دانه فرماست تصفیه صا و اوزان **نول** بماندی است  
عرب است **نوح** لبلب است **نهما** اسم بطنی در شقی است که بی ساقش مرغ و بقدر قاتی و با زغیب مایل برزدی و شکوفه بعضی مایل  
سفیدی و از بعضی مایل سبزی و عیسق و میان آنی و با عطرسه و بر بعضی مسند و از بعضی در از روی شتر در دم گرم و خشک  
و بوسیدن او حسه زکام و صمغ او حسه از رام بارده و قطع عرق و منع تولد فعل و تقوی موی و با عسل حسه در التخلیه و سرفه  
در خون و با عسل در افق خفقان و با سیر که تریاق همه سموم و ضیاسینه او با موخ و جوزون او بعد از آن با بادرم مسمن بر آن  
فرار او منفی است و خوشبو کننده است و از خواص او است که چیر کله بهم او را با بخت عدد دانه گشته در باره کبکودی بسته

در جایی



در جای پدید آمدن درناستان باد سرد و بوزیر آن و چون در حیرت رخ سحده بر باروی حیرت مندر رخ سحر چشم بد کند **بنفش** قره العین است و زرد  
چهره است **بنفش** اسم عربی متفاصل است **بنفش** اسم فارسی متفاصل است **بنفش** اسم فارسی است و کز نثر المار عبارت از دست  
بخش مانند زردک و ساقش نرم و طولش بقدر عمق ابعاد کیش قریب سطح است و نمزش بقدر سبب شیبه بقدر خشکی است و در آن تجمهای عرض و سیاه  
و بالزهر و گلش سردن است و اکثر کبود و بعضی سرخ و آن سندی است و بعضی نایل بوزدی و مریکی و بعضی کوبیده برای او نثر سبب جمع است و از  
افزودن سرد و تر بغیر آن او که گرم و خشک و خشم او سرد و خشک است و مراد از مطلق او کل نوع کبود است و نایل بوزدی گرم و خشک است و کبود  
لطیف و مقوی است و مسکن حرارت و متبای حاره و شنگی و منوم مانع احلام و جهده در مرقوح ظاهری و باطنی و خشکی دماغ و شوش  
سینه و سردی حار و زله و باز عرفان و در اجنبی جهت است دل و خفقان معده و مضر نشانه و مصلحت نبات و مضر ناه و مصلح آن کبوبات و قدر  
نثر از گرم و سردیم و در مطبوخ تا منفصال و بد نش منفه و خطمی است و بیخ او همه سرد و اسهال مزمن و در مرقوح معاد و سلیمان می و خمدان  
چهره زنده و معده و باجه جهت بهی و بازفت جهت در الغلبه و النثار و مرقوح بخش مضعوف و منجر کنده می و نمزش از هر یک  
دو دریم تا دریم و تخم او رافع در احض و زوف الدم و در دمانه است و در عین نلیو فو که مانند روغن بنفشه بعل از سرد و تر و در فعال مانند  
روغن بنفشه و در سنگین در سردی حار قوی تر از آن است **بنفش** نزد بعضی عبارت از سیم است و ظاهر است که غیر او باشد و در کتب مذکور است و ممکن است  
که از یک جنس باشد و مستعمل هندی است و آن بری و بستانی میباشد نباتی شنبه یکتان و ساقش مرقوح یا رنگ و کیش شنبه یک  
که در بخش زنده مایل سردی است و تخم زوف و از آن زنده تروری او مانند نباتی و با خشونت زیاد و سیاه تر از آن و بی تخم است و در سردی  
و جالبی سردی نموده اند که نباتی است بیانات بازنگار و بسیار سیاه و ساقش زیاد و بر روی او مانند برگ کاه و در ساق و شاخ او  
مایل سردی و در اطراف او علاقه مانند زبان و در آن تخم نای زنده میباشد در آخر اول گرم و در در خشک و نزد بعضی معتدل است و محمل  
رائع است و او را مرقوح و با بعضی رافع نفث الدم و زوف الدم و شرب او بقدر چهار شتر بار سبب و مسکن بیجان او را مرقوح و مرقوح و مرقوح  
و همه سردی است و در اطفال در سردی و کرده و ریاح غلیظ را با کجیم چمن سرد و با او در مینا حبه سردی و در الحنبه سوداوی و کبکیم  
او با کبکیم و کبکیم حبه سردی و در وقت هموم و خفقان و با خیار شنبه حبه استفا و صماد او حبه و نقشه جلد و مرقوح خنیم و باد  
سرخ و نملک و انبام حرا و صماد و کاف و سوخته او حبه داء الغالبه و با تخم وزن او در سنگ و قدری روغن کل سرخ و هموم حبه اکل او حبه  
زاید قبل از طلا موضع را با نازیک و غسل شویید و با مرقوح حبه فروغ سرد و خازر مرقوح بی عدیل و مضر زید و مصلح او عسل و قدرش  
تا دو دریم و در شنبه بوزش ارد و جود ملت او مانند است **بنفش** بلغث مضر است و بفارسی همونمانند از اغذیه شیرین است که در بدن شربتی  
در روغن بعل می از زنده و اطالی کوبید در اول گرم و در خشکی معتدل و مولد غلط صالح و مسکن بدن و معتدل باغ و جهت بخار سوداوی و  
تالنجی و مرقوح خشک و در سردی معده و مرقوح و نقل مسدود و انکار او مورت بهای مرقوح و اینها که در کان و با او در جوشانده باشد  
زبون تر و مصلحت سنگین و کامی است و در طبی عمل آنکه کندم را خیسانده سبب کند شربه ریشه سرد او را گرفته طبع بسیار دهند  
و به حرا و طحات بیخ در آن اندازند تا غلیظ و شرب سرد کرد **بنفش** ناکو است **بنفش** اسم یونانی غلیظ است **بنفش** نیل است



**نیطاقوس** گویند بانی است برکش شمشیرک صغر و دروی زمین همین میشود و در حوالی در بند باد شروان بسیار است و در اصل او را جهت صیقل  
بی عدل دانسته اند **نیطلی قبلی** مولف معنی گوید که از جمله تو عاشرت و غیر بظا فلن و بختگشت است و بر شاخهای او بخ عدد درک ماست  
و نوارک شرد او و بغایت محقق و بی لایع و بی حد است و طبع او جهت در دیگر و اسهال و بواسیر و ضاد او جهت خار و زرق است و مفصل  
و صلابت او در سینه و عصاره ح ان سم قبال و قدرش برش است ابو لوس است **بلو فرندی** او سینه است **نیثوق** ادرک است و نزد  
بعضی قراصبانی یعنی اول و سکون نامی اسم فارسی فسیب است **نیشکر** اسم فارسی قطب است که است **نیثیق** اسم هندی روغن تازه است  
**نیب** اسم هندی از ادویه است **نییم** اسم هندی درختی است و آن بزرگ و کوچک میباشد کاش مثل خونه که خیزد نقشه بار او باشد  
و در وسط کلهها زرد و با عطرت خوش منظر و در صفا نثر او سجد کنی نامند و در مار دران گنار گویند و آن قدر سحر که کالی است باطل  
تید و بر زدی و تلخ و در بعضی بلاد معروفند درخت تور است صنادک کل او عسل و رادع و جهت او رام بغایت معنی و جهت مفصل و نفوس  
و در در مریغ و در درختک او جهت التام زخمها و قطع خون آن و روغنی که او را جوشانند مانند نایب است روغنی صفا است و نمش نقد  
بک مفصل صابن اسهال مریغ از نموده است **حرف الواو** **واق** اسم مرغی است که در کنار آبها میاشنزه مایل سلی و مخلوط  
در شش ساه و در کاسه او سه چهار عدد موی کل کل است و در غایب معنی و نری و قریب شری و ترکان بار لک حفره کرده بر سر  
می زنند و اکثر صفت است و در نکابین او را درین نامند و کوچکتر از حفره است در دم گرم و در اول خشک و گوشت او موافق مریغین و در  
و کم روغنی او جهت فالج و مراض عصب نافع است و گوشت نکابین او جاذب کباب و خار این و زهره او جهت صابن است و در مفصل  
**داوی** کلری است **داجد** بسیار است **درفیس** یونانی گنار است **دوشه** اسم فارسی صفت است **دارموک** بلفنگ نکابین است  
**دایلمیم** بلفنگ نکابین کرفس است **دالان بزرگ** هندی از رازیان است **دالان کوچک** شسته است **دبر الارض** فطرت است و بر حفره  
ششم نرم نامند و گویند مخصوص ششم شتر است و خواص صوف مذکور شد **دیشیر** نیار مثله اسم عربی و در امیص است **وج** بفارسی از ترکی  
نامند و آن سخنی است که در آنها مریغ و بفارسی موسن زرد گویند برکش از برکت کس در از زو و عرض تر و با خنوت و انبوه و ش  
بلند و کاشش ششم سوسن آزاد که زینق باشد و زرد مایل سبزی و بخش که در بعضی معضی حمده و کج مابین سفیدی و سرخی و تند طعم و مایل  
بعطر در اول ششم گرم و خشک و قوتش تا چهار سال باقی است و قاطع بلغم و تریان سموم هوام و مقوی معده و بگرداننده قوت حافظه  
و مریغین و محقق بطبایع مفصل و در بول و محض و محلل ریاح معده و اموا و جهت در سینه و پهلو و بگرد و سرفه و معض در در سینه  
و سکا فلی عضل و نقطه اول و جهت و لکت زبان و شکو کردن رخسار و سخن کرده و صناد او جهت مفصل و او رام بلغم و نفخ که بر سر  
و بر سرش بلغمی و فالج و قوت و قید و فرجه او با شیره ایدان و زعفران جهت اعانت حل و اکتحال او جهت باض و حائین او جهت  
نقل زبان معطل و جهت در دندان معده و جلوس در طبع او جهت در رحم نافع و مضر سرد مصلح او از رازیان و مرق حمر و در مفصل او  
سکین و نثرش بک مفصل و برش مثل اوزره و ملت او زرد و نود طول است **دجید** بلفنگ مغزی ماز لویون سیاه است **دخیره** **دخیره** و **دخیره**  
کاف از روغنی و کم سیباج و در مریغ ترکی عبار از است و نزد بعضی در مریغ اسامی است **دوع** از جمله اصدا و مریغین است

کتاب  
دردی

هندی



دیندی کوفی و در دلم مار نذران کلاچک در اصفهان کس کر نامند یوسه از یاده بر سایر اصدا و در راست و جالی و جهت بول و حصا  
نافع صفا و محلول از در آب کیمو با قدری نوش در ارفع جمع انرا حلد و حجر است و حرق او در عمه افحال مانده شخ و مفری و مصلح غسل و شربش  
نایم مقال است **درد** اسم مغزی بلسکی است **ودین** یونانی کماة است **دوج** زوفای رطوبت است **ورد** اسلم کللمای اشجار است و مطلق  
او مراد در اجمر لبانی است چه اقسام و در سفید و زرد و سرخ میباشد هر یک از ان بری و لبانی و در یک نامی مخصوص اند لبانی اقسام او  
مضاعف زبری هر یک غیر مضاعف اند **درد ایضی** بقا می اورشترن سفید نامند و نذ کوشت **درد ایضی** لبانی بزرگ از سترن و مضاعف  
و بقدر کل سرخ و درخت او چار و نیکش سفید و گرم و خشک و در افعال ضعیف تر از سترن است **درد صفربری** سترن زرد است درخت او خار دار و در کوش  
زرد و غیر مضاعف است و در قوت مانند سترن سفید **درد صفربانی** درخت او چار و بقدر درخت کل سرخ و گلش مضاعف و زرد و نیکش صندلی  
و در قوت مانند کل سفید لبانی است **درد اجمری** درخت و لک است گلش سرخ و غیر مضاعف و نذ کوشت **درد اجمری** لبانی بقا می کل سرخ نامند  
و بهترین او تمام شکسته و آن مرکب القوی و زرد اکثر در اول سرد و در اول دوم خشک و نذ بعضی گرم و در روز بعضی معتدل و مفرح و مقوی اعضا  
و دل و سهل صفا و بلغم رفیق و با قوت قاصد و خشک او را قبض زاده و مفتح ماسارقا و جهت ضعف معده و جگر و کرده و تحقان حاروشی  
و جهت سردی و در جم و مقعد و طمائی او و قطر عصا هلیک جمید در در چشم و گوش و مضمضه او جهت تقویت لثه و صفا و کوبیده او جهت  
مراق و در طوب معده و سائیده او جهت لیل و سبج حلد که بسبب حرکت لیم و در یانیدن گوشت زخمهای عمیق و صفا دانه او جهت اعانت  
پیکان و خار دندان و در درخت او جهت جوششها و التیام زخمها و علاج و زخم الم و سیلان زخم و جوشش کردن ان و بابر کوه و  
جهت قطع عرق و صفا در درخت او جهت حرار و او را م حاره و در م مقعد و شکستگی اعضا مفید و حکم کل او که عبارت از نژ است در  
افعال مانند لک است که ان عبارت از شکل سرخ بری باشد و نذ کوشت و آنچه در میان کل شمشیر و زرد است و انرا از زرد گوشت دو  
او با ارفع اسهال عمر العلاج و ارفع نفث الدم و سیلان خون است خصوصاً چون با اقع کل بسیارند و محمول و مقوی رحم در ارفع رطوبت  
و مضمق فرج است و بوبیدن کل او صبح زکام و عطش و ما فشری در بعضی امراض و در بعضی مسکن ان و مصلح او کافور و مضرا به و مورث ششک  
و مصلح او نسوین و قدر شرب از تازه او تازه دریم و از خشک او نا چهار دریم و از او تا نشت دریم و در لبش مثل او نقشه و ربع ان مزاج  
است و کونیده دریم شخ تازه او ده بار عمل مفید و در روغن کل که کل بی اقع را در روغن کچیر کرده در افعال نکه از نذ بعد از سفید شدن  
کل نذ به با بهفت بار کشته و با افرشته تازه او را با مثل ان روغن کچیر یا روغن زیتون کچیر نذ روغن فرور مرکب القوی در ارفع و قاص  
و محلول و مفرح مواد چاره و بارده و با قوت سهل و مسکن التها معده و در ویاننده گوشت زخمهای عمیق و محقق رطوبت ان و ارفع مواد  
ضعیفه و حقه او ارفع قرحه اعضا مضمضه او مسکن درد دندان و نطل او مقوی دماغ و حابس اسهال حراری و سهل ماده لزج و مقوی اعضا  
و محلول مواد فاسده و در سبکین در دماغ الاثر و طلا و با سکر و لمانه او با سکر و طلا مسکن درد سرد و ارفع بخارات دماغی و موافق او را  
ان و ارفع زخم و درد معده و جگر کردن او در حابس اسهال و مقوی فعل ان و قطر او جهت در کوش و نذ ان او با سکر و در ارفع  
عرق چهار دریم فرج و جوششها و حاره و شرب او ارفع ضرر خوردن آبک در زخم و صابون و در ارفع و امثال ان و در لبش خم وزن او



روغن سفید و بوزن او دهن الحلا و قد زتر مش تا مک فی قیست و کلاب نیز مرکب القوی و مایل سردی و باحر لطیفه و مایل طریقت و باقو قاصدا  
و بعضی سردی و خشکی او بسیار غالب است اند و او مقوی دماغ و فم معده و قوتهای برنی و نیم گرم او جهت اندم دهن سینه و نزل و در معده  
و اسعا و مغض بار و در جوار و در جگر و سبز و جهت خفقان حار و تقویت بدن و با نتر است زیادتی فزونی و بوسیدن و طلا کردن او جهت در جوار  
و در جهت مابا و نقل جهت دادن و مغلطه او جهت تقویت دل و رفع غشی و پهبوشی و تقویت دماغ و جویس باطنی و لیسناط نفس و رفع خمار مغذ و  
بالخاصیت مضربه و باعث سفیدی موی و مصلحت حلا و نبات و قد زتر مش تا بجهه مغالی و کلاب مکرر بقدر دو او و او مصلحت **زرد مش**  
و جیاس است **ورد الحماق** بفارسی کل رغنا مندا نرون اوسخ و بیرون زرد و بیوبی و از اقسام و در منس است گرم و خشک و در جوار و محلل  
قوی و بسیار گرم و در طلا استعمال او اولی است **ورد السباح** کل علق الکلب است **ورد صینی** نسرین است **ورد الفجار** و **ورد الحمار** و **ورد الحما**  
**ورد الحماق** است **ورد الحیمیر** نزد بعضی کل خطمی است و بلعیت مغزب کل فادانیا است **ورد الزانی** بلعیت مغزب کل خطمی است **ورد فرا** شقایق  
السمان است **ورد الحجب** کلک است **ورد مانی** معنفور است **ورد احوار** فاشتر است **ورد طوری** سطا خیس است **ورد النیل** و **ورد الزیتون**  
**وردی** طایف سفید است **ورد بلعیت** مازندانی سمانی است **وردک** بلعیت خزوی نبات خزوی است **ورد طسا** غم است و در عین کدشت  
**ورد** بفارسی و ترکی بر مغانا مند و او حیوانی است بزگر از خردون و دنباله او دراز و جلد او سیاه و درشت و البلق و سطوط از در جوار و گرم  
گرم و خشک و قوام مقام معنفور در همه افعال و مبهی و محلل ریح و صداد کوشش او جادو سیکان و خارا زین و جادو بسم کزیده حیواتا کجود و جادو  
خون بطاهر جلد باعث فزونی عضوی که بران به بند و طلائی روغ زیتون که در آن جوشانده باشند و مهرانده رافع انار جلد و کلی و حکم  
و دار الشعلک و قوبا و سرکن او قاع پراض چشم و طلا در او عظیم کنده قضیب و طلا در خاکستر او موجب عصبی است **ورد شان** از جنس کبوتر  
صحیحی و از آن بزگر و طوق است و ترکی اله و فاخته نامند و در خواص مانند کبوتر صحیحی و از آن بهتر است و چون در روغ زیتون  
مهر کنند طلا در او در فخل نامند چه شتر مرغ و در او خردان او مورث بری خلق و مصلحت سرکه است **وردس** یار نباتی است مانند نبات  
پینه و مخصوص بلاد چین و نبات بزقور تا بسال کل و نمر میبد بدخشمانند کجود و بعد از رسیدن شش شده شبیه موی از دما بل سردی مانند زهر  
می شود و او سیاه جامه باورنگ مسکنه و بهترین او زرد مایل سردی است و در سیاه او را که جنبشی نامند و مرغ تیره او که نهدی گویند زبون  
و نزد بعضی گرم است و او در دووم گرم و خشک و قوتش تا چهار سال باقی است مقوی یاه و با تفریح قوی عظیم و رافع خفقان  
ریاح غلیظ و حصار جالی و شتر مرغ است و برص سفید و طلائی او زراف کلف و سوغه و شور و قوبا و مورث لاغری و مضربه و مصلحت  
مضطکی و کتر او نیز مش تا مک مغالی و نیش مثل او زعفران و نصف او ساوج است **وردع** اسم عربی سام ابرص و بفارسی صفذع را  
باین نام میخوانند **وردق** بفتح اول و ثانی بر کستانی است و در اول سکون ثانی اسم طوری است و بفتح اول و کسر اول و کسر اول است  
**وردخ** بفارسی حرکت سبز و از مطلق او را در کسان است طلائی حرکتش همه متفاق است و کزین افعی و کزین جنس است  
متفاق معده و در جسم و با موم اوغن حکلیل او رام نافع است **وردتم** گرم است و کدشت **وردخ** کوراخل بفارسی موم  
و در کدشت **وردشج** اسم نباتی است که در جبال از سنگ میروند و در بوی شبیه بوی لیمو است و چون بسیار صلب و از آن

مسیانه



می سازد که پیش شیر که شیر و شاخهای او بارک و بیخ او کرده در ششم در افردوم سرد و خشک و رابع و مقوی اعضا و نیم مقال سائیده او نام  
نیم است جهت شکستگی اعضا و در سقطه و جلوبک در طبع آن جهت سبلان رحم و نواضع مفید است **و شق** حیوانی است بسیار کوچک از بزرگ  
و در رنگ و شکل مانند اسب و دندان او کمتر از شیری و در رنگان بزرگ مول نامند و در خواص مانند بلیک و لباس بوسمت او معین و مقوی که در نافع عود  
بواسیر دومی سوخته او جهت جراح است **و شق** است **و شق** بسکون ثانی اعطر سطل است **و شق** در اول ثانی بلغت  
سکبان و در اسم می است **و صیف** الاسود بر سیا و دشان است **و طوط** اخفاش است **و غل** نوعی از ایل است و بترکی جوهر در دلم گان نامند و در  
ایل بگورند **و غد** بعین معنی باو جان است **و قل** اسم عربی تر خشک درخت مقل است **و کر** ایشان طوط است **و بلع** طبع است **و لب**  
نوعی از نوعا و بقدر درمی در کیش تیره و باخسوت و خوشبو و شیر دارد و بعضی اماکن شیره بر ک درخت شریک و از نوعی شیر برک مورد او  
غیر خوه الهیست و ما بود انده داد می قوی و مسهل که نمید چون او را از جهت اعلی قطع کنند مقلی و از جهت اسفل مسهل و از جهت قوی و  
اسهال و مسقط کرم و زیاد او قائل و مورث غشی و مصلحان کیشش تا نیم در هم و در شش لاسه **و لکام** بلوغ مکان بر جسم است **و لک**  
انگور سیاه است **حرف الباء** مال قافله صغیر است **بام** جهت **بالوک** سگ است و بلغت مهر حقیقت است **بامی** اسم  
ترباق فاروق است **بانیستوس** اطلل الملک است **بار و نات** اسم هندی استخوان است **بانی** هندی فیل است **بانیست** هندی  
اوست **بایونا** اسم نبطی بنایی است بخش مانند شام و سیاه هر چند در زمین فرورد و بار یک مسکود تا بقدر هوی رسد و خام و نجبه او بالوک  
انزله نیده و ایل به هندی و ساقش با رطوبت لرزه و رعب دارد در شاخهای او بر کهای ریزه مانند خار کوچک و پر شاخ ملاحظ بدون  
میست بخش در دوم کرم در اول خشک و زرد مضمض کرم و تر و ملطف اضلاع غلظت و ریاح و مقوی دل و حافظ صحت و جهت سرد و در سینه و سینه  
و کرده و متانه نافع و گویند خوردن او با نای صورت نولید پیر است و نطفه منقده قبول صورت افونی می کند و نطفه او جهت عمرت  
حرکت اطفال مؤثر و تعلیق او در پارچه قبل از طلوع آفتاب در چهار شتر رافع سحر چشم بیست **بمید** در آن نطفه است **بناجوری** هندی  
کف است **بید** در صفهان خر خدا بر یا نامند و آن حیوانی بقدر با قلی خاکسری رنگ در زیر شکم او سفید و بالای او بقدر رمون و کثیر العدد  
در دوم سرد و تر و شریک و با شتر رافع عسر بول و ریقان و طلای او جهت خاق و سقوط لهات و مطبوع او در پوست انار که بار دهن کل است  
بجوشانند و نیم کرم او را در کوش حکانه نافع کرمی قدیم و در کوش است و چون در کوره نوسفان سوزانند و با سل مخلوط کرده از وی از  
باید قیاده و در قیونبند جهت عسر نفس حریر است **بسنه** و تعلیق او با باره گتان و امثال آن رافع تب ربع و قطر طوط او در اصل رافع  
حره بول است **بهد** مورد است و او را مرغ سلیمان نامند در دوم کرم و خشک و مهادی که او با شست چشمش و نواجع بسود و نحو  
بمجد و صفا کرده و متانه زهره و خون او جهت خاص چشم و بین و مسوق استخوان او جهت ربع نافع و تعلیق پر و زبان او  
صورت جاه و دوی مردم و بید و تعلیق کرم اسفل او درین امور مؤثر و تعلیق استخوان بال جهت سینه زبان بگویمان و در  
دشمنان و با خوردن چشم او جهت تقویت حافظه و یاد او در فراموش شده و امینی از خدام و ادکنین بدو بوج او تمامه بر در  
خانه جهت دفع سحر و چشم بدوام صیاب و نخور بر او جهت زخمها و سحر و جنون و بلع کردن دل او بگرمی ذبح آن جهت قوت



حافظ نبات مؤثر و ماخن بر او در هر روز سه در زیر سرد و خشم کدانشن جهت میان ایشان جنس و وقتی که قدر رسیده و نظردستی باز نه داشته  
و نگاه داشتن او جهت لغت بر خصم مؤثر است **بزل** حصص است **هریسه** از اغذیه مشهوره است و بهترین جوهر است که از آن ترکت نماید کندم و  
کوشش مرغ است گرم تر و کثیر غذا و مسمن بدن و کرده و مقوی عضله و موافق سرفه و تشنه و یابس المزاج است و در عرق سرد و مسدود مصلحتش  
در حرورین کجین در سردی و انور و بالخاصه اکلدن قدری انکور در یک بر سر فوق قوام است **هرلی** بهی است لغت بندی و در حبال  
کنیزه الوجود است و سینه و سینه یابل برزدی و طولانی و غیر محروط و در حجم مقابل عصب و در می شود نیم خود او قاتل است با سینه بال  
عشقی و بالخاصه صفت مقوم است اقسامش و سایر نوم است **هرنوم** نزد بعضی نمر درخت خود است از طفل کوچکتر و بالانگ زردی و طبعش و تند بوی  
از وی آید و از حوالی سهر و عمان خردم که القوی در دوم گرم و در خشکی معتدل و مقوی است و محلل ریح و خضاب و باقیغ و در رطل و ملین طبع  
و مسخن کرده و منانه و محرک ریه و معین مضم و خاسیدن او بهترین انواع استعمال است و بخور او مانع ز کام و زلزله و گذاشتن در میان متاع و جامه  
مانع گرم زدن آن و خج از آن چون چهل روز در میان شراب است که بگذارد بسیار سیاه می شود و از خوردن قماری نفوذ می توان نمود و قدرش  
ناده در هم و در بش قافله است **هرطمان** دانه است شکر و زرد بعضی او ضراست و رازی گوید در فل است اظهار نسبت که قسمی از طرا باشد  
چنانکه الطای گوید او را سبیل دانسته چه او تلخ تر از آن و سنج نایل سیاهی است و نباتش مانند کندم و قشرش در غلافی مفهم بدو نصف در بردت  
معتدل و باقبض و مطبوخ او باروغ غرقا بضر و موافق سرفه و در سایر افعال مانند ضراست **هرقولیون** نام است **هرشعه** اسفنج است **هراس**  
**هری** عروق منتهی لصف است **هرجان** لوز البربر است **هرقلوه** و **هرقلوس** نوعی از زنبای بری است و نزد بعضی ابو جلسا و نزد بعضی فر صغنه  
**هرانه** مرانی است **هرنال** بندی از رخ است **هرن** بندی است **هرالونه** بندی توپای بندی است **هری** بندی ابلج است **هربولین**  
بندی خروغ است **هراروش** و **هرارشان** بفارسی فاشتر است **هرست** کنده بندی لوف است **هرشفیض** اسم شقایق است  
**هرش** **هرمان** اسم فارسی نوعی از خود است **هرسوفوز** اسم یونانی اضمیون است **هرکل** فقع است **هرلیم** اسم عربی کل لاجی شنی است  
و بفارسی عبارت از فرق کوش و کندم مهرای نچه است و در افعال مانند **هرسینه** **هرسینه** نوعی از اغذیه است که گوشت کادو کو سال و مثال آنرا  
بعد از کشتن آب و نیک در جایی گذارند تا حکیده اوضاع گردد و کسب اصحاب بقول حاره و بارده را با سر که نچه گوشت نو کور در آن سر که انور  
و بقول را بردارند و اگر با بقول بگوشت اند فسی از قرص خواهد بود و در افعال مشابه مزاج بقول مطبوخ است **هرلیون** بفارسی ماچونه نامند  
ساق و کشتن شکر و با شکر قلی و کاشن مایل سفیدی و تخش از قوطم کوچکتر و با صلابت در دوم گرم و در اول نزد تخش در دوم گرم و تر  
و تخش در دوم خشک و در اول گرم و بری او در خشکی عالی تر و **هرلیون** مفتح شده جگر و در بول و مهبی و محلل نفخ و غزائت او غالب و  
ماضم و مغیر ریح بول و عرق و مفتت تصاد جهت در سینه و ظلمت لهر و در در سستقا و طبع اولین طبع و رافع در دماغ و با شکر  
جهت سمر رتلا و نقطه البول و مضمضه او جهت در دندان نافع و در او آن مهبی در مفاصل و مفید طعام و مغزی و مصلح عسل و گوشت  
او کشته سگ است و تخش مفتح شده سیرز و با عسل و روغن بلسمان مخج تصاد و فر زجا و در جیض و در او در قوی تر از **هرلیون** و قدر  
شترتیش تا دو منقال و مضر و مصلح عسل است و تخش سکن در دندان و طبع او به تنهای او با عسل و تخم نرزه منقی کرده و منانه

سلا  
طلام







**یوم الجوس** گیاهی است ساقش یک عدد و بار یک صلب و گلش زرد تیره و شبیه پاشمین و کرش ریزه است و ظاهر از خسته ارغوان باشد و زرد بعضی  
نخورد هم در اول سیم گرم و خشک و عالی و منفه سرد و با حد بسیار و محقق و طبع کل او جهت صفات مشابه و احساس بول بسیار مفید و در زور کل  
حاجت خون جراثیم و قدرتش بر کشفال و زیاد از زرد و سفال او کند و به کثافت **هو فاروقون** معر از او فاروقون کوهی است و آن قسم  
می باشد و هر قسم را نموده است قسمی اساق بعد از شرب و زیاد و کرش مانند کرسد اساق بسیار مرغ و گلش سفید و شبیه بگل شنبلیله و در  
شبه سویی صوفی و بخش سیاه و دراز و در زمانه جو دستش زینهای سخت در اول سیم گرم و خشک و فویش ناده سال باقی است و محقق و مطلق  
و در بول خصی و مخرج جنین و محلل و منفه سرد و جهت در و کرش نافع و کرش جهت ایام جراثیم و مقیه زخمهای متعده و زرع سوختگی آتش و عصاره  
طبخ او جهت کس بی عدل و او است ششم او را هر روز نیم دریم با باد العسل جهت عرق النسا محرز است اند و جهت ربع با هم وزن  
سدا بر سوزن شسته اند و در شش ششم است و نصف دوم نیز کر از اول و کرش بعد از نفع و بر شعله و شعله های مستقیم و ساس  
مرغ و گلش زرد و گلش در غلافی مانند خنکاش و با خطوط در بوی شبیه بر اینان و در هر دو گرم و خشک و در نیم از بخش مسهل صفوی غلظت و خوردن  
اسه در معین عمل است و در سایر افعال مانند اول و چون در شراحت کوشش طلای او رافع جراثیم عظیم است و نصف دیگر داری  
روح عیار از آن است نباتش نیز کر از اول و کوچک از زانی و بسیار مرغ و پر شخ و کرش مانند کرسد و گلش زرد و در بوی مانند قسم اول  
و گرم کر از اول و مسهل طبا معده و محقق آن و در جمع افعال قوی تر از اول و نامی و مرغ کننده و خوار و مقوی معده و رافع فالج و عرق  
النسا و عروق و حفا و مسقط جنین و در خصی و مقاوم سموم و جهت استسقا و تواج و تب و تب نافع و طلای او جهت و آثار و بوی و ضربان  
مفاصل و ایام قروح نافع و مضع محرور و مصلح سنگین و قدرتش یک دریم و اقسام او بدل یکدیگر اند و بدل هم از آن بوزن آن اذخر  
و انضوان رخ کبر است و مولف اعتبار است بدی گوید که هم هو فاروقون شبیه اساق است و این قول مخالف قول حذوق جمهور است و نزد  
مردان از آنکه بندی قسم آخر است اگر چه این حرار و حکما دهند هو فاروقون و در فاروقون روی را یکی دانسته اند و فکر را عیار از آن و در  
آن فرد کامل مراد ایشان است **هو خطیله اس** طرسوسی است که در کت لجه التیس می باشد و او غیر لجه التیس است و مذکور شد **هو جره** و  
**هو فقید اس** فرار از ای است **هو جره** و **هو فلیس** ابو خلک است **هو دیسون** اسم مغربی نفع است **هو ره** اسم فارسی خازی است  
**هو بیره** بندی اسم اهل است **هو ابنت** بایان فضل عناصر و است روح حیوانی و تروج آن چون سداب است بروج طبعی و تغذیه او  
و نفعه **هو اجسام** مکونات شدید و ضعف است و هیچ کار از آن خالی و عاری نمی تواند بود و فساد او باعث فساد موالید است **هو صیاح**  
هر یک آن و تغیر او بسبب لطافت از هر مغزی صورت پذیر است چار از اسباب اجرام علوی و چار از اسباب اجسام سفلی و نیز هر دو ادکل  
فن طبیبین است و ایراد آن در بخار زرد ندارد بلکه ایراد مصلح او بعد از او و جیر مطلق است چه خروج او با کله از صالح است موجب امراض  
شمار است و علم بر معده او از اجابت و مجربین تصحیح نموده اند که بجز در بروج و طرف از جراثیم است و بجز کردن و بوسیدن عمر و ولدان و  
قطران و حیزون طین مجنوم و امثال آن و فاد زهر معدنی و خوردن و بوسیدن ترنج و نارنج و تکره و مورد و باز و نفع رضع ضرر بوی  
و باسی می کند و از موده **اسیل بو** قافله است **هرون** نوعی از خزماست و گویند مراد از وقت است **هتر** اسم عربی اسم جنس



حرف نشسته در بعضی مخصوص بری است **بریمان** اسم عربی فحل بری است **بیراز** اسم فارسی نغاع است **بیری** بهندی اسم لحم است  
**بیرا** اسم هندی الماس است **بیرا و کهن** اسم هندی دم الاون است **حرف الیا و یاقوت** بهترین اویخ شفاف کلناری است  
که بهمانی و رمانی نامند و بعد از آن خرمی پس وردی و لعل از اقسام سرخ است و بعد از صنف سرخ او زرد نارنجی است پس زعفرانی پس عمومی  
بعد از زرد که دو همان کوفی است پس کلی است پس لاجوردی پس نیلی پس زینی و بعد از آن سفید و غیر سرخ رمانی اقسام دیگر است  
آنست ندارد سرخ او از آنست رنگین تر می گردد و کوبیده چون با سفید او شایه زردی باشد از آنست معتدلی که او را بر روی سفالی گذارند تمام  
میکردد و یاقوت صلب بر از همه اجزای الماس در او کوبیده و در دو عرق مضر است و مالیدن او کجغ سوخته و اسبیاده باعث  
صلای او و یاقوت سرخ در حرارت بدل و زرد او در گرم و خشک و کبود او در اول و دوم سفید او در اول و خشکی در همه عالیست و او مغوی  
دل و دماغ و مغز و شکر کرم او تریاق سموم و تعلیق او بالخی صحت ریح طاعون و تغیر هوا و سوکس و صرع و خفقان و رفع انجاذ و  
نزوف الدم و انگشتری او در قضای حاجات و رفع ضرر صاعقه و غرق و طاعون و در روان دشمن او جهت رفع تشنگی او در بوی دهان مؤثر است  
شترش از کفک اطمان که آنست **یا سمن** بری و سبانی میسگری او را طیان نامند و بفارسی سمن سفید و مذکور شد و سبانی او  
صلی است که یا سمن هندی باشد و آن زرد و سفید و این الدوله گوید از عوانی نیز میساید و سفید او زرد اطمان میسری است و سوسن ازاد  
را مخصوص سوسن دانسته اند و سوسن سفید زرد اکثر ایشان معقول الحاصیست و این از همه شنباهی است که در سوسن مذکور شد  
و جهه اطمان و سمن فرموده اند که در خرد او مانند در خورد و ماس برکش نرم تر و سمن سرد بسطری بر کوبند و در خرد سمن سفید او  
ضعیف تر و گلش سفید و با شایه سرخی و بسیار خوشبوی و از وقت شستن زرد کس تا اول عصر گل میدرد و در بلاد حاره همه در خرد  
زرد او عظیم و خرمی و مانند در خرد مؤثر است و زرد بعضی قسم زرد او سمنی زرد است و آن در دوم گرم و خشک و دفع سرد و اول لغو  
سودا و ماد صف و رفع سرد و ریح غلیظ و حاج و مفاصل و امثال آن و مفاد سموم و مفرغ و محرک باه و مدد حصر و مخرج قسام گرم  
شکم و بوسیدن او در سردی بار و نفوس دماغ و رفع ریح دماغی و نفول طلخ او جهت زد زدهای بارد و صدمه و ضما و او جهت کلف  
و مخرج کردن ریح و زرد کردن قضیت و اعانت بر نفوذ و سفید کردن بوی سیاه مؤثر و مصلح خوردن و مصلح نهنف و کل سرخ  
و سر که قدر شتر از گرم او دریم و از آرزو دریم و بپوشش سمن زرد و بدل بر دو یا سمن است و دروغن یا سمن سوسن و محلل در  
جمع افعال مذکوره قوی التامیه است و قدر شتر است که دریم تا چند گرم و کل یا سمن زرد در مخرج الوجود است و چون او را در محفل  
میدانند که دریم او را با کوبیده عمل چند روز بستر و او را مانند جهت استسقا و در دگر مفاصل محرمان مؤثره اند **یا سمن سفید**  
اسم سمنی سمن بری است **یا سمن بری** عینه البار است **یا بوشقان** اسم ترکی غری السمک است **یا بوشقان** اسم ترکی فودج است  
**یا راه طاشی** اسم ترکی حجر العجاج است **یا باغ** اسم ترکی دهن است **یا بروج** لغت سیرتانی و بمعنی دو صورتین در اسم هر زوجه  
و شامل رخ لفاح جلی و بری است چنانکه لفاح شامل اقسام است و از مطلق او را در قسم جلی و حور بیخ بر نوع لفاح که زرد  
باشد نگاهداری و در صورت انسان مشاهده کرده و او را ازین جهت یا باغ نامیده اند و ج لفاح جلی آذنی مشابهتی بصورت



انسان دارد کجا و می او که بسیار مشابه است **بیروج الصنم** بیخ لفتح بری است که شکل دهان کردوی بر یکدیگر کشیده باشند و او را مهر کلاه و سنگ کن نیز  
 نامند چه در میان خواب هم بود که هر که او را قطع کند باعث بملاک اوست لهذا بعد از خالی کردن اطراف بیخ او سنگی را با وی بندند تا از حرکت سنگ متعلق  
 در این معنی اصلی نماند و در حوض او صدی بان کرده نبات نیندیشد بعلق که شریکی کورت کن نامند و بعد در می او کوهی که بجز آنجا که با یکدیگر  
 از آن و شمشیر و بعد زبونی و در لوی شیشه سبیل و کاشش سفید و گویند در شیمی در خشند و بخش بصورت دهان مواجد مستور بلفظ  
 ریش شیشه می بخلاف سایر اقسام بیخ لفتح که بعضیهای نر که نر دارد و مادامی که سر این صورت را خد افکنند قوتش تا شصت سال باقی است در اول  
 سیم سرد و در اخران خشک و خرد و بر عضو هم ماده او دوای همان عضو مردان و در قسم نر او دوای زنان و شتر او با زعفران جهت حاصل  
 و عرق اللسان و نفوس و با مقل جهت سرد و با کسین جهت صفقان و با کاسنی جهت حر و البول و در بیخ و شتر او جهت اکل و قروح خسته باغ و مغلط  
 خون و مبلد و مین و مصلحتش روغن با و قدر شمشیر چهار قراط است و در نیر نجیات و اعمال غیره بعبادت مؤثر و از مهرش فعل نموده اند که بهترین  
 قطع او نیست که مرغ در خانه شریف از خطوط شرف متصل سعید نیز یا با صدی از سعیدین و با قرد یک برچ شده و در زرد شیشه بوقت  
 طلوع آفتاب سه از سایر اوقات است چون عضوی از اعضای او را با انگیز از نر او و قلیلی روغن بان یا زینق یا روغن خفاف هم ساه  
 بیستانی و چشمهای دروی را بان تبین نماید نر او که کفایت بکرم و معوز باشند و هر حاجتی که روی دهد او را کرد و چون مجموع او را با  
 عضوی را از آن شکسته و بالنی قطع کنند و بر بار و نیندیشد یا بگردن او نر او را کف افات مثل عرق و عرق و صاعقه و راه نمان و در زرد  
 محفوظ باشند و بعلق او جهت رفع صرع و سنگین غصبت بلوک مؤثر بعبادت و بعضی شرط دانسته اند که در اول ماه با بعلق نماند و بخور او جهت  
 شدن شیاطین و جن و دفع صاعقه و جنون مؤثر است و چون شتر نرسیده او را با روغن کل سنج ساسیه وزن حامله بر کرد و شکم طلا کنند  
 از اسفاطاجین این باشد و چون یک عدد کل نشکفته او را کومیده در روغن زیتون بچوشانند طلای آن رافع عجز و ولادت است و هرگاه  
 یک عدد کل نشکفته او را کورگانی بر جسمانی بشیمی که هفت رنگ باشد سجده بر طفل مصروع بعلق نماند رفع صرع او کرد **بیروج الوفا**  
**بیروج الصنم** است **بیروزه** بقله یا نیر است و زرد بعضی جلیر **بیروجا** باد بخان است **بیرواسم** برانی بقل است که بفاری ستر گویند  
**بیتوج** از جنس جمع نبات شتر است و کونید از مطلق او مراد است چه آن بهترین اقسام او است چون هر چه اسم مخصوصی داشته  
 مذکور کردید بعد از آنجا که خواص کلیه این میان مشود و جمیع بیوجات در غایت گرمی و خشکی و اکثر آن در مرتبه چهارم و با سم است اند و  
 حرا کشته و جلده و مصل قوی و در می افزوده و مورت اسهال موی و قرحه معاوز و جشم و عثمان و انفاس معده و تعافش و غشی  
 و استعمال نر او در خارج بدن جابزه است و اندو اگر خوردن بعضی از آن احتیاج افزوده از در قطره از شتر او بعبادت مصلحتی نباشد  
 و مصلی آن نشاسته و اردو جو و روغن بادام و کل سرخ و زرد سوس و کتر است و دوغ سرد کرده رافع از اطفال است **بیروجا**  
 اسم چهار الوخش است و زرد اطبا نوعی از کل است و در الف نر او **بیروجا** کرفس نر او که سبانی است **بیرامه** خون برجه  
 سالم است که زاول پاییز گرفته باشند و در ما غر نر او شده **بیرزه** قسوس است **بیرزه** و هفت بل است **بیراج** قصبه است **بیرمه** شنبه  
 ندارد **بیرتا** اسم عربی حساست **بیرامیج** بلون است **بیرتوج** بفاری موش دشتی نامند و او مانند موش حوزان نر او نر او است







بعضی

کاوکوی و مثال آن در خوردن ریشها که برقی در ظرف مسی قلعی مانده باشند و کوشی که گرم بوده و به تنی پوشانیده باشند که منفذی کجاست فرو بخازند  
 باشد انقدر با ناله سرد در خوردن اکثر میوه ها بدون استبداد آن خصوصاً الود و پوشیده مانند که تا به رسم در جمع اندر یکدیگر می باشد چنان  
 المزاج و معادین اینون و سوما که منضرمکروند بلکه اصلاً منضرمی نشوند چنانکه مشاهده شده که عطر معادین را فواید و عطر در ساعت ملا  
 کشته و آن شخص منضرم شده و ادراک الم نیز چند آن نموده و در سوره معادین شربت ریاقات را نیز همین خاصیت است و در خانه نگاه داشتن مرغ کاه  
 در کوبه و مرغ ابی و مرغ خانگی و مثال آن که خنجر را اطعمه کنه نباتت چمن است و با خود شوق شاخ کاوکوی و فادزهر معدنی و حیوانی و هموار  
 و خاک صوفی حمید و خاک اعتقان که کله از طین چمن است و نار چیل کبری از ضروریات است و در منع کزین میوهام در زنده آشیای مذکوره را در صورت  
 جهت ادوی سموم شربه قائم مقام تر باق که خصوصاً مسافرن را در روشنایی از آنها از اجابت **مفضل دوم در تریاق مشرقه سموم** باید  
 دانست که تا اثر سم بل که منع روح حیوانی است با عسل که منکره و پس در جمع سموم شربه و ملذوم و اعانت باید نمود و تا به سموم است مفضل  
 محرقه و منقعه است با چوب رودت مفروق که روح حیوانی را از هر که باز دارد و به سست و نقل مفروطی که باعث سردی او گردد و صورت نوعی که اثرش  
 مضاد روح حیوانی باشد و آنچه کفایه صورت نوعی باشد در تمامیت مرتبه سمیت است پس تریاق در شرب آن با شیار فواید و الخاصیت کجاست  
 و کمیت زیاده باید کرد و در حاره آن تریاق در اول البجاد است که خوشبوی مانند کلاک و صندل و کافور و در عسل مرغ و مثال آن در باره سخن  
 با شیار عطره حاره و در افراطی است تربطی مثل شیر و مهران نهری و آنچه در اقسام آن با الخاصیت نافع است فادزهر و تریاق فاروق  
 و نار چیل کبری است و منع خوار تا که در لازم است و تریاق صوفی که اولاً سموم باورند شرط است چهار و سرباب مجاور و مذکوره و تریاق بل نرسد  
 پس اگر سم از جمله مشربه باشد در قی مبالغه نماید و اگر ملذوم باشد در سبب محکم آن عضو می کشند و مکیدن آن در کجین آب و نان دبا  
 آن شخص نارشان باشد و اولاً مضمضه بر در عسل مرغ و روغن زیتون و با شرب کرده بعد از آن مکرر آن مریزود با او و تریاق قیاس  
 زراوند و مثال آن موضع کند و به سوره موضع کزیده را حجامت کند که باعث جذب سم گردد و او را در حاره صناد مانند مثل سکن کبوتر  
 بودند زلف و سکن بز و سیر و کور و مثال آن لا با بول و روغن زیتون و عسل هر یک که حاضر باشد و مهربه ماردین با عسل الخرب است  
 و باید بعد از خیسانیدن مهربه شرب کرد و کجاست تا آن شربت شود مکرر کجین آن باید نمود و چون شربت میخورد و مهربه منقعه علامت کجاست  
 و در بعضی قطع آن عضو لازم است اگر عضو ممکن القطع باشد مانند دست و پا و اطراف بدن و داغ کردن موضع کزیده بسیار نافع است  
 و تریاق سم شربه و ملذوم که معلوم بوده باشد مذکور خواهد شد اما تریاقه معلوم نمائید کلی است که اگر مشربه باشد در حالتی که از یک تغیر  
 ظاهر گردد با آب گرم و در عسل مرغ یا روغن کاو و مطبوخ شربت و آب نمک و عسل و بوره مکرری کشند و اگر باعث غشی و خفقان و اصطلاح  
 عمل گردد و تحفه کنند و او را تریاقه الخیه مفذ و باشد بنید و هر گاه با التها و حرارت و تشنگی مفروق بوده باشد علامت حرارت است  
 در صورت روغن عسل مرغ و روغن بنفشه و لمانین فطونا و شیر تازه و دودغ و مارا الشعربا شکر و قوی کافور و آب نوح و مثال آن نوعی  
 شربا و صناد انافع است و مکرر باید بر موضع درونک و حوائی دل صندل و کافور و کاهو و خیار و طلبی بر زرده صناد کشند اگر علامت  
 برودت ظاهر گردد مثل سحبی اعضا و سردی بدن و عرق سرد و تشوش عقل و تریاق رحصار در بصورت مشرود و لطوس و تریاقات



حاره سازد و بطنها را صلبت دهد و در مثال آن باید داد و خلطهای حاره مانند عرق قند و عرق بهار و جند و امثال آن استعمال نمود و حقه  
با وجود خشکی طبع مطبوخ فودج و شیر و تخم بوبره از منی در غشهای حاره باید کرد و اگر علائم نفس و سوسه ظاهر گردد مثل برآمدگی شکم  
و درد معده و تباس و بلغم و تنوع و خشکی در صورت حقه بمسکه قوی مثل سنا و کلی و سفاج و لعاب حله و شیر تازه با حنظل و عسل  
و کبکبج و شیر کزنج و بوبره و امثال آن باید نمود و اگر قدرت بر برداشتن نباشد او را میوه و بعد از آن او را بر تر یا قند بنده مانند شیر و کوشن  
که او را میوه طبع یافته باشد و اگر قوتش ساقط شده باشد یا غشی و هموشی و عرق سرد و کشتن بسیار چشم باشد خم معده او را بقوت تمام بماند  
و با درونش نمزد و او را قلیه بر روی سینه او مکرر طلا کنند و آنچه در علاج غش مذکور است بعمل آورند و اگر با سهال مفروط و جش باشد تدریجاً آن  
بر او در غشها و لعابها کنند و بعد از آن او را قلیه و تر یا قند را با لعاب مسوی قلیه و سبب و لمبو و دوح داغ کرده در مثال آن ناید  
و هرگاه سوسه باشد بستوری که گذشت بعد از بستن موضع و حمام و مکیه از تر یا قند مذکور بدینند و در مثال تخم کزنج که معش  
کرده باشد و تخم لمبو و تخم بخرنج بغایت مفید است و این دو جهت سوم شرب و بطله و عرق مشرک النفع است مفرودگان بی مثال نمک رسد  
خشا که هر یک مفید است و این بخرنج مفید کرده در مثال آنچه گوید بقدریکه اجزا را فریاده شود قدرش بیشتر تا در دهم است **تریاق لطین** که  
بستور مشرک النفع است باین صفت طبع مخموم و اگر نباشد خاک صوفی حمید و خاک داغ سنا را با مساوی آن حب الغار و روغن کاج و جود  
کرده وزن او را عسل برشته و در دهم او را بنوشند و هرگاه علامت زیادتی خون در مسموم ظاهر باشد قصد بغایت نافع در سایر او  
مشرک النفع که سابقاً مذکور شد **فصل سیوم در ادوی مسموم شرب** که معروف باشد درین فصل مدادای بعضی از آنکه اشهر آنکه کرده می شود  
و غیر مشهور است بناط مزاج آن را تشخیص نماند باید نمود که بعضی از اعضا علامت هر یک مدادای مشهوره آن قسم عمل کرد چه اکثر از علاج سبب طبعی است  
**بیش** قدر جبهه او در عرض دو ساعت مہلک است و اگر سریع الاثر تر از رسم افی دانسته اند و علامت او درم زبان و سرد و در او در سرد  
در او کمی حد و غشی بی درنی است و علاج اوئی مکرر مطبوخ تخم شلغم و روغن کاج و اگر نارنجیل بجزی بهم رسد بهتر از همه مقیبات است و بعد از آن  
شرب فادزیر سبز و زرد و خالص است برای محمد ذکریا و اکثر اطبلین بجز کبر رافا و زهر او دانسته اند و در او المک حار را درین مایه قوی از زهر  
فاروق میدانند و جد و دار التری عظیم است **قرون السبل** از لوازم شرب بول الدم و سیاهی زبان و اعراض حار است در غایت حرارت  
و مدادای او بعد از آنی شرب یک مفید است کافور با کلار استامین دوح سرد کرده و اسوی سس در مثل انار و سیر ترش و خار و ما  
الشیر و عین الثعلب و امثال آن با جلاب و صندل و باره مثل صندل کافور و شیا و نامینا و کل ای می و خار و کدو کاسی و امثال  
آن **مراده النمر** زهره بلنگ در ساعت کشته نمیشد و بی سوز است حاره و مدادای آن بدستور قرون السبل است و بنزله ایهور آریا  
آن دانسته اند نه کافور **امراهه الافعی** در سبت مانند بیش است و مدادای آن بدستوران و بار و عرقی مکرر کردن النفع است و شراب  
و کوشن آب مرغ با قندی مشک مفید است و او را مشرک النفع که قبل ازین مذکور شد در جمیع مسموم نافع اند **مراده کلب المار** قدر کعبه  
آن بعد از فودج در کشته است و تر یا قند او بنزله ای حار کوشن و روغن کاج و با جطنیا و دار حبی و دنباله کاکوهی مورث غشی شدید  
و کربست و تر یا قند او بعد از آنی کردن بار و روغن کاج و آب نمک تر یا قند مشرک النفع مذکور و فندوق و سبب و فیله مرچ است



که در کوزه چهار مرتبه بمشال **جبهه عرق الداب** مورت درم روی و سزی آن و خنق و عرق بسیار در بوی آن است و در آن بعد از آن با مادا  
شرب منجیه دروغن کل سرخ است که مگر بزبانش در تریاق الطین مذکور است **بحری** از مسموم حاره و اگر نگشاید مورت سبیل است و اعراض او در  
وضیع النفس و فی مفرط و عسر بول و عرق بر بوی و نفث الدم و در او ای آن آب خیار و شیر الاغ و زنان و آب عسل و مویز و در طمان نهی است  
و بعد از سنگین عوارض خوردن حبس زرد سیاه و غار بقون و کثیر اورت السوسن السویجونی و در همی با جلاب **ذرا بچ** که ترکی الا کلنگه  
از مسموم حاره و علاما او مانند اعراض ایش بحری و بالتهنات و اختلاط عقل است و در او ای او مانند ایش بحری فی کردن با آب گرم دروغن  
لعل سرخ و شرب شیر تخم خرفه و خیار و لجاها و شیر زمان و جهت احتیاس بول جلوس در مطبوخ خنق و چکانین روغن کل با سفیدی تخم مرغ  
در اعلی و تغذیه روغن بادام دندان میوه و پالوده و آنچه خشک بر بره از اردکندم و شکر و در غایب او ای خوردن دروغه و در باد تخم خیار  
بدستور مذکور است و تریاقات مذکوره و در او المسک و مغز و دیطوس و تریاق اریو و مانند آن **ملار** و **جبهه سیاه** و مثال آن مورت اصرا  
خون و خون و سوسن و التها معده و تشنگی مفرط اند و در او ای آن شرب شیر و دوغ و گوشت آبهای چیر و شیر تخم نای سرد مثل خرفه  
و استنشاق روغن کدو و منقشه و چرب کردن سر روغن های مرطوبه و مغز گردکان فادر بلاد است **خوردن خون کاه و سبکی شیر خون**  
در معده مورت کرد و اضطرار شد بد و عثمانی عسفی و در احشا و غیر النفس و کزاز و احتیاس بول و طبع است و در او ای او حنقه و شرب  
پنیر مایه حوا اما با برکه و صلیت و پوره و فلفل مانبر که تارخ ایجاد آن نماید و درین قسم مویز جانی نیست مگر در شیر فاسد و حواش خود  
مضع مصطک و آب الحسل و در مایه معده است **تیوغات و حبس سلاطین** و مثال آن ازاد و حاره مسهل مورت التها و عثمانی و اطلاق  
بسیار و بخش است و در او ای آن دوغ و اشیا بارده فاضله است بعد از آن در محالجات کلمه مذکور شد مانند روغنها و لجاها و بوب  
**ابا اشیا** بارده مجذبه مثل **افیون و بذر النج و شوکران و لفاح و تاتوه و امثال آن** مورت خارش بدن و طلبه و سرد و در او  
و سردی دست و پای و تحشی اعصاب است و چون کج عرق سرد و خشکی اعصاب مفرط است علاج نژاد و در او ای آن فی کردن  
با ما الحسل و نمک و نوره و سنگین دروغها و شرب شراب حلیت و در اجنی و فلفل و حبه و طنج و ناهج و نار حسل و پای و تریاق کبیر  
و حقه های تند و سرکه با صغر و فستین و روغن کل سرخ و شرب سرد گردکان و تنبهن برن و دوغ سرد و روغن های حاره مانند روغن نار دین  
و سوسن و استنشاق حبه و صلیت نافع است و اگر مساوی افیون مشروب چند حوزده شود در رفع مضرت افیون از محرمات است  
در او ای خوردن بزرقونای کوفته و اگر شرب بعد از آن حلیت و شرب شرب استنشین کافی است و در او ای **قطر و کماة** و مثال  
مانند مایه سرد شده که در موضع نمنا مانده باشد بعد از آن محاص حاره مثل خلاقی و کمونی و زرد و ندر طول و صیغه و امثال آن مفید است  
و اما اشیا مسده و ثقله مانند **مردنگ و اجرام معاد و کرموش و شنجوف و زریق و امثال آن** مورت **احسان** طبع  
نفخ شکم و در حشا و در بعضی بول الدم در اکثر احتیاس بول درم عانه و دره اماس و کاه است که باعث اطلاق مفرط گردد و در او ای آن  
فی تاب و وجود احتیاس طبع حقه است و نار دین با برکین کبیر و شرب شرب نافع است و طنج و خیر و کرم کفیس و زرد فاد و فستین و تر کچین  
و مسهل و گوشت آبهای چرب باید داد و در **زریق** مقول و مصعد بعد از حقه و مسهل شرب آب الحسل در او ای صحیح باید نمود **زریق** و



در سردی و بول و حوض و مسهلین و شکر است او مطبوخ او با ان کی قند و جلوس در طبع آن منفی نفاس و مخرج جنین زنده و مرده و شکر و جود که در او  
مغیره و میوه و نافع و در آنکه خلط غلیظ و ناصحش خوردن انکامه در کجیل و بالی صحت مورت عثمان و مصلحان در اجنبی و سکنجبین است **اوبار**  
قسم اخر فسخ است و در عراق دما نامند **لوفیاس** سوماتی نوعی از مروت و بطریق حرف ایضاً دانسته اند **لوسمانیوس** نونانی و معنی  
شبه الذب است نوعی از سراج القطر دانسته اند شامی نباتش قرصی و بارنگ و کره دارد در هر کوی یکبار سه شنبه بر سر کوی و طعم او  
بایض و بی ساقی و کلس سرخ مایل بر زردی و منبتش اهلای استاده و بی زرد در آخر دوم سرد و خشک و از طباکی در دوم گرم و خشک است این نموده و  
مسئل از بزرگ و عصاره است قاطع رغا و زوف الدم جمیع اعضا و فرزند بر او جهت سیلان حیض و صفة او جهت قرصم معاوضه است  
جهت التیام جراحت و تحلیل ادرام و با حنا جهت دراز کردن موی و تخور او جهت کر یا سون هوام موثر و در قتل موش حر دانسته اند و مضر زرد و مصالحتش  
عنا و قدر شکرش از آن او نیم مقال و از بزرگش مکفالش است **لولو** بفارسی مراد و متریکی اینجی نامند و بزرگ مضر از مسمی است و اینجی از صفة  
مخضری است و با وجود بزرگی در مسمی نامند و کونند با مقال محکم است و از خواص او است که چون در صدف نهامت نموز سید از مینج تحلیل می رود  
مانند ثنات و بهترین او عانی سفید مدور زرد است و زردون ترین او فزری سیاه در زره مایل سیاهی باشد و سیاه زرد غیر مدور و سوزان دار او  
مسئل اطباء است و بر بدن و عروق و بولهای که میسر او و جهت اندک او در آب تریج و مالیدن بسناده رافع حرک او در دفع زردی ان  
و از بار است در آخر دوم سرد و خشک و در دفع قوی تر از طلا و خواص در اخوای بدن و ملطف و مقوی عضوا و رافع انواع خفقان و جو  
و رفع سودای و جهت سهال مراری و دموی و ضعف جگر و کرده و امراض دل و بد بوی دهان و حصا و صرف البول و سرد برقان  
هوم و دو پوست و جنون در بول و در او جهت قطع سیلان عضوا و التیام زخمها و اکتحال او جهت مده و سلاق و ظلمت نظر و باض و سبل و  
وسون او جهت پاک کردن دندان و تقویت آن و طلا را و محلول بقول ارسطو رافع برضت است در طایفه اول او غیر محلول او جهت خدام و  
جمیع آثار و فرزند او در دفع حمل حر دانسته اند و کما بد است او مقوی دل و در دهان است او جهت است از آله عم و ضعف دل موثر و گویند  
مضر نهانه و مصلح اول است و قدر شکرش تا نیم مقال و بدش صد و سفید است و طریق حل او در طریق محم از دست اول مذکور است  
**لوجید بطوس** اظهار است که قسمی که بری کثیف است و این نمیزد و محمد بن احمد گویند که گیاهی است بر کوشش شبیه برک اسقو لوفندرون بخش  
مثل در ی و استانی میباشد در بی او حرارت غالب و مضر بر خشک او و صفا پوست او با بر که جهت حر است و جمیع اجزا او  
جهت التیام جراحت است **لوف** لغت عربی است و بفارسی فیل کوش نامند و قسم میباشد یکی بزرگ و لوف الحیه که سید چینی او  
مانند مار لینی است و بر کوش شبیه بلبل است کبیر و بازگهای مختلف در شامی او مانند عصاره ساق او وسطه و شکرش مانند خوشه در آب است  
سفید میباشد و بعد از رسیدن زرد می شود و بخش مانند بلبل و سببش اما کن نمناک ساید در او در آخر دوم گرم و خشک و مخرج اصطلاح  
بر تریج و ملطف آن و مفتح سرد و بغایت جالی و در بول و حصا و بخش جهت نفس الاثنا و با غسل جهت بول و با شکر جهت  
و صفا و او بهترین ادرام و بول و سیر الطیف و جهت تریج جراحات متعفن و زخمها تازه معینه خصوصاً که در او عصاره لوف  
رفع باض چشم که از فرجه بهم رسیده باشد قوی الاثر و شفاف او جهت نوا صبر و حمل او جهت اخراج جنین و کینه او جهت قهر



و رفع آثار در خوشه تازه او باروغن زیتون مسکن در کوشش است و بوسیدن کل او مسقط جنین و طلا را رفته او بر بدن با عیش منع زردی او را  
 خصوصاً در مضر جگر و مصلحت صغیر و شربش بکلیه اهرام و بولش آفتاب و شربش سی عدد از دانه او با سر که در اسقاط طبعین و در مصلحت و محمد بن  
 احمد گوید که چون سخ خشک لوف را با روغن کنجد و نمک و حمز یا به نان کرده هر روز در وقت صبح تناول نمایند در رفع بواسیر ظاهری و  
 باطنی مجرب است و قسم نامی لوف را بر ک کوچک و بی الوان مختلفه سافش بقدر شرب و بغش مساخند شربش مانند قسم اول او را لوف  
 المحجد و فایز ش نامند و حار است او کمر از اول و از ان خشک است و پنج او قوی ترین اجزا او الطبع قوی و جهت سینه و معده ان و صفا  
 با سر کین کا و جهت نفس معده و در سایر افعال مانند لوف الکبیر است و چون سخ تازه او را در روغن زیتون مغز زرد الو چون مانند ناموست  
 شود و صفا و در مسقط دانه بر آب است و قسم ثالث را لوف الصغیر نامند و او کوچکتر از دو قسم کبر است و در ک و کل او شبان و بخش بقدر  
 زیتون و قوی الحار است قریب چهارم و محرق و لداع و قوی تر از سایر اقسام و طلا را و قاطع دانه او بر آب و سیر و التایل و بر تیره کوشش  
 و صبح و طلا را او باروغن زیتون که بر روغن او را ساسیده در ان جوشانیده باشند بهترین ادویه صدام و باروغن بخش در رفع شکم که در  
 دانه اند **لوف الحجد** و **لوف السبط** لوف الکبیر است **لوف المحجد** لوف الصغیر است **لوفیتون** گیاه تحضض و بفارسی فلیه ناه نامند  
**لوفابن** یونانی شکوفه کاما **لوطوس** میسن است **لوفابجرانی** حی العالم فرزند بعضی فطر یون صغیر است **لوطوس اعزیا** یونانی خرد  
 بری و یونانی شنب است **لوفیس** جرجی است **لوفابرون** شیطرح است **لوطوس اغریوس** یونانی احمد قوقای سبانی است **لوفویا**  
**فامیتس** فالحقین است **لوهی** بهندی آهن است **لونک** و **لویه** بهندی گیاه خرد است **لوهولا** بهندی  
 جادوس است **لبالا** بهندی بری است **لون** بهندی نمک است **لومری** بهندی قلع است **لهسوره** بهندی سیستان است  
**لهب** بادجان است **لهوا** اسم بهندی خون است **لهواجو** بجرانی ابن عرس است **لهو لوقوغرفیس** شجر مصری است که کا در ان استعمال  
 و در آن زرد می شود سرد و خشک و محقق الذرع و قالیض و مانع سلیمان مواد و جهت جراث تازه و کینه و نرف الدم و سهال  
 و در دندان و نعت الدم نافع است **لیف** اسم خوبی است شجره محیط بر کل و نار حیل و مقل و امثال ان داز مطلق او مراد  
 لیف صفاست و بهترین او از نار حیل و کل حجازی و زیتون ترین او مقل است در اول دوم گرم و خشک و در شرب و لباس او جهت  
 و تریل او را در نار حیل که سوزاننده باشد جهت خرد و کله و جرد و شرا او جهت مزاج حصات و لوف مقل جهت کین لوف صغیر  
 انواع او منقی دندان و جهت امراض لثه و البیام جراث و رفع بهی و برض بیاض چشم نافع است **لیف البحر** جی است شنب  
 و زرد کتر از ان و ظاهر و باطل او سیاه و برکشش شنبه برک شربش و رفته های او بارنگ و بهیم سجد و مد و سیاه و کوچک او بقدر که در کان  
 و زرد کتر از ان و باخوش است و کوبایشی است که در کرده اند و از کج مغز خرد و موج بسا طعمی اندازد در دوم گرم و خشک و نفاست  
 عالی انار و سوخته او بهترین ادویه قروح خفیه و سنون او مقوی لثه و جالبی دندان و معمولی او جهت صفا نمانند جهت معده است  
**لیف** انطالی گوید گیاهی است سرخ خا دارد و شکل خیار کوچک و نامی مناسب قنار الحار است در افعال و در نواحی مصر کثیر الوجود  
 و زیاده از بکیر هم قال است **لیمو** در جمیع خواص مانند ترنج و پوست زرد او در دوم گرم و خشک و مقوی معده و دل و قالیض و در ک

السنه

راه



اشتهاد معین غذا و مفتح شده کرده و محلل قوی ریحی دارد و زنده و مصلح کثیر اصطلاح در پی و پادشاه هم مشهور و مملو در در سایر افعال  
فایده مقام پوست تریخ است و آنچه مابین پوست زرد تری است در افعال مانند کشت تریخ و تریخی او در دوم سرد و خشک و معوی معده حار و لطیف  
و بسیار جالی و قاطع اصطلاح غلیظه و لزج و ملطف آن و جالی بهی سبیه و کلف و قویا و مسکن علیان خون و صفرا و التهاب معده و تپهای  
دموی و صفراوی و عفونت خون و نورو تری و حصف و بدل و در حلق و لبات و کر و عشم و فی صفراوی و غشمان و تغلظ طعام و کشتن  
الطیخ و عذیب و ادرار جگر و معده و جهت سرد و در سرد که از بخار و اصطلاح غلیظه باشد و صفرا و غشمان بود اوی و غشمان و غشمان  
و جاد و موم و موم و اود و قیالمه معده و در اکثر اموق مقام سرد که جهت مرض بهتر از آن است و مضر عصب و سرد و باره از آنرا اود  
حار معده مضعف امعا و موت و حش و مصلح شکر و غسل است و چون جوارب را با لیمو کهنه کند صل شود و صفرا و در محلول با لیمو با نود  
در اندک زانی رافع هلق و آثار عله است و تخم او در دوم گرم و در احوال خشک در دفع موم مانند تریخ و تریخ او بغایت عظم و قدر تریخ  
بسیار در دوم است با آب گرم یا تریخ نماید معتقد از پوست باشد و خائیدن دانه او رافع هجی دندان است که از تریخی او بهم رسیده باشد  
و لیموی بکلی بر زده معوی معده و باعث خوشبوی ادرغ است و لیموی شیرین در منافع بسیار ضعیف تر اما مضر عصب و سرد و آنچه پیوسته  
نارنج تریخ کرده باشد قوی الفعل اند با و همچنین است که مود و است که چون لیمو را تمام خشک کرده با وزن او شکر سبیه  
صفود بخار است و تفتح سد بی عدل و بر کیمو در تریخ ضعیف تر از بک تریخ است **لیمون نیون** بونانی احماض زرد است **لیمون فر**  
**نیون فر** است **لیمون فرمن** بونانی قلب است **لیمون** بلغت لطنی کم گمان است **لیفیطون** کاشم است **لیا** لویاست **لیدر خوس** و  
**لیتورطیس** بونانی مرد است **لیتاروس** بونانی لبلار کیمو می کجبل المسالین است **لینوس** بونانی زرد است **لیسا** او لیدر است  
**لیسج** نیل است و نزد بعضی نوعی از اقلیم است **لیار** و بلغت و لی ار امار طین است **لیطه** نخوری است که در سبک قلم مستعمل بود  
**حرف المیم ما** بهترین آنها آریان و بعد از آن از جاری اکثر المقداری است که بر زمین پاک سرخ لون در زمین سنگ زار  
گذرد و بعد از آن و متذرفار و سبک وزن و مکشوف و از مغز و جنوب بطرف مشرق و شمال آید و بهای بد مانند آب فی زار و  
کو در وی و شمال آن داخل او نشود و در آن سبک جمع این صفات موجود است و بعد از آن است معطر که مانند کلایع کشیده باشد و او  
قطر از آن گوزه سفال تراوش کرده باشد و بعد از آن آبی که جوشانده بنصف رسیده باشد و آب شسته کثیر المقدار بهتر از آن کار بر وجه  
است و نقاده همه آنها کفایت و کثرت و فواید مختلفه است و آب لیمو در دوم سرد و نهایت تر به رطوبت و از طرف از و چیزی  
می باشد و اگر چه بیسایط غذا و حیوان نمی شود و لکن بروج طبعی و قوت عاذیه حکم بود او دارد نسبت بروج حیوانی و قوت آن  
بسیار است که آنوقت مناسب و معتدرا لایق حوزده شود باعث حفظ رطوبت غری از کلیل و ترفیق غذا و بدتر و حصول آن عینا  
و غسل عروق و طراوت و نرمی بدن و لیس طبع و اعانت مضم و طبع غذا و تریخ و بروج روح حیوانی در صحن حضور بود در  
رفیق بدنی است بعنوان رافع و مضر احشا ضعیف نازده و امراض رطوبتی و قروح و جراحات و دیسپلا و قوی است و آنرا و  
و عدم مر اعاد و تریخ مستنی اعضا و عصب و ضعف احشا و بیضم و ساد زنگار حشا و لیسان و بلادت و عروض نزلات



و نقل حواس و کرامی بدن و سبب اراض نارده رطبه است و شرط است که قبل از آنکه از غذا از معده نیاشاند مگر صاحبان معده و حکم جار و بعد از موهایی  
تازه مورت نکون مواد اکاید امثال او است و بعد از جماع و بعد از حمام با عرق غلبه و خرد و ضعف و بعد از خواب موجب انقباض عوارض غریزی و شکر  
او استاده و بر روی افتاده مورت ضعیف معده و عصب است و بدستور ناشخوزن او مورت اراض عصب مکرده هوای سارگرم و ایام طاعون و صاحبان  
احتشای سبب جار که از عدم مراعات کور مستقر بکند و مصارت ریشکی صاحبان مزاج حار را باعث ذوق و احتراق و است با بر و مضره و عصب  
سدد و بسیار گرم محلل بیاغ و موافق با نوجوب و است معدل در گرمی مسکن خارش بدن و قلیل او غاسل معده است چون ناشخوزن و آب گرم کرم بدن  
طبیعی و معنی و مفسد طعام و مورت استفا و علل سبب و لصاحد بخارات بیاغ و جهت گرم حلق و تنقیه معده و حرکات مسهل و انقباض و ترشح آن  
و تشنگی سوداوی و ملغم شود و اعانت دوائی متقی مورت است و در وقت نوح موافق معده و حکم مزاج حار و تباه حاره و مضره عصب و احتشای ضعیف  
است و مصلح آنها بدخوزن بیار است و جوشانیدن آن با صدیک که بدستور مخلوط نمودن او با کل و خاک یا کنه و عرق کشیدن در بدن  
صورت جمیع اینهای شور و تلخ تر شیرین میشود و مجرب است و چون شب بمانی و بدستور مزاج را در این انداز باعث تصفیه آن است **ماء البهر**  
کرم و زنده و ملین طبع است و مسهل بلغم و مره و جاذب و محلل و تحفه او بار و غنایا محبتش و بطول کرم او جهت درد عصب و حکم و شقاق و جرب و یوما  
و حلوس در آن جهت کزیدن هوام و اراض نارده استفا میند و مضره معده و مصلحش شرب مرق گوشت اردمق مایه است **ماء الاجام** آب  
فی زار و سرخ زار و امثال آن مولد بلغم و مضعف قوتها و مورت اراض سبب و سرد استفا و لزوق الامعا و ذات الریه و مجرق و ربع و دوا  
دوائی ام و عسر و ولاد و در جاست و صلاح او نهی که کشت **ماء الزر** آب سبزه زار را در بدی مانند آب فی زار است **ماء المالح** آب شور  
موجب سردی و مفسد خون و مولد حر و حکم و اولاً مسهل و بعد از او مقابض است و مصلحش شیرینها و جربی ها و مخلوط نمودن او با ارد  
جو بوداده و رخ **ماء المر** آب مسخ مفسد شده و ملطف اجلاط غلیظه و مفسد خون و مصلحش عسل و شکر و تمبر طبع است **ماء الکبری** آب  
که از زمین گوگرد بر آید و آن گرم میباشد و محقق و مسخ و مسهل و حلوس او جهت قویا و مین و جرب و نقشه حله و درد مفاصل و ریاغ بارده  
و شخوص سبب و درد حکم و درم و زانو و ضعف و تقه عصب و جراحات کزیده سباع نافع و شراب مضعف معده و با صره و سخن حکایت  
**ماء الحما** آنها گرم رانی و ششی و نوشتاری و کبری و لوبرقی میباشد و کبری نذ کور شد و مجموع آن محلل قوی اند و قوی کبری  
و راجی و ششی قابض و مانع قیل و شرب او مفتح و مسکن و قلیل او حابس قی است و زیاده او بغایت مضر **ماء الرقی** ابی است که از  
معدن زفت و قیر خرد شرب او مفتح و مسکن بدن و سرخ کننده احصار و جهت قروح کهنه مغیه و مورت و در امعا و اراض حاره و مصلح او  
اغذیه رطبه و ضعیف عربی است و کل ابی **ماء المعادن** ابی که از معدن مسخ و یا مسخ تفته درو انداخته باشند جهت شش در بدن و درم  
لها و در کوشن و تقوی لغضا ضعیف نافع و شراب و خطا است و مصلح او بدستور آب زفتی است و ابی که مر تفته انداخته باشند  
مولد قوی و احباس لول است و آتفته تعلبی بر تبه او در بدی است و آتفته نطبا و نقره معوی معده و دل و دماغ و معین لغو و جهت  
خفقان و مانع بلایا نافع است و آتفته با همین نذ کور شد و مجموع آنها معادن مورت عسر لول اند **ماء الشیر** در شیر نذ کور شد **ماء الحلا**  
عرق سبب است و در خلاص کشت **ماء البهر** عرق سبب است و در خلاص بلخی نذ کور **ماء الورد** کلاب است و در و زنده کور شود

ماء الفرج



**ماء القراح** عرق شکوفه و باغ است و عرق بهار گویند و در بار خجند کوشند **ماء الزهریه** یعنی مصهرم ماء القراح است **ماء الکافور** در کافور کوشند  
**ماء الکلس** در کفره کوشند **ماء النون** شامل صحابه و ما تون است **ماء القراطن** مای قراطن است و نزد بعضی از خندقیون است و آن نوعی از خمر بود  
شد **ماء القراطنی** است که از کوزه سفال ترشح کند **ماء الزجاج** مسخوفیاست **ماء الجبن** باشد بیرون زرد است که از شیر بریده و منعقد از  
مایه نیز کجند که در وطنی شراب در دست اول مذکور شده و او جالی و عسالی و سهیل و مرطب و مفتح است و جهت غسل چاره و سودا و آیه التهاک و مال الیاس  
و جرب و جک و داء الغیل و احتراق و حرقت البول و ضعف کرده و حصا نافع و باید بر مختلف بمردات و مرطبات مثل کاسنی و خیار و امثال آن  
نمود و با او مایه نارینا میدین در مواد محرقه و سودا و غیره شایسته و امثال آن خود و هر یک از سفوف و شرابها و حوت در دست اول مذکور است  
**ماء اللحم** عرق است که از گوشت کبوتر و گاو و لطیف و مفوی دل و روح حیوانی و طبیعی و نفسانی و زیاده کشته خون و راجع ضعیفی که از ارامش و خورد  
سهیل و مفید و جمیع امثال آن بهم رسد و طریق اخذ آن کجاست اشخاص مختلف میباشد و قوی ترین کوشند در این امر به یکسان است و در بعضی لغز  
اکرم یکسره و مرغ و مانند آن ترش میدیند و دستوران است که گوشت ورق کرده را در استخوان و جربی جدا سازند و مهر کجند که با آن کلسان  
شود و در غلیظ گردد پس عرق کشته و اگر قویت زیاد مراد باشد لحم را با قدر مناسبی از به و سیرک و ادویه مطبوخه بارده و در فراغ باره مثل پوست  
کج و در شیار چاره لطیف و طبع دیند و نقطه نمایند **ماء الراد** خاکستر است و اختلا و قوت آن باختلا و اصل او است چه از خاکستر تنوعات  
و این چاره قوی تر میباشد و مجموع آن گرم و معفون و محرق و جالی و محقق اند و استعمال آن در خارج جائز است نه شرب آن مگر بقدر بسیار  
و آن برنده گوشت زیاد از زخمها و منقی و محقق آن و نطول او جهت درد عصب و فالج و حفته او جهت قرصه امعاء نافع و شرب او در قدر نیم  
مقال عالی معده و قوی و حالس و غشایان و اسهال طوبی و مختش و مصلح او روغن بادام است و نیم او قوی او جهت خون جامد خصوصاً  
سقطه و ضرر در شکم منجم شده باشد و جهت دفع سمیت کزیدن رتیل مفید است **ماء القراطن** اسم یونانی مایه معنی غسل و قراطن است و بار  
القراطن که استعمال طبیبان و او است و آن عبارتست از ازاله العسل که دو خورار باران را با ابر صاف را با یک جزو عسل کوشند تا نالت نماید  
طبع و رافع قوی و اذیت اذویه قیاله و قراقرشکم و مقوی اعصاب بارده و معده و جالی و منضج بلغم غلیظ و مقوی استنها و بند بون حصص  
و رافع ضعیفی که از جماع باشد و مضر او ام حاره است و صفراوی مزاج و مصلحش آرد و میوه های ترش و قدر ترش نامی مقال است  
**ماء الحجر** آنی است که از طلا دهند و صحن آرزند غلیظ و سیاه و بی بوی و گویند نوعی از زبای حاصل میشود در گرم و خشک و طلا در واقع قوی  
و نازک و صاف و جوشش نشود و شرب آن در کوشند در یک روز و در استود التیام عصب و عروق باره شده بعد غسل  
**ما تون** بنام مشات فوقانی اسم یونانی آنی است که از مایه نکر سود ترشح کند و جولی ماء النون گویند گرم و خشک و حفته او جهت اخلاط  
غلیظ و درد در عرق الف و قروح امعاء و طلا او جهت تنقیه جراحا کینه مفید است **ماست** اسم فارسی لبن الجامض است **ما بود**  
اسم فارسی دانه بنانی است شیره دارد و در حاکم الملوک نامند و غیره السلاطین مسمی بدین است ساقش قرمز رنگی و بسطری کشت در کبابی  
ساق او دراز و شبیه کبر نادلم و در کوشیده های او زرد مایل سبز و پر و شسته که از او نطول کلس از او در شرب در علا و محرق و طی  
شبه بخار کرد و در عرق او زردانه متفوق از نیم و هر یک با غلافی دگر و دانه از کوشند بزرگ و بوسه او اعتر مایل سبزی و با شش







و سحر که حرکت در بطن و بران بهم رسد و مو حکمی است و منع رگین مواد چشم و در او با کلمات قلاع و اکتال او جهت و سحر خار ملک است و ضعیف  
مفید و مضر نیز در مصالح آن بادام و شمشیر تا یکدیگر هم و بدیش سماق و تخم او بسیار من بدن و کما مقال آن قاطع اسهال صفراوی در ارفع  
بفتقان و طلای او جهت شری و چیره و در و نفوس معده است **مایران** قسمی از زرد چوب است سابق و شاخهای نبات او از زمین مرتفع در سحر  
ببلا و مایل با سدره و سفید مایل بر زردی و با لرز و جت و سحر او بر نخود کوچک و که دارد و غیر مستقیم و در که های اورش های بار یک شمشیری  
و شمشیر نزدیک آنهاست و مندی او نیز مایل سیاهی و جینی از زرد زبون تر از مندی او غیر مندی و جینی مایل سبزی میماند و کما شمشیری  
بکنج در آن سبوم گرم و خشک و قوتش تا سه سال باقی است منفع سرد و مفتح حله و در و جالی و محلل و شتر او جهت در دندان و سحر او  
یرقان و جش و ریاح و غلیظ و طلای او با غل جهت برضاشن و کلف و برش و بر و انار و خائیدن او جهت در دندان و سحر او  
منفیه و باغ و اکتال او جهت ساض و طلای او با خرمه و مضر کرده و مصالحش غل و شمشیر نیم مقال و بدیش نویش از زرد چوبه و اصفه او  
**مارکیه** اسفندی نباتی است فریب و در و برش شمشیری بر کبیده و کلس زرد و قهوه شمشیری بار و شمشیر حریم جل از ریجان است و  
موتین اینجای که دریم او را کوبیده در شور با کرده بخورند و از گردن مار و هوام مضر زنی شوند و شرط میدهند که یک هفته بعد از آن چینی  
سوازی نان فطیر بخورند و اشر از او در مینی و جماع نماید نظر جبران است که او حیوان باشد و الله اعلم **مالی** نزد بعضی حران است  
و بولس گوید درختی است در بلاد شام که خوردن بر او رفع سستی کند و طلا او سوزاننده باشد ارفع برص و خوردن شاره چوب  
کننده است **ماش** از چوب است معروف است در اخراول سرد و مایل خشکی و قوتش تا سه سال باقی است لطیف تر از عدس و از سایر چوب  
کم تر و زود له خلط صام و مسکن حرارت التهاب صفرا و قایض و موافق کرده و مقوی عصب و بهترین اغذیه صاحبان تهای حاره است  
و جهت خردوم لها در سرد و ضعف ناصره و نزل و صمغ او با است مورد مقوی عضاد ارفع در در ضربه و سقطه و محلل او رام و جالی کلف  
چون که جهت مفتح و منع عرق موثر و قاطع باه و مبه دندان و در جوشم و مصلح او در ضرباه روغن بادام و در غلسم و بدیش باقی  
و در مردودین جوارش کمونی و خرد و مصطلکی است و از خواص او است که باز جو در وقت کبریک سوز او جدا نمیشود **کنداش** مندی حلیق است  
**مالس** اسم عربی الماس است و از اجزای نفی و الت و اللات حدیدی و امثال آن در اثر مینی کند و از سر آن نیز سبب خرد قسمی از سفید قرص  
برنگ زرد و سفید و مسی پوشا در است و نیز کرک از باقی شده و صمدی شده و قسمی سفید و کمر از پوشا دری و قطعات بر  
او یافت می شود و او را نافه و نی و زنی نامند و قسمی کبیری و در زنگار مانند مغنیاست و قسمی مسی بقرسی و در سفیدی مانند قوه  
است و شدر و اثر مینی کند و اند از بعضی از اقسام الماس است و کونید سرج و نیز و نیز نیک نیز میباشد و بهترین او نافه و نی و زنون  
سبز و قال است در چهارم سرد و خشک و زرد بعضی در چهارم گرم و قلیل او قال و علیل او مقوی ل و ارفع غرق و باعث بر عروق و  
و غلبه بر خصم و مسدود مانع صرع و کذا شستن او بر دندان مفتت است او است بدون کلفی و از خواص او است که غیر سطل مثلت سنگ نمیشود  
و در جمیع اجسام معدنی اثر مینی کند و مری در و موثر است **مارکیوا** اسم فارسی و ناکر او نیز مانند نبات او شده در جهت و در کنار اهرابین  
کحت می رود و شاخه او بسیار با بعد رنج در و در شکن و برش که چکر از بزرگ زنون و نرم و کلس سترخ و شبیه لکل شنبو و شمشیر



در میان برکها مانند فندق و ایل سیاهی و در جوان دانه سیاه و بسیار نرم و قسمی از فضل الما است چون کرسنه و سیاه و سایر جوهاست در آن جویند  
طعم از فضل نمی توان کرد در دم گرم و خشک و محلل ریح و رافع اورام بارده و آنا و طلای خاکستری جمیع اجزا و رافع کله و فزیزان در حصین  
و طلای برک او با سبزه موی و شراب او با غسل محلل ریح و مخرج بلغم است **ماستودون** دوائی است بزمی و گیاه او شبیه برجان در کشت مانده  
برگ و رو و ایل میز و در ریح مانند سبزی بزمی و کل او شبیه میاسین گرم و خشک و لطیفه از ماسین و برگ او را جهت عطریه داخل و غشائی کنند و در  
جمیع افعال قریب سبزی است **ماع** بفازی نر و تری کمی مانده کوشک و سبب الحوم سرد و تره کشف ترار کوشک و موافق خوردن و فصل  
گرمی بود و مضر سوادی مزاج و مصلح او بادام و ناریج و خرماسه و میوه های تان و ترشها و کنک با او بغایت مضرست و کوشک بزغالما فو و ششاه  
سیار با طریقت ترین لحوم و مسکن غلبان خنجر و ملطفست و پیر جلال و با قوت قابضه و مسکن در دما و رویاننده کوشک زخمها و شراب و صمغ سبوم  
در ریح و هر ره او با شسته و در ریح و جاورس حمت سبج و اسپهالی که از اغذیه هم رسد و افراط عمل دوائی سهل و خفته او بارده جو حمت قره امعا  
و ضاد او با سبزی که از غفران جهت نفوس مفید و طلا و سبزی که در جهت و درجهای کهنه و استسقا و درم سبزه سوخته او الطیفه و جالی او با سبزه  
جهت در الشک و با غسل حمت جرب و درم صلبه و منقعه و قروح مساعده و شهدیه و با زرنج جهت کواکرن اقیان از جربا و شراب حمت کربن  
هوام و دفع برقان و با ماله صمغ حمت کوشک و جنین و فزیز سبزی که خشک او را با کندن جهت رفع اورا حصص حرکات است و طلای نخبه او  
با شراب که حمت جذب هم هوام در داغ کردن او جهت کف از جربا و مشهور بدایع عربی است باید سبزی که نر از اغذیه و در سبب سبزه  
در موهنی غشائی که کشت بزمی و محاذی ابهام است کذاشت و چون حرارتش کم شود تبدیل سبزی نمود تا حرارت محسوس در ورک گردد  
و محرق و غیر محرق او با غسل جهت در مفاصل بارده و با سبزه که حاره ان و طلای مطبوخ او با غسل جهت در مفاصل دبا و بول اطفال جهت قویج  
بلغمی و ریح غلیظه و تحلیل ما و اصف و با نر و صلبه جهت تحلیل اورام مفید و طلای سم سوخته او با سبزه که جهت دار الشک و سنون او با مثل او ملک  
سکه جهت رفع از روی دندان و عفونت لثه و با سبزه که جهت تحلیل منگور و بخور او جهت کز ایندین حشرات نافع و شراب هم سوخته بزیزرا  
با غسل جهت بول در فزایش حرکات است و قدر ترش ناد و در هم است و اکتحال زهره او رافع عشا و طلای او جهت دار الفیل و توتونه  
و حرکات است و زهره نر کوبی یا در هم هم هوام است و حکم سبزه را چون شر حر کرده زهره او را با و مخلوط نموده و از فضل و ریح حاصل شده و خنجر  
ترشح کباب او در چشم کشته جهت بکوری حرکات است و چون کرده او را شر حر کرده و کواکرن بران باشد گیاه کشته و در ترشح او را برین  
سفید طلا نماید در روز زایل کند و از جربا شده اند و مسلموس و اعانمون کونید که چون خصیه نر است کفانه زرا و نر حرج و نظرون  
بر دیاشیده خشک کنند مک مثقال او با گرم حمت پیر و بود در جگر و در مثانه و در اوران جهت نفوست یا عجب الاثر است و چون  
با بوره و صمغ خشک کنند مک مثقال او با سبزه که غنصل رافع سبزه است و چون بزیز چهار سال که در فصل اول نکلن انکو و نر نموده خون اول  
و اجزا کزین خون و سطر و سطر سنگ مگر نر و بعد از بسته شدن ریزه کشته و بر روی گاه و غرملی در سبزه خشک نماید او را باید کشته  
در ریحین سنگ کرده و مثانه بی عدیل است و چون شاخ و سبزه را با تر و عمل پیدا کنه نقطه کشته معادن و جمیع اشیا صلبه را نرم  
می سازد و چون سم او را حل نماید مدادی در غایت سیاهی است و بسین بویست سبزه نر گالی که گرمی زوج آن بر بر صمغ سبزه و حلاط



درین معنی و ضا و مغز سرد و مرط قوی و ملین و باغ و اعضاء صلیب است **مالک البحرین** بفارسی بوی تیار نامند از طپو آبی است کردن و پامای و دوازده کو  
از کلنگ و سفید و در کنار آنها مجاور و سرد زیر افکنده می باشد در دو م گرم و خشک و گوشت او چکر کبابه و مقوی کرده غلیظ و مولد بیاغ و مصلحت او در جاره  
و طلا و پاره او قاطع خون بواسیر و صداد خون او در حجام جهت نزلات مفید است **مارامی** ششماره و زیاده بر بشری و سفید و از دنباله تا سر از دو جا  
تغیر است و بر روی ایشان ریاضیان می آید گرم و نجبه او مهبی و جهت در دو م و تحلیل ریاض و قطع سیلان خون مفید است **مالیا لوس**  
مالی است **مارب** مار زبون است **ماسقود** ماسقود است **مال نظر** از اج الاما کف است **مارش** و **مارتون** رازیانه بری و بستانی است **مامون**  
حالت است **مادیون** یونانی مقل است **مایرس** اطراف قون است **ماقن** یونانی بسیار است **مارستقا** یونانی ارج است **ماسا** یونانی  
اسم مغز است **مالس** لوقا یونانی مادون ما حرم است **مالینودون** و **مالینوس** خرن سیاه است **مافاریون** دلبوت است **مالا شیرون** یونانی  
ساج است **ماقوهیان** طالسیفر است **مالی** اسم یونانی غسل است **مالینوکلن** با در کجوب است **ماطونون** نبات قره است **ماشیا** ارغامونی است  
**مافدوینا** فطر اسالیون است **مای** روم اسم فارسی روم است **مادیان** اسم فارسی رماک است **ماه برین** اسم فارسی جد و است **مای سنی** در اسم  
فارسی لغین است **مای** اسم فارسی سمک است **مای شور** اسم فارسی ماریس است **مای مرکب** اسم فارسی سیب است **مای برنده** اسم فارسی شفتین  
بحری است **مای آبه** اسم فارسی صفا است **مازو** بفارسی عقیص است **مار** بفارسی حیرت است **مارجوبه** بفارسی بلون است **مای زهره** اسم فارسی قلمس  
است **مال مالی** بلغت صفهان حدود است و در کابین ما چه کور نامند **ماستوای** حکمی تبرگی کسک است **ماناک** اسم هندی یا قوت است  
**ماجوپهل** هندی عقیص است **ماکی** هندی زب است **ماربان** هندی راجت است **مانی** هندی طین است **ماین** هندی نمره الطراف است  
**مین پهل** هندی جوزالقی است **ماچلک** هندی نوعی از پیش است **متک** ارج است **متنی** فجاج است **متر** هندی کر سته است  
**میشا** بمعنی شیرین است **مندی** ماستیرین **مندی** جد و است **متهالهار** هندی پیش است **متهاکوشت** هندی قسطرین است **متهان**  
بنامند اسم عربی نباتی است که گرم دانه تراوست و آن دو قسم است یکی ایشا خها بقدر دو درع و مقدر و درشت و کیش شیر کار زبون  
و از آن بار یکت و بار طوطی سبزه و گلانش سفید و مابین کل نمش میرود شبیه تخم نمورد و باطل با سدر است و بعد از رسیدن سرخ می شود و  
پوست او صاف سیاه و مغز او سفید و جودالت و در مانه نیز نامند در سیم گرم و خشک و برک و تخم او مستعمل است و مکی دریم او با حره باطل  
قوی بلغم و اقسام گرم و مانع صعود بخارات و باغ و طلا که پیده او بر بدن باعث ادرار عرق بسیار مطبوخ او با زفت جهت حرمت و خواب  
نهایت موثر و زیاده او کشته و موثر سحج و حکم عظیم و درم حار و رگ او در افعال مثل تخم او و در سر که خسیانده آن جهت سقا بجا  
و باطنج باقی و بعد سهل برقی و حمل او قائل جنین و فرخ آن و سخن فرخ و شوق حجاج و ملذذ آن در ارفع رطوبات فرج و معین چلو قدر  
شیرتیش در مطبوخ است **مدریم** و باید باروغ نام و صنع عربی استعمال نمود و در هوای بسیار سرد گرم و ضعف الابدان جائز است  
دگر او در مکر کثیره او جود است **مندی** کنارها و ریک زار یونانی است **مقدور** شیر و جبری و کیش نامند بر که سهل و در بملوی هم و گلانش زرد  
و بار یک و تخم شامل سفیدی و بعد تخم آن در سیم گرم و خشک و در خسیانده او در سر که و با غسل و زرعن با دام مسهل است **مسم** گرم  
و ما و اصف و بلغم نام و صداد او منق زخمها و ارفع گوشت زیاد و در سایر افعال مثل او است **منک** سوس است **ملت** الحجم



**رغوبت مثلث** آنکه است که در ثلث او سوز و کایت باشد منافع او قرحه و مولد خون صالح و مقوی بدن و ضمیمه موافق صاحب ابله و حسیه است  
 الجند ذرات البصر و مقوی باه مردین و انکار اوضه مجرورین است **حج** بفتح ناست **مجنبن** قسمی از عنب التعلبست **مجرى** بر او بلام اسم هندی  
 سمکت **مجبیت** هندی فوهه است **مجرى** هندی فستق است **مجنج** بفارسی کل خوش نظر نامند نوعی از ریاضین در دوم در خشک و قالیض  
 و رافع سهال سیلان خون و جهت ضمای تازه و عصاره او جهت گرم کوش و در حد و دران نافع است **مجلاد** سقمونیاست **مجلت** درخت  
 مجلست **مجلت** و کدشت **محرورث** بیخ انجدان است و اعم از بیخ کوله بر که انجدان سفید است و از بیخ کما که انجدان سیاه است **محام** بلغم اندک خلصه است  
**مخ** کدوده تخم مرغ است **مخلصه** اسم نباتی است که استعمال آن خلاصی از سم هوام میدهد لکن این اسم نامیده اند و او کسب نام آن مختلف  
 البسکل میباشد و نام هفتم او را شده نموده اند و مجموع آن بلندی و کل همه انواع باجی و منکوس و شسته میباشند و بی ساق و بعضی اشها  
 بساق در کمانند بر کف و از آن بر کت و از اول تا اخر مشقی و چند آنکه شاخ او دراز کرد در کرا و ریزه نرمی شود و تا کج بر کتان و گلشن  
 و منکوس و بعضی گلشن ماسن کبودی در سخی و قهقی را بر ک ریزه و کل سفید با رزی و اندکی سیاهی و این سم را اس الهه بنامند و قهقی در  
 بقدر در شتر ناسته بر بارک دست در بی منشاخ و بر کد گلشن بصورت عقرب و کبود نیم رنگ و قهقی را ساق مربع و بر کد و در شتر ناسته  
 با در قهقی کم بر کد اشهای او صله و در آن قهقی سفید کبریا بونه اما در قهقی مثل بونه اوراق ریزه دارد و در بلاد نام کثیر الوجود  
 است و بهترین او قهقی اول و آنچه در ارضی صلیف آب رود فوشش ناسته باقی است در اول سم گرم و خشک و شتر او قبل از سم در  
 رافع ضلالت است و در دفع قولنجهای صحت الفعالت است و جهت تحلیل اضطرار و کمر و مفاصل و در کد و قهقی معده و کج و در رافع  
 مفید و قدر شتر ناسته باقی است و چون اول تحلیل اشها بجل ریزه از تخم او بقدر یک مفاعل نبوشند در آن سال حج ضروری ضروری است  
 و عرق مخلصه و مطلق در دفع قولنج کجی و مقوی اعصاب و مقوی مردین است و بعضی در تریاق کبریا مقام خرد ناسته اند **مخ** مغز  
 را نامند گرم و تر و طین و کثیر الغذاء و مسمن و انکار او معنده اشها و مورت غلیان و مصلحش صغره و در ارضی و در مجرور شتر ناسته و طلائی او  
 جهت صلیف عصب و در دفع و متفان نافع و بهترین او مغز ساق و قوی ترین او در اطلیه از کاوست **مخض** بفارسی دوزخ نامند و  
 ایران و بهترین او نازه است که در این او را با تمام گرفته باشند در دوم در طری و در غالت بر پوست و مسکن غلیان خون و کج و کج مجرورین  
 و شتر و مسمن و مطلق حدت سموات حاره و جهت دفع و تشنگی و معده حاره و التهاب کربا و جنت الحدید و اطلیف جهت تفتت معده  
 و داغ کرده او با سنگ و این نفعه جهت سموی و صفراوی خصوصاً با طرائث و قوالض و مطبوخ او با بیخ و ارد وجود داده است  
 اغذیه صاحب اسهال حار و جهت سنین و در دفع بانان خشک از ربع رطل تا نیم رطل بیداد و در دفع نان را زیاده از ده مفاعل جانر  
 ناسته اند چون تخم خرفه را کوبیده و با دوزخ سفید کرده تا سه مرتبه و خشک نموده باشند شتر ناسته اینک از آن رفع تشنگی و جوشش است  
 می کند و از آن امر ناضین است و دوزخ در تریای خلطی متعفن میگردد و اصلاح آن قوی و شتر ناسته صغره است و چون در معده باره  
 ترش شود مورت دوار و غشی گردد و اصلاح او با قوی جوارش است **مخاط** شطاحیری است که با بعضی اجزا میسازند و آنش نمی سوزد  
 و ضناد او در تحلیل و دفع او را م حاره و باره قوی الاثر است **مخلص** اسم معربی است که یونانی سواطیر نامند **مخیطا** اسم عربی

مخسنان



سبب آنست **ماد** بقاری مکن نامند و عمل اقسام او در دور اول مذکور است و مراد اطباء قسمی از آن است که از دوده درخت صنوبر یا دوده او درخت کتان و صنوبر یا غری الجلود و زجاج رزد ساخته شود در دوم گرم و خشک و بخلاف بادیهندی که آن سرد و خشک است و از اجزای درخت قوطل میسازند و طلاء در اهنی جهه اول درام و سستی و اعضا و رگها جهت حرارت بسیار و سحر و وضاد او در شانی جهت رعاف نافع است  
هنری او جهت منع رگن موی و البیاض زخمها و باسکه که جهت سخی اش معین و بعد از نظایر رفع نیاید کرد تا خود بپخته رفع کرد و در دستور بدوس  
گوید که در مقابل در ابار سرد در افع هم عقرب است **درام** اسم قرم است **درمل الجراح** اصابع فروغ است **موزنجوش** موز از مگس فاری است  
و غیر از آن الفار است چه اصلا بر کوه نشین موش است و از جمله ریاضین و خوشبو است و در خانه نازع می کنند و کیش طولانی است  
و کاش سفید بال سرخی و دختش مانند کرم کمان و شفاف است و مولف معنی استباه نموده که از آن الفار باشد و مولف احتیاط را استنباط  
زیاده از آن است که در برابر بادیه بصری مگوز و او در اول گرم و در اول آن خشک و در افعال بهتر از سوسن و محلل و مفتح و ملطف و حالی  
و جاد و در بول و هفت حصا و مفرح و سخن آهسته و مجفف رطوبات معده و امعاء و جهت مفض و قویج ریگی استسقا و سده جگر و سردی و باغ  
و جهت تقان و وجع الفواد و التویلیا و رماتی و لقوه و در سینه و سرفه و ضیق النفس و ریاح سپرد در سرد و متقیه و همسز کام و غشبول و  
اصحاب جیف و شتر ای بلغمی نافع و طلا و او با حاد در حمام جهت در سردی و برک خشک او با غسل جهت انار چون مجرب است چشم و باسکه  
جهت کربن عقرب و جهت کف و بلوی عرف و با موم روغن جهت التواء و او درام بلغمی و با مغزه جهت درم حاره چشم نافع و با زرنیج  
جهت درم غشبان مجرب و بلوئیدن او جبهه مخربین دماغ و نفوس سستی شتر ایسین و منع خمار و سوطا و جهت تفته دماغ و لقوه و صرع و  
فائیدن او با نیک و فروردن این او جهت مضره سیلان آردان و آلت حال او جهت استراحت و نزول استضعف با صره مغذی و  
مالیدن آرد بر موضع جامة رافع اثر زخم آن و فرزه او در جفص و قدر شتر است از جرم او تا در مقابل در مطبوخ مفضل و مضر  
کرده و مصلحت کاشنی و تخم خوف و بدیش سوسن است و در روغن موزنجوش که آرد او با مثل آن روغن زیتون بکوشند تا روغن بماند  
جهت طبع و غشه و کراز و شقیفه و در سردی بار و تحلیل ریاح و تفتحه سده و کراتنی سامونه نافع و کوز موزنجوش نافع مغزرت هوای و باسی  
در کزیننده هوام است **مران** بفتح اول و شتر بیانی درختی است در بلاد مغرب در دم و منید و جمیع اجزای او تلخ و بسیار لذیذ است  
در زم و کوه های او مانند میزهای فی و میان پر از آن نیزه می سازند و مشهور به نیزه فی است و نیزه بعضی مران و مالیا یکی است و این قول  
صحیحی ندارد چه در افعال قرم است و نیزه بعضی مران قرم است و این اصلی ندارد چه مران را بر کشته بر کوه است و بر کوه ایما  
شبه برک تریج و از آن کو چکر و درخت او بسیار لذیذ نمی باشد و شتر قراتیا لذیذ و شتر مران شسته شتر او با عفو صفت بسیار است در دوم گرم  
و خشک و کله هم که او در افع هم افعی و هوام و محلل ریاح و در فضلات و معوی معده و شترش نافع کج و کما و سوخته او در افع سخیلی  
الش و طلاء او سوخته او با است افع حرب متفرج و سوطا بسیار اجزای او قاطع رعاف و فرزه او حاسب حصص و وضاد سوخته او را  
بایر بسیار و شان جهت در از شدن موی مجرب است اند و کونید شتر ره چوب او بعد از دویم کشته است و مالیا نیز همین اثر است  
فائل **مر** است مبخند درختی است مغربی شسته ندرت معینان و صادر او از زخم کردن درخت و گرفتن اسباب آن حاصل میشود



درد اول ترشح سفید است و بعد از خشکی رنگین میشود بسیار تلخ است و بهترین او مایل سرخی و تند بود و سبک وزن در وزن و صاف که بعد از آن  
در سفیدی شیرین تر باشد و این قسم را مضاف نامند و آنچه در ساق درخت مانند صمغ میخورد مسی بر بطارح است و آن زرد  
می باشد و در خوبی قائم مقام قسم اول است و آنچه افشرده اجزای درخت خشک کنند مایل سیاه است و قوی تر است و مسی بر صفت  
و آن زبون تر از قسم ثانی و هر چه افشرده اثر بچراغ نند و خشک کنند بسیار سیاه دید بود و تند و قائل است و شتر از اجزای است در آخر  
قسم سوم گرم در خورد و خشک و قوتش نامتسب ال باقی است مفتح و محلل ریح و ادراک و با قوت قاضی و محقق بی لذت و شتر از مصلح بار اصف  
و بار کس در بعضی مسقط اجین کشته گرم شام و با تخم نمک نیم دریم او را غل سکیان مفرط حمض و از جرب است و جهت سرد فکند و عطر سرد  
پهلوی سینه و اسهال مزمن و قوی معاد در در کرده و متانه و نفع معده و محض ریحی و بلغمی و در درم و معده و خازر و مفصل درم سرد و دروغ  
مضر است موم بارده و طلای او جهت کزین هوام و در سرد مزمن و با شیبانی جهت بوی زیر بغل و کج ران و فرج و باروغن مورد ولادن  
جهت کجین موی و با سنج و عضل نائل و کلف و تاب برنج جهت حر و سرفه و بار که جهت قویا و صداد او باروغن زیت رگابی را بهام بخار  
کونیکه بوی محرک صاع که تا زایل کنند کین سینه و طلا و او جهت حفظ جهت از بعضی نفع است موز و با تیان صدف جهت التیام زخم  
در و یا نیدن موی و گوشت بر استخوان و غرض و فو و بار که در اصفی در جهت حق و ادره و با آرتیب جهت منجی کتله و با گوگرد  
جربان و کتال او با در عین جهت صاف حصو صابا استغابی العنای و با فلفل صنف بصریت مجر و با عمل سبک ساق و با شتر  
جهت و بار حلیه و کلا جهت فرج و بار مورد در معده و حر و محمول او با کندر در عقربان و افیون جهت زهر طوبی از جرب است  
او با شتر از دروغن زیتون جهت زدن و لته و نفع آن و با مکر که عضل جهت خون بن دندان و زور او جهت سرد و سایر زنها  
حضو چون قبل از آن زخم ابارت رنگین شود و قلیه او با افیون و جنه و اما شیا جهت در کوش و تقویه کرب و التیام زخم آن و سوط او با  
مرزنجوش جهت منع زلات و با آب نعناع جهت بوی دهان و بینی و نفع او با آب صلبه جهت صلابت رحم و با آب نعناع جهت بوی آن  
او موم است و او مصدق و باعث سرد و مضر فشانه و مصلح عسل و قدر شترش از رنگ با قلی تا نیم دریم و بدیش صمغ بادام تلخ است و زرد  
جالنوس قصبه الزریره است و مسطح تلخ و بوزن آن در نزد بعضی بدیش مومیا سی و جنه و فلفل است کسب مرععات امراض دوده مر  
از زرد و محقق قوی در افعال مثل او است **مرطلس** اسم بنطی درختی است بقدر درخت انار بر کین مبارکی موی بهم سجده و بار طوست  
مانند عسل و تنزی بوی و تلخ در گرم و خشک و طلا و او را فم موم سوخته او را که باره در حمام بالمند را فم جرب و در وقت زار او بعد از دو  
قائل است و سون او جهت سینه و جرحان و زرد و خشک او جهت التیام زنها و تعلیق جهت ولادت مؤخر و در فلاح است که در  
که چون بر او را غرس کنند درخت سیستان می رود و چون شاخ او را در فن کرده است و بعد از حمل از فطره **مرطلس** بزرگ  
و شد بیانی اسم عربی جاری است که در او از چهارم می رسد و در مصر می رود در دریا نمند و بر کین مانند کج جهت رومایل سیاهی و طلاست  
زیرین دو یا بستان مانند درخت شنبلیله از ج می رود و در درخت دار و شیه سیاهی می شود و در آن کجی مانند تخم کافور  
و بسیار تلخ و قوتش با جبار ال باقی است و ساق او را بوست باز کرده میخورد و نبش مسان از اعدای جانمناک و حشر شتر



سینه و سینه اندک الجال ترمانند در حرارت معتدل و در سینه خشک و نایب عصب الراعی و سنجای و مدربول و آید و مفتح صدر و ضعیف حکم  
و علل قوی و نایب کینه و جری و حکم و در دیلهوی زمین و با ناخواه و زجاج چه سنگ نشانه و عسر بول و صداد او همه و سینه و اندک او با  
مجموع نافع و مضر و مصالح کثیر او ترش تا در هم و از آن سینه نایب است **مرو** اسهال است و انواع او هر یک نایب مخصوص و کمابرون  
و خزای و اقوان و لسان الثور نیز اطلاق می کنند و از مطلق او مراد نوع خوشبوی او است که مراد او را شده و اصناف او چهار است و نیز بعضی پنج است  
و صفی آن را سرد است و ظاهر آن ابرون باشد و از نوع مرو نیست و نوعی از او کم بوی می باشد است بر ما خورد و او را انوشناسانند و یکی را  
مردیخ از آن فرما هوس است و یکی را دارکنا مندان و مرطوب است و کاسر جوید چهار نوع او را در دغیس مرطوب است و مرطوب طعم او نایب و شیرین  
مجموع اصناف آن گرم و خشک اند و محلل بلایح و بلغم و مفتح سرد و مقوی معده و مفتح او را مصلحه دمل و مدربول و عرق و رافع بلایح و جوف  
استفاد در درم و عصاره آن لعابی و بلین طبع و بوده ان قابض است خصوصاً با تخم حماض و رافع اسهال دیوی و قرحه و معاد سنج است و نیز در  
این ذریه تخم مرو در درم و در اول است و کوبیده و قطره قطره در ریه بانه گشت بالذبحه او را با انزلی روغ ناسهین است که روز نایب است  
شده بود او را با الکلیه می کند و مجرب است **مزاباد** بفارسی مراد او نایب است و ما مر جویه کوبیده که آن یک شایع بار یک مرید بقدر شری و  
بکجه و در غده کبک کوی از ساق تا اخر میان مینه مخلوج بسیار رفیق است و کاشش نفش و مایل سهرنی و ریزه از ساق تا اخر که با و بسیار  
انچه و بسیار خوشبو و تخم در جبال خیز زکوه مکرر شده و اخذ نموده است و متوسط السیخشی او را که از گرمی است و او در حصص و مقوی اعضا  
و محلل بلایح و رافع امراض بارده احم و حکم معده است و سوطا با او و بار او غنچه است و در تقویت دماغ و صداع نافع **مزابوس** بقار  
مرو معده و قوی نایب است و شبیه با جویه و کاشش نایب سفیدی و تخمش در درم و بخلاف سایر اصناف که طولانی اند  
مراد او مطلق هم و تخم این صنف است گرم و خشک و بعضی معتدل و مخفف و مفرح در همه افعال مانند ما جویه است که در او را این الودیه مراد  
است **مرطوب** مرو بری است مرو معده و بفارسی او را که نامند مانند ما هوس است و کاشش شیره بر کجانی او بر کجانی از آن  
کوبیده و نایب و در افعال مانند ما هوس است **مراخور** برای مبله و معجزه و جلی است بفارسی مرو جوش کونیه ساقش زیاد به شری و باصلا  
و کاشش با خشونت مابین تند و در ازای و مابین تری و سهرنی و مایل بر اسفل و خوشبوی و مصلح سابق و طعمش تلخ و با لثاعت و تخمش در  
غلاف قرین تخم گمان و کاشش مایل تری و زردی در از او کم گرم و خشک و مقوی معده و امعاد معنی شری و مفتح سده دماغی و  
صفقان سوداوی و فی و غشیان و ضعف حکم یار و با شراحت است در درم و در جامل و در طول طبع او و جلوس در آن و فرس کردن  
برگانه او در جام سهرنی او در صاحبان در عصاره و بلایح ظاهری و باطنی است و قدرش از بزرگ و کل تخم او تا در درم و از آن سینه نایب است  
مصدوم و مصلح و مورد کثیر است **مرو** اسم عربی و مشق از مروی است و بفارسی آن کابیه نامند و از او در مینه و اصراع  
بیطبای کلدیون است ماده او را خود چ نامند و مذکور شد بهترین او است که از او در جویه و خردی در باستان خمر کرده نایب است و نیز  
و او را با هم وزن او خود چ مثل آن نیک و ربع را زیاده و بکجه مروین قدری کم کرفس و دار حنی و قرفصل و غران خمر کرده است از در  
انصاب گرم بگذرانند و هر روز بر هم زنند و آید و با شند سیاه و منشن کرد پس در آب حل نموده صاف او را در سینه کرده خیزد و در



نکند از آنکه در خشک و مسهل و باضم و شمشیری در اضع تخمه و صزر جربی با و لطیف غذا و غلیظ و سخن معده و کله و محض رطوبت معده و امعا و جهت رفع گرم معده  
و اخلاط الزه و او را در غصه و شرب او چند روز با قدری لک خیمه لاغر کردن بدن از تجربات و هفتاد و هفتاد امعا و قوی و در دور کردن اوجمت  
قوی خیمه و مغز و او جهت گرم لبات و لوزین و جذب بلغم دماغی و رافع نقصان ذائقه مؤثر و مضر سینه و سر و بوی کبر و صفا خارش بدن است  
و مصلح اولعابها و جرمها و شیرینها و قوی در چشم مانع بروز الم و اگر بر زرده باشد در المان از تجربات است اندک و بالغ الکام مشهور در ان بلای  
که بجای مری شمال مکنیه و بجای آمده ابکاره از سر که حل نموده در افشا مکنیزند و او را قوت مسهل و ضعف قوت نفیغ غالت و مضر امعا  
و در قه استعمال آن جائز نیست و در صفهان بجای سرکه در شیر حل نمایند و معروف است که موم در در حرف کاف مذکور شد **مهرطیس** سنگی است  
سیاه و مخطط و سبک و بعضی از آن لا جوردی و چون بسازند که خمراز و ظاهر شود و از مغز آن زنده و صفا و او جهت غلبه و شرب است شیوا و جهت  
الغواذ مجرب است **مرد اسنج** موز در اسنک فارسی است و آن از سر و قلعی و سایر معادن سوای این عمل می آید و معمول او را در صاف و بعضی  
است غیر معمول او با بل کمری و در اضع سیم خشک و مغسول او سرد و خشک و سفید کرده او لطیف و قوی است و طریقی ساجز و اجراق و خیل و سفید  
کردن او در سورات مذکور است و اقسام او قسم اول و با قوت مجله و قابضه و مغزی و نجابت محقق و مسهل و صاحب مزه گوشت زیاد و در  
صالح ان و الیام دهنه زخمهای عمیق و چون در سر که کند نموشی او را بل کرده قریب شیمی عمل سازد و طولای او با لک سیاه کننده جلد  
و سفید کرده او در حقیقت جالبس اسهال قرومی و سنجی است و جالی کلف و مسکن جدت او در مده تند و جهت رفع بدبوی اعضا و عروق و منع او را در  
و سنج جلد نجابت مؤثر است خصوصاً باروغن مورد و روغن کل سرخ و طلا و او باروغنهای مذکور جو الی قلب و زیر بغل مانع رخیخ موز است بل  
و جهت رفع آثار کله و بر کل کل خمر جابه کت جلد و سونخکی اش و آب گرم و با بر که در و غز می توان جهت رفع قله در آن کحال جهت سلاق و جو  
و ناخره و قور و سفید و چون باروغن زیتون بسیار کوشنده تا غلیظ کرد بهتر است و در سفاق است و سائیده آن با مثل آن گوگرد که با بر که در  
مورد طلا کننده شیری و جوششهای پراکنده و این الم و الیام و منقیه زخمها را بالذات از او نمیدانند و معدن او در میان این است  
و تصحیح نموده که خوردن نیم دریم از سفید کرده او با جلا مخرج اقسام گرم شکم و مجرب است و شخ رئیس نیز فرموده که زبان در بلاد با باطفال  
جهت رفع امعا و اسهال میدهند و حقیقت در بلاد ارالمز دیده که جهت رفع گرم با شرب میدهند و حرکت مفرمانند تا آن با که هم از دفع شود مانع سکون  
و فی الواقع در دفع اقسام گرم معیدل است و دو دریم او کشنده با احتیاس بول و انقاع شکم و بخش عظیم و ضیق النفس **مهرجی** بلعس با  
است و بفارسی بر فرغانه از انواع مغزوموی او در از بسیار نرم و اکثر سفید میباشد لباس موافق جمع امزج و محرک و مسخ می رود و  
مغزوی کرده و کراست **مهرشیا** اسم یونانی سنگی است و او زنبی و قرضی نحاسی و صیدی است و هر یک در کنگ شیمیکی از معادن آن و غیر  
براق اندک و مغنیس که براق است و گویند هر یک در معدنی بهم میرسد و عقیدری مخلوط با جوهر آن معدن میباشد و آن جله با از با استخراج  
می کنند و قویترین هر نحاسی در اضع گرم و خشک و مجله و جالی و قاص و منضج و شرب او جالب نیست و مادانی که مانند بخار است در طلبه  
ندارد و محرق او که جیل الوده در اش سرخ کرده باشند الطف و معمول آن مبر است و طولای او با بر که جهت و بلعق و شرب و منقیه  
زخمها و جرات عضل و بار ایساج جهت ل اورام و اکتال او جهت تقویت لبر و ظلمت آن و تعلق او بر اطفال رافع فرغ است **مراه**

نغاری







**فرغ الراعي** یعنی است برکشش سینه که با رتق و از آن بزرگتر و منحنی اطراف زمین و ساقش با ران و بی برک و بعد در می و با طوطی سبزه  
و بر اطراف سر آن کلی مابین سفیدی و زردی و خوشبو و بخش نارنگ سیاه شیشه بخرن اسود و بسیار خوشبو و مفتش اما کن رطوبت و در جزایم سرد  
و بخش مانند گل سرخ در اول دوم گرم و خشک و در بعضی گرم و تر و محلل ادرام و رافع سموم و مفتح سرد و در بعضی قاطع و قاطع طبع و در دوم از پنج  
جهت ضرر افون و صفادع و از بخری و بخش و در معاد و طبع خج او جهت سده جگر و سنگ کرده و در درج و شرفیات او جهت اسهال  
و ضلالت او جهت ادرام با جود چشم و بلغم و عسول او جهت دراز کردن موی موثر و طلا و او با نیت الخسل و روغن زیتون مانع تولد قمل است تا کلسا  
و مضر سرد و مضر سرد او در قدر شربش از او نارنگ و قهوه و در مطبوخ تا چند نیم و از رخ او که منافع آن در دریم و بدش نشان است **فرغ**  
درخت بادام تلخ است **فرغ** و بلغغ صنفها سوس است **مسک** خون مجذبی است که از حیوانی کوچکتر از گاو در بلا و چین و هند و ترک حاصل  
می شود و او را الهوی صینی نامند و ستهای او کوتاه تر از پای و در دندانش او کج بظرف زمین و شاخ او منحنی و سفید و در از بخری که  
بدیناله او رسد و در آن نور اجها که استنشاق بان کند و مسک حیاه قسم میباشد یکی را ترکی نامند و آن خونی است که از آن حیوان بطرف  
حضرت با او بر سر زده بر روی سنگها مجذبی کرده و آن در غایت خوشبوی و بوی او عاف می آید و رنگش زرد و قطعات او در از رو با صلا  
و قلیل الوجود است و دوم را بیتی نامند و آن نازک است و از جمعیت خون او در جوانی نازک بهم میرسد و بعد از رسیدن سببش با پوستی  
که ظرافت می افکند و کلی را می نامند و آن خونی است که بعد از صید موضع ناف او را سگافه اطراف او است می ماند تا خون اطراف  
در یکی جمع شود پس خشک میکنند و آن سیاه با صلا میباشد و قسم چهارم را بندی نامند و آن خونی است که از زنج ان حیوان بهم  
با جگر و سرگین او خمر کرده خشک میکنند و آن الطف و غیره صلب است و عملی را از زیند و خود و سنبل و حسن لبه و جگر خشک کرده بر  
و کرک و در و نقل و خون کبوتر و قدری مشک ترند داده در ناف با علف می کنند علامت مغشوش از سیاهی مفرط و نقل او معلوم است  
و آنچه در ناف باشد لسیمان را معوزن اول از ناف گذارینده و پس از وسط سیر یکیز رانند هر گاه بوی سیر بر نازد خالص است و الا فلا  
در غیر ناف باشد در کف دست قدری از آن مابا زمین مالند اگر حل شود خالص است و اگر فتنه کرده مغشوش و در سوط کوبید خالص است  
مشک در ظروف رطوبت در بقدر یک ساعت و زرش زیاد می شود و بهترین او بقی و قولش تا سه سال باقی است و از ناف بیرون آورده او  
تا یک سال در گرم در دوم خشک و بر چند کهنه کرد خشکی او غالب میشود مفتح سرد و محلل اخلاط بارده و مقوی عضلات و در حرارت  
و اعضای ظاهری و باطنی او جوس و مفتح و مقوی باه و حابس طبع و مسکن و در بعضی دل سوداوی و غشی در ارفع ضرر او در سبب  
و سمو ما و غم و حشمت و حقیقان بارد و مالنجولیا و خدر و فالج و لقوه و عشته و بلاد و تسیان و ریاح امعا و نگیوی رخسار در  
قوت او در بعضی بدن و در الحال طبقاتش موثر و شرب او در دفع شمش و قرون السنبل من با و فزونی او در کتب و در سوط  
او جهت سکنه و جمع امراض با به دماغی و بار و خنکانه بر مقدم دماغ و بوسیدن او جهت منع نزلات و صداع بار و بار و غن خیمی  
بر حمل جهت خنکانه و اکتال او جهت طلیمت لبر و بیاض و در معده و ظفر مانع و مضر محرورین و مصلح کافور و در غش فتنه و بوسیدن  
او موثر از زدی رخسار و شرب او باعث بر بوی دمان و مضاحش کلک و قدر شربش تا نیم دریم و بدش نشان است و نصف او

در ارجح



**ابک و زنگار و صابون** و امثال آن موش و قورمچ و قورمچ خشکی در آن و بول الدم در معده است و گاه هست که ابک بول دفع شود و در او  
ان بعد از آن خوردن جلا و آب گرم و شرب سنج گمان و خجاری و تخم و تخم تره نیز است و در سوراخ و کوشه ابهای چرب و آنچه در  
جری مذکورند نافع است **شجای معنوم** که گوشه شنبلیله و کمار در صین گرمی مفراط آن پوشند که بخارا آن دفع نشده سرد و در کل از باعث سرد  
و در کوشه و بهوش میگرد و در او ای و بعد از آن کچن مفصلی و شراب و مقویات معده است و منع خواب و حمام لازم است در نگاه است  
فی انقباض شدید و سهال مفراط کرد و بعلاج همیضه مبادرت باید نمود **زاج و شب و مک تلخ و شوره** و امثال آن موش سرد نشود  
و علل شش و سل است و در او ای آن برون نازه و شک و لعابهای و شیر و امثال آن است **سغفد احسن و کج** و امثال آن موش  
قوی و خنق و خشکی در آن و برآمدگی شکم است و در او ای آن شرب ما و العسل است با خطنی نازه و خجاری و لعاب کج گمان دروغ  
با دم و سهال خوردن بد و دانگ محموده با جلا بسیار است و هر گاه منجر به سج کرد و بعلاج آن مبادرت نمایند و در جمع معنوم آنچه در کله آن مذکور  
شد احوال باید نمود و میل بر یک بر حتمی که باشد بان جهت دفع باید کرد و اما له آن از عضو شریف بعضی شرب است **فضل چهارم و سوم**  
**طرد عود و جراحات** باید دانست که معنوم حیوان است و معنوم شرب قوی و ضعیف میباشد و قوا عید مذکورند درین مکان بعضی از مشهور  
آن مذکورند و تا غریز که در آن طریق در او نامیده **جایب** اقسام مار بسیار است و مجموع آن از سر تا پیرون نیشند یکی آنکه مهلت بد او  
نیز و یکی ضعیف که قاتل نباشد و یکی قاتل و مهلت دردی او باشد و از یک هفتاد نیش نگذارند و از دم اولی میباشد در بلاد ترک و از بدو شرب  
نار شرب بل سباهی و زردی و چشمش سرخ و سرش باریک و در آن باهی و مسمی بلکه و ناظر نیز کونید چه دیده او بهر حیوانی که افتد ماک مسک در دیده  
که در میان و خوش و طپور از آن خائف اند و در جالی مکان او کیه نمیرد و بعضی از آن بقدر سرخ درخ تابخ درخ و چشمش درخند و کزیده  
او در عرض ساعت هلاک می شود و قسمی از او مسمی نافع است و صف آن در حرف الف مذکور شد و علامات کزیدن او است که از آن موضع  
اولا خون روان گردد و بعد از آن زردی و پس از آن برنگ زیتی و زنگاری و تدبیر آن بهر است که در قوا عید کله گذشت و شرب تر باقی که  
در وضع کله با عسل و شرب کینه و کراتی و دو مقدار حکایت با شرب سائیده و همه مار و سبب آن بر موضع کزیده و بیشتر مایه  
کوش و خیر آن که نازه باشد با سر که مخمور با و فاشه او سبب و تخم بویچه و خ عرطنی و خ کاشم و زرا و زرد و جرج و طول و کوش کوهی و تغذیه  
سرطان نهی از کچن با ناله انسان و الاغ مفید است و این در او در دم اضی مانند تر باقی که در نسته اند **صفحه** انیسون ده در دم فلفل  
در دم و نصف زرا و زرد و جرج چند ستر از هر یک یک کله هم و نیم باهی بخته مرشته بقدر جوی استعمال کنند و خوردن آب شل تا بقدر یک رطل  
و سبب جرد آن از جرب است **جایب معقش** و امثال آن نیش و هر یک مالوان مختلفه و زرا و کوهک میباشد و نیش که بفارسی از ده نامند  
سج عظیم آن است و کوهک از رخ درع او نسبت در زاده برسی درع میباشد و چشمش بسیار بزرگ و درخت فک زیرین بفعیری مانند ذوق در او  
او بسیار و بعضی از آن بابل در مانند بال مسر و علاج غیر از او در مانند او ای اضی است و علاج نخم کزیده از او و سایر آن با دو کله  
در زود چشمه باید کرد و ضماد نمودن بسیار در جوی سوراخ صابون با خاصه نافع است **عقارب** بفارسی از دم نامند و اقسام میباشد و کوه  
بزرگ است و زبون نرین او جره و اسلم او طیار است و کزیدن او باعث درد شدیدی است و سردی اعضا و کزیدن او و اختلاط عقل و آنچه



قال شده موجب غشی و عرق سرد و طباق مکن در دم غشیت و برز مقلد و در اگر بر زبان زد موش غشی در عصب تشنج در کمر و غشیت  
در کجا و لوی که است و در او ای ان موجب که در قواعد ادویه مشترک النفع است و کلیه کشت باید نمود و شرب شیر صناد آن و شراب کهنه و در در میان  
و عاقر قاقا در کس و در سایر عضل و تخم نوبخ صحرایی و فانی و خنجر غار بقون و پسند و تر تیز که حکم آن و جاب و شیر و سطر ایون که در صفت  
کل عقر نامند از مجرب است و صناد او بغیر مکن در دو بدست و صناد قوی نخجه و طلای که در بار اناج و در سوره غسل بلاد و بار و غش که در کل  
همین اثر دارد و تنهین بر دهن گرم زیتون در سنگین در کزیدن عقر سیر اللات است و عقر جره بسیار که حکایت می باشد و دنیا را در صحت حرکت  
میکنند و مانند سایر عقر طبع نمیدارد و در روز اول چندان ضرری از وظای هر می کرد و روز دوم سوم اعراض هوان که هم میرسد مثل غشی  
و حشقان و بول الدم و درم زبان و عظیم و در او ای او بعد از مکن و داغ کردن موضع شراب است و در غش است و با نا اصل است  
و سوزن او تریاق اوست و در ص کافور و دوع و شیر و تخم خرفه و امثال آن با کچن معین و هر گاه باعث ورم کرد و قصد کند و در ورم زبان  
رکنه زبان را لکثینه و در اصباک طبع حقه و در سج اعمار و غش کل سرخ بنوشند و تریاق عسکری درین بار قوی اللات است و این  
مغفور از مجرب است **انده صفت** طر خشوق خشک بر کز در سب ترش کشته خشک با السویه در شرش سبه متقال است و علاج  
موضع جراح را در او ای نند باید کرد و حوالی انرا بکل ارمی و سرکه و مبر و طلا کند و تغذیه باب عوزه و جود و شیر باره موافق است  
**رتیلا و مشب و حکمت** اقسام رتیلا گویند شش صفت است یکی پرور مانند بر مورچه و یکی سیاه و یکی عینه که بغامی المکورک نامند  
و یکی سرخ و یکی زرد و آن زبیه بسیار زرد و بعضی مایل بر زردی می باشد و زغریه را مانند شمش و یکی گوگرد و در شست و در خطای بران و همه  
در شکل شش معکوب است اند و اعراض کزیدن رتیلا ورم موضع لسع و درد معده و فاکش بدن و اطلاق طبع است و در بعضی جسمی بدن  
و بر آمدگی شکم و عرق مغرور عشته و در سر و کز از زنده و سرفه و قی دایم و در بعضی در رومی و خروج با و از معده و اضطراب و درد عظم  
سبب مهلک می باشد و در او ای ان بدستور استعمال ادویه مشترک النفع مذکوره و آنچه در عقر بیان شده و در غیر موضع لسع و جگس  
در آب گرم است چه اگر باعث تسکین در دو استراحت بعد از ساعتی می گردد و باید که بعد از تسکین موضع را با ناکت نند طول نمود  
و آن بسیار گرم باشد و حمام دایم و متعلق تا چند روز نجاست نافع است و موضع کزیده را با خاکستر چوب الخبز و لاک و قلی که با یک گرم  
شسته باشند صناد نماید و در دریم شونیز با نا صیرت تریاق اوست و جمیع ادویه که حکمت عقر نافع است در موز است و در کز در صحت جاب  
و جوز السرد و در حسی و غره الطرفا و تخم نشیب و طبعون با شراب نافع است و این معجون جهت سیاه و سایر بوام مفید است **تریاق الت**  
شونیزه دریم دو فوزه کزانی هر یک خردیم اهل جوز السرد و هر یک سه دریم سنبل الطیب الفارز را در اندر حرج و در حسی حنطیان  
تخم نوبخه تخم کزفس تخم نشیب هر یک در دریم با غسل و وزن سه شنبه قدر شربش ناممهال است و **مشب** از نوع عکبوت است  
و با مای او در از و از کزیدن ان بدستور عکبوت در معده و سوزن و حبس طبع و مردی دست و با حادش می گردد و در لوی  
بدستور و طلا است **فله الش** از جمله بوام و نقد فعل از اصناف کهنه است و بقلوی و ده نامند و از کزیدن ان خون از بر مسام  
کراوش می کند مثل کهای مقعه و بن دندان و از سنه و معده و مجرای بول و عواف و در لوی لکن نالیدن موضع آنها و در



و صندل مرغ و آب گاه و حی العالم است و طحلت و امثال آن و فتر است که در و خیار و کاسنی و کل قبری و طین تخموم و آنچه در سموم حاره مذکور  
زنجبیل و کسکس و مور بردار و بیشه و مثال آن مداوی گزین هم آن مانند سموم حاره است و تبر در آن شرط است شرب با و ضامدا  
و چون کس لایم کرده و بیمه او را بر آن موضع گرفته مانند درد او و مصاحت ساکن کند و بدست و کل از منی با هر که و بر کرد و در و حی و مثال آن سنج  
کلیس و عصاره بضا و تخم سوسوم است و بطا و تخم سالامند را و از گزین آنها دندان ایشان در موضع گرفته میماند و مادام که آنرا  
ان شود در دایمی میباشد و مداوی آن در آن گرم گذاشتن عضو و مالیدن است بر و غش و خاکستر تا دندان بیرون آید و بعد از آن  
خاکستر بر و غش حمر کرده بر بند مسک دیوانه و سایر سیاه دیوانه که انسان را از گزین دیوانه کند و هر حیوانی را و گویند الاغ و اسب را از گزین  
حیوان دیوانه دیوانه نمی شوند و گاه است که بقیه مانند سایر حیوانات دیوانه شوند و سایر حیوان دیوانه گزیده او را چند روزی عوارض میباشد  
و بعد از آن در فک فاسد و موسوس و خوابهای هولناک و کزکشی او از و خلوت نشینی و خوف و عجز و گریه عارض می گردد و از آن خوف می کنند  
و چون در آن و اینه و امثال آن صورت آن حیوان در نظرش می آید بنا بر آن است منجور و چون اعراض قوی تر گردد و غش و شنج  
دراز و دراز می آید بی شهوت و کزکشی از و نشینی و همچون سب و فریاد کردن مانند سک و حمله نمودن بر آستان و بیگانه می گردد و منفذین  
اطباء منقح اند که بعد از خوف از آن و درین آن گزین حکم العلاج نیست و متاخرین ایشان اکثر از قابل علاج میدانند مگر آنکه  
به نهایت مرتبه چون رسیده باشد اکثر از آن و طغیان و نقصان تا چهل روز است و می شود که زیاده و کمتر از آن نماند و حساب  
مراج است در ایام المزاج بعد از آنکه بقیه و در وقت تا چهل روز و مزاج مرطوب تا چهار ماه و شش ماه و بعضی تا یک سال  
زیاده از آن نرفته اند و بجز همین سیده که گزیده اول بار او در خطر است و در سایر مخاطره کمتر اما علامت دیوانگی سک می آید  
که نزل خود کرده بیرون لعل آن خانه نمی گردد و چیزی نمی خورد و از آن مسکر زد و دیگر سرخی چشم و بیرون آمدن زبان و درود  
سیاه و کشتی او از و افتادگی گوش و در آن گشت و کج کردن آن بطرفی که حرکت بان جهت کند و حرکت آن بی نسق و شکر کردن  
و حکم کردن به هر ضرب دیگر که چنان سکان از و در صحن طلاق او و بگردن ایشان اما علامت زخم او از زخم سک غیر دیوانه که حالت  
سک شسته باشد و دیوانگی آن مشخص میباشد باید که پاره چنانی چون زخم آن آوده نموده پیش سک غیر دیوانه انداخت هر گاه که آن را  
نموده علامت زخم سک دیوانه است و اگر تناول کند غیر دیوانه است و به سوزن زخم کردگان را گویند که شیب زخم بر بند هر گاه مرع  
گردد از خوردن آن نفر کشته علامت دیوانگی است و اگر تناول کند دیگر بسیار زخم غیر دیوانه خواهد بود **العلاج** اول موضع زخم را  
حمام کرده مبالغه در کشیدن و ضد سمیت و اجراج آن باید نمودن و تصدیه ششایی باید نمود که زخم وسیع گشته باشد مثل سیاه  
و زنجبیل و جینه رختخ در روغن و سایر ایام کاله و اگر داغ کنند در رفع چو آن مبالغه نماید بغایت نافع است اما بعد از سه روز  
بغنی ندارد و چون سمیت سرایت کرده در صورت بزرگ آن جاوشه و ششاه خاویز سم باید است مانند نظرون سول انسان و  
خاکستر تا یک نام که در زنجبیل روغن و دیگر از همین سرشمهایی را نافع دانسته اند و در رطوبت و نفوذت اعضا در باید گوشه و معالجه  
بسیار با نخل و آب و جوی بلبل نمود و از جامع و غیره که در ششها و هوای سرد اجتناب بسیار لازم است و مقیه سودا بمقتضی مسهل



مکرر باید کرد این دو را جاننوس فرموده که هر که زاده شود خوف از آب نکند و باعث نجات گردیده **دوار الطرطان** طرطان زنده را در ظرف مس سبوح  
بقدر ریاضی بپوشد که در آن سائیده خرد خرد یک خیز نرم سائیده در آب می که در مس سبوح باشد در دو روز صبح و دو روز  
شام تناول نماید و در نفع و برطرف شدن طبع سعی کند و حقه باره شعور در سخن کل مرغ دارک خرف و لغات نیز قوطا نامثال آن بسیار  
مفید است و آب در ظرف لوله در بر بند که از آن بند و چون ظرف پوست کفار باشد از حوزون آن احتیاط نکند و در آب کشیدن  
و بول کردن در آن نجاست مفید است و از غذا گوشتهای لطیف مثل مرغ پروری و بیره و غیره فریب در سخن کرده و شتر و بالوده و حلواهای  
و امثال آن تناول نماید و شراب مخروج با بسیار نجاست موافق است و تدبیر کردن بر غنهای رطبه مثل روغن فستق نافع و ستر است  
و خواص بسیار مفید است و خوردن آن خود به نهری روزی صد مقال است دفع و سه روز نیکه از حجاب است و آب سبز سنبله روزی صد  
مقال است چهار دفع به شبی عدل دانسته اند و آتش از حجاب است و چون سمائی را که تری سکر صلیب نامند بنام کباب کرده بخورند و  
از آن طرح نکند با حای صیقل دانسته اند و سبب کباب جگر سگ دوانه که او را کزیده باشند نافع باقیه اند و بسن آن نیز موضع خراش بسیار  
مؤثر است و دوار الزرابج با حای صیقل نافع جمع مضرت و از حجاب جمع اطباء است و چون از آن بپوشد اجسامی بالبول دفع می شود  
بچون بسیار که چاک عوام را همان آنکه بچه های مسک است **دوار الزرابج** زرابج بزکرم که الا کلنگ نامند و بالانها دمانا حقه تکلیف  
عدس مفسر تک خرد و فلفل قرمز و در حینی سنبل الطیب زعفران هر یک بمدس خود مجموع را سائیده با آب در ظرف مس سبوح روز  
دو در آب گرم بپوشد **قسم دیگر** زرابج را سرد بال انداخته شش روز در روغن ضیاسانیده و بعد از هر یک شبانه روز بخورد و روغن  
مغز پسته خشک کنند و بعد از آن با مثل عدس مفسر سائیده و با فرص ساخته بقدر دوداناک هر روز با آب گرم بپوشد **مداد ای**  
**زخم سباع و سگ غیر دوانه و بوزینه** و امثال آن یک شبانه روز میاز و نیک با غسل سگ بکر تحلو مغز پسته و بعد از آن بپوشد  
نامند و هر روز در جهت زخمها که از کوفتی اعضا و سقط بهم رسد بستور نافع است **مداد سود** قند روغن زیتون و موم و روغن سیسماق  
کنند موضع کزیده پلنگ و شتر و بوز را اول با روغن صندل و گندم مثل سرکه و پیاز و خاکستر و غسل و بعد از آن با سرکه و گندم نشویند بسن  
بهر هم سود معالجه کنند و بسن باقی تازه که بر و نیم کرده باشند نجاست جاذب زخم سگ و امثال او است و اگر باقی با سرکه بستور مؤثر  
و جاذب است و جهت زخم کردن انسان نیز مفید است و شتر حرق و بستور کند را با روغن زیتون و شتر است که نون انسان نافع  
است و هر گاه موضع زخم جو آلوده کند طلای مرد است که نافع است **مداد موغالی** نزد بعضی غیر موش فرم است و گویند که جگر از این  
عکس و خاکستری رنگ و دندانهای سگ طبعه بر بالای سگ مکرر باشد و چون بر جوانی مسلط کرد در بر خصیانه می جسد و کزیدن او  
باعث درد شدید و آبله کردن حوالی آن و گاه هست که مورش درد اعصاب و بول کرد و در او ای ان بسن قند با سرکه بستور مؤثر است  
و زخم تری که امثال آن و اگر نرم رسد پوست انار شیرین را بعد از آنکه صندل نامند **مداد ای** زخم آفات زهر دار بستوری است که در  
سموم ملذوم و کزشت و زرد و مفاطیس عجیب الاثر است و اصل در آن جذبه است و به کزیدن زخم نافع سمین بالکل شود و شتر  
ترباق که بر فاد زهر و شستن مکرر موضع را با آب جاکستر جو را بخورد و نمک و آب میوه و سبب آن و سبب آن و سبب آن و سبب آن



در طریقات و کوه نشینها و شمال آن **فصل عجم در بیادویه که حشرات از آن کزینند** انواع حشرات از دو شاخ کوزن میگزینند و در کوزن هم بزور  
 کوزن و بی انسان در وقت و قفل و مسک و سنج و چوبانما و قند همین اثر دارد و باشند ابی که نوشت در دران حل کرده باشند و چون در سوراخ مار  
 ریزند باعث نکند است و در پیش کردن در کجا سفید است از موده است و طبع خشک از آن موضع باشد تا در مکان کند و چون در میان قطران  
 و روغن و خرد و حلقه کند و موم و دهل آن حلقه معنی کردند و افعی از درنده زرد و کوبان است و چون چشم او ریزد و افعی همان ساعت چشمش از رفته  
 یعنی شود و این در فصل حشرات از موم مذکور و در بیادویه خود است هر یک از آن و بیادویه با عسل حفظ او است جمع حشرات است **عقرب** از  
 دو کبک است و اینها را زرد در عقرب نیز موش است و سوزانیدن چند عدد در مکانی باعث کزین مساریط را میبرد و چون چراغ بسازد  
 روشن در جای گذارد حشرات موش را بجای می شوزد و مکان بعید از چراغ محفوظ میماند و بیادویه که مولف از آن الاخطاری الاسفاد که  
 موده در زیر اندن موم و شنبلیله است زاج سفید نیز زره سیکنج خمد مقل سم بزبالسوی کوفته حباب بسیارند و در مکان مکرر در کشته و باید  
 از مطنوع با بونه و حنظل و اسفند و غیره بچکند بغایت مؤثر است و طبع پاره عسل از حشرات **بش** طلای رود غل با نمون رفع او است  
 کزین یعنی کند و حشرات اند چون زرخ و نونش در را با پیر کا و چند روز در مکان دود کنند منع تولد کند و حشرات **کیک** باشند  
 طبع خشک از حشرات کیک از حشرات است اند و بدست موم طبع حنظل و اسفند و شونیز و لیکو اش از حله او و بیادویه **فصل** طلا کردن  
 ملود در روز ولادت باب زهره باعث عدم کتون پیش در نامی عمر او کرده و زهری را چون بر جای باز نهدن بالند در ساعت رفع آن میکنند  
 و از حشرات **ذباب** چون صورت مگس از زرخ و کندن بسیارند و با چوبه بدل کنندش کند و در جای بکند از بکس از آن کزید و طبع خری  
 سیاه کننده است و چون زرخ را در شیر حل کنند بکس از عویران بکک کرده و بوی باز عسل کشنده اقسام مگس است و در تور کا نوز  
 در غن زیتون در زرخ می کزید **داس** و ارضه باشند از مطنوع خرز زهره در کشتن کیک و ساس و ارضه از حشرات **خبل** آب  
 مطنوع است کوفته درخت چنار و کوزرا کشته حمل است **فاره** چون موشی را خایه کنده یا دنباله او را بریده سردند سایر موشان الاخطاری  
 را طرد میکنند و پوری او را چون کنده سردند سایر موشان از وی کزیند و بیادویه در زاج کزین است و باز عسل کشنده او  
 در یک ساعت **مورچه** از حلیت می کزید و از رسیان الوده بقطران بجا وز می کند و چون شیرینی و سایر اشیا را در مکانی گذارند و دور  
 گذاشتن صنایع نفس کشیدن گفته مادمی که دست اصدی بان چیز نرسد مورچه بر امون آن نکرده و از حشرات شده اند و در جای که زیاد  
 بکار کنند مورچه و در کزین با بجانها در حشرات است اند و در کشتن باز عسل موجب هر سابع و موم و مار و قمل و مورچه و مگس است  
 و الله ولی التوفیق

**تشخیص عجم در اوزان**

در آن مشتمل است بر سه فصل **فصل اول** در اوزان صغار **فصل دوم** در اوزان کبار **فصل سوم** در تحویل بعضی از اوزان بعضی  
**فصل اول در اوزان صغار** پوشیده نماند که نزد اطباء هر چه کمتر از طل باشد معروف با اوزان صغار و مافوق آن موموم بکبار است و کیل که عیار  
 از بیادویه باشد از حله تانی است و اختلاف در هر باب از اوزان صغار و کبار است بلکه از مده و مصرطلی واقع شده و درین مقام  
 بر هر کس که معرطن و ففوق لغات اعراضه اشاره بان می شود باید بدست که در تسوج و غیره اوزان کبار در عجم



مقاله‌های مختلف می‌باشد چه از آنکه از دریم کمتر از آنجا که مقال است و زوایل تجزیه شده که قدری از فضه که مقدار استادی با دریم باشد وزن  
دریم سبع زیاد و وزن فضه می‌باشد و اکثر اساطین اطلاب را بنده که در زمان قدیم و جدید دریم مختلف بوده بخلاف مقال که در اختلاف الفکالی قابل اند  
و اختلاف هر یک در طی تجزیه آن مذکور می‌گردد و از **ارزوه** که بفارسی برنج نامند مراد از وزن دو دانه خردل بری است **شعره** دو دانه است **نجمه** از دریم  
عبارت سیدس سخن است که یک جزو از چهل قسمت خرد دریم باشد و از مقال عبارت از دو شعره است که چهار ارزه باشد **طسوج** از دریم  
دو نیم است و از مقال دو نیم و نیم که ده ارزه باشد **قراط** از دریم دو طسوج است که سشارزه ارزه باشد و از مقال دو طسوج و نیم که سبت ارزه باشد  
**ذائق** بفارسی دانگ گویند و او از دریم دو قراط است که سی دو ارزه باشد و از مقال سب قراط و یک حصه که چهل ارزه باشد **ترمه** و مقال است  
**نوارت** دو دانگ مقال است و از بعضی می‌گویند فضی است **غراب** بعضی می‌گویند یک دانگ و نیم تا دو دانگ است **عرفی** بعضی می‌گویند و قیاس است  
**کره شامیه** نزد بعضی یکی غراب و نیم است و نزد بعضی سب قراط و یک حصه است **خرنوب** از مطلق او مراد یک قراط است **خرنوب شامیه** چهار  
جزئی است و سه جزئی **باقلا** از مطلق باقلای یونانی مراد نیم دریم است **باقلا** از سکنه زینه قراط است **باقلا مصریه** چهل قسمت جو متوسط  
است که یک دریم است **ابولوس** نزد بعضی یکی دانگ مقال است و نزد بعضی یک دانگ دریم و یوحنا بن سراجون گوید سب قراط است **السونا فن** از  
مطلق او مراد سب قراط است مهر گاه در روغن مذکور در دریم مراد از روش نرزه دریم است و از شراب سبده مقال است و نیم و از غسل سبده  
در ربع و ثمن **درخمی** نزد اکثر مقال است و نزد قبلی یک دریم و دو دریم معر از آن دانسته اند **جوزه** از مطلق او مراد دریم است **جوزه**  
یک مقال است **جوزه ملکه** شش دریم است **سندق** یک دریم است و نزد بعضی یک مقال است **ملحقه** در او مراد یک مقال است و در غسل چهار  
مقال **سامونا** بسین جمله یکی غراب و نیم است **اویفوس** و **اوقیه** یک و نیم **فانسا** وزن هفت مقال **فلحارین** بقول سقراط یک  
یک دریم و نیم است **بروز** از آنکه ملحقه ارجل چهار مقال است و از او یک مقال **بروز صغیر** یک دریم است **جریم** یک دریم و نیم است  
است و نزد بعضی یک لیت **حامای** یک کجا جمله مقال است **حامای صغیر** دو مقال است **تمصه** سه دریم است **خرنه** یک کجا جمله و از معجزه  
بشش مقال است و گویند قدر سبت که کف دست را ملو سازد **خرما** یک کجا جمله یک و نیم مقال است **دینار** یک مقال و ثلث است **کفت**  
شش مقال است و آنرا فضه نیز گویند **میسنا** سه ربع اوقیه است **سجون** دو مقال و نیم است **اوقیه** که در قیاس نامند هفت مقال و نیم است  
**استار** چهار مقال و نیم است و نزد قبلی چهار مقال و پنج ذی گویند صفاق اطلاب چهار مقال است **ناطل** و **نظیل** دو استار است و نزد محمدی  
دو و دو در مفتح الطیب هفت مقال **سکرچه** از مطلق او مراد شش استار و چهار دانگ استار است **سکرچه** که در اوقیه است **سکرچه**  
سه اوقیه است **صدف** بوزن سکر که پاره است **طوله** سه مقال و نیم و سب قراط است **سطن** یک دریم است **سطن** که در اوقیه است **سطن** بوزن سکر  
ملک است که شش دریم باشد **قوابوس** از روغن دو ارزه درخمی است و از شراب یک و نیم درخمی و ثلث آن **دریم نام** در دریم است در  
و در زمان جدید شش دانگ است که دوازده قراط فضی باشد و بطسوج سبت و چهار اوقیه و یک حصه است **صغیر** است و آن بود و شش شعره  
و یکصد و نود و دوازده می‌شود **دریم ناقص** که از دریم طی مراد است عبارت است از چهار دانگ و نیم مقال **صغیر** مقال **صغیر** عبارت  
از دریم نام جدید است **مقال طبی** یک دریم ناقص و سبع دریم است و آن شش است که در دست است و چهل ارزه باشد **صدف**



سبت شعریه و نسبت جوه و حیات طسوج و مرقه اطراف **مقال شرعی** عبارت از دریم ناقص طسبی است که چهار دانگ و نیم باشد و آن موازنی ازنی  
 روی در مثال آن است **دریم شرعی** بقدر سبج از مقال شرعی کمتر است **فصل دوم در افزان کسار** **رطل** مراد از مطلق آن **رطل**  
 بعد از سبت که در مقال باشد و دریم صد و سبت و هشت دریم و چهار سبج دریم که دوازده او قریه باشد و این سر ایون گوید که رطل غسل نسبت  
 به رطل شرعی ربع زیاد است و نسبت بر وزن بقدر نصف رطل نیز است بر وزن بقدر ربع زیاد است **رطل مکی** صد مقال و **مدنی**  
 صد و سبت مقال است **من** از مطلق او مراد رطل است که بوزن دریم یکصد و هشتاد مقال باشد و بوزن قضیه و سبج و هفت دریم و  
 سبج دریم **من مکی** یکصد و سبت مقال است **من رومی** بیست او قیه است که صد و پنجاه مقال باشد **من مصری** و **الطالی** شازده  
 او قیه است که یکصد و سبت مقال باشد **من کندی** سی او قیه است **من فطری** بیست و دو او قیه است و نزدیک الریس یکصد و سبت مقال **مسط**  
 در کاش هرگز گوید که در وزن سبج او قیه است و از شرایش تا در رطل و از غسل یکصد و هشت رطل **مسطارومی** صد و پنجاه مقال است  
**مسط الطالی** یکصد و سی و پنج مقال است **جوبین** شش و سبج طسوج است **مسطارومی** که در مقال باشد **دورق الطالی** هشتاد و هفت دریم است که هفت هزار  
 و دو مقال باشد **دورق مطلق** رطل است **اناب** از غسل دو رطل و نیم است و از وزن یکم و نیم **قوبلی** هفت او قیه است **ایرینی**  
 دو من است و نزدیک بعضی خط رطل **طالطیون** صد و سبت و پنج رطل است **جوه** از مطلق او سبت چهار و سبج است **سرایلی** چهل و هشت مقال  
**جوه صفیره** چهار و سبج است **جوه الطالی** چهل و هشت مقال است **جورق** و **جوسفار** یک رطل اند **قفیر** چنان است که سبت و پنج من باشد  
 و گویند سبت و چهار کیل است **کیلی** یکم و هفت من است **کیلی** سی و شش من است **کیلی** سبج دریم و کسری است **مشرب** شش استار و  
 استار است **کوک** سه کیل است **قطار** یک هزار و دو سبت او قیه است و گویند از مقدار طسوج است که بوزن کا و از آن بشود **مد** چنان است  
 بوزن دو رطل و ربع که دو سبت و دو مقال و نیم باشد **صاع** چهار سبت و در رطل از مقال است **اما درانی** که در بلاد حرم میباشند در دور است  
 گاهی با بروج می شود یکی **من شاهی** است و آن یک هزار و دو سبت مقال است **من تریزی** شش و سبت مقال است **سیر** نزدیک ایران  
 بازده مقال است و سیر عبارت از شانزده مایه یک سبت و پنجاه عبارت از من یک سبت و بازده نصف است و از آن در صفیان  
 ده نازک و یک **فصل سوم در تحویل افزان بعضی بعضی** **تحویل دریم مقال** طریقی است که از دریم نصف و خمس را جمع نمایند و آن عدد  
 در مقال است مثالش چنانستیم دانسته شود که پنجاه دریم چند مقال است از پنجاه نصف که سبت و پنج باشد و خمس آن ده و مجموع  
 سی و پنج رطل است که پنجاه دریم سی و پنج مقال است **تحویل مقال دریم** بر عدد دریم چون سبج افزوده شود مراد حاصل مگرد و مثالش  
 چنانستیم دانسته شود که چهل دریم چند مقال است پس می افزانیم پنجاه را که سبج چهل و دو است بر عدد مقال مذکور و میبانیم که چهل  
 دریم مقال شصت و سبج طریقی است که عدد تحویل ما دون دریم ما دون مقال ماند که در آورد و من نیز انداخته پس آنچه باشد در مقال  
 نخواهد بود مثالش هر گاه برسد که چهار دانگ دریم در مقال میشود باید یک چهارم از آن سی و دو و جمع شود که در وزن او را وضع  
 کنند سبت و هشتاد و سبج بوزن مقال همانند آن نه قرط و سبج از مقال است **تحویل ما دون مقال** ما دون دریم چون سبج افزوده شود که یک چهارم  
 در آن سبج آن افزانند مجموع آن عبارت از دریم است چنانستیم چون برسد که قرط و سبج مقال جمع مقدار دریم است باید یک  
 در آورد و آن سی و یک و نیم می شود و چون سبج او را که چهار دریم است بر آن افزانند سی و شش دریم خواهد بود

مقال







اشرفی که از زود فولاد و این و مثال از اصغری های بسیار با رنگت کرده و درش سرخ نموده در آب ابلجیات فرو برده تا نسبت یکبار در هر وقت نقل آن  
در آب کشید برود شش استعمال کند و در احراق این بجای آب ابلجیات بول کلاو باید کرد و اگر شبانه کوره و سر و قطعی است و نور خیزد دفعه در  
ابلیجیات بکار برد بول کلاو و تطفیه مانند است **احراق نقره** باید نقره را بسوی آن ریزه کرده و با یک در ظرف فلزی امینی از بوی که در آن قطعی  
گذاشته باشد مگر یکد از یکد بوی رسد که ساینده شود و بظلمت این در ظرف حکما بند است که چند بار صفا رقیق او را مگر در مکر الوده باشد تا سینه  
در سر کند و چند بار دیگر بوی سفید فلز الوده مگر از نرس سوهان کرده در ظرف یعنی با نمک بسیار بچوشند تا نمک تحلیل رود  
بقدری که اگر با شیشه بریم زنده تا مکلست کرد **طریق** حکما بند که کیمت اول مکلست نمایند چند بار بر راکداخته در آب نوبت  
رنگه صاف نمایند و طلا و معیش را چند دفعه کداخته در آب نوبت در ریخته پس صفی های بار یک کرده از اج سبزه و سر که اغشته درش گذارند تا نمک  
آب نشویند و بار آن سر سوهان زده در بوی مرد است که الوده مگر از نرس با ملت از بوی در ظرف صحنی با مزج بسیار ساینده بر روی اش گذارند  
بیم زنده تا بوی از او مفارقت کند نگاه بر روی سنگ ساق کجی ساینده که چون اندکی بر روی آب باشد مدتی در آب فرو رود ساینده  
جمع اجزا در فلز است ناهل نمودن همین مرتبه است و مگر از سر مرتبه جاریست چه بقوی تصور خواهد بود و ضرر منطون است **طریق دیگر** که از  
سایر طرق بهتر و بعد از غسل خری با بومی مانده که توان تناول نمود و معقیست از صناعت است آب یکد آب قلی و آب بلع الطعام را بجز علقه  
صاف کنند و هر یک را علقه بچوشند تا معقیه کرد پس در بوی معقودا یک و نیم خرد از بلع معقود و نیم خرد قلی معقود و یکد و شش رس کرده  
با یکد بسیار ساینده و باید در ظرف مزج بر روی اش سخی کنند و بعد از آنکه خوب گرم شده باشند و سخی یافته در سه روز در جای نمک اندازند  
تا قدری تمام شود در پس سوسور شود سخی کنند و باز بجای نمک اعاده نمایند تا چهار مرتبه نگاه در بوی کرده کجی اش دهند که بوی سخی  
شود پس بعد از بردن بسیار در آب گرم مگر بچوشند و نشویند تا سایر اجزا از شستن شمس زایل کرد و در آنوقت خشک کرده  
سخی استعمال کنند و حقره منطون است که اگر در صحن شود سخی و نسقیه بوق کو کرد و آبهای تند کنند سریع الاثر کرد **احراق طبر** در ظرف  
سفال کرده بر روی اصل گذارند تا سوزد **احراق اقلیمیا** در کوره مطین یک شب در تنور یا در تن کذارند **احراق حمت الحیدر** هم این را در  
اش سرخ کرده تا بهفت مرتبه در سر تطفیه کرده پس خشک نموده سخی نمایند **احراق سرمه** سنگ سرمه را صلا نموده با بوی تازه خمر کرده  
بر روی آب کیمت آن مگر از یکد شعده دو دان بر ظرف شود **طریق** **بوست تخم مرغ** **دربال بحر حسین** بوست تخم مرغ را با نمک مگر نشویند  
و بر دمای درون او احد کنند و نرم کوبیده در کوره مطین کرده در کوره کوری و امثال آن چندان گذارند که مانند آبک صغیر گردد  
و کف دریا و سنگ کج و امثال آن را از احراق با این دستور مگر آنکه محتاج شستن با نمک سینه و بوست تخم مرغ که جوهر در مده  
باشد حمت او در عین بهتر است **احراق ابریشم** و **موی ویشم** بعد از ریزه کردن آنها بمقراض در ظرف سفال یا آهن کرده بر روی  
کاش که شسته چندان بریم زنده که قابل سخی کرده و ششم موی سر را شرط است که شسته و شان کرده نگاه ریزه کنند و احراق  
نمایند **احراق عود** باید که عود را سوهان کرده در ظرف سفال چندان درش گذارند که زغال گردد **احراق بوست** که در وقت **بیش و زود**  
در تنور ابریشم سوزد نگاه خواهند که خاکت این را استعمال نمایند شش بار درش داد تا خاکت کرد **احراق سلفا** سنگ شست را

بوره

باید باشد و سوزاند و نگاه  
باید باشد و سوزاند و نگاه  
باید باشد و سوزاند و نگاه  
باید باشد و سوزاند و نگاه



سنگافراختای اورا بیرون کرده در کوزه مطین جای داده چندان در تون یا تون کندان که سفید کرد **اقراط** کجای است که را بعد از دو  
از روی و اختا پاک کرده در کوزه مطین نشین تون کندان که سفید کرد **اقراط** عقر نر را که علامت آن لاغری و ضعف است در شسته مطین  
دیا و ظرف مس کرده در شش معتدل تون یا تون کندان که سفید کرد **اقراط** جهت سنگ نشانه به ستور اوق خطا و است **اقراط** کج  
خازیر معمول است مار خاکی سیاه رازنه در کوزه مطین کرده در تون یا تون چندان بگذارد که سوخته اصلا رطوبتی با او نماند و قابل ساید  
کرد **اقراط** سرطان ماده نری را بر و اطراف صد کرده اختار اخرج نموده شکم او را با خاکستر چوب تار و کاشویند و با س  
طماق معقول نموده در کوزه مطین کشت در تون معتدل بگذارد که خاکستر کرده و علامت مادی خرنج است که چون برشت او سوز  
فروریزد رطوبت سفیدی ظاهر کرد و هر گاه سرطان از طرف مس بی قلعی در وقتی که افتاد در برج اسد باشد سوزانند جهت کبری سنگ  
از جربا دانسته اند اما **اقراط** سرطان کجی نیز به ستور نری است **اقراط** جهت سونا در قرح مطین حکمت کرده چندان  
بگذارد که نصف رسد پس کجی را یک اعشتمه در هوا نگاهدارند تا خشک گردد و الا باز اعاده اش کنند **اقراط** کجی را در چهار طرف  
اصل کنند و شسته سفید صاف را بر روی کله که آبی گذاشته بر روی اش بدارند تا سرخ گردد در آب قلی فروریزد و مگر همین عمل کنند تا  
شسته ریزه شده و از سوراخهای کله داخل آب کرده و اگر بیرون کله نیز نکر با آب قلی فروریزد کجی که ریزه شود خوب است  
**فصل دوم در شوی و تخمیس و تقلیه** اگر چه الفاظ مذکور مترادف اند اما چنین مفهوم مکرر در اکثر اخبار که کجها نکل گرفته و یا در جوف حرمی  
گذاشته در شش دفن کنند و شوی گویند و هر چه دروغ و امثال آن یا به نهیهای زیاد برشته کنند نقله مانند و آنچه اندک شش دهند و یا  
در ظرف گرم کرده او را بوبند او را تخمیس نامند **شوی انیسون و نمک و نثره الطراف و امثال آن** جهت سونا و غیره باید با کج را با  
سشته دلته سته لته را نکل گرفته در تون معتدل کشت بگذارد **شوی اسفیل** یا عرض اصل کج گرفته در تون بالای اجوی بگذارد  
تا خیر برشته شود **شوی سقونیا** محموده را در جوف و مسداید پوست تخم مرغ که است و امثال آن در آن بر کرده مانند و اگر معتقد باشد  
به نهیهای در پوست گذاشته و کج گرفته بر روی اجوی در شش نهند تا سفید شود **شوی سقونیا** که نعت بندی اسم  
حرم الملوک است و طریق حکما نهند بعد از مقشر کردن آن و بیرون آوردن برده درون قندی کل سرخ و کتر با سوره ریح او اضافه  
نموده در لته تری بسته کتر را کج که برید و سوز در شش شوی مانند و بی کتر انبساط استعمال نمود **شوی زردت** با شیره الاغ یا گوسفند نموده  
و بر شاخهای چوب کتر نازه آوده در معتدل تون یا تون با و زیند تا خشک گردد و اگر بار دیگر ساید با سفیدی تخم مرغ برشته تا چوب کتر شوی با  
با عتدال قریب تر می گردد و دیگر **شوی تخمیزج** جهت ادرعین و حرا حاشما را در کلبه کرده با مکرکس الاغ و انوی کتر شیک  
و رازانه در آن کوشانند تا کج شوی پس بیرون آورده مقشر کنند و اگر در جوف بسیار به ستور سقونیا مثنوی مانند باعث زیادتی نمود  
و تحلیل اوجی کرد و **تقلیه بلبل** جهت عوفات و غیره او را بیرون کرده بگویند و بار کوشانند از اجزای ساید پس با و غیر زنون  
چرب نموده برشته کنند و احتیاط مانند که سوزد **تقلیه علف** و امثال آن باید بود غنی زنون چندان برشته کنند و احتیاط مانند  
که مار و شق شود **بلوط** و غیره بقدری که رنگ آن تغییر یابد **تخمیس زردت** جهت عتدال عتدال از جودان اجزای است











اصلاح مازو تا زردیون تازه زرد و ورق براد و شبانه زرد در سر که رانقوز دهند تا سه مرتبه بعد از آن با شسته در سایه خشک کنند  
در صبح استعمال مالم بود سخن نباید کرد و با کتر دروغن با دام شیرین استعمال نمایند **اصلاح ششم** باید بگویند و یک شبانه زرد در شتر خسیانیده و در صبح  
آن شتر را بشیرانده خشک نموده هر گاه جهت او را در سرد و احتش و ماد و صف و اسهال ملغم و سود استعمال نمایند بعد از زرد شتر سه روز دیگر  
در کاسنی و عینق و انگور و آب رازانه خیسانند و خشک کنند و با قوالض صرفه استعمال او جایز نیست **اصلاح ادویه جهت شش طامانه**  
ششوی فوج شوکران و امثال آن که در غایت مویز و باد سمیت یا شند باید بعد از نیم کوب کردن ششانه زرد در شتر خسیانیده و مکرر بخند شتر  
نموده پس خشک کرده در روغن بادام و یا در روغن تخم کدو در روغن سه مکنفه برورده و اگر آن چیز خارا باشد در روغنهای بارود و ما در روغن غنچه  
کار برورده کنند و با مغزهای مناسب مخلوط نمایند **طریق دیگر** که معمول است و بی عایبه مشاهده نموده است که ادویه کفیر را بعد از آن که در روغن  
در آن یاد در قهای مناسبت خسیانیده باشد بخوشاند و او را جهت معاینه با غسل بخوشاند تا بقوام رسد و در این معجون را با اولس شتر و کاه  
در صبح استعمال کنند با بعضی از ادویه دیگر از جو شیدن رفع قویین نکرده بخوشاند تا بهر احدی کند نگاه با سایر ادویه شتر خسیانند  
**دستور حفظ زهر حیوانا** که تازه بماند که محل قطع و اجزای مجرای او را محاط با بسته در شسته که غسل او را بپوشاند تا زنده نگاه داشته  
**دستور حفظ زهر مغزهای حیوانا** که متعفن نگردد باید غسل چند روزانه است و بعد از آن شسته و خشک کرده و در لته گمانی پیچیده در سایه آویخته  
در صورت هر گاه در ظرف فلعی حفظ کنند متعفن نگردد **دستور سایر ادویه** بعضی با هم جمع باید نمود تا موجب بقای او باشد مثل کافور و فلفل و براده  
این با آن براد تخم مرغ با یک رسادج با یکس و معدنی را با غیر جنس او نباید جمع نمود و عصارت و صمغ را در ظرف فلعه و نقره نگاهدارند  
و در قهای میاه حاده را در شیشه ضبط کنند یا در ظرف مزج و مجموع او را قویج و کلها را از زهای نمناک و افشانند در در باید در ظرف  
فلعی را جهت روغنها و اکثر ادویه مفوده و مکرر بهر است **طریق دوم در دستورات استعمال بعضی ادویه طریق استعمال خوب** و آن بکنین پنج است  
بی با تعریق و در امراض مزمنه و تحلیل ریاح و مواد غلیظه مستعمل است **دگر طریق** منبوه و این در اکثر امراض و امراض موافق و بیغالبه است  
در صبح از این مضر نیست **دگر نقوع** و حلوا و سفوف است و هر یکی مذکور شود مخفی نماید که آنچه تجویز رسیده است دوا می مفیدی در هیچ ماست  
بسیار خوب صنی مشاهده بکنند چه قدر ندریده که قسمی از اقسام او موافق حالی از احوال نباشد و اینکه در بعضی مزاج و برخی امراض مفید است  
از قدر مزاجات پنج مناسبت علت خواهد بود چه بخفا و محرور المزاج را بعرقی و استعمال شترنها و ادویه چاره مضر است و مبرور در آب  
و کثرت آنرا قله مقدار خوب صنی و صاحب رسیده احتیاط را بجم آن و نخوردن نمک از دو جهت رسیده نیست چه ترک عادت غیر مضایقه  
و احتیاط غیر معاد مثل شیرینی و ادویه چاره با فرط را لازم دارد پس اگر امراض مزمنه باشد تر نکند اولی است و الا تقلیل باید نمود  
اما دستور استعمال او با تعریق حیوان است که بعد از تغذیه بدن هر روز شش مفضل تاده مفضل او را بسیار بارک و روق کرده با یک من  
بمیزان شاه آب که هر روز شش مفضل باشد در دما سنگ مفضل یا مس سار فلعی که در بین او را بخر گرفته باشد با شش نرم  
بکوشانند تا به نصف رسد پس بر روی گرمی شسته اطراف خود را با حیوان پوشیده دگر از زردی که در بین بکشانند تا بخارا و  
در میان کسبه و محل نفس بماند بر روی حیوان بماند تا بکوشی و صفقان و کرب نکرده و دو سه بار از زرد او را در آن وقت باید



بهمان گرمی نباشند پس خود را با سحر استراحت کنند تا غمی خشک شود و احتیاط از هوا بسیار باید نمود و مجموع آب حسنی را در عرض شبانه روزی  
 کنند بعضی را گرم با نبات و بی نبات و قدری سرد بجای آب قندی را طعام با دلیج نمایند و باید که اصلا آب سرد خوردن حسنی میل نکنند و بعد از  
 بجای آن شیر روزی با عرق بیدمشک و طار و عرق کاذبان و عرق رازیانه بکشد هر فراخی نباشد و قبل از بکشد آب را با کفگیر آب را بجای نماید  
 و در آنشای خوردن حسنی بکشد ضرورتی حمام جائز است بشرط آنکه عرق و هر چند ایام بخورد آن زیاد باشد بهتر است و در خوردن حسنی با نبات  
 شتر است بعضی ایام روز چهار است و بعضی را وقتی دون وقتی در گاه علت در عضوی بوده باشد و شامل تمام بدن نباشد هر از در میان  
 بخورد حسنی بداند چون خوانند که معلوم کنند که آن صفت رسیده است یا نه باید نقه در وسط سر پوش در یک کرده بخورد و نکند و نصف مغز  
 با چوب حسنی در دیگر کتبه چوب بار یک اندازه گرفته موضع اندازد را الله سجده بعد از آن نصف در آن روز و بعد از خوردن بقدر که  
 امتحان آن رسد آن چوب را از نقه سر پوش فرورده ملاحظه نموده از رطوبت و عدم رطوبت که منتهی نماند و بجز رسیده که چون  
 یک مرتبه شش را بقدر جراعی بسوزاند از نصف مرصید و باید هر روز در کتبه حسنی را از لای و در مطبوخ سابق او پاک کرده و در  
 مضحک نشود و رنگش سیاه نشد باشد از صاف حسنی لاحق نماید که با عرق است آن کرده و بعضی فرموده اند که باید یکبار بخورد  
 هر روز خشک کرده بار دیگر بسوزد سابق چوب نماند و با عقاد حفر اگر از بعد از فراغ خوردن چوب حسنی بکشد و بجای آن عرق  
 مرقی نباشد در بعضی امراض حکیمه نجابت نافع و بهر از کتبه کای او سایر عرقهاست و مدت پزیران اقل دو ماه و اکثر آن یک سال  
 و متوسط آن شش ماه باید و در ایام پزیران اجتناب از لبنیات و روغن و از جمع ترشها و سیرها و میوه های تازه لازم است و شیرینی با فزاید  
 نیز خورند و تا جهل موم جماع نباید کردن و اعراض نفسانی مثل هم و غم و غضب مفروط و حرکات عینیه نجابت مضرت است و آنچه بخاطر  
 میرسد آن است که پزیران موافق علت و مزاج باشد چه محرر المزاج را شربت انارین و از قبول اراده و ششها و خفیه داده اصلا ضرری  
 نموده بلکه باعث تقویت و بهترین اوقات استعمال آن میرود المزاج را افضل بهار و محروم او مطبای نیز است و سایر احوال  
 حسنی در مفردات مذکور شد **استعمال حسنی بطریق قهوه** چوب حسنی اندین اولموجب است که مذکور شد مقدار او تا نصف منقال کافی است و اگر تا نصف  
 منقال که بصف رسد و نیمه باج چهار یک تیر از آب بصف مبرساند و شربت استور است که مذکور کردید و از خوردن آن در نفس خفا  
 و مکرون جماع و امثال آن درین دستور اصلا ضرری در هیچ مزاج منطون نمی گردد و علت مقدار و کثرت آن کمی و زیادتی است  
 هر مزاج و هر علت متفاوت و کل باید در ایام شرب اصلا از خوردن حسنی اگر تازه میل زیاد شود زیاد باید کرد و اگر کمی  
 خواش کند نموده زیاد بسوزاند تا آنکه از نصف بماند و نوش قوی تر گردد و اگر مطلب کمی قوت و کثرت شرب است که کثرت شرب است  
 تا آنکه شرب بماند و نوش کمتر باشد و این قاعده عظمی است بجهت توافقی **امراض استور قهوه حسنی** که جهت محرر المزاج و خفقان  
 ناقص و تقویت اعضا و قوی و امراض اطفال نافع است و در فصل گرمی موافق تر است چوب حسنی را از انک منقال است  
 باید سوزان نمود و عرقها مناسب بود و موافق است بسیار روز در شسته و امثال آن خسیانند و مگر بهرم زده پس صاف نموده  
 نوشته هر گاه جهت خفقان حار و مزاج و امراض حاره باشد با صد **سخت خشک و کل سرخ** با سوز بقیه حسنی در















فما یندر ابرو التاثر است هر حکیم و الحاکم در العالمین **چهارم** سوم در گرفتن عرقها و آنها در وقتها دستور گرفتن عرق گوید و اول  
ماه العرس نامند در غایت حرارت و هیوست و مفرح اعضاء و تندیر القوه و ملاحظه و جالی و مفتح صفت برودین و مرطوبین نافع و در تحلیف و ملاحظه  
قوی التاثر است فذل شفیه من فراج با هیوست **چهارم** که در اعتدال مجاوی الی او باشد معکوس نصبت نماید و در زیر جاذبان طرفی یکد از روزه  
زیاده از قطره این فذل باشد تا عرقی که از فذل چکد در آن طرز رود و در آن طرف باید که صنی نامی باشد و فذل را باید اندک که هر روز  
تا از یک طرف آن عرق چکد و در جاذبان بجای می گوید فارسی یا کو که در منافق برافروزند تا دو گوید در فذل سجد مسخول چون کرد و  
که شعله او بیرون فذل برسد و هیوست که در جاذبان کنند که منطقی بگرد و از او اجی افطت تمام باید نمود که از خارج داخل فذل شود  
شدیل اصلاح کنیاید و او با این باید جاذبان و ظروف تحت او باید چیزی گذاشت که باید اولی و جمع گشته طلاقات نماید مثل سنگ صلب  
شیشه و معلاکی صبی که منکوس گذارند و هر گاه فذل شیشه بهم رسد کاسه صنی را نیز می توان تعبیه و اگر فذل ضخامت نماند باشد و تا  
بیرون او را بکل صکت باید گرفت و چون عرق مجتمع مخلوط بوده مسکدر هر گاه خواهد که رفع بیایی او شود عرفا مبرور را در قوع کوهلی موافق  
که نکت و ربع او را مخلوط سازد باید کرد و این مسکرم نموده باشد خاکستر را بسیار زمی قطعه نماید **عرق چوب صنی** جهت تهیه اعضاء و قوتها و  
و ملاحظه اضلاط غلیظ قاعده کله است که او را با دو مثل او را مجموع کل کا و زبان و با در بخورد کل سرخ و در اجسی و دکل را مثل آن است  
در وقت مثل مجموع خسیانه عرق بگند و نقل او را که در عرق را زیانه و عرق بهار نارنج خسیانه و در سوخته قطعه نماید و عرق را زیانه و  
بهاره مقابل نقل می باید **دستور گرفتن عرقی که میست مباء الحیوة** از خمرات صحرست و جمیع منافع بهر از شراب مسکرمست چه در کس  
مراعات بلع شده که مانند شراب تغذیه و تقویت باه و تقویت اعضاء رسد و قوت با صدمه و سایر قوتهای طبیعی و حیوانی و نفسانی نماید و با  
تریاق باشد و مفتح و مفرح و مدر و جالی و ملاحظه و منوم و مشتی و با خاصیه مسکن عطش در جمیع افرجه است و حرارت و هیوست شرابست و در دفع  
اگر غلغله اجنبی عدیل قوی التاثر است و برواققان افرجه و خیم اود و قدر شناسان معده از شرابات اخراوان و حسن ترکیب و  
مسخر جان ارواح لطیفه عقاقیر از اجساد کشفه و دانایان مصطلحی است بفرقی ترتیب انار زنده که آن مخفی نخواهد بود **صفت** سبزه زرد که هر یک  
دومین به بعد از طبع منی با چهل من شاه شکر و صندل سفید رنده کرده کل سرخ کل کا و زبان و با در بخورد از زیانه دار چینی که با سبزه بهار نارنج  
کل سبزه زرد یک صد و پنجاه مغال برک و هیوست ترنج اگر نیاشد نارنج شش براری و الا را که هیوست نارنج نیمه مغال خوز لوارش و الا  
هر یک هیفتا دو ج مغال نیم گو کرده اضافه نماید سوای برک نارنج و ترنج که روز یک عرق گشته باید که سبزه مخلوط نمود و علف مندی از جمل  
مغال تا هیفتا مغال مجموع آب شش من باید با پنجه از درک را بچونند تا ترش و معتفن کرد پس در جی کرده هر روز که بر هم زنده تا نافع  
جوشیدن آن گردد و در هوای گرم تا هفت روز بگذارد و در هوای سرد تا ده روز بگذرد کم آید تا باشد قوی تر می شود پس دستور کلا عرق  
بگندد و اگر خنجر برودین سبزه بنید بهتر است و در عین این عرق در غایت خوبی و عطش شده و چون بعد از عرق کشیدن  
نقل اخرا بانگ من و نیم شکر مخلوط نموده بعد از سه چهار یوم با اضافه هیوست ترنج یا نارنج یا برک یا نارنج یا شکر نیم من یا در هر یک  
عرق بگندد همین انار برودین است **دستور گرفتن عرق منگ** که در خشک و لطیف و ملاحظه و محفط اطوبات و در نسی و سندی که در



وقد ذكره وحالي ومفتح ومدومت او باعث لاغري بدن است نمك طعام را كوسه در قرح مطين بقدر نصف كرده با انبن تقطير شده و در  
قبح و منق و كوزه و ساير احكام آن در طربن تخم كور است و با بلع مقطر در بعضى اعمال ان بطريق معمول است **دستور كرفتن روغن آجر** ۱۶۹  
اداره مفرده ندر است و با حله در غاير لطيف و محلل و جهت نزل از علل يارده بي عدل است اجر سبز از نديه را بقدر دومي ريزه كرده در  
آتش كند در روغن زيتون اندازند تا روغن را جذب كنند پس از روغن بيرون آورده نرم كوسه قرح مطين را بر كنند و كلوى قرح را  
بمطون كند امثال ان مخلوسا زنده در صين منكوس كردن قرح اجر كوسه از قرح بيرون نيايد و كوزه دو طبقه ترين دهند باين صورت  
كه وسط آن لافنده داشته باشد بغيرى كه كلوى قرح منكوس از ان بيرون آمده قابل كرده و طبقه كمانى است بدين ان اود پس قرح را  
منكوس در طبقه بالا كنند و با سر كين گاو امثال ان قرح را پوشت نيزه شش هم طرف بر افروزند تا روغن از قرح بجايد  
**دستور كرفتن روغن زرد** كه جهت در مفاصل و السيام زنده بي عدل است و در امور غريبه نجابت و خيل نبي زرد شده را كه تمام خشك شده  
باشد نيزه جده نند و در روغن زيتون يا روغن كنج كند روز بگذرانند تا قدرى جوي اخذ نيايد پس بطريق روغن اجر با قرح منكوس تقطير نيايد  
**دستور كرفتن روغن جوي** مثل كندم و جوشنيزه و حله و تخم و امثال ان بايد كه بعد از كوسيدن خوب است و در چنين بستور نيزه كور در قرح  
مطين كرده منكوس نصرت **دستور كرفتن روغن عود و صندل و اختار و ديگر** بعد از انكه اختار را ريزه كرده و كلوى امثال ان مانند روغن  
كه مقصود است مثل روغن بادام و بيه و بان خصيانيزه باشند در قرح عود منكوس تقطير نمانند و هر گاه در آن و كلوى امثال ان خشك  
باشند زرد كمانى است و در روغنها زياده بر سته روز باشد بهتر است و چون روغنهای مغزوره را خواهند كه بسياسي دوي دورا بل كرده و باز  
هر طلي كه رطل آب صاف و كره و قير مغز گردان و تخم و قير كنگ كه با هم سائیده باشند اضافه نموده چوشانند تا از نصفه رسيد پس سرد  
روغن را از ان جدا كنند و باز نيزه سوز عمل نمانند تا سته دفعه زياده بران **دستور كرفتن روغنها ز خوشبو** مانند نغف و بهار نارنج و ساير گلها با  
بادام مقشر نموده با نغف و بهر مشك و مانند ان در كيسه كبرياس كرده بدست ماليدن بعد از خيزر رطوبت بادام خشك نموده باز با تازه ان خيزر  
ماليدن و مكرار عمل كردن تا بخيرى كه چون بادام را ريزه كنند از رنگ مالوى ان خبر در حوت او ظاهر كند و بعد از ان خشك كرده كوشيد  
و اندك يا نيزه گرم كرده ميفشانند تا روغن جدا شود و هر گاه با كل سبز بدستور اين عمل نمانند نجابت روغن او موطر شود همچنان صندل  
و امثال او ميتوان تريند او بجاي بادام كند مقشره و بسته و ضدق و امثال ان ميتوان **دستور كرفتن روغن عجز و حشيان** كه نهارى  
حسن كوشيد و روغن مصطلي **و حل جميع صمغ** فان بقدر مضاعف نمشود و آن عبارت است از دو ماله كه يكى از ان شده باشد در دوي ان  
تا از روشد و دگرى در ميان آرد و دو ادم مقصود در و باشد تا از حرارت جوشن تا ان دو ادر روغن كرده در ان ماله است حل  
و تخمير حل زفت و موم مياي و امثال ان پس عجز امثال او را ريزه كرده و بارو غنى كه خواهند مخلوط نموده در ساليه صمغ و مانند ان كند  
باز در ارجح خشك كند از ان در هم زنده تا بهم حل كردد و هر گاه حل فقط و سليلان عجز زفت و غره مطلب باشد درون روغن در ماله  
بمطون كند از ان ماله كردد **دستور كرفتن روغن تخم مرغ** بستور است كه از زده تخم مرغ كخته را با باد هم زنده كره قير سوسن  
سوزن پس افزوده روغن بگيرند و طربن كه بقوع و انبن گرفته مى شود در طربن تخم كور است **دستور كرفتن روغن كور كور** جهت در



در مواد باره نافع و محل و لطف قوی است و صابغ مطهر است اول ری است بلون رابع و کونین در اعمال طریق بنم و ضعیف عظیم دارد که در صاف و شفاف  
زرم ساینده و در قرح مطین کرده بر روی اش زرمی که از شیشه تازه نسفته کنند تا دو چندان یا سه چندان او را چند گیسویس در کفخ آینه لوله  
کرده بر افروزند و اندک که لکها بر آرزند تا روغن از لوله کفخ در داخل ظرف دیگر در دو دو نیمه بعد از بر آرزند و سخن گوگرد کفخ را بر روی شعله بر آرزند تا آسان  
بیکدیگر **عرق فته** جهت تسلیل ریح و تقویت اعصاب بر سه دفعه نافع و از غطریات مشهور است بهار سنجید بهار نارنج نارنجک کوه آتش  
رشته والا حسن لب سنبلیله پنج سنبلیله معده قوی میوه سیاه بهار انکور علف منبری موسسه پوست نانم مشک  
پایند در عرق بهار و کلات و عرق صندل و امثال آن معذری که چهار انگشت بر سر آید ضعیف کننده عرق نکند و درین بنج عرق بر بندد و بر قابل  
مشک فتری باشد **دستور گرفتن نیز آفادنی** که مستعمل ضرایبان است جدا کننده طلا و نقره که با هم مخلوط شده باشد چون که اخته در روز  
و باید سه چندان مغشوش باشد و در زجاج مطین یا تیش زرم بچوشانند پس قطعه مس در آن اندازند نقره از طلا جدا شده بر آلا اند بر مس  
ملغص میگردد و طلا خالص تر نشین میشود و در امور معالجات برین گوشت زیاد و ملق و برین حکم و جرب غیر منقح و رقع اما رطله استعمال  
و در بعضی اعمال طریق بنم بنمایند که از زجاج لاری که زجاج سیاه کونین و چون بسیار سیاه می کنند در بنمایند و در  
رنگ لوبانل بر روی و نسری و بعضی سنج است دو خرد او را با یک خرد نشوره صاف بسیار زرم ساینده بقوع مطین آن بنم قوط کنند  
و یاد در رنگ با قرح غیر مطین عمل آورند و کونین چون در قرحی زرمی رخته ازین القید رملت قرع اضا و مانند و نطق کنند  
مکملس سازد و جرب است **دستور گرفتن درین الشعر** در غایت جلادان تصابغ و مفتخ و محلل و بفاست برین المغوذ و جهت بر آیدن موی  
نافع و در صلاح معادن و نبات ابلوح فی عدل دانسته اند و طریق او را مختلف سان نموده اند و حقیق و قسم او را که می مستحق و در کوی  
محلل است اراد نموده اما مستحق را دستور است که موی سر حیوانات را با صابون و نشان شسته از چرک پاک سازند و با سر نظهر  
دهند و بعد از خشکی بمقراض بسیار ریزه کنند که شیشه پر شیم مفرض کرد و دیگر خرد او را با یک خرد و کبریت صاف زرد و کوه و شخرف  
سرخ سخی بلنج بر روی سنگ صلا نموده با عرق گوگرد نمناک ساخته با قرع و این بنق نقره نماید و مقطر آن را با نفل اوستا سینه نقره  
نمانند تا برنگ عقیق مشاهده کرد پس مقطر و نفل بر یکدیگر جاری استعمال کنند و بعضی نقره او را تا بهفت روز فرموده اند **سوز**  
**درین الشعر** که محلول او گرفته می شود با یک سبب ندره صد و شصت میقال با ملح القلی دو چندان او ساینده در یک زرد و صد میقال آب  
بهفت دفعه ریزند و در آفتاب خاکی گرم بگذارند و بعد از هر دو از آن ساعت یک علف صابون نموده همه دیگر را بریزند و در هر حصه  
و میقال است انگاه در نه است اصحاب و کبر علف صاف نموده که اصلا جرم در آن نماند و برین اب مسمی بعد از شسته پس از شسته  
مقطن معمول و کامل البض و نوش در مصعد افانی با سوسه با بهد یک سبب بوزن بسیار شسته از آن اضا و کرده در شسته  
داده شسته را با یک حکم نموده سه هفته در سر کین تازه سبب دفن کنند تا آخر امور مشو حل گفته اثری از شسته نماند بعد از آن که شسته  
معمول نقره نماید و بعضی دیگر نقره را با نفل او مؤثر دانسته اند و اقل بکر از سه مرتبه است و اکثر معوت مرتبه در شسته  
و امثال آن در طریق بنم مذکور است **طریق چهارم در ساختن حل حکمت** و ادویه مصنوعه **حل حکمت** جهت حکام طرد و

در بعضی اعمال طریق بنم بنمایند که از زجاج لاری که زجاج سیاه کونین و چون بسیار سیاه می کنند در بنمایند و در رنگ لوبانل بر روی و نسری و بعضی سنج است دو خرد او را با یک خرد نشوره صاف بسیار زرم ساینده بقوع مطین آن بنم قوط کنند و یاد در رنگ با قرح غیر مطین عمل آورند و کونین چون در قرحی زرمی رخته ازین القید رملت قرع اضا و مانند و نطق کنند مکملس سازد و جرب است دستور گرفتن درین الشعر در غایت جلادان تصابغ و مفتخ و محلل و بفاست برین المغوذ و جهت بر آیدن موی نافع و در صلاح معادن و نبات ابلوح فی عدل دانسته اند و طریق او را مختلف سان نموده اند و حقیق و قسم او را که می مستحق و در کوی محلل است اراد نموده اما مستحق را دستور است که موی سر حیوانات را با صابون و نشان شسته از چرک پاک سازند و با سر نظهر دهند و بعد از خشکی بمقراض بسیار ریزه کنند که شیشه پر شیم مفرض کرد و دیگر خرد او را با یک خرد و کبریت صاف زرد و کوه و شخرف سرخ سخی بلنج بر روی سنگ صلا نموده با عرق گوگرد نمناک ساخته با قرع و این بنق نقره نماید و مقطر آن را با نفل اوستا سینه نقره نمانند تا برنگ عقیق مشاهده کرد پس مقطر و نفل بر یکدیگر جاری استعمال کنند و بعضی نقره او را تا بهفت روز فرموده اند سوز درین الشعر که محلول او گرفته می شود با یک سبب ندره صد و شصت میقال با ملح القلی دو چندان او ساینده در یک زرد و صد میقال آب بهفت دفعه ریزند و در آفتاب خاکی گرم بگذارند و بعد از هر دو از آن ساعت یک علف صابون نموده همه دیگر را بریزند و در هر حصه و میقال است انگاه در نه است اصحاب و کبر علف صاف نموده که اصلا جرم در آن نماند و برین اب مسمی بعد از شسته پس از شسته مقطن معمول و کامل البض و نوش در مصعد افانی با سوسه با بهد یک سبب بوزن بسیار شسته از آن اضا و کرده در شسته داده شسته را با یک حکم نموده سه هفته در سر کین تازه سبب دفن کنند تا آخر امور مشو حل گفته اثری از شسته نماند بعد از آن که شسته معمول نقره نماید و بعضی دیگر نقره را با نفل او مؤثر دانسته اند و اقل بکر از سه مرتبه است و اکثر معوت مرتبه در شسته و امثال آن در طریق بنم مذکور است طریق چهارم در ساختن حل حکمت و ادویه مصنوعه حل حکمت جهت حکام طرد و

در بعضی اعمال طریق بنم بنمایند که از زجاج لاری که زجاج سیاه کونین و چون بسیار سیاه می کنند در بنمایند و در رنگ لوبانل بر روی و نسری و بعضی سنج است دو خرد او را با یک خرد نشوره صاف بسیار زرم ساینده بقوع مطین آن بنم قوط کنند و یاد در رنگ با قرح غیر مطین عمل آورند و کونین چون در قرحی زرمی رخته ازین القید رملت قرع اضا و مانند و نطق کنند مکملس سازد و جرب است دستور گرفتن درین الشعر در غایت جلادان تصابغ و مفتخ و محلل و بفاست برین المغوذ و جهت بر آیدن موی نافع و در صلاح معادن و نبات ابلوح فی عدل دانسته اند و طریق او را مختلف سان نموده اند و حقیق و قسم او را که می مستحق و در کوی محلل است اراد نموده اما مستحق را دستور است که موی سر حیوانات را با صابون و نشان شسته از چرک پاک سازند و با سر نظهر دهند و بعد از خشکی بمقراض بسیار ریزه کنند که شیشه پر شیم مفرض کرد و دیگر خرد او را با یک خرد و کبریت صاف زرد و کوه و شخرف سرخ سخی بلنج بر روی سنگ صلا نموده با عرق گوگرد نمناک ساخته با قرع و این بنق نقره نماید و مقطر آن را با نفل اوستا سینه نقره نمانند تا برنگ عقیق مشاهده کرد پس مقطر و نفل بر یکدیگر جاری استعمال کنند و بعضی نقره او را تا بهفت روز فرموده اند سوز درین الشعر که محلول او گرفته می شود با یک سبب ندره صد و شصت میقال با ملح القلی دو چندان او ساینده در یک زرد و صد میقال آب بهفت دفعه ریزند و در آفتاب خاکی گرم بگذارند و بعد از هر دو از آن ساعت یک علف صابون نموده همه دیگر را بریزند و در هر حصه و میقال است انگاه در نه است اصحاب و کبر علف صاف نموده که اصلا جرم در آن نماند و برین اب مسمی بعد از شسته پس از شسته مقطن معمول و کامل البض و نوش در مصعد افانی با سوسه با بهد یک سبب بوزن بسیار شسته از آن اضا و کرده در شسته داده شسته را با یک حکم نموده سه هفته در سر کین تازه سبب دفن کنند تا آخر امور مشو حل گفته اثری از شسته نماند بعد از آن که شسته معمول نقره نماید و بعضی دیگر نقره را با نفل او مؤثر دانسته اند و اقل بکر از سه مرتبه است و اکثر معوت مرتبه در شسته و امثال آن در طریق بنم مذکور است طریق چهارم در ساختن حل حکمت و ادویه مصنوعه حل حکمت جهت حکام طرد و



تانش از نخل کوزه گری را که خاک است گویند باید از زیاده پاک کرده در آب حل کنند تا رفیق القوام گردد و این اخرا را بقدر نصف کل اضافه نمود  
تا چهار روز بزم زند آجر کوبیده بجهت خبث الحیدر بجز مگرین کسب کل خط می موی بمقراض کرده با نیک کشند **دگر** که بوقت کوزه  
بهترین اقسام است موی مغرض و نما طعام زغال خط می خبث الحیدر بکست تخم مرغ هر یک بکند و کل با کوزه ده خود **دگر** که کثیر الما  
است و کثیر رسیده خاک کوزه گری را با قدری گاه کوبیده و نمک مسحق و خاک سرخه با آب خمر کرده استعمال نماید **صاویج الحکمه** جهت  
بسیار غره بغایب حکم است و مولف کتاب مشکل که حاکم السد باشد مسکلم ترین جزوه داشته است خبث الحیدر و کج را با المناصفه  
کوبند شسته استعمال نماید و حقیر جای خون کوسفند سفیدی تخم مرغ و کاهی سرش کرده و بغایب حکم مشابه نموده است و در وقت صبح قدری  
و این دگر مسحق با سفیدی تخم مرغ و کج بخته و با سببش و سبب با سفیدی تخم مرغ بسیار از نموده است و سبب و ایک آینه بارزده تخم  
مرغ مسکلم ترین است خصوصا چون ایک را با قدری میند کرم کوبیده باشد و جای سفیدی تخم مرغ در زرده آن و شیر در جمع مذکور  
میشود و ششم نیز در اصاب حسی مشکته و غیره مسکوت از اجزاء و زجاج و غیره بمرتب است که هر گاه صدمه یا بجز مرسد موضع دگر مشکته  
مکان موصول بان مسکوت می گردد **عمل شخرف** زمین پاک کرده بوقت خرو گو و دو خود و با هم ساییده در شسته مطین جگن که شسته  
مطین نموده خشک کرده مانند بقدر یک نصف شسته را عمل کنند و باید که درین شسته را بصاویج الحکمه دو مرتبه مرسد و کرده بعد از آن  
بکل حکمت نیز بماند و در دگر یک یا خاک تا گردن پنهان کرده اش تنزی بقدر دو شبانه روز زیاده از آن درخت دگر و فروزند  
بعد از شستن دگر کوزه و شسته بیرون آورند و این شخرف مصری خوانند و **شخرف مندی** بسیار و گوگرد مساوی است چمن سی  
زیاده از آن سخی و اعاده اش کنند و در هر دفعه زمان شش را بقدری بنویسند تا نایت گردد و از سر بکوتومست **شخرف رومی** سیاه دوازده  
روز و کورده است و با هم بسیار و پنج خرو زنج سرح اضافه نماید و بسوری که مذکور شد معمول دارند **شخرف مانی** سیاه را مانند او  
را بخت ساییده بسبب سوزن عمل آورند **عمل زنگار** اصل او از مس سرگشته که صفیاح مس را در سر که تذکره از نند و با یکدیگر ساییده تا ساج  
از نندی سر که حل کرد و یا صفیاح را بر که باشد در مکان نمناک دفن کنند **زنگار الصانع** یک جزو براده مس را باشد مانی و پوره سنج  
و نمک السوی بقدر عشر او پوسته در ظرف مس با مس که تن بسیار سایید و هر چه خشک شود باز با مس که تر کنند **دگر** که لطفه اقسام است  
معتدل را با مثل او نشت در مصلحه بسیار نرم سایید و بعد از امتزاج قطرات سر که بسیار نذر ارد و جگانه و سخی کنند تا خمیر گردد پس روی  
او را با چرب نازکی پوشیده در افتاب خشک کنند و باز بسوی سابق با مس که سایید و کز عمل کنند تا همه آن زنگار گردد **عمل رباخت**  
که عبارت از مس سوخته است و رو سنج نیز مانند دگر طریق آن در فصل احراق مذکور شد و **دگر** که مس را صفیاح بسیار  
کرده در یکی در روی هم چیده و بقدر عشر آن گوگرد و نمک المناصفه بصفیاح و ما بین آن پاشیده و درین دگر مسکلم کرده و یک هفته  
سجایم که از نند تا مجموع سوخته شود و هر گاه زود تر خوانند باید مس را که اخت و کبریت و امثال او را بر آن پاشیده در سر که نطفه نمود  
و در کز عمل کنند تا سوخته گردد **عمل سفیداج** با احراق و بعضی میبانه اما احراق می باید قلعی را با مس را صفیاح کرده در  
ظرف سفالی معصن در نور یا تون احراق نمایند و بسبب سوزن ربا در ظرف سفالی گذاخته با کجی اینی آن مقداری بر بزمند



که مثل خاکستردر دین در دیکه کوره سفال مطین کرده که در آنش درخت آن کند تا سفید کرد پس اگر خوب نماند قدری که بر او باشد  
کنداشت و اما تعفن بر ناید بر صفیاج قلعی مسرک انکور را با دانه او کوبیده مالید و در ظرفی که در میان نمناک گذاشت تا هم آن حل گردد و با صفیاج  
سوراخ کرده و با انکور کوبیده و مالیده خسته در خم سکه با و زیند و درین خم را حاکم  
باید گرفت و باز گذاشت تا همان سفیداب گردد و در تحت قطعات او در تحت خم مسرک ظرفی بگذارد تا آنکه تمام شود و در این  
جمع کرده و در ظرف دیگر با قلعی را در ظرف مشکلی سفالین گذاشته آن ظرف را در ظرفی که سیرک بسیار نازک بر کرده باشد گذاشته که از آن  
سیرک که ریایا سحر کند که مانع صعود بخار باشد تا قلعی سیرک ریزه شود و از ظرف مشکلی ظرف سیرک کشیده پس از سیرک جدا کرده  
افیات خشک نموده بسایند و هر چه در ظرف سفال باشد و ساینده شود باز باید بگذارد عمل شود **عمل آبار** و آن سیرک با کبریت سوخته  
و فصل اخراج نکند **عمل سرج** و آن از سوسن رصاص و هم از سفید محرق حاصل مکروه و در ظرفی که سفیداب قلعی تا قلعی  
و سر را در نایه سفالین جروی کوره نشی بی خشک و خاشاک گذاشته و قدری نمک در آن پاشیده یا کهن یا کف لای بی هم زنده تا رخ شود  
آنش بیشتر دهند سرج ترمی شود و چون بعد از آنک خشکی او را در دیکه کرده بر روی کوزه گذارند و آنش در اطراف درخت او او زنده  
زنگین میگرد **عمل زعفران الحیدر** این سومان کرده که در غایت ریزی که باشد باید چند بار با نمک شست تا سیاهی او را ببرد و در این  
غسل داده خشک کنند و با ربع او نوت و سرجی بلوغ کرده بر روی لانه یا ظرفی سفالین بپوشد و در مکان نمناک دفن کند ماده دور  
یوم که زرد مایل سبزی و قابل سحی کرد **دستم** و دیگر که معمول بعضی از اهل صنعت است صد مثقال براده حیدر سوزند کور شسته در قلع  
مطین کرده در مساوی او نیز از فاروقی اندک اندک ریزند و هر گاه دو درازان ظاهر گردد اندکی بول بچکانند تا جوش او فرو نشیند  
انین را و صل کرده با نش سبزی نقطه تا بند و چون مجموع تیز را معطر کرد آنش را تمهید تا براده مکلس و زعفرانی زناک کرد  
**عمل سلیمانی** که معروفند و از اشعیرت و بفاری و از شکسته نامند زین پاک بود و مثال اسم الفار مغف مثال و نیم مبالغه در ساینده  
نموده بدستور شیخ و تصعید در شسته مطین **عمل باد** که بفاری هر کس کوبند بجز و ما زور کوبیده در آن خاصانده بچوشانند تا هم  
کرد پس صاف نموده بکچ و زجاج سیاه و دیگر جز و دوده روغن تخم گمان و مسادوی مجموع صمغ عربی اضافه نموده بچوشانند تا گمان  
و بسیار باید برهم زد بکچ از کثرت برهم زدن بسیار غلیظ گردد پس بعد از صیاج بار رقیق کنند و اگر با ما زور بچوشانند و بعد از آن یک  
لابق رسد صاف تا سینه بهتر است و دوده روغن جراح و نقطه روغن سبب بجز روغن شکر بخت بدل روغن نرگ میشود و طایق کرد  
آن در فصل چهارم از طریق اول در آنجا داد خنده نکور شده باید که دوده و نقطه و غنها را در کاغذی بپوشد و تورتور کرده و کسیر  
بچیر آرد کندم گرفته در تورتور جازی یا در خاکسترم کند آنرا تا ختم خسته شود و بچیم سوزسد و جوی و دوده در کاغذ نفوذ نموده  
کرد چه با اندک جوی مفسد **نوع دیگر** صد مثقال زردی سبز را با سیمان ساینده در آنجا بچوشانند تا هم باشد و بقوام لایق  
و کند آنرا تا نیم گرم کرده و مثال زجاج سیاه جرسی را در آن جا کنند و از آنجا مثال آرد و مثال صمغ عربی را در آنجا  
و صاف کنند و مثال دوده جوی گرفته در ظرفی کرده قطره قطره در آن درو کچ برهم زیند و روز در آنجا گذارند و هر چه

مبالو

نوع دیگر

نوع دیگر



سابقه در بر عهد آن گفته بهتر است و صمغ گردو چند ان باز باشد اصولاً و اگر خواهد که براق گردد و در مقابل نبات اصناف کنند  
 و زاج سیاه را باید که بید و در کتبه در آن **افشرد و ادیابیس** قسمی از هر که خشک ترند مسدند و در صحن اصنای قدری را حل نموده استعمال  
 می کنند و تمامی بخل او در کوفتن اوست و باید بسیار با لعمه در میان کنند یک چیز دوده روغن گرفته را با دو چند ان او زاج و مارو و مثل مجموع  
 صمغ لالی مخلوط نموده و دستور مذکور بعمل آرند **عمل راک** آنکه مقشر یا چهل دریم مازی سبز نسبت درم غوره خوا و اگر نباشد فرما خاک راک  
 است اما دره درم مجموع را نرم کوبیده و روزی بار بکوشانند و بسیار بر هم زنند تا مکیان گردد پس بخ درم زاج سفید و بخ درم صمغ عربی را  
 داخل نموده شصت درم غسل کف گرفته بسیار غلظت اضافه نموده قرص بسیار در خشک کرده استعمال نمایند **عمل سگ** مثل عمل راک است  
 و بدون آنکه سایر اجزا را با وزن مذکور بطریق راک حاصل درم غسل کف گرفته ترند و چند چون دو دانگ مشک را اضافه کند وزن او  
 کند در وقت سگ سگ نامند **عمل سگار** که قسم است که بول اطفال قریب البلوغ را در ظرف مس یا دوسه در افات صندان بر هم زنند  
 که معتقدند در وقت دیگر اندک بوزه سبز خرد و یک طعام و نمک فلی هر یک یک و نیم سائیده با مقشر کاوشش خوشانند تا معتقد گردند پس  
 در آن زجاج کرده در افات سرطان تا آنها در آن بگذرانند و بعضی درون افات طایفه اند و قسم اول از کتومار و قسم اخیر مشهور است  
 است در زجاج که مسمی کوبه الصنای است یعنی تازه را بسیار رفیق ورق کرده بر روی سنگ سنگی است که بنده سخته در ریخته اوراق او را به سدی  
 هم سخته است که در آن سخته که در او با پوست اند تا حمله اوراق را فرسود و بکف شود پس سنگ همین همواری تفیل بر روی آن بگذرانند  
 و بعد از ده روز که در افات گذرانند با سخته برداشته شود تا با یک الیام از روغن شود پس با یک شحوق بدستور فرسود و بکف نموده  
 تا سخته در زیر سنگ بگذرانند و بشویند و مسرخی کرده سخته باشد با یک گند و هر گاه در افات بگذرانند و جوی از او ظاهر گردد باز با یک بکوشانند  
 و جوی که بر روی اوراق ظاهر گردد با سخته پاک نموده در افات خشک کرده اگر مسرخی باقی ماند باز با یک بکوشانند تا جمع زایل شود  
 او در عدم جوی و مسرخی است پس مانند سر سائیده در سخته ضربه کنند و در وقت اصنای قدری را با با سفیدی تخم مرغ که در سخته بسیار  
 بر هم زده کف او گرفته باشند قطره قطره بر روی سنگ سائیده تا وقتی که سنگ مالای و سنگ زبرین سبده مانع انفصال گردد پس قطره  
 قطره بر روی آب ایک بعد روان شدن در ریخته استعمال نمایند و باید آب ایک المقدار روان کنند که چون خبری را با با سخته  
 در اندک زمانی خشک شود و از خواص اوست که هر چند الصاق یا بد از آتش باز نشود و از جهت صلاست خبری در دو کار که نباشد  
 و از این اعمال غریبه و انار عجیب دیده اند و از اسرار کتومار **دستور ماضن مردانج** صورت آنکه از روغن سبز یا سر سخته بخورد او دهنده نامند  
 و ماضن سخته شود و هر طریقی بریزند و در سر که اندازند و هر چه سخته باشد و ماضن یافته آنرا با جو در آب سخته دهنده بخوری که جو مهرا  
 و مشتق گردد پس از جو جدا کنند و با هم وزن او یک سائیده و در آن بخیسانند و هر روز بر هم زنند و هر سه فقر است و دهنده تا چهار روز  
 در حساب شود و افراد خام در دو نمک نشویند و استعمال نمایند چون خواهند سفید کنند باید او را در سخته سفید محبده با باقی بکوشانند  
 و بعد از خشک شدن با باقی سیاه شد در سخته بکوشانند و با باقی کتومار سفیدی رسد و این قسم سفید کرده او مستعمل اطباء است  
 و در قطع راک که بکوبه زریخ و سایر احوالها و منع عرق و سایر افعال **دستور ماضن کشته** که بعضی نامند بخورد و معوی دل و دماغ

تفصیل



و در پس معدل هوای دای و محرک است و خوردن او نیز خراب است کل سرخ پوست برنج صندل صندل صندل صندل صندل  
مجموع نبات را بقوام آورده اند و فطری مشک اضافه نموده قرضها بسیار **طریقی** در این نوع هم دستوریانی مذکور میشود **عمل عجب** صندل  
سفید خرد شده و الایج سبیل کلخ سبیل الطیب سوسن کبود بهار نارنج کلخ سبیل طریقی در این نوع هم دستوریانی مذکور میشود **عمل عجب** صندل  
نماند و اگر قدری بسیار کمی از مشک اضافه نماید قوی تر می شود **صفت بر مانی** که در پنج قوی تر از گشتم است خود قوی صندل صندل صندل صندل  
حسن کرد و جزو نبات و وزن مجموع بعد از قوام نبات اجزا را اضافه نماید **طریقی پنج در اصول صناعت و امور غریبه** بدانکه علم صناعت  
علمی است به تبدیل قوای اجرام معونی بعضی معینی تا حاصل شود و در فضیله از سایر فطرات و از انکیما خوانند و عالم طلسمات که بان دانسته شود  
لغیبت تخریج قوای فاعل عالی یا مفعول سافایه فعل غیر از آن حادث گردد و از انکیما خوانند و میباید علم تسحر است و آن معرفت احوال  
سیاست از حیث تصرف فی الشیان که فاعل علوی اند و در قوایل معنی دعوت و خواستیم تجارتشان و مستحبات روانی و عزیمت جانی ضایع  
و معرفت اقداح و منازل و مثل ان سیمیا علم خیالات است که بان خلک تصرف در خیال کنند تا احداث مثلثات خیالی کند و در خارج موجود باشد  
و در سیمیا علم شعبه است و آن معرفت قوای جواهر ارضیه است و مزاج آن بیکه که تا از ان قوتی حاصل آید که از ان قوت محل غریب صندل  
و پوشیده ماند که اگر نزد بعضی متسخ الوجود است و از قبیل مہمہ میداند و نزد بعضی مجربین از علوم مکن الوصول و از عالم تبدیل صورت ذری یا با کما  
و قلب مہمہ چیز بسیار است یا نوع فطرات صحیح المزاج دانسته اند و سایر اراضی و بحکم اصلاح علل هر یک مہمہ بی چند متغیر ساخته و مکنون  
موش از کل نوع منشا شده نموده اند و تصریح کرده اند که مکرر درین علم که لفظ کلونی را اعضای موش صورت سبیل بود و نصف دیگر شکل خود باقی  
و شیخ الرئیس طایفه در اوایل حال ناغی این علوم بوده و در آخر رساله در تحقیق ان اثنا فرموده و بعضی با اعتقاد آنکه هر یک مہمہ تر صورتی  
ندارد و خالص نمیتواند بود و این عمل بی دیانتان است و صاحبان معرفت از ان بری اند و ظاہر است که این فن را اصل اصل مہمہ است  
زهد و قناعت و ایصال اکثر مستحقین و مساکن و ارتباط نفوس قریب و تخیل با خلاق اولیاء الله و اگر ارام مفضل انعام جل شانہ صورتی  
و اگر نیند بالافرة بوار دلاک ان شخص گردد چه این علم کلمه خزینة از خزاین ملک الملکوت است و اگر نیندرت بیکانه بارگاه عزت بران مطلع شود  
حکم دردی که کلید باید دارد و عاقبت کار سارق چنین درگاه معلوم دلهای آگاه خواهد بود و محروم سخای میند او را بدون استاد یا مہمہ بر موش  
این عمل کردین محض سودای خام بختن است چه در درین عمل اعمال متنوعه و افعال متنوعه است و جزئیات ان ممکن البصیرة سطر نیست  
ذنی الواقع الرشح ان از تالیفات عالم با عمل باشد امکان ندارد که امر از عظیم را بدون رفیقان می کند و در موزان ان مختلف است و احاطه  
بر جمیع ان امکان ندارد چه اگر موزان علم جمیع بکشف می بود هر اعمیة زمینی نمود بلکه اصطلاحی خاص بران صادی می آید و اگر سائل  
از تالیفات عالم عامل باشد بهی الیطمان خواهد بود بلکه شرط اعظم مشاهده اعمال مخصوصه است از صاحب این فن و کار عمل در حدت  
عارف ان و اسکانه این بی بضاعت عدم ارتکاب اطلاع بران قسم اصول کلیه نموده است که اکثر اعمال این صناعت علمی بعضی  
او ان ضرور میشود و در بعضی از ادویة اعمال مخصوصه احسن و در بعضی ستمه و چون در بعضی تالیفات تحفه المؤمنین مطالبه اکثر از سائل  
این فن نموده و بعضی افور را در بعضی طریق اصل این فن نموده بود و بنا بر علم تقدیر امکان در بیان اصول کلیه در این فن مخصوصه است

من  
کلمه



فوق نوشته تا خوان عالم امکان را بدو تحصیل که متعقده علم بر اصول اصطلاحات این کرده حاصل کرد و اراطاب تحصیل اعمال خبری با تحصیل  
عامل آن کند و از طلاعات این مجموعی تو اندر می نماید و کرات را از دو و غیره معرکه در ایان بساطت کس بر پایه معنیست خود تسوخت این  
طریق عمل است **حج** در عقده و خامه **حل اول** در بیان اصطلاحی این فرقه و بعضی از اصطلاحات **حل دوم** در قواعد لفظیه و تصدیق  
و نظریه و مانع است **حل سوم** در بیان آلات مخصوص عمل صناعت **حل چهارم** در قواعد گرفتن بعضی از آنها و تخریب و تبخیر و سایر ایدیه اجرا  
**حل پنجم** در بیان بعضی از خواص فلزات و اصطلاح آن بآنان متعلق است **عقد اول** در قواعد تخریب **عقد دوم** در قواعد تخریب **عقد**  
**سوم** در قواعد عمل و ارباب و اعمال متفرقه **خامه** در خطوط منوره **حل اول** در بعضی اصطلاحات اهل صناعت **حج** عبارت از جزو  
اعظم کبریت و اختلاف سایر در آن واقع شده چه هر یک از ممبره این فن چیزی را مطلق خود جزو اعظم دانسته اند و نیز آن نموده اند  
تا که جریان و نفوذ و تصبغ رسیده و قائم الناکشته و نزد بعضی حج عبارت از شتر انسان است و اکثر اهل صناعت در آن متفق اند  
و زدن بی عبارت از زدن بعضی گنایت از کبریت است و تحقیق بویست که در بعضی این دو اصل متبعض و مجررا عمل تخمیر است  
که از کبریت که هر گاه اصل با در قائم النار و کدازنده کرد و قبول صیغ کند و اصل جار را رفع معانی و تسویه شود در آن عمل متطقات میکند و لهذا  
است در آن **حج** که در آن از کبریت هر یک از اهل این فن الی و اجزای وضع نموده اند و طریق تخریبی بیان کرده **روح** عبارت از اجزای  
لطیفه اجسام که حاصل نموده که نفوذ و صعود در عوض غیره آنها را در این اجزای و مثل تجمید و تلمین و تصلیب و مانند آن و هر چه در آن اجزای  
لطیفه بسیار عالی باشد نزد ایشان مسمی است بروح مانند جوهر زین و کبریت و جوهر زینخ و اطلاق و شکر و امثال آن **سب** عبارت  
از اجسام کثیفه اجسام که قابل وقوع آنها روح باشند و جسمی که اجزای ارضیه بحد افراط دروغا باشد مسمی است مانند متطقات  
**فس** عبارت از جسمی که لطیف و کثیف و سرد و متوسطه با به الار تباط روح و جسم و آن بود و وسطه جریان اجزای لطیفه  
در اجزای کثیفه قابل جسم تواند گشت **کبریت** **حجر** عبارت از کبریت می جوهر زینک سرخ می باشد و از علامت خاصه است **در شکر** **الطیر**  
سوی سران است **اصل** **حار** **زینق** است **اصل** **بارد** **کبریت** **داو** **الانی** و ثانی را از کبریت **فس** گنایت از **فس** است و او را اول نیز  
گویند **عطار** عبارت است از روی توپیا که باشد و ثانی گنایت است و بعضی سمار عطار دینز نامیده اند **زهره** گنایت است و تا  
عبارت از آن است **شمس** **زهره** است و رابع گنایت از آن **میرنج** **حدید** است و خامس گنایت از آن **مشتی** **قلبی** است که در اصل  
این اصل باشد و سادس گنایت از آن **رحل** **مرصیت** و از سابع مراد او **عقاب** **نوش** است **علم** **زینق** است **عروس**  
**کبریت** **الملاح** عبارت از اقسام نمک معدنی و صنایع و سفار و شوره و بوره و نوش است **نوش** **در افتالی** عبارت از نوش است  
که با شکر نموده در افتالی کند از آن تا اجزای لطیفه او صعود نموده بر اطراف طر و نشیند **ارض** عبارت از ماده اکسید که شکر و شکر  
و غیره اعمال بر جاری شود **حج** **لسود** **موی** **سرمه** **مراف** **مکنج** است **میو** **شوره** است **حل دوم** در قواعد لفظیه و تصدیق  
و نظریه **ان** **نقطه** عبارت است از استخراج مایه لطیفه ایست و تصفیه آن اعم از آنکه بحر علقه باشد یا بدستور فرج و تنوع اما بحر علقه  
این است که از بسم قیاسی ساخته که طرف او را در طرف مایعات گذارند و طرف دیگر او در طرف حالی است که طرف



باینجا بر طرف خالی مشرب باشد تا صاف او را بشوید و بکنید و بپزید خالی آرد اما دستور قریح انبیس آن است که اجزای مسجود را در قریح مطین کرده انبیس را بر آن  
وصل در غایت حکام نموده بر کوزه نصب شده لب کوزه را با قریح لکل حکمت اندوده شد منافذ مشعل نمایند که بر لطاف قریح که خارج کوزه  
باشد اثر شعله رسد و قریح را با بل و غیر مستقیم بپزند نمود و آتش در زیر قریح افزودند یا با لکل قریح را در دیگ خاکستر مانند کلک کتبت شستن کل  
قریح آید و از شرط قطره آن است که آنچه در قریح ریزند کمتر از نصف قریح و زیاد بر دو نکت آن باشد و آتش را در ظرفی که در آن است بپزند تا آنکه  
که رطوبت کلی قریح را با کوزه اندوده باشد رفع کرد و آتش بکشند و قابله را با انبیس حکم نموده قابله را در ظرفی که در آن است بپزند تا آنکه  
تا آن تنزی معطر نشکند و علامت انتهایی قطره قریح بخار انبیس است و در نقطه طاعت خاره باید که باغ فرور زیاد بر ربع قریح باشد  
و آتش در غایب گرمی شرط است که بجز جوشیدن نرسد بلکه باید طوی قریح در دست کسی بماند که هر گاه میل بجوشیدن کند از سر خاکستر گرم  
توان برود و بعد از رفع خویش باز کند آتش و طوی منگوس در باب عمل روغن آیزند کورث **نصیب** انبیس و طوی آن توافق  
قدحین است و اگر بر دو مساوی نباشد باید لب قدح اعلی حاوی لب قدح سفلی باشد و درش وصل مبالغه بماند و اگر در شش نصب شده  
هر چند کوی شسته بلند تر باشد بهتر است و در حکام دمان آن بذل جهد باید کرد و باید کوزه در بلندی استی متوسط نموده قریح  
مانند شنجی تا قدح تخت و انال بر آن زواید شسته و ثقل قدح باعث باز شدن شد وصل او بکند و شتراد کیم اعانت قریح برزی با کاس  
زاده کند و کجا افراط نرسد مگر بصعبه ریزخ که آتش نمودی را اثر طرد است اندک جافه آتش باعث احتراق ارواح صاعده است و در  
تصعبه زین شرط است که بصل قدحین شعله برسد تا موجب نفوذ او بکند و جمیع اهل فن بحکایت آن ذکر کرده اند و این سری است که قریح  
اطلاع بر آن حاصل نموده و چون ظاهر است و در غیر زمین اگر بوضع وصل انبیس شعله رسد بهتر است و باید بعد از روشن کردن کوزه  
و قدح وصل را بکشد و از بخار حاره آن اجتناب نمایند و شرط دیگر مبالغه در مسخی ارض است و اگر تحت ظروف سفلی مسطح و علی مخروطی  
باشد از نسبت چنانکه سفلی اسال محلی ازان است **تشویه** قسمی ازان عبارت است و دوسم نیز گویند می باید که آتش آن کج تصعب  
نباشد و اجزاء لطیفه از کیفیت جدا بکند بقدر مزاج و طبع نباشد مثل شحوف و قسمی ازان عبارت از تقطیر است که بعد از سخن ارض  
و سفینه با بهای مخصوص قدح تشویه لکل حکمت اندوده در خاکستر گرم گذارند و چند آن سخن کنند که رطوبت آن بتدریج زایل گردد  
و شرط است که حرارت آتش کجی باشد که ارض دو و کند و قسمی از تشویه در نوز است و قسمی در زبل و امثال آن دو جمع آن مزاج  
باید نمود که کج بصعبه نرسد **شیمع** عبارت است از نرسد اجزاء کسری کج که مانند موم بکند از دور روی صوفی نفته منبسط گشته و دو  
کنند و شتراد و مگر تصفیه و سخن بلیغ است آتش معدل **تکلیس** عبارت است از سهولت تفویق اجزای مخصوصه که قابل  
سخن و نفوذ در اعمال گردد و اکثر آن آتش میشود و اختلا و شتر و طویان باختلاف جسم مکاس است چه چیزی محتاج اندک است  
تنزی که چند روز مستمر باشد مانند شتر البیض و بعضی را احتیاج کج افرانیت **حل** عبارت است از سیلان اجزاء جامد  
بند اوت و بهوار طر مسمه صورت پذیر است مانند صل نوشت در یا بهای تنزی یا شتر الفاروق و عنق گوگرد **عفت**  
عبارت است از جمعیت و اتصال اجزاء آن ضد صل است و به پوست و حرارت و با برودت و پوست صورت پذیر است

در قریح مطین کرده انبیس را بر آن وصل در غایت حکام نموده بر کوزه نصب شده لب کوزه را با قریح لکل حکمت اندوده شد منافذ مشعل نمایند که بر لطاف قریح که خارج کوزه باشد اثر شعله رسد و قریح را با بل و غیر مستقیم بپزند نمود و آتش در زیر قریح افزودند یا با لکل قریح را در دیگ خاکستر مانند کلک کتبت شستن کل قریح آید و از شرط قطره آن است که آنچه در قریح ریزند کمتر از نصف قریح و زیاد بر دو نکت آن باشد و آتش را در ظرفی که در آن است بپزند تا آنکه که رطوبت کلی قریح را با کوزه اندوده باشد رفع کرد و آتش بکشند و قابله را با انبیس حکم نموده قابله را در ظرفی که در آن است بپزند تا آنکه تا آن تنزی معطر نشکند و علامت انتهایی قطره قریح بخار انبیس است و در نقطه طاعت خاره باید که باغ فرور زیاد بر ربع قریح باشد و آتش در غایب گرمی شرط است که بجز جوشیدن نرسد بلکه باید طوی قریح در دست کسی بماند که هر گاه میل بجوشیدن کند از سر خاکستر گرم توان برود و بعد از رفع خویش باز کند آتش و طوی منگوس در باب عمل روغن آیزند کورث نصیب انبیس و طوی آن توافق قدحین است و اگر بر دو مساوی نباشد باید لب قدح اعلی حاوی لب قدح سفلی باشد و درش وصل مبالغه بماند و اگر در شش نصب شده هر چند کوی شسته بلند تر باشد بهتر است و در حکام دمان آن بذل جهد باید کرد و باید کوزه در بلندی استی متوسط نموده قریح مانند شنجی تا قدح تخت و انال بر آن زواید شسته و ثقل قدح باعث باز شدن شد وصل او بکند و شتراد کیم اعانت قریح برزی با کاس زاده کند و کجا افراط نرسد مگر بصعبه ریزخ که آتش نمودی را اثر طرد است اندک جافه آتش باعث احتراق ارواح صاعده است و در تصعبه زین شرط است که بصل قدحین شعله برسد تا موجب نفوذ او بکند و جمیع اهل فن بحکایت آن ذکر کرده اند و این سری است که قریح اطلاع بر آن حاصل نموده و چون ظاهر است و در غیر زمین اگر بوضع وصل انبیس شعله رسد بهتر است و باید بعد از روشن کردن کوزه و قدح وصل را بکشد و از بخار حاره آن اجتناب نمایند و شرط دیگر مبالغه در مسخی ارض است و اگر تحت ظروف سفلی مسطح و علی مخروطی باشد از نسبت چنانکه سفلی اسال محلی ازان است تشویه قسمی ازان عبارت است و دوسم نیز گویند می باید که آتش آن کج تصعب نباشد و اجزاء لطیفه از کیفیت جدا بکند بقدر مزاج و طبع نباشد مثل شحوف و قسمی ازان عبارت از تقطیر است که بعد از سخن ارض و سفینه با بهای مخصوص قدح تشویه لکل حکمت اندوده در خاکستر گرم گذارند و چند آن سخن کنند که رطوبت آن بتدریج زایل گردد و شرط است که حرارت آتش کجی باشد که ارض دو و کند و قسمی از تشویه در نوز است و قسمی در زبل و امثال آن دو جمع آن مزاج باید نمود که کج بصعبه نرسد شیمع عبارت است از نرسد اجزاء کسری کج که مانند موم بکند از دور روی صوفی نفته منبسط گشته و دو کنند و شتراد و مگر تصفیه و سخن بلیغ است آتش معدل تکلیس عبارت است از سهولت تفویق اجزای مخصوصه که قابل سخن و نفوذ در اعمال گردد و اکثر آن آتش میشود و اختلا و شتر و طویان باختلاف جسم مکاس است چه چیزی محتاج اندک است تنزی که چند روز مستمر باشد مانند شتر البیض و بعضی را احتیاج کج افرانیت حل عبارت است از سیلان اجزاء جامد بند اوت و بهوار طر مسمه صورت پذیر است مانند صل نوشت در یا بهای تنزی یا شتر الفاروق و عنق گوگرد عفت عبارت است از جمعیت و اتصال اجزاء آن ضد صل است و به پوست و حرارت و با برودت و پوست صورت پذیر است

نصفین

سدره







سروش

که بر روی کوزه ای درش کوزه گرمی کشید بعد از آن کردن موضع معکامه و قدر مسوک باشد و معکامه قدری از زمین مرفوع باشد تا کنا  
روی مسوک را مالست آبی جدا توان نمود و یکدیگر را با آب می کشند و یک طرفه معکامه و یک طرفه مسوک باشد این شکل در کنا معکامه کوزه کوزه  
نکند که چهار انگشت طرفه را یک سو به از وسط آن مرفوع و محاذی حاق و معکامه باشد و دو عدد دوم جدا دی بر طرفه معکامه و یک سو به از وسط آن  
که پوسته بیا فاصله هوار شده و از وسط معکامه از فوق تواند شد و جو سرخ کن در جوان معکامه حبه بر افروخته تا سفید از خارج معکامه  
بر زمین داخل معکامه کوزه کرد و داخل معکامه کوزه شود و سرفی که حبه صاف کردن نفقه داخل معکامه کوزه شود  
و یک خصه را که حبه کندن نفقه اولابا به اضافه کرده بعد از آن در دو دفعه غلطین نکت او را اضافه نماید و بعد از ساعتی نمره آن مقدار  
صه کنند که از غلطین و صرخ زدن با بسته و کنا قاری روی او را به نجات رفع نماید و سکون مسوک علامت صافی و پاک و عدم کثافت  
اوست و عدم تهراج و عدم که از نفقه را با علامت سحر بی نفقه دانند **صفت خلاص** اگر شب خور زاج در که لطیف تویتا قبول  
مژده صاف او را با نش مفرغ کرده باشد و در و کل شوی چهار حبه و در و کل شوی چهار حبه و در و کل شوی چهار حبه و در و کل شوی چهار حبه  
نرم ساید با آب خمر تری کنند و کوزه را تا نصف از آن رخته طلا و معشوش را ریزه کرده در آن کل خورده قدری از آن کل برود  
آن بریزند و شوش تا کوزه را با کل حکمت حکم نموده مجموع کوزه را یکل گرفته بعد از خشک شدن در کوزه کوزه کری یا اجری یا کاشی  
کنند از هر گاه ناصا و سرون آید کل را بگر کنند تا کوزه تری و رنگی که مطلب باشد رسد و شکندگی و ناصافی رفع کرد **صفت قلاب**  
کلین لیمون بر کل و خمر کرده به غشی که کشند را بل بکند مگر آنکه باز در مگر که اندازند و در زبل حل کنند **تخلیص مغشوش** قرحی را  
تا بنصف سطر ای انگشتی کل حکمت بکنند و طلای مغشوش را خورده کرده با سر وزن آن نیز ارفا و قوی در قرح مذکور کرده بر روی قش زغال  
بچوشانند تا در آن آب سبزی سفیدی رسد پس ظرف قرحی رخته صفاح مس برمان افکنند درین وقت آنکه از نفقه با و مخلوط باشد برود  
نیز آنکه بر مس طلا صغ می کرد و طلای صاف در کت طرف جمع می شود و هر چه از سایر نظافات با او مخلوط باشد تحلیل می رود و نیز  
فارقی در دستور سوم کوزه **حل چهارم** در کف بعضی از آنها و در آب خورا و بنیض و کچیر بعضی از آن **صفت مباح** از آنجمله ای است که  
رفع نفع کمیت کند و غایب گرداند در عمل خرف خرد اعظم است و باعث جریان او در ارض دارد را عقد کند و معهود در اجاری سازد  
و شمع نماید و از کتا کخته نقل شده و از حبه بار دانسته اند بر ک و کل فلی را با موی سر با سوسو نقطه کنند و بان سفته شرف نماید و در  
بلج القلی و نوشتار در انزوت از هر یک یک کوزه در سر کل نماید و قالی و حنظل بر موزر دانه از هر یک که خود با سر که کوزه ساید لفظ  
کنند و با مقطر اخرا نکت را اجود شحی نموده اعاده نقطه نماید تا حبه در نفقه در ارض بار و شمع و جریان بی عدل دانسته اند  
**آب دیگر** که تسفین شیز و اصل کند و در نقل مشتری تریه اعلی از حبه است شده اند از اراده حبه و براده مس که خروج بکند  
مخوده زعفران ترند و زعفران را با سر که نقطه نماید و چند بار در مقطر نموده بگر نقطه کنند و زردا که مقطر زعفران الحید  
با سر که با نقل مشتری است **آب دیگر** زاج از در با سر حبه آن او سر که نقطه کنند بکیمیل کیمیل و زینق در صاص کل شوی  
و باید که مکرر بان سفته و سخن نماید **آب دیگر** بوره لایمی و بوره سرخ که با سفیدی کمرغ سرشته در کوزه خالص بسوزانند

و نام زهره



دانه فربه اعاده عمل نمایند پس با حفظ السویه نقطه مقطرند که جمیع حساب در اصل کند و در تقیه او ساج معادن و الحاق و صنایع آن مشرف از حرج است  
دانه اند **ایضا** کبریت را با ده وزن او آب انلی تسقیه نموده هفت بار نقطه کنند اول آن یکون رابع رساند **ایضا** پوست تخلفاح دو خروپو  
نار و مورد از هر یک یک کوزه نقطه نمایند هفت بار نماید **ایضا** کوبش عازون و با مثل او نوشت در نصف کبریت و مدس او تک سخی بلع نموده  
نقطه کنند در عده زینق افعال عزیزه در شتری از حرج باد السنه اند **دین البیض** چون قلی را در هر که حل نموده هر علقه صاف کرده باشد  
و مقهور از بار زده کرم فرج کرده با زای عددی سه درم نوشت در اضافه نمایند پس شوره روغن بگیرند در نظر اجساد و نقل معادن فی  
عین و چون اصل حار را بان حل کنند اصل بار در آنها کنند و اگر نوشت در شمار باشد قوی تر است **اب** دیگر چون پدید از با جودل مسخ  
در وسط مخلوط نقطه کنند و در امشقی بر تیره اول رساند و حرج السنه اند **اب** دیگر مسمی ما بالاحمر است و در کوزه کاکا مستعمل است  
و فی نای از دلاری را که کرم سائیده باد و دست درم هر که بسیارند در شیشه یا ظرف مطین فرج کرده بر روی اش بسیار نرم نگذارند تا کرم کلین  
شود پس علقه صاف نموده تا چند نیم بخار و چند زم زعفران الحدید و دو درم شیب مانی و یک درم سیم سنجوف در ظرف مکر کرده در اوقات  
بند از کوزه خاکستر کرم کروز نام گذاشته پس علقه صاف نموده استعمال نمایند **اب** دیگر مسمی ما بالملح است و تسقیه آن باعث  
کبریت و زینق است و موجب حرمان و تکلیس طلق و زینق دانه اند تا طعام و شیب مانی و نوشت در با السویه نرم سائیده نقطه نماید  
**اب** دیگر مسمی ما بالملح است تسقیه آن ماده بارده وزن آن عید مصعود را نامر و حاد کند و چون زینق غلیظ را بان طبع دهند  
علقه نماید و زعفران الحدید با دو خروپوش در نیم خروپوش القلی و نیم خروپوش از مخلول را در هر که که صاف از با اش مقصد کرده باشند  
مجموعا بر کرم نیز وزن مجموع سخی نموده نقطه کنند **اب** دیگر مسمی برین لایحرق است و در شمع اخرا و اجساد و نبات ارواح بعدین  
در عمل قمری مسمی مستعمل است کلس البیض را با وزن او نوشت در مطبوخ معهود سخی بلع نموده در ظرف فرج مطین کرسه وصل کرده  
باشد نیکتر از روز اش زبل گذارند تا سیر کرم کرده در ظرفی کنند که چون بسره بوشی بوشند فضای در آن نماید و مصعد شود و وصل  
حکم کرده بر آتش گذارند که یک طرف در دو ساعت سرخ شود پس اجزای نموده بوزن در آورده هر چه کم شده باشد نوشت در صاف نماید  
و دستبرد اش گذارند تا سیر نماید و اگر بجای اش زبل در تون حمام گذارند جایز است بعد از آن نرم سائیده بند او مکان نماند  
حل کنند و مخلول را نقطه نموده او را بقدر نصف او نوشت در صاف نموده باز با اش گذاشته سخی نموده بدستور حل کنند و نقطه نمایند بعد  
نقل را با مقطر اول و ثانی سائیده با سیموم حل کنند و مخلول را نقطه نمایند تا تمام مقطر کرد **دین البیض** از اجابت را چون خواسته تصفیه  
کنند باید در آن حل نموده و صاف او را بجز علقه جدا کرده بوشند تا غلیظ و منجید گردد یا در اوقات منجید سازند و شیب و املاح را نیز  
تصفیه بدستور مذکور کنند **دین البیض** جهت عمل قمری با السویه املاح مانند بلع القلی و بلع اندرانی تصفیه کنند و در عمل شمس از زعفران الحدید  
و از کوزه و آنچه او را حرج کنند **دین البیض** جهت عمل قمری با السویه املاح مانند بلع القلی و بلع اندرانی تصفیه کنند و در عمل شمس از زعفران الحدید  
در اوقات سیرت که اعاده اش بسیارند که در علامت است او انست که نقصان در وزن او محسوس نگردد و اوراق او چنان است  
که چندان اش درخت دیکر کنند که با کوزه سیرتین بدیند **دین البیض** جهت عمل قمری با السویه املاح و شیب و کوزه و در کار و شوره و زینق البیض از اجابت نماید







بوت اندوده باشند **عقد دیگر** پوست انار تازه و پیرا کوبیده زعفران الحیدر اباب معصور آن بسیارند ما خوب حل شود پس فرار مصفی را در بوت  
مسین یا منی کرده ازین مخلول در آن ریزند و وصل بوت نموده با تیش نرم طبع دهند یاد رتور کم گذارند تا معقود گردد و از آنها که عقد فرار  
نمایند بگویند درین نقره ربا کور و مکلسند بکنج و آن که کور در او مکلس نموده و فرورار عقد نماید مجرب است و چون زینق و نسیم را  
بالسویاد و جندان برود و صبح معشر سخن بلیغ کنند و بعد از آن انزلی ترشی صناد نمایند فرار زنده گردد و با عدم انعقاد قائم الی شود  
**دیگر کبریت** اما بنیض این منجی است که بکنج و کبریت ربا بمانند خرد و در سخن کنج با تیش نرم در قح مطینی کجوشانند تا کبریت حل شده بود  
صبح گردد و مثل کبریت نونش در اسامیه به فحاش بر روی آتش تسفیه کنند و سله بار طریق نذخ تصفیه نمایند **طریق دیگر** در خرد و نون  
با کج و کبریت سخن نموده باب تر کرده سخن بلیغ خشک کنند و در ظرف مطین تا رسد ساعت درش مثل آتش نوزده گذاشته پس نشوند  
و با نون در صید اعانه عمل نمایند تا کبریکه صفت نفته دو و کنند و آنچه باد و در هر چه بانگ سفید کنند خواص میباشد **طریق دیگر** کانی  
راسامیه در جوف یاد بخار رختی در مکان نمناک حل کنند و با شب مخلول کبریت با سبانه سفید و ناست می کنند و بدست نونش در جوف  
در یاد بخان همین اثر دارد **دیگر زرنج** و قوی براق را بکنج و باربع آن گمانشوی نرم بسیارند و صابون خشک عراقی بقدر نیم  
وزن زرنج حریق کرده در ربع آن سرکه دم زدن او روغ کج یا سیم تازه که بر روی آتش گذاشته باشند حل نمایند و زرنج و نیکسوف  
را اضافه کرده جوش دهند تا زرنج معقود و سیاه شود و کوچکی حرکت دهند تا رفع روغن و صابون شده زرنج معقود نماید و آتش او  
نرم باشد تا اعراق در جوف زرنج واقع شود پس معقود را کوبیده در ظرفی کرده درش زبل ظرف را پنهان کرده که بتدریج دود می  
گردد رفع جربی او شود و باید در زنی آتش نشوی مرزعات کنند که مصلوح گردد و بعد از رفع جربی صلاویه نموده و در سرکه و بله القلی طبع  
دهند تا بقعه جربی زایل گردد و انگاه مثل عیار ساسیه با قح مطین با قرح بلند کالوی مطین تصفیه با تیش بسیارند که دور و زار  
داشته باشند باید که در نا جوهر او مانند برف سفید گردد و اگر در جوهر او سیاهی باشد باید عشره او تک ساسیه بر روغن کج یا سیم بسته  
به دست نشوی با تیش نرمی کنند و بعد از نشوی با بله القلی طبع داده نشوند رفع او می شود و علامت تصفیه او دو دگر زدن درش است  
و بلیغ نموده اند که به تنهایی بکنج و او برست خرد زهره منقی طرح می شود از رنگ زرد سبک و زرش نقصان نمی پذیرد **طریق پنجم در خواص**  
**فلات و عمل آن** قمر را جری بهتر از نمک نایب است و پوره باعث ذر اوست و باد دهنه باطنی است و حاصل مکلس او با جرای مناسب  
اکثر صاف و مبدل زهره و منج و مشتری است و بهترین اقسام نگلیس او است که براده یا ورق او را در ستراف رقی اندازند تا حل  
شود تیش از ستراف جدا کرده با اندک رطوبت تیزانی که باشد با مثل او نمک اندزانی بسیارند و در بوت تیش زغال سرخ کنند و هر چند  
آن را دوام بیشتر باشد بهتر است بشرطی که کج و زرنج در سبب صاف نشوند تا نمک زایل گردد و از خواص حاصل اوست که بکنج  
آن بسیر خرد و فرامحض سائیدن ملعمه شود و چون بلغم را زهره که گرم کرده باشند طلا کنند و با تیش نرم که از زرنج بارفع فرار شود و مفضض  
بسیار است و ملین غیر متطرف او متطرف گردانند و گوشت غلیظ و سار کج است که او را با پوره قدید کنند پس غیر متطرف  
او را که اخذ قدری در آن باشند سرخ الذر است و کبک در حدیه نیز نجاست مؤخر است و تیش را نیز قریب بر زنی







با علم پیشیا شده بکند ازین براده اورا با ملح القلی از نیمین با صبح سینه قریب الذیور مانند رصاص کرد و چون مگر که اخته در صحن کد را بپایه زد  
وزیر الیچ بود سارا اضا فموده در روغن مکر با کربن الحما اطفا نماید بغایت زود که از وزرم کرد و بدستور چون با مس بکند ازین دستور که گفته  
آن زنده نامس از آن کفغ شود در زمی قریب شتری شود و مرغ را باطن قمر و طاهر شمس است و صبح اورا از شمس قمر و شمس است و چون زعفران او با  
ایسای تند خل شود و حقه کند اول را از کسایج دهد و چون بخورد براده اورا با سینه جزو مس بکند ازین دستور خورصل بان دو غامند و بر و ناس بریند  
مخ سنج نماید و چون زعفران باز بخار در سخت و شجرف و مریخ و زور و عنخ مخرج و زیت الشعرونه شامی بلخ و حبش و صندل و صندل نماید شمع کرد  
دو چنان زجاج و نونش در را با السویا و عنخ زیتون کشیده درین دور او بخورد او دهنده سوادش تمام زایل کرد و چون در کوه نونش در حل کنند  
دست و دیگر تری سفید شجر معلوم کشیده شمع کرد و دیگری بر سبب از اول رود و گویند چون با آب معصور پوست انار بسا نماید اول حل میکند شتر طی که  
روی در افکند که ازین دستور با محلول او حقه فرار نماید از طریق بار زارد و ثابت گرداند **مشرقی** مبعوض منق او نکر و نونش در زنج و نونش  
است که با السویا در حل کرده نداد اورا مکر در آن ریزند و کلس الیصن و نونش در منق او است و بدستور طلق مظهر او است و چون بحال مخصوص  
بکند ازین دستور با فروزه بکند ازین دستور با صلب کند و بدستور هر چه نرم باشد و در قششای ذی بی مبعوض رافع ضرر و سواد و زمی او است فاقم  
دو چون صفرا او کد و کسفال کرده مانند آن حیدره بلخ نابت و کلس الیصن و کلس استخوان و زجاج شامی ملحق کنند نهی که آن ظرف محلول  
کرد و بر پوش اورا حکم نموده یکشنبه زور در شمس سینه بکند ازین دستور وقت بی سواد و بی ضرر و دیگر که ازین دستور چون خور زاده صدید را با  
زنج سینه بکند ازین دستور با سیاهی اورا با آنکه زایل کند مکر و اورا با ده خرموشتری مدبرند که بکند ازین دستور با صندل و نونش در مانند قمر سینه  
**رطل** منقیا و مسها او مانند شتری است و چون بخت بار که اخته در بول حمار نطفه کند صاف و حکم کرد و چون مکار را روز با سفیدی  
تخم مرغ سخی متواتر کرده جبهه اخته رطل که اخته مکر طرح کنند سفید و دیگر که ازین دستور بخورد و کسرت مصعد و دوزخ و زحل را سفید و حکم  
می کنند و بدستور هر گاه عطار را بر مکر طرح کنند بغایت سفید شده و با مس او ای او قمر افروش کند و محرد است اند اما کمر او چنان است  
ده خرد خالص منق او با مثل آن ریح در بوبه قمرش و لحاف نموده بکند ازین دستور با یکشنبه قمرش به دستور بوزن او نموده دور نمایند و چون  
عمر نوزاد در و باس بخورد و وزن او قمر بند صبح رابع و **ده طلق** محلول او را با مثل اولی القلی و نونش در در ریاست که نکر کنند  
با غسل زور و غن تازه کا و با السویا بقدر شستن خمر کرده در بوبه با شس تند بکند ازین دستور و بعد از که از معقود او مایل برزدی و ناصاف میباشد  
چون اورا با مثل آن زمی ذاب که عبارت از جوهر صاعد او است بکند ازین دستور با او با خجانه خرموشتری منق او رود و هر گاه محلول او را  
در کوزه مسین که در کوزه کوزه کری و مانند آن چندان بکند ازین که مانند سفید آب کرد پس سینه در حل زبل جمل روز که سینه از آن  
یکشنبه زور در زور خناری سا و نر محلول نکر شسته و صاف تر از سما محلول کرد و با نوزدهن طرف و کجا خورد و نموده در زور  
با نوزدهن و گویند چون نونش در مدبر را با طلق محلول با السویا سینه بار تصفیه کنند منسک کرد و سادس را با اول ملحق سازد **عقده اول**  
از قواعده قمری محرمین نصح نموده اند که جمیع اکا مبعوض شمس مخصوص قمری است مانند جوهر زنج و کسرت مبعوض و طلق محلول و خوار مصعد  
و فضا مطلق و قاعده کلیه در امتزاج ارکان است که باید از ناصاف وزن هر یک مجموع با بهای مخصوصه نشود و تسفیه کجای مانسند که



مشمع کرد پس مشمع را در عقد نماید و در هر عقد هر چند زاید باشد در هر مرتبه طرح ادوی افزاید و در ضعف مرتبه سابق میرود و از آنجمله است خرد عید  
دیگر و در هر مجلس و کثیر و در هر لحرق تا ساعت در ظرف نشویساید و یک ساعت نشویساید و یک ساعت نشویساید و یک ساعت نشویساید و یک ساعت نشویساید  
اش بر دارند که باعث احتراق آن نشود و در وقت بعد از احتراق سردی آن بار یکدیگر دیگر از دین مذکور اضافه نمایند تا مساوی ارکان از دین  
تسویه شود پس آن بر روی صغیر یافته زهره نماید هر گاه مانند موم که اخته صغیر اسفید کند و در وقت باعث کمال است و در بعضی ارکان با السوی  
است بجز برده عقد کند و بعد از آن معقود را مثل خیار ساید مشری منفی را که اخته یکدیگر و آن بر حسب خرد آن طرح نمایند و بدون حل و عقد برده  
خرد و در بعضی بلایا صلب بر هم زده نادر نشویساید تمام اجزای مساوی داشته باشد و در بعضی معقود را در بعضی می کرد **طریق دیگر** در خرد و برنج را  
با سیر ساید تا مانند غسل غلط کرد پس مشمت خرد و بعد را با د خرد و براده قرمبله کرده اضافه موده با سیر که بسیارند ساید تا مانند ماید یک کرد  
و با شش خرد و عفار صلب موده در ظرف اینی کرده و در ظرف مس صغیر کوشیده شد و وصل در غایت مباله موده در شش زبل کوشیده و کا و کا  
ظرف را همان کنند و باید شش مرتبه تصفیه نمایند بلکه بقدر استخراج کافی است معقود مذکور یکی بر زهره منفی را و چون بارد که تحق موده با سیر  
و مکرر تصفیه نشویساید و مکرر عمل نمایند تا سبب کرده و مطاخ او رو ماسی شود و اگر عید نباشد و نونش در مود بر و براده مگس ترکت نمیدانی بر می  
طرح شود **ایضا** که بر مویض چون بانوش در محلول عود شود اگر سبب نحاس منفی و مشری منفی است خردی بر حسب **خرد طریق زاد**  
**المسافرین** مشری مطهر را با کل عید با السوی طعم نمایند و نیم او قه برنج و نیم وقت نشوره صحت بلوغ کرده با بیاض البیض کشته با میده قه برنج  
و خشک کنند و زهره منفی را که اخته با زای برنج خرد و نادر یکدیگر موده اضافه نموده با جوی بر هم زنند و در رطاب زنده **عقد دوم** در قواعد  
شمس را مگس و تو تپای محرز هر یک خردی شش خرد و زین محرز اما و الاحمر و سایر میاه حمره تسویه نمایند و نشویساید تا مکه وزن سرد وصل  
کنند و یکدیگر بر صد خرد و قه قه طرح کنند **قاعده دیگر** شحرف بندی معلوم را با آبهای که از زعفران الحید و سایر اجزا نظیر کرده باشند بدست  
تسویه نمایند تا مشمع کرد و یکی بر صد قه طرح نمایند **قاعده دیگر** حمره و محقق معقود را بقدر طلی زباده از یکدیگر و در تیزاب فاروقی مادر  
مقاطر زعفران الحید مذکور بقدر حمره و مکه از آن که او را فایده حل کنند باید تا حمره منضمحل شود پس نوزن حمره کلس البیض و مثل آن نونش در  
مصعد صحت بلوغ نموده در زبل امثال آن حل نمایند و نقطه کنند و نونش آری که در این مین جمع شود ضعیف نمایند و شحرف را ساید با قه برنج او  
معقود مذکور با شش بر مگس کند و اگر اولایا نونش در استی ساید بر آن در ظرف نشویساید یک قطره قطره قطع او کنند بهتر است  
و در ظرف سرد و المنفذ کشید در شش نرم ساید از زنده و باید سوراخه عمل کنند تا شحرف مشمع کرد و نگاه یکی که صد از مگس کلس البیض  
و صد و نگاه از مشری و در دست از زحل و مشری طرح **قاعده دیگر** عید عظیم را با مصعد را در مغز لبنی را شش کلس البیض و ساید  
متفوق شود و قطرات ازین معقود مذکور بر آن زین تا مکه بی که او را پوست نند و نشویساید تا معقود و شش کلس البیض خرد کرد و از آن معقود  
یکی بر صد از مگس یا از زین طرح کنند و اگر حل عقد نمایند یکی بر ضعف اول و در هر صلح عقدی تمامی ضعف سابق ادد و هر گاه  
حل و عقد بهیفت مرتبه رسد صریح نموده اند که یکی بر مگس ساید طرح می شود **عقد سوم** در عمل مود و در اعمال متفرقه عمل **مردارید**  
مردارید یا صدف سمع عید صاف را بعد از شستن کوبیده و در شش کوبیده آب لیمو یا آب برنج صاف بقدریکه او را پوست نند اضافه

موده  
۱۰۵۱



موزه چهارده روز بنام است روز در سر کین نم دار بگذارد تا نخل شود و توام خرد و توام موصود از رنگ و زاج بالمناصفه را بقدر مراد بر باد  
کرده دست کش حرر در دست کرده در کف دست بر روی حریر بکشند و باید دست خالی با در بند و با میل نقره بسیار بار بار با کوی خوک که  
جرب کرده باشند در صین اطوبت آن سوراخ کنند و بعد از خشک شدن بیرون آورند و بعد هر دو دانه از هر عدد دینار در کس کرده در آن  
خاک نشسته را تا تمام روز بپوشد بمالند تا جلا برود پس بر عددی را که از مدینه گرفته بخورد معنی دهند و بعد از آنکه ساعت مرعز اید و  
حسته کرده و بچ نمایند و در نور بریان کرده حوصله او را شکافند از سر و آن کرده آورند و اگر دانه های خسته گرفته را در شکم مای که خالی از  
کرده باشند گذاشته در نور بریان کنند و دانه را استخراج نمایند بی غایه است و اگر مراد بر جلول را با بر شمشیر جهاس است بعد از خشکی آن  
بشق نیز میتوان سوراخ کرد و با سباده و جلا داد **عمل صلابه لولو** چون مراد بر باد صاف باشد و زرد در آب برنج بپوشاند و با سباده نرمی مالند  
و از این سر است و از خواص مراد بر جلول است تخلیص کبریت و عقد فرار و محرم است **عمل شادنج عدسی** شادنج سفید و غیره مراد بر جلول  
الاخون مثل عبار سائیده یا بر شمشیر بشسته بقال شمشیر بعد بس دانه های زرد و از کونوات است **عمل دانه های بکین** صدف یا جهره را که کمی  
از طول آن است باید سائیده و شست و وجه سبزی از کافور مضفی و جبهه سبزی و صفت زردی از زنج و سایر الوان آنچه مناسبند  
اصافه صدف معقول موزه خندان سخن باید نمود که در صلابه خشک شود پس با بر شمشیر بشسته بر جبهه که خوانند تر تفت دهند و بعد از سه روز  
که در عایه استحکام شده باشد با جهره ساخته با روغن زیتون خرب سائیده و با سباده دانه در کس کرده دو سه روز بمالند تا جلا بکند **عمل**  
**رنگ اجار مثل باقوت** و اجاری که فی الحقیقه تا آبش داشته باشند قلی زاج سیاه زاج سفید زاج زرد و محال فولاد دوم الاخون پود  
باز قلی با سولیم که در بول اطفال بکروز نام بپایند و بعد از خشک شدن در شیشه مطهر و امثال آن کرده تا سه هفته در زبل تازه بگذرانند  
ناصل شود و محلول شیشه بچون کرد پس باقوت سفید و امثال آن را در قرح زجاجی مطین کرده با شکر کوراشته درش گذارند و قوی  
قرح بکشند و خندان اش دهند که رنگ **کرم و سوزن حقیقی** بل الفلی مراد در جنت عمر با سولیم سائیده و با بر شمشیر بپوشد بان جهره  
بر عقیق بپوشند یا نقش کنند و بعد از خشکی آن زمانی درش نرم گذارند تا حویله گرم شود پس سرد کرده بدست جلا دهند تا نقش کرده  
باشند بکوزابل می گردد **رنگ کردن آنجا** و امثال او را در راست ترش یا شیشه یک یا زرد بگذرانند که نارم شود و جبهه سبزی در هر صد  
مقال و جبهه شیشه و نیم رنگ را صاف نموده بهم زنند اقلاناده بود و اکثر تا جمل هم باید در ظرف گذارند و اگر مرغ خواسته باشند  
ده روز در شیشه خسانند تا بسیار نرم شود پس چون آورده که روز رنگ لاله بگذرانند و اگر لاجوردی خواسته باشند تا دوازده روز مراد اصافه  
ماص و شیشه بکوزد مطالب باشند هر روز چهار مقال زرد جوهر اصافه مانند و تا چهار روز بر شمشیر بکشند چون آنجا را با بویست بیخ لجاج  
باشش ساعت بچون اند نجابت مطیع کرده و از جرب است **عمل ذهاب فرغونی** که در رنگ قوی از دهنه بر آرد و سوا ای آنکه درش سیاه  
می شود و اگر اصلاح توانند نمود کمال او است براده حیدر یا زنج بسیار سائیده و با شیشه تا رفع زنج بقدری شود و انگاه در نوبه  
گذارند و چون نزد کبوتر در سبب بقدر زینها او خاس اصافه کرده بگذرانند **عمل برنج و منقعی** و او را روی نرگ کونید بکین از اقسام  
بر کجا داشته بپوشد و مس را صاف بسیار رفیق کرده و در روی زره کند و هیچ آن روی توینار نرم سائیده با شیشه موزر بشسته



توضیح ساخته بر روی سفال آب نذیره گذاشته انش در زمان کفند تا سوخته و صلبت کرده پس بار دیگر ساییده با نشت آن زجاج مسخوق آمیخته ز با  
 مس را با آب و نجف نموده با نشتن بسیار نیکو از **عمل نذیب** که مطلقا عبارت نیست صفایح رقیق و بعد از مقراض ریزه کرده با نشت  
 مثل آن زریق ملغمه کنند و مس و نفقه و برنج را از میندی مالیده چک او را زایل نمایند و بر روی آتش زری گرم کرده ملغمه را با آن مالند و بر روی آتش  
 اندک زمانی نگذارند تا رافع سیاه شده رنگ فیه ظاهر کرده و اگر قبل از تطله بکند و روی تو تیار ابا ج خرد سما ساییده ملغمه کنند و بر سطح بسیار  
 مذکوره مالیده با نشت رافع سیاه نماید مینا تطله زریست پس اگر بعد از آن تطله ملغمه زریست کند بسیار نیکو شود و چون بکند و نفقه قساط  
 او خالص نرود رافع سیاه نماید و در صورت مطلقا مفضلست **عمل زرشان** که محتاج بالالت نباشد باید سطح این فولاد و  
 او صقلی کرده با این که مذکور میشود و بقلم نقاشی هر نقشی که خوانند بکنند و بعد از خشکی آن در آتش تیانند تا اجزا در آن نفوذ کند پس  
 جلا دهند و از اسرار مجرب است ورق طلا زنگار و عفران الحدید بالسویج نموده با صبغ بقدریکه توان سرشت بکار برند **عمل**  
**نقاشی** طلق محلول را با نشتن غبار ساییده بعد غسل مکرر رافع نمک نمایند و با صبغ عربی حل نموده نقاشی کنند با آن بهر از ورق  
 نفقه محلول است و چون زعفران اضافه نمایند مینا تیز میزند و ورق طلاست و زنگار زردی او را عصفور قتی میشود **عمل**  
**کتاب** چون بیج و صمغ را مبراجت با صبغ عربی استعمال کنند قائم مقام مادیست **شجوف** که در کتابت بهتر از شجوف است **ششان**  
 سیر را یک شانه زرد را بکنند پس لکه اضافه نموده با نشت نرم بچوب نهند تا در دو صاف او جدا شود و در آتش سرنجی و  
 درخشندگی بهم رسانند پس صاف لطف او را با صبغ عربی جمع نموده استعمال نمایند **پیر این** که مانند این را با این را باید اینی را در  
 روغن کنجد اطفا نمایند و بار دیگر تفته اطفا آن با کت **نصفه آلات اینی** که هرگز رنگ نکند و باید قلعی را چرب کرده گذاشت  
 تا رنگ بهم رساند و از آن روغن و جوئی رنگ گرفته بالالت حدیدی هر گاه مالند دیگر رنگ نمی کرد **خامت** در خط طموزه  
 و اقسام مشهوره آن **قلم نندی** ایقغ بکر جلش دمت نشت و سنج زغد حفص طر صفا  
**قلم نندی** که احاد بخط نمیرسد و عشرت متصل بخط می شود و مات از خط ذیلی می در آید و الوف از خط گذشته  
 دهمش برمی گردد **احادات** ۹۸۷۶۵۴۳۲۱ **عشرات** ۹۸۷۶۵۴۳۲۱

**مات** ۹۸۷۶۵۴۳۲۱ **الوف** ۹۸۷۶۵۴۳۲۱

ماه قسم الاول من الدستور

مرم  
 مرم



رب سیر سلم البرجمین الرحیم و تم بحیثیه

قسم نانی از دست جامع موسوم تحفه المؤمنین در بیان اعمالی که متعلق با دویر که در کرب را از مکیات چون علت و مرضی را  
 بدوای مفرد و در او میتوان نمود و باین موافق هر یک از کرب از مفردات کرد و هر چند از کرب قلیل الاثر مقتضی حاصل شود بهتر از کثیر الاثر است  
 و سبب کثرت اثر بسیار است مثل ادخال خرمی که برفق دوی مقصود یا مصلح کرد و یا معاون شود یا تقویت و تقوؤ او منظور باشد و مثال  
 از ما یحتاج الیه از رف که این طعم و حفظ است کیفیت و اختلاف کیفیت استعمال آن و باید در مکیات اثر که اصل و عمده باشد و از کربا دوی  
 باشد حذف کنند مثل فصل فی از تریاق کبیر و هر چه عسده باشد و اخل نماینده مثل ملاو که مقصد قرص افی و اکثر ادوی تریاق است و هر چه  
 که اثر را کم کند و کبری باشد و در قدر شرب او می کنند که فعل یکدیگر مانع شوند مثل ادوی اثر را مهمل یا اثر را قاضی و باید طبیعت و علل و  
 طبیعت اعضا معده و طبیعت ادوی و خصوصیت آن بهر عضوی و خلطی و فضایی و مکانی و عاداتی و سنی که منظور باشد و چون بعضی از ادوی  
 شدید القوت اند مثل جنون و فرغون و بعضی ضعف القوة و بعضی ضد فعل ادوی شدید القوت و بعضی کثیر المنفعت خاص اند مانند  
 عارقیون و بعضی از ادوی ضعیف قلیل المنفعت که زیاد از کثیر منفعند باشند و بعضی شریف الفعل و بعضی خسیس و بعضی مشترک المنفع  
 با دیگری و بعضی در منافع متعدد و بعضی تصف قوت ادوی مانع اند پس در کرب شرب است که از کثیر المنفعت و شریف و از ضعف القوت  
 کثیر المنفعت قدری زیاد و حل کنند و از قوی القوة و قلیل المنفعت قدری کمتر و از آنچه در منافع متعدد و از هر چه شریف الفعل قلیل المنفعت  
 باشد بقدر مقصود کنند و از آنچه قوت و ادوی مانع را ضعف کنند بقدر ضرورت و از ادوی قوی کثیر المنفعت و از ضعف قلیل المنفعت  
 قدری متوسط کنند و در مریجات عضو علی قلت و کثرت مقدار ادوی مختلف می شود و هر گاه عضو بعد باشد از ادوی کثیر المنفعت  
 شریفه و قوت قدری را زیاد باید کرد و هر گاه عضو قوی باشد مثل معده و مری بقدر اعتدال کند و اگر با کثرت منافع قوی القوت  
 باشد از مقدار اعتدال نیز کمتر باید کرد اما طریق دانستن مزاج مکیات آنست که از اجزای حاره و بارده و رطبه و یا سبب هر یک از مفردات این  
 ترکیب را از قرار قدر شرب آن حساب کنند و اقل را از اکثر وضع نموده باقی را بر سبی عدد ادوی که تجارت از عدد شرب هر یک است  
 و خارج قسمت را مزاج هر یک دانند مثل مزاج مکی از کبخیل که در دم گرم و خشک است و کند که در سیم گرم و خشک است و مفسده که در دم سرد و  
 تر گاه از کبخیل و شرب باشد از کند و مفسده که شرب اجزای حاره این مکیان زده و بارده شش و یا شرب حاره و رطبه باشد بارده خواهد بود

جزوه ۱۱	جزوه ۴	جزوه ۴	جزوه ۴
زنجبیل	کندر	سارده	سارده
دو شربت که هر شربی حکم مفردی دارد	یک شربت	یک شربت	یک شربت
ای المصنوع	ای المصنوع	ای المصنوع	ای المصنوع
یا بسبب ۴	یا بسبب ۴	یا بسبب ۴	یا بسبب ۴
جزوه ۴	جزوه ۴	جزوه ۴	جزوه ۴
رطبه	رطبه	رطبه	رطبه
جزوه ۳	جزوه ۳	جزوه ۳	جزوه ۳



پس چنانچه از آنکه بارده است از آنکه حاره و یا است کم شود چنانچه از آنکه باقی نماید چون حج را برمی عدد ادویه که حکمت عدو شراب چهار است  
حج خرد از خارج فممت یک ربع است پس مزاج مرکب نه کوز را و اول در حد دوم گرم خشک خواهد بود و علی بن الفیاس **نسخه قدر شراب**  
**شراب است** که بعد از تحقیق وزن عدو شراب معهود آن خردی از هر یک اخذ نماید که نسبت آن مجموع وزن مرکب آن نسبت و اصحاب  
بعد شراب مثل وزن مجموع او می درم باشد و عدد شراب معهود آن و چون واحد است به که عدد شراب است نسبت فشراب است پس از می  
که وزن مرکب است عشره احد نموده ایم که آن سه درم است و اگر فرضاً عدد شراب است می باشد و وزن مرکب سه شربت اگر که ثلث درم خواهد بود  
زیرا که نسبت ثلث به چون نسبت واحد است بعد شراب است که می باشد و مرکبات مبنی است بر نسبت و چهاریات **باب اول** در ذکر معاین  
کبار و صفات و تریاق و ایاریجات و معرفه و جوارشات **باب دوم** در صوب **باب سوم** در اقراض **باب چهارم** در خوفات  
**باب پنجم** در اثره **باب ششم** در غریبات و بعضی از حلویات **باب هفتم** در لغوفات **باب هشتم** در مطبوعات و نفوعات و نوات  
و مقیات و مسکنات فی **باب نهم** در سونانات و مضمضه و غرغره **باب دهم** در احوال و شیافات و ادویه عین **باب یازدهم** در امان و آنچه بدان  
معلق است **باب دوازدهم** در ذکر مرهمها و زور و ما معلق به **باب سیزدهم** در مضادات و کمادات و نطولات و قطرات **باب چهاردهم**  
در معوطات و نشوفا و عطوسات و ششومات و الخ **باب بیستم** در غفنه و قابل مسمله و فرزجات و جمولات **باب شانزدهم** در مضایجات و آنچه  
موی را دراز کند و در میانند و نرم کند و بستر و آنچه با و معلق بود **باب هجدهم** در غنولات و صقیات شیره و محار و مسکنات بن و غنولات  
**باب بیست و دوم** در ادویه بوق و کلف و برص و شخم و شمش و برش و خلیان و قلع انا ر جلد **باب نوزدهم** در مضیقات فرج و مطیبات آن و طه و  
جماع و آنچه مخصوص است بزنان و سوجا و قضیب **باب بیستم** در ذکر خواص غریبه و آثار عجیبه بعضی از ادویه که از امیر حکما و اطباء انا  
**باب بیست و سوم** در ذکر بعضی از ادویه معموله حکما رهنده که بلغات ایشان رساین نامند و آنچه بدان مناسبت است **باب بیست و چهارم** در ذکر بعضی از  
ادویه که مخصوص معالجه جربایان است و از آنکه سبزه نقل شده **باب بیست و پنجم** در قلع انا ر بکهای لباس و رفع جرب و مثال آن  
و آنچه با و معلق است **باب بیست و ششم** در دستور معالجه طبع که برزده نامند **باب اول** در قسم ثانی **باب دوم** در معاین و آن شکل است  
حج فضل **مصل اول** در تریاقات **فضل دوم** در ایاریجات **فضل سوم** در جوارشات **فضل چهارم** در معاین کبار و صفار و باقیه مسمله  
**فضل پنجم** در صفات **مصل اول** در تریاقات **کبیر** و اورا تریاق فاروق و تریاق اکبر و تریاق نادیه نامند و اندر  
قدیم تا الفی مبنوده و بعد از هر از و چاه سال اندر و حسن ثانی تکمیل آن نموده و اجزاء آن بهنفا در سیده بغیر اقراض و جالوس ده خرد  
کم نموده و آن حر الغار و شیخ جلی و مصطکی و قمل و عود بلسان و عود بندی و اقمیون و شوق و سوجیان و شیخ کبر است  
و شیخ الرئیس کوزر نموده مخصوصاً اصل بکزدن آن حر الغار و شصت خرد دیگر مع حر الغار و اقراض و وزن آن که صحیح ترین نسخ  
است مذکور میشود و متاخرین این معنی خرد را که عود بندی و اقمیون و شوق و سوجیان و شیخ کبر و مصطکی و قمل ازرق است  
داخل بکرده اند و هر یک بصر فی نموده و در اوزان بعضی تعدیاده اند و در مجموع مضمون حکم محمد باقر طارث راه منفشه جاشا اضافه  
شصت و سه خردی شرا عرق مخلصه و بجای غسل غسل حاشا نموده و تعدی اوزان و تعدیل بعضی نهی است که از نسخ آن







در صحت و احتیاط عقل و فایده و تشویق و اصلاح و صرع و رنج و هم و بعد از نفعی بار الا حول بقدر رنج تا نیمه مقال اجل او روز هر روز با سغوطا  
و طلا کنند و جهت احتیاط رحم و اخراج جنین مرده یک یا قلابا مطبوخ سدا و مشکطرا مشع و امثال ان و صلا و جهت کز بیکی اغنی از یک مقال  
تا دو مقال با شرباب مطبوخ و جهت در اسمی مثل افیون و فرفیون و ذراخ از نیمه مقال تا یک مقال با یک یا دو قویه مرکه و جهت کز بیکی سگد تواند  
و امثال ان تا یک مقال و زیاده از ان با خاک سرطان نهی و جهت عقرب نیمه دوم با شرباب و غیره جهت رنج نیمه مقال با سکه که  
و صناد نیز با سکه که جهت سرفه و درد سینه و پهلو با سکه با عسل و جهت نفع معده و امعا داد و انکالت زیره و جهت سوج کلبی نفع  
با شرباب مفرج با جهت کز بیکی سقا بارده دو دانگ تا نیمه مقال با سب کرم و جهت سوز با قدری مقل ازرق و جهت قویخ با طحال  
با طبع از زیاده و کرفس در وزن جزوع و اصل سوس و عشا و سبتان بقدر رنج و جهت استسقا و امراض حذر بلبله و محض و صمدان بقدر یک دانگ  
تا دو دانگ و از کنگه او تا یک مقال و جهت نفث الدم تا چهار دانگ با روغن کادو و آت جهت قرصه امعا و سهال نیمه مقال با سقا  
و آت و جهت سنگ مشانه و کرده تا چهار دانگ با طبع کرفس و در او را م باطنی و عطر البول تا نیمه مقال با کجین عضلی و جهت کوی  
رخا بقدر یک یا قلابا با طبع استین و جهت سوز یک یا قلابا با کجین جهت کرم معده تا نیمه مقال با عسل و جهت ریک از امراض بارده  
عموما با او مخصوصه ان استعمال نمایند **شیر و دیوس** اندر و ماخس گوید که مولفان اقلیمون است بحدی که شاه رومی که همی این اسم  
بوده که کز بیکی و از تریاق اکبر بسیار مقدم است و در رفع سموم با مناسب تریاق فاروق است و در رفع علل بعضی بهتر از تریاق فاروق  
دانسته اند و در جمیع خواص مذکوره در تریاق مثل او است و در کلیل سده و او را در صلبه ای که در مفاصل باشد و کجیک ماه اتوی از دست  
و کجیک از دست و قور از او از ده سال باقی است و طریقی ساختن در استعمال و قدرش است مثل تریاق اکبر است **صفت این که موافق**  
نسخه قدماست و بهتر از سایر نسخه ها می باشد و انرا غریب از دست آمده نموده مرصاف زعفران عارلقون کجین دارچینی عکاک الرطیم کسرا  
از هر یک مقال سنبل الطیب کسره عدل سفید و طلسان اسطوخودوس از هر صفت شیرین سیالیوس کما فیطرس قندهارین دار فلفل  
عصاره کجیک التیس حبه جاد شیر سادج میوه ساید از هر یک مقال سلیخه فلفل ساه سورجان حبه نوم بری و دو اطلیل امکالت  
روغن طلسان حلیسان قرص فرفیون مقل ازرق از هر یک مقال تخم سدا شش مقال شوق نار دین مصطکی صمغ عربی و طرا البول  
فردانا افیون از زیاده کلیمه نفع مشکطرا مشع از هر یک مقال اقا قاناف سفقو مور فارلقون از هر یک چهار مقال و تم انیسون  
وج فومو کجین اسارون از هر یک مقال صمغ رادر سکه یاد رشر یاد و مثلث ضیا سینه و باروزن ادویه سله نشسته و قدر مثلث  
انقدر باشد که صمغ را بپوشاند و بدل سفقو را می رویمان بوزن او یا سکه صید کنند و حقه قرص افی را بهتر می آید و در سور سینه  
شتر را و بعد از شش ماه استعمال نمایند چون طلسان و عود و روغن ان مفقود الوجود اند بدل حسب نیم وزن ان حبه الغار و بدل  
عود او نیم وزن زراوند و طویل و بدل سفقو سکه صید او بدل روغن طلسان روغن ترب کرده و بغایت مؤثر یافته است **نسخه دیگر**  
که معمول حکم فاضل مسعود عماد الدین محمود است و با نسخه کامل الصبغه اختلاف سبلی دارد مرصاف کسره زعفران کجین دارچینی از  
هر یک مقال سنبل الطیب کسره عدل البیض از هر صفت طلسان صمغ الرطیم صمغ طخال اسطوخودوس سیالیوس دار فلفل حبه

عصاره



عصاره موستطید است که در کینه است میوه یا لیسیم جاوشیر سادج هندی از هر یک شش مثقال سنج فلفل سیاه و سفید اکلیم الملک حبه ثوم بری و رو  
نیم خیزی روغن بلبلان فرغون مقل از هر یک شش مثقال شق نارین کچم کرفس حبی مصطکی فطر اسالیون افیون رازیانه کل سرخ خربطیا  
منظطرا شح از هر یک شش مثقال **صفت تریاق الافاعی** که رفع سمیت هوام می کند و اطباء سابق اجماع نموده اند که هر که در رو باد بعضی اوقات بقدر شش مثقال  
با کلان یا شربتی وقایع مقام آن تناول نماید پیش از شرف اذیت و باوتب و بای می کند و بیاض است مجرد است اند و از جالبیوس منقول است  
که در سال بای آن غصه بر که استعمال نمود سالم ماند صبر زد و دو خورم صاف زعفران از هر یک یک نخ و **تریاق اربعه** اول ترکیبی است در تریاقا  
در سیم گرم در دو مثقال محلل ریح غلیظ و مسک حکر و سیزده مفتوح شده و مدز قصله و آنچه از جهت برودت محبت شده باشد و تریاق سیم  
مار و عقرب و مورت صدام و در هر یک شش مثقال و قوش تا دو سال باقی است و بدین نصف در شش مثقال  
**صفت پنجم** نظایا حار صاف زراوند طول السویس سه وزن آن **تریاق مشهور کشف الهموم** منقول از تذکره معتدل مایل بحار است  
و قوش تا سه سال باقی است و شربش از یک مثقال مثقال منقی دماغ و فاذر هر سموم و مقوی باه و جهت خون و صرع و مالحو لیا و باب  
مزاجش استعمال آنند جهت لحوه و فالج و امراض بارده دماغی و علم السول و سنگ مثانه با کرفس و با اثرش و جهت ضیق النفس  
و نفث الدم و حفقان و ضعف معده که از حرارت باشد با کاستنی و اگر از برودت باشد با کلا جهت استفا و سیر فرفان و قوی با  
انسیون و جهت سیر و امراض متعدد با ریح و جهت مفاصل و نفوس با اسخ کبر و رازیانه و جهت سموم و جذام با شرب تازه دو شیده و جهت  
بیت و برص با باد الحسل پوشند و طلا و او در امراض و جهت او درام نافع است **صفت آن** پوست برنج و تخم آن و برک او از هر یک که در مثال خود  
هندی هفت مثقال با دوز هر معدنی سیزده دانگ و او را در چهار مثقال حار و غیره با سنبلیله الطیب با فلفل از هر یک هفت مثقال زرنج  
اطریال همین سفید و مرغ انسیون از هر یک سه مثقال زرد که با از هر یک که در و مثقال عود در دست شش مثقال کلاک ساید فاذر را در  
حل کند و هفت روز بگذارد و مر او را در شسته کرده آب برنج بریزد و مر او را محکم کرده در حمام بگذارد تا محل شود و بعد از غسل  
با سرد فاذر در خنول خنول ساریند و سنبلیله سه وزن او در عسل قوام آورده را با شش برمی بگذارد و محلول آن کم در روغن برنج  
و بعد از آن ادویه را اضافه کرده بعد از شش ماه استعمال نمایند و آنش او باید قدری که باشد که خوش نیاید و اگر فاذر معدنی بهم نرسد فاذر  
حیوانی بدل او سیزده قیرا کند **تریاق ابو باهر** در معاصین مذکور است **فضل دوم در ایاریا ابرج** او فاذر از الفلفل کوس است  
و بلغت یونانی معنی دوار الهی در او سهل است که بیشتر اندک عالی غوص در عروق می شود و نفعی خلط می نماید و مقصدین شرط اند  
که آنش هرگز حد و با غسل شسته شود و قوش تا چهار سال باقی است که نود تا سی سال و قدر شربش از نیم مثقال تا چهار مثقال مانی که در  
بسیاج و زرد فاذر همتون و بلبله کالی و کل کاوزبان و مطبوخ خودس از هر یک بعد از حاجت چوب سینه باشد بلکه در هم  
استعمال نمایند گرم و خشک است و جهت جذام و برص و هین و صرع و خون و دوار الثقلید و دوار الحیه و عسر نفس و احتیاج حصر و دوار  
و در معده و کور کرده و مفاصل و عرق النسا و نفوس و فالج و تشنج و رعشه و لقوه و جمع کلی و در دمانه و خروج او و نقل سامعه  
و در سرد مزمن نافع و مسهل خلط محرق و لرج و مواد بلغمی سوداوی را مفید است و آنچه سیرینی درخت هر یک که نوشته شده موافق نسخ کامل



و بهترین نسخه است و حب الفاریزاد **صفت آن** شحم خنظل غاریقون شحم خرمن سیاه سمومایه فاریقون از هر یک مغال افتمین بسفاج لقمه صبر  
کما در کس فراسیون نسخه از هر یک شمش متغال دار فلفل فلفل سیاه و سفید در صحنی زعفران جاوشه مسکین چند قطره سالیون زراوند طول از هر یک  
مغال با غسل لیسند و بعد از ششماه استعمال نمایند و بعضی نسخه عصاره فستقین حب الفاریزاد از هر یک و مغال نوم بری فرفیون ساج سفید مشوی حبه  
مصاف سنبل مندی جنطیانا اسطوخودوس زنجبیل حماحاش از هر یک و مغال و نیم اضافه نموده اند **ایا ج شاد رطوس** الا که قبل از زمان  
جالنوس تالیفات میس نام است آن عصر قوی تر از سایر ایارجات و اعدال از ایارج لوغادیا و قدر بیشتر تا چهار مغال با مطبوخ غاریقون  
و سایر ادویه سبب علی و او منهل نافع است از برای سوز المراج بارو او جاع کبد و معده و طحال معده و متانه و احتباس حوض و تویج و امراض  
عنقیه و جهت دفع فضول غلیظه لرحه و ظلمت بصیرت و سیان و عظم منصفه برن از اخلاط فاسده و مستحین فرفیون و مقبول ان از موده و جهت تحلیل  
ریاح و سده جگر و سردی و پهلو و حشا و حاض و استسقا که از ضعف و سردی جگر باشد و در کرده و جمع انواع در سوخته و در صبر  
و خاق بلغمی و لقوه و رعشه و فالج و تقویت حرارت غریزه نافع و بغایض ضعف او را نافع و در افق سودای سوخته و بلغم متعفن فاسد و کدازنده  
اخلاط غلیظه از کما و جهت کور کردن رنگ حسار که از نقصان خون باشد و احتباس خمر که از سردی و در وقت بیماری رسد و جهت تصفیه  
آنها مفید و مرکب است از ادویه کبار و مختار آن و سوط آن بمقدار عدسی از برای صبح و لقوه با آب شاد پدانه بی عدیل است و در آنچه موافق نسخه کامل  
و قدماست لیسری نوشته باضافه مصاف **صفت** صبر سقوی با زره درم غاریقون امض سیر درم زعفران در صحنی و ج مصطلکی  
در این نسخه درم فرفیون در فلفل فلفل امض و اسود جنطیانا ففاح از فرقه سطر المکرما در کس لقمه ساج لقمه ساج لقمه ساج لقمه ساج لقمه ساج  
عود لیسان کلسیان مکده است در درم زراوند چهار درم سمومایه ششمین درم سنبل الطیب درم نیم مو حما مکده درم با غسل لیسند  
و بعد از ششماه استعمال نمایند و در مختار این بهل در جای مو واقع شده **ایا ج صفا** بلغمت یونانی فرفیون بلغمی بلغمی است و از تالیفات  
بقراط و نافع است در امراض سردی و رفع الخزه و باغ است و منفی معده و مواد بلغمی ماده حوی سبده و کونید مضر کرده و مصالحن غایت  
شتر شش تا دو مغال و قوتش تا دو مغال باقی است **صفت** کلسرخ مصطلکی سنبل الطیب و لیسان کلسیان سالیون زراوند و سالیون  
از هر یک خردی صبر زرد و چندان مجموع کوفته و سخته و اگر به تنهای استعمال نمایند با غسل لیسند و اگر داده جو کنند بدون غسل استعمال  
نمایند **ایا ج جالینوس** منافع او مثل منافع ایارج لوغادیا است و بجهت تویج و استرخا و سلس البول و نقطه البول از نفع از او بسیار  
قوت و قدر بیشتر و طریقی استعمال بدستور ایارج لوغادیا است **صفت آن** موافق کامل الصنائع شحم خنظل غاریقون بیاض حصل پی  
اشق سمومایه خردی سود فاریقون فرفیون از هر یک شش زره مغال بسفاج لقمه ساج لقمه ساج لقمه ساج لقمه ساج لقمه ساج لقمه ساج  
از هر یک مغال مصاف کسینج زراوند طول فلفل اسود و امض در فلفل در صحنی جاوشه چند قطره سطر سالیون از هر یک  
چهار مغال و در بعضی نسخه زعفران و صبر را چهار مغال اضافه نموده اند با سردی و وزن غسل سه شسته با مطبوخ موافق میل نمایند  
**ایا ج ارکانسین** من داود درم جهت امراض رطوبی و دشواری نفس و در او مره سودی و کجوه است که از رطوبت باشد و در دکلو و شنج  
و فواق و وجع مفاصل و زردی و فروع ریه و کد کردن سگ و کوبیدن مالاب نیر سرد باید با سطران محرق و ادویه گاه از آب



زنده و طاسازنه با شربی از عصاره قناد الحار و عصاره منطل وزن چهار قیراط و بار قصه نوم پوشند و جهت در شکم و رحم ماسک که مخلوط  
سازند و با شرب قیراط چند ستر و جهت در کرده با کربس و در سایر علل ماطنج افیمون و موز و زانیر و یون کرده و قدر شربت و مدت مزاج  
بستور ایاچ سابق است **صفه ان** شخم منطل منبت و در دم فراسیون اسطوخودوس خرقی بود که در کوس سقونیان فلفل ارضی و فلفل  
لذهر یک و او قیر و در مختار این میل چهار اوقیه است فصل الفار منثوی فریون صبر زعفران جربطیا فطر اسالیون شق جاوشیر از هر یک  
یک و قیر حبه دار چینی یک کبج و صاف سنبل اذوقه و درج زانیر و درج دو دریم با غسل شسته و بقدر حاجت استعمال نماید **ایاچ و سنبل**  
موافق نسخ کامل الضمانت سرخی فیه خنده جهت رفع سودا و بلغم و دار التعلک و امراض بارده و ماخی و عصبانی با مطبوخی که در ایاچ  
لوغاندیند کوبست با مطبوخی استعمال نماید و صمغ را در نثر یا مثلث خسیانیده و قدر شربت و مدت مزاج بستور سابق است **صفت ان**  
شخم منطل منبت صبر خندرم خولجان ده درم که در کوس منبت درم یک کبج جاوشیر یک کبج درم زانیر و درج فطر اسالیون فلفل ارضی  
و بود که درج مفعال سنبل سلخه دار چینی زعفران زنجبیل مرصاف حبه یک و دریم و در بعضی نسخ کافور سقونیان غار بقون از هر یک  
ده مفعال زانیر و درج بقدر حاجت با غسل شسته استعمال نماید **ایاچ البواط** جهت رطوبت معده و در دم که از بخار فاسد متولد  
شده باشد و جهت و خور و سایر علل سوداوی و بلغمی نافع و قدر شربت و مدت مزاج بستور ایاچ سابق است **صفه** جنطیانا سنبل  
درج سلخه دار چینی از هر یک نیم درم فطر اسالیون که در کوس فلفل جاوشیر از هر یک یک مفعال در چهار درم حلتیان  
زعفران از هر یک یک درم و نیم صبر حبه درم شخم منطل شش درم با غسل بقدر حاجت شسته **ایاچ از دماس** جهت امراض بارده و ماغ  
و معده و مفاصل و شنج و ضد زهر و خشکی اعضا و در دیه و معده و وقف الدم و در دهنی گاه نافع است قدر شربت از یک درم  
تا چهار درم در او را مصلحه با کبج بنوشند و صفا کنند و جهت ورم چشم با آغوش التعلک و جهت درم بقدر بار و عن کل نسخ و جهت درج  
سکنتان با مکر که صفا نمایند و در امراض دهن غرغره نمایند و طریق شربت و مدت مزاج بستور ایاچ سابق است **صفه** در کرب  
سینه تصدیر زهر حیدال اللسان فجاج از خوشنود الطلع یک کبج اوقیه و نصف کوبیده در دو کسفالین کرده با آب  
شش ذوق که بر ذوق سصد مفعال است بچوشانند با نصف سصد رسا و نموده در کاه ارند و در سقوطی که در ظل آزاران  
در اقا سینه نشویند و حندان در اقا لبسانند که خشک شود بعد از آن با او سیاق بقدر بستور در اقا صبر را با سینه با مجموع  
با مهار چند کنند و در ساین خشک شود پس بار دیگر او را با زعفران و موم که از هر یک سه اوقیه در بعضی نسخ یک و قیر مسوده در  
طریق شسته لقاها رند و قدر شربت یک درم است **شخم دیگر** که این میل در مختار ذکر کرده شخم منطل خندرم فصل الفار منثوی غار بقون  
خرقی بود شق اسقور دین چهار درم و نیم و در بعضی نسخ دو دریم و نیم که در کوس افیمون مقل صبر سقوطی است و نیم درم حاش  
هو غار بقون سادج و فراسیون حبه سلخه فلفل اسود زعفران دار چینی در فلفل سفاج جاوشیر و کبج چند ستر فطر اسالیون  
زانیر و طول از هر یک چهار درم با غسل شسته و قدر شربت از یک مفعال تا چهار مفعال **فصل سوم در جوارشات** جوارش  
موز که در کرب سناری معنی کوارنده و از اخر اعیان حکما فرست است و او عبارت است از ترکیبی که معوی معده و محلل ریاح

در کرب سناری معنی کوارنده و از اخر اعیان حکما فرست است و او عبارت است از ترکیبی که معوی معده و محلل ریاح



و مصلح اندر باشد و بعد از شستن او با شکر و انزال آن در صحنی همین کرده پاره پاره کرده و در تنی جهت مزاج او منظورست و تا آخرین بعضی از  
معاصرین مسئله را در تحت جوارشات ذکر کرده اند و ظاهر موافق قانون نباشد **جوارش الملوک** در اول است که جوارش اسکندر نامند و گویند  
می شود **جوارش لولو** مقور اعصار بر روی معده و مصلح حال جسم است و در حفظ جنین از اسقاط بیغایت مجربست لولو عاقره و خا از هر یک یکدم  
ترخیل مصطلی از هر یک چهار درم زرباد در پنج تخم کرفس شیطیح قاقله جوز بوا بسیاره قره زهر یک درم هم من سنج و سفید فلفل در فلفل از هر یک  
درم در حبی بخورم شکر سیلانی مثل همه او در قدر شربت یک لطفه و در حفظ اسقاط جنین در وقت شربت است **جوارش عود** جهت  
تقویت معده و تخفیف رطوبات و خفقان و ضعف کبد و با ضمه نافع است **صفحه** عود مندی **جوارش** سیسبک الطیب است لولو مصطلی در فلفل در نیمه  
جوز بوا از هر یک دو جزو با سله کالی قره کرفس انیسون زرباد است تریخ باد کجنوب از هر یک یک نخ و زعفران بسیار ترخیل از هر یک نیم جزو  
بازای اهری مغال او نیم مغال ماکه وزن و نیم او در شکر قوام آورده که شربت شربتی تا دو مغال **جوارش عود در شربت** عود در شربت است  
تریخ پوست سیسبک الطیب نیم کاسی جوز بوا با شکر کلسنج صندل سفید طابا شرب هر یک دو درم کل کاوزبان طبا شرب پوست سله کالی  
هر یک چهار درم اما منقی ده درم زرباد منقی ده درم کافور در اکی الیمون نیمت درم سرکه اصل منقیده در آن از ترش است درم  
نات سفید صد و بیجا درم و او در با سفید در آب تریخ یا الیمون صلابه کرده سه درم یا قوت ربانی او درم حوالی شربت یکدم درم غیر شربت  
نیم درم ورق زرباد درم طابا عوض آب ابله را در شربت کرده و مکرر شسته اند از آن و طابا نیز چون همه است و از شربت غیر آن مکرر شسته  
و لطایق معلوم تر سارند و از رویا کردن محمود و صلوات کعبه ذایقه مضایقه نیز در دهته شتهار مضم و تصفیه اصطلاح از لوله  
نوحش و دفع بخار مجربست بخور و با مل سبوی نافع و مقوی دماغ و دل و کبد و معده و با اکثر از جمله مناسب است و اگر خواهد بود می جوارش  
مطروح سازند آن نیز کثر النفع است **جوارش زرغونی معده علیه** تخم بلبلون شغال بودری نافه مقوقر لسان العصاره از هر یک یک مغال  
ترخیل تخم شلغم تخم کز تخم شنبلیله تخم ترنک تخم جرجم تخم سارنگ کندن ناخولجان جوز الطیب در حبی در فلفل از هر یک یک مغال  
تخم انجبه دو مغال با فانید بشنند و مقدار شربت از یک مغال تا دو مغال و این زرغونی نزد کتب جوارش است و در کتاب مقوقر  
بهم رسد بدل آن دو وزن او حنظل یا قدری حوذل کند بیغایت نافع است جهت تقویت معده و باه و اعصار بر روی کرده و مکرر والا  
بول **جوارش تقاح** جهت تقویت معده و احشاء و دماغ و با ضمه مفیدست **صفحه** یک درم سیسبک شربین را بوس کشند و تخم یک کرده با  
شراب کبانی میوشانند تا مده شود و از روی و وزن سیرون کنند و با نیم درم شکر سفید و نیم درم طابا شربت و فلفل در فلفل در فلفل  
از هر یک دو مغال ترخیل چهار مغال زعفران نیم مغال عود مندی نیم مغال کوفه و تخمه شسته **جوارش ملاوری** جهت علاج جوارش است  
باه و مضم طعام بیغایت نافع است و موافق مروجین است ترخیل ده استار در فلفل سه استار شربت مندی دو استار شغال  
سج استار فانید چهار صد و بیجا مغال منخر کردگان سفید کرده کخ از هر یک ده مغال ملاوری ده عدد ملاوری کوبیده در سه اوقه روغن  
زردغن کبجی خسیاننده دست نالیده و صاف نموده او در با بان چرخ کنند و کوزن و نیم فانید را قوام آورده که شربت **جوارش**  
جهت تقویت معده و تقویت با ضمه و رفع بلغم و رطوبات نافع است **صفحه** کبابه قاقله کبابه و صغار قره نظر در حبی ترخیل در فلفل زعفران

از هر یک







**صفحه** قریون سفید زعفران جاما انا قیام قسط المرسل صمغ عربی تخم خندقوی تخم انجیر حبه القویع المقطره مقل ارزق لبان سباق بدانه  
کبریت اصفه موی با فلفل ایض از هر یک شش مثقال کل صمغ عاقره و قوچ تخم عرطنیا تخم سداسیم کرفش از هر یک چهار مثقال بزربالنج  
حب الایرج ناخواه تخم طرخشقون ده مثقال تخم بادروج یک مثقال قوچ کجیل از هر یک ده مثقال و بعضی اطباء فلفل سیاه را در ده مثقال  
و چهار دانگ میکنند و صمغ را در شش رکابی یا جمهوری یا مثلث یا بنیز زیند عسل خسیانیده و با نثار و عذره مذکورات خمیر نمایند و سبزه را در  
یکه از دروغ لبان مکلف در و مخلوط نموده حرکت دهند تا خوب فرود شود و بعد از دو سه جوش از آتش بردارند و در ظرف  
گداخته بعد از ششماه استعمال نمایند **معجون کالج** جهت در کرده و منانه و بول الدم مفید است تخم کرفش از پنج مثقال تخم خیار مقشر  
دو مثقال تخم شکران تخم خاضری ایون مغز صنوبر مقشر مغز هر یک سه درم زعفران سبوق کشمش مقشر بادام تلخ مقشر مقلو  
درم و نیم تخم کالج حبلی کباب است و بحد و با مثلث قوام دار شد شربت یک درم **معجون صمغ صمغ** جهت در عروق و سردی و سردی  
قسط المرجمه اسنبل الطیب سلجیه مصطکی دوازده درم زرد زیند طول فلفل سیاه تخم شبت تخم انجیر کرم کرفش فلفل سیاه ناخواه کون کرمانی  
دو قوچ اسالیون گانه اسارون اسنبل انجیر سیاه قوچ بری نفع از هر یک چهار درم باروزن از عسل مرشد **معجون قباد الملک**  
جهت در عروق و نفوس کین در آنها وجهت منع حادث شدن در مفاصل و نفوس و جهت سردی و بادای غلیظ و تبای آنه و در در قوچ  
و کشودن سده و کدختن سنگ کرده و منانه و جهت سردی و سردی و قوچ امعواتا یکی چشم و در در کلوه هر گاه در روز بوشند نافع است  
جهت حفظ صحیح و نافع است از حادث شدن بسیاری از امراض **صفحه** تخم سداسیم کرفش ایون انیسون اسقوله قوچ زیند کما  
جاوشه جنطیانا رومی سطلو خودس قوچا ناموسیه از هر یک تخم قسط المر زعفران فلفل ایض از هر دو صاف سبیل فنیون قوچ  
اصل الفلاح سبوق قوچ جایی تخم از پنج تخم جزیری کل سبوح مار دین اقلیبا کرسبل رومی است حبیبان از هر یک سه مثقال دارچینی  
بشش مثقال سلجیه شش از ده مثقال عصاره عاف کاشم بر خندقوی قسه صمغ اللوز از هر یک چهار مثقال ایون بزربالنج ایض از هر یک  
شش مثقال ادویه را کوفه و بخته و آنچه خسیانیدنی است در شش رکابی یا جمهوری یا بنیز زیند عسل خسیانیده و سبزه را در ده  
کوفه کشید و استعمال نمایند و در وقت حاجت از ششماه قدر شربت او یکد نیم است ماب کرم و جهت سنگ کرده و منانه با کرفش  
و از پنج وجه در معده و کید باء الاصول و جهت نفوس در مفاصل و در قوچ بقدر یک نخود هر از قوچ از طعام باب کرم  
**سجینیا** معنی او کثیر البخاخ است جهت در معده که از برودت باشد و سوء البهضم و در قوچ و عطر اللوز و امراض بلغمی و بادای غلیظ و از برای  
صحیدن از غلظ بسیار بعد بل است **صفحه** چند ستر ایون دارچینی از هر یک یک مثقال مر فلفل دار فلفل قسه قسط حلو از هر یک شش  
مثقال زعفران یک مثقال و در بعضی نسخه شش قراطانیم مثقال است مودو قواسارون از هر یک یک مثقال ادویه را کوفه و بخته  
با عسل کف کوفه کشید و بعضی اطباء عسل یک کبره مثلث داخل می کنند قدر شربت او یکد انک تا نیم مثقال بقدر حاجت بعد از  
ششماه استعمال نمایند **دار الکبریت** جهت های بالرز و سردی و بلغمی و سوداوی که در شرف کینه که از ماده برودت و رطوبت باشد  
و در دمای مزمن و کینه نافع است و جهت کزیدن عروق و بار و از راول و در کتب سنگ کرده و منانه مقل از زرد زیند فلفل سبوق







در نسخه ذخیره بلبله زرد و بلبله زرخ و مور و تخم خیار مفقود است و در بعضی نسخه شوق و شونیز تر سید در بعضی سعد و در بعضی افروده اند  
**دواء الخطیف** جهت درد کلو و ورم کلو و انواع خنای و ورم سینه و شش که از طریقت باشد **صفت** انیسون تخم کرفس ناخواه از خرچ نسون  
اسمانجونی شنبلیلی تخم حبل اصل السوس محکوک سلخه دار صنی مرصاف زراوند طول از هر یک یک کوفیه اقراص قرقوسما در دبا سس منزه  
الافحاح از هر یک دو اوقیه فقط المراد الخطا لطیف تازه از هر یک سه اوقیه زعفران یک و نیم است که گندم سبیل الطیب از هر یک یک تخم او فیه  
مازوی یا کوزانه ده عدد ادویه را کوفه و خسته با غسل کف گرفته بشنند و قد شربت بقدر مازوی با بادا غسل با بادا الشعرا آبی که خسته باشند  
در وعده کل سرخ و اصل السوس و طلا نمایند با مرغ از داخل کلو سه مرتبه یا چهار مرتبه در روز سه بار در روزی سه چهار بار غرغره با کمی  
از اینهای مذکوره باید کرد و قرص قرقوسما در اقراص مذکور می شود **دواء الکرم** کبیر از کبابات البوس **صفت** در دمای کف که در کف و در  
و غلظت آن و میکشاید سده جمع آلات غذا بر آنکه می کنند با دمای غلظت را در او در می کنند بول را و جهت جمع در دمای کف که در کف و در  
که از مواد غلظت باشد و از برای صلابت جسم و معنای و جهت استسقا و غیر آن نافع است زعفران فوموس سبیل الطیب انیسون دو قوسما  
راوند فطر السون فقط شیرین سلخه قفاح از صفت لیسان فوه ریسوس عصاره عافت **دواء الکرم** صغیر موافق کامل جهت درد کلو و سوز  
نیم اوقیه مرصاف کبر روغن با غسل بشنند قدر شربت یک دریم با شربت با غسل **دواء الکرم** صغیر موافق کامل جهت درد کلو و سوز  
معه و امراض شکم و رز و اب نافع است و زنگنه را شکو کردن سبیل الطیب بویون زعفران سلخه از هر یک دو دریم دار صنی مرصاف  
فقط المرصاف از هر یک یک دریم ادویه را کوفه و خسته با وزن غسل کف گرفته و تقویم آورده بشنند و در وقت حاجت استعمال نمایند  
و در اکثر نسخه اخبار مزبوره مساوی اند و مراد منکبت باید خیسایند **دواء الفرو** یا و او معجون بلادر است جهت سردی و در او و لیسان  
خیالات و صبح و در سردی و در معده و در سینه و در دمای باره سبیل الطیب ساج سندی مرصاف سلخه زعفران و بعضی اطباء  
ترکی و در بعضی نسخه روحی اضافه نموده اند ایتیم از ضرر بویون یعنی حلیان مقشر و نقل از هر یک کوفیه مصطکی و غسل الفرو با کم  
عبارت از بلادر باشد از هر یک دو مغفالت لیسان زنجبیل صبر سقوطی از هر یک یک کوفیه غار بون **صفت** در دمای کف که در کف و در  
دو و قوی است رخ از زیاده رطبل خل خمر فقط که دوسم و نیم رطل باشد ادویه ایسه را کوفه و خسته غیر رخ از زیاده که او را در روز یک  
خیسایند باشند بعد از آن در دیکانزه کرده دو سه شش داده از آنش بگیرند و صاف کنند و با زرد که نموده رطل غسل باور خسته  
بانش بگیرند و صاف کنند و با زرد که نموده رطل غسل باور خسته تا شش زخمی بپزند تا بقوام غلظت رسد پس ادویه سحوفه را باور خسته  
مخلوط سازند و بعد از ششماه استعمال نمایند قدر شش مغفالت بات نمکرم و بجهت فالج و لغوه و استرها باشد **صفت** در دمای کف که در کف و در  
کبیر و سوز و برود رحم و در ربول و حوض و تحلیل مابنای غلظت که در شکم متولد شده باشد و جهت پاک از ماهه باره باشد مثل  
ربیع و مو اظنه و سرفه که از رطوبت باشد سستی اعضا و انقطاع نفس **صفت** تخم حبل کبیر من و غیر لیان مذکوره درم رو بویون  
زراوند طول از هر یک یک است درم زینباده در و ج از هر یک چهار درم مصطکی حلیان زعفران اکا الما سبیل الطیب  
از هر یک ده درم اخون زنجبیل فقط المرسله از هر یک سه استاتر نقل شش درم خنای در دمای کف که در کف و در

در نسخه ذخیره بلبله زرد و بلبله زرخ و مور و تخم خیار مفقود است و در بعضی نسخه شوق و شونیز تر سید در بعضی سعد و در بعضی افروده اند  
دواء الخطیف جهت درد کلو و ورم کلو و انواع خنای و ورم سینه و شش که از طریقت باشد صفت انیسون تخم کرفس ناخواه از خرچ نسون  
اسمانجونی شنبلیلی تخم حبل اصل السوس محکوک سلخه دار صنی مرصاف زراوند طول از هر یک یک کوفیه اقراص قرقوسما در دبا سس منزه  
الافحاح از هر یک دو اوقیه فقط المراد الخطا لطیف تازه از هر یک سه اوقیه زعفران یک و نیم است که گندم سبیل الطیب از هر یک یک تخم او فیه  
مازوی یا کوزانه ده عدد ادویه را کوفه و خسته با غسل کف گرفته بشنند و قد شربت بقدر مازوی با بادا غسل با بادا الشعرا آبی که خسته باشند  
در وعده کل سرخ و اصل السوس و طلا نمایند با مرغ از داخل کلو سه مرتبه یا چهار مرتبه در روز سه بار در روزی سه چهار بار غرغره با کمی  
از اینهای مذکوره باید کرد و قرص قرقوسما در اقراص مذکور می شود دواء الکرم کبیر از کبابات البوس صفت در دمای کف که در کف و در  
و غلظت آن و میکشاید سده جمع آلات غذا بر آنکه می کنند با دمای غلظت را در او در می کنند بول را و جهت جمع در دمای کف که در کف و در  
که از مواد غلظت باشد و از برای صلابت جسم و معنای و جهت استسقا و غیر آن نافع است زعفران فوموس سبیل الطیب انیسون دو قوسما  
راوند فطر السون فقط شیرین سلخه قفاح از صفت لیسان فوه ریسوس عصاره عافت دواء الکرم صغیر موافق کامل جهت درد کلو و سوز  
نیم اوقیه مرصاف کبر روغن با غسل بشنند قدر شربت یک دریم با شربت با غسل دواء الکرم صغیر موافق کامل جهت درد کلو و سوز  
معه و امراض شکم و رز و اب نافع است و زنگنه را شکو کردن سبیل الطیب بویون زعفران سلخه از هر یک دو دریم دار صنی مرصاف  
فقط المرصاف از هر یک یک دریم ادویه را کوفه و خسته با وزن غسل کف گرفته و تقویم آورده بشنند و در وقت حاجت استعمال نمایند  
و در اکثر نسخه اخبار مزبوره مساوی اند و مراد منکبت باید خیسایند دواء الفرو یا و او معجون بلادر است جهت سردی و در او و لیسان  
خیالات و صبح و در سردی و در معده و در سینه و در دمای باره سبیل الطیب ساج سندی مرصاف سلخه زعفران و بعضی اطباء  
ترکی و در بعضی نسخه روحی اضافه نموده اند ایتیم از ضرر بویون یعنی حلیان مقشر و نقل از هر یک کوفیه مصطکی و غسل الفرو با کم  
عبارت از بلادر باشد از هر یک دو مغفالت لیسان زنجبیل صبر سقوطی از هر یک یک کوفیه غار بون صفت در دمای کف که در کف و در  
دو و قوی است رخ از زیاده رطبل خل خمر فقط که دوسم و نیم رطل باشد ادویه ایسه را کوفه و خسته غیر رخ از زیاده که او را در روز یک  
خیسایند باشند بعد از آن در دیکانزه کرده دو سه شش داده از آنش بگیرند و صاف کنند و با زرد که نموده رطل غسل باور خسته  
بانش بگیرند و صاف کنند و با زرد که نموده رطل غسل باور خسته تا شش زخمی بپزند تا بقوام غلظت رسد پس ادویه سحوفه را باور خسته  
مخلوط سازند و بعد از ششماه استعمال نمایند قدر شش مغفالت بات نمکرم و بجهت فالج و لغوه و استرها باشد صفت در دمای کف که در کف و در  
کبیر و سوز و برود رحم و در ربول و حوض و تحلیل مابنای غلظت که در شکم متولد شده باشد و جهت پاک از ماهه باره باشد مثل  
ربیع و مو اظنه و سرفه که از رطوبت باشد سستی اعضا و انقطاع نفس صفت تخم حبل کبیر من و غیر لیان مذکوره درم رو بویون  
زراوند طول از هر یک یک است درم زینباده در و ج از هر یک چهار درم مصطکی حلیان زعفران اکا الما سبیل الطیب  
از هر یک ده درم اخون زنجبیل فقط المرسله از هر یک سه استاتر نقل شش درم خنای در دمای کف که در کف و در

ع



شش اساتیر در ده اساتیر صغری چهارده درم فلفل سیاه ده درم ادویه کوفه بجزیه با عسل کف گرفته در زن ادویه سبز شود و در وقت حاجت استعمال نمایند **در حماله اولو** منافع این مثل منافع اول است زرباد در و بجز افیون چند سده فلفل در فلفل سلیمه هم الموحس بزربانج منقطع جلوسنیل الطیب حاوی شیر از هر یک شش مثقال حلیه مثقال مروارید و منقال معجز زعفران از هر یک شش مثقال قهقهه صاف از هر یک دو مثقال ادویه را کوفه و بجز بار زن ادویه عسل کشند **اناناسیا المعونه تکبیر الذیاب** نافع است جمع مرضهای جگر و در و جگر و قروح امعاء و سیر و در و عصب و جهت هرزه و ضرر هر گاه طلا کنند بر بدن مثل مہم و جهت در کرده و عطر نفس سرفه که از کثرت رطوبت جمع در سینه با و قطع بخش زرد دم و نفث الدم که و بهم می آورد قطع عروق جگر که عبارت از او رده است و نافع است جهت ناسور هر گاه طلا کنند با و مثل مہم و جهت مسموم بشود و این مرکز از جهت مسمی این است که است میدان او در میکند شار او را از امراض با و انده و قوتش بعد از چهار سال ضعیف میشود **صفحه** زعفران مرض افیون چند سده بزربانج منقطع المرقد مانا تخم خشخاش سنبل الطیب اصل الحاف با عصاره غاف جگر کشاخ سوخته است بزهر یک یک و ادویه را کوفه و بجز و این خنک ساینده است با شتر صاف و طویله **لیا جی** نافع است عسل خنک ساینده با و زن ادویه عسل کف گرفته کشند و بعد از ششماه استعمال نمایند و قدر شربت از ربع مثقال نافع مثقال **اناناسیا صغری** جهت در و جگر و سرفه و در و معده و باد و قروح امعاء و قروح سینه و شش و برای سحوم هوام نافع است **صفحه** میوه سالی با با سده زعفران منقطع المرسل الطیب مصا و عیدان البلسان افیون سلجی از هر یک چهار درم عصاره غاف هشت درم اصل السوس محکو که دوازده درم ادویه را کوفه و بجز با مسه وزن ادویه عسل کف گرفته کشند و بعد از ششماه استعمال نمایند **القفا قرغان الکبری الصبیحة** جهت طبعین و وجع النساء و جمع امراض بارده نافع است و این دو از مہدی است **صفحه** افیون چهار اساتیر و چهار دانگ فریبون شش اقا قاج اساتیر و چهار دانگ حماله اساتیر و چهار دانگ عاقه قوش شش دانگ فاشر استین که شش میدان است از هر یک چهار درم از شش مقرر دو اساتیر نقره محرق شش درم تخم سداب ناخواه شود و در رس از هر یک درم کل مرتج مشک اصل الکالج از هر یک شش درم تخم کرفس مقل ازرق حبه البلسان صعب الزیره سلجی زرباد در و بجز شیطان بندی از هر یک دو اساتیر بزربانج الابيض السار و دو درم تخم کرفس شش اساتیر و دو درم تخم خرفه اساتیر حبه خرفه معتبر شش اساتیر کبریت اصفر رخ اساتیر صغری میوه سالی از هر یک سده اساتیر و دو درم کند و در کج اساتیر و چهار دانگ درین البلسان سه اساتیر و دو درم چند سده اساتیر و دو درم و چهار دانگ درین منقح سخ اساتیر و دو درم چهار دانگ قرمانا شش اساتیر ساج بندی سه اساتیر و چهار دانگ فاقه کبار بالنصد دانگ دانه های در قنقل و کج اساتیر قنقل انشی سه اساتیر افرو و بخان دو اساتیر و دو درم قرفه دو اساتیر و چهار درم مروارید یا مسکه بخارم سید اساتیر یک درم زعفران پاره السقر از هر یک دو درم زراوند طبل از اساتیر تخم فلفل ایض از هر یک یک اساتیر اطوطو بعضی گفته اند که او انکلت است بخورند و این از هر یک دو درم سور بار که نامزد است دو اساتیر و دو درم و چهار دانگ من سرج و سفید از هر یک دو اساتیر و چهار دانگ مداره الذر و مراره الغراب از هر یک یک درم ادویه را کوفه با ختمه و صمغ زرد شتراب خوبی خنک ساینده



تا مدت روز بعد از آن ادویه میکوبند که در راجه بریزند تا بمجموع شود در دکان سنگی پاک کرده بعد از پنج شش جوش از بالای شش بر آورند و سرد  
**قطران الاغ** البلبان کندش حما بودست نج لفتح اشته سلیخه اشق لبان ذکر اصل السوسن محاکم عدان البلبان شحم خنظل ریحان  
سکنج جاد و شیر دار جمعی چند سید سبز احشان ششندان شیطج هندی تخم اترج کرو یا زراوند در ج قائل ایه سکر حب الغار دم الاغون از هر یک  
دو درم زعفران فلفل زرا لسیج از هر یک ده درم فریون هفت درم زرا الحول قر قفل مساج هندی شحم الکرکدن فرقی ایض مراره لعل قسط  
المرا زهر که چهار درم طلا و نقره سائیده از هر یک دو درم زرا و روغ کافور از هر یک سه درم سنبل الطیب هفت درم مشک دو دانگ افیون  
پازره درم اربن شحم ملج هندی اشمان ذکر کبریت بحری سوخته قهه خیار شیر کرباک کرده باشد که در آن وجود و قول طالعین و شحم شکر  
برنج کبابی ناخواه صغرفارسی رخ زعفران الکبر از هر یک یک درم ادویه را کوفته و تخم و صمغ را در شراب کبابی خیساییده با درون او عسل کوفته  
میسازند و بعد از ششماه استعمال نمایند **طبخ الضمیر العجا** بکبره کفار ماده پزیزه را در بند دست و پای او ارضی بعضی و میزند از در دکان  
و بریزند زیر بالای او ترمس ایض و نشت از هر یک یک کف و آب شیرین بقدر حاجت و سرد کن را بسوزانند و با شش نیم پخت سازند و با ش  
زرم پزیزه تا مدها شود بعد از آن از آنش مکنند و سرد کنند و شوای او را از پوست و استخوان و موی پاک کنند و با شسته با آب را در دکان پاک  
بریزند و بریزند و از روغن بلبان و روغن نارین از هر یک یک سکرچه و با شش زرم پزیزه تا نشت او باقی ماند بعد از آن عسل بقدر شور با بر  
راخته سزید تا مکه قوش همچو قوام عسل غلیظ کرد پس بریزند بر او و همچو بر او از آنش برداشته در ظرف شسته که آغشته وقت حاجت بعد از  
ششماه استعمال نمایند و قبل از ششماه اگر استعمال نمایند مهبلاک خواهد بود **صفه سلیم** همه سودا و روغ البلبان و در دم ص فلفل  
ایض ریحان ملج هندی قسط المر از هر یک شش درم افیون فریون چند سید سبز زعفران قر قفل مصطکی عاقوق حاز از هر یک یک درم سعد بنابر  
حشان فاشرستین ششندان است زیناد در روغ زرا و زنده طول از هر یک دو درم دهن البلبان مادا الکافور از هر یک چهار درم ادویه را کوفته و تخم  
بروغن بلبان و مادا الکافور چریده با سه وزن او عسل کوفته زهر شده و در وقت حاجت بعد از ششماه استعمال نمایند و وضو طاول مثل عد  
باب فرخوش نافع است **کلکلاج الاکبر** و این معجون هندی است جهت درد معده و تهیای کینه و نسبی سحر بول و برص و هوس و کبره و کوفته  
رطبه و قروح شش و عطش زهرها و برود بدن و بواسیر و درد سیر و دملها و قولج و زردار و امراض زنباقی السبن و آشتهای طعام نافع  
و قوتش تا پنج سال ماقی است **صفه ان** بلبلج سیاه و بلبلج و شیر املا را در آنه سرون کرده و اترج فلهام کخم کرفس شیطج هندی فلفل لسان  
العصافیر زهره هندی و کرمانی که شونیزه است سفیض و بعضی گفته اند شش قائل است و بلج درونی و هندی بهمنین ملج العجین سیاه  
و سرخ ناخواه از هر یک سه مثقال ترب بعد یک رطل ادویه را کوفته و تخم شیر املا را در آنه سرون کرده سه رطل زیت و چهار رطل آب  
شیرین با شش معتدل بریزند تا شش با قمانه از آنش مکنند و صاف کنند و نقلش بنیزند و شکر سفید چهار رطل با روغ کینه با شش مکنند از در دکان  
هموار بریزند و حرکت دهند تا شکر کد آخته شود و غلیظ کرد و مثل عسل و روغن شیرج تازه سه رطل بر روغ کینه حرکت دهند تا باب فرخ  
شود و از آنش کوفته و ادویه کوفته شده را بر و با شسته و بهم زنده تا فرخ شود در ظرف چینی کد آخته و در وقت حاجت استعمال نمایند قدر شش  
از مثقال تا چهار مثقال است **کلکلاج اصغر** منافع او مثل منافع اکبر است **صفه** بلبلج هندی بلبلج سیاه و بلبلج و شیر املا را در آنه سرون کرده فلفل



در افقد شش وزان ادریجوشان تا بلبت رسد پس صاف نموده با مثل او غسل بقوام آورند و عکس الرطوبه در این پنج هر یک معیت منقال در آن حل کنند  
**لوق حبه القطن جالینوسی** که در تقویت یاقینی عدلی است و در معاصین بکوشد **لوق کزب** جهت نرم رطوبتی و خشونت حلقی و در کزبکی  
 آواز و تقویت دماغ از بلغم غلیظ نافع و قدر شش منقال و قوشن چهار سال باقی است آب کزب که در ارضها کلمه قدری نامند افشوده  
 بچون نماند بصف رسد و باد و خندان او شکر بقوام آورند و باز او هر طلی شکر از مصطکی و کندر و صمغ عربی و کسره در این پنج بکند بخورم  
 در آن حل کنند **لوق الورد** منقول از جامع امین الورد جهت های حاره و قوی کردن خون و ذرات صغری و در موی در در سینه  
 و سل و سرفه منقبه کل سرخ پاک کرده و صمغ عربی هر یک سه نشانه کثیر خشک شش سعید هر یک دو منقال و حقیر کل مخوم چار منقال و کاهی  
 بل او کل سفید و غسانی کرده و بسیار جربافته طباشیر زعفران هر یک سه راسوس دو نرم سائیده با دو منقال کنوری لوق سازند  
**لوق نارستانی** جهت بقومعه و دفع قوی عنف محرمانه اند منقول از جامع مذکور کل سرخ آرد سنج پوست بدون سته نار در آن  
 دانه در هر یک منقال سماق منقال نفع تخم مورد هر یک سه در سه رطل است بچون نماند طلی عجمان پس صاف نموده با آب  
 و آب عذوقه و آب هر یک سه و پنج منقال و آب نمک و آب سوس هر یک سه منقال بقوام آورند **لوق ترباق الزر**  
 از خمر قات خجور مرغ رختن مواد زله از جربا است تخم کاهو معیت منقال بز السنج پوست خشک شش از هر یک سه منقال خشک شش سفید  
 چهل منقال کل کا و زبان تخم مورد کثیر خشک از هر یک سه منقال سبط خود سه منقال خسیانیده بچون نماند و بنا سه منقال اضافه  
 نموده کل سرخ راسوس نشانه صمغ عربی کثیر اصاف از هر یک سه منقال نرم سائیده قدر شش منقال **باب**  
**ششم در مطبوخات و تقوعات و ماء الاصول و مقیات و مسکنات فی اما مطبوخات** مثل است بر منضجات اصطلاحات و طبخ  
 و حلی که در طریقی کج باشد و در مسهل شرط است که بعد از خسیانیدن بچون نماند هر چه از ادویه طبخ داشته باشد مثل عجمان پیش بچون نماند  
 و اگر کج باشد و ادویه های بچون نماند اضافه نماید مثل افمنون و صفت هر یک در ادویه مفرد مذکور شد و در شش منضجات  
 مثل نماند بر صمغ و قوی غلیظ و قوی غلیظ معضن از حطاط صالح سودا و سمن و صاحبان امراض مزمنه شش حاج اند و کج بر صمغ  
 و علی و رضلی و سنی و بلدی ترک نماید و زباین منخیزی که در سورتوان بود ذکری شود **منضج** سودا و بلغم غلیظ موزیدانه  
 دل کل کا و زبان دو باد و کج بود و کوفه عافیت دو بسیار و شان دو خار دو از زده عدد و سستان دو از زده عدد و کل کا و زبان پوست کج کسره  
 دو بخ کبر دو پوست کج از زبانه دو شانه دوز و زوای خشک دو امله معشر ششاعی دو باد او در دو کج کسره منقال و تخم رازیانه  
 بلغم کج حوت نمیده با کفند اصفی و کجین و شش شش هر یک سه در آن حل کنند و صاف کرده بنوشند و باید قدر سه منقال باشد  
 کبر مع بازاید و اگر سودا از صفرائی کج باشد الوی بخار انازده عدد پوست کج کاسنی شانه خشک کوفه عافیت هر یک سه  
 بنفشه غده الثعلب و بسیار و سستان هر یک سه عدد و امله معشر دو تخم خیار سه کاسنی دو کل کا و زبان دو کل سرخ  
 در سه منقال از کج حوت نماند با ربع رسد و با کجین و شش شش استعمال نمایند و هر گاه بلغم و صفرا کج باشد زوای خشک اصل راسوس  
 ششاعی دو باد او در هر یک سه الوی بخار انازده عدد پوست کج رازیانه دو پوست کج کاسنی شانه سستان هر یک سه عدد

در افقد شش وزان ادریجوشان تا بلبت رسد پس صاف نموده با مثل او غسل بقوام آورند و عکس الرطوبه در این پنج هر یک معیت منقال در آن حل کنند  
 در افقد شش وزان ادریجوشان تا بلبت رسد پس صاف نموده با مثل او غسل بقوام آورند و عکس الرطوبه در این پنج هر یک معیت منقال در آن حل کنند  
 در افقد شش وزان ادریجوشان تا بلبت رسد پس صاف نموده با مثل او غسل بقوام آورند و عکس الرطوبه در این پنج هر یک معیت منقال در آن حل کنند



کل با بونیم کشتن انیسون هر یک کدیرم عن الثعلب بهر صورت سینه با کلفنه افغانی بخدمت و کچن سیاده ده درم بنوشند **سهول** سودا و دم و صبح  
سناکی پوست بلبه کابلی بلبه سیاه افیمین سفاج هر یک حار مقال تمندی ده ترب سفید خراشیده بروغن بادام چرب کرده دو سوط خود س دو صاف  
نموده با فلو س خراشیده مقال و روغن بادام دو تر کین در لاجورد معقول دو دانگ ششم حنظل دانگی بلخ فطی دو دانگ استعمال نمایند و در سهال  
سوداوی و صفاوی پوست بلبه زرد کابلی هر یک صفت مقال تمندی بمقال غشبه افیمین سناکی هر یک صفت مقال حرامنی معقول دو دانگ  
مجموده منوی یکدانه خراشیده مقال روغن بادام دو شتر خشت ده مقال کندر مسهل لغم و صفا رو بون جینی دو سناکی پنج بلبه زرد و پنج بلبه کابلی  
ترب خراشیده هر یک دو تمندی پنج مقال الوی بخارا بارزده عدد قنطاریون زقیق دو مقال افستین رومی دو کل سرخ دو فجاج از قدر  
مقال فلو س خراشیده روغن بادام دو غار قون سفید نم مقال محمود مشوی نیم داخل کنند **مطبوخ سهول** که حین بن سخن است زن  
صاحب سودا و فموده بلبه زرده مقال و سیاه و کابلی مکده مقال سفاج سه ل با رطل آب بکوشند تا به بصف رسد بعد از آن سناکی  
بجفتال افستین مقال اضافه نموده چند جوش زاده صاف فانیذ الوی بخار می عدد تمندی است ل موزید از بارزده عدد رابا و رطل  
آب بکوشند تا به بصف رسد بصاف نموده است و پنج مقال اورا با جمل مقال اصاف کرده اول پایا بارزده مقال شکر سفید بنوشند  
**مطبوخ بخار شتر** جهت اخراج اضلاط حار مقول از کابل بلبه زرده الوی بخار است عا غشبه موزید از بارزده عدد تمندی با بارزده  
کل سرخ نیلوف غشبه هر یک سه ل در رطل آب بکوشند تا رطلی مابند و فلو س بخار شتر از زده مقال تا بارزده مقال و روغن بادام  
شیرین دو مقال اضافه نموده بنوشند **مطبوخ افیمین غار بقون** مقول از کابل جهت اخراج بلغم سودا و نافع است بلبه زرد مقول  
کابلی پنج ل و سیاه پنج پوست بلبه سه امله مقشر سه موزید از دو مقال الوی بخار زده در رطل کاوزبان سه ل کیه غاف سه ل و کوزبان  
اسطوخودوس هر یک شش سفاج دو ترب سفید یک نیم در رطل آب بکوشند تا یک رطل غلث رسد پس افستین اضافه نموده بکوشند  
تا که رطل مابند و صاف کنند و غار بقون سه ل را در آن حل کرده بنوشند و باید غار بقون را با عسل شسته باشند و حکمت صاحب جنون  
و بالحویا صبر قوی نیم ل خرو سیاه سجدانک اضافه کنند و جهت اخراج بلغم لرج بجای صبر و خرقین شحم حنظل دو دانگ کنند **نوع دیگر**  
که قوی تر است از جامع امین الود بلبه کابلی و سیاه هر یک صفت ل بلبه امله مقشر هر یک سه ل الوی بخار است عدد تمندی از سفید و دانگ  
پاک کرده بپفده ل موزید از بارزده ل سناکی چهار کل سرخ افستین سه ل کیه غاف سه ل و اگر نماند شکوفه او خوست شکار  
سه ل بادا و سه ل اسطوخودوس سه ل در سوس دو کما فطوس دو کل کاوزبان سه ل بادا و کوزبان سه ل سادج مندی یک قرص لک نیم بادا و کوزبان  
یک دو نیم تخم کچک یک نیم انیسون یک از بارزده سفاج دو خرو سیاه نیم مقال ترب جگلو کخم در شش رطل آب بکوشند تا به رطل رسد موزید  
بمقال اضافه نموده بعد از سرد شدن که افستین را میفشانند و صاف کنند و غار بقون نیم ل صبر زرد نیم ل کفطرد دو دانگ لاجورد  
خبر معقول دو دانگ ششم حنظل دانگی و نیم شکر سفید مقال فحج را کوبیده در آن حل کنند و در آن کوشند و اگر خولند که اخراج صفا تر کنند  
بلبه زرد پنج ل داخل مطبوخ و نیمه انک مشوی اضافه محلول نمایند **مطبوخ زون** جهت دفع الفسوس و هر وقت نافع است عا غشبه سه ل  
سپتان موزید موزید از بارزده ل بخار زرده و انکه اصل السوس محلوک از نور سناکی بر سیاه و دانگ ششم حنظل دو



نخ مجازی در روزهای خشک و بی نسیم و در چهار رطل آب بکوشند تا برنج رسد بر صاف نموده هر روز سی مقال او را با نغسه بر پای بکوشند  
خساش با معجون قنی با اضافت روغن بادام نوشته **نوع دیگر** که جهت ذرات الحنظل و ذرات الرود و سینه و سر و نافع است غایت سببستان سنی  
انحرز زده دانه مویر پاره دانه اصل السوکه محکوک دو مقال بر سیادشان بر نخ مجازی سه تخم خطمی سه جو مغز حار در چهار رطل آب بکوشند  
تا برنج رسد بر صاف نموده هر روز نیم رطل را با روغن بادام شیرین بنوشند **مطلوب مطبوخ خود** منقول از تذکره جملة اطبا سوداوی و محرقه  
و صلا با دو سومس و تخون و مالخولیا و عرق النساء و مفاصل و صا و کردن خون و که وقت طریاف است صفیاج بھف مغز دانه قرطم بھف  
غایت سببستان هر یک بھف عدد مطبوخ خود کل با بونه فظویون رفیق انیمون هر یک حار سرد بخان سفید دانه مثل ادویه کوشانند تا برنج  
رسد بر صاف نموده بنوشند و اگر بار در سرد و تصاعد بخار او بود و باغ باشد انحرز زده عدد کمتر از روغن بادام سه بر سیادشان سه صغیر مرگوش  
را اضافه کنند و اگر بار باح غلیظ باشد یا ضعیفی در بخاری اول کفند بنفشه **مطلوب صفیاج** جهت در معده و مباح بود بر صرع و امراض سوداوی  
مفید است هر روز سه مقال از صفیاج صاف او را با فلوکس خیارشور و روغن بادام بنوشند **مطلوب در ششگان** در رفع در معده بار در  
هر روز از یک مقال دو مقال او را با سیانید با نبات بنوشند اما در نفو عا شیط است که در اسهال گرم مقدر که ادویه را بیوشنند  
و روز در افشا کاشته و شیر زیر سقف باشد بعد از آن بسیار فشرده صاف نمائید و بعضی لایحه بسیار روز با سیانید با قوت او در  
و مخصوص حرورین و فصول حار است **نوع دیگر** جهت فعیای امراض حاره و پنهان که فیه او درین مانده باشد و تقه عروق مؤثر است منقول از  
کامل الوبی بخارسی دانه مویر پاره پاره غایت سببستان سی تمرندی سفی از لطف و دانه بازده مقال کم کاسی سه تخم کنوت  
کثیر خشک دو سه اوز در آب گرم صیانید بر صاف نموده هر روز نیم رطل را با ترنجبین بھف و با شکر سفید در طلوع افشا بنوشند و اگر فصل  
بد و ساعت صبر روز را در خواب با مصطکی بکوشد و خروج نموده تناول نمایند اولی است **نفع صبر** جهت در سرداوی و بلغمی و سایر امراض آن  
نافع است استین ۸ اسارون سه تخم فظویون رفیق دو مصطکی صبر زرد حار محکوک کرده با سه رطل آب گرم سه روز بسوزن مقرر  
کنند بر صاف نموده هر روز ربع رطل را با روغن بادام بنوشند و اگر در روز بعد ربع رطل را برشته است و با صاف کنند و استعمال نمایند او  
**نوع دیگر** جهت در سرداوی و تقه معده و رفع اصلاط غلیظ مفید است بلبله کاملی بھف ل بلبله کلیم انار مغز کلیم خود خام کلیم  
استین دو نیم سخاکی سه با دانه سبیل الطیب کلیم قرنفل کلیم حلیب ان کلیم نفع بھف مرما حار و دو قاقه کبار سه در دو رطل  
کلیم سه در دو رطل انحرز زده بر صاف نموده هر روز سی مقال بنوشند اولی است **نوع دیگر** که محمد ذکریا گوید بخور نموده ام  
جهت امراض معده بی عدیل است و اگر حیثی سه تخم استین خورد لبان دو کل سرخ دو عدد مصطکی یک در یک رطل و نیم از تخنساند  
و صاف نموده صبر زرد و حل کرده از روی کدو بنوشند **نوع دیگر** جهت در ارجح منقول از جامع ابن الدوله و نبات بر حوض سه تخم خربزه  
سی مقال کم کرفس استین راز یا راز با روغن بادام و مقال محکوک کرده و در سه رطل اسه سیانید روزی از سه مقال  
با یک مقال روغن بادام بنوشند **ماور الاصول** جهت فالج و تقوه و صرع و شیخ و سکه و سایر امراض بلغمی نافع است موافق سخن  
و کامل و امین الدوله و ناسی بن خرمه پوست سیخ راز یا نه و پنج کرفس از خرازم بر یکده درم کم کرفس استین راز یا نه هر یک چهار درم



مصطلکی سنبل الطیب منافع او خوار هر کارد و درم نیم طیبان مسارون ۲۴ خود طیبان سلج عمل از بریان ناخواه هر یک سه درم و نیم سدا  
پست درم در چهار رطل انجوت باشد تا ربع رسد پس صا نموده هر روز می مقال بر وزن نادام شیرین و نیم و بار و عن بند انجور و بجا همی که جهت  
امراض مذکوره مناسبت نباشد **نوع دیگر** چهار جبهه جگر و سیر زرد و روغن و فساد مزاج معده و استسقا و تپهای کهن نافع است پوست تخم کرفس  
سرخ رازیانه هر یک مفی مقال از خرد و فحاح از خرد مقال مصطلکی سنبل الطیب دو نم فوه الصبغ دو لک مال کرده دو خود طیبان دو مشکای  
سه باد آورده گیاه عافت سه پوست تخم کبر سه کما در پوست کما فطو اسفنین سه کل سنج سنگ انجور زرده عدد موز میانه دو مقال  
در چهار رطل انجوت باشد تا ربع رسد هر روز می مقال او را با مثل روغن بادام شیرین و نیم و دو دار الکرم و انقال آن نوشته **نوع دیگر** جهت  
و در دو رطل مفاصل که از برودت باشد نبات محرب است پوست تخم کرفس و سنج رازیانه هر یک مفی مقال پوست تخم حنظل حنظل قطرو  
دقیق سنج شیطاح سنج ناخواه سنج اسون سنج بوزندان سنج ما بهر هرج سنج از سه رطل آب بکوشانند تا به پلشاید  
در روزی یک دفعه یا یک درم روغن سد انجور که خرد نامند نوشته و اگر امراض بسیار صواب باشد بار و عن کل طایع استعمال نمایند **باد الزور**  
که در منع ادراغ و حر است کثیر خشک سماق یا کرده برنج سفید مکرر شسته از هر یک بجاه مقال با منبتل ان انجوت باشد  
تا نیک رسد پس صا نموده روزی سه مقال نوشته **نوع دیگر** حجر البویارح جهت صیق النفس و کرفسکی آواز و روغن پوست تخم کرفس  
سرخ رازیانه اسون هر یک مفی مقال تخم کرفس تخم رازیانه سه مصطلکی سنبل الطیب مسارون نیم سادج نیم فطو یون روغن  
و غلیظ دو قرا سون دو اصل السوس جارج سوس کبوه و انجور زرده عدد موز میانه ده مقال در چهار رطل انجوت باشد تا ربع رسد  
پس صا کرده هر روز یک حصه را با العوقات مناسبت نوشته **اما در مقی** شتر طانت که مکرر می کنند که عادت نشود و در ظاهر معده جاز  
نیست و در ابی دو بار سخن است اگر مطلب رفع صفا باشد قبل از خوردن معنی بیک ساعت شتر ابی اثرش تناول نمایند و اگر مراد دفع  
بلغم باشد بلغم شور شسته تا دل نمایند و بعد از می خوری که نفوس معده کند عادت نماید و اگر می مراد مزه السودا باشد شتر می تناول نمایند  
و شخصی که کردن بلند و سینه تنگ است از می منع باید نمود **معنی** حره السودا مزه الصفرا که در تپهای ربع و مکرر نافع است کنکزد تخم  
شتر که تخم تر جوز القوی تخم شنبلیله تخم اسفناخ با السویه کوبیده بوزن او غسل شستند و دو مقال او را تا سه مقال در ابی که  
شست چوشاننده باشند حل نموده نوشند و اگر بقدر مقصود می نیارد است شب مطبوخ را با عسل سانیانند در توفت می با و اط  
خواه نوشته **معنی دیگر** حره الصفرا و بلغم صفرا منجبه است درم تر یا ریزه کرده با ده درم شست تازه و سحر دم مکنند و اگر حره  
و تخم اسفناخ هر یک چهار درم بکوشانند در چهار رطل انجوت باشد پس صا نموده با کچن بنوشند و می کنند و اگر مراد دفع بلغم شتر  
با عسل نوشند **معنی دیگر** چهار طویه معده و مزه السودا مزه الصفرا اثر بسیار ریزه کرده که شبانه روز در کچن می خورند  
صاف نمایند و با کنکزد تا نیم مقال بنوشند **معنی دیگر** تخم زخم شنبلیله تخم خرزهره ریحان اصل السوس از هر یک سه مقال  
چوشاننده او را با کنکزد و کچن بنوشند **مکانات می** اما انجور سنگین می صفا و می از موده این است زرشک سدا  
انادان ترش سماق دانه برون کرده پوست برون بسته از هر یک یک و نیم و طباشیر کل سنج حره خشک از هر یک نصف خرد







روبانیدن گوشت وضع رختن مواد از موده است سعد طباشکل سرخ است مورد کلناز فو نکات مندی کرنازج اقا قیازم یک خردی سماق سرخ  
**سئون** منقول از معالجات الطایفی جلد اول دندان و پاک کردن او از او سناخ و سفید کردن بسیار مؤثر است زرد المهر نمک سوخته با سوسن  
سئون کینند **سئون** از شفا الا سقام هم خستین دندان و پاک کردن زرد المهر شیبانی اقا قیاز کلناز سماق مازو پوست انار که خردی نمک خرد  
میدار سئون بضم فاء سماق و کلنا کینند **سئون** قوی تر از ان وسیع الاثر است نمک صد سوخته زرد المهر جرج سنجی سوخته جو  
سفال صنی بالسوسین کینند و مستحق حجاج سحوی و سادج در حال دندان از اسید کند و هر گاه زردی دندان بیلد نکهای دگر فوی باشد و در  
جوهر دندان نفوذ کرده باشد زنگار را در غسل حل کرده بر دندان مالند و اگر قویتر خواهند بایستحتویا اصفه تا ناید **سئون** ایضا منقول از الطایفی  
جمیع سیاهی دندان محرز است قیل در مفضل جلد دوم سماق مندی خضخ از هر یک و مفضل **سئون** منقول از ابن  
سینا جلد دندان مخرکه سبب رضن گوشت لثه باشد نجابت نافع است عود سوخته شیبانی کلناز سماق اقا قیاز سوسن استعمال نماید اگر  
حرکت دندان از زیادتی رطوبت مضمضه آید و در مضمضه کند کور مضمضه کرده بعد ازین این دو را بر دندان مالند و محسبانند  
شیبانی سوسن صفا خاک نمزه الطرفا خاکه شمشک کاو کوبی از هر یک خردی نمک محون غسل که بعد از آن سوخته بلبشه مرصه زعفران از هر  
نمخ و در وصف سنبل الطیب احشک سماق نصف خرد نمک سائیده با هم شست استعمال نماید **سئون** از کالیفینا و نجابت محرز است در  
مسکین درد دندان زنجبیل فلفل کلنت خرد سیر افیون بالسوسین غسل شسته بر دندان در دندان کدر بکنند از موهوشفا الا سقام اسرار و در اصفه  
مموده مرصه زرد المهر جرج مویز شمشک از هر یک نصف از اسباق و آنچه در سنگین درد دندان تجر بکند رسیده مالیدن فلفل غسل است هر گاه  
از رطوبت و زلاله دماغی باشد و بدستور هر گاه فلفل و بوسه شمشک را در کاس کجرت شاند و از زردی طلا کنند در حال ساکن شود و در صورت شیط  
بندی را کوبیده در کف دست کرده بخلاف جهت موضع در دنداشه بکتابان هر کسند نسبال ماده بانجا صفت کین **سئون** منقول از بزرگ  
که در زمان ما درون ریشمالی فافه جهت حکام لثه و دندان و نوسن کردن آن و قطع رانجی که برید و کفیل او را در دفع سیلان آردان نهاد  
نمک سوخته دو خردی ان سوخته مفضل خرد عود و مندی شمشک خرد سست خرد کرنازج و در فلفل محسن زرد المهر قاقلاز هر یک و جوهر ابابکر قرص  
خشک کنند و با جوشنوبیل شمشک از می زرد المهر جرج از هر یک نصف خرد اصفه کرده و در منبل و الد او عاقر قرقا از هر یک و در خود و الحاق نموده  
و با غسل شسته و بعضی اسرار و در اصفه کرده اند منبل سفید سعد کل سرخ فلفل قرص خشک گاه خاکه شمشک کاو کوبی از هر یک خرد  
بوره از می دو خرد و بعضی نموده اند که بهتر بر خرد از برای شستن او در دندان سکه است که در وزیره کرانی خسیانیده باشد و همچنین مضمضه او  
نیز بهترین است **سئون** جهت امراض حاره منقول از کامل حاوی کبر و نکره جهت روبانیدن گوشت لثه و قلع لثه و حرکت دندان  
بمخر رسیده است طباشکل سرخ از هر یک سه مفضل مردار بکل از می برشته دم الاخویر هر یک دو در هر جان سوخته منبل سرخ و صفت  
کا کج کرنازج مالیدن هر یک یک درم و در مملکت درم مفرد بهتر است **سئون** جهت اسرار که در عاقر قرقا فلفل شطرح خرد فلفل  
بوره بالسوسین و طران باطلنج زره کینند **سئون** جهت دندان نایست کلین شست و قلع لثه او می کند منقول از کامل عاقر  
بوست فلفل پوست چوب توت شرم با زردیون پوست سنج کر کلینت از سرخ از با سوسین جرج را سائیده بر روز در کینند و صفت



تا نصف وزن او مقل از ق اول در هر که حل نموده او را بر سرشند و در وقت حاجت استعمال اصباح نمائید که بدندان صحیح برسد بلکه دندان مجاور دندان را که در  
موم غلاف کنند **سنون** جهت دندان محرک حرکات است و در وقت سحر با لوسون **سنون** جهت طلاع سودا و موزیدانه انوسو بالوسو  
باعسل سخن کنند **نوع دیگر** که در سحر بر آن تون افاقا از هر یک یک نخ و فلفله صغر شنبلیلی زاج سفید از هر یک خنجر صوف سخن نکت خرد و زعفران  
برج خرد **سنون** جهت طلاع شرف و فضل السور سائیده سنون کنند بغایت مفید **صفت ادویه که گرم دندان دور کند** تخم نیاز زرد کراش  
زرد لعل سائیده یا پیر برشته حر سائید و عددی از آن در اثر انداخته و یک سیرنی در دندان بلصق کرده سرد کنی را در ظرفش میخیزند  
که دو دو آرزاه فی بدن آن رسد و اگر ظرفش لوله در باشد بهتر است که فی بر لوله نصب شود و درین ظرف را سوسن اندک تا دو روز لوله داخل  
کرد و در وقت بقیع طران لوده در دندان گذارند گرم ساقط کنند و مضمضه با بر شفتالو و خردی زراوند طول نجاست از موده و سوسن کوبور  
با مایع موزیدانه و چون سوراخ دندان گرم کرده بکافور کنند موجب کین دردی گردد و سوسن صوفی معین نجاست حر است و سوسن گردن  
نفسه موزیدانه و صوره ارمنی همین اثر دارد **ادویه که رفع خرس کند** دان سحی دندان است که از خوردن ترشی و برودت مفرط با هم رسد حشاک  
و حکم خرد را بخانه دفع آن کند و سوسن سائیدن با دام و ناجل و فزق و خربان گرم و مضمضه شیر و خمر آن و شیره الاغ و طلا کردن در غریب  
و روغن تازه مفید است **ادویه که دندان اطفال را زود بر ویاند** از آنجا طلا کردن است که مغز خرگوش که نجسته باشد و مالیدن او غن سوسن و طلا  
مخودن حصار و غن برشته **صفت مضمضه و غرغره** جهت ارض دمان و غیر آن **مضمضه** جهت طربان دندان و حرکات سنگین سبب الطیب  
السود کل سرخ سعد غره الطرفا بالسور سائیده مضمضه کنند **مضمضه** که قبل از استعمال سونا یا کرمات یا شرا و در وقت سونا است سرخ کرد  
مستقل از گناش قاف و منسوب کین بن اسحق است حکم کل سرخ زرشک غره الطرفا بر ک صورت بر کز تون از هر یک خرد و سرخ با رنگار که آن  
بکجو و نیم جوشانیده خرد و شنبلیلی حل کرده مضمضه نماید **مضمضه** جهت درم لته و سستی آن طراش شنبلیلی پوست اناسواق با  
مضمضه کنند **مضمضه** جهت طلاع دان جوشیدن دندان است در او ابل یا آب برک علیق و آب ک بارتک و آب بوباب هر که در وقت  
در بخاری و شامی تازه تا در جوشانیده مضمضه کنند و سوسن کل نازک زاج و کشته خشتک پوست انار و بعضی از جوشانیده با  
مضمضه نمایند **مضمضه** جهت طلاع بلغمی ریخامف بر کز تون یا میران پوست انار و بعضی بالسور جوشانیده مضمضه نمایند **غرغره** که نقل زمان  
وستی آن و تسویش کلام را مفید است خرد آن خنجر فلفل عاقر و زحانوش در پوره شونر صغیر نمک السوریزم سائیده با کجین عسل الحلی  
در روز پنجوش و امثال آن جوشانیده باشد غرغره کنند **غرغره خاق** انار ترش که با پیر او افشوده باشند یا زلفت و آب شتر  
غرغره کنند و سوسن غرغره بارک بارتک و آب عنبت الثعلب و اسماق مطبوخ نافع است و بعد از چند روز که لضم یا فیه باشند غرغره پوست  
با پوره و در بسیار مفید است **غرغره** که از لضم بسیار نافع است آنچه زرد حله نمندی اصل السوس جوشانیده با فوس خیار شتر غرغره  
و اگر صاحب درد کله و آلت باشد عسل نمزندی کل سرخ تخم ورا جوشانیده با سوس غرغره نمایند **غرغره** جهت طلاع بلغمی که در دندان  
رگ در گمان که از آن در گمان ستر شده داده باشند با مرصا و زعفران غرغره کنند و سوسن با کلام و عسل و کجین عسل با آب ترس خرد  
و موزیدانه و عاقر و صاع غرغره کنند **غرغره** که جهت ارض حاره و پاره حلق نافع است عدس کلنا کل سرخ که از جوشانیده با سوسن غرغره نمایند











**درد** بسیار لطیف و محلل در مخفف رطوبات و جهت امراض چشم اطفال بسیار نافع است از زردت شیرین از هر یک خردی صغیر سودا  
از هر یک نصف خرد سفید قلعی ربع خرد **درد** نافع او مثل منافع زردت است و در قطع دم و منع نوازل مفید از زردت خردی  
صغیر از زعفران حکم کل سرخ از هر یک دو خرد و افیون دو دانگ مانند میا خردی **درد** منصف چون درین مذکورین را با المنصف ترکیب کنند  
باین اسم نامند **درد** کاخوری جهت حرارت عین در مخفف صدف محرق و در اید هر یک دو درم است که کافور یک **درد** **درد** مادی مغفول  
از معالجات بقراطی که هر دفع حرمة و دم و در چشم که از غلبان خون باشد بسیار نافع است نشسته کتر اصنع الوکله صغیر عربی دو شانه  
مانند یک نیم **درد** مامران از معالجات بقراطی جهت اختلاج ادم و امراض باره غمزه و تقویت باصره بغایت نافع است زنجبیل سفید یک  
کلیفیل یک در لطف یک توپای کرمانی معقول یک نیم صغیر عربی یک نیم **درد** جهت مورسج و در غمزه و غمزه بغایت نافع است سفید اب  
اقلیمای فضی مغفول محرق معقول صغیر عربی یک حارث است که افیون نخاس محرق زعفران یک نیم درم کافور یک دانگ **درد** مغفول  
از معالجات بقراطی جهت رفع حریم و در وصلای انا و طرف بغایت از موده است را عند الغلب سوخته کثرت سوخته مرادید  
سوخته معقول رنگ مکه زر کران حلای نقه باومی کند با سویر **درد** مغفول از معالجات بقراطی و ایلانی جهت سلاق و دم و در سبل  
ضعف لهر و شرفاق و سایر امراض نافع است توپای کرمانی معقول با عوزه تازه پرورده زرد جو یکده خرد و بلبل زرد با یک نیم و کحل مکه  
بج در لطف مامران مکه دو نیم مکه بندی مکه بعد از رسیدن بناج مرتبه یاب عوزه سائده خشک کنند **درد** عوزه توپای کرمانی را  
شسته بغایت با رباب عوزه سائده خشک کنند جهت دم و در حریم و عود حرارت عین نافع است و چون با بنای رخ همین عمل کنند در  
امراض عین نافع است خصوصاً جهت رفع غمزه و حریم و در سلاق و در رفع نزلات و تقویت طبعات و حفظ صحت عین و رفع  
اشغلی و التهاب چون با انارین پرورده کنند جهت امراض مذکوره نافع و محلل درم عین و مغفول است و چون با انارین و در حریم  
پرورده کنند در حدت لهر و امراض غمزه مفید است و بدست و بار از اینها بهین اثر دارد **درد** و **درد** نفاشین بغایت مغفول لهر و حافظ و قاطع  
دم و در حریم و سایر و کحل ادرام نافع است و از زالیف جالبیوس و مسی کجا و کحل الرمانین است توپای کرمانی سادج  
نخاس محرق مکه یک خرد و صغیر لطف شادج در لطف نافع مغفول محرق معقول مکه نصف خرد و مانند عطف شیرین از زردت یک خرد  
مکه دو خرد و سائده بار انار بنی بناج مرتبه پرورده در افاق کوز از زرد **درد** و **درد** لقاطع و پرورده استانی نیز مانند از زالیف محمدین ذکر است  
و او در تقویت انجان و در و ایندن مره و رفع برص انجان و تقویت لهر و منع نوازل مجرب است است سبیل الطب سبیل الطب  
مکه یک خرد و دانه خردا دانه بلبل که هر دو کمر گرفته سوخته باشند مکه نصف خرد و بعد از رسیدن با کشته نار مورد پرورده خشک کنند  
**درد** **درد** و پرورده خرد زالیف در تمام جهت تمام قروح و مخفف رطوبات و رفع حریم است شادج چار و اگر نباشد  
مغفول محرق معقول شرمه مکه دو توپای نخاس یک نیم صدف سوخته مکه سفید اب قلع مرادید مکه نصف خرد و اقلیمای فضی  
عربی نشسته مکه یک سائده بار از اینها تر پرورده استعمال کنند **درد** از زالیف بقراط است جهت امراض حار و کحل  
ادرام و در عین مفید است سفید اب قلع کتر اصنع عربی مکه نشسته از زردت مکه دو چون بعد از امفیون انما نامند

نصف



شیاف اینونی نمند و چون دوقر اطمانیم درم کند اضافه کند گندزی خوانند و گندزی جهت قروح اتوی است بعد از اسیدن بالعا از زردن ساسا  
سازد **شیاف احمر** این در نافع است که تصنیف عربی شاد و گندزی مکه یک کوزه و صندل دم الاخرین زعفران مکه نصف جزو **شیاف**  
**وردی** از انبغ اینه صنوان رادع و محلول مسکن بود و مانع نزلات و مقوی اعصاب عن جهت رید و در وج نافع و عظیم الاثر است در امراض حاره  
کل سرخ بی اقیاع دوازده صندل سفید و سرخ مکه پنج حصص کثیر صبر شیاف نامشیا مکه یک یا مکه شیاف سازد **شیاف موقایا** بیهوانی معنی  
محلل است از انبغ حالسوس و حین بن سخی ترخه نموده است جهت ظلمت و مواد مخلبه او جاع قروح مزمنه و جرب و طول بد و اکثر امراض بسیار نافع  
است اقلیم اذهبی نوبال نخاس صمغ عربی مکه سه مرصاف سبب افنون زعفران ساج مکه یک فلفل سفید شش قمر اطمان سبب سینه و با سندی  
نخم فرغ استعمال نمایند **شیاف اخضر** جهت سلاق و جرب و حکم و غشاده و سبب و بیاض نافع است صمغ عربی سفید اقلی است مکه یک کوزه و زنجار  
شاد و پنج مکه نصف جزو اگر شاد و پنج نباشد مقلطس حرق معمول بدل کند **شیاف** جهت منع موی زیاد و زاج صداد الهید مکه جزوی زنجار و در  
نوبال نخاس حرق مکه نصف جزو باز هر طپور بر پاشند شیاف سازد **شیاف نارنج** از محرمات جهت منع نوزل و حرمت و جرب و حکم  
و دمو و رید و نفع صمغ عربی نیم درام صمغ بلخ حریب توتیا نارنج پرورده ده درم کثیر است استه از زوت کل سرخ صرزد و نصف کل یک  
یک درم سفید اقلی هله زرد و اندر افنون رید **شیاف مراد** و بیهوانی با سلقون نامند یعنی ملوکی و نوباط کویه که از انبغ اصطیحا  
است و قوش نامد سال ماتی جهت نزول آب غشاده و رطوبت سفید است و سریع السفعه مکه یک در طبقات تاثیر می کند اقلیم حرق یا زرد  
عربی است مدادهندی فلفل سفید مکه پنج سفید اقلی جاراشق سنگی روعن بلبلان جاوشیر مکه دو و اگر روعن بلبلان نباشد روعن ابراقون  
یک زهره که شمار یک زهره مایه شو طاز زهره یک مکه نصف زهره باشق و عقاق و کاد و خرس و درک و غرار و مار مکه یک نیم و شمع ابوعلی قدس  
مفید ماید که ضروری زهره شو طاز و یک است و سایر مراد و کار است و باید با آب سبب رازیا نه التحال نماید و از حرمین بصریح یافته که زهره صداد  
که بفارسی غلیو اج نامند و بوم که چند نامند و یک در نفع نزول آب غشاده و حرمت و چون زهره غلیو اج را باب رازیا نه التحال نمایند  
اخراج سم محرمانه اند **شیاف تفامی** بخار لطیف و بخار و جهت قروح و ضربان و غشاده و شور سفید اقلیم اطفی بصری الاغ  
یا شیر الیغ و خزان شاد زده سفید اقلی است زعفران چار کتر اد و آب باران رسته با سفیدی تخم مرغ استعمال نمایند **شیاف سماق**  
**کبیر** جهت طبابت و دمو و حکم و سلاق و جرب و بیاض رفیق و امراض حاره نافع است سماق ده جزو یک کوزه و هله زرد و نصف مکه  
ایض سماق مجموع را باده حیدان اگر کثرت با ربع رسد پس صاف نموده بچشاند تا نلکته بماند و این ادویه را با آن کسند و شیاف سازد  
شیاف نامشیا سرم توتیا کرمانی نخاس حرق سفید اقلی مکه یک جزو اقیافیا نصف جزو کتر افنون شاد مکه یک جزو **شیاف**  
**سماق صغیر** جهت حرمت و دمو و جرب و ریسل و حرق صده و ماق و النفاق بلکه نافع است و بجز حرق رسیده است  
سماق میده اند ده جزو سفید اقلی کثیر مکه نصف جزو کافور ربع جزو هرگاه سماق را بچشاند و در آن را تا نیا طبع نمایند تا غلیظ گردد  
سج جزو کافی است **شیاف غر و ناصور** اگر چه غر و ناصور حرمت صر کند از زوت کلن سرم شامی دم الاخرین  
یا لسویه یک ربع کلی یا ربع شاد **شیاف ابی ناصر** جهت تقویت چشم و منع قبول افات و حرمت الاطفال و صداد بصر سفید



کل ترخ صمغ الکومع عربی از هر یک سه درم حضرت و درم اقلیمار نقره شاسته از هر یک چهار درم توینا دندی منول انودت هر یک چهار درم  
 باریک بشند **محل** جهت رفع بواسطه جربت چند عدد پوست تخم مرغ فاسد و لوق شده را خالی کرده آب در کجته در افسار گذارند  
 و کز این عمل مانند ناهر برده که درو باشد جدا شود در آن منقش بکنند پس خشک کرده با بند و چند مرتبه از آن فاسد مرون کنند و با صند سوخته و سب  
 سوخته و سرکین خطا و سرکین سومار و پوره از منی بالمسوی مخلوط نموده باز هر روز بکنند سرشته شیا و سبازند و با غسل شند رفیق استعمال نمایند  
 و قبل از استعمال چشم را بجا طلخ مالوج و اکلیل الملک و صندل و حلیه بدارند و در معالجات بقرای بند کوبند که پوست تخم مرغ بکنند که اگر حرم صغیر باشد  
 با سرکین کپور سومار و خطا و از راه بیاض چشم که از راه بهم رسیده باشد می باید و حرم معسل سابق قوی است **شیاف طبای** جهت ببردن کوبند  
 وضع افاسد و بیاض رفیق و دود و کله نافع است توینای کرمانی معسول مله زرد غیر معنی کثیرا بکنج نوشتار و کله انک زرد چوبه در تخم  
 صمغ عربی مکده و با کله سه بشند **شیاف جلا** جهت ضعف بصر طوی بغایت محروم از اوصاف شیاف مراد است مذکور است بهتر و جایزه است و جهت  
 آرد خیالات بی نظیر است سه درم توینای کرمانی معسول از آب زنجبیل تازه که شش یا نه باشد و صندل سرشته خشک کنند و با کحل  
 و فلفل در فلفل مامیران مکده و نوشتار از زعفران حضرت کثیرا صمغ عربی اش نخاس محرق زنجار اقلیماری فی مکده لصف درم مخلوط  
 کرده باریک از این تازه سرشته شیا و سبازند **شیاف آبار** جهت رفع انار و الحام و حره جربت سر سوخته نخاس محرق سه درم توینای کرمانی  
 غیر حاد صمغ عربی کثیرا مکده شیا و سبازند و سبیدار مکده چار افنون مرصاف مکده لصف درم سبیل افنون مکده چار دایک کثیرا حرم باریک بشند  
**شیاف اسود** جهت حرارت و سوزش و شدت وجع سبیل و دود و موحاره نافع است سفیدار صمغ عربی کثیرا مکده شست افان کجج مرصاف لصف درم  
 سبیل افنون مکده چار دایک سه بشند **شیاف اصفر** جهت آید از زوال آب چشمشاده و بیاض رفیق و دود و بارده و حره سبیل مرمن نافع است  
 انوز و شیاف نامشیا مکده شست مرصاف لوره از منی فلفل سفید مکده چار زنجبیل سرخ و زعفران مکده باریک بشند **قطر** که در اندازد نفع است  
 نافع و مسکن وجع است و حرم کپور نوده شمشیرج بعد از تخم خبازی از هر یک مکده عدو نم کورده با شاسته سه درم حضرت و دو دانگ نار کجج شاسته  
 تا غلط شود پس صاف نموده با قدری سفیدی تخم مرغ در شسته کرده بریم زرد و نیم گرم در چشم بکشد **قطر دیگر** که در ایام زاریه نافع است  
 شمشیرج و بعد از مکده می عدو نم کورده با کله درم و نیم انوز و سفیدار شسته کرده باب عصبی الراعی و شتر و خزان در پیش نرم کجج شاسته و صاف  
 او را در چشم بکشد و آب بر کبارتک بدل عصبی الراعی می شود **قطر دیگر** که در انخطاط بسیار نافع و مسکن و محل و مانع ظهور ثور و دود است  
 فلعی را بکشد و سبب بسیار باشد تا دست سیاهی او را بردارد پس با کله لصف دست را از کرده سیاهی را جمع کنند و با شتر و خزان کجج شاسته  
 و سیاهی سر را از بین خاصیت است و در شگین وجع مندر بکنند بجز رسیده است که گوشت بی جربی که سفیدار و ورق بسیار رفیق کرده  
 آن مقدار در کف دست نگاه دارند که گرمی دست در وی اثر کند پس بر شست چشم و پشانی میزند و در حال درد ساکن کند و هیچ  
 صنایی را این اثر نیست **باب یازدهم در ذکر ادیان منجج** ادیان منجج خور است و کونید اول است و استخراجه نموده و هر چه از زرد  
 دکله و مانند آن ترند و مانند مثل روغن کجج و روغن کل در کت ذکر اصل آن در ادویه زرد مذکور است مع خواص و افعال و فواید آن  
 در هر چه حکم عطایات و افعال عزیز است مثل روغن عنبر و امثال آن بیست و در طی دست و در طریق اول مسطور است و قواعد طریقه



در امان مرکبین با کوبه میشود اما طریق استخراج روغن بزهر است که آن تخم را کوبیده قدری آب گرم بر آن پاشیده با شکر گرم کرده بپوشانند  
و هر چه از او باقی در عصاره و از آنرا خشک کنند باید با شکر وزن او را بکوشند تا برنج و صابون نموده با مثل او روغن کنجد یا روغن زیتون  
و امثال آن بکوشند تا مابقی روغن بمماند و هر چه از کلهها تازه و مانند آن که بدترین است که کوبیده را بر آب بکنند و با مثل او روغن منار بکوشند  
تا روغن بمماند و آنچه متعارف است است که کلهها را در روغن کرده با فلفل کزانه و بعد از هر هفته صاف نموده کلهها را تازه کنند تا همه مرتبه و اگر زیاد بگذرد  
قوتی شود و در بعضی متعارف است از آن اول است و طریق استخراج روغن تخم مورد و روغن کندم و امثال آن هم اول دستور است مذکور  
است که اول آنکه در امان بزهر و غیر آن منکر می شود و در روغن حلیان که هر چیزی را که روغن او تریت و نه منکر و بد بوی و فاسد می شود بکشد  
شکوفه را که لغوی نامند با خاصیت فساد روغنهاست و هر گاه خواهند که روغنها را سفید کنند بکشد طوبی و موزارماند باید باز در هر طریقی از روغن  
مثل او که در قیومت و در کان و نیم و قیومت که با هم ساسیده باشد اضافه نموده بکوشند تا مابقی صاف رسد پس کرده روغن را از آن جدا کنند و با نه  
باید است و بکوشند و صاف نمایند و اگر در عمل مانده بکشد که **روغن سبیل رومی** است در کل امراض نازده مثل فاج و لوعوه و در  
و قولنج و ضعف مغده و جگر و کلیه و مانند و اگرانی جمع و در چشم و اجناس جنین و در اعضا و اعصاب نافع است شراب و صفا و احتقان مقصد  
الزیره و عود و لبان سعد و ورق الفا و سطوح نار دین مرزنجوش قرمانا ساج از غرض این اهل بر کمر در اذان العار که در مفاصل و نیم نموده  
با سبب و بخواه مفاصل شراب کینه با جموری یا بنید زرد و عسل و دیگر و مکعبه بخواه مفاصل آب شکر ساعت بکوشند تا مابقی صاف رسد بعد  
از آنکه یکشنبه روز خنیا سیده باشد پس صاف نموده با کل سرخ و در اجنبی و حمام و سلیخه و آرد تازه و مرصه کند و در مفاصل نازده ساعت نیا  
بکوشند که مابقی صاف کنند و با سبیل رومی و سبیل الطیب و قرفل و میوه سبزه و روغن لبان و اگر باشد روغن زیتون که در  
بویا که در مفاصل روغن کنجد رسد و بخواه مفاصل آب شکر نیم بار تا کوشند تا مابقی صاف رسد و روغن بمماند نگاه صاف نموده استعمال  
نماند **در سداب** جهت در کمر و در کوشه و کلیه و سابق و در از خوردن بول و خض و تحلیل ریح و در گوش و صرع و صراع با روغن و احتقان  
و قطره و احتقان بخت نافع است باز در کلهها کوبیده تازه سه اوقیه روغن زیتون با کنجد و یک مفاصل از هر یک از غرض خود در این است  
عاقه قرصا و دیگر طریقی بکوشند تا روغن بمماند پس صاف نموده استعمال **نماند در سداب** همین الجذطل است و در سداب قهار الحار کوبند  
و اکثر اطباء بهترین امان داشته اند خصوصا جهت نفوس باه و شتهها و برود معده و در مفاصل و نفوس و عن السبانی عدیل است و عجیب  
الفعل تر از روغن نار دین است اند عصاره قهار الحار و در روغن زیتون با زرده رطل میوه سبزه مفاصل فلفل و زیتون نیم مفاصل  
از او در مخرج زوفای خشک کوبند کوبی و بر می و نهی سبب برک و فلفل و سوسن آسمان کوبی مکده مفاصل عاقه قرصا و مفاصل صابون  
روغن زیتون با مینا صاف با زرده رطل بعد از خنیا سیدین او و بکوشند تا مابقی صاف نموده استعمال **نماند در سداب**  
از کلهها مماند است و جهت نازده مثل فاج و در مفاصل و اجیا و از آنرا در تقویت موی و شراب و جهت تقویت جگر و معده و کلیه نافع  
در درون حصص است انواع الملیات و بلبله و اما فلفل در فلفل و کبیل مکده با درم جاوشیر اشق سبب هر یک مفاصل ترید سفید مفاصل  
خسک کزانه سدر تازه هر یک درم با کلهها در دو مفاصل بکوشند تا مابقی صاف نموده با چهار صد مفاصل روغن

نم مرغ

در امان مرکبین با کوبه میشود اما طریق استخراج روغن بزهر است که آن تخم را کوبیده قدری آب گرم بر آن پاشیده با شکر گرم کرده بپوشانند  
و هر چه از او باقی در عصاره و از آنرا خشک کنند باید با شکر وزن او را بکوشند تا برنج و صابون نموده با مثل او روغن کنجد یا روغن زیتون  
و امثال آن بکوشند تا مابقی روغن بمماند و هر چه از کلهها تازه و مانند آن که بدترین است که کوبیده را بر آب بکنند و با مثل او روغن منار بکوشند  
تا روغن بمماند و آنچه متعارف است است که کلهها را در روغن کرده با فلفل کزانه و بعد از هر هفته صاف نموده کلهها را تازه کنند تا همه مرتبه و اگر زیاد بگذرد  
قوتی شود و در بعضی متعارف است از آن اول است و طریق استخراج روغن تخم مورد و روغن کندم و امثال آن هم اول دستور است مذکور  
است که اول آنکه در امان بزهر و غیر آن منکر می شود و در روغن حلیان که هر چیزی را که روغن او تریت و نه منکر و بد بوی و فاسد می شود بکشد  
شکوفه را که لغوی نامند با خاصیت فساد روغنهاست و هر گاه خواهند که روغنها را سفید کنند بکشد طوبی و موزارماند باید باز در هر طریقی از روغن  
مثل او که در قیومت و در کان و نیم و قیومت که با هم ساسیده باشد اضافه نموده بکوشند تا مابقی صاف رسد پس کرده روغن را از آن جدا کنند و با نه  
باید است و بکوشند و صاف نمایند و اگر در عمل مانده بکشد که **روغن سبیل رومی** است در کل امراض نازده مثل فاج و لوعوه و در  
و قولنج و ضعف مغده و جگر و کلیه و مانند و اگرانی جمع و در چشم و اجناس جنین و در اعضا و اعصاب نافع است شراب و صفا و احتقان مقصد  
الزیره و عود و لبان سعد و ورق الفا و سطوح نار دین مرزنجوش قرمانا ساج از غرض این اهل بر کمر در اذان العار که در مفاصل و نیم نموده  
با سبب و بخواه مفاصل شراب کینه با جموری یا بنید زرد و عسل و دیگر و مکعبه بخواه مفاصل آب شکر ساعت بکوشند تا مابقی صاف رسد بعد  
از آنکه یکشنبه روز خنیا سیده باشد پس صاف نموده با کل سرخ و در اجنبی و حمام و سلیخه و آرد تازه و مرصه کند و در مفاصل نازده ساعت نیا  
بکوشند که مابقی صاف کنند و با سبیل رومی و سبیل الطیب و قرفل و میوه سبزه و روغن لبان و اگر باشد روغن زیتون که در  
بویا که در مفاصل روغن کنجد رسد و بخواه مفاصل آب شکر نیم بار تا کوشند تا مابقی صاف رسد و روغن بمماند نگاه صاف نموده استعمال  
نماند **در سداب** جهت در کمر و در کوشه و کلیه و سابق و در از خوردن بول و خض و تحلیل ریح و در گوش و صرع و صراع با روغن و احتقان  
و قطره و احتقان بخت نافع است باز در کلهها کوبیده تازه سه اوقیه روغن زیتون با کنجد و یک مفاصل از هر یک از غرض خود در این است  
عاقه قرصا و دیگر طریقی بکوشند تا روغن بمماند پس صاف نموده استعمال **نماند در سداب** همین الجذطل است و در سداب قهار الحار کوبند  
و اکثر اطباء بهترین امان داشته اند خصوصا جهت نفوس باه و شتهها و برود معده و در مفاصل و نفوس و عن السبانی عدیل است و عجیب  
الفعل تر از روغن نار دین است اند عصاره قهار الحار و در روغن زیتون با زرده رطل میوه سبزه مفاصل فلفل و زیتون نیم مفاصل  
از او در مخرج زوفای خشک کوبند کوبی و بر می و نهی سبب برک و فلفل و سوسن آسمان کوبی مکده مفاصل عاقه قرصا و مفاصل صابون  
روغن زیتون با مینا صاف با زرده رطل بعد از خنیا سیدین او و بکوشند تا مابقی صاف نموده استعمال **نماند در سداب**  
از کلهها مماند است و جهت نازده مثل فاج و در مفاصل و اجیا و از آنرا در تقویت موی و شراب و جهت تقویت جگر و معده و کلیه نافع  
در درون حصص است انواع الملیات و بلبله و اما فلفل در فلفل و کبیل مکده با درم جاوشیر اشق سبب هر یک مفاصل ترید سفید مفاصل  
خسک کزانه سدر تازه هر یک درم با کلهها در دو مفاصل بکوشند تا مابقی صاف نموده با چهار صد مفاصل روغن



خروج کوی نشانند ناروغن بمانند **دین الزعفران** که درین خلوق نامند جهت صلوات و اوجاع رحم و معده و شنج و فساد در کتف و رفع سوزش و  
قروح فرج و رحم نافع زعفران بازده مفعال **دین البهار** که در مفعال رسیده مفعال روغن کنجد که معینه خسیانیده هر روز بهم  
زند و با چهار مفعال ریختن نشانند ناروغن بمانند و صاف نماید **دین لبو البسبو** منقول از فرابادین این عسلی بغایت مرط و جهت امراض البسه  
و از الکل سوداوی و صداع و خدام مالنجویان نافع است صماد و شراب و صغوطا مغز فذوق و لبه و بادام شیرین و کنجد و صندل و کبکبار و مغز  
تخم کدو و مغز بادام تلخ با السوی کوبیده گرم کرده بپاشند ناروغن از وجه شود **دین المبارک** منقول از شفا الاسقام و درین اللقوه نامند  
لقوه و فایح و کرکاز و عرق الفسار و دالی و نفوس و تحلل ریح و تهیج باه و شنبه اطعام نافع و قطره جهت کرمی و کرمی و کرمی و مسخ و مسخ در درند  
مؤثر و فرزند جهت جمع امراض حم نافع و مولف تذکره کوبه که مثبت ارواح و عاقد است حلیه نوز با السوی کوبیده بپاشند روغن زیتون بطریق مضمون  
تیاروی آتش نرم مثل حوز روغن را جذب کند پس نقطه دین کنند **دین الثوم** که درین نامند از در میانان تا لیس نافع و در کل امراض ناروغن  
مجرست و اعاده باه ماموسین میکند و جهت نفق و غصه و در کرم و حیدر و بوا سیر و نقطه اول مخرج کردن رنگ حسار از موده و چون در میان  
استخوان نماند حجاج بپوشش نشود قوم مفسد کبکوز و فرغیون عاقر و خاز هر کثیف خرو فلفل سداب هر یک ربع خربانه وزن آن روغن  
بجوشانند تا به بلیت رسد صاف نموده استعمال نمایند **دین النخل** معروف بود ابو الهر مس جهنمی که در حصول شش و مسام هم سرد و جهت  
غلظت سخت جلد و حرار و حر و حر نافع است مفعال روغن کل مانود مفعال هر که بجوشانند ناروغن بمانند و فرغیون شش طبع بندی که با  
رایتاج هر یک که انگه غده سوزنده را در جنبی دانند برنج سوزنده و از بلیه سوزنده ریخت هر یک نیم مفعال در آن حل نموده استعمال نمایند **دین الجص**  
که درین الباه نامند و از اسرار مکتوم شده اند و در قوت به باه معطل دانسته اند و چون با عمل معاینه به طبع نمانند منافع او را تعداد نمیتوان  
و چون با نشونما استخراج دین بمانند در جمع اوجاع بارده بغایت مؤثر است و استخراج روغن کبکوز معنویان مختلف است و بهترین نقطه او است  
که بخورد در آنم کوفه و فرغ مطمئن بپاشند بطریق کلوی قریح خالی باشد و از لیس و مانند آن در کلوی قریح کنند تا در وقت معکوس کردن ارد  
نخوردار نشسته بیرون نماید و کوزه ترند و در طبقه و کلوی قریح را از سوراخ طبقه اول لطف و اسفل کوزه بیرون کنند که شکم فرغ طبقه  
اول ظاهر باشد و قابل از دین فرغ و ضل نمایند و بر اطراف شکم قریح آتش سرکین یا زغال کمی برافروزند تا روغن از لیس نامی کلوی  
قریح قبایله جلد **دین البخاج** از البلیه حفرست جهت ریح و اختلاج و شنج و فایح و امراض بارده و عصبانی و تقوی اعراض و نفضح بخار  
ضریق و اوجاع بارده و تحلل مواد غلظت به است لبان مقل میوسا لکه اشق فرغیون حلیسان خردی ششاه زرن کبابه سطر  
ما مهران باهی زهرج قریح کلک نشش خردی زهرج و زهرج خلیجان در جنبی ملا و کبکوز کند رسا بسوس مکه بغایت کند تا نشونما نیم گرمه نیز بخواد  
فصل طبع کیم است مکه جارسعد مرخوش حله اسفند مغز آن که در جک مغزین آشنه صاف مکه در دم کهنه در زهر مفعال عرق بهار و در آن  
بخشانند و بجوشانند تا نصف رسد و صاف نموده با صند و بجه مفعال روغن زیتون و بجه مفعال روغن بادام شیرین و روغن کنجد بخوشانند تا روغن  
بماند و بکنج و جاد و شر و موی مای و موی مایه علیک لطمه مکه در دم در وصل کنند و سبیل الطیر صاف و قصه الزهره مکه مضمون  
بمفعال حیدر فلفل مکه در فرغیون در لطف مکه در مفعال از هر یک در بینه اصافه نمایند **دین النخل** از البلیه و در مفعال میر مجربان



سکای جهت معده بی نظیر و تحلیلی ریح معده و جگر می عدیل است مقل از رو که مقال سبیل الطیب مصطلک علیک الیوم مکه مثل اشق اسار و  
قصه الزیره اذ خولک و مقال بار و عن با و عن کل نسخ بالسویه از هر یک نیم رطل **سبیل الطیب** در آنجا بکند از رو هر روز بر زم زم ناده روز  
والاد خاکستر کرم بکند از رو **درین اشقیان** جهت سبیل و ضعف معده و تحلیلی ریح نافع است در اشقیان حمل و مقال سبیل طیب  
عود لبان می و مقال قرفه می صفت ل و قصه الزیره ل نمکوب کرده با و ل روغ کچ بانش زم بکوشند تا نکت نسوزد **درین التیادر**  
جهت سبیل طیب و فاج و لغوه و امراض نارده نافع و بنایت محلل ریح است سبیل الطیب میل لفل و ج شطرج رسن در لفل جز العقی  
بلادر ج سون اسماخونی از ریا ف بوزیدان مستط بلخ زرباد و روغ مکه مقال نیم کوب کرده با شتر نازه و آب از هر یک با صند مقال و روغ کچ  
دوست و بجاه مقال بکوشند تا آتش سر سوخته روغن بماند **سبیل طیب** جهت سبیل طیب و جمع امراض نارده و تحلیلی ریح غلظت عظیم النفع  
است و از مالقیه مقل از رو که مقال مویسایه اشق افون بسفاج حلسان با دام مقشر خونی سفید زرنه افی شطرج مکه شش  
ل قرفل خم بودا کچن خولجان دار صبی بلادر چند مکه س ل زرنه کچن کندر سبیل طیب کچم کند تا شوشن کچم تره نکر تا خواهه مستط بلخ کچن ل  
سعد کچم و روغ کچن حله سفید و اشق افون مکه کچن شسته مکه مقال درق الغار و فلفل مکه چار مقال عسل کف کفته روغن  
کار و روغن با سبیل نفض سفید قطران و روغ جوع دهن الغار مکه س ل روغن زیتون شسته صند و بجاه مقال اصاف نر مقال کچن شسته  
تا آسوزد **درین الفسط** جهت درد کومعه و مفاصل و فاج و لغوه و تقویت اعصاب و کورن زنگ احسار و حفظ سیاهی مو و رو با  
اولی و مفتح سده و شامیدن او جهت برود احشاموز است مستط بلخ قصه الزیره سبیل الطیب سراج مویسایه اریس قرفل شسته  
مکه مقال قرفل رسن اگر نیا شتر و ج سبیل طیب مکه مقل مرصاف حار ل جوز بو بکند مقال عود لبان کچن ل گو سده با نر از رو در مقال  
اضیانه بکوشند تا بکشد رسد پس صاف نموده با یا بصل و روغ کچن بکوشند تا آسوزد **در روغن شش صفی** جهت التیام زخمهای تازه و  
و از شش بندی نقل شده محلل و رام بارده و مقوی اعصاب است رزد جو نیم مقال جو زرنه کچم که بهندی دار لکه گو سده و لودار که جو سبیل  
است اصل السوس کچن مکه است جو زرنه کچم خار مغیلان اریس نیم انوس مکه چ مقال برک حاف جو نیم مکه و روغ کچن سبیل  
باشد مکه دل قند و ل و نیم جوز بو امد اسنک شش و کات مندی بلغار ترا شیده مکه بار زده ل موم کافوری چهار دانگ صد و در و در  
روغن کچن و مقل چو بها و زرد جو و سبیل و برکت حاف و اصل السوس و ج خار مغیلان در صند مقال اضیانه بکوشند تا بکشد  
رسد پس صاف نموده و باقی ادویسایه با اریس نیم و روغن کچن بکوشند تا آسوزد از گاه صاف نموده استعمال نمایند **سبیل طیب** و کچن  
از اجزا که صغیر کچن نموده در التیام زخمهای تازه بهتر از شش اول است ظاهر تر است شش اول حکمت دکان داری باشد اصل السوس  
پودر درخت صنوبر کچن جو سبیل درخت خار مغیلان زرد جو با السویه چهار صند مقال گو سده با روغ ج شسته مقال کز زینه و انور  
کچم کندان می کند و مسمن تریز آن کچن زم بکوشند تا کف بکند تا آسوزد پس صاف نموده استعمال نمایند **در روغن جهت**  
**سبیل طیب** جهت در حکمت و دار التیام و فایده مفید و چون موی سفید از موضع دار التیام بر آید استعمال این روغ موی سیاه  
میر و یا نر بر آید بارده مقال و سبیل طیب مقال در چهار صند مقال از بکوشند تا بکشد پس صاف نموده با صند و



روغن کچکدو کجوش نهنداروغن بماند و شش منقال لادن در وصل کنند **روغن فاج** و عشته و شنج و امثال آن باینه نما اعضاء و اعضاء در بنا را که  
درشت بمالند تا سرخ شود و در همین نموده کجا است **روغن منقال** طبیعت بر یک سیه منقال نرم گویده در یک کطل از روغن زیتون و یک کطل کجوش نهنداروغن  
بمانند صاف نموده تا سه مرتبه یا دوید کوره کجوش نهند و صاف نمائند و اگر کجای آب بر مرتبه عرق راز یا نه با عرق بهار گند بهر است و بعد از آن چند  
نفل و در فنیون و میوه سایر کرده منقال را در آن حل کنند **روغن کرمی** سبز در زنج شش منقال ایکه نندیده صرد و بخار منقال فنی  
منقال مجموع را گویده دو حصه کنند و سه مرتبه از کجوش آورده یک حصه زنج را که برل بوده باشد با یک حصه ایکه و قلی در یک کجوش نهند  
تا آخر که سبزه شش منقال سه سوز و پس حصه دیگر از بر زنج مجموع رختیه شود و از آن عشره بمالند نگاه آمجان به بر مرغ کنند تا بخش طاق است  
موی سر و با در افایرون جوش نهند چند روز بگذرانند تا با آمجان رسد و اگر زنج با قلی و ایکه هر یک صودی و زنج ده جزو باشد توینرا  
و باید بقدری از رختیه که چهار گشت بر آورید و بعد از یک شبانه روز برون جوش نهند صاف کرده و سکه بارید سوزاخر از یک کجوش نموده صاف  
پس صاف نمائید و با ربع وزن آن روغن کچکدو کجوش نهنداروغن خالص بمالند **روغن بوسیر** بجاه عدد و اطین روغن کچکدو کجوش نموده از روغن سرو  
آورده با ده درم دنبال باد بجان بسایند و روغن را با موم موم روغن ساخته با از اسائیده بمانند و بر موضع بوسیر بمالند و کجوش قطع خون  
جائز که از کوه کجوش نهند استعمال نمایند **روغن دیکه** کجوش ساق و کجوش نمودن دانه بوسیر جوش و میالند که در زنج را با لمانا صاف صافیه سفید بر روغن  
کچکدو کجوش نهند و با قی و منق نقطه نمائید و در صیفه باید بر روی شش نرمی باشد **روغن زنج** جهت مرم مقعد و در بوسیر نجابت از نموده  
است برگاه از حرارت باشد و زنج را با پیه بگویده در کجوش نهند تا مده شود و روغن که بر روی است بمالند بعد از سرد شدن آن در لادن و اگر در بنا  
باد بجان بسایند اضا و کجوش بوسیر بار و نافع است و دواغ کردن با من خضر و منبر دست چپ جهت قطع خون بوسیر و دواغ مفصل بر قوت  
ریاح بوسیر از جوی است **روغن کرمی** بر دماند و نجابت قوی الاثر است زنج را که بلیغ مکان در اساس و بلیغ اصطن سین نامند با  
سرد قطع کرده مرم را سائیده با کجوش روغن بان کجوش نهند تا اندک غلیظ شود و با مشک و عنبر خوش گویده بمالند تا موضع ایکه کند و موی را  
**باب دوازدهم در مرم و زنج و جراثیم و مغلین** مرم کجوش مرم گوید و با طاست و بلیغ نموده اندک قوت مرم کجوش نهند باقی همانند مرم صومغ  
بسیار است بمالند تا مسال قوت او باقی است و بعضی معتقد است که هر چه با روغن زیتون ساخته شود قوتش سا قطنی گردد و آنچه با تخم تربت  
قوتش تا یک سال باقی همانند مرم است که موم زیاد از نصف دیگر از ربع آن باشد بلکه او شش خرد و روغن سنج خرد و موم ربع خرد و باید و  
صنادع از مرم مخصوص جراثیم است و آنچه در قوت جراثیم جهت سردین روغن زیتون رسیده کند و در غیر آن روغن زیتون نارس  
که زیست اتفاق نامند و در مواد با روغن کچکدو موم اولان با روغن و تخم مکدازند و از مرمش زیر آورده او صمغیه را اول در وصل کنند  
پس او در سوجو مخلوط سازند و طریقی عمل نمائند و موی سبک و امثال آن جان است که در قند مضاعف باشد موی  
ظرفی آن در و کرده بر آتش که از بنا تا کجوش اید و ظرف کوچکی را روغن مخصوص کرده در میان آن طرف اول مکدازند تا روغن از  
حرارت آب گرم شود پس عنبر و امثال آن در روغن زنج نند داخل نموند بعد از آن سله او در مخلوط سازند **مرم الخلی** مرم  
مجموعه و حاد مملد خندانده می شود و بر کار او بستر کفسته اند چه اول مرمی خرد مرم و دفع از مسال است جاکه بر روغن زنج

مکد



می رود و ثانی معنی اخذ عطا یا ای کثیر است بسبب تنفای با و از آن فی حالین و عظیم النعم است و حکمت هر کس در صلاح عصمت و کونش ایضا استخوان  
و الحام جراح و تحلیل او را هم در رفع جرب متفرج و حکم طوبی و فله و جبهه و اکل مفید است بگویم مردان را با قدری که مقدار که سائیده  
شود بسیار در آن گذارند تا چهار وقت را بعد از کسب در وقت روغن زیتون بسفیه کنند و در وقت کاه و صاف در وقت قلف ظاهر  
اضافه نموده بر روی آتش زرم بریم زنده تا منعقد گردد **مهرم الخمل** که مرهم اسودنا مندرجه است و حکم طوبی و قشر بطور دار الثعلب  
سعد نافع است شکر که کینه روغن زیتون با سویر در آن شکر کوی ربع روغن پاش زرم کوی شاند و سویر بریم زنده که مردان را سوز  
ناید تا منعقد گردد **مهرم زنجار** جهت اسقاط ابوسیر و تخفیف قروح و رویانین گوشت جراح و بردن گوشت زیاد و رفع عقوبات مواد  
بالکلیه مفید است موم زفت مکده و مفضل اشق محلول با سداب سرکه سفید مفضل روغن زیتون چهل و شش مفضل با آتش زرم مجموع را  
حل کنند و زنجار مفضل و انزروت مفضل را با پنج دو نیم اضافه نمایند **مهرم دخیون** بلغم سیرابی نامعنی لعابی و از آن نف بقره  
است جهت او را هم خار و او جاع شدیده و نفعه عصمت و جراح و صلا تا بیفایه مفید است چهار وقت در آن شکر مسحوق را با یک رطل و نیم  
روغن زیتون پاش زرم حل کنند و نیم خط می زرد قوطا و نیم خر و حله و یک گمان هر یک سه ل جدا گانه خیسانیده لعاب هر یک را بکنند  
و از مجموع بقدر چهار وقت سوا یک اندک بسفیه کنند و بچوشانند تا منعقد گردد و هر گاه زفت و خاکستر چوب زرد و صندل مکده خرم صندل  
الحدید یک مفضل اضافه نمایند بیفایه قوی الاثر است **مهرم زنجفر** جهت تحلیل او را هم عسره البر و خار زرد و سلطان و درم زرن  
اینهمه نافع است کند اشق علك الططم مکده شش مفضل مردان سکنه هر یک پنج شرف سرج مکده جار مفضل موم بازده ل  
روغن زیتون مفضل **مهرم جوارین** و مهرم سل و مهرم سلخی نامند جهت اصلاح جراح و جراحات و نفعه و تحلیل و تبخیر و اندال ان  
و شقاق و رفع حله و انار و جرب و ابوسیر و خواص و نفعه و رفع گرم نافع است موم علك الططم مکده جار و مفضل اشق و اول مقل در آن  
مکده جارل زراوند طول کند مکده سلال جاویش زنجار مضافه مکده و مفضل سکنج مک مفضل اشق و مقل در آن سکه حل کرده یا  
با یک رطل روغن زیتون بچوشانند تا سکه کموزدیس با صمغ و موم را بکنند و او را با سه را مخلوط سازند **مهرم ایض** جهت  
اشق و التها جراحات و درم معقد جار و حره و شقاق قبل که از حرارت باشد نافع است موم ده مفضل روغن کچنجا و روغن زیتون  
مفضل بعد از که جن موم از آتش برشته با سفیدی تخم مرغ بریم زنده و اگر تیرید زیاده خوانند بجای روغن زیتون روغن  
کل سرج کنند و مفضل سفیدی تخم مرغ اضافه نمایند و جهت سکنج در جای حوض ایضون کنند **مهرم باسلیقون** جهت جراحات  
فرزنده و درم بار و نافع و در خواص مثل مهرم خمل است زفت را با پنج موم هر یک خردی فنه ربع خرد روغن زیتون دو وزن او  
روی آتش مخلوط سازند **مهرم محلل** جهت تحلیل او را هم و صلا تا و اقسام استفا و صلا تا تحت جلد و اخراج گرم است نافع  
و از جرم زائسته اند ترمس سکنج کوی ترده خرم شام با سویر زفت مثل مجموع در سه مرغابی که در آن سار او را مخلوط سازند  
**مهرم جاذبه** از آن فی این بلغم مفضل است مثل جهت اخراج بجان و خاوار و کچنجا در حضور و زفته باشد مجرب است سخی  
تفکر زراوند طول با سویر سائیده با غسل شسته استعمال نمایند **مهرم مسقط ابوسیر** که در کان سوخته و اندر زرد الو با سویر روغن

در

مهرم ایض جهت جراحات  
مهرم جوارین جهت جراحات  
مهرم محلل جهت تحلیل او را هم  
مهرم جاذبه جهت اخراج بجان  
مهرم مسقط ابوسیر جهت جراحات







سفيد مجنون بچندام مرد است که معقول بر ممال کافر و قصوری نگيرد مومعه بمقتال روغن گل سرخ جهت درم مهم سازد **اشک**  
از جربا و اسرار است و در ناکشيدان روز رضع و اندامها در خم آن می کند تو میای هندی شسته دو درم جوهر نیکو درم جوهر صبی نیکو درم و اگر نماند  
باز موثر است باز در تخم مرغ که در زیر خاکستر نجبه باشد بقدر کفایت استعمال نمایند و اگر جای کرد جوهر صبی زین را که از کرباس کنیز  
تا زینق در آن ناید بشود پس اگر کرباس را بسوزانند و از خاکستر او نیم ممال داخل کنند بعد از آن **صفت درم خنجر** خنجر و اما میل و جوا  
بغایت نافع است کثیرا کثیرا فرو کتان نشین بود جوهر کل بوزن کل خطای السور کوبیده نجبه باشد شش نیم گرم مگر استعمال نمایند **درم جهت شنج**  
جراحا از جربا است و جهت پاک کردن چرک و رضع و درم جربا از موده ارد کندم را با قدری روغن گل سرخ و اگر نماند روغن طعام در زده  
خنجر و جندان روغن مخلوط کرده استعمال نمایند **درم شقاق** مجرب است و بغایت مؤثر علیک الرطوبه مکن و پیر چهار جزو در قدر رضا  
که گفته استعمال کنند و در کئی آن شقاق لید و اطراف و حکم و جربا در زخم اشک و شقاق چهار با بیان است از موده **درم صدام**  
از جربا و الیجه است و در سایر قروح سوداوی و او درم بارده از موده سنبلیله صابون و اما در فلفل سلیج کبابه مطبوخ عاقر قرحا  
مصطک مقل صاف و صاف چلبان اشق صبر زرد مویه سیاه سیاه بوس زرا و نود طویل و در جرح سعد اکلیل الملک قرنفل لبر ساروین  
زینون کنه هر یک یکو قیلادون دو ممال زعفران نصف او قه علیک الرطوبه موم از هر یک یک ممال روغن نارین مثل جمع اجزا  
مهم سازد **درم سرطان** که در کینه خلیل سرطان سایر صلابا کند خردل زرا لاجره کبر سید زرا و نود طویل اشق مقل السوریه یک کج  
روغن زینون کنه مثل جمع اجزا موم خنجر روغن **درمسی قولون** که جراحت فرزند را که در وقت التام دهد و چون رسیده و عددی مانعی انجام  
یابس بر بند زینعت زایل سازد و از جربا است و از اسرار کند و درم مرصافیک و نیم کنگار ممال حقیق البلوط مقل کل از می  
کل سرخ هر یک و فلت از هر یک کنیزانیده استعمال نمایند **درم اعظم** جهت اکل و قروح سایدیمان و کلو و قضیب یا بعضا جربا زانلف  
جهت و عدیل بنار و از جمله اسرار است در قطع خون جراحت و رویانین کوشت و منع و درم قروح و انصاف مواد از موده موی سوخته  
طراز و اگر نماند استخوان سوخته و شنج کاو کوی سوخته کرباش کل می هر یک دو و خرد کند رغبه ارضی تو میای کرانی شسته از هر یک یک  
از هر یک کنیزانیده استعمال نمایند و هر گاه در غیر کلو و در آن استعمال کنند صبر زرد که درم و اسنکاتش مگر سرخ کرده در سر که از موده معقول کرده  
دو جزو اضافی موده و هر گاه خوانند که فسیله ساخته در سوزاک استعمال نمایند قدر دو دانگ افزون مخلوط کرده با سفید تخم مرغ شسته فسیله  
سازند و در جرای لول بکنند و بغایت مکن در و در رضع سوزاک نظیر دارد **درم** جهت قطع نزول الدم جربا است حبسین ایک شسته دو  
زاج سفید یک ساق یک ل دم الاخون کند نیم صبر زرد نیم مثل عیار ساید استعمال نمایند و مفرد هر یک از این اجزا همین اثر دارد و در و  
برک و تخم لاجره جهت قروح مساکله و سرطان مفرج بی عدیل و بی لذع است **درم دیگر** جهت اکل و قروح ساید و بواسیر الالف مجرب است  
استخوان سوخته درم صبر زرد با السوریه و خرد کند و نجین بر کرباش خشک را در و نمایند جهت اکل بعد از آن **درم دیگر** در رضع اکل  
و نجفیه قروح از جربا است موی سوخته دو جزو بونست یا سوخته یک جزو تخم زحمان بوداده نصف جزو کافر و قصوری ربع جزو  
**درم** از جربا است حکمای قدیم است در اندام جراحت بعد از بر و نجفیه آن و رضع اکل و قروح ساید و بزردن کوشت زیاده و



در سقا طبع سیر یا مینا صید است ز رخ فرخ و زرد هر یک در و باک است ندیده زاج سفید هر یک یکچیز و زاج لاد و زاج سرخ هر یک یک ربع خوب با هر یک که در سقا  
بروز در میان جو که داشته پس نضعه کند و هر چه صعد است جهت این مال جراثیم و اکثر در هر چه سوخت جهت سقا طبع او سرد بودن گوشت زبانه استعمال نمایند  
که بهتر از برین و بمغالب است و اصل فرنگ شربت او را نیز در بعضی امور بسیار نافع دانسته اند اما خلاف واقع میباشد **ذره** منقول از بزرگ جهت تخفیف رطوبات  
برون گوشت زیاد بسیار مجرب است پوست از اعراض شیمیائی مسعد کلمه کاغذ کبود سوخته از زوت مکه و هل محاس محرق بخل مرصاف که زودم الا خو  
مکه و دل **ذره دیگر** که از اسرار در دین مال جراثیم است برین الاثر و غلظت الفعل است صبر زرد کلمه قشاکند با بصیرت **ذره دیگر** جهت زود جوار المراج  
و ملتزم و متورم بغایت مؤثر است و از عجایب این صفت صندل سرخ میلو در صبر زرد با السویه در دین نمایند **باب سیزدهم در ضما و کمادات و نظرات**  
**و قطرات** فخر صفا و تقاط است و اطایع از دست **صفا و سلطاس** یعنی نفوس چون برنج زان ضما و نمایند اسهال صفا کند و بر معده اسهال  
بلغم و بر برین اسهال سودا و بر بان اسهال خون و از اسرار شده اند ترس زوم با سینه و تخریط بقدر نصف او و طوق مخلوق بقدر حس او و زهره کا و بقدر  
و با شیره نازه در دیک خمر کرده بچوشانند تا امتزاج یا **صفا و سهل** بر معده و تهی گاه صفا و نمایند زهره کا و غسل روغن زیتون شخم حظل زنج با  
**صفا و سلمویه** مسمی است مؤلف است چون بر معده صفا کند فی ارد و بر ناف اطلاق نماید و بر پشت و زمار او را حسی کند بزرگ کالی مقشر عصاره  
قادر الحار مکه شرف خرق سفید در سنج مکه چار بر بجز دم روغن زیتون چارده **صفا و قرطلی** جهت ورم و صلا با حاره بغایت نافع است  
پوست از مسجون مطبوخ در سرکه سماق حی العالم بالسویه کل امی اکثر نصف کی کا و بقدر اصیاح باروغن کل صفا و نمایند **صفا و مفصل**  
حاره و نفوس بغایت از موده صندلین اکل الملک مکه در دم شیا و ما میباید مقال اقا قی دو درم زعفران بکیرم افیون سفاح مکه یک نیم  
مقال **صفا و قی غورس** جهت استفاد او اصف و ضعف حکم و معده و رحم و غیران روغای رطوبت درم مؤمن است و جاز زعفران بر او  
مرغابی دوازده مقال صبر مویس یا مقل ازرق اشق مصطکا مکه یک نیم **صفا** جهت اسهال حار و زور و نفوس معده و جگر که گمان کنست  
نمانند بچقال کل سرخ شکوفه انکوار که نباشد شاخ زربل کند بر کور و تخم مورد مکه ده مقال اقا قی عخص حفض سماق جاورس موده  
زعفران مصطکا مکه دو کا و فورم مقال با مورد در شند **صفا** جهت اسهال بار و تقویت حکم و معده که کمال سفاح از غم سوخته  
مکه جبار شیمیائی دم الا خون ناخواه پوست برنج جاورس مرصاف کند مکه دول با مورد در شند و هر گاه جهت نفوس معده و جگر  
استعمال نمایند و بی اسهال باشد مقال صندلین و بجای مورد باروغن کل صفا و نمایند **صفا و جهت طحال** او در اصله بجز زرد مغز گردکا  
ارد خود ارد با قلی ترس حکم گمان بالسویه اشق مقل خلیه بر یک نصف کی سبل الطیب اکل الملک مکه زنج کی با بر که صفا و نمایند **صفا و حاس**  
منقول از شفا و الاسقام در قطع اسهال مجرب است جاورس دو مقال کند کل سرخ زرد کلمه مکه ده مقال اردو جیچم با آب به  
باطح او در شند و صفا و نمایند **صفا و محلل** صلا با خضو ایشان و تقه عصه کل حطمی ریشة حطمی یک نیم کتان تخم فرو حطبه موجود  
هر یک بچقال مغزانه که حکم روغای رطب هر یک ده مقال موم زرد مقل ازرق از بر نا محض مقال در جهل مقال روغن زیتون در بنار و تخم  
انراخته او را مخلوط کند و نیم گرم صفا و نمایند **صفا و جامی** جهت قویا و انا رفیق است و مجرب در مانا موزج هر یک ده ارد خود سرکه زنج در شفا و  
اصل السوس گوگرد مکه نیم با سرکه و انمال ان کسب بر بعضوی بمباهه جالیه شند **صفا و قویا** از جرات و الدو جهت قویا و سوغای











میباشد **صفا و جود** هم سیز که از حرارت باشد حریت از والد مغفور که درخت کرا کو سیده بار و جو سر که استعمال کنند در نور سوس کندم را در  
بچه نمندی را با آن خشنه ضما کنند **صفا** و جود هم سیز که از حرارت باشد حریت از والد مغفور که درخت کرا کو سیده بار و جو سر که استعمال کنند در نور سوس کندم را در  
مکه جدار صبر زرد است و فاس از خرم بکشد و لیسان نشازده شوق بفت بار و عن سوس و تراب سر که ضما کنند **صفا** و جود هم سیز که از حرارت باشد حریت از والد مغفور که درخت کرا کو سیده بار و جو سر که استعمال کنند در نور سوس کندم را در  
جگر و معده بارده و لیسان صلابات و در سینه فزمن حریت از فای رطوبه خرد را با بار و ک و با بر مرغ هر یک در حل نموده هم گرم ضما کنند  
**صفا** و جود هم سیز که از حرارت باشد حریت از والد مغفور که درخت کرا کو سیده بار و جو سر که استعمال کنند در نور سوس کندم را در  
بار زده هم مرغ و قدری صبر زرد طلا کنند و هر گاه درم خرد شده باشد زره کرمانی حج نمون منقذ ازه را کو سیده بار و عن ده از خروج ضما کنند  
**صفا** و جود هم سیز که از حرارت باشد حریت از والد مغفور که درخت کرا کو سیده بار و جو سر که استعمال کنند در نور سوس کندم را در  
**صفا** و جود هم سیز که از حرارت باشد حریت از والد مغفور که درخت کرا کو سیده بار و جو سر که استعمال کنند در نور سوس کندم را در  
و احث بی و ناصور الانف که جلوه نامند بغایت از موده هم سیز که از حرارت باشد حریت از والد مغفور که درخت کرا کو سیده بار و جو سر که استعمال کنند در نور سوس کندم را در  
تازه استعمال نمایند **صفا** و جود هم سیز که از حرارت باشد حریت از والد مغفور که درخت کرا کو سیده بار و جو سر که استعمال کنند در نور سوس کندم را در  
ترش و با انار رسیده را در ظرف مس بی قلعی بچوشانند تا غلیظ شود و استعمال نمایند **صفا** و جود هم سیز که از حرارت باشد حریت از والد مغفور که درخت کرا کو سیده بار و جو سر که استعمال کنند در نور سوس کندم را در  
در دفع برص حیوانی که لا کونیه بخلف می کند و در رو باندین موی دار الثعلب و دار الحیمه سریع الاثر است و بغایت جاد و سریع النفوذ  
و زیاده از هم فطال ساعت نباید که است و بعد از شستن آن صندل یکس نصف حدت و سوسن آن طلا کنند در اعضا رطوبه طلا و در اجزای  
منته و هر گاه مکان برص و امثال آن معده داشته بکار برده مواضع نباید ضما نمود بلکه بر موضع موضع و در بعضی ناهمه ضما شود و بعد از  
آنکه کردن بکار مناسب علاج طلا کنند سلیمانی بکنو و صندل سفید سوخته خرد و با آب سرشته استعمال نمایند و اگر صندل سلیمانی یکس نیم  
سه بار در خود میل کنند فطال دو روز ویت بکنند بهتر است و هم خرد نموده است و صندل هند و آب لار است **صفا** و جود هم سیز که از حرارت باشد حریت از والد مغفور که درخت کرا کو سیده بار و جو سر که استعمال کنند در نور سوس کندم را در  
الاثر است که برت بکنو و میغز گردان روغن تازه بی نمک مکه دو جزو بعد از تر که کشت بکنند و در حمام بعد از که مالیدن موضع بحد افراط  
صفا نمایند در سه دفعه رفع هم و جمع انار کنند **صفا** و جود هم سیز که از حرارت باشد حریت از والد مغفور که درخت کرا کو سیده بار و جو سر که استعمال کنند در نور سوس کندم را در  
لیکو بکنند تا محل شود در زنج بیخ سه ل حردل سفید سه ل که حرف با بی است تخم ترسیخ ل مغز سه مغز بادام تلخ مقشره خمر با بر یک شش  
مقال **صفا** و جود هم سیز که از حرارت باشد حریت از والد مغفور که درخت کرا کو سیده بار و جو سر که استعمال کنند در نور سوس کندم را در  
بر شت طلا کنند تا که بفتنه رفع علت میباشد **صفا** و جود هم سیز که از حرارت باشد حریت از والد مغفور که درخت کرا کو سیده بار و جو سر که استعمال کنند در نور سوس کندم را در  
و در ظرف سفال بکنند و سیاه و کو کرد زنج هر یک در مقال سائیده بعد از آن ظرف را از سرانش بر داشته بهوی اش نگاه داشته  
باشد از صفا نموده حرکت و چند تا منقذ کرد و پس از آن عقاد چون برست مالند هر گاه مثل عبار شود استعمال نمایند و هر گاه شکر کرد  
سائیده طلا کنند و غیر تخم نیز از موده است **صفا** و جود هم سیز که از حرارت باشد حریت از والد مغفور که درخت کرا کو سیده بار و جو سر که استعمال کنند در نور سوس کندم را در  
سرخ و جزو بار و عن زینون طلا کنند **صفا** و جود هم سیز که از حرارت باشد حریت از والد مغفور که درخت کرا کو سیده بار و جو سر که استعمال کنند در نور سوس کندم را در







حلیه کتفین مدانه تمیزی سر کین کبوتر اردکنند مالمو یار و غن کچد و موم صماد نمایند و اگر ابرو امانت شیر خجسته طلا کنند و مکر تعویذ بنده نجاست موثر است  
**صماد** جهت کردن دمل انحراب است و انزیم تمیزی را بمشغال کوسیده نیم مشغال بر جراخ زرد آردی اش که ارضه مخاطبه سازد و نیم گرم طلا کنند  
و چون بزرقطوناز امانت بر کرده بر دمل بنده نافع تر بود و مسکن و مضع قوی است **صماد** جهت عروق عذر مفسر شیا و مانیان صندل سفید  
از جو افیون کل ارمی هر یک خردی کافور نیم خرد و با اورد و امثال ان طلا کنند **صماد** جهت رفع ادرار جویز آمده است پوست انار سماق کل  
حفت بلوط زاج کسند زیره کبابی تخم مورد با اورد و با آب طلا کنند و چون نقل لک را که ز مورد نامند و مستعمل زکران است با سفیدی تخم  
مخ بر کبر و شیت و زمار طلا نمایند نجاست نافع است **صماد** جهت رفع احتباس بول کل کافسته که عصف نامند در شیر خجسته و نیم وزن او شوره اصافه  
نموده صماد کنند **صماد** جهت زیاد کردن شیر وضع در رفع درم سپان آرد با قلا دهل تخم باد روج جمل با باد روج یا در کمان سپند  
**صماد** که منع بزک شدن سپان زبان میکند و دوع سوخته خردی آرد جو در و با سر که شیشا نوز صماد کنند **صماد** جهت ادران ناف و در  
ان آرد جو کلنا ر عصف ملکه کچد و آرد با قلا کچد و پوست تخم مرغ و در و پوست انار کچد و بعد از کچن انرا پوست تخم از زرافه خجسته اصافه  
**صماد** جهت منع قوی کل سرخ مسک کچد صندل سرخ و سفیدم یک خار خود است زعفران یک خرد و کافور نیم خرد و با آب و سماق طلا کنند  
**صماد** جهت گرم کردن بر کشفنا لومک شونیرا السویا زیره کاد و سرکه کشند **صماد** جهت کف و انار نجاست موثر است که سرخ کچد  
تخم مرغ دو ایر است بلع القلی دو که همی ساجی کونیه و قطار نیمه مشاخ کوزن سوخته زیره ارمی دو تخم خزره هفت زرد و طول دو  
بادام تلخ هفت نشاره عجاج دو سر کین کبوتر نیم آرد نخود دو با مکر طلا کنند **صماد** جهت دفع بد بوی زیر بغل و کچد زان بر کسوسن که خرد  
کوسید یک گرم مرد است کونیا مکر و انکی پوست درخت کاج دو دانگ جوز السرد و محرق دانکی کند و دو دانگ مکر طلا کنند **صماد** جهت  
منع تولد قمل و زنج زرد و طول السویا و غن زنبون طلا کنند و سیاه در مستاصل کردن قمل انحراب است **صماد** و دوع تر و افع  
قمل است و بد سوخته زرد و طلای بهمین قاطع قمل است و چون نشاره خوب کردگان را چند روز در روغن زنبون کچنیا نند و این  
رافع قمل و صمان انحراب است زرشک و روغن کردگان نیز بهمین اثر دارد و بد سوخته طلای ششمانی یا اکت شده قمل و صمان است  
**صماد** جهت کینه و سیات زنبون خردل سرخ شطرج هندی تخم انجبه بالسویا مکر طلا کنند **کادات** کما دعارت است  
ادویه است که گرم کرده بر عضو بنده نیاید و مطبوخ را در مشانه کا و امثال ان کرده یا با آب ادویه سفید را تر نموده بر عضو گذارند  
**کما** جهت زکام انحراب است شونیرا نیم کوب کرده حیدر قطره آب یک بران پاشیده نیم گرم بر سر بنده و اگر بدون کوبیدن  
بد سوخته گرم کرده استعمال نمایند می شاید **کما** جهت تحلیل ریح معده و طحال و تپه گاه حلیه شونیرا نیم کوفتن یا نخوآه با آب نمک ستور  
که کشت گرم کرده بنده و چون سرد شود تبدیل کنند **کما** جهت تحلیل مواد بارده در ریح بر کسور است از خرد کل با بون سوخته  
طعام نوشت در خردل سرخ بونه ارمی زاج سفید آفتاب بی در مننه ترکی انخزان بالسویا بد سوخته استعمال نمایند **کما** جهت رفع  
علل بارده گوش در ریح با بون سوخته ورق الغار زنجوش بودنه عاقر قرقا در انجسته در شانه کوسند کرده گرم نموده بر گوش  
وقعا کما کنند **کما** جهت گرم کردن ریح با قلی با بون سوخته خطی المملک در آب کچد با روغن منقشه مخلوط کرده با بون سوخته











کدر لطیفه **بجور** جهت تقویت دل و باغ بود حسن بیان پوست پرورن ترنج سائیده با کلاب مخلوط نموده در جوف و در سینه کثیر نشانی  
**بجور** جهت صفا فرین مشقیه و مواد بارزه و باغ از مجرب است اجزای بنده چند عدد در آنش سرخ کرده در شراب انباشته برام بخار آن بداند  
و اگر ماده و باغی بسیار غلیظ باشد بجای شراب کند و بدستور آب مزج که نیز جایز است **بجور** جهت زکام سیاه دانه را بر روی سنگ که بخت  
دود او استنشاق نماید و جهت بس کردن ماده زکام که قطع سیلان رطوبت کند **بجور** جهت نقل سامو و دوی  
و طین و ریاح بغایت نافع است فرزندش سرد استن شیح از منی صغر اهل باو بیج اکل الملک سفینه پلویا سویه جو شائیده در ظرف  
لوله در کرده ظرف را در سوراخ گوش گذارد تا بخار داخل شود **بجور** جهت قوط کردن دانه بوسه از موده کو کرد و با دراصل السوس بج  
بر کمر و با سویه باروغن زیتون شسته حب ساخته و خسته نماید و در آب یک مود جلوس کنند و این عمل را کثرا باید نمود **بجور** جهت رفع  
احیاء حصی شحم الحظیل شونیز کندش مویع علیک المطم هر یک خروی عشر اشبه نیم خرمشک زعفران ربع جزو بروغن زنبق شسته قدری  
را در آنش انداخته دود او را بر هم رسانند و باید آنش دان لوله داشته باشند که از آن لوله دود بر جرم گرفته پراکنده نشود **بجور** جهت  
و عمر و لاد بسیار نافع شحم الحظیل فنه جاوشیر کو کرد و در با سویه بازهره کا و شسته بدستور **بجور** جهت دردندان و مواد نرم بود  
حصی ش غنی الثقلب کل ما بوزنه بالیسو کجوت نند و سر را بخار او بداند تا عرق بر جبین ظاهر شود **باب یازدهم در حقه ناه و قاتیل**  
**و فرجات و جمولات** حقه بخار است از استر سال تا بیاض مجامی مستقیم و در **فستقله** استر سال عابد است بروده فر بوزه و در  
شافمانند **فرجات** انجریان ازاد و در قبل و درم بردارند و جمول العم از فرجه و احوال در قبل و در است و در اضع حقه خواط است  
والت حقه باید از قتل حلو باشد و بهما کسی نه و خسته که طرف دیگر است کردن که و باشد و ازنی لوله بر طرف ناریک وصل نمایند  
که انرا بر کرده در مقعد کنند و حقه را در کبی کرده و درین کبی هم آورند و فایز آنرا حقه بروده در برسد و باید که حقه کنند بر او  
منجوابد تا حقه با معار علیا تو اندر رسید و می باید قدری آبی که هر دفعه بریزند زیاد از بجا ه مفاصل نباشد و بعضی را اعتقاد آن است  
که کمر از آن هم جایز نیست و اکثر اطباء صحی اعضاء را بر اثر طراسته اند و مرعا است و باید لازم است چه غلیظ یا حقیقه نیز فرجه می کرد  
و بسیار رفیق باعث انتشار و افشاد می شود و بار و مولد ریاح و حار و مرط که رفیعی است و منافع حقه بسیار است از انجا که حقه مواد  
مرتفعه بر باغ و اعضاء عالیست و رفع سده امعا و رفع اشتام قولنج و در مقابل مسهله شرط است که طول او بقدر انگشت میان شخص  
باشد و فرجات زیاده از قدر انگشت نباشد و چون آن حقه بر بگذرد در است که نصف قدر اول بریزند تا اول را رفع نماید  
و قبل از حقه با اردو و یا در آن مناسبه آب گرم حقه کنند **حقه** جهت دردت احشا و کرده درم و مثانه و معده و سینه کفله لاد  
روغن بادام روغن گردکان روغن حبیط لزم هر یک شازده ل روغن زیتون بمغول ما را بر وزن مجموع کجوت نند تا آب نصف  
شود و در قبل و در بحسب احتیاج حقه کنند و هر گاه برودت غالب باشد روغن فرزندش حرقه و زینق اصافه نماید **حقه** جهت فرجه  
و سچ غایت مفید است سفید اسلعی کاغذ سوخته صغ عربی هر یک سفالی زرده نیم مرغ نیمه سبب عدو است بر کار ناریک مطبوخ  
و جو مقشر بر کرده بر روغن کل سرخ هر یک است و یک مفاصل و هر گاه بقا لفض محتاج باشد روغن و پیر را نباید کرد و کل سرخ







ده مفعال دروغ نج کو دوشنت ل بشتر خشت ده ل خفته نمايند و انچه بعضی اطباء کور است که مسهل معده در خفته جابر سوسن و جمل با در پاره و فوفا  
عروق و مجاری صفيقه جاری است نه در خفته در شرح سباب در علاج رسم صفاوی اذخال المیجات قر خفته ان بزرگ است **خفته مفیده** که  
اکثر از منافع است قرطه عنایت عدد پستان می عدد برفه مفضل عنایت مفضل نجاری اول جو مفسده دل رک خفته ده  
عدد بسوسن بمفعال جوشانیده با فلو س خا بشتر نج اول روغن بادام دل بوره از منی تکیل تر کچین دل بطریق معلوم خفته نمايند  
**قابل و شیا فاست مفیده** خصلی بوره بالسویزم سائیده از حرر کذا رانیده باشک سرخ که فوفا م آورده باشد خشته بطریق معلوم  
بسا زنده اگر کجای شکر کچین کنند در خصل قوی است **مفیده** که خضرمواد از عمق بدن نماید و محلل ریح و مسکن درد و روعق النساء  
ستامی ۱۴ تخم نجاری ۳ غار فون ۲ سفاج ۲ ترب ۲ تخم حنظل ۲ سر کین موش بکوره یک مکتب بندی یک اعسل با این خشته مفیده  
**مفیده** حنظل خون بوسیر خفته است بشم کو سفندرا فستقده ساخته روز در سر که بکند از ندیس بر کفت را که تک و ورق الخمال  
کو نیز زم سائیده بران فستقده پاشیده حمل کنند **مفیده دیگر** که در قطع خون بوار اکثر اطباء مجربان است اندام با دجان که نفا سی کلاه  
با دجان نامند با مثل ان بادام تلخ نرم کوبیده حمل و طلا نماید **مفیده دیگر** که قوی است بفتنه و خصلی اندر یک دم مفعال نمک فستقده  
بستو فستقده سازند و اگر قویتر خواهند خصل حنظل و زهره کاد و بوره بعد از احتیاج اضافت کنند و در تبای حاده اذخال ادویه زبوره جابر  
نست و چون فلو س خا بشتر را با کچین باشک سرخ بقوام آرند محموده مثنوی و بوره و خصلی تخم حنظل و امثال ان اضافت کنند  
قوی الفعالت و سر کین موش سبار قویت مینماید **مفیده** جهت زجر که سده با او به از جرب است افیون مرصاف که در عرقان بالسویزم  
با اکثر خشته شاد های بار یک سازند و در میان او ریمان بکند از که ریمان در بیرون معقد باشد **مفیده** که در قطع خون معقدی  
چیر است خواه بوسیر با سهال باشد یا خون صرف مرصاف افاقا بز البرج صمغ عربی برنج بوداده بالسویزم مورد و شسته شیا ف سازند  
**شیا ف** جهت فوایح نجابت نافع است بر کس از زهره ناخواه بوره از می بالسویزم اعسل شسته شیا ف سازند یا نته الوده حمل نماید  
**شیا ف** جهت اخراج کرم معقد که در داخل نامند چیر است تخم حنظل افستین موز متقی نرم کوبیده بار و عن زیتون و عطران شیا ف سازند  
**شیا ف** جهت عرق النساء و وجع در کف از زوده است بوره تخم حنظل سور بخان محموده نرم سائیده نوزن مجموع شکر سرخ شسته شیا ف سازند  
**حمل** که جهت کشودن خون بوسیر به گاه مسدود شده باشد و باعث زحمت کرد اول معقد را بر روغن کچم زردالو و مغز ساق کاد و در  
کوبان شتر با قدری مقل طلا کنند و یا لته را الوده بردارند پس عطفنا فته تخم حنظل تخم مفعال را با زهره کاد و شسته حمل نمایند و هر گاه  
به بندی ادویه خروج معقد و وجع بهم رسد روغن کل موزنج و سر کین کوبند و زهره کاد و طلا کنند **مفیده** جهت رفع حره البول و قطع  
حرکان نجابت نافع و از خمر غات چیر است و نجابت خمر بد بسور جهت نوا صیر بعد بل است و چون فستقده در سور اجتهامی نوا صیر کند ازند  
و در بار ضرورات اطباء اشاره باین شخته شده است و از امرار متواند بود صبره در کجای تو شیا ف معقول دوم در سنگ معقول دو  
سفید قلعه معقول دو کلنا رنگ کل از منی دو کروی سوجه یک موی سوجه یک کندر یک انون نیم مفعال نرم سائیده از حرر  
کند رانیده با کیتیر شسته فستقده ای بار یک ساخته در سور خ قویست بکند ازند **فرز جات** **فرز ج** جهت حمل مجرب است با بوسیر



حضرت شیخ ماژور حضرت در از زهره فرعون و سرکین او و غسل هر یک بمشغال فرزند سازند و استعمال نمایند **فرزج** همه محل منقول الشان  
که والد حضرت در آن زمان که در آنجا است اکل الملک مگر در نیم ساج فرزندمانا بکند او قوی بر او دل زنده بخم فرغ دو او قوی در غن  
نار دین نیم او قوی باله کیودر محمول نمایند و هر فرزند که تازه کند و هر روز یک مشغال شاره عاچ را با مثل ان نبات آتینا اول نمایند  
**فرزج** جهت کشودن حضرت در سدا که مضاف یک اهل یک از زبان دو تخم زرد و باز زهره کا و فرزند سازند **فرزج** جهت کشود  
حضرت منقول از او چاکر حضرت شمس سال را در از زهره مضاف ۲ بود که کوی مورب منقی که سدا خشک ۴ اهل زهره کا و بقدر  
ساختن **فرزج** جهت اخراج جنین مرده و زنده و شکر و عظم و لاد و علت رجا بغایت مجرب است و قال جنین جاوید خرق سیاه مر  
باز زهره کا و لشد و فرزند سازند **فرزج** جهت اخراج فرزندون حضرت در سدا که مضاف یک از زبان دو تخم زرد و باز زهره کا و بقدر  
کشودن جنین و اخراج جنین زنده و مرده بغایت مؤثر است و مجرد است از عصاره فاد الحما هفت قرطابانه کا و حل نموده  
باله کیودر در از **فرزج** که در غایت جود و تقویت جهت اخراج جنین و تقویت معدل و منقول از زهره کا و عصاره فاد الحما سدا که  
حضرت از زهره کا و لشد و فرزند سازند **فرزج** جهت کشودن حضرت در سدا که مضاف یک از زبان دو تخم زرد و باز زهره کا و بقدر  
ساختن **فرزج** جهت اخراج جنین مرده و زنده و شکر و عظم و لاد و علت رجا بغایت مجرب است و قال جنین جاوید خرق سیاه مر  
عربی کا و فرزند که طیار که کشته تازه هفت باله محمول کنند **فرزج** جهت اخراج جنین مرده و زنده و شکر و عظم و لاد و علت رجا بغایت مجرب است و قال جنین جاوید خرق سیاه مر  
مخول **فرزج** که در قطع خون حضرت عدیل نزار و منقول از جامع شیبانی بر السنج مگر دانی الفنون نمیدانک **فرزج** که غایت  
است مرد است که کل کل از منی کل مخموم سره بالسوی فرزند سازند **فرزج** که اعانت بر حمل نماید و بسیار مؤثر است مضاف جاربا  
دوسرکین فرعون و در محمول زهره فرعون و سرکین او و غسل هر یک بمشغال فرزند سازند و استعمال نمایند **فرزج** همه محل منقول الشان  
سرکه کاغذ سوخته زهره کرمانی که در سر که خسانه باشد کل از منی برورده سرکه بالسوی با آب که در پیا با کشته نبات ناز و مطبوخ را  
**فرزج** که در قطع سلان حضرت مجرب است مازوی سوخته دم الاخون بر که در کل از منی کل سرخ بالسوی از حر که زرا نیده پوست از زهره  
بویله طبع نمایند نامر اشود و قدری شمش را با او تر کرده با دو سوخته خسته محمول نمایند **فرزج** دیگر که همین اثر دارد و قوی است  
مازوی سوخته سرشاسته مگر سرخ از سوخته کل از منی مگر سرکه صغی عربی دو سوخته با منی استعمال نمایند و در ضمن استعمال اگر روزی یک  
که زرد کین زهره که کوبند که مشغال ساید با زهره تخم مرغ غمیر است متادل نمایند بخلاف منی که در مگر کثیر شده است و خوردن زهره بود  
و بوزاده بالسوی با آب برنج مطبوخ هر مجرب است **فرزج** که چون زن حمل کند که حامله شود و اگر حامله شود با باشد ساو ط کنند  
عزبات که موم است تخم نوک صحرای سرکین خیل خردل سرخ دانه زهره بالسوی نیم ساید با میده ساید سرشته باله محمول کنند **فرزج**  
که در اخراج جنین و تقویت قوتی الاثر است و قال جنین در حضرت الشان عرطینا قطران شحم غطل امش فاد الحما خرق سیاه  
موزج نونش در زردن تخم ناز بون روغن پوای زهره کا و جاوید سرکین مضاف مفزده و مجموع کلا و بعضا استعمال نمایند  
**فرزج** که حضرت نماید و از موده و در قوت رحم بی عدیل مویسی یک صغی عربی یک کل از منی یک دم الاخون **فرزج**



جهت درم حارم خشاش سپید کوبیده را در شیر تخم بارو عن کل سرخ و اندک زعفران و موم فرزند بمانند و در موم و در خلوص رابا در غل  
حل کرده با آب زنگنه و خزان مزوج نموده استعمال نمایند **فرزج** جهت اوجاع حاره و بارده رحم و سبب کثیر الوفره بارو عمل  
متمول نمایند و قدری را گرم کرده صندل کند و فرزند تخم انجبه و مرصاف و التوسیه بغایت در بعضی است **فرزج** جهت اوج طکه و اختلاج فرج و رحم  
از جرب است نفع خشک نادرین کل کثیر تخم خشک کل سلو و در کسر در کسر لا جورد بالتوسیه بارو عن زیتون کشته نیک استعمال  
فرزند کنند و کامیغال رابا آب بوج مطبوخ بر باد نمایند و از او شراب و در رات اعتبار لازم است تا دو اکتب نماید و در صبح که حصن  
جاری باشد باید آن دو اعل نمود **فرزج** که اعاده بکار نماید و از امر که موم است استخوان خروس رابا مثل آن چورتاک سوزاننده  
و با عکرم و سرخ کورنخل که از امر موم نامند استعمال نمایند **فرزج** یعنی شیب بکر امن الجامع ع ف ص دو جزو ۸۰ ۱۰۰ ۱۰۰  
۳۰۰۰۰۰۰۰ و با لثه شراب الوده خیزد و استعمال نمایند **فرزج** که باعث خلط و اختلاج کرد و مریه که زن را در آن زمانه و با بکر موم  
استعمال نمایند و در ایام استعمال اثری از خلط نخواهد یافت و روزی که ترک فرزند کند ظاهری کرد و تا مدت شش ماه اثر نوریانی  
بماند از آن اهل شنیدند از آن رخ درخت خندق اشنان سبز ز کوشن مرما حور حور و بالتوسیه از هر کدرانده که موم و رابا است  
محمول است مریه باله جمل نماید و اگر روزی که اندک از آن موم نماید همین اثر دارد و هر گاه مجموع این ادویه هم رسد بعضی از آنم کافی است  
و بدست آورد و رفع این علت که مذکور شد بعضی از آن کافی است **باشندم و خضاب** و غیره که مخصوص موی است مثل خضاب  
انچه موی را در از نو موی کند و انچه موی را بر ویاند و انچه بسته در امثال آن بداند که اطباء در باره آن خضاب اختلاص نموده اند و اثر  
اعتقاد است که هفت بانه ایصال قوت صالحه است و بعضی را نیز اعتقاد است که خضابانی که در فصل و بقای اثر جز ماه باقی  
باشد امکان ندارد و برخی تصریح نموده اند که بحدی بنابر دارد که در هیچ وقتی زایل نمی گردد و انچه تحقیق افرست که چون موی  
از تجار دخانی علیهاست هر گاه قوت نافذ و قوت صالحه خضاب بحدی باشد که تا اثر تمام در بطریقت جلد که ماده بخاری و دحا  
و مکتون موی است تواند نمود و افشای بیاض او کرد امکان دارد که بعد از سفیدی موی سیاه مکتون نماید و الا فلا و چون خضاب  
جلد را سیاه کند طلای روغهای نیم گرم رفع آن مینماید خصوصاً در آن حاره **خضاب** منقول از حکما ایند و در دست حور  
و ترجمه با هر تصریح نموده اند که جرب است و کونید در سن پیری موی سیاه میرود یا نسیبند خضاب منقول از حکما ایند و در دست حور  
را با نیم کوشش اند تا قریب اعتقاد کرد پس بگذارد تا نرسد و شود و پوست انار را مضمون و هبله سیاه هر یک سی مقال کوفته و کشته  
اضافه نمایند و در شیشه کرده سه در سر کین دفن کنند موی را با آب لیمو شسته خضاب است **خضاب** و کلا اضا منقول از حکما  
هند که مدعی اند که تا موی سال اثر او باقی است کلاه باد بخان ده ریش درخت انار بیج تو بال نخاس سه هبله سیاه بک سوز  
یک باروی سیرت عدد و سیاه هفت عدد پوست دار کوبیده و تخم بارو فاسق سیرت که دروغ کج سیاه شسته در ظرف لینی  
کرده چهل روز در سر کین دفن کنند پس استعمال نمایند **خضاب** اضا منقول از حکما ایند که تا شش ماه اثر آن باقی است پس  
سوراخ کرده مغز انرا پروان او رده هر هفته دریم او را تا دو دریم براده این و یک دریم بوده نرم کوبیده در میان بار چل کنند



و بجز آنکه او را با مایه باره که از او برداشته اند منسود و نموده و لعل حکمت گرفته است ساعت در نور کبک از بند کبکی که بسوی من برسد پس روغن که در آن  
شده باشد استعمال نماید **خصاب** لایضا منقول از حاوی کبیر که تصریح نموده تا ششماه اثرش باقی است و حرکت آنست و در آنست اندوخته تازه بسیار  
رنگین را از ماسائیده از حرکت باری هر منصفال او دو منصفال ملح اندر لای و یک منصفال زاج سیاه داخل کرده با مکرر نموده یکماه  
در افتاب گذارند پس بعد از ربع او خطی وقت استعمال اضافه نموده با سه شسته خضاکتند و ساعتی در حمام گرم ملکت نماید **خصاب دیگر**  
که به طور منقول از حاوی کبیر است و بجز آنکه از آنست که حصار کرم و سم را جدا گانه در آن خسانند در افتاب گذارند پس صاف نموده تا سه بار  
بجهد نماید تا آبها بسیار رنگین شود و براده این در سر که کرده در افتاب گذارند تا باغاب سیاه گردد و مازوی سبز را سائیده در افتاب مکرر  
گذارند تا غلیظ گردد و در اسنگ و ابرو را با لای صاف نرم سائیده با در افتاب گذارند کبکی که چون بر سفید رخ بر آن فرود نهد  
او را سیاه کند و بعد از آنکه در افتاب گذارند اسنگ و ابرو پس بکیر نواز از حصار کرم و سم و در اسنگ و ابرو هر یک یکم خرد و از آن  
ماز و سر که این خسانند هر یک ربع خرد و مجموع را مخلوط نموده بوزن در آورند و با زای هر طلی که بود منصفال باشد سخت سخت منصفال زاج  
سیاه خنک اندرانی دول پوست گردان تازه دهل نرم سائیده اضافه نمایند یکماه در افتاب گذارند و به ششم سفید آلوده  
استحسان کنند رنگ او را و اگاه سر را با خطی شسته با مرغ یا مسواکی بمالند چه اکلثت سیاه می کند و اگر خوانند قدری از آن بچسبند  
تا غلیظ گردد و وجهها سازند و در وقت اصباح بار حلقه زده با مرغ طلا کنند بر منبت موی **خصاب** ادیاز حاوی کبیر که یکماه  
از آنست که در آنست اندر کبیر که سر را ز اوله خفت الحدید و سم دانه خنای سوخته زاج سیاه پوست انار سخت نوزاد و لاله سیاه از  
هر یک منصفال در لعل رنگ سر که در مثل او روغن زیتون بچسباند تا سر که سوخته روغن بماند و روغن زیتون بر لعل رسد صاف نموده  
استعمال نمایند و غیر صاف نیز موثر است **خصاب دیگر** نیز از حاوی کبیر منقول و متفق علیه محمد بن ابراهیم سیاه خفت الحدید اوله  
زاج نرد مازوی کبیر سوز یکماه در سر که خسانند بچسباند تا غلیظ گردد و وجهها ساخته با استعمال نماید **خصاب دیگر** منقول  
از محمد زکریا که تصریح نموده که در عایت فوسه حتی این که هر گاه در حمام حصیه در آن گذارند و سر که در دهن بدانند که دندان را  
سیاه کند باعث تسویه موی سر و کبیر می گردد و ناده سال اثرش باقی است اند خون بزغال سیاه که کبیر از یکماه باشد بر روی گاه  
درج کرده گذارند تا معتقد گردد و از گاه دور کنند و ده منصفال در ابابا منصفال سخت و پنچ زاج سیاه و در لعل اندرانی نرم  
سائیده از حرکت با خون مخلوط کرده در شیشه کنند و شسته را تا کلو در سر که کینه مدت چهل روز بگذارند و اگر روز بخواهند روز  
در سر که و سه روز در مکرر یکماه سائیده کنند **خصاب** منقول از ابن میل و تحریر سیده مرد اسنگ و ابرو با شش وزن  
اگر خسانند و روز در افتاب گذارند و به ششم سفید استحسان کنند هر گاه سیاه کند صاف نموده بار دیگر نوزاد از ابعد سوس  
اضافه نمود تا با مایه صاف کرده دو خرد و یک خرد و نیم را با و خمر کرده قدری در نقل اضافه نموده قرصها ساخته  
استعمال نمایند و بجز این اطبا اجماع نموده اند که چون مرط قوی بنیینه بگذرد از زاج سبز بنی نبوشه موی سبب ساقط گردد سیاه  
می رود و چون زاج نورد سبب و مضرشش ترطیب ششبر لای **خصاب** منقول از ابیاطی و جامع الادویه و کتب معتبره



در قوت و تسویه بی عدیل است امله مفرجه در امور دمازه صد و پنجاه مفعال ارب صا و سیه و پنجاه مفعال کجوش نیز تا بنصه رسیده است  
مؤده با پنجاه درم خلمی و پنجاه درم و سکه و مثل آن حمل و سبت عدد دمازه بر بیان کرده که بر وزن زیتون است و پنجاه درم صمغ عربی و دهم  
زاج سیاه چوش نیز تا منفذ گردد و متشکک و نقل معطر ساخته استعمال نمایند از اهل تجربه مگر بصریح یافته و از مقدسین نیز مقبول است که چون  
هر روز بر وزن زیتون صحای نهمین نمایند موی سفیدی کرد و در سوره هر روز یک عدد و هله سیاه تا اول نمایند و همیشه هله سیاه در دهان نگارند  
باعث دوام موی است و آنچه سفید باشد بعد از دوام یک سال شروع سیاه شدن می کند و این از تجربیات است **دوای** که چون موی سفید را  
قلع کرده در حال بران موضع ضامد نمایند موی سیاه بر ویانند و از تجربیات است زهره خطا و دو مفعال و خون او که مفعال نوشت در اگلی  
طلایا نمایند و قدریکه از زهره او معوطا کنند **دوای دیگر** که صاحب جامع ابن البرجرالد است و مبالغه در تاثیر او نموده و از تجربیات است  
زهره که سیاه و زهره عراقی زهره بیه سیاه و زهره مرغ سیاه با تسویه روغن کبچر مخلوط نموده بر سر و لجه مالند و تا شش سیاه کردن موی  
است که اید سفید نشود **دوای دیگر** علق را با سرکه در شیشه کرده چهل روز در سرکین امید چمن کرده بر موضع موی مقلع مالند دیگر موی سفید  
بر نیاید **نیز** حجر البقر را بر آن موضع موی مشوف بر سر و در آن شعله مالند بجای سفید سیاه بر می آید تجربیات است **خصاب** مقبول  
از دگر زبان طول سیاهی او ماند و روغن ساجل ناز چهل گنیه سیاه نیم نوشت در یک انگ **خصاب** انضا مقبول از دگر دست و  
حله را سیاه نمی کند و موی و لجه باغبانیه سیاه می کند و مجرب است بر تمام شسته و با آب بقدر آنکه یک سینه انگشت او را بپوشاند  
بچوشانند تا خسته شود و دو قطره از او بر روی کار دمازه بر صفحه این صفتی بریزند چون این را سیاه کند نگاه صا و نمایند تا **دوای**  
سیاه کند تا چوشانند پس صا و او را بچوشانند تا قریب الانقراض گردد و در هر نام را بعد از آنکه بر سر ضامد نمایند و از سفید را با آب  
که چهل نموده بر اصول شعر مالند و روز دیگر از انوشینه و اما در حمام شش ساعت بکشد **اما** او و خضابیه که امهات اند و سوره صا و بر او  
این و مس و سرور است و جنبه الحدید را بوسبت باقی و آب بوسبت کردگان تازه و آرمود و تخم او و بر کفند و لادن و  
مردان سنگ و لیک امله دمازه و بوسبت انار و زاج سیاه و شقایق و قرفل و حنظل و صمغ عربی و صمغ بن زکریا حاد و قرفل را با تسویه از خضاب  
قویتر است و همچنین سیم سوخته الای سیاه را با روغن مورد بلخ الاثر بیان فرموده و تجربیات است که نقطه پس بر سر را تسویه اول  
یا بعد از آن را میل میکنند **مبضات موی** چون موی را با کجور نموده لسه که طلا کنند سفید گردانند سرکین خطا و فاش بوسبت بر شش کرده  
سج این کو که مجموع و یا بعضی از آنها با زهره کادوس که شسته و بدستور سرکین خطا ف یا زهره کادوس موی سفید کند و بدستور صنفج را  
بر روغن زیتون در شیشه کرده چهل روز در سرکین امید کند از دستمال نمایند و اگر موی را با کلاسه و کافور زرده مکرر مسخوف سیال نمایند  
و بدو دو که در برارند و بعد از چند ساعت لسه که شسته باز اعاده عمل کنند در چند دفعه موی رسیده نماید **دوای دیگر** که از اعراب تجربیات است  
چه ضامد آن موی سفیدی می گردانند چون با نوتیا بشویند یا ز سیاه می شود و طاق مخلول را با آب شکر شسته طلایا نمایند **محررات**  
که موی را سبک کند صد از الحدید را با آب زاج چون طلا کنند موی را مثل رنگ صنادید و بدستور صراف ستوره با تسویه آب خیم  
کرده یکشنبه روزی بنزد و بدستور زرد چوبه براد و دقیقه ماسه و قمر مس و نیم طل ماز و دو دقیقه صاف در آب صیابنده بناده روز

در قوت و تسویه بی عدیل است امله مفرجه در امور دمازه صد و پنجاه مفعال ارب صا و سیه و پنجاه مفعال کجوش نیز تا بنصه رسیده است  
مؤده با پنجاه درم خلمی و پنجاه درم و سکه و مثل آن حمل و سبت عدد دمازه بر بیان کرده که بر وزن زیتون است و پنجاه درم صمغ عربی و دهم  
زاج سیاه چوش نیز تا منفذ گردد و متشکک و نقل معطر ساخته استعمال نمایند از اهل تجربه مگر بصریح یافته و از مقدسین نیز مقبول است که چون  
هر روز بر وزن زیتون صحای نهمین نمایند موی سفیدی کرد و در سوره هر روز یک عدد و هله سیاه تا اول نمایند و همیشه هله سیاه در دهان نگارند  
باعث دوام موی است و آنچه سفید باشد بعد از دوام یک سال شروع سیاه شدن می کند و این از تجربیات است **دوای** که چون موی سفید را  
قلع کرده در حال بران موضع ضامد نمایند موی سیاه بر ویانند و از تجربیات است زهره خطا و دو مفعال و خون او که مفعال نوشت در اگلی  
طلایا نمایند و قدریکه از زهره او معوطا کنند **دوای دیگر** که صاحب جامع ابن البرجرالد است و مبالغه در تاثیر او نموده و از تجربیات است  
زهره که سیاه و زهره عراقی زهره بیه سیاه و زهره مرغ سیاه با تسویه روغن کبچر مخلوط نموده بر سر و لجه مالند و تا شش سیاه کردن موی  
است که اید سفید نشود **دوای دیگر** علق را با سرکه در شیشه کرده چهل روز در سرکین امید چمن کرده بر موضع موی مقلع مالند دیگر موی سفید  
بر نیاید **نیز** حجر البقر را بر آن موضع موی مشوف بر سر و در آن شعله مالند بجای سفید سیاه بر می آید تجربیات است **خصاب** مقبول  
از دگر زبان طول سیاهی او ماند و روغن ساجل ناز چهل گنیه سیاه نیم نوشت در یک انگ **خصاب** انضا مقبول از دگر دست و  
حله را سیاه نمی کند و موی و لجه باغبانیه سیاه می کند و مجرب است بر تمام شسته و با آب بقدر آنکه یک سینه انگشت او را بپوشاند  
بچوشانند تا خسته شود و دو قطره از او بر روی کار دمازه بر صفحه این صفتی بریزند چون این را سیاه کند نگاه صا و نمایند تا **دوای**  
سیاه کند تا چوشانند پس صا و او را بچوشانند تا قریب الانقراض گردد و در هر نام را بعد از آنکه بر سر ضامد نمایند و از سفید را با آب  
که چهل نموده بر اصول شعر مالند و روز دیگر از انوشینه و اما در حمام شش ساعت بکشد **اما** او و خضابیه که امهات اند و سوره صا و بر او  
این و مس و سرور است و جنبه الحدید را بوسبت باقی و آب بوسبت کردگان تازه و آرمود و تخم او و بر کفند و لادن و  
مردان سنگ و لیک امله دمازه و بوسبت انار و زاج سیاه و شقایق و قرفل و حنظل و صمغ عربی و صمغ بن زکریا حاد و قرفل را با تسویه از خضاب  
قویتر است و همچنین سیم سوخته الای سیاه را با روغن مورد بلخ الاثر بیان فرموده و تجربیات است که نقطه پس بر سر را تسویه اول  
یا بعد از آن را میل میکنند **مبضات موی** چون موی را با کجور نموده لسه که طلا کنند سفید گردانند سرکین خطا و فاش بوسبت بر شش کرده  
سج این کو که مجموع و یا بعضی از آنها با زهره کادوس که شسته و بدستور سرکین خطا ف یا زهره کادوس موی سفید کند و بدستور صنفج را  
بر روغن زیتون در شیشه کرده چهل روز در سرکین امید کند از دستمال نمایند و اگر موی را با کلاسه و کافور زرده مکرر مسخوف سیال نمایند  
و بدو دو که در برارند و بعد از چند ساعت لسه که شسته باز اعاده عمل کنند در چند دفعه موی رسیده نماید **دوای دیگر** که از اعراب تجربیات است  
چه ضامد آن موی سفیدی می گردانند چون با نوتیا بشویند یا ز سیاه می شود و طاق مخلول را با آب شکر شسته طلایا نمایند **محررات**  
که موی را سبک کند صد از الحدید را با آب زاج چون طلا کنند موی را مثل رنگ صنادید و بدستور صراف ستوره با تسویه آب خیم  
کرده یکشنبه روزی بنزد و بدستور زرد چوبه براد و دقیقه ماسه و قمر مس و نیم طل ماز و دو دقیقه صاف در آب صیابنده بناده روز







کل سرخ ایک تہ بندہ نیم خروبا ایک پختہ استعمال نمایند **دوا پنجم** جو درت و سجدگی موی را از ابل کند ترمین او بر سر روغن بنفشه و روغن کدو  
مخربج با او شستن با عاریس و طنج و کچھ و طنج ریش توت سیاه و سفید **دوی که موی را سبزه** یعنی از ابل در وقت آن مذکور شد درین  
دو اتوی الاثر نیست ایک تازہ در شش مثل او آری تازہ روز گذارنده صاف نموده کچھ به ایک تہ با کنند و پس از آن در اسراف کرده  
نکست ایک زنج اضا و کرده در افاب گذارند کجای که چون بر مرغ باورسد سر و پس استعمال نمایند و هر گاه کینه از بندگی که تا منفعت کند  
کرد و در صین اصباح قدری از آن در آن امثال آن مانند آب برنج و شیر آرد و جمل نموده طلا کنند و هر گاه خواهد که موی را رفیق کرد  
در نوزده خاکستر چو زربا بوره کند و چون صبر اضا کند باعث سرعت فعل او می شود و چون خواهد که بد بوی او کم شود زعفران و سفید  
مخلوط نمایند و همسایه بر بوی بعد از نموی با خاصیت بر کشتن او و عجب الفعل است و دستور کل سرخ و مرکب روز و شب استعمال شود  
و کل سرخ و سعد و از غیر نموی است **دوای** که چون بر عضوی مالند و نکساعت صبر کنند موی آن عصارا با سانی قلع شود باعث درد  
نکرد و نفاقت مجرب است اشق را در سر که حل نموده استعمال نمایند و چون تکلفید آنچه گویم در اصل نموده کند منع بیرون نمودن موی  
میباشد **باب نهم در عسول** و منقعات شتره و میخ آرد و متعلق نهادن و کسکمت و منقعات بدن **عسول** جود صاف کردن  
اشنان سر و آرد با قلی ترس خود پوست در فرغ و اندام به تخم خیزه و تخم خیار زرد المرحل ارمی با بنویسند تازہ و قدری غسل شب طلا  
کنند و روز بشویند **سخن دیگر** روی اسپارخ کند زعفران رو ماس کند بر صطلک بنویسند یا سبزه شسته قدری از آب گرم گرم کنند  
و بعد از ساعت بشویند **سخن دیگر** روی را نفاقت سرخ کند و مجرب است هر دو سفید زنج با بنویسند تازہ تا موی روز و شب استعمال نماید  
و زرد فای خشک ده زعفران سه کسکمت مثل بر در نرم گویم روزی دو مقال از آن اول کند و روی را با طنج با دام ترا بشویند  
و دست خوردن حکمت و سیر و آنرا شستن باعث سرخی رخساری کرد **دو سخن دیگر** که در حال کونه سرخ کند شستن را در سر که  
دو سخن خوش داده زربا آرد کرده با آن آرد کرده چند بار از آنی هم بر روی زنده **دو سخن دیگر** که شتره سفید و براق و سرخ کند و آنرا کافت  
و صوری و آنرا راحت و فقط با بی سیاه زایل کند و با کسکمت استعمال نمود محلک معشرده مقال بازار عسول بخا از فنون  
ماهرین دهل معاش چارل کلنا شش ل کل سرخ مل سرش دهل خولجان دهل مویز کیک مضطک دول بار با بوس  
یک ل تضع عربی خجل مایران دول زرد جو رده نبات ده نفاع خشک ده آرد نخود و کیر آرد و در برنج دو پوست سر سبزه پنج  
مغز بادام پنج حوزل سفید پنج از هر چینه با سوس کند مسمت شتره و خزان سج سفید تخم مرغ شش عدد و شتره و خزان کچھ کسکمت  
قرص سبزه و در وقت احتیاج بار زده تخم مرغ شسته با لند و زربا گرم و نشان سوخته بشویند و در وقت کل رخسار را چرب کنند  
**دوای** که همسایه از دی بشره و بر فاق مجرب است بر سیاوشان شخ ارمی فرزند خوش حبه با توبخ افغان شست ترمی زنج با بنویسند  
جوشانیده بار آردوی مگر بشویند **دو سخن دیگر** که در سرخ کردن کونه عدیل ندارد کندش زعفران رو ماس صراف صطلک بنویسند یا سبزه  
طلا کنند **دوای** که بشره را زود بشویند بر کمانی جاب زرد جو زده آرد کند تخم مرغ که از زانف نخته باشد با عسول صفا نمایند  
و با طنج کچھ بشویند **دوای** که جلد را نفاقت سیاه کند و در موی اری سیاهی او را زایل کرد و ایک مراد سج با بنویسند یا از صند بار

طلا کنند



طی که در بعضی موارد در اسرار کوهستان را در کوهستان نیده با آن است و میگوید که در نزدیکی تریج رضع او می نماید **دوی** که رضع شتاق  
روی اول و کف دست که در نوبت بی موم زرد و دل روغن کل سنج زوفای تریج بر روی عالی هوش است که کتراه لعاب بیدانه  
موم را در روغن و بر کوه شتاق زوفای او را اضافه نموده در نوبت بریم زنده تا یکسان کرد و در شرف را اثر قوی است درین امر چون مختف  
اضافه نماید بی عدیل و حقیقت یافته و شجره در درصدهات مذکور شد **سختی دیگر** که بغایت نافع است عکالک الطمیه زوفای تریج مصطلکی دو  
مقل دو پایه زرد و موم سه در قدر مضاعف حل کنند **سختی دیگر** جهت شتاق رخسار از نموده لعاب طبع لعاب از قوطا لعاب حشم حشم لعاب  
باروغن کل در مثال آن چند خوش کرده استعمال کنند و با کرم نشویند **سختی دیگر** جهت شتاق با شسته و کف با بعد از آنکه موضع را در آن کرم  
کند و شسته و بی موم شده باشد ضما و مایه زرد و قدری را بسیار گرم بوده در شتاق او بکارند در اسکناب در روغن زیتون است که کوشانند  
تا قوام رفت اسد پس استعمال نمایند و اگر قویتر خواهند بود اسب بوزن مرد اسکناب اضافه نمایند و به سوره بزرگرا که اختیج مختف از او ساخته و مثل غایب  
با مختف آن مخلوط نموده در شتاق فرمن بکارند و به سوره سلطان حرق سائیده بروغن زیتون از حرات است و در کوه کتراه و کوه بار  
کند و در عکالک الطمیه جار باروغن به دیگر طبع است و باید عکالک الطمیه باروغن به دیگر در ظرف مضاعف حل نموده و سایر از آن مثل غایب  
اضافه کنند **صنعتی** که حرمه مشک و برص ناخن در برص و سبب اعضا و کبودی چشمه از آنکه ماه دهد و از اسرار است بخود پوست و از روغن شسته  
بر یکدیگر سبب حرمه چاهر یکدیگر در آنکرم سائیده در شسته کرده روغن کبچ مختف اسکرده مختف بر آن رکنه در آنکه کتراه کتراه  
به هم زنگنه مختف رنگ او به شسته ناخن کنند هر گاه اندک تغیر دهد روغن را اضافه نموده کوشانند تا روغن بمایند و استعمال نمایند و جهت  
کردن برص مقدار در آنکه کتراه است که بسیار رنگین ناخن را در این روغن است که استخوان شتاق و امثال آنرا رنگ میکند **دو کتراه**  
**بدن** آنچه بدن را فرزند از آنکه استامین شیره و شکر و کبوش منفرق و بسته و بادام باشد که است و تناول نمودن غذای شیرین  
و چرب و کثیر غذا مثل هر لیس و شیر و برب و بعد از طعام کجام رفتن که غذا از معده سحر شده باشد و مالیدن بسیار که جلد بدن کجگر است و بسیار  
از شسته و در صورت شور و تند و گرم با فراط لازم است با او متباد و **مسئله** که فرساده الی بغایت نافع است مغز بادام و خندق  
و سیه و حرمه انضروا شادانه و مغز خلیفه با السویا غسل بوزن مجموع شسته هر روز از بار زده مختف نامی مختف تناول نمایند و از عقده آن  
شتر با تمام مقام آن نباشد **مسئله دیگر** در سبب عجز العفل است و محرر از زود مختف و نیم حرمه بقیرت قرطاطا نار حمل مختف چهار حرمه کرده  
به هم روز بعد از حمام که چند زده تخم غم شسته حوزده باشد تناول نمایند در سبب عجز العفل و محرر است **مسئله دیگر** موافق مروج  
و بغایت قوی الا شتاق و قوت این ترکیب است سال باقی میماند و قدر شتر شتاق با مختف بعد از نضم غذا تناول نمایند  
که مختف شتاق و خود و الصنوبر کبار خشک شش از هر یک یکم و مغز گردکان آرد کندم زرباد و حرمه الحظ هر یک نیم حرمه شادانه حرمه  
هر یک ربع حرمه کوبیده با مثل آن شیره تازه کوشانند تا شیره را جذب کنند و در آن ادویه کف گرفته اضافه نمایند و چون فرس  
الافتقاد کرد و قدر شش حرمه البقر که با در هر گاه است که در حله که شسته و کف کرده شسته و کف کرده شسته و کف کرده شسته  
بخود پوست دارد در شیره گاو و کتراه روز ضعیفانیده به شیره کتراه که در شسته شکر سبب حرمه شش کندم و مختف



از هر یک سی درم بادشربین با نوزه درم اضافه نموده بگویند و هر روز بمشال از او شکر خسته تا اول ماه نمایند و در حمام بر آن بکنند **مسئله دوم**  
با خاصیت مؤثر است بکسب غل که بر بنیاد و ده ماهه در شکر کرده هر روز یک مشال او را با شکر بمشال نماید تا با بالوده طبع نماید  
و نوشند و اگر در ابدون طبع بر بالوده مذکور باشد نوشند انفع است **مسئله عضو مخصوص** مانند بازو و ساعد و قصبه و سرین با عضو مخصوص  
را با نوزه مالیده تا بحد حرمت رسید پس این دوا را اطلا نموده بعد از یک یا سه روز با آب گرم شسته و دست و اول بار طلا کرده خراطین را از  
کل شسته خشک نموده بماند و بار و غن کخیم کرم طلا کنند و به سوز غلق را از زانو مانند درنا رحل که در صوف او را بماند کرده بگذارد تا  
خشک شود پس ساید طلا نمایند و این از مخرج است و هیچ دوائی جهت سینه کردن قصبه و مؤثر نیست و هر گاه در ناز رحل آفتاب قدری  
در آن شکر کنند و دست و سوز و مفصلی مالیدن عضو باشد و بعد از آن رفت از اعضا و نوبه از کف کردن و باز از اعضا و نوبه از کف کردن  
**تسمین العصبوی** کرد و دست و مفصل عاقره خارا از م ساید با مشال در نیم لزویه یا از عضل خام مخلوط کرده بر قصبه و امثال آن مکرر نماید  
باعث تسمین میشود و از موده **ادویه که نزال آرد** و آن عبارت از لایغی است چون فریه خواهد که لاغر کرد و با بده هر جوع و عطش و وقت اطعام  
و بقول در شبها غذای شور و قدید تناول کند و بیشتر غذای او نان خشک و نان جو و امثال آن باشد و ریاضات عظیم و کثرت است  
و در آن و قوی بسیار مؤثر است و از هذلات قوی است امیدن سرکه و آب کماست که ناشناخته نوشند **مهرنی** که بغایت مؤثر است تا نخو اه  
را زیاده سدا زیره هر یک یک نخ و مرزنجوش پوره از می ربع خرد و ک معسول دو خرد و سفوف کرده هر روز یک مشال نوشند و عرق زیره  
که مانی بجای استعمال نماید که زانی لاغر میکند **سینه دیگر** که سریع الاثر است زراوند جرجسته قنطاریون دقوت و جویسنا موده  
یک قطره اسالیون یک بلع الافاجی یک مشال شربتی سه درم باید **سینه دیگر** که بغایت سریع الاثر است تخم سدا استانی یک  
سناخ او تازه او را هفت ل چند روز تا ناول نمایند و دست و اول اطراف و کوفی و قلاظی و امثال آن باعث نزال است  
**دوائی** که باعث نزل شدن بسان و خصله اطفال که در زیره را ساید با شکر کرده ضامد نمایند و دست را بسره که تر کرده بر آن بپینند  
و تا روز یکبار اند و بعد از آن برشته بپاز بنق را با سرکه و آب صامد نمایند و بعد از روز یکشنبه و باز به سوز اول عمل نمایند تا سه روز تا  
هر سه روز یکبار در بلبی معمول کرد **دوائی** که خصله اول فرماید و مانع رویدن موی شسته عاقره خارا است فمویا سفید طلعه  
بالسویا بار شختی شسته ضامد نمایند و اگر سنج تازه نباشد بزربالنج را جوش ساید و با لای استعمال نمایند و هر گاه از عضوی موی  
را قطع کرده بماند به سوز منع رویدن کند و از موده **باب هفتم در ادویه و کلف و خض و موسم و خلیان و مشق**  
**دربش و بادشنام و سحفه** و امثال آن چون مواد فاسده که با خون باشد و طبیعت آن را بطرف حلقه دفع کند و تحلیل نرود آن  
مواد فاسده آنرا در سطح جلد هم برسد پس آنرا برقیق و مایل بکود باشد او را کلف نامند و مایل سیاهی را برش و غلظت و سیاه را و  
رقیق مایل حرمت را امش و حرمت منگوه غلظت را که در حصار و اطراف موی بهم رسد بادشنام گویند و آنچه از مواد سبزه و سقطه  
در کت جلد مخرج گردد و سوسن مبله مانند آن سنج و تیره و کوفه و سر میسند و سنج تیره و کبود را هم بیت نرگویند و مواد سودا و  
متفرق شسته نقطه را حلیان و بفارسی خال نامند و آنچه از مواد ملغی ناشی گردد و بقیق نقطه و صبح گویند و اغلظ را برش سفید و ادویه

را برش







بر خاده نكسج باسركه در درخيل سنج صماد نمايند و چون سنج سفيد را كوبيده باسركه حل كنند و نصف وزن سنج كوكردارند و نصف وزن سنج كوكردارند و در حمام  
 جهت نباليش هم مفيد است **دوائى** كه جهت نباليش نافع است صبر زرد و صراف عدس باسركه و عسل سنج و سوز زرد و سركه و پوره و خوا  
 و زعفران بغيره مفيد است و آسمايين نكدرم فاقه يا اسرو از جرباد است و بستر طلا نمودن از طلا زرد با صبر زرد و با بجز با جرباد  
 باشد مالمين اردو جوبار كاسنى و اركش نرود سورا برك در حوضه به با صندل و پوش در بندى از جرباد است و در ساعت رفع نيمانه  
**دوائى** كه جهت حرارت و حلكه الاثر است اما غير مفسده طبله زرد غير مفسده نوشاد است زيق مقبول سحر در روغن كنجكوت است و با عمل  
 آن بالنده و زود كاشش گذارند و حضور ابرازند و مادامى كه از حرارتش مستكه شوند بايد بگر طلا نمودن و بعد از اكره موقوف است و صبح  
 كرده اند كه اين تميز در كشي زائل مى كند و جهت حلكه از حرارت مفروضه طلا نمودن مفيد تر است كه دو نهد و اين با ستر و خزان از جرباد است  
 به سوز خي شمس حق باسركه و مخمس صبر زرد و نكسج باسركه سنى و اركش بسيار موثر است **دوائى نهدى** كه در رفع برص و سوز ناره  
 مگر است سوط كنجكوت سطر ج نهدى زنج سنج فلفل زنگار با نسو يا سركه در ظرف مس سايده بگذارند و بعد از كيه فته بالنده و در افشاست  
 و بگذارند و سوز طلا كردن نوشاد بارو عن كل مارو عن تخم مرغ تا هفت روز زائل مى كند **دوائى** كه برص و انار زخم را زائل مى كند سطر ج  
 خربت الحدير زاج سياه زنگار و ناس و پوست انار شفايق با نسو يا سركه مكر با لند و صبح نموده اند كه مگر است **صبح دگر** از ناهمقول  
 كه البته قابل رفع باشد زائل مى كند و آنچه علاج نيز باشد تا يك سال برك اصل حله مي آرد و از جمله اسرار است زهر گاد مكر سوزن كلابى  
 زعفران الحدير خربت الحدير الفولاد سطر ج فارسى پوست سنج كرم او را با نارس مازوى سوزن و سوزن از يك كنجكوت  
 خون عقاق و خون ستر حيد با موالى بخورد آن به بند و بايد در سايند نيش افق خشك شود و مكر با خونهاى نكدر سوزن و سوزن  
 تنه نكامل در و راصف كرده و در وقت حاجت باسركه خيره صبح و م بدون شستن بالنده ماز و زرد بعد از آن بشوئيد و هر گاه نكدر  
 زياده از صد داده باشد بروغن بنفشه تدريس نموده بجمام روند و روغن بادجان نيز بهى و برص را زائل مى كند و حرف با خون خطاست  
 بهنى زائل مى كند كه هرگز زائل نشود **دوائى** كه جهت قوبالى مفسده نافع است كندر زاج كوكرد صبر هر يك يك جزو صبح با سوزن باسركه  
 استعمال نماند **دوائى** جهت قوبالى نافع است شيا و ما ميثا كندر زرد بجز كتر اقبال نخاس پوره ارمنى خرق سفيد مس اشق  
 با السوي باسركه طلا كنند و سوز خاكستر سوز خاكستر با عسل جهت اطفال نجات از موده است و سوز جربان و سركه بسيار موثر است  
**دوائى** جهت رفع ناليل و خيلان مگر است كوكرد زرد زنج زرد سوز خاكستر عرق با السوي بافت يا باسركه طلا كنند و سوز خاكستر الطرافه باسركه  
 چند بار بالنده از جرباد است و كجوز برك سفيد از زنج است و سوز صماد سوزن با بول مگر است و سوز بانهره بزرگ **دوائى جهت رفع**  
**فعل مقام** برك درخت انار و برك خنظل و برك مورد و برك گنجان و قصبه زرد و برك سرود و اجسمى مفزده و محبوه بار و خرق طوم و روغن  
 زيتون نافع است و روغن تر از جرباد است و خاك سياه عدل و مكر چتر رسيده و سوز سياه كشته نجات عجز العفل است  
**دوائى** مگر است زنج سنج زرد و نكدر طول قطران موزنج سركه نكسج با السوي باسركه كاد بالنده يا **نور دهم در منطيات** **ن**  
**ذوق و مضيقات** و فزج و ملذذات جماع و بيان عوالى و عطرات كه بوى دمان را خوش كند چون اين بار خصوصى

بنام خدا  
 ۲۰۰











تا بوی رسیده ضایع نموده با مثل آن روغن بخت نیز تا آب بسوزد و در شکم بالند اثر او در اخراج ریح بقدر نصف اثر اکل او دیده شود  
بارنج مویز از جرات است و رافع او خوردن زیره کرمانی است **صفت غلی که بهوشی آورد** گوشت کوسفندی عربی را بشرد نموده شرح ما را  
ببزرالنج سائیده بر کرده در کوزه سفال کهنه در سرکین است و فن کنند تا گرم شود پس گرم را در شیشه کرده بگذرانند تا خشک شود در وقت  
حاجت استعمال نمایند و در او آب انداخته و افون سائیده و دانه ای در پی هر که به منده بهوشی گردد و چون خوابند بهوش آید چند قطره سرکه را  
بانیجه این در پی آن شخص بکشد و در دست و پدیده بر فون ز کخیل تا مسویه نفوخ نمایند یا با سرکه مخلوط نموده استنشاق فرمایند  
**دوای دیگر که بغایت قوی الاثر است** افون بزرالنج سخ لفاح جوزا مثل که تا نوره نامند کم کامه با مسویه بکوب کرده بخت سائیده  
کنند که بکند بقدریکه ضایع شده شود در آن رخته بگذرانند که خشک شود پس بسوزد و در کوزه راجوش سائیده استقیه نمایند تا بخت نوبت  
الفاح کند م رافع از خشک شدن در شیشه ضعیف کنند و در وقت حاجت از یکدانه تا دو دانه اندک او را سائیده بپاشند و در سر رفع آن  
به سوری است که بکوشد **فی خواص شبا** کله با حرمه خوردن شسته انسان بی شسته خد ام آورد و عظام بالیده باید او مت مورث گویا  
بکشد **سر با تقویت الذکا** چون تخم خوزه را با حرمه آن کلان تخم مریخ انسان الوده باشند از خاک مخلوط شده غرس نمایند و بطریق معمول  
آب دیند تا خوزه به بار آید هر که از آن تناول نمایند و فو و عقل و ذکا و صحت و حدس و علم امور خفیه بر تبه قصوی رسد و طون فرود آید  
او تکلف نوزد و قوت حافظه بغایت و چون تخم خوزه را در کار سه چهارم ده که تخم زانغور الایح الوده غرس نمایند خوردن نمر او  
ببادت **سر دیگر** که الحال عظام خزه مسکحات مورث گویا بدون المی و سوخته او نهمین اثر دارد **سر دیگر**  
بجز مغز سر سوز و حتی و ابلی مخرج نقطه بسته در رحم **سر دیگر** در دریم مغز سر خرم باعث جنون و بلاغت است **سر دیگر**  
کف درین شرمست مورث جنون و قطار بود در دماغ او رافع مسی است **سر دیگر** شرب دل خلد را در اطاعت روحانیان موثر  
دانسته اند و چون بر یک کف خردل سرخ آید و عذره مفاخ الغیب بخوانند و یکصد و دو بار یا مبین بگویند و بار بار یا مکیا و صد و دو بار  
یا مبین گفته تا صد مرتبه تمام شود و خردل را در خانه که کمان دقتیه داشته باشد افشاند در خانه راه بندند روز دیگر در موضع دقتیه جمع  
یابند و مجربین این امر را مجرب دانسته اند و چون نون در راصل نموده کاغذی بآن نقش کنند و در حوالی خود بگذرانند موام بر ایمن او  
بگذرد و مجرب است **سر دیگر** که طلق بخورد با شیبانی و خطی وطن مغزه و سرکه و سفیدی تخم مرغ بر اعضا بالند طبع سوزانیدن است  
است و از غرامت خواص عاقره قرحا است که هر گاه او را با نونش در بر کام و زبان بالند و آتش در دمان کسند و دمان را بسوزانند  
**دیگر** و چون شاخ دار شیبان را با دو دکنه رگور کرده در شیشه چهارده ماه در لینه بسته در زجاجه خور بگذرانند در خورشید شخصی را منند  
که از خانه او جوار گوید **دیگر** فطری که در زیر تخم شرایب سرکه بر وید پوست او قائل است و نفوخ جو خشک او مورث بهوشی مفعول **دیگر**  
چون مفعول جمل را که صفا نامند در مریطاس مس سرخ حبس کنند باعث برودت هوای حار و باریدن باران می گردد **دیگر**  
تا خود درین دندان رو باه مانع فریاد است و مجرب است **دیگر** چون قمر در برج انبی باشد بر یک مفاصل سنگ نشسته صورت انسان  
بغش کنند علق او رافع جمیع درد های باطنی است و هر کس در وقت خفاق و بر معده و مری صدمه تقویت معده و در دمان و بر دمان



عبر ولادت در وقت داشتن جهت دفع سوء و صاعقه و چشم بر موثر است **سر دیگر** حواله کاس سنگی که در سگدان مخزن باشد در دهن و باقی  
 رافع شکمی است و مجرب است اندوخته اش را با دفع خون و دو سوخت **خط خوب با و مزروع است** چون از پوست کفاله با نه ساخته حیوانت را با و  
 کسل کننده و بعد از آن غرض نماید از جمع افات محفوظ مانده و ای که در این بار باشد هیچ افقی با و ز سر **رفع سانس و یک و ارضه** از کفالی  
 که جوشاننده باشد که نده که کور است و چون به رو باه را بر جوی بالیده در خانه نکند جمع لیکه آنگاه بر آن جمع نشوند **باب سبب و**  
**یکم در بیان بعضی از ساین با اصطلاح** نمودن ساین معنی کیمیای بدن است و آن مخصوص با و حیوانی است که باعث حفظ صحت و طول  
 عمر و تقویت قوای و عضلات است و اکثر تر آن که در اندام ایشان در افرجه مکان اقلیم نالت و راجع و خاص من افقی ندارد و با علیه در افرجه  
 مذکوره متداول شده باشد و طریق یونانی بسبب ساین مطابقت اعتبار کرده است و حقیق که اقل غالبه دانسته تجرین مبارک است **بنا**  
 رسیان کند است که عبارت از کور باشد و ابوالاحساب اشاره با و است و طریق است که کور و سدر و کس نرم کوبیده و در مغز و لای  
 یار و عن کاوی بقدریکه او را بسوزاند با نش نرم که از خروار خروار که بر سر کاسه شیر تازه کاوی بسته باشد صاف کند تا مصفای او و  
 شیر کرده و منقذ و شایسته زعفران رنگ صاف شفاف کور پس خشک کرده ضبط کند و این سستی مکنه یک سستی  
 قسم مستعمل میگردانند هر روز یکدانه در اسانیده با یکدانه شیر تازه کاوی مخزج نموده تا شام نوشید و صبح کرده اند که چون  
 بیست روز مداومت کنند بیق و جرب و قروح را از ابل کند و در دو ماه تعدیل طبع و حفظ صحت بحکمی نماید که هرگز نفع راجع و مرضی بود کار  
 نکند در سه ماه صحت و تقویت قوای و جوش و ذکا که افضی اصداش کند و در یک سال ضعف بنده و پیری را از ابل کرد و در یک روز  
 مکه انگه او را نماید از بلبلجات نرم سائیده بود و غم و جان که از تخم او گرفته باشد چه نموده تا شام تناول نماید تا چهار ساعت غذای  
 میل نکند و بعد از آن از اغذیه لطیفه تناول نماید تا شش ماه با این طریق سلوک نماید قوی سفیدر اسماه کند یعنی که در کوفه بگذرد و خدام  
 و حاجت و سوج و سل قدم دو اسیر رافع نماید و حدت لبر و توسیع و جوش اجابت قنوی رسد و با آنکه هر روزی مکه انگه او را  
 با یکدانه کطلق سیاه محلول مکنس سائیده با روغن تازه کاوی کرده استعمال نماید تا یکماه و بعد ترم منافع مذکوره را امتحان نماید و در  
 استعمال جمع رسیان است که اول مقیم نماید و در ایام استعمال از ترشها و لبنیات و آنچه در حرارت غالب باشد و از سینهها و جاج  
 و حرکات عنیفه و اعراض نفسانی اجتناب کنند چه هرگاه شروط مزبور عمل نماید باعث بلا کوفه امراض مهملکه و صعوبتی گردد  
**دیگر ساین بنی سبب است** و آن عبارت از بلبلجات و طریق است که سبب شصت عدد و بلبله کبابی تر که اعلی هر یک بقدر مضینه باشد  
 در ظرف سفال مانند کوزه کرده بولانده کا و بویان بریزند که بقدر چهار انگشت او را بسوزاند و سر کوزه را محکم نموده در زمین یاکی دهن  
 کنند یعنی که سر کوزه برون باشد و تا قریب دو هفته گذارند و هر روز طلا خط نمایند و هر چه از بول کم شده باشد اضافه نماید تا بلبله  
 نرم شود پس هر یک را دو نیم کرده دانه او را خارج نمایند و زین منقعی را که الوال و اراج عبارت است از پوست با کور و منقعی فرورز با لیسویه  
 از هر یک یک تو در نیم سائیده تا کسین گردد و در قندی کل حکمت کرده در دیگر زرد کاسه کاسه با نش نرم بگذارد تا منعقد گردد  
 پس ساین سائیده در جوف هر بلبله نمیزد و کد داشته نصفین هر یک بلبله را بر سیمان بیسته حکم نموده بلبله را در ظرف یاکی کرده

بنا در وقت داشتن جهت دفع سوء و صاعقه و چشم بر موثر است  
 حواله کاس سنگی که در سگدان مخزن باشد در دهن و باقی  
 رافع شکمی است و مجرب است اندوخته اش را با دفع خون و دو سوخت  
 خط خوب با و مزروع است چون از پوست کفاله با نه ساخته حیوانت را با و  
 کسل کننده و بعد از آن غرض نماید از جمع افات محفوظ مانده و ای که در این بار باشد هیچ افقی با و ز سر  
 رفع سانس و یک و ارضه از کفالی که جوشاننده باشد که نده که کور است و چون به رو باه را بر جوی بالیده در خانه نکند جمع لیکه آنگاه بر آن جمع نشوند  
 باب سبب و یکم در بیان بعضی از ساین با اصطلاح نمودن ساین معنی کیمیای بدن است و آن مخصوص با و حیوانی است که باعث حفظ صحت و طول عمر و تقویت قوای و عضلات است و اکثر تر آن که در اندام ایشان در افرجه مکان اقلیم نالت و راجع و خاص من افقی ندارد و با علیه در افرجه مذکوره متداول شده باشد و طریق یونانی بسبب ساین مطابقت اعتبار کرده است و حقیق که اقل غالبه دانسته تجرین مبارک است بنا رسیان کند است که عبارت از کور باشد و ابوالاحساب اشاره با و است و طریق است که کور و سدر و کس نرم کوبیده و در مغز و لای یار و عن کاوی بقدریکه او را بسوزاند با نش نرم که از خروار خروار که بر سر کاسه شیر تازه کاوی بسته باشد صاف کند تا مصفای او و شیر کرده و منقذ و شایسته زعفران رنگ صاف شفاف کور پس خشک کرده ضبط کند و این سستی مکنه یک سستی قسم مستعمل میگردانند هر روز یکدانه در اسانیده با یکدانه شیر تازه کاوی مخزج نموده تا شام نوشید و صبح کرده اند که چون بیست روز مداومت کنند بیق و جرب و قروح را از ابل کند و در دو ماه تعدیل طبع و حفظ صحت بحکمی نماید که هرگز نفع راجع و مرضی بود کار نکند در سه ماه صحت و تقویت قوای و جوش و ذکا که افضی اصداش کند و در یک سال ضعف بنده و پیری را از ابل کرد و در یک روز مکه انگه او را نماید از بلبلجات نرم سائیده بود و غم و جان که از تخم او گرفته باشد چه نموده تا شام تناول نماید تا چهار ساعت غذای میل نکند و بعد از آن از اغذیه لطیفه تناول نماید تا شش ماه با این طریق سلوک نماید قوی سفیدر اسماه کند یعنی که در کوفه بگذرد و خدام و حاجت و سوج و سل قدم دو اسیر رافع نماید و حدت لبر و توسیع و جوش اجابت قنوی رسد و با آنکه هر روزی مکه انگه او را با یکدانه کطلق سیاه محلول مکنس سائیده با روغن تازه کاوی کرده استعمال نماید تا یکماه و بعد ترم منافع مذکوره را امتحان نماید و در استعمال جمع رسیان است که اول مقیم نماید و در ایام استعمال از ترشها و لبنیات و آنچه در حرارت غالب باشد و از سینهها و جاج و حرکات عنیفه و اعراض نفسانی اجتناب کنند چه هرگاه شروط مزبور عمل نماید باعث بلا کوفه امراض مهملکه و صعوبتی گردد دیگر ساین بنی سبب است و آن عبارت از بلبلجات و طریق است که سبب شصت عدد و بلبله کبابی تر که اعلی هر یک بقدر مضینه باشد در ظرف سفال مانند کوزه کرده بولانده کا و بویان بریزند که بقدر چهار انگشت او را بسوزاند و سر کوزه را محکم نموده در زمین یاکی دهن کنند یعنی که سر کوزه برون باشد و تا قریب دو هفته گذارند و هر روز طلا خط نمایند و هر چه از بول کم شده باشد اضافه نماید تا بلبله نرم شود پس هر یک را دو نیم کرده دانه او را خارج نمایند و زین منقعی را که الوال و اراج عبارت است از پوست با کور و منقعی فرورز با لیسویه از هر یک یک تو در نیم سائیده تا کسین گردد و در قندی کل حکمت کرده در دیگر زرد کاسه کاسه با نش نرم بگذارد تا منعقد گردد پس ساین سائیده در جوف هر بلبله نمیزد و کد داشته نصفین هر یک بلبله را بر سیمان بیسته حکم نموده بلبله را در ظرف یاکی کرده

عسل















نموده ضامدی است که در باب اطلیه برص مذکور است باید موضع را با ایشان شست و ضامد نمود چون پوست بپسندد و اثری باقی ماند مگر آنجا که با  
فلاکوب علی است که سب اکل مفروضه فاسده در کف جمع کرد و بر روز کند علاج تضمین اوست بقیه و مگر کین کبوتر بر و غنما و بعد  
از آن سگافش و معالجه جرات کردن و او در احاد در باب مهم مذکور است و احتیاج سگافش است **امراض مفصل** علائم ضعف حرکت  
عضو مخصوص است و چون در آن مفصل گذاشته نباشد معلوم کرد علاج ضد قوایم و تضمین بر کبیل و نفاذ سیر و سر که در او دیده  
محلله است و داغ مفصل معلوم در خلق مهره و مفصل نرداغ نافع است و الصاق زشت و زمین بر غنما حاره و نفاذ **اورام**  
انچه در آن تا ارضاق و تا ناز او نباشد ریج الحمال مانند علاج تضمین بقدری از او در جرات است و بدستور جرات و سوس کتوم کما دمانه  
و سایر اورام تورسان معالجه نماید و علاج درم است که از کوفلی بار و بطو باشد مگر در اثر کاه و جوش سینه مدی را با او بر کرده  
بکند از نو و در او زنگ بکند از نو درم محل سگاف صبر که ضامد کنند و مدی را با او بر کرده بکند از نو و سگاف روی او بکند و اورام  
حاره را اول با بر داغ مثل کل رمی و طبله و بزرقطونا و او در جوات کاسی و او کتوم سر که طلا کنند و بعد از آن محله تضمین نماید و مثل اورام  
حاره و غیره را در استراحت محله تضمین نماید مثل مغز و از نه انچه سر کین کاه و زوفای ترو مر صاف و اشق و ایک و دویق و مثلک  
**جراحات** علاج آن بزور است و در امم مذکوره در ابواب سابقه نماید و انچه که مخصوص جرات است در است سر کین کجنگ و سر کین  
الذغ و خاکستر مینا کوه است که بعد شستن ماب کرم هر روز بخورد نماید **امراض عامه** از انچه اعیاست که ماندگی باشد علاج شکو و او در جوات  
با السویار مجروح کرده بدیند و بعد از لحظه انک بگرداند و بیکار دیگر از آن داده ساعتی حرکت نغزوده پس در نهار دست با و با او باد و  
فرمان در آن نشویند پس خشک کرده بروغن کاهوی و نمک و سر از انوز تا سم قطبیه نماید و اگر ماندگی از او دیدن بسیار باشد سینه اش را  
پوشانند و کچل و تخمقال روغن کچل بار و عن تازه تخمه نماید و بیکار دیگر با سر دهنه کنند **تشیح** علائم عرقسوس و فرورتن  
انحلاج است علاج داغ هنی گاه است که هر طرف راسته داغ مثلک کنند و یکی زیر ناف **دیمه** علی است که با کثرت تشکی در می  
و نفس سبازدن و اضطراب حرکات علاج تبرید با الشیر و تغلیف بکوی تازه و مهند و او در غار و ضد عرق و جوات و تضمین  
که در جوات و امثال آن روغ بسیار دادن و سوط کردن بکافور و کتوم سر که دهنه با سر تازه و او کتوم **مغیر الالوان**  
چون پیام را خوانند که غیر در رنگ موی آن بشود و باید خاکستر خیز را با آب خمیر کرده بقوت بالند تا چو ک زایل کرد و باب کرم بشوند  
و بعد از آن موضع را با شستیمانی بقوت تمام بالند و جهت سیاه کردن بقوم را با سبیل ختمه بالند و جهت سرخ کردن بقوم را با بملح  
القلی ختمه ضامد نماید و جهت کبود کردن نمل اکثر از بقم کنند جهت کردن بقوم بروغن وزع که در مبیضات موی اندک نوشته بدین کنند  
و الحال غسل بلاد مورث باض حشم حیوانات و الحال خرب لافع آن در از سر است **من الحجرات** حکایت آن بود در دما  
شتر زافع مئی او و جرات است **باب است بسوم در قلع آثار با س و صلبه** قلع زنگ سیاهی دو خود نشان و نک خرو  
انند و از را با بر که در آب شسته و انجان کرم بوده موضع سیاهی جامه در آن بکند از نو که دست تاب کرمی او آورده  
برست بالند و هر گاه اثر باقی بماند با صابون بشویند و نغز کاه کرده اند که هر اثری که با صابون زایل نگردد با سون عمل

موردی است که در باب اطلیه برص مذکور است باید موضع را با ایشان شست و ضامد نمود چون پوست بپسندد و اثری باقی ماند مگر آنجا که با فلاکوب علی است که سب اکل مفروضه فاسده در کف جمع کرد و بر روز کند علاج تضمین اوست بقیه و مگر کین کبوتر بر و غنما و بعد از آن سگافش و معالجه جرات کردن و او در احاد در باب مهم مذکور است و احتیاج سگافش است امراض مفصل علائم ضعف حرکت عضو مخصوص است و چون در آن مفصل گذاشته نباشد معلوم کرد علاج ضد قوایم و تضمین بر کبیل و نفاذ سیر و سر که در او دیده محلله است و داغ مفصل معلوم در خلق مهره و مفصل نرداغ نافع است و الصاق زشت و زمین بر غنما حاره و نفاذ اورام انچه در آن تا ارضاق و تا ناز او نباشد ریج الحمال مانند علاج تضمین بقدری از او در جرات است و بدستور جرات و سوس کتوم کما دمانه و سایر اورام تورسان معالجه نماید و علاج درم است که از کوفلی بار و بطو باشد مگر در اثر کاه و جوش سینه مدی را با او بر کرده بکند از نو و در او زنگ بکند از نو درم محل سگاف صبر که ضامد کنند و مدی را با او بر کرده بکند از نو و سگاف روی او بکند و اورام حاره را اول با بر داغ مثل کل رمی و طبله و بزرقطونا و او در جوات کاسی و او کتوم سر که طلا کنند و بعد از آن محله تضمین نماید و مثل اورام حاره و غیره را در استراحت محله تضمین نماید مثل مغز و از نه انچه سر کین کاه و زوفای ترو مر صاف و اشق و ایک و دویق و مثلک جراحات علاج آن بزور است و در امم مذکوره در ابواب سابقه نماید و انچه که مخصوص جرات است در است سر کین کجنگ و سر کین الذغ و خاکستر مینا کوه است که بعد شستن ماب کرم هر روز بخورد نماید امراض عامه از انچه اعیاست که ماندگی باشد علاج شکو و او در جوات با السویار مجروح کرده بدیند و بعد از لحظه انک بگرداند و بیکار دیگر از آن داده ساعتی حرکت نغزوده پس در نهار دست با و با او باد و فرمان در آن نشویند پس خشک کرده بروغن کاهوی و نمک و سر از انوز تا سم قطبیه نماید و اگر ماندگی از او دیدن بسیار باشد سینه اش را پوشانند و کچل و تخمقال روغن کچل بار و عن تازه تخمه نماید و بیکار دیگر با سر دهنه کنند تشیح علائم عرقسوس و فرورتن انحلاج است علاج داغ هنی گاه است که هر طرف راسته داغ مثلک کنند و یکی زیر ناف دیمه علی است که با کثرت تشکی در می و نفس سبازدن و اضطراب حرکات علاج تبرید با الشیر و تغلیف بکوی تازه و مهند و او در غار و ضد عرق و جوات و تضمین که در جوات و امثال آن روغ بسیار دادن و سوط کردن بکافور و کتوم سر که دهنه با سر تازه و او کتوم مغیر الالوان چون پیام را خوانند که غیر در رنگ موی آن بشود و باید خاکستر خیز را با آب خمیر کرده بقوت بالند تا چو ک زایل کرد و باب کرم بشوند و بعد از آن موضع را با شستیمانی بقوت تمام بالند و جهت سیاه کردن بقوم را با سبیل ختمه بالند و جهت سرخ کردن بقوم را با بملح القلی ختمه ضامد نماید و جهت کبود کردن نمل اکثر از بقم کنند جهت کردن بقوم بروغن وزع که در مبیضات موی اندک نوشته بدین کنند و الحال غسل بلاد مورث باض حشم حیوانات و الحال خرب لافع آن در از سر است من الحجرات حکایت آن بود در دما شتر زافع مئی او و جرات است باب است بسوم در قلع آثار با س و صلبه قلع زنگ سیاهی دو خود نشان و نک خرو انند و از را با بر که در آب شسته و انجان کرم بوده موضع سیاهی جامه در آن بکند از نو که دست تاب کرمی او آورده برست بالند و هر گاه اثر باقی بماند با صابون بشویند و نغز کاه کرده اند که هر اثری که با صابون زایل نگردد با سون عمل

میشود



می شود و بهر چون نشان را با مسکه بچوشانند و هر سیاهی و الوان مختلف را با و بشویند و بعد از آن با صابون رفع آثار می نماید **اثر مد ادر شیر تازه** با  
ملک تکوفه مخلوط کرده بان بشویند پس از آن بصابون و نشان و متفق علیه است که در شیمی بویج رفع رنگ مد ادر سایر آثار می نماید **اثر سیاهی**  
پوست انار و سیاه انار سیاه موضع را بگوگرد و دو کتند و سر کین گوگرد مالیده بشویند **رنگ دوده** موضع را خمر آرد بچ مالیده بصابون و  
آب گرم بشویند و بهر ترشی بویج و لیمو راغ اوست **قلع جمیع الوان** اول با بقی شسته با همه بمالکی دود گوگرد و **ایضا** درین باب  
جود است اند موضع را با کین مرغ طلا کرده در اوقات خشک کنند پس بصابون بشویند **قلع رنگ خون** در حاوی این تلمذ مذکور است که ترشی  
بویج با نمک زایل کننده جمیع الوان است مگر خون بکارت و این فرق عزیز است و بهر سورچون موضع را بجا کسر آلوده با نشان بشویند  
اگر خشکی کند و بهر سورچون سر کین گوگرد را بچوشانند و با آب بشویند از هر جاب است **قلع رنگ زعفران** چند بار بقیه سائیده دود کنند رفع می  
و بهر سورچون را در آب کجوشانند تا رنگ بر دارد و جامه ایگان گرم بوده با و بشویند پس از آن بصابون و بهر سورچون جامه سوره و صابون  
همین اثر دارد **قلع اثر تقسم** لیمو را پاره کرده در آب سفید شانه موضع را با او آلوده بعد از ساعت بدست مالیده سفید شانه و بصابون  
و آب گرم بشویند **قلع رنگ نیل** ماست ترش را بچوشانند موضع را با آن فرو برده بعد از دو ساعت صابون بشویند **قلع رنگ شکوفه**  
**مسوه** نشان و اندکی پوره را با سبزه و سیاه بچوشانند و بهر سورچون نشان را با خطمی و پوره بچوشانند و موضع را ساعتی در  
هرالی مگر رنگ از آن پس با صابون بشویند **قلع رنگ نوت** اثر نوت سیاه را با نوت سفید بشویند و بهر سورچون هر گاه بگوگرد و دود  
زایل می گرداند **قلع رنگ آلو بالو** برک الوبالو سوزاننده خاکستر او را با آب سرشته و موضع را طلا کنند و بعد از دور زبات صابون  
بشویند **قلع رنگ انار** نشان را با صمغ عربی و شب میانی بچوشانند و بان طلا کنند و چون خشک شود و سبزه مالیده از موضع سفید شانه  
و با آب بشویند و بهر سورچون این بصرع عربی و نشان همین اثر دارد و گویند اثر پوست گردان بر آبرو عن و صابون بشویند **قلع**  
**رنگ خرمویند** با انار و ان و قرقر و طلا بشویند و بعد از آن بصابون و گویند چون بگوگرد و دود کنند زایل گردد و بهر سورچون نشان  
و سرکه و ترشی بویج از هر جاب است **جامه های رنگین** که تغییر نماید قطعه زار در حوضت سائیده لباس بان بشویند اما جهت ثبات رنگ جامه ها  
چون خرمویند را گویند و جامه را بان تر کرده هر رنگی که بعد از آن کنند تا بشویند و زایل نگردد **قلع اثر روغنها** آرد جو را بدو  
امتیحی بان بشویند تا از الچوبی بشود و چون لباس شسته و روغن آلوده باشد مرصا و زایل کردن موضع بر آن بیاشند و بسیار  
بدست مالند و با صابون بشویند و هر گاه پوست کبری آلوده باشد تا آنکه کدم تا بر آبرو عن و بسیار بدست مالند و سفید شانه  
و تصحیح نموده اند چون بزهره گو سفید و ز طلا کنند و با نشان و قلی بشویند اثر جمیع آلوده ان از اقسام الیه زایل گرداند و هر گاه  
خونبند که ناشسته زایل شود ایک و ایک را سائیده بر موضع بیاشند و چیر سنگین بر آن گذارند و بعد از بدقی بچوشانند و پاک کنند  
که پاک گردد و در **قلع** روغن بزرک و روغن جوی کفته اند که چون لباس از شیمی بان آلوده کرد و سپس کدم را چوشانند و مو  
زبات گرم تر کرده بگوگرد بچوشانند و در خواص الاثنا از الچوبی از جامه بشویند کور است و چون لباس رنگین باشد اول خطمی  
بشویند پس با نشان و صابون بشویند **قلع اثر نقطه سیاه و سفید** اول بدوشانند بشویند پس با فاکا که گرم کرده باشند



وجهت رفع بوی آن اول سر که و بعد از آن بصابون بشویند و آب طبع با قفلا را جمع کرده محو شده اند و به سوزن سیر کوفته و نمک مخلوط  
 بر موضع بسیار قوت بالند و بعد از آن بشویند و ایل گرداند و کوبید و روغن زیتون نیز رافع اثر می شود **قلع رنگ عالی و طیب**  
 سر کین کبوتر را با آب جوشانیده جامه را با و بشویند پس بصابون و از آن اثر عرق چهار بایان و اثر بوسه سیاه بدستوری است که در قلع  
 رنگهای سیاه مذکور شد **قلع اثر روغنها از اوراق کتاب و کاغذها** بوقت درم استخوان از مثل عبار سائیده و با مغه درم شب و دیگر  
 نبات سارنم سخی کرده بر اوراق پاشیده سنگی کران بر بالای آن از شب تا صبح گذاشته پس اوراق پاشانند و محسن کل منشور  
 و ابله و نمک و مشوره همین عمل میکند **قلع نوشتجات** کچ را با روغن زیتون و اندکی بوره لرینی و ششکالی سائیده بر نوشته تا بماند  
 از آن نوشتجات می کند و در بدن حرکت حاصل می شود است نزدین امور سفید اجصاصین قوی تر از کچ است **قلع موم** عسل را  
 گرم کرده بر موضع ریزند و بالند تا موم غسل مانند عسل را بر داشته موضع را با آب گرم بشویند **ایضا** جامه در روغن شکر نخت  
 جوشانیده که از آن پس بصابون و آب گرم بشویند **ایضا** بوره و صابون و آب گرم بشویند رفع ماب **قلع قیر زشت و قطران**  
**و مویسی** امثال آن اردخود را با آب امخته استعمال کنند و به سوزن زیتون گرم کرده بصابون از آن پاکند و روغن  
 زیتون را در رفع اشیا مذکوره و اشیا خسته مثل دین از جرباد است **اقسام شستن جامها** لباس زنجیت را چیزی بهتر از گل  
 و بوره و ابله است و بشستن را کل بر بشویی و صوف و سقالات و لندره و امثال آنرا جوید و نمک و جامه بر بشویی چنانکه بصابون پاک  
 می گردد با شست کوسفند نیز بشوید پاک گردد و الوان مختلف سر کین کبوتر از آن چو کسبند و جامه سفید هر رنگی که الوده گردد  
 چون بکشید در بول شتر که از آن در روز دیگر بصابون و ابله بشویند رفع آن می شود و بول اطفال را همین اثر است و احد علم  
**باب نسبت و چهارم در دستور معالجات طیب** که بزوره عبارت از آن است **بسم الله الرحمن الرحیم** تا کتری طولی مقال  
 بارگاه کبرئای فرمان رومی را در دست که طیب و روحش را در الملک الفیاض زبان حال بشکفتش کوی است و جوارح  
 قوی بحال هر قوی را در معوره استی شکار همیا و عنقا عدم شیان استی را از ساخت جودش کناری ما و اعقاب سدره  
 استان عقل را از دست آموزی قدرش در صیدگاه سبیط عالم کمال دید با و بهای اوج منزل روح از آموز کاری دست  
 کتان غرض در رضای ملک وجود در روز و صبح سبک سر ادراک از تربیت کارخانه و از آن دستگاه قدش در عرصت  
 اباد امکان صیاد عوارض و جان و شاهین سرعت آئین و هم دایم دامگاه دشت ناسوت و شاه با زبند بر از فکر  
 سینار اوج فلک جودت صعوه مثالان طبایع در مزارع احساسش در این صحن و طوط و منشان عوارض در کل در کون زمین  
 مرغایان جوزده بین صور علوم رسمیه در ساحل بحر شش در تک و یوما بهیان خلوت کزین معانی حقیقت در محیط شش  
 آرام و کام جو بهام راحت طلب قوای حیوانی در مرغ غفلت گاه در دنیا پوسته در جراد دست صیادان صاحب کین قوای  
 در صید مرغان مواد هوس کربسابع خنکین قوای عضی در نیتان جهان عفر خفته خود کرکن در زمین قوای شهوی  
 در صیدگاه پدای حسی حقیقه جو بلند بر واری طایر بحریال و پر خورش از جانب رافت او است و کلوح نشینی مرغان



زیر عارضه می باشد که قدری ازین ادویه بلاصق قضیه او کرده با هر زنی که مباشرت کند باعث نفرت زن گردد بجزی که در املای او رعیت نماید  
**ادویه** که باعث توسیع فرج گردد بجزی که احدی رعیت مباشرت او نکند لصل العنصل سله عجم بجم تخم نباتان افزونش و مفوم تخم  
بادروج زهره کفار در روغن زیتون بالنسویه بازیره کاو زرشک خشک کنند و قدری از ان در روغن زیتون حل نموده جمل نمایند در هر ماه یکبار  
استعمال نمایند **جولی** که چون جمل نمایند تا سه ماه رحم را بدو معتفن گرداند و باعث نفرت مردان گردد سله فیض الزهره نقاح از خوشنما  
قرنفل خربزه و استغلاشیرین مسویر لایجا و شیر با نغظ سفید شده استعمال نمایند **اما ادویه** که بجهت بزرگی بوی دانه است نافع باشد که بجهت  
سکون گرداند از آنجا که غیر است که در باب جوهر کور است و از مخمر غات حفره و طاهر اعدیلن الشبه باشد دیگر این است که از معالجات املاتی  
منسوخ شود و بجز رسیده جوز بو اهل فوفل کافور قرنفل دارچینی خولجان هر یک یکدم مشک گند درم یا سه شمشه حر کرده در زیر پایی  
نگاهد اند و بستو خاسین پوست تبرج و در مواد حاره مضغ کشته خشک نافع است و هر گاه خواهد که جوهر مطرد در دانه مدتی بماند و حل  
نشود باید عنبر و قدری مویزای و صلی لبان را در محلول بشیره نبات در قدر مضاعف حل نموده و ادویه مخصوصه را با او برشته و اندک علم  
**با حکمتیم در ذکر خواص غریبه و اسرار مکنونه** از ثابت بن قره منقول است و در تحریرین رسیده است که چون مراره سورا سود و عینین فمقدار بر روی  
اتش نرم جوشانیده با جزیای مناسبه استعمال نمایند قوت با صره بجزی رسد که در شیشا را به سورا زرد و زنبق **ایضا** به سورا فرموده که چون  
چون عینین **و بیب** را در سایه خشک کرده استعمال کنند منشا به روحانیا نمایند **فی الحسب** ایضا مغول است از ذکر چون کل سحر را با بر  
ماده گاوی تخم کرده با قدری شیرینی بر دهنند در دوسی بجزی رسد که بی مارم کرده در سورا هر گاه مذکور اول را با قطره از خون سینه انگشت و منطقی  
و قلیانی آردن و اندکی عرق جین در قطره خون بدهد با شیرینی منجحه اطعام زن کنند در محبت سورا کرده و سورا فرموده و از حرما باشد شده اند  
که چون تخم مرغ رسوخ کنند و سفیدی بالتمام اخراج نموده از منی احوال نمایند و ثقیه را مسدود سازند و جهل لوم در سر کین است و زن کنند  
تا چون مضغه گردد پس خشک کرده با شکر بسایند و ناشتا بخورد زن دهنند در محبت بجزی رسد که احدی را اختیار نماید **ایضا** چون زحل  
در سینه باشد معطایس را در کلاب شسته مثل سرکه بسایند و در مخ در میزان بوده این را مثل سرکه بسایند و هر یک را شخصی معین الخال کند  
و شخص محول اول مدتی در دیده نظر شخصی محول ثانی نماید باعث محبت مفرط ثانی باول گردد و بجز دانسته اند بجزی که امکان معاف  
را محال یافته اند **ایضا** جهت دوستی مجرد دانسته اند ناخن بدهد را و ناخن دست و پای خود در ظرف سفال سورا زنده و مثل عیار ساینده  
با شتر یا شترینی بدهد که دهنه مطیع و منفاد او گردد و در سطیرون ناخن بدهد ذکر نموده است و از حفظ سومی منقول است که چون طرفین  
عارض و ماتحت الذقن را معراض نموده با آرد گندم منجحه اطعام زنی کنند در محبت او بی مارم کرده **ایضا** حال چهار راه که ترار المربعا  
نامند چون در ساعت سعدم روز چهارشنبه بر او باشد جهت رفع عداوت و تفریق مجرد دانسته اند و بجز جرح الحما عت الفت خصمین  
است و لکن بداشتن آن با پارچه کبود میطل سحر است **ایضا** جهت افراط محبت از کتاب طلسمات عطار و نقل نموده اند که از لاجورد  
فیبی که قسمی از لاجورد است نگین ساخته در احوال ساعت روز جمعه که در میزان باشد مثال زهره را بر این نقش کنند و آن صورت زنی است  
که آستاده باشد و سبی در دست دارد و در باطن نگین این مرد و نقشه رای مل عمه لایمه و بر انگشتری نحاس احمر نصب نمایند و از پس







زمین که تعلق از مهباشی طومر است او توهم بلبلان شید و صیغ مرغان رشته بر بابین مقال موی **سبت** که سر اسر جهان هر چه در دست  
عکس یکدیگر است از رخ دوست **ن** و در ایای صلوات نامتناهی سروری است که طوق اطاعتش زینت زلفه صاحب کلانان  
با عدل داد است و در دوام اخلاق بلبلان خصال از نادرش بر عیش سخن بگمان سرکاری در سر انقیاد و طالع طبعه قرآن براق  
عزیز بحران ساحت لامکان و طبل باز غاشیه زلف عیش هم آسمان و خوف سلمات شمس و در میدان لافنی را که کند عیش در زندگان  
مطهری را که گوهر مضرت از سلطنت است و اهووان نیز تنگ جانها در باغ وحش ابدان تصاری محبت او و نضاعف دغا غرض  
ایمده است که خاستان قورق گاه عصمت اندویش افکنان شکارگاه مجاهدت و عفت و **ع** چون بر بورد حسبت غنی  
محمد من حسنی تکابنی در صین جمع و تالیف تحفه المومنین که شمل است بر بیان ادب و اندیشه معزده و مکر و دستورات متنوعه و معالجات  
محرره از ملاحظه مضنفا قدما و متاخرین محقق گردید که رسایی که جمعی بلغت فارسی در علم بزوره که معلق بمعالجات طومر است مرتب  
ساخته اند موافق قواعد مانوده و اکثران رجحان تالیف کجرا فیه باه علی نه ابایی در ان باب نام اعانت ایجاز بلجی ساخت **بوشیده**  
که علمای این صناعت و فضلا این علم بسیار طلیل اند و بهترین ایشان مستطوس رومی و ابن العوام و ادبم و قطرف و سوارس و ابن حانسیست  
و اول کسی که صید این باب را کرد و ایشان را اسکارا موشه قسطن بادشاه روم است و صند شده اشراع کسری است و سنگا کجری  
جمع نسبت به هم داده اند و طریق اصطیاد و بیان نکات و سایر حالات طومر و سیاع و دیگر جوان نامند با کجرات مختلف ذکر کرده  
و چون امور معالجات امراض ان مناسبت الحیاق با بن مجموعه شدت بنا علیه انقیاب بیان ان نموده و آنچه از مقدمین نظر رسیده  
ترجمه می شود و تصحیح کرده اند که نض طومر در مفاصله بال محسوس میشود و حرکت ریه با بن مقعد و انتقاد استخوان سینه که عظم دوری است  
و از جهت عدم عظم دوری که در سایر حیوانات قاعده دماغ است و محل توقف مواد غلیظه و شمول در زکار سر بر جمع سر را صدراع  
عارض می گردد و با بن سبب کجرات تحتش می گردد و مهرای کردن و نیست طومر را سانس می باشد و ان عبارت از بزرگی  
کتهای طرف درن مهره است و در دمای این جنس مستقیم است کجلا و سایر بهایم بلغوف و مجده است و فالج و عرف است  
نظر طاری می گردد **علامات کلیه صحت و مرض** چون هر صبح بعد از خواب بیدار شود و ببالد و ببال افشانی کند و  
مردم دیده او صاف و لوزانی و نظرها با طراف از خشیت و جوی چیزی کند و از ان ظاهر از نماید و باخویش صید و فضل است  
مهند القوام و سفید و سهو دفع شود علامت صحت است و با بن اوصاف هر گاه در حین بروز از بر سرعت و قوت و کثیر حرکت  
دلالت بر حرارت و بویست مزاج اصلی دارد و صدان بر روده و رطوبت و اصداد صفات فزونه علامت عدم صحت است  
سر را حرکت بجای دلالت بر افت دماغ کند اعم از آنکه در اصل دماغ باشد یا ملتکه عضوی دیگر که حرکت را میبندد و رطوبت از ان  
سیلان نماید دلالت بر طم و افشیم کند و هر گاه دماغش بعد از سیاهی سفید گردد دلالت بر اکل دارد و اگر بال با نیا بر میخورد  
و دلیل است بر غلبه رطوبت و غریبه چون مردم ممالی شنید و در حین دفع فضل به شوری اضراج نماید دلیل است بر اوسر و است  
روده و سقای با و درم کف با و دلالت حرارت غریبه و لرزیدن با دلیل نفوس و مفاصل و درم حقوق زانو است



و کشیدن موی خود مقدار دلیل گرم معده و قفل است و کبابیدن بال است منقبض دلیل ضعف حرکات خاس منی بخلاف اول دلیل اکل و صدای جوف دلیل  
ریاح غلیظ و میل طعم نمودن دلیل تخم داف و این از شیم و شکمی مغز و دلیل بر موت است **امراض راس** و له علی است که سردی است  
و در نگاه منگوس کند و گاه مرتفع دارد پس اگر کون است سر زیاد بر رفع باشد و نیز در چشم هم زنده از اصل دماغ خواهد بود و الا ابتلاک اعضا  
اسفل علاج آن از اصل دماغ باشد در مواره حاره با کشش و سفید و نظایر و معوط کنند و سفید بکار نماند و در باره سفید بکار مریخوش  
در آن ضمیمه باشد باید بضمیمه مریخوش مطبوخ و آنچه پیش از آنست علاج آن عضو کنند **مر بنف** علی است که موی است که سبب و مخفی که  
عبارت از اجزای است که سبب است که بی کرد که ضعیف طبعی نتواند بود علاج هر گاه زمستان باشد در پیش از آنست و الا در اوقات سرد و نظایر او  
مطبوخ با بویزه سفید با ریس و آب سرد کنند **مر بنف** علی است از پیش دماغ که حرکت دشوار کند علاج نظایر است و عین  
کنند و سفید شده هم گرم زده کنند و سوراخها و نفوسه نیز سفید است **امراض عین** عشا شکواری است و تصریح نموده اند که عین  
و بویزه و مرغ خانگی و کبوتر باید جمع حیوان بسیار از آنست و عدم البصا و احوال نسبت بخار غلیظ است علاج منع کرم و اضمحلال کرم  
و نقطه بکار نشکر نماند و علاج عشا و باض نقطه زده و شکواری و در آنست **انواع نزول** مای علی است که در روز باصا  
کنند عشا منس و سبب شدن مردم است در روز چه بطور واضحی لیسر موی است و در وقت مغز با حوام و کما و سبب می کرد علاج نقطه  
زیره است با غسل و علاج سبب با رطوبات نقطه از موی و کند و او هم مورد با بونیای مغزول تجویز کرده است و **علاج** سبب  
بلاک چشم و بیم آن او بعد از حرکت بکار طلاخون بال با ریس طویلی است از موده است و بدست جهت **طرف** و اکثر امراض چشم  
**خبری** و آن حدود نقطه می سرخ در وقت در بلاک چشم علاج موضع را با سر بالند و بعد از آن بجای کرم زنون باشند  
**علاج سلاق** که سرخی بلاک است با صلابت و بی جوشش نقطه کلا و روغن سفید کنند **علاج جرب** که خستونی و سرخی بلاک است نقطه  
شراب سفید و سبب مفعول بکار کنند و علاج **بدله** که غرث سبب است نقطه روغن کل سرخ و شراب که در موع که کثرت  
است که هر گاه از روغن عارض شده باشد روغن بنفشه مخلوط شود و در آن نقطه نماند **امراض منبره و مخلب** منبره انبار منی  
و مخلب را حکال گویند از جمله امراض آن نقش است که عبارت از زیره شدن و پوست انداختن باشد و علاج معده این تضمین  
دوست تازه سرخ بنوعی بر روغن بد آنجی خوش نماند استعمال نماند وسطی مقدار و ناخن را که از صدمه و سایر سبب خارج کند  
باشد تضمین مورد و لادن نماند آنچه سبب انقباض موی باشد روغن بادام و کیم کبوتر و مغز سبب نقطه نماند و التوا که بی و سبب است  
تضمین سر کوشند و **تطبيق** که بیم آن و باز شدن مخا و منبره است در وقت تضمین روغن کتخ و روغن نازه و معوط منبر  
از آن نماند و طبع زده خام تخم مرغ باید کرد و **نایل** را که ترکی ز کسب گویند و آن در حکال و انگشتان حادث می شود باین  
مگر نقطه کنند که از جرب است اشق و مقل از زرق هر که دو جو و نیم کوب کرده یک شبانه روز در کم کهنساند پس در آن  
حل کنند و کل خطمی دو جو و نیم کوب کنند و با بویزه هر یک بخورد اصافه نموده استعمال نماند و **علاج** ریش کردن حکال  
منقبض خون آوردن موضع بن ناخنها باید کرد و تضمین بر اجزای و امثال آن نمود و **ادام** حاره تازه را تضمین بکل از منی



و فصل سنج و کافور و زعفران و سایر که گندیده و باره و منزه از اطمینان در دهن و بوق و میوزج با غسل و سایر حلال نماید **امراض زمان و زمان**  
**وصفه و آلات تنفس** علاج خشونت زمان که مانع خوردن طعمه گردد بیدار را یا حل را در کجا صغایند و سفیدان کنند و کفشک طعمه دهند  
و باشند کمتر اوش سینه بسیار مفید است و شیخ خصله صحره را که مانع خوردن طعمه می شود و سفید طبع است و نخود و میوزج و نصفه بود و در کمان  
کنند و در مخرج دمان را تسکین کند و مجزاج بلعاز بزرگ و طمان و نصفه یا نخود یا بقدری سر نماید و چون تنگ گردد و حرکت او را پاک کرده بر کعب  
منلی بخار حاره باشد و **سعال** و **ضيق النفس** را علامت تو اثر نفس باز داشتن دمان و ضعف حرکت است و هرگاه این علت از راه  
مزاج و یا هوا و یا شدت تعریق میل می کند و نبض سریع و کف با گرمی گشته و آنچه بصبر بخار و دمان باشد این امراض با دومی باشد  
و علاج ان تسکین بر دهن کعبه یا بقدری صمغ عربی و لعاب بیدانه و کل ایمنی است و چون با حرارت لاعنی اعراض گردد تسکینش را با کوب  
و ما الشعو با بقدری آرد که باید کرد و بر روی سفیاج و کشته بر کسب و امثال ان خوابانند و داغ طرفین منبر و شبانی را که خوب مورد  
گردد بسیار نافع است و هرگاه از بر دست باشد علامتش حرکت سرد و سیلان رطوبات غلیظه از زمان است علاج تسکینش را با کوب بقدری  
سرمین موی حل کرده باشند باید کرد و روغن برت از مخرج است شده اند و حلیت را بعضی خوب نموده اند و **حقاقترا** علامت تو اثر  
نفس و صدای مخزن و حرکت منتهای عظم دورقی است که باید که حرکت این عوارض محسوس گردد علاج تسکینش را با کوب و کل عظم و لعاب  
تخم زبکان و آب انجیر و کل ایمنی کنند و بر روی بر کباب و علفهای سرد خوابانند و از زده تخم مرغ خام و جوهر برینیا ورده دهند **کرفلی**  
**آواز** را علاج بر دادن طبع انجیر زرد و خطمی زرد و فاعل غسل کنند و **تخاف** و شواری نفس را این دو باغایت نافع است پوست کعبه  
تخم مرغ را نرم ساخته با میوزج یا کرده بدنند و تسکین کلم بوته دار نمایند و اگر حرارت غالب باشد تسکینش را با کوب و کل ایمنی  
کاسنی و روغن گل سنج کنند **امراض حوصله** که زهر عسارت از دست **تخم** سبب اکثر اکل و طعمی وقت و عدم مضمت  
و علامتش قی کردن و سستی بال و سر بخاک غلطیدن و بر شمیم قی دارند اشتن و دمان باز کردن و سیلان رطوبات است علاج کربنی  
و پرواز شتر نمودن و طعمه از بچ فرورده و حیوان دادن است و در روز کبشک طعمه کنند و این دو آرد کوشه بیدار کبشک مصطلک  
که ریادار صنی فلفل هر یک یک و حرف ایمنی ربع خوب است بقدر کفصل حدی یا خسته استعمال نمایند و جهت رفع رطوبات غلیظه میوزج  
را از مخرج بادانند و قدر شتر شمش از سه عدد تا هفت عدد است و سواخس و اویم تسکین مصطلک و قی نقل استوده اند و بر روی سفیاج  
تازه و پودنه و سدا که بر آن با شده باشند خوبانند و در شمیم کبشک با جمع رسیده که از انان و طویو و جوش است  
صف اند که تخم نمی شوند از انان را بد و مسامه و از جوش شیر و یلناک و او از طویو یکبار شتر مرغ و قطرات که بفارسی  
سوناک اشک کوبیده **ریاح** علامتش قی و قوی و ظهور بفق و قلت اکل است علاج طعمه از بلع و خطا و خو کوش کنند و جوی که کوبند  
بسیار نافع است و حقه طبع را زیاده و کفرس و شیخ او با روغن تازه و فلفل کنند و کلو سفید با شیر الاغ و ملبه زرد و سوراخ سنگ  
مهربت با شکر بغایت مسهل است و نافع اند و شفاف از زرد و شکر و غسل و نمک بسیار مفید است و شفاف بر جوارخ مخصوص  
کرده اند و هرگاه حرارت غالب باشد بجای نمک در شفافات و مسهل است و حقه ملبه زرد کنند و کعبه و شافین و کبیری است



اسهال نمودن قدری نوشاد و شکر دروغ تازه دادن بسیار نافع است چه اولاً بقی دفع فضلات و ثانیاً با طلاق رفع مویز مفید است **درد**  
علامت گرمی که در زهر که هم سرد منگور داشتن سرد گشوده داشتن دندان و لاعرض شدن است و علامت گرم بوده بدوی فضله و عطارد  
و قلت اکل است و گرمی مقدر و ضرر و ظهور است علاج آب بر شفا لوباکو شست یا آب جقندر و عسل که حکم دهنده و بهر سو قنیل و برکت  
کامالی مقشر و اگر ترکی و تر بیدار با السوی سائیده با عسل خبی کرده باید داد **بواسیر** علامتش ظهور خون با فضله و فساد مضمخ طعمه  
و سقوط قوت و دفع شدن فضله بی ثواری و قلت مقدار آن و کثرت حرارت است علاج حقه بلطنج کم کتان و روغن آن **درد**  
کردگان دروغ ناراجل کشند خصوصاً چون قدری از گردگان سوخته اضافه کرده باشند و خروج مقدر و شفاق او را حقه روغن و سکه  
و گویان شتر و روغن جیر الیهم کنند **امراض حبه** علامت سردی و درم آن تشنگی مفرد و احتیاس نفس و برآمدگی کتخت استخوان  
سینه است علاج تسقیه بلطنج پنخ زرشک و طنبج خعلیق کشنده ترکی کور کتن یا مندر و لک معقول روغن صبی کل سرخ پنخ کاشنی  
با السوی جوشانیده است او را بپزند و طعم از زرده تخم مرغ خام وارد عسل یا شکر و کامی از تخم لطیفه و با طنبج عدس کشنده مویز  
تحت استخوان سینه را سترده با ارد جو و صندلین و مصطلکی و سرکه که رخصیه مانده و زرد دادن موضع فرور نافع است **فوج**  
علامتش خشکی فضا و سینه بر خاک گذاشتن و ابی آرامی است علاج تسقیه بلطنج حله و شبت با عسل کشنده و آسین و آسینق  
و عرق بهار ناراج که حله در آن خیمه مانده باشد نافع است و حقه پسیاه فروره با قدری روغن کم کتان و بابونه و امثال آن  
مفید است **امراض مفاصل و حلیه** علامتش ظهور برآمدگی مفصل و عدم ضبط طعمه بخند و عدم قیام است علاج هر گاه حرارت طبع باشد  
موضع را زرد دهند و بکل رمی و کافور و حنظل و بوش در سندی و شکر و سرکه و قدری سورجیان و زعفران صناد مانده تسقیه  
با عصاره روغن غنچه کشنده و هر گاه بی حرارت باشد روغن گردگان و ناراجیل دهنده و پیدانچه و زعفران بسیار مفید است و کونست و کونجک  
با روغن بادام تلخ و شکر نافع است و حرمل را در سرکه جوشانیده و لته بان تر کرده بر موضع بپزند و این را از جربا شسته اند  
و درون سنا را با عسل بقدریکه دانک تحبب الاثر است **درد کف** که میخاکو میز زبون ترین امراض از مویز محترقه حاره می باشد  
علاج پوست چخشاش را گویند در سرکه کچنه بوزن آن بر قطونا کوفته و قدری روغن کل سرخ را صاف نموده نیم گرم صناد مانده و طلا  
کردن آنچه در علاج نافع نکور شده بغایت نافع و هر گاه منقره در بر هم کافوری معالجه کنند **امراض زبان** موی از آن جمله ضعف زبان  
و سحبه کی است پس اگر با وجود آن لاغر گردد سببیت ماده غذای خواهد بود در صورت کجوم لطیفه باید داد و نوعیت با ضمیر ناز و دیگر  
در امراض حوصله نکور شد باید نمود و اگر بدون لاغری باشد سبب آن مواد فاسده است و بهر سو در بر آید و در کجین و زهره شدن  
و اصل از زردین از احتراق مواد و شش خواهد بود علاج مسهلات مذکوره کنند و بعضی دادن صبر زرد را بسیار نافع دانسته اند از  
مکروانک تا دودانک و روغن حبه الغار و گردگان و فرفنون و پیر تازه و علیق و خاکستر سیاه و شان رخصیه مانده و بلطنج شلغم  
و برکت کشیدگی نشویند و هر گاه موی رسیده شده بر زرد و اصل آن باقی مانده بین بزوغ خورد و روغن و سکه و قدری لادن  
کشند و چکرس لبال صد کرده در روغن گردگان حل نموده با لینه عجیب الاثر است **قزاع** رنجین مویز ریزه است علاج تسقیه

اسهال نمودن قدری نوشاد و شکر دروغ تازه دادن بسیار نافع است چه اولاً بقی دفع فضلات و ثانیاً با طلاق رفع مویز مفید است  
علامت گرمی که در زهر که هم سرد منگور داشتن سرد گشوده داشتن دندان و لاعرض شدن است و علامت گرم بوده بدوی فضله و عطارد  
و قلت اکل است و گرمی مقدر و ضرر و ظهور است علاج آب بر شفا لوباکو شست یا آب جقندر و عسل که حکم دهنده و بهر سو قنیل و برکت  
کامالی مقشر و اگر ترکی و تر بیدار با السوی سائیده با عسل خبی کرده باید داد **بواسیر** علامتش ظهور خون با فضله و فساد مضمخ طعمه  
و سقوط قوت و دفع شدن فضله بی ثواری و قلت مقدار آن و کثرت حرارت است علاج حقه بلطنج کم کتان و روغن آن **درد**  
کردگان دروغ ناراجل کشند خصوصاً چون قدری از گردگان سوخته اضافه کرده باشند و خروج مقدر و شفاق او را حقه روغن و سکه  
و گویان شتر و روغن جیر الیهم کنند **امراض حبه** علامت سردی و درم آن تشنگی مفرد و احتیاس نفس و برآمدگی کتخت استخوان  
سینه است علاج تسقیه بلطنج پنخ زرشک و طنبج خعلیق کشنده ترکی کور کتن یا مندر و لک معقول روغن صبی کل سرخ پنخ کاشنی  
با السوی جوشانیده است او را بپزند و طعم از زرده تخم مرغ خام وارد عسل یا شکر و کامی از تخم لطیفه و با طنبج عدس کشنده مویز  
تحت استخوان سینه را سترده با ارد جو و صندلین و مصطلکی و سرکه که رخصیه مانده و زرد دادن موضع فرور نافع است **فوج**  
علامتش خشکی فضا و سینه بر خاک گذاشتن و ابی آرامی است علاج تسقیه بلطنج حله و شبت با عسل کشنده و آسین و آسینق  
و عرق بهار ناراج که حله در آن خیمه مانده باشد نافع است و حقه پسیاه فروره با قدری روغن کم کتان و بابونه و امثال آن  
مفید است **امراض مفاصل و حلیه** علامتش ظهور برآمدگی مفصل و عدم ضبط طعمه بخند و عدم قیام است علاج هر گاه حرارت طبع باشد  
موضع را زرد دهند و بکل رمی و کافور و حنظل و بوش در سندی و شکر و سرکه و قدری سورجیان و زعفران صناد مانده تسقیه  
با عصاره روغن غنچه کشنده و هر گاه بی حرارت باشد روغن گردگان و ناراجیل دهنده و پیدانچه و زعفران بسیار مفید است و کونست و کونجک  
با روغن بادام تلخ و شکر نافع است و حرمل را در سرکه جوشانیده و لته بان تر کرده بر موضع بپزند و این را از جربا شسته اند  
و درون سنا را با عسل بقدریکه دانک تحبب الاثر است **درد کف** که میخاکو میز زبون ترین امراض از مویز محترقه حاره می باشد  
علاج پوست چخشاش را گویند در سرکه کچنه بوزن آن بر قطونا کوفته و قدری روغن کل سرخ را صاف نموده نیم گرم صناد مانده و طلا  
کردن آنچه در علاج نافع نکور شده بغایت نافع و هر گاه منقره در بر هم کافوری معالجه کنند **امراض زبان** موی از آن جمله ضعف زبان  
و سحبه کی است پس اگر با وجود آن لاغر گردد سببیت ماده غذای خواهد بود در صورت کجوم لطیفه باید داد و نوعیت با ضمیر ناز و دیگر  
در امراض حوصله نکور شد باید نمود و اگر بدون لاغری باشد سبب آن مواد فاسده است و بهر سو در بر آید و در کجین و زهره شدن  
و اصل از زردین از احتراق مواد و شش خواهد بود علاج مسهلات مذکوره کنند و بعضی دادن صبر زرد را بسیار نافع دانسته اند از  
مکروانک تا دودانک و روغن حبه الغار و گردگان و فرفنون و پیر تازه و علیق و خاکستر سیاه و شان رخصیه مانده و بلطنج شلغم  
و برکت کشیدگی نشویند و هر گاه موی رسیده شده بر زرد و اصل آن باقی مانده بین بزوغ خورد و روغن و سکه و قدری لادن  
کشند و چکرس لبال صد کرده در روغن گردگان حل نموده با لینه عجیب الاثر است **قزاع** رنجین مویز ریزه است علاج تسقیه



تمام الشعیر و تظایر کبود در روغن بنفشه و آب شیره و خاکستر بسیار و نشان و دانه خرمای سوخته کنند **مخلوط** بکشتن جمیع موی است  
 با وجود کسب و خارش علاج باب خزره و وارچه و خله بشویند و روغن بادام با غسل ممانند و روغن تازه با شکر کوه دهند  
**محل** بفارسی سبب کونید علامتش فرو رفتن چشم و میوست کشوده درین بال و خاریدن بمنقار و مخلوط حرکت بسیار کردن است  
 علاج بخور بطریقه گفته و انرا بفارسی دار تو نامند و مستعمل صباغان است و بدستور زنجفر را در اند و طول و موزج طلا کرده بشم حفظ و دیو  
 بجز حرکت خوب که روغناغ بشویند و مجربین قاطبه تصحیح کرده اند که انفعال جهت اقسام امراض بال و پر بعد است و طلا  
 کردن زین مفعول سر که در این رافع مثل جمیع حیوان است و حقیقتش بر یافته است اما طریق **صدید کردن طیور** چون کندر را کعب  
 و باس شتر مست یا بخرق او رنگند از خوردن ان طیور بهوش کردند و چون دین را با غسل و دوشاب طنج داده مانند ریمان

طنج

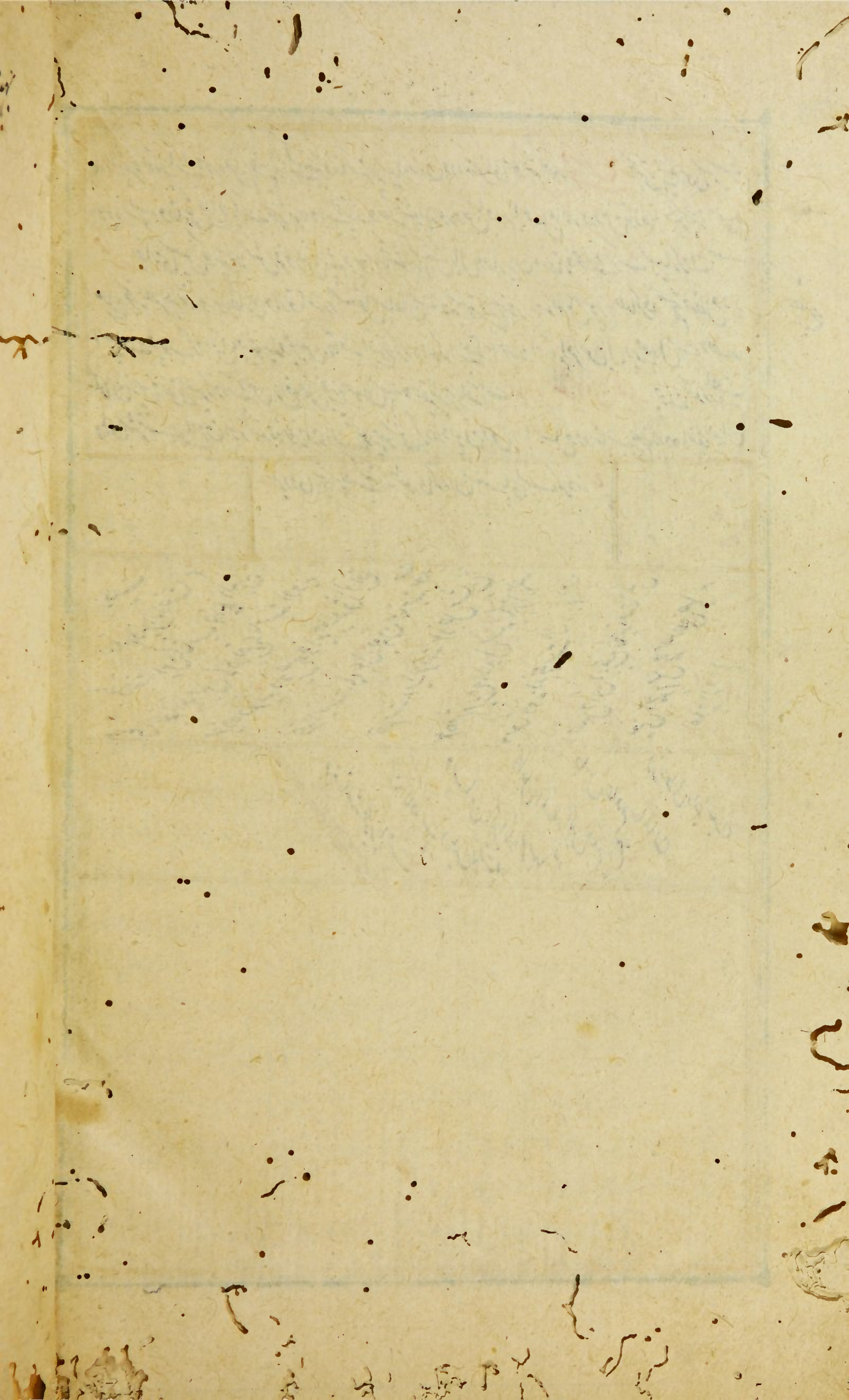
با بر روی اشجار نصب کنند طیوری که بران نشیند بای سبب کردند

مجموع

زینب تمام در این اقسام گرفتار است و این کتاب در توضیح باب است و در توضیح باب است و در توضیح باب است و در توضیح باب است  
 گرفتار است و این کتاب در توضیح باب است و در توضیح باب است و در توضیح باب است و در توضیح باب است  
 در توضیح باب است و در توضیح باب است و در توضیح باب است و در توضیح باب است

از نظریه بطین  
 جامل خاتم عالمان  
 کامل انوار الین قاتم الامان  
 اسکن الکرم آباد قسما  
 عن الافات درین اوقات  
 در قاتله خربا فاست







بهنند طبر را در عرصه نامیه با میان مملکت

200  
بهنند طبر را در عرصه نامیه با میان مملکت



























